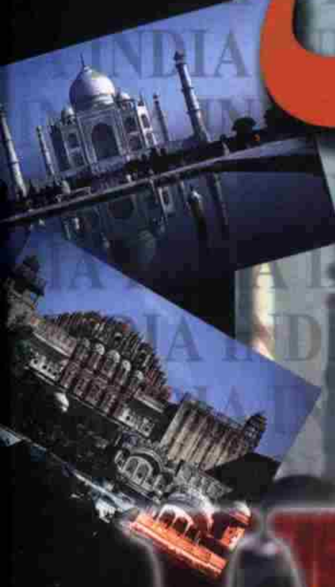
پنجاه سال اول

هند مستقل



تدوین و ویرایش
هیرانمای کارلکار



مترجمان : دکتر علی اصغر کیا
دکتر محمد جواد ناطق پور ، مجید جعفری اقدم

هند مستقل

(پنجاه سال اول)

تدوین و ویرایش

هیرانمای کارلکار

مترجمان: علی‌اصغر کیا

محمدجواد ناطق‌پور

مجید جعفری‌اقدم

انتشارات آرون

کارلکار، هیرانمای، ۱۹۳۸ ـ م.

Karlekar, Hiranmay

هند مستقل (پنجاه سال اول) / تدوین و ویرایش هیرانمای کارلکار؛ مترجمان علی‌اصغر کیا، محمدجواد ناطق‌پور، مجید جعفری‌اقدم؛ [برای] شورای روابط فرهنگی هند. ـ تهران: آرون، ۱۳۸۲ .

۸۴۸ ص.

ISBN 964-7217-82-X

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: Independent India: the first fifty years.

کتابنامه.

۱. هند ـ تاریخ ـ ۱۹۴۷ . الف. کیا، علی‌اصغر، ۱۳۴۳ ـ ، مترجم. ب. ناطق‌پور، محمدجواد، ۱۳۳۵ ـ ، مترجم. ج. جعفری‌اقدم، مجید، ۱۳۴۱ ـ ، مترجم. د. شورای روابط فرهنگی هند India Council for Cultural Relations .

۹ هـ ۱۶ ک / ۸۴ / DS۴۸۰ ۹۵۴ / ۰۴

۱۳۸۲

کتابخانه ملی ایران ۲۶۳۸۳ ـ ۸۲ م

هند مستقل

پنجاه سال اول

تألیف : هیرانمای کارلکار

مترجمان : علی‌اصغر کیا

محمدجواد ناطق‌پور

مجید جعفری‌اقدم

ناشر : انتشارات آرون

حروفچینی : نشر آرون

چاپ اول : ۱۳۸۳

چاپخانه حیدری ـ ۲۰۰۰ نسخه

۷۸۰۰ تومان

فهرست

بخش دوم: اقتصاد ۲۵۹

سپاسگزاری

همان‌طوری که در برنامه‌های جشن پنجاهمین سالگرد استقلال هند مطرح شد، احساس می‌کنیم وقایع این دوره (پس از استقلال) بایستی در ابعاد گوناگون تشریح شود تا تجربه‌ای برای آیندگان باشد. وقایع این دوره روح عزم و آرمان مردان و زنان بسیاری را نشان می‌دهد که پایه‌های کوشش‌های ملت ما و نیز امیدها و آرزوهای میلیون‌ها هندی را بنیان نهادند؛ مردمی که لحظه لحظهٔ زندگیشان، به شدت تحت تأثیر این تلاش‌ها و تکاپوی متعهدانه و عمیق بوده است. به‌نظر شورای روابط فرهنگی هند مقالات حاضر دربارهٔ شیوهٔ حکومت، اقتصاد، جامعه و فرهنگ هند، تحلیلی محققانه از تاریخ پنجاه سالهٔ اخیر هند به‌دست می‌دهد و به‌عنوان مرجعی برای آیندگان، در آستانهٔ هزارهٔ جدید، قابل تأمل است.

برای تقبل این وظیفهٔ مهم کمیتهٔ ویژه‌ای تحت سرپرستی آقای اچ. وای. شارادا پراساد، نایب رئیس دانشمند باتجربهٔ شورای روابط فرهنگی هند تشکیل شد که شامل دانشمندان برجسته‌ای چون دکتر کاپیلا واتسیایان، دکتر راجا رامانا، آقای موچکند دوبی، پروفسور ای. ام. خسرو، آقای دلیپ پاجائونکار، آقای رائومنون، آقای جی. سی. کاپور، آقای تجشوار سینگ و آقای هیرانمای کارلکار است.

من از همهٔ اعضای این کمیته به‌خاطر راهنمایی‌ها و پیشنهادهایشان در انتشار

این اثر به یادماندنی تشکر می‌کنم. همچنین از آقای هیرانمای کالکار که کلیهٔ مقالات را ویرایش کردند و این اثر را به سرانجام رساندند، از صمیم قلب سپاسگزارم.

همچنین از زحمات میرشانکار، مدیرکل پیشین شورای روابط فرهنگی هند، که نقش مهمی در شکل‌گیری این پروژه داشتند تشکر می‌کنم. و نیز از همکارانم در شورای روابط فرهنگی هند (ICCR) ، به‌ویژه آقای آشوک تومار، معاون بنده، که مسئولیت اجرایی انتشار این اثر را از اول تا آخر برعهده داشتند، ممنونم. از دیگر همکارانم چون دکتر خیا بهاتاچارایا، مدیر پیشین این پروژه و آقای وینود کمار نیز به خاطر مساعدت‌هایشان سپاسگزاری می‌کنم.

شورای روابط فرهنگی هند همچنین از محققان برجسته‌ای که در طبع و نشر این اثر همکاری داشتند، سپاسگزار است.

از آنجا که شورای روابط فرهنگی هند در گذشته کتاب‌های زیادی در این زمینه منتشر کرده است، لذا از همکاری بی‌کم و کاست آقای منظرخان، مدیر و آقای آلوک روی چودهوری، مسئول بخش آموزش انتشارات دانشگاه آکسفورد نیز تشکر می‌کنیم. ما بر این باوریم که این انتشارات نه‌تنها یکی از بهترین مؤسسه‌های انتشاراتی در هند می‌باشد، بلکه از طریق فروش مناسب و گستردهٔ آثار مربوط به هند، مؤثرترین عرضه کنندهٔ این کتاب‌ها به هزاران خواننده در داخل و خارج از هند است. همچنین تمایل دارم از آقای کی. ان. پاندیتا به‌خاطر همکاریش در ویرایش این مجموعه و نیز ویراستاران انتشارات دانشگاه آکسفورد، برای کار تخصصی ارزشمندشان در انتشار این اثر به یادماندنی تشکر بکنم.

هیماچال سام

مدیرکل شورای روابط فرهنگی هند

معرفی نویسندگان

پی. سی. الکساندر[1]: یکی از اولین افرادی که در سال ۱۹۴۸ وارد دستگاه دولتی هند شد و تا مقام‌هایی چون دبیر وزارت بازرگانی و رئیس دفتر نخست‌وزیری در زمان خانم ایندیرا گاندی و راجیو گاندی ارتقاء پیدا کرد. وی دارای مقام‌های عالی‌رتبه‌ای در سازمان ملل متحد نیز بوده است. دکتر الکساندر در سال‌های ۸ ـ ۱۹۸۵ کمیساریای عالی هندوستان در بریتانیا و در سال‌های ۹۰ ـ ۱۹۸۸ فرماندرا تامیل نادو بوده است. وی از سال ۱۹۹۳ فرماندار ماهاراشترا است.

سامیک باندی‌اوپادیای[2]: وی از برجسته‌ترین مسئولان تئاتر در هند است و در حال حاضر مشاور سردبیر فصلنامهٔ Seagull Theatre، عضو مدعو هیئت علمی دورهٔ نقد فیلم در مؤسسه فیلم و تلویزیون هندوستان (FTII)[3] در شهر پونه و عضو هیئت مدیرهٔ انتشارات ویسوا ـ بهاراتی[4] است. وی در ایالات متحده، سریلانکا و بنگلادش تدریس کرده و در سمینارهایی که در مورد هنر نمایش هندوستان در جشنواره‌هایی که در شوروی سابق و آلمان برگزار شده، شرکت کرده است. او

---

1. P. C. Alexander
2. Samik Bandhyopadhyay
3. Film and television Institute of India
4. Visva – Bharati

نمایش‌نامه‌ها و داستان‌هایی از «بدال سیرکا»[1] و «مهاس ویتادیو»[2] ترجمه کرده و فیلم‌نامه‌های برخی فیلم‌های «شیام بنگا»[3] و «مرینال سن»[4] را بازنویسی کرده است.

آشیش بوس[5]: استاد افتخاری مؤسسهٔ رشد اقتصادی است. وی پیش از این استاد و رئیس مرکز تحقیقات جمعیت، از دوستان جواهرلعل نهرو و استاد مدعو دانشگاه جواهرلعل نهرو در دهلی‌نو بوده است. وی همچنین عضو کمیتهٔ ملی توسعهٔ شهری (۱۹۸۸)، گروه متخصصین سیاست‌های جمعیتی (۱۹۹۴) و کمیتهٔ مستقل بهداشت در هندوستان (۱۹۹۸) نیز بوده است.

آشوک چاترجی[6]: عضو برجسته و مدیر اجرایی سابق مؤسسهٔ ملی طرح و برنامه (NID)[7] در احمدآباد است. وی ارتباطات و مدیریت تدریس می‌کند و مشاور مجموعه‌ای از پروژه‌های توسعه در هندوستان و نقاط دیگر بوده است.

تارون داس[8]: مدیرکل کنفدراسیون صنایع هند است و حدود سه دهه است که عضو این کنفدراسیون است. وی دارای دکترای افتخاری علوم (D.Sc)[9] از دانشگاه واروپک[10] بریتانیاست.

چیداناندا داس گوپتا[11]: منتقد و فیلم‌ساز معروفی است. وی مؤسس انجمن فیلم کلکته در سال ۱۹۴۷ است و همراه با «ساتیاجیب رای»[12] نیز فدراسیون انجمن‌های فیلم را در سال ۱۹۶۰ تأسیس کرد. داس‌گوپتا نویسندهٔ چندین کتاب و مقاله دربارهٔ سینما، ادبیات، هنرها و جامعه است که در روزنامه‌ها و نشریات هند و سایر کشورها به چاپ رسیده است. او همچنین حدود پنجاه فیلم کوتاه و دو فیلم بلند ساخته که یکی از آنان دو جایزهٔ اصلی جشنوارهٔ ملی فیلم سال ۱۹۹۵ را از آن خود کرد. وی عضو هیئت داوران چندین جشنوارهٔ بین‌المللی فیلم بوده است و با سازمان‌های فرهنگی و هنری بسیاری در ارتباط است، از این‌رو در مؤسسات

---

1. Badal Sircar
2. Mahasweta Deve
3. Shayam Benegal
4. Merinal Sen
5. Ashish Bose
6. Ashok Chatterjee
7. National Institute of Design
8. Tarun Das
9. Doctor of Science
10. Warwick
11. Chidanana Dasgupta
12. Satyajit Ray

گوناگونی از جمله موزهٔ هنر مدرن در نیویورک، انجمن آسیا در نیویورک، دانشگاه تگزاس در آستین[1] و دانشگاه تروب[2] در ویکتوریای استرالیا سخنرانی کرده است.

شیلادهر[3]: موسیقی‌دان و نویسنده‌ای پیشرو است. وی پیش از این ویراستار بخش انتشارات دولت هند بوده و به‌عنوان رایزن و مشاور شورای فرهنگ و روابط فرهنگی هند عضو هیئت تحقیقاتی گروه موسیقی دانشگاه دهلی، و فستیوال هند و نیز عضو هیئت علمی آکادمی «سان‌جیت ناتاک»[4] انجام وظیفه کرده است. وی نویسندهٔ کتاب‌های ***اینجا کسی است که مایلم او را ببینید***: داستان‌های بی‌گناهان، ***موسیقی‌دانان و بروکرات‌ها*** و ***تاریخ موسیقی برای کودکان*** می‌باشد.

ج. ان. دیکسیت[5]: در سال ۱۹۵۸ به استخدام وزارت خارجه درآمد و پس از سی و شش سال بازنشسته شد. وی از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ وزیر امور خارجهٔ هند بود. او همچنین نمایندگی هند در پاکستان، بنگلادش و سریلانکا را برعهده داشته و در سازمان‌های تخصصی سازمان ملل و شورای امنیت به نمایندگی از دولت هند شرکت کرده است و علاوه بر این در اجلاس سران کشورهای غیر متعهد و مشترک‌المنافع و SAARC (انجمن آسیای جنوبی برای همکاری‌های منطقه‌ای) نیز از جانب کشور هند شرکت داشته است. دیکسیت نویسندهٔ سه کتاب در مورد روابط هند و پاکستان، سیاست خارجی هند و روابط هند و سریلانکا است و سخنرانی‌هایی در چندین دانشگاه خارجی و هندی داشته است.

اصغرعلی اینجینیر[6]: معاون اتحادیهٔ مردمی برای آزادی‌های مدنی، رئیس «ویکاس آدیایان کندرا» (مرکز مطالعات توسعه)، رئیس و بنیانگذار مرکز مطالعات جامعه و سکولاریسم، و نیز دارای مسئولیت‌های دیگری بوده است. وی قریب به چهل کتاب از جمله ***خاستگاه و توسعهٔ اسلام***، ***اسلام و مسلمانان: دیدگاهی انتقادی***، ***بوهراها***[7] و ***حقوق زن در اسلام***، به رشته تحریر درآورده است. او سخنرانی‌های بسیاری در دانشگاه‌های خارج ازکشور، از جمله آمریکا، کانادا، بریتانیا، سوئیس،

---

1. Austin
2. La Trobe
3. Shila Dhar
4. Sangeet Natak
5. J. N. Dixit
6. Asghar Ali Engineer
7. Bohras

تایلند، مالزی، اندونزی، سریلانکا و مصر داشته است. دانشگاه کلکته نیز در سال ۱۹۹۳ دکترای افتخاری در ادبیات را به وی اعطا کرد.

سونیل هاندا[1]: استاد مدعو مؤسسهٔ مدیریت هند در احمدآباد است. وی مؤسس گروه معروف و شناخته شدهٔ «کُر»[2] متشکل از چندین شرکت است. هاندا مؤسسهٔ آموزشی اکلاویارا، با هدف تغییر اساسی نظام آموزش و پرورش هند از طریق رویکردی حرفه‌ای نیز تأسیس کرده است.

رانجیت هوسکت[3]: شاعر، منتقد هنری و مترجم. وی در سال ۱۹۹۵ نویسندهٔ مدعو و عضو برنامهٔ بین‌المللی نویسندگی دانشگاه لووا[4] در ایالات متحده آمریکا بود. کتاب‌های وی عبارتند از: ***مناطق مورد تجاوز*** (۱۹۹۱)، ***تروریست روح*** (ترجمه، ۱۹۹۲)، ***زائر، تبعیدی، جادوگر: تحول هنرمندانه جهانگیر صباوالا*** (۱۹۹۸). شعرهای وی در جنگ ادبی و نشریات گوناگونی نظیر ***بررسی شعر*** و ***فصلنامهٔ قلم هند*** به چاپ رسیده است. هوسکت همچنین جایزهٔ سانسکریت ادبیات سال ۱۹۹۶ و جایزه انجمن شعر بریتانیا را در سال ۱۹۹۷ تصاحب کرده است.

پی. وی. ایندیرسان[5]: رئیس هیئت تحقیقات دریایی و عضو کمیسیون برنامه‌ریزی ایالت تامیل نادو است و همچنین رئیس آکادمی ملی مهندس هند، عضو برجستهٔ مؤسسهٔ مهندسین الکترونیک و مخابرات و انجمن مهندسین الکترونیک بوده، و به دلیل کوشش‌هایش برای رشد مهندسی برق در هند، در سال ۱۹۹۸ به عضویت افتخاری مؤسسهٔ مهندسین برق و الکترونیک (IEEE)[6] ایالات متحده امریکا درآمد. وی نویسندهٔ آثاری چون ***توسعهٔ مدیریت، سوسیالیسم جغرافیایی و تمرکززدایی و همتاسازی شهری*** است. پروفسور ایندیرسان علاوه بر نوشته‌های بسیاری که در زمینه فنی به رشتهٔ تحریر درآورده، به‌طور منظم نیز در چندین روزنامه و مجله در زمینهٔ فناوری، اقتصاد و توسعهٔ اجتماعی مقالاتی به

1. Sunil Handa
2. Core
3. Ranjit Hoskote
4. Lowa
5. P. V. Indiresan
6. (IEEE) Institute of Electrical and Electronic Engineers

چاپ می‌رساند.

ام. سی. جوشی[1]: در ۱۹۹۳ با سمت مدیرکل مطالعات باستان‌شناسی هند بازنشسته شد و در حال حاضر عضو و دبیر مرکز ملی هنر ایندیراگاندی است. وی تحقیقات باستان‌شناسی بسیاری در نقاط مهم تاریخی هند، از جمله در دهلی‌نو، پَتنا (بیهار) و ماتورا (اوتارپرداش) انجام داده است و در عین حال در اقدامات مربوط به حفاظت و نگهداری از بناها و مکان‌های تاریخی هند شرکت داشته است. جوشی بیش از دویست مقالهٔ تحقیقی در زمینه باستان‌شناسی، هنر و فرهنگ هند به رشتهٔ تحریر درآورده است. کتاب‌های منتشر شدهٔ وی عبارتند از: ***تاج محل*** (با همکاری آمینا اوکادا) و ***شاه چانداری مهرولی*** (با ویرایش اس. کی گوپتا).

آچیوت کانوینده[2]: بیش از پنجاه سال به‌صورت حرفه‌ای به‌کار معماری مشغول بوده است. از جمله پروژه‌های وی مؤسسهٔ فناوری هند در کانپور، دانشگاه کشاورزی در بنگلور، مؤسسهٔ ملی مدیریت بانکی و آکادمی ملی بیمه در پونه، موزهٔ نهرو در مومبای[3]، و نیز مرکز ملی علم در دهلی‌نو می‌باشد. وی رئیس مؤسسهٔ معماران هند و عضو کمیسیون هنر شهری دهلی، استاد مدعو در هند و در خارج از کشور بوده، و در دانشگاه‌های واشنگتن سنت لوئیس، کالیفرنیای برکلی و ایلی‌نویز در اوربانا تدریس کرده است. کانوینده جایزهٔ پادما شری را نیز دریافت داشته است.

هیرانمای کارلکار[4]: روزنامه‌نگار و داستان‌نویس مشهور بنگالی. او سردبیر ***هندوستان تایمز***، و معاون سردبیر ***ایندین اکسپرس*** بوده و در حال حاضر با نشریه ***پایونیر*** همکاری می‌کند. کتاب‌های منتشره شده وی عبارتند از: ***در آینهٔ مندل***، ***عدالت اجتماعی، کاست***، ***طبقه و فرد*** و دو رمان به زبان بنگالی با عناوین ***مهرونیسا*** و بهابیسیاتر آتیت می‌باشد[5].

سوبهاش سی. کاشیاپ[6]: استاد مدعو افتخاری در مرکز تحقیقات سیاسی دهلی‌نو، سردبیر افتخاری نشریهٔ ***سیاست هند*** و یکی از کارشناسان برجسته پارلمانی

1. M. C. Joshi
2. Achyut Kanvinde
۳. مومبای نام جدید بمبئی است ـ م.
4. Hiranmay Karlekar
5. Bhabisyater Ateet
6. Subhash C. Kashyap

و قانون اساسی است. کاشیاپ بیش از سی و هفت سال با پارلمان پیوندی نزدیک داشته و در طول سال‌های ۹۰ ـ ۱۹۸۴ دبیرکل مجلس عوام بوده است. وی همچنین عضو وابستهٔ کنگره ایالات متحده، عضو برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل متحد، عضو هیئت علمی آکادمی حقوق بین‌الملل امریکا و آکادمی جواهرلعل نهرو بوده و حدود شصت کتاب نوشته است.

ای. ام. خسرو[1]: مشاور سردبیر نشریه ***فاینشال اکسپرس***، رئیس بنیاد آقاخان (در هند)، رئیس مؤسسهٔ رشد اقتصادی و رئیس فدراسیون جوامع هند و آلمان است. از جمله مشاغل پیشین وی سفیر هند در آلمان، عضو کمیسیون برنامه‌ریزی، عضو گروه مشاورین اقتصادی نخست‌وزیر، رئیس دانشگاه اسلامی علیگره، رئیس کنفرانس اقتصادی کشاورزی هند، و رئیس مؤسسهٔ ملی سیاست و مالیه عمومی بوده است. وی در دانشگاه‌های هند و خارج از کشور تدریس کرده و چندین کتاب تألیف کرده که از جمله عبارتند از: ***اقتصادسنجی پولی و بانکی*** (۱۹۹۶)، ***بحث ناتمام: هند و اقتصاد جهانی*** (۱۹۹۴)، و ***حفظ موجودی و ذخیره‌سازی دانه‌های غذایی در هند*** (۱۹۷۳).

راویندر کُمار[2]: تا چندی پیش مدیر موزه و کتابخانهٔ نهرو در دهلی‌نو بود. وی پیش از آن استاد تاریخ در دانشگاه لله‌آباد و دانشگاه نیوساوت ولز در سیدنی استرالیا بود. آثاری که از وی منتشر شده عبارتند از: ***هند غربی در قرن نوزدهم*** (۱۹۶۵)، ***مقالاتی در زمینهٔ سیاست‌های گاندی*** (۱۹۷۱، ویراستار و تدوین‌گر)، ***مقالاتی در زمینه تاریخ اجتماعی هند معاصر*** (۱۹۸۳)، ***نظریهٔ فلسفی و واقعیت اجتماعی*** (۱۹۸۴، ویراستاری و تدوین‌گر).

تاپاس ماجومدار[3]: استاد ممتاز اقتصاد در مرکز مطالعات آموزشی ذاکر حسین در دانشگاه جواهرلعل نهرو در دهلی‌نو. وی دکترای اقتصاد خود را از مدرسهٔ اقتصاد لندن و با راهنمایی لیونل رابینز (لرد رابینز) اخذ کرده است. کتاب‌های وی عبارتند از: ***سنجش سودمندی*** (۱۹۵۸)، ***سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش و گزینش اجتماعی*** (۱۹۸۳). همچنین مقالاتی از او در زمینه اقتصاد نظری در مجلات علمی

---

1. A. M. Khusro
2. Ravinder Kumar
3. Tapas Majumdar

معتبر نظیر ***اکونومتریکا***[۱]، ***اکسفورد اکونومیک***[۲] و ***مجلهٔ اقتصاد سیاسی*** منتشر شده است. برخی مقالات وی در مورد اقتصاد و آموزش نیز در چندین کتاب که در سال‌های اخیر در انگلستان، ایالات متحده امریکا و هند به چاپ رسیده، ارائه شده است.

وینا مازومدار[۳]: رئیس مرکز مطالعات توسعه‌ای زنان در دهلی‌نو است. وی عضو وابستهٔ چندین مؤسسه و کمیته بوده و مسئولیت‌هایی نظیر مدیر مطالعات زنان در شورای پژوهش علوم اجتماعی هند، از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰؛ عضو هیئت امنای شورای جمعیت، نیویورک از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵؛ مشاور افتخاری سازمان بین‌المللی کار، از ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۱؛ عضو کمیسیون مستقل بین‌المللی جمعیت و کیفیت زندگی، پاریس از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶؛ دبیر و مؤسس انجمن مطالعات زنان هند از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ را برعهده داشته است.

بی. آر. ناندا[۴]: مدیر سابق موزه و کتابخانهٔ نهرو. وی نویسندهٔ ***زندگینامهٔ مهاتما گاندی*** است که تاکنون به زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی، هندی و چندین زبان دیگر شبه قاره ترجمه شده است. او که عضو بنیاد راکفلر بوده تاکنون چندین کتاب تألیف کرده که عبارتند از: ***نهروها: موتی لال و جواهرلعل*** (۱۹۶۲)، ***گوخال***[۵]، ***گاندی و نهروها: مطالعاتی در ناسیونالیسم هندی*** (۱۹۷۴)، ***جواهرلعل نهرو، یاغی و سیاستمدار*** (۱۹۹۵)، و ***شکل‌گیری یک ملت، راه هند به سمت استقلال*** (۱۹۹۸). مقالهٔ «گاندی» در ***دایرةالمعارف بریتانیکا*** به قلم اوست، ضمن آنکه ویراستار ارشد ***منتخب آثار پانایت گوویند بالاب پانت*** بوده که تاکنون ده جلد آن به چاپ رسیده است. وی در سال ۱۹۷۹ به عضویت شورای پژوهش علوم اجتماعی هند (دهلی‌نو) نایل آمد و در سال ۱۹۸۸ موفق به‌کسب دادابهای نائووجی[۶] و در ۱۹۸۸ برنده جایزهٔ پادما بوشان[۷] شد.

تی. کی. اومن[۸]: استاد جامعه‌شناسی دانشگاه جواهرلعل نهرو در دهلی‌نو است.

---

1. Econometricoa
2. Oxford Economic
3. Vina Mazumdar
4. B. R. Nanda
5. Gokhale
6. Dadabhai Naoroji
7. Padma Bhusham
8. T. K. Oommen

از او تاکنون چند کتاب و مقالات علمی متعددی در روزنامه‌ها به چاپ رسیده است.

دی. پی. پاتانایاک[1]: مدیر سابق مؤسسهٔ مرکزی زبان‌های شبه‌قاره در بنگلور که جوایز بسیاری از جمله پادما شری (۱۹۹۷)، سین‌هارا ساامانا از طرف آکادمی هیماچال (۱۹۹۵)، و نشان افتخار انجمن زبان‌شناسی هند را به خود اختصاص داده است. وی مؤلف ده کتاب و چندین مقالهٔ علمی است. از جمله کتاب‌های وی ***بازسازی تاریخی بان‌های اروپا، بنگالی و هندی، چند زبانی و آموزش زبان مادری*** است.

راهول رام[2]: تحصیلات وی در رشتهٔ شیمی، با درجهٔ دکتری از دانشگاه کورنل، بوده اما دغدغه و مشغولیت اصلی و موسیقی است. وی پیوند نزدیکی با جنبش نجات نرمادا[3] دارد.

راجا رامانا[4]: یکی از برجسته‌ترین فیزیکدانان هسته‌ای هند. وی علاوه بر اینکه در چندین مؤسسهٔ علمی و سازمان تحقیقاتی فعالیت دارد، عضو ارشد هومی بهابا[5] و عضو پارلمان راجیا سابا[6] می‌باشد. از جمله القاب و افتخارات بسیاری که وی کسب کرده می‌توان به پادما ویبهوشان (۱۹۷۵)، جایزهٔ نهرو (در مهندسی و فناوری، ۱۹۸۳)، جایزهٔ آر. دی. بیرلا (۶ ـ ۱۹۸۵)، و درجهٔ دکترای افتخاری علوم از چند دانشگاه اشاره کرد. کتاب‌هایی که از او منتشر شده شامل زندگینامهٔ خود نوشت. وی با نام ***سال‌های زیارت*** (۱۹۹۱) و ***ساختار موسیقی در سیستم‌های غربی و راجا*** (۱۹۹۳) می‌شود. رامانا چندین مقالهٔ تحقیقاتی نیز در مجلات علمی بین‌المللی و داخلی به چاپ رسانده است.

یو. آر. رائو[7]: دبیر دایرهٔ فضایی دولت هند و رئیس کمیسیون فضایی سازمان تحقیقات فضایی هند است. وی در دانشگاه تگزاس و آزمایشگاه تحقیقات فیزیک احمدآباد تدریس کرده و مفتخر به دریافت پادم بهوشان (۱۹۷۶) و جایزه ایالتی

---

1. D. P. Pattanayak
2. Rahul Ram
3. Narmada
4. Raja Ramanna
5. Homi Bhaba
6. Rajya Sabha
7. R. Roa

کارناتاکا (۱۹۷۵) و جایزهٔ واسویک (۱۹۸۰) و جوایز دیگر شده است.

اس. ساهای[1]: سردبیر مجلهٔ «استیتسمن»[2] چاپ دهلی‌نو از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۷ بوده و مفسر شناخته شده‌ای در مسائل حقوقی و قانون اساسی است.

کی. ساتچی داناندان[3]: رئیس آکادمی ساهیتیا، آکادمی ملی ادبیات هند، است. وی یکی از پیشگامان شعر نو در زبان مالایالامی[4] است و تاکنون هفده مجموعهٔ شعر به این زبان منتشر کرده است. او همچنین نمایش نامه‌ای بلند دربارهٔ گاندی، مجموعه‌ای از نمایش‌نامه‌های تک پرده‌ای و شانزده اثر در زمینهٔ ادبیات، نظریهٔ اجتماعی و نقد به رشتهٔ تحریر درآورده و شماری از اشعار هندی و غربی را به زبان مالایالامی ترجمه کرده است. افتخارات و جوایز اهدایی به وی شامل جایزهٔ کرالا در زمینهٔ شعر و نثر از آکادمی ساهیتیا، بورس تحقیقاتی سریکانت ورما برای ترجمهٔ شعر و جایزهٔ مرکز فرهنگی اُمَن می‌شود.

ارجون سِن گوپتا[5]: عضو کمیسیون برنامه‌ریزی دولت هند است و پیش از آن مدیر اجرایی صندوق بین‌المللی پول در واشنگتن (۸ ـ ۱۹۸۵)، سفیر هند در جامعهٔ اروپا، بلژیک و لوگزامبورگ (۳ ـ ۱۹۹۰) بوده است.

جاسجیت سینگ[6]: مدیر مؤسسهٔ مطالعات و تحلیل‌های دفاعی در دهلی‌نو. وی رئیس سابق عملیات نیروی هوایی هند و یک نظامی کارکشته بوده که به خاطر رشادت‌هایش نشان لیاقت دریافت کرده است. او نویسندهٔ کتاب ***نیروی هوایی در جنگ‌های مدرن*** است و همچنین بیش از بیست کتاب در مورد مسائل استراتژیک و امنیتی ویرایش کرده است.

دِوش سونجی[7]: وی هندشناس و مورخ رقص در کانادا است و همکاری گسترده‌ای با هنرمندان و مؤسسات هنری در هند، کانادا، ایالات متحده و آسیای جنوب شرقی در مورد برنامه‌های مربوط به رقص داشته است. زمینه‌های تحقیقی او شامل رپرتوار رقص‌های معبدی پیش از استعمار در تامیل نادو و سنت‌های رقص

---

1. S. Sahay
2. Statesman
3. K. Satchidanadan
4. Malayalam
5. Ajun sengupta
6. Jasjit Singh
7. Devesh Soneji

روایی واشیناوا در آندرا پرادش است.

آشوک سوتا[1]: رئیس بخش کمیتهٔ الکترونیک برنامهٔ پنج سالهٔ نهم صنعت فناوری اطلاعات بوده است. وی از سوی مؤسسه السینا در سال ۱۹۹۲ به‌عنوان مرد سال در رشته الکترونیک، و از طرف شرکت دیتاکست در سال ۱۹۹۴ و شرکت کامپیوتر ورلد در سال ۷ ـ ۱۹۹۶ به‌عنوان مرد سال در زمینه فناوری اطلاعاتی برگزیده شده است.

ام. اس. سوامی‌ناتان[2]: در حال حاضر ریاست یونسکو در اکوتکنولوژی و بنیاد تحقیقاتی ام. اس. سوامی‌ناتان را برعهده دارد. سوامی‌ناتان از سوی برنامهٔ محیط زیست سازمان ملل متحد به‌عنوان «پدر بوم‌شناسی اقتصادی» معرفی شده است. وی عضو انجمن سلطنتی لندن، آکادمی ملی علوم ایالات متحده، آکادمی روسیه و چندین آکادمی علوم دیگر است. او همچنین به‌عنوان رئیس کمیتهٔ مشورتی سازمان ملل متحد در علوم و فناوری (۳ ـ ۱۹۸۰)، رئیس مستقل شورای فائو (۵ ـ ۱۹۸۱) و رئیس اتحادیهٔ بین‌المللی حفاظت از طبیعت و منابع طبیعی (۹۰ ـ ۱۹۸۴) نیز فعالیت کرده و مسئولیت‌های مهمی در چندین مؤسسه و کمیته داخلی برعهده داشته است. پروفسور سوامی‌ناتان چندین جایزه از جمله پادما ویبهوشان، جایزهٔ رامون ماگسای‌سای برای مدیریت اجتماعی و اولین جایزه جهانی غذا را به خود اختصاص داده است.

رومیلا تاپار[3]: استاد ممتاز تاریخ در دانشگاه جواهرلعل نهرو در دهلی‌نو. خانم تاپار در دانشگاه دهلی و دانشگاه جواهرلعل نهرو تاریخ هند باستان تدریس کرده است. او همچنین استاد مدعو در دانشگاه کورنل (۶ ـ ۱۹۸۰) و عضو افتخاری هیئت علمی «لیدی مارگات هال»[4] در آکسفورد (۱۹۸۶) بوده است. جوایز و افتخارات وی شامل جایزهٔ بزرگ بهابها (۴ ـ ۱۹۹۲)، دکترای افتخاری از دانشگاه شیکاگو (۱۹۹۲) و جایزهٔ فرهنگی آسیایی فوکواوکا آکادمیک (۱۹۹۷) می‌باشد. او کتاب‌های زیادی نیز نوشته است، از جمله: ***آشوکا و سقوط سلسلهٔ مائوریا*** (۱۹۶۱)، ***تاریخ هند***، از مجموعه انتشارات پنگوئن (۱۹۶۶)، ***از تبار دولت*** (۱۹۸۴) و شرح

1. Ashok Soota
2. M. S. Swaminathan
3. Romila Thapar
4. Lady Margaret Hall

تاریخ اولیهٔ هند (۱۹۹۲).

کاپیلا واتسیایان[1]: مدیر آکادمیک مرکز ملی هنرهای ایندیراگاندی. وی جوایز و افتخارات بسیاری کسب کرده که از جمله می‌توان به پادما شری، جایزهٔ سریمانتا سانکاردوا، جایزهٔ کمپ‌بل[2] (۳ ـ ۱۹۸۱) و دکترای افتخاری ادبیات از دانشگاه هندی بنارس و رابیندرا بهاراتی اشاره کرد. او که دانش‌آموخته رقص‌های کاتاک، مانی پوری، بهاراتاناتیام و اودیسی[3] است، کتاب‌هایی نیز در این زمینه دارد، از جمله: ***رقص کلاسیک هند در ادبیات و هنر***، ***برخی جنبه‌های سیاست‌های فرهنگی در هند***، ***تئاتر سنتی هند*** و ***گیتا گوویندا***.

ام. ان. ونکاتاچالیا[4]: از فوریه ۱۹۹۳ تا زمان بازنشستگی در اکتبر ۱۹۹۴ رئیس دادگستری هند بوده است. او در چندین سازمان اجتماعی فرهنگی و همچنین مؤسسات دانشگاهی فعال بوده و در حال حاضر رئیس کمیسیون ملی حقوق بشر است.

---

1. Kapilavatsyayan
2. Campbell
3. Odissi
4. M. N. Venkatachalliah

مقدمه

کریشن کانت

۱۵ اوت ۱۹۴۷ روز مهمی در تاریخ است. در این روز دومین ملت بزرگ جهان با نطق معروف جواهرلعل نهرو تحت عنوان «میعاد با سرنوشت» چشم به زندگی و آزادی گشود. این رویداد برای سایر جهان نیز واجد اهمیت بود، چرا که نماد پایان عصر سلطهٔ امپراتوری‌ها به‌شمار می‌رفت؛ دوران تاریکی که در طول آن ملت‌های اروپایی، مردمان بسیاری از نقاط جهان را به بردگی گرفته و از لحاظ اقتصادی به تحلیل برده بودند. امپراتوری بریتانیا جسورترین کشور اروپایی در این زمینه بود و هندوستان نیز نگین تاج این امپراتوری محسوب می‌شد. فرآیند استعمارزدایی در جهان با استقلال هند آغاز شد و کلیهٔ کشورهای آسیای و آفریقایی مستعمره، یکی پس از دیگری از زیر یوغ سلطهٔ خارجی خود را خلاص کردند که برخی از آنها پس از نبردهای طولانی و خونریزی زیاد بدین مهم دست یافتند. هند در این میان به‌خاطر داشتن رهبری چون مهاتما گاندی که معتقد به مبارزه‌ای بدون خشونت بود، کشوری خوش‌اقبال و سعادتمند بود. با این همه، آزادی این کشور نیز بدون خونریزی به‌دست نیامد. ما نیز بهای سنگین آزادی خود را با تجزیهٔ کشور دادیم؛ تجزیه‌ای که نتیجهٔ آن جابه‌جایی میلیون‌ها نفر از موطن اصلی‌شان و مرگ تعداد

بی‌شماری از انسان‌ها بود.

هندوستان آزاد با تجزیهٔ خود برخورد خوبی داشت. سیل عظیم انسانی از آن سوی مرزها جذب کشور شده و به زندگی عادی خود سوق داده شدند. کشورکار عظیم ملت‌سازی را آغاز کرد. حتی پیش از ظهور مهاتما گاندی در صحنهٔ سیاسی هند، رهبران جنبش آزادی مانند بال گنگادر تیلاک[1]، لالا لاجپت رای[2] و گوپال کریشنا گوخال[3] از دولت انتخابی و دموکراسی به‌عنوان اهداف ملی یاد کرده بودند. اولین کاری که هندوستان مستقل در صدد انجام آن برآمد تدوین قانون اساسی بود که حکومت مردم، از طرف مردم و برای مردم را تضمین کند. در وهلهٔ اول تمام افراد بالغ، صرف‌نظر از جنسیت، کاست، مذهب، وضعیت اقتصادی یا پیشینهٔ تحصیلی صاحب حق رأی شدند. در پنجاه سال گذشته هند نه‌تنها در سطح کشوری و ایالتی بلکه در سطح روستاها نیز نهادهای دموکراتیک را بنیان گذاشته است. قانون اساسی هند به‌واسطهٔ ویژگی‌های فدرالی خود روح تمدن هندی را تجسم بخشیده است؛ تمدنی که یکی را در همه و همه را در یکی تصور می‌کند.

هندوستان همیشه سرزمین مذاهب اقوام و زبان‌های متعدد بوده است. پذیرش تنوع یا تساهل بیش از آنکه برگرفته از مفهوم سکولاریسم کنونی باشد، در تمدن ما وجود داشته است. مهاتما گاندی این ایده را بدین صورت بیان داشته: «در هندوئیسم جای کافی برای عیسی، و همچنین محمد (ص) زرتشت و موسی وجود دارد.» در برداشت و تصور هندی، وحدت بازنمود حقیقی است که ابعاد و جنبه‌های بسیاری دارد. این ویژگی هند را به‌صورت کشوری درآورده که «کثرت دروغین وحدت» در آن مشهود است. ویوکاناند[4] این ویژگی را به‌صورتی موجز این‌گونه بیان کرده که ما نه‌تنها نسبت به دیگر مذاهب «تساهل و تسامح» نشان می‌دهیم بلکه آنان را «می‌پذیریم». شاعر ملی سابراهمانیا بهاراتی[5] در شعر معروف خود این‌گونه سروده که مادر هند به هجده زبان سخن می‌گوید. این ویژگی، جوهر و ماهیت فرهنگ ما و بخش جدایی‌ناپذیری از دیدگاه و نگرش ماست.

---

1. Bal Gangadhar Tilak
2. Lala Lajpat Rai
3. Gopal Krishna Gokhale
4. Vivekanand
5. Subrahmanya Bharati

ما در طول پنجاه سال گذشته بسیاری از مشکلات به ظاهر غیر قابل حل را از طریق همسازی، مصالحه و گفت و شنود حل کرده‌ایم. البته این بدین معنا نیست که تمام مشکلات خود را حل کرده باشیم. بسیای از ناهمگونی‌های اقتصادی و معضلات اجتماعی گذشته همچنان به قوت خود باقی است. با از دست دادن احساس رضایت خاطر، انتظارات تازه نیز به‌خصوص با رشد سریع رسانه‌ها و شیوه‌های ارتباطی، مطرح می‌شود. گاهی فتنه‌انگیزان نیز توسط عناصر خارجی ترغیب و تشویق می‌شوند. اما در عین حال این واقعیت غیر قابل انکاری است که رشد اقتصادی ما بسیار کند بوده است. باید صادقانه اذعان کنیم که پیشرفت ما بسیار کمتر از آن چیزی است که می‌توانستیم و یا بایستی در طول پنجاه سال گذشته بدان دست می‌یافتیم. در حالی که تولیدات کشاورزی ما تقریباً بیش از دو برابر شده و بازدهی صنعتی ما برحسب حجم و رشد فناوری ـ به‌عنوان مثال در زمینهٔ انرژی هسته‌ای، فناوری ماهواره‌ای، الکترونیک و ساخت ماشین‌آلات ـ پیشرفت چشمگیری داشته است اما نرخ رشد سالانه در طول پنج دههٔ گذشته در حدود ۴/۴ درصد بوده و فقر گسترده همچنان وجود دارد. جای خوشبختی است که به هیچ مکتب انعطاف‌ناپذیر اقتصادی پایبند نبوده‌ایم. ویژگی و طبیعت دموکراسی تغییر و دگرگونی مسالمت‌آمیز است. هرگاه که متوجه می‌شدیم سیاست‌هایمان نتایج مورد انتظار را به بار نمی‌آورد، آن را اصلاح می‌کردیم. در طول دههٔ گذشته بسیاری از قوانین و مقرراتی را که به مورد اجرا گذاشته شده بود ملغی کرده و اقتصاد کشور را به‌تدریج آزاد ساختیم. تجربهٔ بعضی از کشورهای همسایه نشان داده است که اقتصاد آزاد، جادویی برای حل مشکلات نیست. ما به شکلی سنجیده و خردمندانه آزادسازی اقتصاد را با سیاست‌های مثبت دولتی در زمینهٔ آموزش ابتدایی، خدمات درمانی و مراقبت‌های مربوط به مادر و فرزند، در هم آمیخته‌ایم.

یکی از عمده‌ترین دلایل فقر در هند افزایش چشمگیر جمعیت است. جمعیت کشور ما در زمان استقلال ۳۵۰ میلیون نفر بود و در طی نیم قرن این رقم به ۹۴۰ میلیون نفر رسید. اگرچه این افزایش عمدتاً در نتیجهٔ کنترل و ریشه کن کردن چندین نوع بیماری همه‌گیر بوده است، اما در عین حال نشانهٔ آن است که برنامه‌های سوادآموزی و آموزش زنان پیشرفت ناچیزی داشته است. در مناطقی از کشور مانند کرالا (با جمعیت ۳۲ میلیون نفر)، که نرخ باسوادی زنان و مردان در

سطح کشورهای پیشرفته است، میزان رشد جمعیت نیز به همان نسبت پایین است. این بدین معنی است که مزیت‌های اجتماعی الزاماً به سطوح بالای درآمد بستگی ندارد و همچنین نشان‌دهندهٔ این است که چنانچه خواست و ارادهٔ همگانی را در سایر نقاط کشور به همین ترتیب بسیج کنیم، می‌توانیم به نتایج مشابهی دست یابیم.

خوشبختانه علی‌رغم نارسایی‌های موجود در اقتصاد کشور در طول پنجاه سال گذشته، در زمینهٔ فرهنگی پیشرفت‌های چشمگیری وجود داشته است. می‌توان بدون واهمه از تکذیب و مخالفت بیان داشت که پنجاه سال گذشته از جمله پرشورترین دوران‌های هنری در تاریخ کهن هند بوده است. ادبیات، موسیقی، رقص، نمایش، سینما، نقاشی و مجسمه‌سازی ما شاهد شکوفایی خلاقیت بوده است. تحت تأثیر جهانی شدن هنر تجارب زیادی در مواجهه با هنر جدید به‌دست آمده و در عین حال بررسی‌ها و پژوهش‌های جدی در هنر کلاسیک و اشکال محلی آن صورت گرفته است. تنوع هنر بومی در هیچ کشوری به اندازهٔ هند امروز گسترده و پرشور نیست. در همان حال نوازندگان و موسیقی‌دانان کلاسیک و نویسندگان نوین ما توجه و تحسین جهانیان را برانگیخته‌اند. شکوفایی فرهنگی به واقع ثمرهٔ آزادی بوده است.

این کتاب تلاش صمیمانه‌ای از جانب انجمن روابط فرهنگی هند برای ارائهٔ شرحی منسجم از تغییراتی است که در پنجاه سال گذشته در زندگی مردم هند، به‌عنوان ملتی آزاد، روی داده است. در این کتاب نویسندگانی برجسته با بینش و بصیرت و به صراحت، در زمینهٔ تخصصی خود دستاوردها و مسیری که همچنان باید طی شود را خاطرنشان کرده‌اند. مطمئن هستم که این کتاب به خوانندگان خود درکشورهای دیگر تصور و برداشتی ازکوشش‌های ما و حال و هوای گفتگوی آزاد و صادقانه‌ای که در هند حکمفرماست ارائه خواهد داد.

کریشن کانت
معاون رئیس‌جمهور هند
رئیس انجمن روابط فرهنگی هند

۱۹۴۷: راهی از دل تاریخ

هیرانمای کارلکار

پنجاه سال، از نظر زمانی دوره‌ای کم اهمیت در حیات کشوری با تمدن پنج هزار ساله محسوب می‌شود. با این حال، اهمیت یک دوره زمانی نه به طول مدت آن بلکه به بی‌نظیر بودن، دستاوردها و نقشی که در تحولات آینده ایفا می‌کند، بستگی دارد. آشوکا[1] امپراتور بزرگ سلسله مائوریان، تنها چهل سال فرمانروایی کرد اما دورهٔ حکمرانی وی یکی از قابل توجه‌ترین دوران تاریخ هند است. او به دلیل کشتار و خرابی‌هایی که نبرد پیروزمندانه‌اش در کلینگا، در ۲۶۰ قبل از میلاد، در پی داشت دایماً در عذاب وجدان سختی به‌سر می‌برد. از این‌رو به مذهب بودایی درآمد و در تبلیغ آن سعی وافری به خرج داد. دوران حکمرانی وی شاهد تشکیل سومین شورای بودایی در پاتالی پوترا در سال ۲۵۰ قبل از میلاد بود. این شورا منشأ حرکتی شد که بعدها بودایی‌گری را به دو شاخه تقسیم کرد: شاخهٔ سنتی‌تر هینایانا[2] یا مکتب وسیلهٔ کوچک و شاخهٔ آزاداندیش‌تر و فراگیرتر ماهایانا[3] یا مکتب وسیلهٔ

1. Ashoka
2. Hinayana
3. Mahayana

بزرگ. این شورا همچنین تصمیم گرفت مبلغینی را به سرتاسر شبه‌قاره اعزام کند تا به شکلی گسترده بودایی‌گری را تبلیغ کنند.(۱)

به این سبب و نیز به دلیل حمایت مجدانه آشوکا، بودایی‌گری در نپال، سریلانکا و تبت گسترش یافت. سلسله مائوریان که کوهپایه‌های هیمالیا را تحت تسلط داشت روابط نزدیکی با حکومت نپال داشت و تصور می‌شود که یکی از دختران آشوکا به ازدواج نجیب‌زاده‌ای از کوهستان‌های آن کشور درآمده باشد.(۲) به‌نظر می‌رسد که تیسا[1]، پادشاه سریلانکا نیز از امپراتوری مائوریان به‌عنوان الگوی حکمرانی خود سود جسته است.(۳) روابط بین هند و سریلانکا در این دوران بسیار دوستانه بود و به کرّات بین این دو کشور هدایا، فرستادگان و سفیرانی رد و بدل می‌شد. آشوکا، پسر خود ماهیندا را نیز برای تبلیغ بودایی‌گری به سریلانکا فرستاد.

در طول حکمرانی آشوکا، امپراتوری مائوریان تمام شبه قاره را یکپارچه ساخت. علاوه بر این وی با شاهان یونانی مانند آنتیوخوس دوم[2] در سوریه، پتولمی[3] سوم در مصر، آنتی گوناس[4] در مقدونیه، ماگاس سیرن[5] و الکساندر اپیروس[6] در ارتباط بود. حکمرانی سه پادشاه سلسله مائوریان، یعنی بیندوسارا[7]، چاندراگوپتا[8] و آشوکا، تنها نود سال از تاریخ هند را به خود اختصاص داد، اما تأثیری پایدار و همیشگی بر آن گذاشت. همان‌گونه که رومیلا تاپار خاطرنشان ساخته است، اهمیت این دوران «نه صرفاً به واسطهٔ کشورگشایی‌های حکمرانان آن بلکه به‌خاطر این واقعیت است که فرمانروایان این سلسله توانستند عناصر بسیار گوناگون و متنوع این شبه‌قاره را در قالب یک امپراتوری گردهم آورند، و همچنین نوعی دیدگاه حکومتی ارائه دادند که تا قرن‌ها بعد زندگی سیاسی هند را تحت تأثیر قرار داد.»(۴)

جلال‌الدین محمد اکبر حدود پنجاه سال حکمرانی کرد. در پنج سال اول حاکم واقعی نایب‌السلطنه بایرام‌خان بود و در چهل و پنج سال بعدی از سال ۱۵۶۰

1. Tissa
2. Antiochus
3. Ptolemy
4. Antigonas
5. Magas of Cyrene
6. Alexander of Epirus
7. Bindusara
8. Chandragupta

تا ۱۶۰۵، وی خود زمام امور را در دست داشت. در طول این دوران امپراتوری وی بیش از نیمی از شبه‌قاره را زیر پوشش خود داشت و نیروی مسلط در کل آن بود. شهرت وی در همه جا گسترده شده بود. از همه مهمتر آنکه فرآیند آشتی بودایی‌گری و اسلام، که تا آن زمان به‌طور نامنظم در جریان بود، به‌صورت سیاست حکومت درآمد. ماکان لعل روی چودری[1]، یکی از شناخته‌شده‌ترین محققین دوران زمامداری اکبر، خاطرنشان می‌سازد که این امپراتور مغول «از ابتدا احترام زیادی برای هندوها قائل بود.»(۵) این واقعیت که وی در خانهٔ نجیب‌زاده‌ای هندو به دنیا آمده بود که به پدر فراریش، همایون پناه داده بود تأثیر عمیقی بر وی گذاشته بود. همچنین خدمات گرانبهای بهاری مال[2] در سال‌های ابتدایی حکومت اکبر که کمک کرد دوران پرمخاطره بین حکمرانی بایرام‌خان و مهام آنانگ[3] را پشت سر بگذارد، برای وی بسیار واجد اهمیت بود. بنابراین تمایلات شخصی و نیز مصالح حکومتی باعث شد که وی دریابد کمک و یاری هندوان برای حکومتش بسیار ضروری است. نزدیک به پنجاه درصد ارتش او را هندوان تشکیل می‌دادند و مسائل مالی و درآمدها در انحصار هندوها بود.(۶) شاهزادگان هندوی حرمسرا اجازه داشتند از سنت‌های اجتماعی و مذهبی خود پیروی کنند. اکبر مالیات زیارت از ماتورا[4]، شهر مقدس هندوها، و نیز جزیه‌ای که تا آن زمان هندوها مجبور به پرداخت آن بودند را ملغی کرد. پس از مواجهه با نیروهای راجپوت[5] و تسخیر چیتوره[6] و رانتامبور[7] در ۹ ـ ۱۵۶۸، تنها مهارانا پراتاپ سینگ[8] از موار[9] سرسختانه از در مقاومت و ایستادگی با وی برآمد. اکبر شاهزادگان اصلی راجپوت را به فرماندهی نظامی و مقامات کشوری برگزید و مناصب عالی نظامی و مالی را در اختیار آنان قرار داد. این شاهزادگان در قلمروهای خود آزادی عمل داشتند و از مزایایی برابر با نجیب‌زادگان مسلمان بهره می‌بردند. یکی از مورد اعتمادترین

1. Makhan Lal Roy Choudhury
2. Behari mal
3. Maham Anaga
4. Mathura
5. rajput
6. Chitore
7. Ranthambhor
8. Maharana Pratap Singh
9. Mewar

فرماندهان وی و عضو شورای کشوری مهاراجه مان سینگ[1] از جی‌پور[2] بود. رئیس مورد وثوق اداره درآمدها هم راجا تودار مال[3] بود.

شیوهٔ رفتار اکبر با هندوها باعث ناراحتی شدید روحانیان مسلمان و دیگر عناصر متعصب شد. آنان به همین دلیل شورشی را سامان دادند که میرزا محمد حکیم، برادر پدری اکبر، در کابل در رأس آن قرار داشت. اکبر در سال ۱۵۸۱ این شورش را سرکوب کرد و در سال بعد نیز اصول اعتقادی و مرام «دین الهی» را اعلام کرد. همان‌گونه که روی چودری خاطرنشان ساخته آن یک مذهب جدید نبود؛ بلکه مرام صوفیانه‌ای بود که اصول خود را از قرآن گرفته و بسیاری از اعمال آن نیز در فرقه‌های کنونی صوفیه یافت می‌شود.(۷) اکبر هم سر آن نداشت که پیامبر جدیدی به‌حساب آید. او پیوسته می‌گفت: «من چگونه می‌توانم راهبر انسان‌ها باشم حال آنکه خود راهبری می‌شوم؟»(۸) دین الهی ثمرهٔ ویژگی صوفیانه روحیات اکبر، تساهل و آزادمنشی وی بود. او از بسیاری جهات مانند سلف بزرگ خود، آشوکا، بود. او نیز مانند آشوکا «فرمانی عمومی صادر کرد و از مقامات کشوری خواست تا مراقب احوالات روحی باشند.»(۹) همچنین مانند امپراتور مائوریان «در کسوت پادشاهی باقی ماند و در عین حال مؤمنی دینی نیز بود.(۱۰) مانند او بین باورهای مذهبی خود و وظیفه‌اش به‌عنوان یک امپراتور تفکیک قائل شد و هیچ تعصبی له یا علیه مذاهب دیگر نداشت.(۱۱) همچون آشوکا توانست عناصر گوناگون شبه‌قاره را به‌هم پیوند داده و در قالب یک امپراتوری واحد جای دهد. او هندوها را در حکومت سهیم کرد و اتحاد وی با شاهزادگان راجپوت بخش اصلی و بسیار مهم این راهکار گسترده بود.

حکمرانی آشوکا و اکبر از آن‌رو برجسته و بارز است که جمله موارد نادر تاریخ می‌باشد. این امر در مورد حکمرانی پریکلس در آتن هم صادق است که حدود ۳۰ سال تا ۴۳۰ قبل از میلاد ادامه داشت و ویژگی آن شکوفایی هنر، ادبیات و فلسفه بود که اثری ماندگار از خود در تمدن انسانی برجای گذاشت. خشایار، امپراتور ایرانی، آتن را به تصرف خود در آورده بود، معابدی که بر فراز آکروپلیس[4] قرار

1. Man Singh
2. jaipur
3. Raja Todar Mal
4. Acropolis

داشت در آتش‌سوزی از بین رفته بود. پریکلس پارتنون[1] و معابد دیگری که ویرانه‌های کنونی آن شاهدی خاموش از بینشی بزرگ هستند را بنیان نهاد؛ بینشی که هم در ساخت معابد و هم در نبوغ فیدیاس[2]، مجسمه‌سازی که مأمور ساختن مجسمه‌های حیرت‌انگیز خدایان و الهه‌ها بود، به وضوح دیده می‌شد. زمانی که دوران پریکلس به پایان رسید، آتن زیباترین شهر در قلمرو هلنی[3] بود.

این دوران به لحاظ فکری نیز دورانی پر شور بود. هرودوت، که شاید اولین تاریخ‌نگار بوده، در اصل از اهالی هالیکارنوس[4] در آسیای صغیر بود. اما او در آتن زندگی می‌کرد و تحت حمایت دولت آتن قرار داشت. او شرحی از جنگ‌های ایرانیان از منظر اهالی آتن به رشته تحریر درآورد. آشیلوس[5] آغازگر تراژدی یونانی بود. نمایشنامه‌نویسان بزرگ دیگری نظیر سوفوکل[6]، اوریپید[7] و اریستوفانس[8] نیز در این دوره زندگی می‌کردند. یکی از بزرگترین فیلسوفان یونان باستان یعنی سقراط در زمان حکمرانی پریکلس بالید و رشد کرد. همچنین افلاطون، که متعلق به دورهٔ بعدی بود، از اهالی آتن می‌باشد.

دوران پریکلین شاهد دموکراسی آتنی بود که از تمام انواع دیگر دموکراسی که در آن خیل عظیمی از انسان‌ها برده بودند، متفاوت بود. شور و نشاط زائدالوصف این دموکراسی و آزادی بیان به حد اعلای خود رسید. همچنین در این دوران یونانیان در قلمروی که از ایوژن[9] تا تپه‌های جنوب ایتالیا امتداد داشت ساکن گشتند.

انقلاب فرانسه و دوران ناپلئون کلاً چهار سال کمتر از دوران پریکلین در آتن تداوم یافت ـ یعنی ۲۶ سال، از ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۵ ـ با این حال چنان تأثیراتی داشت که تاریخ اروپا را دستخوش تغییرات و تحولات جدی نمود.(۱۲) انقلاب فرانسه که «رژیم کهن» را از بین برد، پایانی بود بر فئودالیسم در فرانسه و نهادهای جدیدی بر پایهٔ حاکمیت مردم و آزادی و برابری فردی بنیان نهاد. حکومت وحشت یعنی دورهٔ

1. Parthenon
2. Pheidias
3. Hellenic
4. Halicarnussus
5. Aeschylus
6. Sophocles
7. Euripides
8. Aristophanes
9. Euxine

حاکمیت امپراتوری ناپلئون، بسیاری از این دستاوردها را پیش از توافق وین (۱۸۱۵) و بازگشت بوربورن‌ها[1] به قدرت از بین برد. با این همه، خاطرهٔ انقلاب و ایده‌آل الهام‌بخش آن، شعار آزادی، برابری و برادری اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروندان، اروپا را در قرن نوزدهم به خود مشغول ساخت و قرن نوزدهم را تا حدودی به قرن انقلاب‌ها تبدیل کرد.

اشغال سرزمین‌ها توسط ناپلئون پایانی بود بر فئودالیسم، هم از جنبه قانونی و هم از جنبه اقتصادی، در کشورهای زمین پست (هلند، بلژیک، لوکزامبورگ)، بسیاری از نقاط آلمان و ایتالیا. اشراف، طبقات متوسط و کشاورزان اکنون رعایای دولت محسوب شده، می‌بایستی مالیات بپردازند. ضمن اینکه وضع مالیات و جمع‌آوری آن شکلی رسمی‌تر و عادلانه‌تر یافت. اتحادیه‌های صنفی کهن و اولیگارشی شهری و نیز بازرسی‌های گمرکی بین محدوده‌های فئودالی از بین رفت. در همه جا تساوی و برابری بیشتری دیده می‌شد، و دسترسی به حِرَف و مشاغل بیشتر منوط به داشتن استعداد شد. تلاش ناپلئون برای تبدیل اروپای غربی به بلوکی از کشورهای تصرف شده یا تحت انقیاد، باعث از بین رفتن قدرت‌های کوچک فئودالی، اختیارات قانونی قدیمی و قدرت‌های مبتنی بر امتیاز طبقاتی شد. بسیاری از این موارد قابل بازیابی نبود. تمام این وقایع تضمین‌کنندهٔ این واقعیت بود که ثمره‌های انقلاب فرانسه از بین رفتنی نبوده و نیروهای رها شده نوگرایی قابل پس زدن نیست. علی‌رغم ظهور کسانی چون مترنیخ[2]، اروپا دیگر هیچ‌گاه بسان روزگار پیشین خود نشد.

میراث بریتانیایی

تأثیری که حاکمیت بریتانیا بر نوگرایی هند گذاشت بیش از تأثیری بود که انقلاب فرانسه و ناپلئون بر کل اروپا گذاشتند. این حاکمیت کشور را بر پایه‌ای پردوام‌تر از قبل متحد ساخت. این مهم در طول ۱۹۰ سال، از نبرد پلاسی[3] در ۱۷۵۷ که پای بریتانیا را به هند باز کرد تا استقلال هند در ۱۹۴۷، به‌وقوع پیوست.

---

1. Bourbons
2. Metternich
3. Plassey

پنجاه سال اول استقلال هند، جنبه‌های متعدد آن و چالش‌ها و دستاوردهایی که این کتاب بدان می‌پردازد، با تغییرات چشمگیری که به واسطه حضور بریتانیا در این کشور محقق شد، بسیار متفاوت می‌باشد.

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، هند در طول زمامداری آشوکا و اکبر کشوری متحد بود. به لحاظ جغرافیایی، حکمرانی برخی از فرمانروایان سلسلهٔ گوپتا[1] ـ به‌خصوص ساموردرا گوپتا[2] و چاندرا گوپتای دوم[3] ـ که از قرن چهارم تا ششم میلادی ادامه داشت را نیز می‌توان امپراتور نامید. با وجود این، همان‌گونه که رومیلاتاپار خاطرنشان ساخته «سلطهٔ متمرکز که امری ضروری در ساختار سلطنتی است در دولت گوپتایا و اسلاف آن، آن گونه که در سلسلهٔ مائوری اعمال می‌شد، امری شناخته شده نبود.»(۱۳) چنین ساختاری تحت حاکمیت اکبر تثبیت شد و در فرمانروایی جانشینان وی یعنی جهانگیر، شاه جهان و اورنگ‌زیب تا قرن هفدهم استمرار پیدا کرد. پس از مرگ اورنگ‌زیب در ۱۷۰۷ و مرگ جانشین کاردان و با کفایت وی، بهادرشاه در پنج سال بعد، امپراتوری مغولان کبیر در معرض اضمحلال قرار گرفت. هجوم ویرانگر نادرشاه در ۱۷۳۹ ضربه‌ای کاری بود؛ ضربهٔ بعدی در تهاجم جانب احمدشاه ابدالی در ۱۷۶۱ وارد شد. در دههٔ ۱۷۴۰ سوبادارهای[4] بنگال، اوده[5]، حیدرآباد و کارناتیک[6] از همه ابعاد و جنبه‌ها به‌صورت قلمروهای مستقل درآمدند.(۱۴) به علاوه، جات‌ها[7] و سیک‌ها[8] هم حکومت‌های خاص خود را تأسیس کردند. سواران افغان یا روهیلاها[9] و همچنین راجپوت‌ها در شمال و قبایل جنگجوی تلگو[10] زبان در جنوب نیز چنین کاری را در پیش گرفتند.

مهمترین قدرتی که بر ویرانه‌های امپراتوری مغول بنا شد، امپراتوری مارات‌ها[11] بود که بخش‌های وسیعی از قلمروی امپراتوری مغول را تا سال ۱۷۳۰

1. Gupta
2. Samudra Gupta
3. Chandra Gupta II
4. Subadars
5. Awadh
6. Carnatic
7. Jats
8. Sikhs
9. Rohillas
10. Telugu
11. Marathas

به تصرف خود درآورد. به‌علاوه مناطق وسیعی از مرکز هند و دکن را تحت سلطه درآوردند و تا مناطق دوردستی مثل اُریسا[1] اقدام به جمع‌آوری مالیات می‌کردند. زمانی که احمدشاه ابدالی به هند حمله‌ور شد، این مارات‌ها، و نه نیروهای امپراتور مغول، بودند که در سومین نبرد پانی‌پت[2] در سال ۱۷۶۱ به مقابله با وی برخاستند. شکست مارات‌ها در این نبرد ضربه‌ای جدی به قدرت این سلسله بود، و این واقعه مقارن زمانی بود که پیروزی انگلیس‌ها بر نواب سراج‌الدوله[3] بنگال در نبرد پلاسی در سال ۱۷۵۷، جای پای آنها را در تسلط بر هند تثبیت کرد. مهاداجی سیندیا[4]، که حکمرانی برجسته بود، در دهه‌های ۱۷۷۰ و ۱۷۸۰ سعی در احیاء قدرت مارات‌ها داشت و حتی به‌عنوان حامی امپراتور مغول شناخته می‌شد. با این همه، ظهور او آخرین جرقه‌ای بود که روبه خاموشی گذاشت.

بریتانیایی‌ها در سلسله نبردهای سختی، که در برخی از آنها مجبور به عقب‌نشینی‌های جدی نیز شدند، مارات‌ها و نیز حکمرانان کارناتیک، حیدرعلی و پسرش تیپوسلطان[5] را شکست دادند تا توانستند قدرت خود را بر شالوده‌ای امن و بی‌خطر تثبیت کنند. با وجود این، فرایند بسط و توسعه قدرت بریتانیا در هند تا دههٔ ۱۸۵۰، یعنی زمانی که اوده نیز توسط لرد دال‌هاوسی[6] تحت حاکمیت بریتانیا قرار گرفت، طول کشید. با گسترش قدرت بریتانیا، ماهیت استعماری آن، فعالیت‌های اقتصادی مخرّب کمپانی هند شرقی و همچنین سایر اروپاییان ــ در حد کمتر ــ به‌طور روزافزون منجر به مقاومت و ایستادگی به‌خصوص دهقانان در برابر آنان شد. نارضایتی در بین سربازان هندی تحت امر بریتانیا نیز به دلیل اعزام به مأموریت‌های خارجی، دستمزد کم و سایر موارد در حال افزایش بود. اما آنچه ضربه نهایی را وارد ساخت و باعث تشدید بحران شد، عرضهٔ تفنگ‌های جدید انفلید[7] بود؛ که فشنگ‌های آن دارای زایده‌ای بود که پیش از مسلح کردن اسلحه بایستی با دندان کنده می‌شد. شایعه‌ای در مورد این تفنگ‌ها رواج پیدا کرد مبنی بر اینکه روغن این

1. Orissa
2. Panipat
3. Nawab Sirajadaulla
4. Mahadaji Scindia
5. Tipu Sultan
6. Lord Dalhousie
7. Enfield

تفنگ‌ها از چربی گاو و خوک تهیه می‌شود، یعنی دو حیوانی که مصرف فرآورده‌های آنان برای هندوها و مسلمانان برحسب دستور دین‌شان ممنوع است. نتیجهٔ این امر قیام و شورش بزرگ سربازان هندی تحت عنوان «قیام سپای» در ۱۸۵۷ بود که از قضا از حمایت مردمی قابل توجهی نیز برخوردار شد. این قیام در حکم «جدی‌ترین رویدادی بود که در آن هند سنتی به تقابل با سلطهٔ خارجی برخاست.»(۱۵)

هرچند این شورش پایه‌های قدرت بریتانیا را به لرزه درآورد اما سرکوب آن منجر به تثبیت نهایی فرمانروایی بریتانیا سرتاسر بر هند شد. این واقعه همچنین سبب شد که در سال ۱۸۵۸، یعنی در زمان ملکه ویکتوریا، تحت حکمرانی مستقیم بریتانیا قرارگیرد. حاکمیت تازه پیامدهای درازمدتی در پی داشت. اتحاد سیاسی‌ای که بریتانیا وضع کرد یکی از پیش‌شرط‌های لازم ـ خاستگاه سرزمینی ـ برای پیدایش هند به‌عنوان یک کشور و نیز بیدار شدن احساسات ناسیونالیستی در آن بود. مفاهیم دولت و ملت بسیار به یکدیگر وابسته‌اند. بنابر نظر ماکس وبر، احساسات جمعی یک ملت «در دولتی که متعلق به آن ملت است تجلی پیدا می‌کند؛ از این‌رو، ملت اجتماعی است که معمولاً مایل است دولتی از آن خود داشته باشد.»(۱۶) از طرف دیگر ای. جی. هابس باوم[1] اظهار می‌دارد که ملت‌ها پیش از آنکه شالوده و اساس دولت باشد، اغلب پیامد برپایی یک دولت هستند.(۱۷)

دولت‌های مبتنی بر ملت با مرزهای کاملاً مشخص ـ اگرچه گاهی مورد مناقشه هم بوده ـ دارای تاریخی مستمر در اروپا و از زمان پیدایش‌شان در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم بوده‌اند. همان‌گونه که ذکر شد، هند در دوران مائوریان و مغولان کبیر متحد شد اما در قرن هفدهم و تحت فرمانروایان ضعیف‌تر مغول به چندین پادشاهی مستقل تقسیم شد. با این همه، اتحادی که بریتانیا به‌وجود آورد از همه نظر متفاوت بود. این امر نه به دلیل حکومت بسیار کارآمد و متمرکزی بود که آنان ایجاد کردند ـ یعنی کاری که دو امپراتوری پیش از آنان نیز انجام داده بودند ـ بلکه به دلیل پایه‌گذاری زیرساخت‌ها و شالوده‌ریزی بنیان‌های اداری دولت مدرن و

1. E. J. Hobsbawm

نیز محقق ساختن مقدمات تجاری و صنعتی توسعهٔ استعماری ـ سرمایه‌داری هند بود.

دامنهٔ گستردهٔ این تفاوت‌ها را می‌توان به راحتی درک کرد. قسمت‌های مختلف امپراتوری‌های مغول و مائوریان به‌وسیله آبراه‌ها و بزرگراه‌ها به یکدیگر متصل شد. بریتانیا شبکه راه‌آهن را در سرتاسر کشور ایجاد کرد که باعث ایجاد ارتباط سریع نقاط مختلف با یکدیگر شد که پیش از آن سابقه نداشت. همچنین خطوط تلگراف احداث شد که امکان انتقال آنی پیام‌ها را فراهم ساخت. هرچند منظور از انجام این امور تسهیل حرکت نیروهای نظامی و کاروان‌های تجاری بود اما در عین حال کمک کرد تا آموزش‌ها و اندیشه‌ها نیز به مناطق به لحاظ فکری ساکن و راکد انتقال یابد. این روند اهمیت خاصی یافت؛ چراکه نظام آموزشی‌ای که بریتانیا در طول حکمرانی لرد ویلیام بنتیک[1] (۳۵ ـ ۱۸۲۸) سعی در تثبیت آن داشت، تأثیرات و پیامدهای دیرپایی بر جامعهٔ هند بر جای گذاشت. هدف این نظام درکلام توماس ببینگتون[2] مک‌ویلی[3]، عضو شورای بنتیک، چنین عنوان شده: «تشکیل طبقه‌ای که بتواند نقش واسطه بین ما و میلیون‌ها نفری که بر آنان حکم می‌راندیم را بازی کند؛ طبقه‌ای از افرادی که خون و رنگ پوست‌شان هندی اما سلیقه، تفکر، اخلاقیات و منطق‌شان انگلیسی باشد.»(۱۸)

این امر البته عواقب ناخواسته‌ای را نیز در پی داشت. آشنایی با روش‌های نقادی، عقل‌گرایی و نظرات جمهوری‌خواهانه و لیبرال غربی باعث ایجاد نگرانی‌هایی در اذهان بنگالی‌های جوان و تحصیل‌کرده شد. در همان حال کشف تاریخ باشکوه باستانی و میراث تمدنی غنی هند توسط شرق‌شناسان اروپایی مانند جیمز پرینسپ[4]، ویلیام جونز، مونیر ویلیامز، ماکس مولر و دیگران باعث به‌وجود آمدن اعتماد به نفس و خودباوری در این جوانان شد. از این امر دو نتیجهٔ مهم حاصل شد. اولین آن ظهور یکی از پیش‌شرط‌های لازم و اصلی احساسات ملی‌گرایانه بود. ارنست رنان در شناسایی این احساس می‌گوید: «یک ملت یک روح و یک اصل معنوی است. تنها دو چیز تشکیل‌دهندهٔ این روح و این اصل است.

---

1. Lord William Bentinck
2. thomas Babington
3. Macaulay
4. James Princep

یکی در گذشته است و دیگری توافق و رضایت به زندگی با یکدیگر، اراده‌ای برای ادامه و استمرار با ارزش شمردن میراثی که همه در آن سهیم‌اند... داشتن افتخارات مشترک در گذشته و اراده‌ای مشترک در زمان حال؛ داشتن حس به انجام رساندن کارهای بزرگ، و آرزوی دوباره انجام دادن آنان، این شرط لازم برای یک ملت بودن است.»(۱۹)

ماکس وبر نیز در آنجاکه می‌گوید ملت «مبتنی بر احساس شأن و منزلت است، که اغلب به توده‌های خرده بورژوا با ساختارهای سیاسی غنی در دستاوردهای تاریخی مناصب قدرت اشاره دارد»(۲۰)، بر اهمیت احساس غرور تأکید می‌کند. ایدهٔ خداخواستگی و مأموریت ویژهٔ فرهنگی نیز با این مفهوم مرتبط است. اهمیت «ملت» معمولاً در تفوق یا حداقل عدم جایگزینی، ارزش‌های فرهنگی‌ای تثبیت می‌شود که باید تنها از طریق پرورش خصوصیت ویژه گروه حفظ شود و بسط یابد.»(۲۱)

نوزایی و اصلاحات

دومین نتیجه و پیامد برانگیختگی فکری ناشی از عرضهٔ آموزش غربی، نوزایی بنگال در قرن نوزدهم با ویژگی شکوفایی درخشان ادبیات، مطالعات تاریخی، تحقیقات علمی، نقادی اجتماعی و روزنامه‌نگاری و شتاب یافتن فعالیت‌های فکری در دیگر قسمت‌های هند بود. دستاوردها و پیشرفت‌های بعدی باعث افزایش اعتماد به نفس هندی‌ها شد و آنان را ترغیب کرد که علل انحطاط کشور و درغلطیدن آن به ورطهٔ بردگی استعماری و نیز رکود، فلاکت و مصیبت‌های ناشی از خرافات و تعصبات مذهبی را جویا شوند.

مذهب، متون مقدس و عقلی، ادبیات حماسی، اسطوره‌ها، آداب و رسوم، مناسک مذهبی و اعمال مردم کشور تحت بررسی دقیق قرار گرفت. تفاسیر و ارزیابی‌های متفاوت و گوناگون به بحث و جدل‌های تند بین محافظه‌کاران هوادار وضع موجود و تندروهای طرفدار اصلاحات منجر شد که نهایتاً به تولد جنبش‌های اصلاح‌گرایانه‌ای نظیر براهمو ساماج[1] در بنگال و آریا ساماج[2] در شمال هند

1. Brahmo Samaj
2. Arya Samaj

انجامید. اگرچه تفاوتی جدی بین اصلاحات جامعه هند و اروپا وجود نداشت اما جنبش‌های اصلاح‌گرایانه در هند عامل شتاب‌دهندهٔ تغییرات درپای بعدی شدند.

جنبش براهمو ساماج که توسط راجا راموهان روی[1] که اغلب از او به‌عنوان مؤسس هند مدرن یاد می‌شود، تأسیس شد، آیینی همگون‌ساز و فراگیر بود که بر پایهٔ کلیت‌باوری، یکتاپرستی و انسان‌گرایی خداباورانه برگرفته از اوپانیشادها[2] بنا شده بود. از آنجاکه این آیین به نوعی یکتاپرستی تمایل دارد، برداشتی آزاد از قرآن و نیز آموزه‌های کورو ناناک[3] داشته و در پی آن بود که آموزه‌های جدید حاصل از نظام آموزشی انگلستان را با بینش و فلسفهٔ باستانی هند در هم آمیزد. این آیین به واسطهٔ پیشرو بودن در صحنهٔ اجتماعی نقشی اساسی در رهایی و آزادی زنان داشت. بسیاری از چهره‌های برجستهٔ نوزایی بنگال در قرن نوزدهم از جمله رابیندرانات تاگور[4] از دل این آیین برآمدند.

برخلاف براهمو ساماج، آریا ساماج به‌طورکلی نافی غرب بود. اساس آن جنبشی احیاگر بود که توسط سوامی دایاناندا[5] ملقب به مولا شنکار[6] پایه‌ریزی شد. این جنبش معتقد به خطاناپذیری آیین ودا و ناقد سرسخت دین اسلام بود. با این همه، مانند براهمو ساراج به لحاظ اجتماعی حرکتی اصلاح‌گر بوده و با نظام کاست مخالفت ورزیده و طرفدار آزادی زنان بود.

شمار دیگری از جنبش‌های اصلاح‌گرایانه که در این دوران به‌وجود آمدند عبارت بودند از: پراراتانا ساماج[7] (وابسته به براهمو ساماج) و ساتیا سوداک ساماج[8] که به‌وسیله جیوتیرائو فول[9] در مهاراشترا بنیان گذاشته شد، جنبش سینگ سابا در بین سیک‌ها، جنبش علیگره در بین مسلمانان و جنبش رهنمای مزدیسناسابا در بین پارسیان. طیف گسترده‌ای از موضوعات، از امتیازات نظام کاستی تا نقش مهم عقل و ایمان در زندگی و زمینه‌های توجیه‌کنندهٔ اصلاحات

---

1. Raja Rammohun Roy
2. Upanishads
3. Curu Nanak
4. Rabindranath Tagore
5. Swami Dayananda
6. Mula Shankar
7. Prathana Samaj
8. Satya Sodhak Samaj
9. Jyotirao Phule

اجتماعی، با شور و شوق به بحث گذاشته می‌شد. با وجود این، نفوذ خاص جنبش‌های براهمو ساماج و آریاساماج در این واقعیت نهفته است که این دو نمایندهٔ دو جریان عمدهٔ جامعهٔ هند در واکنش نسبت به غرب بودند. هر دو این واکنش‌ها ـ اعم از واکنش نافی غرب و واکنش طرفدار ترکیب ـ بر تکامل ناسیونالیسم هندی که تحت حکمرانی بریتانیا در حال رشد بود، تأثیر گذاشت.

این ایده که هند یا بهاراتوارشا[1] کشوری واحد است به ابتدای تاریخ آن باز می‌گردد. همین امر محرک جاه‌طلبی‌های شاهانهٔ مائوریان‌ها، گوپتاها، مغول‌ها و دیگران از جمله مارات‌ها بود و به نوبهٔ خود با تأسیس و تثبیت امپراتوری‌های مائوریان و مغولان تقویت شد. با این همه، علی‌رغم وجود تمایلات قوی ناسیونالیستی، مفهوم‌سازی از آن به مثابهٔ یک ملت تا ورود بریتانیایی‌ها صورت نگرفت. این امر چندان تعجب‌برانگیز نیست. هم «ملت» و هم «ناسیونالیسم» مفاهیمی غربی بودند. همان‌گونه که هابس باوم خاطرنشان ساخته است «ویژگی اصلی ملت مدرن و هر چیزی که بدان مربوط است، مدرنیتهٔ آن است.»(۲۲)

او پیش از این نیز گفته بود که «ملت» در معنای مدرن و جدید آن «تا پیش از قرن هجدهم وجود نداشته است.»(۲۳) اولین موج آثار مکتوب در مورد «ملت» و «ناسیونالیسم» در اروپا و در قرن نوزدهم ایجاد شد که دو ملت بزرگ ـ آلمان و ایتالیا ـ در یک روند وحدت سیاسی به‌وجود آمدند. این دوران همچنین شاهد تجزیهٔ امپراتوری اتریش ـ مجارستان به دو قلمروی منفک از یکدیگر بود، که براساس مطالعهٔ سال ۱۸۶۷ در مسائل داخلی خودمختار بودند و تحت یک سلطنت مشترک بر پایهٔ ضوابط و اصول ملی اداره می‌شدند. علاوه بر آن، این قرن شاهد پیدایش چند دولت مبتنی بر ملت نیز بود؛ یونان، صربستان، رومانی و بلغارستان که همگی از تجزیهٔ امپراتوری عثمانی سر برآوردند. در این زمان حداقل دو شورش ناسیونالیستی نیز از جانب لهستانی‌ها بروز کرد. بی‌جهت نیست که والتربیج‌هات معتقد بود که «ملت سازی محتوای اصلی ظهور قرن نوزدهم بود.»

1. Bharatuarsha

ملت و ملی‌گرایی

نظام آموزشی غربی که از طریق زبان انگلیسی منتقل می‌شد هندیان را با مفاهیم ملت و ملی‌گرایی آشنا ساخت. اخبار مربوط به نبردهای گاریبالدی[1] و مازینی[2] برای متحد ساختن ایتالیا روشنفکران هندی را تحت تأثیر قرار داد و الهام‌بخش آنان شد. حاکمیت بریتانیا بر هند نیز طبقهٔ متوسط متجدد و تحصیل‌کرده‌ای به‌وجود آورده بود که می‌توانست مفاهیم ملت و ملی‌گرایی را درک کرده و آن را بسط دهد. بی‌شک هند از ابتدای تاریخ خود دارای گروه‌های تجار و صراف، مدیران حرفه‌ای، پیشه‌وران و افرادی بود که به کار تدریس، طبابت و وکالت مشغول بوده‌اند. همین افراد و حِرَف در اروپا به واسطهٔ مقاومت در برابر اجحاف اربابان فئودال و درباریان، نقش عمده‌ای در تاریخ این قاره داشتند و به‌تدریج به مقابله با قدرت سلطنتی برخاستند. بورژوازی نوظهور و اربابان زمیندار در طول قرن هجدهم با پادشاهان بریتانیایی جنگیدند و نهایتاً در ۱۶۸۸ با رهبری خود «انقلاب شکوهمند» را به پیروزی رساندند، که در نتیجه ویلیام اورنج[3] به‌عنوان پادشاه انگلستان جانشین جیمز دوم شد و مهر تأییدی زد بر ماهیت محدود و قانونمند پادشاهی در بریتانیا. صد و یک سال بعد نیز بورژوازی به همراه تودهٔ مردم پاریس موجب انقلاب فرانسه شد.

اما در هند طبقات تجار و بازرگان از همان ابتدا سودای قدرت سیاسی و داشتن نقش نظامی را از سر بیرون کرده بودند. این کارها مختص کشاترياها[4] بود که در کاست طبقاتی بعد از برهمن‌ها در ردهٔ دوم جای داشتند. از تجار و صرافان به‌عنوان ویشیاها[5] یاد می‌شد که بعد از شودراها[6] یا کشاورزان در جایگاه سوم بودند. موقعیت آنان تحت حکمرانی مسلمانان، از جمله مغولان کبیر، نیز به همین ترتیب باقی ماند. برخلاف همتایان غربی خود تجار هندی «تحت حاکمیت سلسلهٔ مغول‌ها، سرسپردگان نظام سلطنتی بودند و در برابر آن و به مقابله با آن

---

1. Garibaldi
2. Mazzini
3. William Orange
4. Kshatriyas
5. Vaishyas
6. Shudras

برنخاستند.»[۲۴] این گروه‌ها علی‌رغم ثروت بسیار در مقایسه با همتایان اروپایی خود از جایگاه و منزلت اجتماعی پایینی برخوردار بودند. در طول قرن هجدهم و در جریان اضمحلال امپراتوری مغول تغییراتی ایجاد شد. حکومت‌های محلی که در دهه ۱۷۴۰ تحت حاکمیت نواب علیوردی‌خان بنگالی، نواب سادات خان‌آودی، نظام آصف جاه حیدرآبادی و نواب کارناتیک، استقلالی عملی به‌دست آوردند به تجار و صرافانی نظیر جاگات ست بنگالی متکی بودند. با این همه، این تجار و صرافان هیچ‌گاه نتوانستند درکسوت معماران شورش‌های سیاسی و اجتماعی در آیند. در بهترین حالت افرادی از اینان چون جاگات‌ست، رابرت لکایو، میرجعفر، اُمی چاندو... توانستند در تبانی‌ها و پیمان‌هایی در طلیعه نبرد پلاسی شرکت جویند.

وضعیت صنعتگران و پیشه‌وران از این هم تأثرآورتر بود. اینان علی‌رغم مهارتی که داشتند در وضعیتی رقت‌بار زندگی می‌کردند و به دلیل نداشتن سواد و ندیدن آموزش «نمی‌توانستند مهارت‌های خود را ارتقا داده و به کیفیت کار خود را بهبود ببخشند.»[۲۵] تولید در سطح داخلی، فروش مستقیم فرآورده‌ها به‌واسطه‌ها و انحصار تولید در دست حکومت، از جمله عواملی بودند که باعث شدند صنعتگران و پیشه‌وران به‌صورت جزء پرشور، جسور و قدرتمند طبقه متوسط در نیایند. اگر در مقام مقایسه برآییم، صرف‌نظر از گوسفندداران بریتانیایی که با حصارکشی به دور زمین‌های خود ارزش افزوده‌ای از تجارت پشم به‌دست می‌آوردند، اشرافیت زمیندار هند پیش از آنکه مانند همتایان خود در اروپا در بخش کشاورزی کارآفرین باشند تنها اجاره‌گیر زمین‌های خود بودند. آنان در رخوت و تباهی غرق شده بودند، لذا انتظار نمی‌رفت که واضع تغییرات انقلابی سیاسی و اجتماعی باشند.

در نیمه دوم قرن هجدهم طبقهٔ تجاری جدیدی به‌خصوص در بنگال، از میان کسانی که کارگزار تجارت‌خانه‌ها و بانک‌های انگلیسی بودند پدید آمد. اینان با نام‌های متعددی چون دوبهاش[۱] (دیلماج)، بانیان[۲] (دلالان)، شروف[۳]

1. Dobhashes
2. Banyans
3. Shroffs

(صندوق‌دارها؛ که به دلیل دانش تخصصی‌شان در مورد پول، شناخته شده بودند) و پی‌کارها[1] (افرادی که پیاده به اطراف می‌رفتند تا سفارش کالا داده یا آنها را جمع‌آوری کنند) شناخته می‌شدند. قدرت نفوذ و ثروت این افراد با گسترش قدرت و تجارت بریتانیایی‌ها پس از نبرد پلاسی، افزایش پیدا کرد. دلالان با کار در شرکت‌های اروپایی، به‌سرعت از چم و خم کار سر درآوردند و شرکت‌هایی برای خود تأسیس کردند. برطبق کتاب *راهنمای بنگال* سال ۱۸۳۵، دوارکانات تاگور[2] تنها عضو هندی کمیتهٔ مدیریت اتاق بازرگانی کلکته در آن سال بود؛ رستم جی کواس‌جی نیز یکی از هشت عضو کمیته هماهنگی به‌شمار می‌رفت.(۲۶) همچنین از ۱۰۳ عضو اتاق بازرگانی بنگال در سال ۱۸۵۸، تنها پنج نفر ـ از جمله ۴ بنگالی ـ هندی بودند.(۲۷)

طبقهٔ تجاری جدید پیشتاز رویکرد به نظام آموزش بریتانیایی بودند. «به‌خصوص در بنگال که طبقهٔ فرادست برهمن‌ها، کشاتریاها و ویشیاها حضور داشتند، از زمرهٔ اولین کسانی بودند که جذب تجارت‌های جدید برآمده از افزایش واردات تولیدات خارجی شدند.»(۲۸) شکاف سنتی بین تحصیل و تجارت در حال پر شدن بود. علاوه بر این، فراگیر شدن آموزش غربی، بسط نظام اداری برای همگام شدن با مقتضیات امپراتوری در حال رشد، بریتانیا، افزایش سریع فرصت‌های شغلی در مشاغلی مانند وکالت، پزشکی و مهندسی، که بریتانیا نهادهای حکومتی متناسب آنان را تأسیس کرده بود، باعث پدید آمدن یک طبقه متوسط دیوان‌سالار و متخصص شد. در بسیاری از مناطق، و به‌خصوص در بنگال که «توافق دایمی» سال ۱۷۹۳ زمین را به‌صورت سودآورترین سرمایه‌گذاری درآورده بود، افراد بهرهٔ زمین‌های خود را توسعه دادند. با این همه، این زمینداران به هیچ وجه به‌صورت گروهی همگن در نیامدند. بین درآمد و پایگاه اجتماعی آنها ناهمخوانی بسیاری وجود داشت. از منظر فرهنگی، عناصر انگلیسی‌مآب اغلب دارای مناصب و مشاغل بالاتر بودند و اشتراک چندانی با عناصر پایین‌تر طبقهٔ متوسط که معمولاً کارمند یا معلم بودند و اغلب نیز از آنان دوری می‌جستند، نداشتند.

اما بخش بسیار بزرگی از این گروه نامتجانس دارای یک هویت مشترک بودند

---

1. Paikar
2. Dwarkanath tagore

که تحت عنوان بهادرالوک[1] (که معنای تحت‌اللفظی آن آدم‌های نرمخو است) شناخته می‌شد. بروم فیلد این گروه را این‌گونه تعریف می‌کند: «گروهی که به لحاظ اجتماعی مرفه و آگاه بودند و به لحاظ اقتصادی متکی به اجارهٔ زمین و یا مشاغل اداری و تخصصی بودند.»(۲۹) از نظر بروم فیلد این امری واجد اهمیت است که بین بهادرالوک و طبقه متوسط تمایز قائل شویم. اگر «طبقه» یک گروه با پایگاهی خاص معنا شود آن‌چنان که منظور تالکوت پارسونز بود، پس باید گفت که بهادرالوک طبقه‌ای «فرادست» بودند و نه «متوسط»، اگر «طبقه» در معنای مارکسیستی‌اش به‌عنوان یک گروه اقتصادی در نظر گرفته شود، به‌نظر می‌آید که بسیاری از افراد طبقه متوسط، به‌طور مثال بازرگان و دهقانان ثروتمند، را شامل نشده و در عین حال افرادی هم از طبقات بالاتر و پایین‌تر در خود جای داده‌اند.(۳۰)

بهادرالوک و نیز همتایان آنان در خارج از بنگال که با بسط قدرت بریتانیا به‌عنوان طبقهٔ متوسط در دیگر نقاط هند ظهور کردند، به حاملان ناسیونالیسم هندی تبدیل شدند. زبان انگلیسی نیز بروز احساسات ناسیونالیستی را تسهیل کرد؛ زیرا این زبان به‌عنوان زبان مورد استفادهٔ نخبگان هند جایگزین زبان‌های گوناگون محلی شده بود. به‌علاوه، همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، این زبان مفاهیم ملت و ملی‌گرایی را برای آنان به ارمغان آورد، و در عین حال از طریق آشنایی با فرهنگ غربی نقش تکمیلی در تقویت شناخت آنان از فرهنگ هند داشت. این زبان همچنین هویت فرهنگی مشترک را به‌عنوان هندی‌هایی با تربیت انگلیسی تقویت کرد. این مشخصه آنان را از انبوه هموطنان‌شان که تنها به زبان‌های هندی صحبت می‌کردند متمایز می‌ساخت و احساس بزرگی و برتری به آنان می‌بخشید. همین حس باعث شد که آنها خود را رهبران طبیعی هموطنان کم سعادت‌تر خود بدانند.

در همین حال زبان‌های گوناگونی که در هند تکلم می‌شد نیز کارآیی بیشتری پیدا کرد، چراکه دارای ساختار دستوری بهتری شده و غنای بیشتری پیدا کرد. همان‌گونه که پروفسور آمالس تریپاتی[2] در کتاب مهم خود با نام ***نوزایی ایتالیایی و***

1. Bhadraloke
2. Amales Tripathi

فرهنگ بنگالی[1] خاطرنشان ساخته، بدون حمایت و پشتیبانی گروه‌های زبان بنگالی و هندوستانی دانشکدهٔ فورت ویلیام[2] در کلکته که در آنجا جوانان انگلیسی که به استخدام شرکت هند شرقی درآمده بودند به یادگیری زبان‌های شرقی می‌پرداختند، و تلاش‌های میسیونرهای مسیحی نظیر هال‌هد[3] و ویلیام کری[4]، نثر بنگالی به آن سرعتی که بسط و گسترش یافت توسعه پیدا نمی‌کرد. در همان هنگام که هال‌هد دستور زبان بنگالی را به رشته تحریر درمی‌آورد و کری نیز در پی نظام‌مند کردن بنگالی محاوره‌ای بود، افرادی نظیر رام‌رام باسو[5] و تارینی‌چاران میترا[6] به زبان بنگالی تصنعی کاملاً سانسکریتی شده قلم می‌زدند. زبان بنگالی به‌وسیله دانشمندان، کارشناسان آموزش و پرورش و مصلحان اجتماعی نظیر ایشوارچاندرا ویدیاسگار[7]، نویسندگانی مانند بانکیم‌چندرا چاتوپادها[8]، هاراپراساد شاستری[9] پیاریچاند میترا[10] و بعدها توسط رابیندرانات تاگور توسعه و تحول بیشتری پیداکرد.

اگرچه روند کاراتر شدن زبان‌ها در بنگال آغازگردید، زبان‌های محلی در نقاط مختلف هند نیز تطور به‌سوی تکامل بیشتر را آغاز کردند. با توجه به نقش مهمی که بندیکت اندرسون(۳۱) برای زبان‌های بومی و محلی در ظهور ناسیونالیسم در اروپا قائل است، اهمیت مسئله زبان‌ها روشن می‌شود. به نظر وی، پیدایش ملت‌ها در اروپا تنها با اضمحلال آنچه قلمرو مسیحیت نامیده می‌شد، ممکن می‌گشت. جوامع این قلمرو دیگر زبان لاتین را به‌عنوان تنها وسیلهٔ دستیابی به پیام مسیحیت نمی‌دانستند. همچنین این اعتقاد که جامعه به‌طور طبیعی تحت نظر شاهانی سامان می‌یابد که مشیت و تقدیر آسمانی آنها را بدین کارگمارده دیگر رواجی نداشت. در این میان صنعت چاپ به‌عنوان یکی از اولین صورت‌های تجارت سرمایه‌داری نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. بعد از اشباع شدن بازار چاپ کتب دو زبانه(۳۲) که لاتین یکی از اجزاء آن بود، کتاب‌های تک زبانه مورد توجه قرارگرفت و از آنجا که

---

1. Italir Renaissance: Bangalir Sanskriti
2. Fort William College
3. Halhed
4. William carey
5. Ramram Basu
6. Trainicharan Mitra
7. Ishwarchandra Vidyasgar
8. Bankimchandra Chattopadhyay
9. Haraprasad Shastri
10. Pyarichand Mitra

اروپا به لحاظ مالی و پولی در تنگنا قرار داشت، صاحبان صنایع چاپ هرچه بیشتر به فکر چاپ کتاب‌های ارزان‌قیمت به زبان‌های بومی افتادند. سه عامل دیگر نیز باعث تقویت زبان‌های بومی شد که سرمایه‌داری به شدت در پی آن بود. اول، پیچیدگی زبان لاتین و دور شدن آن از زندگی روزمره بود که تحت تأثیر نوشته‌های عالمان علوم انسانی دوران رنسانس که کار احیاء متون کلاسیک پیچیده را برعهده گرفته بودند ایجاد شده بود. دوم، استفاده روزافزون از زبان‌های بومی در طول دوران اصلاح‌طلبی باعث ایجاد یک جماعت جدید کتابخوان شد، که بسیج سیاسی ـ اجتماعی آنان را تسهیل می‌کرد و همچنین باعث توسعهٔ بازار انتشارات کتاب به زبان‌های محلی شد. سوم، توسعهٔ آرام و به لحاظ جغرافیایی ناموزون برخی از زبان‌های بومی به‌عنوان ابزار تمرکزگرایی زبانی، این زبان‌ها را به جایگاه زبان غالب ارتقاء داد. ظهور این زبان‌ها به‌عنوان رقبای زبان لاتین نیز به نوبه خود باعث اضمحلال قلمروی مسیحی شد.

از آنجاکه زبان‌های محاوره‌ای گوناگون در اروپای پیش از ظهور صنعت چاپ تنها بازارهای کوچکی را به‌وجود آورده بود، سرمایه‌داری چاپ زبان‌های خویشاوند را به‌عنوان یک زبان قابل چاپ بزرگتر گردهم آورد. این امر به سه شکل باعث به‌وجود آمدن آگاهی ملی شد. اول آنکه زبان‌های چاپی حوزه‌های مبادله و ارتباط بین زبان لاتین و زبان محاوره‌ای به‌وجود آوردند. شمار زیادی از افراد که انگلیسی، فرانسوی و اسپانیایی را به گونه‌های متفاوت صحبت می‌کردند و به سختی می‌توانستند با یکدیگر سخن بگویند ـ یا حتی اصلاً نمی‌توانستند ـ به راحتی توانستند با یک زبان چاپی با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. از این‌رو گروهی از مردم از طریق چاپ با یکدیگر ارتباط برقرار کرده و نطفهٔ یک گروه ملی را تشکیل دادند. دوم، سرمایه‌داری صنعت چاپ باعث شد که زبان ثبات و دوام پیدا کند و قدمت و سابقهٔ موردنظر را که به‌عنوان یک مفهوم ذهنی برای ملت ضروری بود، فراهم آورد. سوم، سرمایه‌داری چاپ زبان‌های غالب را پدید آورد و زبان‌های بومی قدیمی‌تر را به حاشیه راند. گویش‌های جدامانده که همچنان قابلیت تبدیل به زبان‌های چاپی را داشتند، معیار چندین خرده ملیت شدند و در اواخر قرن بیستم از جایگاه تابع بودن خود بیرون آمده و از طریق گفتارهای رادیویی یا چاپ مطالب عرصهٔ ظهور پیدا کردند.

در هند، ناسیونالیسم نه در تعارض با یک امپراتوری خیالی بلکه در تقابل با امپراتوری واقعی و استثماری بریتانیا تعریف می‌شد. امپراتوری بریتانیا هرچند دارای اسطوره‌های مشروعیت بخش، با توجه به نقش رهایی‌بخشش بود، اما هیچ‌گاه در ذهن هندیان جایگاهی که امپراتوری مقدس روم در روح و جان اروپا و مسیحیت داشت پیدا نکرد. تفاوت عمدهٔ دیگر هند با اروپا در این بود که سرمایه‌داری چاپ نیروی عمده در تکامل زبان‌های بومی نبود. فرمانروایی بریتانیا بیش از آنکه مشوق رشد سرمایه‌داری در هند باشد، مانع آن می‌شد. توسعهٔ زبان‌های بومی هند مدیون شرایط بسیار متفاوت دیگری بود. یکی از آنها کنار گذاشتن زبان‌های سانسکریت و فارسی به‌عنوان زبان رسمی و آموزشی و عدم استفاده از آنها در حوزه‌های اجتماعی بود که باعث شد زبان انگلیسی به‌صورت زبان اداری و تحصیلات عالی درآید. این امر، مانند کنار گذاشتن زبان لاتین، که اندرسون از آن سخن به میان می‌آورد، راه را برای توسعه و بسط زبان‌های محلی باز کرد. همان‌گونه که پیش از آن دیدیم، پیدایش زبان انگلیسی پیش از آنکه مانع ظهور زبان‌های محلی شود به رشد آنان کمک کرد. مانند جنبش اصلاح‌طلبی اروپا، جنبش‌های گوناگون اصلاحی در هند، هم در بسط یافتن زبان‌های بومی نقش داشتند و هم در خوانده شدن مطالبی که به این زبان‌ها نوشته می‌شد. علاوه بر این، بحث‌های افرادی نظیر راجاراموهان روی با میسیونرهای مسیحی، کوشش‌های این میسیونرها در تبلیغ مسیحیت و البته جنبش شورانگیز استقلال در این امر دخیل بودند. همه این عوامل ـ و نه سرمایه‌داری چاپ ـ باعث انتشار شمار کثیری از کتاب‌ها، مجلات و روزنامه‌ها شد. این زبان‌ها نیز به نوبهٔ خود، نه‌تنها به پالایش عقاید و مفاهیمی که ابزارهای طرح گفتمان‌های پیچیده بود کمک می‌کرد، بلکه پیام مبارزهٔ ملی را به اکثریتی که با زبان انگلیسی آشنایی نداشتند می‌رساند.

توجه به دیدگاه کارل دویچ[1] در این باب که یک هم‌پیمانی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بین افراد یک ملت از طبقات اجتماعی مختلف وجود دارد نیز ما را به اهمیت نقش توسعه و تحول زبان‌ها آگاه می‌سازد.(۳۳) این دیدگاه در وهله اول براساس مکمل کردن عادات ارتباطی است. پایه دوم آن مکمل کردن

1. Karl Deutsch

هنجارهای اجتماعی و اقتصادی اکتسابی است که این امر باعث تحرک افراد و کالاها می‌شود. قدرت کنش این مکمل کردن‌ها به کارآیی ارتباطی یک ملت بستگی دارد که به نوبه خود به امکانات ارتباطی از جمله زبان، الفباء، رسم‌الخط، نقاشی، حساب و نظایر آن بستگی دارد. کارایی ارتباطی همچنین شامل اطلاعاتی می‌شود که در اذهان، معاشرت‌ها، عادات و هنجارها، امکانات مادی نظیر کتابخانه‌ها، مجسمه‌ها، تابلوی علایم و نظایر آن و نیز امکانات بازیافتی اطلاعات از ذخیره یا حافظه، انتقال آن و ترکیب مجدد آنها وجود دارد. تأکید دویچ بر کارایی ارتباطی مقدم بر نظر یورگن هابرماس[1]، فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی، در مورد کارآیی ارتباط عقلی به مثابه عامل اساسی شکل‌گیری افکار عمومی در آنچه وی آن را حوزهٔ عمومی می‌خواند است. به همین ترتیب، تأکید وی بر امکانات ارتباطی نیز بر آنچه هابرماس «حیطهٔ زندگی» می‌نامد مقدم است. حیطهٔ زندگی موردنظر هابرماس عبارت است از آنچه تعامل نمادین معمولی را امکان‌پذیر می‌سازد، و به زندگی روزمره جهت داده و آن را منسجم می‌کند و به‌عنوان پیشینهٔ تکوین اجتماعی و مشروعیت بخشی جوامع عمل می‌کند.

اگرچه ادبیات و همچنین نوشته‌های تحلیلی و تاریخی ــ که درکنار زبان‌های محلی و انگلیسی رشد می‌کردند و براساس جهان مشترک دانش، تعاریف معانی، درک و فهم مشترک و نیز انواع امکانات موردنظر دویچ شکل می‌گرفتند ــ در شکل‌گیری افکار مؤثر واقع شد اما مجلات و روزنامه‌ها هم که در قرن نوزدهم گسترش قابل توجهی یافتند، نقش مهمی در این زمینه بازی کردند. در واقع شاید مجلات و روزنامه‌ها نقش مؤثری نسبت به کتاب‌ها، در مناقشاتی که بر سر اصلاحات اجتماعی روی می‌داد و نیز تعریف، ترغیب و تثبیت افکار ناسیونالیستی داشتند. بنابه نظر محیط مائیترا[2]، در سال ۱۸۳۰ در بنگال روزنامه‌ها و گاهنامه‌هایی به ۱۶ زبان منتشر می‌شد.(۳۴) پیش از آن نیز انتشار اولین هفته‌نامهٔ گجراتی به‌نام **مومباینا سماچار**[3] که امروز هم به صورت روزنامه و تحت نام مومبای سماچار به چاپ می‌رسد،(۳۵) در ۱۸۲۶ آغاز شد، در همین سال اولین روزنامه هندی به‌نام

---

1. Jurgen Habermas
2. Mohit Maitra
3. Mumbaina Samachar

اودانت مرتاند[1] به چاپ رسید.(۳۶)

با وجود این، اولین روزنامه‌ای که به‌صورت نظام‌مند و بدون واهمه به انتقاد از حکمرانی بریتانیا پرداخت، روزنامهٔ هندو پاتریوت[2] بود. این روزنامه اگرچه مدعی استقلال هند نبود اما به شدت اختناق و استعمار بریتانیایی را مورد انتقاد قرار می‌داد ـ چه به‌صورت واکنش به تسخیر سلطان‌نشینان‌های هند، نظیر اشعال اوده توسط لرد دال هاوسی از طریق به کار بستن دکترین لاپسی(۳۷) و چه به صورت انتقاد از قتل عام بی‌رحمانه‌ای که پس از سرکوب قیام بزرگ ۱۸۵۷ صورت گرفت که بیش از صدها نفر در آن کشته شدند یا سرکوب وحشیانه دهقانان و کشاورزان بنگالی توسط زارعین سیاه‌پوست. سردبیر این روزنامه، هوریش چاندر موکرجی[3] به زبانی می‌نوشت که به شکل اعجاب‌آوری مدرن بود و به نحوی به رویدادها و مباحث نظم می‌داد که حتی امروزه نیز باید مورد رشک برخی از بهترین نویسندگان انگلیسی زبان باشد.

خشمی که مقالات موکرجی برانگیخت بی‌تردید به‌سوی بریتانیایی‌ها هدف گرفته شد و در کنار انزجار و تنفری که به واسطهٔ مسائل دیگری ایجاد شد، بروز احساسات ملی را برانگیخت. روزنامه و نشریات دیگر نیز نه‌تنها در این روند نقش مهمی ایفا کردند بلکه در انتقال پیام مبارزه برای استقلال و آزادی تأثیر شگرفی داشتند و بدان شتاب بخشیدند. در اینجا باید نشریاتی که به زبان انگلیسی چاپ می‌شدند را مورد توجه خاص قرار داد که عبارت بودند از آیندین میرر[4]، بنگالی[5]، هندو[6]، تریبون[7]، آمریتا بازار پاتریکا[8] (که یک‌شبه زبان آن از بنگالی به انگلیسی تغییر یافت تا از اقدامات امنیتی شدیدی که طبق قانون نشریات بومی سال ۱۸۷۸ اعمال می‌شد رهایی یابد)، بند ماترم[9] و مهاراتا[10]. نشریات هندی زبان مهم عبارت

1. Oodant Martand
2. Hindoo Patriot
3. Hurish Chander Mukherjee
4. The Indian Mirror
5. Bangalee
6. The Hindu
7. The Tribune
8. Amrita Bazar Patrika
9. Bande Mataram
10. Mahratta

بودند از کساری[1]، سوادسامیتران[2]، جوگانتار[3]، اخبارآم[4]، ساندی[5]، سواراج[6] و آناندا بازار پاتریکا[7]. اولین ارگان جدی گفتمان ناسیونالیستی، روزنامهٔ بنگادرشن[8] بود که سردبیری آن را بانکیم چندرا چاتوپهای برعهده داشت. پس از اینها، برجسته‌ترین روزنامه‌ها عبارت بودند از مادرن ریویو[9] و پراباسی[10] که سردبیری هر دو را رامااناندا چاترجی[11] برعهده داشت و ایندین ریویو[12] به سردبیری جی. ای. ناتسان[13].

خشم علیه بریتانیایی‌ها

تأثیر این روزنامه‌ها و مجلات از شهرهای اصلی نیز فراتر رفته بود. بسیاری از مدارس، دانشکده‌ها و کتابخانه‌های عمومی که در سراسر کشور گسترش یافته بود آنها را مشترک شده بودند. گاهی چندین نفر یک نشریه می‌خواندند؛ برخی از نشریات که به زبان‌های بومی نوشته شده بود برای آنانی که نمی‌توانستند بخوانند خوانده می‌شد. علاوه بر این، دیدگاه‌هایی که در این نشریات منعکس می‌شد دهان به دهان می‌گشت و به‌تدریج وارد جریان افکار عمومی می‌شد. با این همه، تا پیش از آغاز فعالیت‌های مهاتما گاندی در دهۀ دوم قرن بیستم، افکار عمومی عمدتاً مبتنی بر افکار بهادرالوک در بنگال و همتایان آنان در نقاط دیگر هند بود، یعنی کسانی که همۀ آنان را یک کاسه کرده و از این پس آنها را فرادست و متوسط یقه سفید خواهیم خواند.(۳۸) کسانی که به دلایل متفاوت و مختلف به شکلی روزافزون در صف مخالفان بریتانیایی‌ها درمی‌آمدند. اگرچه قوانین موجود طبق مصوبۀ ۱۸۳۳ اعلام می‌داشت که مشاغل عمومی بدون در نظر گرفتن کاست،

---

1. Kesari
2. Swadesa mitran
3. Jugantar
4. Akhbar-i-am
5. Sandhy
6. Swaraj
7. Ananda Bazar Patrika
/8. Bangadarshan
9. Modern Review
10. Prabasi
11. Ramananda Chatterjee
12. Indian Review
13. G. A. Natesan

مذهب یا رنگ پوست برای رقابت همهٔ افراد گشوده است، و نظامی رقابتی برای استخدام در بخش‌های مختلف کمپانی هند شرقی در ۱۸۵۳ به تصویب رسید، اما مناصب بالای نظام اداری همچنان دور از دسترس هندی‌ها قرار داشت. حتی پس از آنکه هند تحت حاکمیت مستقیم در دربار بریتانیا قرار گرفت و نظام اداری جدیدی جایگزین ادارهٔ خدمات هند شد، تغییر چندانی در این وضع ایجاد نشد. هرچند آزمون‌های رقابتی برای استخدام برگزار می‌شد اما امکان رقابت برای هندی‌ها وجود نداشت؛ چراکه امتحانات در انگلیس برگزار می‌شد و محدودیت سنی همه اعمال می‌شد. با این اوصاف، تقاضا برای برگزاری هم زمان امتحانات در انگلیس و هند و نیز فراهم شدن موقعیت حضور در رده‌های بالای نظام اداری از جمله درخواست‌های اصل و مکرر هندی‌ها بود. امتناع بریتانیا از قبول این درخواست‌ها منجر به نارضایتی گسترده و آشوب همگانی در سال‌های ۸۸ ـ ۱۸۷۷ شد.

همچنین اقداماتی چون جنگ‌های پرهزینهٔ نایب‌السلطنه لرد لیتون[1] در افغانستان، ۷ ـ ۱۸۷۶ شد، وضع قانون سلاح (۱۸۷۸) که هندی‌ها را از حمل بدون جواز سلاح منع می‌کرد، و وضع قوانین سختگیرانه در سال ۱۸۷۸ در مورد نشریاتی که به زبان‌های بومی چاپ می‌شد، موج گسترده‌ای از نفرت و انزجار علیه بریتانیا برانگیخت. علاوه بر این موارد، نژادپرستی نیز هر روز از جانب بریتانیایی‌ها با تحقیر هندی‌ها به نمایش گذاشته می‌شد و حتی عالی‌رتبه‌ترین هندی‌ها نیز از آن مصون نبودند. مشهودترین و سازمان یافته‌ترین این تظاهرات نژادپرستانه در ۱۸۸۳ به‌وقوع پیوست. در این سال جوامع اروپایی و هندی ـ انگلیسی به مخالفت با لایحهٔ قانونی ایلبرت بیل[2] (۱۸۸۲) برخاستند که به موجب آن قضات هندی قدرت محاکمهٔ اروپاییان ساکن هند را به‌دست می‌آوردند. اظهارنظرات کینه‌توزانه و به شدت نژادپرستانه، که از مشخصه‌های این مخالفت‌ها بود، باعث واکنش شدید هندی‌ها شد که مبارزه‌ای در جهت حمایت از این لایحهٔ قانونی به راه انداختند و پس از ملغی شدن آن بسیار خشمگین شدند.

استعمار اقتصادی بریتانیا نیز باعث بروز نارضایتی‌های روزافزون می‌شد. از

---

1. Viceroy Lord Lytton
2. Ilbert Bill

دهۀ ۱۸۵۰ هند به شکلی نظام‌مند به‌صورت صادرکنندۀ تولیدات کشاورزی نظیر پنبه، کنف، چای، قهوه و دانه‌های روغنی درآمد. از مازاد درآمد این صادرات نیز مبلغی تحت عنوان هزینه‌های داخلی کسر می‌گردید. این هزینه‌های داخلی شامل هزینه‌های ادارۀ مخصوص هند در وزارت خارجه انگلیس، هزینه جنگ‌های داخلی، خریدهای تسلیحاتی، حقوق بازنشستگی کارمندان و نظامیان بریتانیایی و بهرۀ سالانۀ شش درصد برای راه‌آهن می‌شد. «در آغاز قرن بیستم هزینه‌های آشکار داخلی به بیش از هنده تا هجده میلیون پوند استرلینگ بالغ می‌شد.»[(۳۹)] علاوه بر این، حقوق افسران بریتانیایی که در هند خدمت می‌کردند، سود بازرگانان انگلیسی که به خارج از هند منتقل می‌شد، هزینه‌های خدماتی غیر آشکار مانند هزینه‌های کشتیرانی، بانکداری و بیمه نیز به این مبلغ اضافه می‌گشت. بار تحمیل‌های بریتانیا به هند با کاهش ارزش روپیۀ هند، به دلیل افزایش فشارهای وارده بر آن، سنگین‌تر نیز شد. روپیۀ هند که بر پایۀ ارزش نقره بنیان گذاشته شده بود، در ۱۸۷۰ دو شیلینگ بود، اما در ۱۸۹۳، یعنی سالی که طلا پشتوانۀ آن شد، ارزشش در برابر پوند استرلینگ به نیم شیلینگ کاهش یافت.[(۴۰)]

سرکیسه کردن هند توسط بریتانیا به‌طور جامع از جانب دو رهبر پیشین ناسیونالیست، یعنی دادابهای نائوروجی[۱] و رامش چندردات[۲]، تجزیه و تحلیل شده است، که از این میان کتاب دو جلدی چندردات با عنوان ***تاریخ اقتصادی هند*** از جمله آثار کلاسیک در این باره محسوب می‌شود. نه‌تنها هیچ تلاشی برای باقی گذاشتن ذره‌ای از ثروت هند انجام نمی‌شد بلکه هند به صورت بازار سودآوری برای تولیدات بریتانیایی، بدون در نظر گرفتن شرایط این کشور، درآمده بود و هیچ عدل و انصافی در این زمینه رعایت نمی‌شد. با وجود این، علی‌رغم بحران مالی ناشی از جنگ‌های لرد لیتون در افغانستان مقاومت صنایع نساجی هند مانع از افزایش عوارض گمرکی در اواخر دهۀ ۱۸۷۰ شد. این عوارض در سال ۱۸۸۲ لغو شدند. زمانی که فشارهای اقتصادی منجر به وضع مجدد عوارض بر واردات منسوجات در دهۀ ۱۸۹۰ شد، تبعاتی بر صنایع نساجی هند داشت که در نتیجه صنایع نوپای نساجی در بمبئی و احمدآباد از تعرفه‌های حمایتی محروم شدند و

1. Dadabhai Naoroji 2. Romesh Chander Dutt

فرآیند صنعتی شدن هند متوقف شد.(۴۱)

اضمحلال اقتصادی هند بر همهٔ طبقات اجتماعی، از جمله طبقات فرادست یقه سفید تأثیر گذاشت. در همین زمان، موقعیت‌ها و فرصت‌های شغلی در نظام اداری نیز روبه کاهش گذاشت؛ چراکه با پایان یافتن بسط قلمرو امپراتوری بریتانیا دیگر نیازی بدان نبود، و در حرفه‌های تخصصی، به‌خصوص در زمینه حقوق، متقاضیان بیش از ظرفیت موردنیاز بود. زمین به‌صورت منبع مهم درآمد برای این طبقه درآمده بود و پس از تصویب «توافق دایمی» سال ۱۷۹۳ در بنگال به سرمایه‌گذاری سودآور و مطمئنی تبدیل شده بود. در نبود قوانینی همچون قانون حق ارث اولاد اول و خرده تیول‌داری، که زمینداری را به‌طور روزافزون به شکلی غیر اقتصادی در می‌آورد و تفکیک زمین‌ها، درآمد حاصل از زمین روبه کاهش گذاشت. فضایی از یأس و ناامیدی و غم و اندوه حاکم شده بود.

دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ دهه‌هایی حساس بود. در دههٔ ۱۸۷۰ دو سازمان مهم ظهور پیدا کرد ــ پونه سرواجانیک صبا[1] (۱۸۷۰) و انجمن هند (۱۸۷۶) در کلکته ــ و در دههٔ ۱۸۸۰ نیز انجمن‌های مدرس مهاجان صبا[2] (۱۸۸۴) و بمبئی پرزیدنسی[3] (۱۸۸۵) تأسیس شد. در ۱۸۸۵ کنگرهٔ ملی هند نیز متولد شد که بلافاصله به‌صورت محلی برای استقلال‌طلبی درآمد و در نهایت به چهرهٔ غالب سیاست هند در سه دههٔ بعد از استقلال، در ۱۹۴۷، و مجدداً از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ تبدیل شد و همچنان نیرویی مهم در سیاست ملی هند محسوب می‌شود.

نارضایتی‌هایی که منجر به پیدایش فعالیت‌های سیاسی و استقلال‌طلبی شد همچنین منجر به معطوف شدن ناسیونالیسم هند به هدفی مشخص گردید، ضمن اینکه تضاد بین دولت امپریالیستی و این فعالیت‌ها را دامن زد. این تضاد در طول زمان شدیدتر شد. جنبش مقابله با تجزیهٔ بنگال، که توسط نایب‌السلطنه لردکرزن[4] در ۱۹۰۵ اعلام شد، نقطه عطف این رویارویی بود. اولین هدف این طرح انشقاق بین بهادرالوک که بر بنگال تسلط یافته بودند، بود؛ چراکه بدین ترتیب این ایالت به دو قسمت تقسیم می‌شد و اینان در هر دو قسمت در اقلیت قرار می‌گرفتند. هدف

---

1. Pune Sarvajanik Sabha
2. Madras Mahajan Sabha
3. Bombay Presidency
4. Lord Curzon

دوم آن بود که نظر مسلمانان زمیندار و مرتجع‌تر را جلب کرده و این تجزیه را به نفع آنان اعلام کرده و کشوری با اکثریت مسلمانان، با پایتختی داکا، ایجاد کنند.

ابراز مخالفت با تجزیه منجر به تغییری کیفی در سیاست‌های هند شد. برگزاری گردهمایی‌ها و جمع‌آوری طومارهای اعتراض راه را برای عمل مستقیم به‌صورت تظاهرات خیابانی، اعتصاب عمومی، و تحریم فروشگاه‌هایی که کالاهای خارجی می‌فروختند باز کرد. تحریم فروشگاه‌ها در ادامهٔ سیاست سوادشی[1] که متضمن تحریم محصولات وارداتی به‌خصوص پارچه‌های پنبه‌ای از بریتانیا، و سیاست خرید محصولات تولید شده در هند بود، صورت می‌گرفت. البته این مبارزه بر علیه تجزیهٔ کشور به بروز تنش بین مسلمانان و هندوها نیز منجر شد. بخش عظیمی از مسلمانان موافق تجزیه بودند و آن را به نفع خود می‌دانستند. دهقانان فقیر مسلمانان نیز مخالف تحریم بودند چون پارچه‌های وارداتی ارزان‌تر بود. نتیجهٔ این وضع بروز شورش‌های قومی در بنگال شرقی و بدتر شدن رابطهٔ هندوها و مسلمانان به واسطهٔ بهره‌کشی‌های زمینداران هند.و و تلاش آنان برای منع کشتارگاو در مناطق تحت نفوذشان در دههٔ ۱۸۸۰ بود.

بدتر شدن روابط هندوها و مسلمانان به میزان قابل توجهی نیز در نتیجهٔ سیاست «اختلاف بینداز و حکومت کن» انگلیسی‌ها و تلاش آنان برای استفاده از مسلمانان در مقابله با هندوها بود. قدم مهم در این راه تشویق مسلمانان به درخواست حوزه‌های انتخاباتی مجزا و تصویب آن در قانون شوراهای هند مصوب ۱۹۰۹ بود. این واقعه، شاید بیش از هر اقدام دیگری کشور را در مسیر تجزیه قرار داد. در یک انتخابات عمومی فرد باید از بلاغت خود برای جلب حمایت کلی و عمومی بهره بگیرد. اما هنگامی که گروه‌های افراطی در محیطی آکنده از فرقه‌گرایی به رقابت می‌پردازند، چنین الزامی وجود ندارد و فرد باید تنها هم‌دینان خود را راضی کند.

دو عامل بریتانیایی‌ها را در تحقق طرح‌هایشان کمک کرد. اول آنکه مسلمانان که از همان ابتدا با بریتانیایی‌ها، به دلیل آنکه جایگزین حاکمیت آنان در نقاط مختلف هند شده بودند، مخالفت می‌کردند از اینکه هندوها مناصب پایین‌تر در

1. Swadeshi

سیستم اداری و نیز مشاغل حرفه‌ای نظیر وکالت، مهندسی، پزشکی، آموزگاری و نظایر آن را به خود اختصاص داده بودند، بیمناک شدند. رهبرانی نظیر سِرسید احمدخان[1]، مؤسس کالج شرقی انگلو ـ محمدان در علیگره[2] (۱۸۷۸) که به‌صورت مرکز مهمی برای تجزیه‌طلبان مسلمان درآمده بود، با گرایش به سمت تحصیلات غربی و تلاش برای نزدیکی به بریتانیایی‌ها، که آنها نیز به نوبهٔ خود از این افراد حمایت می‌کردند، به این وضع واکنش نشان دادند.

دومین عامل لحن گستاخانه و خشن برخی رهبران هندو علیه مسلمانان در نیمه دوم قرن نوزدهم نیز ویژگی‌های برجستهٔ هندویی در جریان مهم ناسیونالیسم هندی بود.

جریان‌های متفاوت، سرچشمه‌های متفاوت

در اینجا لازم است نگاهی به گرایش‌های اصلی تفکر ناسیونالیستی در هند بیفکنیم. ناسیونالیسم محرک اصلی بسیج سیاسی برای استقلال‌طلبی بود. از این‌رو نقش اساسی در بسیج افراد داشت و نه‌تنها مشخصه و ویژگی استقلال‌طلبی هند بود که در سیاست دوران پس از استقلال نیز نقش واجد اهمیتی داشت. در این متن مفید فایده خواهد بود که به بحث پارتا چاترجی[3] در مورد آنچه وی آن را دو شکل بدیل تاریخ ملی می‌خواند بپردازیم؛(۴۲) یکی از آن دو تاریخ بهارات بارشیا[4] است، با این تصور که آریایی‌ها وارد هند شده و در شمال آن مستقر گردیدند و دیگری بنگالی‌های بسیاری از جاتی‌ها[5] با منشأ نامشخص هستند که امکان تلقی متفاوتی از ملیت ایجاد کردند. چاترجی معتقد است کاوش و پژوهش در تاریخ بنگالی به شکلی مثبت بسیار مشکل است؛ چرا که درصد سال اخیر تحت تأثیر موجی از ذهنیات تاریخی در مورد آریا ـ هندو ـ بهارات وارشا بوده است. وی در عین حال، مثال‌هایی نظیر بانکیم چاندرا چاتوپادیای[6] را ذکر کرده که بین حکمرانی پتانها[7] و

---

1. Sir Sayyid Ahmed Khan
2. Aligarh Anglo-Muhammadan
3. Partha Chatterjee
4. Bharat Barshiya
5. Jatis
6. Bankimchandra Chattopadhyay
7. Pathans

مغول‌ها تمایز قائل می‌شود و پتانها را دوست و مغول‌ها را دشمن می‌خوانند. مثال دیگر کریشنا چاندرا رای[1] است که حاکمیت سلطان‌ها و نواب‌ها را با حکمرانی کمپانی هند شرقی مقایسه کرده و اظهار می‌دارد که سلطان‌ها و نواب‌ها مانع رسیدن مردم به مقام‌های عالی‌رتبه نمی‌شدند. وی همچنین به فرایند ملی‌گرایی نواب‌های بنگال، که در دوران سراج‌الدوله اکشای کمار ماتریا[2] به اوج خود رسید، اشاره می‌کند و از این همه نتیجه می‌گیرد که «مطابق این خط فکری، یکسان انگاشتن حکمرانی پتانها و مغول‌ها تحت عنوان دوران مسلمانان غیر ممکن است. وی همچنین داستان گسترش اسلام در بنگال را با این جمله آغاز می‌کند که «محمد (ص) به پیروانش دستور داد که شمشیر برگیرند و زمین‌ها را نابود کنند.»(۴۳)

چاترجی به درستی هشدار می‌دهد که به‌کار بردن عناوین کلی برای دوره‌های تاریخی هند و طرفداری از برداشت‌های ساده‌انگارانه و قالبی در مورد منشأ رویدادها و جریان‌ها که هر دو به واسطهٔ تردیدهای ناشی از استثنائات محل مناقشه‌اند، کاری خطا و نادرست است. این دیدگاه دربارهٔ تحلیل‌هایی که بعضی آن را ناکامی در ایجاد یک ناسیونالیسم فراگیر هندی می‌خوانند، انتقاداتی وارد می‌داند. در این تحلیل به جماعات گوناگون شبه‌قاره، به‌ویژه مسلمانان و هندوها، اشاره می‌شود که در نهایت به تولد کشور پاکستان ختم شد.

شاید بتوان موضوع را با بانکیم چاندرا چاتوپادیای داستان‌نویس، منتقد مفسر اجتماعی و مقاله‌نویس معروف قرن نوزدهم بنگال آغاز کرد. از او اغلب به‌عنوان منشأ اصلی ناسیونالیسم بنیادگرای هندو یاد می‌کنند. ناسیونالیسم وی بی‌شک مملو از اصطلاحات و تعابیر هندو بوده و آشکارا تحت تأثیر فلسفه متون مقدس و آیده‌آل‌های هندو است. او هند را به‌عنوان مادر مجسم می‌کرد. ترجمهٔ تحت‌اللفظی عنوان و ترجیع بند سرود معروف او، بنده ماتارام[3]، که حتی امروز نیز هندی‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، «ادای احترام به مادر» است. اگرچه در نوشته‌های او انتقادات شدید نسبت به مسلمانان به‌چشم می‌خورد و شخص ایده‌آل او سری

---

1. Krishnachandra Ray

2. Akshaykumar Maitreya

3. Bnade Mataram

کریشنا[1] می‌باشد اما همان‌گونه که آمالس تریپاتی[2] در کتاب خود، ***چالش افراط گرایان***، مستدلاً بیان می‌کند، وی هیچ‌گاه گرایش‌های فرقه‌ای را به تفکرات افراطی اش راه نداد. منظور بانکیم نه مسلمانان که حاکم مستبد است. چنانچه وی به شیوه‌ای غیر عادلانه به نقد افرادی چون اکبر و حسین شاه می‌پرداخت، شاید می‌شد مسئله تعصب را مطرح کرد. اما او اورنگ زیب یا کاتلوخان[3] را به نقد کشیده است و درواقع نسبت به هندوهای فاسد سختگیرتر بود. آرزوی یک نظام پادشاهی هندو بارها به واسطه فقدان یا شکست یک چهرهٔ بارز هندو، بر باد رفته بود.(۴۴)

مدعای تریپاتی، همان‌گونه که پارتاچاترجی نیز به آن اشاره کرده، با این واقعیت تقویت می‌شود که بانکیم چاندرا چاتوپادیای پتانها را دوست و مغول‌ها را دشمن می‌پنداشت. قطعاً یک فرقه‌گرای هندوی متنفر از مسلمانان چنین تفکیکی قائل نمی‌شود، و نیز شخصیت‌های عثمان و عایشه را چنان عظمت و شکوهی در رمان معروف خود ***دورگش نادینی***[4] نمی‌آورد. اگرچه بانکیم چاندرا نمونه نادرستی بود، با وجود این عنصری قوی از احیاءگری هندوئیسم در تفکر افراطی وجود داشت که بخش قدرتمند و ستیزه‌جوی جنبش آزادی‌خواهی و از جمله سه چهرهٔ اصلی آن بال گنگادر تیلاک، لالا لاجیت رای و بیپن چاندراپال[5] را تحت تأثیر قرار داده بود. آئوروبیندو گوسه[6] (که بعدها به سری آئوروبیندو[7] تغییر نام یافت) اعلام داشت که: «سواراج[8] به مثابه تحقق زندگی کهن هند تحت شرایط مدرن، در صورت بازگشت ساتیایوگا[9]ی عظمت ملی، از سرگیری نقش عظیم او به‌عنوان آموزگار و راهنما، خودآزادسازی مردم برای تحقق نهایی ایده‌آل‌های ودانتا[10] در سیاست تحقق خواهد یافت و این سواراج واقعی برای هند است.»(۴۵) بیپن چاندراپال سیاست در هند را حرکت روحانی می‌دانست. برطبق نظر وی «این حرکت روحانی در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فلسفهٔ متعالی ودانتا کاربرد دارد و به معنی

1. Sri Krishna
2. Amales Tripathi
3. Katlukhan
4. Durgeshnandini
5. Bepin Chandra Pal
6. Aurobindo Ghose
7. Sri Aurobindo
8. Swaraj
9. Satyayuga
10. Vedantic

آرزویی برای حمل پیام آزادی است...»(۴۶)

احیاگری هندو اغلب همراه با یک مضمون ضد اسلامی مطرح شد که به وضوح در نگرش سوامی دایاناندا دیده می‌شود. دیدگاه وی که در بسیاری جنبه‌های اجتماعی ترقی‌خواه است، حملات شدیدی متوجه اسلام، مسیحیت، جینیزم، بودیسم و حتی هندوئیسم پورانیک[1] می‌کند.

او عمیقاً بر آئوروبیندو گوسه که دایاناندا را «مبارز جهان خداوند» می‌دانست، تأثیر گذاشت. گوسه گفته است: «اینجا کسی است که خود را در روح متعین امور محو نکرده است، بلکه نقش خود را چنانکه گویی در برنز، به طرزی محو ناشدنی در انسان‌ها و اشیاء باقی گذاشته است... همچنان که چهرهٔ این صنعتگر بی‌نظیر کارگاه خداوندی را در نظر دارم، تصاویری به‌سوی من هجوم می‌آورند که همه از نبرد و کار و فتح و کارهای فاتحانه سخن می‌گویند.»(۴۷) تعجب‌آور نیست که حتی در آثار گوسه نیز می‌توان عبارات شدیدی بر ضد مسلمانان یافت. هنگامی که مسلمانان در مقابل کوشش‌های هندوان برای تحمیل سوادشی مقاومت کردند و شورش‌هایی در بنگال شرقی روی داد، مقالهٔ او با عنوان ***بنده ماتارام*** از جمله مقالاتی بود که موجب گسترش شایعات وحشتناک و هیستری عمومی گردید و هندوها را به توسل به زور برانگیخت.(۴۸)

هرچند مسلمانان برای بیمناک بودن از تفکر ناسیونالیستی افراطی اولیه دلایلی داشتند، اما این تفکر افراطی هرگز در مبارزهٔ آزادی بخشی حاکم نگردید. شاید مهمترین دلیل این امر تأثیری بود که مهاتما گاندی، که عمیقاً به وحدت هندو-مسلمان متعهد بود، بر این جنبش گذاشت. او دیدگاه‌های خود را به روشنی بیان کرده است. در ***هند سواراج***[2] می‌نویسد: «هند نمی‌تواند بدان دلیل که مردمی معتقد به مذاهب مختلف در آن زندگی می‌کنند، کشوری واحد نباشد. ورود بیگانگان لزوماً ملت را نابود نمی‌سازد؛ آنها در ملت ادغام می‌شوند. یک کشور فقط هنگامی کشوری واحد است که شرایطی در آن حاکم باشد که توان جذب و همگون‌سازی را داشته باشد. هند همیشه چنین کشوری بوده است. در واقع، همان‌گونه که افراد مختلفی وجود دارند، مذاهب متعددی نیز وجود دارد؛ اما آنها

1. Puranic
2. Hind Swaraj

که روح ملیت را می‌شناسند در مذهب یکدیگر دخالت نمی‌کنند. اگر چنین کنند، شایسته نیستند که یک ملت به حساب آیند. اگر هندوها احساس کنند که در هند فقط باید هندوها زندگی کنند، در واقع در سرزمین رویاها زندگی می‌کنند. هندوها، مسلمانان، پارسی‌ها و مسیحیانی که هند را خانهٔ خود می‌دانند، هم‌میهن‌اند و برای مصالح خودشان هم که شده باید در وحدت زندگی کنند.[۴۹]»

رابیندرانات تاگور نیز نیاز به وحدت و هماهنگی هندو ـ مسلمان را قویاً احساس کرده بود. او با اشاره صریح به تنشی که در طول جنبش برعلیه انفصال بنگال ایجاد شده بود، می‌نویسد:

«ما باید از انفصال در میان خودمان، با قدرتی حتی بیش از آنچه برای جلوگیری از انفصال بنگال نشان داده‌ایم، جلوگیری کنیم. بگذار آن کس که در برابر دیگری ضعیف است، با تهاجم به بستگان خویش، در صدد تسلی خویش برنیاید... شمشیر تجزیه‌ای عظیم بالای سر کشور در نوسان است. صدها سال است که ما هندوها و مسلمانان بر زانوان سرزمین مادری نشسته‌ایم و از یک عشق بهره‌مند شده‌ایم. اما با این همه در برابر وحدت ما مانعی وجود دارد.

تا زمانی که علت این وضعیت به‌جای خود باقی است، نمی‌توانیم برای کشور خود امیدی بزرگ داشته باشیم و تحقق آرمان‌های ملی‌مان در هر گام دشوارتر خواهد شد.

از دسایس خارج از مرزها برای به نزاع کشاندن اختلافات هندوها و مسلمانان ترسی خواهیم داشت ـ اگر بتوانیم بر اندیشهٔ گناه‌آلود تفرقه در بین خود غلبه کنیم، می‌توانیم بر تنشی هم که بیگانگان ایجاد کرده‌اند غلبه کنیم... تردیدی نمی‌توان داشت که سهم بزرگتر مشاغل و مناصب حکومتی نصیب ما گشته است زیرا ما از همان آغاز درس خود را در مدارس انگلیسیان، و با توجه بیشتر آموخته‌ایم. بدین‌ترتیب در میان ما اختلافی ایجاد شده است. بین قلوب ما وحدتی راستین وجود نخواهد داشت و سد نفرت بر جای خود خواهد ماند، مگر بدین امر پایان داده شود. اگر مسلمانان به مشاغل و موقعیت‌های مناسب دست یابند. تساوی بین ما برقرار خواهد شد و ناخرسندی‌ای که بین خویشاوندان نابرابر وجود دارد پایان خواهد یافت. با شادی دعا کنیم که بخش بزرگی از قصری که تاکنون در اختیار ما بوده، نصیب مسلمانان گردد. هرچه که

باشد، باید هر نوع فداکاری ممکن را انجام دهیم و هرگونه بردباری و عزت نفس را که برای پیوند هندوها و مسلمانان، دو جمعیت اصلی هندوستان، در یک واحد لازم است نشان دهیم.» (۵۰)

نگرش تاگور به مسلمانان از این برداشت او نشأت می‌گرفت که هندوستان را معبدی در ساحل اقیانوس عظیم بشریت می‌دانست که جریان‌های مردمی که در طول تاریخ بدان وارد شده‌اند بر غنای آن افزوده است. او در شعر معروف خود معبد هند[1] گفته است حتی آنان که چونان فاتحان آمده‌اند «در قلب من جای دارند» و «نواهای گوناگون ایشان جریان خون مرا تشدید می‌کند». او آریایی‌ها، غیر آریایی‌ها، هندوها، مسلمانان، انگلیسی زبانان، مسیحیان، برهمائیان و افتادگان را به تعجیل در مشارکت در جشن استقرار مادر در این معبد فراخوانده است. کوزهٔ مقدس هنوز باید با آب معبد، که به واسطهٔ تماس با این همه خالص شده بود، پر می‌گشت. (۵۱) برداشت تاگور از اقیانوس بشریت نیز از اندیشهٔ جهان وطنی او نشأت می‌گرفت که سرچشمهٔ آن ایمان عمیق وی به اوپانیشادها بود که معتقد است شعور کلی یا برهمن، چونان روح فردی یا آتمن، در همهٔ انسان‌ها وجود دارد.

می‌توان گفت که فلسفهٔ تاگور انسان‌گرایی اوپانیشادی یا عنصری قوی از عرفان بود و عمیقاً تحت تأثیر آیین بهاکتی قرار داشت. این فلسفه هم مانند رویکرد او به مسلمانان و زندگی، در هماهنگی با ارزش‌های براهمو ساماج اصیل[2] قرار داشت که او متعلق بدان بود. هندوئیسم مهاتما گاندی شکل ساده‌تر هندوئیسم بود، که با تساهل ذاتی آراء او ترکیب شده بود و مشخصهٔ آن آگاهی عمیق از طرز عمل جامعهٔ هندی و پراگماتیسمی بود که مرزهای حقیقت و اخلاق را در نمی‌نوردید. در مقابل، نهرو لاأدری و سکولاریست متجددی بود که اختلافات دینی برای او اهمیتی نداشت. مخالفت او با تعریف هویت کشور براساس مذهب، نظریهٔ «هند هندوها» را برای وی نامطلوب ساخته بود. او در اول اکتبر ۱۹۴۷، چند هفته پس از استقلال، در یک گردهمایی عمومی در دهلی گفت آنجا که درخواست تأسیس دولت هندو مطرح شود، فاشیسم گریبان هند را خواهد گرفت. او به‌عنوان نخست‌وزیر جدید، با

1. Bharat Teertha

2. Adi Brahmo Samaj

این دیدگاه‌های ارتجاعی موافق نبود. او به ارزش‌های کنگره[1] معتقد بود و اگر چنین ارزش‌هایی برای مردم قابل قبول نبود، می‌توانستند فرد دیگری را به نخست‌وزیری برگزینند. او برای هر تعداد رأیی که ممکن بود جلب کند، عقاید خود را تغییر نمی‌داد.(۵۲) احترام او، که فردی بسیار حساس و در واقع نوعی انسان‌گرای مارکسی بود، برای تمام انسان‌ها و از جمله مسلمانان، از احترام او برای تقدس فرد و زندگی انسان ناشی می‌شد. سکولاریسم او نیز حاصل درک عمیق‌اش از تاریخ هند و جهان بود که ویرانی‌ها و خساراتی را که تعصبات و نفرت‌های شدید مذهبی می‌توانست به بار آورد، به او نشان می‌داد. وی در نامه‌ای به تاریخ ۲۲ اوت ۱۹۶۴ به نایب‌السلطنه لرد واول، تعجب و حیرت خود را از کشتار عظیم کلکته که به مدت یک هفته از ۱۶ اوت، یعنی روز اقدام مستقیم حزب مسلم لیگ، آغاز شده بود چنین اعلام داشت: «تلاش خواهیم کرد که هندوها، مسلمانان، سیک‌ها و دیگران را به همکاری دوستانه با یکدیگر ترغیب کنیم، چراکه راه دیگری برای پیشرفت هند وجود ندارد.»(۵۳)

ویژگی‌ها و خاستگاه جهان‌بینی مهاتما گاندی و جواهرلعل نهرو با یکدیگر متفاوت بود. با وجود این، هر دو آنان در مورد ضرورت تساهل و تسامح مذهبی و هماهنگی بین جماعت‌های مذهبی هند اتفاق‌نظر داشتند. به‌واسطهٔ تأثیری که آنها از خود برجای گذاشتند، ایده‌آل‌های تساهل و تسامح مذهبی و سکولاریسم به شکلی فزاینده در سیاست‌ها و بیانیه‌های حزب کنگره منعکس می‌شد. این روند به واسطهٔ پشتیبانی سی. آر. داس، سوباس چاندرابوس و سارانت چاندرابوس نیز به شکل قابل توجهی تقویت می‌شد. اینان اگرچه در بسیاری موارد با گاندی و نهرو اختلاف‌نظر داشتند، اما قویاً از اتحاد مسلمانان و هندوها حمایت کرده و از پشتیبانی بسیاری رهبران مهم مسلمان برخوردار بودند. یکی از عوامل مهم دیگری که به دیدگاه اعضای کنگره تأثیرگذار بود، حضور رهبری برجسته در آن بود، یعنی مولانا ابوالکلام آزاد که تعالیم برجسته اسلامی را با دیدگاه‌های نوین هماهنگی مذهبی در هم آمیخته بود، همان کسی که بی‌وقفه با تجزیه‌طلبی اسلامی مخالفت می‌کرد.

---

۱. . منظور حزب کنگره است.

انگیزه‌های واقعی

عنصری از اغراق و مبالغه همواره تمایل دارد تا نشانه‌های ناسیونالیسم به‌عنوان یک پدیده‌ای حسی تجربه گردد. هر گونه ملی‌گرایی، تظاهرات افراطی خود را در بردارد. پس جای تعجب نیست اگر هندوستان نیز آن را دارا باشد. با وجود این آنچه اهمیت دارد این است که ملی‌گرایی رهبران برجستهٔ جنبش آزادی‌خواهی، بیش از آنکه انحصاری باشد، فراگیر بوده و مسلمانان را نیز به‌عنوان بخش منسجمی از ملت می‌نگریستند و آنها را همچون خواهران و برادران تنی خود عزیز می‌شمردند.

بنابراین هیچ کس نمی‌تواند ویژگی ملی‌گرایی هندی و یا حتی تظاهرات افراطی آن را برای جداسازی مسلمانان و تقسیم کشور مورد سرزنش قرار دهد. هر دو آنها نتیجهٔ پیچیدگی شرایط بودند. حقیقت تلخ این است که بخش‌های بزرگی از هندوان و مسلمان شبه‌قاره دارای گرایش‌های فرقه‌ای بودند و عوامل اقتصادی نیز برداشت‌های خصمانهٔ استثمار دهقانان مسلمان توسط مالکان هندو در بنگال شرقی منجر به غلیان نارضایتی و موج خشونت‌هایی گردید که از آن جمله می‌توان به شورشی‌هایی که در نتیجهٔ تلاش برای تحمیل سوادشی در طول مبارزات ضد تقسیم بنگال رخ داد، اشاره نمود. رقابت برای کسب مشاغل دولتی، که ناشی از توسعهٔ بسیار ناچیز اقتصادی و همچنین تداوم تحلیل کشور بود همگی باعث پیدایش جریانات نهفته اما عمیقی از تنش در سراسر کشور گردیده بود.

آشوب‌های فرقه‌ای که به تواتر در اقصی نقاط کشور پدید می‌آمد نیز به این کینه‌توزی‌ها دامن زد و موجبات نارضایتی را در هر دو طرف عمیق‌تر ساخت. اگر تمام این عوامل موجب گردید تا بخش عمده‌ای از مسلمانان نگران موقعیت خود در برابر اکثریت غالب هندوها، پس از استقلال هند، گردند، فرهیختگان این گروه را نیز بر آن داشت تا عدم تحقق آرمان‌های راهبران خود در این وادی، بیمناک شوند. و در پایان، منطق بی‌رحم انتخابات جداگانه و همچنین سیاست‌های متخاصم دوجانبه شکل گرفت. البته انگلیس‌ها نیز همواره نقش خود را در این میان ایفا می‌نمودند. آنها نه‌تنها مشوق مسلمانان برای برآوردن تقاضایشان در خصوص برگزاری انتخابات مجزا بودند بلکه نقش مؤثری نیز در شکل‌گیری حزب مسلم لیگ

در داکا در دسامبر ۱۹۰۶ داشتند. بازیگران مهم این عرصه نیز نواب سلیم‌الله از داکا و دیگر عناصر فئودال بودند.

البته تلاشی جدی از سوی مسلمانان و هندوها برای ممانعت از تجزیه و جدایی صورت پذیرفت. نتیجهٔ این تلاش، معاهدهٔ لاکنو[1] در سال ۱۹۱۶ بین احزاب کنگره و مسلم لیگ بود که باعث لغو درخواست حزب مسلم لیگ برای برگزاری انتخابات جداگانه و نیز اصل تعداد نمایندگان اقلیت‌ها متناسب با جمعیت‌شان شد. این تلاش از طرف حزب کنگره توسط بال گنگدر تیلاک و آنیه بسانت[2] و از طرف حزب مسلم لیگ توسط راجای محمودآباد[3]،وزیر حسن، محمدعلی جناح، مظهرالحق و ای. کی. فضل‌الحق شکل گرفت، اگرچه دیری نپایید. تلاش مهم دیگر برای اتحاد بین مسلمانان و هندوها اقدام مهاتما گاندی در خصوص نزدیکی جنبش‌های «عدم همکاری» و «خلافت»[4] بود که منجر به مواضع یکسان آنها در اعتراض به تجزیهٔ عثمانی پس از جنگ جهانی اول و محرومیت خلیفهٔ آن که به‌عنوان رهبر معنوی مورد احترام بود، از کنترل مکان‌های مقدس اسلامی شد. اما انصراف ناگهانی جنبش عدم همکاری، پس از کشتار ۲۰ پلیس ناحیهٔ چوری چورا[5] در بیهار در فوریهٔ ۱۹۲۲، باعث دلخوری رهبران جنبش خلافت گردید و این ابتکار را ناکام گرداند.

جریان امور به آرامی سرعت می‌گرفت. طبق حکم سال ۱۹۳۲، قانونگذاران هم در مرکز و هم در ایالت‌های مختلف بین افراد ذی‌نفع و گروه‌های متفاوت تقسیم شدند ــ سیک‌ها، مسلمانان، طبقات فرودست، اروپایی‌ها، و هندوان به‌طور کلی و نیز حوزه‌های انتخاباتی خاص مالکان، کارگران، زنان و غیره. تعداد کرسی‌هایی که به هر یک از این گروه‌ها اختصاص داده می‌شد، بیانگر درجهٔ اهمیت و یا میزان وفاداری آنان به راج[6] بود.

بدون شک بنیادگرا و فئودال مسلمان با چالش بزرگی از طرف رهبران جوانتر و متجددی نظیر محمدعلی جناح، را جای محمودآباد، وزیرحسن، مظاهرالحق و

1. Lucknow
2. Annie Besant
3. Raja of Mahmudabad
4. Khilafat
5. Chauri Chaura
6. Raj

فضل‌الحق روبه‌رو بودند. اینها که افرادی تحصیل‌کرده بودند، ارتباطاتی با حزب کنگره داشتند و به هیچ وجه با بنیادگرایان دوآتشه همراه نبودند. اما این گروه نیز یک جبههٔ یکپارچه تشکیل ندادند؛ آنان همچنین نتوانستند به‌طور مستقل در برابر نیروهای مسلمان تجزیه‌طلب تاب آورند. آنان حتی قبل از اعلان معاهدهٔ سال ۱۹۳۲، پیوستگی با حزب کنگره را مشکل می‌دانستند. دلایل این امر از جاه‌طلبی‌های فردی تا برخورد منافع اجتماعی را در برمی‌گیرد. در خصوص فضل‌الحق، بنیانگذار حزب کریشاک پراجا[1]، و رهبران مسلمان جوان‌تر و رادیکال‌تر پیرامون او، دلیل را می‌توان به دیدگاه ضد دهقانی بهادرالوک[2] بنگال که در برگیرندهٔ برخی اعضای حزب کنگره نیز می‌شد، نسبت داد. همان‌گونه که جویاچاتراجی[3] نشان می‌دهد، دلسردی آنها از کنگره به زمان گفتگو در خصوص لایحهٔ اصلاحی اجاره‌داری در ایالت بنگال در سال ۱۹۲۸ برمی‌گردد، که احزاب کنگره و سواراجیا[4] با یکدیگر در برابر قانون تقویت اجاره‌دارها نسبت به زمینداران متحد گردیدند. همان‌طور که آنها نیز شاهد بودند، «کنگره اکنون می‌تواند ادعا کند که نمایندهٔ ثروتمندان، اشراف و نجبا و اقلیت تحصیل‌کرده بود. این حزب هنوز حق رهبری کارگران و دهقانان را به‌دست نیاورده بود.»

در انتخابات فوریهٔ ۱۹۳۷ جهت برگزیدن مجلس قانونگذاری جدید، آنها نشان دادند که دلایلی برای رسیدن به چنین نتیجه‌ای وجود دارد. این انتخابات که براساس مصوبات قانون حکومت هند سال ۱۹۳۵ برگزار گردید، آغازگر توافقاتی و بین حزب کریشاک پراجا (KPP) کنگره و نیز هم‌پیمانی‌های غیر رسمی در طی انتخابات برای تشکیل دولت شد. اما مشکلات با تعیین اولویت اول دولت بروز کرد. حزب کنگره، اولویت را به رهایی محکومین و آماده‌سازی دولت برای پذیرفتن این امر می‌دانست، در حالی که ، KPP اولویت را به رفاه دهقانان و کشاورزان می‌داد. از KPP که در شعارهای انتخاباتی خود وعدهٔ رهایی و آزادی محکومین را داده بود، طرف دیگر در خصوص به‌خطر افتادن منافع دهقانان با این رهایی نیز نگران بود. در حالی که رهبری حزب کنگره دودل بود، بالاخره فضل‌الحق با حزب مسلم لیگ که

---

1. Krishak Praja
2. Bhadralox
3. Joya Chatterji
4. Swarajya

در انتخابات قبلی رقیب محسوب می‌گردید، دولتی ائتلافی تشکیل داد و در اول آوریل به‌عنوان نخست‌وزیر بنگال منصوب شد.(۵۵)

با وجود این کنگره را نمی‌توان به‌طور کلی حزبی و ضد دهقانان و ضد فقرا قلمداد کرد. مهاتما گاندی فعالیت سیاسی خود را از نواحی روستانشین چمپاران[۱] در ایالت بیهار و به حمایت از روستاییان آن منطقه و نیز رسیدگی به وضعیت کارگران کارخانهٔ رسیندگی احمدآباد و دهقانان ناحیهٔ خِدا[۲] در ایالت گجرات آغاز کرد. او برای ارتقاء سطح زندگی قبایل، دالیت‌ها[۳] و دهقانان در ناحیهٔ سورت[۴] در گجرات و نیز هم و غم مادام‌العمر وی برای احقاق حقوق و کسب امتیازاتی برای دالیت‌ها، همه نشان از توجه وی به این مهم است. چنانچه به ذکر مثال‌هایی عینی نیاز باشد، هیچ چیز بهتر از کلام و سخن خود وی نیست:

من طلسمی را به شما ارزانی می‌دارم. هرگاه شدیداً شک و دودلی به دل شما راه یافت، این آزمون را انجام دهید. چهرهٔ فقیرترین و ضعیف‌ترین فردی را که تاکنون با وی برخورد داشته‌اید، پیش رو مجسم نمایید و از خود بپرسید آیا قدمی که می‌خواهید بردارید، برای او نفعی دارد؟ آیا او از این کار طرفی می‌بندد؟ آیا زندگی و سرنوشتش را دوباره به دست خودش باز می‌گرداند؟ به عبارت دیگر، آیا به سواراج برای گرسنگان و میلیون‌ها قحطی‌زده ختم می‌گردد؟ آنگاه شما خود و مشکلتان را از یاد می‌برید.(۵۶)

توجه عمیق مهاتما و دغدغه‌های او نسبت به فقرا، نمی‌توانست بی‌تأثیر بر حزب کنگره باشد؛ حتی بر آنهایی که چندان وجه اشتراکی با افکارش نداشتند و شجاعت اخلاقی چالش با او در این خصوص را داشتند. حتی در بنگال هم طبقهٔ بهادرالوک نسبت به فلاکت فقرا بی‌تفاوت نماند. همانگونه که پیشتر ذکر شد، در این راستا می‌توان به هوریش چاندر مرکرجی[۵] ویراستار جسور کتاب **وطن‌پرست هندو**[۶] و تعدادی از مبارزان بهادرالوک و نیز کشیش مسیحی، پدر جیمز لانگ و

---

1. Champaran
2. Kheda
3. Dalits
4. Surat
5. Hurich Chander Mukerjee
6. Hindoo Patriot

مبارزهٔ بی‌وقفه آنان علیه استثمار وحشیانهٔ کشاورزان ایالت‌های بنگال و بیهر توسط اروپاییان اشاره نمود. نمایشنامهٔ مشهور دینابندهو میترا[1] تحت عنوان «نیل درپان»[2] (آینهٔ نیلی رنگ) به‌طور زنده چهرهٔ وحشیانهٔ این استثمارگران را به تصویر کشیده است.

دواراکانات گانگولی[3]، مصلح مشهور اجتماعی و همسر کادامبینی گانگولی[4] ـ که به همراه آناندیبیاجوشی[5] اولین پزشکان زن امپراتوری انگلیس محسوب می‌شدند ـ نقش بسزایی در سازمان‌دهی کارگران مزارع چای ایالت آسام ایفا نمودند. اما برخورد اکثریت حاکم بهادرالوک و همتایان آنان در دیگر نواحی، ازگروه بی‌تفاوت‌ها تا متخاصمان و دشمنان را در برمی‌گرفت و تلاقی منافع اقتصادی به‌ویژه در واکنش گروه اخیر نقش مهمی داشت. این مسئله در خصوص دهقانان کاملاً صادق بود. زیرا غالب طبقهٔ بهادرالوک از ملاکان و زمینداران بودند و به شدت مخالف تقسیم اراضی و خرده مالکی بودند. علاوه بر آن، برخی اعضای مهم کنگره برای ادامهٔ فعالیت‌های سیاسی خود به لحاظ مالی به شدت به این ملاکان و زمینداران وابسته بودند. متخصصین ـ حقوق‌دانان، پزشکان و غیره ـ اعضای کنگره نیز به نحوی در همین شکل سیکل اجتماعی زمینداران قرار می‌گرفتند و اغلب آنان ریشه در همین خانواده‌های مالکین داشتند. پس جای تعجب نبود که حزب کنگرهٔ بنگال، اولویت را به منافع مالکان اختصاص دهد، وقتی که افرادی مثل فضل‌الحق و دیگر رهبران KPP با آنها به مذاکره می‌پرداختند.

تصور پیامدهای ادغام حزب‌های کنگره و KPP برای تشکیل دولت ائتلافی در سال ۱۹۳۷ وسوسه‌انگیز است. شاید این اقدام به نحوی مانع اتحاد بین KPP و مسلم لیگ و همچنین انسجام نیروهای تجزیه‌طلب مسلمان می‌گردید. همین امر شاید مانع از تجزیهٔ کشور می‌شد. به عبارت دیگر، تجربه کار با یکدیگر که به دلیل تعارض منافع KPP و کنگره خیلی بعید نبود آنها را به سمت یک انشقاق دایمی بکشاند، ممکن بود KPP را اگرچه کمی دیر، در دستان مسلمانان قرار دهد. البته

1. Dinabandhu Mitra
2. Neel Darpan
3. Dwarakanath Ganguli
4. Kadambini Ganguli
5. Anandibai Joshi

وجود اختلافات و فروپاشی نهایی این ائتلاف، که فضل‌الحق نخست‌وزیر آن بود و در برگیرندهٔ افرادی نظیر فوروارد بلوک[1] و بعضی از اعضای KPP عضو مجلس قانونگذاری بنگال و «هندو محاسبها»[2] ــ که به‌وسیلهٔ یکی از بزرگترین رهبران بنگالی برای تمام دوران‌ها، یعنی دکتر شیاماپراساد موخرجی[3] رهبری می‌شد ــ در خصوص این نتیجه‌گیری هشدار می‌دهد.

علاوه بر آن در ایالت‌های متحد (که تقریباً معادل ایالت اوتار پرادش[4] فعلی است) و پنجاب تجزیه نشده، تحولاتی در حال رخ دادن بود. در این ایالت‌ها نظام اشتراکی به‌عنوان ایدئولوژی ــ به قول بی‌پان چاندرا[5] و سپس کی. ام. اشرف[6] ــ عناصر جاگیرداری[7] که شامل ملاکان، زمینداران و به‌طور کلی اشراف می‌شدند، و همچنین نزول‌خواران، نخبگان بوروکرات و در بعضی نواحی، تاجران توسعه یافته بود.(۵۷)

در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ این عناصر، که هم در میان هندوها و هم مسلمانان بودند، سعی کردند سیاست‌های سکولار مشترکی را برای دفاع از موقعیت اجتماعی ــ اقتصادی‌شان در برابر چالش ناشی از طبقات متوسط مدرن و کنگره، توسعه دهند. زمانی که طبقات متوسط خواستار رقابت آزاد برای کسب مشاغل دولتی و همچنین برگزاری انتخابات مجلس قانونگذاری شدند، عناصر جاگیرداری در هر دو مورد خواهان ابقاء اصل انتصاب بودند. تلاش آنها برای بسیج حمایت از رهبری سنتی، اصل برتری افراد با توجه به طبقه‌ای که در آن متولد می‌شوند و یا میزان زمینی که دارا هستند، با شکست مواجه شد؛ آنها مایل نبودند در برابر از دست دادن موقعیت اقتصادی و اجتماعی‌شان با استعمار، که علت واقعی زوال آنها بود، مخالفت کنند.

بنابراین سر سید احمد به‌نام مذهب و همبستگی، به سازماندهی عناصر مسلمان جاگیرداری برای گسترش پایگاه حمایت‌های اجتماعی‌شان اقدام نمود.

---

1. Forward Bloc
2. Hindu Mahasbha
3. Shyamaprasad Mukherjee
4. Uttar Pradesh
5. Bipan Chandra
6. K. M. Ashraf
7. Jagirdari

ایجاد حزب مسلم لیگ نیز گامی دیگر در این راستا بود. «از آن پس عناصر جاگیرداری برای قدرت مشترک، جایگاه مشترک و برخورداری از انتخابات مجزا به مبارزه برخاستند تا از این طریق منافعی را که نمی‌توانستند در یک انتخابات آزاد، و حتی طبقاتی در سال‌های ۱۹۰۹، ۱۹۱۹ و ۱۹۳۵ به‌دست آورند، حفظ کنند.»(۵۸)

با وجود این عناصر مسلمان و هندوی جاگیرداری در ایالت‌های متحد (UP) با همدیگر همکاری داشتند تا از منافع طبقاتی خود در نشست اوده و نشست هندی ــ انگلیسی UP و همچنین در امان سابهاس[1] (اجلاس صلح) که توسط انگلیسی‌ها برای مقابله با اولین جنبش عدم همکاری تشکیل شده بود، دفاع کنند. بعدها در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ آن‌ها توانستند از طریق همکاری با احزاب زمیندار در مجالس ایالتی، با موفقیت از منافع خود به‌خصوص در زمینهٔ قوانین اجاره و رهن دفاع نمایند. اما همه چیز پس از انتخابات سال ۱۹۳۷ متحول گردید. زمانی که برنامهٔ اصلاحات ارضی حزب کنگره، که شامل کاهش اجاره بها، بهبود امنیت اجاره‌دارها و لغو زمینداری می‌شد، منافع اصلی آنها را مورد تهدید قرار داد، احزاب سیاسی نیز نتوانستند از منافع آنها دفاع کرده و کاملاً روبه اضمحلال رفتند.(۵۹) ملاکان مسلمان UP نیز تقریباً دسته‌جمعی به حزب مسلم لیگ روی آورده و همتایان هندوی آنها به‌سوی «هندو محاسبها» گرایش پیدا کردند. در سال ۱۹۴۰ مسلم لیگ اعلام نمود که ایجاد کشوری به‌نام پاکستان هدف غایی آنهاست.

در پنجاب، ملاکان مسلمان و هندو در حزب یونیونیست[2] با هم متحد شده و توانستند با موفقیت از منافع خود در برابر اجاره‌داران مسلمان و سیک و همچنین تاجران و نزول‌خواران دفاع کنند. اما مسلم لیگ که تا سال ۱۹۳۷ در این ایالت ضعیف بود، توانست ارتباط‌هایی با عوامل مسلمان در این حزب بین سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۴۳ برقرار نماید.

این حرکت نه‌تنها به موج احساسات فرقه‌ای سرتاسری دامن زد بلکه باعث رشد این تفکر در بین ملاکان مسلمان گردید که حزب یونیونیست که سازمانی ایالتی محسوب می‌شد، قادر نیست از آنها در برابر تندروی‌های حزب کنگره دفاع نماید.(۶۰) تا سال ۵ ـ ۱۹۴۴ مسلم لیگ توانست اکثر خانواده‌های سرشناس ملاک

---

1. Aman Sabhas
2. Unionist

مسلمان در ایالت پنجاب و همچنین گروه‌های راهبر «پیرها» و «سجاده‌نشین‌ها» را به طرف خود جذب کند. حزب یونیونیست در انتخابات ۱۹۴۶ به شدت شکست خورد.

حوادث با شدت هرچه تمام‌تر تحت فرآیندی که مراحل و نیروهای محرک آن را می‌توان با جزئیات کامل شرح داد، به‌سوی ایجاد کشوری به‌نام پاکستان پیش می‌رفت. دفاع از منافع واگذار شده، به سازماندهی قدرت حکومتی همراه با رگه‌هایی از فرقه‌گرایی منجر گردید. مزهٔ این قدرت و ضرورت مقابله با تهدیدهای روزافزون نسبت به منافع و امتیازات، میل به کسب قدرت حکومتی را بیشتر کرد. این مسئله، تحت نفوذ سیاست افراطی فزون‌خواهانه و انحصاری برگزاری انتخابات مجزا، به احساسات قومی و دشمنی علیه جامعهٔ رقیب (هندو در برابر مسلمان و بالعکس) نتیجهٔ این اقدامات وخیم‌تر شدن اوضاع بود، به نحوی که به تقسیمات کشوری دامن زده و با توجه به تحریکات بریتانیا، نهایتاً تجزیه را اجتناب‌ناپذیر نمود. یقه سفیدان طبقات فرادست و متوسط نیز نتوانستند مانع این واقعه گردند.

قیاس در خصوص گذشته امری عبث بوده و قضاوت در مورد مردم با پس‌نگری و با توجه به عدم دسترسی به آنان کاری منصفانه نیست. اگر طبقهٔ بهادرالوک بنگال، و به‌خصوص آنهایی که عضو حزب کنگره بودند، به روشی خودخواهانه و کوته‌بینانه در مذاکرات خود با فضل‌الحق و حامیان او رفتار کردند، در عین حال نباید مشارکت‌های بدعت‌گرانهٔ آنها را فراموش کرد. همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، آنها و همتایانشان در سراسر هند کم‌کم یکپارچه شده و در جنبش آزادی‌خواهی مشارکت جستند. در همان مراحل اول، آنها هم رهبران و هم بدنهٔ جنبش را تأمین کردند. واکنش شدید آنها نسبت به تجزیهٔ بنگال، باعث واکنش بنیادگرایانهٔ سیاست و جامعهٔ بنگال گردید و حس ملی‌گرایی ستیزه‌جو و تروریسم انقلابی را برانگیخت. با این وجود، این اقدامات نتوانست زمینهٔ مبارزات آزادی‌خواهانه را در جامعه به‌طور مؤثر گسترش دهد. فقط مهاتما گاندی بود که توانست، در دهه‌های دوم و سوم قرن بیستم، خواستهٔ بالقوه و قدرتمند تودهٔ مردم را برای مشارکت در مبارزات آزادی‌خواهانه، نظام بخشد و به آن ویژگی یک جنبش مردمی بدهد. علاوه بر آن، همان‌طور که دکتر کادامبینی گانگولی به‌عنوان اولین زن

پزشک توانست در جلسهٔ کنگره در سال ۱۸۹۴ حضور یابد و بسیاری از زنان بهادرالوک را به مخالفت با اقدامات تجزیه‌طلبانه برانگیزد، این مهاتما گاندی بود که زنان طبقات محروم و روستایی را به همراهی با مبارزات آزادی‌خواهانه متقاعد کرد.

اما حتی پس از ظهور مهاتما گاندی نیز رهبری جنبش آزادی‌خواهانه در دستان طبقات فرادست و متوسط یقه سفید باقی ماند. تا مادامی که زبان انگلیسی، زبان مذاکره با حاکمان استعمارگر در سطح مختلف بود، دانش زبانی این طبقات باعث رجحان و برتریشان بر تودهٔ مردم بود که عموماً به زبان مادری خود سخن می‌گفتند. بنابراین تحصیلات ظرفیت جذاب اندیشه‌ها و درک موقعیت‌ها و تحولات، مهارت سازمان‌دهی و آشنایی آنان با فنون و اشکال بسیج مردم برای مبارزه کار خود را کرد. علاوه بر آن، مجالسی با اختیارات بسیار محدود که انگلیس تحت قانون شوراهای سال ۱۸۹۲ و ۱۹۰۹ و همچنین لایحهٔ ۱۹۱۹ هند تأسیس کرده بود، دارای قدرت محدودی بودند. آنها را از دسترس مردم عادی دور نگه داشته و به‌وسیله‌ای برای دفاع از طبقات فرادست و متوسط یقه سفید تبدیل کرده بود. لایحهٔ دولت هند در سال ۱۹۳۵ به‌طور مؤثری تعداد رأی‌دهندگان را افزایش داد. فرمان ۱۹۳۲ و معاهدهٔ پونا[1] بین گاندی و بی. آر. آمبدکار[2](۶۱) که براساس آن رقابت‌های انتخاباتی مجالس قانونگذاری در مرکز و ایالت‌ها براساس لایحهٔ ۱۹۳۵ دولت هند صورت می‌گرفت، کار را برای بهادرالوک‌ها درکسب این کرسی‌ها تقریباً غیرممکن ساخت. بهادرالوک‌ها دریافتند که دوران افول آنها نزدیک شده و ساختارهای قدرت، امتیازات و منافع اقتصادی آنها روز به روز بیشتر به مخاطره می‌افتد.

افول این طبقه تا حدود زیادی توسط انگلیسی‌ها و از طریق ایجاد مجالس قانونگذاری و سیستم‌های رأی‌گیری با هدف محدود کردن آنها زمینه‌سازی شد؛ ضمن اینکه در بردارندهٔ نوعی باج‌دهی به درخواست هندی‌ها برای کسب سهم بیشتر در حکومت نیز بود. آنها همچنین سیاست‌های تجزیه‌طلبانه و فرقه‌ای مسلمانان را با هدف هدایت آن به چنین پایانی، تشویق کردند. شکست انگلیسی‌ها در عدم توانایی آنها برای جلوگیری از استقلال هند بود و موفقیت آنها نیز منوط به تقسیم هند بود. لذا روشنفکران ملی‌گرا، به‌ویژه آنان که در حزب کنگره بودند،

---

1. Poona
2. B. R. Ambedkar

به‌خاطر عدم جلوگیری از تقسیم کشور قابل سرزنش‌اند. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که آنها مرتکب اشتباه نشده و یا در پی منافع خود نبودند. با وجود این، شماتت آنها به این خاطر که علت اصلی تجزیه، ضعف و بی‌تدبیری آنها بوده، بی‌انصافی است.

حقیقت این است که طبقات برتر و متوسط یقه سفید خدمات قابل ملاحظه‌ای به کشور کردند. آنها توانستند رهبران مطرحی را به کنگره و کشور تحویل دهند؛ از قبیل: مهاتما گاندی، جواهرلعل نهرو، سی. راجاگوپالاچاری[۱]، ویتهال بهی پاتل[۲]، سردار والا بهبهای پاتل[۳]، سارات چاندرابوس[۴]، سوبهاس چاندار بوس[۵]، مولانا ابوالکلام آزاد، گوبین بالاب پانت[۶]، ناباک روشنا چودهوری[۷]، راجندرا پراساد[۸]، گوپاباندهو داس[۹]، عبدالجعفرخان، تی. پراکاسام[۱۰]، جی. بی. کریپالانی[۱۱]، ساروجینی نایدو[۱۲]، جایاپراکش نارایان[۱۳] و ...

با کمی حرکت به عقب‌تر با نام‌های دیگری به شرح ذیل برخورد می‌کنیم: فیروزشاه، دادابهی نائوروجی[۱۴]، ماهداو گویند راناد[۱۵]، بال گنگدر تیلاک، لالا لاجپات رای، بسپین چاندراپال، سورندرانات بنرجیا[۱۶]، گوپال کریشنا گوخال[۱۷]، گوپال گنش آگارکر[۱۸]، آئوروبینو خوزه و غیره. در این خصوص سیاهه‌ای بلند وجود دارد. از این طبقات رهبران جنبش‌های سوسیالیستی و کمونیستی برجسته‌ای نیز به‌پا خاسته است. افرادی از قبیل اس. ای. دانگ[۱۹]، ام. ان. روی[۲۰]، تی. سی. جوشی،

---

1. C. Rajagopalachari
2. Vithalbhai patel
3. Sardar Vallabhbhai patel
4. Sarat Chandra Bose
5. Subhas Chandra Bose
6. Gobind Ballabh Pant
7. Nabacrushna chowdhury
8. Rajendra Prasad
9. Gopabandhu Das
10. T. Prakasam
11. J. B. Kripalani
12. Sarojinin Naidu
13. Jayaprakash Narayan
14. Dadabhai Naoroji
15. Mahdav Govind Ranade
16. Surendranath Banerjea
17. Gopal Krishna Gokhal
18. Gopal Ganesh Agarkar
19. S. A. Dange
20. M. N. Roy

ای. کی. گوپالان[1]، راجش وارا رائو[2]، بی. تی. رانادیو[3]، پی. رامامورتی[4]، جیوتی باسو[5]، ایندراجیت گوپتا[6] و آرونا آصف‌علی[7] و غیره جزء کسانی هستند که نامشان بلافاصله به ذهن خطور می‌کند. برجسته‌ترین رهبران سوسیالیست این طبقه، آچارا نارندرا[8]، جایاپراکاش نارایان[9]، یوسف مهرالی[10]، رامانوهار لوهیا[11]، جی. بی. کریپالانی[12]، آشوکا مهتا[13]، و غیره هستند.

کارمندان عالی‌رتبه و دون‌پایه

طبقات متوسط و فرادست یقه سفید همچنین با رهبری خود توانستند جنبش اتحاد تجاری را به راه اندازند. در سال ۱۸۷۰، ساسی‌پادا بانرجی[14]، مصلح اجتماعی برهمو، یک کلوپ کارگری و ماهنامه‌ای با عنوان بهارات سرام جی‌بی[15] (کارگران هند) در کلکته تأسیس نمود.(۶۲) ۸ سال بعد، شُرابجی شاپورجی بنگالی[16] در تلاش برای ارائهٔ لایحه‌ای به مجلس قانونگذاری بمبئی به منظور کاهش ساعات کار کارگران، ناموفق بود.(۶۳) در سال ۱۸۸۰، نارایان مغاجی لوکهندای[17] اقدام به چاپ هفته‌نامه‌ای با عنوان دینا بندهو[18] (دوست فقرا) نمود و انجمن کارکنان کارخانه‌های نساجی بمبئی را تأسیس کرد. در سال ۱۸۸۶، دوارکانات گانگولی و رهبر مذهبی بَرهمو، سیونات شاستری[19]، در سراسر آسام به تفحص پرداختند و با کوله باری از داستان‌های دهشت‌انگیز دربارهٔ استثمار چای‌کاران بازگشتند. نمایندگان بنگال نشست‌های حزب کنگره در سال‌های ۱۸۸۷

1. A. K. Gopalan
2. Rajeshwara Rao
3. B. T. Ranadive
4. P. Ramamurthi
5. Jyoti Basu
6. Indrajit Gupta
7. Aruna AsefAli
8. Acharya Narendra
9. Jayaprakash Narayan
10. Yusuf meherally
11. Rammanohar lohia
12. J. B. Kripalani
13. Asoka Mehta
14. Sasipada Banerjee
15. Bharat Sramjeebi
16. Sarabjee Shapoorji Bengalee
17. Narayan Meghajee Lokhanday
18. Dina Bandhu
19. Sivnath Shastri

و ۱۸۸۸ در مدرس و الله‌آباد، به مخالفت با قانونی پرداختند که به موجب آن چنین وحشی‌گری‌هایی مجاز شمرده می‌شد. آنها سپس به ایجاد یک سازمان جدید به‌نام کنفرانس ایالتی بنگال اقدام نمودند که طی اولین جلسهٔ آن در سال ۱۸۸۸، اصلاحیه‌ای در مورد قانون فوق تصویب گردید.

اعتصابات، یکی پس از دیگری در سراسر کشور آغاز گردید و یکی از اولین آنها اعتصاب کارگران راه‌آهن پنین‌سولار[1] هند در ماه می ۱۸۸۹ بود. این حرکت از سوی کلیهٔ روزنامه‌های ملی‌گرا، به‌ویژه روزنامه‌های مهاراتا و کساری[2]، حمایت گردید.(۶۵) یک جنبش اتحاد تجاری نیز در سراسر کشور پدیدار گشت. تحول عمدهٔ دیگر اقدام گاندی برای تأسیس انجمن کارگران نساجی در احمدآباد با ۱۴۰۰۰ عضو در سال ۱۹۱۸ بود.(۶۶)

کنگرهٔ اتحادیهٔ تجاری سراسر هند (AITUC) نیز در سال ۱۹۲۰ توسط بی. جی. تیلاک که ارتباطات نزدیکی با کارگران کارخانهٔ بمبئی و لالا لاجپت رای، رئیس برپا شد.(۶۷) دومین جلسهٔ آن به ریاست دوان چامان لال[3] و سومی و چهارمی به ریاست سی. آر. داس[4] برگزار گردید. همچنین افرادی چون جواهرلعل نهرو، سی. اف. آندروس[5]، جی. ام. سنگوپتا[6]، سوبهاس چاندرا بوس و ساتیا مورتی ارتباط نزدیکی با این اتحادیه داشتند.

در سال ۱۹۲۰، هندوستان دارای ۱۲۵ اتحادیهٔ تجاری با مجموع ۲۵۰۰۰۰ عضو بود.(۶۸) در سال ۱۹۳۹ این تعداد به ۵۶۲ اتحادیه با ۳۹۹.۱۵۹ عضو افزایش یافت.(۶۹) اما از آن پس، این جنبش دست‌خوش فراز و نشیب‌های بسیار گردید. اولین واقعه در سال ۱۹۲۹ به هنگام ترک AITUC توسط ان. ام. جوشی، مرنیال کانتی بوسه[7] دوان چامان لال و دیگران به خاطر گسترش تسلط کمونیست‌ها در آن رخ داد. این افراد سپس در همان سال فدراسیون اتحادیهٔ تجاری هند (ITUF) را تأسیس کردند.(۷۰) پس از ششمین اجلاس کمینترن و اظهار مخالفت غیر منتظره با

1. Peninsular
2. Kesari
3. Dwan Chaman Lall
4. C. R. Das
5. C. F. Andrews
6. J. M. Sengupta
7. *Mrinal Kanti Bose*

بورژوازی ملی، که به معنای قطع ارتباط با حزب کنگره بود، گروه کمونیستی در AITUC تحت رهبری بی. تی. رانادیو[1] و اس. وی. دشپاند[2]، انشعاب کردند و کنگرهٔ اتحادیهٔ تجاری قرمز را (RTUC) تشکیل دادند.(۷۱) اقدام حزب سوسیالیست کنگره برای اتحاد و یکپارچگی منجر به برگزاری یک کنفرانس مشترک در فوریهٔ ۱۹۳۵ با همکاری AITUC و NTUF، که جانشین ITUF شده بود، گردید.(۷۲) RTUF در آوریل همان سال در هماهنگی با جبههٔ متحد که پیشتر توسط جورجی دیمیترو[3] در کنگرهٔ هفتم کمینترن در سال ۱۹۳۵ پیشنهاد شده بود، به سوی AITUC بازگشت. NTUF نیز در سال ۱۹۳۸ همین راه را دنبال کرد.

در طی این دگرگونی‌ها و نیز تحولاتی که تا زمان استقلال هند (سال ۱۹۴۷) رخ داد، می‌توان شاهد شکل‌گیری کنگرهٔ ملی اتحادیهٔ تجاری هند (INTUC) بود که مرکز سازمان‌دهی اتحادیهٔ تجاری در کنگرهٔ ملی هند بود و در واقع رهبری جنبش اتحادیهٔ تجاری نیز در دست یقه سفیدان باقی ماند. طبقهٔ مشابهی از مردم نیز اغلب درگیر جنبش‌های دهقانی گردیدند، اما این جنبش‌ها غالباً در قالب حرکت‌های غضب‌آلود خودانگیخته بروز پیدا می‌کردند. به مثال‌هایی از این موارد در مناطق روستایی پیشتر اشاره شد؛ از قبیل حرکت‌هایی که در مخالفت با ماهیت ستم‌گر حاکمیت انگلیسی، وحشی‌گری صاحبان اروپایی مزارع نیل، استثمار زمینداران و نزول‌خواران، فشارهای مالیاتی بر دهقانان و غیره صورت می‌گرفت. ما همچنین به نقش افشاگرانهٔ هوریش چاندر موکرجی و دینا بندهو میترا در خصوص وحشی‌گری‌های صاحبان مزارع نیل، اشاره کردیم. در سال‌های ۴ ـ ۱۸۷۳، انجمن پونا سرواجانیک صبا به رهبری ام. جی. راناد[4]، با سازمان‌دهی دهقانان در پوه و مومبای مبارزهٔ موفقیت‌آمیزی علیه توافق سال ۱۹۶۷ عایدی زمین ترتیب داد. که منجر به افزایش درآمد زمین تا ۵۰ درصد گردید.(۷۳) روشنفکران ماهاراشترا نیز از جنبشی در برابر نزول‌خواران حمایت نمودند که در دسامبر ۱۸۷۴ با تحریم اجتماعی آغاز و منجر به آشوب‌های روستایی در می ۱۸۷۵ گردید.

---

1. B. T. Ranadive
2. S. V. Deshpande
3. Georgi Dimitrov
4. M. G. Ranade

شورش‌های ماپیلا[1] نیز در مالابار[2] شایع گردید. در سال‌های ۴ ـ ۱۸۹۳، دشت‌های آسام شاهد یک سری خشونت‌های روستاییان بود که با افزایش برآوردهای مالیات بر درآمد زمین به وقوع پیوست. این حرکات و آشوب‌ها توسط پلیس در هم کوبیده شد.(۷۴) شاید مهمترین شورش‌های پس از قیام سال ۱۸۵۷، شورش قبایل موندا در مرزهای ایالت‌های بنگال و بیهار در سال‌های ۱۹۰۰ ـ ۱۸۹۹ باشد. این حرکت که توسط چهره‌ای کاریزماتیک به نام بیرسا موندا[3] رهبری می‌شد با استفاده از زور در هم کوبیده شد.

با وجود این، جنبش دهقانی پس از مشارکت گاندی در مبارزات ناحیهٔ چمپاران در ایالت بیهار و ناحیهٔ خِدا در ایالت گجرات، حمایتی مردمی به‌دست آورد. در فوریه ۱۹۱۸ انجمن کیسان[4] در ایالت اوتار پرادش دایر گردید. در تابستان ۱۹۲۰، جلسات کیسان توسط پانچایات‌های روستایی به کرات در نواحی اوده تشکیل گردید و آشوب‌های بسیاری توسط این انجمن سازماندهی شد. در اوت ۱۹۲۱، شورش خشونت‌بار ماپیلا در مالابار صورت گرفت. این شورش بلافاصله پس از اقدام دادگاه بخش اِراناد[5] برای دستگیری یک رهبر مهم نهضت «خلافت»، به‌نام علی موسی لیار[6] در مسجد مشهور مامبرات[7]، که خود نیز امام جماعت این مسجد بود، شکل گرفت. این شورش که ابتدا به قصد مخالفت با زمینداران که عمدتاً هندو بودند و نمادهای قدرت حکومتی به حساب می‌آمدند، شکل گرفته بود، کم‌کم فراگیر شد و به‌خاطر سرکوب‌های مکرر، رنگ یأس و ناامیدی به خود گرفت و همین نومیدی شدید بالاخره در دسامبر ۱۹۲۱ آن را از پای درآورد.

در دهۀ ۱۹۲۰، جنبش دهقانی با پیدایش کمونیست‌ها به‌عنوان یک نیروی سازمان یافته در هند، صبغه‌ای بنیادگرا یافت. یک حزب کمونیست هند در تاشکنت در اکتبر ۱۹۲۰، تحت رهبری ام. ان. روی، شکل گرفت که بعدها یکی از برجسته‌ترین چهره‌های مارکسیستی منتقد استعمار، فیلسوف اومانیسم افراطی، و

---

1. Mapilla
2. Malabar
3. Birsa Munda
4. Kisan
5. Eranad
6. Ali Musaliar
7. Mombrath

اندیشمند فلسفهٔ آزادی گردید. حزب کمونیست دیگری نیز در بمبئی در سال ۱۹۲۵ سازماندهی شد. شکل‌گیری سازمان‌های متعدد کمونیستی و نفوذ آنها در بین دهقانان و کارگران منجربه تشکیل حزب دهقانان و کارگران (WPP) گردید. این حزب به سازمانی در سراسر هند تبدیل گردید و با پیشرفت قابل ملاحظه‌ای به صورت بال چپ حزب کنگره ظهور یافت.

با وجود این، آنها خیلی زود مجبور به عقب‌نشینی شدند. اولین دلیل آن، فشار جدی دولت بر این حزب بود که نهایتاً منجر به ممنوعیت فعالیت‌های این حزب در سال ۱۹۳۴ شد. دومین دلیل، تمایلات ضد کنگره‌ای آنها پس از برگزاری ششمین کنگرهٔ کمینترن بود که متضمن حرکت آنها بر ضد بورژوازی ملی بود. علاوه بر آن، آنها شدیداً به حزب کارگران و دهقانان، به‌خاطر آسیب‌پذیری این دو گروه نسبت به نفوذ بورژوازی، صدمه رساندند.

در این میان، رکود اقتصادی بزرگ (۳۲ ـ ۱۹۲۹) و افت شدید قیمت محصولات کشاورزی، ضربهٔ شدیدی به دهقانان وارد نمود و این در حالی بود که جنبش نافرمانی مدنی سال ۱ ـ ۱۹۳۰ که روستاییان بسیاری در آن شرکت جسته بودند، نیز باعث هشیاری سیاسی آنان گردیده و روحیهٔ مبارزه را در آنان قوت بخشیده بود. کمونیست‌ها نیز با توجه به استراتژی «جبههٔ متحد» در کنگرهٔ هفتم کمینترن در سال ۱۹۳۵، بازگشته و به حزب سوسیالیست کنگره پیوستند که در سال ۱۹۳۴ تحت رهبری جایاپراکاش نارایان[1]، آچاریا نارندرا دِو[2]، و مینوماسانی شکل گرفت. در پی انشعابی که منجر به تقویت نیروهای جناح چپ شد، شکل‌گیری کنگرهٔ کیسان‌های سراسر هند سهولت یافت. این کنگره بعدها (در آوریل ۱۹۳۶) در لاکنو به‌عنوان صبای کیسان‌های سراسر هند تغییر نام داد.

سوامی ساها جانداند[3]، رهبر نامدار روستاییان در ایالت بیهار، اولین رئیس آن بود. در بین افرادی که در اولین نشست آن شرکت کردند می‌توان به جواهرلعل نهرو، دکتر رام مونوهار لومیا[4]، ایندولال یاگنیک[5]، سوهان سینگ جوش[6]، جایاپراکاش

1. Jayaprakash Narayan
2. Acharya Narendra Dev
3. Swami Sahajanand
4. Dr. Ram Monohar Lohia
5. indulal Yagnik
6. Sohan Singh Josh

نارایان و دیگران اشاره نمود.

در سال‌های بعد، شاهد گسترش بیشتر و تندروتر شدن جنبش دهقانان هستیم، که در نتیجهٔ شکست زمینداران از کاندیداهای حزب کنگره در انتخابات ۱۹۳۷ و همچنین پی‌گیری سیاست‌های لیبرالی توسط زمامداران کنگره که پس از این انتخابات در بسیاری از ایالت‌ها به قدرت رسیدند، محرکی یافته بودند. در ضمن، کمونیست‌ها نیز موقعیت از دست رفتهٔ خویش را بازیافتند. در این بین جنگ جهانی دوم هم به وقوع پیوست. کمونیست‌ها با هماهنگی موضع خود با مسکو، این جنگ را یک نبرد امپریالیستی نام نهاده و به شدت به مخالفت با آن برخاستند، اما به دنبال اشغال روسیه توسط آلمان در ۱۹۴۱ ناگهان آن را جنگی مردمی خواندند. همکاری کمونیست‌ها در زمینهٔ جنگ، روابط آنها را با کنگره بسیار سرد کرد. کنگره هنگام وقوع جنگ، در سپتامبر ۱۹۳۹ دو سؤال از انگلیسی‌ها مطرح نمود.

۱. نظم دنیای جدید پس از جنگ جهانی چگونه خواهد بود و آیا باعث استقلال کشور هند می‌گردد؟

۲. آیا هندوستان در حالی که دوشادوش متفقین جنگیده است، می‌تواند طعم آزادی را بچشد؟

رهبران کنگره، به‌خصوص گاندی و نهرو، نمی‌خواستند در حالی که بریتانیا در بین نازیسم و فاشیسم محصور شده بود، بر مشکلات آن بیفزایند. با این حال، نمی‌توانستند در انتظار دریافت پاسخ در ابهام باقی بمانند. چون انگلیس سکوت اختیار کرد، آنها هم به یک اعتراض نمایشی و انفرادی، تحت عنوان ساتیاگراها[1]، دست زدند. در همین اوان حدود ۳۰۰۰۰ نفر از یاران و همراهان گاندی در طی سال‌های ۴۱ ـ ۱۹۴۰ به پای میزهای محاکمه کشیده شده و زندانی شدند. در این میان، پیشرفت ژاپنی‌ها در جنوب شرقی آسیا، انگلیسی‌ها را بر آن داشت تا در ابتدای سال ۱۹۴۲ سر استرافورد کریپس[2]، وزیر کار کابینهٔ جنگ، را راهی هندوستان ساخته تا راه‌حلی برای بن‌بست هندوستان بیابد. مأموریت کریپس به

---

۱. Satyagraha نهضت مقاومت منفی.

2. Sir Strafford Cripps

شکست انجامید و گاندی، که از حملهٔ ژاپنی‌ها بیمناک بود و احساس می‌کرد اگر هندی‌ها بارقه‌ای از آزادی ببینند با تمام نیرو از کشور خود دفاع خواهند کرد، با انتشار یک بیانیهٔ استقلال موافقت کرد. نتیجهٔ این امر قطع‌نامهٔ «هند را ترک کنید»[1] در ۸ اگوست ۱۹۴۲ بود که تجسم‌کنندهٔ هندی آزاد بود که تمام مردم آن اعم از نظامی و غیر نظامی در برابر تهاجم خارجی به مقابله برخاسته و به همکاری با متفقین می‌پرداختند. این مبارزه به مبارزه‌ای در راه رهایی کشورشان منجر گردید و گاندی در این خصوص اعلام داشت:

«ما یا باید هند را آزاد کنیم و یا در این راه بمیریم؛ ما نباید زنده بمانیم و شاهد تداوم بردگی خود باشیم.»(۷۵)

علی‌رغم بازداشت کلیهٔ رهبران مهم کنگره در یک اقدام ناگهانی در صبح نهم اگوست ۱۹۴۲، در هر لحظه موج اعتراض گروهی مردم در جای جای کشور پدیدار می‌گردید. انگلیسی‌ها نیز از هیچ عکس‌العمل خشونت‌آمیزی، از جمله به‌کارگیری نیروهای پلیس و ارتش برای سرکوبی این اعتراض فروگذار نکردند. پس از چند هفته که نهضت بسیار گسترش یافت، موجی از خشم و انزجار در سراسر کشور فراگیر شد. کمونیست‌ها، همان‌طور که دیده شد، با حمایت از پیوستن به جنگ و مخالفت با نهضت «هند را ترک کنید»، به‌عنوان وطن‌فروشان و خیانتکاران انگشت‌نما شدند و پایگاه مردمی‌شان کاهش یافت. از طرف دیگر، لغو تحریم کالاهای انگلیسی از طرف آنان در سال ۱۹۳۴ و تسهیلاتی که دولت برای فعالیت آزادانه در اختیارشان قرار داد، آنها را قادر ساخت تا تشکیلات سازمانی خود را قوت بخشند و پایگاه‌های هر نفوذی تشکیل دهند با وجود این، آنها همچنان در حاشیه باقی ماندند. علی‌رغم فشار شدید به حزب کنگره و بازداشت اغلب رهبران آن، این حزب همچنان به‌عنوان حزب اکثریت مردم باقی ماند و تقریباً مترادف با مبارزات استقلال‌خواهی شناخته می‌شد. رهبران آنان نیز در چشم اکثر قریب به اتفاق ملت، همچون قهرمانانی بزرگ ستوده می‌شدند. این جنبش بزرگتر و بزرگتر شد، به‌طوری که وقتی جنگ جهانی دوم خاتمه یافت رایحهٔ استقلال و آزادی در جای جای این مرز و بوم به مشام می‌رسید.

---

1. Quit India

امپراتوری و اضداد آن

در خصوص دلایل خروج بریتانیا از هندوستان، بحث‌های زیادی شده است که ما در اینجا به بیان خلاصه‌ای از آنها اکتفا می‌کنیم. توان سازمانی و حمایت مردمی گسترده‌ای که کنگره از زمان تأسیس‌اش در سال ۱۸۸۵ ایجاد کرده بود، در طی نهضت «هند را ترک کنید» در سال ۱۹۴۲ به‌خوبی آشکار گردید. فشارهای بی‌رحمانه بر کنگره باعث خشمگین‌تر شدن مردم گردید. پس از اینکه سوبهاس چاندرا بوس از زندان کلکته گریخت و از طریق آلمان وارد ژاپن شد و در آنجا دولت آزاد هند را در تبعید تشکیل داد و با گروهی از سربازان هندی که با ارتش انگلیس بودند و به دست ژاپنی‌ها اسیر شده بودند ارتش ملی هند (INA) را ایجاد کرد، موجی از شادی و شور سراسر کشور را فراگرفت. اعتراضات شدید در سراسر کشور برای آزادی تعدادی از سربازان و افسران INA که در پایان جنگ جهانی دوم تحویل انگلیسی‌ها شده بودند و به خاطر پیوستن به INA به زندان افتاده بودند و همچنین شورش نیروی دریایی سلطنتی هند در فوریه ۱۹۴۶، باعث گردید که انگلیسی‌ها دریابند که اگر خواهان تداوم حکومت خود بر هند هستند باید فشار را بیشتر سازند؛ اگرچه جنگ چنان آنها را تضعیف ساخته بود که این امکان را از آنان گرفته بود. البته چنانچه حزب محافظه‌کار در انگلیس به قدرت می‌رسید، شاید امور به گونه‌ای دیگر پیش می‌رفت. انتخابات پس از جنگ با پیروزی حزب کارگر و انتصاب کلمنت اتلی به‌عنوان نخست‌وزیر در انگلیس پایان یافت. هیئتی از جانب این کابینه در ۲۴ مارس ۱۹۴۶ وارد هند شد تا در خصوص ایجاد یک حکومت ملی و انتقال قدرت به بحث و گفتگو بپردازند.

تلاش‌های این هیئت باکناره‌گیری حزب مسلم لیگ از مذاکرات در ۲۹ جولای ۱۹۴۶ به شکست انجامید. مسلم بیگ به دنبال هند متحدی بود که اقلیت‌های آن دارای خودمختاری باشند. این اقدام با فراخوانی مسلم لیگ برای برگزاری «روز اقدام مستقیم» در ۱۶ اوت ۱۹۴۶ دنبال شد که منجر به خشونت‌های از پیش برنامه‌ریزی شده و عنان گسیختهٔ گروهی از هواداران مسلح و مجهز مسلم لیگ در کلکته شد. هندوها نیز که در ابتدا غافلگیر شده بودند دست به تلافی و انتقام زدند. نتیجهٔ این عنادها به کشتار بزرگ کلکته و قربانی شدن ۵۰۰۰ نفر در کمتر از یک هفته

منجر شد. در ماه‌های بعد نیز خشونت‌ها و خونریزی‌هایی در سایر نقاط کشور به‌وقوع پیوست. دیگر چاره‌ای جز تقسیم هند نبود. اگرچه مذاکراتی برای جلوگیری از این امر انجام می‌شد، اما بی‌فایده بود. بالاخره هندوستان تکه‌تکه شده، با شکل‌گیری پاکستان شرقی و غربی، که در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ به استقلال رسید.

گذر این مرحله بسیار دردناک و تکان‌دهنده بود و با کشتار دسته‌جمعی مردم، آتش‌افروزی، چپاول و مهاجرت صدها هزار از بی‌خانمان، ستمدیده و آواره برای یافتن مکانی امن همراه گردید. ترس از فروپاشی کامل نظام اداری و فراگیری گستردهٔ موج هرج و مرج به شدت در دل‌ها نمایان شد، زیرا نفرت‌های فرقه‌ای در جان کسانی که مسئول حفظ صلح و آرامش بودند نیز رسوخ کرده بود. اما کشور همچنان پا برجا باقی ماند؛ قانون و نظم دوباره حاکم شد و کسب و کار از سر گرفته شد. اما مسئله مهمتر این بود که امارت‌های شاهزاده‌نشین هند، که حدود ۶۰۰ ایالت می‌شدند، به اتحادیهٔ هند بپیوندند. تا سال ۱۹۳۵، شاهزادگان در تماس مستقیم با شورای نایب‌السلطنه[1] بودند؛ که کل نظام اداری هند را هماهنگ می‌کرد. اما طبق لایحهٔ ۱۹۳۵ دولت هند، ادارهٔ جدیدی به‌نام نمایندگی سلطنت دایر گردید و کلیهٔ شاهزادگان هندی را در تماس مستقیم با دولت بریتانیا قرار داد و روابط دیرینه‌شان با دولت هند را قطع کرد. اگر این واقع، علاوه بر اخراج آنها از ساختار فدرالی دولت طبق مصوبهٔ ۱۹۳۵ دولت انگلیسی هند، پیش از این جدایی‌طلبی آنان از هند را تشدید کرده بود، هیئت ۱۹۴۶ کابینهٔ انگلیس بیشتر به آن دامن زد. این هیئت با متقاعد کردن آنها در این خصوص که دولت بریتانیا تحت هیچ شرایطی حاکمیت و قدرت را به یک حکومت هندی نخواهد داد، عمداً امیدهایی از استقلال و خودمختاری در دل آنها زنده نگه داشت. این امیدها در سال ۱۹۴۷ و به هنگام انتشار اعلامیهٔ دولت انگلیس در خصوص باز پس دادن قدرت و امتیازات امارت‌های شاهزاده‌نشین به آنها، مجدداً تازه شد. اما همهٔ این امیدها از سوی بریتانیا بر باد رفت. پس از تشکیل دولت هند و پاکستان، انگلیس نه‌تنها نیروهای نظامی‌اش را برای انجام تعهداتش در شبه‌قاره باقی نگذاشت بلکه از پذیرفتن امارت‌های شاهزاده‌نشین به‌عنوان دومینیون[2]های دولت انگلیس نیز سرباز زد.[(۷۶)]

1. Overnor-General-council
2. Dominion

شاهزادگان دریافتند که بقای آنها به دولت مستقل هند بستگی دارد. بعداً سردار والابهبهای پاتل[1]، که آمیزه‌ای از استقامت و کیاست بود و به مرد آهنین هند معروف بود، همهٔ شاهزادگان، به جز سه تن از آنان را متقاعد به امضای معاهدهٔ پیوستن به هند تا قبل از ۱۴ اگوست ۱۹۴۷ کرد. یکی از این سه تن نواب جوناگاد[2]، حاکم مسلمان این ایالت با اکثریت هندوها بود که قصد پیوستن به پاکستان را داشت ولی چند هفته بعد، پس از ورود سپاهیان هند به قلمرو خود، فرار را بر قرار ترجیح داد. سپس همه‌پرسی انجام شد و ساکنین ایالت رأی پیوستن به هند را در اکتبر ۱۹۴۷ امضا نمودند. «نظام» حیدرآباد نیز از قدرت کناره گرفت و اجازه داد نیروهای افراطی شبه نظامی رازاکار[3] قدرت را به‌دست گیرند. در یک اقدام پلیسی در ۱۹۴۸، هند این نیروها را از حیدرآباد خارج نمود و نظام معاهدهٔ پیوستن به هند را امضاء کرد.

پیشرفت‌های قابل ملاحظهٔ هندوستان در این زمینه تا حدود زیادی مدیون ویژگی برجستهٔ رهبران سیاسی‌اش و نیز توانایی و کارآیی بالای سیستم اداری‌اش بود. این پیشرفت‌ها نه فقط به خاطر رهبری شجاعانهٔ افرادی نظیر گاندی، نهرو، سردار پاتل و مولانا عبدالکلام آزاد بود بلکه به دلیل نقش خیل رهبران باکفایتی بود که از قلب روستاها و بخش‌های مختلف گرفته تا ایالت‌ها و مراکز، به پاخاسته بودند. مهارت در بسیج سیاسی و تبلیغات، فصاحت و آگاهی نسبت به مسائل سیاسی، از جمله عواملی بودند که آنها را برای کسب نفوذ در مناطق خودشان یاری نمود.

اغلب این افراد از طبقات برتر و متوسط کارمندان دولتی بودند، که این طبقات نیز محصول تحولات فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، اداری و سیاسی ایجاد شده در زمان حاکمیت انگلیس بر هند بودند. به همین ترتیب ویژگی کنگره و حتی مبارزات آزادی‌خواهانه، توسط انگلیسی‌ها شکل گرفت. اگرچه جنبه‌های منفی حاکمیت انگلیس در هند بسیار زیاد بود، اما خشونت‌های آنان بسیار کمتر از رژیم تزاری در روس، ایتالیا در سومالی و بلژیک در کنگو بود. البته میانه‌روهای زیاده خوش‌بین قرن نوزده هند که فکر می‌کردند عمل و قول انگلیسی‌ها یکی است ـ

1. Sardar Vallabhbhai Patel

2. Nawab of Junagadh

3. Razakar

به‌خصوص آنهایی که به حذف هرگونه تبعیضی در مناصب و مشاغل عمومی وعده داده بودند ـ خیلی زود ناامید شده و ایمانشان را به عدالت و کارآیی تفکر انگلیسی از دست دادند. به‌طور مثال می‌توان از اقدام جنون‌آمیز انگلیسی‌ها در حمایت از ژنرال دایر[1] پس از کشتار فجیع تظاهرکنندگان آرام جالیان‌والا باغ[2] در امریستر[3] در سیزدهم آوریل ۱۹۱۹ و نیز حمایت از استاندار آنجا سر میشل اُدوایر[4] اشاره نمود. انگلیسی‌ها سعی داشتند از بعضی مرزها پا فراتر نگذارند و قتل عام جالیان‌والا باغ به این امر خدشه وارد کرد. در این کشور همواره یک دموکراسی پارلمانی وجود داشته است که ارزش‌هایش در اذهان مردم و حاکمان آن ریشه داشته است. بسیاری از دولتمردان انگلیسی در هند و سیاست‌مداران این کشور صادقانه بر این باور بودند که رسالتی برای هند دارند. بعضی از آنان مثل لرد مولی[5]، وزیر امور خارجه در آغاز قرن بیستم، و لرد گلادستون، از آزادی‌خواهان محسوب می‌شدند و نسبت به استعمار بریتانیا در هند نظری منفی داشتند.

در نتیجه، با توجه به محدودیت‌هایی که ناشی از ذات استعمار است، حاکمیت بریتانیا در هند در مقایسه با استعمار در دیگر کشورها، خیلی کمتر سرکوبگر و به میزان زیادی روشنگر بوده است. حتی واکنش انگلیسی‌ها نسبت به اقدامات تروریستی هندی‌ها، که در مقاطعی چون اواخر دههٔ ۱۸۹۰ تا پایان دههٔ دوم قرن بیستم و نیز ابتدای دههٔ ۱۹۳۰ زبانه کشید و تا حدود زیادی به گروه کارمندان طبقات برتر و متوسط منحصر می‌شد، نیز از واکنش دیگر استعمارگران نسبت به اقدامات مشابه، انسانی‌تر بوده است. تمام این توضیحات بدین معناست که به‌جز در مواردی که فعالیت‌های تروریستی در اوج فعالیت خود بود و یا در مواقع حرکت‌های جمعی، آشوب‌هایی که در واکنش نسبت به تقسیم بنگال رخ داد (۸ ـ ۱۹۰۳)، جنبش عدم همکاری (۲ ـ ۱۹۲۰)، نهضت نافرمانی مدنی (۱ ـ ۱۹۳۰) و نهضت هند را ترک کنید (۱۹۴۲) در سایر مواقع کنگره می‌توانست آزادانه به فعالیت‌های خود پرداخته و به صراحت از اقدامات دولت در نشریه‌ها و

1. General Dyer
2. Jallianwala Bagh
3. Amristar
4. Michel O'Dwyer
5. Lord Morley

جلسات خود انتقاد کند. علاوه بر آن، علی‌رغم بعضی محدودیت‌ها، کلاً روزنامه‌ها و نشریات از آزادی نسبی برخوردار بودند. این وضع دو پیامد مهم داشت. اول اینکه کنگره توانست یک حزب دموکرات و همگانی در تمام مناطقی که از اکثریت برخوردار بود، ایجاد نماید. این حزب با حزب بلشویک که لنین در روسیه ایجاد کرد و به‌خاطر گریز از سرکوب حکومت تزاری تبدیل به حزبی بسته، مرموز، متمرکز و خودکامه شد، بسیار متفاوت بود.

علاوه بر آن، با وجود محدودیت قدرت، گروه‌های حکومتی محلی ـ انجمن‌ها، شهرداری‌ها، اتحادیه‌ها، هیئت‌های محلی ـ و مجالس قانونگذاری که انگلیسی‌ها ایجاد کرده بودند، توانستند رهبران هند را در تحقق اهداف مجالس نمایندگی و پارلمانی یاری دهند. پرواضح است که ریشه‌های دموکراسی درخشان این کشور پس از استقلال فقط به‌خاطر تعدد فرهنگ‌ها و تمدن‌های آن نیست، بلکه ویژگی دموکراتیک و در عین حال متناقض امپراتوری انگلیس آن را در قالب کنگرهٔ ملی هند پرورش داد.

سیاست دوران پس از استقلال نیز تا حدود زیادی، ویژگی‌های خود را از زیرساخت اقتصادی و سیستم‌های حکومتی انگلیس به ارث برد. انگلیس‌ها راه‌آهن، جاده‌ها، سیستم‌های حمل و نقل در رودخانه‌ها و پست و تلگراف را در این کشور تأسیس کردند تا تجارت هند و نیز جابه‌جایی سپاهیان و ارتش را تسهیل کنند. اما این تسهیلات به اشاعهٔ مبارزات آزادی‌خواهانه و پیام آن در سراسر کشور نیز یاری رساندند. هندی‌ها همچنین از سازماندهی منظم و دقیق ساختار اداری و نیز نظام قضایی انگلیسی‌ها بهره‌مند شدند و ارتش حرفه‌ای و قدرتمندی که ایجاد کرده بودند و هیئت‌های انتخاباتی آنها را به ارث بردند. هندی‌ها نه‌تنها ساختار اصلی این مؤسسات را حفظ کردند بلکه حتی در انتخابات ساختار دولت خود از لایحهٔ ۱۹۳۵ حکومت هند الگو گرفتند. البته برخی تفاوت‌های اساسی هم ایجاد شد.

قانون اساسی این کشور پس از استقلال هرچند مبتنی بر ساختار لایحهٔ ۱۹۳۵ حکومت هند بود اما به بزرگسالان برای شرکت در انتخابات مجالس قانونگذاری حق رأی اعطا کرد و کارکرد این فرآیند را براساس روش‌ها و اعمال کشورهای دموکراتیک بنا نهاد. امتیازات مجلس لوک سابا[1] به‌طور مثال، با امتیازات اعضای

1. Lok sabha

مجلس عوام[1] انگلیس یکسان شد. علاوه بر آن، اکنون دیگر قدرت نهایی و حاکمیت در دستان سلطنت انگلیس نبوده و مردم هند از طریق نمایندگان منتخب‌شان بر سرنوشتشان حاکمیت دارند. هرم قدرت از بالا به پایین نبوده و از پایین به بالا حرکت می‌کند. کل سیستم حکومت در این کشور متحول شده است. آیا مؤسسات قدیمی حاکمیت می‌توانستند تحت این نظام جدید کارآیی مؤثری داشته باشند؟ آیا هند برای تکمیل پروژه‌های اجتماعی و اقتصادی خود در جهت پایان دادن به فقر و عقب‌ماندگی و دمیدن زندگی و تبیین دموکراسی‌ای که اقتباس کرده بود، می‌بایستی از آنها استفاده می‌کرد؟ اینها سؤالاتی است که در ۱۹۴۷ برای مردم مطرح بود. ۵۰ سال بعد، هنوز این سؤال باقی است که آیا هند قادر به انجام این امور به‌طور موفقیت‌آمیز بود؟ مقالات این مجموعه، تلاشی است برای پاسخ دادن به این سؤالات.

یادداشت‌ها

1. Romila Thapar, *A History of India: Volume One*, Penguin Books, 1990. (rpt) p. 73.
2. Ibid, p. 74.
3. Ibid, p. 75.
4. Ibid, p. 75.
5. Makhan Lal Roy Choudhury, *The Din-I-Ilahi or The Religion of Akbar*, Das Gupta & Co. Ltd., Calcutta, second edition, 1952, p. 88.
6. Ibid., p. 88.
7. Ibid., p. 195.
8. Ibid., p. 195.
10. Ibid., p. 110.
11. Romila Thapar, op cit., p. 73.

1. House of common

۱۲. برای گزارشی خلاصه، اما جامع، از تأثیر انقلاب فرانسه و عصر ناپلئون نگاه کنید به:
David Thompson, *Europe Since Napoleon*, Penguin Book, Harmondsworth, 1975 (rpt), pp. 35 and 67.

13. Romila Thapar, op cit., p. 136.

14. Sugata Bose and Ayesha Jalal, *Modern Asia: History Culture, Political Economy*, Oxford University Press, Dehli, p. 51.

فصل «هند در بین امپراتوری‌ها»، شرح دقیق و مبسوطی از اوضاع هند در سال‌های زوال حکومت مغولان، قبل از سلطهٔ امپراتوری بریتانیا، ارائه می‌دهد.

15. Bipan Chandra, Mridula Mukherjee, Aditya Mukherjee K. N. Panikkar and Sucheta Mahajan, *India's Struggle for Indenpendence*, Penguin Books India, 1989, p. 41.

16. Max Weber, *From Max Weber: Essays in Sociology*, with an introduction by H. H. Gerth and C. Wright–Mills (trans and eds), Routledge and Kegan Paul Limited, London, 1967 (rpt), p. 176.

17. E. J. Hobsbawm, *Nations and Nationalism Since 1780: Programme, Myth, Reality*, second Canto edition, Cambridge University Press, Cambridge, 1992, p. 78.

18. Quoted from Basu and Jalal, op cit., p. 84.

19. Quoted from extract published in John Hutchinson and Anthony D. mith (ed.), *Nationalism*, Oxford University press, Oxford, 1994, p. 17.

20. Max Weber, op cit., 171–2.

21. Ibid., p. 176.

22. E. J. Hobsbawm, op cit., p. 14.

23. Ibid., p 3.

24. B. B. Misra, *The Indian Middle Classes: The Growth in Modern Times*, Oxford University Press, Dehli, 1978 (rpt), p. 26.

25. Ibid., p. 37.

26. Ibid., p. 103.

27. Ibid., p. 103.

28. Ibid., p. 106.

29. J. H. Broomfield, *Elite Conflict in a Plural Society: Twentith Century Bengal*, University of California Press and Wxford University Press, Bomby, 1968, p. 12.

30. Ibid., p. 12.

31. Benedict Anderson, *Imagined Communities: Reflections on the Origins and Spreas of Nationlism*, Verso, London, 1991.

۳۲. کسانی که علاوه بر زبان مادری، زبان لاتین را نیز می‌دانستند.

33. Karl W. Deutsch, *Nationalism and Social Communication*, MIT Press, Cambridge, Massachusetts, secon edition, 1966.

34. Mohit Maitra, *A History of Indian Journalism*, National Book Agency, Calcutta, 1993 (2nd rpt), p. 83.

35. Ibid., p. 75.

36. Ibid., p. 76.

۳۷. تحت این اصل، فرزند یک حاکم هندی نمی‌توانست تاج و تخت را به ارث برد.

۳۸. اصطلاح «طبقات برتر و متوسط یقه سفید»، به این خاطر است که این افراد همانند طبقهٔ «بهادرالوک» کارهای دستی و کارگری انجام نمی‌دهند و آموزش دیده و تحصیل‌کرده هستند. طبقات متوسط و برتر نیز به گروه‌های اجتماعی اطلاق می‌شود که بهادرالوک‌هااز آن برخاسته‌اند.

39. Sugata Bose and Ayesha Jalal, op cit., p. 99. 40. Ibid., pp. 99–100.

40. Ibid., pp. 99–100.

41. Ibid., p. 102.

42. Partha Chatterjee, *The Nation and Its Fragments*, Princeton University Press, Princton, NJ. 1993.

43. Ibid., p. 115.

44. Amales Tripathi, *The Extremist Challenge: India Between 1890 and 1910*. Orient Longman Limited, Calcutta, 1967.

45. Quoted in Ibid., p. 29.

46. Ibid.

47. Ibid., p. 39.

48. Rajat Kanta Ray, *Social Conflict and Political Unrest in Bengal: 1875–1927*, Oxford University Press, Calcutta, 1984, p. 192.
49. M. K. Gandhi, *Hind Swaraj, Selected Works of Mahatma Gandhi*, Volume Four, Sriman Narayan (ed.), Navjivan Publishing House, Ahmedabad, Reprinted popular edition, 1969, p. 136.
50. Rabindranath Tagore, *Atmashakti O Samuha, Rabindra Rachanabali*, Brith Centenary Edition, vol. 12, Essays, West Bengal Government, Calcutta, Bengali year 1368, English calender year 1961, pp. 808–10.
51. Ibid., vol. 2, Poems, pp. 280–2.
52. M. J. Akbar, India: *The Siege Within: Challenges to a Nation's Unity*, Penguin Books, Harmondswroth, 1985, pp. 233–4.
53. Quoted in Suranjan Das, *Communal Riots in Bengal 1905–1947*, Oxford University Press, Dehli, 1993, p. 190.
54. Joya Chatterjee, *Bengal Divided: Hindu Communalism and Partition 1931–1947*, Cambridge University Press, published in India by Foundation Books, Dehli, in association with The Book Rewiew Litrerary Trust, New Dehli, 1995. pp. 29–30.
55. Ibid., pp. 103–4.
56. M. K. Gandhi, *The Penguin Gandhi Reader*, Rudranghshu Mukherjee (de.), Penguin Books, Dehli, p. 91.
57. Bipan Chandra, *Communalism in Modern India*, Vani Educational Books, Dehli, 1984, p. 79. Chandra refers to an Urdu Publication by K. M. Ashraf.
58. Ibid., pp. 81–2.
59. Ibid., p. 82.
60. Ibid., p 83.

۶۱. معاهدهٔ پونابین مهاتما گاندی و بی. آر. آمبدکار (B. R. Ambedkar) برای اختصاص دادن برخی از کرسی‌های هندوها به اعضای کاست‌های Scheduled منعقد شد. پس از مرگ گاندی در سپتامبر ۱۹۲۲، مخالفت‌ها با طرح انگلیسی‌ها برای برگزاری یک انتخابات مجزا برای این کاست‌ها تداوم یافت.

62. Bipan Chandra and others, op cit., Chapter 17 by Aditya Mukherjee, p. 211.

63. Ibid., p. 210.

64. Ibid., p. 211.

65. Ibid., pp. 112–13.

66. Ibid., p. 218.

67. Ibid., pp. 215–16.

68. Ibid., p. 217.

69. Ibid., p. 221.

70. Gene D. Overstreet and Marshall Warshall Windmiller, *Communism in India*, University of California Press, Berkeley and Los Angeles, 1960, pp. 327–33.

71. Ibid., pp. 373.

72. Ibid., pp. 373.

73. Bipan Chandra and others, Chaprer 3 by Bipan Chandra, op cit., pp. 56–7.

74. Ibid., p. 58.

75. Rudrangshu Mukherjee (ed.), *The Penguin Gandhi*, p. 171.

76. A. K. Chanda, *Fedralism in India*, George Allen & Unwin Ltd, London, 1965, pp. 30–1.

بخش اول
حکومت

دموکراسی: از تثبیت تا انعطاف‌پذیری

راویندر کُمار[1]

چنانچه به کشورهای آسیایی و آفریقایی که در دهه‌های میانی قرن بیستم از قید و سلطهٔ استعمار رها شده‌اند، نگاهی بیندازیم، متوجه خواهیم شد که تعداد معدودی از این کشورها توانسته‌اند در دهه‌های بعد از استقلال، نهادهای پایدار و انعطاف‌پذیر دمکراتیک و لیبرال در جوامع خود به‌وجود آورند. از این‌رو موفقیت نسبی هند در ایجاد نهادهای دموکراتیک نیرومند و پایدار بیش از آنکه امری معمول باشد یک استثناء است. درواقع تلاش جوامع رهایافته از استعمار بـرای تأسیس نهادهای دموکراتیک یکی پس از دیگری به رژیم‌های خودکامه یا نظامی منتج شد، و یا زمینه را برای ایجاد وضعیت اجتناب‌ناپذیری از آشوب و هرج و مرج هموار ساخت. البته این به معنای آن نیست که تثبیت دموکراسی در هند بدون بحران و آشوب بوده است، یا آنکه نهادهای لیبرال و اعمال دموکراسی در این کشور کاملاً بی‌نقص بوده است. با وجود این، در بازبینی تجربهٔ سیاسی هند در طول پنج دههٔ گذشته، تصویری کلی به‌دست خواهد آمد که نشان می‌دهد که ارزش‌ها و نهادهای

---

1. Ravinder Kumar

دموکراسی لیبرال در این کشور قویاً ریشه دوانیده، و در تحمل‌پذیری اجتماعی راه پیدا کرده است و در عین حال بیانگر ظرفیتی برای نوآوری‌های سیاسی است که به‌واسطهٔ ارتباط آن با آیندهٔ جامعهٔ هند و نیز ارتباط باکلیت نوع بشر شایستهٔ بررسی است. بررسی و کنکاشی که باید توجه خاص به کشورهای در حال توسعه صورت پذیرد.

در این مقاله می‌خواهیم دلایل موفقیت تجربهٔ دموکراسی در هند را بررسی کنیم و در عین حال به این امر نیز کاملاً واقفیم که این موفقیت بدون نارسایی‌های خاص خود نبوده است. بخصوص با توجه به اینکه در آستانهٔ قرن جدید قرار داریم که آغاز هزاره‌ای نوین در تاریخ جهان نیز محسوب می‌شود.

برای شناخت و بررسی دموکراسی در هند، در وهلهٔ اول به بازبینی طریقی می‌پردازیم که تفکر ناسیونالیستی و عمل سیاسی مدرن در این کشور، در قرنی که به طلوع آزادی در ۱۹۴۷ منتهی شد، متبلور گردید. در مرحلهٔ دوم، به چارچوب دیدگاهی اشاره خواهیم کرد که بنیانگذاران این کشور در ژانویهٔ ۱۹۵۰ آن را به‌عنوان قانون اساسی هند تصویب کردند. و در وهلهٔ سوم، به بررسی دو دههٔ بعد از سال ۱۹۴۷ خواهیم پرداخت، که به‌عنوان برهه‌ای درگذشتهٔ نه چندان دور جامعهٔ هند، زمانی است که تجربه اجتماعی برقراری ناسیونالیسم در دوران پیش از ۱۹۴۷ با رهنمودهای قانون اساسی در هم آمیخته شد و از طریق شکل‌گیری یک نظام حکومتی یکدست و به‌هم پیوسته برای اتحادیهٔ هند و نیز ایالت‌های این اتحادیه، به تاروپود زنده روال دموکراتیک وارد شد.

در طول دو دههٔ گذشته، یعنی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، نیرویی که به واسطهٔ مبارزات آزادی‌خواهانه فراهم آمده بود راه را برای آغاز مرحلهٔ جدیدی از خط‌مشی سیاسی در جمهوری هند بازکرد. از ویژگی‌های بارز این مرحله حکمرانی در دهلی نو، یا سایر مراکز ایالت‌ها، از طریق اکثریت‌هایی ضعیف یا ائتلاف‌های ناپدیدار بود، که اغلب در محدودهٔ زمانی نسبتاً کوتاهی فرو می‌پاشید. از این‌رو به‌نظر می‌رسد نهادهای لیبرال در طول ده دههٔ گذشته در برابر وضعیت کاملاً تازه‌ای قرار گرفته بودند؛ وضعیتی که داشتن توانایی‌های مدیریتی جدید در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را ایجاب می‌کرد. با وجود این، این مرحله از بی‌ثباتی نسبی، باعث تعمیق آگاهی مردم هند از دموکراسی نیز شد؛ چراکه اختیار و آزادی

اجتماعی حتی در میان محرومترین طبقات جامعه نیز گسترش پیدا کرد و باعث شد که آنان هم در شکل‌گیری سرنوشت کشور خویش دخیل شوند.

در ادامهٔ این بررسی برای فهم این نکته که ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک چگونه در کشور نهادینه شده، و بنیان حاکمیت لیبرال را پی‌ریزی کرده است، به بررسی و دقت در مباحث مربوطه خواهیم پرداخت.

دو مؤلفه بنیادی

همان‌گونه که پیش از این آمد، برای رسیدن به شناختی از جریان سیاسی دموکراتیک هند باید در وهلهٔ اول به رشد حرکت‌های توده‌ای در جریان مبارزات استقلال‌طلبانه در دهه‌های پیش از ۱۹۴۷ توجه کرد. مورخین دوران استعمار هند دو ساختار بنیادین متفاوت را که فرمانروایی بریتانیا در هند به ارث گذاشته بود، بازشناخته‌اند. بنای رسمی این فرمانروایی در برگیرندهٔ یک ساختار به‌هم پیوسته و یکپارچهٔ اداری بود که نایب‌السلطنهٔ هند در رأس آن قرار داشت؛ حکمرانان منطقه‌ای، مأموران عالی‌رتبه و مقامات ناحیه‌ای در سطوح میانی این امپراتوری بودند؛ و در سلسله مراتب بعدی مقامات بومی بودند که تحت امر مقامات ناحیه‌ای قرار داشتند و عهده‌دار امور اجرایی و قضایی محلی در واحدهای تحصیل[1] و تالوکا[2] بودند. اگرچه انتصاب نایب‌السلطنه، به‌عنوان چهرهٔ شاخص زندگی اجتماعی، سیاسی بود، اما حکمرانان منطقه‌ای، مأموران عالی‌رتبه و مقامات ناحیه‌ای از کادر مستخدمین دولت بودند که از طریق آزمون انتخاب می‌شدند و از نظر عقیدتی نیز با منطق حاکم امپریالیستی قرن نوزدهم همراه بودند. تحت نظر مأموران و مقامات ناحیه‌ای نیز یک دستگاه اداری بومی قرار داشت که از اشراف زمین‌دار وفادار تشکیل شده بود و نقش ارتباطی مهمی با جامعهٔ روستایی بومی ایفا می‌کرد.

در کنار دستگاه دولتی که زیربنای فرمانروایی بریتانیا را در هند تشکیل می‌داد، تشکل‌هایی غیررسمی نیز وجود داشت که از حاکمیت بریتانیا بر کشور پشتیبانی می‌کرد و اهمیت آن به هیچ وجه از دستگاه دولتی کمتر نبود. به‌طور مشخص دو یا

1. Tehsil
2. Taluka

سه بخش از جامعه این‌گونه تشکل‌های غیررسمی را تشکیل می‌دادند. اولین و مهمترین این نظام‌های پشتیبان، اشرافیت روستایی و زمینداران بودند که با حمایت بریتانیا در مناطق آسیای جنوبی به حیات خود ادامه می‌دادند. در قاموس امپریالیستی، این دو طبقه به‌عنوان رهبران «طبیعی» مردم تعریف می‌شدند، و منافع اقتصادی و نظرات سیاسی آنان به مالکیت‌ها و فرهنگ اجتماعی‌شان بستگی دارد که در ساختار رژیم استعماری شکل گرفته است.

علاوه بر گروه‌های زمیندار، طبقهٔ متوسط شهری، که محصول نهادهای آموزشی غربی ایجاد شده در عصر استعمار بود، نیز بنای امپراتوری بریتانیا را سر پا نگه داشتند. این طبقه که حاصل نوآوری فکری یک روشنگری تقلیدی و بی‌ریشه بود، جذب مراتب و مناصب پایین‌تر دستگاه دولتی شد یا به مشاغل آزاد روی آورد، که بخشی از نظم نوین ایجاد شده تحت حاکمیت استعماری بود. به‌گروه‌های تجاری سنتی، به‌عنوان شرکای جزء فرمانروایی بریتانیا، نیز فرصت‌های زیادی داده می‌شد. این گروه‌ها، که از اجزای مکمل طبقات متوسط محسوب می‌شدند، تحت حاکمیت استعماری رشد یافته بودند.

علاوه بر حمایت سیاسی طبقات متوسط از حاکمیت استعماری، آنها نقش مهمی نیز در فراهم آوردن زمینهٔ استیلای فرهنگی فرمانروایی بریتانیا بر جوامع تحت سلطهٔ جنوب آسیا بازی کردند. شهرهای بندری کلکته، بمبئی و مَدرَس، جایگاه‌های اصلی طبقهٔ متوسط استعماری بودند، که از آنجا تأثیرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دولت استعماری از یک طرف به شبکهٔ شهرهای داخلی و از طرف دیگر به سرزمین‌های وسیع و دورافتادهٔ روستایی منتقل می‌شد. این سرزمین‌های دورافتادهٔ روستایی در آغاز قرن بیستم بیش از نیم میلیون روستا را در برمی‌گرفت که کار و مسکن حدود ۷۵ درصد از جمعیت ۲۵۰ میلیون نفری هند را تأمین می‌کرد.

اگرچه طبقات متوسط را به‌عنوان ثمرهٔ حاکمیت استعماری برشمردیم، اما موضع و طرز برخورد آنان با سلطهٔ بریتانیا در هند به واقع برخوردی بسیار بغرنج و پیچیده بوده. به همین دلیل ضروری است که بر دو ویژگی وضعیت استعماری تأکید و تأمل شود: اول آنکه به‌واسطهٔ نظام آموزشی غربی، نوعی احساسات ملی‌گرایانه در طبقات متوسط ایجاد شد که میل به استقلال و آزادی و اراده رهایی از

بندهایی که کشورشان را به بریتانیا وابسته ساخته بود، در درون آنها بارور ساخت؛ دوم آنکه فرصت‌های پیشرفتی که حاکمیت استعماری برای طبقات متوسط فراهم می‌ساخت، محدود بود. از این‌رو بعد از یک یا دو نسل، طبقات متوسط هند از جایگاه پشتیبان حاکمیت دولت استعماری به جایگاه مخالف آن تغییر موضع دادند. مساعی اینان برای پی‌گیری آرمان و آرزوی خود، در اعتراض پنهان‌شان نسبت به قیام بزرگ ۱۸۷۵ و نیز شیوه‌ای که برای اداره سازمان‌های محلی و منطقه‌ای در ربع سوم قرن نوزدهم ارائه دادند، که ذاتاً ملی‌گرایانه بود، به روشنی انعکاس می‌یابد. همچنین طرح ایجاد کنگرهٔ ملی هند در سطح شبه قاره که خود را «پارلمان ناسیونالیسم هند» قلمداد می‌کرد، نمونهٔ دیگری از این کوشش‌هاست.

با وجود این، در لایه‌های فرودین قشر متوسط جامعهٔ هند، جماعت‌هایی وجود داشتند که به شدت فقیر و محروم بودند و به لحاظ اجتماعی از دیگر طبقات منزوی و بیگانه بودند. در ابیات علوم اجتماعی، از چنین گروه‌هایی اغلب به‌عنوان طبقات «توده‌ای» یا زیردست یاد می‌شود. شاید از خود بپرسیم که طبقات «توده‌ای» یا «زیردست» دقیقاً چه کسانی بودند؟ این افراد بخش‌های فقیر و محروم جامعهٔ هند بودند که از طریق کار جسمی سخت و دشوار در تولید اجتماعی و ثروت مشارکت داشتند: دهقانانی که به نحو رقت‌انگیزی دارایی و سرمایه کافی نداشتند، زارعین مشارکتی، اجاره‌داران تحت سلطه و ارادهٔ مالک، کارگران بخش کشاورزی، کارگران کارخانه‌ها، پیشه‌وران یا قبایلی که از طریق شبانی یا شکار روزگار می‌گذراندند. این طبقات فرودست تحت حاکمیت و استیلای استعمار روز به روز فقیرتر می‌شدند و اغلب به اجبار زیستگاه و پیشه‌های خود را ترک می‌کردند و به سمت موقعیت‌های جدید و نامساعد هدایت می‌شدند. این محرومیت و اضمحلال توده‌ای در اواخر قرن نوزدهم، و سرخوردگی اجتماعی آنان، به اضافه دشمنی آنان با دولت استعماری، بارها در قالب جنبش‌های محلی اعتراض‌آمیز، اما نه چندان سازمان‌یافته، طنین‌انداز شد؛ جنبش‌هایی که اغلب با خشونت همراه بودند و بریتانیایی‌ها با وحشیگری آنها را بی‌رحمانه سرکوب می‌کردند.

با آغاز قرن بیستم، رهبری ملی‌گرای هند که در حال شکل‌گیری بود دریافت که قبل از هر چیز ضروری است بین منافع و احساسات طبقات متوسط از یک سو و طبقات محروم، و آنچه تحت عنوان زیردست توصیف کردیم، از طرف دیگر

پیوندهای تازه‌ای ایجاد نماید. اولین رهبری که این مسئله و اهمیت آن را خاطرنشان ساخت سری اوروبیندو[1] بود، که در سال ۱۸۹۳ بر ضرورت توجه به کسانی که وی آنان را «پرولتاریای» هند می‌خواند، تأکید کرد. در اقدامی که برای پیشی گرفتن از فعالیت‌ها و مبارزات اولیهٔ طبقهٔ متوسط صورت گرفت، چندین اقدام ضد امپریالیستی، که برخی از آنها صرفاً راهپیمایی بود، در جهت کشاندن مبارزات به میان توده‌ها شروع شد. از میان این فعالیت‌ها می‌توان به جنبش سوادشی در ۱۹۰۵ اشاره کرد؛ که طی آن چهره‌های برجستهٔ ملی‌گرای مناطق مختلف مانند بال گنگاد رتیلک از مهاراشترا، بیپان چاندراپال از بنگال، و لالا لاجپت رای از پنجاب، تلاش کردند تا طبقات متوسط فرودست و بخش‌هایی از دهقانان را به آغوش ناسیونالیست بکشانند. از این‌رو، در دههٔ آغازین قرن بیستم آرمان ناسیونالیسم در هند از قدرت بسیار زیادی برخوردار شد، که بخشی از آن ناشی از پیوندهای جدید پان ـ هندی بود و بخشی نیز به‌واسطهٔ گسترش و نفوذ روزافزون آگاهی ناسیونالیستی در جامعه بود.

در واقع کار بسیار دشوار پیوند دادن بخش‌های متفاوت جامعه اعم از هندوها، مسلمانان، سیک‌ها و مسیحی‌ها، فقرا و اغنیا، طبقات فرادست و متوسط، و نیز گروه‌های فقیر و زیردست، در یک حکومت منسجم بود؛ یعنی دستاورد مُهانداس کرام‌چند[2] گاندی، که امروزه به‌نام مهاتما یا پدر ملت شناخته می‌شود. زمانی که گاندی برای دفاع از حقوق هموطنان خود در آفریقای جنوبی مبارزه می‌کرد، شیوه‌ای جدید از فعالیت سیاسی را ابداع نمود که آن را تحت عنوان شیوهٔ «ساتیاگراها» یا مبارزه از طریق حق، تعریف می‌کرد. بنابر تعریف گاندی، ساتیاگراها براساس دو اصل بنیان یافته بود: پیگیری مبارزهٔ عاری از خشونت به مثابهٔ شالودهٔ رفتار سیاسی و نیز رفتن به سوی تودهٔ مردم از طریق زبان ویژهٔ «باکتی» که پارسا ـ شاعران بزرگ قرون میانهٔ هند آن را برای انتقال بینش زندگی خوب به مردم ابداع کرده بودند. زمانی که گاندی در ۱۹۱۵ از آفریقای جنوبی به هند مراجعت کرد، نه‌تنها توجه خود را به طبقات متوسط معطوف کرد، بلکه مبارزاتی را نیز در میان کشاورزان و کارگران در نقاط مختلف کشور با موفقیتی چشمگیر رهبری کرد. این امر

1. Sri Aurobindo
2. Mohandas Karamchand

سبب شد که وی شور احساسات ناسیونالیستی را در میان طبقات زیردست، که نسبت به طبقات متوسط خیلی شدیدتر بود، دریابد. بنابراین پس از خاتمهٔ جنگ جهانی اول وی توجه خود را به سازماندهی فعالیت‌های سراسری متمرکز ساخت که طبقات متوسط و تودهٔ مردم را در قالب جنبش‌های واحدی به اعتراض علیهٔ سلطهٔ بریتانیا بر هند برانگیزد.

برای تحقق چنین امری، گاندی «سواراج» یا رهایی ـ را به‌عنوان هدف مبارزه فراروی مردم قرار داد. رهایی نه‌تنها از سلطهٔ بیگانه بلکه با تعیین چنین هدفی، گاندی توانست جنبش‌های توده‌ای نیرومندی که جمعیت بسیار قابل توجهی را در برمی‌گرفت، در سه دههٔ ۱۹۲۰، ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به‌وجود آورد. این جنبش‌های توده‌ای باعث شد که بریتانیا به اجبار از حاکمیت امپراتوری خود بر آسیای جنوبی در اوت ۱۹۴۷ صرف‌نظر کند.

لوحی نه چندان پاک

هر نقدی که بر تجربهٔ بزرگ دموکراسی لیبرال در هند پس از ۱۹۴۷ انجام شود، باید این نکتهٔ مهم را در نظر بگیرد که مبارزهٔ آزادی‌خواهانه در این کشور از جملهٔ مهمترین جنبش‌های توده‌ای در تاریخ جهان در قرن بیستم بوده است. همچنین اینکه این جنبش، که ویژگی شاخص خود را مدیون نبوغ سیاسی گاندی بود، توانست به میزان زیادی موفقیت‌آمیز باشد نیز واقعیتی است که در این مقطع باید به آن توجه کرد. تقسیم هند بریتانیا به دو دولت مستقل، یعنی هند و پاکستان، در ۱۹۴۷ مهمترین شکست جنبش ناسیونالیستی بود. علاوه بر این، بی‌نظمی‌هایی در یکپارچگی عقیدتی و سازمانی ایجاد شد که مشکلات سخت و دشواری برای سال‌های آتی پدید آورد. به‌رغم این نواقص و کاستی‌ها، رهایی هند از استیلای خارجی در ۱۹۴۷ از جمله سه یا چهار رویداد اثرگذاری است که جهان را در قرن بیستم متحول کرد.

پس از سال ۱۹۴۷ رهبران هند توجه خود را به امر بازسازی ملی معطوف ساختند. اولین چالش فراروی آنان پی‌ریزی و طرح قانون اساسی برای این کشور تازه استقلال یافته بود. اما انجام چنین کاری به مانند نوشتن بر لوحی پاک و پیراسته نبود: میزان دخالت توده‌ها در مبارزه برای آزادی این نکته را روشن ساخت که تنها

نظامی واقعاً دموکراتیک، که بخش‌های گوناگون جامعه در آن مشارکت داشته باشند، و کاملاً متعهد به آرمان‌ها و آرزوهای مردم، می‌توانست حکومتی با ثبات مستقر کند و تحولات اقتصادی و اجتماعی را به مسیری مطلوب سوق دهد. این واقعیت که پیش از ۱۹۴۷، بریتانیا یک رشته اصلاحات ساختاری با بنیان‌های محدود دموکراتیک آغاز کرده بود تا بخش‌های برگزیده‌ای از جامعهٔ هند را در حکومت سهیم سازد، نیز نکته‌ای با اهمیت است. به این ترتیب، قانون اساسی هندوستان آزاد نمی‌توانست یکباره تجربیات هرچند محدود «خود ـ گردانی» را که پیش از این آغاز شده بود، نادیده بگیرد.

اقدامات بنیادینی که بریتانیا در دوران پیش از ۱۹۴۷ در هندوستان انجام داده بود، دارای برخی ویژگی‌های شاخص بود که بخشی از ساز و کارهای حفظ و کنترل سلطهٔ آنان بر آسیای جنوبی محسوب می‌شد. برای درک منطق امپریالیستی این اقدامات باید چند کلمه‌ای دربارهٔ دو نظریهٔ متفاوت دموکراسی انتخابی صحبت کنیم: یکی، نهادهای «برتری‌طلب (ویگ[1])»، که از گروه‌های اجتماعی هم‌فکر با منافع اقتصادی مشترک تشکیل یافته؛ و دیگری، نهادهای «لیبرال» که از شهروندانی منفرد تشکیل شده و پیش از آنکه نماینده گروه‌ها و منافع سازمان‌یافته باشد، نمایندگی حوزه‌های انتخابی محلی و منطقه‌ای را بر عهده دارد. مبنای اقدامات ساختاری و محدود بریتانیایی‌ها در هند، که اولین بار در ۱۹۰۹، سپس در ۱۹۱۹ و در نهایت در ۱۹۳۵ صورت گرفت، برتری‌طلبی بود و نه «لیبرالی»؛ و نیز به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده بود که از بخشی از جامعه به‌عنوان وزنهٔ تعادل در برابر بخش دیگر استفاده می‌شد تا به این ترتیب استیلای بریتانیا را بر هند تسهیل کند. ویژگی و اهداف این اقدامات بریتانیا را در هند می‌توان به بهترین وجه با توجه به آخرین مورد از اقدامات سه‌گانه در ۱۹۳۵ دریافت. این اقدام در پی ایجاد توهم خودمختاری در ایالت‌های امپراتوری بریتانیا در هند بود. این امر در عین حال یک نظام حکومتی فدرال نیز در دهلی نو بنیان نهاد، که به‌واسطهٔ آن بین توان ناسیونالیستی هند و موضع اقلیت‌های مخالف از یک طرف، و اقتدار شاهزادگان خودرأی از طرف دیگر، موازنه ایجاد می‌شد. به این ترتیب، از طریق یک توازن

1. Whig

ساختگی بین ساختارهای مختلف جامعهٔ هند، بریتانیا امیدوار بود که براساس شالوده‌ای دیرپا، آسیای جنوبی را به سمت رابطه‌ای از نظر اقتصادی، سیاسی و راهبردی دست‌نشاندهٔ بریتانیا بکشاند.

بنابراین قانون اساسی هند در اواخر دههٔ ۱۹۴۰ تحت شرایطی خاص شکل گرفت: اول، تحت تأثیر میراث تجربهٔ حکومتی دوران استعمار؛ و دوم، در نتیجهٔ مبارزه‌ای مردمی برای آزادی که امیدها و انتظارات زیادی را در میان مردم عادی به‌وجود آورده بود. با در نظر گرفتن موقعیت دشواری که بنیانگذاران قانون اساسی هند با آن روبه‌رو بودند، اقدام آنان اقدامی خردمندانه، شجاعانه و توأم با دوراندیشی و آینده‌نگری بود. آنان در وهلهٔ اول، مبنای نهاد «برتری‌طلب (ویگ)» را به نفع ساختاری واقعاً دموکراتیک و لیبرال از بین بردند. مشخص‌ترین بازتاب این تغییر در اصل حق رأی به‌عنوان اساس حکومت دموکراتیک هند، انعکاس یافت. در اینجا باید توجه داشت که نظریهٔ لیبرال الزاماً مدافع حق رأی برای هر فردی، در جامعهٔ آن روز هند با آسیب‌های اجتماعی فقر و بی‌سوادی نبود. برخی از اعضای مجمع قانون اساسی شاید بر این باور بودند که چنین امری می‌توانست به بی‌مسئولیتی اجتماعی و مردم‌باوری عقیدتی منجر شود. با این همه، اصل حق رأی هیچ‌گاه در مجمع قانون اساسی مورد شک و تردید قرار نگرفت.

اقدام جسارت‌آمیز دیگری که به همین میزان در خور ستایش است، نادیده گرفتن عقیدهٔ تفرقه‌افکن انتخابات مجزا برای شهروندان مسلمان بود که در عین حال حق آزادی مذهب را محفوظ نگه می‌داشت. اقدام شجاعانهٔ بعدی که در قانون اساسی مورد توجه قرار گرفت، اصل حمایت‌های متفاوت (تبعیضی) به‌عنوان تنها اصل عادلانه برای همزیستی در یک جامعهٔ دموکراتیک بود؛ چراکه فاصلهٔ بین فقیر و غنی و بهره‌مندان و محرومان در هند وسعتی به اندازهٔ خود این کشور داشت. براساس این اصل، تدوین‌کنندگان قانون اساسی امتیازات ویژه‌ای برای گروه‌های محروم اجتماعی مانند نجس‌ها و اجتماعات قبیله‌ای قائل شدند، به این امید که این گونه سیاست‌های حمایتی باعث شود که این گروه‌ها در فاصلهٔ یک یا دو دهه بتوانند به‌صورت بخشی از جامعهٔ چندگانهٔ کشور در آیند؛ جامعه‌ای که اعضای آن بتوانند به میزانی برابر از شأن اجتماعی و اعتبار مادی بهره‌مند شوند.

پنجاه سال پس از تدوین قانون اساسی هند، هنگامی که دوباره آن را از نظر

می‌گذرانیم تنها جایی که منطق تدوین‌گران آن مورد پرسش و تردید قرار می‌گیرد، میزان تمرکزی است که در روابط رسمی و غیر رسمی بین دولت مرکزی در دهلی نو از یک طرف و ایالت‌های اتحادیهٔ هندوستان از طرف دیگر منظور گردیده است. شاید تقسیم هند بریتانیا به دو دولت مستقل در ۱۹۴۷ در متقاعد ساختن اعضای مجمع قانون اساسی به تشکیل نظام حکومتی متمرکزتر نقش اساسی داشته است؛ چراکه این تمرکزگرایی در درازمدت برای کشوری به وسعت و تنوع اجتماعی هند امری غیرضروری و غیر قابل دوام بود. با وجود این، همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، اکنون دربارهٔ قانونی صحبت می‌کنیم که تدوین آن متأثر از تقسیم هند بریتانیا به دو کشور مجزا، یعنی هند و پاکستان بوده است.

سیاست‌های جدید انتخاباتی

ویژگی توده‌ای مبارزات آزادی‌خواهانه در هند، دامنهٔ مشارکت طبقات و گروه‌های مختلف داخل کشور را در این مبارزهٔ فراگیر و ملی علیه امپریالیسم بریتانیا در ربع دوم قرن بیستم برجسته می‌سازد. هندوها، مسلمانان، سیک‌ها و مسیحیان، فقرا و اغنیاء، همه در این مبارزه شرکت داشتند. زمانی که تحولات و پیشرفت‌های بعدی کشور را پس از ۱۹۴۷ مورد بررسی قرار می‌دهیم، اعم از اینکه این تحولات مربوط به سیاست و اقتصاد باشد یا به جنبش‌های جدید فرهنگی، فکری و زیباشناختی، توجه به این پدیدهٔ اساسی بسیار مهم خواهد بود.

با این همه، تبدیل یک جنبش توده‌ای پیش از ۱۹۴۷ به حکومتی رسماً مبتنی بر سیاست‌های لیبرال و با ویژگی‌های دموکراتیک و سکولار، و نیز رژیمی که به تولید ثروت توجه داشته باشد و به همین میزان توزیع عادلانهٔ ثروت بین طبقات و گروه‌های مختلف را مدنظر داشته باشد، نیازمند مجموعهٔ نوینی از اقدامات و تلاش‌های نوآورانه بود. اولین و مهمترین قدم در این جهت، همان‌گونه که در بالا اشاره شد، تهیهٔ طرحی آینده‌نگر برای سیاست‌هایی بود که در قانون اساسی ۱۹۵۰ آمده بود و ویژگی‌های آن پیش از این بیان شد. با وجود این، تبدیل یک جنبش توده‌ای به یک نظام کارآمد حکومتی، مبتنی بر رفتار سیاسی لیبرال، کار آسانی نبود و همین چالش دشوار بود که جواهر لعل نهرو، رهبر جنبش ملی و فرد دوم بعد از مهاتما گاندی، پس از تصویب قانون اساسی در صدد حل آن برآمد.

اولین انتخابات عمومی که مطابق با قانون اساسی جدید انجام گرفت، در زمستان ۲ ـ ۱۹۵۱ برگزار شد. این انتخابات چشم‌اندازی به روی برخی از چالش‌هایی که جواهر لعل نهرو در تلاش برای تأسیس نهادهای دموکراتیک در هند با آن مواجه بود، گشود. اولین نکته‌ای که باید در این زمینه مورد توجه قرار داد، افزایش تعداد رأی‌دهندگان بود. در انتخاباتی که پیش از این در ۱۹۴۶ برطبق قانون اساسی ۱۹۳۵ انجام شد، تعداد رأی‌دهندگان در حدود چهل میلیون نفر بود، و بر مبنای مدارک تحصیلی یا میزان تملک دارایی‌ها بود که هر شهروند حق رأی داشت. برخلاف این روند با تصویب قانون حق رأی در قانون اساسی جدید، تعداد رأی‌دهندگان پنج برابر افزایش یافت و در انتخابات ۲ ـ ۱۹۵۱ به ۲۰۰ میلیون نفر بالغ گردید. این امر بیانگر توسعهٔ شگفت‌انگیز جامعهٔ رأی‌دهندگان بود. توسعه‌ای که برای سازمان‌های سیاسی اصلی نظیر کنگرهٔ ملی هند، حزب سوسیالیست، حزب کمونیست و حزب هندوی «مهاسابا»[1] که در مبارزات انتخاباتی شرکت داشتند، چالشی سخت و دشوار بود.

با نگاهی به انتخاب عمومی ۲ ـ ۱۹۵۱، اولین انتخاباتی که بر مبنای قانون اساسی جدید و تمهیدات آن صورت پذیرفت، می‌شد چنین پیش‌بینی کرد که حزب کنگرهٔ ملی هند، که رهبری هند در جریان مبارزات آزادی‌خواهانه را برعهده داشت، انتخاب طبیعی مردم برای حکومت بر کشور تازه استقلال‌یافته باشد. اما نگاهی دقیق به صحنهٔ انتخابات بیانگر وضعیتی به شدت متغیر در این زمینه است. در وهلهٔ اول، احزاب مختلف درگیر در انتخابات، بیش از آنکه در پی رقابت در مبارزات انتخاباتی باشند، به غوغاها و مشاجره در این مبارزات کشانده شدند. از طرف دیگر، یک چنین تجربه‌ای انتخاباتی برای احزاب مختلف تنها با رأی‌دهندگانی محدود و کم تعداد (به دلیل حق رأی محدود) تناسب و همخوانی داشت. عامل دیگری که در این زمینه، به‌ویژه در شمال هند، شایان توجه و دارای اهمیت است، اغتشاش و بی‌نظمی ناشی از تجزیهٔ هند بریتانیا بود که منجر به یکی از بزرگترین مهاجرت‌ها در تاریخ بشر شد. درواقع میلیون‌ها پناهنده از مرزهای بین‌المللی که هند و پاکستان را در دههٔ بعد از ۱۹۴۷ از یکدیگر جدا ساخت، عبور

1. Hindu Mahasabha

کردند و وارد خاک کشور مقابل شدند.

زمانی که رهبران ناسیونالیست هند، در حزب کنگره و دیگر احزاب چپ، میانه‌رو و راست، در زمستان ۱۹۵۱ وارد مبارزات انتخاباتی شدند، در سطحی کلان درگیر مبارزه با قوم‌گرایی و زد و خوردهای مذهبی در درون جامعهٔ هند بودند؛ یعنی همان عواملی که باعث تجزیهٔ هند بریتانیا در ۱۹۴۷ شد. با وجود این، تحولاتی که در درون حزب کنگره در سال‌های پس از ۱۹۴۷ به‌وقوع پیوست، بیانگر تغییرات شگرف در علایق سیاسی‌ای بود که درکشور در حال وقوع بود. حتی نگاهی گذرا به سوابق حزب کنگره بیانگر آن است که پس از تجزیه کشور، جوامع مسلمانی که در هند باقی ماندند در مواضع سیاسی خود تغییراتی دادند و موضع حزب مهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو را اتخاذ کردند؛ چراکه این تشکل سیاسی امنیت دارایی و زندگی مورد نظر آنان را در جمهوری جدید، که به‌طور رسمی در ژانویهٔ ۱۹۵۰ به منصهٔ ظهور رسیده بود، تأمین می‌کرد. در واقع در سطح منطقه‌ای و محلی، شاخه‌های قبلی «مسلم لیگ» رسماً به حزب کنگره ملحق شدند و طرفداران خود را نیز سوی این حزب کشاندند. به نظر می‌رسد که مسلمانان بزرگترین دستهٔ رأی‌دهنده به حزب کنگره در انتخابات ۲ ـ ۱۹۵۱ بوده‌اند.

سه لحن سیاسی و نیروهای مؤثر

با نگاهی دوباره به پیشینهٔ عقیدتی دو انتخابات عمومی اول که نقشی اساسی در شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک در جمهوری جدید داشتند، می‌توان سه لحن سیاسی را که رهبران سیاسی برای پیروزی در انتخابات از آن بهره می‌گرفتند، از یکدیگر متمایز ساخت. رهبری سیاسی در حوزه‌های انتخاباتی شهری و بین‌المللی برای بیان سیاست‌ها و موضوعات موردنظر خویش به لحنی لیبرال متوسل می‌شد و با این بیان با شنوندگان باریک‌بین و فرهیختهٔ خود سخن می‌گفت. اما زمانی که همین رهبران به مناطق روستایی می‌رفتند، از بیان‌هایی متفاوت استفاده می‌کردند: در برخی موارد از زبان «روحانی»، بر مبنای میراث غنی مذهبی فرهنگ عامه که مهاتما گاندی در جریان مبارزات آزادی‌خواهانه به آن مشروعیت داده بود، بهره می‌گرفتند. در بسیاری مواردی نیز از زبان و گروه‌ها استفاده می‌کردند و با بهره‌گیری از یکپارچگی موجود در جامعهٔ روستایی به منافع انتخاباتی خود دست می‌یافتند.

این سه لحن بیان سیاست‌ها الزاماً تنها وسیلهٔ رابطهٔ دوسویه نبود و زبان مورد استفاده برای مخاطب قرار دادن عموم اغلب در برگیرندهٔ ترکیبی سنجیده از این سه زبان بود تا بهترین موفقیت انتخاباتی به‌دست آید.

از آنجا که سیاست، هنر استفاده از امور ممکن است، اولین انتخابات عمومی را می‌توان موفقیتی اساسی و قابل توجه برای دموکراسی در هند محسوب کرد. این انتخابات عمدتاً توأم با آرامش بود و میزان دستکاری در آراء ناچیز بود. با این همه، در برخی حوزه‌های انتخاباتی که گروه‌های اجتماعی خاصی غالب بودند احتمالاً تأثیرات هنجاری در شکل‌گیری آرای انتخاباتی برجای گذاشتند. به‌ویژه این امر در میان جماعت نجس‌ها قابل اعتناء بود. با وجود این، به‌طور کلی نتایج انتخابات در مجموع بازتاب خواست و ارادهٔ مردم هند بود؛ اگرچه صاحبان ثروت و قدرت و افراد برتر نقشی اساسی در تعیین ویژگی «لوک‌سابا»[1] و شیوهٔ حکومتی که از دل فرآیند انتخاباتی ظهور کرد، داشتند.

در دومین و سومین انتخابات عمومی، که هر دو در شرایطی نه‌چندان متفاوت از انتخابات اول برگزار شدند، حزب کنگره به راحتی اکثریت آراء را از آن خود کرد و این نکته آشکار شد که حزب قدرتمندی که در ربع دوم قرن بیستم دست به مبارزهٔ ناسیونالیستی زده بود، به‌طور طبیعی حزب حاکم دهه‌های بعد از ۱۹۴۷ نیز بود. یک ناظر صحنهٔ مبارزات سیاسی با مرور پیشینهٔ درخشان برتری انتخاباتی یک سازمان سیاسی می‌تواند به صراحت از چیرگی نظام تک حزبی به‌عنوان هنجار متداول در جمهوری هند صحبت به میان آورد؛ اما هنجاری که علاوه بر این باعث تضمین قوت و تداوم نهادهای لیبرال در درون هند نیز می‌شود.

البته سیر واقعی رویدادها و درک آن بسیار پیچیده‌تر و دشوارتر از آن بود که تحلیل‌گران اولیه گمان می‌کردند. با توجه به شواهد تجربی موجود از دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، روشن است که اکثریت‌های پیروز پارلمانی در سه انتخابات پی‌درپی توجه همه را به‌سوی تدبیر و تفکر تیزهوشانهٔ رهبری حزب کنگره جلب کرد. به‌طور مثال جواهرلعل نهرو، در جریان انتخابات ۲ ـ ۱۹۵۱ جسورانه علیه قوم‌گرایی به مبارزه برخاست، هرچند نتایج انتخابات نشان داد که مشکل اصلی در

1. Lok Sabha

جایگاه و موضوع دیگری است. براساس نتایج انتخابات، مردم هند با ارواح گذشته خود سر جنگ نداشتند بلکه با اشتیاق به‌دنبال بهبود وضعیت مادی و فرهنگی زندگی خود بودند. شاهد این امر نیز حمایت آنان از احزاب سوسیالیست و مارکسیست بود. به‌عنوان مثال حزب سوسیالیست توانست ۱۸ میلیون رأی در مقابل ۴۸ میلیون رأی حزب کنگره به‌دست آورد؛ اگرچه در جریان اختصاص کرسی، این آراء تنها ۲۴ کرسی را در مقابل ۳۶۴ کرسی حزب کنگره، در اختیار آنان قرار داد. جواهرلعل نهرو که رهبری حزب کنگره را در اولین انتخابات عمومی برعهده داشت، حمایت از حزب سوسیالیست را به منزلهٔ نشانه‌ای از جانب مردم برای ایجاد تغییرات بنیادی اجتماعی تلقی کرد. از این‌رو وی بلافاصله در دو جهت دست به اقدام زد: ابتدا برای تقویت موقعیت خود به‌منظور اعمال اقدامات اساسی، با حزب سوسیالیست به‌طور رسمی ائتلاف کرد. دوم آنکه مجموعه اقداماتی را جهت آغاز تغییرات بنیادی اقتصادی در هند اتخاذ کرد، که عبارت بودند از: صنعتی کردن برنامه‌ریزی شدهٔ کشور و نیز اصلاحاتی در روستاها که باعث می‌شد حقوق مالکیت زمین به کسی که روی آن کشت می‌کند، واگذار شود. به این ترتیب دههٔ ۱۹۵۰، دورهٔ تغییرات اساسی اقتصادی و اجتماعی در هند بود، اما در چنان وضعیتی تنها اقدامات محدودی را می‌شد به انجام رساند. حتی تلاش نهرو، در اوج محبوبیت شخصی‌اش، برای تأسیس تعاونی‌های روستایی که باعث تضعیف اصل مالکیت می‌شد، توسط حزب کنگره به شکلی آمرانه و به‌طور کامل رد شد.

اما فراتر از مدیریت زیرک و هوشمند صحنهٔ انتخابات، نیروهای ژرف‌تری نیز در درون جامعهٔ هند وجود داشت که باید در ساختار موجود مورد توجه قرار گیرد. آنچه به واقع در جریان مبارزات انتخاباتی، در ۲ ـ ۱۹۵۱ و پس از آن، روی داد، این بود که طبقات و اجتماعات متفاوت در سطح مردم عادی، از حوزه‌های انتخاباتی سنتی خود مدد گرفتند و به حمایت و پشتیبانی از احزاب خاص و رهبران مشخص پرداختند. احتمالاً از اینکه در توصیف رقابت‌های دموکراتیک، روندی چنین بغرنج و پیچیده را به‌صورت فرآیندی کوتاه و بسیار ساده نشان می‌دهیم، مقصر جلوه خواهیم کرد. جدای از همبستگی‌های دینی و مذهبی، پیوندهای طبقاتی و اجتماعی نیز از جمله عوامل تأثیرگذار در سیاست هند هستند و این واقعیتی است

که نمی‌توان آن را انکار کرد. به‌طور مثال احزاب مختلف، نامزدهایی را انتخاب می‌کنند که احتمالاً از آراء گروه‌های طبقاتی خاص در حوزهٔ انتخابیهٔ مشخصی بهره‌مند خواهند شد. در واقع چنین وضعیتی به قدری طبیعی می‌نمود که مدتی طول کشید تا تحلیل‌گران سیاسی توانستند آنچه را عملاً به شکل دموکراسی مردمی در صحنهٔ سیاسی در حال وقوع بود، درک کنند. پیوند بین مؤسسات نمایندگی مردمی از یک طرف و همبستگی‌های سنتی در زمینه‌های گروهی و طبقاتی از طرف دیگر، نیروی عظیمی در اختیار نهادهای دموکراتیک قرار داد و تثبیت سیاست مبتنی بر نمایندگی را در هند تضمین نمود. با وجود این، شیوهٔ شکل‌گیری و تثبیت دموکراسی لیبرال در هند، یعنی کمک گرفتن از همبستگی‌های سنتی به مثابهٔ شالوده‌ای برای مشارکت مردمی در انتخابات، باعث تحریف جدی در کارکرد دموکراتیک شد. همان‌گونه که روشن است نظم اجتماعی جامعهٔ سنتی به روابط افراد فرودست و فرادست با یکدیگر بستگی دارد، که این خود باعث به‌وجود آمدن جامعه‌ای کاملاً سلسله مراتبی می‌شود. چنین تحریف‌هایی به نهادهای نمایندگی مردمی در یک رژیم به ظاهر دموکراتیک راه پیدا کرد؛ رژیمی که در مواقعی با ثبات و نیرومند نیز بود. هرچند که بر پایه نابرابری عمیق اجتماعی و استثمار حادّ اقتصادی بنیاد گرفته بود.

رژیمی با انعطاف‌پذیری سیاسی

همان‌گونه که در ابتدای این مقاله اشاره شد، گسترش ائتلاف ناسیونالیستی اساسی برای شکل‌گیری اکثریت‌های انتخاباتی در کنگره در دو دههٔ بعد از استقلال و پس از آن به‌وجود آورد که راه را برای تأسیس رژیمی با انعطاف‌پذیری سیاسی در دههٔ ۱۹۸۰ بازگشود. این گذر و انتقال، زمانی که استیلای کنگره منجر به ظهور تشکل‌های جدید سیاسی با گرایشات راست و چپ شد، مقدم بر آشوب‌های دههٔ ۱۹۷۰ بود که باعث شد برای دوره‌ای دو ساله حکومت دموکراتیک در کشور دچار اختلال و نابسامانی شود. چون هنوز نیز در برخی از زمینه‌ها به شکل مخاطره‌آمیزی نزدیک به وضعیت به اصطلاح اضطراری هستیم، لذا نمی‌توانیم عوامل تعلیق موقت دموکراسی بین سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷۷ را به‌طور کامل و مبسوط شرح دهیم. آغازکنندهٔ این رویداد ظاهراً جنبش مبارز طرفدار سیاست پرهیز از خشونت

(سایتاگراها) به رهبری جایا پراکاش نارایان، رهبر «سارووداپا»، برعلیه دولت دموکراتیک ایندیراگاندی در دهلی نو بود. با این همه، در بروز این واقعه می‌توان تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی چشمگیری را مشاهده کرد. در عین حال می‌توان سطح به کلی جدیدی از خودآگاهی را در بین طبقات اجتماعی مختلف از جمله اقلیت‌ها، جماعت‌های کوچک کشاورز و افراد به واقع نگون‌بخت هند، یعنی نجس‌هایی که کارگران کشاورزی بدون زمین در جامعهٔ روستایی بودند، مشاهده کرد.

در بررسی مجمل خویش از صحنهٔ سیاسی هند، قادر نخواهیم بود چیزی بیش از احساس تغییرات در وضعیت و شرایط مادی زندگی و نیز آگاهی اجتماعی ارائه کنیم؛ یعنی مواردی که باعث به‌وجود آمدن انعطاف‌پذیری جدیدی در رأس هرم سیاسی در دو دههٔ آخر قرن بیستم گردید. در وهلهٔ اول به بررسی اقلیت‌ها، و عمدتاً جماعت‌های مسلمان، خواهیم پرداخت. پیشتر گفته شد که با تجزیهٔ هند بریتانیا در ۱۹۴۷، مسلمانان صف‌بندی‌های تازه‌ای تشکیل دادند و از حزب کنگره حمایتی بی‌دریغ به عمل آوردند تا امنیت زندگی و دارایی خود را به‌دست آوردند. این پشتیبانی عامل مهمی در کسب اکثریت آسان حزب کنگره در سه انتخابات عمومی پس از ۱۹۴۷ بود. با وجود این، نسل جدیدی از شهروندان مسلمان که در دهۀ ۱۹۷۰ به سن رأی‌دهی رسیدند، دیدگاه کاملاً متفاوتی در مورد جایگاه قانونی خود در جمهوری هند داشتند. این نسل دوم مسلمانان خواهان سهم بیشتری از ثروت تولید شده در کشور بودند. آنها همچنین خواستار موقعیت‌های مناسبی در مشاغل آزاد، تجارت، تولید و نهایتاً جایگاهی در خور در جامعهٔ چندگانه هند بودند. این دیدگاه که حزب کنگره مانع تحقق آرزوها و امیدهای مسلمانان بود، آشکارا اشتباه و نادرست است. با این حال، با توجه به رشد نه چندان بالای اقتصادی و بالا رفتن سطح توقعات دیگر طبقات و جماعت‌ها (همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید)، برای حزب کنگره برآورده کردن آنچه هواداران مسلمانان حزب آن را حق قانونی خود می‌دانستند، کار بسیار آسانی نبود. اگر همهٔ این موارد را به همراه برخی اشتباهات جدی تاکتیکی رهبران حزب در سال‌های اخیر در نظر بگیریم، دلایل جدایی مسلمانان از حزب کنگره مشخص می‌گردد.

گذشته از تغییر موضع مسلمانان، انعطاف‌پذیری در رأس سیاست هند در

طول دو دهۀ آخر قرن بیستم ـ که باعث شکل‌گیری اکثریت‌های متزلزل یا ائتلاف‌های ناپایدار در دهلی‌نو شده است ـ از مجموعۀ پیچیده‌ای از عوامل ناشی می‌شود. بنابراین جدای از سرخوردگی جماعت مسلمان، باید تغییرات اجتماعی در حیطۀ دو قشر مهم جامعۀ روستایی را نیز مورد توجه قرار داد: دهقانانی با دارایی کم یا ناچیز که به طبقات عقب‌مانده تعلق دارند، و جماعت بی‌زمین هند یا نجس‌ها که مهاتما گاندی آنان را «هاریجان» یا فرزندان خدا می‌خواند؛ اینان خود را «لالیت» یا ستمدیده می‌نامیدند.

نخست به آنچه طبقات عقب‌مانده خوانده شده است و شامل دهقانانی با دارایی کم یا ناچیز است، نگاهی خواهیم انداخت. شواهد محکمی در دست است که نظام اصلاحات ارضی، که در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به اجرا درآمد، عوایدی بسیار اساسی نصیب طبقات عقب‌مانده کرد. جای تعجب نیست که تحرک اجتماعی طبقات عقب‌مانده در ربع سوم قرن بیستم، بخصوص در ایالت‌های شمالی هند، باعث شد که انگیزۀ آنان برای تحرک بیشتر برانگیخته شود. طبقات عقب‌مانده نیز مانند مسلمانان در طول دو دهۀ پس از استقلال، یعنی دورانی که حزب کنگره به راحتی اکثریت پارلمان را به خود اختصاص می‌داد، از هواداران اصلی آن محسوب می‌شدند. اما گسترش خواسته‌های طبقات عقب‌مانده نیز باعث جدایی آنان از حزب کنگره شد؛ اتفاقی که عمدتاً در طول دهۀ ۱۹۸۰ روی داد یعنی زمانی که تقاضا برای اختصاص ظرفیتی در دستگاه‌های دولتی از جانب رهبران آنان مطرح شد اما حزب با بی‌تفاوتی با آن برخورد نمود.

خلق و خوی متغیر جماعت «دالیت» هند در روزگار ما شاید جنجال برانگیزترین و در عین حال دلگرم‌کننده‌ترین تحول در سیاست معاصر کشور بوده است. مطابق قانون اساسی این جماعت مورد حمایت‌های متفاوت (تبعیضی) قرار گرفتند و بنابراین اینکه از ۱۹۵۰ به بعد در مسیر پیشرفت قرار گرفتند امری قابل درک است. در عین حال، شواهد محکمی دال بر اینکه اصلاحات ارضی نیز منافعی اساسی نصیب آنان کرد، وجود دارد. با این همه، آنها همچنان در قاعدۀ پایین هرم اجتماعی قرار گرفته‌اند. بی. آر. آمبدکار، یکی از رهبران بزرگ دالیت که به شدت با گاندی اختلاف‌نظر داشت، بر این باور بود که دالیت‌ها زمانی شأن و منزلت شایسته خود را پیدا می‌کنند که نظم اجتماعی هندویی به‌طور کامل از میان برود. از طرف

دیگر، سوسیالیست تندرویی مانند «لوهیا» در عین موافقت با اعتراض آمبدکار به نظام کاستی، به جامعهٔ هندو فشار وارد می‌آورد تا در رویهٔ گاندی در مورد جایگاه هاریجان‌ها تغییری انقلابی پدید آورند. اخیراً روشنفکران دالیت در غرب و جنوب هند موضعی ایدئولوژیک عنوان کرده‌اند که درونمایه و جهت‌گیری آن همان نظرات آمبدکار است.

در بررسی وضعیت دالیت‌ها در جامعهٔ هند یادآوری این نکته نیز حائز اهمیت است که حق رأی همگانی در ماهیت خود تجربه‌ای دگرگون‌کننده است. پیش از این ذکر شد که در دو دههٔ نخستین پس از استقلال رفتار انتخاباتی جماعت‌های دالیت اساساً تحت تأثیر فشاری بود که از جانب گروه‌های اجتماعی طبقات بالاتر محلی مسلط بر آنان اعمال می‌شد. اما هرچه به اواخر قرن بیستم نزدیک می‌شویم با شواهد بیشتری دال بر رأی‌دهی آزادانه دالیت‌ها به نامزدهای انتخاباتی براساس تشخیص خود، روبه‌رو می‌شویم. شاید رهایی آنان از کنترل طبقات بالاتر یکی از بزرگترین پیروزی‌های دموکراسی لیبرال در هند باشد؛ اگرچه باید به خاطر داشت که این آزادی باید رهبری‌ای با دیدگاه راهبردی برای هدایت رأی‌دهندگان به‌وجود می‌آورد؛ امری که تاکنون تحقق نیافته است.

هیچ بررسی‌ای دربارهٔ دگرگونی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، که اساس و زیربنای تجربهٔ دموکراتیک هند در طول دو دههٔ گذشته است، بدون توجه و تعمق در مورد رشد جمعیتی طبقات متوسط هند، در جامعهٔ شهری و روستایی و همچنین ارزش‌های فرهنگی و مذهبی جدیدی که به واسطهٔ این دگرگونی در این طبقات حاصل شده است، کامل نخواهد بود. در اینجا تنها می‌توان اشاره‌ای گذرا به این پدیده کرد. برخلاف نظریهٔ رادیکالی و لیبرالی، نوسازی (مدرنیزاسیون) در جامعهٔ هند بیش از آنکه باعث گسترش سکولاریسم در بین مردم، خصوصاً طبقات متوسط شود، باعث تقویت ارزش‌های دینی در این کشور شده است. اگرچه این تغییرات در ذهنیت‌های اجتماعی و اخلاقی تغییراتی ظریف به‌شمار می‌رود اما در عین حال تغییراتی عینی و واقعی است که در طول دو دههٔ گذشته به شکلی اساسی در افزایش قدرت حزب بهاراتیا جاناتا[1] متجلی گشته است. این حزب هوادار احیاء

1. Bharatiya Janata Party

ناسیونالیسم هندو است که خود به‌صورت عاملی اساسی در سیاست ملی درآمده است. بازتابی از این تغییر اساسی را می‌توان در تشکیل دولت ائتلافی در دهلی نو در پنجاهمین سالگرد استقلال هند دید که حزب بهاراتیا جاناتا عضو اصلی این ائتلاف بود. اینکه چنین تغییری بنیادی بدون نزاع شدید سیاسی روی داده ممکن است باعث تعجب ناظران شود. با این حال، قدرت تجربهٔ دموکراتیک هند در این است که چنین تغییراتی از طریق ساز و کارهای دموکراسی لیبرال و بدون اختلال جدی در کار حکومت و روند بسامان سیاسی، به‌واسطهٔ مذاکره و توافق، قابل حصول است.

سکولاریسم: اهمیت دموکراسی

رومیلا تاپار[1]

در همین اواخر بود که اعلام شد با پیروزی سرمایه‌داری جهانی بر سوسیالیسم پایان تاریخ فرا رسیده است. اما در طی همین چند سال اخیر احیاء ایدئولوژی‌ها و آرمان‌هایی را شاهد بوده و هستیم که حس قرن نوزدهمی خود را همچنان با خود دارند. این ایدئولوژی‌ها و آرمان‌ها به واقع تاریخ را چنانچه تصور کنیم پایان آن فرا رسیده بود، از نو با طنین پژواکی نگران‌کننده به عقب باز گردانده‌اند. اشارهٔ من تنها به رویارویی‌های قومی در یوگسلاوی سابق نیست، بلکه در سطح گسترده‌تر معطوف به اعمالی است که نظریه‌های نژادپرستانه و قوم‌گرایانه موجب و مشوق آن است و در عین حال به نفوذ و رخنهٔ دین در سیاست نیز نظر دارم. چنین اعمالی در قلب دنیای سرمایه‌داری و در جوامع قارهٔ ما به‌خوبی قابل مشاهده‌اند.

یک تقسیم‌بندی تاریخی که امروزه به لحاظ فکری مقبولیت یافته است تاریخ را به سه دورهٔ پیش استعماری، استعماری و پسا استعماری تقسیم می‌کند که دو

---

1. Romila Thapar

مرحلهٔ اخیر آشناتر بوده و موضوع بحث‌های بسیاری است. اما کسانی که به این بحث می‌پردازند، آشنایی چندانی با تاریخ پیش استعماری در هند ندارند. با وجود این، در مورد سنت پیش مدرن در هند کلی‌گویی‌هایی ارائه می‌شود که غالباً از تصوری که از سنت وجود دارد (یعنی مفهومی که بر پایهٔ نفی و انکار ویژگی مدرنیته است)، سرچشمه می‌گیرد. در کاربرد معانی استعماری «سنت»، «جماعت» و «فرهنگ» برای بحث دربارهٔ میراث تاریخی پیشین شک و تردید کمتری وجود دارد. آشنایی با تداعی‌های متفاوت این مفاهیم در دوران پیش استعماری امری غیر لازم شمرده می‌شود. همان‌گونه که بعضی از مورخان تأکید کرده‌اند، چنانچه در شرح‌ها و تفاسیر تاریخی به مفاهیم فرهنگی اولویت دهیم، پس قطعاً باید این مفاهیم را از منظری تاریخی مورد توجه قرار داد. به نظر من این امر در جامعه‌ای که حتی امروزه نیز بسیاری از «بقایای فرهنگی» را از روزگار کهن با خود به همراه دارد، لزوم بیشتری پیدا می‌کند. یکی از دلایل این بی‌اعتنایی به تاریخ پیشین مبتنی بر این نظریهٔ نگران‌کننده (برای مورخان) است که لحظات تاریخی لحظاتی مجزا، تصادفی و اتفاقی بوده‌اند. منطق این نظریه حتی رد و انکار تاریخ را توجیه‌پذیر می‌سازد، و چنانچه لحظه‌ای تاریخی به وضعیت پسا استعماری تعلق داشته باشد، سوابق و دگرگونی‌های آن در دوران پیش استعماری یا استعماری با مقطع موردنظر نامربوط تلقی خواهد شد. از دیدگاه یک مورخ، چنین چیزی ممکن نیست.

امروزه تشویق می‌شویم که نگاهی منطعی و جزءجزء به خود و گذشته خود داشته باشیم. این قطعه قطعه شدن ناشی از فرضیات تفاسیر قرن نوزدهم از گذشتهٔ ماست، و همچنین دیدگاهی که با پایان یافتن سلطهٔ استعماری جای خود را امیدوارانه به دیدگاهی کل‌نگرانه داد. مقصود از بیان دیدگاه کل‌نگر، تأکید بر این ادعا نیست که گروه‌های حاکم نمایندهٔ کل جامعه هستند؛ بلکه من بر این موضوع اصرار می‌ورزم که روابط بین گروه‌های مختلف تشکیل‌دهندهٔ جامعه باید موردنظر قرار گیرد، حتی در جایی که برخی از آنان رویاروی هم قرار می‌گیرند. این تقطیع و تجزیه به اشکال بسیاری بازگشت نموده است که شاخص‌ترین آنها ناسیونالیسم مبتنی بر مذهب است؛ یعنی شاخه‌ای از ناسیونالیسم که به باور ما در زمان استقلال کاملاً از بین رفته بود. باید در عین حال تعصبات منطقه‌ای و طبقاتی را نیز به این ناسیونالیسم اضافه کرد. برخی همهٔ این موارد را محصول دولت ـ ملت می‌دانند و

استدلال می‌کنند که با از بین رفتن ساختار مذکور این مسائل نیز از بین می‌رود، اما اینکه این امر چگونه به وقوع می‌پیوندد و نیز چه چیزی جایگزین دولت ـ ملت می‌شود، مشخص و روشن نیست. در حال حاضر، حداقل ملت برای همه قابل رؤیت و آشکار است. برای ما واقع‌بینانه‌تر آن خواهد بود که به واسطهٔ اعمالی که آنان را ابزاری برای مصلحت عمومی می‌دانیم، سعادت و بهروزی ملت را تأمین و تضمین کنیم.

مرکزیت سکولاریسم

بازگشت به دیدگاه کل‌نگرانه نیازمند ارزیابی مجدد رابطهٔ جامعهٔ مدنی با دولت ـ ملت است. از این منظر پیش‌بینی شده است که سکولارکردن جامعه ما به عنوان بخشی از فرآیند تغییر در مدرنیزاسیون به‌صورت مسئلهٔ اصلی درآید. مایلم بیان کنم که این امر تنها به هویت‌های مذهبی و ناسیونالیسم مذهبی مربوط نمی‌شود بلکه تمامیت دگرگونی اجتماعی را در برمی‌گیرد. به‌علاوه علی‌رغم تفاوت این تجربه با گذشتهٔ پیش استعماری ما، چنین سکولاریزه کردنی تلاش در جهت بیگانگی ما از سنت‌مان نخواهد بود، چرا که گذشتهٔ پیش استعماری ما به اندازهٔ کافی دارای نهادها و نظرهای هدایت‌کننده به‌سوی جامعهٔ سکولار بوده است.

سکولاریسم در اروپا تاریخ خاص خود را دارد. ارتباط سکولاریسم با جدایی دین از زندگی شهروندی فقط متعلق به دوران اخیر است که با دولت ـ ملت و فرآیند تاریخی مدرنیزاسیون همراه است. معنای واژهٔ سکولاریسم در تاریخ فکری اروپا دستخوش تغییر و دگرگونی شده است، لذا ترجمهٔ دقیقی برای آن در زبان‌های غیر اروپایی به‌دست نخواهد آمد؛ مگر اینکه به‌عنوان یک مفهوم بتواند در فرهنگ‌هایی که این فرآیند تاریخی در آن روی داده است، واقع شود. از نظر رومی‌ها «سکولار» به معنی یک دورهٔ خاص زمانی، معمولاً یک دورهٔ یکصد ساله بود که با برگزاری بازی‌ها و عبادت خدایان مشخص می‌گردید. واژهٔ سکولار به دلیل یک دورهٔ زمانی طولانی ارتباط با مفاهیم دنیوی، به‌تدریج برای توصیف جهانی به‌کار رفت که برای مدتی طولانی به حیات خود ادامه داده بود. این مفهوم بعدها در مقابل کلیسا قرار گرفت که عمر کوتاه‌تری داشت. سکولار در اصل به این معنا

استنباط می‌شد، معنایی که به دنیای مادی مربوط می‌شد و نه به کلیسا (روحانیت).

صحبت از سکولاریسم به‌عنوان مفهومی غربی که دقیقاً بر جامعه هند منطبق گردیده، به لحاظ تاریخی اشتباه است؛ چراکه سکولاریسم در هند به موضوع رابطهٔ بین دین و دولت، که منشأ آن به تجربهٔ کلیسای مسیحی برمی‌گردد، محدود نمی‌شود. در کلیسای مسیحی نیز بین برداشت پروتستانی از برخی جنبه‌های سکولاریسم و برخورد کاتولیکی با آن تفاوتی اساسی وجود داشت. هواداران «لوتر» در کشورهای اسکاندیناوی مشکل چندانی با سکولاریزه کردن جوامع خود نداشتند، اماگذشته از آمریکای لاتین، کشیش‌های کاتولیک ایتالیا و اسپانیا همچنان در حال مبارزه با سکولاریسم هستند. هستهٔ اصلی این رویارویی، حول مذهب فردی یا انکار مذهب و دین نیست بلکه مخالفت با استیلای نهادهای دینی، یا نهادهای مبتنی بر هویت‌های دینی، بر زندگی شهروندی موردنظر است.

در اواسط قرن نوزدهم تعریف سکولاریسم بر موضوع اخلاق متمرکز شد. گفته شد که اخلاق اجتماعی، که برای جامعهٔ سکولار حائز اهمیت است، باید تنها بر پایهٔ سعادت و بهروزی بشر باشد مگر در مورد ملاحظاتی که ریشه در اعتقاد و باور به خدا دارد یا مربوط به وضعیت آتی است. مؤلفه‌های اصلی این نظام اخلاقی، نظم قانونی، آزادی سیاسی، آزادی عمل فردی و رفاه مادی بود. حتی کسانی که مدرنیزاسیون را نفرت‌انگیز می‌دانستند بر این مؤلفه‌ها صحه گذاشتند. از این‌رو تأکیدی بر ضدیت با دین وجود ندارد بلکه پافشاری بر رعایت اصول اخلاقی و عقلانی در ادارهٔ جامعه است، اصولی که با از خودبیگانگی انسان یا نبود اخلاقیات اجتماعی مخالف است. با این همه، بر این نکته تأکید می‌شود که سکولار صرفاً به نزاع بین کلیسا و دولت بستگی ندارد. در چنین تعریفی از سکولاریسم، دولت نه میانجی‌گر نزاع‌ها و همکاری‌های بین مذاهب است و نه سکولاریسم ایدئولوژی دولت است. اگر چنین نقشی را به دولت دادیم، آنگاه دولت باید از طریق وفادار ماندن به ارزش‌ها و اخلاقیات جامعهٔ سکولار در صدد اصلاح این خطا برآید.

اگر سکولاریسم چنین تفسیر شود، شواهد و ادلهٔ مربوط به دوران پیش استعماری هند حاکی از روابطی است که با آنچه در اروپا بوده تفاوت داشته و در برخی موارد کاملاً ناهمگون بوده است. از جمله دلایل این امر تکثر مذاهب از

روزگار کهن و نیز ماهیت سازمان اجتماعی هند بوده که کاملاً با اروپا تفاوت داشته است. قطعاً برای انتصاب فردی به مقام راجایی (سلطنتی) آداب و مناسکی وجود داشته است، که این می‌توانسته اوج زمان تعصب دینی باشد. سلطان جدید با خوانده شدن خطبه به‌نام وی در مسجد معرفی می‌شد. اما نکته جالب توجه آن است که حکومت از طرف طیف گسترده‌ای حمایت می‌شد که در غیر این صورت ممکن بود به نزاع فرقه‌ها و نهادهای مذهبی تبدیل شود. امپراتور «آشوکا» از سلسلهٔ مائوریان احترام و عزت به برهمن‌ها و شرمن‌ها را (که در جای دیگر رابطه‌ای مانند مار و خدنگ داشتند)، ترغیب و تشویق می‌کرد. در اینکه آیا «هارشاوردانای» کاناجی، بودایی بوده است یا شیوایی همچنان اختلاف‌نظر است، چراکه وی از هر دو آیین حمایت کرده و موقوفه‌هایی را وقف آنها کرده بود، و این دقیقاً بلافاصله پس از زمانی بود که پیروان شیوا درکشمیر معابد بودایی را نابودکرده و راهبان آن را به قتل رسانده بودند. چالوکیاهای[1] گجرات برای عرب‌هایی که در غرب هند به تجارت اشتغال داشتند مسجدی ساختند که بعداً توسط «پاراماراهای» مالوا، که علیه چالوکیاها می‌جنگیدند، تخریب شد. موقوفات و هدایای امپراتوری مغول به برهمن‌ها، جوکی‌ها و معابد، حتی مواردی که توسط اورنگ زیب صورت گرفته، در تاریخ ثبت شده است.

پادشاهان وکثرت‌گرایی فرهنگی

کثرت‌گرایی فرهنگی و پاسداری از آن به‌عنوان وظیفهٔ پادشاه محسوب می‌شد. حفاظت و مراقبت شاه از «دارما» به معنای مدرن، دین محسوب نمی‌شد، چراکه در برگیرندهٔ مجموعه کاملی از تعهدات و وظایف اجتماعی بود که مناسک مذهبی تنها بخشی از آن را تشکیل می‌داد. اما این به معنی جامعه‌ای سکولار نیست. سکولاریسم تنها با تضمین همزیستی مذاهب و حمایت حکومت ابراز نمی‌شود. اما در جایی که شاهدی برای چنین وضعی در گذشته وجود دارد، ظرفیت و قابلیت برای مشخص ساختن آن دسته از اعمال و فعالیت‌های تاریخی که می‌تواند امروزه موجب ترغیب جامعه‌ای سکولار شود، افزایش پیدا می‌کند.

---

1. Chaulukyas

مفهوم دین حکومتی در هندوستان پیش استعماری، در حالی که آشکار است قدرت سیاسی در طول تاریخ هند امری نسبتاً همگانی بوده است، تا اندازه‌ای بی‌معنا خواهد بود. خاندان‌های حاکم به تناوب از بین گروه‌های پایین اجتماعی یا از بین خانواده‌های گمنام برمی‌خاستند و سپس برخی از آنان این واقعیت را با طرح اسطوره‌های خیالی و ادعای داشتن شأن «کشاتریا»[1] انکار می‌کردند. آن‌ها در روند تثبیت سیاسی، شعایر مذهبی خود را نیز با خود آورده و به این ترتیب این شعایر به‌عنوان بخشی از دین رسمی شناخته می‌شد. ورود «شاکتسیم»[2] به کارکردها و رویه‌های کاست‌های بالا تا اندازه‌ای به سبب همین روند بود. در جایی که چنین پادشاهانی ادعای آواتارای[3] ویشنو داشته باشند، اهمیت خدا به‌عنوان کانون قدرت رنگ می‌بازد.

گاهی یک حکومت مجبور می‌شد که نه‌تنها از نهادهای مذهبی رسمی حمایت کند، بلکه این حمایت را نسبت به آیین گروه‌های حاشیه‌ای نیز اعمال نماید تا به این ترتیب اقتدار خود را تقویت نماید. اگرچه این آیین‌ها گاهی اوقات با مذهب طبقهٔ فرادست برابری می‌کرد اما ریشه‌های محلی و معانی خاص آنان همچنان باقی می‌ماند و آنان را از دیگر آیین‌ها متمایز می‌ساخت. از این‌رو، عبادت و پرستش بت‌های سنگی در بین شبانان ماهاراشترا به‌صورت آیین «ویتهوبا» تغییر شکل یافت و سلسلهٔ یاداوا نیز هویت آن را با ویشنو تقویت کرد. این امر باعث شد که یاداوا بر منطقهٔ وسیعی از قسمت‌های کمتر حاصلخیز ماهاراشترا استیلا پیدا کند. همین روند بخصوص در اوایل هزارهٔ اول میلادی، در بسیاری از نقاط دیگر نیز اتفاق افتاد.

اگر نگاهی کلان و گسترده به گذشتهٔ تاریخ بینکنیم، خواهیم دید جوامع انسانی از پارینه‌سنگی به نوسنگی، از نوسنگی به مس سنگی، و از مس سنگی به تمدن‌های شهری و فراتر از آن گذر کرده‌اند. هر تغییری اضطراب‌ها و سرگردانی‌های خاص خود را به همراه داشت؛ چرا که گروهی به دنبال در دست گرفتن قدرت و اقتدار بودند و گروهی دیگر از آن چشم می‌پوشیدند. در حدود ۵۰۰ سال پیش از

---

1. Kshatriya
2. Shaktism
3. Avatara

میلاد، سلسله‌های پادشاهی در جلگهٔ گنگ به تاریخ جایگزین قبایل شدند و شروع شهرنشینی نیز تغییرات گسترده‌تری با خود همراه داشت. در این زمان اخلاق اجتماعی بیش از پیش مورد تأکید و حمایت قرار گرفت. اندیشهٔ بودایی معتقد بود که رفتار اخلاقی توسط جامعه تعیین و مشخص می‌شد و نه از جانب خدا؛ که این خود تفکیک مشخص و روشنی بین اخلاق و دین بود. مرکزیت داشتن اخلاق اجتماعی بخش مهم و قابل ملاحظه‌ای از میراث ماست.

تاریخ دین در هندوستان عموماً از منظر کاست‌های فرادست هندو و مسلمان دیده شده است. چنین دینی معطوف به یک خدا یا خدایان مشخص بود و دارای نهادهایی برای هدایت پرستش و عبادت بود. فضای مقدس به‌واسطهٔ معبد یا مسجد مشخص می‌شد. گاهی این فضای مقدس بسط می‌یافت و ماتا[1] و خانقاه را نیز شامل می‌شد. معابد و ماتاها به روی برخی کاست‌های پایین و نجس‌ها بسته بود ولی در مساجد و خانقاه‌ها باز بود اما آنان نیز مراجعه‌کنندگان خاصی داشتند. روحانیان و راهبان مرتبه و درجه‌های متفاوتی داشتند و از بسیاری جهات به تشکیلات اروپایی مسیحی شباهت داشتند. اما در اروپا در سطوح پایین جامعه تحمیل‌هایی در جهت حمایت از این نهادها صورت می‌گرفت، در حالی که در هند بسیج چنین حمایت‌هایی به معنی نفی هویت‌های دینی دیگر افراد نبود. کاست‌های فرودست که در حکم خادمین معابد بودند، می‌توانستند وظایف و خدمات لازم را انجام دهند اما الزاماً در زمرهٔ عبادت‌کنندگان قرار نمی‌گرفتند. اعمال دینی آنان خارج از این نهادها صورت می‌گرفت و به‌وسیلهٔ قواعد رفتار اجتماعی تثبیت می‌شد. از آنجا که این کاست‌ها، که امروزه آنان را به‌طور دلبخواهی و بدون حساب هندو و مسلمان می‌نامیم، اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند، مذهب و دین آنان را هم باید شاخص و متمایز در نظر گرفت.

دین این اکثریت آمیزه‌ای از باورها و آیین‌هایی بود که از تجارب گوناگون دینی نشأت می‌گرفت، که شاخص‌های رسمی مذاهب کاست‌های فرادست نیز عموماً بر آن حاکم نبود. شعایر مذهبی این گروه‌ها اغلب از طرف کسانی که اسلام و هندوئیسم را تفسیر می‌کردند قابل قبول نبود. از این‌رو برهمن‌ها از پیشکش شراب

---

1. Matha

به خدایان و نذر گوشت اکراه داشتند و ملاها نیز نمی‌توانستند نوگرویدگان به اسلام را از پرستش بت‌ها باز دارند. شناخت این ادیان، به‌عنوان کانونی برای ارزیابی و بررسی مذهب در هندوستان، امری است که به تازگی مورد توجه قرار گرفته و در ساختار موردنظر شرق‌شناسان از دین در هند، کاملاً نادیده گرفته شده است.

با کمک گرفتن از متون مربوطه می‌توان از ادعای وجود تساهل و تسامح مذهبی در جامعهٔ هند دفاع کرد. آن در واقع نوعی همزیستی انواع مختلف شعایر و باورهای مذهبی را تشکیل می‌داد که کاملاً در سازمان اجتماعی در هم تنیده شده بود و بنیانی بود هم برای تسامح مذهبی نسبی و هم عدم تسامح مبتنی بر طرد کردن فرد از کاست اجتماعی. باورها و شعایر مذهبی ممکن بود در بین کاست‌های هم‌سنگ هم‌پوشانی داشته باشد، اما تمایزات اجتماعی کاملاً مشخص و مجزا باقی می‌ماند. به دلیل تقویت مرزبندی‌های اجتماعی، تسامح مذهبی ممکن بود اما زمانی که این مرزبندی‌ها نادیده گرفته می‌شد و یا جنبهٔ رقابتی پیدا می‌کرد، تسامح نیز از بین رفت و درگیری‌ها شکل مذهبی به خود می‌گرفت؛ به‌عنوان مثال درگیری شایواها و جایناها در کارناتاکا از این جمله بود. اشکال خشونت‌آمیز تعصبات مذهبی بیشتر جنبهٔ محلی داشت و به‌صورت جهاد یا جنگ‌های مذهبی در نمی‌آمد. همزیستی مذاهب و ادیان نیز به‌عنوان سکولاریسم تعریف می‌شود اما این تعریف کافی و بسنده‌ای از سکولاریسم نیست.

در گذشته حقیقت دینی برای اکثریت هندی‌ها قبول کثرت‌گرایی دینی بود که شاید مقدار اندکی از آن ناشی از ادیان رسمی بود و تا حد زیادی ریشه در کیش‌ها، باورها و آیین‌های محلی داشت و بیشتر از طریق «جاطی» یا «زَط» شناخته می‌شد تا دین. این امر نوعی آزادی نسبی در پرستش سنگ، شمایل، یا خدا به پیروان می‌داد که می‌توانستند به تنهایی با هر یک راز و نیاز کنند. این گروه‌ها به واسطهٔ مقررات اجتماعی که جنبهٔ محلی داشتند با یکدیگر پیوند یافته بودند. آنها از برهمن‌ها و علما دوری می‌کردند چون اساساً به ساستراها و فتواهای آنان توجهی نداشتند و ادارهٔ امور از طریق آیین‌های مرسوم خود آنان صورت می‌گرفت. این فاصله، یک آزادی بی‌پیرایه و بازمانده از روزگاران قدیم نبود بلکه ناشی از تفکیک جاطی بود که آنان را جدا می‌ساخت. با این همه، فاصله بین اعمال و شعایر دینی مانع و همجواری ظالمانهٔ آنان در مناطق شهری نمی‌شد، که افراد بر این گروه‌ها حاکمیت

داشتند. در درون جاطی / زَط درجه‌ای از مساوات‌طلبی وجود داشت. در نبود دموکراسی، مرتبه و جایگاه افراد به واسطهٔ اعمال زور افراد بالاست و گردن نهادن کسانی که در جایگاه پایین‌تر قرار داشتند، مشخص می‌شد. در بیشتر مواقع، در درون هر یک از این رتبه‌ها نیز میزانی نسبی از نظر اکثریت و قدرت مانور وجود داشت. قاعدتاً با آمدن دموکراسی وجه زورگویی و استبداد می‌بایستی کاملاً رنگ می‌باخت و از بین می‌رفت، اما با توجه به قدرت شرطی شدگی تاریخی، این امر به سرعت و به سهولت امکان‌پذیر نبود.

کاست مانند جاطی از نظام‌های خویشاوندی، اشتغال و دستیابی به منابع، آیین‌ها و باورهایی در درون خود تشکیل یافته بود. نجس‌ها و قبایلی که شعایر مذهبی‌شان بسیار متفاوت بود، به لحاظ اجتماعی با دیگران تفاوت فاحشی داشتند. از این‌رو حتی در ادیانی مانند اسلام و مسیحیت که به برابری معتقد بودند نیز تنوع و کثرت زیادی وجود داشت. عبادت در معابد و مساجد به شکلی رسمی وجود داشت اما عبادت‌کنندهٔ تمام عیار «بهاکتا» بود که خدای خود، مراد خود، و نوع عبادتش را خود تعیین می‌کرد. باور دینی به واسطهٔ میل فردی مشخص و معلوم می‌شد اما شعایر مذهبی منطبق با شعایر «جاطی» بود. این‌گونه فشارها برای انطباق از سوی جامعه بود و از جانب نهادهای دینی سرچشمه نمی‌گرفت.

مانند بسیاری از جوامع پیش مدرن، سلسله مراتب بخش‌ها را به‌صورت یک کل به یکدیگر پیوند می‌داد اما این سلسله مراتب تغییرناپذیر نبود. تأثیرپذیری بین کاست‌های نزدیک نیز اجازهٔ نوعی تحرک را می‌داد، اگرچه این امر به وضعیت تاریخی بستگی داشت. جذب افراد تازه به کاست‌های فرادست در مورد برهمن‌ها و «کشاتریاها»، به‌صورت دخیل کردن گروه‌های جدید و تخصیص جایگاه و مرتبه برای آنان صورت می‌گرفت. نوشته‌های باقی‌مانده از دوران پساگوپتا در بنگلادش، افزایش «برهمنان گوتراس» را نشان می‌دهد که دلیل آن الحاق افرادی از جوامع محلی که جایگاه همین بدانان اعطاء شده، ذکر شده است. این امر در بسیاری مناطق که دارای توسعهٔ اقتصاد کشاورزی و قدرت دولت بودند، رخ داد. حتی در مورد اشراف و سادات که مدعی بودند به دلیل داشتن منشأیی غیر عادی از جایگاه بالایی برخوردارند عمدتاً نیز مناصب بالای اجرایی را در دست داشتند، پس از آنکه نوگرویدگان بومی بعد از چند نسل ادعای مشابهی مطرح می‌کردند، تعدادشان

افزایش می‌یافت. تغییر در شأن و جایگاه، مستلزم تغییر در شیوهٔ زندگی بود. از این‌رو تنها کسانی که قادر بودند در زمینهٔ این تغییر سرمایه‌گذاری کنند قادر به انجام آن بودند. برخی دیگر نیز در پی تغییر جایگاه خود یا ابزار مخالفت از طریق ایجاد فرقهٔ مذهبی جدید برمی‌آمدند که با توافق با دیگر گروه‌های اجتماعی، یا نظام کاستی را نفی می‌کردند و یا آن را نادیده می‌گرفتند؛ اما در اکثر موارد خود تبدیل به یک کاست می‌شدند. هر دو این ویژگی‌ها الگویی منسجم را در طول تاریخ گذشتهٔ هند پدید می‌آورد.

آنچه گفته شد به معنای آن نیست که هندی‌ها بیشتر با مسائل دینی مشغول بودند، بلکه مبین آن است که برای بررسی رابطهٔ بین دین، سیاست و جامعه در دوران پیش استعماری هند باید شرایط متفاوتی نسبت به ادیان شناخته شده در نظر بگیریم. اجتماعات همگن، یکپارچه و دینی که مدعی نمایندگی اکثریت یا اقلیت هستند توضیح چندانی در مورد سوابق خود تا کارکرد کنونی جامعهٔ هند ندارند. آنان صرفاً ترویج‌دهندهٔ آرمان‌های احزاب سیاسی روزگارکنونی هستند. اما در عین حال، ایدئولوژی کنونی دین اکثریت باور نه‌تنها دین را در قالبی جدید از همگنی می‌ریزد تا آن را قادر سازد که کارکردی مشابه یک سازمان بسیج سیاسی داشته باشد بلکه با دادن هویت از پیش تعیین شده به اکثریت، تقلید مضحکی از دموکراسی را نیز به نمایش می‌گذارد. همچنین سعی می‌شود از طریق ترغیب کسانی که تحت نام اقلیت نامگذاری شده‌اند به توسل به همسانی و ستیزه‌جویی، نگرانی‌های آنان تسکین داده شود.

این به معنی آن نیست که درگذشته اجتماعات وجود نداشته بلکه هویت‌های اجتماعی بسیار زیاد بوده و براساس کاست، مکان، زبان، اعمال و باورهای دینی، که برخی از آنان یکدیگر را قطع می‌کردند، شکل می‌گرفتند. در سرتاسر شبه جزیرهٔ هند اجتماعی وجود نداشت که تنها بتوان آن را در یک قالب دینی شناخته شده قرار داد. اجتماعات در هر حالتی شکل می‌گیرند، به همین دلیل است که هویت‌های متقاطع می‌تواند وجود داشته باشد و این هویت‌ها در طول زمان از بین می‌روند یا به اشکال گوناگون به بقای خود ادامه می‌دهند. شناخت کنونی اجتماعات دینی همگن همچنین ساختاری است که از وضع جامعهٔ هند در دوران استعماری ناشی می‌شود. حافظهٔ اجتماعی نیز تحت تأثیر بینش و دریافت تاریخی

قرار می‌گیرد.

بُعد دموکراتیک

عرضهٔ ارزش‌های سکولار به یک جامعه نمی‌تواند تجربه‌ای محدود و تنها حول محور دین باشد. آن جزئی از یک تغییر بزرگتر است که در وهلهٔ اول متضمن ورود دموکراسی، فناوری‌های جدید و پیدایش طبقهٔ اجتماعی جدیدی به‌نام طبقهٔ متوسط است که از هویت‌های پیشین اجتماعی جدا شده باشد. این وضعیت لاجرم مستلزم جستجو برای یافتن هویت‌های جدید است و در دوران اخیر هند، تلاش‌هایی برای طرح هویت‌های دینی براساس تفسیر خاصی از سنت و تاریخ هند، صورت گرفته است. سکولاریسم دیگر بیش از آنکه مفهومی غربی باشد، مفهومی متعلق به طبقهٔ متوسط یا دولت ـ ملت است، اگرچه تمام این تغییرات در نتیجهٔ سرمایه‌داری یا استعمار به جهان عرضه شده است.

شناخت جامعهٔ سکولار به تحولات خاص تاریخی‌ای بستگی دارد که جوامع مختلف تجربه کرده‌اند و چه بسا در قرن بعد به صورت‌های گوناگون بروز و نمود بیابد. در اروپا این تغییر با جوامعی ارتباط داشت که به یک دین محدود می‌شدند، دینی که خود کانون قدرت شد و از این‌رو در تقابل و تضاد با حکومت قرارگرفت. اما در هند کثرت‌گرایی مذهبی وجود داشته و حکومت هیچ‌گاه ضرورتی برای مقابله با آنان احساس نمی‌کرد. چنانچه بتوانیم راه خود را از میان موارد تحمیلی و سوءاستفاده‌هایی که در دو قرن گذشته صورت گرفته پیدا کنیم، این تجربهٔ پیش استعماری سکولاریزه کردن جامعه را آسان خواهد ساخت. دین در هند، حتی اگر از منظر دو دین هندو و اسلام بدان نگریسته شود، جنبه‌ای بسیار شخصی داشته و به یک نهاد دینی وابسته نبوده است. از این‌رو شخصی بودن دین و اعتقادی بودن آن امری طبیعی به‌نظر می‌رسد که نه مورد توجه حکومت بود و نه مورد توجه عالمان دینی هیچ اجتماع اکثریت یا اقلیتی. تصویرکردن سنت سکولار در تاریخ گذشتهٔ هند بیش از آنکه به هویت‌های دینی مربوط می‌شود به مورد تردید قرار گرفتن مرزبندی‌های اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند.

مسائل مربوط به اجتماعات دینی همسان، که توسط استعمار و تا حدودی ایدهٔ ناسیونالیستی به‌وجود آمد، همچنان تا زمان ما به قوت خود باقی است.

چنانچه دولت ـ ملت این هویت‌ها را بپذیرد، آنگاه جامعهٔ مدنی به واسطهٔ تن دادن به این پذیرش دچار شکست و ناکامی خواهد شد. ما نسبت به شناسایی مولفه‌های سنتی متفاوت، که به باور من میراثی تاریخی است، که اگرچه عین سکولاریسم نیست اما اخلاق اجتماعی سکولار را معتبر و مشروع می‌داند، دچار شک و دودلی هستیم. این امر به نوبهٔ خود به جامعهٔ مدنی امکان می‌دهد تا دموکراسی را تقویت کند و از اقتدارگرایی دولت و حکومت جلوگیری کند. سکولاریزاسیون مقوله‌های جدیدی از روابط منسجم اجتماعی به‌وجود می‌آورد که می‌تواند بر فعالیت‌های دولت نظارت داشته باشد. نظارت الزاماً یک عمل خودآگاه نیست چراکه در قوانین حقوق بشر نوشته شده و وجود دارد. این حقوق در تضاد با هر هویتی است که برای ساخت اجتماعات دینی، همسان و همگن یا اجتماعاتی که براساس نژاد و قومیت شناخته می‌شوند، مورد استفاده قرار می‌گیرند. این گونه هویت‌ها در نقاط مختلف جهان وجود دارد و شبه قارهٔ هند نیز به هیچ وجه مستثناء از آن نیست. همین هویت‌ها در شبه قاره منشأ اصلی مخالفت با حقوق لازم برای یک جامعهٔ روشن‌بین و آگاه بوده‌اند.

سکولاریزاسیون یک جامعه، تحولی نه سریع است و نه به سهولت انجام می‌گیرد. مقتضیات عدالت اجتماعی و رفاه اجتماعی، با قائل شدن حق تقدم برای گروه‌های فرودست و عدالت جنسیتی، هنوز در برنامهٔ توسعهٔ هند در اولویت قرار نگرفته و احتمالاً با توجه به مقتضای سرمایه‌داری جهانی نادیده‌گرفته خواهد شد. تلاش برای جلوگیری از مدرنیزاسیون اکنون یک توهم و خیالبافی است اما در عین حال نمی‌توانیم پذیرای منفعل مدرنیزاسیون نیز باشیم. در نبود عمل به حقوق بشر و عدالت اجتماعی، دولت مدرن صرفاً به دولتی ستمگر بدل می‌شود؛ و اگر صاحب نوعی ناسیونالیسم باشد که حلبی‌آبادها را ایجاد کند، به‌صورت حکومتی فاشیستی در می‌آید. ایدئولوژی‌های عدالت اجتماعی و رفاه اجتماعی ممکن است توسط دولت به‌طور مؤثر به اجرا گذاشته شود، اما تداوم آن، صرف‌نظر از بهبود و تقویت آن است که باید مدنظر اصلی جامعهٔ مدنی قرار بگیرد. این به معنی آن نیست که چنین توقعی را صرفاً از دولت داشته باشیم، بلکه مهم آن است که حضور آن را در نهادهای اجتماعی تضمین کنیم. تنها از طریق اختیار دادن به نهادهای سکولار در جامعه است که می‌توان به زندگی توأم با اعتبار و عظمت امیدوار بود.

گاندی و نهرو؛ میراثی در هم تافته

بی. آر. ناندا[1]

تاکنون میلیون‌ها کلمه دربارهٔ مهاتما گاندی و جواهرلعل نهرو و نیز توسط خود ایشان نوشته شده است. زندگی و فعالیت‌های این دو به شکل تفکیک‌ناپذیری با بیش از نیم قرن تاریخ هند در هم تنیده شده است. در این مقاله تنها در پی پاسخ به چند پرسش اساسی هستم. گاندی و نهرو از چه چیز دفاع می‌کردند؟ آیا اهداف و روش‌های این دو تناسبی با آنچه امروز در مبارزه با مشکلات خود از آن استفاده می‌کنیم، دارد؟ گفتن اینکه رابطهٔ بین گاندی و نهرو رابطه‌ای مراد و مریدی بوده، بیان درستی نیست. نهرو پیرو بی‌چون و چرای گاندی نبود. گاندی نیز انتظار تبعیت بی‌چون و چرا از او، و در واقع از هیچ کس نداشت. این دو نه‌تنها بیست سال اختلاف سن داشتند بلکه تفاوت‌های ذاتی و فکری عمیقی با یکدیگر داشتند. معمایی که پیش روی ناظران منتقد امروز وجود دارد آن است که نهروی دلبستهٔ انسان‌گرایی، علم و فناوری چگونه جذب مهاتما با آن چرخ نخ‌ریسی، نیایش‌ها و ندای معنویش شد. با وجود این، واقعیت این است که همکاری بین این دو با

1. B. R. Nanda

صداقت و توان فوق‌العاده‌ای که داشتند بیش از بیست و پنج سال ادامه یافت و در زیر فشارها و نگرانی‌هایی که فراز و نشیب‌های سیاست و زندگی به همراه دارد از بین نرفت. امیدی که مقام‌های عالی‌رتبهٔ بریتانیایی (و حتی برخی هندی‌های تندرو) نهانی در سر می‌پروراندند که جواهر لعل از گاندی جدا شود و حزب دیگری تشکیل دهد، به واقعیت نپیوست. این دو رهبر عمیقاً دریافته بودند که علی‌رغم اختلاف‌هایی چند در مورد تاکتیک‌ها و روش‌ها، یک هدف لاتغییر و یکسان دارند که همان آزادی هند است. هیچ یک از این دو حاضر نبود بر موارد اختلاف‌نظر بیش از حد تأکید کند تا منجر به قطع همکاری شود. گاندی اغلب با نظرات نهرو کنار می‌آمد و نهرو نیز بدش نمی‌آمد که برای جلوگیری از تجزیه در حزب و به‌عنوان آخرین علاج تن به مصالحه دهد.

در ۱۹۲۸ در جلسهٔ کنگره ملی هند در کلکته، بین مسن‌ترها و نسل جوانتر رهبران کنگره بر سر وضعیت دومینیون یا استقلال هند، برخوردی پیش آمد که نهروی جوان مصالحه‌ای را که توسط گاندی ارائه شده بود پذیرفت.

در بسیاری موارد نیز نهرو با تردیدهایی که نسبت به سیاست‌های گاندی داشت، با آنها مخالفت ورزید: در ۱۹۲۹، بر سر اعلامیهٔ ضعیف دومینیون از طرف لرد اروین؛ در ۱۹۳۰، بر سر پیمان گاندی ـ اروین؛ در ۱۹۲۳، بر سر روزهٔ گاندی در مخالفت با انتخابات مجزا برای نجس‌ها؛ در ۱۹۳۴، بر سر توقف جنبش نافرمانی عمومی؛ در ۱۹۳۷، بر سر شکل‌گیری هیئت وزیران کنگره در ایالت‌ها؛ در ۱۹۴۲، بر سر نهضت «هند را ترک کنید» و بالاخره در ۱۹۴۷؛ بر سر تقسیم و تجزیهٔ کشور. برخلاف آنچه شایع است، نهرو همواره تسلیم نظر گاندی نبود. در ۱۹۴۲، چند هفته پس از تصویب قطعنامهٔ «هند را ترک کنید» توسط کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند، نهرو توانست تغییر عمده در نگرش گاندی نسبت به حفظ نیروهای متحدین در خاک هند ایجاد کند. در ۱۹۴۷ گاندی برخلاف نظر شخصی خود، به نهرو و اکثریت کمیتهٔ کاری کنگره اجازه داد راه تقسیم هند را آنگونه که در طرح مونت‌باتن[1] ارائه شده بود، پی بگیرند. این موضع نشانه‌ای روشن از ایثار و از خودگذشتگی برای حفظ وحدت حزب و کشور در زمانی بحرانی و حساس بود.

1. Mountbatten

در سال‌های بعد نهرو با بازاندیشی این موارد، متوجه گردید که غریزهٔ سیاسی مهاتما در اغلب موارد منطقی‌تر از استدلال‌هایی بود که منجر به تصمیم‌گیری وی می‌شد. مقایسهٔ کتاب **کشف هند** نوشته شده در ۱۹۹۴ با **زندگی من** که ده سال پیش از این نوشته شده بود، آموزنده بسیاری است. در عرض این ده سال انتقادات نهرو از سیاست‌های گاندی به نحو آشکاری کم رنگ شد. زمانی که بعد از ۱۹۴۷، نهرو خود بار سنگین رهبری حزب و دولت را بر دوش گرفت بهتر متوجه مشکلات مهاتما در دوران پیش از استقلال شد. نهرو به نورمن کازینس[1] سردبیر مجله «ساتردی ریویو»[2] گفت: «یک رهبر سیاسی نمی‌تواند مانند یک پیامبر عمل بکند. او باید خود را محدود به فهم مردم از خودش بکند.» بخشی از مشکلات به دلیل نحوهٔ بیان خاص گاندی بود؛ زبانی که مخاطب آن توده‌ها بود و برای نخبگان تحصیلکردهٔ غربی آزاردهنده بود. در عین حال درک فوری و کامل اهداف درازمدت استراتژی گاندی آسان نبود. به‌عنوان مثال، نهرو زمانی ازگاندی پرسید که چرا به‌جای حمله مستقیم به نظام کاستی، مبارزه به نفع نجس‌ها را آغازکرده است. گاندی در پاسخ گفت: «اگر ذهنیت نجس دانستن افراد از بین برود نظام کاستی نیز از بین خواهد رفت». در واقع گاندی عمداً به نقطه‌ای از نظام کاستی حمله کرد که آسیب‌پذیرترین نقطهٔ آن بود. نهرو حرکت گاندی را این گونه برای تیبور منده[3]، روزنامه‌نگار فرانسوی (مجار تبار) در ۱۹۵۵ توصیف کرد: «نیروی عظیم انقلابی در جهت درست».

پیوند گاندی و نهرو؛ علت آزادی هند

آزادی هند هدفی بود که گاندی و نهرو را به یکدیگر نزدیک ساخت و همین هدف آنان را در کنار یکدیگر نگه داشت. بیداری ملی ظهور گاندی را در صحنهٔ سیاسی هند تسریع کرد. این بیداری در حمایت بی‌نظیر از دادابهای نائوروجی و مهادِو گوویند راناد ابراز شد، به‌وسیلهٔ بال گنگا در تیلک ضرباتی مؤثر بر امپریالیسم بریتانیا وارد آورد، و با نوشته‌های پر شور آئوروبینو خوزه و نفوذ کلام گوپال کریشنا

---

1. Norman Cousins
2. Saturday Review
3. Tibor Mende

گوکال، گسترش پیدا کرد. اما پس از ۱۹۲۰، با آمدن گاندی تغییرات کمی و کیفی در این روند پدید آمد. سیاست پیش از اینکه یک پدیدهٔ شهری یا مربوط به طبقهٔ متوسط باشد، سرگرمی و مشغولیتی برای آخر هفته‌ها یا تعطیلات یک هفته‌ای کریسمس بود. گاندی سرتاسر کشور را با قطار، ماشین، قایق، گاری هایی که گاو آن را می‌کشید، و حتی با پای پیاده طی کرد. او به درون دهکده‌های دوردستی رفت که رهبران سیاسی توجهی به آن نداشتند. او آمد که مظهر روح ناسیونالیسم باشد. در هر کجای هند و در میان هر قشری از جامعهٔ هند، همچون خانهٔ خود، احساس راحتی می‌کرد. گاندی اگرچه در گجرات متولد شد اما برای حقوق تجار سیندی و بورا[1] و نیز کارگران کشاورز تامیلی در آفریقای جنوبی می‌جنگید. اولین فعالیت عمدهٔ او پس از بازگشت به هند بر سر حقوق دهقانان و در ایالت بیهار اتفاق افتاد. تراژدی پنجاب در بهار ۱۹۱۹ بود که باعث تسریع روند تبدیل شدن وی به یک شورشی علیه سلطهٔ بریتانیا شد. استانی از کشور وجود نداشت که وی به جهت کمک‌رسانی و مساعدت به مردم آن، در موقعیت‌های مختلف بدان سرکشی نکرده باشد. به هنگام وقوع زلزله به ایالت بیهار رفت، به هنگام سیل به اُریسا[2]، به بنگال آشوب‌زده برای کمک به هاریجان‌های[3] منطقهٔ کرالا که همهٔ این موارد عمیقاً وی را برانگیخت. وطن‌پرستی او جایی برای توجه به مزیت‌های نژادی و فرقه‌ای باقی نمی‌گذاشت. او به تمام مذاهب و فرهنگ‌ها به‌طور یکسان احترام می‌گذاشت و شخصاً فارغ از تکبری بود که تحصیلکردگان هندی نسبت به برادران کم سعادت‌تر خود داشتند. گاندی یک بار در مورد یکی از مذاهب قبایل آسام گفت: «چه چیزی دارم که به نزد آنان برم، جز صراحت و صداقت؟ به جای آنکه از آنان بخواهم به نیایش‌های من ملحق شوند، خود به دعاهای آنان ملحق خواهم شد.»

گاندی در احساس عمیق‌اش نسبت به غنای تنوع فرهنگی هند و همچنین اتحاد این کشور نهرو را همراه یافت و به واقع او را چون سخنگوی خود دید. نهرو می‌گوید: «باید درک کنیم که هند چیست و چگونه این ملت شخصیتی ترکیبی با ابعاد گوناگون و در عین حال با اتحادی ماندگار یافته است». نوشته‌های نهرو با چنین

---

۱. (Bohra) طبقه‌ای از مسلمانان شیعه.

2. Orissa

3. Harijans

مضمونی شرابی مست‌کننده برای جوانان هندی در طول دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ بود. استفادهٔ نهرو از زبان مدرن، که متمایز از زبان بومی تا اندازه‌ای رازآمیز مهاتما بود، باعث می‌شد که گفتار وی در جهان قابل فهم‌تر باشد. انتشار زندگینامهٔ نهرو در ۱۹۳۶ در انگلستان باعث شد برای اولین‌بار اصول و سیاست‌های گاندی به نوعی که برای غرب قابل فهم باشد، عرضه شود. گاندی آزادی هند را به‌صورت موضوعی معنوی درآورده بود، در حالی که نهرو بعدی جهانی بدان بخشید. کلام پر طنین نهرو در چندین کشور آسیایی و آفریقایی، و حتی در اروپا، طنین‌انداز شد و بنیاد رضایت از امپریالیسم را با پاشیدن تخم شک و تردید در محافل لیبرال و سوسیالیست سست کرد.

سیاست خارجی هند، که نهرو معمار اصلی آن بود، یکی از خواسته‌های قلبی گاندی را جامهٔ عمل پوشانید؛ آزادی هند پیش‌درآمدی شد برای آزادی تمام کشورهای آسیایی و آفریقایی. چقدر شایسته بود که گاندی در اولین کنفرانس روابط آسیایی در دهلی‌نو در مارس ۱۹۴۷ حاضر باشد. در طول دههٔ بعد، اعتبار و ارزش معنوی آزادی هند باعث برچیده شدن استعمار در اندونزی، هندوچین و چندین کشور دیگر شد. نهرو بدین کشورهای تازه استقلال یافته سیاست «عدم تعهد» را پیشنهاد کرد؛ سیاستی که باعث شد تا تنش بین‌المللی، در زمانی که دو ابرقدرت گفتگو با یکدیگر را فرا نگرفته بودند، کاهش پیدا کند. تلاش نهرو در صحنهٔ بین‌المللی علیه تبعیض نژادی و کاهش فاصلهٔ اقتصادی بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، ریشه در باوری عمیق داشت. تأکید مصرانهٔ گاندی بر قدرت روح آدمی و بر ماهیت دو لبهٔ خشونت به‌عنوان ابزاری برای تغییر سیاسی و اجتماعی، شرایط را برای نهرو جهت مقابله با استعمار، نژادپرستی و نظامی‌گری فراهم کرد. او در سخنرانی خود در دانشگاه کلمبیا در ۱۹۵۳ اظهار داشت: «سیاست عدم تعهدی که هند دنبال می‌کند، سیاستی اساسی و مثبت است که از مبارزهٔ ما برای آزادی و آموزه‌های مهاتما گاندی سرچشمه گرفته است.» نهرو علی‌رغم مشکلات و موانع موجود، از این سیاست عدول نکرد و توانست چیزی که شاید بتوان آن را اجماعی ملی در سیاست خارجی نام نهاد، بنیان گذارد که در آن حفاظت از منافع ملی با خواست قوی برای صلح پیوند خورده بود. این امر در رفتار قابل توجه نخست‌وزیر هند، ایندیرا گاندی، در دسامبر ۱۹۷۱ تقویت و تثبیت شد؛ زمانی که در هنگام

پیروزی هند آتش‌بس یک‌جانبه از جانب این کشور اعلام شد و هیچ صدایی در مخالفت با آن برنخاست.

دیدگاه گاندی

دیدگاه گاندی در مورد هندوستان آزاد، جزئی از دیدگاه کلان او بود که در آن شاهد «پایان یافتن استعمار فقیر توسط غنی، توده‌ها توسط طبقات، روستاها توسط شهرها، ضمنا یا آنچه نژادهای توسعه نیافته خوانده می‌شد توسط نژادهای قوی‌تر و پیشرفته‌تر» هستیم. نهرو نیز به همین دیدگاه اعتقاد داشت و به آن به دیدهٔ احترام می‌نگریست. در نظر هر دو آنان آزادی سیاسی تنها وسیلهٔ رسیدن به هدف فراهم آوردن زندگی بهتر برای مردم هند بود. با وجود این، گاندی و نهرو بر سر چگونگی دستیابی به این هدف کاملاً با یکدیگر توافق نداشتند. در همان حالی که نهرو به علم، فناوری مدرن و صنعتی شدن اعتقاد داشت، گاندی از خودگردانی (سواراج)[1] روستاها صحبت به میان می‌آورد که در آن هر روستا برای تأمین مایحتاج اساسی زندگی خود، از طریق تولید مواد غذایی مورد نیاز و نیزکشت پنبه برای تهیه پوشاک، تا اندازهٔ زیادی خودکفا بود و (در صورت اضافه بودن زمین) اقدام به کاشت محصول برای فروش نیز می‌کرد. هر روستا باید مدرسه، تأتر و سالن اجتماعات خاص خود را می‌داشت. آموزش و پرورش باید اجباری می‌بود. هیچ طبقهٔ نجسی نباید وجود می‌داشت و هر فعالیتی تا حد امکان می‌باید به صورت تعاونی انجام می‌گرفت.

برخلاف عقیدهٔ معمول، گاندی فقر را در ذات خود امری ایده‌آل و مطلوب نمی‌دانست. در واقع از نظر گاندی فقر طاقت‌فرسا، آن‌گونه که در هندوستان دیده می‌شد، امری تحقیرآمیز و غیر انسانی بود. او طالب ارتقاء سطح زندگی توده‌ها بود. در عین حال، از اینکه به‌دنبال افزایش توقعات نامحدود باشد شدیداً بیزار بود؛ چرا که از نظر وی این امر به بهره‌کشی اقتصادی و استعماری می‌انجامید و نهایتاً منجر به بروز جنگ می‌شد. او عمیقاً نسبت به صنعتی شدن و دولت مدرن بی‌اعتماد بود. گاندی نوشت: «پاندیت نهرو خواهان صنعتی شدن است؛ چراکه فکر می‌کند اگر

۱. (Swaraj) در سانسکریت به معنای خودگردانی است.

صنعت جامعه‌پذیر شود از آفات سرمایه‌داری زدوده می‌شود. از نظر من بدی در ذات صنعتی شدن است و در هر سطحی از جامعه‌پذیری صنعت پلیدی‌های آن از میان نمی‌رود.»

دیدگاه‌های گاندی در مورد صنعتی شدن به مذاق جامعهٔ روشنفکری هند و حتی بسیاری از یاران وی در رهبری حزب کنگره، خوش نمی‌آمد. از نظر بسیاری از چهره‌های برجستهٔ معاصر وی ـ از جمله دانشمندان، اقتصاددانان، صنعتگران، تندروها، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها ـ عقاید اقتصادی گاندی نوعی بازگشت به بدویت و یک وضعیت آرمان شهری پیش صنعتی بود که در جهان نوین عقیده‌ای قابل دفاع نیست. بحث و مجادله در موافقت و مخالفت با صنعتی شدن در گفتگوها و نامه‌نگاری‌های بین گاندی و نهرو، جایگاهی ویژه داشت. نهرو در کتاب **زندگی من** از جایگاه خاص این مباحث سخن به میان آورده است. اختلاف فکری دربارهٔ این موضوع گاهی کم می‌شد اما به‌ندرت به نقطهٔ تفاهم و اشتراک می‌رسید. عقاید مهاتما از نظر نهرو بسیار تجربی و بیش از حد آشفته و ساده‌انگارانه بود. نهرو می‌نویسد: «روند تاریخ و اقتصاد را نمی‌توان برای مدت زیادی متوقف ساخت». او متقاعد شده بود که هند چاره‌ای جز قدم نهادن در راه پیشرفت ندارد؛ راهی که اروپا، امریکا و ژاپن پیش از این درنوردیده بودند. در واقع هند برای جبران دو قرن توقف توسعهٔ اقتصادی، باید با شتاب بیشتری قدم در این راه می‌گذاشت. در ژوئن ۱۹۳۹ نهرو، به‌عنوان رئیس کمیتهٔ ملی برنامه‌ریزی هند در کنگره، بیانیهٔ جامعی نوشت و در آن برنامه‌ریزی دموکراتیک را این‌گونه تعریف کرد. «هماهنگی فنی متخصصان بی‌غرض در زمینهٔ مصرف، تولید، سرمایه‌گذاری، تجارت و توزیع درآمد و مطابق با اهداف اجتماعی که توسط نمایندگان اکثریت تعیین شده است». او معتقد بود هدف اساسی تضمین استاندارد زندگی مناسب برای مردم هند است که این امر مستلزم افزایش پنج یا شش برابر ثروت ملی بود. رسیدن به حداقل استاندارد موردنظر برای هر نفر، نه‌تنها مستلزم افزایش تولید بلکه توزیع منصفانه‌تر ثروت بود. معیارهای پیشنهادی نهرو افزایش تغذیه تا میزان ۲۸۰۰ کالری، پوشاک تا حداقل ۳۰ یارد (۲۷/۴۳ متر)، مسکن تا حداقل ۱۰۰ فوت مربع (۳۰/۵ متر) برای هر نفر، و یک مرکز بهداشت برای هر هزار نفر بود. تولیدات کشاورزی باید افزایش می‌یافت. ساختار متناسب صنایع سنگین و نیمه سنگین و صنایع خانگی

بنیاد نهاده می‌شد. بیکاری و بی‌سوادی نیز باید از میان می‌رفت. تمامی این موارد باید بخشی از یک برنامهٔ ملی می‌بود.

نهرو بر این باور بود که صنعتی شدن در سطح کلان، پاسخی به مشکل توسعهٔ هند است و لذا جذب آنچه که وی آن را آرمان‌شهر روستایی مهاتما می‌خواند نشد. نهرو در سال ۱۹۴۵ به گاندی نوشت: «درک نمی‌کنم که چرا یک روستا باید لزوماً به حقیقت و عدم خشونت تجسم ببخشد. روستا معمولاً به لحاظ فکری و فرهنگی عقب‌افتاده است و توسعه و پیشرفت در یک محیط عقب‌مانده امکان‌پذیر نیست.»

در مقاله‌ای با عنوان «افکار اقتصادی گاندی» که سی سال پیش توسط جی. جی. آنجاریا نوشته شده است، وی مدل توسعهٔ روستایی گاندی را نقد کرده و پرسش‌هایی دربارهٔ آن مطرح نمود که بی‌پاسخ ماند. آیا تضمین خودکفایی واقعی در هر روستا امری امکان‌پذیر است؟ و اگر هست به چه قیمتی؟ آیا بقای خادی (لباس دستبافت کتان) بیش از روستا مرهون حمایت شهر نبود؟ چگونه ممکن است که یک یا چند روستا را از حیث مصرف و کالاهای سرمایه‌ای از بقیهٔ جهان مجزا و منزوی نگه داشت؟ مشکلات مربوط به هزینه، قیمت‌گذاری، گردش پول و تجارت خارجی چگونه باید حل شود؟ تمرکززدایی از اقتصاد و قدرت سیاسی امری مطلوب و پسندیده است، اما چنانچه برخی از صنایع بنیادی مستثنی شده (آنگونه که گاندی چنین کرده بود) و به‌دست دولت سپرده شوند، بخش ملی شده آنگونه که گاندی تصور کرده بود نمی‌توانست چندان با اهمیت تلقی شود.

دیدگاه‌های اقتصادی متفاوت

شش ماه بعد از استقلال هند گاندی مورد سوء قصد قرارگرفت و برای تکمیل برنامه‌های اقتصادی خود و نیز تجربهٔ آنها در دوران بعد از استعمار و در سطحی قابل اعتنا فرصت کافی پیدا نکرد. با این حال، مدل اقتصادی موردنظر گاندی، آنگونه که در نوشته‌هایش توضیح داده شده، برگیرندهٔ نظراتی ارزشمند است که امروزه نیز همچنان معتبر است. گاندی برخی ویژگی‌های ممتاز وضعیت هند را شناسایی کرده بود. یکی از این ویژگی‌ها، کثرت تولیدکنندگان، کشاورزان یا پیشه‌وران خویش‌فرما بود که برای تأمین نیازهای اساسی خود تولید می‌کردند و به‌دنبال کسب ثروت به‌خاطر نفس ثروت نبودند. از این‌رو انبوه عظیم تولیدکنندگان

کوچک در هند یک طبقهٔ اجتماع مهم است که اساساً از سِرف‌های قرون وسطی یا پرولتاریای مدرن، که استدلال اساسی ساختار جامعهٔ بی‌طبقه را تشکیل می‌دهند، متفاوت است. در عین حال تولیدکنندهٔ کوچک خویش‌فرما، که با محدودیت‌های زندگی اجتماعی کار و زندگی می‌کند، با مدل سرمایه‌داری مبتنی بر فرد که مورد علاقهٔ مکتب لیبرال ـ خردگراست، همخوانی ندارد. هر دو این مکاتب فکری در پی تبیین توسعهٔ اقتصادی از طریق فروپاشی اقتصاد کوچک دهقانی و پیشه‌وری و رشد کسب و کارهای کلان براساس فناوری مدرن بوده‌اند. گاندی متوجه مشکلات و مخاطرات صنعتی شدن بی‌حساب در کشورهای در حال توسعه شده بود، که در جریان آن میلیون‌ها تولیدکنندهٔ کوچک که بخش اصلی جامعه را تشکیل می‌دادند از چرخهٔ تولید خارج می‌شدند.

امروزه کمتر کسی مخالف این است که هند پس از کسب استقلال نمی‌توانست خود را از روند صنعتی شدن کنار بکشد، همان‌گونه که نمی‌توانست به‌طور یک‌جانبه به خلع سلاح بپردازد. نهرو در **زندگی من** می‌نویسد: «نمی‌توانیم مسیر رودخانه را تغییر دهیم یا خود را از سر راه آن کنار بکشیم، به لحاظ روانی ما که از سیب بهشت خورده‌ایم نمی‌توانیم مزهٔ آن را فراموش کنیم و به بدویت بازگردیم». هند، مدل نهرو را برای تجهیز شدن به علم و فناوری به منظور دستیابی به توسعهٔ اقتصادی برنامه‌ریزی شده برگزید. در طول پنجاه سال گذشته، دستاوردهای قابل توجهی در زمینه‌های اقتصادی به‌دست آمده است. اما این پیشرفت‌ها، آن‌گونه که مطلوب و برنامه‌ریزی شده بود، به آسانی و سرعت و با گستردگی نبوده است.

مشکلاتی که در سال‌های اخیر پیش آمده است، از ذهن نهرو دور نمانده بود. فکر شکست وی را مرعوب نمی‌ساخت. او زمانی گفته بود: «تنها مردگان بدون مشکل‌اند، زندگان همیشه با مشکل مواجهند و از طریق مبارزه با مشکلات رشد می‌کنند، بلکه مسائل جدیدی به‌وجود می‌آورد تا نسبت به حل آن اقدام کند.

همان‌گونه که در ابتدای این مقاله یادآور شدیم، اگرچه استراتژی مبارزه با امپریالیسم بریتانیا عمدتاً از آن گاندی بود، اما نهرو نیز با دیدگاه‌های بنیادی خود به محکم شدن آن یاری رساند. به‌نظر می‌رسد که در دوران پس از استقلال این روند معکوس شده است؛ در چارچوب طرح پیشرفت اقتصادی که در اصل نهرو مبدع آن بود و از ۱۹۴۷ درکشور به اجرا درآمد می‌توان برخی از نظرات گاندی را نیز مورد

ملاحظه قرار داد. به همین دلیل همان‌گونه که مهاتما همیشه می‌گفت، کانون توجه این توسعهٔ اقتصادی بیش از هر چیز بر روستا متمرکز بود. همچنین بیش از آنکه بر ماشین‌آلات دولتی تأکید شود، برکار داوطلبانه و تلاش گروهی، که مردم خود به آن مبادرت می‌ورزید، اصرار شد. ریاضت بیشتر، جهت‌گیری مجدد تحصیلات عالی و تحقیقات در حمایت از روستا نیز همگی در مدل گاندی وجود دارد. گاندی، بخصوص پس از اقامت در سواگرام[1] در مرکز هند، به مشکلات روستاها توجه بیشتری کرد. وی در مورد وظیفهٔ انجمن صنایع روستایی سراسر هند به لرد فرینگدن[2] گفت: «شناخت چگونگی تبدیل ضایعات به ثروت هدف ماست.» وی می‌گفت: «اگر ۴۰۰ نفر از افراد بزرگسال سواگرام آنگونه که من می‌خواهم کار کنند، ده هزار روپیه نصیب‌شان خواهد شد؛ اما آنها این کار را نمی‌کنند. آنان فاقد حس همکاری‌اند و از هنر کار هوشمندانه بی‌اطلاع‌اند. آنان نمی‌خواهند هیچ چیز جدیدی یاد بگیرند.» از میان کارهایی که روستاییان می‌بایست انجام دهند، اما از آن سرباز می‌زدند، تمیز کردن روستاهایشان بود. گاندی این امر را به هراس اکثر هندی‌ها از دست زدن به کثافت خود نسبت می‌داد، و به همین دلیل بود که آن را تمیز نمی‌کردند. وی همه را ترغیب می‌کرد تا مسئول تمیزی و نظافت محیط خود باشد و به گروه‌هایی بپیوندند که وظیفهٔ آنان پاکیزه کردن آب‌انبارها، چاه‌ها و خیابان‌های روستاها بود، و به این ترتیب وضعیتی که باعث شده بود لیونل کورتیس[3] روستاهای هند را تل کثافات بخواند، از بین ببرند.

تغذیه نیز مشکل دیگری بود که فکر گاندی را زیاد به خود مشغول می‌کرد. گاندی با حیرت متوجه شد که عادات غذایی مردم روستاهای هند نیز جدای از مسئلهٔ فقر، موجب سوءتغذیهٔ آنان است. کمبود ویتامین با وجود دسترسی به برگ‌های سبز به‌هیچ عنوان توجیه‌پذیر نیست. گاندی از دانشمندان هندی خواست تا با توجه به اوضاع و شرایط هند، تحقیقاتی در زمینهٔ رژیم غذایی مردم هند انجام دهند:

این وظیفهٔ شماست که این آزمایش‌ها را انجام دهید. صرفاً بدون تأمل نگویید که

---

1. Sevagram
2. Lord Farringden
3. Lionel Curtis

بنگالی‌ها به روزی نیم پوند (حدود ۲۲۰گرم) برنج نیاز دارند و باید نیم پوند هضم کنند. یک رژیم غذایی که از نظر علمی بی‌نقص و کامل باشد، برای آنان تنظیم کنید. میزان نشاستهٔ لازم برای بنیهٔ یک انسان معمولی را مشخص سازید. تا زمانی که مقداری شیر و چربی آن و نیز سبزیجات به رژیم غذایی تودهٔ روستایی ما افزوده نشود، رضایت من جلب نخواهد شد.

من به شیمی‌دانانی احتیاج دارم که قویاً به‌دنبال پیدا کردن رژیم غذایی ایده‌آل و مناسب برای هموطنان فقیر خود باشند. متأسفانه تاکنون پزشکان ما از منظر نوع دوستی، یا به هر حال از منظر یک فقیر، به حل این معضل نپرداخته‌اند.

گاندی در نقش یک «آشپز باتجربه»، شیوه‌هایی از آشپزی که ارزش غذایی مواد خوراکی را از بین نمی‌رد، به روی کاغذ آورد. وی در این نوشته‌ها بر این نکته پافشاری می‌کرد که گندمی که با آسیای دستی آسیا می‌شود یا برنجی که با دست سبوس‌گیری و پاک شده باشد بر محصولات کارخانه‌ای مشابه خود ارجحیت دارد. او می‌نویسد: «کارخانه‌های نساجی باعث بیکاری شدند اما کارخانه‌های شالی‌کوبی و آرد، سوء تغذیه و بیماری نیز با خود به همراه آوردند.

به باور گاندی «احیای مجدد روستاهای هند امری ضروری برای حیات ماست. لازم است که ما به‌جای ارائه الگوی زندگی شهری به روستاییان، ذهنیت خود را متوجه آنان سازیم و زندگی آنان را الگو قرار دهیم.» به نظر او شهرها توانایی مراقبت از خود را دارند، «این روستاییان هستند که باید به آنها توجه کنیم. باید آنان را از خرافات، تعصبات و کوته‌بینی‌ها نجات دهیم و این کار شدنی نیست مگر آنکه در بین آنان و شریک غم و شادی آنان باشیم و آموزش و اطلاعات لازم را در میان آنان گسترش دهیم.»

گاندی مشتاق و طرفدار کسانی بود که اهل کار بودند. او می‌گفت: «برای مردمی که بیکاراند و از گرسنگی روبه مرگ هستند تنها شکل سزاوار زندگی که خداوند می‌تواند ارزانی کند کار است و غذا به‌عنوان دستمزد آن.» وی گفته بود اگر سعادت آن را می‌داشتم که با کسی مانند بودا روبه‌رو شوم، بی‌شک از او می‌پرسیدم چرا به‌جای مراقبه، ارجحیت کار کردن را ترویج نکرده است. در یکی از جلسات انجمن صنایع روستایی سراسر هند، گاندی در مورد سوسیالیسم و زندگی و فقر در

یک روستای ایده‌آل صحبت می‌کرد. او پیشنهاد کرد کسانی که توانایی خرید شیر را ندارند، می‌توانند از شیر چرخ کردهٔ بدون چربی که همچنان از ارزش غذایی بالایی برخوردار است استفاده کنند. و آنانی که نمی‌توانند میوه بخرند، می‌توانند از تمر هندی، لیموترش و گوجه‌فرنگی به‌جای میوه استفاده کنند. گاندی به‌عنوان الگو خانه‌هایی در نظر داشت که سقفی پوشالی، دیوارهایی گلی و کفی پوشیده از برگ نخل داشتند. او مترصد این بود که آیا می‌توان از شمار رمهٔ گاوها در روستاها کم کرد. می‌پرسید آیا لازم است که هر خانوار روستایی یک گاری گاوکش داشته باشد؟ آیا نمی‌شد که اهالی یک روستا تحت یک برنامهٔ تعاونی از گاری‌های کمتری استفاده کنند؟ چرا نمی‌شود که یک آغل مشترک و جمعی داشت؟ چرا ایجاد یک شرکت تعاونی برای فروش غله و محصولات کشاورزی امکان‌پذیر نیست؟ آیا ممکن نیست که تمامی زمین‌های یک روستا براساس تعاون و همکاری کشت شود و محصولات آن در بین کسانی که در تولید آن نقش داشته‌اند، توزیع شود؟ آیا نمی‌توان که برای روستاییان لباس گرم ارزان‌قیمت تهیه کرد تا مجبور نباشند برای گرم کردن خود با خانواده و حیوانات خود در یک اتاق زندگی کنند؟

گاندی با زندگی در روستا و با تفکر دایمی در مورد مشکلات روستا، به‌دنبال پیدا کردن راه‌حل برای رفع این مشکلات با استفاده از نیروی انسانی و منابع مادی خود روستاها بود. این رویکردی است که امروزه هم می‌توان با اطمینان از منافعی که در پی دارد، آن را دنبال کرد. تولید گاز از ضایعات گیاهی، که بسیار در مورد آن شنیده‌ایم، نمونه‌ای از این رویکرد است. اگر گاندی زنده بود، یکی از پرشورترین مدافعان آن محسوب می‌شد. برخلاف این، وی نمی‌توانست جهت‌گیری نادرست نظام آموزش عالی را که از نتایج آن اعزام دانشجو به خارج از کشور برای یاری رساندن به نظام بهداشتی بریتانیا و صنایع پیشرفتهٔ ایالات متحده و کانادا بود تحمل کند، زیرا این جهت‌گیری جایگزین اشتغال این افراد در مناطق روستایی شد که به آنها نیاز بیشتری داشت.

موارد توافق

واقعیت عجیبی است که در بحث بر سر میراث گاندی و نهرو در دورهٔ پس از ۱۹۴۷ توجه بیشتر بر نگرش و رویکرد متفاوت آنان به مسائل اقتصادی بوده است.

با این حال، این دو بر سر مجموعهٔ گسترده‌ای از مسائل اساسی دیگر مانند آزادی و اتحاد هندوستان، سیاست تکثرگرایی و روش‌های مصالحت‌آمیز برای حل اختلافات موجود بین گروه‌ها، اقوام و ملت‌ها، با یکدیگر اتفاق‌نظر داشتند. آنان هر دو تعصب دینی و زبانی، امتیازات کاستی و نجس شمردن برخی طبقات را تقبیح می‌کردند؛ و اگر مانند ما شاهد بروز و شیوع مجدد نظام کاستی، فساد و تبهکاری در سیاست کنونی هند بودند، از دیدن این همه نابسامانی وحشت‌زده می‌شد. هر دو آنان سیاست را راهی برای خدمت به جامعه می‌دانستند و آن را وسیله‌ای برای کسب منافع شخصی و قدرت محسوب نمی‌کردند. گاندی و نهرو هر دو از لفاظی‌های عوامانه پرهیز می‌کردند. هیچ یک قصد دامن زدن به امیال توده‌ها را نداشتند؛ نوشته‌ها و سخنرانی‌هایشان مملو از نصیحت و هشدار بود. گاندی پیوسته بر این نکته اصرار می‌ورزید که «سواراج» تنها معطوف به پایان سلطهٔ بریتانیا نیست، بلکه تا خودگردانی و خودفرمانی مردم هند ادامه دارد. اگرچه این اصل باید با الگو قرار گرفتن خود رهبران، به مردم القا شود. و نکتهٔ آخر آنکه گاندی و نهرو هر دو با پرهیز از خشونت به‌عنوان روشی ایده‌آل برای از بین بردن مناقشات ملی و بین‌المللی موافق بودند. در اکتبر ۱۹۶۰ نهرو در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، آموزه‌های مهاتما را مجدداً خاطرنشان کرد. وی گفت که مسئلهٔ اساسی درک توان عظیم و بالقوه انقلاب‌های صنعتی و نظامی عصر اتم برای رسیدن به سعادت یا تباهی است. خواستهٔ وی آن بود که برای نیل به هدف مطلوب باید به ابزارهای صحیح متکی باشیم: «این درسی است که رهبر بزرگ ما، به ما آموخته است. اگرچه ما در هند از بسیاری جهات نتوانسته‌ایم به توصیهٔ وی عمل کنیم، اما پیام وی همچنان در ذهن و قلب ما ماندگار است.»

مجلس؛ ترازنامه‌ای ترکیبی

سوباش سی. کاشیاپ[1]

مردم هند می‌توانند از داشتن نظام پارلمانی مبتنی بر نمایندگی دموکراتیک که نزدیک به نیم قرن کارکردی موفقیت‌آمیز داشته احساس غرور و افتخار کنند. نهاد پارلمان را می‌توان پیش از این در دوران هند باستان در هیئت شورای مشورتی نمایندگان، تحت عنوان *سابا* و *سامیتی* که در *ریگ‌ودا* ذکر آن به میان آمده، سراغ گرفت. اگرچه نهادهای قانونگذاری و مجلس خاستگاه و رشد خود را به مثابهٔ مفهومی مدرن، مرهون ارتباط هند و بریتانیا هستند، اما تصور اینکه این گونه نهادهای بریتانیایی در حکم درختی است که نهال آن در خاک هند کاشته شده نیز تصور نادرستی است. مجلس هند و نهادهای پارلمانی، آن‌گونه که امروز آنان را می‌شناسیم، رشدی ارگانیک در خاک هند داشته‌اند و مبارزات مداوم و بی‌امانی را برای رهایی از سلطهٔ خارجی و استقرار نهادهای آزاد دموکراتیک از سر گذرانده‌اند و اصلاحات قانونی پی‌درپی را که با تردید و اکراه فرمانروایان بریتانیایی همراه بود پشت سر گذاشته‌اند.

---

1. Subhash. C. Kashyap

نگاهی اجمالی به پنجاه سال

تحقق «میعاد با سرنوشت» و دستیابی به استقلال در نیمه شب ۱۵ ـ ۱۴ اوت ۱۹۴۵ برای هند آغاز سفری طولانی و پرفراز و نشیب بود. در ۱۴ اوت ۱۹۹۷ استقلال ما پنجاه ساله شد. این مدت، تاریخی طولانی در زندگی یک ملت برای فراهم آوردن ترازنامه و نگاهی به دستاوردها و شکست‌هایمان نیست. اما در طول این سال‌ها حوادث زیادی روی داده، که گویی حوادث قرن‌ها به‌طور فشرده در این چند دهه رخ داده است.

در زمان استقلال نهادهای پارلمانی مشغول به کار بودند. مجلس مؤسسان تشکیل شده بود. به‌موجب قانون استقلال ۱۹۴۷، قدرت‌های فائقه مجلس بریتانیا بر هند به مجلس مؤسسان منتقل شد که از آن پس به‌صورت بخش اصلی حاکمیت درآمد. اگرچه وظیفهٔ اصلی مجلس مؤسسان تدوین قانون اساسی هند بود، اما در عین حال هیئت یک مجلس قانونگذاری عادی نیز به خود گرفت و مجلس مؤسسان (قانونگذاری) نامیده شد.

قانون اساسی هند از ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۵۰ به مورد اجرا گذاشته شد. مجلس مؤسسان (قانونگذاری) نیز به صورت مجلس موقت هند درآمد و تا اولین انتخابات عمومی، که براساس حق رأی بزرگسالان بود، به‌همین ترتیب باقی ماند. از این‌رو می‌توان آغاز عمر پارلمان هند را از ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۵۰ محسوب کرد؛ اگرچه دو مجلس کنونی ـ مجلس عوام (لوک‌سابا[1]) و مجلس ایالتی (راجیاسابا[2]) در سال ۱۹۵۲ پای بر عرصهٔ وجود نهادند.

مهمترین نکته‌ای که از دوران مجلس موقت به‌یاد مانده، معیارهای بالای پارلمانی بود که مؤسسان و بنیانگذاران آن قصد پی‌ریزی آنها را داشتند. زمانی که یکی از اعضای حزب کنگره به‌نام اچ. جی. مادگال[3] به دلیل استفاده از موقعیت خود به‌عنوان عضو پارلمان برای پیش بردن منافع انجمن بولیون بمبئی مقصر شناخته شد، نهرو خود کمیته‌ای برای رسیدگی به مسئله تشکیل داد، که در نهایت

---

1. Loksabha
2. Rajyasabha
3. H. G. Mudgal

به عزل مادگال از نمایندگی منجر شد.

اولین مجلس عوام (لوک‌سابا) (۷ ـ ۱۹۵۲) در هفدهم آوریل ۱۹۵۲ تشکیل گردید. اگرچه این مجلس بر پایهٔ حق رأی عمومی بزرگسالان انتخاب گردید و همچون یک هیئت نمایندگی واقعی بود، اما در عین حال به شدت نخبه‌گرا بود. در این مجلس، به‌خصوص در جلسات آن، سلطه و تفوق قابل توجه افرادی که تحصیلات خود را در مؤسسه‌های آموزشی صاحب نام و حسرت برانگیز هند یا خارج ازکشورگذرانده بودند، مشهود بود. بیشتر آنان از پیشینه‌ای شهری برخوردار بودند. حقوق‌دانان عمده‌ترین گروه حرفه‌ای در مجلس بودند. با این حال، معیار تحصیلات چندان قابل اعتنا نبود. اگرچه اکثریت مجلس از آن فارغ‌التحصیلان دانشگاه بود (۳۷ درصد کل اعضاء) اما کسانی که تحصیلات دانشگاهی نداشتند، دومین گروه حائز اکثریت با ۲۳/۲ درصد کل اعضاء بودند.

معدل سنی اعضای مجلس چهل و پنج سال و هشت ماه بود. گروه سنی ۵۵ ـ ۵۰ سال دارای بیشترین نفرات بود. بیست و دو نفر، یعنی تنها ۴/۴ درصد اعضای مجلس را زنان تشکیل می‌دادند. شنیدن برخی از سخنرانی‌های مصرانهٔ آنان بسیار لذت‌بخش بود. یک عضو کمونیست پارلمان از بنگال غربی، یعنی خانم رنو چاکراوارتی، به‌واسطهٔ داشتن صدایی قوی و در عین حال زنانه و گوش‌نواز، چهرهٔ شاخص یک مناظره‌کننده را به‌خود گرفته بود. دیگر زنان برجستهٔ مجلس عبارت بودند از: سوچتا کریپالانی[1]، راج کُماری آمریت کور[2]، ترکشوری سینها[3]، ویجایا لاکشمی پاندیت[4] و م. چندراسغار[5].

از ۴۹۹ نمایندهٔ مجلس ۳۶۴ نفر آن از اعضای حزب کنگره بودند و این به روشنی به معنای تفوق این حزب بود. با وجود این، نمی‌توان گفت که جناح مقابل آن ناکارآمد بوده و یا به‌واسطهٔ اکثریت حزب کنگره حضوری بی‌تأثیر داشتند. درواقع این اقلیت همیشه اظهار وجود می‌کرد و در هر وضعیت مهمی حضورش احساس می‌شد. در بسیاری از موارد حزب کنگره قدرت آن را نداشت که عقیدهٔ

1. Sucheta Kripalani
2. Raj Kumari Amirt Kaur
3. Tarkeshwari Sinha
4. Vijaya lakshmi pandit
5. M. Chandrasekhar

اعضای مخالف را نادیده بگیرد. خود نهرو به‌عنوان کسی که به نظرات طرف مقابل احترام می‌گذاشت شناخته می‌شد و حتی گاهی برخلاف خواسته‌های اعضای حزب خود نظر می‌داد. اولین مجلس عوام (لوک‌سابا) از تعدادی از برجسته‌ترین افراد و شاخص‌ترین چهره‌های پارلمانی تشکیل یافته بود که همگی در ساز و کارهای پارلمانی بسیار متبحر و مطلع و در فن مناظرات پارلمانی نیز ورزیده و ماهر بودند.

یک‌بار یکی از اعضای مجلس توجه آچاریا کریپالانی را به این نکته جلب کرد که وی در مقام انتقاد از حزب کنگره برآمده که همسرش را جذب خود کرده. آچاریای حاضر جواب با تندی جواب داد: «در تمام این سال‌ها گمان می‌کردم که مردان حزب کنگره نادانان احمقی بیش نیستند. هیچ نمی‌دانستم که تبهکار هم هستند و زنان دیگران را می‌ربایند». مجلس غرق در خنده شد.

قانونگذاری به مثابهٔ ابزار اصلی مهندسی اقتصادی ـ اجتماعی پذیرفته شده بود و نزدیک به ۵۰ درصد کل زمان نشست‌های اولین مجلس لوک‌سابا را به خود اختصاص داد. شمار زیادی از اقدامات قانونی که متضمن اصلاحات در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود در مجموعهٔ قوانین ثبت شد. هفت لایحهٔ قانونی که توسط اعضای مستقل مطرح شده بود، به تصویب رسید. این رکوردی است که تاکنون نیز هیچ مجلس لوک‌سابای دیگری از آن فراتر نرفته است.

در طی سال‌های ۷ ـ ۱۹۵۲ مجلس دوران تکوینی خود را می‌گذراند و در حال پی‌ریزی زیرساخت‌های قوی برای بنای استوار نهادها و روندهای پارلمانی بود. نهادها و روندهای جدیدی شکل گرفت و قوانین مناسبی تدوین گردید. تمام این موارد به‌خوبی پیش رفت و منجر به ایجاد مجالسی با استانداردهای بالا شد. کارکرد مجلس مورد تأیید و استقبال ناظران کاردان هندی و خارجی قرار گرفت.

دومین مجلس عوام (لوک‌سابا) (۶۲ ـ ۱۹۵۷) نیز قوانین زیادی به تصویب رساند. از میان لوایحی که از تصویب پارلمان گذشت، چهار مورد آن به اصلاحیه‌های قانون اساسی (از جمله الحاق گوآ به اتحادیهٔ هند) بود. دو طرح نمایندگان مستقل نیز در مجموعهٔ قوانین گنجانده شد. برای اولین‌بار اجلاس مشترک دو مجلس برای شکستن بن‌بست لایحهٔ جلوگیری از جهیزیه در این دوره تشکیل گردید. اهمیت «زمان پرسش» به‌عنوان ابزار پارلمانی قدرتمندی برای

تضمین پاسخگویی دولت در این دوره با طرح پرسش در مورد رسوایی ماندرا، که منجر به استعفای یک وزیر (تی. تی. کریشناماچاری) و دبیر شورای ایالت‌ها (اچ. ام. پاتل) شد، مورد توجه قرار گرفت. فراکسیون مخالف، اگرچه ضعیف و تجزیه شده بود اما فعال و مؤثر باقی ماند و هیچ فرصتی را برای بحث و مجادله از دست نمی‌داد.

جواهرلعل نهرو در آخرین روز دومین مجلس لوک‌سابا خاطرنشان ساخت که: «با در نظر گرفتن تمام موارد، کارمان نسبتاً خوب بوده است و چنانچه وضعیت جهان امروز را در نظر بگیریم که هر روز شاهد وقوع کودتاهایی در کشورهای مختلف هستیم، آن وقت از اینکه چگونه توانسته‌ایم روال عادی زندگی خود را ادامه دهیم، دچار شگفتی می‌شویم.» می‌توان گفت که دومین دورهٔ مجلس لوک‌سابا بیانگر دوره‌ای طلایی در تاریخ دموکراسی پارلمانی هند بود.

در لوک‌سابای سوم (۷ ـ ۱۹۶۲) تغییرات چشمگیری در ترکیب مجلس به‌وجود آمد. حقوق‌دانان که در دورهٔ اول و دوم اکثریت نمایندگان را به خود اختصاص می‌دادند، در مجلس سوم با کسب مقام اول توسط کارشناسان کشاورزی، در مقام دوم قرار گرفتند.

اعضای حزب مخالف عموماً فعال‌تر بودند و از نمایندگانی که با صدای بلند مخالفت می‌ورزند و نیز روشنفکرانی که بیش از رسایی صدای خود بر قدرت استدلال تذکرات و مهارت‌های کلامی و مباحثه‌ای متکی بودند، تشکیل شده بودند. آچاریا کریپالانی، رام ماندوهر لوهیا، مادو لیمای و ام. آر. ماسانی در این دوره از طریق انتخابات میان‌دوره‌ای برگزیده شدند. مادو لیمای برای تصدی سخنگویی «هوکام سینگ» بسیار تند مزاج و زودرنج بود و تقریباً هر روز در جلسات فصلی موضوعات محرمانه را با صدای بلند و مبارزه‌جویانهٔ خود پیش می‌کشید.

جایگاه‌های مهم در مجلس از آن شماری از افراد بود که دارای قابلیت کافی در سخنوری، اندیشه، معلومات و دانش بوده و علاقهٔ ژرفی به کار پارلمانی داشتند. اینان هیچ‌گاه نسبت به آنچه در پیرامون‌شان می‌گذشت، تماشاچیانی خاموش نبودند. در بسیاری از طرح‌ها و برنامه‌هایی که دولت ارائه می‌کرد، بدون واهمه انتقاد می‌کردند، تردیدهای جدی ابراز می‌داشتند و گاهی حتی با پیشنهادات دولت مخالفت می‌کردند. در بسیاری از مواقع به اعضای مخالف مجلس می‌پیوستند و

دولت را برای خطاهایی که مرتکب شده بود سرزنش کرده و تقاضای استعفای وزرای فاسد یا ناکارآمد را می‌کردند.

سومین مجلس عوام (لوک‌سابا) (۷ ـ ۱۹۶۲) دارای ۳۴ عضو زن بود که در مقایسه با ۲۷ عضو مجلس دوم و ۲۲ عضو مجلس اول، رقم بالاتری را نشان می‌داد. ایندیرا گاندی اولین نخست‌وزیر زن هند شد. پیشرفت جالب توجهی که در این مجلس روی داد آن بود که کارکرد قانونگذاری مجلس دیگر اشتغال اصلی آن به‌شمار نمی‌آمد.

چهارمین انتخابات عمومی نقطهٔ عطف دیگری در سیاست هند بود. اگرچه حزب کنگره اکثریت مطلق خود در مجلس را حفظ کرد، اما شکست‌هایی که متحمل شد از جمله سنگین‌ترین شکست‌هایی بود که تا آن زمان تجربه کرده بود. مهمترین تحولاتی که در صحنهٔ سیاسی و پارلمانی هند در طول حیات مجلس لوک‌سابای چهارم (۷۰ ـ ۱۹۶۷) پدید آمد، عبارت بودند از پدیدهٔ روی‌گردانی و انشعابات حزبی، و دیگر اینکه حزب کنگره استیلای بی‌چون و چرای خود را از دست داده و گرایشات غیرکنگره‌ای به مثابهٔ نقطهٔ تجمع و ارائهٔ برنامه برای احزاب مخالف مطرح گردید.

حمایت ایندیرا گاندی از وی. وی. جیری و انتخاب او به ریاست مجلس، مبارزه بین او و سندیکای کنگره[1]، تقابل و تضاد بین نظم و انضباط و وجدان، انشعاب در درون حزب کنگره در صدمین سالگرد تولد گاندی (۱۹۶۹)، عزل موراجی دسای از وزارت دارایی و ملی شدن بانک‌های عمده، همگی تأثیر خود را بر کارکرد مجلس لوک‌سابا برجای گذاشتند. پدیدهٔ روی‌گردانی سیاسی ویژگی این دوران بود.

این مجلس در دسامبر ۱۹۷۰، پیش از موعد مقرر منحل شد و بدین‌ترتیب عمرکوتاهی داشت؛ یعنی تنها سه سال و نه ماه و ده روز.

مجلس لوک‌سابای پنجم (۷ ـ ۱۹۷۱) به‌طور مشخص مجلسی پر حادثه بود. چندین رویداد ملی و بین‌المللی باعث ایجاد مجادلات، مباحثات و مذاکرات بسیاری در صحن مجلس شد. توافق سیملا با پاکستان در پی پیروزی غرورانگیز در جنگ بنگلادش باعث به‌وجود آمدن بحث‌های پر شور و پر حرارت در صحن مجلس شد. تعداد زیادی از لوایح قانونی ـ در حدود ۴۸۲ لایحه ـ در مجموعهٔ

قوانین وارد شد. ۱۹ لایحهٔ اصلاحی قانون اساسی نیز از تصویب گذشت. این تعداد لایحه بیشترین تعدادی بود که در یک دورهٔ مجلس لوک‌سابا به تصویب می‌رسید. براساس مواد اصلاحی ۳۵ و ۳۶ قانون اساسی، «سیکیم» به اتحادیهٔ هند پیوست.

برخی حوادث و تحولاتی در این دوره به وقوع پیوست که در ذهن باقی خواهد ماند؛ از جمله طرح حق بازنشستگی برای اعضای سابق مجلس، مورد نگروالا که مربوط به صندوقدار ارشد بانک دولتی هند بود که مدعی بود براساس دستورات شفاهی ۶۰۰ هزار روپیه پرداخت کرده بود و سرپیچی مستمر از دستورات ریاست مجلس توسط چهره‌های شاخصی نظیر جیوتیرموی باسو[1] که باعث اخراج آنها از مجلس گردید. همچنین پرشورترین بحث‌ها در مورد قانون تأمین امنیت داخلی (MISA)،[2] مباحث طولانی در مورد مسئلهٔ اعطای جواز واردات کالا و نقش وزیر راه‌آهن، ال. ان. میشرا، و یکی از اعضای پارلمان به‌نام تولموهان رام، از دیگر مواردی بودند که از آن زمان در یادها باقی مانده است. گفته می‌شد که نمایندهٔ فوق‌الذکر برای تسریع در روند اعطای اجازهٔ ورود کالا رشوه دریافت می‌کرده است.

اگرچه اعلام وضعیت فوق‌العاده که پیشتر در دسامبر ۱۹۷۱ در پی تجاوز پاکستان صورت پذیرفته بود، همچنان به قوت خود باقی بود اما ریاست جمهوری در ۲۵ ژوئن ۱۹۷۵ با توجه به احتمال بروز اغتشاشات داخلی مجدداً اعلام وضعیت فوق‌العاده کرد. رهبران احزاب مخالف این اعلام وضعیت اضطراری را با رأی دادگاه الله‌آباد در مورد رد صلاحیت ایندیراگاندی برای انتخاب شدن یا عضو بودن در مجلس لوک‌سابا یا مجالس قانونگذاری ایالتی برای یک دورهٔ شش ساله مرتبط می‌دانستند. پس از یک مباحثهٔ چهارده ساعته، مجلس لوک‌سابا راه حل را در اعلام وضعیت فوق‌العاده دانست. یکی از بحث‌انگیزترین و جنجالی‌ترین تصمیماتی که در طی وضعیت فوق‌العاده توسط مجلس لوک‌سابا اتخاذ شد، موضوع تمدید سنوات مجلس به مدت دو سال و تصویب چهل و دومین اصلاحیهٔ قانون اساسی بود.

با این همه، پیش از کامل شدن این مدت تمدید شده، مجلس بعد از یک دورهٔ

---

1. Jyotrimoy Basu

پنج سال و دو ماه و شش روزه منحل گردید. نارضایتی از اقدامات دورهٔ فوق‌العاده و حرکتی که به رهبری جایاپراکاش نارایان صورت پذیرفت، دولت حزب کنگره را در موقعیت سختی قرار داد.

مجلس عوام (لوک‌سابا) پنجم خاطرات تلخی از قوانین دورهٔ وضعیت فوق‌العاده، زیاده‌روی‌های قوهٔ مجریه و انزوای سیاسی ایندیرا گاندی از خود برجای گذاشت. با وجود این، تحت رهبری بانو گاندی دستاوردهای مثبت بسیاری به‌دست آمد و لحظات پر غرور زیادی برای ملت به‌وجود آمد. این موارد عبارتند از: بازگشت حزب کنگره با کسب بیش از دوسوم کرسی‌های مجلس، پیروزی سرنوشت‌ساز بر پاکستان، به‌وجود آمدن بنگلادش مستقل، توافق سیملا، پیمان دوستی بین اتحاد شوروی و هند، الحاق سیکیم به اتحادیهٔ هند، انجام موفقیت‌آمیز انفجار هسته‌ای زیرزمینی که هند را به‌عنوان یک قدرت هسته‌ای تثبیت کرد و نظایر آن.

انتخابات ۱۹۷۷ دولتی غیر وابسته به حزب کنگره را به قدرت رساند. اما این ایندیراگاندی بود که با وقار حکم را پذیرفت، از قدرت کناره‌گیری کرد و عالی‌ترین هنجار دموکراسی پارلمانی را حفظ کرده و مورد تأیید قرار داد. اگرچه حزب حاکم پیروز نشد، اما آزادی و دموکراسی برنده شد و نظام، مشروعیت، سرزندگی، انعطاف‌پذیری و حیات خود را ثابت کرد. این واقعیت پذیرفته و تثبیت شد که حتی پر قدرت‌ترین فرد نیز ممکن است پای صندوق‌های رأی شکست بخورد و قدرت می‌تواند از طریق ابزارهای قانونی و صلح‌آمیز نیز به دیگری منتقل شود.

برخی ازکارهای برجسته‌ای که مجلس عوام (لوک‌سابا) ششم (۹ ـ ۱۹۷۷) به انجام رساند، عبارت بود از چهل و سومین اصلاحیهٔ قانون اساسی که دورهٔ مجلس لوک‌سابا و مجالس ایالتی را از شش سال به پنج سال تقلیل می‌داد. اصلاحیهٔ چهل و پنجم قانون اساسی نیزکه شکلی جامع‌تر داشت، تغییراتی که به واسطهٔ اصلاحیهٔ ۴۲ در طول وضعیت فوق‌العاده تصویب شده بود را لغو می‌کرد.

تقریباً تمام مدت مجلس ششم، که تحت تسلط دولت حزب جاناتا بود، به تعقیب و تنبیه کسانی گذشت که ارتباطی نزدیک با ایندیراگاندی داشتند و مسئول «فجایع و افراط‌گری‌ها» در زمان وضعیت فوق‌العاده شمرده می‌شدند. تحقیقی که توسط «کمیسیون شاه» صورت گرفت، تحقیق در مورد پروژهٔ ماشین‌سازی

ماروتی،[۳] طرح اتهام علیه خود ایندیرا گاندی، دستگیری و حبس وی و محرومیت او از عضویت در مجلس، همگی بخشی از این جریان بود.

پیش از آنکه دولت جاناتا بتواند موقعیت خود را تثبیت کند و کارهای مثبتی به انجام برساند، شکافی جدی بین رهبران و گروه‌های مختلفی که در حزب جاناتا گردهم آمده بودند درگرفت و این اختلافات عیان شد. وای. بی. چاوان در شورای وزیران، به ریاست موراجی دسای، رأی عدم اعتماد گرفت و این امر باعث شد که شورای وزیران دیگری به ریاست چاران سینگ تشکیل شود. این شورا نیز خارج از حیطهٔ حزب کنگره بود. چاران هم هیچ‌گاه در مجلس حضور نیافت و استعفا داد. ششمین مجلس لوک‌سابا پس از حدود دو سال و نیم منحل شد و تجربهٔ حزب جاناتا شکست خورد.

هفتمین مجلس عوام (لوک‌سابا) (۴ ـ ۱۹۸۰) ایندیرا گاندی را مجدداً به قدرت رساند و بدین‌ترتیب کنگره شکست خود در ۱۹۷۷ را جبران کرد. تقریباً تمام احزاب دیگر در وضعیت بدی قرار داشتند. بزرگترین گروه (با ۳۹/۳ درصد) در هفتمین مجلس همچنان کارشناسان کشاورزی بودند. در واقع از همان اولین مجلس به بعد، قدرت کارشناسان کشاورزی در هر دوره روبه فزونی گذاشته بود. وضعیت پنجاب، به‌خصوص در طول دو سال آخر عمر مجلس لوک‌سابای هفتم، بر روند کاری مجلس بسیار تأثیرگذار بود. گزارش کمیسیون مَندال که سهم ۲۷ درصد را برای طبقات عقب‌مانده توصیه می‌کرد در مجادله‌ای طولانی تا ساعات دیروقت شب ۱۱ اوت به بحث گذاشته شد.

در ۳۱ اکتبر ۱۹۸۴ تمام ملت هند از ترور نخست‌وزیر ایندیراگاندی که توسط مخالفین خود وی در اقامتگاه رسمی‌اش روی داد، دچار بهت و حیرت شد. راجیو گاندی به‌جای وی به نخست‌وزیری رسید.

تحت تأثیر ترور ایندیرا گاندی، حزب کنگره در انتخابات ۱۹۸۴ توانست اکثریتی قریب به سه چهارم کرسی‌های مجلس را به خود اختصاص دهد؛ رکوردی که حزب حتی در زمان نهرو نیز بدان دست نیافته بود. مجلس لوک‌سابای هشتم (۹ ـ ۱۹۸۵) از هر نظر متفاوت بود. در سال جهانی جوانان، هند صاحب جوانترین نخست‌وزیر خود شد و در عین حال هنرپیشگانی مانند آمیتا باچان، ویجیانتیا مالا بالی و سونیل دات به چهره‌هایی جهانی تبدیل شدند.

ویژگی شاخص لوک‌سابای هشتم آن بود که بسیاری از اعضای آن جدید بودند. ویژگی دیگر این مجلس افزایش نسبی اعضای تحصیل‌کرده آن بود. بیش از ۷۱ درصد از اعضای مجلس فارغ‌التحصیل دانشگاه و یا دارای مدارج عالی تحصیلی بودند. درصد کسانی که دارای تحصیلات دانشگاهی نبودند تا ۷/۹ درصد ـ که کمترین درصد در تمام ادوار مجلس بود ـ کاهش پیدا کرد. از نظر پیشینهٔ حرفه‌ای، روند موجود در چند دوره قبلی مجلس ادامه پیدا کرد و کارشناسان کشاورزی و حقوق‌دانان همچنان در مجلس دارای بیشترین تعداد بودند. در این دوره ۱۳ لایحهٔ اصلاحی قانون اساسی از تصویب گذشت که از این میان ده لایحهٔ آن در طول حیات مجلس به اجراء درآمد. مهمترین این اصلاحیه‌ها دو لایحه بود که یکی لایحهٔ ممنوعیت ترک آیین[1] بود و دیگر آنکه سن رأی‌دهی از ۲۱ سال به ۱۸ سال کاهش پیدا کرد.

زمانی که در ۱۹۸۶ لایحهٔ (اصلاحی) شرکت پست هند به مجلس آمد، صحنهٔ مجلس بسیار پر تشنج شد. با وجود این، هر دو مجلس این قانون را به تصویب رساندند و برای توشیح به ریاست جمهوری فرستادند. این موضوع باعث بروز مباحث و مجادلاتی در میان مردم شد و سرانجام رئیس جمهور این لایحه را برای توضیح و تجدیدنظر به دولت عودت داد. نکته قابل توجه این است که نه از توشیح خودداری و نه لایحه به دو مجلس پارلمانی عودت داده شد.

لایحهٔ زنان مسلمان (حفظ حق طلاق) در ۱۹۸۶ نیز باعث بروز بحث‌های بسیاری دربارهٔ «مسئله شهبانو»(۴) شد و لایحه در نشستی طولانی، که از ۵ مه شروع و تا ساعت ۲۰:۴۵ روز ۶ مه ۱۹۸۶ به طول کشید، تصویب شد.

در تاریخ پارلمانی هند، مجلس هشتم به دلیل مباحث مهمی که دربارهٔ لوایح مطرح شده در آن پیش آمد، همیشه در یادها خواهد ماند. بحث‌هایی که در مجلس در می‌گرفت جنجال‌ها و بی‌نظمی‌هایی در پی داشت تا جایی که در یک روز ـ ۱۵ مارس ۱۹۸۹ ـ موجب به تعلیق درآمدن عضویت ۶۳ عضو حزب مخالف تا پایان

---

۱. هدف از تصویب این ماده (Anti–Defection) جلوگیری از پیوستن اعضای منتخب یک حزب در مجلس به حزب دیگر بود، که تا پیش از این بسیار متداول شده بود و سیستم حزبی را تضعیف می‌کرد ـ م.

هفته شد. همین امر در بحث پیرامون خرید توپ‌های ۱۵۵ میلی‌متری هویتزر[1] ساخت شرکت بوفورس[2] سوئد و گزارش سازمان ممیزی و بازرسی کل هند در مورد خرید این توپ‌ها نیز رخ داد. هنگامی که در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۹ مجلس در یک روز هشت بار به تعطیلی کشیده شد، رکوردی نیز در این باره به ثبت رسید. این رویدادها در نهایت منجر به استعفای دسته‌جمعی اعضای حزب مخالف در مجلس شد. در این دوره یکصد و بیست و چهار عضو مجلس از سمت نمایندگی استعفا دادند. از این تعداد، ۱۰۷ نفر تنها در جلسه چهاردهم (بخش اول) استعفاء دادند؛ ۷۳ نفر هم در یک روز ـ ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۹ ـ استعفای خود را تسلیم کردند.

مجلس عوام (لوک‌سابا) هشتم از بسیاری جهات مجلسی تاریخی بود. در این مجلس سیستم کمیته‌های دایمی سازمانی شروع شد.

در مجلس لوک‌سابای نهم (۹۱ ـ ۱۹۸۹) اگرچه حزب کنگره همچنان بزرگترین حزب محسوب می‌شد، اما شمار احزاب در این دوره رکورد جدیدی را برجای گذاشت. در این مجلس ۲۴ حزب شرکت داشت. همچنین اولین‌بار بود که هیچ حزبی دارای اکثریت مطلق نبود و در حاشیه امنیت قرار نداشت. وی. پی. سینگ دولتی متشکل از حزب اقلیت جاناتا دال و حمایت حزب بهاراتیا جاناتا (BJP) و احزاب چپ خارج مجلس تشکیل داد. ویژگی شاخص مجلس نهم این بود که بزرگترین حزب مجلس ـ کنگره ملی هند با ۱۹۷ عضو ـ رسماً به‌عنوان حزب مخالف شناخته می‌شد و نخست‌وزیر پیشین، راجیو گاندی، به‌عنوان رهبر این فراکسیون مخالف، وزیر کابینه نیز بود. در ضمن وی اولین نخست‌وزیری بود که به‌عنوان رهبر فراکسیون مخالف در مجلس عضویت داشت.

اعضای جدید این مجلس عبارت بودند از: مایاواتی از حزب باهوجان ساماج (BSP) از اوتارپرادش، اوما بهاراتی از حزب بهاراتیا جاناتا از ایالت مادیا پرادش، اوماگاجاپاتی راجو از حزب کنگره از حوزهٔ انتخابی آندرا، سوباشینی علی از حزب کمونیست هند (مارکسیست) از حوزهٔ ایالات متحد، ام. جی. اکبر از حزب کنگره از حوزهٔ بیهار، آتیندر پال سینگ، سیمران جیت سینگ مان و بیمال خالصا (بیوهٔ بینت سینگ، قاتل ایندیرا گاندی) از حوزه پنجاب. البته سیمران جیت سینگ هیچ‌گاه

1. Howitzer 2. Bofors

نتوانست به کرسی خود در مجلس دست یابد، چراکه به واسطهٔ همراه داشتن شمشیر اجازه حضور و ادای سوگند پیدا نکرد.

در این دوره روال کار مجلس تحت تأثیر وضعیت جامو و کشمیر، پنجاب و آسام قرار داشت.

در ۷ اوت، وی. پی. سینگ به‌طور غیر منتظره تصمیم بسیار مهم خود مبنی بر اجرای عدالت اجتماعی را توسط دولت اعلام کرد و بیان داشت که قصد دارد گزارش کمیسیون مندال را به مورد اجرا گذارد. این اعلام، اقداماتی سیاسی تلقی شد. دانشجویان، معلمان، وکلا و حقوق‌دانان به همراهی پسران و دختران جوان به‌خاطر این اقدام دست به آشوبی وسیع زدند و به خیابان‌ها ریختند و نمایندگان مجلس لوک‌سابا را به وحشت انداختند.

دولت وی. پی. سینگ نتوانست حتی به مدت یک سال بر مسند قدرت بماند. پس از اینکه حزب بهارتیا جاناتا و متحدان آن به تلافی دستگیری ال. کی. ادوانی و ممانعت از اقدام او برای بازسازی معبد رام، دست از حمایت دولت برداشتند، روشن بود که وی. پی. سینگ حمایت اکثریت مجلس را از دست می‌دهد. با وجود این، وی نه‌تنها از استعفاء سر باز زد بلکه پیشنهاد کرد که در صحن مجلس بقای دولت وی را به رأی گذاشته شود.

در ۷ نوامبر، ۳۵۶ نفر، در مقابل ۱۵۱ نفر، رأی عدم اعتماد به دولت دادند و ۶ نفر نیز رأی ممتنع دادند. این رویداد نیز باعث ثبت یک رکورد تاریخی دیگر شد؛ چراکه این اولین‌باری بود که دولتی رأی عدم اعتماد می‌گرفت. به این ترتیب رئیس جمهور از چاندراشکر دعوت کرد تا نسبت به تشکیل دولت جدید اقدام کند.

در ۶ مارس، چاندراشکر با اشاره به بحران به‌وجود آمده به واسطهٔ بایکوت حزب کنگره[۵] اظهار داشت: «من قادر به رهبری دولت نیستم و مایلم در دیدار با رئیس جمهور استعفای دولت خود را تقدیم کنم.» در همان روز رئیس جمهور در نامه‌ای به نخست‌وزیر استعفای او را پذیرفت و سرانجام یک هفته بی‌ثباتی سیاسی در ۱۳ مارس، با انحلال مجلس لوک‌سابای نهم توسط ریاست جمهوری، به پایان رسید.

بزرگترین صدماتی که در طول دوران مجلس عوام (لوک‌سابای) نهم وارد آمد، صدمات نهادی بود؛ چراکه قوانین، معاهدات و سنت‌های دیرپا از بسیاری جهات

در این مجلس نادیده گرفته شد. در این مجلس موارد آشوب و بلوا، صحنه‌های جنجالی و پر سر و صدا، ترک جلسه به معنای اعتراض، تجمع در جایگاه هیئت رئیسه، بالا بردن پلاکارد و تعلیق مکرر جلسات بیش از حد معمول پیش می‌آمد. زمانی که مجلس نهم در ۱۳ مارس منحل گردید، مادو لیمایه چهرهٔ شاخص مجلس و رهبر سوسیالیست نوشت که «مرگ ننگ‌آور این مجلس بالاخره فرا رسید.» او اضافه می‌کند که کل دورهٔ مجلس لوک‌سابای نهم مایهٔ تأسف بود و آخرین روز آن نیز روز شرم ملی بود. زمانی که تمام مملکت در حال گذار از بحران اقتصادی بسیار سختی بود، اعضای مجلس به خود اجازه دادند که حق بازنشستگی، مقرری و امکانات خود را افزایش دهند. نامعقول‌ترین و غیرقابل دفاع‌ترین این اقدامات برقراری حق بازنشستگی برای مابقی عمر، پس از عضویت یک ساله، در مجلس بود با همین یک اقدام، تمامی گروه‌های مجلس ثابت کردند که بیش از مسائل کلان ملی، به منافع کوچک شخصی خود توجه دارند و به افکار و حساسیت‌های عمومی اعتنایی نمی‌کنند. به‌دنبال تصویب عجولانه این طرح از طرف هر دو مجلس، موجی از نارضایتی کل کشور را فرا گرفت. سرانجام رئیس جمهور این طرح را نپذیرفت. مسائل مالی کشور، از جمله تقاضاهای میلیاردها روپیه برای کشور، رأی به بودجهٔ ۹۲ ـ ۱۹۹۱ و بودجهٔ چهار ایالت و یک قلمروی متحد که تحت امر ریاست جمهوری اداره می‌شد در ۹۱ ـ ۱۹۹۰، مجموعاً در عرض چند دقیقه بدون بررسی دقیق و هیچ گونه بحثی به تصویب رسید و به این ترتیب نقش قانونگذاری به استهزاء گرفته شد. ۱۸ لایحه نیز بدون هیچ بحثی در کمتر از دو ساعت به تصویب رسید و به این ترتیب رکوردی جدید، اما شوم، در رسیدگی به لایحه‌ها از این مجلس برجای ماند.

خوشبختانه، دوره نهم مجلس لوک‌سابا دوره‌ای کوتاه بود. با شکست تجربهٔ دولت متشکل از اقلیت‌ها که از بیرون مجلس حمایت می‌شد، کشور به تجربه پیشین و سنتی خود بازگشت و در کمتر از دو سال با یک انتخابات سراسری دیگر مواجه شد.

مجلس لوک‌سابای دهم (۶ ـ ۱۹۹۱) زیر سایهٔ تراژدی هولناک ترور راجیو گاندی تشکیل شد. وی نه‌تنها کاندیدای عضویت در مجلس بود بلکه محتمل‌ترین شخص برای احراز پست نخست‌وزیری به‌حساب می‌آمد. دهمین دورهٔ انتخابات

سراسری، پر خشونت‌ترین و وحشیانه‌ترین انتخابات در تاریخ هند بود.

اگرچه حزب کنگره مثل همیشه بزرگترین حزب در مجلس بود، اما برای رسیدن به اکثریت مطلق و تشکیل دولت به چند کرسی دیگر نیازمند بود. همدردی با ترور راجیو گاندی، چند کرسی به کرسی‌های حزب کنگره اضافه کرد اما این تعداد نیز کافی نبود. حزب کنگره در پرجمعیت‌ترین ایالت‌ها ـ اوتارپرداش و بیهار ـ تقریباً به‌طور کامل شکست خورده بود. انتخاب قاطعانهٔ پی. وی. ناراسیمها رائو، ابتدا به ریاست حزب کنگره و سپس به عنوان رئیس فراکسیون کنگره در مجلس و نیز انتصاب وی به‌عنوان اولین نخست‌وزیری که از یک ایالت جنوبی به این سمت برگزیده می‌شد، باعث تقویت احساس یکپارچگی در حزب شد.

در طی سال‌های ۴ ـ ۱۹۹۱، دولت حزب کنگره به ریاست ناراسیمها رائو اکثریت خود را در مجلس تقویت کرد و عمدتاً از طریق ایجاد شکاف در بین احزاب مخالف و ترغیب آنان به پشت کردن به حزب خود از طریق رشوه‌دهی علنی، وعدهٔ وزارت و نظایر آن، توانست اکثریت را نصیب خود کند. نمایندگانی هم که از حزب خود روی برگرداندند، از عضویت در مجلس عزل نشدند.

همچنین در اقدامی غیر معمول برای جلب رضایت اعضای مجلس و تقویت منافع شخصی نمایندگان برای ادامهٔ نمایندگی آنان، سالانه مبلغ ده میلیون روپیه به آنان داده می‌شد تا تحت نظارتشان در حوزهٔ انتخابی برای کارهای عمرانی صرف کنند. اگر از دیدگاه آیین‌نامهٔ به مجلس دهم نگاه شود، قابل توجه‌ترین تحول در این دوره برقراری نظامی تمام عیار و کامل متشکل از ۱۷ کمیتهٔ پارلمانی سازمانی بود؛ که در کنار سایر امور بررسی دقیق و عمیق طرح‌های بودجه و تقاضاهای کمک مالی را هماهنگ می‌کرد.

بیش از نیمی از اعضای مجلس لوک‌سابای یازدهم (۷ ـ ۱۹۹۶) هیچ‌گونه سابقه‌ای در مجلس نداشتند و حتی عضو شورای محلی نیز نبودند. همچنین بیشترین افراد با سابقه کیفری در این دورهٔ مجلس نمایندگی داشتند. در عین حال، مجلس یازدهم در مقایسه با سایر مجالس کوتاه‌ترین عمر را داشت و ناتوانی احزاب سیاسی برای تشکیل دولتی باثبات که از حمایت اکثریت اعضای مجلس برخوردار باشد، در این دوره مشهود بود. در واقع پدیدهٔ عجیب آن بود که دو حزب بزرگ هند بیرون از دولت بودند و حدود ۱۴ ـ ۱۳ حزب کوچک با مرام‌های مختلف و

مخالف، اکثریتی را تشکیل داده بودند تا از مزایای قدرت بهره ببرند. در این دوره دو نخست‌وزیر بر سرکار آمد و کل نمایش کمتر از دو سال به طول انجامید.

شرح مختصری از تحول وضعیت

چنانچه تحولاتی را که از زمان استقلال در نهادهای پارلمانی به‌وجود آمده است از نظر بگذرانیم، با حقایقی روبه‌رو می‌شویم که برخی بسیار جالب و برخی نگران‌کننده‌اند. مجلس که زمانی تصور می‌شد باید اساساً وظیفهٔ قانونگذاری داشته باشد به‌تدریج به نهادی با کارکردهای چندگانه تبدیل شد. قانونگذاری دیگر مهمترین کارکرد مجلس، چه به لحاظ کیفی و چه به لحاظ کمی، نیست. قانونگذاری زمانی که ۵۰ درصد وقت مجلس را به خود اختصاص می‌داد به موضوعی تبدیل شده است که تنها ۲۰ درصد وقت آن را می‌گیرد.

تغییرات در ترکیب اعضاء، ویژگی و خصوصیات مجلس را نیز دستخوش تغییر کرده است. در طی سال‌های ۶۲ ـ ۱۹۴۷ ترکیب مجلس عمدتاً از نخبگان، شهرنشینان، تحصیل‌کردگان در انگلیس و غرب‌زدگان تشکیل یافته بود. اگرچه افراد فاقد تحصیلات دانشگاهی دومین گروه بزرگ مجلس را تشکیل می‌دادند اما بزرگترین گروه به لحاظ حرفه‌ای باز هم حقوق‌دانان بودند.

مجلس ما در سال‌های اول ظهورش به‌واسطهٔ داشتن برخی از قانونگذاران بسیار برجسته و شایسته که مایه سرافرازی هر مجلس در جهان خواهند بود، می‌توانست، به حق بر خود ببالد. با این همه، در دهه‌های اخیر با وجود صعود شمار افراد دارای تحصیلات عالیه به بالاترین حد خود و کاهش تعداد افراد فاقد تحصیلات دانشگاهی از ۲۵ درصد به حدود ۶ تا ۷ درصد، نمایندگان ما بیشتر از روستاها و شهرهای کوچک بودند. بزرگترین گروه‌های حرفه‌ای کارشناسان کشاورزی و کارگزاران سیاسی و اجتماعی تمام وقت بودند.

تا سال ۱۹۷۷، یعنی سی سال پس از استقلال، حزب کنگره با اکثریتی بلامنازع، حزب غالب و مقتدر مجلس بود. با وجود این، نکتهٔ جالب توجه این است که در سال‌های آغازین هرچند تعداد مخالفین اندک بود اما تأثیرگذارتر بودند و اثر بیشتری از خود برجای می‌گذاشتند. شاید دلیل این تأثیرگذاری کیفیت بالا و ویژگی بارز عضویت در مجلس از نظر هر دو جناح بود، اما دلیل اصلی این مسئله

دولتی با ثبات و رهبری مطمئن و شایسته بود که می‌توانست بلندنظری بیشتری از خود نشان بدهد و بدون آنکه وجهه‌اش دچار خدشه شود، نظرات مخالفان را نیز در نظر گیرد.

تصویب قانون ممنوعیت ترک آیین و یا دهمین برنامهٔ زمان‌بندی قانون اساسی نتوانست مشکلی را حل کند. در واقع این امر باعث به‌وجود آمدن مشکلات جدید و تغییر عمیق رفتار قانونگذاران و کارکرد قانونگذاری در جهتی منفی شد. امروزه شاهد بحث‌های بی‌پایان در خصوص نزول معیارها در رفتار قانونگذاران هستیم که در بحث‌های بدون کیفیت، عدم حضور حضار و تماشاگران در مجالس، بی‌نظمی نمایندگان، صحنه‌های جنجالی و پرهیاهو و نظایر آن متجلی بوده است. مجالس قانونگذاری و اعضای آن ـ یعنی نمایندگان منتخب مردم ـ احترام خود را در سراسر کشور در بین مردم از دست داده‌اند. نمایندگان دیگر مانند گذشته مورد تکریم و احترام قرار نمی‌گیرند.

رائو، نخست‌وزیر اسبق، پیش از این از تبهکارانه شدن سیاست و سیاسی شدن تبهکاری سخن به میان آورده بود. نخست‌وزیر گجرال نیز از فساد و تباهی در سیاست گفته بود و خاطرنشان کرده بود برای رفع این معضل کاری از دست او برنمی‌آید و در این راه تا آنجا پیش رفت که از مردم خواست در مقابل این وضع دست به مقاومت منفی (ساتیاگراها) بزنند. امروزه احزاب سیاسی به‌صورت باندهای مافیایی درآمده‌اند، مجالس قانونگذاری دارای اعضا و دولت صاحب وزیرانی است که پیشینهٔ کیفری دارند. گسترش فساد سیاسی، خرید و فروش نمایندگان برای کسب اکثریت و ماندن بر سریر قدرت، به‌گروگذاشتن منافع ملت و نسل‌های آتی برای نفع شخصی در قدرت سیاسی، همگی از جمله موضوعاتی است که امروزه بسیار در مورد آن صحبت می‌شود. ملت نیز بهت‌زده و درمانده است.

باید به تغییر و دگرگونی مشخصی که در ساختار، محتوا و فرهنگ مباحث، از اولین دورهٔ مجلس عوام (لوک‌سابا) تاکنون پدید آمده است، توجه کرد. در دوره‌های اولیهٔ مجلس بر بحث دربارهٔ مسائل ملی و بین‌المللی تأکید بیشتری می‌شد و مسائل منطقه‌ای و مشکلات محلی به عهدهٔ مجالس قانونگذاری ایالتی سپرده می‌شد. مردم به‌گرد نهرو جمع می‌شدند تا به بحث‌های وی دربارهٔ وضعیت

بین‌المللی، مسائل خارجی و نظایر آن گوش فرا دهند؛ بحث‌هایی که با کیفیت بالا و از زاویهٔ ملی مطرح می‌گردید. به‌نظر می‌رسد که اعضای مجلس به تدریج، اما در روندی روزافزون، به مسائل منطقه‌ای و حتی مشکلات محلی توجه بیشتری مبذول می‌دارند. آنچه باعث نگرانی بیشتر می‌شود تنها تأکید بر مسائل منطقه‌ای نیست بلکه دگرگونی بنیادینی است که در رویکردها و نگرش‌ها به‌وجود آمده است. گاهی به‌نظر می‌رسد که ما هرچه بیشتر مسائل ملی و کشوری را از دیدگاه منطقه‌ای، محلی، زبانی یا به بیان دیگر از زاویهٔ کوته‌بینانه و بسته می‌بینیم؛ در حالی که به‌طور منطقی باید عکس این باشد.

این نظام تعرض و تجاوز چین، درگذشت نهرو، انشعاب حزب کنگره، جنگ با پاکستان، سیل‌ها و خشکسالی سخت و شدید، وضعیت‌های اضطراری و بحرانی در داخل و خارج ازکشور، حملات گروه‌های مائوئیستی و دیگر تروریست‌ها را از سر گذرانده است. پارلمان و مجالس قانونگذاری ایالتی از میان این بحران‌ها گذر کرده و به کار خود ادامه دادند. اما وضعیت کنونی کشور، اگر نگوییم ناامیدکننده و یأس‌آور است، قطعاً رضایت‌بخش نیست. به‌نظر می‌رسد که به بن‌بست رسیده‌ایم و راهی پیش رو نیست. باید به فکر آیندهٔ نهادهای پارلمانی و ایده‌آل‌های آزادی، دموکراسی، ثبات، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری باشیم.

در یک نظام سیاسی هیچ چیز غم‌انگیزتر و خطرناک‌تر از آن نیست که صلاحیت نمایندگان مورد شک و تردید قرار گیرد و مردم و نمایندگان برگزیدهٔ آنان به شکلی روزافزون از یکدیگر بیگانه شده و دوری گزینند. امروز ما در وضعیتی هستیم که حرمت شیوه‌ها و روش‌ها خدشه‌دار شده و ارزش‌ها و معانی را از بین برده است. اگر راهزنان، قاچاقچیان، گانگسترها و عوامل خارجی بتوانند به ما در رسیدن به قدرت و ماندن در قدرت یاری برسانند، حاضریم که با آنان مصالحه کنیم. حاضریم به همکارانمان در مجلس رشوه بدهیم تا بر کرسی خود باقی بمانیم. مردم احساس می‌کنند که نسل جدید سیاستمداران تمام احزاب، افرادی خودخواه، تشنه قدرت، ریاکارانی نابکار و تاجران قدرت هستند که مملکت، رفاه و بهروزی مردم آخرین اولویت آنان محسوب می‌شود. تنها مسئله مورد نظر این افراد جمع‌آوری ثروت و رسیدن به قدرت و ماندن در جایگاه قدرت است. آنان به حدی در مبارزه برای بقا درگیر شده‌اند که دیگر زمان و توانی برای خدمت به مردم ندارند.

به گفتهٔ آر. ونکا تارامان[1] نمایندگان «دیگر رقبایی در صحنهٔ خدمت به مردم نیستند بلکه دشمنان خونی یکدیگر در صحنه نبردند.»

نهادهای پارلمانی مانند گیاهانی ترد و شکننده‌اند که در صورت عدم مراقبت و نگهداری پژمرده می‌شوند. از این‌رو اولین اولویت ما باید این باشد که چرا امور به چنین مجرایی افتاده است. شاید برای بازگرداندن مجالس قانونگذاری و نمایندگان آن به جایگاه سنتی احترام‌برانگیز و قابل افتخارشان نزد ملت راهی وجود داشته باشد و بتوان تجدید حیاتی در اعتقاد به دموکراسی و فرهنگ پارلمانی به‌وجود آورد.

یکی از مهمترین و اساسی‌ترین کارکردهای مجلس در یک نظام پارلمانی تضمین دولتی پاسخگو و مسئول است. راهی قانونی باید پیدا شود که پاسخگوی وضعیت بلاتکلیف مجلس، زمانی که هیچ حزب یا هیچ رهبری قادر به تشکیل دولت نیست، باشد. باید مجلس را مجبور ساخت که به وظیفهٔ خود عمل کند. مجلس را نمی‌توان تنها به امان هوس‌ها و دسیسه‌های سیاستمداران و احزاب حرفه‌ای رها کرد. در عین حال، انحلال مجلس و اقدام مکرر به انجام انتخابات راه حل این مشکل نخواهد بود.

یک راه حل ساده برای درمان این معضل را می‌توان در مادهٔ ۸۶ قانون اساسی یافت، که برطبق آن ریاست جمهور می‌تواند پیامی به مجلس لوک‌سابا فرستاده و از نمایندگان بخواهد که رئیس مجلس را انتخاب کنند. از فردی که بدین ترتیب انتخاب می‌شود می‌توان خواست که دست به تشکیل دولت بزند و دولتی که با این روند تشکیل شود را می‌توان با رأی عدم اعتماد برکنار کرد و این نیز زمانی میسر می‌شود که فرد دیگری به‌طور همزمان به ریاست مجلس برگزیده شود.

اگر قرار است که مجلس اعتبار و شأن خود را بازیابد، چنین اقداماتی باید صورت بگیرد.

ضرورت اصلاحات پارلمانی

انفجار اطلاعات، انقلاب فناوری و دامنهٔ روبه رشد و پیچیدگی‌های نظام

---

1. Venkataraman

اداری جدید، وظایف بیشتر و گسترده‌تری بر دوش مجلس گذاشته است. ناکافی بودن زمان، اطلاعات و تجربه در نزد مجلس باعث کیفیت پایین قانونگذاری و نظارت ضعیف مجلس بر دولت خواهد شد. گفته می‌شود که در تمام طول نزدیک به ۲۰۰ سال حکمرانی بریتانیا بر هند تنها ۴۰۰ قانون از تصویب مجلس گذشت، در حالی که در ۵۰ سالی که از زمان استقلال می‌گذرد مجلس حدود ۴۰۰۰ قانون را از تصویب گذرانده است. اما تفاوت بزرگ آن است که به قول بی. ک. نهرو، از آن ۴۰۰ قانون پیروی می‌شد و لزوم اطاعت از آن وجود داشت، در حالی که از ۴۰۰۰ قانون کنونی اطاعت نمی‌شود. کسانی که این قوانین به آنان مرتبط می‌شود حتی از وجود آن اطلاع نداشته یا از آن سر در نمی‌آورند. قانونگذاری بیش از حد نتیجه عکس در پی داشته است.

ناکافی بودن آموزش و تعلیم ساز و کارهای عملیاتی پیچیدهٔ نظام پارلمانی و روند کاری نهادهای مدرن پارلمانی تأثیر معکوسی بر عملکرد قانونگذاران و نظام اداری داشته است. از این‌رو تاکنون تلاش‌های چندانی برای ایجاد پیش نیازهای ضروری موفقیت نظام پارلمانی، انضباط، ماهیت، پای‌بندی به اخلاق جمعی، نظامی از نظر ایدئولوژیکی دو حزبی و ضرورت توجه به خواسته‌های گروه اقلیت صورت نگرفته است. رویه‌های کهنه و روندهای وقت‌گیر که با نیازهای امروز تناسبی ندارند همچنان بدون آنکه ضرورتی داشته باشند دنبال می‌شوند. اعضای مجلس بدون در نظر گرفتن وابستگی حزبی، خود به صورت یک کاست جدید درآمده‌اند و بخشی از طبقهٔ حاکم و شریک در فساد و تباهی شده‌اند و با دریافت حقوق و مزایای بالا و دسترسی به بودجه عموم به این اعمال دامن می‌زنند.

مشروعیت دولت‌ها و نهادهای منتخب این نظام به شکل غیر قابل تفکیکی با انتخابات آزاد و عادلانه پیوند خورده و با نظامی که افرادی را به قدرت می‌رساند که به واقع نماینده ارادهٔ آحاد مردم و دارای توانایی لازم برای اداره امورانند، مرتبط است. تلاش‌هایی که اخیراً صورت گرفته به‌واسطهٔ نقش باندهای مافیایی و زر و زور، انجام انتخابات آزاد و عادلانه را اگر نگوییم غیرممکن، با مشکلات فراوانی روبه‌رو ساخته است. صلاحیت انتخاباتی اعضای منتخب مجلس قانونگذاری مورد شک و تردید قرار گرفت است. در رأی‌دهی هیچ‌گونه ملاحظهٔ ایدئولوژیک و برنامه‌ای دیده نمی‌شود. تقریباً تمامی احزاب و کاندیداها در جریان انتخاب درگیر

سامان دادن مجموعه‌های رأی‌دهنده براساس کاست، گروه، زبان و هویت‌هایی نظیر آن هستند یا از طریق کنترل مخفیانهٔ روند رأی‌گیری در صدد کسب آراء هستند. ویژگی انتخابی بودن مجلس نیز به واسطهٔ عملکرد نظام انتخاباتی دستخوش تحریف و تغییر شده است. اکثریت کسانی که به‌عنوان نمایندگان برگزیده معرفی می‌شوند عملاً حامی اقلیتی از رأی‌دهندگان هستند. از این‌رو به‌نظر می‌رسد قبل از آنکه فکر اصلاح مجلس به اجرا درآید، لازم است اصلاحاتی در نظام انتخاباتی و نظام احزاب سیاسی صورت پذیرد.

سیاست و عضویت در مجلس برای اکثر اعضای درگیر در آن، حرفه‌ای تمام وقت و پر درآمد شده است. در پس تغییر ترکیب مجلس، روند اضمحلال ارزش‌های پیشین و نیز بی‌نظمی و آشوب در صحن مجلس در زمان «ساعت شروع» یا اوقات دیگر، زیاد شده است. در بین اعضای مجلس، وزراء و کلاً مردم نسبت به کار مجلس بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی بروزکرده است. شانه خالی کردن ازکار در بین اعضای مجلس افزایش خطرناکی پیداکرده و انشعاب از احزاب به دلیل پول و مقام به پدیده‌ای معمول تبدیل شده است.

مجلس حلقهٔ ارتباطی بین مردم و دولت است. ارتباط مردم با مجلس و اعضای آن ضعیف شده است. مردم راجع به رویدادهای مجلس و اعضای آن به گونه‌ای صحبت می‌کنند که گویی از آنان جدا بوده و تفاوت بسیاری با آنان دارند. تعداد اندکی هستند که مجلس را نهادی خودی تلقی کنند و اعضای آن را افرادی نظیر خود پندارند. یک عضو ارشد مجلس (هیرن موکرجی) در صحبت از «سیاست» به‌طور غم‌انگیزی می‌گوید:

> *متأسفانه دور از واقعیت نیست اگر بگوییم هیچ‌گاه سیاست و سیاستمداران، البته تقریباً هم به حق، در چشم مردم تا بدین حد بدنام، خوار و حقیر، وگاهی نفرت‌انگیز، نبوده‌اند که امروز هستند.*

از این‌رو ضروری است که بین مردم و مجلس علقه‌ای جدید به‌وجود آید آنها باید با یکدیگر نزدیک شوند. مجلس نه به نمایندگان که به مردم تعلق دارد. نمایندگان باید نسبت به مجلس و مردمی که بیرون از آن هستند احساس مسئولیت کنند. این مردم عادی هستند که باید احساس کنند در تصمیم‌گیری‌ها و روند

قانونگذاری مشارکت دارند و صدای آنان از طریق مجلس به گوش دولت می‌رسد و این آن چیزی است که حائز اهمیت است.

برای بهبود کیفیت کار نمایندگی برداشتن قدم‌های زیر ضروری است: کاهش هزینه‌های مجلس و اعضای آن بهبود منابع اطلاعاتی و تأمین خدمات حمایتی بهتر و متفاوت برای نمایندگان در جهت ایفاء وظایف‌شان، برنامه‌ریزی تدوین قوانین و بهبود کیفیت قانونگذاری، توجه موشکافانه‌تر به اصلاحیه‌های قانون اساسی توسط کمیته مربوطه، ارتقاء سیاست‌های اقتصادی به سطحی فراتر از مناقشات حزبی، مشخص ساختن و مدون کردن مصونیت‌های پارلمانی، اصلاح و تنظیم کارکرد احزاب، به رسمیت شناختن برنامهٔ رسمی مجلس و عقلانی کردن و مدرن ساختن شیوه‌های گوناگون انجام امور پارلمانی.

اصلاح مجلس مسئله‌ای غیر عادی و غیر معمول نیست. آنچه مورد نیاز است بررسی و کنکاش همه‌جانبه مسئله است. باید برای تغییرات اساسی و بنیادی، ساختاری ـ کارکردی، آیین‌نامه‌ای و سازمانی آماده بود. معیار اصلی و هدف هر گونه اصلاح پارلمانی باید به گونه‌ای باشد که مجلس و دولت تناسب بیشتری با یکدیگر داشته و روابط‌شان چنان باشد که بتوانند با چالش‌های پدید آمده در طول زمان و ضرورت‌های ملی متغیر در پنجاه و صد سال آینده مواجه شوند.

یادداشت‌ها

۱. اصطلاح «سندیکا» به گروه قدرتمند رهبران حزب کنگره یعنی ک. کماراج، رئیس حزب؛ آتولیا گوش، رهبر قدرتمندی از شرق هند؛ اس. نیجالینگاپا، رئیس‌الوزرای ایالت کارناتاکا؛ ان. سانجیوا ردی، سخنگوی مجلس لوک‌سابا (۹ ـ ۱۹۶۷) و رئیس جمهور بعدی هند، اطلاق می‌شد. این سندیکا در تضمین رسیدن بدون دردسر شاستری به مقام نخست‌وزیری پس از مرگ نهرو، و بعد از شاستری، در پی انتخاباتی که حزب پارلمانی کنگره (Cpp) در ژانویهٔ ۱۹۶۶ برگزار کرد و به قدرت رسید، نقش اساسی و بسیار مهمی ایفا کرد. با این حال، روابط ایندیرا گاندی و سندیکا پس از اختلاف‌نظر در مورد برخی موضوعات اصلی به سردی گرایید و در ژوئیه ۱۹۶۹،

زمانی که هیئت پارلمانی کنگره (CPB) تحت نفوذ سندیکا، ان. سانجیوا ردی را به‌عنوان کاندیدای حزب برای پست ریاست جمهوری (پس از مرگ ذاکر حسین) نامزد کرد، اختلاف و شکاف آنان آشکار گردید. ایندیرا گاندی که مایل بود وی. وی. گیری‌را به‌عنوان معاون رئیس جمهوری برگزینند، جلسهٔ کنگره پارلمانی (CPB) را ترک کرده و از کاندیداتوری گیری حمایت کرد. ایندیرا گاندی از نظر حزبی سرپیچی کرد و خواستار رأی اعتماد شد. گیری با کمک چپ‌گرایان و دیگر احزاب محلی انتخاب شد و حزب کنگره منشعب شد.

۲. قانون تأمین امنیت داخلی (MISA) در ۱۹۷۱ به اجرا درآمد که برحسب آن دستگیری‌های پیشگیرانه بدون محاکمه و با پیش‌بینی بازنگری دوره‌ای امکان‌پذیر می‌شد. این قانون در طول دوران اعلام حالت فوق‌العاده (۷ ـ ۱۹۷۵) در سطح گسترده‌ای مورد سوءاستفاده قرار گرفت.

۳. این موضوع اشاره‌ای است به یک پروژهٔ کوچک ماشین‌سازی که متصدی آن سانجای گاندی، پسر کوچک ایندیرا گاندی بود و در طی دوران وضعیت فوق‌العاده بیشترین اعتراضات به دولت را به خود اختصاص داد. این پروژه پس از آنکه اجرای آن میسر نشد در اختیار دولت قرار گرفت و اکنون با همکاری شرکت سوزوکی ژاپن چندین نوع خودرو سواری با نام ماروتی تولید می‌کند. آ. سی. گوپتا، قاضی معروف دادگاه عالی، مأمور بررسی خلاف‌هایی شد که در طول راه‌اندازی پروژه صورت گرفته بود. گزارش جامع و مبسوط وی، که گفته می‌شود بر بیشتر اتهامات صحه گذاشته بود، پس از بازگشت ایندیرا گاندی به قدرت در ۱۹۸۰ ارائه گردید و هیچ‌گاه منتشر نشد.

۴. در اینجا اشاره به پروندهٔ شهبانو، زن مطلقه مسلمانی است که دنبال اخذ نفقه از شوهر سابق خود بود. پنج قاضی دادگاه عالی متفق‌القول، در رأیی که توسط رئیس دیوان عالی کشور قرائت شد، خاطرنشان ساختند که دین همسر اعم از آنکه هندو، مسلمان، مسیحی، پارسی، بت‌پرست یا کافر باشد هیچ تأثیری در روند اجرای قوانین کیفری ندارد. لذا بند ۱۳۵ تحت عنوان در نظر گرفتن مقرری مختصر برای فردی که قادر به تأمین مخارج خود نیست به اجرا گذاشته شد. این رأی باعث تحریک رهبران مسلمان و مخالفت آنان شد. آنها معتقد بودند که این رأی ناقض حق آنان، طبق حقوق خصوصی مسلمانان است که در موارد خصوصی مانند ازدواج، طلاق، ارث، حق مالکیت و نظایر آن می‌توانند مطابق دین خود عمل کنند. در نتیجه قانون زنان مسلمان

(تأمین حق طلاق) برای فرو نشاندن عصبانیت مسلمانان به اجرا درآمد.

۵. در حادثه‌ای دو مرد که در اطراف محل اقامت راجیو گاندی در دهلی پرسه می‌زدند، مورد تعقیب قرار گرفتند و پس از آنکه دستگیر شدند معلوم شد که هر دو آنان از مأموران پلیس ایالت هاریانا هستند. این حادثه باعث شد که اعضای حزب کنگره، مجلس لوک‌سابا را تحریم کنند و خواستار برکناری دولت هاریانا شدند؛ چرا که معتقد بودند این دولت محل اقامت نخست‌وزیر سابق را تحت کنترل قرار داده بود. چاندراشکر که دولت اقلیت وی کاملاً وابسته به حمایت حزب کنگره بود و در عین حال مایل به معزول کردن دولت هاری‌یانا نبود، به دلیل آنکه اعضای آن از حزب خود وی بودند، استعفای دولت خود را تسلیم کرد.

حاکمیت قانون؛ حمایت از ضعیف در برابر قوی

ام. ان. ونکاتاچالیا[1]

یونانی‌ها اعتقاد داشتند «نیروهای طبیعی» که کنترل جهان را در اختیار دارند تأثیر چشمگیری بر انسان می‌گذارند. با وجود این، از نظر سقراط عدالت تحت لوای قانون برای حفظ نظم در جامعه که ضرورتی اساسی است، امری لازم و ناگزیر است. از این‌رو وقتی هیئت منصفهٔ آتن او را محاکمه کرده، متهم شناخت و به مرگ محکوم کرد، سقراط پایبندی خود را به این اصل با تن دادن به مجازات مرگ، علی‌رغم آنکه امکان رهایی برایش مهیا بود، نشان داد. کریتو به وی پیشنهاد فرار داده بود و گفته بود: «مسیر خروج از زندان را برایتان طلا خواهم گرفت». سقراط در جواب از او پرسیده بود: «آیا می‌توانی انکار کنی که عملی که در پی انجام آن هستی و فکر آن را در سر می‌پرورانی، چنانچه قدرت انجام آن را داشته باشی، ما، قانون و کل دولت را به نابودی می‌کشاند؟ آیا تصور می‌کنی چنانچه قضاوت‌های قانونی که در یک شهر اعلام می‌شود، فاقد قدرت اجرایی بوده و با خواست شخصی افراد بی‌اثر شده و از بین برود آن‌گاه شهر می‌تواند به حیات خود ادامه داده و زیر و زبر

1. M. N. Venkatachaliah

نشود؟» سقراط این‌گونه بر برتری و تفوق قانون و حاکمیت آن صحه گذاشت.

رومی‌ها معتقد بودند که قانون حقیقی «خرد صحیح است که در توافق با طبیعت قرار گیرد» و کاربردی همگانی داشته و لایتغیر و همیشگی باشد. سیسرون توصیه می‌کرد: «قوانین مختلفی در روم و یا آتن وجود نخواهد داشت، همچنین قانون متفاوتی برای زمان حاضر و آینده مطرح نخواهد بود؛ بلکه یک قانون جاودانه و لایتغیر برای همهٔ ملت‌ها و همهٔ زمان‌ها معتبر خواهد بود، و تنها یک ارباب و حاکم وجود خواهد داشت و آن خداست که برتر از همه ماست؛ اوست که این قانون را خلق می‌کند، آن را اعلان می‌کند و مسئول اجرای آن است.»

مفهوم مسیحی حقوق طبیعی که بعداً مطرح شد و سن توماس آکویناس[1] قوی‌ترین مبلغ و هوادار آن بود، اقتباسی از قوانین و قواعد طبیعی[2] رومی‌ها بود که معیاری برتر و لایتغیر ارائه می‌داد. آنچه گفته شد مقدمات ایدئولوژیکی مفهوم مدرن حاکمیت قانون است.

مفهوم مدرن حاکمیت قانون، که در برگیرنده جوهر و ماهیت سنت سیاسی و حقوقی انگلستان بوده، در گفته‌های براکتون، توماس مور و سر ادوارد کوک بازتاب یافته است. اصل انگلیسی حاکمیت قانون حاصل مبارزه‌ای طولانی، وگاه دردناک و غم‌انگیز، علیه استبداد سلطنتی بوده است. مردم انگلستان از «رانی مید»[3] تا چوبه‌دار در وایت هال، درس‌های لازم را به پادشاهان خود دادند و از آن پس مشکل چندانی نداشته‌اند. حاکمیت قانون، به هر صورتی که تعریف شود، به معنی محدود ساختن یک اصل کلی یا ترجیح ترکیبی از اصول و گستره‌ای از ارزش‌های حقوقی است. حاکمیت قانون، طبق نظر دانشمندان، اصل کمیاب و بی‌ثبات سنت سیاسی ماست. برخلاف دیگر ایده‌آل‌ها، حاکمیت قانون اثرات تخریبی زمان تصویب قانون اساسی را از سر گذرانده و امروز همچنان فراخوانی است برای عدالت سیاسی. چنانچه فراتر از مفاهیم متعصبانه به مسئله بنگریم، حاکمیت قانون ذاتاً تمام اختلافات عقیدهٔ سیاسی را در بر گرفت و محترم می‌شمارد...».

جمله «فرد را به من نشان بده قانون را نشانت بدهم» تعریف درستی از استبداد

---

1. ST. Thomas Aauinas

2. Jus Naturale

3. Rannymede

است. اما حاکمیت قانون می‌گوید: «هرچند بلندمرتبه باشی قانون از تو بلندمرتبه‌تر است».

به نظم درآوردن قدرت جمعی

اصل مفروض در حاکمیت قانون به نظم درآوردن قدرت جمعی و به‌دست دادن معیارهایی است که افراد باید در اعمال قدرت‌های حکومتی، آن را رعایت کنند. مضمون مکرر در تطور سازمان سیاسی، مشخص ساختن و تجدید قابل قبول نیروی قهری دولت بر شهروندان بوده است. حاکمیت قانون ابعاد این موضوع اساسی را تغییر می‌دهد. بر این اساس، در حاکمیت قانون هر عملی که از جانب هیئت حاکمه اعمال می‌شود باید مبتنی بر یک «اصل قانونی» باشد. اما این تمام مسئله نیست. حاکمیت قانون تنها به معنی تضمین قانونی عمل کردن نیست بلکه پیشتر رفته و در مورد حدود دامنهٔ قدرت نیز به بحث و تأمل می‌پردازد. از این‌رو مسئله صرفاً این نیست که دولت چه قدرت قانونی برای اعمال نظر و عمل خود دارد. مسئله بنیادی‌تر از این است: «دولت باید دارای قدرت‌های قانونی باشد.» دکترین حاکمیت قانون در پاسخ به بخشی از این پرسش، مسئله حکومت قانونی را پیش می‌کشد. این معنا متضاد حکومت استبدادی است.

به‌عنوان نمونه، یکی از اصول بنیادین حاکمیت قانون آن است که فرد را نمی‌توان به مجازات رساند مگر برطبق قانون معتبر در زمان ارتکاب عمل و نه طبق قانون مربوط گذشته. این در واقع مفاد بند ۲۰ قانون اساسی هند است که قانون کیفری عطف به ماسبق نمی‌شود. فرض اصلی حاکمیت قانون در طول سال‌ها مبتنی بر این است که قانون باید عام، برابر و قطعی باشد؛ باید به وسیلهٔ قضات مستقل به مورد اجراء گذاشته شود؛ قوه مقننه از قوه قضاییه و قوه مجریه، مستقل و منفک باشد و نهایتاً اینکه هیچ مجازاتی اعمال نشود مگر برطبق قانونی که از پیش موجود بوده است. اما قوانین اشکال مختلفی دارند. یک پادشاه مستبد می‌تواند قوانین استبدادی وضع کند. حتی در یک حکومت دموکراتیک، اکثریت بی‌توجه می‌تواند قوانینی را به اجرا بگذارد که بر ضد اقلیت باشد. از این‌رو باید پرسید ملاک و معیار اخلاقی درست بودن قانون چیست؟ افراد مستقل تدابیر گوناگونی در این باره اندیشیده‌اند. یکی از این تدابیر تهیهٔ منشور حقوق است. تدابیر دیگری نیز

وجود دارد. همه این تدابیر بازتابی از فلسفه و ایدئولوژی حاکمیت قانون است.

ما در تاریخ قانون اساسی خود با این پرسش روبه‌رو شده‌ایم. اصل ۲۱ قانون اساسی ما حکم می‌کند که «هیچ کس را نمی‌توان از زندگی یا آزادی شخصی‌اش محروم ساخت، مگر بر طبق رویه‌ای که قانون مشخص می‌سازد.» در پرونده گوپالان، از عبارت «مگر برطبق رویه‌ای که قانون مشخص می‌سازد»، براساس مفاهیم پوزیتیویستی عدالت طبیعی چنین تفسیر شد که معقول بودن یا رویه مناسب را نمی‌شد از آن استنباط کرد. در واقع قاضی اس. آر. داس اظهار داشت: «اگر قانونی بگوید که آشپز اسقف روچستر را می‌توان در روغن داغ انداخت، طبق بند ۲۱ این کار قانونی است.»

اما بیست و هفت سال بعد مفهومی پویاتر جایگزین عبارات محدود اصل ۲۱ شد. در جریان پرونده مانیکا گاندی[1]، دادگاه عالی حکم داد که رویهٔ قانونی وضع شده توسط قانون باید «درست و صحیح و عادلانه» باشد و نه مستبدانه، بوالهوسانه یا غیر عادلانه؛ در غیر این صورت «این رویه به هیچ وجه قانونی نبوده و مقتضیات اصل ۲۱ برآورده نخواهد شد.»

هدف اصلی حاکمیت قانون حمایت از ضعیف در برابر قوی، اقلیت در برابر اکثریت و مهجور در برابر معروف و محبوب است. در یک حکومت مبتنی بر دموکراسی نیز، حاکمیت قانون در پی جلوگیری از نفی و زیرپا گذاشتن عدالت به واسطهٔ کسب اکثریت غیر اخلاقی تحت یک دیکتاتوری انتخاباتی است. براساس نظام قانون اساسی هند، حاکمیت قانون ویژگی اساسی و لایتغیر قانون اساسی است. «حاکمیت قانون این امر را فرض مسلم خود می‌داند که تصمیمات باید با به کارگیری اصول و قواعد شناخته شده اتخاذ شود و به‌طور کلی این تصمیمات باید قابل پیش‌بینی باشد و شهروند باید جایگاه خود را در ارتباط با آن بداند.» اگر تصمیمی بدون هیچ اصل و قاعده‌ای اتخاذ شود، قابل پیش‌بینی نبوده و این تصمیم در تضاد با تصمیمی است که طبق حاکمیت قانون گرفته شده است. گفته قاضی ماتئو[2] را به خاطر می‌آوریم که می‌گفت:

حاکمیت قانون فراگیری روح قانون را در تمام سطوح حکومت بدیهی می‌انگارد،

1. Maneka Gandhi 2. Mathew

به نحوی که عمل رسمی مستبدانه در هر حوزه‌ای از بین برود. حاکمیت قانون تعبیری است برای تحقق بخشیدن آنچه به آسانی قابل بیان نیست. از این‌روست که سر ایور جنینگز آن را اسب سرکش می‌خواند. حاکمیت قانون مبتنی بر آزادی فردی است و هدف خاص خود را دارد؛ یعنی هماهنگ ساختن مفاهیم متضادی چون آزادی فردی و نظم عمومی. مفهوم عدالت نیز در پی ایجاد تعادل بین این دو است.

در اصل ۱۴ قانون اساسی هند، دکترین انگلیسی حاکمیت قانون با قاعدهٔ تأمین برابر در متمم چهاردهم قانون اساسی فدرال آمریکا ترکیب شده است. تأمین انتظارات به حق، اساس اصل حاکمیت قانون در قانون اساسی است. جوهر و اساس حاکمیت قانون آن است که هر مقامی در حکومت، از جمله قوای اجرایی، باید خود را ملزم و مطیع قانون بداند. دادگاه عالی بر این دیدگاه صحه گذاشته است که حتی اگر یک مقام حکومتی ادعا کند که از معیاری برتر از آنچه در قانون آمده بهره می‌برد، باید به سطح معیارهای قانونی بازگردد. دادگاه عالی به اظهارنظر قاضی فرانکفورتر[1] استناد کرد که «یک کارگزار اجرایی باید با جدیت به معیارهایی که عمل وی با آن سنجیده می‌شود پایبند باشد. این حاکمیت مبتنی بر قانون اجرایی ـ که به لحاظ قضایی تطور یافته ـ اکنون قویاً تثبیت شده، و چنانچه بتوانیم مدعی باشم، به شکلی صحیح هم تثبیت شده است. کسی که دست به شمشیر آیین دادرسی می‌برد با همان شمشیر هلاک خواهد شد.»

دو شیوه برای کنترل کردن قدرت

به واقع دو شیوهٔ اصلی برای کنترل قدرت وجود دارد. اولین آن اعمال محدودیت‌های قانونی بر قدرت است و دومی به کارگیری شیوه‌های دادرسی است. این در سنت انگلیسی برعهدهٔ دادگاه‌های عام معروف است. حاکمیت قانون خود محدودیتی مؤثر قدرت اعمال می‌کند. همان‌گونه که پروفسور عطیه[2] اظهار داشته:

1. Frankfurter
2. Atiyah

با این همه، حقوق و وظایف ممکن است تنها بر روی کاغذ وجود داشته باشد و کسانی که تحت تأثیر ورق‌های کاغذ قرار نمی‌گیرند، ممکن است در برابر تهدید به حبس برای آن احترام قائل شوند. سیر دیگری در مسیر تحول سنت انگلیسی آن است که آنچه اهمیت دارد میراث مبارزات در راه قانون در قرن هفدهم، و توافق ۱۶۸۸ است. نتیجه این مبارزات، این باور انگلیسی بود که یک قوه قضاییه مستقل و مقتدر، باید دستورات عملی صادر کند و این مهمتر از اظهارات کلان تئوریک دربارهٔ حقوق انسان است.

خلاصه آنکه مقتضیات حاکمیت قانون آن است که مسئولان اجرایی قانون مصوب پارلمان را با امانت اجرا کنند؛ از دستورات محاکم پیروی شود؛ فردی که قصد اجراکردن قانون را دارد دسترسی معقولی به دادگاه‌ها داشته باشد؛ هیچ فردی بدون دفاع از خود محکوم نشود؛ و نهایتاً اینکه قدرت نباید به شکلی خودسرانه اعمال شود. علاوه بر این، حاکمیت قانون در برگیرندهٔ برخی ویژگی‌های درونی تمام قوانین عمومی است: اینکه باید قطعی باشد؛ یعنی از قبل قابل پیش‌بینی و قابل تحقیق و روشن باشد و عطف به ماسبق نشود؛ دیگر اینکه به طور برابر برای همه اعمال شود، بدون آنکه تبعیضی غیر قابل توجیه در مورد آن صورت گیرد.

حاکمیت قانون صرفاً شعاری خیال‌پردازانه، ذهنی و ارزشی نیست بلکه حضوری مؤثر و فراگیر دارد. تاریخ قانون به قدرکافی این مهم را نشان داده است. در قرن سیزدهم براکتون اظهار داشت که حتی پادشاهان نیز تابع قانون هستند. وی خاطرنشان ساخت که «پادشاه نباید تابع انسان باشد، بلکه باید تابع خدا و قانون باشد؛ زیرا قانون است که او را پادشاه می‌سازد.» از این‌رو عدالت مبتنی بر قانون هم برای پادشاه قابل اجراست و هم برای شهروند. رشتهٔ منازعاتی که بین سلطنت و پارلمان در انگلیس به وقوع پیوست، باعث نفی حق الهی پادشاهی شد. عاقبت منشور حقوق سال ۱۶۸۹ نظام سلطنتی را مطیع قانون ساخت.

در موردی تاریخی، فرستادگان پادشاه که به زور وارد خانه شخصی به‌نام انتیک[1] شده بودند، توسط وی مورد پیگرد قانونی قرارگرفتند. مقامات حکومتی،

1. Entick

با ادعای صدور مجوز از سوی وزیر، در صدد توجیه این عمل در دادگاه برآمدند و مدعی شدند که صدور چنین مجوزهای از جانب دولت امری ضروری و لازم است و در واقع تنها وسیلهٔ ساکت کردن بلواکنندگان و آشوب‌هاست. دادگاه حکم داد که به واسطهٔ نبود قانون و یا رویهٔ قضایی در این زمینه، این عمل غیرقانونی بوده است. این حکم پیروزی بزرگی برای آزادی فردی و اصل دموکراسی بود. سخنان لرد کامدن[1] در مورد آن پرونده، که بیش از دو قرن پیش بیان شد، همچنان ارزش یادآوری دارد: «پارلمان چه چیزی برای گفتن دارد وقتی که قضات در قالب قدرت غیر قانونی و از طریق محدودیت‌های جدید، خود را به یک اقتدار سهل‌الوصول می‌رسانند؟ در این صورت این قضاوت نیست بلکه قانونگذاری است. با عنایت به بحث ضرورت دولت، یا تبعیض بین جرم دولتی و سایر جرایم، قانون عمومی چنین ادله‌ای را نمی‌پذیرد، و کتاب‌های ما نیز به چنین تبعیضی اشاره نمی‌کنند.»

تفوق قانون

حاکمیت قانون، که در حکم یک سنت بزرگ حقوقی و سیاسی است، میراث گرانبهای تمدن ماست. حاکمیت قانون بر تفوق قانون صحه می‌گذارد. قوهٔ قضاییهٔ هند در ارتقاء و حمایت از حاکمیت قانون نقشی نمونه ایفا کرده است. سال‌ها پیش ویلیام ورت[2] در توصیف نظام قضایی امریکا و دادگاه عالی ایالات متحده گفت: «اگر قوهٔ قضاییه از نظام ما خارج شود، چندان چیز با ارزشی باقی نخواهد ماند. حکومت بدون آن قادر به ادامهٔ حیات خود نیست. صحبت از حکومت ایالات متحده بدون دکترین تفوق دادگاه عالی مانند آن خواهد بود که از منظومهٔ شمسی بدون خورشید صحبت کنیم.»

این امر را می‌توان با افتخار در مورد دادگاه‌های هند نیز صادق دانست. به گفتهٔ یک حقوق‌دان امریکایی، مشروعیت روند قضایی در «خرد و توان اخلاقی قضات بزرگ، و عدالت و نظم در روند کار است. در حوزه قانون اساسی، قانون قدرت خود را از قواعد سنتی و خاطره‌انگیزی می‌گیرد که نماد مبارزات تاریخی برای رهایی از قید سرکوب حکومتی است. به اعتقاد من خاستگاه اصلی مشروعیت، تعهد و

1. Lord Camden
2. William wirt

اعتقاد مهم اما شکننده‌ای است که دادگاه‌ها نسبت به منازعات جاری مربوط به قانون اساسی در بدنهٔ مستمر قانون دارند»... «که دارای حیاتی مجزا می‌باشد و نوعی سرسپاری را می‌طلبد که فراتر از هر سرسپردگی نسبت به هر فردی به دلیل مقام و شأن شخصی است. اعمال مجموعه‌ای از اصول که حیاتی خارج از ارزش‌های ذهنی قاضی قرار دارند، به نوبه خود اذعان به جنبه دیگری از حاکمیت قانون است.»

اما پس از مرگ ملکه الیزابت که پادشاهی انگلستان به جیمز ششم یعنی شاه جیمز اول رسید، او به الهی بودن حقوق پادشاهی و اینکه اراده پادشاه فوق همه چیز است اعتقاد داشت. او قضات را به نزد خود فرا خواند و به آنان دستور داد تا در کار دادگاه‌های ویژه مانند استار چمبرز[1] دخالت نکنند.

سر ادوارد کوک، که در آن زمان رئیس دادگاه عام بود، تقاضای شاه را رد کرد و اظهار داشت که قضات از قانون عام پیروی خواهند کرد و پادشاه نیز تحت همین قانون خواهد بود. وی اعلام کرد آنانی که حکمران‌اند نیز تابع قانون‌اند.

در قضیه واترگیت، دادستان ویژهٔ منصوب وزیر دادگستری از رئیس جمهور امریکا (نیکسون) خواست تا نوار جلسه‌ای که با مشاوران خود داشته را ارائه کند. رئیس جمهور در توجیه عدم ارائه نوار مزبور، مدعی حق ویژه‌ای برای خود شد. دادگاه عالی ایالات متحده امریکا اعلام کرد که ادعا و درخواست رئیس جمهور «در پرتو تعهد تاریخی ما به حاکمیت قانون» مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد. دادگاه عالی در نهایت این درخواست را نپذیرفت و حکم به ارائه نوار داد؛ چراکه «نیاز مشخص و مستدل به ارائه مدرک در خلال محاکمه کیفری جایگزین حق ویژه شد».

در هند، زمانی که قانون اساسی برای اعتبار بخشیدن به انتخاب نخست وزیر و خارج ساختن این امر از حوزه اختیار دادگاه‌ها اصلاح گردید، دادگاه عالی این اصلاحیه را معتبر ندانست و تأکید کرد که حاکمیت قانون ویژگی اساسی قانون اساسی هند است.

---

1. Star Chambers

فدرالیسم؛ تسلط احزاب ایالتی

اس. ساهای[1]

اگر این امر محقق می‌شد، دقیقاً شبیه اتفاقی است که در سال پنجم استقلال صورت گرفت. اشارهٔ من به تصمیم رئیس جمهور ک. آر. نارایان[2] به استرداد رأی هیئت وزیران در اکتبر ۱۹۹۷ است؛ که براساس آن حاکمیت رئیس جمهور در اوتارپرادش (UP) اعمال می‌شد و مجلس ایالتی آن منحل می‌شد. دولت گجرال[3] نیز موضوع را بیشتر پیگیری نکرد.

به منظور روشن شدن شرایطی که این اتفاق در آن رخ داد، نیاز به اشاراتی است. دولتی ائتلافی که حزب بهاراتیا جاناتا (BJP) و حزب بهوجان سماج[4] (BSP) تشکیل داده بودند در ایالت اوتارپرادش به حیات خود ادامه داد. وضعیت به این گونه بود که هر دو حزب به نوبت، برای مدت شش ماه حکومت می‌کردند. هرچه که اتفاق می‌افتاد بعد از یک سال ناتمام رها می‌شد.

---

1. S. Sahay

2. K. R. Narayanan

3. Gujral

4. Bahujan Samaj Party (B.S.P.)

برای نخستین دورهٔ شش ماهه، خانم مایاواتی[1] از حزب رئیس‌الوزرا شد. وقتی که نوبت او تمام شد و نوبت به حزب BJP برای معرفی نامزدی به‌عنوان رئیس‌الوزرا رسید، وقفه‌هایی ایجاد شد اما کالیان سینگ[2] سرانجام دولت را تشکیل داد. با وجود این، از همان روزهای نخست آغاز به کار این دولت، خانم مایاواتی شروع به مخالفت علیه تصمیمات سیاسی اتخاذ شده توسط کالیان سینگ کرد؛ به‌ویژه با دستور وی مبنی بر در نظرگرفتن تمهیداتی که از قانون مجازات قساوت‌هایی که علیه طبقات اجتماعی و قبایل صورت می‌گیرد، سوءاستفاده نشود.

بحران زمانی آغاز شد که کالیان سینگ اظهار داشت در مدت زمان حاکمیت مایاواتی، قراردادهایی منعقد شده که از طرف سازمان کل بازرسی مورد بررسی قرار گرفته است. نظر دیگر این است که سیترام کِسری[3] که در آن زمان رئیس حزب کنگره بود، به امید تشکیل دولتی با کمک حزب کنگره، در برابر کانشی رام[4] رهبر BSP مقاومت کرد.

حزب BSP از حمایت دولت کالیان سینگ صرف‌نظر کرد و انحلال مجلس ایالتی را پیشنهاد نمود.

رامش بهاندری بندری[5]، که به‌عنوان فرماندار طبق قانون اساسی حق تصمیم‌گیری در این زمینه را داشت، علی‌رغم مخالفت دوستان و هوادارانش به کالیان سینگ ۴۸ ساعت فرصت داد تا در مجلس اکثریت آرای خود را ثابت کند. تصور اربابان سیاسی او چنین بود که در این فرصت کوتاه سینگ هرگز قادر به کسب اکثریت آرای مجلس با تلاش و تبلیغ نخواهد شد. اما آنها تصور نمی‌کردند که توانایی او موجب شکاف در گروه مجلسیان کنگره و انشعاب در BSP خواهد شد.

رامش بهاندری دو شرط دیگر معین کرده بود: یکی، اینکه سه ناظر از جانب او بر جلسات مجلس نظارت داشته باشند و دیگر اینکه مجلس نیز باید جلسه را تا گرفتن رأی اعتماد ادامه دهد. رای اعتماد نیز نه با بلند کردن دست بلکه بایستی با

---

1. Mayawati
2. Kalyan Singh
3. Sitaram Kesri
4. Kanshi Ram
5. Romesh Bhandari

برگهٔ آرا صورت گیرد. رئیس مجلس نیز بسیار صریح پاسخ داد: فرماندار آزاد است هر کسی را که بخواهد به مجلس بفرستند تا در جایگاه تماشاچیان و روزنامه‌نگاران جایی برای وی رزرو کنند. برای نظارت بر شرح مذاکرات مجلس توسط ناظران فرماندار نیز هیچ مشکلی وجود ندارد. ضمناً هیئت رئیسه مجلس نیز متعاقباً اقدامات فرماندار را شدیداً محکوم کرد و تصریح نمود که او نتوانسته است در روند مذاکرات مجلس مداخله کند.

در نهایت کالیان سینگ با به‌دست آوردن ۲۱۲ رای، توانست اکثریت لازم را به‌دست آورد، اما خشونت بی‌سابقه‌ای در مجلس رخ داد که تا پیش از آن نظیر نداشت. فرماندار گزارش‌های ارسالی برای رئیس جمهور را یکی پس از دیگری ضبط کرد و نهایتاً پیشنهاد «حاکمیت رئیس جمهور» و انحلال مجلس ایالتی را داد. کابینه این پیشنهاد را بررسی کرد و ظاهراً تحت فشار مولایام سینگ یاداو[1] و سیترام کسری، به «حاکمیت رئیس جمهور» و انحلال مجلس رأی داد. این عمل برخلاف عقیدهٔ کارشناسان قانونی انجام شد. آنان معتقد بودند ارزیابی‌های صورت گرفته دربارهٔ حکم دادگاه در موضوع بومای[2]، از نظر قانونی مبهم است.

رئیس جمهور نیز از دادستان کل ایالت نظرخواهی کرد. وقتی رئیس مجلس با این رأی به نزد وی رفت، آن را از نظر قانونی بررسی کرد و سؤالات ناراحت‌کننده‌ای در مورد قانونی بودن این رأی پرسید. جواب‌ها قانع‌کننده نبود و او رأی را برای تجدیدنظر برگرداند.

من به این خاطر واقعهٔ UP (اوتارپرادش) را به تفصیل شرح دادم، زیرا نخستین بار در هند مستقل است که یک رئیس جمهور رأی مربوط به تصدی ادارهٔ یک ایالت را نپذیرفته است و در واقع مانند متولی منافع ایالت عمل کرد. این در حالی است که تاکنون حاکمیت رئیس جمهور در ایالت‌ها کمتر از ۱۰۶ بار رسماً اعلام شده است.

سؤال این است که چرا وقتی که کابینهٔ گجرال فرو ریخت رئیس جمهور همان‌گونه اقدام نکرد. آن‌گونه که مسئله پیش آمده بود، رئیس جمهور ناگزیر بود که ابلاغ را امضا کند، زیرا اصل ۱ ـ ۷۴ تصریح کرده است که رئیس جمهور هر نظر را تنها یک بار می‌تواند برای تجدیدنظر برگرداند.

1. Molayam Sing Yadav
2. Bommai

آیا رئیس جمهور می‌توانست برای دومین بار مخالفت کند و موضوع را برای نظر مشورتی به دادگاه عالی ارجاع دهد؟ من در این مورد شک دارم، زیرا به نظر من رئیس جمهور نمی‌تواند بدون نظر هیئت وزیران چیزی را به دادگاه عالی ارجاع دهد.

آنچه رئیس جمهور می‌توانست انجام دهد این بود که بر این نظر پایبند بماند تا اینکه دوره‌اش به پایان برسد؛ زیرا برای رئیس جمهور محدودیت زمانی به منظور قبول نظر شورای وزیرانش وجود ندارد. درگذشته بعضی از رئیس جمهورها، از این روش برای بی‌اثر کردن رایی استفاده کرده‌اند.

چه چیزی مهمتر از این سؤال فرضی است: چرا دولت گجرال سر تسلیم فرود آورد؟ این دولت تسلیم شد، زیرا خود نخست‌وزیر از مطلوبیت اقدام در این زمینه مطمئن نبود و برای مقاومت در برابر قاعدهٔ «حاکمیت رئیس جمهور» بسیار ضعیف و فاقد اعتماد به‌نفس بود. احزاب ایالتی نیز سکوت اختیار کردند، در حالی که مولایام سینگ یاداو از درون و سیترام کِسری و کابینه از بیرون، فشارها را افزایش داده بودند. با وجود این، چنانچه رئیس جمهور رأی پیشنهاد شده را ارجاع می‌داد، احزاب ایالتی آزادانه و گستاخانه با ارجاع مجدد همان رأی به رئیس جمهور مخالفت می‌کردند؛ در بین آنها احزابی چون دراویدا مونترا کازاگام[1] (DMK)، آسُم گانا پاریشاد[2] (AGP) حزب تلگو دسام[3] (TDP) و کنگره تامیل ملانیلا[4] (TMC) وجود داشتند. سینگ یاداو جلسهٔ کابینه را با خشم ترک کرد. وعدهٔ دروغین سیترام کسری رو شد.

احتمالاً هم رئیس جمهور نارایانان و هم رهبران احزاب ایالتی، تحت تأثیر حکم دادگاه عالی، که عموماً تحت عنوان «موضوع بومای» شناخته شده، قرار گرفتند. در بعضی از موارد، هیئتی متشکل از ۹ قاضی قانونی بودن قاعدهٔ «حاکمیت رئیس جمهور» را در ایالت‌های کارناتاکا[5]، مگالایا[6]، نگالند[7] و چهار ایالت دیگر که

1. Dravida Munnetra Kazhagam (DMK)
2. Asom Gana Parishad (AGP)
3. Telegu Desam Party (TDP)
4. Tamil Maanila Congress (TMC)
5. Karnataka
6. Meghalaya
7. Nagaland

توسط BJP اداره می‌شد بررسی کردند. یک ویژگی این مورد این بود که در بعضی موارد، گذشت زمان هر گشایشی را غیرممکن ساخته بود، اما حقوق‌دانان در مواردی اعلام کردند که دادگاه خط‌مشی‌هایی برای آینده در نظر گرفته است. این کار انجام شد. دادگاه حکم داد که هر اعلانی تحت اصل ۳۵۶ تابع تجدیدنظر قضایی در زمینه‌های محدودی است، زیرا یک استاندارد منصفانهٔ قابل کنترل و مشخص قضایی برای قضاوت در مورد فعالیت‌های رئیس جمهور، که در واقع فعالیت‌هایی سیاسی هستند، وجود ندارد.

دادگاه دیگر به این مسئله توجه نکرد که آیا اعلامیه رئیس جمهور هیچ مبنای قانونی داشت یا نه. دادگاه می‌توانست بررسی کند که آیا اعلامیه براساس گزارش فرماندار بود؛ گزارشی که مبتنی بر فرضیاتی بود که از منظر قانونی فاقد اعتبار بود (بدون شک این یکی از موارد پیشنهادی رامش بهاندری بود). همچنین دادگاه می‌توانست تفحص کند که اعلامیهٔ موردنظر براساس ملاحظاتی صادر شده است که با هدفی که برای امتیاز موردنظر در اصل ۳۵۶ پیش‌بینی شده، ارتباطی ندارد، یعنی موجب اختلالاتی در روند قانونی ایالت می‌شد. این مسئله نیز می‌توانست مورد بررسی قرار گیرد که آیا استفاده غیر مجاز از قدرت صورت گرفته بود یا خیر.

سه عامل بازدارندهٔ عمده

بدین ترتیب، آنچه پنجاه سال استقلال هند و چهل و نهمین سال کار قانون اساسی هند (در سال ۱۹۴۹ تصویب شد و در سال ۱۹۵۰ به اجرا گذاشته شد) نشان داده است که قدرت مرکزی دو عامل بازدارندهٔ عمده برای ناپایدار کردن حکومت ایالتی داشته است؛ قاعدهٔ بومای و یک رئیس جمهور مافوق. عامل سوم به طرز برخورد احزاب ایالتی بستگی دارد، که در گذشته از تصاحب قدرت توسط رئیس جمهور لطمه می‌دیدند، اما کارآیی آن مشروط به این است که آیا نظام تک حزبی وجود دارد یا ائتلافی در مرکز؟

ماجرای UP یک‌بار دیگر این سؤال را به ذهن می‌آورد که آیا اصل ۳۵۶ باید لغو می‌شد یا آنکه کاملاً اصلاح می‌شد، به‌گونه‌ای که از سوءاستفاده از آن جلوگیری شود. قبل از اینکه به اصل ۳۵۶ یا اختیارات فراوانی که از جانب قانون اساسی به حکومت مرکزی اعطاء شده بپردازیم، این سؤال مطرح می‌شود که آیا کسانی که

نویسندهٔ قانونی اساسی بودند، برای تهیهٔ آن تدبیر و دانش کافی داشتند. با نگاهی به تاریخ هند، دو واقعیت ناخوشایند آشکار می‌شود. نخست آنکه بدون وجود قدرت مرکزی، فرمان دهلی نمی‌توانست برای مدتی طولانی اعتبار داشته باشد. هرگاه امپراتور ضعیف می‌شد، سرداران ایالتی استقلال خود را اعلام می‌کردند. همچنین کشوری به وسعت هند درست اداره نمی‌شد، مگر اینکه تمرکززدایی اداری ایجاد می‌شد.

در حمایت از نویسندگان قانون اساسی، باید گفته شود که آنها نه‌تنها مسئله را به‌خوبی ارزیابی کردند، بلکه در آن شرایط و با آن شتاب‌زدگی، تحت تأثیر استقلال و تجزیهٔ کشور بودند. این وضع آنان را در موقعیتی قرار داده بود که جز تدارک مرکزی قوی و رسیدن به بهترین توافق، که مطابق با خواسته‌های متعدد ملت باشد، چارهٔ دیگری نداشتند. بحث انتخابات جداگانه، که رد شد؛ موضوع زبان، که توافق شد. زبان رسمی اتحادیه زبان هندی باشد و به زبان انگلیسی نیز برای مدت پانزده سال و در صورت تمایل پارلمان بیشتر، اجازهٔ حیات اعطا شد.

توجه زیادی به تبصره‌های خاص و موقت قانون اساسی نشده است؛ که در آن نه‌تنها بر سر مسئلهٔ کشمیر به‌عنوان منطقهٔ خاص توافق شد، بلکه تبصره‌های خاص در خصوص ماهاراشترا، گجرات، نگالند، آسام و مانیپور، آندراپرداش، سیکیم، میزورام[1]، آروناچال پرادش[2] و گوا[3] وجود داشته است. مسئله مهم دیگر این واقعیت است که به فرمانداران، در مقایسه با رئیس جمهور هند، قدرت و اختیارات بیشتری اعطاء شده بود؛ زیرا فرمانداران وظیفهٔ خاص مواظبت و مراقبت از اقلیت‌ها را در ایالات به‌عهده داشتند.

علاوه بر این مشکل، انگلیسی‌ها به هنگام ترک هند اعلام کردند بیش از ۵۶۱ امارت شاهزاده‌نشین ساقط شده است و هر یک از این امارات آزاد است هر طورکه مایل باشد تصمیم بگیرد. این زیرکی سردار پاتل[4] بود که اتحاد هند را ممکن ساخت. تعدادی از مردم به‌خاطر دارند که در زمان پایه‌ریزی ساختار قانون اساسی، براساس اینکه ایالات مستقیماً تحت نظر انگلیس بودند یا امارات شاهزاده‌نشین و

1. Mizoram
2. Arunachal Pradesh
3. Goa
4. Sardar Patel

یا از مرکز اداره می‌شدند، به قسمت‌های A ، B ، C و D تقسیم شدند.

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که هند با قالب فدرالی‌ای که محققین قانون اساسی ساخته بودند، همساز نبود. هند یک فدراسیون در مفهوم کلاسیک نیست، زیرا از واحدهای فدراتیوی که به‌خاطر نفع بزرگتر کشور و حفظ بقای آن برخی اختیاراتشان را محدود می‌کنند، تشکیل نشده است. اینجا قانون مصوب پارلمان می‌تواند اندازهٔ ایالت را از نظر رتبه و اهمیت افزایش یا کاهش دهد، مرزها را تغییر دهد، نامگذاری مجدد کند و یا ایالتی را منحل کرده و ایالت جدیدی ایجاد کند. تنها شرط آن این است که رئیس جمهور باید آن را مانند یک لایحه پیشنهاد کند و مجلس ایالت، با رایزنی‌هایی آن را مورد ملاحظه قرار دهد.

بنیانگذاران قانون اساسی تصمیم گرفتند هند را یک «اتحادیهٔ ایالات»[1] بنامند و برای تأمین اتحاد و یکپارچگی ملت، قوانینی وضع نمایند. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا در نهایت، تصویب کم و بیش گستردهٔ تبصره‌های قانون ۱۹۳۵ حکومت هند، از سوی تدوین‌کنندگان قانون اساسی عاقلانه بوده است؟ همان‌طور که کارشناسان اشاره کرده‌اند، و به گفتهٔ قاضی ارشد، ام. سی. ماهاجان[2] از دادگاه عالی، انگلیسی‌ها برای آنکه کشور را تجزیه کنند چنین قانونی را تصویب کرده بودند. چنین چیزی نیز اتفاق افتاد و امارات شاهزاده‌نشین به فدراسیون نپیوستند و وقتی هم که پیوستند انگلیسی‌ها تصور می‌کردند که مسلمانان و این شاهزادگان به گونه‌ای موافق با نظر انگلیس عمل خواهند کرد.

قاضی ماهاجان برای آنکه هند با استان‌هایی که توسط فرمانداران اداره می‌شدند کشور به‌هم پیوسته‌ای شود، موضوع مستدلی مطرح کرد. او مدعی بود که به تنهایی، اتحاد و یکپارچگی کشور را فراهم خواهد کرد. او حتی به نهرو نامه نوشت و در این مورد با رئیس جمهور راجندرا پراساد[3] نیز بحث کرد. رئیس جمهور تحت تأثیر استدلال‌هایش قرار گرفت، اما مطمئن نبود که آیا راه‌های پیشنهادی او عملی خواهد بود.

رئیس جمهور راجندرا پراساد با قاضی ماهاجان در مورد اینکه قانون سال

---

1. Union of States
2. M. C. Mahajan
3. Rajendra Prasad

۱۹۳۵ به قصد تحت کنترل گرفتن استان‌های شناخته شده‌ای که تحت نفوذ حزب کنگره بودند، تصویب شده بود موافق بود. اما در عین حال معتقد بود که طرح خودمختاری استان‌ها بسیار مستدل و قانع‌کننده بود؛ و درواقع رئیس‌الوزرای استان‌هایی که عضو حزب کنگره بودند، روی تبصره‌های آن پافشاری می‌کردند. در پایان امارات شاهزاده‌نشین عملاً به اتحادیه پیوستند و تقریباً از سوی آنان مخالفتی صورت نگرفت.

رئیس جمهور به قاضی ماهاجان گفت: در ارائهٔ تغییری که پیشنهاد داده‌ای با مشکلاتی روبه‌رو خواهی شد. بعضی از ما از اعطای قدرت یکسان نگران بودند و نتیجهٔ آن برخی تبصره‌ها بود که قدرت بیشتری به مرکز می‌داد، اما برای قرار دادن سیاست‌ها تحت تأثیر مرکز نتوانستیم کار بیشتری انجام دهیم. سپس راجندرا پراساد، که رئیس مجلس مؤسسان نیز بود، اقرار کرد که دولتمردان ایالت‌ها برای تحمیل شرایط خود به مجلس مؤسسان به اندازهٔ کافی قدرتمند شده بودند.

خودگردانی محلی نادیده گرفته شد

نظر شخصی من این است که تدوین‌کنندگان قانون اساسی با نگرانی نسبت به قانون ۱۹۳۵ و تحت فشار رهبران ایالتی، خودگردانی محلی را کاملاً نادیده انگاشتند. آنها از ابتدا برای دهکده‌ها و بخش‌ها نوعی شوراهای محلی[1] در نظر گرفته بودند که می‌بایست نهایتاً در دوران دولت ناراسیمها رائو طبق قانون به آنها اعطا می‌شد؛ که در این صورت روند تاریخ کشور تغییر می‌کرد. بنابراین نباید فراموش کرد که حتی امروز، بیش از ۵۰۰۰۰۰ دهکده در کشور وجود دارد که کاملاً خارج از سلطهٔ حکومت مرکزی هستند و این وضع همچنان ادامه دارد.

اکنون نه‌تنها به سه اصل فهرست شده در قانون اساسی ـ اتحادیه ایالت و همسویی ـ احساس نیاز می‌شود، بلکه چهارمین آن، پرداختن به قدرت و حدود اختیارات دومین یا سومین لایهٔ شوراهای محلی است. متأسفانه درست هنگامی که امرار معاش سیاسی هزاران نفر بسته به وجود یک ایالت متحد بود، امرار معاش صد هزار روپیه‌ای دولتمردان ایالات تحت تأثیر قدرتی قرار گرفته بود که به شوراهای

1. Panchayats

محلی انتقال یافته بود. اما این تنها، تضمینی مطمئن برای خنثی کردن خواست‌های تنگ‌نظرانه است. اما وقتی که جمعیت محلی حقیقتاً در توسعه و نیز سرنوشت خود دخیل شوند، اسیر خواست‌های تنگ‌نظرانه نخواهند شد.

قانون اساسی به‌طور مستدل نیاز به بازبینی دارد؛ اما به‌نظر می‌رسد احزاب سیاسی روحیهٔ انجام آن را ندارند. بعضی از آنان بر این باورند که یک مجلس مؤسسان جدید که می‌تواند تغییراتی عمده در قانون اساسی ایجاد کند، تنها به نابسامانی بیشتری منجر خواهد شد.

در این موقعیت، تنها کاری که می‌شود انجام داد این است که دقت کرد که در عمل چگونه قانون اساسی شکل می‌گیرد. در یک دیدگاه کلی، می‌توان گفت که در چهار دههٔ نخست لازم‌الاجرا شدن قانون اساسی، مرکز به طرق فراوان، قدرت‌هایش را استحکام بخشید و این امر موجب ضرر و زیان ایالت‌ها شد. چنانچه کمیسیون سارکاریا[1] نیز تأکید کرده مرکز از طریق عملکردهای قضایی و اجرایی خود، وظایف بسیاری را بر عهده گرفته است که به‌طور طبیعی باید در اختیار ایالت‌ها گذاشته می‌شد. به‌عنوان مثال، قانون صنایع (توسعه و تنظیم) را می‌توان ذکر کرد که نتیجهٔ آن نظارت مرکز بر تعداد بسیار زیادی از صنایع بود. اصل ۲۴ این قانون، اختیارات ایالات را محدود کرده است. این قانون همچنین ساماندهی محصولات عمدهٔ کشاورزی، مثل چای و قهوه، را نیز در برمی‌گیرد. همین وضع در مورد قانون معادن و مواد معدنی (توسعه و تنظیم) نیز صادق است. این وضع قدرت‌های قانونی مجالس ایالات را بی‌ثمر می‌کند. شمار زیادی از این قوانین که ایالت‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند، وجود دارد که ذکر یک به یک آنها خسته‌کننده خواهد بود.

اکنون طرح تمرکزگرایی از طریق کمیسیون برنامه‌ریزی وجود دارد، این طرح نه از طریق قانون پارلمانی بلکه توسط دستور اجرایی ایجاد شده است. به همین دلیل کلیه اهداف عملی کمیسیون برنامه‌ریزی در کارکردهای کمیسیون مالی ریز شده است. سوءاستفاده از تبصره‌های اضطراری را (و عدم استفاده از آن در مواقعی که واقعاً ضروری است، مثلاً در مورد جلوگیری از تخریب مسجد بابری) نیز رسانه‌ها

---

1. Sarkaria Commission

به‌خوبی پوشش داده‌اند و نیازی به شرح و بسط بیشتر نیست.

متأسفانه در آخرین دهه یا پس از آن در مرکز (و تا اندازه‌ای کل کشور) که رأی‌دهندگان هندی به‌خود آمدند و احزاب فراگیر ضعیف، تجزیه شدند، این احزاب منطقه‌ای بودند که برتری را به‌دست آوردند. اگر تسلط مرکز برای اعمال دموکراسی نکوهیده بود، تسلط احزاب منطقه‌ای نیز یک خطر قطعی برای مرکز ایجاد می‌کند.

پس، راه حل کدام است؟ به دلیل اینکه تضادی واقعی بین اهداف منطقه‌ای و علایق ملی وجود ندارد، اگر رهبران منطقه‌ای دیدگاه‌های ملی را گسترش دهند و اعتباری به‌دست آورند، به گفتهٔ جیوتی باسو[1]، که برخلاف تعهدش به کمونیسم بینش ملی را اشاعه می‌داد، آن وقت ممکن است کشور به دستان قابل اعتمادی سپرده شود.

با وجود این، نمی‌توان این حقیقت را انکار کرد که ریشه‌های درخت دموکراسی نیازمند تقویت است. قبول این امر مستلزم فراهم آوردن فرصتی مناسب برای دومین یا سومین لانهٔ شوراهای محلی است تا ارزش آنها معلوم شود. این به معنای کاهش قدرت فرمانداران و مجالس ایالتی است، اما تحقق این امر نیاز به کوشش‌هایی خواهد داشت. اصلاحیه‌های بنیادی در مورد قانون اساسی نیز باید صورت گیرد، به گونه‌ای که تقسیم قدرت بین شوراها، ایالات و مرکز دقیق‌تر باشد. این امر ممکن است وقت‌گیر باشد اما اگر هند بخواهد به‌صورت سرزمینی واحد باقی بماند، گریزی از آن نیست.

ممکن است از این واقعیت دلگیر شویم، که اگرچه احزاب سیاسی در وضعیتی آشوب‌زده هستند، دیگر نهاده مثل کمیسیون انتخابات، دستگاه قضایی و مطبوعات جنب و جوش خود را به‌دست می‌آورند. بالاتر از همهٔ اینها، رأی‌دهندگان هندی به خود آمده‌اند. آنها نه‌تنها دیگر بازیچه نیستند، بلکه مانند هر سیاستمدار خواستار رأی، نگرانند و فهمیده‌اند. جایاپراکاش نارایان[2]، کمی قبل از مرگش، به من گفت که به رأی‌دهندگان هندی ایمان کامل دارد. او فکر می‌کرد که

---

1. Jyoti Basu
2. Jayaprakash Narayan

ممکن است دموکراسی پارلمانی از نوع وست مینستر[1] پایدار نماند. پس چه باید کرد؟ سیستم دیگر و شاید سیستم رضایت‌بخش‌تری ظهور یابد. همین‌طور است!

یادداشت‌ها

۱. قانون اساسی هند موضوعات را برای قانونگذاران تحت سه عنوان اصلی، فهرست کرده است: اتحادیه، ایالت، همسویی.
حکومت اتحادیه به تنهایی می‌تواند راجع به نخستین عنوان قانونگذاری کند؛ و دولت ایالتی به تنهایی دربارهٔ دومین آن.
به شرطی که قانون ایالتی، قانون موجود اتحادیه را تحت‌الشعاع قرار ندهد، هر دو حکومت می‌توانند در مورد موضوعات مربوط به همسویی قانونگذاری کند.

۲. در سال ۱۹۸۳، دولت اتحادیه، کمیسری زیر نظر قاضی دادگاه عالی ـ قاضی آر. اس. سارکاریا[2] تشکیل داد و تمام جنبه‌های روابط ایالت‌ها و مرکز را بررسی نمود و تغییرات و اصلاحات مورد نیاز را پیشنهاد نمود، که در سال ۱۹۸۸ گزارش آن توسط کمیسیون مذکور ارائه شد.

1. Westminster (in london)

2. R. S. Sarkaria

نظام اداری؛ استمرار و تغییر

پی. سی. الکساندر[1]

چارچوب اداری هند در زمان استقلال، یکی از میراث‌هایی است که از نزدیک به یک قرن سلطهٔ بریتانیا به‌جا مانده بود. بنیانگذاران نظام جمهوری، خردمندانه تصمیم گرفتند که تمام نهادهای نظام دموکراسی پارلمانی انگلستان، که از دید آنان برای هند مفید بود را اقتباس کنند. مهمترین این نهادها عبارت بودند از: نظام قضایی مستقل، مطبوعات آزاد، انتخابات پارلمانی براساس حق رأی بزرگسالان، قوهٔ مجریهٔ پاسخگو به مجالس و یک نظام اداری منسجم، که گزینش افراد در آن براساس شایستگی و کار طبق اصل بی‌طرفی و بی‌غرضی سیاسی بود. اگرچه نظام اداری‌ای که هند مستقل به ارث برد، به‌گونه‌ای طراحی شده بود که در جهت منافع قدرت استعماری بود، اما رهبران جدید ملت متقاعد شدند که با جهت‌گیری مناسب و تعریف مجدد نقش این نظام، می‌توان از آن برای رفع نیازمندی‌های جمهوری دموکراتیک(۱) تازه تأسیس استفاده کرد.

نقش جدید نظام اداری این بود که اهدافی اساسی که در مقدمهٔ قانون اساسی

---

1. P. C. Alexander

مقرر شده است را دنبال کند؛ بدین معنا که تمام شهروندان از عدالت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، آزادی اندیشه، بیان، عقیده، مذهب و شعایر مذهبی، برابری موقعیت‌ها و فرصت‌ها، با تأکید بر ارزش افراد و وحدت و یکپارچگی ملت، برخوردار شوند. اصل ۳۸ قانون اساسی می‌گوید: «دولت باید در جهت تأمین رفاه مردم از طریق ایجاد امنیت و حفاظت از آنها تلاش کند؛ از طریق یک نظم اجتماعی که در آن عدالت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تمام نهادهای زندگی ملی را پوشش دهد.» این اصل، به‌عنوان راهنمای سیاست دولت است.

در سال ۱۷۶۵، هنگامی که کمپانی هند شرقی نخستین کادر سازمان یافتهٔ مستخدمین دولتی را در هند تأسیس کرد، تنها هدفش کمک به تسهیل جمع‌آوری درآمدهای مالیاتی از مردم ایالت‌های بنگال، بیهار و اُریسا بود؛ یعنی مناطقی که کمپانی حق جمع‌آوری درآمدهای مالیاتی (یا دیوانی) امپراتوری مغول را به خود اختصاص داده بود. نقش دوجانبهٔ کمپانی هند شرقی به‌عنوان تاجر و فرمانروا تا سال ۱۸۳۳ ادامه داشت؛ یعنی تا هنگامی که کمپانی مناطق گسترده‌ای در سراسر هند را به کنترل خود درآورد. شرکت در نقش جدید خود به‌عنوان فرمانروا، نیاز به ایجاد نظامی اداری که به دولت وفادار باشد و همچنین مسئولیت امور تجاری را به‌عهده بگیرد، احساس کرد. در سال ۱۸۵۳، کمپانی مشخص‌ترین ویژگی نظام اداری هند را پذیرفت و بعد از اینکه هند در سال ۱۸۵۸ تحت حاکمیت مستقیم پادشاهی انگلیس قرار گرفت، تبدیل شد به ادارهٔ خدمات هند (ICS)؛ که از طریق آزمون‌های رقابتی نیرو استخدام می‌کرد.[۲] در سال‌های نخستین تنها کسانی که در دانشگاه‌های انگلیس تحصیل کرده بودند و درگروه سنی ۲۳ ــ ۱۸ قرار داشتند، در این سیستم پذیرفته می‌شدند. انتخاب کارمندان دولت در سنین جوانی و تعلیم آنها قبل از اینکه تصدی امور را به‌عهده بگیرند، از اصول شناخته شدهٔ دیوان‌سالاری جدید از اواسط قرن ۱۹ به‌شمار می‌آمد. کفایت و صداقت، از نشانه‌هایی بودند که از هر کسی که قصد خدمت در این نظام را داشت انتظار می‌رفت.

این نظام زمانی که پایه‌گذاری شد، در انحصار سفیدپوستان بود. هندی‌ها نیز در مواقع مقتضی به خدمت گرفته می‌شدند، اما ادارهٔ خدمات هند اساساً به‌عنوان یکی از اهرم‌های حفظ و تقویت قدرت انگلیس در هند باقی ماند. در زمان مبارزات آزادی‌خواهانه تحت رهبری مهاتما گاندی، کارمندان دولت، به‌ویژه آنان که مناصب

اجرایی ایالات را به‌عهده داشتند، تبدیل به نمادهای آشکار سلطهٔ انگلستان بر هند شدند و در نتیجه، بین مردم هند و کارمندان این نظام اداری نوعی بی‌اعتمادی و رویارویی به‌وجود آمد. از دید مردم عادی، صاحب‌منصبان اداری، از جمله هندیان شاغل در این نظام، ابزار سرکوب جنبش مردم و حامیان اصلی سلطهٔ بیگانه به‌شمار می‌رفتند. با وجود این، رهبران ارشد جنبش آزادی‌خواهی در مورد عرق ملی اعضای هندی ادارهٔ خدمات هند، کمتر شک داشتند. آنها درک می‌کردند که وقتی صاحب‌منصبان اداری، آزادی‌خواهان را به زندان می‌انداختند و سعی در سرکوب جنبش داشتند، فقط طبق قانونی عمل می‌کردند که مجبور به اجرای آن بودند. رهبران ملی مطمئن بودند که این افراد می‌توانند ساختارهای اداری به‌جا مانده از انگلیس را برای دستیابی به اهداف جمهوری جدید، به‌طور مؤثری به‌کار گیرند. بنابراین، وقتی به استقلال رسیدند، مایل بودند تمام اقدامات و تضمین‌های لازم را برای کارکرد بی‌طرفانه و بدون نگرانی این افراد در نظر گیرند.

در زمان تدوین قانون اساسی، در مورد اینکه آیا تضمین تداوم دوران تصدی برای کارمندان، طبق قانون اساسی باشد یا قوانین جزایی، بحث و گفتگو بود. سردار پاتل، وزیر کشور در کابینهٔ جواهرلعل نهرو از ضمانت‌های مبتنی بر قانون اساسی برای کارمندان حمایت قاطعی کرد و در نامه‌ای به نهرو در تاریخ ۲۷ آوریل ۱۹۴۸ نوشت: «تضمین‌ها و تأمین‌های مبتنی بر قانون اساسی بهترین وسیلهٔ حفاظت از این مستخدمین است و برای دوام این اقدامات نیز مناسب است. از سوی دیگر، اگر موادی باشد که به وسیلهٔ پارلمان مرکزی یا مجالس ایالتی تنظیم شوند، امکان تداخل خدمات و پیش‌داوری‌های جدی در کارآیی مستخدمین، به دلیل تأثیر متقابل سیاست‌های مرکزی و ایالتی، بیشتر می‌شود.» دیدگاه‌های سردار پاتل در این زمینه، بالاخره در اصل ۳۱۱ قانون اساسی بازتاب داشت؛ که بیان می‌داشت هیچ کارمند دولتی نباید اخراج یا برکنار شود و یا تنزل مقام یابد مگر بعد از تفهیم اتهاماتی که بر او وارد شده است و دادن فرصت مناسب برای دفاعیات او در جواب اتهامات وارده. با این تضمین، کارمندان دولت احساس می‌کنند که می‌توانند بدون ترس از تعدی یا تبعیض وظایف خود را انجام دهند.

نظام اداری جدید برای تحقق تمامی اهداف عملی، در راستای سیستم قدیم عمل می‌کرد؛ با این تفاوت که اکنون در قالب یک سیستم پارلمانی و با پذیرش تفوق

بی‌چون و چرای قوهٔ مجریه عمل می‌کرد، که این قوه نیز به نوبهٔ خود از طریق نمایندگان مجلس، در برابر مردم پاسخگو بود. دگرگونی عمده در نظام اداری مربوط به نظام استعماری بود، که به فرهنگ جدیدی از دموکراسی نمایندگان منتخب ملت تبدیل شده بود.

در طی دو دهه و نیم اول پس از استقلال، کارمندان ادارهٔ خدمات هند در قبل از استقلال، تقریباً تمام پست‌های اصلی را در سلسله مراتب اداری اشغال کرده بودند. کارمندان قدیمی به تدریج بازنشسته شدند و از دور خارج شدند و تا دههٔ ۱۹۷۰ هم تقریباً تمام پست‌های اصلی سیستم اداری، هم در مرکز و هم در ایالات، به‌دست افرادی افتاد که پس از استقلال وارد سیستم شده بودند. اگرچه، آخرین عضو ادارهٔ خدمات هند، در مارس ۱۹۸۰ بازنشسته شد، مقامات اداری هند در تمام سطوح اصلی، طی دو دهه و نیم دوم، عمدتاً کسانی بودند که بعد از استقلال به کارگماشت شده بودند.

آیا استانداردهای کارایی نزول کرد؟

در مورد دیوان‌سالاری تصوری کلی در کشور وجود دارد و آن این است که استانداردهای کارآیی کنونی نسبت به روزهای قبل از استقلال، به‌طور جدی، بدتر شده‌اند. آنچه در ورای این ارزیابی به‌نظر می‌رسد این است که نزول در استانداردها تا حدی اجتناب‌ناپذیر بوده است، زیرا بعد از استقلال، تعداد افرادی که در هر سال استخدام شده‌اند، بسیار افزایش یافته است. اما آیا چنین تصوری صحیح است که افزایش در تعداد استخدام شدگان، الزاماً به کاهش کیفیت منجر می‌شود؟ واقعیتی که غالباً نادیده گرفته می‌شود این است که در مقایسه با روزهای قبل از استقلال، استخدام اداری در تمام هند، بسیار بیشتر شده است. این بدان معنا نیست که افراد بیشتری، همان کارهای گذشته را انجام می‌دهند. بلکه نیاز به مستخدمین بیشتر از آن جهت افزایش یافته است که فعالیت‌های دولت بسیار توسعه یافته است؛ چراکه دولت برنامه‌های توسعه متعددی را به‌عهده گرفته است.

در سال‌های اولیهٔ تأسیس ادارهٔ خدمات هند (ICS)، کسانی که در آزمون‌های استخدامی شرکت می‌کردند، عمدتاً فارغ‌التحصیلان مدارس عمومی انگلیس و تعدادی از دانشگاه‌های معروف انگلستان مثل آکسفورد، کمبریج و لندن بودند.

بیشتر هندی‌هایی که از طریق آزمون‌هایی که در انگلستان برگزار می‌شد برگزیده می‌شدند، از خانواده‌هایی بودند که توانایی مالی تقبل هزینه‌های فرستادن پسرانشان به انگلیس برای تحصیل و رقابت در این آزمون‌ها را داشتند. تحصیلات عالیه در هند، عمدتاً از امتیازات طبقات ثروتمند بود و تعداد کسانی که می‌توانستند در آزمون‌های انتخابی رقابت کنند به نسبت خیلی کم بود. در مقایسه با سیستم قدیمی که انتخاب افراد از طبقاتی محدود بود، اکنون انتخاب از طریق فرایندی صورت می‌گیرد که در آن شمار زیادی از مردان و زنان جوان، با هر پایگاه اجتماعی، فرصت یکسانی دارند. با وجود دامنهٔ بسیار وسیع شرکت‌کنندگان، کسانی که در نهایت برگزیده می‌شوند بسیار اندک هستند. بهتر است نگاهی به آمارهای سال ۱۹۹۵ استخدام کشوری بیندازیم:

۱. تعداد متقاضیان برای امتحانات مقدماتی ۲۵۷۶۵۱
۲. تعداد افرادی که در امتحانات مقدماتی حضور یافتند ۱۳۰۰۸۸
۳. تعداد کسانی که برای امتحان اصلی، واجد شرایط بودند ۱۱۸۴۷
۴. تعداد منتخبین برای مصاحبه ۱۴۵۰
۵. تعداد منتخبین برای تمام خدمات مرکزی، از جمله IPS[1] (۳) و IAS[2] (۴) ۷۰۵
۶. تعداد منتخبین نهایی برای IAS، از پنج مرحلهٔ بالا ۸۰

آنچه از این ارقام به‌دست می‌آید این است که فقط ۷۰۵ نامزد، یعنی ۰/۵۴ درصد از ۱۳۰۰۸۸ نفری که در امتحان مقدماتی شرکت کرده‌اند، در فهرست نهایی رتبه آورده‌اند. از این تعداد نیز فقط ۸۰ نفر، یعنی ۰/۰۶ درصد از تمام کسانی که امتحان داده‌اند، برای IAS انتخاب شده بودند. به‌نظر نمی‌رسد که در هیچ کشور دیگری از جهان روشی سختگیرانه‌تر از روش هند در استخدام کشوری وجود داشته باشد.

ذکر این موضوع نیز مهم است که امروزه کسانی که برای استخدام کشوری امتحان می‌دهند، از تمام رشته‌های تحصیلی عالیه ـ مهندسی، فن‌آوری، مدیریت و پزشکی ـ علاوه بر رشته‌های هنر و علوم هستند. در میان افراد انتخاب شده

---

1. IPS. Indian Public Service
2. IAS. Indian Administration Service

می‌توانیم فهرستی از بهترین فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های هند، مثل مؤسسات فناوری، مؤسسات مدیریت و غیره بیابیم. با وجود این سیستم بسیار سخت‌گیرانه گزینشی، گفتن اینکه استانداردهای استخدام در سال‌های پس از استقلال کیفیت خود را از دست داده‌اند، حرف بی‌ربطی خواهد بود.

سؤال بعدی این است که آیا بعد از استخدام و آموزش، استانداردهای کارایی بدتر شده‌اند. ابتدا باید مفهوم استانداردهای کارایی را به‌طور صحیح دریابیم. اگر در گذشته، کارمندان دولت به انتقادات عمومی یا نظر مخالف نمایندگان مجلس توجهی نمی‌کردند، این به خودی خود نمی‌تواند معیاری باشد برای بالا بودن استانداردهای عملکرد آنان نسبت به کارمندان امروزی در اینجا باید ماهیت بسیار متفاوت مسئولیت‌ها و محیط کاری کارمندان کنونی و قبل از استقلال را در نظر گرفت. کارمند دوران قبل از استقلال، وظایف نسبتاً ساده‌ای چون جمع‌آوری مالیات و حفظ قانون و نظم را به‌عهده داشتند. کارمندان امروزی، علاوه بر اینها، با توسعهٔ دامنهٔ دولت نیز سروکار دارند. آنها همچنین بایستی در بسیاری از زمینه‌های کاری اطلاعات و توانایی‌هایی راکسب کنند که در دوران استعماری ندرتاً مورد نیاز بود. مذاکرات برای انعقاد قراردادهای بازرگانی، شرکت در گردهمایی‌های بین‌المللی مثل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و غیره؛ همچنین مسئولیت‌های دیگری برای ترویج صادرات، توسعهٔ صنعتی، برنامه‌های خانواده و انواع دیگری از این قبیل کارها، که در مقایسه با وظایف کارمندان سال‌های قبل از استقلال، مهارت و کاردانی بسیاری لازم دارد.

کارمند امروز با پارامترهایی کاملاً مردم‌سالارانه کار می‌کند؛ پارامترهایی چون مطبوعات بیدار، افکار عمومی هوشیار و مجلس مراقب، در حالی که کارمندان روزهای قبل از استقلال، در فضای نسبتاً حمایت شده‌ای کار می‌کردند. آنها جوابگوی مدیرانی بودند که در بیشتر موارد، کارمندان عالی‌رتبه‌تری بودند که فرهنگ کاری مشترکی نیز با زیردستان خود داشتند. از سوی دیگر، کارمندان امروز تحت امر سیاست‌مدارانی کار می‌کنند که به مردمی که آنها را انتخاب کرده‌اند، پاسخگو هستند.

کارمند امروز واقعاً خدمتگزار مردم است، در حالی که اسلاف نمایندگان اقتدار قدرت استعماری بودند. مردمی که درگذشته تابع حاکمان انگلیسی بودند،

حاکمان امروزند و هر مقایسه‌ای بین کارکارمندان در قبل و بعد از استقلال، چنانچه تفاوت‌های عمدهٔ محیط و ماهیت کار آنان را نادیده بگیرد، منصفانه نخواهد بود.

برداشت پسرفت در استانداردهای کارایی نظام اداری باید در متن این عقیدهٔ کلی در کشور ما دیده شود که استانداردها در هر حرفه‌ای، در مقایسه با شرایط روزهای گذشته، پسرفت داشته است. گرایش کنونی در کشور ما به سمت ناچیز شمردن استانداردهای تمام حرفه‌هاست در حالی که از گذشته با عنوان «دورهٔ طلایی» یاد می‌شود. هر ناظر منصفی خواهد دانست که «گذشته» الزاماً در تمام موارد «طلایی» نبوده است. ذکر این موضوع، البته به معنای توجیه افت استانداردهای کارآیی در موارد خاص نیست بلکه متضمن این است که تعمیم دادن افت استانداردها در همهٔ زمینه‌ها، منصفانه نیست.

مقامات اداری و سیاستمداران

امروزه مقامات اداری در ارتباط‌هایشان با سیاستمداران با بیشترین چالش‌ها و مشکلات روبه‌رو می‌شوند. بیشترین سختی‌ها و مشکلات، مواردی هستند که به تصمیم‌گیری‌ها مربوط می‌شوند.

در دموکراسی پارلمانی، در اینکه چه کسی مرجع نهایی تصمیم‌گیری است شکی وجود ندارد و آن اغلب هیئت اجرایی سیاسی است؛ زیرا او اختیاری برای تصمیم‌گیری دارد که مردم از طریق فرایند انتخابات، به او داده‌اند.

این، بدان معنا نیست که هر تصمیمی باید در سطح وزیر اتخاذ شود. در دستگاه حکومت، مقامات اداری بدون آنکه ضرورتی برای درخواست موافقت وزرا وجود داشته باشد، روز به روز با اختیارات بیشتری تصمیم می‌گیرند. در میان مقامات اداری نیز همهٔ موضوع‌ها را برای تصمیم‌گیری به سطوح بالا ارجاع نمی‌دهند؛ بسیاری از تصمیمات، توسط مقامات سطوح میانی و بدون آنکه نیاز به رؤیت مقامات عالی باشد، تنظیم می‌شوند.

ضوابط سخت و شدید در زمینهٔ مواردی که باید برای تصمیم‌گیری به وزیر ارجاع داده شود یا از سطح مقام اداری به وزیر منتقل شوند، وجود ندارد. در این زمینه شیوه‌های مناسبی به‌عنوان خط‌مشی، که به متصدیان امور کمک می‌کنند، وجود دارد. در بعضی ادارات ممکن است آیین‌نامه‌هایی وجود داشته باشد که

صریحاً و موکداً سطوح اتخاذکنندهٔ تصمیمات خاص را معرفی کنند. اما در جاهایی که این گونه دستورالعمل‌ها وجود دارد نیز گسترهٔ قابل ملاحظه‌ای برای قدرت تصمیم‌گیری دیوان‌سالاری وجود دارد. بعضی مقامات اداری که می‌خواهند محتاطانه عمل کنند، ممکن است هر موضوعی را به وزیر مربوطه ارجاع دهند تا کسب دستور کنند. برخی از وزرا نیز تمایل دارند که هر تصمیمی از نظرشان بگذرد. بنابراین قواعد قاطع و غیر قابل انعطافی در مورد تقسیم مسئولیت‌ها بین مقامات اداری و وزرا وجود ندارد.

اغلب، بین سیاستگذاری و مجری سیاست وجه تمایزی وجود دارد و طبق آن، کلیهٔ موضوعات مربوط به سیاستگذاری یا تفسیر سیاست، از مسئولیت‌های وزیران است و مواردی که در ارتباط با اجرای سیاست است از مسئولیت‌های مقامات اداری است. اما مقامات اداری نیز در تدوین و توضیح سیاست‌ها، به‌طور بسیار مؤثری درگیر هستند؛ بنابراین، نمی‌توان آنها را از چنین مسئولیت‌هایی منع کرد. تدوین سیاست‌ها در یک وزارتخانه عملی مجزا از سایر امور نیست. این امر در اغلب موارد همفکری‌های درون وزارتی و در بیشتر موارد تصویب کمیسیون تخصصی کابینه یا تمام کابینه را نیاز دارد. یک وزیر عاقل باید از دریافت نظر مقامات اداری با تجربه، برای سیاستگذاری‌ها و تغییر سیاست‌های موجود، بسیار خوشحال شود.

اگر میان مسئولیت‌های وزیر و کارمند خطی کشیده شود، می‌توان گفت تمام موضوع‌های مهم، چه آنهایی که به سیاست‌ها مربوط است و چه آنهایی که به دستگاه اداری مربوط می‌شود، به موافقت وزیر نیاز دارد. در این مورد نیز دوباره مشکلاتی ایجاد می‌شوند و آن اینکه یک موضوع باید تا چه اندازه از اهمیت برخوردار باشد که باید با وزیر مربوطه در میان گذاشته شود؟

مشکل پیچیده‌تر مربوط به روش کسب دستورات وزیر در مواردی خاص است. اینجا دوباره شیوهٔ کلی می‌تواند به این صورت باشد که دستورات در مورد موضوع‌های مهم باید به‌صورت مکتوب از جانب وزیر صادر شود. اما بعضی اوقات، حتی تصمیمات مهم هم ممکن است از طریق یک مقام عالی‌رتبه و بدون دستور کتبی وزیر، انتقال یابد. ممکن است شرایطی وجود داشته باشد که تنها گرفتن دستورهای شفاهی از وزیر امکان‌پذیر باشد. بعضی اوقات شرایطی پیش می‌آید که

تصمیمات باید توسط رئیس دفتر و حتی بدون گرفتن نظر شفاهی وزیر اتخاذ شوند. چنین مواردی باید برای تصویب وزیر در نظر گرفته شوند.

در نهایت روابط میان وزیر و مقام اداری در مورد یک موضوع، بیش از دستورات اداری یا دستورالعمل‌های مکتوب، به درجهٔ اعتماد میان آن دو بستگی دارد.

قاضی ام. سی. چاگلا[1] در گزارش تفحص خود (سال ۱۹۵۸) در مورد قضیهٔ ماندهرا[2]، مشاهدات مهمی دربارهٔ ضوابطی که باید در روابط میان مقامات اداری و وزیران در امر تصمیم‌گیری در نظر گرفته شود، ارائه داده است. موضوع تحقیق قاضی چاگلا این بود که آیا اچ. ام. پاتل[3]، از مقامات عالی‌رتبهٔ در وزارت دارایی، به‌طور صحیح و با نظر موافق وزیر مربوطه، تی. تی. کریشنا ماچری[4]، عمل کرده بود وقتی که به شرکت بیمهٔ عمر توصیه کرد که در برخی شرکت‌های اچ. دی. ماندهرا ـ کارخانه‌داری از کانپور ـ سرمایه‌گذاری کند. ماندهرا، دچار مشکلات مالی شدیدی بود و سرمایه‌گذاری‌های شرکت بیمهٔ عمر آن را نجات می‌داد. در بحث دربارهٔ اخذ چنین تصمیمی توسط اچ. ام. پاتل، قاضی چاگلا، تصدیق کرد که در موقعیت‌های بخصوص، ممکن است منشی‌ها و معاونین با ابتکار عمل خود دست به اقداماتی بزنند. او گفت: «اگر یک مسئول مجبور باشد دست نگه دارد تا در هر امری موافقت وزیر مربوطه را دریافت کند، مدیریت غیر ممکن خواهد شد. در «مدیریت روزانه» یا موارد اضطراری، معاونین باید تا حدی اختیار عمل داشته باشند.» با وجود این، قاضی چاگلا تصمیم‌گیری مربوطه به قضیهٔ ماندهرا را از زمره موارد «مدیریت روزانه» یا «اضطراری» ندانست.

مهمترین رأی قاضی چاگلا این بود که طبق قانون اساسی، وزیر پاسخگوی عملکرد زیردستان خود می‌باشد. تی. تی. کریشنا ماچری، در اظهاراتی در مجلس ادعا کرد که تا زمان پایان معامله، تمام واقعیت‌های مربوط به آن را نمی‌دانسته است و پاتل، از سیاست‌ها و خط‌مشی‌های او در این معامله پیروی نکرده است. با این حال، او از وزارت استعفا داد و نخست وزیر نیز استعفای او را پذیرفت.

---

1. M. C. Chagla
2. Mundhra
3. H. M. Patel
4. T. T. Krishnamachari

دو اصل مهم ازگزارش قاضی چاگلا، در مورد قضیهٔ ماندهرا، محقق شد. اول، نخست‌وزیر باید «به‌طورکامل و مستقیماً» مسئولیت تصمیمات زیردستان خود را بپذیرد. دوم، وقتی یک کارمند خود تصمیم می‌گیرد، باید به گونه‌ای عمل کند که نهایتاً با موافقت وزیر مواجه شود.

وقتی گفته می‌شود که وزیر مسئول نهایی تصمیم‌گیری در وزارتخانهٔ خود است، بدین معنا نیست که می‌تواند تصمیماتی بگیرد که قوانین و مقررات مربوط به یک موضوع را نادیده بگیرد. اگر وزیری عمیقاً احساس کند که قوانین و مقررات موجود با نیازها و مقتضیات مدیریت خوب سازگاری ندارد (چنانچه چنین مواردی دیده شده) می‌تواند برای تغییر آنها از طریق مجلس اقدام کند. اما تا زمانی که قانونی اعتبار داشته باشد، وزیر نیز تابع آن است. اگر وزیری به هنگام تصمیم‌گیری در مورد موضوعی، قانون را زیرپا گذارد، این وظیفهٔ کارمندان است که او را از غیر قانونی بودن عملش آگاه کنند. هیچ شخص مسئولیت‌پذیری با علم به شکستن قانون، دستوری را اجرا نخواهد کرد.

بعضی از وزیران انتظار دارند مقامات اداری در آماده کردن پیش‌نویس‌های پرونده‌هایی که متناسب برآورد خواست‌های آنهاست، حتی در مواردی که این خواسته‌ها با قوانین و مقررات سازگار نیست، همکاری کنند و مفید فایده باشند. اغلب در این موارد، بین وزیر و کارمندان نظام اداری برخوردهایی به‌وجود می‌آید. کارمندانی که به قوانین و مقرراتی اشاره می‌کنند که با خواست وزیر سازگار نیست، از طرف او به‌عنوان «کارشکن» یا «غیر قابل انعطاف» نامیده می‌شوند. بعضی از کارمندان نیز فقط دوست دارند که مطابق میل وزیر عمل کنند و تبدیل به آلت دست وزیر می‌شوند. تنها امکان برای یک مقام اداری صادق در رفتار با وزیری که به قوانین اهمیت زیادی نمی‌دهد، این است که نظرات خود را واضح و صریح در پرونده مورد نظر درج کند و به وزیر تقدیم نماید. او نباید هرگز به خود اجازه دهد که عملی غیر قانونی انجام دهد و همیشه باید آمادهٔ «تنبیه»، حتی به‌خاطر اتخاذ چنین موضعی باشد.

در حالی که وزیران حق دارند نظر مقامات اداری را تحت تأثیر قرار دهند و بر به انجام رساندن تصمیمات خود پافشاری کنند. به‌نظر می‌رسد که برخی اعضای مجلس نیز تصور می‌کنند که برای خواستن چنین اطاعتی از مقامات اداری، در

موارد مورد نظرشان حق داشته باشند. بعضی اوقات در بخش‌هایی، مقامات اداری در برابر چنین فشارهایی از جانب اعضای پارلمان و مجالس قانونگذاری ایالتی قرار می‌گیرند. این فشارها، وقتی غیر قابل تحمل می‌شوند، که از مقامات اداری خواسته می‌شود ضوابط را به نفع شخص خاصی تغییر دهند یا زیر پا بگذارند. جابه‌جایی مقامات دون‌پایه در برخی نواحی، موضوعی است که بعضی از نمایندگان مجلس برای ایجاد فشار بر مقامات اداری، سعی در انجام آن دارند. در چنین شرایطی راه‌حل موجود برای مقام اداری، آن است که چنین فشارهایی را به مقام بالاتر خود گزارش دهد؛ مقامی که او نیز به نوبهٔ خود قادر به پادرمیانی نزد یک مقام سیاسی، به نفع کارمند خود باشد.

در نظام دموکراسی، نمایندگان منتخب مردم حق دارند که علل نارضایتی مردم و یا نیازهای حوزهٔ انتخابی خود را به مقامات اداری انتقال دهند. متأسفانه بعضی از مقامات نسبت به دریافت اعتراض و شکایت از نماینده‌های مجالس ایالتی بیش از حد حساس‌اند و این موارد را به‌عنوان تلاشی در جهت ایجاد فشار تعبیر می‌کنند. آنها ممکن است ادعا کنند که مردم حق دارند که مستقیماً به خود آنها مراجعه کنند و دیگر نیازی به نمایندگان برای به عهده گرفتن نقش واسطه نیست. اما این نیز حق دموکراتیک مردم است که تصمیم بگیرند که چگونه و از طریق چه کسی، اعتراض خود را بیان کنند و مقامات اداری نیز تا زمانی که نمایندگان مردم طبق خواست عمومی رفتار کنند، نباید از این عمل آزرده شوند. با وجود این، اگر نمایندگان تا آنجا که ممکن است موارد مربوط به منافع عمومی را به‌جای کارمندان، در سطح وزرا پی‌گیری کنند، این عمل به مصلحت‌تر خواهد بود. به‌طور کلی این موضوع در سطح دولت مرکزی متداول شده است و در ایالات و مناطق چندان دنبال نمی‌شود.

موضوع دیگری که موجب تنش در روابط بین مقامات اداری و نمایندگان مجلس می‌شود این است که بعضی نمایندگان از تریبون مجلس برای انتقاد از عملکرد برخی مقامات اداری استفاده می‌کنند. نمایندگان مجلس طبق حق قانونی خود مجازاند که به انتقاد از عملکردهای وزیر در مجلس بپردازند، اما استفاده از تریبون مجلس برای انتقاد مقامات اداری شایسته نیست. در نظام دموکراسی پارلمانی، وزیر برای عزل و نصب کارمندان زیردست خود، در مقابل مجلس

پاسخگو است و بنابراین باید مستقیماً از وزیر انتقاد شود نه از کارمند. در هر صورت وقتی که کارمندی فرصت دفاع از خود را از تریبون مجلس ندارد، انتقاد نمایندگان از او در مجلس شایسته نیست.

گرایش‌های نگران‌کننده

دربارهٔ نقش مقامات اداری، قبل و بعد از استقلال، و برخی مشکلاتی که در روابط بین آنان و مقامات سیاسی به‌وجود می‌آید سخن گفتیم. من اکنون به برخی گرایش‌های نگران‌کننده که در سال‌های اخیر در عملکرد نظام اداری نمایان شده است، می‌پردازم.

نیاز اصلی برای عملکرد هر بازدهٔ نظام اداری در یک سیستم دموکراسی این است که این نظام بتواند در محیطی عادلانه و با اطمینان از اینکه انجام وظیفهٔ ثمربخش و صادقانه، قدر خواهد دید عمل کند و هیچ کارمندی نگران این نباشد که حقوق و درخواست‌های قانونی‌اش برای ارتقاء شغلی ممکن است نادیده گرفته شود و یا رد شود. اصل ۳۱۱ قانون اساسی، به یک مقام اداری اجازهٔ استخدام رسمی و همچنین تضمین کافی می‌دهد. اما این اصل به خودی خود برای ایجاد اطمینان که در مواردی چون اعطای مقام، انتقال، ترفیع و ... با عدالت با فرد برخورد شود، کافی نخواهد بود. او تنها وقتی احساس اطمینان کند که آنچه حق اوست به دلیل تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها نادیده گرفته نمی‌شود، قادر خواهد بود وظایف خود را در سطح بهینه‌ای از کارآیی و تعهد انجام دهد.

از مواردی که معمولاً دخالت‌ها و تبعیض‌ها به بدترین شکل خود را نشان می‌دهد، در پست دادن‌ها و انتقال‌هاست. خوشبختانه در سطح مرکزی، نظام اداری اعتبار خود را در تمام این سال‌ها به‌خوبی حفظ کرده است؛ این نظام دارای اعضای عالی‌رتبه‌ای است که کلیهٔ پیشنهادات برای اعطاء مقام و انتقال‌ها را بر مبنای آیین‌نامه‌ها و اصول خاص پذیرفته شده‌ای صادر می‌کنند. اما در بعضی ادارات ایالات، دادن پست و انتقال‌ها تا اندازهٔ زیادی به‌صورت دلبخواهی صورت می‌گیرد؛ که این امر موجب عدم رعایت عدالت در مورد بعضی و اعمال تبعیض در موارد بعضی دیگر می‌شود.

جابه‌جایی‌های پی‌درپی، از پستی به پست دیگر یا از جایی به جای دیگر،

برای کارمندان موجب زحمت فراوان می‌شود. اعمال خودسرانهٔ چنین قدرت‌هایی و تصمیمات مقامات اداری در انتقال کارمندان کم سابقه در بسیاری از ایالات عادی شده است. بعضی اوقات، این جابه‌جایی‌ها برای نمایش نارضایتی مسئول مربوطه از کارمند به‌خصوصی صورت می‌گیرد. بعضی وقت‌ها، یک کارمند به‌طور غیر ضروری به زحمت می‌افتد، زیرا مسئول می‌خواهد به میل شخص دیگری عمل کند. هر دولت ایالتی برای اعطای پست و جابه‌جایی‌ها، ضوابط و آیین‌نامه‌های خاصی دارد؛ مثلاً سال‌هایی که یک کارمند می‌تواند در پست خاصی باقی بماند و یا موقعی از سال که انتقال باید صورت گیرد، اغلب ضوابط توسط مدیران اجرایی زیرپا گذاشته می‌شوند.

بعضی کارمندان برای رسیدن موقعیت‌ها یا مناصبی که ترجیح می‌دهند، سعی می‌کنند نظر مساعد رؤسای خود را جلب کنند. این امر پارتی بازی را رایج کرده است و موجب تضعیف قابل توجه روحیهٔ کارمندان درستکار شده است.

نیاز به گفتن نیست که این وضع، دیوان‌سالاری بی‌طرف و مستقل را به سمت تباهی می‌کشاند. متأسفانه اکنون در بسیاری از ایالات این احساس بین مقامات اداری بسیار گسترش یافته که برای بقا در نظام کنونی، حمایت‌های سیاسی کاملاً ضروری است.

جابه‌جایی‌های فراوان، پس از تغییر دولت‌ها نیز یکی از گرایش‌های دیگری است که در سال‌های اخیر روی داده است. این روزها، تغییرات پیاپی در تشکیلات رئیس‌الوزرا، مانند جابه‌جایی‌های فراوان کارمندانی که به تبع تغییر دولت تغییر می‌کنند، روحیهٔ کاری عملکرد مستقل آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پیامد روشن این نقل و انتقال‌ها این است که رئیس‌الوزرا تنها به بعضی از مقامات اداری اعتماد می‌کند و از آنها انتظار دارد که نه‌تنها وظایف خود را انجام دهند بلکه به شخص او نیز وفادار باشند. پس از موارد نقل و انتقال این چنینی، مقامات اداری به احزاب یا رجال سیاسی خاصی وابسته می‌شوند و مردم ایمان خود را در بی‌طرفی و بی‌غرضی آنان از دست می‌دهند.

بعضی از سیاستمداران عالی‌رتبه نیز عادات بدی دارند و پس از آنکه منصبی به‌دست می‌آورند، مقامات اداری وفادار به خود را نیز با خود می‌آورند. البته این حق نیز برای وزیر وجود دارد که کارکنان شخصی خود را انتخاب کند یا در صورت

تغییر منصب، نیروهای مورد نیازش را با خود به مکان جدید انتقال دهد. کارکنان دفتر او، مانند منشی‌های خصوصی و دستیاران شخصی، به نهاد دیوان‌سالاری پایداری تعلق ندارند. آن‌ها با وزیر می‌آیند و می‌روند، اما موضوع افرادی مثل منشی یا مشاوران یک وزارتخانه فرق دارد. از آنان انتظار می‌رود به هر وزیری که برای وزارتخانه تعیین شد، با وفاداری و تعهد، خدمت کنند. از نخست‌وزیر یا رئیس‌الوزرا نیز انتظار می‌رود با تمام کارمندان بی‌طرفانه رفتار کند و از خود رفتاری نشان ندهد که تصور شود تنها می‌تواند به افراد خاصی که برایش شناخته شده‌اند اعتماد کند. این نوع تبعیض سیاسی، به ریشهٔ شایستگی و بی‌طرفی در نظام اداری ضربه وارد می‌کند و اعتماد عمومی به نظام دیوان‌سالاری را تضعیف می‌نماید.

تنها راه علاج معضلاتی که در بالا به آن اشاره شد، این است که پست دادن و جابه‌جایی‌ها را به تشکیلات اداری، که شامل کارمندان ارشد نیز می‌شود، واگذار کنیم. بی‌شک، باید رئیس‌الوزرا یا نخست‌وزیر با پیشنهاد اعطای مقام‌ها و جابه‌جایی‌های کارمندان ارشد موافقت کند. اما اگر این تشکیلات طبق ضوابط و اصول پایدار و مناسب عمل کنند، مدیران سیاسی ارشد نیز ترجیح می‌دهند با توصیه‌های آنان مخالفت نکنند.

سطوح غیر ضروری

در سال‌های پس از استقلال، تقریباً تمام کمیسیون‌ها یا هیئت‌هایی که برای رفع مشکلات و اصلاحات اداری ایجاد شده‌اند، بر ضرورت حذف سطوح غیر ضروری در سلسله مراتب نظام اداری تأکید کرده‌اند. با این حال تا از بین بردن چنین سطوحی در سلسله مراتب اداری راه درازی در پیش است. به‌نظر می‌رسد تمایلاتی برای تداوم بخشیدن و حتی اضافه کردن سطوح جدید وجود دارد.

امروزه بین معاون وزیر و مشاور وزیر یک مدیر وجود دارد؛ بین مشاور وزیر و وزیر، یک مقام دیگر، و بین این مقام و وزیر نیز یک منشی ویژه قرار دارد. سپس، فردی به‌عنوان مقام دارای «وظایف خاص»[1] وجود دارد که بسته به اینکه چه کسی این مقام را اعطاء کرده فرق می‌کند. بعضی از این مناصب بدون آنکه رابطه‌ای با

---

1. OSD (Officer on Special Duty)

کیفیت کار داشته باشند، تنها برای فراهم کردن زمینه‌های ترفیع کارمندان به‌وجود می‌آیند. اصطلاح «پرش سطح» اغلب در مورد تضمین حرکت سریع پرونده‌ها پیشنهاد شده است. اما این بیشتر یک حرف است تا عمل. پرونده‌ها در سطوح مختلف سلسله مراتب اداری به سفر خود ادامه می‌دهند و این امر موجب تأخیر غیر ضروری و افزایش ناچیز کارآیی می‌شود. راه علاج، «پرش سطح[1]» نیست، بلکه «منسوخ کردن سطح[2]» است. اگر ترفیع به مراتب بالاتر، همراه با افزایش میزان دستمزد است، این عمل باید بدون ایجاد مسئولیت‌های جدید در سلسله مراتب اداری صورت گیرد.

امروزه مشاوره‌های درون اداری یا درون وزارتی در مورد پرونده‌ها و از طریق برگزاری جلسات در دبیرخانه‌های ادارات، کاری عادی شده است. اغلب کارمندان برای کم رنگ کردن مسئولیت خود در تصمیم‌گیری‌ها، پرونده‌ها را به دیگر وزارتخانه‌ها ارجاع می‌دهند. آن‌ها سعی می‌کنند، تا آنجا که ممکن است، اشخاص و همچنین ادارات متعددی را در تصمیم‌گیری‌ها دخالت دهند. این امر بدین دلیل صورت می‌گیرد که خود را علیه انتقاد ممکن، از جانب کمیسیون اداری یا حسابرسی آینده، بیمه نمایند. علی‌رغم واگذاری اختیارات مالی فراوان به وزارتخانه‌ها، هنوز درخواست موافقت وزارت دارایی در هر مورد ضروری است. ارجاع روزمره امور به کمیسیون برنامه نیز بخش ثابتی از تصمیم‌گیری‌ها شده است. دوباره حتی سیستم بسیار تبلیغ شدهٔ «مجوز تک کاناله»[3] به چیزی متفاوت از آنچه انتظار می‌رفت تبدیل شده است. به نظر می‌رسد که از «تک کانال»، «کانال‌های فرعی» منشعب شد؛ و در نتیجه کاغذبازی‌های گذشته تداوم یافت.

در حالی که در دولت مرکزی، ترفیع به پست‌های بالاتر براساس سابقهٔ خدمت و شایستگی انجام می‌گیرد، چنین ترفیع‌هایی در ایالت‌ها فقط براساس سابقهٔ خدمت است و این کار به امری عادی تبدیل شده است. در سطح مرکز، کارگزینی‌ها شایستگی‌های کارمندان را براساس گزارش محرمانهٔ عملکردشان و فرم‌های مخصوص کارمندان مستحق ترفیع، به دقت ارزیابی می‌کنند. در مرکز، انتخاب برای

1. Level Jumping
2. Level abolition
3. Single window clearance system

پست‌های سطح بالا با سخت‌گیری بسیار و از طریق تصویب هیئت داوران انجام می‌شود، اما در ایالت‌ها اهمیت بسیار کمی به گزارش‌های محرمانهٔ عملکرد داده می‌شود. به کرات دیده شده که مدیری که در مرکز از جانب هیئت داوران برای احراز پست معاون وزیر مناسب تشخیص داده نشده است، در ایالت به‌عنوان وزیر اصلی برگزیده شود. این عمل، یعنی نادیده گرفتن شایستگی‌ها در ترفیع به پست‌های بالاتر در ایالت‌ها، بر کارآیی دستگاه حکومت تأثیر می‌گذارد و در بین کارمندانی که ترفیع‌شان بدون توجه به عملکرد و تنها با توجه به سابقهٔ خدمتشان صورت گرفته است، احساس بی‌خیالی به‌وجود می‌آورد.

قانون طلایی دیوان‌سالاران در گذشته، گمنام ماندن و سکوت اختیار کردن بود. وقتی شخصی به‌عنوان یکی از اعضای نظام اداری برگزیده می‌شود، باید بپذیرد که قوانین و نظامنامه‌ها او را تا حدودی محدود می‌سازد. دیگر آنکه یک مقام اداری هرگز نباید در گفتار و نوشتارش به خاطر کمک‌هایی که در به سرانجام رسیدن یک خط‌مشی یا تصمیم داشته از خود تمجید و تکریم کند. همچنین نباید از تصمیم‌ها یا خط‌مشی‌های دولت، وقتی که دیگر اعلام شده انتقاد کند. در زمان تدوین قوانین، می‌تواند آنچه که لازم باشد بیان کند.

گرایش ناپسند دیگری که به تازگی دیده می‌شود این است که بعضی از مقامات در بعضی موارد نقش مبارزان را به‌عهده می‌گیرند. از نمونه‌هایی که با اعلامیه‌ها، به‌طور علنی حمایت یا مخالفت خود را با خط‌مشی یا عملکرد خاص دولت اعلام کرده‌اند، یا از مسائلی که فکر می‌کرده‌اند در جهت منافع عموم است دفاع کرده‌اند، موارد بسیاری وجود داشته است. واضح است که چنین مقامی نمی‌تواند حق آزادی بیان را که در قانون اساسی تضمین شده است، برای دفاع از رفتارهای بی‌نظمی، به‌کار گیرد.

اگر مقامی اداری نظر مخالفی علیه برخی خط‌مشی‌ها و تصمیمات حکومت دارد و احساس می‌کند که ناچار به بیان آن است، راه مناسب برای او این است که از خدمت کناره‌گیری کند و تبدیل به یک مبارز اجتماعی و مدافع مواردی شود که با آن نزدیکی قلبی دارد. بعضی از کارمندان قوانین را رنج‌آور می‌دانند، اما طبق قانون، نظم و انضباط کاری یک ضرورت است. کسی نمی‌تواند در خدمت دولت باقی بماند و در عین حال ضوابط آن را زیر پا بگذارد.

کاهش درستکاری

در نخستین بخش این مقاله گفتم که کارایی و درستکاری، از پایه‌های بنیادی هستند که نظام‌های اداری بر آنها استوار هستند. همچنین مسئله پسرفت استانداردهای کارایی را گوشزد کردم. امیدوارم بتوانم در مورد مسئله پسرفت استانداردهای درستکاری نیز موضع مشابهی اتخاذ کنم. متأسفانه بعضی از تحولات سال‌های اخیر چنین موضعی را تأیید نمی‌کند. فساد اداری، در گذشته وجود داشته است اما موضوع جدید این است که اکنون این فساد در سطوح بالای دیوان‌سالاری کاملاً رسوخ کرده است. ممکن است مصادیق فساد در بین مقامات ارشد اداری، در حال حاضر، به میزان خیلی کمی باشد اما آنچه نگران‌کننده است، گرایشی است که در حال حاضر پدیدار شده و میزان آن هر چقدر که باشد، توانایی بالقوه‌ای در تخریب درستی و سودمندی خدمات اداری دارد.

تا چند سال پیش در نظام اداری سراسر هند، درستکاری مطلق امری عادی فرض می‌شد و انحراف از قوانین متعارف صداقت و درستکاری، ناهنجاری‌های بسیار نادری بودند. متأسفانه آنچه که زمانی بسیار نادر بود، اکنون چنین نیست و این روزها انسان از دیدن گزارش‌های دایمی روزنامه‌ها در مورد دستگیری‌ها و پی‌گردهای قانونی مقامات ارشد (مثل وزیران و حتی رئیس‌الوزراهای حکومت‌های ایالات و رؤسای ادارات) به اتهام رشوه‌خواری، کسب ثروت‌های بی‌حساب، اختلاس و غیره متعجب می‌شود.

به‌طور کلی ممکن است گفته شود که برخورد سهل‌انگارانه جامعهٔ ما با فساد، دلیل اصلی گسترش چنین ناهنجاری‌هایی، حتی در سطوح بالای نظام اداری، می‌باشد. این امر شاید درست باشد که جامعهٔ ما به‌طور فزاینده‌ای در برابر مفاسد، مسامحه می‌کند؛ با این همه، جامعه نمی‌تواند فساد مقامات اداری عالی‌رتبه‌ای را بپذیرد که از دستمزدهای بالا و مزایایی بیش از نیازشان برخوردارند. حرص و فزون‌طلبی، تنها دلیل روی‌آوری این افراد به فساد است و آنچه که موجب کاهش استانداردهای درستکاری در مشاغل دیگر می‌شود، نمی‌تواند این امر را در بین مراتب بالای نظام اداری توجیه کند؛ افرادی که از آنان انتظار می‌رود در تشکیلات اداری، مانند «حافظان درستکاری» عمل کنند.

به‌نظر من، یکی از دلایل مهم پیدایش پدیدهٔ فساد در سطوح بالا، از برخورد ملایم با آنچه «فسادهای جزئی» در سطح پایین‌تر نظام اداری نامیده می‌شود، ناشی می‌شود. جامعهٔ ما در مقابل فساد کارمندان سطوح پایین بسیار با مسامحه برخورد می‌کند و حتی آنان را «مامول»[1] یا پاداش‌های عرفی مناسب آنها می‌داند. اگر فساد جزئی در سطوح پایین‌تر را نادیده بگیریم، مجبور خواهیم شد که فسادهای بزرگ در سطوح بالا را نیز متحمل شویم، و این چیزی است که اکنون عملاً رخ داده است. رشوه، رشوه است؛ چه مقدار آن کم باشد و چه گیرندهٔ آن، کارمند جز باشد. مبارزه علیه فساد در نظام اداری، باید تمام مفاسد در همهٔ سطوح را شامل شود و حتی از فساد جزئی کارمندان سطح پایین نیز نباید چشم‌پوشی کرد. شاید بیشتر کسانی که فسادهای جزئی انجام می‌دهند، فرصتی برای انجام فسادهای بزرگتر ندارند. دلیل مهم دیگر رواج فساد در کشور ما، گریز آسان کارمندان فاسد از چنگ عدالت و مجازات است. ماهیت پیچیدهٔ قوانین و آیین‌نامه‌ها، برای کلاهبرداری و شرارت در نظام اداری بسیار مناسب است و این امر بسیاری از افراد را برای ارتکاب خلاف و فساد، وسوسه می‌کند.

گرایش خطرناکی که اخیراً رواج یافته، معامله‌های مشترک بین مقامات اداری فاسد و سیاستمداران فاسد است. ائتلاف مقامات اداری فاسد و سیاستمداران فاسد در بعضی ایالات که نظام‌های ریشه‌دار نظارت و بازرسی از جانب مقامات ارشد، کمیسیون‌های پارلمانی، حسابرسی و غیره به بازی گرفته شده است، ابعاد خطرناکی یافته است. کسانی که مسئولیت بازرسی و نظارت را دارند، خود مرتکب فساد می‌شوند؛ در حالی که انتظار می‌رود آنها از این قبیل کارها پیشگیری کنند.

منطق کلی حاکم بر نظام اداری هند، استخدام افراد از طریق فرایند گزینش رقابتی و اعطای بالاترین دستمزد ممکن به هر گروه از کارمندان است، که نه‌تنها باید کارایی لازم را داشته باشند بلکه تحت هر شرایطی، درستکاری خود را از دست ندهند. حفظ صداقت و درستکاری نظام اداری، نمی‌تواند به دادگاه و زندان رفتن محدود باشد، این امر مسئولیت اصلی خود نظام اداری است. در پایان باید گفت که علاج فساد اداری به ارادهٔ خود کارمندان، برای پاک ماندن، بستگی دارد.

1. Mamool

یادداشت‌ها

۱. یک اصلاحیه دیگر قانون اساسی، بعدها آن را به «جمهوری مستقل، سوسیالیست، سکولار و دموکراتیک» تبدیل کرد.
۲. اصطلاح «ادارهٔ خدمات هند» در سال ۱۸۶۱، طبق تصویب قانون خدمات اداری هند مصطلح شد.
۳. بعد از استقلال، ادارهٔ خدمات هند (ICS) با عنوان خدمات اداری هند (IAS) دوباره طراحی شد. با وجود این، اصول و الگوی استخدام اساساً شبیه یکدیگر بود.
۴. ISP مخفف ادارهٔ پلیس هند است، که مافوق تمام ادارات پلیس در سراسر هند است. دیگر ادارات سراسری هند عبارتند از: اداره امور خارجه، ادارهٔ ممیزی و حسابرسی، ادارهٔ مالیات‌ها (مالیات بر درآمد)، ادارهٔ عوارض (گمرکات)، ادارهٔ پست و تلگراف، ادارهٔ راه‌آهن (حمل و نقل)، ادارهٔ حسابرسی راه‌آهن، ادارهٔ حسابرسی پستی و ادارهٔ اطلاعات و غیره.

سیاست خارجی؛ درون‌نگری انتقادی

جی. ان. دیکسیت[1]

هنگامی که پنجاه سالگی استقلال هند به پایان می‌رسد، زمانی است برای یادآوری تاریخی این دوران، درون‌نگری انتقادی به برخوردهایمان با دنیای اطراف خود و ماهیت رفتارمان به‌عنوان عضو مستقل جامعهٔ بین‌المللی.

با وجود تفسیرهای متفاوت در مورد هویت سیاسی ـ منطقه‌ای هند در دوران قبل از سلطهٔ انگلیس، هیچ اختلاف بنیادی در مورد این نکته وجود ندارد که برای نخستین‌بار در تاریخ ضبط شده، مردم شبه‌قارهٔ هند در سال ۷ ـ ۱۹۴۶ بود که خود را به یک دولت ـ ملت پیوند دادند. ما در فرایند تثبیت این هویت ملی جدید در بحبوحهٔ اختلافات شدید و تنش‌های ناشی از تمایلات مرکزگریزی، که مشخصهٔ آن پاره‌های متفاوت جامعهٔ ماست، هستیم. شاید پنجاه سال، زمانی کافی برای یک کشور به منظور ارزیابی کلی یا تاریخی دیدگاه‌ها و سیاست‌هایی که فعالیت‌های جامعه یا دولتش را متمایز می‌کند، نباشد. با وجود این، برای ارزیابی مقدماتی دیدگاه‌ها و سیاست‌هایی که به آن اشاره کردم زمان مناسبی است.

---

1. J. N. Dixit

تجربهٔ گاندی در طی جنگ بوئرها و تصورش از نقش رهبری در کنگرهٔ ملی هند، بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی اول او را دربارهٔ امکانات به‌کارگیری مشارکت هندی‌ها در امپراتوری انگلیس به فکر انداخت و به درخواست نقش مناسب برای هند در طرح انگلیسی امور منجر شد. یک هیئت نمایندگی هندی انگلیس در نخستین کنفرانس بین‌المللی بعد از جنگ جهانی در ورسای فرانسه شرکت کرد و طی آن به هند اجازه داده شد تا عضو مؤسس «جامعهٔ ملل» باشد. به این طریق، هشیاری بین‌المللی هند تقویت شد و تجربهٔ هند در روابط خارجی آغاز شد. این تحولات موجب شکوفایی نظریاتی شد که در فاصلهٔ بین جنگ جهانی اول و دوم، در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی هند متبلور گشت.

مراحل آغازین و ظهور دیدگاه جهانی هند را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد. هند مهمترین عنصر تشکیل‌دهندهٔ امپراتوری انگلیس به‌شمار می‌آمد که شایستگی داشتن وضعیت دومینیون و احراز هویت مناسب در سیستم امپراتوری انگلیس را داشت. دوم، برای به‌دست آوردن این منزلت و دخیل بودن در ثبات و قدرت امپراتوری انگلیس، هند تنها زیر چتر انگلیس می‌تواند خودگردان شود. سوم، هند مایل بود به حکومت ملی مدرنی با نهادهای سیاسی دموکراتیک دست یابد و چهارم، هند انتظار داشت که با او همانند دیگر دومینیون‌های امپراتوری انگلیس رفتار کنند. این موارد را به‌طور کلی می‌توان چارچوب ابتدایی سیاست خارجی هند تا سال ۱۹۲۰ دانست.

شکل‌گیری مؤلفه‌های بنیادی

سال‌های بین ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۶ را باید دوران شکل‌گیری مؤلفه‌های بنیادی سیاست خارجی هند به حساب آورد. مهاتما گاندی در این فرآیند تأثیر مهمی داشت. همان‌طور که گاندی چارچوب سیاست خارجی هند را معین کرد، جواهرلعل نهرو نیز جهت‌گیری‌ها و جزئیات آن را سامان‌دهی کرد. در اینجا شایسته است که نقش آنان را در تبیین سیاست خارجی هند یادآوری کنیم.

تعهد حقیقی به آزادی، دموکراسی مبتنی بر محترم دانستن اختلافات و آزادی فردی و نیز رعایت خرد و صلح در روابط بین‌المللی، مؤلفه‌های بنیادینی بودند که مهاتما گاندی، قبل از استقلال کشور، برای سیاست خارجی آن در نظر گرفت.

بیانات مهم وی، به‌عنوان پدر ملت، اصول و معیارهایی هستند که بایستی همیشه در خاطر ما بماند تا با توسل به آنها بتوانیم از پیچیدگی‌ها و مشکلات روابط بین‌الملل بگذریم. او می‌گفت: «ترجیح می‌دهم هندوستان نابود شود تا اینکه بخواهد به قیمت فدای حقیقت، به آزادی برسد.» همچنین اضافه می‌کند: «دموکراسی وضعیتی نیست که در آن انسان‌ها مثل گوسفند عمل کنند. در دموکراسی با غیرت تمام از آزادی عقیده و عمل فردی حراست می‌شود.» و بالاخره تقاضای مؤکد وی این بود که هندوستان نسبت به ایجاد صلح و آرامش متعهد باقی بماند. او می‌گفت: «به دلیل ضعف هند نیست که نمی‌خواهم به خشونت متوسل شود بلکه عدم اعمال خشونت را با علم به قدرت و توان وی، خواهانم. شناخت قدرت مردم نیاز به تمرین و آموزش یا بسیج نیروهای ارتش ندارد.»

از جمله مواردی که تأثیرات مهم بر جواهرلعل نهرو، اولین نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه هند در حوزهٔ روابط خارجی داشت، حضور وی در جریان مبارزات آزادی‌خواهانه کشور، با چارچوب ایدئولوژیکی افکار گاندی بود. دومین عامل، ایدئولوژی سوسیالیستی حاکم بر اروپای اوایل قرن بیستم بود که بر برابری اجتماعی و عدالت اقتصادی، در مخالفت با تمام صورت‌های اعمال ظلم و استثمار، تأکید داشت. با مروری بر پنجاه سال اخیر، اولین ویژگی قابل توجه در سیاست خارجی هند، تأثیر این دو عامل در دیدگاه‌ها و مواضع هند، به‌ویژه در مواجهه با مسائل جهان بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم، بود. این مقاله نیز عمدتاً به سهم هند در صلح جهانی، چه از دیدگاه داخلی و چه خارجی، می‌پردازد. باید توجه داشت که جهت‌گیری آیندهٔ هند دربارهٔ مسائل جهان پیرامون خود، مبتنی بر تجارب پنجاه سال گذشته است. همچنین دیدگاه‌های سیاست خارجی در دوران سلطهٔ انگلستان تنها نظری و مفهومی بود. این نظریه‌ها بعد از تبدیل شکوهمند هند از یک مستعمره به کشوری مستقل و مقتدر، به‌صورت عملی جلوه‌گر شد.

تصورات هند از جامعهٔ بین‌المللی، عمیقاً متأثر از مبارزات آزادی‌خواهانه و درک خاص آن از هویت تاریخی‌اش به‌عنوان یک ملت و یک تمدن بود. درک شخصی آن از هویت تاریخی‌اش انتخابی و تجویزی بود. هند خود را وارث یک سنت عظیم اخلاقی و عقلانی می‌دانست که در روابط بین‌المللی و بین جوامع

پشتیبان او بود. مفاهیم عینی این سنت عبارتند از تساهل و تسامح، عدم تجاوز، تعهد به منطق در رفع مجادلات و تضادها، محترم شمردن ایجاد صلح، البته از طریق عملکردی غیر توسعه‌طلبانه و بدون زیاده‌طلبی نه‌تنها در روابط بین دولت‌ها، بلکه نسبت به خود زندگی. این یک تعبیر عینی و چند بعدی از گذشتهٔ هند در تمامیت آن نیست، بلکه یک تصور انتخابی است براساس آنچه ما به‌عنوان یک ملت برای بقا و رفاه اجتماعی ـ اقتصادی خودمان در دنیای رقابتی و پیچیده، آن را مناسب می‌دانیم. ماهیت مبارزات آزادی‌طلبانهٔ ما که از کنگرهٔ ملی هند علی‌الخصوص دورانی که مهاتماگاندی آن را هدایت و اداره می‌کرد، ناشی می‌شد، این مؤلفه‌های بنیادی را براساس درک تاریخی انتخابی ذکر شده، تثبیت می‌نمود.

هند همچنین مؤکداً با سیاست‌های نظامی ـ سیاسی تجاوزگرانه و رقابتی ابرقدرت‌ها که در دوران جنگ سرد اعمال می‌شد، مخالف بود. هند در تلاش برای نیل به اهداف خود به بهره‌گیری از قدرت مخرب اقتصادی یا نظامی، معتقد نبود. شاید این امر خیلی واقع‌گرایانه نباشد، اما هند می‌خواست از طریق منطق و معیارهای اخلاقی بر روابط بین‌الملل تأثیرگذارد. هند به‌طور غیر قابل انتظار و قابل توجهی در این کار موفق شد. هند هرچند برجسته‌ترین کشور در این زمینه نبود اما اولین صدایی بود که به گوش سازمان ملل و مقامات عالی‌رتبه جهان رسید که خطر پدیده‌های استعمار، امپریالیسم و تمام شکل‌های اعمال تبعیض را گوشزد می‌کرد. دستیابی هند به استقلال از طریق مبارزات بدون خشونت و طرفداری شدید از آزادی مردم تحت سلطه در نقاط مختلف دنیا، یکی از تأثیرات مهمی بود که منجر به خلع سلاح رژیم‌های استعمارگر و امپریالیستی و پیدایش کشورهای مستقل در قاره‌های آفریقا و آسیا گردید. نقش هند در رهایی اندونزی و سایر کشورهای آسیای جنوب شرقی و حمایت شدید از رهایی کشورهای آفریقایی از نمونه‌های تاریخی در این زمینه هستند. حمایت هند از تجدید حیات و جمهوری انقلابی خلق چین، از مردم آفریقای جنوبی و فلسطین، محرک‌هایی ایجاد کرد که به دهه‌های پربار و مثبت ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ این قرن انجامید.

قرارداد پنج‌شیل و سیاست عدم تعهد

دو کشور هند و چین که مشترکاً اصول پنجگانهٔ همزیستی مسالمت‌آمیز را در

قرارداد «پنج‌شیل»[1] تعیین کردند، بنیانی ایدئولوژیک برای تأسیس جنبش عدم تعهد در سال ۱۹۶۱ فراهم آورند. این عمل واکنشی منطقی و ساختاری به رقابت شدید دوران جنگ سرد و انشعابات نظامی آن بود: از همه مهمتر، پایه و اساس اهداف نهضت در جهت منافع اکثریت گسترده‌ای از کشورها در جامعه بین‌المللی بود که از سلطهٔ استعمار و امپریالیسم رهایی یافته بودند. این جهت‌گیری سیاست خارجی هند و همکاری با کشورهای همفکر، یک عامل ایجاد ثبات در وضعیت بین‌الملل شد.

چهار مرحلهٔ زمانی

بررسی مختصر تغییرات صورت گرفته در سیاست خارجی و مصالح هند از زمان استقلال، بی‌فایده نخواهد بود. این کار یک چشم‌انداز کلی برای تجزیه و تحلیل موردنظر فراهم خواهد آورد. تکامل سیاست خارجی هند تا امروز، در طی چهار مرحلهٔ زمانی صورت گرفته است. اولین مرحله از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۴ بود، دومی از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲، سومی از ۱۹۶۲ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ و چهارمین مرحله نیز از اواسط دههٔ ۱۹۸۰ تاکنون می‌باشد.

طی اولین مرحله، یعنی سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۴، مسائل سیاست خارجی هند بر انسجام داخلی متمرکز بود و تحت تأثیر این احتمال قرار داشت که ایالات نسبتاً بزرگ و مهم شاهزاده‌نشین هند بریتانیا بخواهند راه خودمختاری در پیش گیرند. این مسئله یکپارچگی جغرافیایی جمهوری هند را که تازه از ضربهٔ تجزیه و ایجاد کشور پاکستان بهبود یافته بود، از بین می‌برد. نقش تا اندازه‌ای مبهم دولت استعماری قبلی در روابط با ایالات شاهزاده‌نشین حیدرآباد، تراوانکور، بوپال و کشمیر، نگرانی دولت هند را افزایش می‌داد. تجاوز پاکستان به کشمیر در سال‌های ۸ ـ ۱۹۴۷ نیز باعث افزایش هراس هند شد.

دومین مسئله در این دوره این بود که هند باید تکلیف دیدگاه‌های استراتژیک و سیاسی خود را در نزاع بین متحدین غربی به رهبری ایالات متحده امریکا، و ملل سوسیالیست و کمونیست، به رهبری اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، تعیین

1. Panchsheel

می‌کرد. سومین مسئله، روابط هند با دو همسایه مهم خود، پاکستان و چین، بود. یکی از این دو کشور، یعنی پاکستان، کاملاً متخاصم بود و دیگری وضعیتی متغیر و نامعلوم داشت. چین با حکومت کمونیستی تازهٔ خود می‌توانست عاملی برای بی‌ثباتی منطقه باشد. چهارمین مسئله، نگرانی هند از قدرت‌های استعماری سابق بود که به‌خاطر منافع اقتصادی و استراتژیک خود سعی در اعمال نفوذ مجدد سیاسی داشتند و این در حالی بود که هند محو حکومت‌های مستعمراتی و پیدایش دولت‌های مستقل بی‌شماری را در آسیا و آفریقا پیش‌بینی کرده بود.

سیاست خارجی هند به این مسائل با راه‌کارهای ذیل پاسخ داد: ۱) اتخاذ موضع عدم تعهد در جبهه‌گیری‌های دوران جنگ سرد، ۲) اتخاذ موضع قاطع نظامی ـ سیاسی به منظور حفظ تمامیت ارضی هند در برابر پاکستان و ایالت‌های شاهزاده‌نشین هند، ۳) تلاش در جهت ایجاد توازنی دوستانه با چین (سازش با چین در مورد تبت، و حمایت از عضویت چین در سازمان ملل و شورای امنیت)، ۴) تلاش در جهت اتحاد کشورهای تازه استقلال یافته در زمینهٔ موضوع‌ها و مسائل مشترک، با تضمین اینکه در امور داخلی و خارجی و سیاست‌های دفاعی، بدون تأثیرپذیری از قدرت‌های خارجی یا فشار بیگانگان، آزادی و اختیار تصمیم‌گیری دارند.

آخرین مورد ذکر شده، عمده‌ترین مقوله‌ای بود که در دستور جلسات کنفرانس روابط آسیا (سال ۱۹۴۷)، کنفرانس باندونگ (سال ۱۹۵۵) و اولین اجلاس سران غیر متعهد در بلگراد (سال ۱۹۶۱) به آن توجه شد و هند نیز در هر یک از این کنفرانس‌ها نقش حیاتی و مهمی داشت.

مورد تهدید نظامی نبودن، مخالفت با قرنطینهٔ اعمال شده توسط امریکا علیه کشورهای کمونیستی، دکترین‌های هند برای آرایش نظامی و کسب فن‌آوری دفاعی، اصول پایه و اساسی دفاعی هند بدون هرگونه ابعاد یا تمایلات بازدارنده بود. جهت‌گیری‌های سیاسی هند برای تضمین امنیت و توسعه خود، درون‌نگر و متمرکز بر وفاق ملی در تمام جنبه‌ها بود. اما در این میان استثنایی هم وجود داشت و آن این بود که هند می‌خواست نقش الگو را برای کشورهای افریقایی و آسیایی سر برآورده از سلطهٔ استعمار به‌دست آورد. بخشی از این نقش، از طریق بیان نظرات هند در مورد استعمارگرایی، آپارتاید و تبعیض نژادی، خلع سلاح کلی و هسته‌ای،

مسئله فلسطین و غیره ابراز می‌شد که اگر نگوییم خصومت، شبهاتی نسبت به هند در میان امریکا و هم‌پیمانان غربی آن ایجاد کرد.

این امر به نوبهٔ خود باعث عدم پاسخگویی قدرت‌های غربی به درخواست‌های هند برای صنایع سنگین، فن‌آوری‌های دفاعی و انواع مختلف تسهیلات دفاعی شد. از دید این کشورها دلیلی برای همکاری و توافق با هند غیر متعهد و مخالف نظریات جهانی آنها وجود نداشت. وزیرخارجه ایالات متحده امریکا، جان فاستر دالاس، با این نظریه که «هر کشوری که در جنگ سرد با غرب همراه نبوده است، مخالف آن است»، در روابط هند و غرب ایجاد خلل کرد و انگیزه‌های گسترش روابط را از بین برد. این موضوع مشکلاتی را در دوران پس از استقلال هند ایجاد کرد، زیرا تأسیسات دفاعی و سیاسی و اقتصادی هند عمدتاً متکی به انگلستان و در ابعادی گسترده‌تر به امریکا بود.

دورهٔ آسیب‌پذیری

گرایش‌های فوق، صحنه را برای دورهٔ بعدی سیاست‌های دفاعی و خارجی هند مهیا کرد. هند از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲، با شکست نظامی از چین در ماه‌های اکتبر و نوامبر ۱۹۶۲، به دورهٔ اوج آسیب‌پذیری خود رسید. این امر برخلاف دوراندیشی‌های هند و نهرو در سیاست‌های بین‌المللی بود؛ آن هم زمانی که نقش عمده‌ای در رهبری تحولات سیاسی چندجانبه در همین دوران داشتند؛ از جمله ریاست کمیسیون بازگردانی ملل بی‌طرف به موطن‌شان در کره، ایفای نقش اصلی در کنفرانس ژنو در مورد مسئله هندوچین بعد از شکست فرانسه در دین‌بین‌فو، تأسیس جنبش عدم تعهد و ایفا کردن نقشی اساسی در سازمان ملل برای حفظ صلح در خاورمیانه و کنگو.

چه چیزی باعث آسیب‌پذیری هند شد؟ برای پاسخ به این سؤال، باید تغییر سیاست‌های هند و نیز تأثیرات و شکست‌های ناشی از آنها را توضیح داد. نگرانی هند در مورد پاکستان زمانی افزایش بیشتری یافت که پاکستان در اواسط دهه ۱۹۵۰ توافق‌نامه‌های همکاری نظامی و دفاعی با امریکا امضا کرد. پیوستن پاکستان به سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو) و سازمان پیمان مرکزی (سنتو) ـ خصوصاً به دلیل ادعای اسلام‌آباد مبنی بر اینکه توافق‌نامه‌های دوجانبهٔ دفاعی با

امریکا و عضویت در سنتو و سیتو، غرب را به حمایت سیاسی و نظامی از پاکستان، در صورت رویارویی با هند، متعهد کرده است ـ تصورات تهدید هند را تأیید می‌کرد. این تلافی‌ای بود که پاکستان مدعی بود علیه اتحادیه ضد کمونیستی انجام خواهد داد. علاوه بر این، تجربهٔ هند از سرباز زدن کشورهای غربی در ارائه همکاری‌های دفاعی و تکنولوژیکی و نگرانی‌های مربوط آن، چهرهٔ واقعی‌تری به خود گرفت. در همین زمان روابط هند و چین نیز دچار تنش شد. حضور روزافزون چین در تبت در سال ۵ ـ ۱۹۵۴ خلع قدرت از دالایی لاما، اقدام به ساخت جاده در آکسای چین، که بخشی از ناحیهٔ لاداخ در جامو و کشمیر بود، انتشار نقشه‌هایی از شبه‌قارهٔ هند که بخش‌هایی از هند را جزء خاک چین نشان می‌داد و مسائل مطرح شده در مورد نقش رهبری جواهرلعل نهرو در آسیا (در کنفرانس باندونگ)، باعث تیرگی روابط دو کشور شد.

سایر تحولات مهم در این مقطع عبارت بودند از: تداوم ادعاهای پاکستان در مورد کشمیر هم در سازمان ملل و هم در خود کشمیر از یک طرف و درگیری چینی‌ها با شورشیان تجزیه‌طلب در ایالات شمال شرقی هند از طرف دیگر. درگیری‌های داخلی نیز امنیت و ثبات کشور را تهدید می‌کرد. در حالی که کمک‌های غذایی و کمک‌هایی برای بخش‌های ضعیف‌تر اقتصاد هند از کشورهای غربی وارد می‌شد، اما همچنان مانع سرمایه‌گذاری و واردات فن‌آوری‌های اساسی برای بخش‌های کلیدی اقتصاد هند می‌شدند. بارزترین مثال این رفتار، برخورد انگلستان، امریکا و آلمان بود که از همکاری با هند در ایجاد کارخانه‌های فولاد اجتناب می‌ورزیدند. انگلستان و آلمان تنها بعد از پاسخ مثبت روسیه به نیازمندی‌های هند در این زمینه به میدان آمدند. تلاش‌های هند برای ایجاد تنوع و مدرنیزه کردن اقتصادش و خروج از اقتصاد صرفاً کشاورزی، به همین دلیل بی‌ثمر ماند.

گرایش‌های قومی ـ زبانی گریز از مرکز در این اوضاع سیاسی داخلی بروز کرد؛ این تقاضاها عمدتاً از ایالاتی که دارای زبان خاص بودند مطرح شد. فشارهای امنیتی و استراتژیکی جدیدی که بر نظام سیاسی هند وارد می‌شد، مستلزم جهت‌گیری‌ها و واکنش‌های جدید بود.

با جایگزینی نیکیتا خروشچف به‌جای ژوزف استالین به‌عنوان رهبر بلوک شرق، تعصبات سیاسی و ایدئولوژیکی شوروی علیه هند از بین رفت. با ایجاد

اتحادیه‌های ضد شوروی سنتو و سیتو، که پاکستان و کشورهای آسیای جنوب شرقی به آن پیوستند، منافع استراتژیک شوروی در جنوب آسیا و آسیای جنوب شرقی مطرح شد. مخالفت مائو با خروشچف و ایجاد فاصله بین چین و اتحاد شوروی، توجه بیشتر روسیه را نسبت به منافعش در منطقهٔ آسیای جنوبی جلب کرد.

گسترش اختلافات

درگیری هند در نهضت عدم تعهد حمایت از ناصر در طی بحران سوئز، سکوت در برابر مداخلهٔ شوروی در مجارستان، مقاومت قاطعانه در برابر فشارهای غرب، تلاش دوجانبه و از طریق سازمان ملل برای نیل به توافق دربارهٔ مسئله کشمیر، و حمایت از اعراب و فلسطینی‌ها پس از تشکیل دولت اسرائیل، شکاف بدگمانی‌های متقابل و تناقضات در منافع امنیتی و سیاسی بین هند و دموکراسی‌های غربی را گسترده‌تر کرد. بنابراین هند در جستجوی نقاط تعادل و روابط دوستانهٔ جدید با دیگر کشورهایی برآمد که بتوانند منافع سیاسی، امنیتی و اقتصادی آن را مرتفع سازند. بین کشورهای بلوک شرق وابسته به شوروی و هند مسائل و علایق مشترکی ایجاد شده بود که هند منتظر چنین فرصتی بود. دیدار جواهرلعل نهرو از اتحاد شوروی در اواسط دهه ۱۹۵۰ و دیدار خروشچف و بولگانین از هند در ۱۹۵۵، بنیانی برای روابط هند ـ شوروی ایجاد کرد که مسائل و علایق حیاتی و مهم هر دو کشور را در برمی‌گرفت. این روابط دوستانه بدون وقفه برای سی و پنج سال، یعنی تا نوامبر و دسامبر سال ۱۹۹۱ ادامه داشت.

همکاری‌هایی که بین هند، اتحاد شوروی و هم‌پیمانان شوروی توسعه یافت، یک چارچوب سیاسی و ایدئولوژیکی کاملاً روشن و معینی داشت. هند خود را به شکل یک کشور کمونیستی در نیاورد. اتحاد شوروی با روابطی مبتنی بر مفاهیم همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم تعهد موافق بود. انگیزه‌های هند در این روابط عبارت بود از: تقویت توانایی‌های دفاعی و اقتصادی خود با همکاری اتحاد شوروی؛ استفاده از نفوذ دوستی با شوروی و جایگاه ابرقدرتی اتحاد شوروی در رویارویی با چالش‌های سیاسی ـ استراتژیک تهدیدکنندهٔ یکپارچگی هند و

فرآیندهای اتحاد ملی. هدف ایجاد توازن در مقابل نزدیکی روزافزون پاکستان به امریکا و چین نیز در میان بود. روابط چین و پاکستان، همتراز با تیرگی روابط چین و هند از سال ۹ ـ ۱۹۵۶، روز به روز بهتر شد. نکتهٔ قابل ذکر این است که هند زمانی به اتحاد شوروی روی آورد که کشورهای غربی انتظارات و نیازهای هند را بی‌پاسخ گذاشتند.

هند برای مقابله با شورش‌های داخلی و حرکت‌های تجزیه‌طلبانه از رهیافت دوجانبهٔ مرسوم استفاده کرد؛ یعنی ضمن اینکه به اقدام نظامی در برابر خشونت شورشیان دست زد، و به‌طور همزمان به مذاکرات سیاسی با آنها نیز پرداخت. گرایش‌های قومی ـ زبانی مرکزگریز، با تشکیل مجدد ایالت‌های سابق انگلیسی و ایالات شاهزاده‌نشین و نیز پذیرفتن هویت‌های زبانی و خرده فرهنگی در نظام سیاسی هند، خنثی شد. هرچند این اقدام فشارها را کم کرد و مشکلات را در کوتاه‌مدت حل نمود، اما فرآیند هویت‌های قومی ـ زبانی مناطق مختلف که دارای بذر انگیزه‌های گریز از مرکز بود، می‌توانست وحدت جمهوری هند را از بین ببرد. راه‌حل‌های کوتاه‌مدت اعمال شده نیز در تمام موارد غیر قابل اجتناب بود.

هند از عهدهٔ مشکلات مختلفی در رابطه با سیاست خارجی خود در این دوران برآمد؛ البته به‌جز یک مورد یعنی تهدید چینی‌ها علیه تمامیت ارضی آن در نقشه‌های چینی، مناطقی از هند جزء چین محسوب شده بودند و تبادل‌نظر چوئن لای و نهرو، از قصد چینی‌ها برای تنظیم مجدد سرحدات بین‌المللی هند و چین پرده برداشت. هند استدلال اساسی چین را مبنی بر اینکه مرزهای بین دو کشور در تاریخ ۹ ـ ۱۹۴۷، امری تصنعی خودسرانه از سوی قدرتی استعماری بوده و مستلزم تغییر آنها به وضعیت قبل از مستعمره شدن و براساس قرابت‌ها و حوزه‌های اجتماعی ـ فرهنگی و ملی است، ردکرد. هند بعد از اعطای امتیاز به چین در تبت، حاضر به سازگاری بیشتر در مواردی جدای از نگرانی‌های ژئوپلتیک در سطح کلان برای محافظت از تمامیت ارضی کشور، ملاحظه مهم دیگر در این زمینه حفظ ویژگی مذهبی، زبانی و چند قومی هند بود. توافقات ارضی با چین که ممکن بود منجر به تصرف و و جدایی نواحی شمال شرقی هند شزد، برای هند قابل قبول نبوده و نیست.

آزادسازی بنگلادش

رهبری هدفمند و قاطع ایندیرا گاندی و نظریهٔ جهانی مرکزیت هند او، گرایش‌ها و فرآیندهای ذکر شده در بالا را آب دیده کرد. برنامه‌های تثبیت و آمادگی دفاعی بدون هیچ دردسری به‌خاطر مناقشات سیاسی داخلی (مانند بحران و انشعاب در احزاب حاکم در سال ۱۹۶۹، کاهش ارزش روپیه در سال ۱۹۶۶، ملی‌سازی بانک‌ها و غیره) زمانی انجام شد که هند با بحران پاکستان شرقی مواجه گردید. علل بحران و جدایی پاکستان شرقی از آنچه که پاکستان غربی نامیده می‌شد و نیز ایجاد کشور بنگلادش، به روشنی مشخص می‌باشد. جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ به‌عنوان پدیده‌ای مؤثر و مهم در مبارزات آزادی‌طلبانهٔ بنگلادش، بر سیاست‌های هند در سال‌های بعد تأثیر گذاشت. محققین پاکستانی که تحلیل‌ها و کتاب‌هایی در مورد جنگ سال ۱۹۷۱ طی این سال‌ها نوشته‌اند، مبارزات آزادی‌طلبانهٔ بنگلادشی‌ها را یا ناشی از توطئه‌ای از قبل طراحی شده توسط هند دانسته یا معتقدند هند امتیازات فرصت‌طلبانه‌ای از بحران سیاسی پاکستان و تقسیم آن، به‌دست آورد. تنها یک بخش فرعی از نخبگان تصمیم‌گیرندهٔ پاکستانی این امر را قبول دارند که ایجاد بنگلادش عمدتاً ناشی از سرسختی ذوالفقار علی بوتو در عدم پذیرش رأی انتخاباتی مردم پاکستان در انتخابات نوامبر ۱۹۷۰ و نیز عدم توانایی یا بی‌میلی رژیم نظامی ژنرال یحیی‌خان برای مجبور کردن بوتو به پذیرش این امر و قبول نخست‌وزیری شیخ محیب‌الرحمان بود.

عصر رئالیسم سیاسی

اشاره تحقیقی در مورد تغییر نقاط تأکید و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی هند از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۴ در این بخش بی‌ربط نیست. نخست، لعل بهادر شاستری علی‌رغم تصدی کوتاه مدت دوره‌ای از پست نخست‌وزیری و سپس ایندیرا گاندی، سیاست خارجی هند را به دوره‌ای از رئالیسم سیاسی به دور از خیال‌پردازی‌های رمانتیک و ایده‌آلیسم اخلاقی، که مشخصهٔ سیاست خارجی دوران نهرو بود، هدایت کردند. این تغییر در جهت‌گیری با عدول از اظهارات لعل بهادر شاستری در مورد حملهٔ پاکستان در سپتامبر سال ۱۹۶۵ به کشمیر شروع

می‌شود ـ که هند تنها در مناطق عملیاتی انتخاب شده توسط پاکستان در جامو و کشمیر، پاسخ نظامی خواهد داد. اما لعل بهادر شاستری به نیروهای مسلح هند دستور داد تا در سرتاسر مرزهای طرفین به پاکستان حمله کنند و آنها را وادار به عقب‌نشینی از کشمیر کنند؛ که این امر سرانجام باعث شکست پاکستان در دومین تلاش برای محاصره و تسلط بر جامو و کشمیر شد.

ایندیرا گاندی نیز مضمون و ابعاد این جهت‌گیری واقع‌بینانه در سیاست خارجی ما را گسترش ظرفیت‌های دفاعی و تکنولوژیکی هند، بسط داد و پیام روشنی برای تمام همسایگان هند فرستاد مبنی بر اینکه هند قصد هیچ گونه تجاوز و یا برتری‌جویی نسبت به آنها ندارد و در عین حال هر گونه تهدید به وحدت و تمامیت ارضی خود را سریعاً پاسخ خواهد داد. گرایش‌های سیاست خارجی هند در دورهٔ ایندیرا گاندی، از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۴ (به استثنای دورهٔ موقت حکومت در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹) را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

- ایندیرا گاندی برای تضمین توسعهٔ اقتصادی هند در جهت حفظ امنیت کشور و نیز تثبیت موقعیت آن در جامعه بین‌المللی ـ با توجه به دو هدف فوق ـ سیاستی دوجانبه را دنبال می‌کرد.
- او همکاری با اتحاد شوروی و هم‌پیماناش را گسترش داد و با امضای قرارداد دوستی، صلح و همکاری با شوروی در آگوست سال ۱۹۷۱، این امر را به اوج خود رساند.
- او سیاست‌های موفقی برای افزایش توانایی هند در حیطهٔ تکنولوژی‌های هسته‌ای و فضایی اعمال کرد که منجر به تولید سلاح‌های هسته‌ای و بهره‌مندی از توان ماهواره‌ای و موشکی، به منظور نمایش تکنولوژی و مقاصد دفاعی گردید. انفجار هسته‌ای در پوخاران به سال ۱۹۷۴، پرتاب اولین ماهواره‌ها و موشک‌ها و راکت‌ها برای مقاصد تکنولوژیکی و علمی در همین راستا بود.
- در حالی که هند با اتحاد نظامی و توافقات امنیتی زیر چتر هر ابرقدرتی مخالفت می‌کرد، دکترینی را اعمال می‌نمود که براساس آن داشتن تسهیلات دفاعی و توافقات امنیتی دوجانبه برای رفع نیازهای ویژه هند را مخالف با سیاست عدم تعهد نمی‌دانست. قرارداد هند و شوروی در سال ۱۹۷۱، منبع حمایت و تقویت هند در دوران بحران پاکستان شرقی بود که منجر به ایجاد بنگلادش گردید.

ـ انفجار هسته‌ای صلح‌آمیز در سال ۱۹۷۴ پاسخی به محیط تغییر یافته ژئو ـ استراتژیکی هند بود که ناشی از تجهیز چین به سلاح‌های هسته‌ای از سال ۱۹۶۴ به بعد بود. این شیوه‌ای سیاسی استراتژیک بود که گاندی برای تأمین منافع هند دنبال می‌کرد.

دومین شیوه، تقویت جنبش عدم تعهد و حمایت از سازمان ملل بود تا عامل مهمی برای ثبات توافقات اقتصادی و سیاسی جهانی باشد که در عین حال منافع اقتصادی و ژئوپلتیک هند را نیز دربرداشت.

یکی از اقدامات او در راستای جهت‌گیری‌های مبتنی بر رئالیسم سیاسی که منافع ملی هند را نیز در برداشت، مقاومت او در برابر تلاش بعضی کشورهای سوسیالیست در جنبش عدم تعهد بود که می‌خواستند این جنبش را به یک متحد سیاسی شوروی تبدیل کنند.

نشانه‌های عدم موفقیت

با بازنگری گرایش‌های فوق‌الذکر، این سؤال مطرح می‌شود که آیا منافع هند، در صورتی که سیاست خارجی ما در رابطه با مسائل خاص تأثیرگذار بر کشور از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۴ تغییر می‌کرد، بهتر برآورده نمی‌شد؟ شش نشانه در ایجاد خلل در امنیت هند، به دلیل سیاست‌های خارجی و امنیتی که هند در این دوره اتخاذ نمود، وجود دارد:

نخست، ارجاع مسئله کشمیر به سازمان ملل بود در حالی که ما سه چهارم راه را جهت خنثی‌سازی تهاجم پاکستان به جامو و کشمیر طی کرده بودیم.

دوم، زمانی که پاکستان در سال ۱۹۵۴ پیمان دفاعی با امریکا امضاء کرد و سپس به سیتو پیوست، به اندازهٔ کافی محکم و قاطع در مقابل پاکستان عکس‌العمل نشان دادیم.

سوم، نسبت به مفهوم دیدگاه‌های چینی‌ها در کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۵ به اندازهٔ کافی هوشیار نبودیم.

چهارم، توافق ما با چین هنگام تصرف تبت.

پنجم، زمانی که چین به قدرتی هسته‌ای در سال ۱۹۶۴ تبدیل شد، ما سلاح‌های اتمی خود راگسترش و توسعه ندادیم. لازم به ذکر است که اوایل دههٔ

۱۹۶۰ امریکا به ما اصرار کرد که به قدرت هسته‌ای مجهز شویم و قول همکاری را در این رابطه نیز داد، اما ما از قبول آن امتناع ورزیدیم.

همچنین این مسئله قابل ذکر است که بلافاصله بعد از جنگ با چین در سال ۱۹۶۲ و بعد از جنگ با پاکستان در سال ۱۹۶۵ و یک سال قبل از تجهیز چین به سلاح‌های اتمی، می‌توانستیم دارای سلاح‌های اتمی بشویم. ما می‌توانستیم انفجار هسته‌ای زیرزمینی خود در سال ۱۹۷۴ را نیز پی‌گیری کنیم.

اگر از نظر تاریخی کمی جلوتر برویم، ششمین نشانه عدم اقدام قاطع ما علیه آزمایش سلاح‌های اتمی پاکستان در زمانی بود که اطلاعات موثقی داشتیم مبنی بر اینکه پاکستان بین سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۹۷ از نظر تجهیزات اتمی به یک قدرت قابل توجه مبدل شده است.

این مسئله را نمی‌توان انکار کرد که واکنش نامناسب ما به گرایش‌های ایجاد شده در اثر موارد بالا، منجر به ایجاد مشکلاتی گردیده است که ما در مواردی چون عدم گسترش و خلع سلاح اتمی، تکنولوژی‌های دفاعی و نیز در مواضع مذاکراتی خود در این زمینه‌ها در حال حاضر نیز با آنها مواجه هستیم. نیازی نیست که در مورد مشکلات مربوط به جامو و کشمیر بیشتر صحبت کنیم؛ مشکلاتی که ما همچنان با آن روبه‌رو هستیم، به دلیل اعتقاد نادرست ما در بی‌طرفی جامعه بین‌الملل بود که باعث شد ما مسئله را به سازمان ملل ارجاع دهیم.

گرایش‌ها و واکنش

دولت راجیو گاندی، عوامل و گرایش‌های زیر را به‌عنوان سیاست‌های تأثیرگذار دفاعی و خارجی هند مطرح کرد.

الف) جنگ سرد تمام شده بود؛ اجماع امریکا و اتحاد جماهیر شوروی در مورد مسائل بین‌المللی، مستلزم این بود که هند و سایر کشورهای در حال توسعه که سیاست‌هایشان مبتنی بر اوضاع دوران جنگ سرد بود خود را با وضعیت جدید انطباق دهند.

ب) عقب‌نشینی اتحاد شوروی از افغانستان، نفوذ و اختیارات پاکستان و امریکا را در منطقهٔ آسیای غربی و خلیج فارس افزایش می‌داد.

ج) پاکستان در منطقهٔ آسیای جنوبی خود را به‌عنوان کشوری با اعتماد به نفس

و مهاجم نشان داده بود.

د) تغییر رهبری در اتحاد شوروی و چین منجر به آب شدن یخ‌ها در روابط این دو کشور شد.

ه) چین نسبت به هند رهیافتی عملی‌تر اتخاذ نمود که نمود عینی آن توسط دنگ شیائوپنگ در مواجهه با وزیر خارجه هند، اتال بیهاری واجپایی، طی دیدارش از چین به سال ۱۹۷۸ بروز یافت.

و) در حالی که سازمان‌ها و اتحادیه‌های قدیمی، یکپارچگی و اهداف خود را از دست می‌دادند (مانند گروه ۷۷، آنکتاد، گروه غیر متعهدها) نیروهای جدیدی برای همکاری‌های تجاری، اقتصادی و تکنولوژیکی تشکیل می‌شد؛ که هدف آنها پی‌ریزی چارچوب‌های پویا برای صلح و امنیت در مناطق مربوط به خودشان بود.

ز) پتانسیل مکانیزم‌های مدیریت اقتصادی ـ اجتماعی و توسعه، که از زمان نهرو طراحی و عمل می‌شد، از میان برداشته شد. نارسایی‌های رقابتی سیستم‌های تا اندازه‌ای مشابه درکشورهای سوسیالیستی ـ به‌خصوص اتحاد شوروی و چین ـ مشخص شده بودند. هند باید لوازم خود را تغییر می‌داد و شیوه‌های مدیریت اقتصادی ـ اجتماعی خاص خود را برای مهار رکود اقتصادی ـ اجتماعی داخلی به‌کار می‌گرفت.

ح) برخی تصورات منطقه‌ای، صرف‌نظر از تعهد واقعی هند به اصول همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم مداخله در سایر کشورها، این کشور را به برتری جوی و قدرت‌طلبی در منطقه متهم می‌کردند.

ت) در پایان چهارمین دهه بعد از استقلال، هند با فشارهای مرکزگریز پنجاب و ایالت‌های شمال شرقی مواجه بود. با توجه به وجود هویت‌های قومی و نژادی و زبانی و ایالتی متعدد، امنیت و ثبات هند به‌طور ملموسی مورد تهدید قرار گرفت.

ی) دستیابی پاکستان به سلاح‌های اتمی، توازن نظامی آسیای جنوبی را تغییر داد.

ک) علاوه بر پاکستان، همسایگان هند مانند نپال، بنگلادش و سری‌لانکا، با توجه به ذهنیات خود نسبت به هند، با امریکا، چین، اسرائیل و سایر کشورها، روابط سیاسی و دفاعی برقرار کردند.

راجیو گاندی واکنش‌های سنجیده‌ای را در برابر این مشکلات و گرایش‌ها

اعمال کرد. او با امریکا و کشورهای غربی رابطه برقرار کرد، در حالی که با اتحاد شوروی هم روابط خود را در سطح مقتضی حفظ کرد. او همچنین در منابع تسهیلات دفاعی و تکنولوژی‌ها، تنوع بیشتری ایجاد کرد. او پیام‌هایی برای چین فرستاد که نشان‌دهندهٔ تمایل هند به عادی‌سازی روابط و از سرگیری مذاکرات در مورد مسائل مرزی بود. تماس‌های شخصی با ضیاءالحق و جایا واردن، رؤسای جمهور پاکستان و سری‌لانکا، ایجاد کرد که روابط‌شان با هند به مرحله‌ای بحرانی و حساس رسیده بود. محدودیت زمانی جدیدی برای خلع اتمی، کنترل سلاح‌ها و کاهش سلاح‌های استراتژیک پیشنهاد کرد با این هدف که تا دههٔ اول قرن بیست و یکم آنها را حذف نماید. آزادسازی اقتصاد هند را آغاز کرد. تأسیس انجمن آسیای جنوبی در زمینه همکاری‌های منطقه‌ای (SAARC) را که بنگلادش در سال ۱۹۸۰ پیشنهاد داده بود، تسریع بخشید و در اولین جلسه آن در داکا، دسامبر ۱۹۸۵، حضور پیدا کرد. او مشتاق دیدار از پاکستان و ملاقات با بی‌نظیر بوتو بعد از اعاده دموکراسی در پاکستان به سال ۱۹۸۸ و نیز بعد از توافق مهم هند و پاکستان در زمینهٔ عدم استفاده از سلاح‌های هسته‌ای علیه یکدیگر بود. وی به منظور ایجاد جوّ اطمینان و دوستی دوطرفه، پیشنهاد همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی بسیاری ارائه نمود. او به رئیس‌جمهور سری‌لانکا اطمینان داد که حمایت هند از مبارزان تامیل براساس تعهد هند نسبت به اتحاد و تمامیت ارضی سری‌لانکا خواهد بود. آخرین اقدام مهم وی در حفظ امنیت هند دیدار از چین در دسامبر سال ۱۹۸۸ بود که مذاکراتش با دنگ شیائوپنگ باعث ایجاد فرآیند تدریجی و مهم عادی‌سازی روابط چین و هند شد.

نگرانی‌های مداوم

نگرانی‌های مداوم سیاست خارجی ما از سال ۱۹۹۱ به قرار زیر است:

۱) تمامیت ارضی هند، به دلیل ادعای پاکستان در مورد جامو و کشمیر و نیز به دلیل اختلافات مرزی حل نشده با چین، از سوی این دو کشور در معرض تهدید بوده. هرچند مورد اخیر، در حال حاضر تهدیدی عملی نیست اما تا اواخر دههٔ ۱۹۸۰ چنین بود. با وجود این، تا عدم توافق قطعی چین و هند در این زمینه، مسئله همچنان باقی است.

۲) نیروهای گریز از مرکز داخلی همچنان وحدت ژئوپلیتیکی را به خطر می‌اندازند. درخواست‌هایی برای انفصال از سوی گروه‌هایی در جامو و کشمیر و ایالت‌های شمال شرقی هند وجود دارد. نشانه‌هایی از تمایلات جدایی‌طلبانه نیز توسط گروه‌هایی در تامیل نادو، پنجاب، اُریسا و بنگال شمالی از اواخر دهۀ ۱۹۵۰ در اوایل دهۀ ۱۹۶۰ دیده شده.

۳) روابط خصمانه پاکستان و چین و درگیری‌های نظامی با این کشورها موجب شد که هند منابع انسانی آموزش دیده و بنیۀ مالی ناچیز خود را به مقاصد دفاعی معطوف سازد و در نتیجه توان کشور در ایجاد و اعمال سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی برای ثبات ملی و بازسازی کشور کاهش یابد.

۴) کشورهای خارجی و افکار عمومی آنها، تداوم موجودیت هند را به‌عنوان یک مجموعۀ سیاسی متحد، به دلیل تنوعات زبانی، قومی و مذهبی آن، زیر سؤال می‌بردند؛ زیرا این مسائل چالش‌هایی را در پی داشته که هند مجبور به رویارویی با آنها بوده است.

۵) پایگاه‌های نظامی خارجی و حضور نظامی خارجی‌ها، از جمله برای توسعۀ سیستم سلاح‌های هسته‌ای، تاکتیکی و استراتژیکی، در همسایگی هند، در شمالی‌ترین مناطق قابل دسترس اقیانوس هند و در کشورهای ساحلی آفریقایی و عربی، موضوع هراس‌انگیزی شده است. اتمام جنگ سرد، با توقف این موارد همراه نبود، چه این مسئله در دیه‌گو گارسیا باشد و چه از طریق نیروهای دریایی یا هوایی باشد.

۶) ظرفیت قدرت هسته‌ای ویرانگر چین و وجود سلاح‌های هسته‌ای در مناطق آسیایی و اقیانوس هند، بر سیاست‌های خارجی هند، از سال ۱۹۶۴ تاکنون، تأثیر گذاشته است.

هند از سال ۱۹۹۱ تاکنون خود را با تغییرات ناگهانی فضای امنیتی داخلی و بین‌المللی تطبیق داده است. عوامل و عناصر تشکیل‌دهندۀ این فضاها در دو سطح، محتوای سیاست خارجی هند و جهت آن را مشخص می‌کند. بنابراین ذکر این عناصر به‌طور مفصل لازم است.

نخست؛ هدف، مبتنی بر واقعیت‌ها باشد. اتمام جنگ سرد و تجزیه اتحاد شوروی منجر به تغییر دو پیش‌بینی اساسی در سیاست خارجی هند شد.

اول، مسئله سیاست عدم تعهد، آن‌گونه که در جنبش عدم تعهد مطرح شده بود، نیاز به بازنگری داشت. دوم، نفوذی که هند، به‌خاطر روابطش با اتحاد شوروی در جهت تضمین امنیت ملی خود و تنظیم محیط ژئوپلیتیکی، به‌دنبال آن بود، از بین رفته بود. سوم، فرآیند جهانی شدن و انقلاب اطلاعات، هند را وادار کرد تا سیاست‌های توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی خود را مجدداً تدوین نماید تا با روند توسعه‌های بین‌المللی همگام گردد. چهارم، هند باید خود را با سناریوی جدید امور بین‌المللی تطبیق می‌داد، که در آن قدرت‌های جهان، بدون توجه به گوناگونی نگرانی‌های افراد در کشورهای در حال توسعه (برای مثال مسائل حقوق بشر و مدیریت محیط زیست) فشارهایی را اعمال می‌کنند. محدودیت‌های اجتماعی یک‌طرفه‌ای که قدرت‌های جهان تصریح کرده‌اند، بر فرآیندهای همکاری توسعه‌ای حاکم است. پنجم، جنگ سرد با نظم هماهنگ جهانی جایگزین نشد، بلکه الگوهای جدید رقابت و محرک‌های متعدد برای سلطهٔ جهانی کشورهای پیشرفته، از طریق گسترش توافقات امنیتی اقتصادی ــ که ایالات متحده در این زمینه سرآمد همه است ــ و نیز به‌وسیلهٔ نظام‌های یک‌طرفه و تبعیض‌آمیز در انتقال تکنولوژی‌ها، تجارت بین‌الملل، جریان کنترل سرمایه‌ها بر منابع ژنتیکی، معدنی و بیولوژیکی جهان و غیره را به همراه داشت. ششم، هند باید موضع خود را تعیین و جایگاه خود را در گروه‌بندی‌های منطقه‌ای و توافقات امنیتی سیاسی استراتژیک بعد از جنگ سرد پیدا می‌کرد. هفتم، هند باید در برابر مسائل جدیدی که با پیدایش مراکز قدرت جهان مانند امریکای شمالی، اروپای غربی، ژاپن، چین، روسیه و ASEAN مطرح شده بود، واکنش نشان می‌داد. هشتم، هند باید روابطش با کشورهای نوظهوری مثل افریقای جنوبی، کشورهای آسیای مرکزی، جمهوری‌های اروپایی ــ آسیایی و اروپایی اتحاد شوروی سابق را استحکام می‌بخشید. نهم، هند باید همکاری‌های اقتصادی و دفاعی خود را با کشورهای مختلف، در انطباق با معادلات ناشی از قدرت‌های نوظهور در جهان و با توجه به بافت سیاست‌های کشورهای مختلف و مهم، تنوع می‌بخشید. بالاتر و مهمتر از همهٔ اینها، هند باید خود را با موقعیت‌های اقتصادی و سیاسی نامطمئن و قابل تغییر در کشورهای همسایه خود، در آسیای جنوبی، تطبیق می‌داد.

سه نخست‌وزیر پس از سلب قدرت ناراسیمها رائو، در انتخابات عمومی سال

۱۹۹۶، در هند روی کار آمدند. اتال بیهاری واجپایی در دو سال تصدی نخست‌وزیری، دیوگودا و سپس آی. کی. گجرال. هیچ یک از آنان قادر به تسلط کامل بر نیروهای سیاسی داخلی یا مسائل سیاست خارجی نبودند. بیشترین ادعای گجرال دکترین مربوط به سیاست‌های منطقه‌ای آسیای جنوبی می‌شد که هیچ نتیجهٔ محسوسی در ایجاد ثبات در فضای سیاسی این منطقه یا اشتراک در همکاری‌های فرهنگی و اجتماعی یا تکنولوژیکی و اقتصادی نداشت.

دورهٔ رکود

سیاست خارجی هند در پنجاهمین سال استقلال دوره‌ای از رکود را پشت سر می‌گذارد. ما آگاهی چندانی از چالش‌های عمده‌ای که در سیاست خارجی قرن بیست و یکم با آن مواجه هستیم نداریم؛ از جمله مسائلی چون مشکلات حفظ دموکراسی، مسائل مهاجرت‌های گسترده، تضمین توزیع عدالت برای اکثریت مردم، مدیریت محیط زیست، میزان استفاده از منابع طبیعی و تطبیق دادن خود با تغییرات سریع تکنولوژیکی. در حال حاضر ما در موقعیتی از ضعف و محرومیت قرار داریم. سطح اجماع ملی و اندیشهٔ تحلیلی در مورد چگونگی مواجهه با این مسائل نیز نامشخص و مبهم است. تودهٔ مردم هند معمولاً به سیاست خارجی علاقه‌ای نشان نمی‌دهند، مگر مواردی که مربوط به مسائل اساسی باشد. این مسئله در جامعه‌ای که مسائل اقتصادی همچنان بسیار حیاتی است، امری طبیعی می‌باشد. توانایی ما در ایجاد سیاست خارجی‌ای که بتواند نیازها و منافع هند را تأمین نماید، به تطابق موفقیت‌آمیز ما با مسائل بقاء و هویت بستگی دارد.

به‌طور کلی، شکست‌ها و دستاوردهای سیاست خارجی ما، طی پنجاه سال موجودیتمان را می‌توان به قرار زیر خلاصه کرد:

شکست‌های ما در طول ۱۵ سال اول استقلال ما بودند؛ سیاست خارجی ما مبتنی بر ایده‌آلیسم و یک دید مثبت غیر واقع‌بینانه در مورد نظم دنیا بود. این رهیافت باعث شد که ما نتوانیم منافع ملی خود را در بعضی مسائل خاص برآورده کنیم. ما به سازمان ملل برای خنثی‌سازی تهاجم پاکستان به کشمیر، مصالحه ما در مورد تسلط چین بر تبت، برخورد آرام و سپس به شکلی ناگهانی جسورانه ما در زمینهٔ اختلافات مرزی با چین از سال ۱۹۵۶ به بعد، که منجر به شکست نظامی ما

در جنگ سال ۱۹۶۲ شد، شواهدی است بر این مدعا.

ما به خاطر جایگاه اخلاقی نهرو و اقدامات بین‌المللی وی، نفوذی کاملاً نامناسب با قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی خود در امور جهانی به‌دست آوردیم. تا زمانی که نهرو زنده بود، جایگاه رهبری هند نیز باقی بود. خارج شدن وی از صحنه، باید به ما در تطابق با واقعیت‌های سیاسی کمک می‌کرد و باعث می‌شد نقش واقعی‌تری در امور بین‌المللی ایفا کنیم. آنچه عملاً اتفاق افتاد این بود که ما از میراث برجای مانده از نهرو، تفکراتی در سر داشتیم که متضمن نقش رهبری هند در مسائل بین‌المللی بود، آن هم بدون توجه به اینکه کشورهای دیگر جهان این رهبری را قبول دارند یا نه و صرف‌نظر از اینکه آیا هند قدرت و منابع لازم برای این ادعا را دارد یا خیر. تمایل ما برای ایفای چنین نقشی، باعث ایجاد محدودیت‌هایی شد که نتوانیم قاطعانه در جهت منافع ملی خود عمل کنیم. ما همچنین به خاطر ادعایمان مبنی بر اینکه با مسائل بین‌المللی با سابقهٔ اخلاقی عالی خود و نه براساس سیاست عملی برخورد می‌کنیم، خود را در معرض مواضع ضد و نقیضی قرار دادیم. اما عملکرد ما خواهی نخواهی براساس سیاست‌های عملی بود، از جمله عملکرد پلیس در حیدرآباد، عملیات نظامی علیه پرتغالی‌ها درگوا و مواضع متناقضی که ما در برابر تهاجم شوروی به لهستان (۱۹۵۶) و چکسلواکی (۱۹۶۸)، تهاجم انگلیس و فرانسه به مصر یا جنگ‌های اعراب و اسرائیل در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اتخاذ کردیم. تناقضات مشابهی نیز در اواخر دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در رابطه با عملیات نظامی امریکا در لیبی، گرانادا و پاناما، از یک طرف و تهاجم عراق به کویت، از طرف دیگر، مشاهده می‌شود.

دلایل کاملاً قابل قبولی برای عملکرد هند در این موارد با توجه به منافع ملی خود وجود دارد. اما از این موضع هم قابل دفاع است که از پایه و اساس اخلاقی تصنعی که برای خود ساخته بود، صرف‌نظر کرد. نمونه‌ای از واکنش‌های خارجی به این وضع نابسامان ما، در مذاکرات من با یکی از مقامات وزارت خارجه امریکا در جریان انتقاد غیر منصفانه امریکا از وضع حقوق بشر هند، رخ داد. در آن هنگام من وزیر امور خارجه بودم. این مقام امریکایی سؤال مرا در مورد قضاوت امریکا، با این کلام پاسخ داد: «هند به این دلیل با این مشکل مواجه است که خود هند معیار اخلاقی برتر را در مورد رفتار سیاسی ـ اجتماعی‌اش در مسائل بین‌المللی مانند

حقوق بشر تعریف و تعیین کرده است. ما شما را با معیارهایی که برای خود مدعی هستید، ارزیابی و داوری می‌کنیم. اگر می‌بینید که کشورهایی مثل چین، مصر یا اندونزی مورد انتقاد قرار نمی‌گیرند، به این دلیل است که مثل شما، موعظهٔ اخلاق نکرده‌اند.

نقطه ضعف (نه شکست) خود آفریدهٔ دیگر در سیاست خارجی ما این تمایل بود که از جانب کشورهای دیگر با خطاب‌های خوبی روبه‌رو شویم، مثلاً اینکه ما کشور بزرگی هستیم، ما پیشگام کشورهای در حال توسعه هستیم، اینکه به دلیل فضایل خود باید خود به‌خود عضو دایم شورای امنیت سازمان ملل شویم، اینکه کشورهای دیگر به ما به‌عنوان قدرت مهم منطقه‌ای و در صورت امکان به عنوان یک واحد جهانی بنگرند. این خودپرستی، منجر به جاه‌طلبی‌های کاذب، اعتبارهای فرضی و درماندگی‌هایی در سیاست خارجی ما گردید. از این مسائل باید به‌طور جدی پرهیز نمود.

چنانچه از دیدگاه درون‌گرایی انتقادی سیاست خارجی هند را بررسی کنیم، هند پنج آزمایش هسته‌ای، سه تا در ۱۱ می و دو تا در ۱۳ می سال ۱۹۹۸ انجام داد. این آزمایش‌ها شامل آزمایش حرارت هسته‌ای نیز می‌شد. این تصمیم اساسی برای نشان دادن موقعیت استراتژیک هند و توانمندی‌های نظامی و تکنولوژیکی آن، کشور را به هیجان آورد و باعث شد تمام جامعهٔ بین‌المللی در مورد موضع هند در امور بین‌الملل ارزیابی مجددی را آغاز کند. ما در اواخر پنجاهمین سال استقلال خود، دینامیک‌های جسورانه‌ای در سیاست خارجی خود معرفی کرده‌ایم. ضروری است قبل از به نتیجه رسیدن در مورد موفقیت‌ها یا شکست‌های سیاست خارجی در پایان پنجاه سال، مضامین و پایه و اساس این تحولات بررسی شود.

هند با این آزمایش‌ها، وضعیت خود را در جهان به‌عنوان یک دولت مجهز به سلاح‌های همه‌جانبه اتمی تثبیت کرد. از طرف دیگر این آزمایش‌ها سطح پیچیده‌ای از توانمندی‌های تکنولوژیکی هند در حوزه‌های فیزیک انرژی و مهندسی اتمی را با قابلیت‌های شبیه‌سازی کامپیوتری، به اثبات رساند. همچنین هند یک موقعیت استراتژیک، به‌عنوان عامل توازن در معادلات قدرت بین‌المللی و منطقه‌ای، کسب کرده است. سرانجام، صرف‌نظر از پافشاری پنج قدرت دارای سلاح‌های هسته‌ای، اقدامات هدفمند برای کنترل سلاح‌ها و فرآیندهای خلع

سلاح در آینده، که با اصل محدودیت‌های تبعیض‌آمیزی روبه‌رو است، علامت سؤالی را در این زمینه ایجاد می‌کند.

واکنش‌های بین‌المللی به این اقدامات استراتژیکی ـ سیاسی هند همچنان ادامه داد. اکثر این واکنش‌ها به‌طور قابل ملاحظه‌ای منفی است. مهمترین نگرانی هند برای اقدام به آزمایش‌های هسته‌ای بعدی، متقاعد ساختن جامعه بین‌المللی نسبت به این مسئله است که این امر برپایهٔ ضرورت‌های امنیتی هند صورت می‌گیرد و این توانمندی‌ها با محدودیت و مسئولیت اداره می‌شود و تهدیدی علیه صلح و ثبات نخواهد بود.

در هفتهٔ اخیر سؤال‌هایی در مورد تصمیم دولت هند برای استفاده از نیروی هسته‌ای در توانمندی‌های دفاعی مطرح شده است. این سؤال‌ها به پاسخ نیاز دارند. اولین سؤال این است: چرا هند به این ابهام پایان داد و این آزمایش‌ها را انجام داد؟ پاسخ این سؤال توجه به محیط امنیتی اطراف هند می‌باشد که از دیه‌گو گارسیا در غرب شروع شده و تا پاکستان، خلیج فارس و تنگهٔ هرمز کشیده شده است. سلاح‌های اتمی برخی کشورها در این منطقه مستقر است و یکی از این کشورها پاکستان است که تهدید کرده است از این سلاح‌های هسته‌ای و موشک‌ها علیه هند استفاده خواهد کرد. روابط پاکستان با سایر قدرت‌های مجهز به سلاح‌های هسته‌ای مانند چین و امریکا نیز عاملی است که هند نمی‌تواند از آن غافل باشد. آزمایش‌های هسته‌ای برای هند ضروری است تا ثابت کند که توانمندی این کشور چقدر است و افکار عمومی هند را از این توانمندی آگاه سازد و به آنان حس اطمینان و امنیت بخشد.

دومین سؤال در مورد زمان انجام این آزمایش‌هاست. دو دلیل برای این زمان‌بندی وجود دارد: نخست انجام این آزمایش‌ها به دلایل تکنولوژیکی و عملیاتی، ضروری بودند و هدف آن استقرار بنیان‌هایی از قابلیت‌های بازدارندگی علیه تهدیدات بالقوه نسبت به هند می‌باشد. هند قبلاً این فرآیند را به تعویق می‌انداخت که بر امنیت آن تأثیر داشت. دوم، ضرورت رهایی از محدودیت‌های کیفری و قید و بندهای تبعیض‌آمیزی که تحت CTBT تا اواخر سال ۱۹۹۹ عملی خواهد شد و سپس با توجه به پیمان ممنوعیت مواد شکاف‌پذیر که برای بحث در کنفرانس خلع سلاح آماده می‌گردد، شدیدتر نیز خواهد شد.

سومین سؤال در مورد صلاحیت حکومت اقلیت ائتلافی برای اخذ چنین تصمیم مهمی است. با توجه به تعداد کرسی‌های مجلس و آمار مربوط، دولت واجپایی ممکن است دولت اقلیتی باشد، اما از نظر الگوهای رأی‌گیری در انتخابات سال ۱۹۹۶ و ۱۹۹۸، هیچ شکی وجود ندارد که سیاست خارجی حزب BJP و جهت‌گیری‌های سیاست امنیتی آن، مورد حمایت کلی جامعه هند است و برخلاف دولت‌های گجرال و دوگودا، دولت واجپایی توسط بزرگترین حزب منفرد در مجلس هند رهبری می‌شود. بنابراین هم از نظر واکنش مردم به این تصمیم و هم از نظر جهت‌گیری‌های افکار عمومی هند، این آزمایش‌های هسته‌ای باید مورد تأکید کلی مردم هند باشد.

چهارمین انتقاد مطرح شده این است که دولت قبل از اتخاذ تصمیم در این مورد با احزاب مختلف مشورت نکرده است. در جواب باید گفت که چنین تصمیم‌گیری‌های حساسی با مذاکره عمومی و مشورت‌های سیاسی اخذ نمی‌شود. ایندیراگاندی نیز قبل از آزمایش هسته‌ای سال ۱۹۷۴ با هیچ یک از احزاب سیاسی مشورت نکرد. تا آنجاکه به‌خاطر دارم، چنین تصمیماتی توسط پنج قدرت هسته‌ای پس از جنگ جهانی دوم نیز از طریق مشورت‌های گسترده و با شفافیت صورت نگرفته است. ملاحظات مربوط به اسرار سیاسی و محرمانه بودن تکنولوژی، چنین مشورت‌هایی را منع می‌کند. از همه مهمتر، هند بیش از دو دهه درگیر یک مذاکره طولانی، مشروح و چند وجهی در مورد مسئله سلاح‌های اتمی شده بود. لذا در هر مرحله از تکامل دیدگاه هند نسبت به مسئله اتفاق‌نظر عمومی در مورد کارهای انجام شده وجود داشت. این انتقاد بیشتر به راه‌کارهای حزبی برمی‌گردد نه اصول سیاست.

سؤال دیگری که به پاسخ نیاز دارد این است که آیا نوسازی اقتصادی هند و توسعه آن، در نتیجهٔ تحریم‌های اقتصادی، در یک وضع غیر قابل برگشت قرار خواهد گرفت. ارزشیابی‌ها در حوزه‌های دولتی، و نیز در بین نخبگان اقتصادی و استراتژیکی این است که این تحریم‌ها در کوتاه‌مدت باعث ایجاد مشکلاتی می‌شود. اما منابع انسانی و طبیعی هند و قدرت ذاتی اقتصاد هند در برابر فشار این تحریم‌ها مقاومت می‌کند، به شرطی که هند، ضرورت‌های سه‌گانه ذیل را مرتفع سازد: حفظ ثبات و وحدت سیاسی، انجام مذاکرات سازنده و راهگشا با تمام

قدرت‌های مهم برای جلب اطمینان آنان در مورد نگرانی‌هایشان و تداوم آزادسازی اقتصاد و انجام اصلاحات با هدفمندی هرچه تمامتر.

نکاتی که وزیر دفاع، جورج فرناندز، در بیانات انتقادی خود اظهار داشت مبتنی بر اینکه چینی‌ها در تدارک انجام این آزمایش‌های هسته‌ای نقش داشتند نیز کاملاً رد می‌شود، چنین ارتباطی وجود ندارد.

نکته‌ای که باید به‌خاطر داشت، واکنش هند در قبال انتقادات خارجی نسبت به این آزمایش‌های هسته‌ای است. فراخوانی سفرای استرالیا و نیوزلند از هند، با توجه به اینکه این کشورها همچنان روابط خود را با دولت‌های دارای سلاح‌های هسته‌ای که آزمایش‌های هسته‌ای خود را در نزدیکی خاک این کشورها انجام می‌دهند و از توانمندی‌های هسته‌ای‌شان به‌عنوان چتر امنیتی برای این کشورها استفاده می‌کنند، یک ریاکاری بی‌شرمانه است. انتقاد ژاپن از هند، به دلیل اینکه تنها کشوری است که مورد حمله سلاح‌های اتمی قرار گرفته است، قابل درک می‌باشد. اما انتقاد هند از ژاپن نیز رفتار متفاوت ژاپن با قدرت‌های دارای سلاح‌های هسته‌ای است که روابط نزدیکتری با آنها دارد و همچنین از نظر جغرافیایی به آن نزدیکتر هستند. واکنش‌های ایالات متحده و دموکراسی‌های اروپایی غربی نیز قابل پیش‌بینی بود. البته امیدواری وجود دارد که با تمایل هند به پایبندی به بعضی قوانین CTBT براساس اصل معامله به مثل، واکنش‌های آنها متعادل‌تر شود و با تصدیق عینی نگرانی‌ها و مسئولیت هند، ملایم‌تر گردد و مانع از دنبال کردن آن شود.

انگیزه و دلیل منطقی و اصلی آزمایش‌های هسته‌ای هند، از محیط امنیتی‌اش، پاسخگویی به تهدیدات و آگاهی از این امر است که هیچ جانشینی برای اتکاء به نفس به منظور تضمین تمامیت ارضی و امنیت کشور وجود ندارد.

موارد زیر را می‌توان به‌عنوان موفقیت‌های سیاست خارجی هند ذکر کرد:

۱. علی‌رغم تنوعات زیاد و نیروهای گریز از مرکز تأثیرگذار بر هند، این کشور هنوز به صورت کشوری واحد باقی مانده است.

۲. هند علی‌رغم تهدیدات خارجی و فشارهای خرابکارانه، تهدیدات نظامی و مشکلات سیاسی، تمامیت ارضی خود را حفظ کرده است.

۳. هند با همسایگان خود، علی‌رغم ذهنیات منفی آنان که به هر حال غیر

منصفانه نیز هست، روابط همه‌جانبه دارد؛ هرچند که این روابط دارای نوسانات و فراز و نشیب‌هایی است. در ماه‌های اخیر، هند سعی داشته است که حتی با پاکستان و بنگلادش، یعنی کشورهایی که مجادلات اساسی بین آنها و هند وجود دارد، روابطش را تثبیت کند.

۴. هند علی‌رغم فشارهای منفی مداوم برای ممانعت در برابر تصمیماتی که به‌منظور تأمین منافع ملی خود اخذ کرده است، همچنان دیدگاه‌هایش را سیاست خارجی، مسائل هسته‌ای، تکنولوژیکی و فضایی را حفظ کرده است.

۵. هند طی پنجاه سال گذشته، خواه در دوران جنگ سرد یا دوران پس از اتمام جنگ سرد که تحولات عمده‌ای رخ داده است، سعی در ایجاد ارتباطی مؤثر با تمام قدرت‌های اصلی جهان داشته است.

۶. هند عضو مؤثر و معتبر بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی در زمینهٔ مسائل جهانی است، هرچند که به خاطر سیاست قدرت‌های بزرگ، نقش جایگاه اصلی خود را به‌دست نیاورده است.

۷. هند روابط اقتصادی خارجی و دفاعی خود را با انعطاف‌پذیری و ابتکار کافی برقرار ساخته تا بتواند منافع خود را تأمین کند و امنیت و سلامت مردم خود در جهانی پیچیده و در حال تغییر مداوم را تضمین نماید.

۸. این دستاورد بزرگی است که هند با تمام این مشکلات به دموکراسی‌ای دست یافته که تابع تأثیرات متناقض و فشارهای جامعه‌ای با تنوع بسیار می‌باشد. اگر کسی بخواهد ارزیابی جامعی انجام دهد، متوجه می‌شود که آنچه هند در سیاست خارجی به آن دست یافته است، چیزی است که تمام کشورهای اروپا پس از تقریباً ۳۰۰ سال تجربه، به عنوان دولتی ملی و با جمعیتی کمتر و منابع بسیار بیشتر، به آن رسیده‌اند.

ما در این نوشتهٔ خود پنجاه سال از حیات این کشور را به عنوان یک جمهوری شرح دادیم و باید قادر به درون‌نگری انتقادی دربارهٔ این موضوعات باشیم. این امر می‌تواند دلیلی برای ما باشد تا آکنده از این آرزو باشم که به عنوان یک کشور مستقل بمانیم و تسلیم نیروهای مخرب و تجزیه‌طلب نشویم. هند با انجام پنج آزمایش هسته‌ای طی پنجاه سال استقلالش، عملی قاطع برای تثبیت موقعیت سیاسی خود انجام داد، توانمندی دفاعی خود را بالا برده و سطح توانایی‌های تکنولوژیکی خود

را ارتقا داده است.

این تصمیم، شکست اولیه هند را در این زمینه‌ها جبران کرده است. همچنین این تصمیم، در سطوح ایدئولوژیکی و سیاسی، تأکیدی بر رئالیسم سیاسی هند پس از پنجاه سال تجربه پر فراز و نشیب استراتژیکی می‌باشد.

دفاع؛ نمایی از پنج دهه

جاسجیت سینگ[1]

بزرگترین چالش در زمان استقلال، حدود نیم قرن پیش، بازسازی تأسیسات دفاعی از ساختاری امپراتوری به سازمانی ملی بود. در همین زمان، نهاد دفاعی کشور با دو مسئلهٔ اضطراری مواجه بود: چالش‌های ناشی از تمایلات تجزیه‌طلبی کشور و نیز اولین جنگ تحمیلی از طرف پاکستان.

از ساختاری امپراتوری به سازمان دفاع ملی

تا هنگام استقلال، سازمان دفاعی هند بخشی از ساختار دفاعی امپراتوری بریتانیا بود. در واقع این بخش جواهری در تاج سازمان دفاعی امپراتوری بود. بزرگترین نیروی نظامی داوطلب در تاریخ جنگ جهانی دوم، مربوط به مردم هند بود که با ۲/۶ میلیون نفر به‌طور فعال در میدان جنگ خدمت می‌کردند. از این امر دو نتیجه حاصل شد. اول یکی از اصول اساسی سیاست انگلستان این شد که نهاد دفاعی و توانمندی نظامی هند، از جزای کلیدی نیروهای انگلیسی و دفاع از منافع امپراتوری را تشکیل می‌داد. تهدیدات مستقیم علیه امنیت هند تنها به‌عنوان تهدیداتی علیه مصالح امپراتوری تلقی می‌شد تا تهدید ارضی علیه هند. در حالی

---

1. Jasjit singh

که این اصل تا اندازه‌ای از سوی ژاپنی‌ها در جنگ جهانی دوم مورد سؤال قرار گرفت، اما همچنان به‌عنوان فرضی اساسی معتبر باقی ماند. به‌نظر می‌آید این گونه افکار در ذهن نخبگان سیاسی هندی نیز رسوخ داشت؛ لذا بیشتر آنان معتقد بودند هیچ تهدیدی علیه هند پس از استقلال وجود نخواهد داشت. پس از اینکه جنگ کشمیر این نظرات را تغییر داد، آنها بر لزوم یک سیاست دفاعی مؤثر تأکید کردند.

دومین نتیجه این بود که تأسیسات دفاعی هند، از نظر ساختاری ماهیتی فرمایشی داشت. بنابراین مدیریت و سازمان‌دهی آن بیشتر حالتی نمایشی داشت تا یک نهاد دفاعی واقعی برای کشوری مستقل. کنترل سیاسی ارتش از سوی لندن اعمال می‌شد، اگرچه تنش‌هایی از دوران کرزن ـ کیتچنر[1] در مورد روابط نظامی ـ مدنی در سطوح اداری ایجاد می‌شد. نتیجهٔ چنین وضعی، که تا به حال هم باقی است، این بود که ارتش مصر به حفظ جدایی خود از دولت و جامعه بود و تنها به کارکردهای نظامی تخصصی می‌پرداخت. این وضع، دلخواه رهبری سیاسی و نظام اداری نیز بود. بنابراین همه خواهان حفظ جدایی بین ارتش و بخش غیر نظامی تصمیم‌گیری دفاعی و مدیریت و رهبری عالی سیاست دفاعی شدند.

برای اعتبار دادن به رهبری نظامی و بوروکراسی غیر نظامی، اکثر تغییرات اساسی ضروری در دولت مستقل جدید، به سرعت و بدون دردسر صورت گرفت. نقش فرماندهٔ کل توسط وزیر دفاع غیر نظامی مجدداً تعریف شد. سه نیروی نظامی ـ یعنی نیروی زمینی، نیروی دریایی و نیروی هوایی ـ به قوای مستقل با رؤسای همتراز جدا شدند، اگرچه سرزمینی همچنان به‌عنوان عالی‌ترین بخش در نظر گرفته می‌شد. متأسفانه، فرآیند تغییر هرگز به نتیجه منطقی خود نرسید، هرچند که جواهرلعل نهرو، نخست‌وزیر، در مجلس متعهد به پی‌گیری مراحل یکپارچگی نهاد دفاعی شد. از طرف دیگر، مؤسساتی مانند کمیته دفاع کابینه و کمیته وزیر دفاع، که در سال‌های اولیه تشکیل شدند حتی قبل از جنگ سال ۱۹۶۲، به تشکیلاتی زائد تبدیل شدند.

تجزیه، ثبات و جنگ

تجزیه کشور دو چالش همزمان برای ارتش ایجاد کرد. یکی از آنها ضرورت

1. Curzon – Kitchener

کمک به حکومت داخلی برای حفظ نظم و امنیت بود، که بنابه دلایلی از جمله بی‌نظمی‌های اداری ناشی از تجزیه کشور، آشوب‌های قومی با ماهیتی خوفناک و جابه‌جایی مردم، کشور را شدیداً تحت فشار قرار داده بود. دومین چالش، ناشی از مشغلهٔ زیاد نیروهای دفاعی بود که از یک طرف درگیر مسائل مربوط به تفکیک نیروهای ارتش و اسناد و سرمایه‌های مربوطه بودند و از طرف دیگر سعی در سازماندهی خود در مدیریت نیروهای دفاعی داشتند که اساساً توسط افسران انگلیسی ابداع شده بود. ذات مشکلات را می‌توان ناشی از این واقعیت دانست که تمام تأسیسات آموزشی و پایگاه‌های ثابت نیروی هوایی هند، به‌جز یک مورد، در سرزمینی مستقر شده بود که اکنون جزئی از پاکستان به شمر می‌رفت. به خاطر تداوم امور، بعضی افسران انگلیسی باقی ماندند. اما افسران جوان باید وظایفی فراتر از سن، درجه، تجربه یا حتی تعلیمات خود می‌پذیرفتند. واقعیت این است که آنها در تمام مسئولیت‌هایشان با چنان کیفیتی از رهبری نیروهای دفاعی به توفیق دست یافتند که موجب جلب اعتماد مردم نسبت به آنها شد.

در بحبوحهٔ چالش‌های چندگانهٔ سازمان‌دهی مجدد نیروهای دفاعی، تفکیک نیروهای نظامی و مسائل مربوط به نظم و قانون دیگری که نیروهای دفاعی با آن روبه‌رو شدند تهاجم پاکستان به ایالت جامو و کشمیر بود.(۱) از بسیاری لحاظ، مقابله با این تهاجم باعث ایجاد یک سیاست دفاعی برای مدتی طولانی شد.

جنگ از این واقعیت ناشی شده بود که پاکستان سعی می‌کرد با توسل به زور ایالت جامو و کشمیر را ضمیمهٔ خود کند.[۱] این مورد حقوقی و سیاسی، از لحاظ

۱. مقدمت انتقال قدرت توسط انگلستان مستلزم این بود که آن مناطقی از شبه‌قاره هند که مستقیماً توسط انگلستان اداره می‌شد، به دو کشور پاکستان و هند تقسیم شوند در حالی که ۵۶۴ امارت شاهزاده‌نشین از تعهدات قرارداد مستثنی می‌شدند و حاکمیت انگلستان نسبت به آنها از میان برداشته می‌شد. به این امارت‌ها پیشنهاد شد که جزء پاکستان یا هند شوند به شرطی که ارتباط جغرافیایی آنها در نظر گرفته شود. لزومی نداشت که این امارت‌ها براساس ترکیب جمعیتی، به یکی از دو کشور مستقل جدید بپیوندد. در واقع حزب مسلم لیگ و رهبر آن محمدعلی جناح بر این امر پافشاری داشتند که تصمیم حاکم امارت باید به‌عنوان معیار و اصل نهایی در نظر گرفته شود چون بعد از حذف حاکمیت انگلستان، او حاکم عالی‌رتبه است.

حقوق بین‌المللی به نفع هند و مبتنی بر مالکیت هند بر ایالت جامو و کشمیر بود. بنابراین، هند با وجود اینکه نیروهای خود را برای دفاع از این ایالت گسیل کرد، پس از ضمیمه کردن آن سعی کرد مسئله را از راه‌های صلح‌آمیز حل کند. استیناف به سازمان ملل براساس فصل شش منشور سازمان ملل، به وضوح انگیزه حل صلح‌آمیز مسئله را نشان می‌دهد. سازمان ملل به‌جای حل مشکل براساس مقررات قانونی، شرایط را تحت تأثیر نفوذ امریکا و انگلیس و منافع ژئواستراتژیک آنها، پیچیده‌تر کرد. هند در طی جنگ ۱۴ ماهه خویشتن‌داری بزرگی از خود نشان داد و جنگ را در امتداد مرزهای ایالت حفظ کرد، اگرچه ایالت بعد از الحاق رسمی به هند جزء لاینفکی از کشور شده بود، مرز غربی آن، مرز بین‌المللی بین هند و پاکستان را تشکیل می‌داد. در همین زمان با تمرکز نیروهای پاکستان در مرز پنجاب هیچ تلاشی برای عقب راندن آنها صورت نگرفت. از طرف دیگر، هنگ‌های مسلح آمادهٔ مستقر در پنجاب به منطقه مروت، شرق رودخانه جامونا، بازگردانده شدند تا به پاکستان تفهیم شود که هند قصد ندارد از قوای نظامی برتر خود جهت دفع تجاوز نظامی پاکستان استفاده کند. این اقدامات خویشتن‌دارانه و ممانعت از درگیری بعدها موجب سوءتفاهم رهبری پاکستان شد مبنی بر اینکه هند مایل نیست برای حقوق خود بجنگد.

ریشه‌های سیاست دفاعی

پایه و اساس ایجاد و حفظ قوای نظامی مبتنی بر این اصل است که قوای نظامی باید نقش سیاسی بازی کنند و به اهداف سیاسی دست یابند. بنابراین اگر نگاه درستی به مفهوم سیاست دفاعی داشته باشیم، باید آن را با فلسفه سیاسی وسیع‌تری هدایت کنیم که حاکم بر نقش و کاربرد قوای نظامی باشد. با این اوصاف، یک دکترین استراتژیک ملی، عاملی کلیدی در راهنمایی و درک ایجاد و بهره‌برداری از توانمندی‌های نظامی است.

هیچ سند عمومی قابل دسترسی مبتنی بر دکترین دفاعی هند وجود ندارد. در واقع، این مسئله در طول سال‌ها موضوع بحث مداوم در کشور بوده است. کمیته ارزیابی مجلس شدیداً دولت را به خاطر فقدان یک دکترین دفاعی مشخص مورد انتقاد قرار داده است.[۲] اما واقعیت‌ها را نیز باید مورد توجه قرار داد: کشور امور

نظامی و دفاعی خود را طی نیم قرن گذشته به‌خوبی اداره کرده است.

نوشته‌های بسیاری، از جمله بیانات رسمی رهبران سیاسی و حکومتی، از این سال‌ها وجود دارد که در صدد ارائه رهیافتی برای عملکرد و استراتژی‌های دفاعی است. اخیراً یکی از وزرای دفاع اسبق، فلسفه نظام دفاعی هند را با عنوان دفاع تدافعی، توصیف کرده است.[۳] برای درک دکترین و استراتژی دفاعی مورد استفادهٔ هند طی نیم قرن گذشته، لازم است ریشه‌های اولویت‌ها و اهداف استراتژیکی کشور را از زمان استقلال به بعد بررسی کنیم.

دو ویژگی سیاست دفاعی هند بسیار مهم است: نخست اینکه برتری و تفوق نهاد غیر نظامی بر سیاست و نیروهای دفاعی، به‌خوبی ایجاد و طی پنجاه سال گذشته دقیقاً دنبال شده است. این امر اولویت اقدامات سیاسی را بر رهیافت نظامی، برای حل منازعات و درگیری‌ها تقویت کرده است. دوم، کنترل نهاد غیر نظامی بر ارتش و برتری سیاستمداران، با توجه به تخصص بالا و نیز ویژگی غیر سیاسی ارتش هند، تقویت شده است. این عوامل، منجر به حمایت از بنیانی سیاسی در دکترین دفاع ملی کشور شده است. در حالی که سیاست دفاعی بعضی از کشورها صرفاً مبتنی بر اعمال قدرت نظامی است.

ضرورت صلح

هند، از زمان استقلال در پنجاه سال قبل، پیشرفت‌های بسیاری کرده است. کشور طی ۲۰۰ سال قبل از استقلال، غیر صنعتی نگاه داشته شده بود. هنگام استقلال نیز نارسایی‌هایی در تولید غذا داشتیم و حدود ۲ دهه به همین منوال در حد ۱۸ درصد کاهش یافت. تحولات عظیم اقتصادی و اجتماعی صورت گرفت. سیستم سیاسی، بسته به میل مردم و از طریق رأی‌گیری دموکراتیک انتخاب شد. بنابراین طبیعی است که سیاست‌های دولت منعکس‌کننده نیازها و خواسته‌های اجتماعی بود. اولویت اصلی برای هند، و آیندهٔ آن، توسعه اقتصادی ـ اجتماعی جمعیت عظیم آن بوده است. تجارب تاریخی دهه‌های گذشته صراحتاً مبین این است که صلح هنوز هم لازم و ضروری است.

هند و رهبری سیاسی آن بر این مسئله تأکید داشته‌اند که صلح، هدف کلیدی سیاست ملی هند است. صلح ایجادکنندهٔ محیط امن است، هرچند امنیت ضرورتاً

منجر به صلح نمی‌شود. اتفاقاً چنین اختلاف دیدگاهی در مورد موضوع امنیت، موجب تنش بین ایالات متحده و هند در سال‌های اولیه استقلال گردید. ارزیابی‌های زیر در یکی از کتابچه‌های درسی معروف در مورد دیپلماسی ایالات متحده، تمایز فوق را آشکار ساخته است: «دولت مستقل هند که در ابتدا توسط جواهرلعل نهرو به‌عنوان نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه رهبری می‌شد، دیدگاه سرسختانه‌ای داشت مبنی بر اینکه امنیت ناشی از صلح است نه صلح ناشی از امنیت و معتقد بود ایجاد بلوک‌های نظامی علیه اتحاد شوروی و هم‌پیمانانش، می‌تواند منجر به ایجاد بلوک‌های متقابل گردد...»(۴)

جنگ سرد زمینه‌ای ایجاد کرد که در آن امنیت و دفاع ما باید برای پنجاه سال اول بعد از استقلال، برنامه‌ریزی می‌شد. سیاست و استراتژی عدم تعهد وسیلهٔ قدرتمندی برای افزایش امنیت ملی در این دوران به‌حساب می‌آمد.(۵) در همین زمان، رویکرد هند به استفاده از زور و درگیری ریشه در اعتقادات تمدن آن داشت. ریشه‌های تفکر استراتژیک هند به زمان‌های باستان برمی‌گردد. در حالی که مفهوم زور و قدرت، جایگاه مهمی را در تئوری سیاسی به خود اختصاص داده بود، اما می‌بایست با مفهوم وظیفه (دهارما[1]) انتظام می‌یافت که خود آن نیز با کنترل‌کننده‌ها و موازنه‌هایی همراه بود. به هر حال، در هند باستان، تئوری سیاسی به هر دو جنبهٔ مفید و تهدیدآمیز استفاده از زور و قدرت توجه داشت. نخست برخی از روش‌ها بیشتر از به کارگیری زور و قدرت اولویت داشت.(۶) زور به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی دولت قبول شده بود و بنابراین اهمیت قدرت نیروهای مسلح که حافظ صلح هستند، شناخته شده بود.(۷) مانو چهار ابزار سیاسی تحت اختیار دولت را به ترتیب زیر توضیح داده است: ۱) مصالحه یا دیپلماسی یا «ساما»، ۲) امتیاز یا هدایا یا «دانا»، ۳) ایجاد اختلاف یا نفاق به‌عنوان «بهدا»، ۴) جنگ یا استفاده از زور به‌عنوان «داندا». استفاده از زور به‌عنوان آخرین راه‌حل آمده است. مانو حتی در استفاده از زور عنوان می‌کند که شش تدبیر، از جمله تهدید به متوسل شدن به زور، به‌عنوان مثال «یانا» (اعلام بسیج عمومی) یا «آسانا» (آمادگی برای حمله)، وجود دارد که به‌جای توسل به آخرین راه‌حل، یعنی استفاده عملی از نیروی فیزیکی،

1. Dharma

می‌توان از آنها استفاده کرد.(۸) این مفاهیم ـ یعنی برتری دیپلماسی، مصالحه و جستجو برای راه‌حل‌هایی غیر از استفاده از زور ـ به‌نظر می‌رسد که در ضمیر ناخودآگاه ملت ما نهفته است. این امر دلیل تکیهٔ فلسفهٔ دفاعی هند بر استراتژی‌های ما تدافعی است.(۹)

بنابراین، دکترین و سیاست زمانی ما شدیداً به فلسفهٔ دفاعی گرایش دارد. این سیاست با اقدامات کوچکتر در سطح مدیرت دفاعی نیز همراه بوده است. سیاست دفاعی ما ریشه در اعتقاداتی دارد که براساس آن، روابط سیاسی، نقش اساسی را در تهدیدهای امنیتی دارند و از این‌رو بر اقدامات صرفاً نظامی تقدم دارند. این رویکرد البته در اغلب موارد باعث تشویق تهاجم‌هایی به کشور شده است. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، هند به‌طور یک‌جانبه طی سال‌های ۸ ـ ۱۹۴۷، عملیات نظامی را به اراضی ایالت جامو و کشمیر محدود کرد؛ حتی بعد از اینکه شواهد روشنی به‌دست آمد حاکی از اینکه نیروهای نظامی پاکستانی مستقیماً در جنگ علیه نیروهای هندی درگیر بودند.(۱۰) این امر ظاهراً رهبری پاکستان را به این باور رساند که هند از مرزهای بین‌المللی عبور نمی‌کند تا بر پاکستان فشار نظامی وارد کنند و حتی در مواردی که خطر از دست دادن کشمیر بسیار زیاد است، ترجیح می‌دهد که به‌دنبال مداخلهٔ سیاسی ـ دیپلماتیک قدرت‌های خارجی باشد. این تصور بعد از جنگ «ران کوچ»[1] در آوریل ۱۹۶۵ (که به‌نظر می‌رسید تمرینی بود برای جنگی که چند ماه بعد رخ داد) تقویت شد. فرضیات مشابهی در این مورد به فکر متخصصین فنون جنگی امریکا نیز رسیده بود.(۱۱)

پیشگیری از درگیری

ضرورت صلح مستلزم اقدام به تمام کارهای ممکن برای تضمین این امر است که قبل از وقوع جنگ از آن پیشگیری کنیم. این کار، اولین اولویت در راه‌حل‌های سیاسی است تا اینکه بخواهیم به‌دنبال شیوه‌ها و وسایلی برای حل مشکل درگیری باشیم که به‌عنوان امری غیر قابل اجتناب در نظر گرفته می‌شود. می‌توان این‌گونه استدلال کرد حتی برگزاری کنفرانس روابط آسیایی در مارس ۱۹۴۷، قبل از اعلام

1. Rann of Kutch

استقلال رسمی هند، تلاشی برای شکل‌گیری صلحی جمعی در آینده بین کشورهای آسیایی بود.

مهمترین نمود رهیافت پیشگیری از جنگ در همان ابتدا بروز یافت، یعنی زمانی که هند با وجود برتری نظامی در جستجوی راه‌حل مسالمت‌آمیز برای نزاعی بود که از تجاوز پاکستان به ایالت جامو و کشمیر در سال ۱۹۴۷ آغاز شد و در سال‌های ۸ ـ ۱۹۴۷ نیز اجازه نداد که این درگیری به خارج از مرزهای ایالت کشیده شود[1]. نهرو، نخست‌وزیر وقت، عمیقاً نگران خطری بود که جنگ قریب‌الوقوع ممکن بود برای روابط خوب مابین هند و پاکستان داشت باشد. نتیجه هم منجر به توقف پیشروی ارتش به مرزهای غربی ایالت شد و باعث بروز مشکلاتی گردید که تا به امروز ادامه دارد. مسئله مهم دیگر، توافق‌نامه پنج‌شیل با چین در سال ۱۹۵۴ بود که نه‌تنها چارچوبی برای روابط بین دو کشور تعیین کرد و طرفین را متعهد به همزیستی مسالمت‌آمیز نمود، بلکه چین را در روابط بین‌المللی به اصولی پایبند کرد که مشابه اصول مندرج در منشور سازمان ملل بود.[2]

اعلامیهٔ تاشکند هم به این مسئله مربوط می‌شود. روابط هند ـ پاکستان از سال ۱۹۴۷ با جنگ و تنش همراه بوده و همواره با تلاش‌های فراوان هر دو طرف برای مصالحه و انعقاد توافق‌نامه‌های دوجانبه در مورد عدم جنگ و خشونت، همراه بوده است. تعهد هند به توافق‌نامه ۱۹۷۲ سیملا هر دو کشور را قویاً به عدم استفاده از نیروهای نظامی علیه یکدیگر، تحت لوای شرایط توافق‌نامه ملزم کرده است.

میانجیگری به‌عنوان وسیله‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز سازنده و به‌عنوان پیشگیری از درگیری، زیربنای اصلی این فلسفه بود. اولین تلاش مهم در این راستا، اقدام هند برای ارجاع مسئله به سازمان ملل، براساس فصل ۶ منشور سازمان بود که براساس آن سازمان ملل در توقف درگیری در جامور و کشمیر نقش داشته باشد. تلاش مهم دیگر نقشی بود که هند طی جنگ کره بازی کرد. هند

---

۱. این درگیری را نمی‌توان به‌عنوان «جنگ» طبقه‌بندی کرد؛ زیرا مستلزم این بود که پاکستان صراحتاً به‌عنوان «دشمن» در نظر گرفت.

۲. جمهوری خلق چین در این زمان به عضویت سازمان ملل در نیامده بود و کرسی آن را حکومت KMT در تایوان اشغال کرده بود.

همچنین در صدد فرو نشاندن درگیری در «ران کوچ» در آوریل ۱۹۶۵ با میانجیگری قدرت‌های خارجی بود. اما تمایل به میانجیگری قدرت‌های خارجی از همان سال‌های اولیه به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است. این امر اساساً به دلیل عدم بی‌طرفی قدرت‌های خارجی بود که مسئله مهمی در میانجیگری به‌شمار می‌رود. اما حمایت شدید از تشنج‌زدایی و فرو نشاندن درگیری همچنان ادامه دارد. این اصول راهنمای افکار هند بوده است و درجه‌ای از نقش‌های طرفداری از حفظ صلح را به‌خصوص تحت حمایت سازمان ملل، برای هند فراهم‌آورده است. تعهدات هند به حفظ صلح طی بحران سوئز در سال ۱۹۶۵ به نهایت خود رسید. این فلسفهٔ مشابهی است که منجر به تعهد شدید هند به اقدامات بین‌المللی برای حفظ صلح طی این سال‌ها شده است.

تحدید درگیری

فلسفه اصلی سیاست دفاعی همچنین به استراتژی دفاعی‌ای منجر شد که بر محدودیت درگیری و اثرات آن تکیه دارد. این استراتژی، بسط منطقی رویکرد پیشگیری از درگیری و حل صلح‌آمیز آن است. این امر به هیچ وجه برتری ذاتی چنین رویکردی را ثابت نمی‌کند و حتی در درازمدت موفقیتی را تضمین نمی‌نماید. آنچه مورد توجه و پی‌گیری ماست، این است که استراتژی یکی از ویژگی‌های رویکردی هند در حل درگیری‌ها و منازعات بوده است.

جالب آنکه جنگ‌هایی که هند درگیر آنها بوده است کم خشونت‌ترین جنگ‌ها در قرنی بوده است که خشونت بر آن حاکم بوده است. اهداف غیر نظامی مورد حمله واقع نمی‌شدند. جزء مکمل این مفهوم، جداسازی درگیری‌ها و نزاع‌های منطقه‌ای از سیاست‌های ضد و نقیض و پربرخورد جنگ سرد بوده است. سیاست عدم تعهد به‌عنوان استراتژی بی‌نظیری برای این منظور به‌خوبی شناخته شده، و هرچند غرب با سوءظن به آن می‌نگریسته، مستند و مستدل می‌باشد.

به همین ترتیب، پایان دادن سریع به جنگ و درگیری بخش اصلی این فلسفه و استراتژی بوده است. نظر سازمان ملل در اول ژانویه ۱۹۴۸ نیز پایان دادن هرچه سریع‌تر درگیری بود. وقتی پاکستان در اول سپتامبر ۱۹۶۵ به هند حمله کرد، پس از شش روز حملهٔ متقابل صورت گرفت. از همه مهمتر اینکه هند با وجود استقرار در

پشت دروازه‌های لاهور و به‌رغم اینکه پاکستان بیش از سه روز مهمات نداشت، آتش‌بس را پذیرفت. در سال ۱۹۶۲ نیز هند بعد از اعلام آتش‌بس یک‌طرفه توسط چین و عقب‌نشینی آنها (در بخش شرقی) به مواضع اولیه، جنگ را ادامه نداد، هر چند که چین نسبت به اراضی‌ای که طی جنگ اشغال کرده بود ادعا داشت. به همین ترتیب، هند آتش‌بس در بخش غربی را به محض دستیابی به اهداف سیاسی‌اش در بنگلادش، قبول کرد.

محدودیت درگیری نیز مبتنی بر سیاست پیشگیری و اجتناب از درگیری است و استفاده از نیروی نظامی به‌عنوان آخرین وسیلهٔ رفع درگیری‌ها چه در داخل و چه در خارج، مورد نظر قرار می‌گیرد. مبارزهٔ بدون خشونت هند برای استقلال (که الهام‌بخش مبارزات آزادی‌خواهانه بسیاری شد) مثالی بارز از این مدعاست. اصل همزیستی مسالمت‌آمیز در توافق‌نامه پنج‌شیل سال ۱۹۵۴ و تعهد عدم استفاده از نیروهای نظامی در توافق‌نامه سیملا (بین هند و پاکستان)، نمونه‌های دیگری در این زمینه هستند. اصل دیگری نیز بین هند و پاکستان توافق شده است. مبنی بر اینکه هیچ کدام حق حمله به تأسیسات اتمی یکدیگر را ندارند (این طرح در سال ۱۹۸۵ توسط هند پیشنهاد شد، در سال ۱۹۸۸ به امضاء رسید و در اول ژانویه سال ۱۹۹۳ به اجرا درآمد). پیشنهاد هند برای توافق در زمینهٔ عدم حمله به مراکز غیر نظامی و اهداف اقتصادی (که در ژانویه ۱۹۹۴ پیشنهاد شد) دنبالهٔ همان اصل موردنظر هند است که مبتنی بر واقعیت‌های تاریخی است. توافق‌نامه‌های سال ۱۹۹۳ و ۱۹۹۶ با چین، به وضوح هر دو طرف را در استفاده از نیروهای نظامی علیه یکدیگر باز می‌دارد. پیشنهاد هند به پاکستان برای عدم استفاده از ظرفیت‌های هسته‌ای در کاربردهای نظامی از الگوی مشابهی تبعیت می‌کند. پیشنهادات هند (در مجمع عمومی سازمان ملل) در مورد استفاده از سلاح‌های اتمی نیز از مفهوم مشابهی نشأت گرفته است.

پیشگیری از جنگ

پیشگیری و اجتناب از جنگ، عنصری کلیدی در استراتژی‌ها و دکترین دفاعی هند بوده است. جدیدترین نمونهٔ آن، مسئله بین هند و پاکستان است که از جنگ مستقیم، در مدت زمانی بیش از ۲۵ سال و با وجود تنش‌های جدی و تیرگی روابط،

جلوگیری شده است. نمونهٔ شاخص این سیاست هنگامی بود که خطر جنگ در دسامبر سال ۱۹۸۹، بعد از جنگ تحمیلی پاکستان در پنجاب و جامو و کشمیر بالا گرفت،[۱۲] و هند آگاهانه از سیاست اجتناب از جنگ پیروی کرد. به همین ترتیب، محدودیت سلاح‌های اتمی و کنترل سلاح‌ها در آسیای جنوبی تأییدی بر این رویکرد است. البته این بدین معنی نیست که چنین رویکردی همیشه موفق بوده است. درواقع می‌توان این‌گونه استدلال کرد که پیروی از سیاست اجتناب از جنگ و محدود کردن درگیری‌ها، حتی باعث تجاوزهای آتی (مانند سال ۱۹۶۵) نیز شده است؛ چراکه این سیاست دلیل ضعف یا ترس تلقی شده است. هرچند در اکثر موارد از درگیری اجتناب شده است، اما این یک واقعیت است که چنین وضعیتی موجب کاربرد بیشتر و شدیدتر نیرو در آخرین مرحله، به منظور آرام کردن اوضاع، شده است.

استراتژی اتخاذ شده برای حل بحران سال ۱۹۹۰، به وضوح دکترین دفاعی هند را از استراتژی سنتی دفاع از اراضی به پیشگیری از جنگ، تغییر داد. این فلسفه دکترین سیاسی جهت‌گیری تدافعی اولیه خود را حفظ کرد؛ اما به چنین تغییری با تغییر ماهیت جنگ نیز تقویت شد. این رویکرد با رویکرد پاکستان تضاد دارد؛ که آن هم یک دکترین نظامی براساس فلسفهٔ دفاع ــ تدافعی است.[۱۳] پاکستان در عمل از اینکه ابتدا به ساکن از نیروی نظامی عظیم برای کسب اعتبار و رسیدن به اهدافش استفاده کند، ابایی ندارد.[۱۴] در عین حال پاکستان از یک استراتژی نظامی که مبتنی بر ایجاد وحشت در قلب دشمن، در دوران قبل از جنگ، هنگام جنگ و مراحل بعد از جنگ می‌باشد، طرفداری می‌کند.[۱۵]

این نشان‌دهندهٔ دکترینی استراتژیک است که شدیداً مبتنی بر استفاده از ایجاد وحشت و درگیری غیرعادی و نیز تکیه بر سلاح‌های هسته‌ای یک است که شدیداً مبتنی بر تخریب جمعی است. جالب توجه است اشاره شود که وقتی در سال ۱۹۸۹ پاکستان رسماً دکترین دفاع تدافعی خود را اعلام کرد، وزیر دفاع هند، مطالبی در مورد پیروی از اصول دفاع تدافعی نوشته بود. وقتی ژنرال اسلام بیگ رسماً دکترین دفاع تدافعی را اعلام کرد، او نیز آن را به منع استفاده از سلاح‌های هسته‌ای برای مقاصد نظامی ربط داد و افسران ارشد خود را به استفاده از ایجاد وحشت، به‌عنوان یک سلاح، با توجه به تأیید قرآن کریم، تشویق کرد. پاکستان

همچنین تأکید فراوانی بر جنگ‌های پارتیزانی در دکترین‌های خود داشته است. برخلاف هند و امریکا که مخالف جنگ پارتیزانی بودند، پاکستانی‌ها این موضوع را به‌عنوان جنگ مردمی علیه هند، در نظر می‌گرفتند.[۱۶] این استراتژی‌ای است که پاکستان در سال ۱۹۴۷، ۱۹۶۵ و اخیراً از سال ۱۹۸۲ به بعد در پنجاب و در سال ۱۹۸۸ در جامو و کشمیر دنبال کرده است. برخلاف دوران اولیه هند در سال ۱۹۹۰ برای اجتناب از فرو غلطیدن در جنگ گام‌هایی اساسی برداشت.[۱۷]

هند مدافع

این نکته مهمی است که هند در هیچ یک از جنگ‌هایی که بعد از استقلال درگیر آن شد، آغازگر جنگ نبوده است.[۱۸] پاکستان با حمله به جامو و کشمیر جنگی را آغاز کرد. ارتش پاکستان عمیقاً درگیر طراحی و اعمال تجاوز بود.[۱۹] طبق مفاد توافقات برای انتقال قدرت در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۴۷، کشمیر به هند ملحق شد، در حالی که متجاوزان عملاً در پشت دروازه‌های سرینگار مستقر بودند.[۲۰] هند در ۲۷ اکتبر سال ۱۹۴۷ در برابر متجاوزان ایستاد و بعد از جلوگیری از هجوم آنها، موضوع را به سازمان ملل ارجاع داد تا مسئله تهاجم پاکستان به‌طور مسالمت‌آمیز حل شود. از انگیزه‌های اصلی اقدام پاکستان طراحی عملیات نظامی وجود اکثریت مسلمان در ایالت کشمیر بود و از این‌رو، آن را جزئی از قلمرو خود می‌دانست. این مسئله از سال ۱۹۴۷ تا به امروز توضیح مسائل به‌طور مفصل نیست. تنها ذکر این مطلب کافی است که در مورد تجزیهٔ هند، مناطقی که تحت حاکمیت مستقیم انگلیس بود باید براساس اکثریت مسلمان، به‌عنوان ایالت جدید پاکستان، جدا می‌شد. در صورتی که سرزمین‌های متشکل از ۵۶۴ امارت شاهزاده‌نشین (که جامو و کشمیر هم یکی از آنها بود) را در نظر بگیریم، که انگلیس با آنها توافقات و پیمان‌هایی منعقد کرده بود، همزمان با استقلال هند، حاکمیتی که انگلستان براساس این پیمان‌ها داشت نیز از بین می‌رفت. این امارت‌ها می‌بایست که براساس شاخصه‌های جغرافیایی و ... به هند یا پاکستان ملحق شوند.

حزب مسلم لیگ به رهبری محمدعلی جناح بر این امر تأکید داشتند که تصمیم حاکم باید به‌عنوان آخرین ملاک برای الحاق به هند یا پاکستان باشد چون او حاکم عالی‌رتبه ایالت مورد نظر است. براساس این ملاک و شرایط انتقال قدرت،

ایالت جامو و کشمیر به هند الحاق شد و تجاوز پاکستان به آن، تجاوز به هند تلقی می‌شد. سازمان ملل خواهان آتش‌بس و حل اختلاف شد (در تاریخ ۱۸ آگوست سال ۱۹۴۸). هر دو کشور مفاد آتش‌بس را پذیرفتند و قرار شد پاکستان نیروها و شهروندان خود را از آن ایالت عقب براند. بعد از تخلیه نیروهای پاکستان و برقراری وضعیت عادی (که هند بدان منظور نیروهای خود را همچنان در ایالت نگه داشته بود) برای تصمیم‌گیری در مورد الحاق نهایی ایالت به پاکستان یا هند، باید همه‌پرسی عمومی صورت می‌گرفت. اما پاکستان حتی پس از پنجاه سال هم نیروهای خود را از مناطق اشغال شده بیرون نبرده است.

پاکستان سعی در گسترش سرزمین‌های اشغالی در منطقه جامو و کشمیر با استفاده از استراتژی مشابه (جنگ نامنظم پس از تهاجم مستقیم) در سال ۱۹۶۵ داشت.[۲۱] فرض بر این بود که هند پس از شکست سال ۱۹۶۲ از چین و تغییر رهبری سیاسی بعد از مرگ جواهرلعل نهرو در سال ۱۹۶۴، روحیه خود را از دست داده است؛ همچنین وقتی که ارتش هند در جریان جنگ چین و هند به اوج استحکام خود رسیده است، پاکستان قادر به گرفتن کشمیر از طریق زور نخواهد بود. برخی فرضیات نظامی مبتنی بر اعتقادات اساطیری بود که هندی‌ها نمی‌توانند بجنگند و یا اینکه پاکستانی برابر با ده یا بیست هندی است.[۲۲] مهمتر از همه اینکه، درگیری‌ها در «ران کوچ» در آوریل ۱۹۶۵ این فرضیات را تقویت کرد که هند خویشتن‌داری خود را حفظ خواهد کرد و، ولو اینکه در جامو و کشمیر تحت فشار باشد، از مرزهای بین‌المللی عبور نخواهد کرد (همان‌گونه که در سال‌های ۸ـ۱۹۴۷ رخ داد)، و دیگر اینکه، امریکا با توجه به تعهداتش به هند، مقام خود را به این اندازه پایین نخواهد آورد که به منظور رویارویی با هند به ارسال سلاح بپردازد. ایوب‌خان رئیس‌جمهور پاکستان، با ضد حملهٔ هندی‌ها در ۶ سپتامبر سال ۱۹۶۵ ظاهراً سخت جا خورد.[۲۳] طبق اظهارات الطاف گوهر، بوتو به ایوب‌خان اطمینان داده بود که هندی‌ها هرگز از مرز پاکستان تجاوز نخواهند کرد.[۲۴] ضد حمله هندی‌ها، شامل حملهٔ هوایی نبود و تنها بعد از حمله هوایی پاکستان در ۶ سپتامبر علیه پایگاه‌های هوایی هند بود که نیروی هوایی هند دست به مقابله به مثل زد.

جنگ سال ۱۹۷۱ ناشی از امتناع رهبری نظامی پاکستان از پذیرش نتایج اولین

انتخابات واقعی و توسل به نسل‌کشی در بخش شرقی کشور بود. پاکستان این افسانه را پرورانده است که هند کشور را تجزیه کرده است. اما اخیراً پس از مطالعات دقیق مشخص شده است که دلیل بومی و ذاتی جداسازی پاکستان، اساساً ناشی از شکست در ایجاد توازن (قومی) در روابط بین اقلیت و اکثریت بوده است.[۲۵] در واقع، اگرچه وضعیت در پاکستان شرقی خطرناک شده بود و بیش از ده میلیون نفر برای فرار از نسل‌کشی به هند گریختند، اما این پاکستان بود که جنگ در بخش شرقی را آغاز کرد.[۲۶] یک مقام برجستهٔ پاکستانی که در سال ۱۹۹۰ با پست وزارت کابینه بازنشسته شده، می‌نویسد: «منطق سیاست‌های رژیم (نظامی) در پاکستان شرق و ایجاد حس میهن‌پرستی علیه هند از طریق رسانه‌ها در پاکستان غربی این واقعیت حتمی را مشخص کردند». یحیی می‌دانست که پاکستان شرقی بلادفاع است و به زودی مقاومت نظامی آنجا شکسته خواهد شد. او باید تصمیم می‌گرفت که بگذارد این اتفاق بیفتد یا با بازکردن جبهه غربی که پاکستان در آنجا برتری داشت، استراتژی مرسوم دفاع از آن را در پیش گیرد.

هیچ مدرکی دال بر این که هندی‌ها در آن زمان قصد حمله به پاکستان غربی را داشتند و یا خصومت‌ها با سقوط پاکستان شرقی خاتمه می‌یافت، در دست نیست. اما همان‌گونه که بعدها یحیی وقتی با شکست مواجه شد، اعتراف کرد ارتش نمی‌توانست رسوایی از دست دادن پاکستان شرقی را بدون جنگی تمام عیار با هند بپذیرد.[۲۷] تصمیم حمله به هند در ۲ دسامبر (که بعداً به ۳ دسامبر تغییر یافت) در بخش غربی پس از مشورت با فرماندهان ارتش گرفته شد. جنگ نهایتاً پس از محاصرهٔ ارتش پاکستان در داکا خاتمه یافت و هند آتش‌بس را پذیرفت.[۲۸]

جنگ هند و چین در سال ۱۹۶۲ از بسیاری جهات منحصر به فرد بود و درس‌های بسیاری به همراه داشت. این تنها جنگی بود که هند در آن شکست خورد.[۲۹] دلایل بسیاری برای این شکست وجود داشت. مهمترین دلیل، ناتوانی سیستماتیک در هدایت دفاع در سطوح بالا و این فرض بود که آن یک نزاع مرزی بود، در حالی که در واقع یک نزاع ارضی بود ـ و هست ـ از این‌رو مسائل مربوط به حاکمیت را در برداشت. به‌نظر می‌رسد که این مؤلفه‌ها طی دهه‌های گذشته تغییر کرده باشد. این‌طور نبوده که خطرات موجود از طرف چین شناخته نشده باشد. جواهرلعل نهرو، نخست‌وزیر، در سال ۱۹۵۹ گفت که:

پس از انقلاب چین، ما طبیعتاً باید در مورد ماهیت چین تفکر می‌کردیم... ما دریافتیم ـ بالاخره چیوهایی از تاریخ می‌دانیم ـ که یک چین قوی، طبعاً توسعه‌طلب خواهد بود. این مسئله در طول تاریخ مطرح بوده است. و ما احساس کردیم که فشار زیاد برای صنعتی شدن آن کشور، به‌علاوه افزایش حیرت‌آور جمعیت آن، درکنار هم... وضعیت بسیار خطرناکی را ایجاد می‌کند. همچنین با در نظر داشتن این واقعیت که گرایش ذاتی چین، آن هم زمانی که قدرتمند است، به توسعه‌طلبی است، متوجه شدیم که این وضع برای هند خطرناک است. پس از گذشت چندین سال، این واقعیت واضح و واضح‌تر شده است. اگر کسی تصور کند که ما سیاست خود را در مورد چین بدون شناخت نتایج و عواقب آن دنبال کرده‌ایم، در اشتباه است.(۳۰)

در عین حال، واقعیت‌های موضوع چنین بودند که برای آمادگی کافی عین حال، به چندین سال وقت نیاز بوده است. هیچ جاده‌ای برای عبور از ارتفاعات هیمالیا وجود نداشت و برای ساختن چنین جاده‌ای، سال‌ها و دهه‌ها وقت لازم است. اگرچه نیروهایی برای دفاع از مرز شمالی اعزام شدند اما میزان نیروهای زمینی در مورد طبیعت و تأثیر عملیات نظامی در مناطق کوهستانی، ارزیابی‌های محدودی وجود داشت. آماده‌سازی پس از آشوب تبتی‌ها در سال ۱۹۵۹ به‌طور جدی شروع شد. اما حتی با اختصاص تمام منابع بعید بود که بتوان نیروها را به خوبی در مرز مستقر و حمایت کرد. اعتقاد بسیاری، از جمله وزیر دفاع وقت، این بود که جنگ با چین بسیار بعید بود.

اما آن جنگ، جنگی نبود که چینی‌ها بتوانند دوباره آن را تکرار کنند، مگر آنکه هند در اوج ناآمادگی باشد. همچنین باید توجه داشت که تنها جنگی که بعد از استقلال در آن شکست خوردیم، همین بود که در آن از نیروهای هوایی استفاده نکردیم. در سال ۱۹۶۲ توانایی کامل برای تسلط بر نیروی هوایی چین داشتیم، اگرچه نمی‌توانستیم از حملات ناگهانی آنها به شهرهایمان جلوگیری کنیم. اما از نیروی هوایی استفاده نشد، هرچند که می‌توانست تأثیر بسزایی بر جنگ زمینی، به‌خصوص در بخش شرقی (که تلفات ما بسیار بود) بگذارد. چینی‌ها نمی‌توانستند در برابر عملیات هوایی ما از پایگاه‌های هوایی در تبت در درازمدت دوام بیاورند.

اسکادران‌های IAF به سمت بقایای پایگاه‌های هوایی جنگ جهانی دوم در بخش شرقی، در روزهای آشوب و اغتشاش تبت به سال ۱۹۵۹ اعزام شده بودند. تا سال ۱۹۶۲ نیز این نیروها برای ایفای نقش لازم مستقر بودند. اما تصمیم به عدم استفاده از نیروی هوایی با ملاحظات سیاسی و روان‌شناختی گرفته شده بود، چون شهرهای ما در برابر بمباران چینی‌ها آسیب‌پذیر بودند. نصیحت سفیر امریکا به عدم استفاده از نیروی هوایی کاملاً در اتخاذ این تصمیم تأثیر داشت.[۳۱] اما این مسئله باعث حیرت است که آیا ارتشی که درگیر، نبرید سخت با چینی‌ها بود، باید تنها رها می‌شد یا توسط نیروی هوایی حمایت می‌گردید؟ یا اینکه وزارت دفاع، که مسئولیت سیاست دفاعی را عهده‌دار بود، در صدد آزمایش قاطع به کارگیری نیروی هوایی بود که آمادگی آن از قبل ثابت شده باشد؟ با تمام محاسبات، هدایت امر دفاع در سطوح بالا با شکست مواجه شد. عدم به کارگیری مناسب نیروی هوایی، ممکن است دلیلی برای این شکست باشد. اما چنین درک روشنی از نیروی هوایی در آن زمان وجود نداشت.

هزینه‌های دفاعی

اولویت اهداف توسعهٔ اقتصادی ـ اجتماعی منجر به توجه کمتری به توانایی‌های دفاعی شده است. فلسفهٔ دفاع تدافعی نیز اختصاص منابع برای این امر را به سطوح حداقل تقلیل داده است. هند به‌طور میانگین ۱/۶ درصد از تولید ناخالص داخلی را طی پانزده سال اولیه پس از استقلال صرف امور دفاعی در هر سطح بالاتر از این میزان، در آن زمان بار سنگینی بر اقتصاد ملی داشت و از این‌رو قابل تأمین نبود. مذاکرات مجلس آن دوران نشان از مخالفت‌های زیاد حتی با این میزان اختصاص یافته بود که آن را موجب به تعویق افتادن رشد اقتصادی ـ اجتماعی می‌دانستند. البته این مسئله بر پایهٔ این عقیده استوار بود که چون هند می‌خواهد در صلح زندگی کند، هیچ کس سعی نخواهد کرد که صلح و آرامش آن را بر هم بزند. تجربه به ما می‌گوید که این هزینه‌های دفاعی باعث عدم آمادگی کشور در برابر جنگی شد که در هیمالیا، در سال ۱۹۶۲ تحمیل شد. مجلس و افکار عمومی به جهت فراموش کردن مسائل دفاعی و اختصاص هزینهٔ کم به آن شدیداً قابل انتقاد بودند. هزینه‌های دفاعی هند از سال ۲ ـ ۱۹۶۱ به بعد در ضمیمهٔ

شمارهٔ ۱ ارائه شده است.

هزینه‌های دفاعی و رشد اقتصادی

اغلب، هزینه‌های دفاعی و رشد اقتصادی به‌عنوان مواردی که تأثیر متقابل بر یکدیگر دارند، در نظرگرفته می‌شوند. برای کشوری مثل هند که توسعه اقتصادی و اجتماعی آن در اولویت بوده است، مطالعهٔ تأثیرات هزینه‌های دفاعی بر رشد اقتصادی، از هنگام استقلال تاکنون، بسیار حائز اهمیت است. اگر ما اطلاعات مربوط به رشد تولید ناخالص داخلی را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که تا نیمه اول دهه ۱۹۶۰ این مقدار به‌طور متوسط سالانه ۵/۳۷ درصد، در مقایسه با نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ (جدول ۱ را ببینید) که ۳/۴۹ درصد بود، افزایش داشته است. جالب اینکه در دهۀ ۱۹۸۰، که هزینه‌های دفاعی به بالاترین مقدار خود از سال ۱۹۶۳ رسیده بود و نگرانی‌های جدی در مورد تأثیر منفی هزینه‌های بالای دفاعی بروز کرد، رشد اقتصادی نیز به‌نظر می‌رسد که از رشد چشمگیری برخوردار بوده.

اما میزان تولید ناخالص داخلی، با میانگین ۲/۹۷ درصد طی پنج سال بعد (۹ ـ ۱۹۶۵)، نزول کرده و بعدها به میانگین ۲/۵۲ درصد در دورهٔ پنج سالهٔ بعد نیز رسیده است. البته باید توجه داشت که سه جنگ (در سال‌های ۱۹۶۲، ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱) و درگیری‌های عمده («ران کوچ» در سال ۱۹۶۵ و «ناتولا» در سال ۱۹۶۷) مشخصهٔ دورهٔ سال‌های ۷۱ ـ ۱۹۶۲ است. به‌نظر می‌رسد که در کنار بسیاری عوامل دیگر، تعدادی زیاد این جنگ‌ها نیز میزان رشد تولید ناخالص داخلی را کاهش داده بود. (مثلاً میزان رشد تولید ناخالص داخلی به خاطر دو جنگ در سال‌های ۶ ـ ۱۹۶۵ تا ۳/۶۵ و در سال ۳ ـ ۱۹۷۲ تا ۰/۳۲ درصد کاهش داشته است، در حالی که میزان رشد نیز در سال‌های ۳ ـ ۱۹۶۲، یعنی سال جنگ چین ـ هند، به میزان ۲/۱۲ درصد، در مقایسه با میانگین ۴/۹۹ درصد برای دورهٔ پنج ساله‌ای آن، کم شده است).

ارتباط میزان رشد تولید ناخالص داخلی و هزینه‌های دفاعی نشان می‌دهد که افزایش هزینه‌های دفاع مصادف با میزان رشد بالاتر تولید ناخالص داخلی است. در عین حال، قابل ذکر است که هزینه‌های دفاعی به‌عنوان بخشی از هزینه‌های دولت مرکزی در سال‌های بعد کم شده است، حتی طی دورهٔ پنج سالهٔ ۹ ـ ۱۹۸۵ که

جدول ۱: رشد تولید ناخالص داخلی هند و منابع اختصاص یافته برای دفاع

سال‌های	میانگین میزان رشد	هزینه‌های دفاعی (٪)	
	GD (٪)	GDP	هزینه دولت مرکزی
۹ ـ ۱۹۵۵	۳/۴۹	۲/۰۳	۲۳/۵۰
۴ ـ ۱۹۶۰	۵/۳۷	۲/۶۴	۲۵/۴۰
۹ ـ ۱۹۶۵	۲/۹۷	۲/۹۶	۲۲/۵۵
۴ ـ ۱۹۷۰	۲/۵۲	۲/۹۸	۲۱/۵۱
۹ ـ ۱۹۷۵	۳/۸۶	۳/۰۳	۱۹/۰۵
۴ ـ ۱۹۸۰	۶/۱۰	۲/۹۸	۱۷/۳۹
۹ ـ ۱۹۸۵	۶/۱۱	۳/۳۵	۱۶/۰۲
۴ ـ ۱۹۹۰	۴/۸۲	۲/۶۳	۱۴/۶۱
۷ ـ ۱۹۹۵	۶/۸۰	۲/۳۲	۱۳/۱۸

منبع: بررسی اقتصادی، دولت هند، برای سال‌های مختلف، برآوردهای خدمات دفاعی دولت هند برای سال‌های متفاوت و مجله بررسی‌های استراتژیک آسیا. ۷ ـ ۱۹۹۶، IDSA، دهلی‌نو، ۱۹۹۷.

افزایشی را در نسبت تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد. افزایش تولید ناخالص داخلی به میزانی ثابت بعد از سال ۱۹۷۵ باکاهش هزینه‌های دفاعی دولت مرکزی تا زیر ۲۰ درصد، منطبق است. احتمالاً می‌توان چنین استدلال کرد که هزینه‌های

دفاعی در هند تأثیر کاملاً مثبت بر رشد اقتصادی داشته که در میزان رشد تولید ناخالص داخلی منعکس می‌شود. این نتیجه‌ای است که برخی متخصصان در سال‌های اخیر به آن رسیده‌اند.[۳۲] رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه به‌طور سنتی شدیداً تحت تأثیر مبادلات خارجی به منظور توسعه بوده است. عدم وجود صنایع دفاعی بومی برای برآوردن نیازمندی‌های نیروهای دفاعی و تأمین تجهیزات، نیاز شدید به مبادلات خارجی در چنین کشورهایی به‌وجود می‌آورد. پیتر تارهال در بررسی این موضوع به این نتیجه رسید که «هزینه‌های دفاعی هند، تأثیر سودمندی بر رشد و سرمایه داشته است، علی‌رغم این واقعیت که در گذشته آنها شدیداً وابسته به مبادلات خارجی بودند.»[۳۳]

یکی از ارزیابی‌های منفی نیز که در نشریهٔ SIRRI منعکس شده است این چنین است: «به نظر می‌رسد هند به بهای از دست دادن امنیت اقتصادی به امنیت نظامی دست یافته است.»[۳۴] اما مطالعات شامل هیچ اطلاعات آماری در تأیید این نتیجه‌گیری نیست و فاقد هر نوع استدلال در حمایت از این تئوری است. به‌نظر می‌رسد این ارزیابی فاقد مدارک تجربی است. از طرف دیگر، یک بررسی اخیر در زمینه علل اقتصادی و اثرات هزینه‌های دفاعی در هفت کشور خاورمیانه و آسیای جنوبی چنین نتیجه داده است که: «هند از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۷ ... دوره‌های مهمی از بهره‌های اقتصادی مثبت ناشی از هزینه‌های دفاعی را تجربه کرده است.»[۳۵] این بررسی همچنین به شواهد زیر دست یافته است:

هند مجبور به شرکت در یک رقابت نظامی منطقه‌ای شده بود (هر چند ما هزینه‌های دفاعی چین را بررسی نکرده‌ایم) و تا همین اواخر هیزنه‌های دفاعی هند در کل رشدی بیشتر و سریع‌تر از رشد اقتصادی آن نداشته است. این عوامل به بخش بزرگ صنایع دفاعی هند اجازهٔ بهره‌گیری از اثرات کلیدی نظامی را داده ضمن اینکه در عین حال زیر سطحی متناسب با جذب منابع کارآمد باقی مانده است. به‌طور خلاصه با وجود سه دشمن بالقوه مرزی و تزلزل آنها در مشارکت بین‌المللی، هند دفاع ملی خود را به بهایی آماده ساخته که مانع توسعه اقتصادی آن نشده و در واقع شاید به توسعه بخش صنعتی آن هم کمک کرده است.[۳۶]

در جستجوی خوداتکایی

بالا بردن میزان خوداتکایی در تجهیزات دفاعی، جزء اصلی سیاست دفاعی

از زمان استقلال به بعد بوده است که یک استراتژی جامع خوداتکایی دنبال می‌شد.[۳۷] ایجاد تنوع در منابع تجهیزات، یکی از بخش‌های اصلی خوداتکایی در نظر گرفته می‌شد. تا آن زمان تمام تجهیزات انگلیسی بود. هند در صدد خرید تجهیزات مناسب از ایالات متحده برآمد، اما موفقیتی در این راه به‌دست نیاورد.[۳۸] تنها راهی که وجود داشت روی آوردن به منابع اروپایی بود، چون تجهیزات شوروی به اندازهٔ کافی مرغوب نبودند و تمایلی به استفاده از چنین تجهیزاتی وجود نداشت. بنابراین در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ جنگنده‌های فرانسوی مستقیماً خریده شدند ولی جنگنده‌های انگلیسی ترکیبی از خرید مستقیم و مجوز تولید آن از طرف کارخانه سازنده بود. یک برنامه جامع و منسجم خوداتکایی طی پانزده سال اول پس از استقلال ایجاد شد. جنگ با چین در سال ۱۹۶۲، استراتژی را از مسیر خود خارج کرد و به نظر نمی‌رسید که از تأثیر آن کاملاً در امان مانده باشد.

باز شدن تهدیدهای جدید در شمال و جنگ‌ها و درگیری‌های متناوب، که طی دههٔ بعد اتفاق افتاد، نیازهای عملیاتی اضطراری برای انجام پروژه‌های درازمدت را ایجاب می‌کرد. ارتباط با شوروی امکان می‌داد که خرید تجهیزات دفاعی به‌صورت روزافزون، با اعتبار درازمدت و پرداخت به روپیه صورت پذیرد. مهمتر از آن، شوروی‌ها برای تأسیس کارخانه‌های ساخت چنین تجهیزاتی در هند، بدون توسل به شگردهای سیاسی، مجوز می‌دادند. در نتیجه رشد قابل ملاحظه‌ای در خوداتکایی، به خاطر وجود چنین کارخانه‌هایی، ایجاد شد. این امر توانمندی گسترده‌ای در روش‌ها و تکنولوژی‌های تولید ایجاد کرد. این دو عامل پایه‌های اصلی تنزل خوداتکایی طرح‌های داخلی و توسعه تا اوایل دههٔ ۱۹۸۰ بودند. به‌عنوان مثال، نتیجه آن ایجاد یک فاصلهٔ سی ساله در تلاش برای طراحی هواپیمای جنگی داخلی (از HF-24 ماروت در دههٔ ۱۹۵۰ تا LCA در دههٔ ۱۹۸۰) شد. با این همه تکنولوژی با نشیب و فرازها و محدودیت‌هایش پیش می‌رفت.

در این موقعیت تأکید بیشتر بر خوداتکایی است. به‌عنوان مثال دولت در سال ۱۹۹۵ برنامه خوداتکایی ده ساله را با هدف افزایش میزان تولیدات داخلی از ۳۰ درصد موجود به ۷۰ درصد تا سال ۲۰۰۵ اعلام کرد.

مدرنیزه کردن نیروی نظامی

تمام نیروهای نظامی نیازمند مدرنیزه شدن به‌طور منظم هستند تا بتوانند تجهیزات خود را با انقضای زمان مصرف آنها نو کنند و یا قابلیت‌های عملیاتی خود را با تغییر تکنولوژی یا برنامه‌های آموزشی نیروهای دشمن بالقوه، تغییر دهند. سازمان دفاعی هند نیز نیروهای خود را مدرن کرده و بررسی مختصر بعضی از مشخصه‌های مهم آن مفید خواهد بود. نخست اینکه مدرنیزه کردن نیروها با تصمیم‌گیری‌های موقت همراه بوده تصمیم‌گیری است.[۳۹] اما این قضاوت باید با شناخت این مطلب صورت گیرد که برای کشوری مثل هند چنین تصمیم‌گیری‌هایی باید ذاتاً دارای عنصری قوی از موقتی باشد. تکنولوژی، جدای از تکنولوژی نظامی، تحت کنترل طراحان خود نیست. مقتضیات اغلب به دلیل تغییرات (اغلب خیلی سریع و ناگهانی) درکیفیت سلاح‌ها و تجهیزات دشمن بالقوه، تغییر می‌کند. تحویل هواپیمای F-16 توسط امریکا به پاکستان در سال ۱۹۸۱ (همچنین عرضه تسهیلات نظامی در دهه ۱۹۵۰) توازن تکنولوژیکی را بر هم زد و ضرورت دستیابی به تجهیزات مناسب توسط هند را قوت بخشید. به همین ترتیب، دسترسی به منابع ملی نیز متغیر بوده که باعث ضرورت تصمیمات موقت می‌شد.

دوم اینکه، مدرنیزه کردن نیروها طی سال‌ها یک الگوی دوره‌ای قوی را نشان می‌دهد. این امر به چند عامل مربوط است. اما نکته اصلی این است که چنین امری، منعکس‌کننده عدم وجود طرح‌های بلندمدت و میزان اهمیت به طرح‌های مدرنیزه کردن نیروها می‌باشد. طرح‌های بلندمدت و میزان اهمیت به طرح‌های مدرنیزه کردن نیروها می‌باشد. طرح‌های پنج سالهٔ دفاعی، هیچ‌گاه به موقع خاتمه نمی‌یافت و حتی تا هنگام اتمام دوره مورد نظر نیز تمام نمی‌شد.[۴۰] نتیجهٔ روشن مدرنیزه کردن دوره‌ای نیروها، عدم تجهیز مجدد نیروها، برای تقریباً ده سال بود. پدیدهٔ مشابهی نیز در دهه ۱۹۷۰ پیش آمد و منجر به دقت بیشتر در برنامه‌های تهیه و خرید تجهیزات در اوایل دههٔ ۱۹۸۰، با وجود تمام مضامین منفی آن شد. روندهای پیش از مدرنیزه کردن نیز همچنان قابل اعمال بودند، چون سلاح‌ها و تجهیزات را می‌شد کماکان از اتحاد شوروی با هزینه مناسب، پرداخت به روپیه و با اعتبارات درازمدت و سود کم تهیه کرد. چنین امکاناتی احتمالاً در سال‌های آتی،

در دسترس نخواهد بود.

خوداتکایی در آینده

اگر سقوط اتحاد شوروی فقط یک درس داشته باشد، آن درس اهمیت خوداتکایی است. این یک مسئله کلیدی در سیاست است. با توجه به تغییر شرایط، استراتژی خوداتکایی باید از تهمیدات خرید کارخانه‌های تحت لیسانس، به سرمایه‌گذاری مشترک در طراحی و توسعه تسلیحات و سیستم‌ها تغییر پیدا کند. گرایش جهانی در صنایع دفاعی کلاً، و در شوروی سابق به‌خصوص به روشنی به سمت فرصت‌های موجود در کشورهایی مثل هند تمایل دارد تا الگوهای جدید خوداتکایی را از طریق پروژه‌های مشترک برای طراحی، توسعهٔ تولید و فروش دنبال کنند.

هزینه‌های دفاعی جهانی از سال ۱۹۸۸ حدود یک سوم کاهش داشته است. بسیاری از کشورها کاهش بودجه‌های دفاعی خود را با کاهش میزان نیروها و خیلی ساده‌تر، با کم کردن تجهیزات نظامی برآورده می‌کنند. افزایش پیچیدگی‌ها، مشکلات، هزینه‌ها، کسری بودجه‌ها و رکود اقتصادهای توسعه یافته و نیز رکود تولیدات باعث شده که صنعت دفاع جهانی از جنگ جهانی دوم به بعد، فزاینده به سمت برنامه‌های مشارکتی سوق داده شود. مقایسهٔ چهل و دو تولیدکنندهٔ اصلی سلاح در اروپای غربی و امریکای شمالی در سال ۱۹۵۰ که با ادغام به بیست و یک تولیدکننده در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ رسیدند. شاهدی بر این مدعاست؛ این تعداد نیز در سال گذشته به یازده تولیدکننده تقلیل یافت. تولیدکنندگان امریکایی سلاح در حال حاضر در حد ۳۵ تا ۴۵ درصد از توان خود، فعالیت دارند و ادغام یا تعطیلی بیشتر آنها محتمل است. صنعت دفاع مجبور شده است که صدها هزار کارگر خود را اخراج کند. این صنایع نیاز به مشارکت بیشتر در آینده خواهند داشت؛ به ویژه در مناطقی که هزینه‌های اساسی نیروی انسانی و تأسیسات زیربنایی، بسیار پایین‌تر است.

خرید تجهیزات روسی و همچنین تجهیزات اروپایی، به‌عنوان بخش اصلی سیاست تأمین تجهیزات دفاعی هند به منظور تضمین تنوع منابع تکنولوژیکی و تجهیزاتی باقی خواهد ماند. با توجه به دسترسی به منابع امریکایی، بعید است که

محدودیت‌های اعمال شده در پنجاه سال گذشته ادامه داشته باشد. اساسی‌ترین مشکل در این امر مربوط به سطح پایین اعتماد متقابل و نیز اشتراک دیدگاه استراتژیکی دو کشور است. این انتظار که همکاری‌های صنعتی در زمینه‌های دفاعی نیز به سرعت توسعه یابد، امری غیر واقعی است. قوانین امریکا همچنان در برابر چنین همکاری‌هایی مقاومت می‌کند. این اقدام باید به‌صورت فزاینده و با بررسی دقیق حوزه‌ها و شیوه‌های همکاری صورت گیرد. به‌عنوان مثال، در آغاز ممکن است حیطهٔ وسیع‌تری در تشریک مساعی برای تولید مشترک قطعات و سیستم‌های فرعی، در کنار تجهیزات آموزشی، وجود داشته باشد. یک فرصت حتمی به دلیل عدم پی‌گیری پیشنهاد امریکا برای خرید جت‌های پیشرفته Northrop F-5 برای نیروی هوایی در دههٔ ۱۹۸۰ از دست رفت. دوکشور به مطالعه امکانات خود برای همکاری‌های آینده از طریق مکانیزم گروه مشترک فنی که در سال ۱۹۹۵ تشکیل شد، نیاز خواهند داشت؛ اگرچه به‌نظر می‌رسد تا به حال پیشرفت زیادی نداشته‌اند.

هند نیازمند ایجاد خوداتکایی از طریق تنوع‌سازی و مبتنی بر یک استراتژی خوداتکایی جامع‌تر، از طریق وابستگی متقابل به همکاری بین‌المللی است. محیط و شرایط تغییر یافته در جهان، فرصت‌های جدیدی برای این کار پیش آورده است. آنچه مورد نیاز است، یک رهیافت استراتژیک درازمدت است که در آن تصمیمات کوتاه‌مدت نیز باید استمرار یابد. آسیب‌پذیری‌های روسیه نیز فرصت‌های جدیدی برای همکاری در طراحی و توسعه، تولید و فروش ایجاد کرده و این رویکرد نیاز به پی‌گیری قوی و پیوسته دارد (به‌جای اینکه بخواهیم الگوی اولیهٔ تولید تحت لیسانس را ادامه دهیم). ما سال‌های با ارزشی را از دست داده‌ایم.

چالش سلاح‌های هسته‌ای

هیچ بحث و تحقیقی در مورد مسائل دفاعی بدون بررسی عامل سلاح‌های هسته‌ای کامل نمی‌شود. سیاست هند بعد از عدم تقارنی که در زمینهٔ سلاح‌های اتمی در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ پدید آمد، که بر امنیت ملی تأثیر گذاشت، تغییرات اساسی در پی داشت. این عدم تقارن در دهه‌های اخیر شدت یافته است. امنیت ما نیازمند این است که این عدم تقارن نامطلوب، هرچه زودتر برطرف شود. این امر

هم یا با خلع هسته‌ای جهان و یا با دستیابی هند به سلاح‌های اتمی قابل حصول می‌باشد. اما کشورهای دارای سلاح‌های اتمی به صراحت از شرایط خلع سلاح سرباز زده‌اند و در نتیجه وقعی به قرارداد دادگاه جهانی در ژوئیه ۱۹۹۶ در مورد حذف سلاح‌های اتمی نگذاشته‌اند.

مسلماً هند برای ارتقاء پرستیژ و موقعیت خود به سلاح‌های هسته‌ای نیاز ندارد، هر چند که سلاح‌های هسته‌ای باعث گسترش قدرت بین‌المللی در نیم قرن گذشته بوده است هند تاکنون یکی از چندین مرکز قدرت در جهان بوده است. جایگاه ما در تجزیه و تحلیل نهایی، با نحوهٔ برخورد ما با چالش‌ها و چگونگی حل مشکلاتمان مشخص می‌شود تا با مالکیت محض سلاح‌های اتمی. اما در دنیایی که کشورهای دارای سلاح‌های هسته‌ای در نظر دارند زرادخانه‌های خود را تا زمان نامعلومی در آینده حفظ کنند، خطر تهدیدات هسته‌ای و امکان استفاده از آن، مستلزم اطمینان از توانایی‌های مطمئن در پاسخ به مناقشات احتمالی خواهد بود.

هیچ هدف یا شرایط سیاسی مورد قبول وجود ندارد که هند را ملزم به داشتن سلاح‌های اتمی برای تهدید کشوری دیگر کند؛ زیرا تعهد به «عدم استفادهٔ اول» از سلاح‌های هسته‌ای برای ما راحت بوده است و ما به‌طور یک جانبه چنین وضعیتی را در سال ۱۹۹۰ تضمین نمودیم و در ژانویه سال ۱۹۹۴ نیز یک توافق‌نامهٔ دو جانبه مبنی بر «نبودن اولین استفاده‌کننده» از توانایی‌های هسته‌ای به پاکستان پیشنهاد کردیم (به این علت «توانایی‌های هسته‌ای» آمده، چون هر دو کشور ادعا می‌کنند که سلاح هسته‌ای ندارند.) تنها احتمال استفادهٔ هند از سلاح‌های هسته‌ای، وقتی است که کشور دیگری از آن علیه هند و یا تهدید او استفاده کند. و این مستلزم حداقل بازدارندگی در بدترین مورد می‌باشد، در حالی که «بازدارندگی پنهان» برای تمام موارد کمتر مغایر با آن، مناسب می‌باشد.

استراتژی بازدارندگی پنهان نیاز به آرایش مهمات جنگی ندارد به‌جز مواردی که تمام مراحل لازم برای تجهیز به سلاح‌های جنگی و عملیاتی کردن آنها صورت گرفته. کلید کار بر سیستم پرتاب و کلاهک مبتنی است. با تمام این دلایل هند دارای مواد شکاف‌پذیر کافی برای اهداف جنگ افزاری می‌باشد. ما تجربه ساخت ابزار و آزمایش آنها را در سال ۱۹۷۴ داریم. سلاح‌های گرما هسته‌ای، تنها کیفیت بازدارندگی را دارند. پنج آزمایش انجام شده در ماه می ۱۹۹۸ توانمندی

تکنولوژیکی برای ایجاد یک زرادخانهٔ پیشرفته را نشان می‌دهند. اما آنچه هند برای پیشرفت آتی نیاز خواهد داشت، برنامه موشک‌های بالستیک است. متأسفانه این یکی از مواردی است که دموکراسی‌های غربی سیاست تخریب توانایی هند را در ایجاد توانمندی دفاعی دنبال می‌کنند، در حالی که بر واقعیت ازدیاد موشک‌ها و تهدید به استفاده از آنها در همسایگی هند، چشم پوشیده‌اند.

موشک‌های بالستیک

موشک‌های بالستیک، از اجزای مهم توانمندی‌های حمله‌ای دوربُرد است که نیروی هوایی آن را فراهم می‌آورد. چنین موشک‌هایی در کشورهای چین، افغانستان و ایران سال‌هاست که مستقر شده است. (ایران، عراق و افغانستان در جنگ‌های اخیر از آن استفاده کرده‌اند). چین نیروی موشکی خود را مدرنیزه کرده و طرح تولید موشک‌های دوربرد متحرک بسیار دقیق‌تری را برای بهره‌گیری در این دهه سازمان‌دهی کرده است. اگر امریکا طرح‌های BMD (دفاع موشکی بالستیک) خود را در آسیا عملی کند، چین احتمالاً با توسعه بیشتر و پیشرفت‌های کیفی در حوزهٔ موشکی، آن را پاسخ خواهد داد. عربستان سعودی نیز موشک‌های بالستیک CSS-2 (با برد ۲۷۰۰کیلومتر) چینی خود را در سال ۱۹۸۸ مستقر کرده. پاکستان نیز موشک‌های «هاتف ۱» و «هاتف ۲» را در سال‌های ۹ ـ ۱۹۸۸ آزمایش کرد و طبق گزارش‌ها روی «هاتف ۳» که برد بیشتری دارد کار می‌کند. گزارش‌های معتبری حاکی است که موشک‌ها و سکوهای پرتاب اسکاد بعد از سقوط دولت نجیب‌الله در کابل، سال ۱۹۹۲، از افغانستان به پاکستان انتقال یافت. از آن مهمتر، خود پاکستان تأیید کرده است که از چین موشک‌های بالستیک وارد کرده است و چین هم تأیید نموده است که تحویل موشک‌های بالستیک به پاکستان تا سال ۱۹۹۱ صورت گرفته.[۴۱] عقیده بر این است که موشک‌های M-11 که در اصل چینی است، دارای برد ۴۰۰ کیلومتر و خرج ۸۰۰ کیلوگرم هستند. گزارش‌های غربی نشان‌دهنده این است که حداقل ۶۰ فروند از این موشک‌ها در خاک پاکستان مستقر است.

با در نظر گرفتن آرایش نظامی در منطقه‌ای وسیعتر (همراه با تجربه کاربرد فراوان آن در جنگ افغانستان به سال ۱۹۸۹) و این واقعیت که بیش از ۱۶۰۰۰ موشک زمین به زمین از جنگ‌های سال ۱۹۴۳ به بعد پرتاب شده است، باید قبول

کنیم که موشک‌ها جزئی از نیروهای نظامی شبه‌قارهٔ هند شده‌اند. مشکل موجود در مورد موشک‌های بالستیک این است که هیچ دفاع قابل اعتمادی در برابر آن وجود ندارد، به‌جز از طریق بازدارندگی و ایجاد چشم‌اندازی از احتمال اقدام متقابل توسط موشک‌های بالستیک این واقعیت اساسی مبتنی بر ماهیت وجود چنین موشک‌هایی به‌عنوان عامل بی‌ثباتی استراتژیک است. بارها، این حقیقت، با توجه به اینکه موشک‌ها یک سیستم پرتاب‌کنندهٔ سلاح‌های اتمی هستند، بغرنج‌تر شده است. موشک‌های بالستیک، با توجه ماهیت خود، برای استفاده علیه اهداف منطقه‌ای مثل مراکز مسکونی، مستعدتر هستند. بدون شک ضرورت و دیدگاهی در منطقه برای افزایش ثبات استراتژیکی مربوط به موشک‌های بالستیک وجود دارد. اما چین، که به‌طور مداوم خود را به عدم استفادهٔ اولیه از سلاح‌های هسته‌ای متعهد می‌سازد، تمایل به دادن تعهد مشابه در مورد موشک‌های بالستیک ندارد. هند در راستای حرکت به سمت محدود ساختن این گونه سلاح‌ها و ثبات بیشتر، موافقت‌نامهٔ دوجانبه‌ای را به پاکستان پیشنهاد کرده است، مبنی بر اینکه به مراکز مسکونی و اهداف اقتصادی یکدیگر حمله نکنند. اگر پاکستان نگران برنامه‌های موشکی هند باشد، بهتر است از طریق کاهش حوزهٔ هدف‌ها برای چنین حملاتی، از طریق توافق‌نامه‌های دوجانبه عمل کند. علاوه بر این، هند راهی جز این ندارد که موشک‌های بالستیک را برای نیازهای استراتژیکی دفاع از خود بسازد. همچنین لازم است منابع محدود موشکی در آینده به خاطر مسائل کوچک بین نیروی هوایی و زمینی به هدر نرود. موشک‌ها و هواپیماهای جنگی توانمندهای مکملی هستند که بهتر است توسط یک سازمان واحد اداره شوند. هر رویکرد دیگری مضر خواهد بود و در جنگ ناهماهنگی‌هایی را ایجاد خواهد کرد.

سازمان عالی دفاع و مدیریت آن

با ورود به قرن بیست و یکم، دفاع ما پارامترها، عوامل و فرآیندهایی را بایستی در نظر بگیرد که غفلت از آنها شرایطی خاص را به‌وجود می‌آورد. برای یافتن راه‌حل‌های مقرون به صرفه، لازم است انسجام بیشتری در مدیریت سیاست دفاعی داشته باشیم. گام‌های بسیاری باید برداشته شود و مدل‌های زیادی قابل طراحی است. اما مشخص است که هیچ تغییرات انقلابی گسترده مورد نیاز و

احتمالاً مورد قبول نیست. اما یکی از برنامه‌ها می‌تواند بازسازی مجدد کمیته وزیر دفاع (یا معادل آن) باشد که از سال ۱۹۶۲ مورد سوءاستفاده قرار گرفت.[۴۲] احتمالاً این مسئله بیشتر به افتضاحی که در هیمالیا به‌وجود آمد مربوط شود تا به عوامل دیگر. نقش رسمی کمیته وزیر دفاع نمی‌تواند با ایجاد نشست‌های صبحگاهی ایفا گردد، که خود این کار نیز به‌نظر می‌آید که طی سال‌ها کاری زائد بوده است؛ به‌ویژه زمانی که نخست‌وزیر خود پست وزارت دفاع را عهده‌دار می‌شد و عملاً وقتی نداشت که هیچ توجهی به طرح‌های دفاعی آتی مورد نیاز هند بکند. کمیته وزیر دفاع باید از طریق یک گروه طراحی استراتژیک مناسب سرویس‌دهی شود. این مسئله مشکلی ایجاد نخواهد کرد، چون ستاد برنامه‌ریزی دفاعی کمیته مسئولان ستاد برای بیش از یک دهه چنین وظیفه‌ای را داشته. انتخاب مجدد آنها به‌عنوان ستاد کمیته وزیر دفاع بسیار مرتبط با موضوع است چون رؤسای آن قبلاً در ستاد فرماندهی خدمت کرده بودند.

فرماندهان ستاد در واقع وظیفه‌ای مضاعف دارند و مراکز فرماندهی آنها نیز عهده‌دار وظایفی مضاعف هستند. یکی از این وظایف، طراحی عملیاتی و اجرای طرح‌های عملیاتی است که جزء مسئولیت رؤسایی است که به‌عنوان فرماندهان کلی نیروهای تحت اختیار خود عمل می‌کنند. دومین وظیفه طراحی نیروها برای آینده است که مستلزم ارزیابی و اختصاص منابع می‌باشد. با اینکه مورد اول خود به خود می‌تواند صورت گیرد، اما طراحی نیروها و مدرنیزه کردن آنها نمی‌تواند تنها با خدمات مراکز فرماندهی انجام گیرد، چون این کار نیازمند اختیارات و مسئولیت‌های دولتی در تمام مراحل است. این فرآیند می‌توانست با ادغام برنامه‌ریزی‌های آینده و حوزه‌های توسعهٔ نیروها به‌طور کامل در وزارت دفاع صورت گیرد، که با مداخلهٔ ستاد تخصصی نظامی مربوطه می‌تواند تقویت شود. لازم به ذکر است که ما سیستم و اشکال حکومتی انگلیسی را اقتباس کرده‌ایم. اما انگلستان همیشه وزارت دفاع منسجمی داشته است (در لندن، در حالی که سیستم متفاوتی در دهلی‌نو اتخاذ شده است) و به‌جز فرماندهی‌های عملیاتی هیچ مرکز فرماندهی خدماتی و ستاد جداگانه‌ای وجود ندارد. باید یادآور شویم که داشتن یک وزارت دفاع منسجم، اندیشه‌ای اساسی بود که نخست‌وزیر جواهرلعل نهرو، در سال ۱۹۵۴ قول آن را به مجلس داد؛ یعنی وقتی که تغییراتی اساسی در سازمان

عالی دفاع ایجاد شده بود. در عین حال انسجام و پیوستگی هم‌تراز نیز ضروری بود. این مسئله در کارکردهای تدارکات و نیز حوزه‌های لجستیکی / اداری بهترین امکان را دارد.

ضمیمه ۱: هند: آمار هزینه‌های دفاعی (به میلیارد روپیهٔ هند)

سال	هزینه‌های دفاعی روپیه	نرخ‌های بازار GDP جاری	جمعیت (میلیون)	تعداد نیروهای دفاعی (به هزار)	هزینه‌های دولت مرکزی (CGE)	رکود GDP (به درصد)	رکود CGE (به درصد)
۱۹۶۱ـ۲	۲/۸۹۵۴	۱۷۱/۷۷	۴۵۵/۰	۴۹۰	۱۴/۷۶۵	۱/۶۹	۱۹/۶۱
۱۹۶۲ـ۳	۴/۷۳۹۱	۱۸۴/۷۶	۴۵۹/۰	۵۶۲	۲۳/۵۲۵	۲/۵۶	۲۰/۱۴
۱۹۶۳ـ۴	۸/۱۶۱۲	۲۱۲/۳۷	۴۶۲/۰	۵۸۵	۳۲/۰۶۲	۳/۸۴	۲۵/۴۵
۱۹۶۴ـ۵	۸/۰۵۸۰	۲۴۷/۶۵	۴۷۰/۰	۸۶۷	۳۴/۸۸۹	۳/۲۵	۲۳/۰۹
۱۹۶۵ـ۶	۸/۸۴۷۶	۲۶۱/۴۵	۴۷۰/۰	۸۶۹	۳۹/۴۰۶	۳/۳۸	۲۲/۴۵
۱۹۶۶ـ۷	۹/۰۸۵۹	۲۹۲/۷۱	۴۹۵/۰	۸۷۹	۴۴/۵۸۴	۳/۰۷	۲۰/۳۸
۱۹۶۷ـ۸	۹/۶۸۴۳	۳۴۶/۱۱	۵۱۴/۰	۹۷۷	۴۴/۹۷۲	۲/۸۰	۲۱/۵۳
۱۹۶۸ـ۹	۱۰/۳۳۱۹	۳۶۶/۷۴	۵۲۹/۰	۹۹۰	۴۵/۲۵۸	۲/۸۲	۲۲/۸۳
۱۹۶۹ـ۷۰	۱/۰۰۸۸	۴۰۳/۸۷	۵۴۱/۰	۹۲۵	۴۲/۹۴۷	۲/۷۳	۲۵/۶۳
۱۹۷۰ـ۱	۱۱/۹۹۲۸	۴۳۱/۶۳	۵۵۴/۰	۹۳۰	۵۵/۷۶۶	۲/۷۸	۲۱/۵۱
۱۹۷۱ـ۲	۱۵/۲۵۳۴	۶۴۲/۲۳	۵۶۶/۰	۹۸۰	۶۷/۰۹۷	۳/۳۰	۲۲/۷۳
۱۹۷۲ـ۳	۱۶/۵۲۲۳	۵۱۰/۰۵	۵۷۹/۰	۹۶۰	۷۸/۴۹۳	۳/۲۴	۲۱/۰۵
۱۹۷۳ـ۴	۱۶/۸۰۷۹	۶۲۰/۰۷	۵۹۱/۰	۹۴۸	۸۱/۳۰۸	۲/۷۱	۲۰/۶۷
۱۹۷۴ـ۵	۲۱/۱۲۲۷	۷۳۲/۳۵	۶۰۴/۰	۹۵۶	۹۷/۸۴۹	۲/۸۸	۲۱/۵۹
۱۹۷۵ـ۶	۲۴/۷۲۲۹	۷۸۷/۶۱	۶۱۷/۰	۹۵۶	۱۲۰/۳۶۵	۳/۱۴	۲۰/۵۴
۱۹۷۶ـ۷	۲۵/۶۲۵۳	۸۴۸/۹۴	۶۳۰/۰	۱/۰۵۵	۱۳۱/۵۰	۹۳/۰۲	۱۹/۴
۱۹۷۷ـ۸	۲۸/۱۳۰۰	۹۶۰/۶۷	۶۴۳/۰	۱/۰۹۶	۱۴۹/۸۵۶	۲/۹۳	۱۸/۷۷
۱۹۷۸ـ۹	۳۰/۶۰۰۰	۱/۰۴۱/۹۰	۶۶۱/۰	۱/۰۹۶	۱۷۷/۱۷۲	۲/۹۴	۱۷/۲۷
۱۹۷۹ـ۸۰	۳۵/۵۰۰۰	۱/۱۴۳/۵۶	۶۷۴/۰	۱/۰۹۶	۱۸۵/۰۴۲	۳/۱۰	۱۹/۱۸

ادامه ضمیمه ۱ : هند: آمار هزینه‌های دفاعی (به میلیارد روپیهٔ هند)

سال	هزینه‌های دفاعی روپیه	نرخ‌های بازار GDP جاری	جمعیت (میلیون)	تعداد نیروهای دفاعی (به هزار)	هزینه‌های دولت مرکزی (CGE)	رکود GDP (به درصد)	رکود CGE (به درصد)
۱ـ۱۹۸۰	۴۰/۹۱۰۰	۱/۳۶۰/۱۳	۶۸۹/۰	۱/۱۰۴	۲۲۴/۹۴۸	۳۰/۱	۱۸/۱۹
۲ـ۱۹۸۱	۴۶/۵۱۸۰	۱/۵۹۷/۶۰	۷۰۴/۰	۱/۱۰۴	۲۵۴/۰۱۲	۲/۹۱	۱۸/۳۱
۳ـ۱۹۸۲	۵۴/۰۸۳۰	۱/۷۸۱/۳۲	۷۲۰/۰	۱/۱۲۰	۳۰۴/۹۳۷	۳/۰۴	۱۷/۷۴
۴ـ۱۹۸۳	۶۳/۰۹۱۷	۲/۰۷۵/۸۹	۷۳۶/۰	۱/۲۵۰	۳۵۹/۸۷۷	۳/۰۴	۱۷/۵۳
۵ـ۱۹۸۴	۶۶/۶۰۵۷	۲/۳۱۳/۴۳	۷۵۲/۰	۱/۳۸۰	۴۳۸/۷۸۹	۲/۸۸	۱۵/۱۸
۶ـ۱۹۸۵	۷۹/۸۷۴۹	۲/۶۲۲/۴۳	۷۶۸/۰	۱/۵۱۵	۵۳۱/۱۲۴	۳/۰۵	۱۵/۰۴
۷ـ۱۹۸۶	۱۰۴/۷۷۴۵	۲/۹۲۹/۴۹	۷۸۴/۰	۱/۴۹۲	۶۴۰/۲۳۱	۳/۵۸	۱۶/۳۷
۸ـ۱۹۸۷	۱۱۹/۶۷۴۹	۳/۳۳۲/۰۱	۸۰۰/۰	۱/۵۰۲	۷۰۳/۰۴۶	۳/۵۹	۱۷/۰۲
۹ـ۱۹۸۸	۱۳۳/۴۱۰۲	۳/۹۵۷/۸۲	۸۱۷/۰	۱/۳۶۲	۸۱۴/۰۲۳	۳/۳۷	۱۶/۳۹
۹۰ـ۱۹۸۹	۱۴۵/۰۰۰۰	۴/۵۶۸/۲۱	۸۰۷/۰	۱/۲۶۰	۹۵۰/۴۹۴	۳/۱۷	۱۵/۲۶
۱ـ۱۹۹۰	۱۵۴/۲۶۴۸	۵/۳۵۵/۳۴	۸۴۳/۰	۱/۲۰۰	۱/۰۴۰/۷۳۰	۲/۸۸	۱۴/۶۹
۲ـ۱۹۹۱	۱۶۳/۴۷۰۴	۶/۱۶۷/۹۹	۸۵۸/۰	۱/۲۰۰	۱/۱۲۷/۳۱۰	۲/۶۵	۱۴/۵۰
۳ـ۱۹۹۲	۱۷۵/۸۱۷۹	۷/۰۵۹/۱۸	۸۷۷/۰	۱/۱۵۰	۱/۲۵۹/۲۶۹	۲/۴۹	۱۳/۹۶
۴ـ۱۹۹۳	۲۱۵/۰۰۰	۸/۰۹۷/۶۶	۸۹۲/۰	۱/۱۰۰	۱/۴۵۷/۸۸۰	۲/۶۵	۱۴/۷۵
۵ـ۱۹۹۴	۲۳۲/۴۵۲	۹/۵۳۶/۸۰	۹۱۰/۰	۱/۱۰۰	۱/۶۶۹/۹۸۴	۲/۴۴	۱۳/۹۲
۶ـ۱۹۹۵	۲۶۸/۵۶۲	۱۰/۹۸۵/۷۶	۹۳۴/۰	۱/۱۰۰	۱/۹۱۶/۱۸۲	۲/۴۴	۱۴/۰۱
RE ۷ـ۱۹۹۶	E ۲۹۴/۹۸۴	۱۲/۶۳۳/۶۲	۹۵۰/۰	۱/۰۵۰	۲/۱۷۳/۱۸۴	۲/۳۳	۱۳/۵۸
RE ۸ـ۱۹۹۷	E ۳۶۰/۰۰۰	۱۴/۵۲۸/۶۹	۹۷۳/۰	۱/۰۵۰	۲/۳۲۴/۸۱۳	۲/۴۰	۱۳/۹۰

نکته: اطلاعات مربوط به سال‌های ۱۹۹۶ ـ ۷ و ۱۹۹۷ ـ ۸ براساس بررسی اقتصادی سال ۱۹۹۶ ـ ۷ برآورد شده است.

یادداشت‌ها

۱. برای یک گزارش رسمی از این عملیات مراجعه کنید به:
S. N. Prasad and Dharm Pal (eds), *History of Operations in Jammu & Kashmir* (1947–48), History Division, Ministry of Defence Government of India, New Delhi, 1987.

۲. در نوزدهمین گزارش خود به مجلس لوک سابا (که در ۲۰ اگوست ۱۹۹۲ ارائه شد) کمیته بودجه از این «حقیقت که طرح‌های دفاعی کشور در پی وقوع وضعیت‌های اضطراری مانند جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ دچار آشفتگی می‌شود، اظهار نگرانی نمود. این نگرانی در مورد اینکه کشور در چهار جنگ شرکت داشته و عملیات نظامی کرده ندارد ولی هنوز یک سیاست دفاعی روشن و منسجم ندارد نیز اظهار شد.»

3. K. C. Pant, Philosophy of Indian Defence', in Jasjit Singh and V. Vekaric (eds), *Non–provocative Defence: The Search for Equal Security*, Lancer International, New Delhi, 1989.

4. Robert H. Ferrell, *American Diplomacy: A History*, W. W. Norton & Company, New York, 3rd edition 1975; reprinted by Universal Book Stall, New Delhi, 1986, p. 722.

5. Jasjit Singh, Conflict Prevention and Management: The Indian Way, *Asian Strategic Review 1995–96, IDSA, New Delhi, 1996. pp. 9–26.*

۶. آثار ادبی باستانی هند، مثل سوکرانیتیسارا، آرتاساترا و منوسمریت همگی بر این جنبه تأکید کرده‌اند.

۷. سوکرانیتن و متون دیگر.

۸. منوسمرت؛ به نقل از Nagendra singh, *The theory of force organization* .

۹. کی. سی. پنت (وزیر دفاع سابق)؛ به نقل از منبع یادداشت ۳.

۱۰. در ماه می ۱۹۴۸ پاکستان رسماً پذیرفت که نیروهای نظامی‌اش در داخل خاک هند با نیروهای هند درگیر شده‌اند.

11. See Sidney F. Giffin, *The Crisis Game: Stimulating International Conflict*, Doubleday & Company, New York, 1965, pp. 117–76.

۱۲ . برای جزئیات گام‌های برداشته نگاه کنید به:

It's all bluff and bluster, *Economic Times*, 18 May 1993, p. 7 (K. Subramanyam's interview with General V.N. Sharma who was the chief of staff of the Indian Army in 1990).

۱۳ . کی. سی. پنت (وزیر دفاع سابق)؛ به نقل از منبع یادداشت ۳. دربارهٔ دکترین پاکستان نگاه کنید به:

Stephen P. Cohen, *The Pakistan Army*, Himalayan Books, New Delhi, 1984, and Mushahid Hussain, The Strike of a True Believer: Pakistan Tests New Doctrine, *Jane's Defence Weekly*, vol. 12, no. 22, 2 December 1989, pp. 1230–1.

14. Stephen P. Cohen, cited above, note 13, p. 145.

15. Brigadier S.K. Malik, *The Quaranic Concept of War*, Wajid Ali's Ltd., Lahore, 1978, pp. 58–9.

16. Cohen, op cit. p. 65.

17. Subrahmanyam, note 12 above.

۱۸ . جنگ‌هایی که هند در آنها شرکت داشته عبارتند از:

الف: جنگ‌های بین پاکستان و هند:

۱) سال‌های ۸ ـ ۱۹۴۷: جامور و کشمیر؛ درگیری‌ها نامنظم بین قبایل تبدیل به جنگ منظم شد.

۲) آوریل ۱۹۶۵: ران کوچ؛ درگیری‌های مرزی.

۳) آگوست ـ سپتامبر ۱۹۶۵: جامو و کشمیر، عملیات چریکی نیروهای پاکستان در اول ماه آگوست با عملیات «گرند سلام» پاکستان در اول سپتامبر ۱۹۶۵، تبدیل به یک جنگ منظم شد.

۴) سال ۱۹۷۱: جنگ داخلی در پاکستان به جنگ با هند کشیده شد.

۵) سال‌های ۷ـ۱۹۸۴: درگیری «سال تورو ریج» در واقع (در غرب «سیاچن گلاسیر»).

۶) سال‌های ۹۲ ـ ۱۹۸۴: جنگ در پنجاب، عقب‌گرد مهم پاکستان در

حمایت از جنگ در سال ۱۹۸۹ کمکی بود در کنترل درگیری.

۷) سال‌های ۹۶ـ۱۹۸۸: جنگ در کشمیر، در ژوئیه سال ۱۹۸۸ شروع و در سپتامبر ۱۹۸۹ پایان یافت.

ب. بین چین و هند:

۱) سال ۱۹۶۲، جنگ در هیمالیا.

۲) سال ۱۹۶۷، درگیری‌های مرزی.

۱۹. برای گزارش پاکستان از جنگ ۸ـ۱۹۴۷، نگاه کنید به:

Major General Akbar Khan, The Kashmir War 1947–48, and *Defence Journal* (Karachi), September 1983. Also see Major General Shahid Hamid, *Disastrous Twilight*, Leo Cooper, London, 1986, pp. 273–80; and Sher Ali Pataudi, *The Story of Soldiering and Politics in India and Pakistan*, Al Kitab, Lahore, 1983, pp. 117–19.

۲۰. برای گزارشی از این جنگ، نگاه کنید به:

S. N. Prasad and Dharm Pal (eds), *History of Opertions in Jammu & Kashmir (1947–48).*

۲۱. آثار منتشر شده متعددی دربارهٔ جزئیات نقشه‌ها و انتظارات پاکستان از پیروزی در جامعه و کشمیر وجود دارد. برخی از معتبرترین آنها عبارتند از:

Altaf Gauhar, *Ayub Khan: Pakistan's First Military Ruler*, Oxford University Press, Lahore, 1996, specially pp. 203–32, and former army Commander–in– Chief, General Mohammad Musa, *My Version: India–Pakistan War 1965*, Wajid Ali's, Lahore, 1983. Also see Field Marshal Michael Carver, *War Since 1945*, Wekdenfeld and Nicolson, London, 1980, pp. 223–4.

۲۲. به چنین افسانه‌ها و اسطوره‌هایی به‌طور جامع در اثر ذیل پرداخته شده:

A. R. Siddiqi. *The Military in Pakistan: Image and Reality*, Vanguard Books Ltd. Karachi, 1996.

23. M. Asghar Khan, *The First Round: Indo–Pakistan War 1965*, Vikas Publishing House, New Dehli, 1979, p. 18.

24. Ibid., p. xvi.

25. Lt Gen Kamal Matinuddin, *Tragedy of Errors: East Pakistan Crisis 1968–71*, Wajid

Alis, Lahore, 1994.

26. Hasan Zaheer, *The Separation of Pakistan: The Rise and Realization of Bengali Muslim Nationalism*, Oxford University Press, Karachi, 1994, p. 354.

۲۷ . همان، ص ۳۶۰. یکی از فرماندهان نیروی هوایی ،مارشال ام. اصغرخان، نیز چنین گفته‌ای را از قول رئیس ستاد کل ارتش وقت، ژنرال گل‌حسن، نقل می‌کند: نگاه کنید به:

Mohammad Asghar Khan, *Generals in Politics: Pakistan 1958-82*, Vikas Publishing House, New Dehli, 1983, p. 41.

۲۸ . برای گزارش پاکستان از این جنگ، نگاه کنید به:

Sidiq Salik (Later Brigadier), *Witness ti Surrender*, Oxford university Press, Karachi, 1977, and Major General Fazal Muqueem Khan, *Pakistan's Cirsis in Leadership*, National Book Foundation, Islambad, 1973, among others.

۲۹ . شاید بهترین گزارش از این جنگ منبع ذیل باشد:

Major General D.K. Palit, *War in the High Himalaya: The Indian Army in Crisis*, 1962, Lancer International, New Dehli, 1991, p. 381.

30. Nehru, *India's Foreign Policy*, p. 369.

31. John Kenneth Galbraith, *Ambassador's Journal*, Hamilton, London, 1969, p. 486.

32. Y. Lakshmi, Defence and Development: An Empirical Study of India, *Strategic Analysis*, February 1986, p. 1139.

33. Peter Tarhal Foreign Exchange Costs of the Indian Military 1950-1972, *Journal of Peace Research*, vol, XIX, no. 3 (1982), pp. 251-60.

34. Chris Smith, *India's Ad-Hoc Arsenal*, SIPRI, Stockholm, 1994.

35. Robert Looney and David Winterford, *Economic Causes and Consequences of Defence Exenditures in the Middle East and South Asia*, Westview Press, Boulder, Colorado, 1995, p. 211.

36. Ibid., p. 84.

37. Ajay Singh, *India's Quest for Self-reliance in Defence*, a Study for the Rajiv Gandhi Foundation, New Dehli, September 1997.

۳۸. یکی از فرماندهان نیروی هوایی، پی. سی. لعل، گزارش جالبی از تجربیاتش در این زمینه ارائه داده است؛ نگاه کنید به:

P. C. Lal, *My Years with the IAF*, Lancers International, New Dehli, 1986, p. 71.

۳۹. برای رویکردی انتقادی و در عین حال محققانه در این زمینه، رجوع کنید به:

Chris Smith, *India's Ad-Hoc Arsenal.*

۴۰. کمیته دایمی دفاع مجلس عدم توفیق در این زمینه را مدام مورد انتقاد قرار می‌داد

۴۱. نگاه کنید به اظهارات نخست‌وزیر پاکستان، معین قریشی، در ۲۶ آگوست سال ۱۹۹۳، به نقل از روزنامه ملت به تاریخ ۲۷ آگوست ۱۹۹۳؛ و نگاه شود به اظهارات وزیر خارجه، عبدالستار، در مجلس سنا در ۲۶ آگوست ۱۹۹۳، به نقل از روزنامه ملت در ۲۷ آگوست ۱۹۹۳. او در این اظهارات اعلام داشت که «این موشک‌ها به جهت نیازهای امنیتی پاکستان خریده شده است» و او این مطلب را در توجیه حملات موشکی از مرز افغانستان بیان کرد. برای تأیید تدارک موشک‌های بالستیک پاکستان توسط چین، نگاه کنید به سخنرانی ژو کیژن، سفیر چین در امریکا، در باشگاه مطبوعات ملی، واشنگتن دی سی، به گزارش رویتر (۲۷ ژوئن ۱۹۹۱): به نقل از: جان ویلسون و هائودی، «بالستیک چین»، مجله امنیت بین‌المللی، پاییز ۱۹۹۲، جلد ۱۷، شماره دوم، صفحه ۳۷، که اعلام می‌دارد: «ما یک سری سلاح‌های معمولی به پاکستان فروخته‌ایم که شامل تعداد خیلی کمی از موشک‌هایی با برد کوتاه می‌باشد... که برد آنها کمتر از ۲۰۰ کیلومتر می‌باشد.»

42. Major General Palit, cited above, note 29.

بخش دوم
اقتصاد

پنجاه سال سیاست توسعه در هند

ارجون سنگوپتا[1]

تحول سیاست توسعهٔ هند در پنجاه سال گذشته، نمونهٔ منحصر به‌فردی از تغییر مداوم است. این کشور وسیع مشکلات متعددی داشته است؛ ماهیت این مشکلات از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر فرق داشته و اثرات آنها بر گروه‌های اجتماعی و اقتصادی مختلف کشور، متفاوت بوده است. و تمام این مسائل نیز به مرور زمان، تغییر کرده‌اند. سیاست‌های ویژه‌ای که دولت‌های مختلف، چه در مرکز و چه در ایالات، اتخاذ کرده‌اند نیز تغییر کرده است. تغییر قدرت گروه‌های مختلف ذی‌نفع و همچنین حاکمیت سیاسی در سطوح گوناگون نیز بر این مشکلات تأثیر گذاشته است. ممکن است به آسانی در جزئیات غرق شویم و عنصر بسیار مهم یکنواختی در خصلت اساسی این مسائل توسعه و همچنین عنصر تداوم را در سیاست توسعهٔ هند، که حول اجماع عمومی بر اهداف توسعه متمرکز است، نادیده بگیریم. این مقاله می‌کوشد تا آن عنصر تداوم را شناسایی کند و ردپای آن را با نگرشی کلی به تمام تغییرات سیاست توسعهٔ هند در پنجاه سال گذشته جستجو نماید.

---

1. Arjun Sengupta

آزادی اقتصادی

بنیان‌گذاران هند مستقل، چه در دوران جنبش ملی استقلال و چه در زمان تدوین سیاست‌های ملی پس از آن، همیشه آزادی سیاسی را با آزادی اقتصادی که بسیار فراتر از افزایش نرخ تولید ناخالص ملی (GNP) بود، مرتبط می‌دانستند.برای کل ملت این به معنای آزادی دنبال کردن سیاست‌های موردنظر خود بود، بدون آنکه حاکمیتش به مخاطره افتد. برای افرادی که ملت را تشکیل می‌دادند، نیز به معنای گرفتن زمان سرنوشت خود به‌دست خود بود. این همان برداشتی است که گاندی از «سواراج» داشت که «فقیرترین و ضعیف‌ترین افراد» نیز «کنترل زندگی و سرنوشت خود» را به‌دست خود بگیرند. معادل امروزی مفهوم سواراج، «تفویض اختیار» یا «ارتقاء توانایی‌ها» است، که مفهومی بسیار گسترده‌تر از درآمد سرانه بالا است. فقدان سواراج صرفاً به معنای فقدان قدرت خرید یا درآمد نبود؛ بلکه فقدان آموزش و فراگیری مهارت‌های مختلف، بهداشت و تغذیه، سرمایه‌های فیزیکی و مالی را نیز شامل می‌شد که تمام آنها از لوازم ضروری زندگی هر فرد تلقی می‌شدند.

اما در بین بنیانگذاران هند مستقل در مورد روش نیل به این سواراج، اختلافاتی وجود داشت. جواهرلعل نهرو که در سه برنامهٔ پنج سالهٔ اول تا سوم رهبری کشور را در اختیار داشت، نشان نگرش خود را در باب سواراج هند، نه فقط در سیاست خارجی که در روند توسعه ما نیز باقی گذاشت. این نگرش عمدتاً از سه عنصر تشکیل شده بود: الف) مدرنیزاسیون اقتصاد؛ ب) خوداتکایی؛ و ج) سوسیالیسم، یا به عبارت دقیق‌تر، الگوی سوسیالیستی جامعه به همراه برابری و عدالت اجتماعی. ایندیراگاندی که تقریباً به مدت هفده سال نخست‌وزیر هند بود، از همین نگرش تبعیت می‌کرد اما سیاست‌های خود را با توجه به تغییر شرایط عینی اقتصادی، جرح و تعدیل می‌کرد. عناصر اصلی این رویکرد ایندیرا گاندی چنان ریشه‌های عمیقی در فرایند توسعهٔ کشور داشت که حتی در دوران کوتاهی که او رهبر دولت نبود، عملاً تغییری در اصول اصلی سیاست ما پدید نیامد. هنگامی که در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ ایندیرا گاندی مجدداً به قدرت بازگشت، تصمیم گرفت سیاست‌هایی در راستای آزادسازی تدریجی تدوین کند، بدون آنکه انحرافی از جریان اصلی رشد ایجاد گردد. راجیو گاندی نیز این روند را دنبال کرد. اقتصاد کشور

به شکل قابل توجهی در مسیر رشدی مناسب حرکت می‌کرد، اما مسائل اصلی توسعه هنوز حل نشده باقی مانده بود.

فقط در سال ۱۹۹۱، که اصلاحات اقتصادی به شکل مجموعه برنامه‌هایی کاملاً متفاوت با سیاست‌های قبلی مطرح گردید، ظاهراً نسبت به گذشته تفاوتی حاصل شد. نه فقط مسیر توسعه‌ای که اقتصاد هند در آن قرار داشت متفاوت از گذشته به‌نظر می‌رسید، بلکه ظاهراً رویکرد و همچنین جهان‌بینی حامی این رویکرد نیز دچار تغییر مهمی شده بودند. برای درک این نکته که آیا این تغییر واقعی بوده یا ظاهری و اینکه آیا می‌توان آن را حفظ کرد یا خیر، نخست باید منطق دینامیسم و محدودیت‌های رویکرد قبلی را دریافت. اگر منطق رویکرد قبلی را بدان دلیل که عمیقاً در تاریخ و دموکراسی ما ریشه دوانیده، نتوان تغییر داد، آنگاه هم موفقیت و هم ارزش این اصلاحات به غلبه بر این محدودیت‌ها بستگی خواهد داشت.

مدرنیزاسیون به سبک نهرو

منظور جواهرلعل نهرو از مدرنیزاسیون اقتصاد هند، در اصل «صنعتی شدن» بود. به یک معنا، این ویژگی بیانگر اختلاف اصلی بین رویکرد نهرو و رویکرد دیگر رهبران عمدهٔ جنبش ملی به توسعه هند بوده است. اما هیچ یک از آنها با عبارات کاملاً صریح بین این رویکردها تمایزی قایل نشده‌اند. حتی آنانی که اولویت نخست را در سیاست توسعه، به کشاورزی و توسعهٔ روستایی می‌دادند، به اهمیت صنعتی شدن واقف بودند. همچنین افرادی مانند نهرو که صنعتی شدن را پایهٔ سیاست توسعهٔ کشور می‌دانستند، اغلب به نحوی کاملاً مستدل در مورد سیاست‌هایی بحث می‌کردند که در آنها اولویت به رشد کشاورزی داده شده بود. باری از نظر نهرو و همفکران او، صنعتی شدن مجرای فناوری و روحیهٔ علمی بود، و بدین‌ترتیب همان نقشی را ایفا می‌کرد که در اقتصادهای غربی ایفا کرده بود. کشاورزی به شیوهٔ سنتی تولید وابسته بود، و در نتیجه حوزه کاربرد فناوری جدید در آن محدود بود که این امر تغییرات عمیقی را در سازمان تولید ضروری می‌ساخت. گونه‌های پر محصول غلات و روش‌های کشت مربوطه، فقط در اواخر دهۀ ۱۹۶۰ به هند وارد شد. تا آن زمان اصلاح زمین و آبیاری را منابع رشدی تلقی می‌کردند که می‌توانست

بدون هیچ گونه ابتکار علم و فناوری، در شیوهٔ سنتی تولید کارا باشند. بنابراین، پروژه‌های بزرگ آبیاری بسیار مورد توجه بود و آنها را به مثابه «معابد» نوینی توصیف می‌کردند که شامل مهندسی ساختاری در مقیاس بزرگ و نیز روش‌های نوین سازماندهی تولید می‌شد. با اینکه ثابت شد آبیاری قطره‌ای یا مدیریت آب، منبع عمده‌ای در رشد کشاورزی هستند، اما این مسائل به دلیل وابستگی‌شان به روش‌های سنتی کشت، چندان مورد توجه قرار نگرفتند.

صنعتی شدن به مثابهٔ تأمین کار برای افراد تازه‌وارد به بازار کار و توده‌های وسیع کارگران بیکار کشاورزی نیز تلقی می‌شد. در حالی که تصور نمی‌شد کشاورزی قادر به جذب نیروی کار اضافی باشد. به یک معنا، در کشوری که ۷۰ درصد جمعیت به کشاورزی و فعالیت‌های مربوط به آن وابسته بودند، انتقال نیروی کار از کشاورزی به سوی دیگر مشاغل تولیدی تقریباً معادل توسعهٔ اقتصادی تلقی می‌شد. از سوی دیگر، انتظار می‌رفت که صنعتی شدن موجب افزایش بهره‌وری گردد، که حاصل آن افزایش مازاد تولید بود که می‌شد آن را ذخیره کرد، انباشت و سپس برای توسعهٔ ظرفیت بیشتر سرمایه‌گذاری کرد. این امر به‌نوبهٔ خود به افزایش بیشتر بهره‌وری و آغاز فرایند سودمندی از چرخهٔ رشد منتهی می‌گردید. البته کشاورزی را نیز قادر به تولید مازاد می‌دانستند، اما نه در نتیجهٔ افزایش بهره‌وری که حاصل روش‌های جدید تولید یا فناوری بود. این مازاد بیشتر حاصل جابه‌جایی نیروی کار و مازادی بود که از طریق کارکنان تغییر شغل داده یا نیمه بیکاری، که با افزایش بهره‌وری به استخدام درآمده بودند، به‌دست آمده بود، که بدین‌ترتیب بدون آنکه لزوماً افزایشی در سطح مصرف پدید آمده باشد، خروجی بیشتری تولید می‌کرد. حتی در همان روزهای نخست انقلاب سبز و معرفی تکنولوژی گونهٔ پر محصول، دربارهٔ دامنهٔ افزایش بهره‌وری در کشاورزی بحث و جدل‌هایی وجود داشت. اما این اجماع عمومی نیز وجود داشت که دامنهٔ پیشرفت فناوری در عرصهٔ صنعت، بسیار گسترده‌تر است. این امر عمدتاً بدان دلیل بود که صنعت دامنهٔ گسترده‌تری برای جذب سرمایه‌ای فیزیکی داشت که متضمن فناوری پیشرفته بود و بدین‌ترتیب بهره‌وری را با سرعتی بیشتر افزایش می‌داد.

مفهوم صنعتی شدن به سبک نهرو به دلیل تأکید ویژه‌اش بر تغییرات در سازماندهی تولید و همچنین تشکیل سرمایه فیزیکی یا کاربرد ماشین‌آلات به‌عنوان

مجاری تغییر فناوری، دو ویژگی کاملاً بارز یافت. اول، بیش از آنکه به صنایع کوچک خانگی یا روستایی مربوط باشد به صنعتی شدن در مقیاس کلان و نظام تولید کارخانه‌ای مربوط بود. صنایع روستایی و خانگی بیشتر به‌عنوان مکمل صنعت کلان محسوب می‌شدند ـ که برای نیروی روزافزونی که وارد بازار کار می‌شدند و امکان جذب آنها در بخش صنعتی نبود، شغل ایجاد می‌کردند. در طول دوران گذار به‌سوی صنعتی شدن تمام عیار، این صنایع کوچک مقیاس برای آنکه بتوانند در میدان رقابت دوام بیاورند، یارانه‌ها و امتیازاتی دریافت می‌کردند. الگوی جایگزین که حول شعار «کوچک زیباست» متمرکز بود، با جهان صنعتی شدن نهرو چندان تناسبی نداشت. برای ایجاد شبکهٔ وسیعی از صنایع کوچک که یا به‌طور مستقل یا براساس قراردادهایی با صنایع بزرگ داخلی یا خارجی، که از فناوری نوین استفاده کنند و قادر به تولید مؤثر باشند، کوشش زیادی به‌عمل نیامد.

دوم، تأکید بر ماشین‌آلات و تجهیزات به گرایش به سمت صنایع کالاهای سرمایه‌ای منجر شد که مستلزم جذب ماشین‌آلاتی با جدیدترین فناوری‌ها بود و در نتیجه قادر به افزایش بهره‌وری دیگر عوامل تولید نیز بودند. افزایش استخدام ضرورتاً وابسته به تأمین تجهیزات سرمایه‌ای تکمیلی برای نیروی کار تلقی می‌شد، و انتظار می‌رفت افزایش بهره‌وری به افزایش مازادی بیش از نرخ‌هایی که برای استخدام این نیروی کار لازم بود، منجر شود. این مازاد را می‌شد برای ارتقاء هرچه بیشتر بهره‌وری، هم در صنایع مصرفی و هم در صنایع کالاهای سرمایه‌ای، سرمایه‌گذاری کرد؛ اما انتظار می‌رفت سرمایه‌گذاری بیشتر در صنایع کالاهای سرمایه‌ای با افزایش تدارک تجهیزات سرمایه‌ای، باعث شتاب رشد استخدام گردد.

مدل ماهالانوبیس[1]

ساختار نظری مدل دو بخشی ماهالانوبیس از افزایش نرخ تشکیل سرمایه فیزیکی و دادن اولویت اصلی به تولید کالاهای سرمایه‌ای در بخش صنعتی حمایت می‌کرد. ماهالانوبیس معتقد بود اختصاص هرچه بیشتر منابع قابل سرمایه‌گذاری به صنایع کالاهای سرمایه‌ای، یا به تولید ماشین‌آلات به منظور شتاب

1. Mahalanobis

بخشیدن به رشد تولید ناخالص مالی و در نهایت، رشد تولید کالاهای مصرفی بود. در واقع، مدل ماهالانوبیس رویکرد نهرو را به صنعتی شدن عقلانی می‌کرد و آن را با مقتضیات به حداکثر رساندن رشد میزان تولید و استخدام، در طول زمان، سازگار می‌ساخت. در حالی که رویکرد نهرو بر دیدگاه توسعه مدرنیزاسیون اقتصاد هند مبتنی بود، مدل ماهالانوبیس آن را برحسب اعمال سیاسی در طول یک دورهٔ زمانی عینی می‌ساخت.

یکی از مزایای نگریستن به رویکرد نهرو به توسعه، از طریق مدل ماهالانوبیس، آن است که می‌توانیم از تأثیرات متقابل فعالیت‌های مختلف اقتصادی بر یکدیگر در طول زمان و در واکنش به سیاست‌های متفاوت اقتصادی درک بهتری بیابیم. نوشته‌های ماهالانوبیس روابط بین متغیرهای مختلف اقتصادی و تأثیر آنها را بر سیاست‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت، با دقت یک مدل ریاضی بیان کرده‌اند.

می‌توان گفت که اگر آن تأثیرات را دنبال کرده بودیم و سیاست‌های خود را به تناسب آن تغییر داده بودیم، از بسیاری از اشتباهات انجام شده جلوگیری می‌شد و در دستیابی به اهداف توسعه موفق‌تر بودیم.

نخست، مدل ماهالانوبیس یک دورهٔ زمانی برای شتاب رشد تولید کالاهای مصرفی و اشتغال را در نظر می‌گیرد، که در دورهٔ ابتدایی، رشد آنها آهسته‌تر است، اما در بلندمدت بسیار بیشتر از قسمت‌های دیگر می‌گردد. اما لازم است که در دورهٔ ابتدایی برای کنترل رشد نسبتاً آهسته‌تر اشتغال و تولید کالاهای مصرفی، به‌ویژه تولید کالاهای دستمزدی، سیاست‌هایی اتخاذ شود. چنانکه سند برنامهٔ دوم، که تحت نظارت ماهالانوبیس تهیه گردیده، تصریح می‌کند:

«در دوره‌ای، حجم اشتغال فقط با گسترش تأمین ابزارها و تجهیزات از یک سو و کالاهای دستمزدی که درآمد افراد جدیدالاستخدام صرف آن خواهد شد، از سوی دیگر، رشد می‌یابد.» با افزایش اختصاص منابع قابل سرمایه‌گذاری به تولید ماشین‌آلاتی برای تولید ابزار و تجهیزات، تأمین ابزار و تجهیز به نیروی کار مکمل، به‌تدریج شتاب خواهد گرفت. بنابراین برای به حداکثر رساندن اشتغال، لازم بود با اقتصادی ساختن استفاده از این ابزارها و تجهیزات در دورهٔ ابتدایی و نیز تولید هرچه بیشتر کالاهای دستمزدی با آنها راه‌هایی برای به کارگرفتن نیروی کار فاقد کار

یافته شود. اما این کارها باید به روشی مؤثر انجام می‌شد به نحوی که فعالیت‌هایی که از این نیروی کار استفاده می‌کنند، رقابت‌پذیری خود را حفظ کنند و در عین حال بازدهٔ آنها منطقی باشد. اگر این فعالیت‌ها یارانه‌ای دریافت می‌کردند، این یارانه‌ها از مازاد حاصل از فعالیت‌های دیگر کسر می‌شد و بدین‌ترتیب نرخ سرمایه‌گذاری مجدد و در نتیجه، نرخ رشد کاهش می‌یافت.

در برنامهٔ دوم، تمهیداتی برای گسترش برنامه‌های اشتغال انبوه با سرمایهٔ کم در صنایع نساجی دستی و صنایع دستی خانگی و روستایی، در بخش‌های روستایی و غیر رسمی، در نظر گرفته شده بود. اما برای سازماندهی این فعالیت‌ها در مسیری که آنها را کارا و قادر به رقابت سازد، کوشش زیادی نشد. ترویج این فعالیت‌ها با یارانه‌ها و حمایت از آنها در برابر رقابت منابع داخلی یا خارجی همراه بود. اگر به‌جای این کار، این فعالیت‌ها با تسهیلات زیرساختی بهتر، حمایت در بازاریابی و بهبود فناوری در پیوند با صنایع خارجی یا داخلی، و سرمایه‌گذاری مشارکتی یا نظام عقد قراردادهای فرعی حمایت می‌شد، ممکن بود بسیاری از این فعالیت‌ها به روش‌های مؤثر عملیاتی تبدیل شوند. در واقع، توسعه صنعتی در دوران معاصر در بسیاری از بخش‌های جهان، مبین این است که کارآیی فناوری و عملیاتی همیشه به شدت سرمایه یا استفاده از ماشین‌آلات در این فعالیت‌ها بستگی ندارد. اگر برنامه‌ها به‌درستی طراحی و اجرا شده بود، شاید ایجاد یک بخش صنعتی نیازمند نیروی کار زیاد و رقابتی که از لحاظ فناوری نیز پر بازده باشد، با اقتصادی کردن استفاده از تجهیزات سرمایه‌ای، مطابق مدل ماهالابوبیس ممکن بود. اما تجربه هند متفاوت بود. این فعالیت‌های کم سرمایه‌بر، بدون بازده و قدرت رقابت باقی ماندند. شیوهٔ طراحی این برنامه‌ها برای ترویج فعالیت‌های کم سرمایه‌بر نشان می‌دهد که طراحان آنها، علی‌رغم این حقیقت که این فعالیت‌ها به نیروی کار زیادی نیاز داشتند و قادر به ایجاد اشتغال در سطح گسترده‌ای بودند، تصور نمی‌کردند که این فعالیت‌ها بتوانند از ابزارهای اصلی صنعتی‌سازی هند باشند.

منحنی زمانی توسعهٔ تولید کالاهای مصرفی نیز چنین وضعی را داشت، و تصور می‌رفت که در طول زمان با افزایش تأمین ماشین‌آلات، شتاب بگیرد. انتظار می‌رفت که در دورهٔ ابتدایی افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی با افزایش

درآمدهای ناشی از توسعه با گسترش صنایع کمتر سرمایه‌بر برآورد شود. اما اگر این گسترش به طرز مؤثر و با کمترین هزینه، به‌ویژه نسبت به مؤلفهٔ کالاهای دستمزدی بخش کالاهای مصرفی، صورت نمی‌گرفت، و اگر عرضهٔ آنها کمتر از تقاضا بود، قیمت آنها افزایش می‌یافت و بدین‌ترتیب به افزایش نرخ دستمزد پولی منتهی می‌گردید. این امر به فشارهای تورمی منتهی می‌گردید که بر ثبات اقتصاد کلان سیستم اثر می‌گذاشت، که به‌نوبهٔ خود، منجر به تأثیر بر نرخ سرمایه‌گذاری و رشد اشتغال و نیز میزان تولید می‌شد. باز هم تجربه هند تجربه‌ای بود که در آن گسترش مؤثر این کالاهای مصرفی یا کالاهای دستمزدی، که ثبات نرخ‌ها را با بهبود قدرت رقابت حفظ می‌کنند، به ندرت ثبت گردیده است.

اما در یک اقتصاد کشاورزی نظیر هند، بخش عمدهٔ کالاهای دستمزدی از غلات خوراکی و دیگر محصولات کشاورزی تشکیل گردیده است. بنابراین، اگر عرضهٔ کالاهای دستمزدی با نرخ‌های ثابت ممکن نبود، احتمال داشت که در برنامه‌های صنعتی‌سازی و ایجاد اشتغال وقفه ایجاد شود. برای افزایش عرضهٔ کالاهای دستمزدی از بخش کشاورزی، افزایش بهره‌وری کشاورزی ضروری بود، به نحوی که این بخش بتواند مقتضیات افزایش مصرف کارگران جدیدالاستخدام را برآورده کند. به عبارت دیگر، حتی برای اجرای برنامهٔ صنعتی‌سازی براساس الگوی ماهالانوبیس نیز افزایش بهره‌وری در کشاورزی ضروری بود. در غیر این صورت، شرایط تجارت به زیان صنعت تغییر می‌یافت و مازاد موجود در بخش صنعت را برای پشتیبانی مالی از سرمایه‌گذاری بیشتر، کاهش می‌داد. علاوه بر این وابستگی صنعت به کشاورزی، از جهت تقاضا نیز بین آنها وابستگی متقابلی وجود داشت. برای محصولات صنعتی که با گسترش صنعتی‌سازی عرضه شده بودند. بایستی تقاضا ایجاد می‌شد، که این تقاضا هم ازگسترش کشاورزی به‌دست می‌آمد، زیرا کشاورزی منبع اصلی درآمد ملی ماست. تصور فرایند صنعتی شدن سریع، دشوار است. تا زمانی که انقلاب سبز امکان افزایش بهره‌وری بالا در کشاورزی را نشان داد، وابستگی متقابل صنعت و کشاورزی در برنامه‌های ما و تخصیص بودجه‌ها به‌طور کامل تشخیص داده نشده بود و سیاست‌های توسعه کشاورزی ما موقتی و تکه‌تکه باقی مانده بود.

مکانیسم قیمت

مشکل حل نشدهٔ دیگری نیز وجود داشت که از آغاز برنامهٔ دوم خود را نشان داد. وسایل متعادل ساختن تقاضا با عرضه و نیز ارتباط متقابل بین تقاضای صنعت برای کالاهای دستمزدی کشاورزی و مواد خام و همچنین تقاضای بخش کشاورزی برای محصولات صنعتی چیست؟ طبیعتاً چنین تصور می‌شد که نظام قیمت‌گذاری بازار عامل متوازن‌کننده باشد، زیرا بخش اعظم کشاورزی در اختیار بخش خصوصی بود و برای دولت باکمیسیون برنامه‌ریزی هماهنگ‌سازی تقاضا و عرضه از طریق نرخ‌های هدایت شده دشوار بود. با این حال، برای آزمایش مسیر نرخ‌های هدایت شده، به‌ویژه هنگامی که تغییرات شرایط تجارت سودآوری نسبی فعالیت‌های مختلف را تغییر می‌داد و آنها را از مسیر توسعهٔ برنامه‌ریزی شده منحرف می‌ساخت، کوشش‌های مکرری صورت گرفت. غلات خوراکی به‌عنوان اجزاء اصلی کالاهای دستمزدی از همان آغاز مشمول نظام جیره‌بندی و قیمت‌گذاری هدایت شده قرار گرفتند که این می‌تواند یکی از دلایل رشد آهسته آنها تا حدود اواخر دههٔ ۱۹۶۰ باشد. براساس دیدگاه کنترل قیمت کالاهای دستمزدی، برای کنترل قیمت پارچه و دیگر عناصر اصلی مصرفی نیز کوشش‌هایی صورت گرفت. این سیاست‌ها، که اغلب یا بازار سیاه ایجاد می‌کردند یا مانع رشد ذخایر می‌گردیدند، موفقیت‌های محدودی داشتند.

قیمت‌های بازار، هر چند به شیوه‌ای محدود در کشاورزی و صنایع کالاهای دستمزدی مؤثر بود، اما در رویکرد ماهالانوبیس به برنامه‌ریزی، هنگامی که در اقتصاد ترکیبی از آن استفاده می‌شد، مشکلی ذاتی بود. اگر سرمایه‌گذاری‌ها در وهلهٔ اول براساس اولویت‌های برنامه انجام می‌شد و ماشین‌هایی برای ساختن ماشین‌های بیشتر تولید می‌شد، می‌بایست برای حصول اطمینان از آنکه این ماشینها واقعاً به قیمت‌های بازار مورد تقاضا هستند و همچنین سرمایه‌گذاری‌ها واقعاً براساس نرخ‌های بازگشت تلویحی آنها محقق گردد، مکانیسمی ایجاد می‌شد. در نظام‌های برنامه‌ریزی متمرکز، برای موازنهٔ دقیق این تقاضا و عرضه کوشش‌هایی صورت گرفته ولی این کوشش‌ها اغلب شکست خورده است. در اقتصادی ترکیبی نظیر اقتصاد هند، که پس‌انداز بیشتر از طرف بخش خصوصی تأمین می‌شود و

سرمایه‌گذاری‌ها نیز عمدتاً به‌وسیلهٔ شرکت‌های خصوصی و ثبت نشده انجام می‌شود، هماهنگ ساختن عرضه و تقاضا، جز از طریق مکانیسم بازار ـ قیمت، بی‌نهایت دشوار بوده است. اما این مسئله با توجه به اینکه نرخ‌گذاری سرمایه‌گذاری اساساً نه فقط به جریان فعلی تقاضا که به جریان آتی آن نیز مربوط می‌شود و اینکه به‌ویژه در کشورهای توسعه نیافته، بازارهای سرمایه، حتی اگر وجود داشته باشند، بسیار ناقص هستند، پیچیده‌تر شده بود.

برنامه‌ریزان هندی با مسائل ناشی از این عدم هماهنگی بین تقاضا و عرضهٔ سرمایه در بخش‌های خاص روبه‌رو بودند. برای تخمین تقاضای سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف، براساس رشد پیش‌بینی شدهٔ میزان تولید، کوشش‌هایی صورت گرفت، که گاهی با مدل‌های اقتصادسنجی یا ورودی ـ خروجی نیز همراه بود. اما در عمل، در اغلب موارد، برای پیش‌بینی تقاضاها حساب‌هایی سرانگشتی با ضریب خطای بسیار صورت می‌گرفت. نتیجه چنین وضعی، اعطای مجوزهای صنعتی بود. به‌جای استفاده از مکانیسم بازار، برای کنترل تقاضای سرمایه‌گذاری براساس اولویت‌های ملی و پیش‌بینی شرایط ظرفیت، کوشش‌های گسترده‌ای به‌عمل آمد. در نتیجه، ساختار صنعتی کشور به شدت از مسیر اصلی خود دور شد، که این امر با فعالیت‌های بی‌بازده و اجاره‌ای که نرخ رشد را کاهش می‌دادند و کل فرایند صنعتی شدن را منحرف می‌کردند، همراه بود.

فرایند برنامه‌ریزی

این رویکرد به صنعتی شدن، جهت‌گیری بسیار خاصی نیز به فرایند برنامه‌ریزی در هند بخشید. برنامه‌ریزی اقتصادی در اقتصاد ترکیبی نمی‌توانست با تبعیت از روش‌های برنامه‌ریزی متمرکز، مانند آنچه در اتحاد شوروی عمل شده بود، به موفقیت برسد. حتی اگر بتوان تخصیص منابع را در بخش دولتی کاملاً برنامه‌ریزی کرد، اجرای این برنامه‌ها مستلزم آن بود که بودجهٔ سرمایه‌گذاری‌ها به‌طور کامل از پس‌انداز داخلی و خارجی تأمین شود، و محصولات این سرمایه‌گذاری‌ها با تقاضای کافی روبه‌رو باشد. این امر، به‌نوبهٔ خود، مستلزم اتخاذ سیاست‌های مناسب برای تأثیرگذاری بر منابع خصوصی عرضه و تقاضا بود که این یکی نیز مستلزم به‌کارگیری نظام بازار و تأثیرگذاری بر آن از طریق سیگنال‌های

قیمت بود. از آنجاکه رفتار بخش خصوصی همیشه تحت تأثیر قیمت‌ها، محرک‌ها و سودآوری بازار قرار دارد، کوشش برای تأثیرگذاری بر بخش خصوصی، بدون توجه به نیروهای بازار، به ندرت امکان موفقیت داشت، به‌ویژه هنگامی که بخش عمدهٔ فعالیت‌های اقتصادی چه در کشاورزی چه در تجارت و یا حتی صنعت، به‌وسیلهٔ بخش خصوصی انجام می‌شد. بدین‌ترتیب، حتی برای اجرای برنامه در بخش دولتی ـ برای اختصاص منابع قابل سرمایه‌گذاری که هزینه‌های فرصت آنها به‌واسطهٔ ارزش کاربرد آنها در بخش خصوص تعیین می‌شد ـ نیز داشتن چارچوبی از برنامه‌ریزی با استفاده از ابزارهای متعدد سیاست‌گذاری مرتبط با قیمت‌ها و انگیزه‌ها، همراه با کوشش‌هایی برای تأثیرگذاری بر چارچوب نهادی و قانونی مکانیسم بازار ضروری بود. به عبارت دیگر، برنامه‌ریزی اقتصادی در هند، از همان آغاز می‌بایست ماهیتاً برنامه‌ریزی سیاست‌های به منظور تحقق اهداف میان مدت بوده باشد.

برنامه‌ریزان اقتصادی در هند دریافتند که برنامه‌ریزی اختصاص منابع قابل سرمایه‌گذاری برای کل اقتصاد، مانند نظام‌های برنامه‌ریزی متمرکز، برای ایشان ممکن نیست. بنابراین توجه خود را به برنامه‌ریزی برای بخش دولتی معطوف ساختند و قسمت‌های دیگر اقتصاد را به حال خود رها کردند تا مسیر خود را در امتداد چارچوب عمومی توسعهٔ میان‌مدت و بلندمدت دنبال کنند. بدین‌ترتیب، برنامه‌ریزی هندی اساساً به برنامه‌ریزی برای سرمایه‌گذاری در بخش دولتی تبدیل شد، که مبتنی بر اهداف کمی برای تقاضاهای پیش‌بینی شده بود. برای پیش‌بینی روند قیمت‌ها و هزینه‌های بازار کوشش‌هایی به‌عمل آمد، زیرا همانند محاسبات تعیین نرخ‌های هزینه ـ سود برنامه‌های مختلف سرمایه‌گذاری، این محاسبات نیز ضروری بود. اما این پیش‌بینی‌های هزینه و قیمت اغلب صرفاً تخمینی تلقی می‌شدند. اغلب این پیش‌بینی‌ها تحقق نمی‌یافتند زیرا عموماً تحت تأثیر رفتار بخش خصوصی قرار داشتند و چارچوبی نیز برای اتخاذ سیاست‌های ضروری به منظور اصلاح آنها وجود نداشت. در نتیجه، برنامه‌های بخش دولتی هم هنگامی که خروجی‌های حاصل از فعالیت‌هایشان اهداف را برآورده نمی‌ساخت و ارزش سرمایه‌گذاری تحقق یافته کمتر از میزان موردنظر بود، بارها و بارها از مسیر خود خارج می‌شدند. حتی در مورد شوروی نیز برنامه‌ریزی متمرکز کارایی نداشت،

هرچند قسمت اعظم اقتصادی آن تحت سیطرهٔ بخش دولتی عمل می‌کرد. برای این امر، دلایل متعددی وجود داشت. دلایلی که به تجربه هند نزدیکتر بود، عبارت بودند از ناتوانی مقامات برنامه‌ریز برای ارزیابی هزینه‌های فرصت منابع به دلیل فقدان اطلاعات، و همچنین اجبار برنامه‌ریزان به انجام برآوردهای بسیار دقیق عرضه و تقاضا در بخش‌های مختلف، در نبود تعامل آزادانه نیروهای بازار. در هند، انکار وجود بازار ممکن نبود و عملیات مستقل بخش خصوصی فقط بر عدم قطعیت تمام تخمین‌های هزینه و سود استفاده از منابع می‌افزود. بنابراین برنامه‌ریزی متمرکز بخش دولتی در اقتصاد هند، حتی بیش از نظام شوروی مستعد شکست بود.

خوداتکایی

عنصر دوم رویکرد جواهرلعل نهرو به سیاست توسعه که به خوداتکایی مربوط می‌شد، اثری پایدار بر توسعهٔ هند داشت. دولت‌های متوالی که در هند بر سر کار آمدند، یکی پس از دیگری این اصل را پذیرفته‌اند، هرچند همیشه با تمام مضامین آن توافق کامل نداشته‌اند. از نظر نهرو، خوداتکایی در عرصهٔ اقتصاد، در امتداد سیاست خارجی عدم تعهد او بود، که این نیز به نوبهٔ خود ادامهٔ جنبش ملی استقلال‌طلبانهٔ هند بود. خلاصه آنکه خود اتکایی در اقتصاد به معنای استقلال از سرمایهٔ خارجی بود. اما این مفهوم استقلال، لزوماً به معنای عدم پذیرش کمک خارجی نبود. عموماً پذیرفته شده است که توسعهٔ اقتصادهای فقیری مانند هند، که نرخ اندوخته آنها پایین است، از جریان اندوخته‌های خارجی به شکل سرمایهٔ خارجی نفع اساسی می‌برند. اما آنچه بر آن تأکید شده این بود که ساختار این اقتصاد باید چنان توسعه یابد که رابطهٔ وابستگی ایجاد نشود؛ و استرداد سرمایهٔ خارجی یا کاهش جریان آن، لطمهٔ جدی به عملکرد اقتصاد وارد نیاورد.

در دوران نهرو، جریان سرمایهٔ خارجی، به‌سوی کشورهای در حال توسعه، عمدتاً به شکل کمک خارجی یا کمک‌های رسمی دوجانبه یا چند جانبه بود. استقلال از سرمایه خارجی اساساً به معنای استقلال از کمک خارجی بود. سیاست‌های خوداتکایی باید چنان طراحی می‌شد که حتی اگر امکان رفع کامل و بلافاصله شرایط کمک خارجی وجود نداشت، کوشش آگاهانه‌ای برای کاهش این

شرایط و به صفر رساندن آنها در مدتی کوتاه صورت گیرد. کمک خارجی عمدتاً وسیله‌ای سیاسی تلقی می‌شد که کشورهای صنعتی برای گسترش نفوذ و سلطهٔ سیاسی خود به کار می‌گرفتند. هر چند انگیزهٔ برخی کمک‌های خارجی خیرخواهانه و هدف آنها به راستی تسریع توسعهٔ کشورهای دریافت‌کننده بود، اما در اغلب مواقع کشورهای صنعتی از اعطای کمک‌های خارجی صرفاً اهداف سیاسی داشتند. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، باگسترش ائتلاف‌های نظامی و تمرکز کمک به کشورهای عضو ائتلاف، کشورهای دریافت‌کننده به‌درستی از دخالت خارجی از سیاست‌های داخلی خود در هراس بودند. حتی کمک مالی از جانب مؤسسات بین‌المللی، با شرایط سیاسی موردنظر آنها و حمایت اغلب پر سر و صدایشان از تقویت بخش خصوصی و حذف بخش دولتی به مثابهٔ ابزارهای دخالت تلقی می‌شد. از نظر نهرو، آزادی هند در انتخاب راه توسعهٔ خود و پیوستن یا جدا شدن از هر یک از مراکز قدرت امری بدیهی بود. او با چنین منطقی جنبش عدم تعهد را رهبری می‌کرد و هیچ سیاست خارجی که این اصل را به خطر بیفکند نمی‌پذیرفت. حتی پس از نهرو، جاذبهٔ این حکم استقلال ملی در مورد راه توسعه چنان ریشه‌های عمیقی دواند که سیاست خوداتکایی در برنامه‌ریزی توسعهٔ کشور اهمیت اساسی خود را حفظ کرد.

دامنه و حجم جریان‌های خصوصی در این سال‌ها محدود بود و اغلب از طریق شرکت‌های چندملیتی (MNCs) هدایت می‌شدند. نفوذ این شرکت‌ها نیز در هند چندان زیاد نبود، زیرا فقط چند شرکت چند ملیتی، و آن هم عمدتاً با سرمایه گذاری سود انباشتهٔ خود، در کشور فعالیت می‌کردند. بنابراین این شرکت‌ها موجد مشکلات و آشفتگی‌های مربوط به جریان ارزهای خارجی، که می‌تواند آزادی یک کشور را در اعمال سیاست‌های پولی و مالی خود محدود کند، نبودند. اما تجربهٔ دیگر کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه در امریکای لاتین، باعث ایجاد نوعی پیشداوری علیه شرکت‌های چند ملیتی شده بود، که از طریق قیمت‌های موقتی و روش‌های انحصار بازار، بر توسعه اقتصادی و سیاسی کشور اثر سوء می‌گذاشتند. این تجربه نیز فقط سیاست خوداتکایی را تحکیم می‌کرد.

در محیط تغییر یافته اقتصاد جهان در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، جریان‌های خصوصی نهایتاً بر حرکت‌های سرمایه بین‌المللی غالب شدند. برخی کشورهای در

حال توسعه، دریافت‌کنندهٔ مقادیر عظیمی سرمایهٔ خصوصی بودند که اثر آنها بر منابع مالی و نوسانات نرخ ارز و ریسک‌های مربوط به برداشت ناگهانی آنها، قدرت مانور سیاست‌های اقتصادی این کشورها و توان آنها را برای دنبال کردن مسیر توسعهٔ مستقل خود، به‌شدت کاهش می‌داد. با این اوصاف، سیاست خوداتکایی و آزادی دنبال کردن سیاست‌های اقتصادی مستقل در چنین محیطی از جهانی‌سازی، مجدداً جذاب و پرکشش شد. اما در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ سیاست خوداتکایی در هند بیشتر معطوف به استقلال سیاسی بود و وابستگی به سرمایهٔ خارجی نیز به منزلهٔ خطری برای توانایی کشور در اعمال حاکمیت خود در معاملات بین‌المللی تلقی می‌شد. در زمان نهرو، فشار ایالات متحده به منظور ممانعت از گسترش صنعت فولاد در بخش دولتی، مثال بارزی از تأثیرات وابستگی به کمک‌های خارجی، حتی هنگامی که کشور دریافت‌کننده عضو ائتلاف‌های نظامی موجود نبود، تلقی می‌شد. در دوران ایندیرا گاندی نیز مثال بارز استفاده از کمک خارجی به منظور اعمال نفوذ در سیاست داخلی، امتناع رئیس جمهور امریکا، جانسون، از صدور دستور کمک غذایی PL 480 پس از خشکسالی شدید سال‌های ۶ ـ ۱۹۶۵ بود که مدت کوتاهی پس از جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۶۵، اقتصاد هند را به ویرانی کشاند.

دو نکتهٔ دیگر نیز وجود داشت که باید به دقت در سیاست خوداتکایی لحاظ می‌شد. نخست، جاذبهٔ خوداتکایی در کشور بسیار زیاد بود. این سیاست، نماد آرزوی هند برای استقلال و رهبری دیگر کشورهای در حال توسعه‌ای تلقی می‌شد که پس از سال‌ها از انقیاد استعمار بیرون می‌آمدند. حتی اگر نهرو در زمینهٔ این آرزوی ملی اقدام نکرده بود، برای هر رهبر سیاسی دیگری، دنبال کردن مسیری که با این سیاست تفاوت بنیادی داشته باشد، دشوار بود. شرایط صرفاً اقتصادی دنبال کردن سیاست خوداتکایی نیز هزینهٔ خود را داشت. اگر هندوستان آمادگی این را داشت که بر سر رویکرد سیاسی خود به استقلال و عدم تعهد سازش کند و مانند چند کشور دیگر آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه مقدار زیادی کمک خارجی دریافت کند، ممکن بود بسیاری از مسائل برنامه‌ریزی و توسعهٔ کشور آسان‌تر حل شود. مثال برجسته‌ای از تأثیر جدی عدم دریافت به موقع کمک‌های خارجی بر توسعهٔ اقتصادی هند، امتناع بانک جهانی و دیگر مؤسسات بین‌المللی از حداقل

کمک مالی به هند، پس از تجربهٔ کاهش ارزش پول توسط ایندیرا گاندی در سال ۱۹۶۶ بود. تجربهٔ کاهش ارزش پول، نخستین کوشش جدی دولت هند برای جدا شدن از سیاست‌های رشدی بود که نگاهشان به داخل کشور معطوف بود. در آن زمان ایندیرا گاندی، علی‌رغم انتقادات سیاسی جدی در داخل کشور، ارزش روپیهٔ هند را به شدت و تا حدود ۷۵ درصد کاهش داد و به‌سوی نظامی حرکت کرد که نسبت به گذشته، بسیار آزادتر و با واردات و صادرات برخورد می‌کرد. در دوران ابتدایی این اصلاحات تقاضا برای ارز خارجی به‌طور اساسی افزایش یافت. اگر این تقاضای اضافی با منابع خارجی کافی برآورده نمی‌شد، حداقل تا زمانی که رشد صادرات در میان مدت بهبود یابد، اقتصاد هند وادار به رکودی شدید می‌گردید. در آن زمان این عقیده وجود داشت که هند به منظور مقابله با این شرایط احتمالی، با مؤسسات مالی بین‌المللی وارد مذاکره شده است. اما این مؤسسات بین‌المللی، به‌ویژه بانک جهانی که تحت سلطهٔ کشورهای صنعتی غرب به رهبری ایالات متحده بود، با میزان کمک خارجی درخواست شده موافقت نکردند. دلایل فنی این امر هرچه که بوده باشد، از نظر مردم مثال بارزی از ناتوانی کمک خارجی برای برآورده ساختن نیازهای واقعی اقتصاد کشور بود. این امر، به همراه امتناع ایالات متحده از کمک غذایی (که در بالا بدان اشاره شد و تقریباً در همان زمان اتفاق افتاد)، عملاً فرصت تغییر سیاست‌های اقتصادی را از هند گرفت. چنین تغییری، حداقل در آغاز، مستلزم افزایش جریان کمک خارجی بود. جاذبهٔ مردمی سیاست خوداتکایی چنان زیاد بود که هیچ رهبر سیاسی تمایل نداشت که هزینه‌های اقتصادی این سیاست را براساس کاهش امید به رشد تولید ناخالص ملی ارزیابی کند.

خوداتکایی و جایگزینی واردات

هرچند در این دوره سیاست اقتصادی هند تحت نفوذ راهبردهای «نگاه به داخل» یا «جایگزینی واردات» قرار داشت، اما باید یادآوری کرد که مفهوم خوداتکایی، آن چنانکه ما تعریف کردیم، به معنای سیاست‌های خودکفایی یا نگاه به داخل نبود، بلکه معنای آن، به حداقل رساندن کسری تراز بازرگانی بود، که عبارت است از اختلاف بین دریافت‌های حاصل از صادرات و دیگر درآمدهای

نامرئی از یک طرف و هزینه‌های واردات، سود سهام، بهره و دیگر عوامل نامرئی از طرف دیگر. کسری تراز بازرگانی کشور باید از طریق جریان‌های سرمایه جبران شود. اگر بخواهیم جریان‌های سرمایه را به حداقل برسانیم، باید کسری تراز بازرگانی را نیز به حداقل رساند. اما لازم نیست که صادرات یا واردات را به حداقل رساند. در واقع اگر صادرات با سرعت زیاد رشد کند، ممکن است افزایش واردات، بدون آنکه به افزایش کسری تراز بازرگانی یا کاهش خوداتکایی منتهی گردد، نیز کاملاً امکان‌پذیر باشد.

تمایل به جایگزینی واردات در سیاست اقتصادی هند حاصل این پیش‌فرض تجربی بود که صادرات ما نمی‌تواند در آیندهٔ نزدیک یا حتی در میان مدت به مقدار قابل توجهی افزایش یابد. این پیش‌فرض ناشی از باور عمومی به کسادی صادرات یا بدبینی به صادرات بود تا اینکه هند توانست ساختار اقتصاد خود را تغییر دهد و به رشدی اساسی در تولید محصولات قابل صدور یا محصولات صنعتی دست یابد. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، اغلب کشورهای در حال توسعه با این بدبینی نسبت به صادرات روبه‌رو بودند، زیرا کالاهای قابل صدور آنها یا محصولات اولیه بود، که در بازار جهانی تقاضای محدودی داشت، یا مصنوعات سبک بود که با موانع حمایتی متعددی در کشورهای صنعتی روبه‌رو می‌شدند. به‌نظر سیاستگذاران آن دوره، تنها راه برای رهایی از این رکود صادرات و گسترش عرضهٔ محصولات صنعتی با پیچیدگی متناسب ارزش و افزوده کافی به نرخی بود که در سطح جهانی قادر به رقابت باشد که این امر به معنای صنعتی شدن سریع و افزایش بیشتر عرضهٔ داخلی نسبت به تقاضای داخلی بود. به عبارت دیگر، افزایش صادرات منوط به گسترش صنعتی شدن بود که این یکی نیز به نوبهٔ خود به گسترش بیشتر ظرفیت تولید محصولات قابل صدور یا افزایش نرخ سرمایه‌گذاری بستگی داشت. بنابراین، مادامی که صادرات با سرعت کافی رشد نمی‌کرد، سیاست خوداتکایی که ضرورت جریان سرمایه را برای جبران کسری تراز بازرگانی به حداقل می‌رساند، به معنای کنترل کامل واردات بود.

این نوع نگاه به چشم‌اندازهای رشد کشور با مدل ماهالانوبیس، که پایهٔ راهبرد رشد هند بود، کاملاً سازگار بود. مدل ماهالانوبیس اساساً یک مدل اقتصاد بسته بود که در آن یا اصلاً صادراتی وجود نداشت یا برای رشد صادرات محدودیت‌های

جدی وجود داشت. این امر راهبردی در به حداکثر رساندن سرمایه‌گذاری در صنایع کالاهای سرمایه‌ای منتهی گردید و تصور می‌شد که این امر رشد بهره‌وری را در کل اقتصاد به حداکثر برساند. اقتصادی که با بحران‌های رکود صادرات روبه‌رو باشد تقریباً مانند یک مدل اقتصادی بسته رفتار می‌کند و بنابراین دستورالعمل‌های مدل ماهالانوبیس در مورد آن کاربرد دارد. گسترش تولید کالاهای سرمایه‌ای در داخل، نرخ سرمایه‌گذاری و ظرفیت تولید تمام بخش‌های اقتصاد را افزایش می‌دهد. این ویژگی نیز باید ما را در یافتن پاسخ سؤال زیر کمک کند: چرا نتوانستیم کالاهای سرمایه‌ای را به‌جای تولید آنها در کشور، از خارج وارد کنیم؟ زیرا هنگامی که انتظار رشد صادرات نمی‌رفت و براساس سیاست خوداتکایی ورود سرمایهٔ خارجی با محدودیت‌هایی روبه‌رو بود، تأمین هزینه این واردات ممکن نبود.

امروز می‌توان با بازنگری به گذشته گفت که برخی از فرضیاتی که استنباطات رکود صادرات مبتنی بر آن بود، به طرزی نسبتاً چشم بسته پذیرفته شده بودند، حتی اگر کوشش‌ها برای افزایش صادرات اولیه به تنزل نرخ‌های صادرات یا بدتر شدن شرایط تجاری منجر می‌گردید، افزایش صادرات اولیه به سقوط درآمدهای حاصل از صادرات یا ظرفیت واردات منتهی نمی‌گردید. اگر از درآمدهای حاصل از صادرات برای تأمین هزینهٔ واردات ماشین‌آلات و فناوری مورد نیاز صنایع صادراتی استفاده شده بود، شاید گسترش عرضهٔ کالاهای قابل صدور در مرحلهٔ بعد ممکن می‌شد و بدین‌ترتیب انفصال از الزامات راهبرد مبتنی بر رکود صادرات صورت می‌گرفت. هرچند موانع حمایتی کشورهای صنعتی در مقابل مصنوعات داخلی، موجب افت فرایند رشد بوده، اما تجربه مذاکرات تجاری متوالی و چند جانبه نشان‌دهندهٔ برطرف شدن دایمی این موانع در طول زمان بوده که چندین کشور در حال توسعه با گسترش صادرات ثانویهٔ خود، از این مزیت بهره برده‌اند. علاوه بر آن، حتی در بخش محصولات اولیه، عرصه‌های متعددی ـ نظیر میوه‌ها، سبزیجات، شیلات و لبنیات ـ وجود داشته که توان بالقوهٔ کشورهای در حال توسعه برای گسترش صادرات آنها همیشه زیاد بوده است، و تعدادی از کشورهای در حال توسعه از این فرصت بیشترین بهره را برده‌اند. در واقع می‌توان گفت که دلیل اصلی گسترش آهستهٔ صادرات کشورهای در حال توسعه‌ای نظیر هند، نه رشد آهستهٔ تقاضا برای این صادرات در کشورهای صنعتی، بلکه رشد بسیار زیاد

تقاضای داخلی برای این کالاها در خود این کشورهای در حال توسعه بوده است. این رشد تقاضای داخلی، نتیجهٔ مستقیم سیاست جایگزینی واردات بود، که با محدودکردن بازرگانی خارجی، تولید کالاهای قابل خرید و فروش را برای بازارهای داخلی بسیار سودآور ساخت.

به هر حال در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بدبینی به صادرات تقریباً در تمام کشورهای در حال توسعه دستور روز بود، به‌ویژه در کشورهای بزرگی نظیر هند که بازارهای داخلی برای جذب عرضه بیشتر کالاهای قابل فروش تولیدکنندگان به قدر کافی بزرگ بودند. امید می‌رفت که همراه با گسترش سریع صنعتی شدن کشور اضافهٔ صادراتی این محصولات نیز افزایش یابد و نهایتاً به افزایش درآمدهای صادراتی کشور منتهی گردد. اما تا رسیدن به چنین دوره‌ای، کمبود ارز خارجی در نتیجهٔ رکود صادرات و جریان اندک سرمایهٔ خارجی همچنان عامل محدودکنندهٔ رشد اقتصادی بود و بنابراین کوشش برای به حداکثر رساندن تولید داخلی کالاهای قابل سرمایه‌گذاری در توافق با راهبرد ماهالانوبیس، قابل توجیه بود. اما در نتیجه این امر، روزی که ممکن بود افزایش صادرات با سرعت قابل توجهی تحقق یابد، فقط به آینده‌ای دورتر موکول شد.

افزایش صادرات بستگی زیادی به تغییر فرهنگ تولید و توانایی رویارویی با چالش‌های رقابتی و حفظ کیفیت و استانداردها و ایجاد شبکهٔ وسیع بازاریابی و زیرساخت مالی داشت. سیاست‌های اقتصادی «نگاه به داخل» هند مبین تغییر جهت فرهنگ تولید به چنین شیوه‌ای نبود.

سوسیالیسم

چنانکه در بالا ذکر شد، سومین عنصر سیاست توسعهٔ نهرو، سوسیالیسم بود. تأثیر این عنصر در سیاست‌های پیروان نهرو، به‌ویژه ایندیرا گاندی، کاملاً بارز باقی ماند. با گذشت سال‌ها، محتوای این مفهوم کم رنگ شد و اثر آن به ابهام گرایید. اما تا دوران اخیر، هیچ دولتی این نظریه را کاملاً رد نکرد. سوسیالیسم، به مثابهٔ یک شعار، اگرنه در مفهومی واضح، در هند طرفداران بسیاری یافته است چنانکه هیچ دولت منتخبی نمی‌تواند آن را به آسانی و به‌طور کامل نادیده بگیرد.

حتی از نظر نهرو، مفهوم سوسیالیسم می‌بایست به شکل الگوی سوسیالیستی

جامعه، با شرایط هند منطبق گردد. برای او پذیرش مالکیت عمومی گستردهٔ وسایل تولید ممکن نبود. مشارکت کلان بخش خصوصی در اقتصاد ترکیبی هند، در بخش کشاورزی تقریباً به‌طور کامل و در صنعت نیز به شکلی عمده خود را تثبیت کرده بود. سوسیالیسم در هند، در دوران نهرو به طرزی بسیار آشکار و در دوره‌های بعدی به طرزی مشهود، اساساً روش اجرایی حکومت و سیاست‌های دولتی بود که دارای اهداف برابری‌طلبانه بودند یا به عدالت اجتماعی فراگیر مرتبط می‌شدند. همین اهداف بودند که سوسیالیسم را جذاب می‌کرد، هرچند روش‌های سوسیالیستی اداره حکومت اصلاً مطلوب تلقی نمی‌شدند.

در زمینهٔ برنامه‌ریزی برای توسعه، براساس مدل ماهالانوبیس، سوسیالیسم یک نظام حکومتی کاملاً نظارتی تلقی می‌شد. از آنجا که راهبرد سرمایه‌گذاری بخش دولتی براساس ارجحیت‌های بازار طراحی نشده بود، مداخلهٔ بیشتر دولت را می‌طلبید.

در واقع، سیاست دولت هرچه بیشتر از مکانیسم دخالت از طریق مالیات‌ها و تشویق‌ها که به قیمت بازار وابسته بود، دور و به کنترل‌ها و مقررات کمی نزدیک می‌شد. در برنامه پنج سالهٔ دوم چند عبارت آمده است که نشان می‌دهد مکانیسم نظارتی بخشی از نظام برنامه‌ریزی ما بوده است، و در نتیجه مبین عدم اعتماد به کارآیی مکانیسم بازار و بیانگر نگرشی است که عدم کارایی ناشی از اختلال در تخصیص منابع را تحت نام توسعهٔ برنامه‌ریزی شده توجیه می‌کرد. با توجه به آنچه بعداً پیش آمد، این امر تأسف‌آور بود. هزینهٔ اختلالات ناشی از کاهش خروجی بالقوه از فعالیت‌های مختلفی که دولت در آنها دخالت کرده بود بسیار زیاد بود و حجم بالقوهٔ اندوختهٔ قابل سرمایه‌گذاری را که می‌توانست رشد اقتصادی را حتی براساس راهبرد سرمایه‌گذاری اتخاذ شده در مدل‌های برنامه‌ریزی ما، شتاب ببخشد، کاهش داد. در واقع می‌توان گفت که دلبستگی این سیاست‌پردازان به نظام کنترل کمی و اعطای مجوز، نتیجهٔ خلط میان وسایل و اهداف سیاست بود. در هند درک این نکته که اهداف توسعهٔ سوسیالیستی را می‌توان با مجموعه‌ای از سیاست‌هایی که بیشتر معطوف به بازار هستند و براساس تأثیرگذاری بر مکانیسم قیمت عمل می‌کنند، به‌جای پیروی از نظام نظارتی کمی که به اشتباه با برنامه‌ریزی سوسیالیستی یکی دانسته شد، برآورده ساخت، زمان بسیار زیادی گرفت.

بخش دولتی

ویژگی دوم سوسیالیسم هند اهمیت فوق‌العاده‌ای بود که به بخش دولتی می‌داد. نخستین راه‌حل سیاست صنعتی برای متمایز کردن محدودهٔ فعالیت‌های صنعتی بخش دولتی یا بخش خصوصی، یا هر دو در زمان نخست‌وزیری نهرو مطرح گردید. تجدیدنظرهای بعدی نیز رویکرد اصلی را تغییر ندادند تا اینکه در دههٔ ۱۹۹۰، انحرافی بنیادی از آن صورت گرفت. هر چند حوزه‌های فعالیت بزرگی در اختیار مؤسسات خصوصی باقی ماند، قرار بود که مؤسسات دولتی علاوه بر صنایع دفاعی، در فعالیت‌هایی که به مثابهٔ «قلل فرماندهی» اقتصاد توصیف می‌شوند، به فعالیت بپردازند. این فعالیت‌ها با تسامح به‌عنوان فعالیت‌هایی تعریف می‌شدند که دارای ارتباطات وسیعی با فعالیت‌های بعدی و قبلی هستند به نحوی که بر روند توسعه اقتصادی اثری قطعی باقی می‌گذارند آشکار است که هدف سیاست‌های سوسیالیستی، توسعه فعالیت مؤسسات دولتی نبود، بلکه مؤسسات دولتی ابزارهای برنامه‌ریزی برای تحقق اهداف سوسیالیستی تلقی می‌شدند. با گذشت سال‌ها، این مفهوم کم‌رنگ شد و بسیاری از مؤسساتی که نمی‌شد آنها را جزء «قلل فرماندهی» دانست، در بسیاری از موارد از طریق ملی کردن صنایعی که بخش خصوصی اقبالی به آنها نشان نداده بود، در محدودهٔ بخش دولتی قرار گرفتند. در زمینه‌های متعددی، مؤسسات دولتی صرفاً با هدف حمایت از مشاغل یا ایجاد اشتغال فعالیت می‌کردند. هیچ یک از این موارد یا مفهوم اصل نقش مؤسسات دولتی در برنامه‌ریزی هند، سازگار نبود.

تلقی مؤسسات دولتی به‌عنوان ابزارهای برنامه‌ریزی نشان‌دهندهٔ این نکته نیز بود که سودآوری تنها معیار یا حتی معیار اصلی قضاوت احتمالی دربارهٔ عملکرد این مؤسسات نبود. در واقع در زمینه‌های متعددی، انتظار فعالیت مؤسسات دولتی به این دلیل بود که سودآوری در بازار قادر به تحقق منافع اجتماعی نبود. در برخی از فعالیت‌های دیگر، که در آنها انحصاری طبیعی وجود داشت، یا میزان سرمایه‌گذاری مورد نیاز امکان ورود مؤسسات دیگر را به عرصهٔ رقابت نمی‌داد، هدف مؤسسات دولتی کسب منابع انحصاری نبود، بلکه بخشی اساسی از منافع انحصار، به استفاده‌کنندگان محصولات و خدمات آنها منتقل می‌شد.

اما این آزمون سودآوری در بازار است که معمولاً مؤسسات خصوصی را به کار پربازده برمی‌انگیزد. اگر فقدان آزمون سودآوری برای مؤسسات دولتی با دیگر نظام‌های مدون و شفاف تشویقی جبران نشود، تضمین اینکه مؤسسات دولتی به طرزی مؤثر کار کنند و هزینه‌های فعالیت خود را کاهش دهند، بسیار دشوار است.

اگر نظام تشویقی مناسبی برای عملکرد مؤثر مؤسسات دولتی وجود نداشته باشد، اغلب آنها به همان روش ادارات دولتی کار خواهند کرد. برای ارزیابی عملکرد این مؤسسات معیارهای عینی بسیار اندکی وجود داشت و نظارت‌های دیوان‌سالارانه و رفتار سودجویانه کارکنان سیاسی عامل عمدهٔ این وضع بود. این امر نیز تأسف‌آور بود، زیرا طراحی نظام خودگردانی عملیاتی با سیستم تشویقی شفاف برای مؤسسات دولتی کاملاً امکان‌پذیری بود. شاید این امر آنها را از پاسخگویی به مردم، بدون آنکه در معرض دخالت‌های اداری قرار بگیرند، حفظ می‌کرد.

به هر حال، از آنجا که سیاستگذاران هندی این ویژگی مهم کار مؤسسات دولتی را نادیده گرفتند، عدم کارایی آنها بسیار گسترده بود. حتی هنگامی که این مؤسسات سودی کسب می‌کردند، عملیات آنها همیشه هزینه‌ها را کاهش نمی‌داد و در صورتی که زیان می‌کردند، تغییر روش‌های قدیمی فعالیت، چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت. بدین‌ترتیب، مؤسسات دولتی نه به ابزارهای مؤثر مدیریت سیاست‌های حکومتی که به زوائد دولتی تبدیل شدند.

برابری و عدالت اجتماعی

آنچه باعث گردید سوسیالیسم در دموکراسی هند با گسترده‌ترین اقبال روبه‌رو گردد، ویژگی برابری و عدالت اجتماعی آن بود. در واقع برابری و عدالت اجتماعی از جمله اهداف اصلی جنبش ملی هند بودند و تمام رهبران ملی، اعم از آنکه به سوسیالیسم باور داشتند یا خیر، از آن حمایت می‌کردند. چنانکه در همان آغاز ذکر شد، مفهوم «سواراج» نیز مبین همین اهداف بود و گاندی و طرفداران او از آن حمایت می‌کردند، هرچند بسیاری از آنها تا آنجا پیش نرفتند که این اهداف را با سوسیالیسم مرتبط سازند. باز هم این نهرو بود که در یکسان قلمداد کردن سوسیالیسم با درخواست جنبش ملی هند برای برابری و عدالت اجتماعی

پیشقدم شد. البته سوسیالیسم موردنظر نهرو بر پایهٔ تضاد طبقاتی استوار نبود، بلکه ماهیت آن بیشتر ارتقاء وضعیت رفاهی بود و متضمن هم رشد سریع اقتصادی و هم گسترش هرچه بیشتر اشتغال بود. هرچند برخی نویسندگان رویکرد نهرو را به سوسیالیسم رویکرد قطره‌ای به برابری یا افزایش درآمد افراد نسبتاً فقیر دانسته‌اند اما در واقع این رویکرد، چه در اصول و چه در عمل، بسیار گسترده‌تر بود. ایجاد اشتغال و گسترش فرصت‌های کسب درآمد برای افراد فقیر در نوع رشد اقتصادی مورد نظر از اهمیت اساسی برخوردار بود؛ مدل ماهالانوبیس و رویکرد مربوط به برنامه‌ریزی بر مدل‌های رشدی مبتنی بود که اشتغال را در بلندمدت به حداکثر می‌رساندند.

اما هیچ کوشش واقعی برای توزیع مجدد درآمد یا ثروت صورت نگرفت و رویکرد برابری‌طلبانه سیاست‌های سوسیالیستی هند اساساً به ارتقاء سطح زندگی فقرا مربوط می‌شد. برای اصلاحات ارضی کوشش‌هایی جدی به‌عمل آمد که می‌توانست در اصل به باز توزیع اساسی ثروت در مناطق روستایی منتهی گردد. اما در عمل، منافع برخی گروه‌ها در مناطق روستایی توزیع مجدد ثروت از طریق سیاست‌های اصلاحات ارضی را با ناکامی عمده‌ای روبه‌رو ساخت.

از آنجاکه در آن زمان دغدغهٔ اصلی صنعتی شدن بود، ضربهٔ اقتصادی ناشی از شکست اصلاحات ارضی به‌عنوان مانعی بر سر راه رشد به چشم نیامد و سوسیالیست‌های طرفدار تفکرات نهرو لزومی احساس نکردند که شمشیر را برای ریشه‌کن کردن گروه‌های دارای منافع در کشاورزی، بلند کنند. در حوزهٔ صنعت نیز طبقه‌ای از مقاطعه کاران و صاحب‌کاران که بتوانند در مقابل گسترش بخش دولتی در قلمروهایشان مقاومت کنند، هنوز شکل نگرفته بود و یا قدرت کافی برای اینکه بتوانند این نحوه نگرش به سوسیالیسم را به یکی از منابع تضادهای اجتماعی تبدیل کنند، نداشتند. در واقع گسترش سرمایه‌گذاری دولتی در زیرساخت‌ها و صنایع سنگین، باگسترش بازار داخلی برای تولیدات این طبقه و نیز افزایش عرضهٔ ورودی و خدمات ضروری، به این گروه از فعالان اقتصادی کمک کرد. نظام‌های نظارتی و سیاست‌های حمایتی، باز هم رانت‌های بازار را که می‌توانست توسط صاحبان صنایع داخلی جذب شود، افزایش داد. به این ترتیب، در آن زمان، سوسیالیسم برای صاحبان صنایع هند مطلوب و مناسب بود و به همین دلیل در

میان آنان نیز به اندازهٔ طبقهٔ متوسط، کارگران، فقرا و بیکاران، طرفدار پیدار کرد.

در دوران زمامداری ایندیراگاندی بود که مشاهده شد خط مشی سوسیالیستی هند میان گروه‌هایی با منافع مختلف، تضاد اجتماعی ایجاد می‌کند. در حقیقت، می‌توان گفت که ایندیرا گاندی به منظور پر رنگ کردن تصویر خود به‌عنوان یک رهبر طرفدار فقرا و تحکیم پایگاه مردمی خود، عمداً یک رویهٔ ضد ثروتمندان در پیش گرفت. در شرایطی که نرخ رشد هند مرتب از اهداف تعیین شده کمتر می‌شد و مشکلات بی‌شمار فقر، سوء تغذیه، بی‌سوادی و بیکاری کماکان حل نشده باقی مانده بود، رهبری سیاسی کشور برای ایجاد تغییراتی مشهود در خط‌مشی‌هایی که با انتظارات فزایندهٔ توده‌ها همخوانی داشته باشد، تحت فشاری روزافزون قرار گرفت. خانم ایندیرا گاندی، چند ماه پس از تکیه زدن بر کرسی نخست‌وزیری، سعی کرد برخی از خط‌مشی‌های درون‌نگر و مقررات دست و پاگیری که ریشه در برنامه‌های دوم و سوم داشت، تغییر دهد. کاهش شدید ارزش روپیه و تلاشی جدی برای آزادسازی بخش تجارت خارجی و تشویق صادرات، اقداماتی بود که در این راستا انجام گرفت. اما ایندیرا گاندی با عناوینی چون تسلیم شدن در برابر فشار خارجی و تغییر خط‌مشی‌های مرتبط با سوسیالیسم نهرویی شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. با این حال، زمانی که مؤسسات مالی بین‌المللی از تأمین اعتبارات خارجی مورد نیاز هند سر باز زدند و پس از خشکسالی، کمک غذایی مورد نیاز را در اختیار هند قرار ندادند، او به این سمت رهنمون شد که برای کشوری به گستردگی و اهمیت هند، تنها راه توسعهٔ مستقل اخذ مدل خوداتکایی و سوسیالیسم نهرویی همراه با توسعهٔ برنامه‌ریزی شده است. این دیدگاه تصویری کاملاً متمایز از جناح‌های راستگرای حزب سیاسی‌اش به او بخشید. جناح این تصویر و تعهد آشکار نسبت به سوسیالیسم و به‌ویژه نسبت به آرمان فقرا و محرومین، به همراه سیاست‌هایی که آشکارا ضد ثروتمندان بود، به خانم گاندی اجازه داد که سلطه خود را در عرصهٔ سیاست‌های انتخاباتی هند کاملاً تحقق بخشد.

برخی از سیاست‌هایی که در آن زمان اتخاذ شد، از قبیل تصویب قانون ضد انحصار، لغو بودجه‌های محرمانه، حذف برخی محدودیت‌ها در امر صدور مجوزهای صنعتی، برخی تغییرات در نظام ارزی و انحلال سهام خارجی در شرکت‌های هندی، بیش از آنکه مبتنی بر منطق یا پیامدهای اقتصادی آنها باشد

بیشتر نمودهایی از موضع‌گیری سیاسی ایندیراگاندی بود. مع‌هذا، تدابیر معدودی نیز انجام گرفت که برپایهٔ تضاد منافع فقیر و غنی استوار بود و اثر عمیقی بر اقتصاد هند برجای گذاشت. مهمترین این اقدامات، ملی کردن بانک‌ها بود که نه‌تنها رشته‌های پیوند میان محافل بزرگ تجاری و بانک‌ها را به‌عنوان واسطه‌های مالی، قطع کرد بلکه به گونهٔ مؤثری باعث گسترش خدمات بانکی در سراسر کشور به‌ویژه در نواحی روستایی گردید. با تعیین سود برای سپرده‌ها و دارایی‌های مالی، نرخ سپرده‌گذاری افزایش یافت و در نتیجه، رشد اقتصاد بیشتر شد. هر چند در سالیان بعد ارائه خدمات بانکی دستخوش ناکارایی‌هایی شد، اما این نارسایی‌ها نتوانست اثرات چشمگیر افزایش سپرده‌ها و دسترسی به وجوه قابل وام‌دهی به نرخ‌های معقول را خنثی کند؛ اثراتی که اقتصادِ سنتی تحت سلطه رباخواران را دگرگون کرد. ملی کردن زغال سنگ نیز آثار مشابهی داشت. این اقدام حمله‌ای رودررو علیه منافع گروهی از صاحبان استثمارگر معادن زغال سنگ بود که این معادن را با حداقل توجه به محیط زیست، حفظ منابع تجدیدناپذیر طبیعی و یا سلامتی، زندگی و منافع کارگران، اداره می‌کردند. ظرف چند سال، اقتصاد زغال سنگ هند با افزایش تولید، سودآوری و بالا رفتن دستمزدهای واقعی کاملاً دگرگون شد.

تحول به مراتب مهمتری که توسط ایندیرا گاندی در سیاست اقتصادی هند اتفاق افتاد، گسترش دامنهٔ شمول سوسیالیسم نهرویی تا ریشه‌کنی فقر در قالب «اقدام مثبت» و یا برنامه‌های «قدرت بخشیدن به فقرا» بود. برای نخستین‌بار در اواسط دههٔ ۱۹۶۰، تلاش‌هایی جهت تخمین میزان فقر، براساس هزینه‌های سبد کالاهای مصرفی، به عمل آمد و به این ترتیب حداقل‌های یک سطح زندگی اولیه تعیین شد. این اقدام همچنین موجب گردید که در مورد شمار فقرا تخمین‌های آگاهانه‌تری صورت گیرد. اگر تولید ناخالص داخلی وکل هزینه‌های مصرفی یک کشور با آهنگی سریع‌تر از رشد جمعیت افزایش پیدا کند، هزینه‌های مصرفی سرانه بالا می‌رود. چنانچه در مورد توزیع درآمد و هزینه، اقدام متقابلی صورت نگیرد، این وضعیت منجر به کاهش درصد افراد زیر خط فقر خواهد شد. پیتامبر پانت[1]، نخستین فردی که در کمیسیون برنامه‌ریزی این موضوع را مورد مطالعهٔ سیستماتیک قرار داد،

1. Pitamber Pant

مسیری را برای رشد اقتصادی با یک دورنمای ۱۵ ساله ترسیم کرده بود که فقر را به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌داد. در طول پنجمین برنامه پنج ساله، سوخاموی چاکراوارتی[1]، برنامهٔ رشدی ارائه داد که با اتخاذ تدابیری برای توزیع مجدد ثروت، هزینه‌های مصرفی فقرا را با آهنگی سریع‌تر از هزینه‌های مصرفی گروه‌های دارای درآمد بیشتر، افزایش می‌داد و به این ترتیب، فرایند فقرزدایی را سرعت می‌بخشید. در عمل، این تدابیر به‌صورت افزایش هزینه‌های دولتی برای فقرا از طریق اجرای شمار زیادی برنامه‌های اشتغال‌زا و سرمایه‌زا برای بیکاران، بیکاران پنهان و خودفرمایان و نیز در قالب طرح‌هایی جهت بهبود بهداشت، تغذیه، آموزش ابتدایی و توسعهٔ اجتماعی تحقق یافت. هدف از اجرای تمامی این برنامه‌ها، ارتقاء توانمندی‌های فقرا یا «قدرت بخشیدن» به آنان بود، نه فقط برای دادن صدقه یا کمک‌های رفاهی. از آنجا که هزینهٔ همهٔ این برنامه‌ها می‌بایست از محل کل منابع موجود تأمین شود، این بدان معنا بود که این بودجه می‌بایست از طریق مالیات یا بخش‌های ثروتمندتری که مستقیماً از این برنامه‌ها منتفع نمی‌شدند، تأمین شود. به این ترتیب، در این برنامه‌های توسعه یک وجه مؤثر توزیع مجدد ثروت وجود داشت که در سال‌های قبل به این صورت مشهود نبود. پیامدهای سیاسی این برنامه، شدت گرفتن تضاد منافع گروه‌های مختلف جامعه و برجسته‌تر شدن تصویر ایندیرا گاندی به‌عنوان قهرمان آرمان فقرا و محرومین بود.

این بعد از سیاست توسعه در مورد توزیع مجدد ثروت به گونه‌ای بسط داده شد که رفع مسائل نابرابری‌های منطقه‌ای در هند، که یکی از ویژگی‌های مهم این کشور است را نیز در برگیرد. میان ایالات و مناطق مختلف هند از لحاظ سطح توسعه، نابرابری‌های عمده‌ای وجود دارد و در این میان، مناطق کوهستانی و مرزی، به مراتب از نواحی مرکزی پرجمعیت عقب‌تر هستند. در مناطق نسبتاً پیشرفته نیز نواحی عقب‌مانده‌ای با زیرساخت‌های توسعه نیافته و توسعه ناقص اجتماعی وجود دارد. در دوران زمامداری ایندیرا گاندی، برنامه‌های ویژه‌ای برای توسعهٔ منطقه‌ای ابداع شد و برنامه‌هایی که در دولت‌های پیشین با این اهداف آغاز شده بود نیز تمدید گردید. در حقیقت، کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای به صورت

1. Sukhamoy Chakravarty

یکی از اصول اساسی و محوری سیاست‌های ایندیرا گاندی درآمد. هزینه کردن برای اجرای این برنامه‌های خاص، که اعتبارات آنها می‌بایست از بودجهٔ محدود دولتی تأمین شود، کاملاً با خواست‌های رأی‌دهندگان سازگار نبود. برای مثال می‌توان گفت که اختصاص بودجه‌های بیشتر برای اجرای برنامه‌های توسعهٔ اجتماعی در ایالت‌های پر جمعیت‌تر، حمایت مردمی بیشتری برای دولت به‌بار می‌آورد. با این حال، برنامه‌هایی که با هدف از بین بردن نابرابری‌های منطقه‌ای طراحی شده بود، نقش بسیار مهمی در تحکیم همبستگی ملی کشور و ارتقاء روح هویت ملی ایفا کرد. این برنامه‌ها همچنین در برجسته کردن هرچه بیشتر تصویر ایندیرا گاندی به‌عنوان قهرمان هویت ملی هند مؤثر واقع شد و در نتیجه او را به گونه‌ای استوار در بستر اصلی جنبش ملی هند قرار داد.

تأمل بیشتر بر این جنبه از تصویر ایندیرا گاندی شاید در درک کاملتر سیر تحول فرایند توسعه در دوران زمامداری وی مفید باشد. کسانی که او را می‌شناختند، مطمئناً بر وطن‌پرستی عمیق و دغدغهٔ جدی و اساسی او در مورد برابری و عدالت اجتماعی، با درکی از سیاست توسعه داشت، گواهی می‌دادند. هرچند، برای درک رویکرد او در قبال خط‌مشی توسعهٔ هند، لزومی به طرح این عامل ذهنی نیست. برای رسیدن به درک صحیحی در این زمینه کافی است قبول کنیم که او سیاستمداری عملگرا بود که می‌دانست قدرت انتخاباتی‌اش عمدتاً از پایگاه مردمی وی سرچشمه می‌گیرد و متوجه بود که هماهنگی منطقه‌ای و روح استقلال ملی تا چه حد برای حفظ هویت هند اهمیت دارد. تصویر وی در اذهان مردم به‌عنوان قهرمان آرمان فقرا و نیز یکی دانستن وی با مسیر اصلی جنبش ملی هند، عواملی بود که ایندیرا گاندی را قادر ساخت پایگاه محکمی در میان رأی‌دهندگان به‌دست آورد.

از ایدئولوژی تا عمل‌گرایی

می‌توان گفت عاملی که ایندیرا گاندی را به‌سوی افزودن وجه جدیدی به سوسیالیسم نهرویی از طریق اجرای سیاست‌هایی با هدف ارتقاء وضعیت فقرا و محرومان هدایت کرد، نه ایدئولوژی بلکه عملگرایی بود. او نشان داد که می‌تواند سیاست‌ها را با نیازها و مقتضیات متغیر کشور منطبق کند. در هیچ یک از تدابیری که

وی اتخاذ کرد، نمی‌توان تعهد و پایبندی راسخی نسبت به سوسیالیسم از نوع شوروی و یا رهیافت فابیانی[1] را در مورد وضعیت رفاهی مشاهده کرد. او موافق رشد سریع اقتصاد و توسعهٔ اجتماعی بود، اما مبارزه با فقر نیز شعار همیشگی و صریح او بود. او نیاز به برنامه‌ریزی را بیشتر به‌عنوان ابزاری برای طراحی و پیشبرد برنامه‌های توسعه تلقی می‌کرد و نه به‌عنوان وسیله‌ای برای وضع مقررات برای منابع قابل سرمایه‌گذاری یا برای متمرکز ساختن تلاش‌هایی که در جهت توسعه کشور صورت می‌گیرد. نظام صدور مجوز صنعتی، که در دوران حکومت او نیز ادامه داشت، بیشتر به مثابه وسیله‌ای برای جلوگیری از تمرکز ثروت و دارایی‌های صنعتی و رشد مؤسسات بزرگ محسوب می‌شد و نه به‌عنوان وسیله‌ای برای هدایت سرمایه‌گذاری‌ها در مسیرهای مشخص به منظور تحقق اهداف تعیین شده اگرچه صنعتی کردن، به‌عنوان منبع مهمی برای ایجاد اشتغال و مدرنیزاسیون باقی ماند. با افزایش سرمایه‌گذاری در زمینه آبیاری و بهبود فناوری کشت، کشاورزی نیز اهمیت خود را حفظ کرد. در دوران حکومت ایندرا گاندی، انقلاب سبز وضعیت کشاورزی هند را به کلی دگرگون کرد و علی‌رغم اینکه مازاد کشاورزی به منظور گسترش سرمایه‌گذاری صنعتی به این بخش هدایت می‌شد، قیمت‌های حمایتی برای محصولات کشاورزی مرتباً افزایش یافت تا کشاورزان به افزایش تولید تشویق شوند. در ضمن، به منظور مصون نگاه داشتن فقرا از آثار افزایش قیمت‌های مواد غذایی که ناشی از بالا رفتن قیمت‌های حمایتی محصولات کشاورزی بود، برنامه‌هایی برای گسترش نظام توزیع دولتی طراحی گردید. نگرانی چندانی نیز در مورد این احتمال که تغییر در توازن تجاری میان فرآورده‌های کشاورزی و تولیدات صنعتی به ضرر نعمت تمام شود، وجود نداشت.

با این همه تغییرات، فرض تئوریک در مورد راهبرد جایگزینی واردات، که از الگوی ماهالانوبیس سرچشمه گرفته بود، نیز سست شد. نسبت به ضرورت توسعهٔ صادرات درک روشنی وجود داشت و طرح‌های متعددی به منظور تشویق و رشد صادرات ارائه گردید. آگاهی از آثار منفی مقررات نظارتی دست و پاگیر و هدر رفتن بازده بالقوه در نتیجهٔ استفادهٔ ناکارا از منابع، روز به روز بیشتر می‌شد. همان‌گونه که

1. Fabian

قبلاً اشاره شد، ایندیرا گاندی از همان ابتدای مسئولیتش به‌عنوان نخست‌وزیر، سعی کرد از نظام نظارتی فاصله بگیرد. اما فقدان ارز لازم به منظور تأمین افزایش تقاضا برای واردات، که از کاستن مقررات دست و پاگیر ناشی شده بود، تلاش‌های اولیهٔ او را ناکام گذاشت. بعدها، حتی در دههٔ ۱۹۷۰، ایندیرا گاندی چندین بار سعی کرد این نظام نظارتی را به‌ویژه در مورد واردات تعدیل کند و سیاست ارزی انعطاف‌پذیری در پیش گیرد. اما تحولاتی که در صحنهٔ اقتصاد بین‌المللی روی داد، بارها و بارها این فرایندها را کند کرد. در حقیقت، افزایش شدید قیمت نفت در سال ۱۹۷۳، که بهای فرآورده‌های نفتی را به شدت بالا برد، او را وادار کرد که به منظور مهار تقاضای داخلی و محدود کردن تقاضا برای واردات، سیاست‌های سختگیرانه‌ای اتخاذ کند. در یک چنین فضای بین‌المللی، حرکت به‌سوی آزادسازی اقتصاد داخلی کاری بس دشوار بود.

یک ویژگی بسیار مهم دیگر در خط‌مشی ایندیراگاندی، تعهد واضح و آشکار او نسبت به انضباط و دیسپلین مالی بود. در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ و اوایل دههٔ ۱۹۶۰، بسیاری از اقتصاددانان هندی در مورد «پس‌انداز اجباری» و یا تشدید سلطه دولت بر منابع قابل سرمایه‌گذاری از طریق تأمین اعتبارهای تورم‌زا، سخن می‌گفتند. اما این عقیده، به‌ویژه در دوران ایندیرا گاندی، چندان پا نگرفت، زیرا تورم به‌عنوان وسیله‌ای برای به‌دست آوردن منابع مالی، اساساً ضد فقرا و واپس‌گرایانه بود. در حقیقت، نرخ تورمی بیش از ۱۰ درصد در اقتصاد هند، نرخی غیر قابل تحمل تلقی می‌شد، حتی با وجود آنکه دستمزدهای پولی نیز اگر نگوییم صد در صد، بلکه تا حدود بسیار زیادی در نظر گرفته می‌شد. توده‌های انبوه فقرای هند به ندرت دستمزد پولی دریافت می‌کردند و تأثیر تورم بر مایحتاج روزانهٔ آنها به گونه‌ای کاملاً واضح، قدرت خرید آنان را محدود می‌کرد. دولت ایندیرا گاندی با موضع‌گیری قوی خود در طرفداری از فقرا، هرآنچه در توان داشت برای مهار تورم به‌کار برد، که بیانگر پایبندی این دولت به انضباط مالی است. در طول زمامداری خانم گاندی، علی‌رغم تقاضاهای بسیار زیاد برای دریافت منابع مالی جهت اجرای انواع برنامه‌های اجتماعی یا دیگر هزینه‌ها، همیشه یک مازاد درآمد وجود داشت. در واقع، بحران نفتی سال ۱۹۷۳ نرخ تورم را به حدود ۲۰ درصد رساند که این امر تقریباً زنگ خطری برای دولت او بود. سختگیری مالی که بلافاصله پس از این

بحران به دنبال آمد، در تاریخ هند بی‌سابقه بود و علی‌رغم شدت اثرات آن، این خط‌مشی به‌طور جدی و قاطعانه آن‌قدر دنبال شد تا ظرف دو سال، نرخ تورم به حدود صفر رسید.

شیوهٔ برخورد ایندیرا گاندی با بحران نفت، نکتهٔ مهمی را دربارهٔ رهیافت او در مورد سیاست توسعه روشن می‌کند. او سعی داشت جایگاه مردمی‌اش را از طریق تدابیری که انتظار می‌رفت به نفع مردم و به ویژه فقرا تمام شود، تقویت کند. اما او فردی عوام‌زده نبود و بدون هیچ‌گونه تردیدی موضعی را اتخاذ می‌کرد که گمان داشت در بلندمدت به نفع مردم تمام می‌شود، حتی با وجود این واقعیت که این تصمیم‌ها در کوتاه مدت بر برخی از اقشار اثر منفی می‌گذاشت و به جایگاه او به‌عنوان طرفدار فقرا و کارگران، لطمه می‌زد. سیاست‌های تعدیلی ضد تورمی پس از بحران نفت و انضباط شدید مالی که او در پیش گرفت، در اکثر موارد چندان با اقبال عام مواجه نشد. در واقع، او برای مقابله با اعتصاب سراسری کارکنان راه‌آهن، که درست در زمانی که هند در حال گذراندن دوران سخت ناشی از بحران افزایش قیمت نفت و دست و پنجه نرم‌کردن با یک فضای نامطلوب بین‌المللی بود، اقتصاد کشور را در معرض اختلال کامل قرار داد، از تمام قدرت دولت استفاده کرد. درواقع، این رویداد سرآغاز نامبارک فرایندی شد که در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ به اعلام وضعیت فوق‌العاده انجامید. اما در هیچ برهه‌ای از دوران نخست‌وزیری ایندیرا گاندی، نمی‌توان او را متهم کرد که به دلیل وحشت از اثراتی که تصمیمات قاطعانه می‌توانستند بر محبوبیت او در میان رأی‌دهندگان تأثیر بگذارند از شجاعت کافی برای اتخاذ این قبیل تصمیمات برخوردار نبوده است.

خط‌مشی توسعه در دههٔ ۱۹۸۰

ایندیرا گاندی مدت دو سال و نیم، بین سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۸۰، از قدرت دور بود که علت اصلی آن، تندروی‌های بیش از حد در دوران وضعیت فوق‌العاده بود. زمانی که او در سال ۱۹۸۰ مجدداً نخست‌وزیری هند را در دست گرفت، نسبت به اصلاح خط‌مشی توسعهٔ کشور به شیوه‌ای به مراتب سیستماتیک‌تر اقدام کرد. در آن زمان ضررهای انحرافات تو ناکارایی‌های نظام نظارتی، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، بسیار آشکار شده بود و به همین دلیل دولت اقداماتی را در جهت

حذف کنترل‌ها و مقررات زائد و قرار دادن اقتصاد در مسیر توسعه‌ای سریع آغاز کرد. اما خانم گاندی بسیار مراقب بود که تصویر وی به‌عنوان نمایندهٔ بستر اصلی ملی‌گرایی هندی و یا به‌عنوان رهبری که برای توسعهٔ هند همراه با عدالت اجتماعی و برابری تلاش می‌کند، و به‌طور عام‌تر، کسی که خط‌مشی‌هایی به طرفداری از فقرا در پیش می‌گیرد، از بین نرود. کنار گذاردن ناگهانی و شدید خط‌مشی‌های گذشته و حرکت به سوی آزادسازی اقتصاد و اختصاص منابع براساس اولویت‌های بازار، می‌توانست به دلیل به تعطیلی کشاندن بسیاری از صنایع، متوقف کردن فعالیت‌های مختلف و در نتیجه افزایش بیکاری، بر شمار زیادی از مردم، به‌ویژه ضعیف‌ترین و آسیب‌پذیرترین قشرها، اثری بسیار منفی بگذارد. هر اقتصادی حتی اگر بخواهد با دور شدن از فعالیت‌های ناکارا و حرکت به سمت فعالیت‌های کاراتر، نرخ رشد اقتصادی خود را بالا ببرد، تعدیلات مورد نیاز برای تغییر ساختار تولید به زمان نیاز دارد. در اقتصادهای کمتر توسعه یافته، مدت زمان لازم برای این تعدیلات، به دلیل انعطاف‌ناپذیری سیستم و عدم تحرک عوامل تولید، به مراتب طولانی‌تر است. از آنجا که تخصیص منابع براساس اولویت‌های بازار همیشه به سمت منتفع شدن افرادی با دارایی‌ها و درآمدهای بیشتر گرایش دارد، لذا سیاست‌های مبتنی بر بازار طبیعتاً به‌عنوان سیاست‌هایی بر ضد فقرا و به نفع ثروتمندان تلقی می‌شوند. از آنجا که ایندیرا گاندی مایل نبود مردم چنین استنباطی از دولت او داشته باشند، حرکت او به سوی مرحلهٔ تعدیلات، با سیاست‌های قاطعانه‌ای با هدف حمایت از فقرا و طبقات آسیب‌پذیر همراه بود.

در سال ۱۹۸۱ او با امضای موافقت‌نامه‌ای با صندوق بین‌المللی پول (IMF) تعهد دریافت حدود شش میلیارد دلار اعتبار را از این صندوق گرفت. این اعتبار یکی از کم قیدترین موافقت‌نامه‌های صندوق بین‌المللی پول در طول تاریخ این صندوق بود. برخلاف سایر کشورها که به دلیل بحران در موازنهٔ پرداخت‌هایشان از صندوق بین‌المللی پول تقاضای کمک می‌کنند، علت مراجعهٔ هند به این مؤسسه مالی این مسئله نبود. اقدام هند، یک اقدام احتیاطی برای تأمین تقاضای مازاد احتمالی ارز بود که انتظار می‌رفت در نتیجهٔ اصلاحات اقتصادی، که هند در نظر داشت اجرا کند، به‌وجود آید. صندوق بین‌المللی پول موافقت کرده بود که اصلاحات اقتصادی هند به‌صورت گام به گام انجام گیرد؛ به طوری که کنترل‌ها و

مقررات نظارتی به شیوه‌ای برچیده شود که دیگر موانعی الزامی نباشند و سیاست‌های سختگرانه مالی، حتی پس از اجرای برنامه‌های اجتماعی به نفع فقرا، همچنان ادامه یابد. اثر کاهش مقررات نظارتی، چه در زمینهٔ فعالیت‌های تجاری داخلی و چه خارجی، تقریباً بلافاصله خود را به صورت افزایش رشد تولید ناخالص داخلی و نیز افزایش صادرات و ذخایر ارزی نشان داد. هند تعهدات خود نسبت به صندوق بین‌المللی پول را با انجام توصیه‌های کامل آن مؤسسه، مدت‌ها قبل از آنکه کل مبلغ وعده داده شده را دریافت کند، خاتمه داد.

اگر اعتصاب بزرگ کارگران نساجی اتفاق نمی‌افتاد، شاید صادرات و تولید هند بیش از اینها رشد پیدا می‌کرد. این اعتصاب که حدود یک سال به‌طول انجامید، عملاً بزرگترین صنعت کشور را به تعطیلی کشاند. چند عامل سیاسی دیگر نیز، مانند گسترش درگیری‌های مسلحانه و نزاع‌های قومی در پنجاب و شمال شرق، مستقیماً بر تولید و حمل و نقل کشور اثر منفی گذاشت و باعث افزایش شدید هزینه‌های دولتی برای حفظ نظم و قانون در کشور شد. این شرایط همچنین مقاومت در برابر تقاضای افزایش قیمت غلات را که عمدتاً توسط کشاورزان پنجاب و مناطق اطراف آن درخواست می‌شد، بسیار دشوار می‌ساخت. با افزایش قیمت غلات، مبلغ یارانه‌های مواد غذایی نیز که برای حفظ سیستم توزیع دولتی لازم بود، افزایش می‌یافت. علی‌رغم تمامی این مشکلات، کسری بودجه کنترل شد و نظام انضباط مالی به‌طور کلی باقی ماند تا بتوان فرایند آزادسازی اقتصاد و اصلاحات را پیش برد.

ایندیرا گاندی سه کمیته با هدف طراحی‌ساز و کاری برای کاهش آزادسازی بخش مالی، بخش تجارت خارجی و شرکت‌های دولتی به‌وجود آورد. و این نشانه‌ای بود از آنکه دولت نسبت به انجام اصلاحات، که خود عاملی مؤثر در افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی است، متعهد است.

پس از مرگ ایندیرا گاندی و در دوران رهبری راجیو گاندی، فرایند اصلاحات و حرکت به‌سوی آزادسازی هرچه بیشتر، نظام تجاری و تولید داخلی هند سرعت بیشتری یافت. اقتصاد هند به رشد سریع خود ادامه داد ــ با نرخ رشدی به مراتب بالاتر از میانگین نرخ رشد تا پایان دههٔ ۱۹۷۰ ــ اما دولت همچنان به خاطر افزایش هزینه‌های دولتی، نه فقط به منظور اجرای برنامه‌های اجتماعی، بلکه برای حفظ

نظم و قانون داخلی و مسائل دفاعی، تحت فشار زیادی قرار داشت. با آغاز سست شدن انضباط و سختگیری‌های مالی، کسری بودجه با سرعت نسبتاً زیادی روبه افزایش گذاشت. هرچند موانع بر سر راه سرمایه‌گذاری‌های خارجی به شکلی اساسی کاهش یافت، اما جریان این سرمایه‌گذاری‌ها چندان افزایشی پیدا نکرد. دسترسی به اعتبارات بلندمدت کماکان تا حد زیادی از طریق مؤسسات بین‌المللی میسر بود، که آنان نیز مایل نبودند مبالغ قابل توجهی وام در اختیار هند قرار دهند. دولت، به‌جای طرح‌ریزی پروژه‌ها و خط‌مشی‌هایی جهت جذب این وام‌های بلندمدت، راه ساده‌تر را که همانا تأمین کسری فزایندهٔ مالی از طریق استقراض‌های کوتاه‌مدت بود، برگزید. در نتیجه، دولت با مبالغ هنگفتی بدهی خارجی کوتاه‌مدت و، درکنار آن، با انبوه مشکلات مربوط به استمحال و استقراض مجدد برای پرداخت این بدهی‌ها روبه‌رو گردید.

ما سیر تکامل خط‌مشی توسعهٔ هند را در دههٔ ۱۹۸۰ در چهار نتیجه‌گیری عمده، ارزیابی می‌کنیم؛

الف) این خط‌مشی‌ها توانستند در روند کند رشد تولید ناخالص داخلی که در دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در حدود سالانه ۳/۵ درصد بود، تحول جدید ایجاد کنند. میانگین نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی در دهۀ ۱۹۸۰ بین ۵/۵ و ۵/۷ درصد بود که موجب نرخ رشد سرانهٔ تولید ناخالص داخلی‌ای در حدود ۳/۵ درصد در سال شد. این امر نیز به نوبهٔ خود باعث افزایش نرخ رشد هزینه‌های سرانه مصرفی شد، به‌طوری که به بیش از دو برابر نرخ مشابه در ۳۰ سال گذشته رسید و این موضوع درکاهش میزان فقر در هند بسیار مؤثر بود. برنامه‌های گستردهٔ حمایت از فقرا و طرح‌های افزای اشتغالی که در این سال‌ها انجام شد، اگر عملاً نابرابری را به گونهٔ چشمگیری کاهش نداد اما حداقل مانع از هرگونه حرکت منفی در جهت توزیع درآمد گردید.

ب) دومین عامل مهمی را که باعث این حد شتاب گرفتن نرخ رشد شده است، می‌توان تأثیر اصلاح خط‌مشی‌ها در حرکت به‌سوی آزادسازی اقتصاد و برچیدن کنترل‌ها و مقرراتی دانست که حداقل تا حدودی موانع دست و پاگیر بر سر راه تولید و سرمایه‌گذاری درکشور را کاهش دادند. اگر خط‌مشی‌های دهۀ ۱۹۸۰ را با سیاست‌های دهۀ گذشته مقایسه کنیم، در می‌یابیم که به غیر از این موضوع، تغییر

عمده‌ای در سیاست اقتصادی کشور رخ نداده است.

افزایش کارایی در اختصاص منابع و سرمایه‌گذاری‌ها، که ناشی از کاهش نظارت‌ها بود، نه‌تنها سطوح تولید را بالا برد، بلکه انتظارات در مورد رشد آینده را نیز بیشتر کرد که همین نکته زمینه را برای افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در بخش‌های کشاورزی و صنعت فراهم ساخت. اگر این اصلاحات از طریق برنامه‌های طراحی شده توسط کمیته‌های اصلاحی بخش مالی، بخش تجارت خارجی و شرکت‌های دولتی (که قبلاً به آنها اشاره شد)، تقویت شد و با شدت و حدّت بیشتری دنبال می‌شد، اثر این اصلاحات بر ارتقاء کارایی کلی اقتصاد و نیز افزایش نرخ سرمایه‌گذاری بیشتر می‌شد و نرخ رشد بیش از اینها افزایش می‌یافت.

پ) از آنجاکه نرخ‌های سرمایه‌گذاری دولتی و هزینه‌های اجتماعی، همگام با افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی نگاه داشته می‌شد، برای بسیج پس‌اندازهای داخلی جهت تأمین اعتبار این سرمایه‌گذاری‌ها فشار فزاینده‌ای وجود داشت. اگرچه نرخ‌های پس‌انداز داخلی نیز به موازات رشد تولید ناخالص داخلی افزایش یافت، حفظ سیاست‌های سختگیرانه مالی و مهارکسری مالی و استفاده از پس‌اندازهای دولت به گونهٔ فزاینده‌ای به ابزار اصلی و حیاتی جهت حفظ آهنگ توسعه تبدیل شد. بدین‌ترتیب اعتبار لازم برای مجموع نرخ سرمایه‌گذاری، بخش دولتی به اتفاق بخش خصوصی بایستی از طریق مجموع نرخ پس‌اندازهای داخلی و سرمایه‌های خارجی تأمین می‌شد. با در نظرگرفتن هر سطحی از سرمایه‌های خارجی، افزایش در نرخ مصرف پس‌اندازهای دولتی، منابع مالی موجود برای تأمین اعتبار سرمایه‌گذاری را می‌کاهد و در نتیجه، نرخ بهره را افزایش داده و سطح واقعی سرمایه‌گذاری بخش خصوصی را تنزل می‌دهد.

مجموع سرمایه‌گذاری بخش دولتی و خصوصی فقط در صورتی از نرخ‌های پس‌انداز داخلی تجاوز می‌کند که جریان ورود اندوخته‌های خارجی افزوده شده که باعث افزایش بدهی‌های خارجی و تعهداتی می‌شود که باید با ارزهای خارجی تأمین شود و این وضع نهایتاً منجر به بی‌ثمرکردن روزافزون فرایند توسعه می‌شود. به عبارت دیگر، برای اجرای موفقیت‌آمیز یک خط‌مشی توسعه مبتنی بر اصلاحات اقتصادی، الزاماً باید انضباط و مقررات سختگیرانه مالی حفظ شود وکسری بودجه کاهش یابد.

ت) چهارم، در حالی که طی این دوره فرایند اصلاحات گسترده‌تر و عمیق‌تر شد، در تقویت انضباط مالی موفقیتی متناسب با این گسترش دامنه اصلاحات، به‌دست نیامد. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد. مازاد درآمد سال‌های گذشته پیوسته کاهش یافت و در نهایت به دلیل استقراض‌های پی‌درپی جهت بازپرداخت بدهی‌های معوق داخلی و خارجی، منجر به کسری درآمد روزافزون گردید.

به منظور حفظ یک چنین انضباط مالی، انجام اصلاحات در سیستم‌های درآمد و هزینهٔ دولت ضروری بود. اجرای این اصلاحات از نظر سیاسی، دشوارترین کار است زیرا هرگونه تغییر در هر یک از ارقام درآمد یا هزینه، بر برخی ازگروه‌های ذی‌نفع، اثر نامطلوب می‌گذارد و بهره‌گیرندگان از این فرایند، هرچند به صورت لایه‌ای بسیار نازک اما در سراسر کشور پراکنده‌اند. طی این دوره برنامه‌هایی با هدف اصلاح نظام مالیاتی طراحی و با شدت بیشتری در اوایل دههٔ ۱۹۹۰، به مورد اجراگذاشته شد که عوارض گمرکی را نیز در برمی‌گرفت. در نتیجه، شناوری و کارایی نظام مالیاتی بهبود یافت. مع‌هذا، برای اصلاح سیستم هزینه‌های دولت، یعنی کاهش نرخ هزینه‌های دولتی یا به حداقل رساندن آن پس از تأمین نیازهای ضروری جهت اجرای برنامه‌های اجتماعی، کار چندانی میسر نشد.

ضعف مدیریت[1]

به این ترتیب، بزرگترین ضعف یا شکست خط‌مشی‌های توسعهٔ دههٔ ۱۹۸۰ را می‌توان با ناتوانی در بهبود انضباط مالی سیستم مرتبط دانست. این موضوع نیز، عمدتاً ناشی از ضعف رهبری دولت در طراحی و اجرای سیستم مدیریت بهتر بود. در آن زمان همهٔ افراد ذی‌ربط می‌بایست می‌دانستند که بدون یک سیستم صحیح مدیریت دولتی، هیچ سیاست توسعه‌ای که قرار باشد توسط دولت اجرا شود، چه با هدف تجدید ساختار سوسیالیستی اقتصاد و چه برای توسعهٔ یک اقتصاد مختلط مبتنی بر سیاستی دولتی با هدف افزایش سرمایه‌گذاری و رشد همراه با توسعهٔ اجتماعی، امید موفقیت ندارد. عاملان دولتی که مسئولیت اجرای این برنامه‌ها را برعهده می‌گیرند، باید برای این کار به اندازهٔ کافی انگیزه داشته باشند و همچنین

1. Governance

برای اجرای مؤثر برنامه‌ها و نظارت بر آنها، باید یک سیستم متناسب پاداش و تنبیه نیز در نظرگرفته شود.

مسئولیت اجرای این برنامه‌ها بر عهدهٔ دو عامل عمدهٔ دولتی بود. نخستین عامل، سیستم شرکت‌های دولتی شامل رؤسا، مدیران و کارگران مؤسسات و واحدهای مختلف بخش دولتی بود؛ و دومین عامل، نظام اداری بود که مسئولیت اجرای برنامه‌های دولتی خارج از شرکت‌های دولتی را برعهده داشتند. در تمام طول این سالها، اصلاح این دو نهاد که برای اجرای موفقیت‌آمیز هر برنامهٔ دولتی فوق‌العاده اهمیت داشت، نادیده گرفته شد.

برنامه‌های هزینه‌های دولتی برای توسعهٔ اجتماعی، که به ابزار مهمی برای افزودن وجه برابری‌طلبانه به خط‌مشی توسعه تبدیل شد، به‌گونهٔ فزاینده‌ای به یک عامل اتلاف منابع بدل گردید. در این برنامه‌ها، مقرون به صرفه بودن مدنظر قرار نمی‌گرفت و در سازوکار تحویل برنامه‌ها به ندرت سیستمی برای پاسخگویی و یا نظارت از سوی افراد ذی‌نفع در این برنامه‌ها منظور می‌شد. اگر جنبهٔ اقتصادی و به صرفه بودن این برنامه‌ها تقویت می‌شد و اگر این برنامه‌ها به گونهٔ مؤثرتری طبق اهداف پیش‌بینی شده در اختیار بهره‌برداران آنها قرار می‌گرفت، هم‌اکنون این امکان وجود داشت که از سطح توسعهٔ اجتماعی بالاتری برخوردار باشیم. سطحی که با افزایش چشمگیری هزینه‌های دولتی در چارچوب این برنامه‌ها، تناسب داشته باشد. نظام شوراهای محلی که در دوران راجیو گاندی معرفی شد، این توانمندی بالقوه را داشت که شیوهٔ جدیدی از توسعهٔ غیر متمرکز را پیاده کند که در آن، افراد ذی‌نفع در سطح توده‌های مردم، در فرایند توسعه قدرت و اختیار بیشتری داشته باشند و بتوانند به گونه مؤثرتری بر اجرای برنامه‌های توسعه نظارت کند. اما در عمل، این نظام نیز هنوز پویایی و شتاب لازم را به‌دست نیاورده است و به همین دلیل هنوز نتوانسته است از اتلاف منابع یا سوءاستفاده از منابع، که به صورت امری معمول درآمده است، ممانعت کند.

اصلاحات اقتصادی دههٔ ۱۹۹۰

تحلیل تجربهٔ اصلاحات اقتصادی در دههٔ ۱۹۹۰، برخی از ملاحظاتی راکه در بالا مطرح شد تأیید می‌کند. در سال ۱۹۹۱ در واکنش به بحران مدیریت ارزی، که

به وضعیت ناشی از جنگ خلیج فارس مربوط می‌شد، دولت مجموعه تدابیری در جهت اصلاحات اقتصادی ارائه کرد که عملاً سیستم کنترل و صدور مجوز را کاملاً از بین برد هرچند این تدابیر با اصلاحات در نظام حقوقی و بخش مالی همراه نبود، اما اجرای آن موجب تقویت فرایند اصلاحاتی شد که در دههٔ ۱۹۸۰ شروع شده بود. دستاوردهای این تدابیر، بسیار چشمگیر بود. نرخ‌های رشد که پس از پیشرفت در سال‌های نخست اجرای برنامه، متوقف شده بود، اوج تازه‌ای گرفت و در سه سال پایانی برنامهٔ هشتم، از ۷ درصد تجاوز کرد. در زمینهٔ رشد صادرات و ذخایر ارزی نیز دستاوردهای مشابهی حاصل شد و برای نخستین‌بار در تاریخ هند، جریان سرمایه‌گذاری مستقیم و غیر مستقیم[1] خارجی به سرعت افزایش پیدا کرد. گسترش سرمایه‌گذاری دولتی، محدودتر شد که این امر بر ایجاد ظرفیت در بخش زیرساخت‌ها اثر گذاشت، اما نرخ سرمایه‌گذاری خصوصی به میزان بسیار قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و در سه سال پایانی برنامهٔ هشتم، به حدود ۱۷ درصد در سال رسید. علی‌رغم صرف هنگفت اندوخته‌ها در بخش دولتی، نرخ پس‌اندازهای داخلی که در دوران هفتمین برنامهٔ پنج ساله برابر ۲۳ درصد بود، به سالی ۲۶ درصد افزایش یافت. بخش عظیمی از این افزایش ناشی از بالا رفتن پس‌انداز خانواده‌ها بود. پس‌انداز شرکت‌های دولتی و بخش شرکت‌های خصوصی نیز افزایش قابل ملاحظه‌ای یافت. اقتصاد هند به گونه‌ای کاملاً آشکار خود را در مسیر رشد بلندمدتی با نرخ حداقل ۷ درصد قرار داد، که این امر را می‌توان دستاوردی بزرگ دانست.

با این همه، فرایند اصلاحات کماکان ناتمام مانده است. اصلاحات در بخش مالی، به همراه تغییرات در نظام حقوقی که لازمهٔ افزایش در نرخ‌های سرمایه‌گذاری، تولید و اشتغال است، هنوز به هیچ وجه نمی‌تواند روند آزادسازی مبتنی بر بازار را که از سال‌ها قبل آغاز شده بود، تضمین کند. با این حال، مهمترین شکاف‌هایی که در این فرایند وجود داشت، از ناتوانی در مهار بی‌انضباطی‌های مالی و همچنین تغییر مقررات و رویه‌های مدیریت دولتی سرچشمه می‌گرفت. به عبارتی می‌توان گفت که این دو شکاف با یکدیگر ارتباط متقابل داشتند.

1. Portfolio

بی‌انضباطی مالی نیز تا حد زیادی نتیجهٔ ضعف مدیریت دولتی بود. پیشاپیش، مجموعه‌ای از اصلاحات مالیاتی که با یکدیگر سازگاری درونی داشتند، معرفی شده بود و این امکان وجود داشت که در طول زمان نقایص آنها برطرف شود. یک شرط اساسی برای اجرای این اصلاحات اعمال تغییراتی در ادارهٔ مالیات‌هاست که یکی از ابعاد بنیادی مدیریت دولتی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، اصلاح نظام هزینه‌های دولتی، بدون توجه به مقتضیات اقتصادی و مقرون به صرفه بودن این برنامه‌ها و اجرا و تحویل آنها، که همچنین از مشکلات اساسی مدیریت دولتی هستند، میسر نیست. شرکت‌های دولتی، به‌طور کلی، به‌صورت عاملانی برای اجرای برنامه‌های تولیدی دولت، با شمار فراوانی واحدهای اقتصادی که به شدت ضرر می‌دهند، باقی مانده‌اند و حتی آن دست از مؤسساتی که سودآور هستند نیز افق وسیعی برای بهبود عملکردهایشان پیش رو دارند. برنامه‌های عمدهٔ اصلاحات، عملاً این شرکت‌های دولتی را نادیده گرفتند. با توجه به اینکه مشکلات در زمینه مدیریت دولتی عملاً حل نشده باقی مانده است، فرایند اصلاحات اقتصادی در پایان دههٔ ۱۹۹۰ تقریباً با مشکلاتی مشابه مشکلات یک دههٔ قبل روبه‌روست.

۵۰ سال پیشرفت در کشاورزی هند

ام. اس. سوامی‌ناتان[1]

مقدمه

هند زمانی به استقلال دست یافت که آثار قحطی و خشکسالی بزرگ بنگال در سال‌های ۱۹۴۳ ـ ۱۹۴۲ همچنان ادامه داشت. جای شگفتی نیست که جواهرلعل نهرو، اولین نخست‌وزیر هند، در اوایل سال ۱۹۴۶ گفت: «همه چیز را می‌توان به بعد موکول کرد، اما کشاورزی را نه.»

به لطف مجموعه‌ای از سیاست‌های فناوری، خدماتی و دولتی، که از ابتدای نخستین برنامهٔ پنج ساله در سال ۱۹۵۰ به مورد اجرا گذاشته شد، هند از کشوری که همیشه با تصویری از «کاسه گدایی» در دست در نظرها مجسم می‌شد، اکنون خود را به مقامی رسانده است که از لحاظ تولید برخی محصولات مهم، رتبهٔ اول یا دوم جهان را در اختیار دارد (جدول ۱). ما از لحاظ تولید شیر نیز در مقام دوم جهان قرار داریم و همچنین توانسته‌ایم ذخیرهٔ احتیاطی قابل توجهی از غلات خوراکی گرد آوریم (جدول ۲).

---

1. M. S. Swaminathan

جدول ۱
سهم هند از لحاظ میزان تولید و سطح زیرکشت
محصولات اساسی کشاورزی
۹۷ ـ ۱۹۹۵

محصول	سهم هند		مقام هند	
	تولید درصد	مساحت درصد	تولید	مساحت
گندم	۱۱/۴	۱۱/۲	۲	۲
برنج	۲۱/۴	۲۸/۵	۲	۱
غلات درشت	۳/۴	۹/۰	۵	۳
سیب‌زمینی	۶/۲	۶/۰	۵	۵
حبوبات	۲۶/۰	۳۶/۶	۱	۱
بادام‌زمینی	۲۸/۶	۳۵/۲	۱	۱
نیشکر	۲۲/۶	۲۰	۲	۲
چای	۲۸/۳	۱۸/۵	۱	۲
توتون	۸/۳	۸/۷	۳	۲
کنف	۵۲/۵	۵۱/۵	۱	۱
پنبه	۱۴	۲۰/۷	۳	۱

منبع: سازمان خواروبار کشاورزی (FAO)، ۱۹۹۷.

جدول ۲
تهیه توزیع و ذخایر احتیاطی غلات

سال	کل	تهیه		توزیع عمومی	ذخیره در پایان سال
		برنج	گندم		
۱۹۷۱	۸/۹	۳/۵	۵/۱	۷/۸	۸/۱
۱۹۸۱	۱۳/۰	۶/۲	۶/۶	۱۳	۱۱/۵
۱۹۹۱	۱۸/۲	۱۰/۵	۷/۸	۲۰/۸	۱۲/۲
۱۹۹۴	۲۵	۱۳/۱	۱۱/۹	۱۹/۴	۲۶/۸
۱۹۹۶	۲۰/۱	۱۱/۹	۸/۲	۲۵/۷	۱۶/۴

منبع: بررسی اقتصادی (مقالات متعدد)

انقلاب گندم

این پیشرفت‌ها چگونه روی داد؟ در اینجا گندم را به‌عنوان نمونه در نظر می‌گیریم، زیرا گندم نخستین محصولی بود که شاهد چنان افزایش چشمگیری در میزان بهره‌وری و تولید آن بودیم که در سال ۱۹۶۸ نخست‌وزیر وقت تصمیم گرفت تمبر ویژه‌ای با عنوان «انقلاب گندم» منتشر شود.

راگاوان[1] (۱۹۹۵) پیشرفت در بهبود تولید و بهره‌دهی گندم هند در سال‌های ۵۳ ـ ۱۹۵۲ را تحلیل کرده است. او چنین نتیجه‌گیری کرده که محصول گندم از ابتدای انقلاب سبز در سال ۱۹۶۸ به بعد، روند رشد شدیدی را در مدتی طولانی طی کرده است. در سال ۱۹۹۷ کشاورزان کشور حدود ۶۳ میلیون تن گندم برداشت کردند، در حالی که در زمان استقلال (سال ۱۹۴۷)، این مقدار از ۶ میلیون تن تجاوز نمی‌کرد. قسمت اعظم این افزایش در تولید گندم ناشی از بهبود بهره‌دهی بوده است. در غیر این صورت ما به جای حدود ۲۴ میلیون هکتاری که امروز زیر کشت

1. Raghavan

گندم می‌بریم، به حدود ۶۹ میلیون هکتار زمین نیاز داشتیم تا ۶۹ میلیون تن محصول تولید کنیم. این پیشرفت خیره‌کننده، به دلیل اعمال یک سلسله سیاست‌های فناوری، خدماتی و سیاست‌های دولتی، از طریق برنامهٔ تولید گونه‌های پر محصول (HYVP)، میسر گردید. این برنامه در سال ۱۹۶۶ توسط دولت هند اعلام شد.

افزایش بهره‌وری محصول گندم، یکی از هیجان‌انگیزترین وقایع در علم کشاورزی، نه‌تنها در کشور ما بلکه در سراسر جهان است. صورت جلسات مذاکراتی که در سال ۱۹۹۰ در مدرس و دهلی‌نو انجام گرفت، ما را با رئوس وقایع مهمی که به انقلاب گندم انجامید، آشنا می‌کند (سوامی‌ناتان، ۱۹۹۳).

کشت گندم در هند، سابقه‌ای چند هزار ساله دارد. در اکتشافات موهنجودارو دانه‌های گندم نیز به‌دست آمد. گونهٔ گندمی که در دوران تمدن موهنجودارو کشت می‌شد، بعدها به‌عنوان تریتیکوم استیووم[1]، و گونهٔ فرعی آن، اسفروکوکوم[2]، نامگذاری شد. همان‌گونه که از نام این‌گونهٔ فرعی برمی‌آید، دانه‌های آن کروی شکل است. به‌علاوه بوتهٔ آن کوتاه است. از زمان تمدن موهنجودارو تا طلوع استقلال هند در سال ۱۹۴۷، این کشور ظرفیت تولید گندم خود را به حدود ۶ میلیون تن رساند. در سال ۱۹۶۶، به منظور پر کردن فاصلهٔ میان عرضه و تقاضا عمدتاً از طریق برنامهٔ LP ۴۸۰ ایالات متحده، حدود ۱۰ میلیون تن گندم وارد کرد.

یک سلسلهٔ تدابیر برای ایجاد زمینهٔ افزایش تولید مواد غذایی در دههٔ ۱۹۵۰ انجام گرفت که اصلاحات ارضی، آبیاری، تولید کود شیمیایی، تقویت کارهای پژوهشی و تشکیل یک سازمان ملی جهت ارائه خدمات در این زمینه، از آن جمله بود. تولید گندم و برنج افزایش یافت اما بهره‌دهی هر واحد از مساحت زمین، عملاً ثابت ماند.

این افزایش تولید، ناشی از افزایش سطح زیرکشت و افزایش مساحت زمین‌های آبی بود. تولید گندم در سال ۱۹۶۴ به ۱۲ میلیون تن رسید که با توجه به طوفان سهمگین موسمی، محصول خوبی بود.

دولت هند در سال ۱۹۶۱ به منظور افزایش بهره‌وری زمین‌های آبی، «برنامهٔ

---

1. Triticum aestivum
2. Sphaerococcum

فشرده بخش کشاورزی» (IADP) را به مورد اجرا گذاشت. هدف از اجرای این برنامه، معرفی بذرهای خوب و یک سلسله شیوه‌های زراعی بود که با استفاده از آنها، استفاده بهینه از آبیاری تحقق می‌یافت. متأسفانه، نخستین تجربهٔ برنامهٔ IADP، امیدوارکننده نبود. در عمل روشن شد که در این برنامه یک عامل مهم از قلم افتاده است که عبارت بودند از انتخاب گونه‌هایی که بتوانند به‌خوبی به مدیریت آبیاری مناسب و حاصلخیزی خاک پاسخ دهند. در سال ۱۹۶۶، از طریق برنامهٔ «تولید گونه‌های پر محصول»، گندم، برنج، ذرت معمولی، ذرت خوشه‌ای، و ارزن به‌عنوان محصولات مناسب این برنامه معرفی شدند. تولید گندم در سال ۱۹۶۸ به حدود ۱۷ میلیون تن رسید. به منظور گرامیداشت این جهش خیره‌کننده در تولید گندم، ایندیرا گاندی، نخست‌وزیر وقت دستور انتشار تمبر مخصوصی با عنوان «انقلاب گندم» را صادر کرد. اندکی پس از آن یک کارشناس کشاورزی امریکایی به نام دکتر ویلیام گد[1]، این پدیده را «انقلاب سبز» توصیف کرد زیرا همین بهبود باروری در محصول برنج نیز مشهود بود. من در آن زمان این رویداد را «کشاورزی براساس صرفه‌جویی در زمین» توصیف کردم زیرا راه افزایش تولید، بهبود بهره‌دهی زمین بود. شاید عبارت «کشاورزی براساس صرفه‌جویی در جنگل» عبارت مناسب‌تری باشد، زیرا توسعهٔ کشاورزی غالباً به قیمت از بین رفتن جنگل‌ها حاصل می‌شود. پس از چندین هزار سال، رکورد میزان برداشت محصول گندم، برنج و دیگر مواد عمدهٔ غذایی شکسته شد. این وقایع چگونه عملی شد؟

پرورش سیستماتیک گونه‌های مختلف محصول که در برابر تغذیهٔ بیشتر گیاه واکنش نشان می‌دهد از سال ۱۹۵۲ در هند آغاز شد. در این سال مرحوم دکتر ک. رامیا برنامه‌ای برای ترکیب ژن‌های مؤثر در برابر کود شیمیایی از گونه‌های ژاپنی ـ هندی به اجرا درآورد.

این برنامه به ابتکار مؤسسه مرکزی تحقیقات برنج، در کاتک[2]، تحت سرپرستی فائو (FAO) و شورای تحقیقات کشاورزی هند (ICAR) انجام شد. من در سال ۱۹۵۴ با رهنمودهای مرحوم «دکتر ان. پارتاساراتی[3]» روی این پروژه کار

---

1. William Gadd
2. Cuttack
3. N. Parthasarathi

کردم. هدف اصلی، جداکردن انواع خاصی ازگونه‌های ترکیبی ژاپنی و هندی بود که بتوانند به‌گونهٔ مؤثری، در هر هکتار حدود ۱۰۰ کیلوگرم نیتروژن جذب کنند. با این مقدار جذب مواد مغذی، هر هکتار می‌تواند حدود ۵ تن برنج تولید کند. این برنامه منجر به تولید گونه‌های ADT-27 در تامیل نادو و «ماشوری[۱]» در مالزی شد. در این میان چندین مشکل ژنتیکی نیز پیش آمد که گزینش سریع گونه‌های پر محصول برنج را ازگونه‌های ترکیبی هندی و ژاپنی دشوار کرد. با ابداع انواع برنج هندی نسبتاً حساس به نور، کم جا و نیمه کوتاه در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ که پایهٔ ژن آنها ژن کوتاه‌کنندهٔ دی ـ جی ـ وو[۲] در چین بود، تمایل به انتقال ژن ازگونه‌های ژاپنی به منظور ایجاد واکنش در برابر کودهای شیمیایی از بین رفت. برنج‌ها نیمه کوتاه ایندیکا (هندی) مانند تایچونگ بومی ۱،[۳] IR8 و جایا، مادهٔ اولیه را برای اجرای برنامه تولید گونه‌های پر محصول فراهم می‌کردند. در تجربیات بعدی، گونه‌های ژاپنی (ژاپونیکا) گرمسیری از تایوان نیز آزمایش خوبی، به‌عنوان گیاهان مادر، از خود نشان دادند.

مرحوم دکتر بی. پی. پال نیز برنامهٔ مشابهی در مورد گندم در مؤسسه تحقیقات کشاورزی هند (IARI) در دهلی‌نو آغاز کرد. این برنامه جامع و جدی در مورد گندم توسط پرورش‌دهندگان برجسته ای چون خانم دکتر اس. پی. کولی، وی. اس. ماتور و ام. وی. رائو و با همکاری پاتولوژیست‌های گیاهی مانند خانم دکتر آر. پراساد و ال. ام. جوشی، در زمینهٔ مقاومت گندم در برابر بیماری‌ها و نیز افزایش محصول، انجام گرفت. این برنامه نهایتاً به ایجاد گونه‌هایی مانند NP809 که دارای طیف وسیعی از ویژگی‌های مقاومت در ساقه و برگ بودند و نیز نوع NP824 که قادر بود به حدود ۵۰ کیلوگرم نیتروژن پاسخ دهد، انجامید.

زمانی که من در سال ۱۹۵۴ به مؤسسهٔ تحقیقات کشاورزی هند پیوستم، به کمک چند تن از همکاران و دانشجویان، تحقیقاتی را برای تولید گونه‌های گندم‌هایی که جاگیر نباشند و در برابر کود شیمیایی واکنش‌پذیر باشند، آغاز کردیم که بر مبنای همان مسیری بود که در مورد برنج طی شده بود. در آن زمان، راهبرد

1. Mashuri
2. Dee-Gee-Woo-gen
3. Taichung Native 1

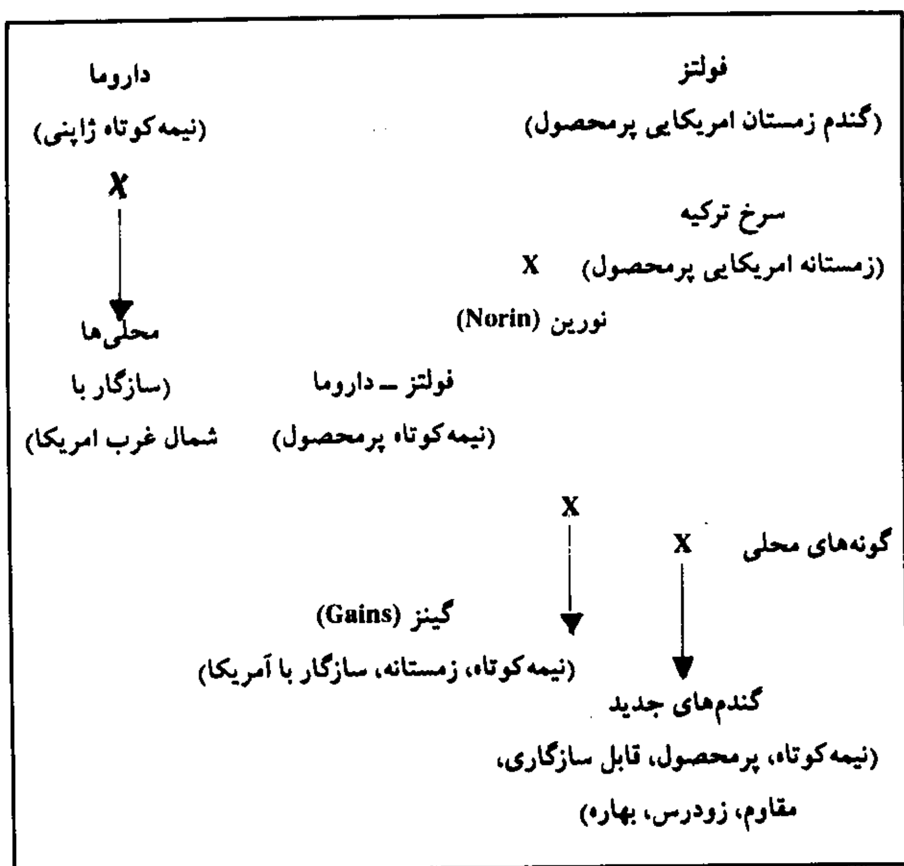
تحقیق سه بخش عمده داشت. نخست، باید گونه‌های نیمه کوتاه و با ساقهٔ سخت کومپاتوم[1] و اسفروکوکوم از گونه‌های فرعی تی. استیووم به گندم‌های کشت شده برای نان، پیوند زده شود. در مرحلهٔ دوم، باید با استفاده از تشعشع و مواد شیمیایی، در گونه‌های تجاری گندم ویژگی جهش زیستی ایجاد شود و در مرحلهٔ سوم، در مورد امکانات بالقوه برای سفت و محکم کردن ساقهٔ گندم از طریق شیمیایی، مطالعاتی صورت گیرد.

متأسفانه در هر سه این روش‌ها، علف‌های سخت نیز همیشه با ساقه‌های کوتاه و تعداد قلیل دانه‌ها همراه بود (مراجعه کنید به سوامی‌ناتان، ۱۹۶۸، ۱۹۶۴). محکم بودن ساقه به‌عنوان یک پیش‌شرط ضروری برای گرفتن پاسخ مطلوب در برابر آب و کود شیمیایی در نظر گرفته می‌شد زیرا گندم‌های بوته بلندی که در آن سازمان کشت می‌شدند، هنگام استفاده از کود شیمیایی، به lodge گرایش پیدا می‌کردند و یا می‌افتادند. از این گذشته، این Iodgin ، آبیاری را در مرحلهٔ رشد دانه، یعنی زمانی که محصول بیش از هر چیز از وجود آب بهره می‌گیرد، دشوار می‌کرد. به این ترتیب، با گونه‌های بلند قد سابق، امکان نداشت از کاربرد کودهای شیمیایی معدنی و آبیاری کافی، نتیجهٔ اقتصادی مطلوبی به‌دست آورد. میانگین برداشت محصول گندم، در حدی کمتر از یک تن در هر هکتار ثابت مانده بود. به همین دلیل بود که در دههٔ ۱۹۵۰، زمانی که کشور در مسیر افزایش سطح اراضی آبی و تولید کودهای شیمیایی معدنی قرار گرفت، تولید گونه‌های کم جا از اولویتی بسیار مهم برخوردار شد.

در اواخر دههٔ ۱۹۵۰، کتاب‌ها و گزارش‌هایی در مورد پژوهش‌های علمی دربارهٔ انتقال ژن‌های کوتاه کننده از گندم نورین[2] به گندم‌های زمستانی امریکای شمالی به سرپرستی دکتر اورویل و وگِل منتشر شد. وی در پاسخی محبت‌آمیز به درخواست ما، نمونه‌هایی از دانه‌های گین[3] را که یک نوع گندم زمستانی نیمه کوتاه با دانه‌های قرمز رنگ بود، برای ما فرستاد.

---

1. Compactum
2. Norin 10
3. Gains



نمودار ۱ : منشأ گندم‌های نیمه کوتاه

او بعداً پیشنهاد کرد که برای به‌دست آوردن بذرگونه‌های نیمه کوتاه با زمینهٔ گندم بهاره با دکتر ان. ای. بورلوگ[1] در مکزیک تماس بگیریم (گندم‌های زمستانی برای جوانه زدن و دانه بستن، به ساعات طولانی آفتاب نیاز دارند).

در مارس ۱۹۶۱، چند خوشه گندم بهارهٔ کوتاه که توسط دکتر بورلوگ به مرکز

1. N. E. Borlaug

بین‌المللی مطالعات گندم معرفی و توسط وزارت کشاورزی امریکا فرستاده شده بود، به‌وسیلهٔ دکتر ام. وی. رائو در کشتزارهای مؤسسه تحقیقات کشاورزی هند کاشته شد. مجموعه ویژگی‌های این گونه بسیار جالب توجه بود. قد آنها کوتاه‌تر و گل‌آذین‌های آن درازتر بود، درست برخلاف گونه‌های ترکیبی استیبوم و کومپکتوم و اسفروکوکوم، که ژن‌های جهشی به آنها افزوده شده بود و همگی آنها قدهایی کوتاه با گل آذین‌های کوچک داشتند.

در ماه مه ۱۹۶۲، از دکتر بی. پی. پال، مدیر وقت مؤسسه تحقیقات کشاورزی هند کتباً تقاضا کردم که از دکتر بورلوگ برای بازدید از هند دعوت به عمل آید و همچنین طیف وسیعی از گندم‌های کوتاه که حاوی ژن‌های کوتاه‌کنندهٔ نورین ۱۰ باشد، از مکزیک تهیه شود. من در این درخواست تشریح کردم که چرا باید بلافاصله، برنامهٔ فعالانه‌ای را برای پرورش گندم کوتاه، براساس ژن‌هایی که روی گل‌آذین‌ها اثر جهش‌دهندگی نمی‌گذارند، اجرا کنیم. نامهٔ من توسط دکتر پال به وزارت کشاورزی ارائه شد و این وزارتخانه، از دکتر آر. دبلیو. کامینگز در بنیاد راکفلر تقاضا کرد که مقدمات سفر دکتر بورلوگ و همچنین ارسال گندم‌های موردنظر را مهیا سازد. دکتر بورلوگ در مارس ۱۹۶۳ از هند دیدن کرد و در سپتامبر همان سال طیف وسیعی از مواد درخواستی را برای ما فرستاد. در اوت ۱۹۶۴، گزارش مفصلی دربارهٔ آزمایش‌ها و تجربه‌های انجام شده در مورد خوشه‌های گندم مکزیکی در کنفرانس سراسری تحقیقات گندم هند ارائه شد (سوامی‌ناتان، ۱۹۶۵).

من همچنین در سال ۱۹۶۴ پیشنهاد کردم که یک برنامهٔ ترویج ملی در کشتزارها انجام شود که از این کار دو هدف موردنظر بود. یکی بررسی نتایج حاصله در مزارع نمونه و اراضی کشاورزی و دیگر، آشنا کردن کشاورزان با فرصت‌های جدید با عرضه گونه‌های نیمه کوتاه به‌دست آمده که موجب افزایش بسیار چشمگیر محصول گندم آنها می‌شود (سوامی‌ناتان، ۱۹۶۶، ۱۹۷۱).

زمانی که برخی کشاورزان با کمک دانشمندان، برنامهٔ ترویج ملی را اجرا کرده و از هر هکتار، ۵ تن گندم برداشت کردند، تأثیر آن در میان سایر کشاورزان بسیار چشمگیر بود. هجوم مشتاقانهٔ کشاورزان برای تهیهٔ بذرهای جدید آغاز شد و سطح زیرکشت گونه‌های پر محصول، از ۴ هکتار در سال ۶۴ ـ ۱۹۶۳ به بیش از ۴ میلیون هکتار در سال ۷۳ ـ ۱۹۷۱ رسید. این امر ناشی از تصمیم شجاعانه وزیر وقت غذا

وکشاورزی، سی. سوبرامانیام[1]، در سال ۱۹۶۶ برای واردکردن ۱۸۰۰۰ تن بذر از گونه‌های نیمه کوتاه مکزیکی لرما روجو ۶۴ A[2] و سونورا ۶۴[3] بود. سوبرامانیام اخیراً تصمیمات و خط‌مشی‌هایی راکه اتخاذ آنها در سال‌های ۶۷ ـ ۱۹۶۴ منجر به انقلاب سبز شد، به رشتهٔ تحریر درآورده است. مرحوم بی. سیوارامان، معاون کشاورزی وقت و گروهی از دانشمندان به ریاست دکتر ک. رامیا نیز وی را در طرح‌ریزی و معرفی برنامهٔ تولید گونه‌های پر محصول یاری کردند.

در سال ۱۹۶۷ متوجه شدم در میان کشاورزانی که صاحب اراضی نسبتاً وسیعی در شمال غرب هند هستند، گرایش به استفاده از مقادیر زیادی کود شیمیایی وکشت یک گونهٔ واحد ژنتیکی در اراضی بزرگ و مجاور هم پدید آمده است. به همین دلیل، طی سخنانی خطاب به بخش علوم کشاورزی کنگرهٔ علوم هند که در ژانویهٔ ۱۹۶۸ در شهر بنارس تشکیل جلسه داده بود، لزوم توجه به پایداری زیست‌شناختی را در تلاش‌های مربوط به افزایش میزان محصول و نیز ضرورت حمایت بیشتر از تحقیقات و گسترش کشاورزی مورد تأکید قرار دادم (سومی‌تابان، ۱۹۶۸).

در اینجا بخشی از آن سخنرانی را نقل می‌کنیم:

کشاورزی پر بازده، اگر به شیوهٔ عملی انجام شود، امکانات و فرصت‌های عظیمی را پدید می‌آورد. اما اگر در آن صرفاً انگیزهٔ سودآوری فوری مطرح باشد، خطرات فراوانی را در پی خواهد داشت. جامعهٔ کشاورزی علاقه‌مند به کشاورزی پر محصول در هند، باید از این موضوع آگاه باشد. کشت مداوم زمین بدون حفظ حاصلخیزی و ساختار خاک، نهایتاً منجر به پدید آمدن بیابان‌های گسترده خواهد شد. آبیاری نیز بدون در نظر گرفتن تمهیداتی برای زهکشی، باعث قلیایی و یا شور شدن خاک می‌گردد. استفادهٔ بی‌رویه از آفت‌کش‌ها، قارچ‌کش‌ها و علف‌کش‌ها موجب پدید آمدن تحولات منفی در توازن بیولوژیکی شده و به تبع آن وجود ذرات مسموم در غلات یا انواع دیگر گیاهان خوراکی، باعث افزایش موارد سرطان و دیگر بیماری‌ها می‌گردد. استفادهٔ بسیار از آب‌های

---

1. C. Subramaniam
2. Lerma Rojo 64 A
3. Sonora 64

زیرزمینی منجر به خالی شدن سریع این منبع ارزشمند که در طول اعصار متمادی کشاورزی طبیعی به ما رسیده است، خواهد شد.
جایگزین کردن سریع یک یا دو گونهٔ پر محصول به‌جای شمار فراوانی از انواع سازگار با طبیعت بومی در سطوح گسترده، باعث شیوع آفت‌های جدی و خطرناکی خواهد شد که می‌توانند کل محصول را نابود کنند. بنابراین، به‌کارگیری کشاورزی بر محصول، بدون درک صحیح از عواقب مختلف یک‌یک تغییراتی که در کشاورزی سنتی ایجاد می‌شود و بدون آنکه پایگاهی علمی و آموزشی مناسب برای آن ایجاد گردد، در بلندمدت، به‌جای رونق کشاورزی فاجعه‌ای در کشاورزی به بار خواهد آورد.

حتی در نخستین سال اجرای برنامهٔ تولید گندم نیمه کوتاه با استفاده از بذری که دکتر بورلوگ در سال ۱۹۶۳ از مکزیک فرستاده بود، ما یک راهبرد پنج جانبه برای تولید شمار زیادی از انواع پر محصول که حاوی طیف وسیعی از ویژگی‌های مقاومت در برابر صدمات زیستی و غیر زیستی بود به شرح زیر طرح‌ریزی کردیم:

الف ـ رواج مستقیم گندم‌های نویدبخش مکزیکی؛ این امر منجر به ارائه گونه‌های لرما روجو A ۶۴ و سونورا ۶۴ شد.

ب ـ گزینش از میان گونه‌های پیشرفته‌ای که از مکزیک دریافت شده بود؛ این کار باعث ارائه گونه‌های کالیان سونا و سونالیکا گردید.

پ ـ پیوند خوشه‌های مکزیکی با گونه‌های هندی؛ این امر منجر به تولید بسیاری از خوشه‌های پر محصول و مقاوم در برابر زنگ، در نقاط مختلف کشور شد.

ت ـ ایجاد تمهیداتی برای تغییر رنگ سرخ گونه‌های لرما روجو A ۶۴ و سونورا ۶۴؛ در نتیجهٔ این کار، گونه‌های پوسالرما و شربتی سونورا به‌وجود آمد.

ج ـ پیوند گونهٔ نیمه کوتاه تی. استیووم با انواع تی. دوروم به منظور تولید گونه‌های نیمه‌کوتاه تی. دوروم مانند مالاویکا، که حاصل چنین پیوندهای ژنتیکی بود.

در تمام این موارد، به مقاومت آنها در برابر بیماری‌ها و کیفیت دانه‌ها از نظر پخت نان نیز توجه می‌شد. از همه مهمتر آنکه اگر شرایط مناسب زراعی، یعنی بذرافشانی در عمق کوتاه و نخستین آبیاری در مرحلهٔ شروع ریشه زدن، فراهم

نشود، گندم‌های کوتاه هرگز توانایی پر محصول شدن خود را بروز نمی‌دهند.

تحقیقات جهت پیشگیری از بروز مشکلات بالقوهٔ زیست‌محیطی شدت یافت و گونه‌های فراوانی از انواع پر محصول با قدرت مقاومت در برابر ارگانیسم‌های اصلی بیماری‌زا و یا توان سازگاری با آن‌ها به‌وجود آمد. هدف من از ذکر این موضوع تأکید بر این واقعیت است که دانشمندان ما در رشتهٔ کشاورزی، هنگام معرفی فناوری‌های جدید، کاملاً از لزوم تجزیه و تحلیل‌های مربوط به کنش‌ها و واکنش‌ها، آگاه بودند. این آگاهی منجر به تلاش بیشتر در زمینهٔ تنوع بخشیدن به گونه‌ها و شناسایی هرچه بیشتر ژن‌ها جهت سازگاری با فشارهای زیستی و غیر زیستی شد. به همین دلیل است که در طول ۳۰ سال گذشته، تولید گندم هند پیوسته روند صعودی داشته است. سرعت خیره‌کنندهٔ ابداع انواع مختلف پر محصول از گونهٔ اولیهٔ مکزیکی و بسط آنها در سراسر کشور، نتیجهٔ آزمایش‌های متعدد در مکان‌های مختلف و تحقیقات برنامه‌ریزی شده و دقیق در چارچوب پروژهٔ سراسری تحقیقات گندم یکدست شده، توسط شورای تحقیقات کشاورزی هند (ICAR) بود هند عمیقاً مدیون بینش پویای نخستین هماهنگ‌کنندهٔ این برنامه، یعنی دکتر آ. بی. جوشی و جانشینان وی خانم دکتر اس. پی. کولی، ام. وی. رائو، آ. آستن، جی. پی. تاندون و دکتر اس. ناگا راجان است.

پروژهٔ یکدست شده، نمونهٔ خیره‌کننده‌ای از یک همکاری هدفمند، بین‌المللی و برنامه‌ریزی شده است. به روح شادروان دکتر بی. پی. پال، کسی که پرورش سازمان یافتهٔ گندم و برنامه‌های هدفمند آزمایش انواع آن را در هند پایه‌گذاری کرد، درود می‌فرستیم. همچنین، خدمات ارزشمند شادروان دکتر آر. جی. اندرسن را که بین سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۷۰ به‌عنوان یکی از هماهنگ‌کنندگان پروژهٔ سراسری تحقیقات گندم در هند فعالیت داشت، ارج می‌نهیم.

همچنین خدمات دکتر کامنیز از بنیاد راکفلر نیز شایستهٔ تقدیر است.

در اینجا لازم است از بسیاری از محققان جوانی در حوزه‌ها و زمین‌های گوناگون این برنامه فعالیت داشتند یاد شود و از زحمات آنها قدردانی شود. دکتر بورلوگ نیز که درکشور ما باقی ماند و به فعالیت‌های تحقیق و توسعه گندم مشغول شد. خدمات بسیاری انجام داد که از او سپاسگزاری می‌شود. و بسیاری محققان و دانشمندان دیگری که بدون همکاری و همیاری آنها این پروژه به سرانجام

نمی‌رسید. درکل، مشارکت‌کنندگان در برنامه تحقیقاتی گندم از هماهنگی و انسجام بالایی برخوردار بودند که نمونهٔ بی‌نظیری در تاریخ کشور ما بود.

پیشرفت‌های حاصله در امر تولید گندم همچنین ترکیب ارزشمندی از ارادهٔ سیاسی و مهارت علمی را به تصویر می‌کشد. اگر اقدام سیاسی بهارات راتنا سی. سوبرامانیام نبود، نتایج علمی کماکان در آزمایشگاه‌ها باقی می‌ماند.

در سطح اداری نیز یادداشت توافق میان شورای تحقیقات کشاورزی هند (ICAR) و (CIMMYT) بود که کل برنامه را به حرکت درآورد. شراکت این دو نهاد الگویی است که در شرایط کنونی، با توجه به گسترش سریع تحقیقات مبتنی بر حقوق دارایی‌های فکری (IPR) و کاهش تحقیقات برای نفع عموم در سطح ملی و بین‌المللی بسیار مناسب است. هدف اصلی تحقیقات در مورد محصولات ضروری در حفظ امنیت غذایی مانند گندم و برنج، باید نفع عموم باشد و نه سود تجاری. ما به خاطر به نمایش گذاردن نمونه‌ای خوب از قدرت شراکت و همزیستی در تحقیقات کشاورزی، مرهون رهبران ICAR و CIMMYT هستیم.

در تحلیل نهایی باید تأکید کرد که فقط زنان و مردان کشاورز هستند که غذا تولید می‌کنند. دانشمندان، مقامات دولتی و رهبران سیاسی تنها کاری که می‌توانند انجام دهند، همراهی و حمایت از آنهاست. قهرمان انقلاب گندم، کشاورز سخت‌کوش است. به همین دلیل میل دارم این مطلب را با نقل بخشی از مقاله‌ای که در سال ۱۹۶۹ در هفته‌نامهٔ مصور هند نوشتم، پایان دهم:

کشاورزان سرشار از شور و شوق، سخت کوش، ماهر و مصمم پنجاب محور اصلی انقلاب گندم بوده‌اند. معمولاً جوانان هستند که انقلاب را به راه می‌اندازند اما در این انقلاب، سن افراد مانعی برای شرکت آنان نبود. کشاورزان، اعم از پیر و جوان، باسواد و بی‌سواد، به آسانی شیوه نوین کشاورزی را پذیرفتند و به‌کار بستند.

مشاهدهٔ فارغ‌التحصیلان جوان دانشگاه‌ها، کارمندان اداری و نظامیان بازنشسته، کشاورزان بی‌سواد و زارعانی با زمین‌های کوچک که برای دریافت بذرهای جدید صف می‌بستند، بسیار دلگرم‌کننده است. حداقل در پنجاب جدایی میان اندیشه و کار که سمّ مهلک کشاورزی ما بوده است، در حال از میان رفتن است.

چالش‌های پیش‌رو

در ابتدا به فرصت‌های کشاورزی دیم می‌پردازم.

از دیدگاه تاریخی، توسعهٔ کشاورزی دیم به سال ۱۸۸۰ برمی‌گردد که در این سال نخستین کمیسیون خشکسالی، توسط حکومت انگلیسی وقت، تشکیل شد. اما نخستین برنامهٔ جامع در زمینهٔ تحقیقات مربوط به زراعت دیم، پنجاه سال بعد طرح‌ریزی گردید. در سال‌های ۳۵ ـ ۱۹۳۳، شورای تحقیقات کشاورزی امپراتوری (شورای تحقیقات کشاورزی هند (ICAR)کنونی) اجرای طرحی را در مورد زراعت دیم، در پنج مرکز، شامل شعله‌پور، بیجاپور، رایچور، هاگاری و روتاک، برعهده گرفت. سازمان هواشناسی هند نیز ارائه اطلاعات دقیقی در مورد «رابطهٔ طوفان‌های موسمی با تولید غذا» را آغاز کرد. گاهنامه‌هایی دربارهٔ ارتباط غذا و هوا منتشر شد. تشکیل مؤسسهٔ تحقیقاتی و آموزشی حفاظت از آب در «دهرادون» در سال ۱۹۵۴، شاید نخستین گامی بود که هند پس از استقلال در راه‌حل مشکلات حفاظت از آب و خاک برداشت. از آن پس، هراز چندگاه، طرح‌ها و برنامه‌هایی برای تثبیت و افزایش بهره‌دهی اراضی دیم، به همراه مدیریت منابع طبیعی پایدار (زمین و آب باران) به اجرا درآمده است. برنامه‌های تعمیق و توسعهٔ اراضی دیم که در هند به اجرا درآمده است، به ترتیب زمانی از این قرار است:

تاریخچهٔ تحقیق و توسعه اراضی دیم در هند

سال	برنامه‌های تحقیق و توسعه
۱۸۸۰	تشکیل نخستین کمیسیون خشکسالی
۱۹۲۳	تحقیق در زمینهٔ زراعت دیم در زمین کوچکی واقع در مانجاری، نزدیک پونا
۱۹۲۸	گزارش کمیسیون سلطنتی دربارهٔ کشاورزی
۱۹۳۳ ـ ۳۵	اجرای طرح‌های دیم‌کاری در ۵ مرکز
۱۹۵۴	تشکیل مؤسسهٔ تحقیقات حفاظت از آب و خاک در دهرادون با ۸ مرکز حفاظت خاک
۱۹۵۶ ـ ۶۱	اجرای چند پروژهٔ دیم‌کاری

۱۹۶۲	تشکیل مؤسسه تحقیقات مراتع و علوفه در جانسی
۱۹۷۰	اجرای پروژهٔ تحقیقات هماهنگ سراسری هند پیرامون زراعت دیم در ۲۳ مرکز
۱۹۷۲	تأسیس مؤسس بین‌المللی تحقیقات کشاورزی در مناطق نیمه خشک (ICRISAT) در حیدرآباد
۱۹۷۳	تغییر نام برنامهٔ کارهای روستایی به برنامهٔ مناطق مستعد قحطی
۱۹۷۶	اجرای پروژه‌های تحقیق عملیاتی به منظور ارزیابی عملی فناوری‌ها در اراضی کشاورزان
۱۹۷۷	اجرای برنامهٔ عمران بیابان‌ها
۱۹۸۳	ایجاد مراکز حفظ آب (آبخیزداری) در ۴۷ نقطه
۱۹۸۵	ایجاد مؤسسه مرکزی تحقیقات کشاورزی دیم (CRIDA) در حیدرآباد
۱۹۸۸	ایجاد مرکز ملی تحقیقات کشاورزی جنگلی در جانسی
۱۹۹۰	ایجاد مرکز ملی تحقیقات باغبانی در اراضی خشک در بیکانر
۱۹۹۰	اجرای پروژهٔ ملی توسعه آبخیزداری برای استفاده از آب باران در کشاورزی (NWDPRA)
۱۹۹۱	اجرای چند پروژهٔ آبخیزداری به کمک بانک جهانی، DANIDA ، EEC ، FRG و DFID انگلستان
۱۹۹۳	اجرای برنامهٔ وزارت توسعهٔ روستایی در زمینهٔ توسعهٔ آبخیزداری در مناطق DPAP کشور

علاوه بر پشتیبانی دولت هند در این زمینه، پروژه‌های متعددی نیز با کمک مالی خارجی انجام گرفت. در دههٔ ۱۹۶۰، یک پروژهٔ دیم‌کاری با حمایت دولت فرانسه در منطقهٔ آنانتاپور در ایالت آندارپرادش آغاز شد. در نتیجهٔ موافقت‌نامهٔ همکاری دوجانبه‌ای که در سال ۱۹۷۰ بین دولت‌های هند و کانادا به امضاء رسید، مؤسسه عمران بین‌المللی کانادا (CIDA)، کمک‌های وسیعی در اختیار پروژهٔ تحقیقات هماهنگ سراسری هند در زمینهٔ زراعت دیم قرار داد. تقریباً همزمان با این امر در سال ۱۹۷۲ نیز مؤسسه بین‌المللی تحقیقات کشاورزی در اراضی نیمه

خشک (ICRISAT)، توسط گروه مشاور تحقیقات کشاورزی بین‌المللی (CGIAR) در حیدرآباد تأسیس شد. انگلستان، بانک جهانی، کمیسیون اقتصادی اروپا و دولت‌های دانمارک و آلمان مبالغ هنگفتی برای اجرای چند پروژهٔ آبخوان‌داری، کمک کردند که یک پروژهٔ مشترک هندی انگلیسی، در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ نخستین آنها بود.

خلاصه اینکه بیش از پنجاه سال تلاش‌های تحقیق و توسعهٔ مؤسسات ملی پژوهشی و سازمان‌دهی عمرانی، با حمایت مؤسسات بین‌المللی، باعث پدید آمدن تدریجی شیوه‌ها و اطلاعات مفیدی دربارهٔ نحوهٔ زراعت، انتخاب صحیح محصولات و گونه‌های مختلف آنها و روش‌های برداشت محصول شده است. در طول زمان، افزایش سطح زیر کشت گونه‌های پرمحصول، که مقادیر نسبتاً بیشتری مواد مغذی به خود جذب می‌کند، به بالا رفتن میزان بهره‌دهی اراضی دیم کمک کرده است.

بدون تردید، آهنگ رشد بهره‌دهی در این اراضی نسبت به اراضی آبی همچنان کمتر است. یک نکتهٔ مهمتر اینکه تفاوت میان میزان برداشت محصول در مزارع نمونهٔ تحقیقاتی با محصولی که کشاورزان از مزارع خود برداشت می‌کنند، کماکان بسیار زیاد است. تداوم این تفاوت زیاد در برداشت محصول، علی‌رغم شصت سال تحقیق و فعالیت عمرانی، این درس‌ها را به ما آموخته است:

ـ در برنامه‌های تحقیقات زراعی عمدتاً متخصصان کشاورزی، محور اصلی بوده‌اند و نه کشاورزان و کاربران. اندیشه، برنامه‌ریزی، اجرا، نظارت و ارزیابی این برنامه‌ها کلاً توسط دانشمندان انجام می‌شد. انتقال نتایج، مسیر بالا به پایینی را طی می‌کرد. در این رویهٔ مبتنی بر «یا اجرایش کن یا رهایش کن»، در بهترین شرایط، کشاورز اگر نقشی داشت، نقشی انفعالی بود. یافته‌های علمی که بعدها «فناوری» نام گرفتند، حاصل تحقیقات روی زمین‌های کوچک و دوره‌های زمانی کوتاه‌مدت بودند و بدون استثناء در هیچ یک از آنها، مسئله مهم سود و زیان لحاظ نمی‌شد.

ـ پذیرش فناوری‌های بهتر تا حد زیادی به طول دورهٔ حمایت‌های مالی مرتبط بود.

به محض قطع کمک‌های مالی، کشاورزان به شیوه‌های سنتی‌شان باز می‌گشتند و یا فقط بخش‌هایی از شیوه‌های پیشنهادی را اجرا می‌کردند. آنها به

ندرت برنامهٔ کامل یک فناوری منسجم را به اجرا می‌گذاشتند. برای کشاورزان فقیر، دوری جستن از ریسک و مخاطرات احتمالی مهمترین هدف است نه افزایش تولید یا سود. آنان برای به کار بستن فناوری‌های نوین کشاورزی باید یا از طریق سیستم‌های اعتباری رسمی و یا از رباخواران وام بگیرند. اگر به علت عدم برداشت محصول کافی نتوانند وام خود را به موقع بازپرداخت کنند، از سیستم اعتباری حذف می‌شوند و علت گرایش آنان به کشاورزی باکمترین ریسک نیز همین موضوع است.

ـ پذیرش بخش‌های خاصی از فناوری‌های عرضه شده، عملاً باعث افزایش اندکی در بهره‌دهی شد اما در عین حال اشتغال‌زایی مورد توجه قرار نگرفت. در نتیجه، مهاجرت مردان به‌دنبال یافتن کار، همچنان مشکل بزرگی محسوب می‌شود. اکثر فناوری‌های جدید نیز برای زنان که در غیاب اعضای مذکر خانواده به مزرعه رسیدگی می‌کنند، مناسب نبود. این غفلت بزرگ در مورد نکات مربوط به جنسیت، موفقیت پروژه‌های دیم‌کاری را به شدت تحت تأثیر قرار داده است.

ـ عدم پیش‌بینی انرژی یا سوخت مورد نیاز خانوارهای روستایی و یا علوفه مورد نیاز حیوانات کشاورزان، به تداوم این برنامه و پذیرش بلندمدت آنها ضربه زده است.

ـ برنامه‌های آبخیزداری، چه با بودجهٔ داخلی و چه خارجی، به‌عنوان «برنامه دولتی» تلقی می‌شدند و مشارکت و نقش کشاورزان در برنامه‌ریزی و اجرای آنها، در حداقل ممکن بود. علی‌رغم این واقعیت که یک آبخیز متعلق به تعداد زیادی از خانوارهای کشاورزان است، در برنامه‌های مربوط به حفظ آب و خاک، نقش اقدامات گروهی و جمعی جهت اشتراک در منابع آب، مورد تأکید قرار نگرفت. اقدامی که در این زمینه در ماهاراشترا انجام شد نیز به یک حرکت توده‌ای تبدیل نشد.

با توجه به این درس‌ها و با در نظر گرفتن ظهور مؤسسات دموکراتیک مبتنی بر تودهٔ مردم، هم‌اکنون می‌توانیم برنامه‌هایی طراحی کنیم که احتمال موفقیت پایدار *آنها بیشتر باشد.*

مأموریت شوراهای روستایی برای توسعهٔ اقتصادی کشاورزی دیم

کشاورزی دیم برای اینکه بهره‌دهی داشته باشد، باید مبتنی بر یک آبخوان به‌عنوان واحد توسعه باشد. «آبخوان» یک فناوری نیست، بلکه بینشی است که حفظ، اداره و تقسیم‌بندی آب باران را از طریق واحدهای ساده ولی از نظر آب‌شناختی مجزا را در هم می‌آمیزد. یک آبخوان، در عین حال از یک چارچوب فراگیر نیز حمایت می‌کند؛ یعنی ازکاربرد ترکیبی از فناوری‌های حفظ آب و خاک با گونه‌های اصلاح شدهٔ محصولات و همچنین سیستم‌های کشت و مدیریت زراعی، با لحاظ کردن زمین‌های زراعی و غیر زراعی.

اگرچه موفقیت‌های اندک در اکثر برنامه‌های آبخوان‌داری کماکان موجب نگرانی است، اما موفقیت آبخوان‌هایی مانند رال گائن سیدی (مهاراشترا) و سوکوماجری (در نزدیکی چندیگر)، توجه بسیاری را در سراسر کشور به‌خود جلب کرده است. برای توسعهٔ آتی کشاورزی دیم می‌توان از این نمونه‌های موفقیت‌آمیز، درس‌های ارزشمندی گرفت. در نظرگرفتن شرایط کامل اکوسیستم و هدایت آن در جهت هدف موردنظر، عامل اصلی موفقیت بوده است. جمع‌آوری و مدیریت کارآمد آب باران و رعایت عدالت در تقسیم آب، هستهٔ اصلی توسعهٔ آبخوان را تشکیل داد. کشاورزان با اطمینان‌خاطر از وجود آب، برای پذیرش سیستم‌های دیگر کشاورزی که پرحاصل‌تر، پایدارتر و جدیدتر بود، انگیزه پیدا کردند، به‌علاوه وجود آب باعث شد کشاورزان در سراسر منطقهٔ آبخوان به استفاده و ترویج فناوری‌های زراعی که ارزش افزوده ایجاد می‌کردند، مانند باغبانی گرایش پیدا کنند. یک دلیل مهم موفقیت پروژه‌هایی که توسط چند مؤسسه غیر دولتی انجام شد، انجام فعالیت از طریق تعاونی‌ها در میان اعضای جامعهٔ تحت پوشش آبخوان بود. مشارکت و نظارت سهامداران، برای افزایش کارایی در زمینهٔ جمع‌آوری آب و رعایت مسائل مربوط به جنسیت و برابری اجتماعی، در تقسیم آب نقش حیاتی ایفا می‌کند.

ادغام برنامه توسعهٔ آبخوان‌ها با طرح توسعهٔ دهکده‌ها که با کمک شوراهای محلی انجام شد، روش مؤثری برای جلب مشارکت مردم و استفادهٔ مناسب و برابر از آب بود. از دهکده‌هایی که چندین آبخوان وجود داشت، یک طرح کلی منسجم

برای مدیریت آنها اعمال می‌شد.

همچنین ضروری بود که نظام‌های کشت محصول به تناسب مناطق متفاوت و با توجه به شرایط ذیل طراحی شوند:

الف) در نواحی پر باران (یعنی با باران سالانهٔ ۱۰۰۰ میلیمتر): دانهٔ سویا، محصول مناسبی خواهد بود. باید تلاش‌های کارشناسانه‌ای جهت تشخیص استعداد کامل این محصول در نواحی پر باران و دارای خاک سیاه، به عمل آید. علاوه بر شبکهٔ بازاریابی و تضمین وجود ورودی‌های ضروری، باید دست یافتن به دو بار برداشت در سال، از طریق مکانیزه کردن گزینشی و زهکشی اراضی پست، نیز مورد تأکید قرار گیرد.

ب) نواحی با باران متوسط (با باران سالانهٔ بین ۷۵۰ و ۱۰۰۰ میلیمتر): در این منطقه اولویت اول باید به پنبه داده شود. بسته به جنس خاک و مدت رشد محصول می‌توان محصولی را نیز برای کشت بینابین معرفی کرد تا به این ترتیب، سوددهی کلی این سیستم افزایش یابد. در این گونه مناطق می‌توان یک «مرکز ترویج فناوری پنبه» ایجاد کرد.

پ) نواحی کم باران (با باران سالانهٔ ۷۵۰ میلیمتر): محصول ایده‌آل این‌گونه مناطق، حبوبات است. باید به کشاورزان اجازهٔ فرآوری این محصولات داده شود. به منظور عرضهٔ بیشتر و مناسب‌تر بذر گونه‌های جدید حبوبات، می‌توان روستاهایی را در این مناطق برای این کار در نظر گرفت. با توجه به پایین‌تر بودن نسبی رطوبت در این نواحی، در فصول غیر بارانی، میزان آفات و بیماری‌ها نسبتاً کم است.

به این ترتیب، برای هر منطقه، با توجه به میزان بارش باران و جنس خاک آن، می‌توان محصولات خاصی را در نظر گرفت. در هر مورد، سیستم ادارهٔ آبخوان به رهبری شورای روستا می‌تواند به اهداف زیردست یابد.

- حفظ آب، بالا بردن عرضه و ادارهٔ تقاضا
- استفادهٔ پایدار و کارا
- تقسیم عادلانه منافع
- بالا بردن ارزش آب از طریق کشت محصولاتی که آب کمتری نیاز دارند، اما قیمت آنها بالاترست.

کمیته‌ای از سوی دولت هند برای رفع نابرابری‌های منطقه‌ای در توسعهٔ کشاورزی ایجاد شد که در سال‌های ۹۷ ـ ۱۹۹۶ من ریاست آن را برعهده داشتم. این کمیته طرح «مأموریت شوراهای روستایی برای توسعهٔ اقتصادی کشاورزی دیم» را جهت سرعت بخشیدن به توسعهٔ کشاورزی در چنین مناطقی پیشنهاد کرد. به نظر من، این امر برای افزایش تولید کشاورزی و رساندن آن به سطحی که خودکفایی غذایی و تولید مازاد برای صادرات را تضمین کند، حیاتی است.

به مرور زمان، علت کاهش بهره‌دهی محصول در ایالات مهمی مانند هاریانا و پنجاب که تا حد زیادی عامل ثبات کشاورزی هند محسوب می‌شوند، بررسی شده است. اخیراً کمیته‌ای به منظور یافتن ریشه‌های این امر، وضعیت موجود را مورد تجزیه و تحلیل جدی قرار داده است. از جمله اینکه بعد از سال‌های ۶ ـ ۱۹۸۵ تغییری اساسی در استفاده از زمین ایجاد شده است؛ مثلاً به‌جای ذرت خوشه‌ای و ارزان‌قیمت در هاریانا و نیز به‌جای جو در پنجاب، برنج کاشته می‌شود. به همین ترتیب، گندم نیز در هاریانا جایگزین جو و در پنجاب جایگزین حبوبات شده است. محصولاتی که جای خود را به محصولات دیگر داده‌اند، معمولاً در اراضی حاشیه‌ای و به‌صورت دیم عمل می‌آیند و از این‌رو توانایی مبارزه با شرایط سخت محیط را از دست می‌دهند. از این گذشته تجربه نشان داده است که اصرار به کشت مداوم نوع خاصی از محصول این پیامدها را دارد:

- افزایش بیماری‌ها و حشرات آفت‌زا
- کاهش قدرت و سلامت خاک
- تغییرات منفی در منافع و عرضهٔ آب
- در دسترس نبودن بذر مورد نظر در زمان مورد نظر
- استفاده نامتوازن از کود شیمیایی
- کمبود مغذی‌ها
- افزایش علف

درست پیش از استقلال، هند تجزیه نشده شاهد یکی از شدیدترین خشکسالی‌های قرن بیستم، یعنی قحطی بزرگ بنگال بود. گاندی در سال ۱۹۴۶ طی سخنانی در نوآکالی[1] گفت «خدای انسان گرسنه، نان است» و «این وظیفهٔ هند

1. Noakhali

مستقل است که امکان دستیابی هر زن و مرد هندی را به نان روزانه‌اش تضمین کند.» گاندی همیشه بر «غذا برای همه همراه با حفظ شأن انسانی او» تأکید می‌کرد. او خواهان یک ملت گدا و دریافت‌کنندهٔ صدقه نبود. از این‌رو از ما خواست که در مقابل فقرا و گرسنگان به‌عنوان صدقه‌دهندگان ظاهر نشویم. جواهرلعل نهرو، اولین نخست‌وزیر ما به این تقاضا پاسخ مثبت داد و در سال ۱۹۴۸ اعلام کرد «همه چیز را به‌جز کشاورزی، می‌توان به آینده موکول کرد».

ما هم‌اکنون در پنجاهمین سالگرد استقلال کشورمان قرار داریم. براساس آمار رسمی، امشب حدود ۲۰۰ میلیون کودک، زن و مرد با سوء‌تغذیه سر به بالین می‌گذارند. با این حال، ما از طریق یک استراتژی چندجانبه موفق شده‌ایم طی ۵۰ سال گذشته، مانع بروز قحطی شویم. این استراتژی تشکیل شده است از: افزایش تولید غذا، ایجاد ذخیره غلات، فعال کردن یک سیستم گستردهٔ توزیع عمومی، اتخاذ تدابیر حمایتی امنیت اجتماعی مانند غذا برای کار، نهار مغذی و تدابیری برای اشتغال و اصلاحات ارضی و کسب دارایی. در حال حاضر، تداوم گرسنگی مزمن تا حدود زیادی ناشی از قدرت خرید ناکافی است که خود از کمبود فرصت‌هایی جهت اشتغال حاصل شده است.

در اواخر قرن نوزدهم که کل جمعیت هند، بنگلادش و پاکستان ۲۹۰ میلیون نفر بود. قحطی به دفعات اتفاق می‌افتاد. هم‌اکنون جمعیت کشور هند به تنهایی بیش از سه برابر این عدد است. به همین دلیل ما حق داریم از موفقیت خیره‌کننده‌ای که دولت در زمینهٔ پیشگیری و مهار قحطی به‌دست آورده است، به خود ببالیم. هم‌اکنون وقت آن رسیده است که برای ریشه‌کن کردن کامل گرسنگی، آخرین گام‌ها نیز برداشته شود. از بین بردن گرسنگی، آسان‌تر از ریشه‌کنی محرومیت‌های شدید است. فقرا بخش اعظم درآمدشان را صرف تهیهٔ غذا می‌کنند، بنابراین از بین بردن گرسنگی، نخستین قدم در راه کاستن فقر است. ایجاد فرصت برای آحاد ملت جهت برخوردار شدن از یک زندگی سالم و سازنده، تا حد بسیار زیادی به موفقیت راهبرد ما در از بین بردن گرسنگی بستگی دارد. برنامهٔ هفت ماده‌ای زیر برای رهایی از گرسنگی، که در تامیل نادو طرح‌ریزی شده است، باید در ابعاد ملی به اجرا درآید:

۱. شناسایی افراد فوق‌العاده فقیر در جوامع روستایی و شهری.

۲. جمع‌آوری اطلاعات از طریق صدور کارت‌های خانوار که حاوی اطلاعاتی دربارهٔ برنامه‌های دولت برای اعضای خانوارها با توجه به سن و جنسیت آنهاست.

۳. از بین بردن کمبود پروتئین و کالری از طریق بهبود سیستم توزیع همگانی.

۴. از بین بردن «گرسنگی خاموش» ناشی از ناکافی بودن ریز مغذی‌ها از طریق شناسایی عناصر حذف شده در رژیم غذایی افراد و حصول اطمینان از جبران این کمبودها با عملی‌ترین روش‌های ممکن.

۵. بهبود جذب و حفظ بیولوژیکی غذا از طریق تأمین آب آشامیدنی سالم و بالا بردن سطح بهداشت محیط.

۶. افزایش قدرت خرید افراد فوق‌العاده فقیر از طریق اعطای اعتبارهای اندک برای راه‌اندازی کسب و کارهای بسیار کوچک ولی با صرفه از نظر اقتصادی.

۷. حصول اطمینان از اینکه برنامه‌های ویژهٔ زنان و کودکان به‌ویژه در زمینهٔ فرصت‌های شغلی، بهداشت دوران بارداری و زایمان و کاهش میزان مرگ و میر کودکان، قطعاً نیازمندان را در بر می‌گیرد.

به‌سوی یک انقلاب همیشه سبز در کشاورزی

عبارت «انقلاب سبز»، ساخته و پرداختهٔ دکتر «ویلیام گلد» امریکایی در سال ۱۹۶۸ است. در این سال کشاورزان با کاشت مشتاقانهٔ گونه‌های نیمه کوتاه جهشی خیره‌کننده در تولید گندم ایجاد کردند و پیشرفت مشابهی نیز در مورد برنج، مشاهده گردید. در این جنبش پنجاب در صف مقدم قرار داشت که علت آن وجود توان علمی و آموزشی نشأت گرفته از دانشگاه کشاورزی پنجاب از یک‌سو و همچنین وجود پیش‌شرط‌های ضروری برای پیشرفت، مانند یکپارچگی و تسطیح اراضی، ارتباطات روستایی، برق‌رسانی به روستاها و از همه مهمتر، کشت توسط صاحبان زمین، از سوی دیگر بود.

هم‌اکنون، سی سال پس از سکه زدن عبارت «انقلاب سبز»، در موقعیتی قرار داریم که بتوانیم ترازنامه‌ای تنظیم کنیم و مسیر آینده را ترسیم نماییم. بزرگترین دستاوردی که افزایش بهره‌دهی از طریق کاربرد گونه‌های پر محصول داشته است، علاوه بر پاک کردن تصویر «کاسه گدایی» از چهرهٔ هند، حفظ جنگل‌ها و اراضی کشور بوده است. امسال کشاورزان هندی حدود ۶۸ میلیون تن گندم برداشت

کردند، در حالی که این رقم در سال ۱۹۴۷ از ۶ میلیون تن تجاوز نمی‌کرد. کشاورزان پنجاب متوسط برداشت محصول خود را به بیش از ۴ تن در هکتار رسانده‌اند. کشاورزان تامیل نادو نیز میانگین برداشت محصول برنج خود را به بیش از ۵ تن در هر هکتار ارتقاء داده‌اند. اگر در نتیجهٔ انقلاب سبز، میزان بهره‌دهی گندم و برنج بیشتر نمی‌شد، باید ۸۰ میلیون هکتار دیگر زمین، برای تولید همین میزان گندم و برنجی که امروز تولید می‌کنیم، به زیر کشت می‌بردیم. به این ترتیب، بهبود بهره‌دهی به بهترین نحو در نتیجهٔ انقلاب سبز را می‌توان به‌عنوان کشاورزی مبتنی بر حفظ جنگل و زمین، توصیف کرد. این بهبود بهره‌دهی نه‌تنها در مورد گندم و برنج، بلکه در مورد تخم‌مرغ و ماهی نیز اتفاق افتاده است، اما از لحاظ تولید حبوبات سرعت ما کم بوده است.

جمعیت هند با نرخ رشد ۱/۸ درصد در سال در حال افزایش است. اگر همین روند ادامه یابد، جمعیت کشور ما ظرف مدت کمتر از چهل سال، دو برابر خواهد شد. تاکنون فقط ایالات کرالا، تامیل نادو، گوا و میزورام موفق به کاهش میزان موالید و همچنین کاهش میزان مرگ و میر شده‌اند. ایالت آندراپرداش نیز هم‌اکنون در آستانهٔ رسیدن به هدف تثبیت جمعیت است. علاوه بر افزایش جمعیت، بهبود قدرت خرید فقرا نیز تقاضا برای مواد غذایی را افزایش می‌دهد، زیرا همیشه سوء تغذیه و فقر با یکدیگر همراه‌اند. برعکس میزان سرانهٔ زمین‌های قابل کشت روبه کاهش است. هنوز کارایی کلی مصرف آب در سطح پایینی قرار دارد و اختلافات و منازعات بر سر آب رو به افزایش است. علاوه بر کاهش تدریجی میزان سرانهٔ اراضی قابل کشت و همچنین آب مورد نیاز کشاورزی، مسائل و مشکلات اقتصادی نیز به شکل‌های مختلف در حال پدیدار شدن است. هنوز میان تولید و فناوری‌های پس از برداشت، عدم توازن بسیاری به چشم می‌خورد. این عدم توازن در مورد کالاهای فاسد شدنی مانند میوه، سبزیجات، گل، گوشت و سایر فرآورده‌های حیوانی غالباً بیشتر است و این امر باعث ضرر و زیان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان می‌شود.

گذار از مرحلهٔ «دست به دهان» بودن به دوران خودکفایی مواد غذایی، با سطح قدرت خریدی که در طول ۵۰ سال گذشته حاصل شده است، شاید یکی از بزرگترین دستاوردهای بشر در طول ۱۰۰۰۰ سال گذشته، یعنی از زمان آغاز فعالیت

کشاورزی باشد. این گذار، از طریق مجموعه‌ای منسجم از فناوری‌ها، خدمات و خط‌مشی‌های دولتی به‌دست آمده است.

یکی از تصمیم‌های مهمی که در چارچوب تعیین خط‌مشی‌های دولتی اتخاذ شد، سرمایه‌گذاری در زمینهٔ آبیاری بود. در نتیجهٔ این تصمیم، مساحت ناخالص اراضی آبی از ۲۲/۶ میلیون هکتار در سال ۵۱ ـ ۱۹۵۰ به ۶۶/۱ میلیون هکتار در سال ۹۳ ـ ۱۹۹۲ رسید.

قسمت اعظم زمین‌هایی که جدیداً تحت آبیاری قرارگرفته‌اند، به گندم و برنج اختصاص یافته. در نتیجه، سهم گندم و برنج در افزایش کل تولید غذا، با ۹۰ درصد افزایش، از ۴۲/۴ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به بیش از ۱۹۰ میلیون تن در حال حاضر رسیده است. محصولاتی مانند جوآر[1]، بجرا[2] و میلت‌ها[3] فقط ۵/۵ درصد به افزایش تولید غذا کمک کردند. تولید حبوبات عملاً راکد بوده و میزان سالانهٔ این محصولات، کاهش یافته است. حبوبات و میلت‌ها عمدتاً بدون آبیاری کشت می‌شوند. از هر ۳ هکتار زمین کشت شده در هند، دو هکتار تحت کشت دیم است و از ۱۴۲/۲ میلیون هکتار مساحت کل زمین‌های زراعی، ۹۲/۲ میلیون هکتار زمین خشک محسوب می‌شود. حتی تا سال ۲۰۱۳ که توان بالقوه آبیاری ما کاملاً به فعل درخواهد آمد، همچنان یک دوم اراضی کشاورزی برای ادامهٔ حیات و کشت به آب باران متکی خواهد بود. بنابراین، در سال‌های آتی باید برای بهبود بهره‌دهی و ثبات کشاورزی دیم اولویت بالایی قائل شد.

اراضی دیم معمولاً سالانه ۵۰۰ الی ۱۲۰۰ میلیمتر باران دریافت می‌کنند. اگر خانوارهای کشاورزی در یک آبخیز با یکدیگر کار کنند، جمع‌آوری و مدیریت آب را می‌توان با کارایی زیاد محقق کرد. اگر شوراهای محلی و روستایی برای به‌کارگیری سیستم‌های جمع‌آوری و تقسیم جمعی آب اولویت قائل شوند، می‌توان میزان بهره‌دهی سیستم‌های کشاورزی دیم را به میزان قابل توجهی بهبود بخشید. اگر تقسیم آب به شکلی عادلانه صورت نگیرد، همکاری چندانی در زمینهٔ حفظ و صرفه‌جویی آب در کار نخواهد بود. فناوری‌های کشاورزی دیم تا حد زیادی به

1. Jowar
2. Bajar
3. Millets

منطقهٔ اجرای این سیستم بستگی دارند و به همین دلیل، برنامه‌ریزی و اجرای این برنامه‌ها باید در سطح محلی انجام گیرد.

یک دستاورد مهم هند مستقل، ایجاد یک سیستم پویای تحقیقات و آموزش کشاورزی در سطح ملی است. هند، از یک شبکه نهادینهٔ دانشگاه‌های دولتی کشاورزی و علوم حیوانی و مؤسسات ملی تحقیقاتی و پروژه‌های تحقیقاتی هماهنگ سراسری که شورای تحقیقات کشاورزی هند حامی آنهاست، برخوردار است. بنابراین ما از امکانات لازم برای تولید مواد غذایی و سایر محصولات کشاورزی، به‌ویژه میوه و سبزیجات، نه‌تنها برای خود بلکه برای عرضه به بازارهای بین‌المللی، بهره‌مندیم. اگر کشورهای صنعتی یارانه‌های کشاورزی را کاهش دهند و به این ترتیب به کشورهای در حال توسعه این امکان را بدهند که صادراتشان را با قیمتی قابل رقابت به بازار عرضه کنند، توانایی ما برای صادرات بسیار چشمگیرتر خواهد بود.

قسمت اعظم مشکلات زیست محیطی جهان، مانند تغییرات دما، میزان بارندگی، سطح آب دریا و میزان تشعشعات ماورای بنفش، از فعالیت‌های کشورهای صنعتی ناشی می‌شود. در شرایطی که فشردگی بیشتر کشاورزی در کشورهای صنعتی از نظر زیست‌شناختی فاجعه‌آمیز خواهد بود، دست نیافتن به فشردگی و تنوع کشاورزی در کشوری چون هند که قسمت اعظم مشاغل به کشاورزی مربوط می‌شود، از نظر اجتماعی فاجعه بار خواهد بود. کشاورزی، شامل زراعت و دامپروری، جنگل‌داری و جنگلبانی، ماهیگیری و صنایع کشاورزی، زندگی و معیشت بیش از ۷۰ درصد جمعیت ما را تأمین می‌کند. هر قدر مزرعه کوچکتر باشد، افزایش مازاد قابل عرضه به بازار جهت افزایش درآمد، ضرورتی‌تر است.

هر سال باید یازده میلیون شغل جدید در هند ایجاد شود که اکثر آنها باید در بخش‌های کشاورزی و صنایع کشاورزی و روستایی پدید آیند. بنابراین وارد کردن غذا و محصولات کشاورزی به کشور، به مثابه وارد کردن بیکاری خواهد بود. به این ترتیب هم‌اکنون در هند بدان نیاز داریم، انقلاب سبزی است که از لحاظ زیست محیطی قابل دوام و از نظر اجتماعی، عادلانه باشد؛ چیزی که شاید بتوان آن را یک انقلاب همیشه سبز نامید.

کسانی که طرفدار بازگشت به روش‌های قدیمی کشاورزی هستند، این واقعیت را نادیده می‌گیرند که تنها یک قرن قبل که جمعیت هند پیش از تجزیه ۲۹۰ میلیون نفر بود، بین سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۰۰، قحطی‌های مکرر، ۳۰ میلیون نفر قربانی گرفت.

در حال حاضر از بروز قحطی پیشگیری شده است، اما سوءتغذیه همچنان در میان محرومین اقتصادی، در حد گسترده وجود دارد. از آنجاکه عوامل غیر غذایی مانند مراقبت‌های پزشکی، بهداشت محیط و سواد نقش مهمی در امنیت پایدار غذایی آحاد مردم ایفا می‌کند، امنیت غذایی باید به گونهٔ دیگری تعریف شود.

یک تعریف کاربردی شامل این نکات خواهد بود.

ـ اینکه هر فرد از لحاظ فیزیکی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی به یک رژیم غذایی متعادل دسترسی داشته باشد که مواد مغذی در مقیاس میکرو و ماکرو، آب آشامیدنی سالم، بهداشت فردی، بهداشت محیط، مراقبت‌های بهداشتی اولیه و آموزش اولیه و آموزش و غیره را در برگیرد تا بتواند زندگی سالم و پر ثمری را در پیش گیرد.

ـ اینکه غذا، حاصل فناوری‌های تولید کارآمد و سازگار با محیط زیستی است که پایه و اساس منابع طبیعی محصولات، دامپروری، جنگل‌داری و پرورش ماهی در دریا و حوضچه‌های آبی داخل خشکی را حفظ کرده و ارتقا می‌بخشد.

به یمن زیربنای بسیار عالی علمی و عمرانی که طی ۵۰ سال گذشته به‌وجود آورده‌ایم، کشاورزی هند برای تبدیل شدن به یک اقتصاد پویا و ایجاد رشد اقتصادی و اشتغال، از فرصت‌های فوق‌العاده‌ای برخوردار است. با این حال، چالش‌های پیش روی آن نیز به همین اندازه بزرگ است. کشور ما امروزه با وجود دارا بودن ۱۶ درصد جمعیت انسانی جهان و ۱۵ درصد دام جهان، تنها ۲ درصد مساحت جغرافیایی، ۱ درصد آب باران، ۱ درصد جنگل و ۰/۵ درصد مراتع جهان را داراست. در نتیجه، فشاری که برای تأمین غذای جمعیت به ظرفیت زیست بوم‌های طبیعی وارد می‌شود، بسیار زیاد است. برآوردهای کنونی در مورد میزان کاهش کیفیت زمین حاکی از این است که حدود ۶۰ درصد مساحت جغرافیایی ما دچار فرسایش خاک، شوری آب و کاهش منابع آب است. استعدادهای

زیست‌شناختی خاکی که تا این درجهٔ کیفی تنزل یافته است، باید با شیوه‌های علمی تقویت شود. دولت هند به همین منظور یک برنامه ملی برای توسعهٔ اراضی بایر سامان‌دهی کرده است.

دوسوم از کل ۴۵۰ میلیون رأس دام هند، در مناطقی هستند که از آب باران مشروب می‌شوند. در اراضی بارانی می‌توان طیف وسیعی از میوه‌ها و فرآورده‌های حیوانی را به عمل آورد. از این گذشته، ما بیش از ۷۵۰۰ کیلومتر خط ساحلی و حدود نیم میلیون کیلومتر مربع منطقهٔ اقتصادی انحصاری در اقیانوس‌ها داریم. ما برای فائق آمدن بر مشکلات و سود جستن از امکانات، باید به دستورالعمل گاندی کبیر مبنی بر «گرام سواراج» و تولید توسط توده‌ها بازگردیم. آغاز تمرکززدایی مردم سالارانه و فرارسیدن عصر اطلاعات، فرصت‌هایی استثنایی برای هند پدید آورده تا این کشور با استفاده این عوامل، نه‌تنها از لحاظ تولید غذا خود را بیمه کند، بلکه به یک قدرت بزرگ جهانی از لحاظ کشاورزی تبدیل شود. میراث پنجاه سال گذشته ما را مطمئن می‌سازد که زنان و مردان کشاورز ما بر مشکلات چیره خواهند شد و از فرصت‌ها بهره خواهند جست و به کشور کمک خواهند کرد تا پیش‌بینی گاندی کبیر در مورد هندی فارغ از گرسنگی در ربع قرن اول هزاره جدید، تحقق یابد.

با این اوصاف، بدیهی است که اگر بخواهیم انقلاب سبز، همیشه سبز بماند، باید جنبه‌های مدیریت زراعی کشاورزی را مورد توجه بیشتری قرار دهیم.

کشاورزی هم‌اکنون بر سر یک دوراهی قرار گرفته است. می‌توانیم بر خود ببالیم که طی چند دههٔ گذشته، کشورمان با کمک کشاورزان و دانشمندان موفق شده است از لحاظ تأمین مواد غذایی به درجه بالایی از خوداتکایی دست یابد. توانایی ما برای اتخاذ یک سیاست خارجی مستقل، تا حد زیادی به توانایی ما در حفظ امنیت غذایی‌مان بستگی دارد. بنابراین، امنیت معاش مردم و استقلال سیاسی در ارتباط با امور خارجی، تا حد بسیار زیادی به تداوم رشد بخش کشاورزی بستگی دارد. متأسفانه در حال حاضر گرایش منفی متعددی در صحنهٔ کشاورزی به چشم می‌خورد که در اینجا به شماری از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ . زیرساخت‌ها در زمینهٔ فناوری پس از برداشت محصول، شامل ارتباطات روستایی، انبارها، سردخانه‌ها و امکانات حمل و نقل کالاهای فاسد شدنی، بسیار ناقص است. موافقت‌نامهٔ جهانی تجارت، شرایط صریح و مؤکدی در زمینهٔ رعایت

روش‌های بهداشتی و بهداشت گیاهی تعیین کرده است که ما هنوز به آنها چندان توجهی نکرده‌ایم. زیرساخت نهادها نیز ضعیف است. ما باید کشاورزان خرده‌پا را به اهمیت نقش اقدامات جمعی در زمینهٔ فرآوری و بازاریابی آشنا کنیم؛ یعنی همان کاری که در بخش تولید لبنیات توسط هیئت ملی توسعهٔ فرآورده‌های لبنی انجام دادیم. هیئت توسعه باغبانی نیز که در سال ۱۹۸۲ بنا به توصیهٔ کمیتهٔ سوامی‌ناتان تشکیل شد، هنوز نقش فعال و هدفمندی در کمک به کشاورزان جهت کسب نفع اقتصادی از استعدادهای عظیم و بالقوهٔ کشورمان در زمینهٔ باغبانی ایفا نکرده است.

۲. آبیاری: کشورهای پیشرفته در مورد استفادهٔ بهینه از هر قطرهٔ آب، به سرعت در حال پیشرفت هستند. در طول ۳۰ سال گذشته کشاورزان در کشورهایی مانند اسرائیل، به‌تدریج از آبیاری با آب جاری، به آبیاری افشانه‌ای، قطره‌ای و هم‌اکنون، آبیاری بافتی رسیده‌اند. کشاورزی در مقیاس مزارع جای خود را به کشاورزی با تأکید بر یک یک بوته‌ها می‌دهد. ما باید شیوه‌های کشاورزی دقیق خود را بهبود بخشیم.

۳. عدم توازن میان اراضی دیم و آبی با مناطق مختلف کشور باید مورد توجه قرار گیرد. با فناوری‌هایی که هم‌اکنون موجود است، این امکان وجود دارد که میزان متوسط محصول در اراضی دیم، دو برابر شود.

۴. صنایع باید به‌جای کشت تعاونی، کشت مقاطعه‌ای را ارتقاء دهند. کارگاه‌های صنعتی باید در قلمروهای تحت پوشش خود، خدمات ارائه دهند. آنان باید قراردادهای مقاطعه‌ای کشت را بر پایهٔ بیع متقابل[1]، با قیمت‌های متضمن سود برای کشاورزان، منعقد کنند.

۵. ما باید بدون فوت وقت به موضوع «حقوق دارایی‌های فکری» نیز بپردازیم. در سال ۱۹۹۹، مواد مربوط به تجارت حقوق دارایی‌های فکری (TRIPS) در چارچوب موافقت‌نامهٔ جهانی تجارت، مورد بررسی قرار می‌گیرد. ما باید بدون تأمل بیشتر، قانون حفظ تنوع گیاهی و حقوق کشاورزان و نیز قانون تنوع زیستی را به مورد اجرا گذاریم و خود را برای بررسی پیوستن به TRIPS در سال ۱۹۹۹ آماده سازیم.

1. buy back

۶. اطلاع‌رسانی: کشاورزان ما به خدماتی بیشتر از رایانه‌ها نیاز دارند. زمینه‌ای که در آن می‌توان اقدامات زیادی انجام داد، اطلاع‌رسانی به خانواده‌های کشاورزان در مورد عوامل هواشناسی، مدیریت زیست‌شناختی و بازاریابی است. سیستم‌های رایانه‌ای اطلاعات باید توسعه یابند و مزایا و امکانات ماهواره‌ای شامل حال خانواده‌های فقیر کشاورز نیز بشود.

۷. اجرا: در بسیاری موارد، مشکل بر سر نبود سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها نیست، بلکه مسئله، سازوکار اجراست. در طول پنجاه سال گذشته برنامه‌های بسیاری را با «ساختار عمودی» طراحی کرده‌ایم و هم‌اکنون زمان آن رسیده است که به این برنامه‌ها، «بعد افقی» بیفزاییم.

مدیریت طوفان‌های موسمی

با کمال خوشوقتی در طول ده سال گذشته ما شاهد باران‌ها و طوفان‌های متعددی در مسیر جنوب به غرب بوده‌ایم و امید می‌رود که باران‌ها و طوفان‌های موسمی امسال نیز رضایت‌بخش باشد. آخرین خشکسالی جدی در هند به سال‌های ۸۰ ــ ۱۹۷۹ و ۸۷ ــ ۱۹۸۶ برمی‌گردد. در سال ۸۰ ــ ۱۹۷۹ که من وزیر کشاورزی هند بودم، یک راهبرد منسجم مدیریت باران‌های فصلی تهیه شد که عناصر اصلی آن از این قرار بود:

نخست، ایجاد یک گروه ناظر «محصول ــ هوا» در تمامی مناطق، متشکل از متخصصان هواشناسی، دانشمندان رشتهٔ کشاورزی، نمایندگان سازمان‌های کشاورزان و زنان، مأموران ذی‌ربط دولت و نمایندگان مؤسسات مالی و رسانه‌های همگانی. وظایف این گروه عبارت بود از کنترل چگونگی پیشروی طوفان، تدارک برنامه‌های احتیاطی و راهبردهای جایگزین برداشت محصول متناسب با شرایط مختلف آب و هوایی، ساختن انبارهای ذخیرهٔ بذر محصولات جایگزین و تقویت تلاش‌ها در زمینهٔ استحصال آب و آبیاری قطره‌ای. هدف از این اقدامات، به حداکثر رساندن منافع حاصل از باران و طوفان برای کشاورزی و در ضمن، به حداقل رساندن اثر منفی باران‌های سیل‌آسا از طریق ذخیره‌سازی و استفاده بهینه از آب و نیز انجام اقداماتی برای حفظ محصولات و اراضی بود.

دوم، مشخص کردن مرزهای «مطلوب‌ترین نواحی» (MFA) در هر منطقه به

منظور افزایش میزان تولید در این اراضی، با استفاده از خط‌مشی‌ها و سرمایه‌گذاری‌های مناسب دولتی، به‌ویژه در زمینهٔ آبیاری قطره‌ای و مدیریت آب. مطلوب‌ترین نواحی، ناحیه‌هایی هستند که در آنها میزان ذخیرهٔ رطوبت خاک بالاست و دارای تسهیلات مربوط به آبیاری هستند و یا می‌توان آنها را ایجاد کرد. در «مطلوب‌ترین نواحی» می‌توان برنامه‌های تولید جبرانی را با هدف جبران خسارت وارده به محصولات در اراضی آسیب‌دیده از خشکسالی یا سیل، تا سر حد امکان، اجرا کرد.

سوم، ایجاد راهبردهایی برای معرفی تدابیر مؤثر کمکی و بازسازی در مناطقی که احتمال بیشترین آسیب جدی، چه از لحاظ خشکسالی و چه سیل، می‌رود. در مناطقی که همواره در معرض خطر خشکسالی قرار دارند، این تدابیر باید شامل مشخص کردن یک زمین همگانی برای ایجاد یک آغل یا یک طویلهٔ مشترک گوسفند و گاو جهت حفظ جان این حیوانات و نیز تعیین آبگیرهایی باشد که بتوان فقط در شرایط صددرصد اضطراری، از آنها به‌عنوان ذخایر آب آشامیدنی استفاده کرد.

این راهبرد سه جانبه در شرایطی که طوفان‌های موسمی موجب خشکسالی و یا جاری شدن سیل می‌شوند، در به حداقل رساندن مشکلات انسان‌ها و خسارات وارده به محصولات، می‌توانند مؤثر واقع شوند. «طرح انبارهای روستایی» نیز که در سال ۱۹۷۹ ارائه شد. با هدف ترغیب ذخیره‌سازی غیر متمرکز محصولات برداشت شده، طراحی شد تا از این طریق در زمان برداشت محصول فراوان، مانع فروش عجولانه آنها از سوی کشاورزان شود و در زمان کمی محصول نیز جلوی خریدهای بیش از حد مصرف کنندگان وحشت‌زده را بگیرد.

سازمان هواشناسی هند، هم‌اکنون در موقعیتی قرار دارد که می‌توانند در میان‌مدت و بلندمدت، پیش‌بینی‌های نسبتاً صحیحی ارائه دهد. امروز، شبکه ارتباطی الکترونیکی ما از جمله رادیو و تلویزیون، بسیار گسترده است. پدید آمدن مؤسسات مردم‌سالارانه در سطح تودهٔ مردم که یک سوم اعضای آنان را زنان تشکیل می‌دهند، از طریق تلاش‌های گروهی در ذخیره آب، فرصت منحصر به‌فردی برای بهبود بهره‌وری و ثبات در اراضی دیم که حدود ۶۰ درصد کشتزارهای هند را تشکیل می‌دهند، ایجاد می‌کند. ما در هر روستا باید حداقل به یک مرد و یک

زن، علم و هنر مدیریت طوفان‌های موسمی را بیاموزیم.

این افراد آموزش‌دیده، می‌توانند به‌عنوان «مدیران هواشناس» فعالیت کنند. در هر زمان که میسر باشد، دانشگاه کشاورزی یا مؤسسه تحقیقات کشاورزی ذی‌ربط باید اطلاعات به‌دست آمده از مدل‌های شبیه‌سازی شدهٔ رایانه‌ای را در اختیار این «مدیران هواشناس» قرار دهند و به این ترتیب، آنان را برای ادارهٔ انواع طوفان‌های موسمی و ریزش باران‌های شدید یا عادی آماده سازند.

لزوم درک و مدیریت دما و باران در سطح خُرد را می‌توان در این واقعیت مشاهده کرد که سال گذشته، هرچند باران‌های موسمی در سطح ملی، عادی بود، در نتیجهٔ تغییرات جوی در سطح محلی، کل تولید دانه‌های غذایی به میزان ۴ میلیون تن کاهش یافت. مدیریت در سطح خرد، استفاده از شیوه‌های کشاورزی دقیق را که در آن کشاورزی در مقیاس گیاهان مدنظر است نه براساس مساحت زمین، تشویق و ترغیب می‌نماید. کشاورزی در مقیاس گیاه، بر پایهٔ دانش و اطلاعات استوار است و اتخاذ این روش فرصت‌هایی پدید می‌آورد که کار کشاورزی، ضمن اینکه از لحاظ اقتصادی پر درآمد شود، از لحاظ فکری نیز جالب و جذاب می‌گردد. در این زمینه است که مدیران هواشناس در سطح روستاها می‌توانند در جهت همکاری با انجمن‌های کشاورزان و زنان و دست‌اندرکاران فعالیت‌های مرتبط با کشاورزی، نقش ارزشمندی ایفا کنند.

در برنامهٔ ملی حکومتی حزب بهاراتیاجاناتا (BJP) و متحدانش تصریح شده است: «ما ۶۰ درصد وجوه این برنامه را به سرمایه‌گذاری عمومی در کشاورزی، عمران روستایی و آبیاری اختصاص خواهیم داد». این نکته بسیار اهمیت دارد که این تعهد، به برنامه‌هایی تبدیل شود که با اجرای آنها، ۱۰۰ میلیون اعضای خانوارهای کشاورز ما بتوانند کشور را نه‌تنها از لحاظ حفظ خودکفایی، بلکه از نظر حفظ استقلال سیاسی، یاری دهند.

مهاتما گاندی در آخرین سال زندگی‌اش مکرر بر این نکته تأکید می‌کرد که نخستین و برترین وظیفهٔ کشور استقلال یافته هند، ایجاد شرایطی است که در آن هر شهروند اعم از زن و مرد، بتواند نان روزانه‌اش را به‌دست آورد. امروز عدم امنیت غذایی افراد، بیشتر ناشی از کمبود شغل یا ضعف قدرت خرید آنان است تا در نتیجهٔ کمبود مواد غذایی در بازار، برنامهٔ ملی حکومتی، متعهد شده است که با

ریشه‌کن کردن فقر به‌عنوان یک هدف نهایی، به تمامی تلاش‌های توسعهٔ کشور، چهره‌ای انسانی ببخشد. به همین دلیل «بی‌روزگاری دستان[1] ـ یعنی ریشه‌کنی بیکاری ـ شعار ماست». بدیهی است که درصد بالایی از فرصت‌های شغلی جدید، باید در بخش کشاورزی و صنایع وابسته به آن ایجاد شود. این موضوع نیز ضرورت اولویت دادن به مشاغل کشاورزی و صنایع وابسته به آن را مورد تأکید مجدد قرار می‌دهد. این امر نیز به نوبهٔ خود، افزایش سرمایه‌گذاری در زمینه‌های حفظ و ذخیره‌سازی آب و استفاده پیوسته از آن، فناوری‌های بعد از برداشت و جاده‌ها و ایجاد بازارهای روستایی را ایجاب می‌کند.

پدیدهٔ آب و هوایی «ال نینو» به ما گوشزد می‌کند که پدیده‌های آب و هوایی خارج از کنترل ما هستند و همه باید برای روبه‌رو شدن با شرایط مختلف، آماده باشیم. پوکران[2] به ما می‌آموزد که با ترکیب صحیحی از ارادهٔ سیاسی و مهارت علمی، ظاهراً می‌توان کارهای غیر ممکن را نیز ممکن کرد. هم‌اکنون باید این تعالیم را در زمینهٔ کشاورزی به‌کار بندیم و برنامه‌ریزی و عملیات کشاورزی را در تمام سطوح، و در درجهٔ اول در سطح روستاها، به‌صورت حرفه‌ای درآوریم. اگر این کار صورت گیرد، این گفتهٔ مشهور که «کشاورزی در هند در فصل طوفان‌های موسمی، قمار است» را می‌توان این‌گونه تغییر داد که «قدرت کشاورزی هند، در توانایی ادارهٔ طوفان‌های موسمی نهفته است».

حفظ و نگهداری محصولات اضافی کشاورزی، زمینه‌ای است که در سال‌های آینده مستلزم توجه فراوان است. یک کمیتهٔ حقیقت‌یاب که از سوی شورای تحقیقات کشاورزی هند، به بررسی علل کاهش بهره‌وری محصولات کشاورزی در هاریانا و پنجاب (سینها و دیگران، ۱۹۹۸) گماشته شده بود، برای «همیشه سبز نگاه داشتن انقلاب سبز» در این ایالات، توصیه‌های مفیدی ارائه داده است. این کمیته، اقداماتی را جهت حفظ سلامت خاک و کاهش شیوع آفات، از طریق تناوب مناسب کشت، توصیه کرده است. ما باید در تمامی بخش‌های کشورمان مطالعات مشابهی انجام دهیم و از این طریق، پایداری زیست محیطی فناوری‌های جدید کشاورزی یا محصولات پرثمر را در بلندمدت تضمین نماییم. از این‌رو، به هیچ وجه جای نشستن و درنگ نیست. بیداری همیشگی، بهایی است که باید برای

1. Berozgari Hatao
2. Pokhran

برخورداری از یک کشاورزی فعال و پرثمر پرداخت.

منابع و مآخذ

Prasad, K.N., *Four Decades of Indian Agriculture*, vols I and II, Delhi: Manas Publications. 1994.

Randhawa, M.S., *A History of the Indian Council of Agricultural Research (1929–1979)*, New Delhi: Indian Council of Agricultural Research, 1979.

Repetto, R., *'The Second' India Revisited: Population, Poverty and Environmental Stress Over Two Decades*, Washington: World Recources Institute, 1994.

Sinha, S.K., G.B. Singh and M. Rai, 'Decline in Crop Productivity in Haryana and Punjab: Myth of Reality?', Report of Fact Finding Committee, ICAR, New Delhi, 1988.

Swaminathan, M.S., 'The Impact of Dwarfing Genes on Wheat Production', *Journal I.A.R.I.*, P.G. School, 3:57–62, 1965.

---- 'National Demonstrations in Rice', *Indian Farming*
Indian Farming 16(6):67–70, 1966.

---- 'The Evolution and Significance of the Jounti Seed Village', *Indian Farming*, January 1968.

---- 'The Age of Algeny, Genetic Destruction of Field Barriers and Agricultural Transformation', Proceedings 55th Indian Science Congress, Varanasi, 1968.

---- 'The Wheat Revolution', *Illustrated Weekly of India* 11 May 1969.

---- 'The Purpose and Philosophy of National Demonstrations', *Indian Farming*, September 1971.

---- *Wheat Revolution: A Dialogue*, Delhi: Macmillan India Ltd., 1993.

Raghavan, M., 'Performance of Wheat, Crop in India 1952–53 to 1992–93', *Economic and Political Weekly*, 30(25):58–63, 1995.

Subramaniam, C., *Green Revolution*, vol. II of Memoirs Titled *Hand of Destiny*, Delhi: Bharatiya Vidya Bhavan, 1995.

صنعت؛ از نظارت تا آزادسازی

تارون داس[1]

دورهٔ پنجاه سالهٔ ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۷ چارچوب زمانی مناسبی برای بررسی فرایند توسعه صنعتی هند محسوب می‌گردد و اولین پنجاه سالهٔ توسعهٔ ملی هند بعد از استقلال، در این دوره اتفاق افتاد. هند در زمان استقلال جزء معدود اقتصادهای استعماری بود که تا حدودی دارای بخش‌های صنعتی و تولیدی بود و صنایعی چون فولاد، سیمان، پارچه، شکر، کاغذ، کالاهای مصرفی سبک و میزانی از صنایع مهندسی را در اختیار داشت. مناطق شهری این کشور نسبت به دیگر کشورهای تازه استقلال یافته، از نظر زیرساخت‌ها، شبکه‌ها و تسهیلات صنعتی و امکانات و تسهیلات آموزش عالی و تحقیقات فنی و علمی، وضعیت بهتری داشت. همچنین شبکه‌ای از سیستم‌های مالی، شامل بانک‌های تجاری و یک بازار سرمایه، در این کشور وجود داشت.

با این حال، فعالیت صنعتی و مراکز شهری، محدود و متمرکز بود. روی هم رفته اقتصاد صنعتی هند آن‌چنان گسترده نبود که بتواند همه نیازهای اقتصادی

---

1. Tarun Das

کشور را برطرف سازد. زیرساخت‌های صنعتی، به اندازهٔ کافی وجـود نـداشت و حتی بعضی از مناطق اصلاً فاقد آن بودند. وجود چنین زیـربناهایی بـرای ایـجاد ساختار کلانی که در آینده مورد نیاز بود اصلاً کفایت نمی‌کرد. از طـرف دیگـر، از چنین اقتصادی که به شدت زیر خط توسعه بود و در فقر به‌سر می‌برد نیز دسترسی به رشد سریع اقتصاد انتظار می‌رفت. اما طبیعی است که صنعتی شدن سریع، به گونه‌ای که بتواند رشد اقتصادی و اشتغال ایجاد کند، مستلزم گذشت زمان است.

بنابراین جهت توسعهٔ سریع اقتصادی، یک استراتژی توسعهٔ صنعت مـحور ضروری می‌نمود. از این‌رو، از اوایـل دهـهٔ ۱۹۵۰ اسـتراتـژی‌های مـختلف بـرای صنعتی کردن کشور مورد توجه جدی قرار گرفت. از آغاز اسـتقلال هـند در سـال ۱۹۴۷ و تا پایان اولین برنامهٔ پنج ساله در سال‌های ۵۶ ـ ۱۹۵۵، بر یکپارچه‌سازی اقتصادی تأکید می‌شد که همراه با تدابیر و کنترل و نظارت دولت بـود. ایـن امـر نیازمند وجود مکانیزم‌های نظارتی جهت توسعه برنامه‌ریزی شده و ایجاد نهادهای حمایتی بود.

در طول دوره ۵۵ ـ ۱۹۴۷ جهت تحقق اهداف فوق گام‌های مؤثری برداشته شد. به‌عنوان مثال، قانون کنترل سرمایه در سال ۱۹۴۷، قانون کارخانه‌ها در سال ۱۹۴۸ و قانون حداقل دستمزد در سال ۱۹۴۷ وضع گردید. به منظور افزایش منابع سرمایه جهت سرمایه‌گذاری و به‌ویژه توسعهٔ مالی در سرتاسر کشور، شرکت مالی صنعتی در سال ۱۹۴۸ ایجاد گردید و در سطح ایالتی نیز قانون شرکت مالی ایالتی تصویب شد تا دولت‌های ایالتی را در تأسیس مؤسسات مالی حمایت کند.

یکی از اهداف اصلی استراتژی توسعه، رشد صنایع بومی از طریق جایگزینی آنها با واردات بود. از این‌رو، کمبود منابع ارزی ایجاد می‌کرد که واردات به شدت کنترل شوند. لذا از همان زمان نیاز به افزایش صادرات، از طریق تنوع بخشیدن به آن، نیز احساس گردید. به منظور دستیابی به این اهداف، قانون کنترل واردات در سال ۱۹۴۷ تصویب شد و نظام کنترل صادرات نیز در سال ۱۹۵۵ وضع گـردید. همچنین، فلسفه اصلی صنعتی شدن در قطعنامهٔ خط‌مشی صـنعتی سـال ۱۹۴۸ (IPR ،۴۸) شرح داده شد و نقش دولت در توسعهٔ صنعتی آینده مشخص شد و حوزهٔ فعالیت سرمایه‌گذاری بخش خصوصی معین گردید.

پس از قطعنامه مذکور، قانون توسعه و تنظیم صنایع (IDR) در سال ۱۹۵۱ با

هدف کنترل سرمایه و تولیدات، وضع گردید. اهداف این قانون در سه زمینه بودند که عبارتند از:

۱ . تأمین بودجه‌های کارآمد از منابع موجود؛
۲ . جهت دادن سرمایه‌گذاری‌ها به سمت اهداف مطلوب؛
۳ . جلوگیری از تمرکز قدرت اقتصادی در دست عده‌ای اندک.

به‌عنوان اقدامی تشویقی، اداره کل توسعه فنی (DGTD) جهت تشویق ارتقای سطح فن‌آوری و جهت بخشی مناسب به فناوری‌ها، تأسیس گردید و تحت نظر این اداره کل، چندین شورای ویژهٔ توسعه صنعتی برای ارتقای سطح رشد صنایع، ایجاد شد.

سال ۱۹۵۶ نقطه عطفی در تاریخ استراتژی صنعتی کردن هند در دوران پس از استقلال محسوب می‌شود. قطعنامهٔ خط‌مشی صنعتی ۱۹۵۶، دارای رهنمودهای روشنی برای بخش‌های مختلف، جهت پیشبرد روند صنعتی کردن کشور بود. این قطعنامه، همچنین دارای چشم‌انداز وسیعی از استیلای بخش دولتی بر صنعت بود. از آنجاکه استقرار یک اقتصاد مختلط و رشد توأم با عدالت جزء اهداف اولیه و اصلی بودند، در این قطعنامه برای بخش خصوصی نیز الزامات بسیاری جهت افزایش کارامدی در نظر گرفته شده بود. این قطعنامه بخش خصوصی را ملزم می‌کرد که مهارت و منابع خود را به سمت سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و صنایع اساسی‌ای معطوف کند که پایه‌های اقتصاد صنعتی را شکل می‌داد. از این‌رو، قلمرو وسیع واحدهای بخش خصوصی به حوزه‌هایی که در ضمیمه قانون توسعه و تنظیم ۱۹۵۱ معین شده بود، محدود گردید. استراتژی صنعتی کردن در برنامهٔ پنج سالهٔ دوم نیز با تمرکز بر توسعه سریع زیرساخت‌ها و صنایع سنگین تدوین شد. در این برنامه، در حالی که بخش دولتی به توسعه زیرساخت‌ها و صنایع پایه توجه داشت، بخش خصوصی توجه خود را به صنایع کالاهای مصرفی متمرکز می‌کرد؛ که در این راستا طرح ماهرانه‌ای از طریق اختلاط سیاست‌های مالی و تجاری ایجاد شد.

اما دولت با وجود داشتن نقش رهبری در صنعتی کردن، به این حد بسنده نکرد و همچنان تمایل داشت تا قدرت اقتصادی را متمرکز کند. مطالعات مختلفی در این زمینه صورت گرفت و کمیته‌های گوناگونی نیز تأسیس گردید تا کارامدی و قابلیت اجرای قانون تنظیم و توسعهٔ صنایع را مورد بررسی قرار دهند. این مطالعات

اثبات کرد که نظام صدور مجوز، باعث گسترش قدرت اقتصادی نخواهد شد. پس از آن نیز چندین اصلاحیه به قانون مذکور الحاق شد که حاوی نظراتی بود که مقررات صدور مجوز را شدت می‌بخشید. به این منظور دبیرخانهٔ مصوبات صنعتی تأسیس گردید تا پیشنهادهای سرمایه‌گذاری را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد. اما مهمتر از همه وضع قانون انحصارات و محدودیت فعالیت‌های تجاری (MRTP) سال ۱۹۶۹ بود که به افزایش یا توسعه ظرفیت اقتصادی و حتی افزایش سرمایه‌گذاری مورد نیاز برای مدرنیزاسیون، اعتقاد نداشت.

دشوارترین دوره

سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ دشوارترین دوره برای بخش خصوصی هند بود. علاوه بر قانون انحصارات و محدودیت فعالیت‌های تجاری سال ۱۹۶۹، قانون کنترل ارزهای خارجی (FERA) نیز در سال ۱۹۷۳ وضع گردید. این اقدامات، برای تخصیص مطلوب و کارآمد ارز کمیاب خارجی در حوزه‌های مورد نظر و جلوگیری از استفادهٔ نامناسب و هدر رفتن آن بود. همچنین این قوانین فرصت‌های رشد را از شرکت‌های خارجی سلب کرد و از این شرکت‌ها در خواست شد که به سودی در حد چهل درصد یا کمتر رضایت دهند. نتیجه این شد که بسیاری از شرکت‌های چند ملیتی به فعالیت‌های خود در هند خاتمه دهند و آنهایی هم که هنوز در هند مانده بودند، نرخ سود خود را به چهل درصد یا کمتر تنزل دادند تا با سود شرکت‌های هندی برابر شود.

با شروع سال ۱۹۷۰، دولت ملی کردن بسیاری از شرکت‌های خصوصی را آغاز کرد و این شرکت‌ها بدون ملاحظهٔ اینکه به چه کسی تعلق داشتند، ملی اعلام شدند. علاوه بر این، زغال سنگ، بسیاری از صنایع مهندسی سنگین، بانکداری و بیمه و چندین صنعت کالاهای مصرفی همچون منسوجات، دوچرخه و غیره نیز ملی اعلام شدند. به دنبال این روند، حکومت سعی کرد تا قلمرو بخش خصوصی را نیز از طریق سرمایه‌گذاری مستقیم در صنایع کالاهای مصرفی محدود کند. برخی از این ملی کردن از سیاست دولت ناشی می‌شد و برخی هم به منظور احیای صنعت بیمار کشور صورت گرفت.

برنامه‌های پنج ساله دوم و سوم بحران بزرگتر از پرداخت‌ها را به دنبال داشتند

که نتیجهٔ آن بحران بزرگ اقتصادی دهه ۱۹۶۰ بود. از طرفی محیط سیاسی نیز به‌طور قابل ملاحظه‌ای در سیاست‌های اقتصادی مؤثر بود؛ به این صورت که طرفداری و حمایت از مردم به صورت قاعدهٔ مرسوم سیاسی درآمده بود و سیاست‌های سرمایه‌گذاری پایه‌ای کشور نیز تحت تأثیر این روند قرار داشت و بخش دولتی، ابزار مناسبی جهت تبلیغ روح مردم‌گرایی در اقتصاد پیدا کرد.

فرایندهای سیاسی نه‌تنها بر خط‌مشی‌های اقتصادی، بلکه بر اجرا و تکمیل پروژه‌ها و طرح‌های ناتمام به شدت تأثیر می‌گذاشت. همه این عوامل بر عملکرد بخش صنعت از دههٔ ۱۹۶۰ مؤثر بودند و باعث ایجاد دورهٔ طولانی رکود صنعتی (۸۰ ـ ۱۹۶۵) شدند. البته بخت نیز با هند یار نبود و خشکسالی بزرگی در اواسط دهه ۱۹۶۰ درکشور رخ داد که بحران غذایی را به‌دنبال داشت. دو جنگ با پاکستان و سپس بحران نفتی نیز ضربهٔ شدیدی برکشور وارد آورد که تأثیر مخربی بر پایه‌های اقتصاد کلان هند گذاشت. با این اوصاف، بحران حاد منابع سراسر هند را فراگرفت و نرخ مالیات‌ها به‌حدی افزایش یافت که دیگر بالاتر از آن ممکن نبود.

در نگاهی کلی، شاید بعضی‌ها این‌گونه فکر کنند که هند تا سال ۱۹۸۰ مدرنیزاسیون خود را به‌خوبی آغاز کرد. پیش‌فرض‌های ذهنی و نظری در زمینهٔ اقدامات نظارتی تقریباً کامل بود. اما با گذشت سال‌ها اینها نیز کمرنگ می‌شدند. در کمتر از دو دهه پس از آغاز مدرنیزاسیون، اقتصاد صنعتی کشور دچار رکود شدیدی شد. در این دوران به‌جای طی مراحل موردنظر، صنعت و اقتصاد کشور همچنان با نرخ پایین رشد مواجه بود. همهٔ مسائل و مشکلات فعلی صنعت هند نیز در این دوره ـ به‌ویژه سال‌های ۷۴ ـ ۱۹۶۵ ـ ریشه دارد. این مشکلات شامل هزینهٔ بالا، وضع مالیات‌ها و عوارض بالا، کاغذبازی اداری، گسست ساختار صنعتی بخش‌های دولتی و خصوصی غیر رقابتی، طرح‌های ناتمام و غیره می‌شود.

در عین حال، در این دوره ،پیشرفت‌های مهمی در سیاست‌های مربوط به بخش‌های کوچک رخ داد. سیاست اعطای حق تولید انحصاری در بخش‌های کوچکتر، در سال ۱۹۶۷ ـ یعنی زمانی که تنها در ۸ قلم اجرا شد ـ آغاز گردید و به‌طور متوالی این اقلام انحصاری به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. لذا بار دیگر اهداف تعیین شده مورد ستایش قرار گرفتند. از جمله، تأسیس و راه‌اندازی شرکت‌های سرمایه‌گذاری مورد تشویق قرار گرفت و در مردم جهت رسیدن به

خودکفایی از این طریق، انگیزه ایجاد شد. گسترش فعالیت‌های صنعتی در تمام مناطق و ایالت‌ها نیز تضمین شد، طوری که تا اندازه‌ای تعادل جغرافیایی در صنعتی کردن کشور به‌وجود آمد. همچنین گمان می‌رفت که این اقدامات به توسعه شرکت‌های فرعی و سرمایه‌گذاری‌های کوچک بینجامد و باعث وابستگی متقابل بخش‌های بزرگ، متوسط و کوچک به یکدیگر از یک طرف، و همچنین بخش‌های خصوصی و دولتی از طرف دیگر شود. با وجود این، سیاست مذکور در مرحلهٔ اجرا به مسیری دیگر افتاد و اغلب از این سیاست جهت جلوگیری از رشد کسب و کارهای صنعتی بزرگ استفاده می‌شد. در حقیقت این امر یکی از دلایل بزرگ غفلت از نوسازی و ارتقاء فناوری بخش‌های بزرگ خصوصی بود؛ به‌طوری که ظرفیت این بخش گسترش داده نشد و هیچ سرمایه‌گذاری جدیدی در زمینه‌هایی که تولیدات آن برای بخش‌های کوچک مناسب بود، صورت نگرفت.

زمزمه‌های تغییر

در طول سال‌های ۸۴ ـ ۱۹۷۴ تغییرات مطلوبی در نگاه تصمیم گیرندگان سیاسی هند به‌وجود آمد.

در سال ۱۹۷۴ یعنی زمانی که گام‌های اولیه برای تجویز اقدامات اساسی جهت مدرنیزاسیون برداشته شد، نیاز به آزادسازی احساس گردید. در سال ۱۹۷۷ که پس از مدت‌ها دولتی به قدرت رسید که وابسته به حزب کنگره نبود، بیانیه‌ای در زمینهٔ خط‌مشی صنعتی ارائه کرد که از نیاز به تقویت بیشتر نقش بخش دولتی و ضرورت بهبود کارایی این واحدها، بحث می‌کرد. همچنین در همان زمان ضرورت اعطای آزادی بیشتر به واحدهای کوچک مورد تأیید قرار گرفت و بر نیاز به گسترش صنعتی بیشتر از طریق توسعه هسته‌های فعالیت در سطح روستاها تأکید شد. در همان زمان نیز (اواخر دهه ۷۰) اندیشهٔ آزادسازی خط‌مشی تجاری با هدف تسهیل پیشرفت فناوری و ایجاد ظرفیت صادرات مطرح و مورد بحث قرار گرفت.

با بازگشت حزب کنگره به قدرت دولتی که از طرف این حزب سر کار آمد نیز بیانیه خط‌مشی صنعتی خاص خود را در سال ۱۹۸۰ معرفی کرد. این بیانیه همچون بیانیه پیشین (۱۹۷۷)، بر نقش بخش دولتی تأکیدی دوباره کرد. اما برای اولین‌بار، به‌دنبال گزارش‌های مکرر مبنی بر اعطای آزادی بیشتر به سرمایه‌گذاری‌های بزرگ،

نظر منفی نسبت به واحدهای بزرگ بخش خصوصی کم‌رنگ‌تر شد.

با توجه به بحران شدیدتر از پرداخت‌ها در اواخر دهه ۱۹۷۰ تغییر اجباری برجسته‌ای در خط‌مشی صنعتی به‌سوی ایجاد تسهیلات تولید صادراتی ایجاد شد. البته، در عمل، تولید برای صادرات بدون مجوز بود و چندین منطقهٔ فعال تولید برای صادرات، جهت ایجاد ناحیه اقتصادی انحصاری برای تولید صادراتی، دایر شد. در کنار این روند، سیاست‌های وارداتی تحت تأثیر آزادسازی قرار گرفت، که مشخصه اصلی آن توسعه تدریجی فهرست اقلام وارداتی و تسهیل ورود کالاهای بدون عوارض جهت تولیدات صادراتی بود.

سیاست‌های اعلام شده در طول سال‌های ۸۴ ـ ۱۹۷۴ به تنهایی اهمیت نداشتند، بلکه آنچه اهمیت بسیار داشت، قدم‌های بلندی بود که به سمت افزایش تولیدات صنعتی و تغییر ترکیب صادرات به نفع مصنوعات، برداشته شد. این اقدامات کمک کرد تا اقتصاد صنعتی هند از رکود طولانی‌مدت که با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، بیرون آید. همچنین در طول این دوره صنایع جدیدی نیز به‌وجود آمد. به‌علاوه اینکه ، این اقدامات موجب تعمیق و توسعه بیشتر تنوع پایه‌های صنعت هند شد. همچنین، در این دوره ما شاهد ظهور پتروشیمی و صنایع جانبی آن، صنعت الکترونیک و اتومبیل هستیم.

آغاز خط‌مشی فعلی اقتصادی و صنعتی هند را باید با شروع برنامه پنج ساله هفتم در سال ۱۹۸۰ دانست؛ یعنی زمانی که نخست‌وزیر هند با توجه به الزامات قرن بیست و یکم، بر ضرورت بنیانگذاری اقتصاد صنعتی قابل رقابت در سطح جهان تأکید کرده بود. همچنین دولت رشد صنایع مبتنی بر فناوری جدید را مورد تشویق قرار داد، با این امید که فاصلهٔ گسترده در این زمینه را پر کند. دوره ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ از نظر آزادسازی سیاست صنعتی بسیار حائز اهمیت است. در این دوره مجموعه اقداماتی در جهت رفع نظارت و کنترل بر سرمایه‌گذاری و تولید صورت گرفت. این اقدامات با این هدف بود که به‌واسطه نوسازی، ظرفیت‌های جدیدی در صنعت ایجاد شود و ظرفیت‌های موجود نیز گسترش یابد. متأسفانه، فرایند آزادسازی نتوانست تداوم یابد و زمانی که اقتصاد به‌سوی بحرانی خطرناک و با ابعاد بی‌سابقه پیش می‌رفت، آشوب سیاسی سراسر کشور را فرا می‌گرفت. مشکلات جزئی در سطح اقتصاد کلان نیز در اواخر دهه ۸۰ منجر به یک بحران بزرگ در سال

۱۹۹۱ شد.

با وجود این، بحران موجود حداقل در زمینهٔ اقتصاد صنعتی، به مسئله آزادسازی مربوط نمی‌شد. ضرورت آزادسازی صنعتی و دادن نقش رهبری به شرکت‌های خصوصی در رقم زدن سرنوشت اقتصادی کشور، بیشتر از اصلاحات سال ۱۹۹۱ احساس می‌شد و مخالفت کمتری نیز با این مسئله صورت گرفت. از طرف دیگر، اکثریت موافق ضرورت اصلاح بخش دولتی بودند و در اواخر دهه ۱۹۸۰ توافقی کلی صورت گرفت تا از شدت تسلط و رهبری بخش دولتی در اقتصاد کاسته شود ولی این توافق نیز نتوانست تداوم یابد و از آن صرف‌نظر شد. با وجود این، این عدم توافق به هیچ وجه به نقش سرمایه خارجی مربوط نمی‌شد و شرکت‌های خارجی مجاز به مشارکت در سرمایه‌گذاری بودند و حتی توافقی مبنی بر ضرورت بازنگری در سیاست سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) و پذیرش رهیافتی انعطاف‌پذیرتر در این زمینه به‌وجود آمد. به عبارت دیگر، با توجه به شناخت ما از نتایج و آیندهٔ صنعتی‌سازی، تغییرات زیر به‌وقوع پیوست:

۱) بخش دولتی نمی‌توانست تنها هدایت‌کننده رشد باشد؛

۲) بخش خصوصی مجبور شد این مسئولیت را تقبل کند؛

۳) سرمایه مستقیم خارجی نقش مثبتی در شکل‌دهی آینده اقتصاد صنعتی هند داشت؛

۴ . صنعت هند باید در بازارهای داخلی و بین‌المللی قابل رقابت می‌بود.

با آغاز سال ۱۹۹۱ فرایند آزادسازی که از سال ۱۹۸۵ شروع شده بود، شتاب گرفت. در این شرایط کنترل و نظارت بر سرمایه‌گذاری و تولید به ندرت صورت می‌گرفت. سرمایه‌گذاری خارجی آزاد شده بود تا سرمایه‌گذاری در قالبی مشابه چارچوب بین‌المللی قرار گیرد. به حوزهٔ فعالیت بخش دولتی اجازهٔ گسترش داده نشد، لذا روند کاهش سرمایه‌گذاری در این بخش نیز خود آغازی برای خصوصی‌سازی شده بود. سیاست‌های عملگرایانه‌تری ارائه شده بود که به بخش‌های کوچک توجه داشت و مراقب بود که محدودیت‌های سرمایه‌گذاری شامل روند سازندگی و پیشرفت فناوری نشود. خط‌مشی تجاری، که یک سیاست حمایتی همگرایانه برای صنعتی‌سازی بود، آزاد شد به این امید که رقابت خارجی را ایجاد کرده و رقابت‌پذیری را تسهیل بخشد. از بخش خصوصی، برای ایفای نقش

در توسعه زیرساخت‌ها دعوت شد و اقدامات سیاسی نیز برای تقویت صنعت هند جهت فعالیت در سطح جهان و سرمایه‌گذاری در خارج صورت گرفت.

فضای جدید

همه این عوامل سبب وقوع شرایط جدید رشد و رقابت در اقتصاد صنعتی هند شده است. اکنون صنعت هند در محیطی رقابتی، اقدام به بازسازی خود کرده است. اما واقعیت این است که صنعت هند زمینه‌های زیادی را پوشش داده است. بنابراین، این روند باید در مرحله گذار به شکلی برنامه‌ریزی و هدایت شود که بتواند اهداف اساسی آزادسازی، یعنی جهانی شدن و رقابت‌پذیری صنعت هند را تأمین کند. این امر مستلزم برنامه‌ریزی دقیق سیاست‌ها، نظام اداری کارآمد در همه سطوح حکومتی و ایجاد محیط مناسب است.

صنعت هند باید قادر به مقابله با چالش‌های رقابت در داخل هند باشد و همچنین از پس رقبای بزرگتر در بازار جهانی برآید. سازماندهی دوباره داخلی، ایجاد تخصص‌گرایی در رویه‌های مدیریتی، بهبود و ارتقاء نیروی انسانی، ارتقاء فن‌آوری، مدیریت کارآمد روابط صنعتی و روی هم رفته، الگوی جدیدی از مدیریت یکپارچه، موضوعاتی هستند که تاکنون در صنعت هند از آنها غفلت شده است، لذا لازم است به آن توجه شود. ضمناً به منظور کارآمد کردن عملکردها در سطوح خرد صنعت نیز ضروری است تا اصلاحات اقتصادی گسترش و تعمیق یابد و در همه لایه‌های نظام اداری اجرایی و نفوذ پیدا کند. با این شرایط، هند می‌تواند وارد دوره جدیدی از صنعتی شدن شود و به‌صورت یکی از قدرت‌های بزرگ صنعتی در اقتصاد جهانی قرن بیست و یکم درآید.

در نتیجه، جهانی شدن موفق صنعت هند به این امر بستگی دارد که سیاست صنعتی آیندهٔ هند چه مسیری را پیش گیرد. خط‌مشی‌های صنعتی تغییر کرده است. توسعه صنعتی، و به‌ویژه رقابت‌پذیری دیگر موضوعی نیست که فقط مربوط به سرمایه‌گذاری، تولید، توزیع و نرخ‌گذاری باشد و باید در همه زمینه‌ها و ابعاد خط‌مشی‌های کلان اقتصادی مدنظر قرار گیرد. یک سیاست کارآمد اقتصادی در سطح کلان در صورتی قادر به رقابت صنعتی است که قابل انعطاف بوده و مکانیزمی برای تعدیل خود داشته باشد. به همین خاطر به یک رهیافت سیاسی

جامع و انعطاف‌پذیر احتیاج دارد.

مدیریت اقتصادی نیز به‌همان اندازهٔ مهم می‌باشد و باید مسئول، انعطاف‌پذیر و آینده‌نگر باشد. این ویژگی‌ها برای اصلاحات در سطوح مختلف مدیریت اقتصادی لازم است. لازمهٔ دیگر آن نیز فراهم آوردن زیرساخت‌های کارآمد است و این حوزه، حوزه‌ای است که هنوز نقش دولت در آن، با توجه به اینکه بخش خصوصی اقدامات تکمیلی را تدارک می‌بیند، بسیار مهم می‌باشد. زیرساخت‌ها باید حامی تولیدکننده و مصرف‌کننده باشد. نکته‌ای که در آخر ذکر می‌شود اما اهمیت آن کمتر از بقیه نیست این است که برای توسعه صنعتی نیاز مبرم به بهبود وضع قوانین و مقررات می‌باشد. همچنین بدیهی است که وضع قوانین و مقرراتی که منجر به کارآمدی و رقابت‌پذیری شود، احتیاج به تبحر سیاستمداران دارد.

هند، اکنون با وجود داشتن نیروی انسانی و منابع طبیعی، توانایی آن را دارد که به یک قدرت اقتصادی عمده جهان تبدیل شود. صنعت هند دست‌کم در بعضی از بخش‌ها همچون منسوجات، نرم‌افزار، جواهرسازی و ماشین‌آلات قابل رقابت با محصولات جهانی می‌باشد. بنابراین صنعت هند در حال انتقال از یک محیط کاملاً نظارتی و حمایتی به‌سوی صنعتی قابل رقابت در سطح جهانی، آن هم مبتنی بر همبستگی متقابل و عدم قطعیت (uncertainity) می‌باشد. علی‌رغم تجارب بسیار تلخ پنجاه سال گذشته، اکنون فرایند صنعتی شدن هند تقریباً قابلیت وارد شدن به دهکدهٔ جهانی را دارد. در قرن بیست و یکم ما شاهد تحولات و تغییرات زیادی خواهیم بود، اما صنعت هند نقش خود را تا فرایند توسعه ادامه خواهد داد.

علم؛ مرزهای جدید و ماورای آن

راجا رامانا[1]

در نتیجهٔ جنگ جهانی دوم، تمام ساختار علم و رابطه‌اش با صنعت در غرب، نسبت به دهه‌های قبل تغییر کرد. در این جنگ از جدیدترین فناوری‌ها برای مقابله با توانایی‌های دشمن استفاده شد و اختراعات و اکتشافات زیادی که درگذشته غیر ممکن به‌نظر می‌رسید با یاری گرفتن از توانایی‌های تعدادی از بهترین دانشمندان جهان، ممکن شد. همه این تحولات بر طبیعت و ساختار علم در جهان پس از جنگ تأثیر عمده‌ای داشت. تحقیق علمی، که پیش از این در مقیاسی کوچک در آزمایشگاه‌های دانشگاهی توسط چند پروفسور و شاگردانشان صورت می‌گرفت، ناگهان به ساختاری تبدیل شد که صدها دانشمند برای به‌کارگیری و جدیدترین اکتشافات با همکاری افراد زیاد و آزمایشگاه‌های مختلف در آن کار می‌کردند. این ساختار جدید، مستلزم تغییر و تحولات مناسب در خط‌مشی‌ها و سیاست‌های دولت‌های مربوطه بود و این‌چنین بود که علم در مقیاس وسیع پدیدار شد.

در چنین شرایطی، علم در هند (به‌معنای جدید آن Science) که از دهه ۱۹۴۰

---

1. Raga Ramanna

آغاز شده بود، مجبور به توسعه شد. ابتدا باید زمینه مناسبی برای این توسعه به‌وجود می‌آمد. لذا این زمینه در سایهٔ حمایت‌های جواهرلعل نهرو، نخست‌وزیر هند، به‌وجود آمد. او اعتقاد داشت که آیندهٔ هند به توسعهٔ علمی و فناوری بستگی دارد و آینده باید بر مبنای خوداتکایی و خودکفایی پایه‌ریزی شود. البته اجرای چنین برنامه و تفکری کار آسانی به‌نظر نمی‌رسید. زیرا شیوه‌های اجرایی و اداری دوران استعمار، همه براساس مقابله با چنین تفکر و توسعه‌ای پایه‌گذاری شده بود. لذا نهرو مجبور بود که افراد مطمئنی جهت اعمال سیاست‌های مورد نظرش پیدا کند. علی‌رغم اینکه دانشمندان بسیاری وجود داشتند که خدمات مهمی در زمینهٔ علوم نظری ارائه داده بودند، اما دانشمندانی که در زمینهٔ صنعت توانایی‌های سازمانی داشته باشند، اندک بودند. به همین سبب، نهرو برای اهداف خود سه شخص را در نظر داشت: پی. سی. ماهالانوبیس[1]، هومی بهابا[2] و اس. اس. بهاتنگار[3]. این سه دانشمند هر یک به روش خود، اما با نتایج متفاوت علمی، ساختار علمی هند پس از جنگ را شکل دادند.

سه معیار ساختار علمی هند

رهیافت سه دانشمند برجسته فوق‌الذکر درواقع به گذشتهٔ سیاسی و اجتماعی آنها برمی‌گشت. پروفسور پی. سی. ماهالانوبیس یک مارکسیست دوآتشه بود و رهیافت او برای برنامه‌ریزی بر مبنای اصول سوسیالیسم بود. او متوجه شد که مرکز آمار هند، با مراکز مختلفش در سراسر هند، سهم مهمی در ارائه اطلاعات ریاضی به‌ویژه در زمینهٔ آمارها دارد. مهمترین سهم ماهالانوبیس شناساندن اهمیت این آمارها بود که راه‌های درست پیشرفت و موفقیت هند را در اختیار قرار می‌داد. ولی وابستگی بیش از حد او به مدل اتحاد شوروی سابق و روش تا حدودی خسیسانهٔ او در هزینه کردن اعتبارات، باعث به بن‌بست رسیدن بسیاری از طرح‌های سودمند، جهت تولید رفاه و ثروت ملی شد. در حالی که ما اکنون دریافته‌ایم که تنها راه کاهش فقر در هند استفاده از منابع و سرمایه‌های خصوصی به‌ویژه در نظامی دموکراتیک

---

1. P. C. Mahalanobis
2. Homi Bhabha
3. S. S. Bhatnagar

می‌باشد. به هر حال ابداعات نهرو، امکانات زیادی در بخش دولتی ایجاد کرد و به‌خصوص زمانی که بخش خصوصی ضعیف بود و تنها چند شرکت خصوصی فعال وجود داشت، نقش آن قابل ستایش است. اما هرچند تأکید زیادی بر صنعت فولاد و پروژه‌های عظیم نیرو وجود داشت، ساختار مناسبی برای بخش دولتی ایجاد نشد که از تبدیل آن به ابزاری در دست دولتمردان جلوگیری کند. البته باید اشاره شود که در همان زمان شرکت‌هایی مثل شرکت الکترونیکی بهارات (BHEL) شرکت ابزار ماشین هندوستان (HMT) و شرکت هوانوردی هندوستان (HAL) فعال بودند. بسیاری از این شرکت‌ها اقلامی حیاتی را که واردات آنها مقدور نبود، تولید می‌کردند.

هومی بهابا از پارسیان ثروتمندی بود که به‌خاطر محیطی که در آن بزرگ شده بود، دارای حس مدیریت ذاتی بسیار والایی بود. او شخصی عملگرا بود و آموزش‌های او در مهندسی، فیزیک و ریاضیات محض این امکان را برای او فراهم آورد تا بتواند گروهی را برای مطالعه در زمینهٔ انرژی اتمی، علوم فضایی، ریاضیات محض و فیزیک (بعداً شامل زیست‌شناسی هم شد) به دور خود جمع کند. او با پیشینه دانشی که در زمینه بخش خصوصی داشت، موفق به ایجاد سیستم مدیریت انعطاف‌پذیری شد که هنوز هم کاربرد دارد. مرگ او در یک سانحهٔ هوایی، ضایعه بزرگی برای پیشرفت علمی هند بوده است.

هومی بهابا سعی کرد تا کارهایش را بر یکی دو زمینهٔ توسعهٔ کشورش متمرکز سازد. تشکیل مؤسسه تحقیقات پایه‌ای تاتا (TIFR)، حتی قبل از پایان جنگ جهانی دوم باعث ایجاد فرصت بسیار مناسبی برای اجرای روش‌های جدید تحقیق در هند شد. اگرچه فعالیت‌های وی بیشتر در بمبئی متمرکز بود، اما تلاش کرد تا افراد نخبه را از سراسر هند، به‌ویژه جنوب، گردهم آورد. وی تا حد زیادی موفق به جلوگیری از مهاجرت نخبگان و متخصصان هند مخصوصاً در سال‌های آغازین استقلال گردید. بخش ریاضی مؤسسهٔ تحقیقات پایه‌ای تاتا به‌دستاوردهای بسیار قابل توجهی دست یافت که بیشتر آن نیز حاصل کار ریاضی‌دانان جوان بود. بخش فیزیک این مؤسسه نیز شهرت جهانی پیدا کرد و به‌وسیلهٔ فیزیک‌دانان بزرگی چون بلاکت، پائولی، بُهر[1]، دیراک و دیگر دانشمندان سرشناس به‌طور منظم مورد بازدید

1. Bohr

قرار می‌گرفت. تحقیقات بهابا در زمینه‌های اشعه‌های کیهانی و ذرات بنیادی، گسترش یافت و با بخش فیزیک نظری همکاری‌های ارزنده‌ای داشت. تجربیات ارزنده‌ای در زمینه‌های مختلفی چون شناخت لایه‌های اعماق زمین، شکافت هسته‌ای، فیزیک هسته‌ای و نوترون و همچنین طراحی و ساخت شتاب‌دهنده‌ها، به‌ویژه طیف انژری‌های تغییرپذیر در کلکته به‌دست آمد که به طرزی باورنکردنی مشکل بود.

کمک بهابا به پیشرفت هند در زمینهٔ رآکتورهای هسته‌ای، جزئی از تاریخ کشور ما محسوب می‌شود. اصرار او بر خوداتکایی به حدی بود که حتی در سخت‌ترین شرایطی که هند قادر به وارد کردن مواد اولیه از خارج نبود، اطمینان می‌داد که این کشور به تنهایی قادر به ساخت آنهاست. در مراحل اولیه که اولین رآکتور نیروگاه هسته‌ای وارد شد، برای اینکه به کشور ثابت کند که انرژی اتمی منبعی قابل دستیابی درکشور است همزمان به مطالعات و تحقیقات گسترده‌ای دست زد که به او امکان داد که رآکتورهای تحقیقاتی کوچکی چون آپسارا[1] بسازد که ساخت رآکتورهای پیچیده‌تر و بزرگتری چون دهراوا[2] و پورنیما[3] انجامید. به این ترتیب او موفق شد تا هند را درکنار سایر کشورهای پیشرفتهٔ دنیا قرار دهد. متأسفانه پس از مرگ وی، سیاست‌های بین‌المللی از طریق معاهداتی چون پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای و معاهدهٔ منع جامع آزمایشات هسته‌ای (CTBT) و امثال آن، مانع از واردات اقلام هسته‌ای شد که این مسئله سرعت پیشرفت پروژه‌های هسته‌ای را کند کرد.

بهابا هرگز با قواعد تبعیض‌آمیزی که بسیاری از کشورها را محدود می‌ساخت و در عوض تعداد کمی از کشورها را بر صحنهٔ قدرت اتمی دنیا مسلط می‌نمود، موافق نبود. آن سیاست هنوز ادامه دارد. آخرین مشارکت وی در برنامه‌های هسته‌ای هند، تشویق دانشمندان به توسعه اولین پروژهٔ رآکتور سریع در کالپاکام جهت استفاده از توریُم[4] بود که به وفور در هند یافت می‌شد. متأسفانه توریُم ماده‌ای شکافت‌پذیر نیست و باید به‌وسیلهٔ فرایندهای پیچیده، تبدیل شود. اگر

---

1. Apsara
2. Dhrava
3. Purnima
4. Thorium

بهابا زنده بود، از اینکه می‌دید ما در زمینهٔ انرژی اتمی، دارای ظرفیت بالا و سازه‌هایی هستیم که با رآکتورهای خود به آنها دست یافته‌ایم، و همچنین در زمینهٔ توسعهٔ رآکتورهای سریع چنین موفقیت‌هایی را کسب نمود و انرژی را برای شبکه‌های خود تأمین کرده‌ایم، بسیار خوشحال می‌شد. اما از طرفی به خاطر پافشاری زودهنگام او بر خوداتکایی ممکن بود. ما نیز چون اکثر کشورهای همسایه، با توجه به امضای تعهدات و توافقات مربوطه شهرت خود را از دست می‌دادیم. این امر همچنین بازتاب خوبی از ظرفیت صنعت ماست که باید جوابگوی خواسته‌هایی برنامه‌های مورد نظرمان باشند. ما آرزو می‌کردیم که به یک کشور کاملاً هسته‌ای تبدیل شویم؛ ولی این مسئله با سیاست مبتنی بر عدم خشونت و محو همه‌جانبه سلاح‌های کشتار جمعی ما، سازگاری نداشت. ما در دنیایی از مشکلات زندگی می‌کنیم و دانشمندان ما باید همواره هوشیار باشند.

پروفسور شانتی بهاتنگار استاد دانشگاه بود و در طول جنگ ارتباط زیادی با صنعت داشت. او به انگلیس گرایش داشت و معتقد به استفاده از نظام‌های مدیریت انگلیسی در دوره‌ای بود که توسعهٔ فناوری امری لازم بود. او مأمور ساختن تعدادی آزمایشگاه در سراسر کشور شد که تحت حمایت سازمانی به‌نام شورای تحقیقات علمی و صنعتی (CSIR) انجام می‌گرفت. این آزمایشگاه‌ها در مناطق مختلف تأسیس شدند تا نه فقط به صنعت کشور کمک نمایند، بلکه بر اقتصاد مناطق نیز تأثیر بگذارند.

در روزهای شکل‌گیری شورای تحقیقات علمی و صنعتی، آزمایشگاه‌ها بدون نظارت خاصی تأسیس شده بودند؛ به گونه‌ای که افراد بدون تخصص را به سرپرستی آنها گمارده بودند، ولی هر جا که یک دانشمند برجسته و کاردان سرپرستی آنها را برعهده می‌گرفت، آن آزمایشگاه‌ها نیز پیشرفت می‌کردند. به‌عنوان مثال آزمایشگاه ملی شیمی (NCL) در شهر پونا نقش تعیین‌کننده‌ای در صنعت شیمی، به‌ویژه صنعت داروسازی، ایفا می‌کرد و از طریق کار هماهنگ با سایر آزمایشگاه‌ها به صنعت کمک می‌کرد. هرگاه مدیریت این آزمایشگاه‌ها ضعیف بود، آنها به یک واحد منطقه‌ای تبدیل می‌شدند که توانایی اثرگذاری مهمی نداشتنند. د رسال‌های اخیر با مدیریت پویا و هماهنگی بیشتر آزمایشگاه‌ها پیوند صنعت و شورای تحقیقات علمی و صنعتی به وضوح مشاهده می‌شود. شورای تحقیقات

علمی و صنعتی هنوز در حال رسیدن به حد اعلای توانایی‌های نهفته خود می‌باشد و نیل به این هدف در زمانی که صنعت به‌عنوان مهمترین فاکتور توسعه اقتصادی ما محسوب می‌شود بسیار ضروری است.

بعد از مرگ نهرو و بهابا، ایندیرا گاندی نخست‌وزیر راه آنان را ادامه داد و ویکرام سارابهای[1] ریاست کمیسیون انرژی اتمی (AEC) را برعهده گرفت که این سازمان بعداً برنامه‌های فضایی را نیز تحت پوشش قرار داد. در این زمان بود که مرکز تومبا[2] برای پرتاب موشک‌های فضایی جهت هواشناسی و برنامه‌های عظیم‌تر تأسیس شد. ویکرام سارابهای چند سال بعد به‌صورت ناگهانی درگذشت ولی کار در زمینه فضا تداوم یافت و یک سازمان جدید فضایی توسط ایندیرا گاندی احداث گردید. دستاوردهای ما در زمینهٔ فضا تأثیر بسیار زیادی بر جنبه‌های مختلف فناوری مدرن کشور برجای گذاشت. این دستاوردها ما را در ساخت ظرفیت‌های جدید صنعت نرم‌افزار رایانه‌های دستی، که یکی از بزرگترین صنایع در جهان شد، کمک زیادی کرد. در طول ۲۵ سال گذشته پیشرفت‌های مداوم ما در برنامه‌های فضایی، از جمله در زمینهٔ موشک‌ها و ماهواره‌ها و سکوهای پرتاب (GSLV) آنها از افتخارات بزرگی است که صورت پذیرفت. به‌طور کلی جوّ زمین زمینهٔ استفاده از سیستم‌های مدرن ارتباطات را فراهم می‌آورد. تلفن‌های همراه، و پست الکترونیک سیستم‌های نوین ارتباطی هستند. و شبکه اینترنت نیز به‌ویژه در کتابخانه‌ها در دسترس عموم قرار دارد.

در طول سال‌های اولیه جنگ جهانی دوم، واحدهایی در کشور تأسیس گردید که ادوات جنگی تخریب شده را بازسازی کند و ترکیبات جدیدی بسازد که وارد کردن آن از غرب دشوار بود. این بخش، واحد فنی ارتش نامیده می‌شد که بعدها به هسته اولیه ایجاد مؤسسه بزرگ تولیدات وزارت دفاع و سازمان تحقیق و توسعهٔ وزارت دفاع (DRDO) تبدیل شد. این واحد تحت نظارت دی. اس. کوتاری که استاد نیمه‌وقت و رئیس آن بود، حرکت کندی داشت اما در سال‌های اخیر به کانونی محوری در برنامه‌های کشور برای بومی کردن تسلیحات دفاعی، تبدیل گردیده است.

1. Vikram Sarabhai
2. Thumba

جنگ به‌عنوان محرک

جنگ‌های هند با پاکستان و چین محرک عمده‌ای برای خوداتکایی گردید. این جنگ‌ها باعث شد که آزمایشگاه‌هایی برای ساخت تسلیحات دفاعی جهت مقابله با خطرات احتمالی تأسیس شود. این اقدام آغازین و محدود DRDO منجر به ساخت زره‌پوش‌های جنگی هوشمند و پیچیده و ابزار الکترونیکی برای جدیدترین تانک‌ها شد و در آینده نزدیک نیز زیرساخت‌های تولید سلاح سبک و مواد منفجره را جهت استفاده‌های بالستیک روی آب و زیر آب، برای سه نیروی دریایی، زمینی و هوایی، آغاز خواهد کرد. مهمترین پیشرفتی که در این زمینه صورت گرفته ساخت موشک‌های آگنی[1] و پریتوی[2] است. پریتوی دارای بُردی حدود ۵۰۰ ـ ۳۰۰ کیلومتر می‌باشد که این برد در مورد آگنی به ۲۸۰۰ ـ ۲۵۰۰ کیلومتر می‌رسد.

این گونه نیست که فقط دانشمندان و مؤسسات برجسته‌ای که در بالا به آنها اشاره شد، در رشد علمی هند نقش داشته‌اند. افراد زیادی در پیشرفت برنامه‌های علمی نقش داشته‌اند که این برنامه‌ها، پایهٔ علم و دانش فعلی ما هستند. یک مؤسسه قدیمی که گاهی از آن به‌عنوان تاتا در بنگلور نام برده می‌شد ـ اسم اصلی آن مؤسسه علوم هند است ـ براساس دیدگاه جمشید جی تاتا ساخته شد و از سال ۱۹۰۹ شروع به کار کرد. جالب اینجاست که هدف اصلی این مؤسسه تربیت افرادی در زمینه‌های مهندسی برق و شیمی بود. در زمان پروفسور سی. وی. رامان به علوم محض نیز در این مؤسسه توجه شد. در حال حاضر این مؤسسه به‌عنوان یکی از مراکز اصلی هر دو جنبهٔ دانش، یعنی علوم محض و کاربردی، محسوب می‌شود و سهم مهمی در زمینه‌های پیشرفته‌ای چون زیست‌شناسی مولکولی، فیزیک جامدات و شیمی ساختاری داراست. هرچند الگوهای کاری و مدیریت این مرکز به گذشته تعلق دارد. اما این مؤسسه در تلاش است تا ترکیب مناسبی در بسیاری از زمینه‌های علمی، جهت کمک به رشد صنعت هند ایجاد کند.

هواشناسی و زلزله‌شناسی دو رشته مطالعات قدیمی در هند هستند که قدمت آنها به اواخر قرن ۱۸ باز می‌گردد. در طول ۵۰ سال گذشته گسترهٔ اطلاعات

---

1. Agni
2. Prithvi

هواشناسی، از طریق مدرنیزاسیون، امکانات جدیدی را فراروی ما گذاشته است که خود تأثیر مثبت و مستقیمی بر زندگی مردم داشته است. عملیات هواشناسی، در حال حاضر، بسیار به برنامه‌های فضایی وابسته‌اند و این برنامه‌ها، کاربرد هواشناسی را گسترش داده‌اند. هرچند هنوز امکان پیش‌بینی زلزله وجود ندارد و اگرچه امکان پیشی‌بینی گردبادها با دقت بالا، به علت متأثر بودن بسیار زیاد آنها از طبیعت، وجود ندارد ولی با کمک مطالعهٔ ابرها به‌وسیله ماهواره‌ها و با اطلاع‌رسانی سریع به مردم، حتی در دورترین نقاط، جان بسیاری از افراد نجات خواهد یافت. به‌وسیله همین فناوری‌هاست که ایجاد ایستگاهی برای هواشناسی در قطب جنوب ممکن شده است که مطمئناً این امر بر کشورهای اطراف اقیانوس آرام تأثیر خواهد گذاشت.

شاید بزرگترین کار دانشمندان کشور، مدرنیزه کردن کشاورزی بوده است. بدیهی است چنانچه در روش‌های کشاورزی کشوری با آنچه در هزار سال پیش وجود داشت، تفاوتی حاصل نشده باشد و پشت سر هم در این کشور قحطی رخ بدهد، باید به جذب فناوری بیوشیمی بپردازد و در زمینه تولید غذا به خودکفایی برسد. کشاورز امروزی، چنان با دانش و آگاهی از بذرها و مواد شیمیایی کشاورزی صحبت می‌کند، که باورکردن آن مشکل است. البته این تحولات و پیشرفت‌ها تنها مربوط به کشاورزان نمی‌شود، بلکه مرهون عملکرد و دوراندیشی‌های دانشمندان علم کشاورزی همچون سی. سوبرامانیام می‌باشد که همهٔ عمر خود را صرف ایجاد تسهیلات جدید برای جامعه‌ای کرده است که قرن‌ها این تسهیلات را به فراموشی سپرده بود. با دسترسی به گونه‌های تکثیری جدید که به‌وسیله رادیوآکتیو در مرکز تحقیقات اتمی بهابا (BARC) ایجاد شد، موجبات تحول در گونه‌های خاصی از محصولات مثل بادام زمینی فراهم آمد و مورد استفاده از پرتوافکنی درآمد زیادی نصیب کشاورزان کرد.

استانداردهای دارویی در هند به سطح بسیار بالایی رسیده است و با کشورهای پیشرفته در این زمینه برابری می‌کند. در همهٔ شهرهای بزرگ هند، دارو با کیفیت بالا قابل دسترس است. جراحی‌های قلب و مغز و پیوند زدن آن به‌صورت کاری عادی درآمده است و ساخت مصنوعات داخلی برای کاربرد در پزشکی به‌صورت مناسبی در حال پیشرفت است. اما این پیشرفت‌ها در مورد مناطق

روستایی صدق نمی‌کند و اقدامات زیادی باید در این مناطق صورت پذیرد. علاوه بر این، آشفتگی ناشی از انواع گوناگون داروهای موجود باعث شده است که تحقیقات پزشکی به نسبت دیگر شاخه‌های علمی در مقام دوم قرارگیرد. در همین زمان برنامه‌های انرژی اتمی، محرکی برای تحقیقات دارویی و پزشکی شدند. این کار با دسترسی به تقریباً تمامی ایزوتوپ‌های مورد نیاز برای درمان سرطان و تحقیقات هماهنگ صورت پذیرفت. این روند در حال حاضر همچنان به پیش می‌رود و درمان سرطان در همه گونه‌های آن در مرکز درمانی تاتا (در بمبئی) در سطح استانداردهای جهانی قرار دارد.

یکی از مهمترین دستاوردهای جنگ جهانی دوم توسعه علم متالوژی بود. قبل از آن، انتخاب طرح‌ها به علت محدودیت فلزات و مواد معدنی موجود، محدود بود، اما بعد از جنگ، با فناوری‌های جدیدی که به‌وجود آمد، مواد جدید بسیار زیادی برحسب نیاز تولید شدند. نیاز به مواد جدید در صنعت هواپیمایی، جنگ‌افزارهای جدید و از همه مهمتر در توسعه صنعت انرژی اتمی و سفینه‌های فضایی احساس شد. در هند این نیاز از اصرار بر خوداتکایی، به‌ویژه در زمینهٔ صنایع اتمی نشأت می‌گرفت. تولید عناصر سوخت اورانیوم و پوشش آن با آلیاژهای زیرکونیوم[1] تحت نظارت دکتر براهام پراکاش[2] یک دستاورد عظیم برای هند بود. بعدها تولید فلز بریلیوم[3] و فلزات دیگر با خالصی بسیار بالا، هند را در زمره کشورهای پیشرفته در زمینهٔ فناوری پیچیده مواد قرار داد. تجربه‌ای که زمینه تولید صنعتی مواد هسته‌ای وجود داشت، هند را به‌سوی تولید مواد جدید دیگری همچون تیتانیوم، تنتولام[4]، نیوبیوم[5] و دیگر فلزات کمیاب هدایت کرد. تهیه فهرستی از همه موادی که تولید آنها در هند توسعه یافت دشوار است ولی باید به صورت مختصر به مواد الکترونیکی و شیشه‌های باکیفیت بالا اشاره کرد.

لیزرها و پرتوهای الکترونی

بدیهی است که امروز، ما باید توجه خود را به دو جنبه ازکشفیات جدید، که

---

1. Ziroconium
2. Brahm Prakash
3. Beryllium
4. tantulam
5. Niobium

نقش مهمی در همه زمینه‌های توسعه ایفا می‌کنند، معطوف بکنیم؛ این دو بخش لیزرها و پرتوهای الکترونی هستند. بدین منظور، مجتمع جدیدی به‌نام مرکز فناوری‌های پیشرفته (CAT) در ایندور[1] در ایالت مادیا پرادش تأسیس شد تا به توسعه مواد لیزری و شتاب‌دهنده‌های الکترونی بپردازد. مادیا پرادش، که نقش تاریخی مهمی درکشور داشته است، در زمینه رشد علمی مورد فراموشی قرارگرفته بود. در حال حاضر مرکز فناوری‌های پیشرفته، گونه‌های وسیعی از لیزرها را تولید می‌کند، که به مصارف مختلفی چون برش فلزات، جراحی‌های مختلف و تجزیه ایزوتوپ‌ها و غیره می‌رسد. در سال‌های اخیر پرتوهای الکترونی (وکلا پرتوافکنی) برای مصارف بسیار زیادی چون حفظ مواد غذایی، فرآوری مواد، تصفیه فاضلاب‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

طیف وسیعی از فعالیت‌ها در جهت حمایت از صنایع، منجر به درجه‌های متفاوتی از خوداتکایی شده است. این خوداتکایی خود تا اندازه‌ای نتیجه تحریم هند از طرف کشورهای دیگر نیز بود.

در حال حاضر بازگشت دوباره‌ای به سوی علوم پایه که از زمان‌های قدیم در هند ملاک پیشرفت علوم دیگر محسوب می‌شد، صورت گرفته است. لذا ارزیابی سهم هند در پیشرفت جهانی باید با توجه به پیشرفت در این زمینه‌ها، صورت گیرد. ما با فیزیک شروع می‌کنیم. شهرت هند در این زمینه به سال ۱۹۲۰ برمی‌گردد. با توجه به اینکه ساختار غایی ماده فقط نوترون، پروتون و الکترون نیست و ذرات بی‌شماری وجود دارند که تقریباً همه بی‌ثبات هستند و یکی به دیگری تبدیل می‌شود، مطالعه روی این امر بیشتر به فیزیک جدید مربوط می‌شود. بدیهی است هنوز نتایج روشنی در این زمینه به‌دست نیامده است. فیزیک کوانتوم به بسیاری از این سؤالات پاسخ داده است اما خود را درگیر مسئله ثبات و سازگاری آنها نکرده است. روش‌های توضیح رفتار ذرات بنیادی تا اندازه‌ای تصنعی به نظر می‌رسد. با این حال کار روی پایه‌های اساسی‌تر این مسائل در هند در حال پیشرفت است. از طرف دیگر، تحقیق روی شکافت هسته‌ای، چه در عرصه تئوری و چه در عرصه تجربی، توجه زیادی را به خود جلب کرده است. کار روی فیزیک جامدات و

1. Indore

مایعات، به علت اینکه منافع ذاتی و کاربردهای محتمل آن، به شدت در هند تعقیب می‌شود.

در سال‌های اخیر تمایل زیادی به شناخت کیهان وجود داشته است. با توجه به کارهایی که در این زمینه صورت گرفته است، دانشمندان توانستند تخمین‌های قابل قبولی از منشأ پیدایش هستی و تحولات بعدی آن بزنند. شناخت کیهان مهمترین زمینه‌ای که فیزیک جدید می‌تواند در آن تحقیق کند ولی تحقیق در این زمینه، وابسته به نتایج تحقیقات فیزیک ذرات و شاخه‌های دیگری فیزیک است. در هند برای همگام شدن با فعالیت‌های صورت گرفته در این زمینه، مجتمع سیستم رادیو تلسکوپ در نزدیکی اوتی[1] در دهه ۱۹۶۰ تأسیس شد. با استفاده از تجربیاتی که از کار این مجتمع حاصل شد، یک تلسکوپ خیلی بزرگ دیگر به نام GMRT در نزدیکی پونا[2] در حال ساخت است که انتظار می‌رود که برای بررسی مسائل برجسته فیزیک نجومی و کیهان‌شناسی، به‌ویژه در مورد شکل‌گیری کهکشان، کشف اجسام خیلی دور در کیهان و غیره در کار گرفته شود. این تلسکوپ همچنین دارای توانایی تحقیق در زمینه موجودات احتمالی هوشمند فرازمینی می‌باشد.

هیچ شکی نیست که بزرگترین اسرار علمی، در رشتهٔ زیست‌شناسی مولکولی وجود دارد. در سال‌های اخیر ما چیزهای زیادی در مورد مواد ژنتیکی، منشأ آن و حرکات عجیب و غریب آنان در حفظ اطلاعات بسیار زیاد در چنین محدوده کوچکی، آموخته‌ایم. اما هنوز نمی‌دانیم که دلایل حیات حتی در ابتدایی‌ترین اشکال آن چیست و چرا ساختار آن به گونه‌ای است که مرگ جزء جدایی‌ناپذیر آن است.

همه این مسائل در آزمایشگاه‌های دانشگاه‌ها و مؤسسات ما در حال مطالعه و بررسی هستند. در صورت حمایت حکومت و کمک صنعت، ما می‌توانیم منتظر موفقیت‌های زیاد دانشمندان هندی در این زمینه‌ها باشیم.

---

1. Ooty

2. Pune

علم و فناوری؛ گام‌های مؤثر

یو. آر. رائو[1]

پیشرفت روزافزون علم و فناوری در هند طی پنجاه سال پس از استقلال، حقیقتاً نشانگر حماسه مداوم یک کشور بزرگ در حال توسعه است که برای استقرار جامعه‌ای برابر با سطح مطلوبی از زندگی در یک ساختار پایدار دموکراتیک تلاش می‌کند. پیشرفت علمی هند مستقل زمانی کاملاً درک می‌شود که به پیشینهٔ هند در قبل از استقلال نگاهی داشته باشیم. هند با وجود برخورداری از پیشینهٔ مناسب در علم، هیئت و طب و داشتن ستاره‌شناسان و ریاضی‌دانان بزرگ باستانی مانند آریا بهاتا[2] وارهامی‌هیرا[3]، سوشروتا[4] و بهاسکارا[5] نتوانسته است از موج دوم انقلاب صنعتی در دو قرن سلطه استعماری سود ببرد. هند در زمان استقلال از لحاظ منابع کشاورزی، کشوری فقیر محسوب می‌شد و به‌طور کلی برای کالاهای صنعتی ــ حتی سنجاق و گیره ــ به منابع خارجی وابسته بود. تنها نساجی و فولاد تا اندازه‌ای

---

1. U.R. RAO
2. Aryabhata
3. Varahamihira
4. Sushruta
5. Bhaskara

صنعتی بودند. حقیقتاً افتخار تجدید حیات سنت علمی در هند پس از استقلال به دولتمرد بزرگی چون جواهرلعل نهرو تعلق دارد. او بر این باور بود که «تنها علم می‌تواند مشکل گرسنگی، فقر، عدم بهداشت، بی‌سوادی، رسوم خرافاتی و مخرب و معضل نابودی منابع عظیم کشور غنی هند را با ساکنین قحطی زده‌اش حل کند». به عقیده نهرو علم نه‌تنها وسیله‌ای برای توسعه اقتصادی، بلکه سبب رهایی بشر نیز می‌باشد و روش علمی به‌عنوان یگانه آیین واقعی، به تنهایی باعث تغییر کیفی یک جامعهٔ راکد و ایستا می‌شود. ایمان کامل او به علم را می‌توان از فحوای قطعنامه خط‌مشی علمی سال ۱۹۵۸ دریافت، که تصریح می‌کند: «این تعهد ذاتی کشور بزرگی چون هند، با رسوم، فضل و دانش، تفکر خلاق و میراث فرهنگی عظیمش است که در پیشرفت علم، که امروز بزرگترین مسئولیت بشر است، مشارکت کامل نماید.»

هند درست قبل از استقلال با فاجعه‌بارترین خشکسالی در تاریخ کشور مواجه شد؛ طوری که مهاتما گاندی را بر آن داشت که بگوید: «خدای انسان گرسنه، نان است». با توجه به وجود فقر شدید، اشتغال‌زایی در حد وسیع، به‌عنوان تدبیر فقرزدایی اتخاذ شد. با توجه به این عقیده که رشد سریع به تنهایی می‌تواند منجر به کاهش فقر گردد، هند برنامه‌ها و مکانیزمی را اتخاذ کرد تا توسعه‌ای سریع و به لحاظ ساختاری، آمرانه و همراه با چهره‌ای انسانی را آغاز نماید. اولین گام برای مقابله با گرسنگی در سال ۱۹۴۸، یعنی با آغاز انقلاب کشاورزی، برداشته شد. این انقلاب با طرح‌های آبیاری، کاربرد گونه‌های ژنتیکی هر محصول و آفت‌کش‌ها و ساخت انبارهای کافی برای ذخیرهٔ غلات جهت مقابله با خشکسالی آغاز شد. همچنین اقداماتی جهت تأسیس تعدادی آزمایشگاه ملی تخصصی تحت نظر شورای تازه تأسیس تحقیقات علمی و صنعتی (CSIR) صورت گرفت، که در حال حاضر، به شبکه‌ای دارای ۴۵ آزمایشگاه و هشتاد مرکز تبدیل شده که در زمینه‌های مختلف فناوری، تحقیقات علمی انجام می‌دهند. گام‌های اولیه جهت توسعه صنایع ماشینی سنگین، تأسیسات هوانوردی، تسهیلات ساخت ابزار پیچیده، صنایع شیمیایی و الکترونیک برداشته شد. یک سازمان انرژی اتمی نیز توسط دکتر هومی بهابا تأسیس گردید تا در زمینه علم و فناوری هسته‌ای تحقیق کند. برنامه‌هایی نیز جهت توسعه روستاها و ارتقای سطح کیفی زندگی روستاییان، که ۷۵ درصد

جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، آغاز گردید. در سال ۱۹۶۳ یک برنامه نسبتاً کوچک فضایی تحت نظارت سازمان انرژی اتمی آغاز شد که خود پس از یک دهه به‌صورت یک سازمان مستقل فضایی درآمد.

بدون تردید تحولات سریع فناوری از پس از استقلال تاکنون، اثر مهمی بر محیط اجتماعی اقتصادی هند گذاشته است. در سایهٔ وقوع انقلاب سبز در هند، تولید غذای سالانه درکشور از ۵۵ میلیون تن به ۱۹۵ میلیون تن افزایش یافت و هند را از یک واردکنندهٔ غذا به صادرکننده آن هرچند به مقدار اندک تبدیل کرد و با وجود ۳ برابر شدن جمعیت احتمال مواجه شدن با خشکسالی و قحطی را در دهه ۱۹۶۰ پایین آورد. همچنین تحولات مورد نظر، ظرفیت تولید نیروی برق را از ۲/۳ میلیون کیلووات به ۸۵ میلیون کیلووات افزایش داد. تولید نفت خام از ۰/۵ میلیون تن به بیش از ۳۲ میلیون تن، زغال سنگ از ۳۰ میلیون تن به ۳۴۰ میلیون تن و تولید فولاد از یک میلیون تن به ۱۰ میلیون تن افزایش یافت. تولید کالاهای صنعتی و فلزات نیز ده برابر افزایش پیدا کرد. اینها نمونه‌هایی از رشد صنعتی به‌دست آمده در هند در طی هفت برنامه پنج ساله می‌باشد. از طرف دیگر، تعداد دانشگاه‌ها از ۲۲ دانشگاه به ۲۴۰ دانشگاه رسید و تعداد مؤسسات فنی نیز افزایش قابل ملاحظه‌ای یافت. تولید ناخالص ملی تقریباً پنج برابر گردیده و درآمد صادرات سالانهٔ بیشتر از ۲۰ قلم کالا به معادل ۳۳ میلیارد دلار رسیده است.

با وجودی که ارقام فوق، پیشرفت آماری مؤثری را نشان می‌دهد، رشد انفجاری جمعیت از ۳۶۰ میلیون نفر به ۹۳۵ میلیون نفر طی ۵ دهه گذشته، به‌صورت قابل توجهی منافع این رشد و توسعه را از بین برده و هنوز هم یک‌سوم جمعیت هند زیر خط فقر زندگی می‌کنند. بیش از ۴۰ درصد کل جمعیت و ۶۶ درصد زنان هنوز بی‌سواداند، نرخ زاد و ولد ۲۹ در هر هزار نفر هنوز از نرخ مطلوب که کمتر از ۲۰ نفر در هر هزار نفر می‌باشد، بسیار دور است. محدودیت دسترسی به زمین، فقدان فرصت‌های شغلی و رشد انبوه جمعیت به ناچار باعث رشد بالای شهرنشینی و افزایش جمعیت شهری شد که تا سال ۲۰۰۰ حدود ۴۰۰ میلیون نفر تخمین زده شده است. رشد سریع شهرنشینی باعث شد که شهرهای بسیار بزرگ به‌جای اینکه به محلی برای رشد و توسعه تبدیل شوند، به‌خاطر کمبود انرژی، حمل و نقل و زیرساخت‌های مورد نیاز، به مناطقی کثیف و بی‌خاصیت تبدیل

شوند. از زمان استقلال هند تاکنون میزان مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال حدود ۱۳۵ در هزار بوده، حتی با وجود اینکه میانگین عمر هم از ۳۰ سال به ۶۰ سال افزایش یافته. در صورتی که تولید کل دست کم به‌طور مناسب در دهه‌های آینده دو برابر شود، باز ممکن نیست که غذای مورد نیاز جمعیت حدوداً یک و نیم میلیارد نفری را در سال ۲۰۴۰ تأمین کرد.

با توجه به اینکه یک سرمایه‌گذاری جمعیت‌شناسی حداقل ۲/۵ درصدی برای هر یک درصد رشد جمعیت لازم است، لذا هند باید با سیاست‌های توسعهٔ مناسب هدفی را دنبال نماید تا بتواند نرخ رشد سالانه خود را حداقل ده درصد افزایش دهد. مشکلاتی که هند با آن مواجه است به هیچ وجه منحصر به فرد نیست؛ این مشکلات نیز مانند مشکلات کشورهای در حال توسعه‌ای است که حدود ۷۸ درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند اما حدود ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) جهانی را در دست دارند. هند با دارا بودن کمتر از ۲ درصد سطح کرهٔ زمین (بدون احتساب ۱/۵ درصد جنگل‌هایش) ۱۶ درصد جمعیت جهان را در خود جای داده است. ۲ درصد از بارندگی سطح زمین در هند صورت می‌گیرد. این کشور کمتر از ۲ درصد تلفن‌های جهان را در اختیار دارد. تنها سه درصد انرژی جهان را تولید می‌کند و فقط در یک درصد تولید ناخالص داخلی جهان، مشارکت دارد. درآمد حاصل از صادرات هند از یک‌دهم درآمد حاصل از صادرات آلمان، که از لحاظ جمعیت بیش از ۱۰ برابر کوچکتر از هند است، کمتر است. هند با وجود تحولات چشمگیر در علم و فناوری، هنوز مقام ۱۳۵ را در میان ۱۷۵ کشور به لحاظ شاخص‌های کیفیت زندگی داراست.

غارت منابع طبیعی زیرزمینی

موج دوم انقلاب صنعتی به‌طور ناخواسته، زیستگاه (ecology) را به خاطر دستاوردهای اقتصادی قربانی کرد. این موج به‌جای اینکه در خدمت و به نفع طبیعت و محیط زیست باشد، منابع طبیعی زمین را از بین برد. عواقب منفی فناوری برتر انقلاب سبز از جمله کاهش شدید آب، عدم زهکشی مناسب آن و استفاده بی‌رویه از کودهای شیمیایی، موجب تبدیل زمین‌های حاصلخیز به بیابان‌هایی شوره‌زار با خواص قلیایی شده است. تخریب گسترده جنگل، یعنی تقریباً حدود

۱۷ میلیون هکتار در سال، فرسایش بیش از حد خاک، استفاده بیش از حد از منابع با ارزش آب و غفلت از جایگزینی آن باعث تنزل کیفی شدید حدود ۱/۲ میلیارد هکتار از زمین‌های قابل بهره‌برداری در سطح جهان شده است. حدود یکصد میلیون هکتار از زمین‌های هند، شامل بخش بزرگی از سرزمین حاصلخیز کشور ـ از کل ۱۶۰ میلیون هکتار زمین حاصلخیز ـ حاصلخیزی خود را از دست داده‌اند و تنها حدود نصف آن قابل بهره‌برداری است. وقوع مکرر سیل و قحطی به‌طور متوسط سالانه باعث از بین رفتن ۱۵۰۰ نفر و ۳۰ میلیون دلار خسارت مالی می‌شود. بالا رفتن گرمای زمین به علت دخالت بی‌سابقه انسان، موجب افزایش گازهای گلخانه‌ای شده است که ممکن است خود به دگرگونی آب و هوای سطح زمین منجر شود. در سال ۱۹۹۲ نشستی در ریو دو ژانیرو برگزار شد که مشکلات پیشروی جهان، خصوصاً کشورهای در حال توسعه، را به‌طور خلاصه چنین بیان داشت: «بشر در برههٔ حساس و ویژه‌ای از تاریخ قرار دارد. ما با یک ناسازگاری همیشگی بین کشورها و در داخل خودکشورها مواجه هستیم و فقر، گرسنگی، عدم بهداشت و سلامتی، بی‌سوادی و ادامه تخریب اکوسیستم، که وجود ما وابسته به آن است، روز به روز بیشتر می‌شود. با این حال، پیوستگی مسائل محیط زیست و توسعه و توجه بیشتر به آنها، طوری که منجر به برآوردن نیازهای اساسی بشر شود، برخورداری همه افراد از استانداردهای بهتر زندگی، حمایت و مدیریت بهتر از اکوسیستم و حفاظت از آن آینده‌ای سعادتمند را برای بشر به ارمغان خواهد آورد.»

این مشکلات به ظاهر فایق نیامدنی باعث ایجاد چالش موجود بین دانشمندان و فن‌سالاران در ارائه راهبردها شده است که می‌تواند منجر به پیشرفت و توسعه مداومی شود که از آن رهگذر، نیازهای اساسی کنونی بشر و همچنین نسل‌های آینده برآورده گردد بدون اینکه کلیت اکولوژیکی و امنیت زیست محیطی تخریب شود. مشکلات و مسائل ناشی از رشد انفجارگونه جمعیت و متعاقباً شهرنشینی حاصل از مهاجرت گستردهٔ روستاییان به شهرها برای کسب شغل مناسب، باید با صنعتی شدن سریع و اصلاح زیرساخت‌ها برطرف گردد. امروزه توسعه چشمگیر ارتباطات موجب پیوند جوامع بشری شده است و این امر به ناچار موجب جهانی شدن و از بین رفتن مرزهای فیزیکی و ملی گردیده است. بدون شک مزیت نسبی در یک اقتصاد جهانی به هم پیوسته و مبتنی بر دانش باعث تبدیل

کشورهای دارای اقتصاد کشاورزی با منابع طبیعی غنی به‌کشورهای صاحب قدرت تفکر شده است که مجبورند پیشرفت‌های محسوس در علم و فن‌آوری را جذب و تحلیل نمایند و خود را برای توسعه ملی آماده کنند.

جهانی‌سازی اقتصاد به نوبه خود باعث آگاهی جدیدی از چالش‌ها و چشم‌اندازهایی شده است که موجب ارتقای کیفیت زندگی در سرتاسر جهان گردیده است. این پیشرفت از طریق ایجاد محیطی فراهم می‌شود که در آن دولت‌ها، صنایع و مردم کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته، در کنار هم برای نفع متقابل همکاری می‌کنند. سال ۱۹۹۱، نقطهٔ عطفی در تاریخ اقتصادی هند محسوب می‌شود، زیرا هند با استفاده از یک الگوی کلی، از یک اقتصاد به شدت نظارتی و درونگرا به یک اقتصاد مبتنی بر بازار و با استراتژی افزایش صادرات و کاهش نقش دولت در اقتصاد تبدیل شد تا از این راه بتواند رشد اقتصادی بالایی کسب کند و به سرعت با جهان، همنوا شود. من در اینجا قصد دارم به توسعه و پیشرفت هند در زمینه‌های مختلف علوم و فناوری در سال‌های اخیر بپردازم.

انقلاب‌های سبز و سفید

در پنج دههٔ اخیر افزایش قابل ملاحظهٔ تولید غذا در هند، یعنی از ۵۵ میلیون تن به ۱۹۵ میلیون تن، ناشی از انقلاب سبز بود. این انقلاب دستاوردهای مهمی چون توسعه طرح‌های آبیاری، شیوه‌های بهتر کشاورزی و استفاده از فناوری‌های زیستی پیشرفته را به همراه داشته است. پیشرفت‌های مهم در فناوری زیستی باعث تولید گونه‌های جدیدی از بذرهای ژنتیکی، محصولات زودرس، ضد آفت و شیوه‌های منسجم کنترل آفات شده است. هند امروزه ۲۵ درصد از کل حبوبات جهان را تولید می‌کند و بزرگترین تولیدکننده شکر جهان با ۲۶۰ میلیون تن و همچنین بزرگترین تولیدکننده پنبه با ۱۲ میلیون عدل پنبه می‌باشد. همچنین این کشور با افزایش زمین‌های قابل آبیاری از ۲۰ میلیون به ۶۰ میلیون هکتار از زمین‌های قابل کشت، به دومین تولیدکنندهٔ برنج جهان، با ۲۵ درصد کل تولید جهان، تبدیل شده است. با انقلابی که هند در زمینه تولید دانه‌های روغنی از دهه ۱۹۹۰ آغاز کرده توانسته است در این زمینه تولید کشور را به چهار برابر، یعنی ۲۵ میلیون تن برساند و در زمینه تولید روغن خودکفا شود. با وجود افزایش جمعیت

هند از ۳۶۰ میلیون نفر به ۹۳۵ میلیون نفر، این کشور با بهره‌گیری از صنایع جدید، تولید کودهای شیمیایی و مواد ضد آفت توانست مقدار غذای قابل دسترسی برای هر فرد را از ۴۰۰ گرم به ۵۲۰ گرم افزایش دهد.

با وجود این، بهره‌وری دانه‌های خوراکی هند هنوز ۱/۷ تن در هکتار می‌باشد که نسبت به متوسط جهانی آن یعنی ۲/۹ تن در هر هکتار و ۵ تن در هر هکتار برای کشورهای توسعه یافته پایین می‌باشد. این کشور حتی با بهره‌گیری از تمام زمین‌های قابل آبیاری، که ۸۰ میلیون هکتار تخمین زده می‌شود، و استفاده از ۲۰ میلیون زمین بایر باز نخواهد توانست با وجود شیوه‌های فعلی کشاورزی، تولید سالانه دانه‌های خوراکی خود را به ۲۵۰ میلیون تن برساند. پیداست که تهیه غذای کافی برای جمعیت بیش از ۱/۵ میلیارد نفری در سال ۲۰۴۰، به تولید سالانه‌ای نزدیک به بیش از ۳۵۰ میلیون تن نیاز دارد که این میزان تولید نیازمند انقلاب سبزی جدید و پایداری در آن است.

تجارب پنج دهۀ گذشته به وضوح نشانگر این است که همگرایی فناوری‌های زیستی با اطلاعات مفید و مناسب می‌تواند امکان دو برابر شدن تولید محصول را در هند نوید دهد. در عمل نیز نشان داده شده است که ترکیب مناسب داده‌ها و اطلاعات مربوط به ویژگی‌های خاک، شیوه‌های کشاورزی، منابع آب سطحی و زیرزمینی، پوشش گیاهی، موقعیت جغرافیایی و اطلاعات هواشناسی، با داده‌های همه‌جانبه در زمینۀ عوامل فرهنگی و سیاسی ـ اجتماعی، می‌تواند منجر به شناسایی روش‌های مناسب جهت حفاظت از خاک و منابع آب و همچنین افزایش بهره‌وری از آنها به شیوه‌های پایدار شود. نتایج نشان می‌دهد که در نقاطی که این اقدامات صورت پذیرفته است، کشت دو محصول در مکان‌هایی که حتی دچار خشکسالی شده و آب آشامیدنی نیز کمیاب بوده است، ممکن شده. با دلگرمی از این موفقیت‌ها، استراتژی توسعه پایدار و جامعی تدوین شده تا ۱۷۲ ناحیه را که ۳۰ درصد کل مساحت کشور را تشکیل می‌دهد، تحت پوشش خود گیرد. با شروع انقلاب سفید در سال ۱۹۷۰ و استفاده ازگله‌های گاو با نژاد بهتر و داده‌های فناوری زیستی، تولید شیر درکشور تا ۴/۵ درصد افزایش داشت و از ۷۰ میلیون تن در سال ۱۹۹۵ فرا رفت. همین‌طور رشد ۷ درصدی تولید گوشت ماکیان و دو برابر شدن ماهیگیری و افزایش آن به مرز ۵ میلیون تن به تثبیت امنیت غذایی مردم کمک کرد.

آزمایشگاه‌های تخصصی که به تحقیقات کشاورزی می‌پرداختند، تحقیقاتی را تحت نظارت وزارت کشاورزی و شورای تحقیقات علمی و صنعتی (CSIR) جهت تولید و ذخیرهٔ غذا انجام دادند که خود به ایجاد صنایع کشاورزی در هر دو بخش صنایع سازمان یافته و بخش روستایی کمک کرد. نتیجه این امر افزایش صادرات مواد غذایی کنسروی تا مرز ۲/۵ میلیارد دلار در سال بوده است.

برآورده کردن نیازهای انرژی

با وجود چهل برابر شدن تولید انرژی از زمان استقلال هند تاکنون، در این کشور هنوز سرانهٔ دسترسی افراد به نیروی برق معادل کمتر از ۰/۴ تن زغال سنگ ـ در مقایسه با امریکا که معادل ۱۱ تن زغال سنگ است ـ می‌باشد. جالب توجه است که بدانیم هر شهروند امریکایی به اندازه ۲ آلمانی، ۱۴ چینی، ۲۵ آفریقایی، ۳۳ هندی و ۳۰۰ نپالی انرژی مصرف می‌کند. افزایش حداقل ۵ برابر در تولید انرژی هند، برای پاسخگویی به نیازهای روزافزون صنعتی لازم به نظر می‌رسد که این کار محتاج سرمایه‌گذاری بسیار یعنی حدود ۵۰۰ میلیارد دلار در دو دههٔ آینده می‌باشد. خوشبختانه با روند آزادسازی‌ای صورت گرفته، بخش انرژی که در انحصار دولت بود، اکنون آماده جذب سرمایه‌گذاری خصوصی است و در حال جذب شرکت‌های چندملیتی می‌باشد.

مشکلات بهره‌برداری از نیروی الکتریکی آب به خاطر عوارض پیچیدهٔ زمین و محدودیت دسترسی به منابع تجدید نشدنی انرژی از قبیل نفت ـ که حداکثر ۲۵ سال تداوم دارد ـ که حداکثر تا ۲۰۰ سال دیگر وجود خواهد داشت ـ به ناچار باعث افزایش تحقیق برای یافتن منبع انرژی جایگزین شده است. وفور انرژی خورشیدی در کشور باعث آغاز تحقیقاتی دربارهٔ چگونگی بهره‌وری از آن در سه دهه پیش شد که نتیجهٔ آن قابلیت دسترسی تجاری به یک نیروگاه ۱۰۰ کیلوواتی انرژی خورشیدی و ایجاد سیستم‌های کوچک تولید انرژی برای روستاها بوده است. همچنین تعداد نیروگاه‌های حرارتی خورشیدی و حوضچه‌های خورشیدی در حال افزایش است. تحقیقات گسترده منجر به توسعه و استقرار حدود ده هزار نیروگاه بیوگازی، به‌عنوان بخشی از برنامه جامع انرژی برای روستاها شد. طرح‌های تولید انرژی آبی و بادی در چند منطقه از کشور اجرا و توسعه داده شد که قادر به

تولید ۱۵۰۰ مگاوات انرژی می‌باشند و قابلیت توسعهٔ این مقدار را تا ۲۰ برابر دارند. همچنین مطالعات مهمی برای چگونگی استفاده از جزر و مد آب و امواج اقیانوس‌ها در حال انجام است. با وجود تلاش‌های بسیار برای استفاده از منابع انرژی جایگزین، این منابع در حال حاضر تنها یک درصد از تولید انرژی کل کشور را به خود اختصاص داده‌اند. به هر حال، تنها در صورت تحقیقات گسترده برای توسعهٔ منابع انرژی جایگزین، که تخمین زده می‌شود پتانسیل تولید ۵۰۰۰۰ مگاوات انرژی را داشته باشد، می‌توان امیدوار بود که معضل کمبود انرژی کشور در دهه‌های آینده حل شود.

رشد مؤثر صنعتی

به‌طور کلی صنعت شیمی، به‌ویژه صنایع تولید کودهای شیمیایی، رشد خوبی در طی سال‌های اخیر داشته است. چرخه عرضه و تقاضا در زمینهٔ کودهای شیمیایی، هند را به یکی از بزرگترین تولیدکنندگان کودهای شیمیایی تبدیل کرده است که توان تولید ۱۵ میلیون تن کود در سال را دارا می‌باشد. همچنین با توجه به سیاست دولت مبنی بر ارائه مراقبت‌های بهداشتی برای مردم با هزینهٔ مناسب، صنعت داروسازی نیز با تولیدی به ارزش ۵۰۰ میلیون دلار در سال گسترش یافته و چندین مؤسسه تحقیقاتی برای تولید دارو و واکسن‌های جدید تأسیس گردیده‌اند. بعضی از این مؤسسات تحقیقاتی، با همکاری دوجانبه و چندجانبه دیگر کشورها دایر شده‌اند که کمک شایانی به خودکفایی هند در تولید داروهایی کرد که در حفظ بهداشت و سلامتی اهمیت بسزایی دارند.

با وجود جایگاه برتر هند در صنعت متالوژی در عصر آهن و تسلط بر فنون ریخته‌گری جهت ساخت مجسمه‌های برنزی که در معابد این کشور قرار داده می‌شدند، تا همین اواخر هنر و تکنیک متالوژی راکد مانده بود. با این حال، هدف توسعه دانش هوانوردی و فعالیت‌های هسته‌ای و فضایی، تنها پس از سال ۱۹۵۰ بوده که توسعه متالوژی در اولویت قرار گرفت و تحقیقات وسیعی در این زمینه صورت پذیرفت. از آن زمان به بعد تولید انواع مختلف آلیاژهای سبک و فولاد بسیار سخت، کائوچو، بریلیوم، تیتانیوم، ترکیبات سبک ،پلیمرها، و مواد بسیار مستحکم و پیچیده مورد استفاده در موشک‌ها توسعه یافت. علاوه بر آن، فنون

پیچیده ریخته‌گری، فرایند ساخت گَرد متالوژی و حتی ریز ماشین‌ها توسعه یافتند. پیشرفت‌های چشمگیری نیز در زمینه‌های شیمی، ساخت توربین، پتروشیمی، سیمان و مصالح ساختمانی صورت پذیرفت. با وجود اینکه هنوز هند در ساخت تراشه‌های با کیفیت بالا خودکفا نشده است اما این کشور در صنعت نرم‌افزار، به پیشرفت‌هایی دست یافته و در ۱۰ سال اخیر موفق به صادرات در این زمینه شده و توانسته است ۳۰ درصد بازار جهانی را به خود اختصاص دهد. این پیشرفت‌ها نشان‌دهندهٔ مهارت نیروی انسانی هند می‌باشد. با وجود محدودیت‌های ناشی از تحریم، گام‌هایی نیز برای شتاب تحقیقات روی مواد جدید، آلیاژهای سبک، وسایل الکترونیکی و اُپتو الکترونیکی، سیستم‌های حس‌گر پیشرفته، شامل حس‌گرهای زیستی و ترکیبات و مواد ذره‌بینی، که در صنایع دفاعی و هوا و فضا کاربرد دارند، برداشته شده است.

نگاهی به نیروی هسته‌ای

با توجه به اهمیت توسعه علم و فناوری هسته‌ای، هند از طریق تصویب قانونی در پارلمان در سال ۱۹۴۸ سازمان انرژی اتمی را تأسیس کرد. اهداف اولیه این سازمان توسعه، کنترل و کاربرد انرژی اتمی برای اهداف صلح‌آمیز بوده است. هر چند این‌گونه اهداف از طرف همه قدرت‌های هسته‌ای بیان می‌شود اما اغلب از طرف جامعه بین‌المللی به فراموشی سپرده شده و یا از آن غفلت می‌شود. مراکز تحقیقاتی مختلفی چون مرکز مواد اتمی، مرکز تحقیقات اتمی بهابا در بمبئی، شرکت اورانیوم هند و مرکز تحقیقات اتمی ایندیرا گاندی در مدرس، با تأیید بر تولید نیروی هسته‌ای کاربرد آن در کشاورزی، صنعت و پزشکی، تأسیس شدند. هند اولین کشور آسیایی است که رآکتور تحقیقاتی APSAR خود را در سال ۱۹۵۶ دایر کرد. با وجود محرمانه بودن تحقیقات اتمی و عدم دسترسی عموم به اطلاعات در این زمینه، واضح است که هند از آغاز فعالیت در زمینهٔ تحقیقات انرژی اتمی، در چندین زمینه مرتبط با فیزیک هسته‌ای و کاربردهای آن، به پیشرفت‌های زیادی دست یافته است. امروزه فعالیت‌های تحقیقات هسته‌ای هند شامل زمینه‌هایی چون لیزرها، هیدرودینامیک‌های مغناطیسی، کشاورزی، تولید ایزوتوپ و پزشکی هسته‌ای، با استفاده از چند رآکتور تحقیقاتی از جمله CIRUS ، زِرلینا، پورنیما،

دهروا و اولین رآکتور تکثیر سریع در مدرس، انجام می‌شود. در حال حاضر، هند به‌طور کامل در زمینهٔ تولید آب سنگین با ۶ نیروگاه مورد استفاده در برنامه‌های هسته‌ای، خودکفا شده است. هند اولین کشور در حال توسعه‌ای است که توانسته است ۶ انفجار زیرزمینی هسته‌ای را با موفقیت به انجام برساند؛ یک انفجار با اهداف صلح‌آمیز در سال ۱۹۷۴ و ۵ انفجار اهداف نظامی در ماه می ۱۹۹۸.

تولید نیروی اتمی، که مهمترین شکل استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی در کشوری مثل هند با منابع نفتی ناچیز است، در سال ۱۹۶۹ با به راه انداختن دو رآکتور ۲۱۰ مگاواتی و با استفاده از اورانیوم غنی شدهٔ تاراپور و با کمک صنایع هسته‌ای ایالات متحده امریکا، آغاز شد. به دنبال آن، رآکتور نیروی هسته‌ای دیگری با همکاری کانادا در راجستان ساخته شد که از فناوری آب سنگین و اورانیوم طبیعی استفاده می‌کرد. از آن پس شش رآکتور دیگر در این زمینه راه‌اندازی شده‌اند که بیشتر از ۲۲۰۰ مگاوات برق تولید می‌کنند. همچنین هشت واحد ۲۳۵ مگاواتی دیگر هم در حال احداث است که دو تای آنها در مرحله تکمیل هست. اصلی‌ترین هدف برنامه‌های هسته‌ای ما عمدتاً ساختن رآکتورهایی بوده که در مرحلهٔ اول از اورانیوم طبیعی، به‌عنوان سوخت، استفاده می‌کنند و در مرحلهٔ بعد رآکتورهای تکثیر سریع است که از پلوتونیومی استفاده می‌کنند که از سوخت مصرف شدهٔ رآکتورهای مرحلهٔ اول به‌دست آمده است. پس از بهره‌برداری از رآکتور تکثیر سریع در مدرس در سال ۱۹۸۴، بر تولید رآکتورهایی تأکید شده که می‌توانند از توریوم به‌عنوان سوخت استفاده کنند. این رآکتورها از مزیت وجود منابع بسیار بزرگ توریوم طبیعی در هند بهره می‌بردند. هند با تبعیت از ضوابط هیئت نظارت بر انرژی اتمی و رعایت جنبه‌های ایمنی تأسیسات هسته‌ای، در تلاش است که تا سال ۲۰۰۵ به تولید تجاری ۱۰۰۰۰ مگاوات انرژی برق اتمی دست یابد.

زیرساخت‌های ناکافی

عدم وجود زیرساخت کافی در کشور وسیعی چون هند، با مساحتی بیش از ۳/۳ میلیون کیلومتر مربع، مهمترین عامل بازدارنده در رشد سریع اقتصادی است. سرانهٔ کنونی تلفن مورد دسترسی برای هندیان حدود ۱/۴ برای هر صد نفر است و

در مناطق روستایی به‌طور متوسط هر دو هزار نفر از یک تلفن بهره می‌برند. هفتصد هزار کیلومتر خط آهن و ۲ میلیون کیلومتر جاده، که نیمی از آنها ناهموار و نامناسب می‌باشند، به سختی می‌تواند احتیاجات حمل و نقل جمعیتی یک میلیاردی را با ۴۰ میلیون دستگاه از انواع مختلف وسیله نقلیه برآورده سازد. میزان سالانه مسافرت هوایی فقط ۰/۱ می‌باشد که ۲۰ بار کمتر از کشورهای صنعتی است. به‌طور متوسط هر یک میلیون نفر از هندیانی که در نواحی شهری زندگی می‌کنند، به ۴۰۰ پزشک و ۱۰۰۰ تخت بیمارستانی دسترسی دارند؛ در مقابل ۶۵ درصد جمعیتی که در مناطق روستایی زندگی می‌کنند. کلاً از ۲۵۰۰۰ مرکز بهداشت و ۱۵۰۰۰۰ مرکز زیرمجموعه آن با تجهیزات کم، استفاده می‌کنند. اتخاذ سیاست آزادسازی و مشارکت بخش خصوصی در اقتصاد و حذف انحصاری دولت، باعث ایجاد انگیزه‌ای جدید برای ایجاد سریع زیرساخت‌های مناسب گردیده است. همچنین سیاست تشویق سرمایه‌گذاری خارجی نیز به این روند کمک نموده، هرچند جریان واقعی ورود سرمایه خارجی به داخل کشور در پنج سال گذشته فقط حدود ۵ میلیارد دلار ـ یعنی یک پنجم مورد انتظار بود ـ بوده است که بخش عظیمی از آن نیز از بخش ارتباطات است.

اُدیسهٔ فضایی

بدون شک پیشرفت‌های مهم در توسعه فناوری فضایی از سال ۱۹۶۳ تاکنون و استفاده از آن برای حل مشکلات اساسی هند، یکی از مهمترین موفقیت‌های هند بعد از استقلال می‌باشد. برنامه‌های فضایی به خوبی متمرکز و هدفمند، به روشی سیستماتیک گسترش یافتند. این برنامه‌ها در دو دههٔ اول با استفاده از مهارت‌های فنی و تجربیات بسیار زیادی که در کاربرد فناوری فضایی کسب شد، وقف ساخت زیرساخت‌های مناسب شده بود. عملیاتی کردن تمام عیار فناوری فضایی در دههٔ ۱۹۸۰ با شروع به کار ماهواره‌های منحصر به فرد چند منظورهٔ INSAT، برای ارائه خدمات هواشناسی و ارتباطاتی، و همچنین راه‌اندازی ماهواره‌های حس‌گر کنترل از راه دور (IRS) برای مدیریت منابع طبیعی آغاز شد.

اولین اقدام برجستهٔ برنامه‌های فضایی هند، پرتاب موفقیت‌آمیز اولین ماهواره آریا بهاتا در سال ۱۹۷۵ بود. به‌طور همزمان، از ماهواره ATS-6 ناسا نیز برای

هدایت انتقال آموزش‌هایی در زمینه بهداشت و سلامت، رویه‌های بهترکشاورزی و تنظیم خانواده برای ۲۴۰۰ روستای دور افتاده در شش ایالت استفاده شد. استفاده از این ارتباط ماهواره‌ای زمینه مناسبی برای گذر این مناطق از جامعه کشاورزی به جامعه‌ای مدرن گردید. به دنبال آن، همکاری نزدیک این ماهواره با ماهوارهٔ آلمانی فرانسوی سمفونی در یک دوره دو ساله، باعث کسب تجربیاتی در این زمینه شد. پرتاب موفق ماهوارهٔ APPLE ، که اولین ماهواره ارتباطی آزمایشی هند بود، در اطراف آریان در سال ۱۹۸۱ راه را برای ساخت ماهواره‌های ارتباطی دیگری، که هند را به سرعت از حوزهٔ آزمایش به عرصهٔ عمل سوق می‌داد، هموار کرد.

شروع انقلاب ارتباطات در سال ۱۹۸۱ از طریق پرتاب ماهوارهٔ چند منظوره ثابت INSAT-1B از بزرگترین برنامه‌های عملیاتی کردن خدمات فضایی در هند بوده است. پس از این ماهواره، هند شروع به ساخت ماهواره‌های بسیار پیچیده‌تر INSAT-2 کرد که دارای ظرفیتی دو برابر ماهواره‌های سری قبل بود. علاوه بر ماهواره‌های نسل دوم، انتظار می‌رود که هند به زودی ماهواره‌های نسل سوم INSAT را به فضا پرتاب کند که سنگین‌تر و قدرتمندتر از نسل‌های قبلی آن می‌باشد.

سیستم INSAT به مرور زمان به سرعت رشد پیدا کرده و به یکی از بزرگترین سیستم‌های ماهواره‌ای بومی در جهان تبدیل شده است. این سیستم توانسته خدمات گوناگونی از قبیل ارتباطات، اطلاع‌رسانی و هواشناسی را حتی به دورترین مناطق و سواحل کشور ارائه دهد. این سیستم با بیش از ۶۰۰۰ چرخش در دو جهت و پوشش ۱۷۰ مسیر و شبکهٔ زمینی گسترده‌ای با ۲۸۰ ایستگاه زمینی ثابت و قابل انتقال، کاربردهای سودمندی در زمینه‌هایی چون نظام اداری تجارت، ارتباطات رایانه‌ای و انتقال پیام‌ها به مناطق دوردست و ارتباطات اورژانسی دارد. یکی از مهمترین ابتکارات هند روی این سیستم، هشدار خودکار این سیستم (DWS) در مورد حوادث غیر مترقبه است که این کار در کل کشور با استقرار ۲۵۰ DWS دریافت‌کنندهٔ اخطارهای مربوط به حوادث غیر مترقبه در مناطق حادثه‌خیز انجام گرفته است که توانسته جان هزاران انسان و حشم را نجات دهد. ماهواره‌های VSAT نیز به ۵۰۰۰ شبکه استفاده کنندهٔ گروهی یا خصوصی خدمات چند رسانه‌ای ارائه می‌دهد که این رقم در هر سال حدود ۱۰۰ درصد افزایش می‌یابد.

از مهمترین کاربردهای INSAT فرستادن سریع برنامه‌های تلویزیونی از طریق

۸۷۰ فرستنده برای ۸۷ درصد جمعیت هند و همچنین کل منطقه می‌باشد. استفاده از ایستگاه‌های قابل انتقال زمینی، همچون دستگاه‌های دریافت‌کنندهٔ اخبار ماهواره‌ای، کلیهٔ رویدادها را در هر جای کشور تحت پوشش قرار داده‌اند. دو کانال ارتباطی انحصاراً به حدود ۵۰۰ کلاس آموزشی راه دور در سراسر کشور خدمات آموزشی ارائه می‌دهد. با توجه به این موفقیت‌هایی که حاصل شد، تجربه بزرگی در منطقه جهابوا از ایالت ماریا پرادش به‌دست آمده که مجموعه‌ای متشکل از ۱۵۰ پایانه دریافت‌کننده، برای توسعهٔ مناطقی که عمدتاً قبیله‌ای هستند، تعبیه شد. با پرتاب برنامه‌ریزی شدهٔ ماهواره‌ای GRAMSAT در دو سال آینده، ماهواره ویژه‌ای خواهیم داشت که خدمات بهداشتی و آموزشی از راه دور را به مناطق روستایی دوردست ارائه می‌دهد.

پس از توسعهٔ تجربیات ماهواره‌های حس‌گر کنترل از راه دور آزمایشی بهاسکارای ۱ و ۲[1] در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱، هند مبادرت به طراحی و ساخت هنرمندانهٔ مجموعه ماهواره‌های حس‌گر کنترل از راه دور عملیاتی نموده است. نسل اول این‌گونه ماهواره‌ها (1A و 2B) با تفکیک‌پذیری ۳۰ متر جایشان را به انواعی با ۵/۸ متر پانکروماتیک و ۲۰ متر تفکیک‌پذیری تصاویر چند طیفی داده‌اند که بهتری فناوری ماهواره حساس کنترل از راه دور غیر نظامی در حال حاضر می‌باشند. تصاویر این‌گونه ماهواره‌ها هم‌اکنون در ایالات متحده، آلمان، تایلند و برزیل از طریق توافقات مشترک با ماهوارهٔ اروپایی اوربیتال یا ماهواره EOSAT ایالات متحده دریافت می‌شوند. سومین نسل از سری ماهواره‌های حس‌گر کنترل از راه دور با تفکیک‌پذیری ۲/۵ متری پانکروماتیک و ۱۰ متری چند طیفی، هم‌اکنون در حال ساخت هستند و در سه سال آینده شروع به کار خواهند کرد.

به‌طور خلاصه، تجزیه و تحلیل تصاویر با وضوح بالای به‌دست آمده از ماهواره‌های حساس کنترل از راه دور، به ابزار قدرتمندی برای استفاده در نقشه‌کشی فضایی و همچنبن تغییرات موقتی در ویژگی‌های خاک و الگوهای استفاده از زمین در تشخیص جنگل، کشتزارها، زمین‌های مرتع، مناطق حاصلخیز، زمین‌های بایر قابل کشت و زمین‌های غیر قابل کشت، تبدیل شده است. تصاویر

1. Bhaskara

ماهواره‌ای در حال حاضر عملاً برای شناسایی منابع آب زیرزمینی، نقشهٔ منابع آب سطحی، ترسیم مناطق فاقد آب و پیش‌بینی وضعیت محصولات کشاورزی عمده مورد استفاده قرار می‌گیرد. بولتن منظمی که هر دو هفته منتشر می‌گردد، مناطقی را که در اقیانوس دارای ماهی‌های زیاد هستند، براساس دمای اقیانوس و پراکندگی فیتوپلانگتون‌ها مشخص می‌کنند. این بولتن که مرتب در میان ماهیگیران مناطق ساحلی توزیع می‌شود، به‌طور مؤثری وضعیت ماهیگیری را بهبود بخشیده است. ماهواره‌های حساس کنترل از راه دور اکنون به ابزار مهمی برای برنامه‌ریزی شهری، حفظ محیط زیست و ادارهٔ منابع طبیعی ملی تبدیل شده‌اند.

فناوری‌های پیش‌بینی‌کننده و کنترل و مدیریت خشکسالی‌ها و سیلاب‌ها، با استفاده از تصاویر ماهواره‌های حساس کنترل از راه دور، کمک زیادی به اتخاذ اقدامات مناسب جهت مقابله با این بلایای طبیعی کرده است. از آنجا که ماهوارهٔ INSAT دارای توانایی تصویربرداری مداوم می‌باشد و می‌تواند تمام شبه‌قاره هند را تحت پوشش قرار دهد و هشدارها و اطلاعات اولیه را در مورد گردبادها ارائه نماید، لذا تصاویر دریافت شدهٔ این ماهواره می‌تواند در جلوگیری و مقابله با طوفان‌ها، کمک بسیار بزرگی باشد. همچنین شاخص‌های گیاهی دریافت شده از حس‌گرهای از راه دور به همراه اطلاعات هواشناسی دقیق، ابزار مهمی برای پیش‌بینی دقیق‌تر وقوع خشکسالی می‌باشد.

اطلاعات دریافت شده از ماهواره‌ها راجع به ویژگی‌های خاک، روش‌های کشاورزی، منابع آب زیرزمینی و سطحی، پوشش گیاهی، وضعیت محیط زیست و اطلاعات مربوط به هواشناسی، امکان اتخاذ اقدامات مناسب برای حفاظت از آب و خاک و فراهم آورده است. با ترکیب اطلاعات ماهواره‌ای و اطلاعات و فناوری زیستی، چون بذرهای اصلاح شده، تدابیر مقابله با آفات و روش‌های کشت مناسب، تدابیر جامع توسعه منسجم در محل‌های ویژه‌ای در ۱۷۲ نقطهٔ کشور در حال اجرا می‌باشد.

پیشرفت در زمینهٔ توسعه فناوری موشک‌ها نیز به همین اندازه چشمگیر بوده است. در سال ۱۹۸۱ ماهواره‌های Vehicle-3 یا SIV-3 به آسمان پرتاب شدند که دارای ظرفیت ۴۰ کیلوگرمی در فضا بودند. تلاش‌های سیستماتیکی صورت پذیرفت تا قابلیت فضاپیماها را بالا ببرند، و در نتیجه وسایل عملیاتی برای پرتاب

ماهواره‌های گروه INSAT و حساس کنترل از راه دور (IRS) را فراهم آورند. به‌دنبال پرتاب موفقیت‌آمیز ماهواره‌های Vehicle یا ASLV ، قابلیت پرتاب ماهواره‌هایی با ظرفیت ۱۵۰ کیلوگرم و از نوع PSLV توسعه داده شد، که پس از سه پرواز آزمایشی موفقیت‌آمیز، ماهواره عملیاتی حساس کنترل از راه دور نوع IRS–LD با وزن ۱۲۵۰ کیلوگرم، در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۷ به فضا پرتاب شد. امید است ساخت تأسیسات پرتاب ماهواره ثابت GSLV که قادر به پرتاب ماهواره‌ای ۲ تنی به مدار باشد، در سال آینده شروع شود.

این پیشرفت‌ها برنامه‌های فضایی هند را به‌طور کلی خودکفا خواهد کرد. پرتاب موفقیت‌آمیز بیش از ۲۰ ماهواره شامل ۷ ماهواره عملیاتی ثابت و چهار ماهواره حساس کنترل از راه دور عملیاتی، توسعه تأسیسات پرتاب سنگین PSLV و GSLV و افزایش کاربرد گسترده ماهواره‌ها در ارتباطات، هواشناسی و مدیریت منابع طبیعی در طول سه دهه، آن هم با هزینه‌ای نسبتاً پایین یعنی حدود سه میلیارد دلار، با هر ملاکی که سنجیده شود، کار برجسته‌ای است که حس خوبی را برمی‌انگیزد که البته در اهمیت آن مطلب زیادی گفته نشده است.

علی‌رغم پایان جنگ سرد، آرزوی ایجاد فضای مناسبی برای همکاری بین‌المللی هنوز کاملاً تحقق نیافته است. گفتارهای فلسفی‌ای چون «اگر ما به دنبال هدایت جهان به‌سوی آینده‌ای امیدبخش هستیم، پس باید بفهمیم که فناوری، جزئی از محیط جهانی می‌باشد که باید چون آب و هوا، آزادانه در اختیار همه انسان‌ها قرار گیرد» در هر فرصت ممکن اظهار می‌شوند. به هر حال، واقعیت این است که فناوری، به مؤثرترین ابزار قدرت تبدیل شده است و توسط تعداد معدودی از کشورهای پیشرفته‌ای که از فناوری برای نفوذ و کنترل بر جهان استفاده می‌کنند، انحصاری شده و به شدت از آن محافظت می‌شود. در حال حاضر، نیاز زمانه فقط ایجاد نظم نوین اقتصادی بین‌المللی نیست که همه کشورها بتوانند به‌عنوان شرکایی برابر و با بهره‌وری از منافع علم و تکنولوژی در هزارهٔ آینده به پیشرفت نایل شوند، بلکه نیاز اساسی عصر حاضر کسب سریع خودکفایی در حوزه‌هایی حیاتی است که به‌طور طبیعی مردم این کشورها، بتوانند از آن منفعت فراوانی ببرند.

فناوری؛ راه‌گشای دشواری‌های فرهنگی

پی. وی ایندیرسان[1]

چرا انسان تاریخ می‌خواند؟ شاید برای جلوگیری از تکرار آن! به‌طور کلی، دانشمندان و پژوهشگران هندی همچنان بر عقیدهٔ متعصبانه خود، مبنی بر کمترین استفاده از تاریخ اصرار دارند. به همین جهت، در طول ۵۰ سال گذشته، آنها موفقیت‌ها و تراژدی‌های گذشته را تکرار کرده‌اند؛ گذشته‌ای با حدود ۵۰ قرن سابقه. لذا شگفت‌انگیز نیست اگر تأثیر ۵۰ سال تغییرنافرجام هنوز به ۵۰ قرن فرهنگ استحکام یافته نیست.

تعداد کمی از دانشمندان ما می‌دانند که تیپو سلطان، حاکم میسور، اولین کسی بود که از موشک‌های جنگی خودکار به‌عنوان سلاحی جنگی استفاده کرد. موشک‌های او وحشت زیادی در دل دشمنانش ایجاد کرد، زیرا هیچ راهی برای مقابله با آن نداشتند. متأسفانه پیروزی‌های تیپو سلطان مصیبت‌هایی را نیز برای وی به همراه داشت و در واقع موشک‌های او بدتر از توپ‌های سرپر عمل می‌کردند. از آنجا که خط سیر پرتاب این موشک‌ها غیر قابل پیش‌بینی بود، این سلاح‌ها

---

1. P.V. Indiresan

همان‌طور که باعث مرگ دشمنان انگلیسی می‌شدند، موجب کشتار نیروهای تیپو نیز بودند. به همین دلیل نیروهای تیپو سلطان مجبور شدند این موشک‌ها را کنار بگذارند. در حال حاضر تنها نمونهٔ باقی‌مانده از موشک‌های جنگی تیپو در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. انگلیسی‌ها توانستند تعداد کمی از آن موشک‌ها را به غنیمت بگیرند و سعی کردند آنها را توسعه دهند. در دویست سال پیش روش‌های معمول در مهندسی مکانیک و شیمی به اندازه کافی مناسب نبودند که بتوانند به آن موشک‌ها استحکام بخشند. به این ترتیب آزمایش‌های مربوط به ارتقاء کیفیت آنها، تا زمانی که در دوران جنگ جهانی دوم آلمان‌ها به فکر ساختن بمب‌های هوایی افتادند، کنار گذاشته شد. تاریخ تقریباً به همان ترتیبی که در زمان تیپو سلطان رخ داده بود، تکرار شد. همچون گذشته فاتحان جنگ، به‌ویژه روس‌ها و امریکایی‌ها، آنچه را که مغلوبین برجای گذاشتند، تصاحب کردند. این بار آنها موفق به تکمیل این موشک‌ها و استفاده از آنها برای اهداف غیر نظامی شدند. در سال‌های اخیر هند نیز به جمع فعالان در این زمینه پیوسته است. آ. پی. جی. عبدالکلام، برای ساخت موشک‌های پیشرفته، راه تیپو سلطان را دنبال می‌کند.

موفقیت عبدالکلام تنها یکی از دستاوردهای فناوری فراوانی است که این کشور در طول ۵۰ سال اول استقلال خود شاهد آن بوده است. در زمان استقلال، هند به سختی قادر به تولید چیزی بود و حتی درپوش مجاری فاضلاب و سنگ توالت را نیز وارد می‌کرد. اما امروزه به ندرت چیزی را می‌توان یافت که این کشور نتواند تولید کند. در گذشته‌ای نه‌چندان دور، دولت امریکا سعی داشت تا توسعه فناوری هند را با عدم فروش ابر رایانه‌ها به این کشور محدود کند. اما در پاسخ به این چالش، طراحان و مهندسان هندی توانستند رایانه‌هایی نظیر رایانه‌های امریکایی تولید کرده و از این طریق رایانه‌های امریکایی را از رده خارج کنند. بنابراین دولت امریکا مجبور به عقب‌نشینی شد. در واقع در حال حاضر هند از نظر تولید کالاهای تولیدی تا ۸۰ درصد خودکفاست، و حتی اگر لازم باشد، این کشور می‌تواند با استفاده از منابع موجود و حذف واردات غیر ضروری، میزان خودکفایی‌اش را به بالاتر از ۹۰ درصد افزایش دهد. به‌ویژه در حوزه‌های فناوری پیشرفته که واردات امکان‌پذیر نیست، دستاوردهای کشور بسیار مهم و قابل توجه بوده است. برای نمونه، ماهواره‌های حس‌گر کنترل از راه دور ISRO از بهترین‌های جهان به‌شمار

می‌رود. حتی کشورهای پیشرفته نیز، خواهان داشتن این ماهواره‌های ارتباطی و سکوهای پرتاب آن می‌باشند. توانایی هند در زمینه مهندسی هسته‌ای ممکن است بهانه‌هایی به انتقادات مخالفان ندهد، ولی برای به صدا درآوردن زنگ خطر در میان رقبا کافی بوده است. درست وقتی که ژاپنی‌ها هند را با فناوری برتر کامیون‌های کوچک خود، مورد تاخت و تاز قرار دادند، بسیاری فکر می‌کردند که این کشور، صنعت کوچک موتورسازی هند را نابود خواهد کرد. اما در عالم واقع چیزی رخ نداده است، و شرکت‌های تاتا این چالش را از میان برداشتند و تلاش‌های ژاپن را نیز با شکست مواجه کردند. در سال‌های اخیر صنعت الکترونیک، روند صعودی سریعی طی کرده است و با سرعت ۴۰ ـ ۳۰ درصد در سال، به رشد خود ادامه می‌دهد. مخصوصاً بنگلور امروزه به‌عنوان یک مرکز مهم جهانی نرم‌افزار شناخته شده است.

در زمینه دارویی نیز هند پیشرفت خوبی داشته است و در حال حاضر ارزانترین تولیدکننده طیف وسیعی از داروها در جهان می‌باشد. به این دلیل، صنایع دارویی هند اکنون از طرف شرکت‌های چندملیتی به‌عنوان یک دشمن خطرناک تلقی می‌شوند. به‌همین سبب هند در سازمان تجارت جهانی (WTO) به‌وسیله شرکت‌های چندملیتی ایزوله شده است، تا بتوانند با آن مقابله کنند. همان‌طور که بیجلانی،(۱) رئیس گروه فناوری کنفدراسیون صنایع هند می‌گوید:

> *ما به‌عنوان یک تهدید به‌شمار خواهیم آمد. ما شاهد رشد روزافزون محدودیت صادرات کالاها و فناوری به هند بوده‌ایم... همچنین هند بعد از ایران، در رأس لیست کشورهایی قرار گرفته است که واردات اقلام به اصطلاح حساس به آن توسط دولت آلمان ممنوع شده است... هند یکی از کشورهایی است که همواره تحت نظر است.*

فناوری هند باید چنان قدرتمند باشد که بتواند با چنین تعارض بزرگی مقابله کند. در عین حال، از یک چشم‌انداز وسیع‌تر، باید گفت پیشرفت فناوری هند از زمان استقلال، خیلی بهتر از آنچه که در موشک‌های تیپو سلطان به کار رفته بود، نیست. امروز، فناوری هند آن اندازه خوب است که بتواند زنگ خطر را برای رقیبان به صدا درآورد اما جهت‌گیری آن چنان ضعیف بوده که بدون اینکه چالشی جدی

برای دیگران باشد، به هند ضربه زده است. به همین دلیل است که رشد اقتصادی هند کند شده است. در طول ۵۰ سال گذشته، بسیاری از کشورها درآمد سرانه خود را تا حدود ۲۳ برابر افزایش داده‌اند، اما در هند این افزایش به سختی ۲ برابر شده است. لذا تعجب‌آور نخواهد بود که ارزیابی برنامه توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) نسبت به عملکرد هند در این زمینه (جدول ۱) خواننده را مأیوس کند.

جدول ۱ ــ هند: موفقیت‌ها و چالش‌ها در فقرزدایی[۲]

غذا و تغذیه: بین سال‌های ۹۵ ــ ۱۹۵۱ تولید دانه‌های غذایی هند چهار برابر افزایش یافت و قحطی تقریباً از بین رفت. با این حال، هنوز ۵۳ درصد کودکان زیر ۴ سال ــ یعنی ۶۰ میلیون نفر ــ دچار سوء تغذیه هستند.

تحصیلات: در سال‌های ۹۱ ــ ۱۹۶۱ سوادآموزی بیش از دو برابر شد. اما هنوز نیمی از جمعیت هند بی‌سوادند. و این نسبت برای زنان، ۷ سالگی و بالاتر، ۶۱ درصد است. بیش از ۴۵ درصد کودکان نیز تا قبل از اخذ مدرک کلاس پنجم، ترک تحصیل می‌کنند.

بهداشت: در فاصله سال‌های ۶۲ ــ ۱۹۶۱ متوسط عمر افراد دو برابر شد و به ۶۱ سال رسید و تا سال ۱۹۹۵ میزان مرگ و میر کودکان از نصف هم کمتر شد و به ۷۴ کودک در هر هزار تولد زنده رسید. با وجود این، هر سال ۲/۲ میلیون نوزاد می‌میرند که بیشتر آنها قابل پیشگیری است.

آب سالم: بیش از ۹۰ درصد از جمعیت به آب آشامیدنی سالم دسترسی دارند ولی کمبود منابع آبی، مشکلات کیفی و آلودگی، روند پیشرفت در این زمینه را محدود کرده است.

جنسیت: هر چند فاصله جمعیتی بین دو جنس در سال‌های اخیر در حال کم شدن است، اما هنوز هند یکی از کشورهایی است که جمعیت زنان آن کمتر از مردان است، یعنی به ازای هر ۱۰۰۰ نفر مرد تنها ۹۲۷ زن وجود دارد.

فقر درآمد: بسیاری کاهش فقر را با رشد اقتصادی مرتبط می‌دانند. درست است که هندیان در زمینهٔ اقتصادی رشد اساسی داشته‌اند؛ به‌طوری که بین سال‌های ۹۴ ــ ۱۹۵۰ شاخص تولیدات صنعتی ۱۳ برابر شد و سرانه تولیدات ملی به بیش از دو برابر افزایش یافت، اما در طول این مدت به‌دنبال اصلاحات اقتصادی، ابتدا

هندی‌ها با افزایش و بعد افت درآمد مواجه شدند... درآمد ملی به‌صورت نابرابر میان ایالت‌ها تقسیم شده است. طوری که ۵۰ درصد جمعیت روستایی کم درآمد در سه ایالت بیهار، مادیا پرادش و اوتار پرادش زندگی می‌کنند.

مطمئناً پیشرفت‌هایی در زمینه کشاورزی و صنعت و به تازگی در زمینه کاهش فقر درآمد صورت گرفته است، با این حال، این پیشرفت‌ها یکنواخت نبوده است و هند همچنان کشوری است با تضادها و تفاوت‌های شدید.

بخش کمی از مردم هند از اهمیت زیاد فناوری در پیشرفت و رشد کشور آگاهند. با توجه به نتایج تحقیقی که توسط دنیسون انجام شده است،[۳] سهم توسعه فناوری در رشد ایالات متحده امریکا بین سال‌های ۸۲ ـ ۱۹۲۹ حدود ۶۴ درصد بود. در مقایسه با آن، سهم سرمایه در این روند تنها ۱۰ درصد بوده است. نگرشی در هند وجود دارد مبنی بر اینکه چون این کشور فقر سرمایه‌ای دارد، بنابراین فقیر است. دقیق‌تر این است که بگوییم از آنجایی که این کشور ضعف و فقر فناوری دارد، پس فقیر است؛ زیرا برخلاف کشورهای پیشرفته، این کشور توان تولید مقادیر اساسی از محصولات دارای استاندارد جهانی را ندارد. با این حال، بدون تردید هند در برخی از زمینه‌های فناوری به‌طور استثنایی پیشرفت کرده است. ولی باید گفت که با یک گل بهار نمی‌شود و تنها با داشتن موشک و ماهواره، کشور پیشرفته نمی‌شود. به‌طور کلی، فناوری هند هنوز از لحاظ کیفیت در سطح جهانی نیست. به دلیل پایین بودن کیفیت، تولیدات این کشور هنوز به اندازه کافی به فروش نمی‌رود.

عامل فرهنگی

اولسون[۴] در پژوهش اخیرش به بررسی علل ثروتمندی برخی از کشورها و فقر برخی دیگر پرداخته است. ممکن است در نگاه اول چنین به‌نظر رسد که در مقایسه با کشورهای فقیر، کشورهای ثروتمند در زمینه عوامل تولید برتری طبیعی دارند. به نظر اولسون، تنها دو علت در این زمینه وجود دارد: یا به علت تفاوت در زمینهٔ مواهب و امکانات است (یعنی زمین، نیروی کار، سرمایه و فناوری) و یا به دلیل تفاوت در محیط است. اولسون همچنین اضافه می‌کند که از میان این دو

عامل، محیط مؤثرتر است. به گفتهٔ او اهمیت این دو عامل زمانی معلوم می‌شود که ماکشورهایی را در نظر بگیریم که دارای مرز مشترک هستند مثل، امریکا و مکزیک، کره شمالی و جنوبی، آلمان شرقی و غربی. او اضافه می‌کند که ثروت و فقر نتیجه تفاوت در امکانات نیست بلکه به نارسایی‌ها و نقایص در خط‌مشی‌ها و نهادهای سیاسی، مربوط می‌شود. به عقیدهٔ اولسون، عوامل اقتصادی شبیه زمین، نیروی کار، سرمایه و حتی فناوری و مواد اولیه نسبتاً مهم نیستند. لذا هر چند ضعف فناوری یکی از دلایل اصلی فقر هند است. موضوع اصلی در این زمینه، عدم توسعهٔ کافی فناوری این کشور نیست، بلکه نبودن محیط و زمینه‌های توسعهٔ فناوری است.

به‌عنوان نمونه، بدیهی است که هند از نظر فناوری ضعیف‌تر از ژاپن و کره جنوبی است. کره جنوبی که در سال ۱۹۶۰ وضعیتی مشابه هند داشت با یک فرایند رشد سریع، امروزه در زمره کشورهای پیشرفته قرارگرفته است؛ تا جایی که در حال حاضر به‌عنوان کشوری کاملاً پیشرفته تلقی می‌شود. همهٔ این پیشرفت‌ها عمدتاً ناشی از خرید فناوری بوده است. اولسون تخمین می‌زند که برای هر دلاری که کرهٔ جنوبی صرف واردات فناوری کرده تولید ناخالص این کشور حدود ۶۰ دلار افزایش می‌یافته. لذا او نتیجه‌گیری می‌کند که: الف) فناوری مورد نیاز برای پیشرفت یک کشور ضعیف در بازار جهانی قابل خرید است.

ب) بهای خرید چنین اقلامی در مقایسه با ثروت تولید شده از طریق آن، ناچیز است.

هند نیز به میزان قابل ملاحظه‌ای فناوری خریداری نموده ولی همچون کره جنوبی از آن بهره نگرفت.

ممکن است گفته شود که کره جنوبی در این زمینه بهتر عمل کرده است زیرا ثروتمندتر بوده و سرمایه بیشتر نیز داشت، ولی این حقیقت ندارد. در دهه ۱۹۶۰ وقتی کره جنوبی فرایند رشد خود را آغازکرد، ثروتمندتر از هند نبود اما به این دلیل که توانست سرمایه خارجی بیشتری نسبت به هند جذب نماید، با سرعت بیشتری پیشرفت نمود. همان‌طور که اولسون می‌گوید، در کشورهای ثروتمند راه‌هایی که سوددهی سرشار دیگر وجود ندارد و اکنون تنها منابع با سودآوری اندک باقی مانده‌اند. ولی در مقابل، در کشورهای فقیر راه‌های متعدد و با سوددهی بالا هنوز

وجود دارد. بنابراین کشورهای فقیر، نسبت به کشورهای ثروتمند، جاذبه بیشتری برای سرمایه‌گذاران دارند و همچنین جریان طبیعی سرمایه‌ها همواره از طرف کشورهای ثروتمند به‌سوی کشورهای فقیر است، و نه برعکس. به این دلیل است که با وجود همهٔ عوامل مأیوس‌کننده موجود، شرکت انرون[1] قصد دارد به هند بیاید؛ زیرا با وجود محیط نسبتاً خصمانه موجود، این شرکت به این نتیجه رسیده است که سرمایه همواره ازکشوری به کشور دیگر سرازیر می‌شود تا اینکه با سود آن یکسان شود و سودهای زیاد کشورهای فقیر با هزینه‌های زیادی که در این بازارها خرج می‌شود برابر شود. بنابراین کشورهای فقیر ممکن است سرمایه‌های کمتری داشته باشند ولی مشکل چندانی برای جذب سرمایه‌ها نداشته باشند؛ مشروط بر اینکه فرهنگ این کشورها مانع ورود سرمایه کشورهای خارجی به درون کشورشان نشود. ولی این شرط در مورد کشورهایی مانند هند، که دچار فقر مزمن هستند، وجود ندارد. چون در هند، همانند سایر کشورهای فقیر، موانع ورود سرمایه به داخل کشور، از سوی کشورهای ثروتمند نیست بلکه باید عامل آن را در داخل کشور جستجو کرد. به دیگر سخن، موانع ورود سرمایه به هند، به اقتصاد کشورهای ثروتمند مربوط نمی‌شود، بلکه به طبیعت فرهنگ هند بستگی دارد.

با توجه به مطالعات دنیسون، اگر عامل سرمایه را نادیده بگیریم، می‌توان چنین نتیجه گرفت که علت فقر کشورهای فقیر، عدم مهارت مردم این کشورهاست. لذا به‌نظر می‌رسد بهتر است بگوییم که مردم کشورهای توسعه یافته آموزش دیده‌تر و دارای مهارت بالاتر، توانایی بیشتر، تحصیلات بهتر، و غیره هستند. به گفته اولسون این موضوع نیز پذیرفتنی نیست زیرا عملکرد مهاجرین کشورهای فقیر، از عملکرد بومیان کشورهای ثروتمند بهتر بوده است. این مطلب در مورد کسانی که برای دیگران کار می‌کنند، نسبت به صاحب‌کارها هم صدق می‌کند. برای مثال جامعه مهاجرین هندی در امریکا و بریتانیا ثروتمندتر از ساکنین خود این کشورها هستند و یا سطح درآمدشان بیشتر است. بنابراین هند افراد باهوش زیادتری نسبت به امریکا دارد ولی آنها را در جریان فرار مغزها از دست می‌دهد؛ که این یک مشکل اقتصادی نیست بلکه مسئله‌ای فرهنگی است. اگر فرهنگ هندیان این اجازه را

1. Enron

بدهد که درآمد مهندسان به اندازه دستفروشان باشد، این کشور دچار پدیدهٔ فرار مغزها نمی‌شود. به گفته دونالد کریستیانسن:

> *کشوری که مهندسان و متخصصان را به‌خوبی آموزش می‌دهد و بعد به آنها پاداش‌های مادی و معنوی اعطا می‌کند، باید در عرصه‌های اقتصاد جهانی با مشکلات کمی مواجه شود؛ جهانی که در زمینه تجارت بین‌الملل محصولات برتر و پیشرفته، بسیار موفق عمل کرده است.*(۵)

به این ترتیب، باید توجه داشته باشیم که فناوری قابل خرید بوده و سرمایه هم در دسترس است و عرضه نیروی کار ماهر بیشتر از تقاضاست. لذا تنها عامل تولید که باقی می‌ماند زمین و منابع معدنی است. پیداست که در هند به نسبت امریکا فشار بیشتری بر عامل زمین وجود دارد. اما بسیاری از کشورها نظیر ژاپن، هلند، بلژیک و انگلیس، با اینکه تراکم جمعیتی بیشتری دارند، ثروتمندتر از ما می‌باشند. در هر حال، زمین بیش از دو یا سه درصد ثروت یک کشور را شامل نمی‌شود. به هر حال زمین، حتی زمین‌های کشاورزی، اهمیت آن چنانی ندارد، زیرا در هر صورت قیمت چیپس سیب‌زمینی در مغازه ۲۵ برابر قیمت سیب‌زمینی برداشت شده است. به همین صورت قیمت قاشق ۱۰ برابر قیمت فلزی است که از آن ساخته شده است. به همین دلیل، ثروت از کشاورزی و معادن حاصل نمی‌شود بلکه از تبدیل آنها به محصولات با ارزش به‌دست می‌آید. زمین، تنها در کشورهای وابسته به کشاورزی یک عامل عمده ثروت محسوب می‌گردد. به همین دلیل است که سنگاپور علی‌رغم اینکه مواد خام چندانی ندارد، کشور ثروتمندی به‌حساب می‌آید ولی هند با وجود داشتن منابع بسیار، کشور فقیری محسوب می‌گردد.

ضمن پذیرش نظر اولسون مبنی بر اینکه عوامل فرهنگی، و نه عوامل اقتصادی، روند رشد کشورها را تعیین می‌کنند، لازم است در خصوص اینکه فرهنگ سنتی هند چگونه باعث عقب‌ماندگی توسعه فناوری این کشور شده است، پژوهشی صورت گیرد. در این امر، حداقل سه عامل دخیل می‌باشند که هر یک از آنها به شکلی مانع توسعه سریع هند شده است:

۱. ضعف مهارت‌ها در مدیریت فناوری

۲. فقدان روحیه علمی مناسب

۳. عدم درک درست از مفهوم خوداتکایی

محدودیت‌ها در مدیریت فناوری

من در تجربه‌های خود، به سه نمونه از اشتباهاتی که مدیران فنی هند عموماً مرتکب می‌شوند، برخورد کرده‌ام. یکی از این ماجراها در جریان گفتگوی آقای سر باسیل دو فرانتی[1] با دانشجویان مؤسسه علوم هند در سال ۱۹۴۹ رخ داد. سر باسیل رئیس کمپانی فرانتی بود که آن روزها، بزرگترین شرکت تولیدکنندهٔ ماشین‌های الکترونیکی محسوب می‌شد. وی یادآور می‌شود که چگونه مهندسان دولت میسور بر این مطلب پافشاری می‌کردند که مبدل (ترانسفورماتور)های عرضه شده به آنها باید دارای بیش از ۱۸ توپی باشد تا اینکه پاسخگوی همه موارد قابل تصور در کارشان باشد. به‌طور کلی، مبدل‌ها بیش از دو یا سه توپی ندارند، زیرا وقتی که تعداد آنها افزایش بیابد قیمت آنها نیز بیشتر خواهد شد. بنابراین روش معمول این است که از انواع متفاوت مدل‌های ساده ولی استاندارد استفاده کنیم و آنها را در مواقع ضروری تغییر دهیم. اما فکر داشتن مبدلی جامع، چنان ذهن مهندسان میسور را به خود مشغول کرده بود که به توصیه‌های آقای باسیل توجه نکردند. در واکنش به این اصرار باسیل گفت: «من چنین کاری را توصیه نمی‌کنم ولی اگر شما بر آن اصرار دارید من اعتراضی ندارم که مبدل‌های پیچیده‌ای را که می‌خواهید به شما بفروشم. من مبدل سفارشی موردنظر را با قیمتی مناسب تولید خواهم کرد. ولی به شما اطمینان می‌دهم که قیمت آنها بسیار سنگین خواهد شد.»

تجربه دیگر از این دست توسط دکتر استون گزارش شده است. وی که یک مهندس برق بود در دهه ۱۹۲۰ در شوروی سابق به‌عنوان مشاور شرکت جنرال الکتریک ایالات متحده کار می‌کرد. مأموریت وی در روسیه، ساخت و نصب ژنراتورهای الکتریکی، برای سد نایپر[2] بود. وی توضیح می‌دهد که چگونه روس‌ها فقط دو تا از این ژنراتورها را خریداری کردند و بقیه را خود ساختند. دکتر استون بسیار تأکید داشت که هند نیز باید در ساخت سد باکرا از این الگو پیروی کند، ولی هیچ کس به حرف او توجهی نمی‌کرد. او به ما گفت: «هیچ کس در کشور شما به

1. Sir Baisl de Ferranti 2. Dneiper

حرف من گوش نمی‌کند. اگرچه دستمزد پرداختی به من از طرف دولت شما بسیار بالا می‌باشد، که برای کشوری مانند کشور شما زیاده‌روی به‌شمار می‌آید، مهندسان شما تنها به فکر خریداری ماشین‌های وارداتی هستند و سیاستمداران شما هم آنها را از این کار باز نمی‌دارند. در شرایطی مشابه، استالین آن دسته از مهندسانش را که نسبت به ممانعت متخصصان امریکایی از خرید ماشین‌های جدید شکایت می‌کردند، اخراج کرد. او بر این مطلب پافشاری می‌کرد که باید به توصیه‌های کارشناسی توجه شود و اگر کارشناسان می‌گویند که ماشین‌های ساخت روسیه مناسب هستند، نیازی به واردات ماشین‌های امریکایی نیست».

در طول تاریخ، هند صرفاً واردکنندهٔ فناوری بوده است. برخلاف آنچه که در اساطیر آمده، سهم هند در فناوری دنیا بسیار محدود بوده است. از زمان استقلال به بعد، اگرچه سیاست اقتصادی در جهت خوداتکایی بوده است، اما سیاست فناوری به همان شدت مبتنی بر واردات فناوری بوده است. چنین وارداتی معمولاً دارای هزینه‌های بسیار بالایی بوده است که غیر ضروری می‌باشد. در سال‌های اولیه پس از استقلال، این امر مشکل زیادی ایجاد نکرده بود. زیرا کشور دارای ذخایر ارزی (لیرهٔ استرلینگ) زیادی بود که پس از امریکا و کانادا در رده سوم قرار داشت. جواهرلعل نهرو خواهان بهترین‌ها بود و دولتمردان مجبور نبودند اقتصادی عمل کنند. نتیجه چنین وضعی آن شد که ذخایر ارزی ظرف چند سال توسط تکنوکرات‌هایی که خواهان «بهترین و آخرین» فناوری بودند از بین برود. آنها توجهی نداشتند که آیا این حرکت مطلوب و مناسب است یا خیر. لذا آن جنونی که برای واردکردن فناوری در آن روزها آغاز شده بود تا امروزه ادامه یافته است؛ اگرچه کشور در حال حاضر ذخایر ارزی بسیار محدودی دارد.

نمونه سوم اشتباهات تکنوکرات‌ها در چگونگی راه‌اندازی صنایع تلفن هند (ITI) به‌وقوع پیوست. در مطابقت با فرهنگ فناوری آن روزها، آر. ناتاراجان مؤسس صنعت تلفن هند، به دانشجویان مؤسسه علوم هند چنین گفت: «من به هیچ یک از شما احتیاج ندارم؛ من پسران و دختران را از خیابان‌های بنگلور جمع‌آوری می‌کنم و آنها را آموزش می‌دهم که چگونه تلفن بسازند». او همانگونه که حرف می‌زد عمل نیز می‌کرد. وی در انجام این کار موفق شد و شرکت موفقی را نیز به‌وجود آورد. اما متأسفانه آن موفقیت مدت زیادی تداوم نیافت. زیرا در آن روزها که دوران تغییر و

تکامل سریع فناوری‌ها بود، تداوم موفقیت تنها از طریق تداوم پیشرفت و اصلاح طرح‌ها میسر بود. این مسئله نیز نیازمند سرمایه‌گذاری اساسی در زمینه تحقیق و توسعه بود. برای نمونه، در آن روزها شرکت تلگراف و تلفن امریکا (AT&T) در شرکت‌هایی مانند اسکوکلی [1] و باردن سرمایه‌گذاری کرد و آنها را تشویق نمود تا در زمینه موضوعاتی نظیر هدایت الکترون در نیمه‌رسانا‌ها به تحقیق بپردازند. این همکاری سه‌جانبه آنها را موفق به تولید ترانزیستور کرد و نه‌تنها شرکت تلگراف و تلفن امریکا، بلکه کل دنیا را متحول کرد. در مقابل، صنعت مخابرات هند، حتی برای طرح‌های بهتر، هیچ علاقه‌ای به استخدام مهندسان تحصیل‌کرده نداشت ــ کاری که شرکت سونی انجام داد ــ انجام تحقیقات اساسی که جای خود دارد. فرهنگ بقا از طریق واردات فناوری تا به امروز تداوم دارد. تعجب‌برانگیز نیست که صنعت مخابرات هند به لحاظ فناوری وابسته به تولیدکنندگان خارجی شده است و به‌صورت مردابی در عرصه مخابرات در جهان درآمده است. لذا امروزکه صنعت مخابرات هند در معرض رقابت جهانی قرارگرفته است، توان رقابت نداشته و حتی به‌صورت یک صنعت بیمار درآمده است. اینکه صنعت مخابرات هند با این شرایط به حیات خود ادامه می‌دهد ــ در زمانی که ارتباطات، عالی‌ترین فناوری در تمام جهان است ــ نشان‌دهنده ضعف مدیریت هند در زمینهٔ فناوری است. باید اضافه کرد که در این زمینه صنعت مخابرات هند تنها نیست و به‌جز انرژی اتمی سایر صنایع دیگر نیز دچار چنین وضعیتی هستند، زیرا سیاست‌ها در همه جا یکسان بوده. با در نظرگرفتن این شرایط می‌توان گفت که وضع از این هم بدتر خواهد شد. صنعت مخابرات هند حداقل به دنبال فناوری موجود بوده است. شرکت لوکوموتیوسازی چیترانجان [2] نیز در زمانی که فناوری ماشین‌های بخار در سایر نقاط دنیا کنار گذاشته می‌شد، استفاده از این فناوری را انتخاب کرد.

از این نمونه‌ها در صنعت هند بسیار زیاد است. بدیهی است که فرهنگ فناوری در هند نیاز به بازنگری دارد. موکیر [3] معتقد است که سه وضعیت در یک کشور باید وجود داشته باشد تا اینکه فرهنگ حامی ابداعات و توسعه شود:

---

1. Schockely
2. Chittaranjan
3. Mokyr

۱. برخورداری از متفکران و نخبگانی که حاضر باشند و بتوانند محیط فیزیکی موجود را مورد چالش قرار دهند.

۲. مؤسسات اقتصادی و اجتماعی باید در مبتکران بالقوهٔ انگیزه‌های مناسب ایجاد کنند.

۳. اختلاف‌نظر و شکیبایی باید در جامعه به‌گونه‌ای باشد که برای خلاقیت در زمینهٔ فناوری، امکان از پیش رو برداشتن کسانی که احتمالاً از ظهور ابتکارات جدید متضرر می‌شوند، فراهم شود.(۶)

به بیان دیگر، احتمال پیشرفت فناوری و بروز ابداعات جدید در جامعه‌ای که مردم آن خرافاتی و یا سنتی باشند، وجود ندارد. مختصر اینکه، آن چیزی که هر کشوری به آن نیازمند است، روحیه علمی است.

فقدان روحیه علمی

توماس کوهن[1] در اثر خود(۷) تشریح کرده است که چگونه علم غربی از بقیه دنیا پیش افتاد و طی قرن‌های متمادی، برتری خود را همچنان حفظ کرده است. او این موفقیت را به بعضی ویژگی‌های فرهنگ غرب نسبت می‌دهد. درست مانند محققان و دانشمندان سراسر دنیا، دانشمندان غربی نیز به خرد عام باور دارند. آنها نیز می‌پذیرند که بعضی از تئوری‌ها کاملاً حقیقت دارند. ولی برخلاف سایر جاها، دانشمندان غربی متوقف نمی‌شوند. همان‌گونه که کارل پوپر(۸) تشریح کرده، آنها عقیده دارند که هدف علم رد ـ و نه اثبات ـ تئوری‌هاست. آنها این کار را از طریق گسترده‌تر کردن هرچه بیشتر مرزهای الگوی پذیرفته شده علم انجام می‌دهند. برای این منظور، آنها تلاش می‌کنند تا معماهای جدیدتر و جدیدتری را کشف و حل کنند. در این فرایند، دیر یا زود، هنگامی که الگوی پذیرفته شده به پیش‌بینی نتایج کاملاً صحیحی نمی‌انجامد، یک امر خلاف قاعده رخ می‌دهد. وقتی که تشریح چنین امر خلاف قاعده‌ای غیر ممکن می‌گردد، فرایند دومی جایگزین فرایند اول می‌شود و تلاش دیگری برای کشف یک الگوی جدیدی که از نمونه قبلی رضایت‌بخش‌تر است، شکل می‌گیرد. وقتی که الگوی بهتری یافت می‌شود، قدم

1. Thomas Kuhn

سوم برداشته می‌شود، و الگوی کهنه به زباله‌دانی سپرده می‌شود و الگوی جدید به‌عنوان خرد عام پذیرفته می‌شود. مرحله سوم در واقع یک انقلاب علمی است؛ انقلابی که چندان بی‌رحمانه‌تر از انواع انقلاب‌های سیاسی نمی‌باشد. به عنوان مثال، در زمانی نه‌چندان دور، این عقیده رواج داشت که اتر و لامپ رادیو به منزله نان و کره برای علم و فناوری می‌باشند. امروز، هیچ کس در مورد آنها چیزی نمی‌شنود و همگی منسوخ شده‌اند. در دانش غربی، هنگامی که یک الگو شکست می‌خورد، بلادرنگ و بی‌رحمانه کنار گذاشته می‌شود. این ویژگی خود یک جزء مهم روحیه علمی است.

آن سنت‌شکنی‌ای که در دانش غربی حکمفرماست، هنوز در هند رواج نیافته است. مهندسان و دانشمندان هندی تمایل دارند به اسطوره‌ها، حتی در زمانی که غیر قابل استفاده شده‌اند، نیز تکیه کنند. برای مثال اتومبیل‌های خیلی قدیمی امباسادور[1] هنوز در هند به چشم می‌خورند که از مدلی به نام موریس آکسفورد در ۱۹۵۸ شروع می‌شوند. در طی ۴۰ سال، با وجود اینکه انقلاب‌های متعددی در صنعت خودروسازی صورت گرفته است، این اتومبیل تغییر اساسی نکرده است. در ژاپن پس از جنگ جهانی دوم، این روند متفاوت بوده است. داتسون ژاپن، همزمان فناوری مشابهی را از شرکت اتومبیل‌سازی موریس اخذ کرد و برخلاف هند، داتسون فرهنگ غربی علم را پذیرفت؛ و مرحله به مرحله طراحی خود را تغییر داد. این شرکت تا آنجا که لازم بود شکل اصلی اتومبیل را حفظ کرد، اما زمانی که به زیان زیبایی و ظرافت اتومبیل تمام می‌شد، به‌طور کلی آن را کنار گذاشت و یک مدل کاملاً جدید جای آن را گرفت. بنابراین در مدل‌های جدید داتسون هیچ نشانه‌ای از مدل‌های قدیمی موریس آکسفورد باقی نمانده است. برعکس مدل هندی که طی ۴۰ سال گذشته همچنان بدون تغییر مانده است. مهندسان هندی هرگز طراحی موریس آکسفورد را مورد سؤال قرار نداده و هیچ‌گاه سعی نکرده‌اند که مدل اصلی را بهبود بخشند. صاحب‌کاران هندی هم تلاش نکردند مهندسان خود را برای انجام چنین آزمایش‌هایی تشویق و ترغیب کنند. پیشرفت‌هایی که در طول این مدت در این صنعت روی داده است، آن‌چنان قابل توجه بوده است که فاصله

1. Amjbassador

خودروهای امباسادور و اتومبیل‌های مدرن بسیار زیاد است و بنابراین شرکت آن باز هم برای خرید نمونه‌های خارجی و فناوری جدید به کشورهای خارجی چشم دوخته است. تکرار چنین وارداتی فناوری هند را تخریب کرده است. اما عملکرد داتسون این‌گونه نیست. این شرکت مرتباً طرح‌های خود را در گام‌های کوچک ولی اساسی بهبود بخشیده است و همچنان پا به پای فناوری‌های دنیا پیش رفته است.

در هند، وقتی که یک فناوری تثبیت می‌گردد، به سختی از پیشرفت‌های بعدی بهره‌مند می‌شود، و لذا به صورت ساکن درمی‌آید. برای مثال، در قضیه موشک‌های تیپو سلطان، بریتانیایی‌ها تلاش کردند که مطالعات بیشتری روی آن انجام دهند و آن را بهبود بخشند. اما هیچ کس در هند دست به چنین کاری نزد. بنابراین در هند، زمانی که اختراعی صورت می‌گیرد، محصول مورد نظر (مثل خودروهای قدیمی امباسادور) تقریباً به صورت فناناپذیر در می‌آید و به محض اینکه این اختراع به ثمر می‌نشیند، فناوری آن، قدرت ابتکار و خلاقیت خود را از دست می‌دهد. احترام به گذشته در میان ما آن‌چنان زیاد است که حاضر به ترک ایده‌ها و عقاید قدیمی نیستیم. حتی وقتی که هندی‌ها یک الگوی موجود را نقد می‌کنند، برخلاف غربی‌ها، روش کار آنها گام به گام نمی‌باشد، بلکه عوض به‌کار بردن منطق قیاسی، از طریق روش‌های دانشمندانه و موشکافانه برای شکستن الگوی موجود، در جستجوی الهام حاصل از منطق استقرایی می‌باشند. یعنی همان راهی که مونداکا اوپانیشاد توصیه می‌کند. بنابراین پیشرفت هند در فناوری اغلب آن گونه است که مونداکا اوپانیشاد مطرح می‌کند؛ یعنی بدون اصل و ریشه (agothra). این فناوری‌ها معمولاً مجذوب‌کننده و حیرت‌انگیز هستند ولی به روش غربی و نظام‌مند توسعه نیافته‌اند. ضمن اینکه یک بار که پذیرفته شوند، این پذیرش بی‌چون و چراست و فرایند تغییرات گام به گام را طی نمی‌کنند و لذا ناکام باقی می‌مانند.

این روندی است که در تمامی ابعاد زندگی هندیان شاهد آن هستیم. یک مثال کلاسیک معبد با شکوه بیگ در تانجور است که راجاراجا چولا آن را ناتمام باقی گذاشت. پسر وی در شأن خود نمی‌دید که کار نیمه‌تمام پدر را تکمیل کند و به‌جای آن ساخت معبد بزرگ و چشمگیر دیگری را در گانگای‌کوندا چولا پورام آغاز کرد. در پایان، نه معبد او تکمیل شد و نه معبد پدرش. به همین صورت، سیاستمداران ما نیز ترجیح می‌دهند که به‌جای تقویت احزاب قدیمی احزاب جدیدی را تأسیس

کنند. ویژگی مشابهی هم در مورد آزمایشگاه‌های هند مشاهده می‌شود. این آزمایشگاه‌ها قبرستان واقعی پروژه‌های امیدوارکننده بی‌شماری به‌حساب می‌آیند که در ابتدای راه و قبل از رسیدن به بلوغ از بین رفته‌اند. در هند همه می‌خواهند که یک انقلابی باشند. اما متأسفانه همیشه ساده‌ترین راه برای آغاز یک انقلاب، بهترین راه نیست. به‌جای آن بهتر است که گذشته را تغییر داده و بذرهای یک علم جدید را از خاکسترهای علوم قدیمی به‌وجود آوریم. این همان راهی بود که از طریق آن ترانزیستور کشف شد؛ یعنی از راه گسترش نظام‌مند و اساسی دانش موجود، نه از طریق تلاش برای رسیدن به اختراع جدید. غرب به انقلاب‌های متعدد علمی خود می‌بالد، زیرا نوع خاص علوم آنها اساساً تکامل‌گراست. برعکس آن علم هندیان یا ساکن است (همان‌گونه که در مورد خودروهای قدیمی امباسادور اشاره شد) و یا مانند موشک‌های تیپو سلطان، ناشی از الهام ذهنی است. چه کسی می‌داند که مخترع موشک‌های تیپو سلطان طرح خود را بر پایه کدام علم و بر اثر مطالعه روی کدام فناوری قدیمی استوار کرده است؟ ما چه می‌دانیم، شاید او زیر یک درخت نشست و آن قدر تفکر کرد و تمرکز نمود تا این طرح به ذهن او خطور کرد؛ اگرچه این پدیده یک مهارت ذهنی قابل تحسین است اما علم نیست.

البته دانش غربی هم تا همین اواخر دارای فرهنگی مشابه فرهنگ ما (هند) بود. برای نمونه، ارسطو براساس برخی استدلال‌های منطقی به این نتیجه رسید که زنان دندان‌های کمتری نسبت به مردان دارند. این گفته حدود ۲۰۰۰ سال پذیرفته شده بود ولی هیچ کس به این فکر نیفتاد که صحت و سقم این نظریه را از طریق آزمایش‌های تجربی تعیین نماید؛ در واقع هیچ کس تعداد دندان‌های زنان را نشمرد. علاقه به تأیید تجربی، در قرن ۱۶ و بعد از اینکه فرانسیس بیکن مقاله خود تحت عنوان «عصر استدلال» را نوشت، متداول شد. اگر علم و فناوری هند کاملاً مدرنیزه نشد، به این دلیل است که کشور هند نه‌تنها انقلاب صنعتی، بلکه رنسانس را نیز از دست داد.

خوشبختانه به علت علاقه هند به فناوری اطلاعات، وضعیت به سرعت در حال تغییر است. برخلاف دیگر عرصه‌ها، فناوری اطلاعات به سرعت و معمولاً طی دو سال از رده خارج می‌شود. بنابراین مهندسان رایانه همواره در حال تلاش و تکاپو هستند و مجبورند که هرچه سریعتر حرکت کنند تا بتوانند جایگاه خود را

حفظ کنند. فرهنگ بی‌تحرک ماشین امباسادور (قدیمی) و موتورسیکلت «باجاج» برای آنها کارساز نیست، آنها مجبور بودند خود را تطبیق داده، تغییر کرده و در عین حال براساس الگوهای موجود پیشرفت نمایند. جهانی شدن اقتصاد هند، که از سال ۱۹۹۱ جسته و گریخته شروع شده، این روند را تسریع بخشیده است. به نظر می‌رسد که تب علم نوین در نهایت به هند نیز رسیده است. بنابراین، فناوری پنجاه سال آینده هند، جالب‌تر و سودمندتر از فناوری ۵۰ سال گذشته خواهد بود.

امپریالیسم فناوری

فناوری اطلاعات، که هند یکی از بازیگران عمدهٔ آن محسوب می‌گردد، موج بزرگی از جهانی شدن را در پی داشته است. فناوری مزبور به جهانی شدن تولیدات کمک می‌کند و جهانی شدن نیز به نوبهٔ خود، از طریق رقابت فزاینده، باعث پیشرفت روزافزون فناوری می‌شود. این فرایند به گسترش بیش از پیش فناوری منجر می‌شود، که همان‌گونه که در نشریه ***اکونومیست***[۹] اشاره شده «روند مزبور باعث شکست زمان و فضا می‌شود». متأسفانه، فناوری از نظر فنی می‌تواند ملت‌های ضعیف را خرد کند. امروزه، دیپلماسی جنگی و استعمار نظامی مطرود شده است. بنابراین ملت‌های توسعه یافته، نه امیال و آرزوها، بلکه تاکتیک‌های خود را متحول ساخته‌اند. آنها از فناوری به‌عنوان ابزاری در جهت مقهور ساختن ملت‌های ضعیف استفاده می‌کنند.

امتناع دولت امریکا در اجازه دادن به هند برای خرید ابر رایانه‌ها و بدتر از آن، اقدام روسیه، که به تعهدات توافق شده خود در زمینهٔ ارائهٔ فناوری برودتی به هند عمل نکرد، آشکارترین نمونه‌های امپریالیسم فناوری در سال‌های اخیر بوده است. بنابراین، جهان آنگونه که اغلب مردم تصور می‌کنند دهکده نیست و بهتر است آن را به صورت یک جنگل توصیف کنیم. سه مثال زیر این مطلب را روشن می‌سازد:

۱. نیروی دریایی هند، هنگامی که درصدد تهیهٔ سیستم ارتباطی برای زیر دریایی‌هایش بود، متوجه شد که تولیدکنندگان فرانسوی رقم قابل ملاحظهٔ ۱۵۶ کرور روپیه (۱۵۶۰ میلیون روپیه) را مطالبه می‌کنند. در این مرحله نیروی دریایی با تولیدکنندگان امریکایی، که به دلایل سیاسی برای سال‌های زیادی با آنها مراوده نداشتند، وارد مذاکره شد. امریکایی‌ها توافق کردند سیستم مزبور را به ارزش ۱۶

کرور روپیه (۱۶۰ میلیون روپیه) واگذار کنند. از آنجایی که فرانسوی‌ها انتظار نداشتند حکومت هند به امریکا نزدیک شود، فراموش کرده بودند که تولیدکنندگان امریکایی را از قرارداد مربوطه مطلع سازند. از این‌رو برخلاف تولیدکنندگان اروپایی، امریکایی‌ها قیمت واقعی را اعلام کرده بودند.

۲ . در موردی دیگر، شرکت INS ویکرانت[1]، نیازمند تعمیر و بازسازی تجهیزات هدایتی برای فرود هواپیماها بود. قیمتی که توسط شرکت امریکایی اعلام شده بود ۹۵ لَک روپیه[2] (۹/۵ میلیون روپیه) بود. شرکت IIT دهلی[3] با نیروی دریایی برای تولید نوع داخلی آن وارد مذاکره شد که بهای آن تنها به حدود ده لَک (معادل یک میلیون روپیه) رسید.

۳ . اخیراً یک شرکت امریکایی برای تجهیزات الکترونیکی راه‌آهن ۷۵ لک روپیه (۷/۵ میلیون روپیه) درخواست کرده بود، اما هنگامی که شرکت IIT دهلی موفق به تولید و توسعهٔ نوع داخلی آن شد. قیمت آن تا ۱۷ لَک (۱/۷ میلیون روپیه) پایین آمد.

در حقیقت، در فروش فناوری، نوعی قیمت، که به‌نام «قیمت خلیج [فارس]» مشهور می‌باشد وجود دارد که کشورهای ثروتمند و نفت‌خیز، اما فقیر از لحاظ فناوری خلیج فارس بدون هیچ‌گونه اعتراضی آن را می‌پردازند. این قیمت می‌تواند چندین برابر قیمت واقعی باشد. کلیهٔ کشورهایی که از این نظر مراقب و هوشیار نیستند، در معرض قیمت‌های تحمیلی خلیج فارس قرار دارند. اساساً تولیدکنندگان خارجی با ایجاد انحصار چندجانبه بالاترین قیمت ممکن را مطالبه می‌کنند. با وجود این، هنگامی که کشوری در داخل ظرفیت فناوری مناسبی دارد، شرکت‌های انحصاری از ترس اینکه قیمت‌های بسیار بالا منجر به تولید کالای موردنظر در آن کشور شود، از این کار خودداری می‌کنند. در حقیقت، در چنین مواردی، قیمت‌ها به‌طور تصنعی چنان پایین آورده می‌شود که شرکت‌های داخلی در معرض ورشکستگی قرار می‌گیرند.

---

1. INS Vikrant

۲. هر لک، معادل صد هزار روپیه است.

3. IIT Delhi

تازه‌ترین نمونهٔ چنین اقدامی، به تجهیزات سوئیچینگ مخابرات مربوط می‌شود. تولیدکنندگان خارجی با اطلاع از اینکه هند از یک دستگاه سوئیچی کارآمد طراحی شده با C-DOT برخوردار است، قیمت‌ها را پایین آوردند، یعنی پایین‌تر از قیمت‌های واقعی برای فناوری C-DOT، به‌طوری که این عمل قیمت کلیدهای C-DOT را به زیر سطح قیمت اقتصادی کشاند. در یک مورد نادر و غیر منطقی از لحاظ اقتصادی، یک شرکت تولیدکنندهٔ کلیدهای C-DOT، محصولات خود را با قیمت ۱۵۰۰ روپیه در هر خط پیشنهاد کرد؛ قیمتی پایین‌تر از حتی هزینهٔ مواد به‌کار رفته در تولید محصول.

وزارت مخابرات هند پیشنهاد را پذیرفت و درخواست کرد که سایر شرکت‌ها نیز از آن پیروی نمایند. از آنجا که شرکت‌های موردنظر نمی‌توانستند چنین کاری بکنند، شرکت سازندهٔ کلیدهای C-DOT ورشکست شد و چندین شرکت دیگر نیز دچار اختلال شدند. در این مرحله، عرضه‌کنندگان خارجی قیمت خود را به بیش از ۷۵۰۰ روپیه در هر خط افزایش دادند. بارها در مورد دامپینگ[1] کالاها شنیده‌ایم، اما تاکنون به خطر دامپینگ فناوری یا از بین بردن ظرفیت‌های فنی کشورهای ضعیف از طریق مداخلهٔ تجاوزکارانه، توجهی نداشته‌ایم.

از این گذشته، کشورهای توسعه یافته هنگامی که بدین طریق به نیات خود می‌رسند، از ارائه فناوری مورد نیاز ما سرباز می‌زنند. بارزترین مثال‌ها در این زمینه، ابررایانه‌ها و موتورهای برودتی هستند. در چنین مواردی دست کم با هیچ مقدار پولی نمی‌توان فناوری مربوطه را خریداری نمود. بنابراین توسعه سرمایه و فناوری قابل مبادله نیستند. با سرمایه می‌توان فناوری مستعمل دست دوم را خریداری نمود نه فناوری برتر را.

در این خصوص که چرا صاحب‌نظران از مداخلهٔ خارجی هراسان می‌باشند دو دلیل وجود دارد، نخست اینکه بیگانگان جدیدترین تسلیحات جنگ فناوری را در اختیار ما قرار نمی‌دهند و دیگر اینکه بیم آن می‌رود که حتی فناوری دست دومی را که از ما مضایقه می‌کنند، به قیمت گزاف به ما بفروشند. اینها نگرانی‌هایی حقیقی هستند که متأسفانه گروه‌های ذی‌نفع با انگیزه‌های پنهانی آنها را مورد

---

۱. Dumping؛ زیر قیمت فروختن کالاها.

سوءاستفاده قرار می‌دهند. چنین گروه‌هایی از آن بیم دارند که فرایند جهانی شدن باعث درهم شکستن انحصاری شود که برای دهه‌های متمادی در بازار داشته‌اند. بی‌جهت نیست که راهول باجاج، مبلغ مصرف کالاهای داخلی، این خودکفایی را تنها برای تولیدات خودش می‌خواهد و نه برای فناوری‌ای که پس از چهل سال از واردات آن، هنوز به آن ادامه می‌دهد.

قضیهٔ مصرف کالاهای داخلی (سوادشی)

زمانی مهاتما گاندی سؤال کرد که چرا هند محصولی راکه خود می‌تواند تولید کند، وارد می‌کند. او به‌ویژه این امر را مورد سؤال قرار داد که چرا هند باید پارچه وارد کند و در عوض پنبه صادر نماید و چرا ارزش اضافی که در تبدیل پنبه به پارچه نهفته است را برای خود حفظ نمی‌کند. بدین‌ترتیب وی جنبش سوادشی را به‌راه انداخت و متأسفانه از کاربرد چرخ‌های ریسندگی دستی در مقابل کارخانجات ریسندگی منچستر حمایت کرد. به همین دلیل سوادشی صاحب یک فناوری سطح پایین شد و اصل اساسی خودکفایی و خوداتکایی تقریباً فراموش شد. رابرت ریچ(۱۰) در دو مقاله تحت عنوان ***ما کیستیم؟ و آنها کیستند؟*** تعریف مناسبی از خوداتکایی به‌دست می‌دهد. وی تمایزی ظریف و اساسی بین کارگران و کارفرمایان (صاحبان سرمایه) قائل می‌شود. طبق نظر وی نیروی کار همیشه از «ماست»، اما صاحبان سرمایه ممکن است از ما باشد یا نباشد ـ حتی اگر از شهروندان کشور باشند. طبق نظر ریچ، «شرکت اساساً رابطهٔ کمتری با آیندهٔ اقتصادی دارد تا با مهارت‌ها، آموزش‌ها، و دانشی که در اختیار کارگران است». وی می‌افزاید، کنترل و مالکیت شرکت مهم نیست، مسئلهٔ اساسی این است که چند شرکت در زمینهٔ قابلیت و توانایی آیندهٔ کارگران و استخدام دانشمندان، مهندسان و تکنسین‌های داخلی برای امر تحقیق و توسعه، سرمایه‌گذاری می‌کند. شرکتی که در زمینهٔ آموزش و ارتقاء سرمایهٔ انسانی سرمایه‌گذاری می‌کند، حتی اگر صاحبان آن خارجی باشند، از «ماست» و شرکتی که در زمینهٔ سرمایهٔ انسانی سرمایه‌گذاری نمی‌کند، حتی اگر مالکان آن از شهروندان ما باشند، از «ما» نیست.

از این‌رو، تأیید ریچ بر سرمایهٔ انسانی است که از سرمایهٔ مالی متمایز می‌باشد. به اعتقاد وی سرمایهٔ مالی سیال و متغیر است و حرکت‌های بین‌المللی سرمایه مالی

آسان‌تر و راحت‌تر از سرمایهٔ انسانی است. بنابراین، سرمایهٔ انسانی معتبر و قابل اطمینان می‌باشد، در حالی که سرمایه مالی ناپایدار و نامطمئن می‌باشد. علاوه بر این، معمولاً سرمایهٔ مالی به‌دنبال سرمایهٔ انسانی است؛ به همین دلیل است که بسیاری از شرکت‌های نرم‌افزاری به هند می‌آیند. به عبارت دیگر با توجه به اینکه ما صاحب سرمایهٔ انسانی هستیم، نباید بابت سرمایهٔ مالی نگران باشیم. عکس قضیه صادق نیست. نیروی کار ماهر نسبت به سرمایهٔ مالی دارایی معتبرتری است. توسعه براساس سرمایهٔ انسانی مطمئن‌تر است، در حالی که سرمایهٔ مالی اساس چندان مطمئنی برای توسعه به شمار نمی‌آید؛ همان‌طور که ریچ می‌گوید:

نیروهای متخصص جذب شرکت‌های جهانی می‌شوند که مشاغل خوبی برای آنها فراهم می‌آورند. مشاغل خوب نیز به نوبهٔ خود باعث گسترش آموزش و تجارب بیشتری می‌شود. همان‌طور که مهارت‌ها افزایش می‌یابد و انباشته می‌گردد، شهروندان یک کشور ارزش‌های بیشتری به جهان می‌افزایند، و مزایای زیادتری از جهان به‌دست می‌آورند و در نتیجه سطح زندگی را در کشور بهبود می‌بخشند.

به همین دلیل بنا نهادن پیشرفت و توسعهٔ اقتصادی براساس سرمایهٔ انسانی عاقلانه‌تر از سرمایهٔ مالی است.

ریچ با اشاره به این ضرب‌المثل که می‌گوید «علم بهتر از ثروت است به این سؤال تکمیلی رهنمون می‌شود که ما کیستیم؟ و چه چیزی از آن ماست؟ به گفتهٔ ریچ یک شرکت با مالکیت هندی که وابسته به فناوری وارداتی باشد، حتی اگر متصدی آن بخش دولتی باشد، از ما نیست. برای مثال، صنایع مخابرات هند (ITI) به‌طور وسیعی به دانش فنی وارداتی وابسته بوده است؛ از این‌رو قابلیت ناچیزی برای تبدیل دانش مزبور به محصول قابل فروش داشته است. طبیعتاً هم‌اکنون که فناوری مورد استفاده منسوخ و کهنه شده، صنعت مزبور نیز تجارت خود را از دست داده است. بدیهی است که صنایع مخابرات هند در زمینهٔ سرمایهٔ انسانی سرمایه‌گذاری نکرده است. در طول این سال‌ها، صنایع مزبور هزینهٔ طراحی و مهارت‌های نوآورانه را به شرکت‌های خارجی می‌پرداخته است. بدین‌ترتیب در طی این سال‌ها بیشتر به‌عنوان یک زایدهٔ استعماری باقی مانده است تا یک سرمایهٔ

واقعاً ملی. علت این امر نه فقدان نیروی انسانی داخلی واجد شرایط و با استعداد، بلکه عدم تشویق و حمایت از چنین استعدادهایی بوده است. با این اوصاف، صنایع مخابرات هند از ما نیست. در مقابل نیز شرکت C-DOT که کار خود را به‌خوبی شروع کرد، در ادامه جذابیت‌های خود را از دست داد. در عوض، چنانچه یک شرکت جهانی در صدد ارائه فناوری‌های جدید، مدیریت و مهارت‌های جدید و سرمایه‌گذاری در به‌کارگیری دانشمندان، مهندسان و تکنسین‌های هندی برای تحقیق و توسعه باشد، در آن صورت حتی با مدیریت و مالکیت خارجی از «ما» خواهد بود. یک نمونه از چنین مواردی، شرکت ابزار «آنالوگ» می‌باشد که در زمینه طراحی سیستم DECT در شرکت مخابرات مدرس، سرمایه‌گذاری کرده است. در این مورد، شرکت امریکایی مربوطه سرمایهٔ فعالیت یک گروه طراحی کاملاً هندی را برای انجام یک طرح ابتکاری و بدیع و توسعهٔ یک نمونهٔ اولیه، تأمین کرد. شرکت ASIC نیز به یک محصول تجاری نیاز داشت که ابتدا در ایالات متحده و سپس تایوان تولید شده و مراحل نهایی آن در هند تکمیل خواهد شد. یک چنین تجارت فراملی نیز اساساً یکی از شرکت‌های «ماست» چراکه مایهٔ افتخار مهندسان تحقیق و توسعهٔ هندی می‌باشد. با وجود این، بعید به‌نظر می‌رسد که اکثر شرکت‌های چند ملیتی با فراهم نمودن چنین شرایطی یکی از شرکت‌های «ما» بشوند.

بحث در مورد سوادشی (مصرف کالای داخلی) بدون اشاره به سطح فناوری‌ای که کشور باید براساس آن عمل کند کامل نمی‌شود. برخی افراد در خصوص سرمایه‌گذاری‌های هند در زمینه‌های پیشرفته‌ای چون، فضا، انرژی هسته‌ای و سخت‌افزارهای نظامی، انتقادات شدیدی ابراز داشته‌اند. این افراد استدلال خود را با ذکر موفقیت‌های شرق آسیا تقویت می‌بخشند. بدون تردید آسیای شرقی شاهد موفقیت‌های چشمگیری همچون بالا بودن نرخ‌های رشد و کاهش نابرابری‌های اقتصادی در چندین کشور این منطقه، بوده است. با وجود این، دو مشکل اساسی وجود دارد. همان‌گونه که پائول کراگمن[1] قویاً استدلال کرده است، کلید این پیشرفت‌ها نه براساس فناوری، بلکه بر مبنای تزریق سرمایهٔ خارجی بوده است. در واقع کشورهای پیشرفتهٔ غربی به‌خاطر توسعهٔ خود، پاره‌ای

1. Paul Krugman

تأسیسات و کارخانجات تولیدی را از کشور خود خارج نموده و وام‌هایی جهت خرید این تجهیزات در اختیار کشورهای شرق آسیا قرار داده‌اند. با این همه، آنها تنها دانش فنی تولید را به این کشورها انتقال داده‌اند و نه دانش فنی طراحی را. در عمل، کشورهای شرق آسیا وابستهٔ کارخانجات تولیدی غرب هستند، نه مراکزی برای توسعهٔ فناوری. این کشورها زیر یک سقف شیشه‌ای زندگی می‌کنند. آنها می‌توانند در فناوری‌های مرسوم، به‌ویژه در تولید کالاهای مصرفی، به بالاترین درجهٔ تخصص و مهارت دست یابند، اما نه بیشتر از آن به محض اینکه ایالات متحده و ژاپن جریان انتقال فناوری را بر روی این کشورها ببندند، کشورهای فوق با بحران مواجه می‌شوند. در واقع کشورهای شرق آسیا نه تالارهای طلایی بلکه قفس‌های طلایی برپا کرده‌اند.

بحران اقتصادی اخیر در این کشورها، نشان داد که رونق اقتصادی آنها نیز تقریباً شکننده است. برای کشوری به بزرگی هند، عاقلانه نیست که پذیرای محدودیت‌های جدی بر قابلیت فناوری باشد. همچنین نباید اجازه دهد امریکاییان تضمین‌کنندهٔ امنیت ملی ما باشند.

یک مثال ساده، ممکن است کشور کوچکی بتواند با فروش یک میلیون دستگاه تلویزیون مبتنی بر فناوری خارجی ثروتمند گردد، اما هند برای اینکه بتواند دقیقاً به همان اندازه منتفع گردد باید صدها میلیون دستگاه تلویزیون به فروش برساند، که البته هیچ‌گاه چنین بازاری وجود ندارد. بنابراین هند چاره‌ای جز دستیابی به سطح بالاتری از فناوری و گسترش آن در داخل کشور ندارد. بدون شک، هند می‌تواند و باید چیزهای زیادی از تجربیات شرق آسیا بیاموزد اما تجربیات مزبور تنها کاربردی محدود دارد.

سرمایه‌گذاری در زمینهٔ فناوری هند

خوشبختانه، تعدادی از شرکت‌های چندملیتی به رهبری اشخاص صاحب‌نام زمینهٔ اقدام به برپایی مراکز پژوهشی در زمینه فناوری در هند کرده‌اند. این شرکت‌ها شاهد مخالفت‌ها که کوکاکولا یا مرغ کنتاکی یا انرون تجربه کرده‌اند نبودند، مسئله ساده و قابل فهم می‌باشد: شرکت‌هایی که به دنبال استثمار بازار هند هستند، از ما نیستند، اما شرکت‌هایی که مراکز پژوهشی در هند برپا می‌کنند، از ما هستند. این

درست است که تحقیق و توسعه‌ای که به هند اختصاص یافته، تاکنون در پیشرفته‌ترین سطح نبوده است، مع‌ذالک شروع خوبی بوده است. این شرکت‌ها به این مسئله پی برده‌اند که مزیت نسبی کشور هند، بازار گستردهٔ آن نیست، بلکه تعداد زیاد پرسنل آموزش‌دیده و متخصص آن است. کوکاکولا ممکن است سرمایه‌گذاری بیشتری در هند کرده باشد، اما تا هنگامی که قدرت خرید هندی پایین است، بهره‌وری این شرکت ناچیز خواهد بود. سرمایه‌گذاری شرکت اینتل[1] بسیار ناچیز است، اما به‌خاطر اینکه از توانایی هندی در فناوری استفاده می‌کند، منافعی که از آن حاصل می‌شود بسیار اساسی‌تر است. علاوه بر این، سرمایه‌گذاری اینتل هزینهٔ رویارویی با مخالفت‌های سیاسی و فرهنگی را در بر ندارد؛ مسئله‌ای که کوکاکولا با آن مواجه می‌باشد. اکنون زمانی است که سرمایه‌گذاران خارجی پی برده‌اند که مزیت هند، ۲۰۰ میلیون نفر طبقهٔ متوسطی نیست که دستمزد کمتری دریافت می‌کنند، بلکه هزاران دانشمند و مهندس متخصص و مجرب‌اند که می‌توانند بهترین ماهواره‌های هوشمند قابل پرتاب به دوردست، مراکز قدرت هسته‌ای و یا شیوه‌های جدید تولید دارو را طراحی نمایند.

با وجود این، شواهدی وجود دارد که حتی از فعالیت مراکز پژوهشی به دلایل مختلف، از جمله کیفیت ضعیف زیرساخت‌ها، به‌ویژه کیفیت پایین آداب و منش و رفتارهای شهری ما، جلوگیری شده است. برای مثال، بنگلور، یعنی جایی که اغلب این مراکز واحدهای خود را در آنجا مستقر ساخته‌اند، از جنبه‌های متعدد محل مناسبی برای زندگی نیست. راه حلی که در سرلوحهٔ کار قرار گرفته (به‌ویژه در حیدرآباد و کلکته) برپایی شهرک‌های فناوری است. این شهرک‌ها نیز کاملاً موفق نبوده‌اند. چنین احساس می‌شود که حتی سرمایه‌گذاران خارجی نیز درس‌های مناسبی از تجربه شهرک‌های فناوری در جاهای دیگر نگرفته‌اند. مطالعات تفصیلی در مورد مشهورترین شهرک‌های فناوری در درهٔ سیلیکون و در امتداد بزرگراه ۱۲۸، اهمیت و ضرورت ویژگی‌های زیر را نشان می‌دهد.[(۱۱)]

ـ مجاور بودن با یک دانشگاه معتبر ضروری است.

ـ شهرک‌های فناوری در قالب تلاش مشترک یک معلم دلسوز، یک کارخانه‌دار

---

1. Intel

مشهور و صندوق‌های سرمایه‌گذاری، بهتر سازماندهی شده است.

ـ تسهیلات دانشگاه مزبور باید به راحتی در دسترس افراد باشد و در عوض سهمی از سود شرکت را دریافت نماید.

ـ دانشگاه باید برنامه‌های آموزشی مفصل و بلندمدت برای کسانی که در شهرک‌های فناوری استخدام می‌شوند، تدارک ببیند.

ـ بهتر است شهرک‌های فناوری در امتداد بزرگراه‌هایی که روستاهای نزدیک دانشگاه را به‌هم پیوند می‌دهند، احداث گردد.

ـ این ترتیبات باید واقعاً دوطرفه باشد: دانشگاه ممکن است زمینی را در اختیار سرمایه‌گذاران جدید قرار دهد، اما تنها در اختیار کسانی می‌گذارد که غالباً از دانشکده به‌عنوان مشاوران طرح‌ها استفاده می‌کنند و دانشجویان را به‌عنوان کارمند به خدمت می‌گیرد.

کلیهٔ شروط فوق، بدون استثنا باید تحقق یابند اما بازکافی به نظر نمی‌رسند. فاحش‌ترین اشتباه نه به خط‌مشی فناوری بلکه به سیاست‌های مکان‌یابی مربوط می‌شود. شهرک‌های فناوری در ایالات متحده در شهرهای بزرگ مستقر نشده‌اند. درهٔ سیلیکون نزدیک سانفرانسیسکو نیست و شرکت‌های مستقر در امتداد بزرگراه ۱۲۸ شعبه‌های خود را درون شهر بستون برپا نکرده‌اند. در هر دو مورد، خارج از شهرهای شلوغ و داخل شهرهای کوچک مجاور استقرار یافته‌اند، اما همه به‌خوبی با یکدیگر در ارتباط می‌باشند. این اشتباه ساده، کل برنامهٔ ارتقاء فناوری را درکشور مورد تهدید قرار می‌دهد. اصولاً اگر مجموعه‌ای از روستاها توسط شبکه‌های حمل و نقل متعدد و سریع به یکدیگر متصل شوند، چند صد هزار نفر به‌هم پیوند می‌خورند و تبدیل به یک شهر واقعی می‌شوند که به مراتب جذاب‌تر از شهرهای موجود می‌باشد. این همان مسیری است که منجر به رونق شهرک بزرگراه ۱۲۸ شد، که متأسفانه در کشور ما برخلاف ایالات متحده، امکانات و تسهیلات رفاهی و آسایشی مدرن خارج از شهرهای بزرگ وجود ندارد. بنابراین، گرایش جمعیت به سمت شهرهای بزرگی چون بنگلور می‌باشد، و نه خارج از آن. این روند دارای آثار زیانباری است. امیدواریم، طراحان و سرمایه‌گذاران ما ـ قبل از اینکه خیلی دیر شود ـ راه صحیح را اتخاذ کنند و به فضاهای باز خارج از شهرها روی آورند.

برخلاف اعتقاد عمومی، خارج شدن از شهرها هزینهٔ چندانی ندارد. هزینهٔ مالی (گذشته از هزینه‌های اجتماعی و آلودگی هوا) سکونت در شهرهای موجود به مراتب بیشتر از ترک شهرهای بزرگ و رفتن به مناطق مناسب دور از شهر می‌باشد. این درسی است که سرمایه‌گذاران خارجی باید یاد بگیرند. آزمایشگاه‌های پژوهشی خارجی دارایی‌های ارزشمندی هستند که کشور شدیداً به آنها نیاز دارد، سرمایه‌گذاران خارجی نیز از آنها منتفع می‌شوند.

مسئلهٔ مهم این است که این آزمایشگاه‌ها به دلیل استراتژی نادرست مکان‌یابی و فناوری منسوخ و قدیمی ما، پیشرفت چندانی نداشته‌اند.

نتیجه

پیشرفت فناوری در هند در طول ۵۰ سال گذشته در بخش‌هایی خوب بوده است. دلایل زیادی وجود دارد که کشور به این پیشرفت افتخار کند، اما این پیشرفت به اندازهٔ کافی رضایت‌بخش نیست. در اکثر موارد، پیشرفت لنگ لنگان کشور در زمینهٔ فناوری ناشی از سنت فرهنگی است و نه ناشی از نظام دموکراسی، آن‌گونه که بسیاری از مردم با قاطعیت اظهار می‌دارند. در غرب، تجربیات همواره مورد توجه و تدبیر قرار می‌گیرند. ایده‌ها به‌طور منظم و پیوسته به جلو هدایت می‌شوند تا مرحله‌ای که الگوی موجود با فروپاشی مواجه می‌گردد. چیزی شبیه کاه که با افزایش تدریجی پشت شتر را خم می‌کند. به عبارت دیگر این انقلابی با گوترا[1] است. در هند گرایش‌ها به نفع تحقیق و اکتشاف تدریجی نیست، بلکه بین دو بی‌نهایت در نوسان می‌باشد: فوران ناگهانی نوآوری‌های الهام‌بخش، منجر به سست شدن و فروپاشی دوره‌های طولانی از اعتقاد ثابت و راسخ می‌شود.

از این‌رو ما از طریق یک انقلاب گوترا پیشرفت می‌کنیم؛ انقلابی که مورد تمجید مونداکا اوپانیشاد بود. ما نیازمند تحولی در دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌مان

1. gothra

هستیم. مراکز علمی ما باید توجه خود را به مسئلهٔ پیوستگی و استمرار معطوف نمایند و بر یک هدف و جهت مشخص اصرار ورزند. در مواردی نظیر علوم فضایی و نیروی هسته‌ای یا دفاع که این خط‌مشی اجرا شده، پیشرفت هند تقریباً خوب بوده است. در مواردی نظیر، دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌های مراکز تحقیقات علوم صنعتی (با استثنائات قابل توجه) که این تداوم و استمرار ضعیف بوده است، پیشرفت ناقص و نامطلوبی صورت گرفته است.

در غرب، عصر طلایی در آینده به‌وجود می‌آید اما در هند دورهٔ طلایی «رام راجیا» به گذشته دور مربوط می‌شود. روشنفکران غربی در صدد کشف آیندهٔ پر افتخار می‌باشند و روشنفکران هندی به‌دنبال باز یافتن گذشتهٔ باشکوه، که همچنین یک رسالت فرهنگی محسوب می‌شود. در برخورد با یک اندیشهٔ بدیع و نوین، واکنش ایستای هندی بدین‌گونه مطرح می‌شود: «چه کسی پیش از این در مورد آن اندیشیده است؟» و اگر ایده‌ای ادعای اصالت داشته باشد واکنش چنین خواهد بود: «اگر عقیده‌ای ارزشمند است، چرا قبل از این کسی در موردش فکر نکرده بود؟» برای یک مدیر هندی پذیرش ایده‌های بدیع و ابتکاری، به‌ویژه وقتی از سوی یک هندی ابراز می‌شود، بسیار مشکل می‌باشد.

درست همان‌طور که افراد با میراث مشترک به هم پیوند می‌خورند، جوامع نیز با فرهنگ‌هایشان با یکدیگر در ارتباط و تعامل می‌باشند. همان‌گونه که اولسون استدلال کرده است، فرهنگ آهنگ و مسیر پیشرفت را معین می‌کند. فرهنگ هندی به‌طور کلی نامطلوب نیست؛ این فرهنگ بینش‌های عمیقی به‌دست می‌دهد. برای مثال، دِوَنگاری[1] (رسم‌الخط هندی) نه‌تنها آواشناختی است، بلکه در علم صوت‌شناسی نیز به عالیترین شکل تجلی یافته است. این اصول آواشناختی تنها در دهۀ ۱۹۴۰ مورد توجه مجدد قرارگرفت و هم‌اکنون اساسی برای شناخت زبان (کلام) توسط رایانه‌ها می‌باشد.

مسئلهٔ تأسف‌بار این است که کاشف دستاوردهای ارزشمندی از گذشته، همچون غارهای آجانتا و کتیبه‌های آشوکا، خارجیان می‌باشند. خود ما علاقهٔ کمی برای فهم گذشته داریم و سعی نکرده‌ایم از دستاوردهای گذشته به‌عنوان پایه‌ای

1. Devangari

برای آینده استفاده کنیم. در عوض کوشیده‌ایم از گذشته، در قالب تبدیل آن به آیین‌ها و مناسک، حراست نماییم. به همین علت است که فرهنگ ما در انجام انقلاب فکری نوزایی و انقلاب صنعتی فناوری ناکام بوده است. بنابراین هند یاد نگرفت که فناوری منسوخ و کهنه را به سرعت از رده خارج کند. هیچ فناوری‌ای، خواه فناوری ماشین‌های امبسادور یا موتورهای وسپای باجاج نمی‌تواند اقتصادی را که زمانی منسوخ و متروک شده است، حفظ نماید. همان‌گونه که دراکر[1] می‌گوید: ما باید به‌گونه‌ای ابتکاری و بدیع فناوری موجود را معدوم سازیم و قبل از اینکه رقبا دست به کار شوند، فناوری سودآور خود را بسازیم. این مسائل به نگرش‌های فرهنگی ما مربوط می‌شود. کمتر کسی در هند خودباوری لازم را برای پذیرش چنین رویه‌هایی داشته است.

هند نمی‌تواند از الگوی جنوب شرقی آسیا پیروی کند. این کشورهای کوچک می‌توانند سقف شیشه‌ای فناوری پیشرفته را بدون نگرانی زیادی دریافت کند. هند کشور بزرگی است و نمی‌تواند سلطهٔ فناوری کشورهای توسعه یافته را بپذیرد. این بدین معنا نیست که کشور باید دوباره صنعت چرخ‌های دستی را به راه بیندازد یا شرکت‌های چندملیتی را جذب کند. باید از کلیهٔ سرمایه‌گذاران خارجی یا داخلی استقبال کرد، مشروط به اینکه در زمینهٔ سرمایهٔ انسانی نیز سرمایه‌گذاری کنند. همچنین سرمایه‌داران هندی نیز اگر تنها روی دستگاه‌ها و ماشین‌آلات سرمایه‌گذاری کنند، فعالیت آنها تقریباً بی‌ثمر خواهد بود.

در سطحی معمولی‌تر، فناوری بومی منسوخ و متروک هندی نه‌تنها باعث سرافکندگی است بلکه خطرآفرین نیز هست. فناوری مزبور باعث فرا سرمایه‌گذاران متعهد و مسئول و نیز توقف روند پیشرفت کشور می‌شود. در این خصوص، فرهنگ TINA[2] (که هیچ جایگزینی برای آن نیست) محدودیت‌هایی را برای ما به‌وجود آورده است.

به‌رغم کلیهٔ محدودیت‌های فوق، شکی نیست که کشور در مسیر پیشرفت اساسی قرارگرفته است. جای تأسف است که آهنگ این پیشرفت سریعتر نیست و امید است که این روند سریعتر گردد. خوشبختانه، شواهد موجود حاکی از پیشرفت

1. Drucker
2. There Is Alternative

سریعتر فناوری در آینده می‌باشد.

یادداشت‌ها

1. Lower Knowledge comprises of the Rig veda, the Yajur veda, the Saama veda, the Atharva veda, dictioh, rituals, grammar, etymoglogy, prosody, and astrology, Higher knowledge is unseeable, unperceivable by the senses, immaculately conceived and indescribable.
2. S.K. Bijilani, *Chairman's Address*, Confederation of Indian Industry, 1996.
3. UNDP, Human Development Report, 1997.
4. Edward F. Denison, *Trends in American Growth*, 1929–1982, Brookings Institution, 1985, p. 30.
5. Marcus Olson (Jr), 'Big Bills Left on the Sidewalk: Why Some Nations are Rich and Others Poor', *Journal of Economic Perspective*, 1997.
6. Donald Christiansen, Engineering Excellence: Cultrural and Organizational Factors, New York, IEEE Press, 1987.
7. Joel Mokyr, *The Lever of Riches: Technology, Creativity and Economic Progess*, New York, Oxford University Press, 1990.
8. Thomas S. Kuhn, *Structure of Scientific Revolutions*, University of Chicago Press, 1970.
9. Karl R. Popper, *The Nature of Scientific Discovery*, New York, 1959.
10. The Economist, *A Survey of the World Economy*, 28 September 1996.
11. Robert B. Reich, *The Work of Nations*, New York, Vintage Books, 1992.
12. Annalee Saxenian, *Regional Advantage: Culture and Competition in Silicon Valley and Route 128*, Harvard University Press, 1994.

کارآفرینی؛ دیدگاه هندی

سونیل هاندا[1]

نگرش هندی در خصوص کارآفرینی تا حدود زیادی به نگرش آن دربارهٔ ثروت مربوط می‌گردد. در مقایسه با بسیاری از جوامع دیگر، جامعهٔ هندی همواره کمتر مادی‌گرا بوده و بر چیزهای دیگری به غیر از ثروت فیزیکی تأکید داشته است. اما در بعضی موارد، این بینش را تحریف کرده‌ایم به‌طوری که عملاً فقر را مورد تمجید و تکریم قرار داده‌ایم و ثروت‌اندوزی را تقبیح نموده‌ایم.

برای مثال، چه تعداد از مردم هند پندی که واشیشتا[2] در ***رامایانا***[3] به راما می‌دهد را خوانده‌اند؟

«ثروت کسب کنید. جهان به‌خاطر ذات ثروتش وجود دارد. من تفاوتی بین مرد فقیر و شخص مرده نمی‌بینم».

و در ادامه می‌افزاید:

«ثروت برای انسان تربیت نیافته منبع شرارت و بدی است، نه برای انسان

---

1. Sunil Handa

2. Vashishta

3. Ramayana

پرورش یافته و منضبط. مسئلهٔ اصلی تملک یا عدم تملک ثروت نیست، بلکه نحوهٔ نگرش به آن است. ممکن است صاحب ثروت باشیم ولی نسبت بدان بی‌اعتنا باشیم. همچنین ممکن است صاحب هیچ ثروتی نباشیم، با وجود این علاقه‌مند باشیم به‌هر طریقی آن را به‌دست آوریم. فقر به هیچ وجه مورد ستایش نیست.»

نصایح فوق، به‌طرز شگفت‌آوری، شبیه برداشت مهاتما گاندی از تکفل و سرپرستی است، که هم کسب ثروت و هم تملک آن مورد تشویق قرارگرفته است؛ یعنی نحوهٔ نگرش نسبت به ثروت و نحوهٔ استفادهٔ آن مورد توجه و تأکید قرارگرفته است.

با وجود این نقطه‌نظرات، جهان‌بینی سنتی و مسلط هندی بیشتر بازتاب سیستم کاست می‌باشد؛ که تاجر را در رتبه سوم پس از عالمان و حاکمان قرار می‌دهد. به‌ویژه پس از استقلال، به‌خاطر تأثیر تفکرات سوسیالیستی و تا همین چند سال پیش، تجارت کمتر مورد تشویق واقع می‌شد؛ چنانکه دولت‌ها عملاً تجارت را به‌عنوان یک فعالیت ضد اجتماعی تلقی می‌کردند.

کارآفرینی پس از استقلال

اگر از منظری دیگر به مسئله بنگریم، سال‌های پس از استقلال مملو از شور و اشتیاقی بود که ریشه در این احساس قبل از استقلال داشت که قدرت، توانایی تعیین سرنوشت یک ملت را دارد. این سال‌ها، همچنین سال‌های نوع دوستی بود، سال‌هایی که پاره‌ای رهبران تأجرمآب صاحب نام در رأس حکومت بودند و تجارت دوباره به‌عنوان یک شغل مثبت و با اهمیت از لحاظ اجتماعی تلقی می‌شد.

پس از آن در ادامهٔ مسیر، کشور ظاهراً وارد یک تونل تاریک و طولانی شد؛ تونلی که حدود چهل سال ما را در خود فرو برد که اکنون روند خروج از آن شروع شده است. این سال‌ها شاهد ملت‌های دیگری بوده است که به سرعت از ما نه‌تنها در زمینهٔ رفاه اقتصادی بلکه همچنین در بعد رفاه اجتماعی و از جمله بهداشت، آموزش، استخدام و شرایط زندگی، پیشی گرفته‌اند.

خوشبختانه، هم اینک وضعیت در حال تغییر است. بار دیگر این اشتیاق و باور که هندی‌ها به‌صورت فردی و نیز به‌عنوان یک ملت می‌توانند در جهان «بهترین» باشند، پدیدار شده است. قواعد بازی، نقش‌ها و بازیگران نسبت به پنجاه

سال پیش تغییر یافته است و روحیه و تمایل برای فاتح شدن دوبار شکل گرفته است.

این مسئله که یک ملت ارزش و اهمیت کارآفرینی را درک می‌کند، مهم می‌باشد. اهمیت این مطلب ساده است: ملت‌هایی که کارآفرینی بیشتری دارند، ثروتمندتر خواهند بود، و توانایی بیشتری برای بهبود بخشیدن به معیارهای زندگی شهروندانشان و همچنین آموزش بهتر برای فرزندان آنها دارند.

کارآفرینی دلیل اصلی کامیابی و ثروتمندی امریکای کنونی می‌باشد. البته برای تبدیل شدن به یک کشور کارآفرین، مردم باید کارآفرین باشند، اما به همان اندازه باید روحیه و فضای حمایت از کارآفرینی نیز وجود داشته باشد. این کار وظیفهٔ دولت و نیز فرهنگ کشور است. (برای فهم اینکه مردم و ملت‌های مختلف چگونه می‌توانند کارآفرینی بیشتر یا کمتری داشته باشند، لازم است فقط نگاهی به عملکرد ایالت‌های مختلف در هند بیندازیم. برای مثال گجرات ایالتی است که فرهنگ و حکومت آن کارآفرینی را تشویق و حمایت می‌کند، که این امر به‌طور قابل ملاحظه‌ای در درصد بالای اشتغال مردم به تجارت، در مقایسه با مشاغل ثابت و منظم، بازتاب یافته است).

شواهد و مدارک بسیاری وجود دارد که نشان‌دهندهٔ خلاقیت و کارآفرینی طرز فکر هندی است. یک مثال کلی در این زمینه، موفقیت کارآفرینان هندی در خارج از کشور است، خواه به‌عنوان تاجر در آفریقا باشند و یا به‌صورت فن‌سالاران در درهٔ سیلیکون. براساس مشاهدات شخصی خود می‌توانیم بگوییم که هندی‌ها به راحتی می‌توانند فراتر یا خارج از سیستم مورد نظر، راه‌حل مشکلات را بیابند (در صورتی که نقطهٔ قوت سایر ملت‌ها ـ آلمان و ژاپن ـ عبارت است از فعالیت دقیق و موشکافانهٔ آنها در داخل سیستم). با اینکه این ویژگی گه‌گاه می‌تواند نقطه ضعف به حساب آید ـ سیستم‌ها در هند کمتر کارآمد هستند و تمایل به در هم شکستن سیستم و عمل نمودن خارج از آن قوی‌تر است ـ اما از جنبهٔ کارآفرینی می‌تواند مزیت بزرگی به‌شمار آید. یک شخص دقیق سیستم محور، هنگامی که بخشی از سیستم خارج از کنترل او و اشتباه عمل می‌کند، دچار سردرگمی می‌شود، در حالی که هندی‌ها به آسانی با این مسئله برخورد می‌کنند و به نحوی راه حل مسئله را پیدا می‌کنند.

با چنین طرز تفکر ذاتاً کارآفرینانه‌ای، چرا ما یک ملت کارآفرین نیستیم؟ به تصور من یک دلیل این امر این است که کارآفرینی توسط حکومت‌ها (و به تبع آن توسط جامعه) برای صدها سال، از زمان شروع سلطهٔ خارجی تاکنون مورد غفلت واقع شده است. ما به‌عنوان یک ملت دورهٔ کوتاهی از کارآفرینی را در طی دورهٔ مبارزات آزادی‌خواهانه که متأسفانه پس از پیروزی به خاموشی گرایید، تجربه کرده‌ایم.

اما به اعتقاد من دلیل عمده عبارت است از بیماری مزمن عدم اعتماد بین خود ما، هم به‌صورت فردی و هم جمعی. بدون در نظر گرفتن این مشکل ــ که همسنگ تلقین عقیدهٔ «من می‌توانم» و «ما می‌توانیم» در هر فرد هندی است ــ فکر نمی‌کنم به یک کشور با کارآفرینی بیشتر تبدیل شویم.

قدرت کارآفرینی

مشهور است که میزان فروش یک کمپانی نظیر جنرال موتورز بیش از تولید ناخالص داخلی کشورهایی چون ترکیه و دانمارک است و عواید شرکت فورد بیش از تولید ناخالص آفریقای جنوبی است. به همین ترتیب تولید ناخالص داخلی نروژ تقریباً در حدود میزان درآمد کمپانی شل می‌باشد. تولید ناخالص داخلی پاکستان کمتر از عایدات شرکت IBM است. برطبق ***گزارش توسعهٔ انسانی سال ۱۹۹۷*** در بین ۱۰۰ اقتصاد کلان در جهان، ۵۰ تای آنها شرکت‌های بزرگ هستند.

ارزش دارایی‌های خالص مشترک هفت نفر از ثروتمندترین مردان دنیا (آیا شگفت‌آور نیست که اکثر آنها کارآفرین هستند؟) بیش از ارزش خالص دارایی‌های مشترک اکثر کشورهای فوق‌الذکر می‌باشد.

برخی از مردم ممکن است بر این باور باشند که جامعهٔ فعلی ما راحت‌تر و بهتر از آن چیزی است که به دنبال آن است، چرا که یک جامعهٔ کارآفرین الزاماً به یک جامعهٔ کاملاً مادی‌گرا تبدیل خواهد شد. من معتقد نیستم که یک جامعهٔ کارآفرین الزاماً به معنای یک جامعهٔ مادی‌گراتر است. این تصور ممکن است عجیب به نظر برسد، چراکه اغلب جوامع موفق و مرفه مادی‌گرا بوده‌اند، اما دو نمونهٔ خلاف آن نیز وجود دارد: یکی، خود هند در گذشته می‌باشد؛ کشوری فوق‌العاده ثروتمند و موفق در حدود ۴۰۰ سال پیش. دیگری، برخی کشورهای آسیایی می‌باشند که

آگاهانه از ارزش‌ها و فرهنگ آسیایی خود حفاظت می‌کنند و در همان حال کسب ثروت را نیز سرلوحهٔ کار خود قرار داده‌اند. نمونهٔ بارز آن سنگاپور می‌باشد (که جمعیت آن عمدتاً چینی و کمتر هندی هستند). اینکه آنها در نهایت موفق خواهند شد یا نه، تاریخ نشان خواهد داد، اما به باور من هند می‌تواند یک کشور کارآفرین و ثروتمند باشد و در عین حال بسیاری از ارزش‌های سنتی هند را که همچنین از الزامات جامعهٔ مدرن می‌باشد، حفظ نماید.

کارآفرینی غیر تجاری

پس از ذکر اهمیت و مطلوبیت کارآفرینی، باید گفت که کارآفرینی فقط به تجارت محدود نمی‌شود. کارآفرینی اشکال متعدد و متنوعی به‌خود می‌گیرد و کارآفرینان افرادی هستند که شیوه‌های نوین انجام امور را نه از نقطه‌نظر آکادمیک یا به‌عنوان یک تجربه، بلکه با تقبل مسئولیت کامل موفقیت و شکست آن تقبل می‌کنند. امروزه نوعی ضرورت برای کارآفرینی در سیاست‌ها، در برنامه‌های سازمان‌های غیر دولتی (NGOs)، در خدمات دولتی هند (IAS) و در مدیریت خانه‌های سالمندان احساس می‌شود و اشخاصی که در این زمینه‌ها فعالیت می‌کنند، باید شیوه‌های جدید و ابتکاری انجام امور را مورد آزمون قرار دهند، و نه شیوه‌های قدیمی را.

«نو بودن» مهمترین جنبه مسئله است. در حالی که اغلب مردم در چارچوبی از «تعینات» که معرف بسته مورد نظر می‌باشد، عمل می‌نمایند، کارآفرین متهورانه امور معین را به چالش می‌کشد و حتی سعی در تغییر آن دارد. جنبهٔ مهم دیگر عبارت است از «مسئولیت کلی»، که رهبر و کارآفرین را از سایرین متمایز می‌سازد.

اخیراً مطالب ذیل را در متنی که مربوط به تجارت مدرن رقابتی بود خواندم:

مدیران باید آینده‌نگر باشند و تجارت را به سمت موفقیت هدایت کنند. اکثر مدیران خودشان را به‌عنوان کارمند و رؤسایشان را به مثابهٔ کارفرما در نظر می‌گیرند. در واقع هر کسی یک کارمند است، حتی اگر مدیرکل یا مقام رسمی اجرایی (CEO) باشد. افرادی که مسئولیت کارهایشان را قبول می‌کنند، فکر و عملشان شبیه CEO ها است. این عمل جزئی از تخصص ویژهٔ آنهاست. آنها پیش‌بینی می‌کنند، فکر می‌کنند و نسبت به شرایطی که خود را در آن می‌یابند،

واکنش نشان می‌دهند. آنها کار خود را انجام می‌دهند. کسانی که انتظار دارند یک سیستم بزرگتر نوع فعالیت آنها را مشخص نماید و بدین‌ترتیب منتظر پاداش برای انجام کارهایشان هستند، به سیستم وابسته می‌شوند. آنها رابطهٔ خود با یک سازمان را به صورت قراردادی می‌بینند؛ یعنی ترازنامه‌ای از تعهدات و آرزوهای برآورده شده و نشده. مطمئناً این شیوه بیانگر احساس درماندگی و ناامیدی است.

پیش‌بینی کردن فرصت‌ها

امروز چه فرصت‌هایی برای کارآفرین هندی وجود دارد؟ یک استاد مدیریت معادن و مشاور یکی از گروه‌های عمدهٔ منسوجات هند، از تجربیات خویش در امر تجارت و علم این‌گونه نتیجه می‌گیرد:

اول، اینکه در بلندمدت هیچ تفاوتی بین مسائل نظری و آنچه که در عمل دست یافتنی است، وجود ندارد.

دوم، هیچ تفاوتی بین اولویت‌های مدیرت آینده‌نگر و اولویت‌های ملت، نیست.

بنابراین در تلاش پیش‌بینی فرصت‌ها، ضروری است که آینده‌نگر باشیم و نیازها و مطالبات مربوط به آینده را پیش‌بینی کنیم. شرکت مایکروسافتِ[1] بیل گیتز[2] که با در نظر گرفتن آنچه که در «جهانی که محاسبه کردن در آن رایگان است»، مهم بود، امپراتوری نرم‌افزاری بزرگی برپا کرده است، جهان را در بیست و پنج سال آینده، که در آن ارتباطات در هر زمان و هر مکان رایگان خواهد بود، پیش‌بینی می‌کند. آیا ما می‌توانیم فرصت‌های دیگری از این نوع پیدا نماییم؟

چنانچه بخواهیم پیش‌بینی کنیم و تغییرات جهان را در بیست سال آینده در نظر آوریم، تصور می‌کنم شاهد پاره‌ای از تحولات زیر باشیم: جهانی شدن به تحقق خواهد پیوست و رقبای شما در گوشه و کنار جهان فعال خواهند بود. حفظ محیط زیست ضرورتی اساسی خواهد بود، از این‌رو نسل آینده، بیش از ما به ضرورت

1. Microsoft
2. Bill Gates

حفظ شیوه زندگی پی خواهد برد. فناوری بر زندگی ما مسلط خواهد شد. برقراری ارتباط با هرکس و در هر گوشهٔ جهان فوری و تقریباً رایگان خواهد بود. این روند سرعت زندگی را بیشتر خواهد کرد و فعالیت مردم در بیرون از خانه بیشتر خواهد شد. شرکت‌های غول‌پیکر کمتر خواهند شد ـ اکثر شرکت‌ها تا حد زیادی به قوت خود باقی خواهند ماند ـ بنابراین، مالکان کمتر خواهند بود و تعداد کارمندان بیشتر خواهد شد. شرکت‌های مزبور از ظرفیت‌های جهانی و سطوح بسیار بالای خودکارگردانی برخوردار خواهند شد. حکومت‌ها دارای اجماع بیشتری خواهند بود، رهبران کمتری وجود خواهد داشت، اما «نمادهای تصویری عمومی» (شخصیت‌های تلویزیونی) بیشتر خواهد شد و بالاخره اینکه صنایع خدماتی رونق می‌یابد.

چه اتفاقی برای دنیای فقیر خواهد افتاد؟ به اعتقاد من آنها بر سر یک دوراهی قرار خواهند گرفت؛ بعضی از این کشورها با سرعت یک نسل کامل را پشت سر می‌گذارند و به استانداردهای بالای زندگی دست پیدا می‌کنند، در حالی که سایرین کاملاً مورد غفلت واقع می‌شوند و از رسیدن به جهان مرفه، یعنی دهکدهٔ ثروتمند جهانی باز می‌مانند. مسیری که این کشورها اتخاذ کرده‌اند، مبتنی بر آن چیزی است که می‌توانند به دهکدهٔ جهانی عرضه کنند ـ یعنی مهارت‌هایشان ـ که این به‌نوبهٔ خود به حد زیادی به کیفیت آموزشی که جامعه برای آنها فراهم می‌کند، بستگی دارد.

به اعتقاد من هر جامعه‌ای یک عامل تعیین‌کننده دارد که با توجه به زمان و مکان تحول می‌یابد. در طول تاریخ بشری این عامل اغلب توان نظامی بوده است. بعضی مواقع مواهب طبیعی و رویدادهای ساختهٔ بشر، نظیر انقلاب صنعتی، و همچنین مذهب نیز مصادیق دیگر این امر بوده‌اند. این عامل تعیین‌کننده بر تمامی ابعاد زندگی بشر تأثیر می‌گذارد. عامل تعیین‌کنندهٔ امروزه و حداقل چندین دههٔ دیگر، فناوری هست و خواهد بود.

اگر عامل تعیین‌کننده قدرت نظامی باشد، جوامعی که برنامهٔ آموزش نظامی توسعه یافته‌ای دارند، موفق خواهند بود. چنانچه تجارت باشد، جوامعی که از طبیعتی برونگرا و کاوشگر برخوردارند، پیروز خواهند بود و اگر پیشامدهای اتفاقی که به طرز طبیعی رخ می‌دهد عامل تعیین‌کننده باشد، جوامعی که دارندهٔ آن هستند

کامیاب‌تر خواهند بود. چه عاملی برای بهره‌برداری از فناوری به‌عنوان یک عنصر تعیین‌کننده، مهم می‌باشد؟ فناوری خالق و خواهان یک جامعهٔ آگاه است، بنابراین جامعه‌ای که بهترین نظام‌های تربیتی و آموزش را دارد، موفق خواهد شد.

عکس قضیه نیز صادق می‌باشد. جوامعی که به عامل تعیین‌کننده وقعی نمی‌نهند، لطمات جبران‌ناپذیری دریافت می‌کنند و اغلب به حافظهٔ تاریخ سپرده می‌شوند، تا زمانی که تغییری در رویکردهایشان حاصل نمایند یا عامل تعیین‌کننده تغییر یابد.

بنابراین من معتقدم فرصت‌های زیادی برای کارآفرینان هندی وجود دارد؛ از جمله در زمینه‌هایی همچون اطلاعات و سایر خدمات، توزیع، تجارت و تولید. اما فرصت‌های حقیقی در زمینه‌های اجتماعی نظیر مراقبت‌های بهداشتی و به‌ویژه آموزش وجود دارد.

اهمیت آموزش

امروزه دو عنصر دیگر تحت عنوان آموزش و تفریح به لیست «ضرورت‌های سه‌گانهٔ جهان‌شمول» ــ خوراک، پوشاک، سرپناه ــ افزوده گردیده است. از این پنج مورد، تنها دو مورد مسکن و آموزش، از آن نوع سرمایه‌گذاری‌هایی است که منجر به افزایش و توسعهٔ دارایی‌ها می‌شود.

جامعهٔ امروز ما با مشکلات متعددی روبه‌رو می‌باشد. اغلب در مورد این مشکلات و راه‌حل‌های احتمالی آن بحث می‌کنیم. چنین بحث‌هایی نیز در اکثر موارد ناامیدکننده است، چرا مشکلات بسیار حاد و گسترده به‌نظر می‌رسد. به‌نظر می‌رسد تنها راه‌حل مشکل، پاک کردن صورت مسئله و پرداختن به امور روزمرهٔ خود باشد.

دلیل عمدهٔ این احساس دلسردکننده این است که راه‌حل کوتاه‌مدت برای حل این مشکلات وجود ندارد. اما به عقیدهٔ من، تنها یک راه‌حل بلندمدت وجود دارد و آن هم آموزش است.

آموزش چیست؟ یکی از دلایل اساسی مبنی بر ضرورت کارآفرینی در این زمینه، این است که هر کس برای فهم و تعریف آموزش باید رویکرد کاملاً جدیدی اتخاذ نماید. در معنای گسترده، هدف آموزش فراهم نمودن زمینه‌های شکوفایی

استعداد افراد می‌باشد. کمک کردن به مردم جهت کشف استعدادهای خود و تحقق بخشیدن به آنها. آموزش موجبات اظهار وجود و خلاقیت را در شخص فراهم می‌آورد. این روند به هیچ وجه از کارآفرینی جدا نیست.

آموزش دارای وجوه مختلفی است. در یک سطح، ضرورتی بنیادی برای هر کودکی است به نحوی که رشد کند و عضو مفیدی برای جامعه شود. امروزه در بیشتر کشورها، به‌خاطر بالندگی نسل‌های آینده، آموزش ابتدایی از مسئولیت‌های دولت به‌شمار می‌آید، و نمی‌توان آن را به انتخاب فردی والدین واگذار کرد. اما آموزش تنها به این مرحله محدود نمی‌شود. بزرگسالان نیز دایماً نیازمند آموزش و فراگیری مهارت‌های جدید هستند. دریافت یک مدرک دانشگاهی از یک دانشکده یا دانشگاه ممکن است تنها برای چند سال کافی باشد، پس از آن مجدداً باید فرآیند کسب معلومات را تداوم بخشید. مهارت‌های بی‌شماری وجود دارد که باید آموخت و آموزش داد. کلیهٔ این مهارت‌ها فرصت‌هایی برای کارآفرین آینده خواهد بود.

به‌طور بالقوه هرکسی یک کارآفرین است. هرکسی دارای یک حرفه می‌باشد، ولی هرکسی نمی‌داند برای چه کاری آفریده شده است. هدف کارآفرینی این است که مردم را در این زمینه یاری نماید. آموزش راستین به هر فرد کمک می‌کند تا استعداد فردی ویژهٔ خود را بشناسد.

آموزش واقعی حجم عظیمی از انرژی را در جامعه رها می‌سازد. اما این امر یک سرمایه‌گذاری بلندمدت است که ثمرهٔ آن دست کم بیست و پنج سال به‌طول می‌انجامد. میوهٔ درخت آموزش را نمی‌توان در سه ماه یا حتی سه سال برچید. بنابراین برنامه‌ریزی دقیق و اجرای سریع استراتژی آموزش از مهمترین امور یک ملت می‌باشد.

فناوری اطلاعات؛ صنعت دانش

آشوک سوتا[1]

اخیراً یکی از دوستانم به من گفت: «فناوری نرم‌افزار همان نقش را برای هند دارد که نفت برای خاورمیانه». از نظر وی این توصیف شورانگیزی بود از اهمیت فناوری نرم‌افزار برای هند. همان‌طور که در مورد این گفته تعمق می‌کردم، تصورات و اندیشه‌های بسیار در ذهنم جرقه زد: تحولات بنگلور و تبدیل آن به اولین مرکز چنین صنعت نوپایی؛ تکامل مراکز جدید رشد صنعت نرم‌افزار در سراسر هند؛ رشد سریع مؤسسات آموزشی خصوصی نرم‌افزار؛ گزارش بانک مرکزی مبنی بر اینکه هند بهترین کشور در زمینهٔ نرم‌افزار در خارج از خاستگاه اصلی این صنعت است. عجیب اینکه در جای دیگری از این گزارش به کمبود ۵۰۰۰۰۰ مهندس نرم‌افزار در سراسر جهان اشاره شده است. در دیداری که اخیراً از دانشگاه محل تحصیل‌ام یعنی رورکی[2] داشتم، متوجه شدم که بخش اعظم دانشجویان رشته‌های مهندسی جذب صنعت نرم‌افزار شده‌اند و جالب‌تر اینکه خود دانشجویان رشته‌هایی را در زمینهٔ نرم‌افزار، جهت تکمیل دورهٔ تحصیلی، سازمان داده‌اند.

---

1. Ashok Soota
2. Poorke

همچنین در تحولی دیگر، در ستون‌های مربوط به ازدواج در روزنامه‌های هندی، تخصص‌های نرم‌افزار از نظر منزلت و پایگاه اجتماعی به‌عنوان ارزشمندترین و مطلوبترین طبقه، مهندسان و پزشکان را پشت سر گذاشته است و والدین طبقات متوسط مایلند فرزندشان تحصیل‌کردهٔ رشتهٔ رایانه باشد. در واقع صنعت نرم‌افزار کانون توجه و تخیل کشور شده است. بدین‌ترتیب نتیجه می‌گیریم که دیدگاه دوست من درست بوده است.

در اینجا به حقیقت تکان‌دهنده‌ای اشاره می‌کنم که استاد برجستهٔ مدیریت دکتر سی. کی پراهالاد[1] اظهار داشت که «هند هیچ گونه صنعت نرم‌افزاری ندارد». وی که در سال ۱۹۹۵ توسط انجمن نرم‌افزاری ناسکام[2] برای معرفی صنعت نرم‌افزار دعوت شده بود، هدفش تذکر به متصدیان و مسئولینی بود که گرد هم آمده بودند. پیام او روشن بود: کافی نیست که فقط برای دیگران کار کنیم. آنچه مهم است توسعهٔ محصولات، راه‌حل‌ها، توانایی‌های ذهنی و ظرفیت‌هایمان برای اجرای طرح‌های بزرگ و پیشرفته برپایهٔ مجموعهٔ داشته‌هایمان می‌باشد. اگر مهندسان ما بخشی از این طرح‌ها را بدون فهم و شناخت کل آن به اجرا درآورند، ارزش چندانی ندارد. پاراهالاد همچنین اضافه کرد که صنعت نرم‌افزار هند در هزینهٔ تخصص‌ها به صرفهٔ هزینه متکی است و این تفاوت پایدار نخواهد ماند.

اشاره‌ای نیز به دستاوردهای حقیقتاً بزرگ هند در زمینهٔ فن‌آوری اطلاعات (IT) می‌کنم. آشکارترین نمونهٔ آن، توسط دانشمندان و کارآفرینان هندی در درهٔ سیلیکون ایالات متحده، پایه‌ریزی شده است که ظاهراً حاکی از فرار مغزهاست و نه تقویت و توسعهٔ سرمایهٔ فکری کشور. کمک‌های نرم‌افزاری چشمگیری به برنامه‌های موشکی و فضایی شده است اما در عرصه‌های تجاری و صنعتی ـ به استثنای چند مورد ـ نوآوری‌ها بسیار ناچیز بوده است. به تازگی، برخی پیشرفت‌های نوآورانه در زمینهٔ نرم‌افزار توسط مهندسان نرم‌افزار هندی در کشور به اجرا درآمده است. اما حتی در این موارد نیز، جالب‌ترین فعالیت‌ها در آزمایشگاه‌های پژوهشی تأسیس شده توسط شرکت‌های چندملیتی ـ که یا خود مالک آن هستند و یا با شرکای هندی شریک می‌باشند ـ به مرحلهٔ اجرا درآمده

1. C.K. Prahalad
2. Nasscom

است.

وضعیت صنعت

علی‌رغم پذیرش واقعیت دلسردکنندهٔ دومین بخش از اندیشه‌های من، تصمیم دارم از چشم‌اندازی واقعی، وضعیت صنعت و اهمیت آن برای آینده هند را مجدداً مورد ارزیابی قرار دهم.

به‌طور کلی دو چهرهٔ متضاد از تکامل صنعت داریم: یک تصویر همان فرار مغزها می‌باشد که مهندسان کشور را ترک می‌کنند یا به برنامه‌ریزان عالی رایانه مبدل می‌شوند. تصویر دوم نشان‌دهندهٔ تکوین یک صنعت پویا و درخشان می‌باشد که ضمن هدایت هند به‌سوی قرن بیست و یکم، شکاف میان این کشور با غرب را نیز از بین می‌برد. من نسبت به آیندهٔ هند خوش‌بین هستم و صادقانه معتقدم که راه خودمان را پیدا خواهیم کرد. به همین دلیل بر این باورم که شق مثبت دوم حاکم خواهد شد. گذشته از خوش‌بینی شخصی، دلیل منطقی نیز برای این امید به آینده وجود دارد. به همین دلیل ما باید صنعت نرم‌افزار را به‌عنوان بخشی از صنعت یکپارچه و گسترده‌تر فناوری اطلاعات (IT) بدانیم و این فناوری را به مثابهٔ یکی از مهمترین صنایع دانش تلقی کنیم.

پیتر دراکر، یکی از برجسته‌ترین متفکران زمان ما در مقالهٔ خود تحت عنوان «عصر دگرگونی اجتماعی» می‌گوید: ما در حال ورود به یک نظم اقتصادی هستیم که در آن نه کار و نه مواد خام و سرمایه، بلکه دانش، منبع کلیدی آن است.» وی اضافه می‌کند که «موضع رقابتی هر کشور، هر صنعت و هر نهادی در درون جامعه»، به میزان تولید و بهره‌وری دانش بستگی دارد. از نقطه‌نظر کشورهای در حال توسعه‌ای نظیر هند، این خبر خوبی است چرا که هیچ کشوری توانایی انحصاری کردن دانش را ندارد. پایهٔ دانش بسیاری از صنایع به‌طور روزافزونی در حال گسترده شدن است. همان‌گونه که چرخهٔ عمر فرآورده‌ها کوتاه‌تر می‌گردد، هند که ذخایری برای حفاظت کردن ندارد، می‌تواند از آشفتگی وضع فناوری برای یافتن راه‌های ورود به بازارها و صنایع جدید استفاده نماید.

یکی دیگر از جنبه‌های مثبت صنایع دانش این است که هر کس با هر عقیدهٔ کارآمد و عملی می‌تواند یک کارآفرین شود. کسانی که صاحب سرمایه هستند

می‌توانند با توسعه و گسترش صنایع قدیمی سهم شیر (سلطان جنگل) را در کارآفرینی صنعتی ببرند. در آینده، سرمایه به‌عنوان ابزاری برای بهره‌وری و نفوذ به دانش درخواهد آمد. شواهد نشان‌دهندهٔ این است که منابع قابل سرمایه‌گذاری در هند به‌طور روزافزون قابل دسترس خواهد بود و موجی از انرژی کارآفرینی را برای افراد سخت‌کوش و مبتکری که تاکنون فاقد فرصت‌های لازم بوده‌اند، فراهم خواهد ساخت. این حقیقت که اکثر فعالیت‌های مطلوب و موفق در هند در آزمایشگاه‌های شرکت‌های چند ملیتی صورت می‌گیرد نباید مانع فعالیت‌های ما شود. موضوع مهم این است که چنین فعالیت‌هایی توسط هندی‌ها انجام می‌پذیرد و مکانی است برای توسعهٔ دانش. همان‌گونه که ظرفیت و هوش نرم‌افزاری کلیهٔ محصولات و خدمات افزایش می‌یابد، ما باید سهم بیشتری در تولید و عرضهٔ این ظرفیت داشته باشیم. شواهد و مدارک مثبتی وجود دارد که بسیاری از شرکت‌های هندی که در زمینهٔ فناوری اطلاعات فعالیت می‌کنند نصیحت دکتر پراهالاد را جدی گرفته‌اند. هم‌اکنون وِرد این صنعت عبارت است از: «بالا بردن ارزش زنجیره‌ای».

گام‌هایی که تاکنون برداشته شده است، ممکن است کوچک و نامطمئن بوده باشد، اما اولین گام‌ها برداشته شده و سفر آغاز گشته است.

به فرار مغزهای نرم‌افزاری هند ـ عمدتاً به امریکا ـ پیشتر اشاره کردیم. حتی این فرایند نیز پیامدهای مثبتی در برداشته است. مغزهای نخبهٔ هندی در خارج به‌خوبی عمل کرده‌اند و بسیاری از آنها که به مناصب بالا رسیده‌اند از امکان استفاده از هند به‌عنوان یک پایگاه اصلی اطلاعاتی حمایت کرده‌اند. مواردی بوده است که توان انجام آن را هنگامی که غرب به دنبال یافتن بنیان‌های جایگزین برای تولید آنها بوده، نداشته‌ایم، اما در زمینهٔ نرم‌افزارها قادر بوده‌ایم اهدافمان را محقق کنیم و این عرصه ممکن است به پیکار مهمتری برای پیروزی منجر شود. از جنبهٔ دیگری نیز حضور هندی‌ها در خارج از کشور باعث تشویق و ترویج تلاش‌های کارآفرینانه شده است. هندی‌ها سازمانی موسوم به TIE در امریکا به‌وجود آورده‌اند که تسهیل‌کنندهٔ چنین فعالیت‌هایی است.

گام نهایی بازگشت هندی‌ها از امریکا برای به‌کار انداختن سرمایه‌های خود در خاک کشور شروع شده است، اما این بازگشت منجر به شکل‌گیری جنبشی شبیه آنچه که به تایوان کمک کرد تا رهبری جهان را در تهیهٔ سخت‌افزارهای رایانه‌ای

به‌دست گیرد، نشده است. هرچند این جریان آرام در آیندهٔ نزدیک به سیلاب تبدیل نخواهد شد، اما بعضی از این افراد می‌توانند تفاوت‌های اساسی ایجاد نمایند. من از ارائهٔ نمونه‌ها یا ذکر نام مؤسساتی که در تولید محصولات یا ارتقاء ارزش زنجیره‌ای آن موافق بوده‌اند یا فعالیت‌های کارآفرینانه موفقی انجام داده‌اند، پرهیز می‌کنم. چرا که لیست این موفقیت‌ها بسیار بلند و طولانی خواهد بود و من اکراه دارم بدون نام بردن از سایرین بعضی را برگزینم. علاوه بر این به‌خاطر اینکه موفقیت‌ها به اقدامات اخیر مربوط می‌شود، برندگان بزرگ جریان پایین دستی ممکن است ازکسانی که پیشتر موفق نشان داده‌اند، متفاوت باشند.

فقدان برنامه‌های پیشتاز

حلقهٔ ضعیف در تلاش‌های ما برای ارتقاء ارزش زنجیره‌ای در صنعت نرم‌افزار، فقدان برنامه‌های پیشتاز درکشورمان می‌باشد. این موضوع به‌طورکلی مرا متوجه فناوری اطلاعاتی می‌کند. در بلندمدت موفقیت هند در صنعت نرم‌افزار بسیار مهم می‌باشد. و استفاده از فناوری اطلاعات برای هدایت حکومت به سمت کارآمدی بیشتر و صنایع به سمت رقابت بیشتر، به مراتب مهمتر می‌باشد. موفقیت در صنعت نرم‌افزار روی‌هم رفته موفقیت در یک صنعت است، اما کاربرد موفقیت‌آمیز قدرت فناوری اطلاعاتی باعث می‌شود در عرصه‌های مختلف پیروز شویم.

فناوری اطلاعاتی، زمان و مسافت را کوتاه می‌کند، محصولات جدیدتر و با سرعت بیشتر تولید می‌کند، موجب افزایش ارتباطات می‌شود، باعث ارتقاء کیفیت آموزش می‌شود، کشاورزی را پربازده‌تر می‌کند، و ...

اینکه ما در عصر اطلاعات زندگی می‌کنیم یک عبارت تکراری است که به‌صورت کلیشه درآمده است. در وهلهٔ اول به‌نظر می‌رسد که فناوری اطلاعاتی به تعهدات خود مبنی بر انتقال به یک جهان عاری ازکاغذ عمل نکرده است. لیکن نوآوری‌های بسیار، زمینه‌ساز پیشرفت‌های عمده، من‌جمله پیشرفت در زمینهٔ تشخیص صداها و هوش مصنوعی و نظایر آن شده است. مهمتر از همه اینکه ظهور ناگهانی اینترنت پیوند اطلاعاتی جهان‌شمولی را فراهم آورده است که به توسعهٔ همه‌جانبهٔ تجارت الکترونیک منجر می‌شود. می‌توان امکان دستیابی به یک جهان بدون نقدینگی را پیش از رسیدن به جهان بدون کاغذ، تصور نمود. هند باید تصمیم

بگیرد که از این روند به‌عنوان یک فرصت استفاده نماید، در غیر این صورت عقب خواهند ماند.

پیشتر به فقدان برنامه‌های پیشتاز در کشور اشاره کردم. این وضعیت تبعات جبران‌ناپذیری برای صنعت نرم‌افزار ما به همراه دارد. به همین خاطر فاقد بازار داخلی می‌باشیم که بتوان از آن به‌عنوان میدان آزمایشی برای تجربیات و نوآوری‌ها استفاده نمود. از آنجا که تنها تعداد معدودی شرکت توانایی تقبل چنین ریسکی را در بازارهای خارجی دارند، ریسک‌پذیری بسیار پایین می‌باشد و ما فرصت‌های یادگیری و رشد و پیشرفت را از دست می‌دهیم. یک دلیل این امر به گذشته برمی‌گردد، هنگامی که فضای بستهٔ کشور ما چالشی برای پیشی گرفتن از دیگران و قرارگرفتن در سطح جهانی نداشت. حتی پس از اینکه کشور بازارهایش را گشود، فقدان زیرساخت‌های مناسب عامل بازدارنده‌ای بود که اجازه نمی‌داد برنامه‌های به موقع و پیوسته شکل بگیرد. نکتهٔ مثبتی که می‌توان در خصوص زیرساخت‌های ارتباطی‌مان گفت این است که به‌طور قابل ملاحظه‌ای بهتر از زیربناهای فیزیکی ماست؛ که در مورد آن زیاد صحبت نشده است. هزینهٔ ارتباطات در داخل کشور و همچنین از هند به سایر جهان هنوز بسیار بالاتر از کشورهای توسعه یافته است. از این‌رو به سختی می‌توانیم از عهدهٔ آن برآییم، چرا که هزینهٔ ارتباطات مؤثر برای اجرای پروژه‌های نرم‌افزاری در مسافت‌های دور و کاهش هزینه‌های مربوط به محل ضروری می‌باشد.

مع‌ذالک حکومت تبلیغات مناسبی در مورد سیاست اینترنت انجام داده است و باید امیدوار باشیم که موانعی بر سر راه اجرای آن و نیز ایجاد زیرساخت‌های اطلاعاتی ملی پیش نیاید. این روند، می‌تواند کلیدی برای ورود به تجارت الکترونیک باشد و به صنایع هند فرصتی دهد که از این ابزار جدید بازاریابی برای راهیابی به بازارهای جهانی بهره بگیرد و به ما کمک کند تا به کانال‌های توزیع در خارج از کشور دست یابیم. صنعت هند در صدد است که بخشی از مرکز داد و ستد جهانی شود و از نظر بین‌المللی رقابتی گردد. هرچه ما داد و ستدهایمان را به روز کنیم، نه‌تنها قادر خواهیم بود از فناوری اطلاعاتی به‌عنوان یک امتیاز استفاده کنیم، بلکه نیازمند ابداع برنامه‌های جدید نیز خواهیم بود. صنعت نرم‌افزار ما آنگاه محیط مستعدی خواهد داشت که بتوان ایده‌ها، محصولات و خدمات جدیدی را

مورد آزمون قرار دهد که ابتدا در داخل و سپس در خارج از کشور موفق باشد. در حال حاضر، فعالیت موفقیت‌آمیز محصولات فناوری اطلاعات در خارج از کشور عملاً پیش‌شرط موفق بودن آن در داخل کشور است.

از آنجایی که فناوری اطلاعات می‌تواند بر هر نهاد، هر کارکرد و هر فرآیندی تأثیرگذار باشد، می‌توانیم با تبدیل کردن خودمان به مصرف‌کنندگان پیشتاز فناوری اطلاعاتی موفقیت صنعت نرم‌افزار را تسریع کنیم.

عامل انسانی

اکنون مایلم به تشریح عامل اصلی موفقیت صنعت فناوری اطلاعات، یعنی مردم، بپردازم. در صنعت دانش محور این گفته عجیب به‌نظر نمی‌رسد. هندی‌ها، به دلایل مختلف مهارت ذاتی برای توسعهٔ صنعت نرم‌افزار را دارند. توانایی ما در صحبت کردن به زبان انگلیسی اغلب به‌عنوان یک مزیت ذکر شده است. اما نظر به اهمیت سایر بازارها، تلاش‌هایی نیز برای یادگیری زبان ژاپنی و سایر زبان‌های اروپایی جهت موفقیت بیشتر در چنین بازارهایی صورت گرفته است. از نظر فنی مردم ما قدرت فراگیری سریعی دارند و به‌خاطر جدی و کوشا بودنشان مورد تحسین و تمجید می‌باشند. انتقادات عمده‌ای، از جانب مشتریان، در خصوص فقدان حوزهٔ مهارت‌ها، ضعف ارتباطات، ناتوانی در «نه» گفتن و مدیریت ضعیف پروژه‌ها، بر ما وارد شده است.

آموزش‌های فرهنگی و سایر برنامه‌های آموزشی این کاستی‌ها را در طول زمان از میان خواهد برد. همانند سایر تولیدکنندگان نرم‌افزار در سراسر جهان، مردم ما نیز عطش زیادی برای یادگیری مهارت‌های جدید دارند و بعضی اوقات وفاداری به حرفه‌شان و تمایل‌شان به خودبالندگی، از پایبندی و وفاداری‌شان به یک صنعت یا خریدار خاص فراتر می‌رود. به‌نظر می‌رسد ضعف و نارسایی جهان‌گستر توسعه‌دهندگان نرم‌افزارها تأثیر مشترکی بر روح و روان جامعه گذاشته است؛ سوداگری به آرامی توسعه یافته است و تجلی آن، اولویت برای جهش سریع می‌باشد، حتی اگر این جهش سریع در راستای انتخاب حرفه‌ای بهتر در بلندمدت نباشد. امیدواریم این ناهنجاری‌ها موقتی باشد. روی‌هم رفته اکثریت این تولیدکنندگان به‌نحو تحسین‌آمیزی از عهدهٔ امور برآمده‌اند. موفقیت مستمر مستلزم

ارتقاء مداوم مهارت‌هاست. خوشبختانه ما دارای نهادهای آموزشی نرم‌افزاری در داخل کشور هستیم که از کیفیت و کمیت خوبی برخوردارند. مدیر اجرایی بزرگترین نهاد آموزشی نرم‌افزار در هند مدعی است که در حدود یک میلیون نفر آموزش دیده‌اند و یکصد میلیون نفر در حال آموزش هستند. وظیفهٔ مهم ارتقاء مهارت‌ها بر مبنایی پایدار بر دوش شرکت‌های نرم‌افزاری می‌باشد. اکثر شرکت‌ها برنامه‌های آموزش رایگان دارند و تعداد محدودی از شرکت‌ها پیوندهای تنگاتنگ و برنامه‌های نوآورانه‌ای با نهادهای آموزشی عمده برقرار ساخته‌اند.

مطلبی هم باید در خصوص نقش حکومت گفته شود. خوشبختانه در مرحلهٔ نوپایی این صنعت اشخاص دوراندیشی در بخش الکترونیک و سایر بخش‌های حکومت وجود داشت که جو مطلوبی را برای تشویق و ترویج این صنعت نوظهور فراهم نمودند. شهرک‌های فناوری نرم‌افزار در سراسر کشور به‌وجود آمد، ارتباطات در دسترس همه قرار گرفت، همچنین امتیازات مالی ـ مالیاتی مقرر گردید و مقولهٔ آموزش مورد توجه قرار گرفت. گزاف نخواهد بود حتی اگر بگوییم که حکومت در اراده و خواست ملی برای موفق شده این صنعت سهیم بود. درکشوری که بیشتر به داشتن سیاستمداران مردمی مشهور می‌باشد، رئیس‌الوزرای یکی از ایالات برای چگونگی استفاده از اطلاعات در جهت تحول دولتش شخصاً در رسانه‌های چندگانه حضور می‌یابد. امیدوارم اشتیاق وی تأثیرگذار باشد و سایر ایالت‌ها برنامه‌های مشابهی را به مرحلهٔ اجرا درآورند.

صنعت نرم‌افزار هند به‌خاطر هزینهٔ پایین و کیفیت بالای آن شهرت جهانی یافته است و باعث افتخار ماست که از زمان آغاز به‌کار این صنعت، بر فرآیندها و گرایش‌های خریداران تمرکز کرده است. این توجه به کیفیت به اختصار در بررسی‌های سازمان تجارت جهانی انعکاس یافته است. این بررسی اذعان می‌دارد که هند بالاترین درصد کیفیت را در بین شرکت‌های نرم‌افزار جهان، که گواهینامهٔ سازمان استاندارد بین‌المللی (ISO)[1] را دریافت کرده‌اند، دارد. با کار و تلاش مداوم، کشورهایی نظیر چین، فیلیپین و مجارستان که تولیدکنندهٔ نرم‌افزار با هزینه و کیفیت پایین هستند، می‌توانند در طول زمان صنعت ما را به چالش بکشند. هند به‌خاطر

1. International Standards Organization

اختراع عدد صفر شهرت دارد. جهان فناوری اطلاعاتی دیجیتال بدون همین صفر ناچیز نمی‌توانست موفق گردد و این اختراع، با توجه به نفعی که برای بشر دارد، همواره می‌تواند در زمرهٔ مهمترین اختراعات دنیا قرار گیرد. چنانچه هند حق امتیاز اختراع خود را از جهان نگیرد، پاداش عادلانه این خواهد بود که در نبرد آینده برای رهبری صنعت نرم‌افزار پیروز گردد. من مطمئن هستم که پیروز خواهیم شد و این صنعت مهم نیروی دگرگون‌کنندهٔ مهمی برای پنجاه سال آینده هند خواهد بود.

و سرانجام این وضعیت مرا به یاد قیاس دوستم می‌اندازد که اهمیت صنعت نرم‌افزار را برای هند در حد نفت برای خاورمیانه می‌دانست. به‌نظر می‌رسد که گفتهٔ دوست من تقریباً درست باشد. صنعت نرم‌افزار و فناوری اطلاعاتی شاید اهمیت چندانی نداشته باشد، اما این صنعت برای هند بسیار با ارزش‌تر از نفت برای خاورمیانه است. نفت منبعی روبه کاهش است و نهایتاً این فناوری است که جایگزینی برای آن خواهد یافت. حوزه و گسترهٔ نرم‌افزار در جهان روز به روز در حال افزایش می‌باشد. فناوری اطلاعاتی، صنعت دانش است و هرگز جانشینی برای دانش وجود نخواهد داشت.

بخش سوم
جامعه

جامعه؛ سنت و خودمختاری

تی.کی. اومن[1]

برای آنکه بتوان درک درستی از دگرگونی اجتماعی به‌دست آورد باید از مبنای شکل‌گیری این دگرگونی بحث را آغاز نمود؛ یعنی زمانی که جامعه شروع به ساخت یک موجودیت قابل تحلیل می‌کند. همچنین باید مسیر شکل‌گیری این دگرگونی‌ها را تعیین نمود. در این بخش سه مسئله را مدنظر خواهم داشت. اول، ارائه تصویری از شکل‌گیری هندوستان از طریق بررسی هفت واقعهٔ مهمی که در مدت زمانی طولانی رخ داده‌اند. دوم، شناسایی منابع اصلی دگرگونی اجتماعی و گرایش‌هایی که به‌واسطهٔ آنها مجال ظهور یافته‌اند. سوم، ردیابی مسیر دگرگونی‌های اجتماعی که با تحلیلی از گرایش‌ها و روندهای قابل ملاحظه امکان‌پذیر می‌گردد.

افزایش تدریجی مهاجران

کشور هندوستان با افزایش تدریجی مهاجران و جابه‌جایی ساکنین بومی به‌وجود آمده است. اولین مهاجرتی که در مقیاس گسترده انجام گرفته و ثبت شده

1. T.K. Oomen

است، حدود پنج هزار سال پیش یعنی با پیدایش نژاد آریایی رخ داده است. آنچه معمولاً ذکر شده، هرچند اخیراً مورد تردید و پرسش قرار گرفته، این است که آریایی‌ها، دراویدی‌ها را به‌سوی جنوب، یعنی مناطقی که امروزه چهار ایالت اندراپرادش، کارناتاکا، کرالا و تامیل نادو را تشکیل می‌دهند، کوچ دادند. آریایی‌ها همچنین اقوام مختلفی چون آدیواسی‌ها[1]، گیریجان‌ها[2]، واناواسی‌ها[3] یا قبیله‌های نجس[4] را به‌سوی تپه‌ها و جنگل‌ها روانه ساختند که نسبت به مناطق قبلی از آسایش و راحتی کمتری برخوردار بود. آنها همچنین کاست‌های خارجی یا طبقات محروم را که امروزه به‌عنوان هاریجان‌ها[5]، دالیت‌ها[6]، و نجس‌ها شناخته می‌شوند، به اسارت خود درآوردند. نکته حائز اهمیت آن است که این سه طبقهٔ اجتماعی ـ آدیواسی‌ها، دالیت‌ها و دراویدی‌ها ـ روی‌هم حدود ۵۰ درصد جمعیت هندوستان را تشکیل می‌دهند. بنابراین بومیان هندوستان به مناطق دیگر هند کوچ داده شدند ولی مضمحل نشدند.

آریایی‌ها دین جدید (هندوئیسم)، زبان نو (سانسکریت) و نظم اجتماعی و نظام طبقاتی تازه‌ای مبتنی بر رنگ پوست (وارنا) به همراه آوردند که تمامی آنها امروزه از اجزای اصلی میراث ملی محسوب می‌شوند. اگرچه ۸۳ درصد جمعیت هندوستان را هندوها تشکیل می‌دهند، اما زبان مادری ۷۲ درصد آنها به خانوادهٔ زبان هندو ـ آریایی تعلق دارد که از سانسکریت مشتق شده است. نظام وارنا که جامعه را به پنج گروه تقسیم می‌کرد ـ برهمن‌ها، کشاتریاها، ویشیاها، شودراها[7] و نجس‌ها ـ مبتنی بر تقسیم کار بود و سنگ‌بنای نظام کاستی، که نابرابری را در هند نهادینه کرد، شد. بنابراین آریایی‌های مهاجر نیز بومی شدند و توشهٔ فرهنگی آنان به‌عنوان میراث ملی تلقی گردید. ولی چون این فرایند در گذشته ای دور و به‌تدریج بوده است، همچون پدیده‌ای طبیعی پذیرفته شده است.

دومین واقعهٔ مهم در شکل‌گیری هندوستان پیدایش سه مذهب معترض

1. Adivasis
2. Girijans
3. Vanavasis
4. Scheduled
5. Harijans
6. Dalits
7. Shudras

هندی بود جینیسم[1] و بودیسم در قرن ششم قبل از میلاد با ردّ حاکمیت مذهب رسمی برهمنیسم آریایی ظهور کردند. اوج جین‌گرایی در بین توده‌های مختلف هندی بین قرون ۴ و ۸ میلادی بود ولی در هندوستان مستقل امروز پیروان آن فقط نیم درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دهند. اگرچه جین‌گرایی به‌عنوان اعتراض به نظام طبقاتی ظهور کرد ولی پس از مدتی خود نیز در دام آن گرفتار شد. ۸۷ طبقه و زیرگروه در بین فرقهٔ «دیگامبارا»[2] (آسمانی‌پوش‌ها) و ۳۸ طبقه و زیرگروه نیز در بین فرقهٔ «سوتامبارا»[3] (رداسفیدان) وجود دارد که هر دو از فرقه‌های اصلی مذهب جین می‌باشند. عمدتاً «سوتامباراها» از طبقهٔ پاک و اصیل محسوب شده و «دیگامباراها» از گروه‌ها و طبقه‌های پایین‌تر تشکیل می‌شوند. جین‌گرایان به لحاظ اجتماعی ـ فرهنگی تفاوت چندانی با هندوها ندارند، اگرچه اعتقادات مذهبی و شعایر خاص و متمایزی دارند. جین‌گرایان هرگز خود را با منطقه یا زبان خاصی در هندوستان نشناخته‌اند.

اگرچه بودیسم شکل معاصر جین‌گرایی بوده ولی تاریخ و هویت اجتماعی آن اساساً متفاوت است. بودیسم امروزه فقط ۰/۷ درصد جمعیت هند را تشکیل می‌دهد. همین افزایش اندک نیز بعد از سال ۱۹۶۵ رخ داد؛ یعنی وقتی که دکتر بی. آر. آمبدکار[4]، منطقهٔ دیکشا[5] را در ناگپور[6] گرفت. اکثر بودایی‌های هند از نجس‌ها بوده‌اند که تغییر مسلک داده‌اند که به آنها «نوبودایی» گفته می‌شود. آنها عمدتاً در ماهاراشترا[7]، در غرب هندوستان، که ۷ درصد جمعیت، و در آروناچال‌پرادش[8]، در شمال شرقی هند که ۱۳ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دهند، ساکن هستند. در حال حاضر بودایی‌ها نیز با هیچ گونه زبان و یا منطقهٔ خاصی شناخته نمی‌شوند.

سومین و جوان‌ترین مذهب معترض هند مذهب سیک نام دارد که تنها چهارصد سال از عمر آن می‌گذرد. این مذهب علیه اسلام و هندوئیسم رسمی به مبارزه برخاست ولی از طرف دیگر در پیوند دادن این دو نیز کوشید. امروز سیک‌ها

---

1. Jainism
2. Digambras
3. Svetambaras
4. Dr B.R. Ambedkar
5. Diksha
6. Nagpur
7. Maharashtra
8. Arunachalpradesh

به زحمت کمتر از ۲ درصد جمعیت هند را در برمی‌گیرند. آنها را می‌توان عمدتاً در ایالت پنجاب که سرزمین مادری آنها محسوب می‌شود یافت. آنها همچنین دارای زبان مشترکی به‌نام پنجابی هستند و به خط «گورموخی»[1] می‌نویسند. اگرچه اکثر سیک‌ها (۷۸ درصد) در پنجاب ساکن هستند ولی در سرتاسر هندوستان نیز به‌طور پراکنده یافت می‌شوند. عواملی چون مذهب، زبان و سرزمین، به سیک‌ها یک هویت فرهنگی قوی ارزانی داشته است.

سومین واقعهٔ مهم در شکل‌گیری هندوستان، مهاجرت مذاهب جهانی گوناگون به شبه قارهٔ هند بود. اولین آنها مسیحیت بود. طبق باورها و افسانه‌ها، سن توماس، یکی از دوازده حواریون حضرت مسیح، در قرن اول میلادی به کرالا آمد و بسیاری را به دین مسیحیت درآورد. با آنکه شاهد تاریخی مستندی برای تأیید این باور وجود ندارد ولی سکونت‌گاه‌های مسیحی در قرن سوم میلادی در کرالا وجود داشته است. همچنین تاجران مسلمان فنیقی در قرن هفتم میلادی به مالابار آمدند و بعضاً با زنان بومی ازدواج نموده و همان‌جا مستقر شده، و هم رنگ مردمان آن دیار شدند. اینها مثال‌هایی از حضور مسیحیت، در قبل از دورهٔ استعمار، و حضور اسلام، قبل از فتوحات مسلمانان، در هند است.

سومین گروه مهاجران، یهودیان بودند که تاریخ ورود آنها به هند دقیقاً مشخص نیست. در هر حال آنها در دههٔ اوج حضور خود در هند (۱۹۴۰)، فقط ۲۶ هزار نفر بودند. گروه عمده‌ای از آنها با ظهور صهیونیسم به اسرائیل بازگشتند. زرتشتی‌ها نیز در قرن ۱۸ به هند مهاجرت نموده و در آنجا مسکن و مأوا گزیدند برآورد شده که ۷۵ درصد جمعیت زرتشتیان جهان در هند زندگی کنند.

جمعیت کوچک ۱۰۰ هزار نفری زرتشتیان در صحنه‌های اقتصادی و شغلی،

1. Gurmukhi

مرفه و موفق هستند. در دهۀ ۱۹۶۰ جمعیت آنان بالغ بر چهارصد هزار نفر می‌شد که عمدتاً در ناحیهٔ مالوا از ایالت مادیاپرادش متمرکز بودند. به دلیل واکنش منفی هندی‌ها در مقابل تبلیغ و ترویج مذهب بهایی، بهاییان عقب‌نشینی کرده و دیگر تلاش دوباره‌ای در این زمینه ننموده‌اند. شایان ذکر است که تمام مهاجران اعم از یهودی، زرتشتی و بهایی همگی از خاورمیانه عزیمت کرده بودند.

جماعت‌های مذهبی دیگری نیز پس از استقلال هند ازکشورهای همسایه به آنجا مهاجرت نموده‌اند. از قبیل بودایی‌های تبت از چین، هندوهای بنگالی و مسلمانان از بنگلادش، هندوهای تامیل از سری‌لانکا، بودایی‌های چاکما[1] از بنگلادش، هندوهای نپالی ازکشور بوتان و بودایی‌ها از میانمار. کل این مهاجران ۲۵ میلیون نفر بودند. بنابراین سه جریان مهاجرت گروه‌های مذهبی به هندوستان وجود داشته است. جریان اول، مسیحیان و مسلمانان؛ جریان دوم، یهودیان، زرتشتیان و بهاییان و جریان سوم متشکل از بودایی‌ها و هندوها بوده است. تجمع مذاهب مختلف در هندوستان شگفت‌آور و حیرت‌انگیز است.

چهارمین واقعهٔ مهم در شکل‌گیری اجتماعی هندوستان، فتوحات مسلمانان بود که از فتح سند در قرن چهارم آغاز شد و تا قرن ۱۱ به طول انجامید. هرچند تعداد کمی از فاتحان مسلمان در آنجا سکنی گزیدند اما با تبلیغات خود موجب شدند تا عده بسیار زیادی به دین اسلام بگروند. هندوستان قبل از تجزیه، شامل بنگلادش، هند و پاکستان، حدود سیصد میلیون مسلمان را در خودگرد آورده بود که این جماعت بزرگترین گروه مسلمانان در سطح جهان به‌شمار می‌آمد. امروز هندوستان با صد و بیست میلیون مسلمان، دومین کشور مسلمان جهان را تشکیل می‌دهد.

مسلمانان با خودشان یک زبان اداری جدید (فارسی) به ارمغان آوردند که در شمال هند رواج یافت. از تأثیرات متقابل زبان‌های پارسی و هندی، زبانی ترکیبی به نام اردو به ظهور رسید. امروز زبان اردو در واقع زبان مسلمانان است و بالاخص مسلمانان شمال هند آن را به‌عنوان مشخصهٔ هویتی خویش می‌شناسند.

مسلمانان همچنین ادبیات غنی فارسی، یک نظام حقوقی پیشرفته و یک نظام

---

1. Chakma

پزشکی (یونانی) را با خود به هند آوردند. تدابیر آنها در اجارهٔ زمین و ساختار اداری، کل جامعهٔ هند را متحول ساخت. اما ساختار اجتماعی مسلمانان هم دست نخورده باقی نماند. در اینجا دو مثال در این زمینه ارائه می‌شود. اول، عوامل خارجی با نفوذ گروه اشراف و نوآیین‌ها، گروه اجلاف را به‌وجود آوردند. عناصر عمدتاً بیگانه «اشراف» تشکیل می‌دادند و نوگروندگان به‌عنوان «اجلاف» شناخته می‌شدند. تقسیم‌بندی اشراف ـ اجلاف، یکی از جنبه‌های مهم تأثیر هند بر ساختار اجتماعی مسلمانان است. علاوه بر آن، «اجلاف» به لحاظ پایگاه طبقاتی‌شان حداقل به سه گروه تقسیم می‌شوند: «راجپوت‌ها»[1]، طبقات پایین نجس‌هایی که به دین جدید گرویده بودند، و این خود شاهدی بر توانایی و ظرفیت نظام کاستی برای تأثیر بر گروه‌های تازه‌وارد به هند می‌باشد. دوم، مربوط به آداب و سنت‌های صوفیان است که منشأ تلاش‌های اکبر شد که سعی بسیار نمود تا اسلام و هندوئیسم را درهم آمیزد و یک آیین ترکیبی جدید به‌نام دین الهی بسازد.

پنجمین واقعهٔ مهم در شکل‌گیری هندوستان استعمار غرب بود. اگر فرهنگ‌های اسلامی و هندو هر دو سنتی محسوب می‌شدند، متجاوزین غربی منشأ تقابل دیدگاه‌های سنتی و مدرن شدند. اولین دسته از این متجاوزین پرتغالی‌ها بودند (قرون پانزدهم و شانزدهم)، پس از آن هلندی‌ها و فرانسوی‌ها به ترتیب طی قرون ۱۷ و ۱۸ به هند آمدند. اما از بین آنها بریتانیا توانست قدرت خود را در هند مستحکم سازد و برای قریب به دو قرن سلطهٔ خود را حفظ نماید. آنها همچنین دین (مسیحیت) و زبان خود (انگلیسی) را به هند آوردند که هر دو به میراث فرهنگی هند افزوده شد. اگرچه میسیونرهای غربی بسیار به ترویج و تبلیغ دین خود پرداختند و عدهٔ کثیری را به مسیحیت گرایش دادند، اما خط‌مشی رسمی در برخورد با مذاهب مختلف بی‌تفاوتی و بی‌طرفی بود. در نتیجه کمی بیش از ۲ درصد مردم هند مسیحی هستند. ولی برخلاف مسیحیت، زبان انگلیسی حضوری بسیار قوی یافت و مشخصهٔ تمایز فرهیختگان معاصر گردیده است، هرچند نسبت جمعیتی که به این زبان صحبت می‌کنند حدود ۵ درصد است.

بریتانیایی‌ها برای مدرن نمودن هند تلاش فراوان نمودند که از آن جمله

1. Rajputs

می‌توان به مجموعه‌ای از Izotan اشاره نمود که به دگرگونی اجتماعی هندوستان کمک کردند. مهمترین آنها صنعتی کردن تخصص‌گرایی، دموکراسی و سکولاریزم بود. ورود علم و تکنولوژی غربی و همچنین حرفه‌ها و مشاغل جدید به هند، ارتباط تبعیض‌آمیز بین طبقه و شغل را ضعیف نمود. همین‌طور مجموعه‌ای از اقدامات قانونی و نهضت‌های اصلاح اجتماعی علیه سنن و آیین‌های سنتی مانند سوزاندن بیوگان پس از مرگ همسر، نجس بودن، بردگی و ازدواج کودکان شروع شد. و در نهایت اعمال اصلاحات ارضی کم‌کم عقیدهٔ مالکیت فردی را در مقابل مالکیت گروهی و جمعی در اذهان پرورش داد.

جنبش آزادی‌خواهی را می‌توان ششمین عامل مهم در شکل‌گیری هند به‌شمار آورد. علی‌رغم رواج یک خودآگاهی مدنی در دورهٔ پیش از استعمار، این جنبش ضد استعمار بود که تبلور خودآگاهی را با پس‌زمینه‌ای عمدتاً سیاسی تسریع کرد. علی‌رغم این حقیقت که در هند مذاهب مختلف و زبان‌های متنوعی وجود داشت و یک لباس، غذا، رقص، موسیقی و معماری واحد برای سراسر هند وجود نداشت، اما جنبش ضد استعماری نه‌تنها با سلطهٔ سیاسی بلکه با حاکمیت اقتصادی، فرهنگی، نژادی و روانی استعمار به مقابله برخاست؛ زیرا که بیگانگی و عدم مشروعیت آن بر همگان آشکار بود.

سرانجام، تقسیم هند بریتانیا به دو کشور پاکستان و هندوستان منجر به بزرگترین تغییرات جمعیتی در تاریخ بشری شد، که این نیز یکی دیگر از عوامل مهم در شکل‌گیری هندوستان امروز می‌باشد. بین سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۵۱ نه میلیون هندو و سیک به هند مهاجرت نموده و حدود شش میلیون مسلمان از آن خارج شده و به پاکستان مهاجرت نمودند.

همچنین حدود دو میلیون هندوی سندی، که غالباً صنعت‌گر و تاجر بودند، در سراسر نواحی هندوستان پراکنده شدند. سندی‌ها به‌تدریج زبان مادری خود را از دست دادند و امروزه دیگر هیچ بخشی از هند را نمی‌توان به‌عنوان سرزمین انحصاری آنها مشخص کرد. سیک‌ها و هندوهای پنجاب نیز که به هند آمدند، در سراسر هند پراکنده‌اند اما وابستگی شدیدی به پنجاب به‌عنوان سرزمین مادریشان دارند. هندوهای بنگالی نیز که از پاکستان شرقی (بنگلادش امروز) به هند آمدند در

تمام نقاط هند متفرق شده‌اند ولی مرکز تجمع اصلی آنها بنگال غربی تریپورا[1] و آسام می‌باشد. در دو ناحیهٔ اول همچون گروه‌های داخلی و بومی در آسام به‌عنوان گروه‌های خارجی شناخته می‌شوند. تجزیهٔ هندوستان به تقسیم و تفکیک ملت‌های یکپارچهٔ آن منجر گردید. بنابراین ایالت‌های پنجاب، کشمیر و بنگال به دو بخش جداگانه تقسیم شدند. دو ایالت اول بین هندوستان و پاکستان و سومی بین هندوستان و بنگلادش مشترک می‌باشند.

جامعه‌ای پیچیده

تاریخچهٔ مفصل بالا بر وجود جامعه‌ای بسیار پیچیده در هندوستان دلالت می‌کند که شامل ملغمه‌ای از چهار جنبهٔ اساسی است که عبارتند از: طبقات اجتماعی، ناهمگونی فرهنگی، سلسلهٔ مراتب طبقاتی و تنوع مذهبی. اکثر تلاش‌ها برای تحلیل جامعهٔ هند، ناقص بوده است زیرا معمولاً به یکی از ابعاد فوق توجه بیشتری شده است و نسبت به دیگر جوانب بی‌اعتنایی شده و یا به کلی مورد غفلت قرارگرفته است. جامعهٔ هند همچون جوامع دیگر براساس طبقات اجتماعی، جنسیت، سن، قدرت و یا پراکندگی شهری ـ روستایی تقسیم می‌شود. ولی تفاوت‌های طبقاتی و جنسیتی در هندوستان به خاطر پیوستگی‌ها با مذهب و نظام کاستی، از پیچیدگی بیشتری برخوردار هستند. بنابراین پدیدهٔ برتری فزاینده با توجه به کاست، طبقه، جنسیت، مذهب، سن و تفاوت‌های شهری ـ روستایی، طبقاتی را تشکیل می‌دهد که برخی حاکم مطلق بوده (مثل کاست برتر، طبقه برتر، مرد هندوی میان‌سال شهری) و برخی دیگر از گروه‌ها کاملاً تحت سلطه (مثل کاست پایین‌تر، طبقه پایین‌تر، زن جوان مسلمان روستایی). یکی از مهمترین شواهد تغییرات و تحولات اجتماعی در هندوستان مستقل، همین حرکت از برتری فزاینده به سوی برتری جداگانه و متفرق می‌باشد.

بنابراین برتری هرگز از بین نرفته و نمی‌رود، فقط روند تحولی آن میل به مجزا شدن دارد. برای مثال پیوستگی کاستی ـ طبقه‌ای (کاست برتر و طبقات برتر و متوسط یا کاست پایین و طبقهٔ ضعیف) اگرچه کاملاً از بین رفته است ولی روبه

1. Tripura

تزلزل دارد. کاست‌های بالاتر که از نظر جمعیتی کوچک هستند، از نظر حضور در بدنه‌های سیاسی و اداری دچار واپس‌زدگی عظیمی شده‌اند.

این اضمحلال سریع به عوامل چون حق رأی همگانی گسترش آموزش‌های مدرن و سیاست حمایت‌های تبعیض‌آمیز از طبقات پایین‌تر بستگی دارد.

به راحتی می‌توان تجسم تجربی این امر را در سلطهٔ سیاسی، و از نظر عددی قوی، طبقات پایین و همچنین افزایش حضور افراد از کاست‌ها و قبیله‌های Scheduled در نظام اداری و مشاغل مختلف، مشاهده کرد. تنزل قدرت سیاسی کاست‌های برتر، به‌خصوص برهمن‌ها، وکاهش میزان حضورشان در نظام اداری و مشاغل مختلف روی دیگر همین سکه می‌باشد.

حضور زنان در عرصهٔ مشاغل و نظام اداری اگرچه اندک بوده اما مدت زمانی است که به منصهٔ ظهور رسیده و این مسئله یا به دلیل تلفیق طبقات شهری و یا به سبب سیاست‌های حمایتی بوده است. اما ریشه‌های قدرتمند شدن زنان در عرصهٔ سیاست با اختصاص امتیازاتی شروع شده که اخیراً به زنان در سطح شوراهای محلی داده شده. در پارلمان و مجالس ایالتی، حضور زنان بسیار کمتر از درصد جمعیت آنهاست. با وجود این برتری فزایندهٔ مردان آرام آرام ضعیف شده و جامعهٔ هند تدریجاً به یک جامعه باز تبدیل می‌گردد.

هرچند ناهمگونی فرهنگی مستلزم نابرابری جنسیتی نیست اما اغلب موجب آن می‌شود. این امر کاملاً طبیعی است که گروه‌های مختلف از نظر فرهنگی، به لحاظ اقتصادی برابر باشند. اما اگر بعضی از این گروه‌ها بزرگ و برخی کوچک باشند و یا اگر گروهی واجد امتیازات قانونی و گروه دیگر فاقد آن باشد، خود به خود باید منتظر بروز نابرابری‌ها بود. در هندوستان دو عامل اصلی تفاوت‌های فرهنگی که موجب نابرابری درون گروهی می‌شود، زبان و قومیت است.

هندوستان نمونهٔ برجسته کشورهایی است که مردم آن به بیش از هزار زبان مادری تکلم می‌کنند. اما تنها حدود شصت تا از این زبان‌ها هستند که صد هزار نفر یا بیشتر با آن تکلم می‌کنند. از بین اینها نیز فقط دوازده زبان هست که ۱۰ میلیون نفر یا بیشتر با آن صحبت می‌کنند. بزرگترین رقم با سیصد میلیون نفر مربوط به زبان هندی است که ۳۸ درصد کل جمعیت هند را تشکیل می‌دهد. این تفاوت عظیم بین تعداد افرادی که به زبان‌های مختلف سخن می‌گویند نیز باعث ایجاد نوعی

نابرابری بین آنها می‌گردد. متکلمین به زبان گروه‌های زیردست و توسعه نیافته (دهقانان و قبیله‌ها) در مقایسه با کسانی که زبان‌های مادریشان پیشرفته و توسعه یافته است، معمولاً محروم‌تر هستند.

دو عامل دیگر نیز این نابرابری را بین متکلمین زبان‌های مختلف عمیق‌تر کرده است. اولی، رسمیت بخشیدن قانونی که به هجده زبان اعطاء شده است (که فقط دو مورد آن فرعی است). دومی، مشخص شدن برخی از این زبان‌ها با مناطق و ایالت‌های خاص آنان. تمام زبان‌هایی که دو میلیون نفر یا بیشتر متکلم دارد، دارای ایالت معین هستند (به‌جز اردو که سرزمین و قلمرو مشخصی ندارد). اکثر متکلمین زبان‌های فرعی دارای ایالت مشخصی نیستند، به استثنای آن‌هایی که در مرزهای بین ایالت‌ها سکنی گزیده‌اند. برای مثال ناگاها[1] و میزوها[2] ایالت‌های مختص به خود را دارند ولی بسیاری از قبایل مرکزی هند مثل سانتال‌ها[3] وگوندها[4] و غیره، که بسیار بزرگ‌تر هستند، ایالتی ندارند. بنابراین داشتن یا نداشتن ایالت نیز باعث بروز بی‌عدالتی بین گروه‌های زبانی می‌شود.

بازسازی ایالت‌های هند براساس زبان قدم مثبتی در راستای تمرکززدایی دموکراتیک و استقلال فرهنگی به‌شمار می‌آمد. اما اگر دورنمای حفظ تمامیت قلمرو هند مدنظر باشد، این اقدامات بدون نتایج غیرمنتظره نخواهد بود. قانون اساسی هند به وضوح اصل شهروندی واحد را پذیرفته است. ولی قوانین اقامت در بسیاری از ایالت‌ها برای شغل، پذیرش در مؤسسات آموزشی و صنعتی و غیره یا روح این اصل سازگاری ندارند. بسیج مردم یک سرزمین در نواحی مختلف هند در برابر افرادی که به آن آب و خاک تعلق ندارند نیز با این اندیشه در ستیز است. بنابراین در حالی که اصل شهروندی واحد، برابری افراد را بدون توجه به ملیت‌شان (نوع زبان یا قوم) وعده می‌دهد، اما ملیت ذاتاً به ایجاد نابرابری درون گروهی گرایش دارد. روند جاری تغییر و تحولات اجتماعی در هند به سمت تأکید بر برابری و هویت به‌طور همزمان می‌باشد.

نابرابری ناشی از ناهمگونی، بین جوامع بسیاری رایج است. اما نابرابری

---

1. Nagas
2. Mizos
3. Santals
4. Gonds

ناشی از اختلاف طبقاتی فقط در جوامع معدودی یافت می‌شود. جامعهٔ هند نمونه‌ای سنتی از نابرابری نهادینه شده مبتنی بر نظام کاستی است. در هندوستان سنتی، نابرابری از طریق تقسیم مردم به چهار طبقه ـ برهمن‌ها، کشاتریاها، وشیاها، شودراها و نجس‌ها ـ کاملاً تثبیت شده بود و با توجه به دیدگاه منشأ بشر و تئوری «کارما[1]» و تولد دوباره در آیین هندو مشروعیت یافتند. این نابرابری که ناشی از بینش افراد نسبت به خلوص مناسک و آیین‌هایشان داشت، با یک تقسیم کار اجتماعی دقیق در بستر اقتصادی ـ اجتماعی نیز تقویت شده بود. قانون اساسی هند با اصل بنیادین برابری تمام افراد بدون توجه به کاست، آیین و جنسیت ضربه‌ای به ریشهٔ این نظام نابرابر بوده است.

تقسیم مردم به پنج طبقه درواقع مبتنی بر نظام «وارنا» بوده است. هرچند در سراسر هندوستان، از یک ناحیهٔ زبان‌شناسی به ناحیهٔ دیگر تفاوت داشت. به‌طور مثال، برتری مذهبی برهمن‌ها به‌خاطر تسلط علمی آنها در بعضی نواحی به‌ویژه بنگال، ماهاراشترا و تامیل نادو قوت یافت. حال آنکه در پنجاب وضعیت این‌چنین نبود. همچنین علی‌رغم برتری مذهبی برهمن‌ها، روش زندگی‌شان در نواحی مختلف کاملاً متفاوت بوده. مثلاً در حالی که برهمن‌های تامیل گیاه‌خواران متعصبی بودند ولی هم‌کیشان کشمیری و بنگالی آنها این‌چنین نبودند. به‌علاوه، کلیه عوامل نظام وارنا در تمام نقاط یافت نمی‌شدند. به‌طور مثال، طبقه ویشیا در کرالا وجود نداشت. و بالاخره جمعیت کاست‌ها از ناحیه‌ای به ناحیهٔ دیگر متغیر بود. در بعضی از آنها جمعیت طبقه چهارم ـ شودراها ـ از کل تعداد طبقات دیگر بیشتر بود.

برخی از این تنوع‌ها بر روند تغییر و تحولات اجتماعی تأثیر می‌گذاشت. از جمله، ورود تعلیمات و آموزش انگلیسی توسط بریتانیایی‌ها در مناطق تحت فرمانروایی برهمن‌ها با استقبال گرمی روبه‌رو گردید. از طرف دیگر، حق رأی همگانی، که در هند مستقل امروزه پذیرفته شده است، در مناطقی که تعداد افراد طبقهٔ شودرا بسیار زیاد است سرچشمهٔ تحولات شگرف گردیده است. همچنین سابقاً مشاغل و حرف و مقامات ممتاز اداری عملاً در انحصار سه طبقهٔ اول وارنا، به‌خصوص برهمن‌ها بود، اما به لطف سیاست‌های حمایتی جدید این انحصار

1. Karma

شکسته شده و حتی نجس‌های سابق نیز در صحنه‌های اجتماعی حضوری گسترده‌تر یافته‌اند.

تحولات اجتماعی در حال وقوع، در عرصه‌های مختلف، هرچند به‌صورت ناموزون، تأثیر می‌گذارند. این امر بیشتر از همه در عرصه‌های سیاسی مشهود است، که بیانگر قدرتمند شدن شودراها (در بین سایر طبقات پایین)، نجس‌های سابق (در بین کاست‌ها) آدیواس‌ها (در بین قبایل) است. در حالی که بافت مشاغل سریعاً به سمت جدایی بین کاست و شغل پیش می‌رود، اما دگرگونی اجتماعی در عرصهٔ آیین و مذاهب کندتر است. بنابراین بحث نجس بودن و تبعیض‌های اجتماعی مبتنی بر کاست، در نواحی روستایی بیشتر از نواحی شهری به‌چشم می‌خورد. همچنین سرعت تحولات و تغییرات اجتماعی در نواحی مختلف زبانی متفاوت است. به‌طور کلی می‌توان گفت مناطق هندی عقب مانده‌اند، در حالی که برخی نواحی (مثل کارلا و مهاراشترا) به سرعت در حال پیشرفتند. علی‌رغم تمام این تناقضات، روند کلی جامعهٔ امروز هند به سمت پشت سر نهادن سلسله مراتب و حرکت به‌سوی عدالت و برابری است.

چهارمین ویژگی جامعهٔ هند کثرت‌گرایی آن است. جامعه‌ای را متکثر گویند که بعضی اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن به لحاظ بومی بودن یا نبودن مورد پرسش و تردید قرار گیرد. حتی در یک جامعهٔ طبقاتی که نابرابری در آن نهادینه شده، تمام عناصر آن به‌عنوان عناصر بومی پذیرفته شده‌اند. بنابراین حتی نجس‌ها هم علی‌رغم موقعیت بسیار پایین اجتماعی خود، عضو جامعهٔ هند محسوب می‌شدند. بالعکس، ناهمگون بودن یک جامعه بر بومی یا غیر بومی بودن تأکید دارد و این مسئله بیشتر در خصوص ایدئولوژی بسیج فرزندان یک آب و خاک مطرح شد. اما در جامعهٔ هند این دوگانگی مختص طبقات خاصی (تامیلی‌ها در برابر مهاراشترایی‌ها؛ و آدیواسی‌ها در برابر غیر آدیواسی‌ها) است.

ساختار این دوگانگی در جامعهٔ هند مبتنی بر مذهب فرد است که آیا اصالت هندی دارد و یا مذهبی بیگانه است. مذاهب اصیل هندی عبارتند از هندو، بودایی، جین، سیک و انشعابات مربوطهٔ آنها. مذاهب بیگانه نیز بهایی، یهودی، زرتشتی، مسیحیت و اسلام می‌باشند. پیروان دو دین آخر به دلایل ذیل غیر بومی محسوب می‌شوند:

۱ . چون اسلام از طریق فتوحات و مسیحیت از طریق استعمار وارد این کشور شده‌اند.

۲ . این دو دین، دین‌های تبلیغی بودند، اگرچه بعضی از مذاهب اصیل هندی (مثل بودایی) نیز در تبلیغ و ترویج افراط می‌ورزیدند.

در مورد مسلمانان وضعیت کمی پیچیده‌تر است، زیرا:

۱) آنها تقریباً عامل تجزیهٔ هندوستان نیست؛

۲) روابط هند با دو دولت مسلمان‌نشین همسایه‌اش دوستانه نیست؛

۳) مسلمانان با جمعیت ۱۲ درصدی، ۱۲۰ میلیون نفر، نفوذ خود را در جامعه سیاسی هند دارا هستند؛

۴) نزاع پایدار در مورد وضعیت سیاسی درهٔ کشمیر.

ویژگی متکثر جامعهٔ هند از طریق ایدهٔ شهروندی واحد تعدیل شده است. این ایده وسیله‌ای است تا عدالت برای تمام اعضای این نظام، بدون توجه به ویژگی‌های شخصی‌شان، از جمله مذهب، رعایت شود. بنابراین علی‌رغم نگرش بخشی از شهروندان هند نسبت به بعضی دیگر و بیگانه شمردن آنها به خاطر وابستگی‌های مذهبی‌شان، قانون اساسی هند بر برابری کلیهٔ شهروندان تصریح دارد. علاوه بر آن قانون اساسی هند، با توجه به وجود مفاهیم سکولاریسم در آن، مروج کثرت‌گرایی واقعی است؛ یعنی همزیستی محترمانهٔ تمام گروه‌ها در این کشور. تفسیر هندی‌ها از سکولاریسم، که آن را وسیله‌ای برای تصمیم احترام یکسان به تمام مذاهب با برداشت غربیان از آن تفاوت بنیادین دارد. و این خود عاملی برای تعدیل تنش بین پیروان بومی و غیر بومی مذاهب به شمار می‌آید. بنابراین یک روند مهم دیگر در تحولات اجتماعی هند، حرکت از یک جامعهٔ متکثر به سمت همزیستی مسالمت‌آمیز همهٔ گروه‌ها در یک کشور می‌باشد.

عوامل بیرونی

تا اینجا بحث در مورد ویژگی‌های جامعهٔ هند و چهار روند اصلی تحولات اجتماعی در آن بوده است. این موارد را می‌توان به‌عنوان منابع داخلی تحولات اجتماعی در نظر گرفت. اما یک سری عوامل بیرونی نیز در این تحولات اجتماعی سهیم بوده‌اند که به آنها «گرایش‌های متفاوت» اطلاق می‌گردد ـ «صنعت‌گرایی»،

«تمرکززدایی»، «سیاست‌گرایی»، «دموکراسی‌گرایی»، «سکولاریزم»، «بوروکراسی» و در رأس همهٔ آنها مدرنیزاسیون این گرایش‌ها بر ساختار جامعهٔ هند تأثیر گذاشته و دو نیروی قوی و عمده به‌وجود آورده‌اند: فردگرایی و خودمختاری سازمان‌های ایالتی و جامعهٔ مدنی.

یکی از مهمترین ویژگی‌های جامعه سنتی هند، برتری و رجحان گروه و دسته بر فرد بود. این برتری را می‌توان نوعی جمع‌گرایی دانست که خود را در ارزش‌های نهادهای ازدواج، خانوادهٔ گسترده، کاست، جاجمانی[1]، شوراهای سنتی (کاست و روستا)، رسوم مذهبی، مالکیت بر دارایی‌ها و مسائلی از این دست، نشان می‌دهد. وجه مشترک تمام این نهادها همان جمع‌گرایی بود. بنابراین ازدواج، تنها پیوستگی دو نفر نبود بلکه اتحادی بین دو خانواده محسوب می‌شد. تعهدات هر فرد نسبت به خانوادهٔ گسترده نوعی جمع‌گرایی خویشاوندی ایجاد می‌کند که حقوق فردی را نادیده می‌گیرد؛ نظام کاستی نیز حامی منافع گروه و جمع بود که آزادی فردی را محدود می‌کرد؛ نظام «جاجمانی» هم گروه‌های مختلف مشاغل را به هم پیوند داده و بر خودکفایی اجتماعات روستایی تأکید می‌کرد؛ شوراهای سنتی روستا و کاست نیز در موارد داوری و حکمیت بیشتر جانب کاست و روستا را می‌گرفت تا حقوق فردی؛ آداب و رسوم مذهبی برای استقلال فرد اهمیتی قائل نیست و تمامیت دین و مذهب را بر آن ترجیح می‌دهد؛ و الگوی تملک جمعی مانع ابتکارات فردی می‌شود.

زمانی که «گرایش‌ها»ی فوق‌الذکر به جامعهٔ هند معرفی شدند که جهت‌گیری‌های ارزشی نهفته در جمع‌گرایی به آرامی تضعیف شد اما جای خود را کاملاً به فردگرایی نداد.

با وجود این، فردگرایی در بخش‌های صنعتی و مدرن شهری بیشتر از مناطق روستایی کشاورزی دیده می‌شود. همچنین در حالی که نظام خانواده گسترده بر ویژگی‌های هند روستایی تأکید دارد، فردگرایی نیز به سرعت در میان خانواده‌های شهری طبقهٔ متوسط بالا رواج پیدا می‌کند. دسترسی به شوراهای سنتی کاست و روستا کمتر می‌شود و در حالی که این نهادها نفوذ خود را در مسائل دینی و مذهبی

1. Jajmani

حفظ کرده‌اند، اما در مسائل دنیوی، مردم بیشتر به محاکم قضایی مراجعه می‌کنند. هرچند نفوذ دینی و مذهبی نظام کاست در حال تضعیف است اما اهمیت اقتصادی و سیاسی آن بیشتر می‌شود؛ این امر را می‌توان در متن رفتارها و سیاست‌های انتخاباتی و همچنین تظاهرات و اظهارات مبتنی بر کاست در زمینهٔ حقوق جمعی اشتغال مشاهده کرد. بالاخره گرایش به قوانین مدنی که اصرار بر آزادی فردی دارد در بین گروه‌های مختلف مذهبی افزایش یافته است و تحولات اجتماعی معاصر حرکت خود را از جمع‌گرایی به سمت فردگرایی آغاز کرده است.

وقتی هند به لحاظ سیاسی کشوری مستقل گردید، دو الگو مدنظر بود. یکی الگوی «لیبرال» برای تکامل تدریجی جامعه بود که در آن دولت، بازار و جامعه مدنی مستقل بودند و در عین حال وابسته به یکدیگر. برخلاف آن، جامعهٔ «سوسیالیست» بود که در آن حکومت نقش مرکزی داشته بلکه استقلال بازار و جامعهٔ مدنی را محدود و مهار می‌کند. هند ضمن اینکه هیچ یک از دو نمونهٔ فوق را نپذیرفت، سعی نمود تلفیقی از آن دو، یعنی اقتباس توسعهٔ اقتصادی برنامه‌ریزی شده از نمونهٔ سوسیالیست و دموکراسی چند حزبی از نمونهٔ «لیبرال»، ایجاد کند. اما چون برنامه‌ریزی اقتصادی و قانونگذاری اجتماعی دو ابزار اصلی تحولات اجتماعی می‌بودند، جامعهٔ هند عمدتاً در چهار دههٔ اول استقلال خود، به‌صورت جامعه‌ای با حکومت متمرکز باقی ماند. در حقیقت این ایده، از طریق نیروهای بازار و بینش «ناسیونالیسم اقتصادی» که در طول سال‌های مبارزه با استعمار شکل گرفته بود، قوت گرفت.

طرح بمبئی سال ۱۹۴۴ در اندیشهٔ آن دسته از صنعتگران هندی شکل گرفت که خواستار نظارت و دخالت حکومتی در برنامه‌ریزی، سرمایه‌گذاری مدیریت توسعه صنعتی بودند. پدیدهٔ «ناسیونالیسم اقتصادی» نیز دخالت دولت را ترویج می‌کرد.

بنابراین حکومت ملی هند که جانشین حکومت استعماری گردیده بود، دخالت خود را با مشروعیت کافی در مسائل اقتصادی و توسعه آغاز نمود. مجموعه‌ای از اقدامات برای برآوردن این هدف، شکل گرفت. از جمله مهمترین این اقدامات می‌توان به ایجاد کمیسیون برنامه‌ریزی در مارس ۱۹۵۰ و تصویب قانون ۱۹۵۰ صنایع (توسعه و نظارت) اشاره نمود. اقدام نخستین را می‌توان ابزاری

برای شروع توسعهٔ درازمدت اقتصادی و دومی را وسیله‌ای به منظور کنترل تمایلات انحصارگرایانه و جلوگیری از ضایعات ناشی از رقابت ناخواسته بین مؤسسات صنعتی خصوصی به‌شمار آورد.

قطعنامهٔ خط‌مشی صنعتی سال ۱۹۵۶ صنایع هند را به بخش‌های دولتی و خصوصی تقسیم نمود و متضمن سرمایه‌گذاری‌هایی در صنایع سنگین و عمده در بخش دولتی بود که نهایتاً منجر به تصرف کلیهٔ گلوگاه‌های اصلی اقتصاد شد.

اما مشکل عمده این بود که در هند به‌جای آنکه بخش‌های دولتی به‌عنوان مراکز اقتصادی رقابت‌کننده با سایر مؤسسات و مراکز جهت سودآوری معقول در نظرگرفته شود، بیشتر به‌عنوان مراکز ارائه خدمات اجتماعی تلقی می‌شد. از طرف دیگر، در سال ۱۹۵۶ قانون شرکت‌ها اصلاح گردید تا کنترل و تسلط اعضای یک خانواده بر مؤسسات صنعتی کمتر گردد. به‌دنبال آن اقداماتی نظیر حذف سیستم نمایندگی مدیریت (MAS) و ملی شدن بانک‌های تجاری در سال ۱۹۶۹ صورت گرفت. و در پی آن انحصارات و قانون اعمال تجاری معدود سال ۱۹۷۰ تصویب گردید که به واسطهٔ آن کلیهٔ مراکز بزرگ بازرگانی جهت توسعهٔ فعالیت‌های خود باید مجوز دولتی اخذ می‌کردند. علاوه بر آن سهم سرمایه‌گذاری خارجی در شرکت‌های هندی به ۴۹ درصد محدود گردید. سرانجام قوانین سخت مربوط به تقسیم منافع و نحوهٔ داد و ستدهای خارجی نیز در قانون نظارت بر مبادلات خارجی سال ۱۹۷۳ گرد آمده است.

بنابراین حکومت در فعالیت‌های اقتصادی سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۰ نقش اساسی را بازی نمود. هدف حکومت از این دخالت برآوردن دو هدف توسعهٔ اقتصادی و توزیع عادلانه بود. هرچند که هیچ یک از این اهداف برآورده نشد. برطبق اطلاعات بررسی اقتصادی سال‌های ۵ ـ ۱۹۹۴ نرخ بازدهٔ کسب و کارهای بخش دولتی مقدار ناچیز ۳ درصد بوده است. حتی محدودیت‌هایی که برای شرکت‌های خصوصی در نظرگرفته شده بود نتوانست اهداف و نتایج مورد انتظار را برآورده سازد. از طرف دیگر، علی‌رغم تأکید بر توزیع عادلانه، نه‌تنها فاصلهٔ طبقاتی بین فقرا و ثروتمندان عمیق‌تر شد، بلکه تعداد افراد زیر خط فقر نیز افزایش یافتند. این تحولات باعث گرایش به سمت آزادسازی اقتصاد و همچنین خودمختاری بازار گردید.

حکومت در هندوستان نه‌تنها قصد داشت نقش محوری خود را در برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی حفظ کند بلکه در نظر داشت در ایجاد و حفظ جامعهٔ مدنی نیز این نقش را داشته باشد. اگرچه سلطهٔ تک حزبی مدت‌ها در بخش عمده‌ای از دورهٔ هندوستان مستقل پابرجا بود ولی هندوستان هرگز دچار یک حکومت تک‌حزبی یا غصب جامعهٔ مدنی نگردید. بنابراین جای تعجب نیست اگر در دههٔ ۱۹۷۰ شاهد افزایش تعداد سازمان‌هایی باشیم که در برابر استبداد و خودکامگی حکومت ایستادگی می‌کنند. هرچند سازمان‌ها، سازمان‌های ضد حکومتی نیستند، اما معدودی از آنها هستند. به علاوه، برخی از این سازمان‌ها نه طرفدار حکومت و نه ضد آن هستند، بلکه تنها نگران عواقب توسعهٔ مخربی هستند که حکومت شروع کرده و منجر به تخریب محیط زیست می‌شود. مجموعهٔ جدید و برجستهٔ بازیگران این صحنه شامل زنان، دالیت‌ها، آدیواسی‌ها، اقلیت‌های مذهبی، روستاییان فقیر، کوخ‌نشینان شهری، طرفداران محیط زیست و از این قبیل هستند. آنان پیشروان یک حرکت جدید و زمینه‌ساز ظهور یک جامعهٔ مدنی پر جنب و جوش و زنده بوده‌اند. البته باید توجه داشت که این جامعهٔ مدنی فقط ربع قرن پس از به‌دست آوردن آزادی سیاسی در هند پدید آمد. اگر جامعه مدنی هند دارای فعالیت‌هایی مستقل از حکومت ملی هند باشد، می‌توان این دو را همچون دوقلوها فرض کرد. نمونهٔ آشکار این امر را می‌توان در جنبش گاندی دید.

جنبش گاندی دو هدف عمده داشت: «سوراج» (استقلال) و «ساروادایا»[1]، (تعالی همگان). با خروج استعمارگران از هند و تشکیل حکومت ملی در آن، گاندی خواستار انحلال کنگرهٔ ملی هند[2] (INC) گردید تا به‌جای آن سازمانی متشکل از داوطلبینی ایجاد شود که تعریف مجددی از ساختار هند ارائه دهند. اما این خواسته مورد قبول اکثریت واقع نشد و INC به دو بخش تقسیم شد ـ یک بخش تبدیل به حزبی سیاسی با همان نام و دیگری در قالب حرکتی جدید با نام ساروادایا.

مهمترین برنامهٔ نهضت ساروادایا پس از گاندی جنبش «بهودان»[3] (نعمت

1. Sarvodaya
2. India National Congress
3. Bhoodan

زمین) بود که با وینوبابهاو[1] ـ یکی از مریدان برجستهٔ گاندی ـ آغاز گردید و مهمترین مسئلهٔ روستاییان هند، یعنی مالکیت آنان بر زمین برای کشت و زرع، را ملاک قرار داد. یک جنبش و حرکت گاندی در حالی مستقل بود و به هیچ یک از حزب‌های سیاسی وابستگی نداشت، در عین حال ضد حکومتی نبود و با کمک و همکاری حکومت هدفش را دنبال می‌کرد تا اینکه اعلام وضعیت فوق‌العاده در هند و ژوئن ۱۹۷۵ فرا رسید. در طول دورهٔ وضعیت فوق‌العاده، وینوبابهاو سکوت اختیار کرد و از ابراز عقاید خود در خصوص تضییع حقوق دموکراسی توسط حکومت خودداری نمود. اما جایاپراکاش نارایان[2] ـ یکی دیگر از پیروان شاخص نهضت گاندی ـ آشکارا به مخالفت با حکومت برخاست و دست به مبارزه‌ای بدون خشونت زد. این امر منجر شد به: الف. دومین انشعاب در جنبش و ب. سرکوب این مبارزهٔ ضد حکومتی توسط حکومت.

در هندوستان روند خودمختاری حوزه‌های متفاوت با مقابلهٔ جامعهٔ مدنی در برابر حکومت آغاز شد. اگرچه خودمختاری جامعهٔ مدنی تا حدودی از الگوهای غربی الهام گرفته بود اما مسیر حرکت و روند آن متفاوت بود. آخرین حوزه‌ای که مستقل گردید بازار است که استقلالش تحت شرایط جهانی شدن رخ داد. در مقابل آن، استقلال به‌دست آمده در سه حوزه دیگر همچنان محدود و محصور می‌شود. بدترین ضربه در صورت از میان رفتن استقلال بر پیکر بازار وارد می‌شود و در درجهٔ دوم حکومت و کمترین تأثیر متوجه جامعهٔ مدنی خواهد بود.

روند برقراری استقلال، ارتباطات جدیدی بین این حوزه‌های متفاوت ایجاد می‌کند. حکومت و جامعهٔ مدنی در بعضی موارد و موضوعات خاصی با هم پیوند می‌خورند، به‌طور مثال در زمینهٔ حمایت از منافع مصرف‌کنندگان یا حمایت از فقرا. همچنین ممکن است در مواردی که حکومت در حفظ حقوق شهروندان قصور ورزد، جامعه مدنی و بازار، در پیوند با هم به مقابله با آن برخیزند. همچنین ممکن است حکومت و بازار برای تنبیه جامعهٔ مدنی که به سمت بنیادگرایی گرایش یافته، با یکدیگر متحد شوند. نکتهٔ اساسی این است که هیچ کدام از این بازیگران ـ حکومت، جامعهٔ مدنی و بازار ـ عاری از خطا و اشتباه نبوده‌اند و بنابراین هر گونه

1. Vinoba Bhave
2. Jayaprakash Narayan

پیش‌داوری و رجحان یکی از آنها بر دو تای دیگر بی‌احتیاطی محض است. در حقیقت فقط تعادل و توازن بین آنها قادر است یک جامعهٔ «خوب» بسازد. روند برقراری استقلال در جامعهٔ هند گواه این حقیقت می‌باشد.

اقلیت‌ها؛ مشارکت‌های بسیار باشکوه

اصغرعلی اینجینیر[1]

هندوستان کشور هزار رنگ است. هیچ گروه و دسته‌ای نمی‌تواند ادعا کند که به تنهایی باعث غنای فرهنگ و سنن آن بوده است. هندوستان به موهبت وجود اقلیت‌های مختلف و متنوع مذهبی و فرهنگی توانسته است وارث فرهنگی و غنی و مختلط در شمال و جنوب گردد. اما علی‌رغم این تنوع، هند یکپارچگی خود را حفظ نموده است. مبارزان راه آزادی، مغرور از این حقیقت، همواره به صداقت بیان می‌داشتند که سرزمین‌شان مهد «وحدت در عین کثرت» است.

الگوی کلاسیک برای یک ملت اروپایی، داشتن دین واحد، زبان واحد و فرهنگ واحد می‌باشد. اساس بسیاری از ملیت‌های اروپایی یک زبان و فرهنگ واحد بود. از این نظر، هندوستان را می‌توان سرزمینی چندملیتی نامید. تنوع حیرت‌آوری در تمام جوانب آن ـ فرهنگی، زبانی، مذهبی ـ دیده می‌شود. هندوستان از دیرباز بدین‌گونه بوده و هرگز دارای ملیتی واحد به معنای کلاسیک آن نبوده است. با وجود این، رهبران ما توانسته‌اند. به‌طور معجزه‌آسایی از قلب این

1. Asghar Ali Engineer

سرزمین هزاررنگ، یک ملت مدرن بیرون کشند و هندیان می‌توانند برای چنین دستاوردی به خود ببالند. در کشورهای غربی، کثرت‌گرایی فقط در عصر پست مدرنیسم مورد قبول قرارگرفته است. ایالات متحده امریکا به خود می‌بالد که ایدهٔ «کورهٔ ذوب‌کنندهٔ ملیت‌ها» را مطرح نموده است؛ بدین معنی که در این مدل امریکایی، تمام مهاجران این دیار ملیت واقعی خود راکنارگذارده و هویت جدید امریکایی یافتند. بنابراین در آنجا تنوع مطرود و گرایش به فرهنگ واحد فضیلتی عظیم انگاشته می‌شد. ولی این امر تا زمانی ممکن بود که عمدهٔ مهاجران از تمدن اروپایی (غربی) به آن دیار کوچ می‌کردند. اما وقتی در سال‌های پس از استعمار و جنگ جهانی دوم، افراد بسیاری ازکشورهای آفریقایی و آسیایی به امریکا مهاجرت نمودند، دیگر الگوی قبلی کارساز نبود و الگوی «موزائیکی» (مزین به فرهنگ‌های رنگارنگ) جایگزین آن شد. اما هندوستان قرن‌ها است که خود را با این الگو وفق داده و با آن به کشور غنا و تنوع بخشیده است. کلیه گروه‌های مذهبی و فرهنگی در این غنای جامعهٔ هند سهیم بوده‌اند.

در اینجا به بحث در مورد سهم اقلیت‌های مذهبی در ملیت هندی به‌خصوص در عصر پس از استقلال و با در نظرگرفتن کلیهٔ جوانب آن ــ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ــ می‌پردازیم. قبل از آغاز این بحث باید مفهوم واقعی «اقلیت» را دریابیم. برداشت‌های مختلفی از این اصطلاح شده است. بسیاری از اندیشمندان بر این باورند که در یک جامعهٔ دموکراسی فقط یک اکثریت و چند اقلیت سیاسی ــ و نه مذهبی ــ وجود دارد. این دسته از محققان توجهی به مفهوم اقلیت‌های مذهبی در یک جامعهٔ لیبرال دموکراسی مانند هند ندارند.

از یک نظر حق با این محققان است و آن به شرط داشتن یک جامعهٔ لیبرال دموکراسی مطلق و کامل است که مذهب هیچ گونه نقشی در زندگانی سیاسی و اجتماعی ندارد. البته این نوع جامعه فقط تصور و خیال است. زیرا هرگز نمی‌توانیم، حداقل در آینده‌ای نزدیک، جامعه‌ای را بدون تأثیر شگرف مذهب در زندگی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی افراد تصور نماییم. همچنین ما همه دارای یک میراث تاریخی هستیم که به هیچ وجه امکان انکار آن وجود ندارد. ما ناظر درگیری‌های عظیمی بین مسلمانان و هندوها بر سر تقسیم قدرت (در عرصهٔ سیاسی) بوده‌ایم که منجر به تجزیهٔ کشور شد. بنابراین مسائل فرقه‌ای و قومی بخشی از میراث تاریخی

ما بوده و مفاهیم اکثریت و اقلیت مذهبی پویایی‌های خود را دارند.
تدوین‌کنندگان قانون اساسی ما نیز از این میراث آگاهی داشته و با پذیرش مفهوم اقلیت‌های مذهبی و اختصاص دادن حقوق خاصی به آنها در قانون اساسی (اصول ۲۵ تا ۳۰) بر آن صحه گذارده‌اند. طبق اصل ۲۵ این قانون، کلیهٔ افراد با رعایت سلامت، اخلاق و نظم عمومی می‌توانند به‌طور آزادانه به مذهبی گرویده و شعایر خاص آن را به‌جا آورند. همچنین مطابق اصل ۲۶، به فعالیت‌های مذهبی آزادی عمل داده شده و اصل ۲۹ قانون اساسی نیز بر حقوق اقلیت‌های فرهنگی و زبانی تصریح کرده است. در اصل ۳۰ نیز به اقلیت‌های فرهنگی و زبانی اجازه داده شده که مؤسساتی متناسب با زمینهٔ فعالیتشان دایر نمایند.

الگویی برای کشورهای دیگر

بنابراین، قانون اساسی هند، اقلیت‌های مذهبی و همچنین فرهنگی و زبانی را به رسمیت می‌شناسد. این قانون در واقع الگویی در زمینهٔ حقوق اقلیت‌ها در اختیار دیگر کشورها قرار می‌دهد. حتی بریتانیا نیز توافق دقیق و جامعی برای احقاق حقوق اقلیت‌های مذهبی همچون مسلمانان، هندوها و بودایی‌ها ندارد. جامعهٔ بریتانیا هنوز هم دچار مشکلاتی در زمینهٔ اقلیت‌های مذهبی‌اش هست. در این جامعه حتی قوانین مغرضانه‌ای علیه اقلیت‌های مذهبی، به‌خصوص مسلمانان، وجود دارد که همیشه مورد اعتراض واقع می‌شود. امروزه حتی سازمان ملل متحد نیز بر لزوم پذیرش منشور حقوق اقلیت‌ها صحه گذارده و در دسامبر ۱۹۹۲ آن را تصویب کرد. پس از دوران استعمار، دیگر کشوری در جهان وجود ندارد که اقلیت مذهبی، یا اقلیت‌های دیگر، نداشته باشد.

موضوع دیگر تعریف اقلیت می‌باشد. به‌جز اقلیت‌های فرهنگی، مذهبی و زبانی، اقلیت‌های متفاوت دیگری نیز وجود دارد؛ به‌طور مثال اقلیت‌های حاکم یا محکوم. هر یک از اقلیت‌های مذهبی، فرهنگی یا زبانی می‌توانند به یکی از این دو دسته تعلق داشته باشند. همچنین یک اقلیت اقتصادی ــ که غالباً طبقهٔ فئودال یا سرمایه‌دار است ــ می‌تواند بر اکثریت حاکم بوده و با یکی از مذاهب و فرهنگ‌های مختلف نیز پیوند خورده باشد. مثلاً مسلمانان، در هندوستان پیش از ورود بریتانیا، طبقه فئودال حاکم بودند. اما از نظر مذهبی یکی از اقلیت‌های کوچک به‌شمار

می‌آمدند. این وضع نیز عواقب و پیامدهای خاص خود را داشت. در حقیقت وقتی اقلیتی از اوج قدرت فروافتاده و محکوم می‌گردد، با عواقب و پیامدهای جدی آن نیز روبه‌رو می‌گردد. مسائل قومی و فرقه‌ای یکی از عواقب منفی این وضع است.

پس از بحث در مورد ابعاد مختلف اقلیت‌ها، به موضوع مورد بحث خود برمی‌گردیم ـ که همانا سهم اقلیت‌های مختلف در شکل‌گیری جامعه هند در دورهٔ پس از استقلال می‌باشد. همان‌گونه که اشاره شد، چندین اقلیت مذهبی در سرزمین ما ـ مسلمانان، پارسیان، مسیحیان، سیک‌ها و بودایی‌ها ـ وجود دارد. اما مسئله مذهب «جین» تا اندازه‌ای بحث‌برانگیز است. بخشی از پیروان این مذهب می‌خواهند که جامعهٔ آنها به‌عنوان اقلیت شناخته شود، در حالی که بخشی دیگر موافق چنین چیزی نیستند. اخیراً درخواستی از جانب کمیسیون اقلیت‌های مذهبی هند تسلیم دولت گردیده که به موجب آن این گروه نیز به‌عنوان یکی از اقلیت‌های رسمی هند شناخته شود. اما کابینه هنوز در این خصوص تصمیم قطعی خود را اتخاذ ننموده است.

فرهنگ مختلط

به هیچ وجه نمی‌توان نقش هیچ یک از اقلیت‌های مذهبی را در مبارزه برای آزادی هندوستان انکار نمود. کنگرهٔ ملی هند، همچون چتری بود که هرکس از هر گروه و جماعتی می‌توانست به عضویت آن درآید. در زمان تأسیس آن در سال ۱۸۸۵ نیز افرادی از همهٔ گروه‌ها و جوامع به آن ملحق شدند. در حقیقت سه رئیس اول آن از بین همین اقلیت‌ها انتخاب گردید:

بدرالدین تیابجی[1]، مسلمانی از بمبئی؛ دبلیو. اس. بونرجی[2]، یک مسیحی از بنگال؛ و دادابهای نائوروجی[3]، پارسی تباری از بمبئی. تمامی این اقلیت‌ها علاوه بر ایثارهای فراوان در کسب آزادی هندوستان، نقش بسزایی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی دموکراتیک آن نیز ایفا نمودند.

شایان ذکر است که نه‌تنها مسلمانان تحصیل‌کرده و متجدد، بلکه علمای سنتی

1. Badrudin Tyabji
2. W. S. Bonerjee
3. Dadabhai Naorojee

و حکمای مدرسهٔ دیوبند[1] نیز در این مبارزه شرکت جسته‌اند. اسامی فراوانی از مولانا محمود حسین گرفته تا مولانا حسین‌احمد مدنی، در لیست این مبارزان به‌چشم می‌خورد. نقش مولانا حسین‌احمد مدنی هم در سال‌های پیش از استقلال و هم در سال‌های پس از آن قابل تقدیر و ستایش است.

مولانا حسین‌احمد مدنی به شدت با تئوری دوملتی مخالفت ورزید. در واقع او کتابی به زبان اردو با عنوان ***ناسیونالیسم مختلط و اسلام***[2] نوشت و در آن با نقل‌قول‌های فراوانی از قرآن ثابت نمود که در دین الهی اسلام این تئوری کاملاً مطرود است. او در این کتاب همچنین به «میثاق مدینه»[3] اشاره نموده است که دربارهٔ پیمانی بین پیامبر و مردم مدینه می‌باشد. در این پیمان پیامبر به کمک کل اهالی مدینه از مسلمان و یهودی و مسیحی و قبایل پگان[4] به برقراری حکومت در این شهر اقدام می‌کند و تمام این جماعت‌ها و قبایل آزادی کامل در اجرای شعایر دینی و آداب قبیله‌ای خود داشتند و با همکاری یکدیگر از حکومت شهر مدینه در برابر هر گونه تجاوز دفاع می‌نمایند. این کتاب، در حقیقت، نه‌تنها استدلالی قوی برای مقابله با تئوری دوملتی بود، بلکه ساختار یک هندوستان مستقل و مدرن و سکولار را بنا نهاد.

مولانا حسین‌احمد مدنی، پیشوای مسلمانان در مدرسهٔ علوم دینی دیوبند، به سال ۱۹۶۲ دارفانی را وداع گفت اما همچنان قلم و کلام او در دفاع از دموکراسی سیاسی مختلط و سکولار هند نافذ است. او مسلمانان را به شرکت در جنبش سیاسی تحریک نموده و برای این مشارکت نیز دلایل مذهبی ارائه نمود. در حقیقت در دوران پس از تقسیم هند، مسلمانان این کشور نیاز به تشویق و تحریک چهره‌های مذهبی چون مولانا مدنی داشتند تا اعتماد به نفس خود را باز یابند و شور مشارکت سیاسی را در آنها زنده کند. آنها به مفهوم دولت سکولار که به زبان اردو بی‌دینی ترجمه می‌شد، با سوءظن نگاه کردند. مولانا آنها را متقاعد کرد که می‌توانند بدون ترس و واهمه به اجرای شعایر دینی خود بپردازند و دولت هیچ‌گونه دخالتی در این خصوص نخواهد کرد. این اقدام برای از بین بردن نگرانی‌های ناشی از تبلیغات

---

1. Deoband
2. Composite Nationalism and Islam
3. Misaq–e–Madina
4. Pagan

حزب مسلم لیگ بسیار ضروری بود. بنابراین خدمات مولانا در فرایند شکل‌گیری ملت هند بسیار پربها و خارج از توصیف است. جواهرلعل نهرو به هنگام مراسم تدفین وی، در سال ۱۹۶۲، سخنرانی مبسوطی در ستایش فعالیت‌ها و فداکاری‌های او ایراد کرد.

یکی دیگر از شخصیت‌های برجستهٔ این دوره، مولانا ابوالکلام آزاد بود. او یک متفکر بزرگ اسلامی بود و از دیدگاه یک جامعهٔ سکولار مختلط به تفسیر قرآن کریم پرداخت. تفسیرهای زیاد و از دیدگاه‌های متفاوتی بر قرآن نوشته شده است، ولی تفسیر مولانا آزاد از اهمیت خاصی برخوردار است. در این تفسیر، وی کلیهٔ ادیان و مذاهب را ارج نهاده و اساس یک جامعهٔ سکولار را در هند تقویت می‌کند. مولانا آزادبخشی از تفسیر خود را به بحث «وحدت دین» اختصاص داده که در آن آشکارا به حمایت از جامعهٔ چند مذهبی هند می‌پردازد. این تفسیر اگرچه پیش از استقلال هند به نگارش درآمده است، هنوز بسیار خواندنی است و همچنان تأثیر خود را در اذهان به‌جا می‌گذارد و در تقویت فرهنگ مختلط می‌کوشد.

جواهرلعل نهرو در کتاب **کشف هند** می‌نویسد:

«الحلال» با ابوالکلام آزاد (رئیس فعلی کنگره) آغاز گردید، نابغهٔ ۲۴ ساله‌ای که تحصیلات مقدماتی خود را در مدت کوتاهی در دانشگاه الازهر به اتمام رساند. در حالی که هنوز نوجوان بود، به‌واسطهٔ آموخته‌ها و دانش عمیق خود در زمینهٔ زبان‌های فارسی و عربی شهره گردید. او سپس به شناخت دنیای اسلام در خارج از هند، جنبش‌های اصلاحی در سرتاسر این دنیا و نیز تحولات اروپایی پرداخت. وی اگرچه به لحاظ طرز فکر عقل‌گرا بود اما عمیقاً در معرفت و تاریخ اسلام خبره بود و بسیاری از متون را با همان دید خردگرایی تفسیر کرد. وی به دلیل غور در سنت اسلامی و ارتباط نزدیک با رهبران و مصلحان مسلمان در کشورهای مصر، ترکیه، سوریه، فلسطین، عراق و ایران شدیداً تحت تأثیر تحولات فرهنگی و سیاسی این کشورها قرار گرفت. به دلیل نوشته‌هایش او را در کشورهای اسلامی بیش از هر مسلمان هندی دیگری می‌شناسند.

دانشمندان و سیاستمدار

مولانا آزاد، اولین وزیر آموزش و پرورش هند شد. وی به خاطر نوع دانش و

آموخته‌هایش بهترین و لایق‌ترین فرد برای احراز این مقام بود. اگرچه مولانا آزاد همانند همکارانش تحصیلات مدرن در دانشگاه‌های غربی نداشت اما همان‌طور که نهرو نیز به آن اشاره نمود، دارای وسعت نظر شگرفی بوده و به تحصیلات عالی افق تازه‌ای بخشید. او همچنین در تشویق محققان علمی و فنی در سال‌های پس از استقلال هند نقش بسزایی داشت و در این خصوص اقدام به تأسیس انجمن تحقیقات علمی و فنی (CSIR) نمود. یکی از اولین مدیران این انجمن، عالم برجسته‌ای به‌نام حسین ظهیر بود. در تمام دوره تصدی این پست توسط حسین ظهیر معاون توانایی به نام «خواجه غلام سیدین» او را همراهی می‌کرد. در واقع خواجه یک کارشناس برجسته در زمینهٔ کاری خود بود. او به دکتر ذاکر حسین در تدارک طرح «واردها»[1] کمک بسیاری نمود. او همچنین تأثیر عمیق خود را بر تحصیلات عالی هند به‌جای گذارد.

مولانا آزاد با عقیدهٔ تشکیل کشور پاکستان کاملاً مخالف بود و با ایده ایدئناسیونالیسم مختلط عمیقاً موافق بود. او در طی سخنرانی خود برای گروهی از مسلمانان ایالت اوتارپرادش که عازم پاکستان بودند چنین گفت:

> *شما اکنون در حال ترک سرزمین مادری خود هستید. آیا به عواقب آن اندیشیده‌اید؟ این مهاجرت‌های پی‌درپی شما، مسلمانان هند را ضعیف می‌کند. زمانی فرا خواهد رسید که نواحی و مناطق مختلف پاکستان هویت‌های مجزایی برای خود ادعا می‌کنند؛ بنگالی، پنجابی، سندی، بلوچی همه ممکن است خود را قومی مجزا بنامند. در چنین اوضاعی آیا موقعیت شما از یک مهمان ناخوانده بهتر است؟ هندوها فقط ممکن است مخالفان مذهبی شما باشند، اما مخالفان منطقه‌ای و ملی شما نیستند. شما می‌توانید خود را با این وضعیت سازگار کنید اما بدانید بالاخره روزی در پاکستان با این گونه مخالفت‌ها روبه‌رو خواهید شد، و در آن هنگام شما بی‌یار و یاور خواهید بود.*

و به راستی آنها امروز بی‌یار و یاورند. مهاراجه‌ها (مهاجران ایالت‌های اوتارپرادش و بیهار) امروز دقیقاً با وضعیتی که مولانا پیش‌بینی کرده بود، روبه‌رو

1. Wardha

شده‌اند. آنها میهمانان ناخوانده تلقی شده و اکنون دوران افول خود را می‌گذرانند. هرچند که پیشتر مولانا این واقعیت را به تصویر درآورده و هشدارهای لازم را به آنان داده بود.

اما در خصوص مسلمانان هند او بسیار خوش‌بین بود و خطاب به دانشجویان دانشگاه اسلامی علیگره چنین گفت:

من از آنچه اکنون در ذهن شماست آگاهی ندارم و نمی‌دانم که شما دربارهٔ آینده چگونه می‌اندیشید. آیا افق روشن و نویدی از درهای باز برایتان دارد و یا درهای بسته، که هر یک دورنمای از تجربیات تازه در بر دارد؟ از بینش شما خبر ندارم. اما از باورهای خودم برایتان می‌گویم. شما ممکن است درب‌های باز پیشین را بسته انگارید اما من درب‌های بستهٔ دیروز را کنون باز می‌بینم... آنچه من می‌شنوم با آنچه شما می‌شنوید تفاوت دارد. من صدای باز شدن درها و شما بسته شدن آن را می‌شنوید.

او در سال ۱۹۴۷ خطاب به مسلمانان دهلی که شدیداً به خاطر آشوب‌های تجزیه‌طلبانه احساس ناامنی می‌کردند، چنین گفت: «اگرچه نور ستارگان کم‌سو می‌گردد، اما خورشید هماره بر تارک آسمان می‌درخشد. از اشعه‌های نورانی آن برای روشنایی زوایای تاریک زندگی خود بهره گیرید». بدون شک این پیام، شور و شعف بسیاری برای آنان به ارمغان آورد. او همچنین از مسلمانان خواست که «ایمان داشته باشید این کشور مال ماست و ما به آن تعلق داریم؛ و هر گونه تصمیم‌گیری اساسی دربارهٔ آن، بدون نظر و عقیدهٔ ما ناقص است».

بنابراین مولانا آزاد اعتماد به نفس تازه‌ای در روح مسلمانان زخم خورده و سرخورده دمید و به آنها دید تازه و قوت قلبی نوین بخشید تا خود را بخشی از هند بدانند. در نتیجه، از هر دیدی که به قضیه نگاه کنیم، نقش اصلی و بنیادین وی در ساختار نوین جامعهٔ هند و تأکید فراوان او بر فرهنگ مرکب و مختلط این جامعه بر ما آشکار می‌شود.

یکی دیگر از چهره‌های مصمم در سازندگی جامعهٔ نوین هند، سیاستمدار مسلمان «رفیع احمد قدوایی»[1] نام دارد. او نیز مصرانه به ناسیونالیسم مختلط ایمان

1. Rafi Ahmad Qidwai

داشت. او همچنین تلاش بسیار نمود تا اصول و پایه‌های حکومتی هند را در سال‌های پس از استقلال به سوی عقل‌گرایی سوق دهد. او روز یکشنبه را تعطیل بین‌المللی در هند اعلام نمود. نهرو همیشه رأی و نظر صائب وی را ارج نهاده و در بسیاری از مسائل از او و عقایدش بهره می‌جست.

بسیاری دیگر از علما که همگی به «جامعة‌العلمای هند» متعلق بودند، همانند مولانا «حفیظ‌الرحمان»[1] و مفتی اینکور رحمان نقش بسزایی در سال‌های پس از استقلال در شکل‌گیری بینش مثبت مسلمانان و آماده‌سازی ذهنی آنها، براساس اصول اسلامی، برای پذیرش بنیادهای سکولار جامعهٔ هند ایفا نمودند.

رؤسای جمهور مسلمان

درکنار مولانا ابوالکلام آزاد و مولانا حسین‌احمد مدنی، دکتر ذاکر حسین دیده می‌شود که فردی برجسته در زمینه‌های فرهنگی و علمی بود. برخلاف مولانا آزاد، وی تحصیلاتش را در خارج ازکشور تا کسب دکترا از آلمان انجام داد. او همچنان که ذکر شد، گاندی در توسعه و تکامل با همراهی «طرح واردها» در زمینه تحصیلات ابتدایی نقش اساسی داشت. او نیز همچون مولانا ابوالکلام آزاد مصرانه به ناسیونالیسم مختلط باور داشت و همانند مولانا آزاد در شکل‌گیری ساختار مدرن و امروزی هند نقش مهمی ایفا نمود.

دکتر ذاکر حسین یکی ازکارشناسان برجستهٔ آموزش و پرورش بود که دانشگاه ملی‌گرای «جامعهٔ ملی اسلامی» را تأسیس کرد. این دانشگاه که در طول سال‌های جنبش خلافت با ایثار و تعهد بنا نهاده شد، امروزه به‌عنوان مهد شکوفایی استعدادهای درخشان به‌شمار می‌رود. او سال‌ها معاون این دانشگاه بود تا اینکه مولانا آزاد از وی برای تصدی معاونت دانشگاه اسلامی علیگر دعوت کرد. او با افتخار کامل به ادای وظیفه در آنجا پرداخت تا اینکه به‌عنوان فرماندار ایالت بیهار منصوب گردید. او همچنین به معاونت رئیس جمهوری برگزیده شد و پس از چندی به مقام والای رئیس جمهوری نیز رسید. او انسانی ساده اما متعهد در ادای وظایف خود در هر لباس و منصبی بود و صداقت و درستی او در وظایفش

1. Hifzur Rehman

چشمگیر بود.

یکی دیگر از شخصیت‌های برجستهٔ مسلمان، فخرالدین علی‌احمد بود که به مقام‌های بسیاری در حکومت مرکزی دست یافت. او به خانوادهٔ مشهور «غالب»، یکی از شاعران برجستهٔ اردو زبان، تعلق داشت. او نیز به ریاست جمهوری هند رسید، و در ادای وظایفش، توانا و متعهد به آرمان ملی بود. همسرش «عابده احمد» نیز در بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی مشارکت نموده و برای تحقق آرمان‌های بسیاری فعالیت می‌کرد. قاضی «ام. هدایت‌الله» که بعداً به ریاست دیوان عالی کشور و معاونت رئیس جمهوری رسید، نیز مانند «ام. سی. چاگلا»[1] تأثیرات مثبتی از خود برجای گذاردند. چاگلا نیز قاضی برجسته‌ای بود که به ریاست دیوان عالی بمبئی درآمد و همچنین وزیر آموزش و پرورش در حکومت مرکزی گردید. سه تن از رؤسای دیوان‌عالی کشور مسلمان بودند که آخرین آنها که در همین اواخر چنین مقامی را داشت، قاضی ای. ام. احمدی نامیده می‌شد.

در میان دیگر اقلیت‌ها نیز می‌توان به زیل سینگ[2] سیاستمدار سیک از اهالی پنجاب اشاره کرد که ابتدا وزیرکشور و سپس رئیس جمهور هند شد. علی‌رغم آنکه سیک‌ها در مقایسه با مسلمانان، اقلیت کوچکتری هستند ـ کمتر از ۳ درصد جمعیت هند ـ اما حضور و مشارکت آنها در زمینه‌ها و صحنه‌های مختلف چشمگیر بوده است. به‌طور مثال کشاورزان زحمتکش سیک در ایالت پنجاب، این منطقه را در شمال هند به بزرگترین تولیدکنندهٔ گندم تبدیل کرده و به واسطه تلاش خود، انقلاب سبز را به موفقیتی عظیم رسانده‌اند.

نیروهای مسلح

سیک‌ها در نیروهای مسلح حضور برجسته‌ای از خود نشان داده‌اند. و ارتش هند بدون حضور سربازان و افسران سیک قابل تصور نیست. آنان، پس از استقلال هند، با شجاعت و تهور در تمام عملیات نظامی هند جنگیده‌اند. فرماندهٔ نیروی هوایی هند، مارشال «ارجان سینگ»[3] افتخارات بسیاری در جنگ سال ۱۹۶۵ با

1. M.C. Chagla
2. Zail Zing
3. Arjan Singh

پاکستان نصیب خود کرد. نیروی زمینی هند به فرماندهی سیک دیگری، یعنی سرتیپ دوم جاجیت سینگ آروار[1]، در دسامبر ۱۹۷۱ بنگلادش را آزاد ساخت. در حقیقت نمونه‌های فرماندهی شجاعت و سیک‌ها در دفاع از هند بسیار بیشتر از آن بوده که بتوان تک‌تک آنها را در اینجا مطرح کرد.

پس از سیک‌ها می‌توان به گروه پارسیان به‌خاطر حضور برجسته‌شان در ارتش اشاره نمود، به‌طور مثال می‌توان از ارتشبد اس. اچ. اف. جی. مانکشاو[2] فرماندهٔ ستاد نیروهای مسلح هند در جنگ سال ۱۹۷۱ با پاکستان و همچنین ارتشبد ام. ام. اینجی‌نیر[3]، فرماندهٔ نیروی هوایی، که از برجسته‌ترین فرماندهان نظامی هند بوده‌اند، یاد کرد. در جنگ سال ۱۹۶۵ با پاکستان، یکی دیگر از پارسیان به‌نام سرهنگ ای. بی. تاراپور[4] پس از مرگش، به‌خاطر دلاوری‌هایش در هنگام جنگ، مفتخر به کسب بالاترین مدال شجاعت یعنی «پارام ویر چاکرا»[5] شد. در ارتش هند چهره‌های برجستهٔ مسیحی نیز به چشم می‌خورد: ژنرال «رودریگز»[6] که فرماندهٔ نیروی هوایی بود؛ سرتیب ال. پی. سن[7]، سرتیپ هندرسن ـ بروکس[8]، سرتیپ کی. پی. کاندت[9] و ارتشبد دنزل کیلور[10] ارتشبد هوایی کیلور و برادرش ترور[11] که افسر نیروی هوایی بود، در طی جنگ سال ۱۹۶۵ با پاکستان موفق به کسب نشان افتخار گردیدند. کیلور اولین کسی بود که توانست در آن جنگ باعث سقوط یکی از هواپیماهای جنگندهٔ پاکستان شود.

سرتیپ اف. آر. جاکوب[12] کسی که با عنوان فرماندهٔ نیروهای غرب بازنشسته گردید نیز یک یهودی بود. او در حال حاضر فرماندار «میزورام» است. مسلمانان علی‌رغم اینکه حضور قابل توجهی در نیروهای مسلح هند نداشتند اما چند تن از آنان به افتخارات بزرگی دست پیدا کردند؛ از جمله ارتشبد نیروی هوایی آی. اچ.

---

1. Jagit Singh Arora
2. S.H.F.J. Manekshaw
3. M.M. Engineer
4. A.B. Tarapore
5. Param Vir Chakra
6. S.F. Rodrigue
7. L.P. Sen
8. Henderson-Brookes
9. K.P. Candeth
10. Denzil Keelor
11. Tervor
12. F.R. Jacob

لطیف که با عنوان فرماندهٔ نیروهای هوایی، بازنشسته گردید و بعدها نیز به فرمانداری ایالت «ماهاراشترا» منصوب گردید. ارتشبد هوایی جی. ظهیر، سرتیپ سمیع خان و سرلشکر افسر کریم نیز از دیگر افسران برجستهٔ ارتش هند به‌شمار می‌آمدند. مسلمانان برای ایثار جان خود در راه وطن از بهترین‌ها بودند. سرتیپ محمد عثمان که در جبههٔ کشمیر کشته شد، اولین کسی بود که جان خویش را نثار کرد. سررشته‌دار گروهان ابوالحمید نیز فرمانده‌ای بود که پس از مرگش مفتخر به کسب مدال «پارام ویر چاکرا» به خاطر شجاعتش در جنگ سال ۱۹۶۵ با پاکستان گردید. به‌خاطر دلاوری در همان جنگ به سرگرد قمر شیخ نیز پس از مرگش مدال ویر چاکرا بخشیدند. در همین سال‌های اخیر سرگرد بی. اس. ابراهیم در مبارزات علیه مزدوران در کشمیر پس از یکسری اقدامات متهورانه کشته شد.

حوزهٔ فرهنگی

تمام اقلیت‌ها به یک اندازه در برقراری جهان صلح‌آمیز فرهنگی شرکت داشته‌اند. به‌طور مثال ادبیات اردو به نوبهٔ خود نمونه‌ای عالی است که در شمال هند به‌عنوان «جنگا ـ جمینی ـ تهذیب»[1] شناخته شده است؛ عبارتی که معادل و مترادف با فرهنگ مختلط و مرکب می‌باشد. این زبان بهترین سنن فرهنگی و آثار ادبی را از مذاهب مختلف چون هندو، اسلام، سیک، مسیحی و جین‌گرایی جذب خود نموده و یکی از غنی‌ترین زبان‌ها شده است. از شخصیت‌های برجسته‌ای که در غنای این زبان نقش داشته‌اند می‌توان افراد ذیل اشاره نمود: «منشی پرم‌چاند»[2]، «راجیندر سینگ بدی»[3]، «کریشن چاندرا»[4] و غیره. همه اینها افرادی هستند که در این اقدام سهیم بوده و به همین دلیل بسیار مورد احترام و تکریم قرار گرفته‌اند.

شاعران اردو مانند میرتقی میر، غالب، فائز و اقبال در ردیف بهترین شاعرانی قرار می‌گیرند که جهان به خود دیده است. غالب را معمولاً با گوتهٔ آلمانی مقایسه می‌کنند. اخیراً نیز دومین سدهٔ تولد وی جشن گرفته شد. اردو، که نقش منحصر به فردی در بین اقلیت‌های هند دارد، توانسته است همچنان به استغنای ادبیات هند

1. Ganga–Jamini–Tahzib
2. Munshi Premchand
3. Raginger Singh Bedi
4. Krishen Chandra

در سال‌های پس از استقلال ادامه دهد. از دیگر شاعران برجستهٔ این اقلیت می‌توان به اشخاص زیر اشاره نمود:

سردار جعفری، مجروح سلطان‌پوری، جان نثار اختر، مجاز، کیفی عظمی، نیدا فاضل، جواد اختر و غیره بیکل اوتساهی[1] نیز در نوشتن گیت[2]های اردو، به زبانی مرکب از اردو و هندی، شهرتی به‌هم زده است. سردار جعفری نیز اخیراً به خاطر سهم ارزنده‌اش در شعر هندی جایزهٔ «گیان‌پیت»[3] را دریافت نمود. شمس‌الرحمان فروغی، یکی از منتقدان برجستهٔ ادبی، نیز مفتخر به دریافت جایزهٔ ساراسواتی سامان[4] به خاطر کارهای برجسته‌اش در این زمینه گردید.

تأثیر اقلیت‌هایی مثل مسلمانان، مسیحیان و دیگران در باروری ادبیات و زبان‌های دیگر هند بسیار برجسته بوده است. پروفسور «پاتان»[5] از دانشگاه «ماراتوادا»[6] تحقیقات قابل توجهی در خصوص بررسی آثار شاعران مقدس ناحیهٔ ماهاراشترا انجام داده است. او همچنین جایزهٔ ادبی «ماراتی»[7] را نیز به خاطر همین فعالیت‌های چشمگیر دریافت نموده است. قاضی اسماعیل از «چنانی»[8] نیز به‌عنوان نویسندهٔ برجسته زبان تامیلی شناخته شده است. ام. تی. خان از حیدرآباد نیز نویسنده‌ای با زبان تلگو به‌شمار می‌رود. سارا ابوبکر نیز جایگاه ویژه‌ای برای خود در «کان‌نادا»[9] به‌دست آورده است. داستان‌های کوتاه او به این زبان بسیار مورد توجه قرارگرفته است. غلام دستگیر بیراجار از ماهاراشترا، محققی برجسته در زبان سانسکریت است و به خاطر فعالیت‌های ارزنده‌اش در این زمینه مورد تقدیر قرار گرفته است. «میکائیل مادوسودان دات[10]»، یکی از بزرگترین شاعران بنگالی تمام اعصار بود که بعدها به دین مسیحیت گروید. قاضی نذرالاسلام، شاعر انقلابی و مسلمانی است که با یک هندو ازدواج کرد. در بین نویسندگان معاصر و برجستهٔ بنگالی می‌توان به سید مجتبی سراج، برندهٔ جایزهٔ آکادمی «ساهیتیا»[11] اشاره نمود. و

---

1. Bekal Utsahi
2. Geet
3. Gyanpeeth
4. Saraswati Samman
5. Pathan
6. Marathwada
7. Marathi
8. Chennani
9. Kannada
10. Micheal Madhusudan Dutt
11. Sahity

نام سید مجتبی علی نیز در هر خانه و منزلی برده می‌شود.

اقلیت‌ها در سال‌های پس از استقلال هند تأثیر بسزایی در بخش‌های مختلف سینما، از جمله کارگردانی، بازیگری، نوشتن گفتگوهای متن، فیلمنامه‌نویسی، موسیقی و آواز فیلم داشته‌اند. در حقیقت بسیاری از بر این باورند که سهم اقلیت‌های مذهبی، به‌خصوص مسلمانان، در فیلم‌سازی و ورزش بسیار بیشتر سهم آنها در صنعت و تجارت می‌باشد. تئودور رایت، محقق علوم سیاسی از ایالات متحده، نقش مسلمانان در عرصهٔ ورزش و فیلم هندوستان را با نقش امریکایی‌های سیاه‌پوست در ورزش و موسیقی امریکا، یکسان دانسته است، و این ادعا تا حدودی صحت دارد.

محبوب‌خان تبدیل به چهره‌ای افسانه‌ای در تولید و کارگردانی فیلم شده است. فیلم مشهور او به‌نام «مادر هند» به‌عنوان اثری موفق و کلاسیک در اذهان عمومی جای دارد. او همچنین یک استودیوی فیلم‌سازی تأسیس کرد که در آن چندین اثر به‌یاد ماندنی ساخته شدند. «کمال امروهی»[1] نیز تهیه‌کننده و کارگردان فیلم‌های برجسته و پرآوازه‌ای از قبیل «دیرا»[2] بوده است. البته بسیاری کارگردان مسلمان دیگر در سینمای هند فعالیت داشته‌اند که از شهرت کمتری برخوردارند. سهراب مُدی[3]، از پارسیان، نیز تهیه‌کننده و کارگردان شهیری است که فیلم‌های تاریخی بزرگی همچون پاواراس[4] را تقدیم عالم سینما نموده. او همچنین فیلمی فراموش نشدنی در مورد جنبش استقلال هند ساخت.

در عالم بازیگری دلیپ کمار (یوسف‌خان)، چهره‌ای اساطیری دارد. او یکی از بزرگترین بازیگران فیلم‌های هندی است و جایگاه ویژه‌ای در قلب مردم هند دارد و مشکل بتوان همتایی برای او یافت. هنرپیشگان و کمدین‌های متعددی از اقلیت‌ها را در سینمای هند می‌توان مثال زد، از جمله جانی والکر، محمود، مُکری، رحمان، افتخار و ... دیوید، هنرپیشه بزرگ دیگری است که یهودی است؛ بازی فراموش نشدنی او در چندین فیلم، به‌خصوص فیلم‌های ساخت راج کاپور، قابل ذکر است. زنان هنرپیشه نیز در این وادی جولان بسیار نموده‌اند، به‌طور مثال «سوریا»، «مینا

---

1. Kamal Amrohi
2. Daira
3. Sohrab Modi
4. Pauras

کوکاری»، «نرگس»، «نایمی»، «مادوبالا»، «وحیده رحمان»، «ممتاز»، «تبسم» و دیگران. ثریا نه‌تنها هنرپیشه، که خواننده‌ای مشهور نیز بود.

میناکوماری با تلاش و کوشش فراوان در فیلم‌های هندی جایگاه والایی کسب کرد. او چهره‌ای افسانه‌ای در زمان خود پیدا کرده بود. بسیاری از فیلم‌ها فقط به صرف حضور او، حتی اگر داستان جالبی نداشت، پرفروش شد. اگرچه پایان زندگیش تراژیک بود اما تأثیر بسیار عمیقی در سینمای هند برجای گذاشت. نرگس نیز در بسیاری از فیلم‌های مشهور به ایفای نقش پرداخت که برخی از آنها آثاری به‌یادمانی است. مادوبالا نیز به خاطر زیبایی بی‌نقص‌اش مشهور بود.

وحیده رحمان هم بازی‌های بسیار خوبی از خود ارائه داده. «شعبانه عظمی» چهره‌ای نسبتاً جدید است ولی با بازی‌های بسیار خوب در فیلم‌های مختلف ظاهر شده است. او نیز مقام شاخصی در این زمینه کسب کرد و اکنون یکی از اعضای پارلمان می‌باشد.

در میان خوانندگان موفق می‌توان به «ثریا»، «شمشود بیگم»، «محمد رفیع» و «طلعت محمود» اشاره کرد. در این میان، محمدرفیع از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. طلعت محمود خود نقش بسزایی در سرودن غزل‌ها داشت. در میان سرایندگان متن آوازها می‌توان به «مجروح سلطان‌پوری»، «کیفی عظمی»، «شهیر لودیانوی»، «شکیل»، «حسرت جایپوری» و دیگران اشاره نمود. مجروح هنوز در این راه قلم می‌زند و چهره‌ای بسیار مردمی دارد و شاید بیشترین تعداد آوازها را که اغلب عالی هستند، به خود اختصاص داده است.

در میان موسیقی‌سازان فیلم «نوشاد» پیش‌کسوت است. او سهم عظیمی در موفقیت بسیاری از فیلم‌ها داشته است. یکی دیگر از شخصیت‌های اخیر در این خصوص ای. آر. رحمانی بوده که دنیای فیلم‌سازی را تحت تأثیر قرار داده است. او آثار مردمی بسیاری از جمله «ونده ماتارم»[1] که بر زبان مردم هند جاری است را خلق نموده است.

اقلیت‌ها در غنای موسیقی کلاسیک نیز سهیم‌اند و چه کسی است که محسور موسیقی استادانی نظیر بسم‌الله‌خان در زمان نواختن «شهنای»، ذاکر حسین‌خان در

---

1. Vanda Mataranm

هنگام زدن طبل، استاد علاءالدین‌خان، استاد علی‌اکبرخان و استاد احمدعلی‌خان در حین نواختن «سارود» نشود.

در هنرهای زیبا، غلام شیخ از «بارودا»[1]، «طیب مهتا»[2]، «اس. اچ. راضا» و «ام. اف. حسین»، شهرت جهانی دارند.

«جهانگیر صباوالا» و «گیو پاتل» نیز هر دو از پارسیان هند هستند. در عالم تئاتر حبیب تنویر و ناصرالدین‌شاه و جبار پاتل جایگاه ویژه‌ای در نمایش هند به‌دست آورده‌اند. حبیب تنویر و جبار پاتل کارگردان‌های شهیری در این زمینه هستند. صفدر هاشمی نیز به‌خاطر نمایش‌های خیابانی‌اش متمایزگشت و نهایتاً نیز وقتی به همراه گروهش در غازی‌آباد نمایش می‌داد توسط اوباش جان خود را از دست داد.

در عالم علم نیز مشارکت اقلیت‌های مذهبی به چشم می‌خورد. «دکتر هومی بهابا»[3]، پدر طرح‌های اتمی در هند، یک پارسی بود. دکتر ای. پی. جی. عبدالکلام نیز تأثیری شگرف در گسترش برنامهٔ موشکی هند و نقش اساسی در انفجار اتمی می ۱۹۹۸ داشت. او مسلمان است.

در زمینهٔ روزنامه‌نگاری هم مسلمانان و سایر اقلیت‌های مذهبی روزنامه‌نگارهای برجسته‌ای به این کشور تحویل داده‌اند.

«آقای بارلوی»[4]، که انتشار وقایع نامهٔ بمبئی را پیش از استقلال هند برعهده داشت، یکی از روزنامه‌نگاران پرآوازه بود. او همچنین یکی از اعضای مؤسس اتحادیهٔ روزنامه‌نگاران بمبئی بود. او ملی‌گرایی واقعی بود. در هند کنونی نیز ما چندین روزنامه‌نگار برجسته در زبان‌های مختلف هندی داریم. از روزنامه‌نگاران انگلیسی زبان می‌توان به اقبال مسعود، ام. جی. اکبر، ظفر آقا، سیما مصطفی، سکینه یوسف‌علی، نکهت کاظمی، ساجده مومین و ... اشاره کرد که اغلب متعلق به قشر جوان هستند.

سهم اقلیت‌های مذهبی در دنیای ورزش نیز برجسته است. کریکت‌بازان مشهوری در بین اقلیت‌ها ظهور کرده‌اند، نظیر مشتاق علی، نواب افتخار علی‌خان و پسرش، منصورعلی‌خان، ارشاد ایوب، عابدعلی، سید کرمانی، غلام احمد،

---

1. Baroda
2. Tyeb Mehta
3. Dr. Homi Bhabha
4. Mr Barelvi

گل‌محمد، عباس علی‌بیگ و سلیم دورانی از فوتبالیست‌های برجستهٔ اقلیت نیز می‌توان نعیم‌الدین، محمد حبیب، احمدخان، تاج‌محمد و دیگران را نام برد. در هاکی هم اسلام شِرخان حضوری فراموش نشدنی داشت؛ از بازیکنان سیک پارگات سینگ و پرتیپال سینگ؛ و از مسیحی‌ها، لسلی کلودیوس را می‌توان ذکر کرد. در خصوص قهرمانان می‌توان به قهرمان سیک «میلکا سینگ» اشاره نمود که چندین مدال برای کشور به ارمغان آورد. در بیلیارد هم ویلسون جونز و میکائیل فرریا بهترین‌ها در جهان بوده‌اند. و در تنیس لیندر پائز مسیحی می‌درخشد.

تجارت و صنعت

سهم اقلیت‌های مختلف در زمینه‌های صنعتی و تجاری نیز قابل توجه بوده است. اقلیت برتر در این خصوص پارسیان بوده‌اند که تنها ۶۰۰۰۰ نفر از کل جمعیت هند را تشکیل می‌دهند. در این میان مخصوصاً تاتاس در صنعتی نمودن هند نقشی اساسی ایفا نموده است. «گدرج»[1] و «ناسلی وادیا»[2] نیز تأثیر مهمی در این زمینه داشته‌اند. «ام. اس. ابروی»[3] هتل‌های زنجیره‌ای پنج ستارهٔ خود را نه‌تنها در هند که در خارج ازکشور نیز تأسیس کرده است. در بین دیگر سیک‌ها می‌توان به نام‌های مهمی از جمله «بهای موهان سینگ»[4]، «روناک سینگ»[5] و «گورپریت سینگ»[6]، در این راستا، اشاره نمود.

مسلمانان، بزرگترین اقلیت هند، در زمینهٔ فعالیت‌های تجاری و صنعتی پیشرو نبوده‌اند. این امر، دلایل تاریخی دارد: طبقات حاکم در میان آنان، فئودال بودند که هیچ سنت و آداب خاصی از قرون وسطی به بعد در این زمینه‌ها نداشتند. از طرف دیگر تازه مسلمانان نیز عمدتاً پیشه‌ورانی ازکاست‌های پایین، در نواحی شهری، و دهقانان، از مناطق روستایی، بودند. بنابراین، فرهنگ اشتغال وکسب وکار خاصی هرگز بین مسلمانان هندی توسعه نیافت. البته در منطقه گجرات، سه جماعت

1. Godrej
2. Nusli Wadia
3. M.S. Obrai
4. Bhai Mohan Singh
5. Raunaq Singh
6. Gurpreet Singh

«خوجا»[1]، «بُهرا»[2]ها و «مِمون»[3]ها وجود داشتند که از ابتدا تاجر مسلک بودند. چند تن از آنان که به صنایع جدید، بانکداری، کشتیرانی و بیمه روی آورده بودند، راهی پاکستان شدند زیرا که در خود یارای رقابت با همتایان هندو در هندوستان نمی‌دیدند. اما در کل بورژوازی در بین مسلمانان بسیار ضعیف بود. با صنعتگران مسلمانی نظیر گروه «شروانی» که صاحب صنایع گیپ[4] هستند، در هندوستان مستقل پا به عرصه وجود نهادند. همچنین کارخانجات دیگری مانند «کارخانجات روغن احمدعمر» و «کارخانه جوهر رنگین کمان» و کارخانه‌های دیگر در ناحیهٔ بمبئی وجود دارند. بسیاری از صنعتگران شهری، خصوصاً در شمال هند، توانسته‌اند کسب و کارهای موفقی برپا کنند.

در حالی که اقلیت‌ها توانسته‌اند حضور فعالی در کلیهٔ عرصه‌های زندگی از خود نشان دهند، با مشکلات زیادی نیز روبه‌رو بوده‌اند. مسلمانان، به‌ویژه به تبعیضی که در کسب مشاغل اداری و دولتی در مورد آنها روا می‌شود معترض‌اند. تعداد مسلمانانی که به این رده‌های شغلی راه یافته‌اند بسیار ناچیزند و طبق آمار سال ۱۹۹۱، کمتر از ۳ درصد جمعیت کنونی آنها ـ که ۱۲/۱۲ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دهند ـ در نظام اداری هند مشغول هستند. با این حال، بسیاری از کارمندان مسلمان، مانند سلمان حیدر که به مقام وزارت امور خارجه نیز رسید، کار خود را به نحو احسن انجام داده‌اند.

در تمام سطوح مشاغل اداری حضور مسلمانان بسیار کمتر از درصد جمعیت آنان در هند بوده و این امر نه فقط به‌خاطر تبعیض علیه آنها بلکه به‌سبب عدم تحصیلات کافی نیز بوده است. لذا یک انگیزهٔ قوی، هم در میان مسلمانان و هم دولت، در خصوص گسترش تحصیلات در بین مسلمانان ضروری است.

فقیر و عقب‌مانده

جامعه مسلمانان هند عمدتاً از فقر، بی‌سوادی و عقب‌ماندگی رنج می‌برد. گزارش دولت هند براساس تحقیقات سال ۱۹۹۱ در خصوص روستاییان این

---

1. Khoja
2. Bohra
3. Memon
4. Geep

سرزمین، بیانگر فقر و عقب‌ماندگی مطلق آنان است. آنها قابل مقایسه با دالیت‌ها نیز نیستند. و در بعضی موارد حتی از آنان هم عقب‌مانده‌تر هستند. هیچ تلاش صادقانه‌ای برای بهبود اوضاع آنها صورت نپذیرفته است. اگر سازمان‌های دولتی برای ارتقاء مهارت‌های صنعتگران نواحی مختلف شهری و پرداخت وام به آنها اهتمام ورزند، این صنعتگران هم می‌توانند اوضاع خود را بهبود بخشند و قادر خواهند بود به لحاظ مادی دوام آورده و بر روی پای خود بایستند. «اچ. ان. باهوگونا»[1] نخست‌وزیر سابق ایالت اوتارپرادش، انجمن رویگران را بنا نهاد که کمک زیادی به صنعتگران این حرفه می‌کرد و تا حدودی برای صنعتگران مسلمان نیز موفقیت و کامیابی دربرداشت.

دولت ناراسیمهارائو، اقدام به تأسیس بنگاه‌های مالی با سرمایهٔ اولیه پانصد کرور روپیه نمود، اما از آن به بعد چیزی از آنها شنیده نشد. دولت همچنین ۷۰کرور روپیه در اختیار جامعهٔ آموزشی مولانا آزاد، به‌خصوص برای تحصیل و خوداشتغالی زنان مسلمان، قرار داد که برای بسیاری از آنها سودمند بود. استعدادهای بسیاری در میان مسلمانان وجود دارد که این استعدادها باید فرصت بروز پیدا کنند. ایندیراگاندی نیز کمیسیون گوپال سینگ را تشکیل داد تا راهی برای بهبودی اوضاع مسلمانان و دالیت‌ها پیدا کنند. کمیسیون توصیه‌های بسیاری در این خصوص ارائه داد که برای این دو گروه نیز بسیار مفید واقع شد. اما نهایتاً به خاطر کمبود ماشین‌آلاتی که دولت می‌بایست در اختیار آنها قرار می‌داد، به نتیجه‌ای نرسید. اگر امکانات مناسبی در اختیار صنعتگران مسلمانان قرار می‌گرفت می‌توانستند سهم عظیمی در افزایش صادرات هند داشته باشند.

میزان حضور مسلمانان در مجالس قانونگذاری ایالتی و پارلمان هند نسبت به درصد تعداد آنها درکل جمعیت کشور بسیار ناکافی می‌باشد. در پارلمان کنونی، کل تعداد مسلمانان ۲۸ نفر است که فقط ۵/۱۴ درصد افراد پارلمان را شامل می‌شود. در حقیقت در پنجاه سال گذشته این عدد از ۸ درصد فزونی نیافته است. بنابراین تمام احزاب سیاسی باید بپذیرند که تعداد کافی از مسلمانان در انتخابات حضور داشته و اعضای بیشتری به پارلمان و مجالس ایالتی راه یابند. این امر نه‌تنها حس

---

1. H.N. Bahuguna

اعتماد که حس مشارکت در عرصهٔ سیاسی کشور را به آنها ارزانی می‌دارد.

مسلمانان به‌خاطر وجود اغتشاشات و آشوب‌های قومی و فرقه‌ای در کشور، احساس ناامنی می‌کنند. مسلمانان بسیاری که به سختی خود را بالا کشیده‌اند با وقوع یکی از این ناامنی‌ها یکباره همه چیز خود را از دست می‌دهند. البته کاملاً مشهود است که دلایل این آشوب‌های فرقه‌ای و قومی، بیشتر سیاسی است تا مذهبی. اگر مسلمانان حس مشارکت بیشتری در مسائل سیاسی داشته باشند، به کاهش خشونت‌های فرقه‌ای و قومی کمک خواهند کرد و همچنین ریشه‌های آزادی‌خواهی و دموکراسی متکثر را در هند تقویت خواهند کرد. جهت‌گیری سیاسی مسلمانان پس از واقعهٔ مسجد بابری تغییری بنیادی یافته است. آغاز این وضعیت را مسائل احساسی رقم زدند. حال آنکه بعداً به سمت مسائلی چون اقتصادی و آموزشی تغییر جهت داد. این تغییر جهت تحولی مثبت در جامعهٔ هند بوده و افقی روشن را برای سکولاریسم در این جامعه پیش‌بینی می‌کند. در صورت قوت بخشیدن به این روند، تنش‌های قومی کمتر شده و نیروهای انسجام و یکپارچگی ملی هند تقویت می‌شوند. مؤسسات دولتی و غیر دولتی می‌توانند نقش بسیار مهمی در عمیق‌تر کردن این روند ایفا کنند.

در بخش پایانی این مقاله باید بر این نکته تأکید کرد که قوام دموکراسی هند به ویژگی «کثرت‌گرایی» آن بستگی دارد. به لحاظ تاریخی ما کشوری متکثر بوده‌ایم و هر چه بیشتر به بررسی نقش این ویژگی می‌پردازیم، بیشتر به اثرات مثبت و آیندهٔ روشنی که آن برای جامعه ما ترسیم می‌کند پی می‌بریم. تمام بخش‌ها، دسته‌ها و گروه‌ها در پیشرفت جامعهٔ هند سهیم بوده‌اند. علاوه بر آنکه باید بر این نکته تأکید ورزیم، باید به این گروه‌ها نیز فرصت‌های کافی دهیم تا بیش از پیش کشورمان را در تمام زمینه‌های اقتصادی، آموزشی و فرهنگی سرافراز نمایند. هیچ گروهی نمی‌تواند مدعی باشد که به تنهایی قادر به ادای این وظیفهٔ خطیر می‌باشد. توجه و درک ویژگی «کثرت‌گرایی» در جامعهٔ ما از یک طرف باعث رفع تنش‌های اجتماعی می‌شود و از طرف دیگر موجب غنی‌تر شدن دموکراسی لیبرال جامعه ما می‌گردد.

زنان؛ از برابری تا قدرت گرفتن

وینا مازومدار[1]

چارچوب نظری

در سال‌های واپسین قرن بیستم، عصری که اصل «عدم قطعیت» بر تمام حوزه‌ها، چه علمی و چه غیر علمی، حاکم بود، مفاهیم و نظرات توصیف‌کنندهٔ روابط اجتماعی و انسانی دست‌خوش تحولات و تغییرات سریعی در معانی، کاربرد و تفسیر گردید. جهانی شدن مباحث مربوط به جنسیت‌ها که در نیمه اول قرن جهشی بزرگ به جلو برداشته بود، یکی از قربانیان مهم این سیاست زبانی بود.هدف اساسی این سیاست نه‌تنها روشن و واضح نمودن روابط عادی اجتماعی و انسانی نیست بلکه بالعکس این روابط را در پره‌ای از اسرار و ابهام می‌پیچاند.

به هنگام بحث در مورد نقش، حقوق، آرزوها و مسئولیت‌های زنان ــ به معنای افراد و موجودات اجتماعی ــ از واژهٔ «جنسیت» استفادهٔ بسیاری می‌شود؛ همین می‌تواند نمونهٔ برجسته‌ای از آن رازآمیزی و ابهام موردنظر باشد. در بسیاری از اسناد تاریخی، زنان در پشت اصطلاحاتی شبیه «مردم»، «گروه»، «کارگر» و غیره

---

1. Vina Mazumdar

مخفی شده‌اند[۱]. امروز فقط از خلال فداکاری‌های صادقانه و عزم راسخ محققین مطالعات زنان، می‌توان این بخش‌های گمشده و فراموش شدهٔ تاریخ را باز یافت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و انتشار اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، زنان تحصیل‌کرده هم نسل من به این باور رسیده بودند که سرانجام قرن‌ها مبارزه برای دستیابی به شأن و منزلت فردی و حقوق مدنی برابر، بسیاری به نتیجه رسیده است. اگرچه این خواسته‌ها از طرف نهادهای رسمی در بسیاری کشورها تا مدت‌ها نفی می‌شد، در دولت تازه تأسیس هند، به‌عنوان واقعیت‌های تثبیت شده و پذیرفته شده تلقی گردید[۲]. اصل برابری زن و مرد ـ بیشتر توسط بسیاری از متفکران سیاسی و اجتماعی، به‌ویژه مهاتما گاندی، در طول سال‌های مبارزات آزادی‌خواهانه تبلیغ می‌شد و همچنین توسط جنبش زنان جوان اما مصممی که به سرعت به این مبارزات پیوستند، مطالبه شد تا اینکه نهایتاً در سال ۱۹۳۱ در قطعنامهٔ حقوق اساسی کنگرهٔ ملی هند به رسمیت شناخته شد.

با وجود این، کمیته کنگرهٔ سراسر هند (AICC) به انجام اقدامات پیگیر و سریع در این خصوص اعتقاد نداشت. این اعتقاد شاید به این دلیل بود که کمیتهٔ مذکور، مانند دیگر تشکیلات سیاسی سال‌های اخیر، بر این باور بودند که بازسازی نظام اجتماعی کهن هند ـ با تعداد بسیاری از مؤسسات و قوانینی که نابرابری و بی‌عدالتی را بین اقشار گوناگون و به صورت‌های مختلف نهادینه کرده بود ـ فقط پس از برآوردن اولین هدف، که رهایی از سلطهٔ استعمار بود، جامهٔ عمل خواهد پوشید. با این حال، تعدادی از این کمیته‌ها در ایالت‌ها تحت فشاری که از طرف زنان بر آنها وارد می‌شد، بالاخره مجبور به ایجاد مکانیسم‌هایی برای مشارکت زنان در آن نواحی شدند. رئیس جدید کنگره، سوبهاس چاندرا بوس در سال ۱۹۸۳ اولین دپارتمان زنان را به ریاست سوچتا کریپالانی[۱][۳]، در دبیرخانهٔ AICC به ثبت رساند.

او همچنین نهرو را به ریاست کمیتهٔ ملی برنامه‌ریزی منصوب کرد. این کمیته نیز یک شاخهٔ فرعی مربوط به زنان داشت که در سال ۱۹۴۱ گزارش نهایی‌اش را ارائه کرد. اگرچه بعضی از توصیه‌های این شاخهٔ فرعی در کمیتهٔ ملی برنامه‌ریزی

1. Sucheta Kripalani

مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و گزارش نهایی و مبسوط آن در سال ۱۹۴۱ به چاپ رسید[۴]، اما این سند مهم از برنامه‌ریزی‌ها و نیز تاریخچهٔ مبارزات آزادی‌خواهانه هند به‌طور مرموزی نادیده گرفته شد[۵] تا اینکه در دو دههٔ اخیر توسط برخی از محققان مباحث زنان، حیاتی نو یافت[۶].

علی‌رغم اینکه سال‌های طولانی عمر خود را به‌عنوان یک دانشجوی ساعی و همچنین به‌عنوان مدرس علوم سیاسی صرف کرده‌ام، فقط در طول ۲۵ سال اخیر در جریان مطالعات مربوط به امور زنان متوجه قدرت سیاسی زبان، از جمله تفسیر کلمه قدرت، شده‌ام.

در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم، در مباحث دانشگاهی دولت را از سیاست مجزا می‌نمودند. این مسئله حتی در ایالات متحده که خود را مهد دموکراسی می‌داند، مشهود بود. اما در دورهٔ پس از جنگ جهانی دوم، تأثیر روزافزون تحلیل سیستم‌ها به‌عنوان ابزاری در علوم اجتماعی، اصطلاح «سیستم‌های سیاسی» را ارتقاء داد به‌طوری که تمامی جوانب تا آن زمان مجزا را در برمی‌گرفت. در سال ۱۹۷۰ (پس از یک وقفه ۵ ساله درکار تدریس) خود را ملزم به توضیح این اصطلاح تازه برای دانشجویانم دیدم. بنابراین روی تخته سیاه نموداری دایره‌ای رسم نمودم و نه باکمک زبان علمی و تخصصی کتب معاصر سیاسی که با کمک مفهومی از قدرت که پدر[۷]، برادر و برادر شوهرم (که هر دو مهندس برق هستند) به من آموخته بودند شروع به توضیح مطلب کردم. بنابراین نمودار را از نقطه‌ای که قدرت از آن سرچشمه می‌گرفت آغاز کردم و سپس مراحل تجهیز و یکپارچه شدن را بیان نمودم تا اینکه به مرحلهٔ آخر که به‌طور مؤثر مورد استفاده قرار می‌گرفت و یا به روشی غیر مسئولانه و مخرب از بین می‌رفت، رسیدم. با تجربهٔ زندگی در طول سال‌های جنگ جهانی دوم و سر دادن فریاد علیه بمب اتمی و دیگر فجایع این جنگ به‌عنوان یک دانشجو، بسیار آسان‌تر می‌توانستم معنی قدرت و جایگاه آن را در نظام سیاسی به دانشجویان بی‌تجربه خود تفهیم کنم.

با پیروی از همان اصل ـ اصل روشن و آشکار کردن مفاهیم پیچیده‌ای که اغلب با مقاصد متضاد و متفاوت به‌کار گرفته می‌شدند ـ من می‌خواهم سؤالاتی چند در خصوص دو اصطلاحی که در عنوان این مقاله آمده است مطرح کنم. مقدمهٔ قانون اساسی جمهوری هند پنج اصل عمده را به‌عنوان اهداف زیربنایی نظام

سیاسی هند معرفی می‌نماید:

ما مردم هند قصد داریم در جامعهٔ هند یک جمهوری دموکراتیک سکولارسوسیالیست خودمختار تشکیل دهیم که به دنبال این باشد که شرایط ذیل را برای همهٔ شهروندان فراهم آورد:

عدالت: سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛

آزادی: بیان، عقیده، فکر، اعتقادات و باورها؛

برابری: موقعیت‌ها و فرصت‌ها؛

برادری: تضمین شأن و منزلت فردی و انسجام و یکپارچگی ملی.

روز بیست و ششم ماه نوامبر سال ۱۹۴۹، در مجلس مؤسسان، این قانون اساسی تأیید و تصویب شد.

قرار گرفتن واژه‌های «سوسیالیست» و «سکولار» در بین عبارت‌های «دموکراتیک» و «خودمختار» طی اصلاحیه‌های قانون اساسی در سال ۱۹۷۲ انجام پذیرفت و موجب گردید که خط دوم این نقل‌قول بدین‌گونه قرائت گردد: «برقراری جمهوری دموکراتیک سوسیالیست خودمختار که برای همهٔ شهروندان فراهم آورد...» به هر حال به نظر من، کلمات کلیدی در این مقدمه، «فراهم آوردن برای همهٔ شهروندان» می‌باشد، که متضمن نادیده گرفتن طبقه کاست، آیین و جنسیت آنها می‌باشد. اگرچه عدالت، آزادی، برابری و برادری به‌عنوان اصول مجزا فهرست شده‌اند اما کلید شناخت و درک آنها در جملهٔ «تضمین شأن و منزلت فردی افراد» است. بنابراین، در این مقدمه مفهوم «حقوق بشر» بدون آنکه مستقیماً از این عبارت استفاده شود، برداشت می‌شود.

قاضی «کریشنا ایر»[1] در طول مباحثات پس از انتشار گزارش کمیته در خصوص وضعیت زنان در هند(۸)، دورنمایی از وضعیت زنانی که علی‌رغم ضمانت‌های قانونی، به عدالت، آزادی، برابری و منزلت واقعی دست نیافته‌اند، ترسیم کرد ـ و با درکی کامل از برابری زن و مرد که تمام اصول را در برمی‌گرفت، وارد عرصهٔ کارزار شد و به مبارزه با انکار دایمی این وعده‌ها (وعده برقراری عدالت، برابری، برادری و احقاق حقوق تمام افراد بدون در نظر گرفتن طبقه، نژاد، گروه و جنسیت آنان)

1. Krishna Iyer

برای خیل عظیم زنان هند در طول ربع قرن پس از پیدایش جمهوری پرداخت.

کمیته بررسی وضعیت زنان در هند (CSWI) نیز تا حدودی سعی داشته همین مفاهیم را با ارائه راهبردهای ذیل در فصل پیشنهادات گزارشش ارائه دهد:

ما باور داریم که:

۱. برابری زنان امری ضروری است و این برابری نه فقط در زمینه‌های اجتماعی که به‌عنوان یک اصل اساسی در تمام زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و توسعهٔ سیاسی باید بروز یابد؛

۲. برای رهایی زنان از وضعیت وابسته و نابرابرشان، ارائه فرصت‌های شغلی بیشتر و نیز واگذاری اختیارات به آنها در اولویت است؛

۳. جامعه در برابر زنان، به‌خاطر وظیفهٔ آنها در پرورش کودکان، وظیفه‌ای است که باید با مشارکت مادران، پدران و جامعه به انجام رسد؛

۴. تأثیر مشارکت فعال زنان خانه‌دار در مدیریت خانه و خانواده، باید به لحاظ اقتصادی و اجتماعی به‌عنوان کاری تولیدی در نظر گرفته شود که در پس‌اندازها و توسعه ملی کشور نقش دارد؛

۵. ازدواج و مادر بودن برای زنان موجب ناتوانی آنان در ادای وظایف‌شان در جهت توسعهٔ ملی‌شان نمی‌شود؛

۶. ناتوانی و نابرابری تحمیل شده به زنان، باید در متن کل جامعه و جایی که بسیاری از اقشار ــ زن و مرد، کودک و بزرگسال ــ از نظامی استثماری رنج می‌برند، بررسی شود. بنابراین حذف این بی‌عدالتی فقط برای زنان و به‌طور مجزا از دیگران، امکان‌پذیر نمی‌باشد. پس ایجاد هرگونه بهبودی در اوضاع زنان، منوط به حرکتی همه‌جانبه برای رفع بی‌عدالتی‌ها و بهره‌کشی‌ها در سطح کل اجتماع می‌باشد و همچنین کل جمعیت زنان باید از امتیازات و منافع چنین حرکت‌هایی بهره‌مند شوند، نه فقط یک اقلیت کوچک؛

۷. چنانچه جامعهٔ ما بخواهد در راستای اهداف تعیین شده در قانون اساسی حرکت کند. بنابراین باید اقدامات موقتی خاصی برای تغییر شکل از حالت قانونی به حالت بالفعل صورت گیرد.

راهبردهای فوق حاکی از آن است که مفاهیم برابری، عدالت و منزلت فرد از نظر کمیته بررسی اوضاع زنان در هند، ارزش‌هایی مطلق بودند و همچنین

وعده‌های داده شده به زنان به واقعیت نخواهند پیوست مگر آنکه این وعده‌های پدران بینانگذار (معدودی از مادران) جمهوری هند، به‌طور یکسان تمامی شهروندان جامعه را در برگیرد. بنابراین برابری، به معنی «برابری بین برابرها»[۹] نیست بلکه برابری بین ستون‌های افقی و عمودی تقسیمات اجتماعی جامعه متکثر ما مورد نظر است. چون نمی‌توان زنان را از طبقات اجتماعی، کاست گروه‌های مذهبی و شغلی‌شان جدا نمود، پس باید آنها را به‌عنوان قشری در بین کلیهٔ این تقسیمات در نظر گرفت. پر واضح است که موقعیت آنان در برابر مردان در گروه خودشان یا در برابر زنان دیگر در جامعه متکثر و سلسله مراتبی ما، نمی‌تواند مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد مگر آنکه به وضعیت آن گروه خاص در نظام اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی هند توجه شود. تلاش برای تعریف یا اجرای عدالت جنسیتی، بدون در نظر گرفتن مسائل مرتبط و پیوسته با آن، کاری عبث و بیهوده است.

علاوه بر آن، تاریخ هند شواهد فراوانی ارائه می‌دهد حاکی از آنکه حقوق و آزادی‌های زنان به نسبت وضعیت خانواده‌هایشان و به‌ویژه وضعیت مردان خانواده، در سلسله مراتب اجتماعی متفاوت بوده است[۱۰]. آخرین شاهد، نتیجه مطالعات یک افسر جوان IAS است که با استفاده از اطلاعات موجود در دو سرشماری اخیر به‌دست آمده است: تنها بخشی که از میان اقوام مختلف هند، نوزادان دختر خود را چه به هنگام تولد و چه پس از آن، از بین نمی‌بردند و همچنین بعدها به خاطر اهمال در تغذیه و بهداشت آنان باعث مرگشان نمی‌شدند، آدیواسی‌ها بودند؛ کسانی که شاید توسعه نیافته‌ترین و عقب‌مانده‌ترین افراد در میان ملت متمدن ما بوده‌اند[۱۱].

این ارجاعات مجمل از تاریخ پر افتخار و پر سابقهٔ کشورمان، زمینه بررسی مجدد در خصوص مفهوم قدرت گرفتن زنان در جهان امروز و نیز گفتمان‌های سیاست اساسی، من مجبور شدم که با یکی از اعضا به بحث بپردازم. وی ادعا می‌نمود که قدرت همواره مختص حکومت است و فقط حکومت می‌تواند با اعطا کردن حقوق تازه، به مردم قدرت و اختیار دهد. من نسخه‌ای از قانون اساسی را از روی میز برداشتم و به او نشان دادم و گفتم: در این قانون به وضوح تصریح شده است که قدرت خاستگاه مردمی دارد و به‌دنبال آن خطوطی که من ربع قرن پیش

برای تفهیم معنای قدرت به دانشجویان خود، روی تخته سیاه رسم کرده بودم را توضیح دادم.

من مرتباً این سؤال را از جنبش زنان ـ که در این بیست سال اخیر به‌طور فعالانه با آن در تماس بوده‌ام ـ پرسیده‌ام: چه کسی به آنها قدرت داده است؟ چه وقت بر ما ـ به‌عنوان زنانی که از منافع و امتیازات برابری در قانون اساسی بهره‌مند می‌شویم ـ مسلم می‌شود که در تأثیرگذاری بر تحولات وسیع جامعه و نظام سیاسی‌مان ـ اعم از سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ـ و جهت‌گیری آنها ناتوان هستیم، به شدت دنبال این هستیم تا در بین ضعیف‌ترین، به حاشیه رانده شده‌ترین و محروم‌ترین بخش از زنان کشورمان، پایگاهی پیدا کنیم.

واقعاً نتیجهٔ این تلاش‌ها چه خواهد بود؟ آیا می‌توانیم با تفویض آگاهی، دانش و دیگر منابع حمایت‌کنندهٔ آنان باعث قدرتمند شدن آنان بشویم؟ و آیا آنها با نمایش شجاعت، عظمت و عزم راسخ در برابر مشکلات می‌توانند به ما قدرت بخشند؟

در نقش‌های متفاوتی که خود من به‌عنوان یک ناظر تحلیلگر و یک عضو فعال داشته‌ام، دریافته‌ام که این رابطه به‌طور متقابلی تقویت‌کنندهٔ هرچند ضعیف، زنان روستایی بی‌سواد یا همتایان شهری آنهاست که از طریق اقدامات جمعی برای خود قدرتی کسب می‌کنند(۱۲).

کاربرد فعلی این واژه در سطوح جهانی و نیز رسمی ملی، باعث بروز ناراحتی و زحمت بسیار برای ما شده است. در زمینهٔ گفتمان جهانی، من در اینجا واکنش دوستم «مالاتی ماندی»[1] (یکی از زنان روستایی سانتال، بی‌سواد اما فعال در هفده سال اخیر، و همگام با دیگران برای ایجاد شبکهٔ سراسری سازمان زنان روستایی تهی‌دست) در سمیناری که توسط بانک توسعهٔ آسیا در خصوص «نقش جنسیت در کشاورزی» (مانیل، ۱۹۹۰) تشکیل شده بود، را نقل می‌کنم:

منظور شما از روند کلی چیست؟ فقط چند اتاق برایمان بسازید و بس؟ ولی این آن چیزی نیست که ما می‌خواهیم. ما نمی‌خواهیم در کاشت هزاران درخت اوکالیپتوس که خاک و آب دیگر گیاهان را دزدیده و کودکان و دام‌هایمان را گرسنه

1.Malati Mandi

می‌سازد، شریک باشیم. ما می‌خواهیم این روند را تغییر دهیم. اگر کار را به ما واگذارید، دانشمندان را به همکاری فرا می‌خوانیم، دانش و علمشان را به اندوخته‌های خود می‌افزاییم و همگی به جستجوی راه‌حل‌های مثمر ثمر برای همه می‌پردازیم[۱۳].

اعضای «انجمن خوداشتغالی زنان» (SEWA) پس از بحث‌های متعدد در خصوص دوگانگی اقتصاد هند، موقعیت خود را به‌عنوان کارگرانی در بخش غیر رسمی مورد تردید و پرسش قرار دادند.

ما اکثریت هستیم، این‌طور نیست؟ پس چرا ما را به‌عنوان یک اقلیت قلمداد می‌کنید و ویژگی‌ها و مسائل ما را به میان نمی‌آورید[۱۴]؟

آنجاکه به کلمهٔ «قدرت» مربوط می‌شود ـ تعریف جدیدی در زیر آورده‌ام که از مشارکت و همکاری یک گروه بین‌المللی از فعالان و اندیشمندان در امور زنان (که در میان آنها، آسیایی‌ها و به‌خصوص هندی‌ها، اکثریت را داشتند) تهیه شده است:

۱. دو هدف اساسی جنبش فمینیست که مبارزات زنان برای رهایی از ستم و تبعیض را در تمام حوزه‌ها و سطوح جامعه در برمی‌گیرد، عبارت است از: اولاً رهایی از ستم و بهره‌کشی برای زنان و نه‌تنها مستلزم عدالت است که همچنین مستلزم حق زنان برای آزادی انتخاب و نیز قدرت کنترل زندگیشان در درون و بیرون از خانه هم هست. همچنین کنترل جسم، روح و زندگی ما در دست خودمان، برای تحقق منزلت و استقلال هر زنی بسیار ضروری است.

۲. وقتی از قدرت کنترل زندگی‌مان سخن می‌گوییم، منظور از کلمه «قدرت» به معنی وسیله‌ای برای تسلط بر دیگران نیست، بلکه منظور:

الف) قدرت درونی و اعتماد به نفس برای مقابله با مسائل زندگی است؛
ب) حق انتخاب در زندگی است؛
ج) توانایی لازم برای نفوذ در فرآیندهای اجتماعی است که بر زندگی ما تأثیرگذار هستند؛
د) تأثیر بر جهت‌گیری تحولات اجتماعی.

۳. ستم به زنان ریشه در بی‌عدالتی‌ها و تبعیضات مبتنی بر جنسیت و نیز نارسایی‌ها و نابرابری‌های نظام‌های اقتصادی و سیاسی مبتنی بر نژاد و طبقه دارد.

این ظلم و ستم در خلال ساختارهای ظالمانهٔ اجتماعی و رفتارهای غیر منطقی و مطلق‌گرا که مروج نابرابری در تمام ابعاد جامعه هستند، خود را نشان می‌دهد. ارزش‌های مربوط به نقش‌های مختلف زنان در جامعه، به لحاظ تاریخی در این ساختارها تجسم یافته است و زنان و مردان تحت تأثیر آن قرار دارند. بنابراین اقداماتی که برای اصلاح این ارزش‌ها صورت گرفته، به خاطر اینکه سعی در تغییر ساختارهای مذکور نداشته‌اند، با شکست مواجه شده‌اند. از همین‌رو، تغییرات جزئی، فقط عدهٔ قلیلی از زنان را پوشش دهد. حتی این زنان نیز بعدها برای مقاومت در برابر ارزش‌های استثماری و نابرابر قدیمی ضعیف شدند و به‌وسیلهٔ نیروهای قدرتمند یک نظام اقتصادی بین‌المللی و ساختارها و ارزش‌های فئودالی جامعهٔ هند، عقب رانده شدند.

۴ . هدف دوم جنبش فمینیستی در هند، بر طرف کردن تمام اشکال بی‌عدالتی و ظلم است؛ و این میسر نمی‌شود مگر آنکه، در سطوح ملی و بین‌المللی، نظمی منصفانه‌تر در امور اقتصادی و اجتماعی برقرار شود. به این معنی که زنان در مبارزات آزادی‌خواهانهٔ ملی، در طرح‌های توسعهٔ ملی و در استراتژی‌های جهانی و منطقه‌ای برای ایجاد دگرگونی و تحول مشارکت یابند.

۵ . برخی از ایدئولوژی‌های سیاسی نهضت‌های اجتماعی و ملی، با حمایت از ایدهٔ برابری زنان و با تشخیص نیاز به مشارکت زنان در جنبش‌های مردمی، بذرهای بسیاری از ایده‌های آزادی زنان را در اذهان پرورش داده‌اند. فمینیسم، ابعاد گسترده‌تری به این ایده‌ها می‌دهد. مبارزات زنان، نه فقط حیاتی است بلکه در مرکزیت اقداماتی قرار دارد که برای ایجاد تحول و تغییر شکل در ساختارهای اجتماعی استثمارگر و ایجاد جامعه‌ای عادلانه‌تر ضروری است.

۶ . فمینیسم این مبارزات را متحول ساخته و خلاقیت زنان را در زمینه‌های مختلف شکوفا می‌سازد. این خود منجر به پیدایش دیدگاه‌های جدیدی در مورد ساختارها و روابط اجتماعی می‌گردد ـ تصاویری از یک دنیای جدید با مفاهیم نو در خصوص شخصیت زنان، مردان و کودکان در آن دنیا[۱۵].

من در دو بخش بعدی این مقاله مروری کوتاه خواهم داشت بر تحولات احتمالی در مورد عدالت، برابری و قدرت جنسی در زمینهٔ الف) دولت هند در برنامهٔ پنج سالهٔ هشتم، از زمان تدوین قانون اساسی تاکنون، ب) و جنبش‌های زنان

هند.

عدالت جنسی و دولت هند (۹۷ ـ ۱۹۵۰)، یک قدم به جلو، دو قدم به عقب

بخش عظیمی از رهبران سیاسی و مقامات اداری هند در برنامهٔ پنج سالهٔ اول (۶ ـ ۱۹۵۱) مسئله زنان را به‌عنوان یک مشکل اجتماعی تلقی می‌نمودند. به نقش دولت در مسائل اجتماعی با تردید و احتیاط نگریسته می‌شد. از همهٔ مهمتر اینکه، مسائل مطرح شده در شاخهٔ فرعی کمیتهٔ ملی برنامه‌ریزی دربارهٔ زنان، تا یک دهه بعد توسط برنامه‌ریزان رسمی در نظر گرفته نشد[۱۶].

با این همه، با وجود نبود هرگونهٔ سازوکار دولتی برای رفاه همگانی، هیئت مرکزی رفاه اجتماعی (CSWB) از طریق سازمان‌های داوطلب به برخی اقدامات رفاهی دست زد؛ و در این زمینه سازمان‌های زنان را برای انجام چنین اقداماتی به همکاری با دولت ترغیب می‌نمود. ارتقا و توسعهٔ سازمان‌های زنان در سطوح مختلف، و به ویژه در میان تودهٔ مردم، در قلب این استراتژی قرار داشت.

در برنامه‌های پنج ساله اول و دوم، برنامهٔ توسعه اجتماع (CDP) و هیئت مرکزی رفاه اجتماعی (CSWB) از طریق «سازوکارهای واگذاری» خدمات اساسی مانند آموزش و بهداشت (به‌خصوص بهداشت مادران و فرزندان) را در ناحیهٔ ماهیلا ماندل گسترش دادند.

حداقل چند تن از مقامات اداری [۱۷] و همچنین دورگابای[1]، عضو کمیتهٔ برنامه‌ریزی گاندی[۱۸]، انتظار داشتند که توسعهٔ منابع انسانی با بنیانگذاری نهادها، یکی گردند و زمینه را برای مشارکت زنان در فرآیندهای سیاسی و توسعه فراهم سازند. بنابراین، اگرچه زبان این استراتژی‌ها منعکس‌کنندهٔ معنی امروزی «رفاه» است، اما یک بدبینی ذهنی نسبت به مشارکت و دخالت فعال سازمان‌های زنان در فرآیندهای تغییر و تحول اجتماعی وجود داشت. با وجود این، کنترل روزافزون ادارات دولتی بر تمام بخش‌ها، طراحی از بالا به پایین برنامه‌ها و افت منابع حمایت‌کننده از توسعهٔ نهادی و سازمانی از پایین، بیانگر این بود که مسائل اساسی در برابری جنسی در پایین‌ترین اولویت قرار گرفته و رویکردی جدی نسبت به آن

---

1. Durgabai

وجود نداشت.

سومین، چهارمین و پنجمین برنامهٔ پنج ساله دولت، و از جمله چهار سال تعطیلی برنامه‌ها پیش از برنامهٔ پنجم، همچنان در جهت سیر قبلی یعنی نزول حمایت از استراتژی‌های سازمانی و توسعهٔ منابع انسانی حرکت می‌نمودند؛ هرچند اولویت‌های چندی به آموزش زنان پس از ارائهٔ گزارش کمیتهٔ ملی بررسی وضعیت آموزشی زنان هند (۹ ـ ۱۹۵۸) داده شد. با وجود این، برنامه‌ریزان از توجه به مشکلات اصلی و عمدهٔ زنان یعنی فقر، بی‌سوادی، عدم ثبت‌نام در مراکز آموزشی، ترک تحصیل و غیره که اکثریت عظیمی از زنان و دختران را تحت تأثیر قرار می‌داد، قصور نمودند. از برنامهٔ سوم به بعد مسئلهٔ کنترل جمعیت در اولویت قرارگرفت. خدمات تنظیم خانواده از طریق مراکز بهداشتی، در قالب گروه‌های مجزا و با اختصاص بودجه‌های مستقل، ارائه می‌گردید. هیچ یک از رهنمودهای مدبرانهٔ کمیسیون برنامه‌ریزی برای ادغام خدمات تنظیم خانواده با خدمات سلامت مادران و نوزادان (MCH) به کار گرفته نشد.

اگرچه اداره رفاه، طرحی برای تغذیهٔ کودکان و مراقبت از مادران باردار ارائه داد، اما این برنامه‌ها نیز عملاً در اولویت‌های پایین قرارگرفت و منابع و انسجام لازم با MCH نداشت.

نقد CSWI، مصوبات پارلمانی و دورهٔ وضعیت فوق‌العاده (۷ ـ ۱۹۷۴)

کمیتهٔ بررسی وضعیت زنان در هند (CSWI)، با انتقادات جدی در گزارش خود، این اهمال‌های دولت را مطرح کرد[۱۹].

در اسناد مربوط به برنامه‌ریزی پیش از استقلال هند، حقوق اجتماعی، مدنی و اقتصادی زنان مورد توجه قرارگرفته است. اما در واقع حقوق و نیازمندی‌های اقتصادی آنان در برنامهٔ پنج سالهٔ اول دیده نشده بود. قوانین کار، که فقط برای بخش درجه دو سازمانی اعتبار داشت، بیشتر قراردادهای ILO را پیش از آغاز برنامه‌ریزی ضمیمه کرده بود. در سال ۱۹۶۱ برای مادران باردار حقوق و مزایایی تصویب شد. اما جالب اینکه همین اصول که در قوانین خدمات عمومی ادغام شدند (به استثنای چند مورد) و ظاهراً با ماده‌های ۱۵ و ۱۶ قانون اساسی مطابقت دارد، هیچ یک در راستای حمایت از مادران برای نگهداری از کودکان نبودند. وزارت کشور مسئول

اجرای قوانین مربوط به خدمات، و وزارت کار مسئول اجرای قوانین کار، شناخته شد. بعضی از بخش‌های دولتی (مانند راه‌آهن، صنایع دفاع، بیمه و معادن) همچنان به رفتارهای مغرضانه و تبعیض‌آمیز خود نسبت به زنان ادامه می‌دادند، زیرا هیچ سیاست جامع و قوانین اجرایی مشخصی برای اقشار زنان کارگر وجود نداشت و آگاهی آنان نسبت به مصوبات و قوانین اجتماعی و اقتصادی نیز بسیار اندک بود. به عبارت دیگر تأکید روزافزون بر مسئلهٔ کنترل جمعیت، باعث شده بود تا از یک طرف به نقش باروری زنان بیش از نقش تولیدی آنان توجه شود و از طرف دیگر رهیافتی جمعیت‌شناسانه در نیازهای توسعهٔ زنان مورد توجه قرار گیرد.

کمیته بر این باور بود که دولت هند در ادای وظایف و مسئولیت‌هایش در خصوص رفع تبعیضات جنسی کوتاهی نموده است. برنامه‌های توسعهٔ کشاورزی، صنعتی، شیلات، دامپروری و دیگر بخش‌های عمدهٔ اقتصادی در هند، حضور میلیون‌ها زن در این عرصه‌های حیاتی را نادیده گرفته است. در حقیقت زنان از دیدگاه این برنامه‌ریزان نیاز به امرار معاش مستقل نداشته و آنها حتی به پدیده‌هایی نظیر کاهش روزافزون درصد مشارکت زنان در مشاغل، افزایش فقر و ناامنی در بخش‌های اقتصادی‌ای که بیشتر تحت سیطرهٔ زنان بود (نظیر کشاورزی، جنگل‌داری، دامپروری، نساجی، شیلات و خرده‌فروشی) به‌عنوان عواقب شوم روند تغییرات توجه نداشتند[۲۰]. این روند کنارگذاردن اکثریت زنان از فعالیت‌های اقتصادی و همچنین نادیده گرفتن و کوچک شمردن آنان توسط دولت و جامعه، همگی نشانه‌هایی از تبعیضات جنسی، طبقاتی و شهرنشینی به‌شمار می‌رفت.

کمیته اثبات کرد که این فرایند یکی از شاخص‌های ترکیبی در وخیم‌تر شدن وضعیت اکثریت زنان بوده که اولاً مدت‌هاست آغاز شده و ثانیاً در طول دوران توسعهٔ برنامه‌ریزی شده شدت گرفته است[۲۱]. تنها عدهٔ قلیلی از زنان از افزایش میزان سرمایه‌گذاری در آموزش، بهداشت و نیز فرصت‌های شغلی برای استخدام بهره‌مند شدند، و همین خود باعث شکاف بیشتر بین این اقلیت و اکثریت زنان شد. حتی وعدهٔ برقراری برابری جنسی در بین همین اقلیت برخوردار نیز با سنت‌های اجتماعی نظیر جهیزیه، تداوم بی‌عدالتی در حقوق خصوصی (از جمله قوانین هندوها که حتی پس از استقلال اصلاح نیز شده بود)، عدم اجرای قوانین موجودی که به نحوی مترصد حمایت از زنان بود، و ناچیز شمردن نیازها و علایق و آیندهٔ زنان

در برنامه‌ریزی‌ها، شدیداً به خطر می‌افتاد.

بحث و جدل پارلمانی در خصوص گزارش CSWI منجر به صدور دستوری گردید که به تبع آن دولت باید «تمام کمبودها و محدودیت‌هایی که زنان هند را رنج می‌دهد از بین ببرد.» با وجود این، اعلام «وضعیت فوق‌العاده ملی» که چند هفته پس از این دستور ابلاغ گردید، هرگونه اقدام جدی در خصوص اجرای توصیه‌های کمیته را به آینده‌ای دور موکول کرد.

پیشرفت نظری و سیاست برنامه‌ریزی توسعهٔ زنان (۸۰ ـ ۱۹۷۷)

فقط با تغییر دولت در سال ۱۹۷۷ بود که اقداماتی جدی جهت بازنگری در سیاست‌ها بین سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۸۰ انجام پذیرفت. از مهمترین موارد آن می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره نمود:

گزارش گروه کاری در خصوص استخدام زنان، ۸ ـ ۱۹۷۷؛

گزارش گروه کاری در خصوص توسعهٔ سازمان‌های روستایی برای زنان روستایی، ۸۰ ـ ۱۹۷۷؛

گزارش گروه کاری در خصوص برنامه‌های آموزش زنان، ۸۰ ـ ۱۹۷۷؛

گزارش کمیتهٔ ملی در خصوص نقش و مشارکت زنان در کشاورزی و توسعه روستایی ۸۰ ـ ۱۹۷۹؛

این اقدامات نقطه عطفی در درک مشکلات اساسی زنان و استراتژی‌های لازم جهت بهبود اوضاع زنان در هند بود. به‌جای اینکه دستور جلسهٔ سازمان ملل تحت عنوان «دههٔ زنان» برنامه‌ریزی‌های هند تأثیر گذارد، این برنامه‌های دولت هند بود که در برنامهٔ ۵ سالهٔ سازمان ملل متحد ادغام گردید. زمینهٔ این امر با میانه روی کنفرانس ویژهٔ جنبش عدم تعهد در خصوص «زنان و توسعه» (بغداد، ۱۹۷۹) امکان‌پذیر شد؛ و عضویت هند در کمیسیون بررسی اوضاع زنان (۸۰ ـ ۱۹۷۷) و همچنین در کمیتهٔ برگزاری کنفرانس نیم دههٔ کپنهاک (۱۹۸۰) نیز در آن نقش داشت. دبیر کنفرانس نیم دههٔ سازمان ملل از نقش هند در بهبود آیندهٔ جهان سوم با توسعهٔ برنامه‌های بهداشتی، آموزشی، استخدامی و غیره تشکر کرد.

روش نظری در طول این چند سال اخیر، شناسایی نیازهای توسعهٔ زنان در ابعادی گسترده و چندجانبه بوده است (بخش‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی)

و بنابراین مستلزم بازبینی روشن و صریح اوضاع زنان در بخش‌های مختلف (کشاورزی، صنعت، کار و استخدام، قدرت، محیط زیست، انرژی، علم و فناوری و...) است. این بازبینی سه استراتژی کاربردی زیر را ایجاب می‌کند:

الف) برقراری واحدهای کوچک در بخش‌های مختلف توسعه و در سازمان‌های مختلف برنامه‌ریزی، در تمامی سطوح؛

ب) تخصیص سهمی از اعتبار و بودجه برای سرمایه‌گذاری در امور زنان به‌جای موکول کردن بهبود اوضاع آنان به برنامه‌های مختص زنان و سازمان‌های مخصوص رسیدگی به امور زنان؛

ج) افزایش استخدام زنان روستایی و بهبود اوضاع آنان از طریق تشکل‌های جمعی زنان در میان تودهٔ مردم؛ همچنین از طریق مدل‌های خودجوشی که پیش‌تر در SEWA، گردهمایی زنان کارگرد (WWF) و ... میسر گردید. پویایی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که اینان از خود نشان داده‌اند باعث شده است تا بارقهٔ امید در دل زنان دیگر نواحی نیز روشن شود.

برنامهٔ پنج ساله ششم که در زمان دولت ناجاتا (۸۰ـ۱۹۷۹) تهیه و در دسامبر ۱۹۷۹ منتشر گردید، متضمن اعتراف صریحی به ناتوانی در برطرف کردن بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها در زندگی اجتماعی و اقتصادی زنان بود. در این برنامه همچنین تحقق اهداف کنترل جمعیت را منوط به بهبود اوضاع زنان دانسته بود. در زمینهٔ نقش زنان در مسائل استخدامی، نیروی انسانی و توسعهٔ روستایی نیز این برنامه، نسبت به برنامه‌های قبلی که زنان را تنها در بخش خدمات اجتماعی مورد توجه قرار داده بود، چرخش آشکاری یافته بود. این سند همچنین نیاز به «نوآوری اداری» و «جمع‌آوری اطلاعات مربوط به مشارکت جنس زن در توسعه» و همچنین نیاز به تعریف مکانیسم‌های جدید برای تضمین اینکه زنان سهم خود را از حمایت و توجه دولت کسب کنند و به یک میزان از امتیازات و فرصت‌های رشد بهره‌مند شوند، پیشنهاد گردیده است. در همین راستا پیشنهاد شده بود که سازمان‌هایی برای حمایت از زنان روستایی و کمک به بهبود وضع آنان تأسیس شود.

اما این پیشرفت نظری با اقدامات عملی همراه نشد و با تغییر دولت در سال ۱۹۸۰ این سند دیگر قابل اجرا نبود و یک کمیسیون برنامه‌ریزی جدید تأسیس گردید. در هر حال این اقدام سرآغاز گام‌هایی بود در جهت توسعهٔ امور زنان، در

فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵.

برنامه پنج سالهٔ ششم (۵ ـ ۱۹۸۰): اعمال فشار از طرف جنبش زنان

چارچوب برنامهٔ ششم که توسط کمیسیون جدید برنامه‌ریزی در اوت ۱۹۸۰ ارائه گردید دوباره زنان را به‌سوی خدمات اجتماعی رجعت داد و هیچ یک از مطالعات و پژوهش‌های گروه متخصصان را بین سال‌های ۸۰ تا ۱۹۷۵ منعکس نکرد. این برنامه همچنین هیچ یک از رهیافت‌ها و چشم‌اندازهای موردنظر نمایندگان هند در کنفرانس‌های بین‌المللی سازمان ملل و جنبش عدم تعهد را در برنداشت.

دلیل این امر، دخالت سازمان‌های ملی زنان بود که کم‌کم شروع به تأثیرگذاری بر روند برنامه‌ریزی کرده بودند. و این نیز سرآغاز یک همکاری و پیوستگی بین چند سازمان کوچک زنان، که در وزارتخانه‌های کار و امور استخدامی، رفاه اجتماعی و توسعهٔ روستایی ایجاد شده بودند، و جنبش در حال رشد زنان و محققان مطالعات زنان گردید. تفاهم نامه‌ای بین هفت سازمان [۲۳] زنان در سال ۱۹۸۰ منعقد گردید که از طرف نمایندگان زن پارلمان نیز حمایت گردید و کمیسیون برنامه‌ریزی را بر آن داشت که برای اولین بار در تاریخ برنامه‌ریزی هند، فصلی را به «زنان و توسعه» اختصاص دهد.

در فصل بیست و هفت، به اوضاع نامناسب زنان به خاطر عدم دستیابی به فرصت‌های کافی برای کسب درآمد و استخدام اذعان می‌گردد؛ همچنین به روندهای جمعیتی (مرگ و میر بالا، مشارکت کم در امور اقتصادی، بی‌سوادی و نسبت جنسی و ...) به‌عنوان شاخص‌های مهم، توجه شده است و تعریفی از یک استراتژی چندجانبه، اما وابسته به هم، برای بهبود وضع زنان ارائه گردیده که ذاتاً به فرایند جامع و کلی توسعه وابسته بود. تأکید بر استراتژی کاهش فقر براساس «خانواده محوری» از این عبارت استنباط می‌شود که «استقلال اقتصادی باعث تسریع در بهبود اوضاع زنان می‌شود».

بهبود قابل ملاحظه‌ای نیز در سیاست‌های توزیعی دولت دیده شده که نشانه‌های آن را می‌توان در این وعده دولت دید: «در خصوص اموال قابل واگذاری مانند زمین‌های کشاورزی، دولت باید سعی کند که حق مالکیت به‌نام مرد و

همسرش هر دو ثبت شود.» تقویت تشکل‌های داوطلبانه زنان در سطح تودهٔ مردم نیز توصیه شده بود «چراکه باعث می‌شود فضای مناسبی برای ایجاد قوانین اجتماعی مناسب و اجرای مؤثر آنها فراهم گردد.» این سازمان‌های مردمی از این جهت نیز ضروری بودند، زیرا «همچون کانال‌هایی، مشارکت مؤثر زنان در تصمیماتی که زندگیشان را تحت تأثیر قرار می‌داد فراهم می‌کردند و همچنین سطح فعالیت‌های زنان در زمینه‌های مختلف را ارتقاء می‌دادند.» پیشنهادات صریح و مشخصی از طرف دولت برای ارتقاء چنین تشکل‌های جمعی و نیز ارتباط آنها با مؤسساتی که به طرق مختلف می‌توانستند از آنها حمایت و پشتیبانی کنند، ارائه شده بود.

در مورد آموزش، بر خدمات خاص حمایتی تأکید شده بود تا باعث افزایش دسترسی زنان به تمام انواع آموزش‌ها شود. همچنین نیاز به آموزش دختران و مادران شاغل در خصوص مراقبت ازکودکان در تمام قشرها تأکید شده بود. با وجود این، طرح ابتکاری وزارت کار برای برنامهٔ ملی مراقبت ازکودکان و مادران با مشارکت دولت و کلیهٔ کارفرمایان (که از طرف سازمان‌های زنان و اتحادیه‌های بازرگانی ملی نیز به‌طور زبانی در سال ۱۹۷۹ حمایت شده بود) اجرا نشده.

ایجاد سهم مختص زنان و قاعدهٔ سحرانگیز یک سوم نیز در برنامهٔ آموزش جوانان روستایی برای خوداشتغالی (TRYSEM) ظهور کرد. اما این ایدهٔ کلی وجود داشت که گسترش مؤسسات آموزشی مختلط (دختر و پسر) بهتر از تأسیس مراکز فنی و حرفه‌ای مختص زنان بود. در همین راستا، برنامهٔ ششم پیشنهاد کرد که به‌جای هدایت اشتغال زنان به سمت برخی بخش‌های مختص آنان، اقدامات اصلاحی در بخش‌هایی که استخدام زنان در آنها کم یا روبه کاهش است صورت گیرد.

برنامهٔ پنج ساله هفتم (۹۰ ـ ۱۹۸۵): پیشنهادات برنامه و سرباز زدن دولت

برنامهٔ هفتم، با تأکید بر اشتغال و سازندگی، استراتژی حملهٔ مستقیم به مشکلاتی نظیر فقر، بیکاری و عدم توازن‌های منطقه‌ای در «توسعهٔ منابع انسانی» را اتخاذ کرد. همچنین تأکید بیشتری بر اشتغال سودمند، به‌ویژه برای زنان و جوانان وجود داشت. استراتژی سازمان‌دهی زنان حول فعالیت‌های اقتصادی ـ اجتماعی

نیز با دو هدف دنبال شد: یکی اینکه پروژه‌های آنها از لحاظ اقتصادی خودکفا باشد و دیگری، افزایش قدرت اجتماعی آنان برای بهبود کلی اوضاع‌شان.

در متن برنامهٔ هفتم (فصل چهارده) پیشرفت‌هایی در استفاده از نوعی زبان فمینیستی به چشم می‌خورد (نقش «نظم عمدتاً مردسالارانه مهم در محدود کردن زنان در یک محیط تحت فشار»)؛ شکاف عمیق همچنین به نقش مهم زنان در کشاورزی و بخش‌های وابستهٔ آن شکاف عمیق موجود میان واقعیت و تصوری که از این نقش در جامعه وجود دارد، اشاره می‌گردد. «با وجود این، در تعیین استراتژی‌های عینی تمایلی در جهت گرایش به سمت بخش‌های خاص زنان و امتناع از توجه به این رهیافت خاص برنامه، وجود داشت.»

مواد و سند برنامهٔ هفتم در سال ۱۹۸۴ تکمیل شد. به تعداد کمی از مقاماتی که درگیر تدوین این برنامه بودند، گفته شده بود ــ البته نه به صراحت ــ که دولت آمادگی لازم را جهت اعمال هرگونه تغییرات در سیاست ندارد، بنابراین آنان خود را مشغول یک سری فعالیت‌های ظاهری و سرسری نمودند. اما تراژدی ترور نخست‌وزیر باعث بروز تغییراتی در دولت شد. نخست‌وزیر جوانی ــ که به نظر می‌آمد اکثریت رأی خود را از زنان به‌دست آورده بود ــ قدرت را در دست گرفت و خط‌مشی خود را ایجاد تغییرات اساسی در سیاست‌های مربوط به زنان و ایجاد تحولات عمده در آموزش و بالا بردن بازدهی نظام اداری، اعلام نمود. این رویکرد و فضای ایجاد شده، نوعی خوش‌بینی برای حمایت دولت از زنان ایجاد نمود.

در خارج از حوزهٔ دولت نیز، تشکل‌های زنان و محققان WID نیز نظریات و تقاضاهای خود را در این زمینه، در اختیار دولت می‌گذاشتند. همین مقدمات کار برای برپایی کنفرانس پایان دههٔ سازمان ملل متحد در نایروبی فراهم شده بود و یک گروه بین‌المللی از اندیشمندان فمینیست جهان سوم به شدت در تب و تاب معرفی رهیافت دیگری برای استراتژی‌های توسعه، در سطوح ملی و بین‌المللی، بودند.

دولت هند هم میزبان دومین کنفرانس جنبش عدم تعهد (NAM) در خصوص «زنان و توسعه» بود. در سال ۱۹۸۴ در یک کنفرانس آفریقایی ــ آسیایی، تحت حمایت سازمان بین‌المللی کار، در خصوص «سازمان‌های زنان روستایی و توسعه»، از روش‌ها و تجربیات هند در این زمینه (چه رسمی و چه غیر رسمی) تجلیل و قدردانی شد. گزارش این کنفرانس با عنوان «زنان، منابع و قدرت»، حاوی درس‌های

بسیاری از تلاش‌هایی بود که بیشتر در راستای اشتغال‌زایی، کاهش فقر، افزایش آموزش و بهره‌وری و قدرت زنان صورت گرفته بود. و این اهداف با استراتژی سرمایه‌گذاری بیشتر در سازمان‌های زنان روستایی فقیر و تکیه بر مهارت‌ها و تخصص های آنان برآورده می‌شد.

این زمینه‌ها، سازمان‌های توسعه روستایی و توسعهٔ امور زنان و کودکان و وزارت کار و اشتغال بیشتری در این وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها در زمینهٔ برخی بازنگری‌ها جمع‌آوری اطلاعات و سرمایه‌گذاری‌ها اتخاذ شود و انتظاراتی برای ایجاد تغییر و تحول در اولویت‌های سیاسی بروز یابد.

علی‌رغم اینکه برنامه هفتم پذیرش هرگونه سهم اختصاصی برای زنان را رد کرده بود، سازمان توسعهٔ روستایی اعلام کرد که ۳۰ درصد از طرح‌های فقرزدایی به زنان در مناطق روستایی اختصاص دارد، به‌علاوه با برنامه‌های تجربی مختص زنان (توسعهٔ امور زنان و کودکان در مناطق روستایی) گریزی نیز به برنامهٔ ششم زده شد. مؤسسات مستقل تحقیقاتی طی ارزیابی‌های همزمان خود از این برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات، گزارش‌هایی را به‌صورت منظم و دوره‌ای در خصوص پیشرفت احقاق حقوق زنان، تسلیم پارلمان می‌نمودند. اقداماتی نیز در خصوص ایجاد حساسیت‌های جنسی به‌عنوان یک بخش اجباری در برنامه‌های آموزشی دفاتر توسعهٔ روستایی صورت پذیرفت. به نظر سازمان توسعهٔ روستایی وجود آموزش‌های فوق برای عرضه‌کنندگان خدمات عمومی، در تمامی گروه‌ها ضروری بود. این توصیه ـ که توسط توسعهٔ روستایی و توسعهٔ امور زنان و کودکان حمایت می‌شد ـ با برخورد مثبتی از سوی سازمان امور استخدامی و آموزشی مواجه شد.

از دیگر مواردی که در خلال برنامه‌های آموزش تجربی سازمان‌های فوق دنبال شد، تلاش در جهت سازمان‌دهی گروه‌های ذی‌نفع حول یک عنصر مرکزی مشترک در تمام برنامه‌های مربوط به زنان فقیر بود.

در همین راستا برنامه‌های ابتکاری و انعطاف‌پذیری از طرف سازمان توسعهٔ امور زنان و کودکان و وزارت کار معرفی گردید[۲۴].

با وجود این، تلاش نهایی سازمان توسعهٔ روستایی برای تخصیص ۳۰ درصد از اعتبارات به برنامه‌های فقرزدایی با مخالفت کابینه روبه‌رو گردید. لذا این تصمیم به برنامهٔ پنج سالهٔ هشتم موکول گردید. در نبود چنین دستورالعمل‌هایی بسیاری از

حکومت‌های ایالتی در صدد رسیدن به این هدف ۳۰ درصدی از طریق کاهش میزان کمک‌هایی برآمدند که برای زنان، چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی، در نظر گرفته شده بود ـ لذا تحقق بسیاری از پروژه‌ها عملی نشد. در بعضی ایالت‌ها(۲۵) نیز این سهم ۳۰ درصد را به‌عنوان بخشی از کل اعتبارات تلقی کرده و جهشی بزرگ در دسترسی به منابع موجود برداشتند.

دولت جدید بخش مربوط به رفاه و توسعهٔ زنان را که تا آن زمان بخشی از وزارت رفاه اجتماعی بود، به یک سازمان مستقل به‌نام سازمان توسعهٔ امور زنان و کودکان تبدیل نمود و سپس این سازمان جدید را به وزارتخانهٔ تازه تأسیس توسعهٔ منابع انسانی منتقل نمود. این سازمان خود شامل ادارات آموزش، فرهنگ، ورزش و امور جوانان بود. از آنجاکه تمهیداتی برای یک سیاست جدید آموزشی فراهم شده بود، میان این وزارتخانه‌ها انتظار همکاری‌های نزدیکی در جهت توسعه روستایی می‌رفت.

این همکاری درکارهای مقدماتی سیاست فوق، کارگر افتاد. تشکل‌ها و گروه‌های مطالعاتی زنان نیز فشارهای منظمی از بیرون اعمال می‌کردند. آنها افراد علاقه‌مند به اصلاحات آموزشی ـ حتی کمیسیون بودجه‌های دانشگاهی ـ را به عضویت خود درآوردند. تا از نفوذ آنان به‌عنوان حامیان ارزش برابری جنسی در مؤسسات آموزشی استفاده کنند. برای آنکه بتوان به‌طور مؤثری از عهدهٔ این نقش برآمد، ضروری بود که معلمان، دانش‌آموزان و مقامات آموزشی دخالت و مشارکت بیشتری در مبارزات زنان برای ایجاد تغییر در وضعیت تحت فشار و حاشیه‌ای و فرعی‌شان، داشته باشند. این امر می‌توانست به تغییر ذهنیت‌ها و نگاه‌ها نسبت به نقش، مشارکت، مسئولیت و وضعیت زنان منجر شود. در نتیجه، چنین تحول ذهنی نهادهای سنتی آموزشی، پرورشی و تحقیقاتی را به ابزار ایدئولوژیکی قدرتمند برای تغییر ساختار فکری نسل‌های آینده تبدیل می‌کرد.

این عقاید از زمان بروز واکنش‌ها نسبت به گزارش SCWI در قالب کنفرانس‌های متعدد اندیشمندان و محققان امور زنان، تکامل یافتند. دو کنفرانس پیاپی و چندین نشست کوچکتر برای اصلاح تئوری‌ها، ابزارها و استراتژی‌ها، به منظور برداشتن گامی بزرگ در توسعهٔ آموزش، برگزار شد؛ این امر از طریق تصحیح شیوهٔ قبلی نظام آموزشی، که مبتنی بر نادیده گرفتن و تحریف تجربیات، علایق و

حقوق زنان برای تضمین عدالت، جایگاه و برخورد مناسب با آنان از طرف جامعه ـ به‌ویژه روشنفکرانی که بر کلیه ساختارهای قدرت تسلط داشتند ـ بود، صورت می‌گرفت در عین حال وزیر رفاه اجتماعی نیز به دنبال سیاست جدیدی برای تحقق قولی بود که رئیس جمهور در اظهاراتی غیر رسمی در ژانویه ۱۹۸۵ داده بود: «این استراتژی بلندمدت و بسیار پیچیده‌ای است. اگرچه آسان نیست اما من آن را به‌دست خواهم آورد(۲۶).»

نتیجهٔ یک سال فعالیت و فشار از جانب جنبش زنان و جنگ و دعواهای درون دولت به افزودن دو بند به نظام ملی آموزش در خصوص برابری زنان در آموزش منجر شد. برای اولین‌بار این پیام به همگان ابلاغ گردید که به موازات افزایش دسترسی زنان به انواع منابع آموزش‌ها، سیستم نیز با تمام مؤسساتش باید مسئولیت بیشتری برای ایجاد تحول در ساختار اجتماعی جنسیتی عهده‌دار شود و زمینه را برای قدرتمند شدن زنان فراهم کند. از نظر ذهنی چنین ضرورتی درک شد، اما وضعیت متغیر منابع و نیز سیاسی، این سیاست را ـ مانند بسیاری دیگر از سیاست‌ها ـ به آرزویی محال تبدیل کرد.

مشکل دیگر، بحث حضور مؤثر زنان شوراهای محلی بود. توصیه‌های CSWI در این خصوص به تعویق افتاده بود. وزارت رفاه اجتماعی برای احیاء آنها از ژانویهٔ ۱۹۸۵ فعالیت‌هایی را آغاز کرد که اولین نتایج آن دو سال بعد آشکار شد.

تصمیم دولت در خصوص تهیهٔ طرح چشم‌انداز ملی (NPP) برای زنان، نقطهٔ آغازین جنبشی در فعالیت‌های تحت لوای سازمان توسعهٔ امور زنان و کودکان بود. حرکت موازی دیگری در این خصوص با انتصاب کمیسیون ملی زنان خود اشتغال (NCSEW) صورت پذیرفت ـ تا مشکلات، نیازها و آرمان‌ها و اهداف زنان شاغل در نواحی محروم تبیین کند ـ که بسیاری از این زنان هنوز هم در آمار ملی کارگران و فعالیت‌های اقتصادی به حساب نمی‌آیند.

NPP (در سال ۱۹۸۸) افزایش مشارکت و حضور زنان در سطوح تصمیم‌گیری، اجتماعات خودگردان محلی، مجالس ایالتی و پارلمان، را خواستار شد.

NPP با درخواست یک سهم ۳۰ درصدی برای زنان در کلیهٔ این سطوح، پیشنهاد کرد که این کرسی‌ها در سال‌های اول به صورت انتصابی پر شود.

انتقاد نهضت زنان از NPP[۲۷]، اعضای تشکیلات سیاسی را در زمینهٔ اجرای این طرح مردد کرد. لذا این طرح به کنگره تسلیم نشد.

نکته‌ای که دولت روی آن دست گذاشت و مخالفت بعضی احزاب سیاسی را برانگیخت، پیشنهاد تشکیل سازمان‌های زنان برای گسترش مشارکت آنان در اجتماعات خودگردان محلی بود؛ که البته از طریق انتخابات و اختصاص تعدادی از کرسی‌ها صورت می‌گرفت.

سه لایحه ارائه شد و دو تغییر در دولت (۱۹۸۹ و ۱۹۹۱) صورت گرفت تا هفتاد و سومین و هفتاد و چهارمین اصلاحیه‌های قانون اساسی (۱۹۹۲) در مورد وضعیت این اجتماعات محلی، انتخابات منظم ناحیه‌ای و گسترش منابع و اختیارات، و اختصاص یک سوم کرسی‌ها به زنان، از جمله در مقوله‌هایی که تاکنون سابقه نداشت (SCc/STs) و مقامات و مناسب در کلیهٔ سطوح اجتماعات محلی، ارائه شد. ایالت‌هایی که از سال ۱۹۹۳ انتخابات را برگزار کرده بودند، هیچ‌گونه مشکلی برای جلب مشارکت، چه به‌عنوان رأی‌دهنده و چه به‌عنوان نامزدهای انتخاباتی، نداشتند. در انتخابات سراسری سال ۱۹۹۶، نیز اکثر احزاب تقاضای زنان برای این سهم را در سطوح دولتی و ملی تصدیق نمودند. دولت ائتلافی سال ۱۹۹۶، با نخست‌وزیری اچ. دی. دیوگودا، نیز این سهم را در برنامه‌اش تحت عنوان «حداقل مشترک» گنجاند. در پایان این مقاله به بحث دربارهٔ مجادلهٔ ملی درون و بیرون پارلمان در خصوص هشتاد و یکمین اصلاحیهٔ قانون اساسی خواهیم پرداخت.

برنامه پنج ساله هشتم (۷ـ۱۹۹۲): بحران دولت ملی و سیاست‌های جهانی‌سازی

تغییر در سیاست اقتصادی باعث شد که رهیافت و چارچوب سیاسی این برنامه، بسیار متفاوت‌تر از برنامه‌های اولیه باشد. اگرچه هدف غایی توسعهٔ انسانی بود اما نسبت به برنامه‌های قبلی، متفاوت بود. بنابراین در بخش اول فقط در مبحث ضرورت کنترل جمعیت، از زنان صحبت به میان می‌آید. در بخش دوم نیز فقط در فصل مربوط به برنامه‌های مختص زنان از آنان یاد می‌شود. در خصوص اصول مربوط به سهام خاص زنان یا سهم خاص آنان از اعتبارات و بودجه‌ها نیز صحبتی به

میان نمی‌آید، حتی در فصل مربوط به توسعهٔ روستایی و کاهش فقر؛ و این نکته‌ای در خور توجه است.

اگرچه همچنان اشتغال و آموزش زنان مورد تأکید بود، اما توسعهٔ زنان مجدداً به فصل‌های مربوط به رفاه اجتماعی منتقل گردید. ویژگی‌های جدید این بخش دربارهٔ توسعه امور زنان، بندی در مورد خشونت علیه زنان و نیز یک تحلیل دو صفحه ای دربارهٔ مسائل زنان نظیر مرگ و میر بالا، آموزش کم و افزایش بیکاری بود. در این بخش همچنین از بنیادهای ذهنی، روش‌شناسی و ادراکی در خصوص ارزش کار زنان، کاهش حضور زنان در بخش‌های غیر رسمی در نتیجهٔ بی‌توجهی، عدم حمایت قوانین کار و عدم دسترسی زنان به اعتبار، فناوری و دیگر ابزارهای پیشرفت و توسعه، صحبت می‌شود.

استراتژی برنامهٔ هشتم، حصول اطمینان از این بود که منافع و مزایای توسعه از بخش‌های متفاوت، زنان را نادیده نگیرد و برنامه‌های خاص نیز به‌عنوان مکمل، و در قالب، برنامه‌های کلی تحقق خواهد یافت. در این برنامه همچنین راه کارهایی برای تکمیل برنامه‌های قبلی ارائه می‌گردد. در این برنامه استراتژی ایجاد و قویت تشکل‌های مردمی برای تبیین نیازهای زنان و نیز نقش مهم این تشکل‌ها در برنامه‌ریزی‌ها و تحقق آنها، تصریح شده بود. همگرایی و انسجام خدمات بهداشتی، آموزشی، اشتغال‌زایی و برنامه‌های رفاه اجتماعی در سطح تودهٔ مردم نیز وعده داده شده بود.

به کودکان دختر نیز برای اولین‌بار، بندی تحت عنوان «برنامه‌های خاص» اختصاص داده شد.

در منطق ابزارگرایی همچنان از آموزش و تغذیه طرفداری می‌شود، اما ایجاد تغییر در رفتارها و بینش‌های اجتماعی در خصوص نقش زنان، عامل اصلی قدرتمند شدن آنان محسوب می‌شود. عدم ارتباط بین این استراتژی‌ها و موارد قبلی، حضور کم رنگ خود را در پایان مدرک نشان می‌دهد[۲۹].

چشم‌اندازهای آینده

تصمیم دولت جبههٔ ملی در سال ۱۹۹۰ برای وضع قانونی در خصوص ایجاد کمیسیون ملی زنان (NCW) با قدرت بازنگری قوانین و سیاست‌های حکومتی، یکی

از نتایج مثبت انتقاد جنبش زنان از NPP بود.

همچنین برای آنکه آن عدالت تضمین شده در قانون اساسی و دیگر قوانین کشوری در مورد زنان تحقق یابد، ایدهٔ ایجاد تغییرات ضروری در این موارد نیز پیشنهاد شد. در حالی لایحهٔ ایجاد کمیسیون ملی زنان در آگوست ۱۹۹۰ تصویب گردید که بحث و جدل دربارهٔ آن در سراسر کشور جریان داشت و از طرف تمام احزاب مهم سیاسی حمایت می‌شد. دو سال طول کشید تا دولت، تحت فشار مداوم سازمان‌های زنان، بالاخره توانست این کمیسیون را تأسیس نماید. اگرچه سازمان‌های زنان تلاشی بی‌وقفه نمودند تا این کمیسیون عملکردی هوشیارانه و مؤثر داشته باشد، اما درگیری‌های قانونی عضوگیری وسایلی از این دست، کمیسیون را شدیداً درگیر کاغذبازی‌های اداری نمود. توصیه‌های گروه‌های ضربت متعدد کمیسیون در خصوص ایجاد اصلاحات قانونی، در آرشیو وزارتخانه‌های مختلف خاک می‌خورد. کمیسیون ملی حقوق بشر (NHRC) که چند سال بعد تأسیس شد جایگاه قانونی خود را به‌دست آورد اما NCW همچنان به‌عنوان یک بخش زیرمجموعهٔ سازمان توسعهٔ وضعیت زنان و کودکان باقی ماند؛ مانند انجمن مرکزی رفاه اجتماعی که پیش از ایجاد وزارت رفاه اجتماعی در دولت هند تأسیس گردیده بود[۳۰].

در بسیاری از گزارش‌های تحقیقی NCW ، به تمایل روزافزون بسیاری از ایالت‌ها و سازمان‌های دولتی برای به حاشیه راندن حقوق و بهبود وضعیت زنان اشاره شده است. اما شواهدی برای اینکه این هشدارها پیگیری شده باشد، در دست نیست. تلاش‌های مکرر کمیسیون برای بهبود اجرای عدالت در موارد مربوط به خشونت علیه زنان و احقاق حقوق آنان نیز همین سرنوشت را داشته است. در سال‌های اخیر، کمیسیون به برخی تجربه‌ها برای تسریع اجرای عدالت، از طریق برپایی دادرسی‌های عمومی و سازمان‌دهی «ماهیلا عدالت‌ها» با مجوز قضایی، دست زده است. این تلاش‌ها که جنبهٔ تجربی داشته و در سطحی محدود بود، مشکل می‌توانست بر افکار عمومی نظام‌های قانونی تأثیر گذارد.

دو دخالت اخیر کمیسیون نیز باعث عمیق‌تر شدن فاصله بین طرز فکر کمیسیون و هیئت حاکمه گردید. یکی از آنها هواداری همه‌جانبهٔ NCW از لایحهٔ هشتاد و یکمین اصلاحیهٔ قانون اساسی (۱۹۹۷) است که به دنبال هفتاد و سومین و

چهارمین اصلاحیه‌ها در سال ۱۹۹۲، مترصد اختصاص یک سوم کرسی‌های مجالس ایالتی و پارلمان به زنان بود. این درخواست موجب مخالفت شدید در داخل و خارج پارلمان گردید و نتیجه آن هنوز مشخص نشده است.

مورد دیگر مربوط به پیش‌نویس گزارش دولت در خصوص سیاست ملی بود، که قبل از آنکه نظریات NCW در این زمینه دریافت شود، آماده ارائه به پارلمان شده بود(۳۱)، این سیاست نیز به‌خاطر توصیه‌های شاخه‌ای از شورای ملی توسعه در سال ۱۹۹۱ و برخی اصلاحیه‌های قانونی همچنان بر زمین مانده است. در لایحهٔ هفتاد و چهارمین اصلاحیه قانون اساسی، به کلیه نمایندگان منتخب (از شوراهای محلی تا پارلمان) توصیه شده که به داشتن دو فرزند اکتفا کنند. یک سال قبل از آنکه دولت گروهی از متخصصین را (به ریاست دکتر ام. اس. سوامی‌ناتان[1]) برای تهیه پیش‌نویس گزارش سیاست ملی جمعیت (MPP) به کار گمارد. ظاهراً این لایحه به کمیتهٔ دایم رفاه و بهداشت خانواده ارجاع شده بود و نه به NCW یا پارلمان.

در بخش اول گزارش کمیتهٔ سوامی‌ناتان توسعهٔ اجتماعی در مورد مسئله رشد جمعیت با تأکید بر اتخاذ سیاست حمایتی نسبت به زنان، فقرا و طبیعت پیشنهاد شده بود. اما بخش دوم این گزارش، با تمرکز بر اجرای استراتژی، به نظر می‌رسد که بعضی از عقاید کمیته NDC را البته با زبان ملایم‌تری در خصوص اکتفای نمایندگان منتخب به داشتن دو فرزند منعکس می‌نماید. علی‌رغم استفادهٔ زیاد دولت از واژه‌های «شفافیت» و «پاسخگویی» برای من ممکن نشد که بفهمم آیا کمیتهٔ سو امی‌ناتان از تهیهٔ پیش‌نویس هفتاد و نهمین اصلاحیهٔ قانون اساسی و ارائه آن به کمیتهٔ دایم پارلمانی مطلع شده بود یا نه. کمیتهٔ سوامی‌ناتان در یکی دیگر از استراتژی‌های خود سعی داشت تا حقوق قربانیان سنت «ازدواج کودکان» را که از امکان اشتغال سازمانی و عمومی به موجب قانون سال ۱۹۲۹ (برای جلوگیری از این‌گونه ازدواج‌ها) محروم شده بودند، بازگرداند(۳۲).

جنبش زنان، که چشم امید به گروه متخصصان بسته بود، و پیشنهادات سازنده و مشروح خود را بنابه درخواست رئیس این گروه ارائه نموده بود، در برابر این استراتژی‌های اجرایی واکنش شدیدی از خود نشان داد. اگرچه گزارش گروه

1. M.S.Soaminathan

متخصصین در سال ۱۹۹۴ در پارلمان مطرح شد اما پیش‌نویس موجود فقط مطالب محدودی از بخش اول را در بر دارد. درخواست مصرانه گروه برای برقراری برابری جنسی و سیاست حمایت از خانه به پنج اصل در روابط جنسیتی تبدیل گردید. پنج اصل پیشنهاد شده عبارتند از:

برابری موقعیت‌ها و فرصت‌ها؛ احترام به عقاید و استقلال دیگران، حتی در وضعیت‌های وابستگی متقابل؛ رفتار مؤدبانه در روابط اجتماعی و خصوصی؛ کمک به دیگران برای به فعل رساندن استعدادهای خود؛ مطرود دانستن احساس تملک.

وعده‌های دیگری نیز در خصوص بهبود مراقبت‌های بهداشتی وجود دارد، از جمله مراقبت‌های بهداشتی مربوط به روابط زناشویی، روش‌های مؤثر جلوگیری از بارداری با انتخاب آگاهانه، خدمات کیفی، مراقبت‌های بعد از درمان؛ مشارکت همگانی، و ارتقاء تحقیقات پزشکی و اجتماعی و تکنولوژی مربوط به ثبات جمعیت؛ علاوه بر مکانیسم‌های توان‌بخشی در سطوح خانواده، اجتماعات محلی، بخش‌ها، ایالات و سطوح ملی. اما هیچ ذکری از قوانین وضع شده از سوی دولت مرکزی و چندین ایالت برای جلوگیری از سوءاستفاده از تست‌های تعیین جنسیت نشده بود؛ این سوءاستفاده‌ها منجر به بالا رفتن آمار سقط جنین و نوزادکشی (دختران) می‌شد.

مطالعات اخیر نیز ثابت نموده است که کاهش میزان نوازدان دختر در گروه‌های سنی ۴ ـ ۰ و ۹ ـ ۵ سال، پدیدهٔ فراگیری در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۸۱ بوده است[۳۳].

تلاش قبلی دولت برای اصلاح قانون منافع و امتیازات مادران، که در صدد بود این امتیازات را محدود به مادرانی با دو فرزند کند، نیز به‌خاطر اعتراض سازمان‌های زنان و دخالت با تأخیر NCW به نتیجه نرسیده بود. NCW با تشخیص اینکه پیش‌نویس جدید سیاست جمعیت نیز با مخالفت‌های مشابهی از طرف جنبش زنان روبه‌رو خواهد گردید، کمیته‌ای تخصصی در این زمینه تشکیل داد و براساس نظرات این کمیته انتقادات خود را در اوایل سال ۱۹۷۷ تسلیم دولت کرد. تا آنجاکه من اطلاع دارم این پیش‌نویس نیز در پارلمان مطرح نگردید اما برخی از زنان MP ،

گزارش داده‌اند که در مورد این پیش‌نویس اختلاف‌نظر کمی بین اعضای احزاب مختلف وجود دارد؛ احزابی که پس از اعلام بعضی ارقام و اعدادی که تمام یافته‌های تحقیقاتی جمعیت‌شناسان را نقص می‌نماید دچار نوعی ترس روانی شده‌اند. این یافته‌ها نشان می‌دهند که هند وارد مرحلهٔ تحول جمعیتی شده است و این نه به‌خاطر دخالت مستقیم در کنترل جمعیت، بلکه به‌خاطر فرایندهای توسعه‌ای و طبیعی بوده است. هشدارهای دانشمندان علوم اجتماعی نیز مبتنی بر این است که اقتدارگرایی و اجبار در این زمینه موفق نبوده است. به عبارت دیگر این روند، تخریب بسیار و دستاورد کم به همراه داشته[۳۴].

من این بخش را با یادآوری این نکته خاتمه می‌دهم که سیاست‌های متعدد دیگری نیز برای افزایش قدرت و توانایی زنان و دختران از طریق بهداشت، آموزش، و اشتغال در متن سیاست‌های کلان اقتصادی جدید در نظر گرفته شده؛ که براساس آن در این هفت سال اخیر اعتبارات بخش‌های خدمات اجتماعی آشکارا کاهش یافته و حتی برنامه‌های فقرزدایی نیز با این وضع روبه‌رو هستند.

از پیروزی سواراج تا «تأثیر مشاوره‌های سیاسی ملت»

این یک باور عمومی است که اغلب زنان فعال در مبارزات آزادی‌خواهانه، متعلق به طبقات متوسط شهری نخبه بودند. هر کوشش دانشگاهی یا ملی برای نگارش تاریخ این مبارزات به‌طور حتم اشاره‌ای گذرا به نقش زنان خواهد نمود، اما فقط از چند تن از آنان به‌عنوان رهبران ملی برجسته یاد شده است و از زنانی که عمدتاً روستایی یا از شهرستان‌های کوچک بودند حتی در آثار مورخان مبارزات عامهٔ مردم اعم از کشاورزان، کارگران، قبایل و دیگران، نامی برده نشده است. همین مسئله در خصوص مبارزات متناوب روستاییان، کارگران و دیگر گروه‌های ستمدیده در دهه‌های پس از استقلال نیز به چشم می‌خورد. همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شد، محققان مسائل زنان آرام و به‌تدریج از برخی از این مسائل پرده برداشته‌اند.

یکی دیگر از این باورها، که تا اندازه زیادی از طرف CSWI و جنبش احیاء شدهٔ زنان از اواخر دهۀ ۱۹۷۰ دامن زده شد، این بود که جنبش زنان پس از دستیابی به استقلال فرو مُرد و سازمان‌های زنان، مجادلهٔ اجتماعی بر سر مسائل زنان را برای کم رنگ کردن آن از دستور کار دولت و عرصهٔ عمومی مطرح کرده‌اند. شواهد

جدیدی در دهه‌های اخیر به‌دست آمده که بسیاری از معتقدان به این باورها را به بازنگری و بحث مجدد در خصوص سیاست‌هایی وامی‌دارد که در پشت واژه‌های «مشارکت زنان»، «نقش زنان» و «آیندهٔ زنان» وجود دارد. از آنجایی که من نمی‌توانم در این مجال حتی نظری اجمالی به جنبش زنان هند در طول قرن اخیر داشته باشم. بنابراین به ذکر چهره‌ها و وقایعه نمادین این جنبش بسنده می‌کنم و تغییر و تحولات این جنبش‌ها را به تصویر می‌کشم.

اولین چهرهٔ مورد نظر من «دورگابی»[1] یک شورشی به تمام معنی است، که زندگی و فعالیت‌های وی چه به‌عنوان مبارزی آزادی‌خواه و چه در سال‌های پس از استقلال کاملاً ناشناخته مانده است. سال‌های اول زندگی وی نمونه‌ای از زندگی بسیاری از زنان متهور طبقات برتر بود که جنبش آزادی‌خواهی فرصتی برای رهایی آنان از معیارهای اجحاف‌آمیز اجتماعی و جستجوی راهی برای حاکمیت خود بر سرنوشت‌شان فراهم می‌کرد. او که تحت فشار ارزش‌های موروثی بود که مانع تحقق آرزوها و آمالش می‌شد، در پاسخ به نیازهای خانواده‌ای بزرگتر یعنی ملت، تعهدات خانوادگی را زیر پا گذاشت و به کسانی روی آورد که به‌خاطر فقر، جهل و ساختارهای تبعیض‌آمیز اجتماعی تحت فشار بودند. بارهایی از ازدواجی که در سنین کودکی از طرف خانواده‌اش بر او تحمیل شده بود، در سن دوازده سالگی توانست در هیئت یک رهبر و بنیانگذار تشکل‌های اجتماعی ظاهر گردد. او به چالش با رهبری کنگره در منطقهٔ خود پرداخت و مهاتما گاندی را وادار به ملاقات با صدها دوداسی[2]، کسانی که می‌خواستند با وقف جواهرآلات خود در مبارزات آزادی‌خواهانه شرکت کنند، نمود. او با رهبران حزب خود به خاطر موافقت با طبقه‌بندی زندان‌های سیاسی به گروه‌های A,B,C در جریان عدم اطاعت از قانون نمک، به شدت مخالفت ورزید. دو دهه بعد او به چالش با جواهرلعل نهرو و دو وزیر دارایی پیاپی (از جمله سی. دی. دیشموک، کسی که بعدها به همسری وی درآمد) پرداخت که «دارایی ثروتمندان را ضبط می‌کنند بدون اینکه سهمی از آن به فقرا اختصاص یابد.»[۳۶] او با تأکید بر اینکه فصل اصول راهبردی قانون اساسی وظایف بسیاری برای دولت تعریف نموده است، خواستار ردیف‌های بودجه‌ای

---

1. Durgabai
2. Devedasis

برای آن چیزی گردید که در نظام اداری با عنوان «رفاه» از آن یاد می‌شد، اما از نظر وی یک تحول فراگیر اجتماعی بود که مستلزم تغییراتی اساسی در ارزش‌های بنیادی و ساختارهای اجتماعی، مبارزه برای احقاق حقوق زنان، تغییر در روش برخورد با نوجوانان بزهکار و رفتار مناسب با «هاریجان»ها بود[۳۷]. او از مشکلات و موانع این راه نیز آگاهی داشت.

من اقدامات او را برای ایجاد و توسعه «انجمن مرکزی رفاه اجتماعی»، CSWB به‌عنوان تلاشی برای بیداری و بسیج زنان کاست و طبقهٔ خودش ــ که عمیقاً به تعهدات و هنجارهای مذهبی، طبقاتی، سنتی و خانوادگی پایبند بودند به‌منظور رهایی از این ارزش‌ها و مشارکت در وظیفه سازندگی ملی، تلقی می‌نمایم. او چون می‌دانست تقریباً پس از استقلال، هیجان و تب و تاب کنترل‌ها در طی مبارزات آزادی‌خواهی دیگر وجود نخواهد داشت. بنابراین یاران و همرزمان خود را وادار به یادگیری مهارت‌های لازم برای ایجاد تشکیلات و مؤسسات مختلف و همچنین اتخاذ برنامه‌هایی برای کمک به زنان، کودکان و نیازمندان نمود. او مُبلغ ایدئولوژی‌ای بود که نسل به نسل در انجمن CSWB تداوم یافت و مبتنی بر این بود که انجمن به‌عنوان یک تشکل غیر رسمی زنان در یاری رساندن به تشکل‌های داوطلب برای مشارکت در وظیفهٔ سازندگی ملی، بهتر از سازمان‌های اداری و رسمی، انجام وظیفه خواهد کرد[۳۸].

SCWI با متهم نمودن دولت و سه قوهٔ آن و همچنین سازمان‌های زنان و نظام آموزشی، بسیاری از ما را بر آن داشت که به سفری اکتشافی دربارهٔ موقعیت‌ها، نقش‌ها، سنن، ارزش‌ها و قدرت‌های زنان، علی‌رغم آنکه اختیارات لازم به آنان داده نشده بود، بپردازیم. تلاش ما برای نزدیک شدن به واقعیت زندگی این گروه‌ها، دردناک اما با ارزش بود. این امر نه‌تنها به من کمک نمود تا بینش دورگابی و نفوذش بر گروه‌های مختلف زنان را در سراسر کشور (به‌خصوص زنان قبایل در شمال شرق هند[۳۹]) درک کنم بلکه مرا در کشف تداوم و پیوستگی بین این عقاید و جنبش زنان پس از دورهٔ وضعیت فوق‌العاده یاری نمود[۴۰].

بی‌عدالتی و نابرابری، همانند تعدد و تنوع موجود در نقش‌ها، ارزش‌ها و قدرت زنان با افزایش تأثیر متقابل، آشکار گردیدند و ما را بر آن داشت که بپرسیم آیا تعدد و تنوع الزاماً برای تضعیف آنچه که نخبگان حاکم از آن به‌عنوان «انسجام ملی»

یاد می‌کنند است یا اینکه آنها را می‌توان به‌عنوان منابع بالقوهٔ قدرت در نظر گرفت؟ از سال ۱۹۷۵، هرگاه با عنوان «ارزش‌های فرهنگی سنتی» روبه‌رو گشته‌ام، این سؤال سریع ناخودآگاه از ذهنم می‌گذرد که: سنت چه کسی؟ و اصولاً «سنتی» چگونه «سنت» به حساب می‌آید؟ دانشمندان امروز دریافته‌اند که تنوع زیستی برای ادامهٔ حیات درکرهٔ زمین لازم و ضروری است. اما زنان روستایی از اقصی نقاط کشور و شبه‌قاره این موضوع را بدون آنکه از آن چیزی شنیده باشند، دهه‌هاست که خاطرنشان ساخته‌اند. درخواست ایجاد مراکز نگهداری کودکان در هر روستا (به‌جای خدمات ارائه شده طبق کنفوانسیون‌های ILO و قوانین کار) از طرف تمام زنان فقیر اعلام شده. منطقشان صراحتاً مبتنی بر عقل سلیم بود. تمام کودکان نیاز به توجه و فرصت برای رشد و بالندگی داشتند، اما کارگران کارخانه‌ها و کشاورزان نمی‌خواستند این توجه و مراقبت را به‌عهدهٔ کسانی بگذارند که آنها را به استثمار کشیده بودند.

خشونت نسبت به زنان، خصوصاً در خانواده، نقطهٔ عطف اوج‌گیری مجدد جنبش‌هایی گردیده که به تازگی جان گرفته‌اند. با نگاهی گذرا به مجلاتی که مادرم در دهه‌های ۱۹۲۰ ۱۹۳۰ جمع‌آوری نموده بود، دریافتم که این حرکت نیز پدیده‌ای جدید نبوده و جنبش نوپای زنان آن دوره نیز کاملاً از این خشونت، البته نه به شکل و مقیاس کنونی، آگاه بود. ولی آنچه از مبارزان آزادی‌خواه و افکار عمومی روشنفکر عایدشان شده بود، حمایت ایدئولوژیکی بر ضد چنین خشونت‌هایی بود، در حالی که جنبش فعلی زنان با عدم حساسیت روزافزون اجتماعی نسبت به خشونت علیه زنان و کودکان در خانواده، محیط کار و دیگر مناسبات اجتماعی روبه‌رو است و همچنین با بی‌میلی و اکراه دولت و افکار عمومی حتی برای اعمال قوانینی مواجه است که برای حمایت از زنان وضع شده است.

جنبش زنان در دوران پیش از استقلال، به‌طور حتم پیوستگی‌هایی با جنبش بین‌المللی زنان در آن دوره داشت. اما این ارتباط نه از طریق انگلیسی‌های هوادار اعطای حق رأی به زنان، بلکه به واسطهٔ ایدئولوژی ضد امپریالیستی مشترک بین برخی از رهبران جنبش بین‌المللی زنان و همتایان هندی‌شان بود[۴۱].

در دوران پس از جنگ جهانی دوم، جنبش بین‌المللی زنان همانند همتایان ملی خود، سرمست از استعمارزدایی، در نتیجهٔ سیاست‌های جنگ سرد به گروه‌ها

و دسته‌های متفاوت تقسیم شدند. جنبش‌های آزادی‌خواه، فمینیست زنان در غرب، از دهه ۱۹۶۰، ابعاد، آرزوها و بینش‌های جدیدی به خود دید که بسیاری از زنان جوان تحصیل‌کردهٔ هند، و نیز نقاط دیگر، تأثیر فراوانی گذاردند. همین امر نیز بهانهٔ انتقادات بسیاری از جنبش فعلی زنان هند شد و آن را الهام گرفته از غرب قلمداد کردند. در چارچوب میراث دو قطبی شدن ایدئولوژیکی که به نوبهٔ خود بر سیاست‌های ملی و بین‌المللی متأثر بود، بسیاری از تحلیل‌گرایان و ناظران خارجی[۴۲] نیز این جدایی‌ها و انشقاق‌ها در جنبش زنان هند آشتی‌ناپذیرند. اقدامات مرکز مطالعات توسعهٔ زنان در ۵ ـ ۱۹۹۴ برای مشاوره با نمایندگان جریان‌های متفاوت جنبش در نواحی مختلف، من و همکارانم را بر آن داشت که به گونه‌ای دیگر به موضوع نگاه کنیم:

سیاست جنبش، آن‌گونه که در هند تبلور یافته است، تمایل به ارائه عناصری دارد که قابل طبقه‌بندی نیستند. تفاوت‌های ایدئولوژیکی وجود دارد. و زمانی محو خواهند شد که انتخاب‌های استراتژیکی بین اولویت‌ها صورت پذیرد. مجادلات ادامه می‌یابد و مباحثات و مسائل باقی می‌ماند. هرگاه تفاوت‌های ایدئولوژیکی، ثابت باقی بماند و چشم‌اندازها متفاوت، هواخواهی از یک اتحاد عملی، دوچندان می‌گردد[۴۳].

تمایل روزافزون این گروه‌های منفک در سال‌های اخیر برای ایجاد همبستگی، به کرات در پدیده‌های زیر به نمایش درآمده است: الف) در واکنش‌های مشابه آنان نسبت به «اصلاحات اقتصادی جدید» و تبلیغات مسحورکننده دربارهٔ فرصت‌های ناشی از سیاست جهانی شدن؛ ب) اتفاق آرا دربارهٔ تهدیدهای روزافزون گونه‌های متفاوت بنیادگرایی قومی، مذهبی و فرهنگی نسبت به نظام سکولار هند؛ ج) توافق دربارهٔ رهیافت مربوط به سیاست‌های جمعیتی؛ د) حمایت یکپارچه از کلیهٔ سطوح جنبش برای گسترش اصل حفظ یک سوم کرسی‌های مجالس ایالتی و پارلمان برای زنان[۴۴] (که در اصلاحیهٔ سال ۱۹۹۲ قانون اساسی تصویب شده بود) و چند مثال دیگر.

عامل مشترک پیونددهندهٔ جنبش با وجود تمام اختلاف‌نظرها و انشقاق‌ها عبارت است از جهش بزرگی که این برای عمیق‌تر ساختن ریشه‌های دموکراسی

برداشته است: و از این‌رو در برابر تئوری‌های «پایان ایدئولوژی» و «پسروی رفاه اجتماعی» با یکدیگر متحد شدند. مخالفت با مرحلهٔ کنونی جهانی شدن نیز به چند دلیل صورت گرفته است: تهدید فرهنگ‌های بومی، تهدید ارزش‌های جهانی برابری بشر، توجیه‌ناپذیری ساختارهای قدرت و حکومت با تمرکز قدرت‌های عظیم سیاسی، تکنولوژیکی و اقتصادی در دست‌های بنگاه‌های غیر دموکرات ـ بنگاه‌هایی که ارزش‌های بین‌المللی و دولت ملی را تهدید کنند. مخالفت جنبش با انواع و اقسام بنیادگرایی‌ها نیز به خاطر ذات ضد زنان این بنیادگرایی‌ها می‌باشد. نیروهای سیاست همانندسازی، در برهه کنونی، در یک پیش‌نیاز مشترک‌اند: تلاششان برای تعریف و محدود کردن هویت سیاسی به حوادث هنگام تولد، مستلزم کنترل حقوق و آزادی‌های زنان می‌باشد، و تاریخ پر سابقهٔ هند بهترین شاهد در این زمینه است. ظرفیت باروری زنان نیز از دید جمعیت‌شناسان به‌عنوان یک تهدید بزرگ در نظر گرفته شده است.

در مورد درخواست اختصاص کرسی‌هایی به زنان در تمام اجتماعات انتخاباتی نیز بخش دوم این مقاله به تفاوت اساسی چشم‌اندازها و اولویت‌های موردنظر دولت که NPP آن را در اختیار داشت، و جنبش زنان در این باره می‌پردازد. اولویتی که جنبش زنان به این تغییر ساختاری در سطح تودهٔ مردم می‌داد را می‌توان در مخالفت منسجم‌اش با تلاش‌های صورت گرفته برای استفاده از اصل حداقل «criticel mass» به‌عنوان برگ برنده‌ای در مجادلات مربوط به لایحهٔ هشتاد و یکمین اصلاحیهٔ قانون اساسی دید. جنبش متوجه است که در حال حاضر هر گونه سطحی‌نگری به شدت مقررات را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ لذا ترجیح می‌دهد که هشتاد و یکمین اصلاحیه را ـ به‌جای پذیرش هرگونه مصالحه ـ در پارلمان به رأی گذارد.

قدرتمند شدن زنان همانند «انسجام ملی» ـ عبارتی که بیشتر موجب ضربه به نظام سیاسی هند شد تا حفظ و نگهداری آن ـ به لحاظ تاریخی متصل است با:

الف) فرایند «سانسکریتی شدن»، که پنجاه سال مدرنیزاسیون به شیوهٔ دموکراتیک نیز نتوانسته آن را تضعیف کند؛

ب) توسعهٔ مؤسسات و ارزش‌های جدید اجتماعی که می‌توانند سلسله مراتب طبقاتی، مردسالاری و سیاست‌های مبتنی بر وضعیت تولد که نظریهٔ

خلوص نژادی را تقویت می‌کنند ـ و بسیار در تاریخ ما رسوخ کرده‌اند ـ را به مبارزه بطلبد(۴۵).

من به‌عنوان دانشجوی علوم سیاسی و تاریخ همواره بر این باور بوده‌ام که حدود پنجاه سال پیش، زمانی که بنیانگذاران قانون اساسی حق رأی بزرگسالان را وضع کردند، آن هم زمانی که ۸۰ درصد جمعیت هند بی‌سواد بودند، این تصمیم، منافع بسیاری را عایدمان نمود. زمان آن رسیده است که هند برای تحقق دموکراسی واقعی دست به تجربیات جدیدی بزند و بنیان‌های جدیدی برای شکل‌گیری هویت‌های سیاسی فراهم کند. جنبش زنان هند توانسته است پیشنهادات و فرصت‌های بسیاری برای این اهداف ارائه دهد.

یادداشت‌ها

1. Sheila Rowbotham, *Hidden from History*, London: Plauto Press, 1974; Elizabeth Boulding, *The Underside of History*, Westview Press, 1976; Gerda Lerner et al., *Majority Finds Its Past: Placing Women in History*, Oxford University Press, 1981.
2. *Towards Equality: Report of the Committee on the Status of Women in India*, Government of India, 1975, p. 8.
3. AICC papers. See also Leela Kasturi and V. Mazumdar, *Women and Indian Nationalism*, Dehli, Vikas, 1994, Introduction.
4. *Women in Planned Economy*, Bombay, Vohra & Co., 1941. (Re-issue forth-coming by CWDS.)

۵. درست همانند نادیده گرفتن میلیون‌ها زن در کشورهای مختلف آسیایی؛

6. Leela Kasturi, 'Development Patriarchy, and Politics: Indian Women in the Political Process-1947-1992', in *Partriachay and Economic Development: Women's Position at the End of the Twentieth Century*, by Valentine M. Moghadam, Oxford, Clarendon, 1996; Maitreyi Cowdhury, 'Citzen, Workers and Emblems of Culture: And Analysis

of the First Plan Document of Women', in *Contributions to Indian Sociolgy*, new Seiries, vol. 27 (1&2) Jan–Dec. 1995, Special Issue, Social Reform, Sexuality and the State, pp. 211–235; Vina Mazumdar and Rekha Mehra, *Wonen and Rutral Transformation*, New Dehli, Concept Publishers, 1983.

۷. متخصص در زمینهٔ رودخانه‌ها و طراح چندین پروژه در این زمینه.

۸. تم: یادداشت شمارهٔ ۳.

۹. آن گونه که یکی از وزرا در هنگام بحث دربارهٔ لایحهٔ زنان مسلمان (حفظ حقوق زنان بیوه) در سال ۱۹۶۸ عنوان کرد؛

in the documentary *In Secular India*, Mediastrom, 1986.

10. M.N. Srinivas, *Social Change in Modern India*, Oxford University Press, 1982; *Changing Position of Indian Women*, Thomas Huxley Memorial Lecture, Royal Institute of Anthropological Sciences, London, 1977, Oxford University Press, 1978; CSWI, *Towards Equality*, chapter 1; A.S. Altekar, *The Position of Women: Hindu Civilization*, Motilal Banarasidass, 1978.

11. Satish Agnihotri, 'Juvenile Sex Ratios in India: A Disaggregated Analysis', *Economic and Political Weekly* (Speical Articles), 28 December 1996.

اثر کامل و مفصل او در این زمینه که رسالهٔ دکتری او از دانشگاه لندن بود، در حال چاپ است.

12. Vina Mazumdar, *Peasant Women Organize for Empowerment*, CWDS, 1989; Kumud Sharma, 'Grssroots Organizations and Women's Empowerment: Some Issues in the Contemporary Debate', *Samya Shakti*, vol. 6, Dehli, CWDS, 1992; N.K. Banerjee, *Grassroot Empowerment*, CWDS, 1985; Srilatha Batliwala, *Empowerment of Women's Autonomy*, Proceedings of a Consulation on Women's Health and Rights: Rethinking Population, *HIVOS Technical Report*, Series 1.4, 1996; Devaki Jain, Women's Quest for Power, ICSSR, Vikas Publishers, 1980

۱۳. در آنجا من مترجم او بودم.

۱۴. این سمینار در اوایل دههٔ هشتاد توسط الابهات (Ela Bhatt) تشکیل شد؛ به منظور ارائه نظریات ما دانشگاهیان در مورد مسائل زنان.

15. *Feminist Ideology and and Structures: Report of an International Seminar*, Asia–Pacific Center for Women and Development, UNESCAP, Bangkok, 1979.

16. CSWI, Chapter 8.

17. Asok Mittra, ICS.

برای نمونه‌ای از آن به جلد دوم خاطراتش رجوع کنید.

۱۸ . برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این زن فوق‌العاده به بخش بعدی نگاه کنید.

19. CSWI, Chapters 4,5, and 8.

20. *Critical Issues in the Status of Women: Employment, Health, Education–Pripriries for Action;* ICSSR, Advisory Committee on Women's Studies, 1977; Asok Mitra, *India's Population: Aspects of Quality and Control*, Delhi, Abhinav, 1978; Also *Status of Women: Shifts in Occupational Patterns (1961–71)*, Abhinav, 1979.

21. CSWI, Chapter 2. Also Asok Mitra, ibid.

۲۲ . بدبختانه تمام این اسناد قربانی بیماری فعلی GOI، یعنی فقدان حافظهٔ سازمانی شده‌اند. اما در کتابخانه CWDS و برخی آثار چاپ شده اصلی و بین‌المللی می‌توان آنها را یافت.

23. *Indian Women in the Eighties: Development Imperatives*, All–India Women's Conference (AIWC), 1980.

۲۴ . برای گزارشی از سه نوع از این نوآوری‌ها، رک:
The Seeds of Change, CWDS, 1986, *Who Will Save the Earth*, CWDS, 1987; and *Perspectives on Rural Development*; CWDS, 1988. Also Reports of Workshops by Natioal Wasteland Development Borad (1984) and Department of Rural Development (on Women and Credit), (1987) plus various publications of the ILO's India Office (1980s & 1990s).

۲۵ . مثلاً ایالت مادیاپرادش.

26. Sri R.P. Khosla, IAS,

در گفتگویی شخصی با نگارنده در اوایل سال ۱۹۸۵.

27. The National Perspective Plan for Women upto the Year 2000: perspectives from

the Women's Movement' (Mimeo), CWDS, 1988.

۲۸ . این طرفداری عمدتاً برای کاهش باروری و مرگ و میر نوزادان ابراز می‌شود، نه به عنوان حقوق بشر و مسئولیت‌های دولت ـ اگرچه GOI هم کنوانسیون بین‌المللی حذف تبعیضات نسبت به زنان (CEDAW) و هم کنوانسیون حقوق کودکان (CRC) در سال ۱۹۹۳ را پذیرفته است.

۲۹ . کل این بخش نگارنده را ترغیب کرد که مطلبی برای کمک به نهمین برنامهٔ گروه کاری توسعهٔ امور زنان و کودکان تهیه کند. این امر بنابر درخواست دکتر سالار گوپالان، رئیس سازمان توسعهٔ امور زنان و کودکان در سال ۱۹۹۶ انجام پذیرفت. اگر زبان آن در جاهایی با اطلاعیه‌های رسمی GOI یکسان به‌نظر می‌رسد نباید نویسنده را متهم به سرقت ادبی نمود.

30. CWSI, Chapter 8.

۳۱ . آنگونه که در مورد خود قانون NCW در سال ۱۹۹۰ اعمال شده بود.

۳۲ . این قانون در دههٔ ۱۹۷۰ مورد تجدیدنظر قرار گرفت و سن ازدواج برای دختران به ۱۸ و برای پسران به ۲۱ سال افزایش یافت.

33. Agnihotri, op cit.

34. Amartya Kumar Sen, *Population Policy: Authoritarianism versus Cooperation*, Macarthur Foundation Lecture, New Delhi, 1995.

35. Mahatma Gandi, cited by CSWI, Chapter 7.

36. Durgabai Deshmukh, *Chintamani and*, Allied Publishers, 1980, pp. 29–30.

37. Ibid., p. 3.

38. Vina Mazumdar, *Women and the political Process*, Durgabai Deshmukh Memorial Lecture, Council for Social Development, Delhi, 1993.

39. Ibid.

40. Indu Agnihotri and Vina Mazumdar, 'Changing Terms of Political Discourse: Women's Movement in India – 1970s – 1990s', *Economic and Political Weekly*, 22 July 1995.

41. Vina Mazumdar and Indu Agnihotri, *The Women's Movement in India: Emergence of a New Perspective* (forthcoming).

42. Mary Fainsod Katzenstein, 'Getting Issues in to the Pacific Agenda: Body Politics in India', *Samya Shakti: A Journal of Women's Studies*, CWDS, vol. VI, 1991–1992; Leslie J. Calman, *Toward Empowerment: Women and Movement Politics in India*, Westview Press, 1992.
43. Indu Agnihotri and V. Mazumdar, 'Changing Tems of Political Discourse: Women's Movement in India–1970s–1990s', op cit.
44. Nandita Shah, Sujata Gothoskar, Nandita Gandhi and Amrita Chachhi, *Structural Adjustment, Feminisation of Labour Force and Organisational Structures*; Kumud Sharma, *Gender Environment and Structural Adjustment*; Joy R. Randive, *Gender Implications of Adjustment*, in Review of Women's Studies, *Economic and Political Weekly*, vol. 29, no. 18, April 1994; *National Population Policy: Perspectives From the Women's Movement*, CWDS, 1997; Vina Mazumdar. 'Historical Soundings', *Seminar*, September 1997; Vina Mazumdar and Indu Agnihotri, *The Women's Movement in India: Emergence of a New Perspective* (forthcoming); *Towards Beijing: A Perspective form the Indian Women's Movement*, New Dehli, AIDWA et al., 1995.
45. Vina Mazumdar, *Seminar*, op cit.

تشکل‌های غیر دولتی؛ دموکراسی‌ای دیگر

آشوک چاترجی[1]

جواهرلعل نهرو با عنوان «وعده با سرنوشت»، مردمش را در ساعات نیمه شب قبل از آزادی در سال ۱۹۴۷ به گرد خود جمع نمود و از آن پس این میعاد جمعی معیار پیشرفت هندوستان گردید. سرنوشت این ملت که خود را از قید بندگی رها ساخته بود چه بود؟ چه کسی آن را به انجام خواهد رساند و چگونه؟ در پنج دهه پیش، جواب‌ها واضح‌تر و آسان‌تر به‌نظر می‌آمد. اولین حکومت دموکراتیک، در بین جوامعی که تحت بهره‌کشی‌های استعماری قرارگرفته بودند، باید ارزش‌هایی را که در طول مبارزات آزادی‌خواهانه شکل گرفته بود در قالب برنامه‌های جدید رشد و توسعه تجسم می‌بخشید. این امر همچنین مستلزم ارائهٔ آزادی‌های فکری، اقتصادی و اجتماعی در جامعهٔ هند بود. مهاتما گاندی با توانایی منحصر به فرد خود، زوایای تاریک و مبهم این مبارزات را روشن نمود تا از درون فرآیندهای عادی زندگی روزمره، اصول ارزشمندی را بیان نماید. رهبران زمامدار امور نیز وارثان آمال و آرزوهای او بودند و برای عدالت و برابری برنامه‌ریزی نموده

1. Ashoke Chatterjee

و در این راستا گام برداشتند.

توسعهٔ پایدار و جامعهٔ مدنی

پنجاه سال توأم با غرور و افتخار به بالندگی و اتحاد کشور، به‌تدریج با این ترس همراه می‌شود که هنوز میلیون‌ها نفر حتی فکر یک زندگی قابل قبول و مناسب به ذهنشان خطور نمی‌کند. این سرنوشت اکنون با عبارت «توسعهٔ پایدار»، که بر نیازها و محدودیت‌های نسل کنونی و آینده صحه می‌گذارد، مورد سؤال قرار گرفته است. امروزه بر درس گرفتن از تجارب موفق یا ناموفق گذشته تأکید می‌شود. نسل امروز، علاوه بر آگاهی از دستاوردها، می‌خواهد بداند شکست‌ها، و علت آنها چه بوده؟ و کدام افراد و جریان‌ها در این زمینه بیشترین نقش و تأثیر را داشته‌اند؟ در اینجا نکته‌ای آموزنده وجود دارد که کسانی که بیش از همه تحت تأثیر این تصمیمات و خط‌مشی‌ها قرار داشتند، خود به‌وجود آورنده و سازندهٔ آن تصمیمات بودند. در این میان، مشخص شد مسیر انتخابی هند برای حاکمیت دموکراسی که از سوی شکاکان مسخره می‌گردید که سرنوشت ملت را به صندوق رأی واگذار کرده‌اید، بر حق بوده است. مسئله‌ای که در این پنجاه سال اخیر، پس از به‌دست آوردن آزادی، مورد بحث و جدل بوده چگونگی عملکرد دموکراسی در این سال‌ها بوده است و نه تردید نسبت به انتخاب آن؛ و به‌ویژه به نقش‌های مستقل حکمرانان و شهروندان توجه خاصی شده است. آیا این دولت‌هایی که به روشی دموکراتیک برگزیده می‌شدند، از بالا به پایین حکم می‌راندند یا اینکه تصمیمات‌شان با مشارکت مردم اتخاذ می‌شد؟

این بحث‌ها، مبنای تصورات متغیری دربارهٔ آنچه دولت‌های هند می‌توانستند انجام دهند و انجام داده‌اند و نیز آنچه مردم امید داشتند که برای آنها صورت گیرد، بوده است. در این میان، تأکید اساسی بر جامعه مدنی می‌باشد: یعنی نقش مؤسسات محلی و شهروندان در قبال مسائلی که اغلب در بحث و جدل‌های سیاسی نادیده انگاشته شده است. این مسائل عبارتند از حقوق اولیه، تقویت فقرا و به حاشیه رانده شدگان جامعه، و به رسمیت شناختن تنوع‌های طبیعی و فرهنگی. همچنین در محیط‌های اقتصادی جدید جامعهٔ مدنی باید از کسانی که تحت تأثیر این توسعه قرار می‌گیرند، نه‌تنها در حکومت بلکه در بازار هم، حمایت کند. و این

توسعه باید از کار و زندگی مردم آغاز گردد.

تا حدود چهل سال، رؤیای یک جامعهٔ سوسیالیست، بیانگر وفاداری هند به ایده‌آل‌های مبارزات آزادی‌خواهانه‌اش بود. نیل به چنین جامعه‌ای نیز از طریق اقتصادی مرکب، کنترل متمرکز کلیهٔ گلوگاه‌های اصلی برای تضمین تقسیم عادلانهٔ ثمرات پیشرفت، ممکن می‌شد. بنابراین فعالیت‌های غیر دولتی از خط‌مشی‌ها و برنامه‌هایی سرمشق می‌گرفتند که از بالا برای آنها تعیین شده بود. مجادلات کنونی منعکس‌کنندهٔ نقاط قوتی است که این رهیافت به‌عنوان توسعهٔ زیرساخت‌ها و بقا در جهانی دوقطبی ارائه می‌داد؛ و ضعف‌هایش نیز با سرازیر شدن پدیدهٔ جهانی شدن به سوی دروازه‌های هند آشکار گردید. مسئله عمده و مورد بحث این است که روند جدید «آزادسازی» چه تأثیری بر فقرا، به‌عنوان اکثریت غالب در هند خواهد گذاشت. دستیابی به فضاهای جدید برای بخش خصوصی، که اکنون فارغ از قید و بندهای دست و پاگیر ایدئولوژیک هستند، نیاز به منابع و سازماندهی دارد. آیا در این سال‌ها، دولت از ایفای نقش اجتماعی خود سرباز زده است؟ یا اینکه ایفای این نقش را با ساختارهای دیگر و شرکای جدید تقسیم کرده بود؟ برای پاسخ به این سؤال‌ها باید توجه خود را به تشکل‌های غیر دولتی (NGO)[1] معطوف کنیم؛ که به مدت پنج دهه با تمام گروه‌ها در سراسر هند همکاری نمودند تا فاصله بین وعده‌های توسعه و واقعیت آن را کم کنند.

حدس و گمان دربارهٔ امکانات NGO ها با توجه به فهرست نام‌های مورد تردید قرار می‌گیرد. نه بدبینی نسبت به واژهٔ «غیر دولتی» و نه درک غلط از عبارت «داوطلبانه» به‌عنوان «افتخاری»، هیچ یک نمی‌تواند به درک انگیزه‌های این داوطلبان که از روی علاقه و تعهد دور هم جمع شده بودند کمک نماید؛ زیرا آنها از روی اجبار گرد نیامده بودند بلکه خود خواهان آن بودند. و این خودجوشی، چنان انرژی و شور و شوقی پدید آورد که منشأ اثرات بسیاری در سطوح مختلف شد. علاوه بر عباراتی که معمولاً از آن استفاده می‌شود می‌توان به گروه‌های ضربت، بنگاه‌های توسعه، گروه‌های هوادار، مؤسسات پشتیبانی و سازمان‌های داوطلب توسعه اشاره نمود.

1. Non Government Organization

اقدامات مردم هند در برگیرندهٔ بسیاری از نهضت‌ها، جنبش‌ها و مبارزاتی بوده است که تشکیل گروه‌های اجتماعی، مذهبی و ایدئولوژیکی زودتر آنها را به نتیجه رسانده است. و شخصیت‌های برجسته (مثل گاندی) یا مذهبی (مثل سوامی یوکاناندا در قرن نوزدهم و مادر تزار در زمان اخیر) الهام‌بخش بسیاری از آنان بوده است. اقدامات بسیاری برای جوابگویی به نیازهای محلی (مثل اقدامات پس از فاجعهٔ گاز بوپال)، یا قدرت‌مند نمودن گروه‌های غیر انتفاعی (به‌طور مثال در نواحی قبیله‌نشین)، یا برای برآوردن نیازهای آموزشی و تحقیقاتی صورت پذیرفته است. بعضی از این اقدامات در سطح محلی یا کوچکی آغاز شد و در همان حد باقی ماند مثل اقدام آناندوان[1] برای ایجاد مرکزی به منظور نگهداری بیماران جزامی در ناحیهٔ روستایی ماهاراشترا.

بعضی دیگر مانند گرام ویکاس[2] در ناحیهٔ اُریسا، کار خود را با تعداد معدودی از داوطلبان آغاز نمودند اما به‌تدریج صدها نفر را جذب خود نموده و گسترش یافتند. جنبش‌های بسیاری نیز عقاید و باورهای متفاوتی را ارائه می‌نمودند؛ به‌طور مثال مبارزات «چیپکو»[3] برای حمایت از جنگل‌های هیمالیا و یا گروه اصلاح‌گر «سوادیایا»[4]. افرادی نیز خود به مؤسساتی تبدیل شدند؛ مثل برنامه‌های بهداشت روستایی دکتر «آرول» در ماهاراشترا، خانه‌سازی‌های لوری بیکر برای فقرا در کرالا و یا تلاش‌های دکتر پی. کی. ستی[5] برای ساخت پای مصنوعی جایپور[6] که امروزه توسط هزاران معلول در کشورهای مختلف استفاده می‌شود. همچنین می‌توان به این فهرست اضافه کرد. مؤسسات خیریهٔ مذهبی، بنگاه‌های توسعه و گروه‌های خودگردانی که از طرف دولت، بعضی مراکز خارجی و یا کارمندان بازنشسته دولت ایجاد شده بود. این تنوع موجب غنای تاریخ و تجربهٔ این گونه تشکل‌هاست. تلاش‌ها و اقدامات مردم هند در طول تقریباً دو قرن همچنین پایه‌ای برای بنیان‌گذاری سازمان‌های توسعه در عصر حاضر و نیز تعهدشان برای ایجاد تغییرات اجتماعی بوده است.

---

1. Anandran
2. Gram Vikas
3. Chipko
4. Swadhyaya
5. P.K. Sethi
6. Jaipur

سفری در طول تاریخ

ایدهٔ فعالیت‌های مردمی ریشه‌ای عمیق در تاریخ هند دارد. اجتماعات مختلف قرن‌ها در جستجوی راه‌هایی بوده‌اند که بتوانند از طریق پیوندهای محلی نیازهای مشترک را برآورده سازند. این مؤسسات سنتی شامل شوراهای روستایی، که نوعی خودگردانی محلی داشتند، انجمن‌های قبیله‌ای، اتحادیه‌های صنفی، انجمن‌های برپاکنندهٔ جشن‌ها و فعالیت‌های کشاورزی و مراسم مذهبی و اجتماعی، و انجمن‌های زنان و جوانان، می‌شد. بنابراین به فعالیت‌های داوطلبانه در هند معاصر، ریشه در این گذشتهٔ غنی و نیز بازگشت به خود و احیاء ناشی از سلطهٔ استعمار دارد. این امر بیش از همه در نهضت آزادی‌خواهانهٔ هند، که مهاتما گاندی براساس قدرت بخشی شخصی و اجتماعی بنا نهاد، مشهود است. گاندی اعتقاد راسخ داشت که پایان دادن به سلطهٔ خارجی، قدمی حیاتی به سوی رهایی واقعی است. از نظر وی برای دستیابی به آزادی حقیقی، تمام مردم هند باید از یک زندگی برابر مبتنی بر احترام به دیگران و دوستی با منابع طبیعت برخوردار گردند. امروز پافشاری‌های او را تحت عنوان «دوام‌پذیری» یاد می‌نمایند.

جنبش‌های اصلاحی که بر تاریخ هند بسیار تأثیرگذار بوده‌اند، در سال‌های آغازین قرن نوزدهم شکل گرفتند. آنها در حقیقت واکنشی نسبت به تأثیر اندیشه‌های غربی بر آگاهی سیاسی و اجتماعی طبقه متوسط روبه رشد محسوب می‌شدند. متفکران هندی در عین حال که توجه‌شان را به ایجاد اصلاحاتی در وضعیت زنان و نجس‌ها متمرکز کرده بودند، اما آبشخور مذهبی خود را نیز حفظ کردند. چهرهٔ برجسته و پیشگام اصلاح‌گر بنگالی راجارام موهان روی[1] نمونهٔ بارز این امر است. اندیشه‌های روی توسط دیگر گروه‌های مذهبی اصلاح‌گر همچون «آریا ساماج» و هیئت راماکریشنا نیز منعکس گردید. میسیونرهای مسیحی که تا نواحی دوردست عزیمت می‌نمودند، اولین خدماتی که ارائه می‌دادند، آموزشی و بهداشتی بود. قانون ثبت مجامع سال ۱۹۸۰ که از آن زمان فعالیت‌های تشکل‌های غیر دولتی را قانونمند کرد ضرورت مؤسسات غیر دولتی را نمایان ساخت. در سایه

1. Raja Ram Moham Roy

این تلاش‌ها، آرام آرام بذر شعور ملی‌گرایی پاشیده می‌شد. نوعی همیاری، که ابتدا در مجامع آموزشی و سوادآموزی بروز یافت درکاهش پراکندگی‌های جغرافیایی و زبانی در هند مؤثر بود و پیوندهای استواری بین آنها ایجاد کرد. بزرگترین نماد این امر تأسیس کنگره ملی هند در سال ۱۸۸۵ بود که به نوبهٔ خود روند مبارزات آزادی‌خواهانه را تسریع نمود.

پس از بازگشت گاندی به هند (از آفریقای جنوبی) این تحولات مبنای تصمیم او برای استقرار محل فعالیتش در «سابارماتی آشرام»[1] در احمدآباد شد. در سی سال بعد، تمام تلاش او در جهت دمیدن روحیهٔ داوطلبی در فعالیت‌های سیاسی و بسیج تودهٔ مردم خلاصه می‌شد. از آن پس، گرایش به فعالیت‌های داوطلبانه در هند به بالاترین حد و ارزش خود رسید، که گاندی از آنها در کیفیت مبارزات آزادی‌خواهانه‌اش استفاده می‌کرد. چند دهه بعد، ویژگی‌های بارز وی، یعنی عزت نفس و انصاف، منبع الهام واکنش‌های مردم هند به چالش‌های توسعه در بحبوبه فشارهای «جهانی شدن» بود.

سرمست از آزادی

پس از رهایی از سلطهٔ استعمار در سال ۱۹۴۷، جنبش‌های اصلاحات اجتماعی نیز برای سازندگی ملی به دولت پیوستند. یک روحیه شاد و گروهی، عهد و میثاق محکمی بین آنهایی که در این زمان در رأس قدرت بودند و کسانی که در این زمینه فعالیت می‌کردند، ایجاد کرده بود. این امر از طریق جنبش‌های یاور دولت و نهادهایی نظیر خادی[2] و کمیسیون صنایع روستایی، که زمینه ایجاد فرصت‌های شغلی و تولیدی را فراهم می‌آوردند، پر و بال داده شد. در همین راستا مؤسسهٔ علوم اجتماعی تاتا[3] و دانشگاه «SNDT» در بمبئی دایر گردید تا جوانان هند را برای فعالیت‌های اجتماعی آموزش دهد. مؤسسات مذهبی نیز خدمات جدیدی مانند بهداشتی، آموزشی و مهارت‌های فنی ارائه می‌دادند. لوک شیکشا پرشیاد از هیئت

1. Sabarmati ASHRAM «خانقاه سابارماتی»

۲. Khadi؛ لباس‌ها و پارچه‌های دستباف.

3. Tata

راماکریشنا[1] نیز در شرق برنامه‌های جامع توسعهٔ روستایی خود را آغاز نمود که دامنهٔ آن تا ۱۵۰۰ آبادی در غرب بنگال و حومهٔ آن گسترش یافت. فعالیت‌های کلیسا نیز به برآوردن نیازهای اساسی مردم معطوف گردید؛ به‌طور مثال در هند مرکزی AFPRO (فعالیت برای تولید مواد غذایی) تکنولوژی‌های لازم را برای سیستم‌های سالم‌سازی آب آشامیدنی ارائه نمود. خوش‌بینی نسبت به ایجاد تحولات و تغییرات باعث پیدایش یک حس اعتماد و همکاری بین سازمان‌های دولتی و مؤسسات اجتماعی شد.

در ابتدای دههٔ شصت، نشانه‌هایی از اختلاف بین این دو زوج آشکار گردید. کم‌کم تردیدهایی نسبت به مدل «اقتصاد مرکب» بروز کرد و این سؤال پیش آمد که آیا این مدل می‌تواند یک زندگی مطلوب برای اکثریت مردم هند ایجاد کند. در حالی که اوضاع برای گروهی بهتر می‌گردید، فاصلهٔ بین فقیر و غنی عمیق‌تر می‌گردید. در این دهه دوره‌هایی از رکود اقتصادی پدید آمد که با بحران‌های سیاسی همراه بود. عده‌ای برای از بین بردن فقر به راه‌حل‌های مارکسیستی روی آوردند. در حالی که شورش مائوئیستی در مرکز پلیس «ناگزالباری[2]» در غرب بنگال نقطهٔ عطفی با پیامدهای ماندگار بود، حزب حاکم کنگره چهره‌ای سوسیالیستی‌تر و مردمی‌تر از خود نشان داد. جنبش‌های دانشجویی نیز با فصل‌هایی از سکون و آرامش یا طغیان و آشوب، در صحنه حضور یافتند. اینها بدیل‌های دیگر توسعه، که توسط رهبر کارآزمودهٔ سوسیالیست، «جایاپراکاش نارایان» و پیروان او پیشنهاد گردیده بود، را محک می‌زدند. با ورود میلیون‌ها مهاجر از ناحیه‌ای که مدتی بعد بنگلادش نامیده شد، فعالیت‌های امدادی داوطلبانه در سال‌های ۱ ـ ۱۹۷۰ مضاعف گردید و توجه تشکل‌های غیر دولتی شمال کشور به این تجارب و همچنین سازمان‌دهی اقدامات همتایان هندی خود در قالب سازمان‌های توسعه معطوف گردید. پیوند میان شمال و جنوب خیلی زود به یکی از ویژگی‌های فعالیت‌های داوطلبانه این مرز و بوم تبدیل گردید.

نارایان، الهام‌بخش گروهی از رهبران جوان با انگیزه‌های سوسیالیستی و

1. The Lok Shiksha Parishad of the Ramakrishna Mission

2. Naxalbari

حمایت از اندیشه‌های گاندی گردید و آنها را گردهم آورد. این گروه سرخورده از خشونت‌هایی از نوع «ناگزالیت» و نیز عدم کارآیی‌های سیاسی، دعوت نارایان را برای ایجاد یک «انقلاب همه‌جانبه» از طریق اقدامات و سازمان‌دهی‌های در سطح تودهٔ مردم و به سرپرستی دانشجویان، اجابت کردند. افرادی نیز از فراسوی مرزها تأثیراتی از خود به‌جا گذاشتند: ایدهٔ «آموزش ستمدیدگان» پائولوفریر، تأثیری به مراتب گسترده‌تر از ارتباطش با کلیسا برجای گذاشت. به هنگام اعلام وضعیت فوق‌العاده در سال ۱۹۷۵ آزادی بیان و عمل به شدت سرکوب شد. این ضربه با قربانی نمودن گروه‌های فعالیت‌های داوطلبانه به اوج شدت و حدت خود رسید. در عصر یک سال محدودیت‌های بیشتر دیگری پس از تصویب قانون «مقررات مشارکت‌های خارجی» سال ۱۹۷۶ اعمال گردید؛ این قانون که به ظاهر برای مقابله با خرابکاری تصویب شده بود، در حقیقت روابط بین NGO ها و دولت را اندکی تیره ساخت.

اگرچه این دورهٔ کوتاه بود اما کل فرایندهای سیاسی هند را مورد ارزیابی مجدد قرار داد. فرایند سیاسی شدن نسلی که در دوران استقلال نضج گرفته بود، از هم فرو پاشید. فعالیت‌های داوطلبانه نیز به واکنشی در خلأ تبدیل شدند. این امر منجر به جستجو برای جایگزین‌های مؤثر دیگری شد. در حالی که امیدهای «انقلاب همه‌جانبه» نیز به‌تدریج تبدیل به یأس می‌گردید، مبارزه علیه وضعیت فوق‌العاده، ایدئولوژی‌های چپ و راستی را به ارمغان آورد. اکنون همهٔ آنها دربارهٔ مسئله توسعه اتفاق‌نظر داشتند. درستکاری، مشارکت مردم و تأکید بر نیازهای گروه‌های هدف به‌عنوان بینش‌های حاکم ظهور یافتند و این واژگان برای بیان مشکلات ظاهراً مقطعی حل آنها از طریق پروژه‌های کوتاه‌مدت با هدف اعتماد به نفس استفاده می‌شد.

مبارزات در جهت آگاهی اجتماعی با الهام از موارد مشابه در دیگر کشورهای شمال و جنوب به سرعت در دهه ۸۰ فزونی یافت. مفاهیم حقوق بشر در جوانب مختلف ـ از جمله جنسیت،، محیط، سرپناه و حمایت از کودکان ـ ورود به بخش توسعهٔ مشاغل حرفه‌ای برای فعالیت اجتماعی، پزشکی، تکنولوژی، علوم و مدیریت را موجب شدند. مؤسساتی که پیش از این ایجاد شده بودند، اکنون نقش

الگوهای تجربه را بازی می‌کردند. از بین این مؤسسات می‌توان به سوامندیر[1]، مرکز تحقیقات فعالیت اجتماعی در راجستان، اتحادیهٔ توسعهٔ «رایالاسیما» در آندراپرادش و اتحادیه زنان SEWA درگجرات اشاره نمود. این مؤسسات نیز به نوبهٔ خود افراد فرهیخته‌ای را به جامعه معرفی نمودند که نقش بسزایی در ایجاد سازمان‌های جدید توسعه ایفاکردند. حمایت‌های دیگری نیز از طریق سازمان‌های تحقیقاتی، آموزشی و فنی ارائه می‌شد. به‌عنوان نمونه می‌توان به انجمن تحقیقات مشارکتی در آسیا (PRIA) و شورای پیشبرد تکنولوژی روستایی و فعالیت‌های مردمی (CAPART)، که تحت نظارت دولت بود، اشاره نمود. این شورا در ابتدای دههٔ بعد توانست سالانه هزار پروژه را با بودجه‌ای بالغ بر ۲۵۰ میلیون روپیه یاری نماید. طراحان و معماران آموزش‌دیده به همراه صنعتگران هندی گروه‌های کاری تشکیل داده و در جهت احیای هنرها و پیشه‌های سنتی (از طریق تشکل‌های غیر دولتی مانند انجمن صنایع دستی هند، دست‌کار[2] و اورمال[3]) و نیز حفظ محیط زیست، که اتحادیهٔ ملی میراث فرهنگی و هنری هند (INTACH) پیشرو این جریان بود، اقداماتی انجام دادند.

از آنجاکه تغییراتی اساسی در سیاست اقتصادی ظهور یافت، دولت تلاش‌های خود را برای آزادسازی از طریق عقد قرارداد با NGO ها به منظور اجرای برنامه‌های فقرزدایی آغاز نمود. از هیئت‌های تکنولوژی «راجیو گاندی» می‌توان به‌عنوان مراکزی برای کنترل اقدامات و نوآوری‌های منابع و مراجع مختلف برای دستیابی به اولویت‌های توسعه نام برد. این اولویت‌ها تمام مسائل را از آب آشامیدنی و لوله‌کشی فاضلاب گرفته تا ارتباط از راه دور، سوادآموزی و تولید دانه‌های روغنی در بر می‌گرفت. هنگامی که جوان‌ترین نخست‌وزیر هند تمامی فعالان امور اجتماعی و تکنوکرات‌ها را به پیوستن به این راه فرا خواند، یک اصطلاح جدید به واژه‌نامهٔ توسعه هند افزوده گردید: «حرفه‌ای‌گرایی».

آشکار شدن نقش‌ها

موضوعات مطرح در دههٔ هشتاد امروزه از طریق قدرتمند شدن الگوهایی بیان

1. Sewa Mandir
2. Dastkar
3. Urmul

می‌شود که در مواردی نظیر جنسیت، محیط و حقوق بشر نمود یافته است. هدف این مدل‌ها دوام‌پذیری از طریق ارائه دورنمایی کلان از فعالیت در سطح توده‌ها و رهیافتی برنامه‌ریزی شده برای حل مشکلات است. هندوستان با بیش از ۱۵ هزار تشکل غیر دولتی ثبت شده (به غیر از بالغ بر ۱۰۰ هزار گروه مردمی شناسایی شده) آمادگی لازم را برای توسعهٔ اجتناب‌ناپذیر سیاست‌های جدید تمرکززدایی و ابتکار عمل محلی دارا می‌باشد. مهمترین اقدام در این راستا قانون اساسی سال ۱۹۹۳ برای گسترش و تقویت نظام سنتی شوراهای روستایی به منظور خودگردانی روستاها بوده است. شوراهای روستایی بر عهده گرفتن برنامه‌ریزی و اجرای طرح‌های آتی توسعه، مهمترین تغییر جهت قدرت را پس از استقلال نشان می‌دهد. و این تحول و تغییر بدون آماده نمودن دست‌اندرکاران توسعه امکان‌پذیر نیست.

فراهم آوردن این‌گونه منابع انسانی نیاز به مؤسساتی دارد که حضوری پایداری در نواحی محلی داشته و اعتماد محلی را جلب کند. فرصت‌ها و چالش‌های بخش NGO مشهود است. دستورالعمل‌های سیاست تقویت شوراهای محلی در هشتمین برنامهٔ پنج ساله این‌گونه مطرح می‌گردد: «لازم است تا یک جنبش مردمی در سراسر کشور توسعه یابد. ابتکار عمل و مشارکت مردمی باید نقش کلیدی در کل فرآیندهای توسعه داشته باشند. این امر از طریق حوزه‌های ذیل صورت می‌گیرد: آموزش (به‌ویژه سوادآموزی)، بهداشت، برنامه‌ریزی خانواده، استفاده بهینه از زمین‌های کشاورزی و اصلاحات ارضی، آبیاری، دامپروری، محصولات لبنیاتی، مدیریت سیستم‌های آب‌رسانی، جنگل‌داری، شیلات، پرورش کرم ابریشم و غیره». تعجبی ندارد که امروزه در هر طرح و پروژه‌ای بر ضرورت مشارکت NGO ها تأکید می‌شود.

در کنار این امکانات گسترده، معضلات جدیدی نیز به‌وجود می‌آید. یکی اینکه آیا همکاری پیشنهادی به معنای درخواست عضویت توأم با تهدید نسبت به عقاید و هویت‌هاست. آیا برآوردن نیازهای جدید مستلزم حضور طولانی‌تر NGO، با تمام مضامین چنین تعهدی می‌باشد. همچنین در سطح بین‌المللی علاوه بر اینکه بر مشارکت NGO ها اصرار می‌شود، رعایت استانداردهای عالی سازمان‌دهی، پاسخگویی و شفافیت نیز مورد درخواست این مفاهیم جدید بوده و برای بسیاری در این بخش تهدید به‌شمار می‌رود. بنابراین، یک نبرد عقیدتی با خط‌مشی‌های

هماهنگی ساختاری، که هم‌اکنون در اقتصاد هند در حال اجراست، وجود دارد. بسیاری از فعالین سیاسی، نظام فراگیر تمرکززدایی فعلی را به‌عنوان حمله‌ای مستقیم به‌نظام‌های معیشتی ضعیف و نیز عامل افزایش جابه‌جایی‌ها، مهاجرت و حاشیه‌نشینی در کشور معرفی می‌نمایند. بنابراین عاقبت فرصت‌های تازه ممکن است به میزان زیادی به چگونگی تفاهم‌های جدید بین شرکایی با گذشتهٔ بی‌ثبات بستگی داشته باشد.

تغییرات کنونی به‌وجود آمده در روابط بین NGO ها و قدرت سیاسی حاکم می‌تواند تداوم قابل ملاحظه‌ای یابد. در طول تمام این سال‌ها، سازمان‌های داوطلبانه، دولت را به‌عنوان تنظیم‌کننده و مهمترین محرک در بخش‌های توسعه شناخته و استفاده از منابع توسعه را حق انحصاری او دانسته است. با گسترش نیروهای بازار، اساس و شالودهٔ این موقعیت هم‌اکنون متزلزل گردیده است. نشانه‌های این تغییر برای بخش داوطلبانه چنان گسترده و عمیق است که برای مقامات حاکم، هر دو این بخش‌ها با یک گذشته ایدئولوژیکی در مبارزه هستند، گذشته‌ای که اکنون باید با عمل‌گرایی فعلی مرتبط گردد.

از آنهایی که قبلاً در این مشارکت‌ها منفعل بوده‌اند، انتظار می‌رود که نقش مدیران را ایفا کنند. دفعات مکرر مراجعهٔ مشاوره‌ای به NGO ها در خصوص سیاست‌ها و برنامه‌های رسمی دولت گواه این امر می‌باشد. اما اینکه آیا مشاوره و رهنمودهای آن به‌عنوان یک همتای برابر، ارزش و اهمیت داشته باشد، خود مسئلهٔ دیگری است. جابه‌جایی قدرت و تسلط کار آسانی نیست؛ به‌ویژه زمانی که هر دو سوی این جابه‌جایی محتاط باقی می‌مانند. برای مقامات حاکم ممکن است استقلال کسانی که تا دیروز وابسته به آنها بودند، خوشایند نباشد. زیرا از آن می‌ترسند که زمام امور به‌دست کسانی افتد که شایستگی اداری آنها مورد تردید است. NGO ها نیز به نوبهٔ خود با هر چیزی که شادابی و شور و شوق آنها را مورد تهدید قرار دهد، سر ستیز دارند. بنابراین وقتی که افکار عمومی، که بسیار قدرتمندتر ازگروه‌های پراکنده و سازمان نیافتهٔ داوطلب می‌باشند، با شور و اشتیاق پذیرای برنامه‌ها و سیاست‌های جهانی شدن بازار محور می‌شوند، ایجاد توافق بین این دوگروه کار آسانی نیست. اما هنوز هم امید به ایجاد ارتباطی آسان‌تر، از طریق جریان‌های جهانی رسوخ یافته به مرزهای هند، وجود دارد.

حکومت‌ها تنها مراکز قدرت برای حل معادله‌ها نیستند و اقتدار گروه‌های منزوی و حاشیه‌نشین، تهدیدی جدی برای شبکهٔ دلالان قدرت محسوب می‌شود. بنابراین تقابل، اجتناب‌ناپذیر است. این شبکه شامل افرادی می‌شود که سلطهٔ خود را مدیون سنت، ثروت و یا رابطه می‌باشند. در هر حال تلاش برای سرکوب ابراز مخالفت‌ها در شکل‌های مختلف بروز یافته؛ این دامنه از یک طرف موانع اداری و تهدیدات مالی و از طرف دیگر خشونت‌های جسمی و طرد و از خود راندن افراد را در برمی‌گیرد. ربودن و ناپدید شدن سانجوی گوسه[1]، نابغهٔ جوان و عضو AVARD در آسام، قتل و کشتار هواداران فرقه ژزوئیت در ایالت بیهار و همچنین منع تشکیل NGO ها در مناطقی از آندراپرادش توسط یک گروه مردمی مارکسیست، همه هزینه‌های گزافی است که به هنگام فرصت دادن به محرومان برای پیشرفت و کسب موقعیت، پرداخته شده. برای بقا ممکن است به نوعی مهارت‌های سیاسی نیاز باشد که گروه آنها از آن دوری نموده است. «گویا در این سالگرد درخشان از موجودیت ما به‌عنوان یک ملت «آزاد»، بار دیگر به ما یادآوری می‌شود که ما حقیقتاً یک ملت «آزاد» نیستیم. چون آزادی این نیست که انتخاب کنیم کجا و با چه کسانی فعالیت کنیم؛ بلکه به این دلیل است که بحث و جدل صلح‌آمیز و صداقت و شرافت در حال بی‌قدر شدن است.»

سیاست‌های متزلزل تهدید و ارعاب بیشتری به‌وجود می‌آورد. این سیاست‌ها به هواداران و اعمال نفوذهای جدیدی نیاز دارند. در هجوم نیروهای بازار، الویت با سرمایه‌گذاری برای ایجاد یک زندگی با کیفیت قابل قبول برای میلیون‌ها نفر می‌باشد. در لیست بلند بالای ضرورت‌ها و نیازهای معوق، چالش‌های جدیدی ظهور یافته‌اند. از این چالش‌ها می‌توان به مهاجرت و تأثیر آن بر مراکز شهری، بحران‌های زیست محیطی، فروپاشی ساختارهای شناخته شدهٔ خانوادگی، هشدارهای خطرناک در تولیدات کشاورزی، بیماری ایدز و دیگر بیماری‌های فراگیر اشاره نمود. مقابله با این چالش‌ها، نیازمند سیاست‌های تمرکززدایی، انتقال قدرت و منابع در کنترل واقعی گروه‌ها و مجامع مختلف است.

میزان نفوذ چنین سیاست مردمی در NGO ها نسبتاً نادر می‌باشد. روابط

---

1. Sanjoy Ghose

متقابل NGO ها درگذشته، بیش از آنکه براساس اعمال نفوذ گروه‌های ذی‌نفع شکل گرفته باشد، معمولاً به تماس با تصمیم‌گیرندگان محدود می‌شده. چنانچه NGO ها ظرفیت برقراری ارتباط با گروه‌های ذی‌نفع را گسترش دهند، می‌توانند به دستاوردهای بیشتری نائل گردند. مبارزات ملی برای حق مسکن بر تغییر سیاست‌های کشور تأثیر گذارده است. هشدارهای مرکز علوم و محیط در سطح بین‌المللی نیز انجمن داوطلبانه بهداشت هند (VHAI) توانسته است سیاست دارویی کشور را از طریق شبکه‌ای متشکل از ۳۰۰۰ خانهٔ بهداشت در ۱۷ ایالت، تحت تأثیر قرار دهد. تجربهٔ دادخواهی برای منافع عمومی و گروهی نیز روبه رشد می‌باشد. از این موارد می‌توان به حمایت از گروه‌های اقلیت و کارگری، نواحی‌ای چون دون[1] در تپه‌های هیمالیا و درهٔ ساکت در ایالت کرالا و نواحی فراموش شدهٔ دیگری در سراسر کشور، و افراد مبتلا به ایدز، اشاره کرد. مبارزات گروه مَزدور کیسان شکتی سنگتان[2] در راجستان، نقطهٔ عطفی در این راستا بود که برای انجمن‌های روستایی حق آگاهی از چگونگی صرف هزینه‌های توسعهٔ محلی را با زیر سؤال بردن «قانون اسرار اداری» مربوط به دورهٔ سلطهٔ استعمار، به‌دست آورد.

مدیریت حرفه‌ای

پیدایش عامل اصلی در این موقعیت، تقاضای روزافزون برای عملکرد حرفه‌ای بخش داوطلب می‌باشد؛ یعنی: اثبات توانایی‌اش برای ارائه مؤثر خدمات گسترده و متنوع برای عوامل قدیمی‌تر که «داوطلبی» برای آنها عبارت بود از یک نظام ارزشی پیش از استقلال که در فداکاری‌ها و از جان گذشتگی‌های چشمگیر و بزرگ نمود می‌یافت، زبان بیگانه و حرفه‌ای مدیریت معاصر به منزلهٔ قربانی شدن احساسات و عواطف قلبی می‌باشد. برای دیگران «سازمان» یک ضرورت قانون که طبق قانون ثبت شرکت‌ها و جوامع سال ۱۹۸۶ درخواست شده و بیش از یک قرن است که همچنان بر این بخش‌ها حاکم می‌باشد. در نسل جدیدی از زنان و مردان جوان، که دست‌پروردهٔ مؤسسات تخصصی‌اند و متعهد به ایجاد تحولات اجتماعی می‌باشند، تضاد مختصری بین ارزش‌ها و ساختار مشاهده می‌شود. از نظر

1. Doon
2. Mazdorr Kisan Shakti Sangathan

آنها بدون مهارت‌های مدیریتی، برنامه‌ها موفق نبوده و نخواهند شد. این گروه مجهز به تحلیل‌های نسبت و مقرون به صرفگی زبان رایج در اتاق هیئت مدیره را با خود به ارمغان آوردند تا بتوانند بر مسائلی همچون بی‌عدالتی، محرومیت و حقوق بشر تأثیر گذارند. از طریق این تنش‌ها و خواسته‌های ظاهراً ستیزه‌جویانه، ضرورت جدیدی پدیدار گشته: معیارهای سنجش عدالت، توسط این بخش تعریف شده و برای ارزیابی عملکرد خودشان از آن بهره‌مند می‌شوند.

در تنوع رهیافت‌ها و ایدئولوژی‌های گوناگون، برای دستیابی به اطلاعات و تجارب مختلف، ایجاد شبکه‌بندی مؤثر ضروری به‌نظر می‌رسد. این امر یکی از اجزای اساسی در فعالیت و اقدام جمعی در برابر فجایع زیست محیطی مانند انفجار گاز بوپال، و همچنین محافظت از منابع طبیعی و معادن و برخورد با مسئله بحرانی و پیچیدهٔ بیماری ایدز بوده است. همکاری نیز برای اتحادیه‌ای که بخواهد در برابر تهدیدها ایستادگی کند، ضروری و حیاتی است. اگرچه هنوز هم همکاری و همیاری در این بخش به آسانی میسر نمی‌شد. گسترهٔ متنوع تعهدات و ایدئولوژی‌های آنان به سادگی آشتی‌پذیر نبود. برای ارزیابی مجدد آنچه پیش از این به‌عنوان تفاوت و تضاد بین عمل‌گرایی و حرفه‌ای‌گرایی محسوب می‌شد، در حال انجام است. نسل جدیدی از حرفه‌ای‌ها شروع به اتخاذ معیارهای خاص خودکرده که شامل رضایت شغلی و دورنماهایی می‌شودکه فرصت‌های سودآورتری در بازار برای آنها به ارمغان می‌آورد. ورود این گروه جدید، تضاد جدیدی نیز با خود به همراه آورده: آیا یک بخش داوطلب «حرفه‌ای شده» می‌تواند به نظام‌های جرح و تعدیل انعطاف‌ناپذیر سنت تن بدهد؟ یا اینکه احترام جدیدی برای خرد و تجارب بالقوهٔ تودهٔ مردم قائل می‌باشد؟ همین طورکه روش‌های مدیریت به یک موضوع کلیدی تبدیل می‌شوند روش‌های برجستهٔ رهبری فردی و معیارهای مدیریت حرفه‌ای گذشته، در محیطی فوق‌العاده متغیر و متحول، مورد سؤال قرار می‌گیرند.

تأمین بودجهٔ حرفه‌ای‌گرایی

زمرمهٔ حرفه‌ای‌گرایی به‌طور مستمر در طول مبارزات NGO ها باری افزایش و ادارهٔ منابع مالی کشور به گوش رسیده است. تأمین بودجه نیز به‌طور سنتی از دو منبع صورت می‌پذیرفته است: دولت وکمک‌های آن سوی مرزها. در مدت کوتاهی

پس از استقلال، هیئت‌هایی خصوصاً برای هدایت پشتیبانی‌های دولت از بخش اجتماعی تشکیل گردید. از بین آنها می‌توان به «انجمن صنایع روستایی»، که طرفدار نظریات گاندی در خصوص تولید غیر متمرکز است، و همچنین «انجمن مرکزی رفاه اجتماعی» اشاره نمود. کمی بعد مؤسسات سرمایه‌گذاری تخصصی‌تری نیز ظهور یافتند، مانند: CAPART و «سازمان اصلاح زمین‌های بایر» (SPWD). وزارتخانه‌ها و نهادهای مختلف نیز در اجرای پروژه‌های خود NGO ها را به همکاری پذیرفتند. اما روابط آنها کم‌کم با تنش‌های تهدید و ترغیب و متهم کردن یکدیگر به ناشایستگی، بی‌لیاقتی، فساد و رشوه‌خواری تیره گردید.

سرمایه‌گذاری خارجی نیز به محض اینکه فرصت‌هایی طلایی برای فعالیت‌های ابداعی و اشتراکی فراهم نموده، به موضوعی بسیار حساس‌تر تبدیل شده. در حالی که به اعتبار حکومت‌های پیاپی در هند به‌خاطر دلبستگی‌شان به کمک‌های بین‌المللی هیچ خدشه‌ای وارد نمی‌شود، اما اقدام NGO ها برای دریافت کمک‌ها و هدایای فراسوی مرزها می‌تواند با شک و سوءظن نگریسته شود. بخشی از این بدبینی‌ها به زمانی برمی‌گردد که حدس زده می‌شد NGO ها مورد توجه CIA است. کمی بعد، نیروهای بنیادگرا و جدایی‌طلب به فکر نفوذ در این تشکل‌ها افتادند. هنوز هم هرگاه منافع گروه‌های قدرتمند به‌خاطر مبارزات تحت رهبری NGO ها به خطر می‌افتد از برچسب «عوامل بیگانه» و هیاهو و جنجال‌های این‌گونه استفاده می‌شود. این بدگمانی ریشه‌های دیگری، نظیر بی‌اعتمادی به اقلیت‌هایی که با خارج ازکشور ارتباطاتی دارند، نیز دارد. این بدگمانی همچنین به دوران قبل از استقلال برمی‌گردد، دورانی که می‌توان نفوذ بیگانه را در پشت اقداماتی گروهی، که با نوعی اعتماد به نفس ستیزه‌جویانه تحریک شده بود، دید.

علی‌رغم تمام این موارد خارج در صدر برنامه‌های گروه‌های داوطلب قرار گرفته و اشکال مختلفی دارد. بعضی از این کمک‌ها از طریق مؤسسات دوجانبه و چندجانبه در برنامه‌های رسمی صورت می‌گیرد؛ همانند کمک‌های بانک جهانی UNDP یا یونیسف. علاوه بر این، سازمان‌های خیریهٔ غیر رسمی در فراسوی مرزها مانند اوکسفام[1]، بنیاد آقاخان و GTZ نیز به تعدادی از NGO ها یاری می‌رسانند،

1. Oxfam

البته NGO هایی که توانسته‌اند تأییدیهٔ لازم را با توجه به شرایط سخت قانون مشارکت‌های خارجی کسب کنند؛ ضمن اینکه بسیاری دیگر نیز در صف دریافت چنین مجوزی هستند. در حالی که اهمیت کمک‌های خارجی به‌طور غیر قابل انکاری ثابت شده است، اما در عین حال مجموعه‌ای از برنامه‌های کاری که در جای دیگری تنظیم شده را نیز با خود به همراه می‌آورد. وقتی کمک‌کننده و کمک‌ها در سطح بزرگی باشد، این محافل نیز مصرترین خواستار «حرفه‌ای‌گرایی» می‌باشند. آنها در مقابل کسانی که به شایستگی مدیریتی به‌چشم خیانت به سوداگری و تجارت می‌نگرند، کمترین صبر و تحمل را نشان می‌دهند.

امروزه کسب مهارت‌های لازم برای جمع‌آوری اعانه از جمله عوامل کلیدی و در صدر الویت‌های NGO هاست تا بخش عمده‌ای از نیازهای خود را از منابع داخل تأمین کرده و در عین حال منابعی خارجی نیز به‌دست آورند. این نیاز، مستلزم داشتن ارتباط نزدیکتر با شرکت‌های سهامی هند می‌باشد، که زمانی اصلاً دنبال سودآوری نبودند. اکنون دنیا متحول شده است. آنچه دیروز مازاد و اضافی به‌شمار می‌آمد، امروز لازمهٔ ادامهٔ حیات NGO ها محسوب می‌شود. شرکت‌های سهامی، دیگر معتقدان به اصالت عمل را خرابکار و انسان‌دوستی را به‌عنوان دستگیری و صدقه نمی‌نگرند. همکاری‌ها و مشارکت‌های جدید همه مسیری یکسان نشان می‌دهند. سازمان ALERT که به معالجهٔ بیماران جزامی در بمبئی مشغول می‌باشد، سالانه حدود ۵ میلیون روپیه از طریق فعالیت‌های مشارکتی گردآوری می‌کند؛ سازمان Oxfam هند نیز اخیراً ۳ میلیون روپیه در اولین اقدام برای جلب چنین حمایت‌هایی به‌دست آورده است. بنگاه‌های تبلیغاتی نیز به سازمان «شما و یاری به کودکان» (CRY) کمک کرده‌اند تا این سازمان بتواند از طریق فروش کارت‌های تبریک، سالانه ۵۰ میلیون روپیه جمع‌آوری کند. سازمان CHETANA، به‌عنوان یک گروه بهداشتی، نیز اخیراً مراکز بازرگانی و NGO ها را در احمدآباد گرد هم آورده است تا زمینه‌های مشارکت و حمایت آنها را فراهم کند. بررسی‌های مربوط به حمایت‌های گروهی که از طرف بنیاد «فورد» صورت گرفته، خوانندگان مشتاقی یافته است. به محض اینکه شرکای جدیدی ظهور پیدا می‌کنند، ضرورت احیاء روابط قبلی در یک بستر تازه‌تر احساس می‌شود.

از آنجا که مسلمات ایدئولوژیکی به مرور به تاریخ می‌پیوندند و تغییر

جهت‌های سیاسی با سرعت سرسام‌آوری ظاهر و ناپدید می‌شوند، بنابراین ثبات پایدار NGO ها در گرو گشودن باب گفتگو با سیاستمداران می‌باشد. زدودن میراث تلخ بدگمانی‌ها و دشمنی‌ها کار آسانی نخواهد بود، زیرا در نظر بسیاری سیاست به معنای ناپاکی و رذالت می‌باشد. همچون سال‌های گذشته، این نوع ارتباطات هنوز هم ممکن است در سطح محلی بحران‌زا باشد؛ یعنی جایی که احزاب کادری یا گروه‌های ایدئولوژیکی، به اقدامات داوطلبانه به‌عنوان تهدیدی برای تسلط و نفوذ خود نگاه می‌کنند.

احساس خطر ناشی از آلوده شدن دست‌ها به واسطهٔ ارتباط با غول‌های تجاری و رؤسای سیاسی ممکن است ناشی از کنکاش اخیر در قیافهٔ حق به جانب گروهی از آنها باشد که در پشت این ظاهر، رسوایی‌های زیادی داشته‌اند. هند همچنین ناظر رشد قارچ مانند NGO های دروغین در قالب مافیاهای سیاسی و تجاری بوده که تنها برای تصرف منابع اختصاصی سازمان‌های داوطلب شکل گرفته‌اند. تازه‌ترین مورد در این زمینه، اعلامیهٔ CAPART در مورد فهرست بنگاه‌هایی که عملکرد مالی غیر قانونی داشته‌اند بود. همچنین ضرورت قوانین و مقرراتی برای ادارهٔ این سازمان‌ها مورد بحث بوده است، و از جمله این بحث که هر گونه نظمی بایستی خود خواسته باشد.

فرصت‌های آینده

بنابراین فعالیت‌های داوطلبانه در دههٔ ۱۹۹۰ به همان میزان که با فرصت‌های تازه روبه‌رو گردید با تقاضاها و مسئولیت‌های جدید نیز مواجه شد. آنچه به‌عنوان اصلاح اجتماعی آغاز گردید، مسیرش را به‌سوی توسعه و بسیج تغییر داد. دستورات و جهت‌های نو، از جمله اصلاحیه‌های قانون اساسی برای شوراهای روستایی، بدون استفاده از ظرفیت تودهٔ مردم تحقق نخواهد یافت. واگذاری روندهای تصمیم‌گیری به بخش‌های داوطلب در برخی کشورها باعث شده این بخش در مرکز فرآیندهای توسعه در برخی کشورها (مثلاً کشور همسایه بنگلادش) نیز سیاسی (از جمله در بعضی قسمت‌های آفریقا و جنبش صلح سبز اروپا) قرار گیرد. هنگامی که اوضاع در هند آرامتر باشد، تحول نیز انکارناپذیر است. کمک‌کنندگان با نفوذ، به سازمان‌های غیر دولتی (NGO) به‌عنوان جایگزین‌های

مؤثرتری برای هدایت کمک‌های خود می‌نگرند، به‌خصوص پس از اعتراف صادقانهٔ نخست‌وزیر فقید راجیوگاندی، مبنی بر اینکه اعتراف صادقانهٔ کمتر از ۱۵ درصد پرداخت‌های دولت در راستای برنامه‌های فقرزدایی عملاً به‌دست افراد مورد نظر رسیده است.

بنابراین بخش داوطلب امروزه می‌تواند بدون وجود موانع بازدارنده‌ای که در گذشته وجود داشت، منابع و حمایت‌های لازم را برای تحقق ایده‌ها و تجاربش به‌دست آورد. این بخش به‌ویژه برای هدایت آن دسته از فعالیت‌هایی که هنوز ناشناخته است، بسیار سودمند است؛ مانند جنسیت، حقوق کودکان، محیط زیست، بهداشت دوران بارداری، بهداشت شغلی، و حمایت از مصرف‌کننده. هر چالشی فرصتی بزرگتر به همراه می‌آورد که از جنوب اکالاویا[1] در مادیاپرادش و با اقدامات گروه «کرالاساهیتا پریشاد»[2] سرچشمه می‌گرفت، و همچنین آگاهی‌های زیست محیطی مرکز آموزش محیطی درگجرات و در نهایت همکاری‌های INTACH با مدیران چندین مرکز مهم تاریخی و زیست محیطی فناوری‌های قابل دسترس ــ از شبکه‌های کامپیوتری گرفته تا دانش بومی که مدت‌ها مورد بی‌توجهی قرار گرفته بودــ در تجاربی از قبیل امرار معاش‌های قابل دوام با جایگزین‌های دیگر توسعه، به کار گرفته می‌شود، یا برای ترویج ارتباطات کارآفرین و مبتکر از طریق شبکهٔ ترویج ابداعات تودهٔ مردم (GIAN) در مؤسسهٔ مدیریت هند (احمدآباد) مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. حمایت از مهارت‌ها و فناوری‌های جدید نیز از طریق دانشکده‌های مهندسی و طراحی، مؤسسات مدیریتی و انجمن‌های تحقیقاتی نظیر سازمان تحقیقات فضایی هند (ISRO) ارائه شده است. مکانیسم‌های جدید مالی، به‌ویژه مطابق با توانایی‌های NGO هایی چون بانک‌های زنان که توسط SEWA در احمدآباد تأسیس شده است و دیگر مؤسسات مالی کوچکتری که از الگوهای بنگلادشی الهام گرفته، در نظر گرفته شده است. از بین سازمان‌هایی که به مؤسسات آموزشی حرفه‌ای، چون دانشگاه‌ها، راه یافته‌اند، NGO ها نیز باید با سایر بنگاه‌ها و سازمان‌های جذب مغزها، در این زمینه رقابت کنند.

تأثیرگذاری بر افکار عمومی نسبت به این فرصت‌ها، دیگر راهی برای بخش

1. Ekalavya
2. Keralasahitya Porishad

داوطلبانه نخواهد بود. حمایت مؤثر تنها راهی است که محیط را آمادهٔ تغییر و تحول اساسی خواهد ساخت. اگر گرایش به آزادی اقتصادی و هماهنگی ساختاری، مسائل پیچیده‌ای همانند عدالت و رعایت حقوق را مطرح می‌سازد، در عوض این گرایش‌ها فضای سیاسی مناسب‌تری برای برداشتن فشار و نظارت دولت بر مردم فراهم می‌سازند. اکنون سطح وسیعی از بدیل‌های توسعه مورد قبول همگان هستند. این فضای سیاسی، مهارت‌های سیاسی خاص خود را می‌طلبد. به‌نظر می‌رسد که نسل جدید رهبران NGO بسیار توانمندتر در ایجاد ارتباط بین مهارت‌ها و آموزش‌های حرفه‌ای می‌باشند. این وضع برای تیم‌هایی که قادر به تحلیل و به‌کارگیری مؤثر بستر اجتماعی و سیاسی متغیر باشند و کمتر تحت تأثیر گرایش‌های ایدئولوژیکی باشند، خویش یُمن خواهد بود. هرچند تضاد دیرین بین عمل‌گرایان و حرفه‌ای‌گرایان ممکن است کنار گذاشته شده باشد، اما احتمالاً آتش‌های زیر خاکستر همچنان باقی مانده‌اند. تجربه به‌کرات نشان داده است که کل دخالت‌های در امر توسعه شدیداً سیاسی است و منبعی برای تأمین قدرت پایدار.

بزرگترین فرصت برای نسل امروز این است که از تاریخ و تجربهٔ کشور برای ساختن یک الگوی توسعهٔ کاملاً مناسب زمان خود، الهام بگیرند. در این صورت، مسائل مربوط به انسان و طبیعت می‌توانند در قالب درکی مشترک از آنچه که عبارت است از زندگی‌ای با کیفیتی قابل قبول برای نسل امروز و آینده، گردهم آیند. و در اینجاست که همانند بسیاری دیگر از ابعاد زندگی مردم هند، نسل پرورش یافتهٔ دوران آزادی، گریزی دوباره به خرد و فرزانگی گاندی بزنند.

در جستجوی جایگزین‌هایی مناسب هزارهٔ جدید، کلمات و سخنان مهاتما گاندی به ذهن می‌رسد که: «زمین برای برآوردن نیازهای همهٔ افراد کافی است اما برای حرص و طمع یک نفر نیز بسنده نیست». این تعبیر وی از برنامهٔ توسعه، از زمان امضای برنامه ۲۱ در سال ۱۹۹۲ توسط رهبران دنیا، از مناسبت و قوت تازه‌ای برخوردار گردیده است. اگر این جایگزین‌ها برای احیای جایگاه و منزلت میلیون‌ها انسان در این کرهٔ خاکی لازم و حیاتی باشند، تمام گروه‌های داوطلب در این کشور می‌توانند قدرت و توانایی خود را به سمتی سوق دهند که به مراتب کارایی بیشتری نسبت به حرکت در مسیر نیروهای بازار دارد. این مسیر می‌تواند تحولات را از خودش آغاز کند یعنی از برآوردن نیازهای کاذب و آزمندانه به سمت برآوردن

نیازهای اساسی تغییر یابد. هندوستان می‌تواند با بسیج تودهٔ مردم به سمت معیارها و ملاک‌های خودشان و واگذاری سرنوشت آنها بر عهدهٔ خودشان، آن توسعه و ثبات موردنظر را برای خود و مردمش به ارمغان بیاورد و این آرزوی بسیاری در تمام نقاط جهان بوده است.

منابع و مآخذ

برای تهیهٔ این مقاله از منابع متعددی استفاده شده است که از میان آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

Voluntary Development Organizations in india, November 1991, Society for Praticipatory Research in Asia, New Dehli.

'The World of NGOs' *VOICES*, vol. 2, nos 1 and 2, 1997, Madhyam Communi-cations, Bangalore.

Institutional Development, vol. IV, no 1, 1997, Society for Patricipatory Research in Asia, New Dehli.

'Democracy and Development' *Seminar 451*, March 1997, New Dehli.

Anil Agarwal and Sunita Narain, *Towards a Green World*, Center for Science and Environment, New Dehli.

Ravi J. Matthai, *The Rural University*, Popular Prakashan, Bombay, 1985.

آموزش؛ پیشرفت نامنظم، انتخاب‌های مشکل

تاپاس ماجومدار[1]

مقدمه

برحسب آمار قطعی به‌دست آمده، مؤسسه‌های آموزشی در هند و جمعیت دانشجویان ثبت‌نام شده، هر دوره نرخ رشد مؤثری را در تمام سطوح آموزشی، از سطح ابتدایی تا عالی، در طول پنجاه سال گذشته نشان داده‌اند. هرچند این امر فی‌نفسه می‌تواند موجب انواع شادمانی‌ها باشد، اما لازم است ابتدا برخی واقعیت‌ها در این زمینه مطرح شود. هر ارزیابی واقعی از پیشرفت آموزشی، دو سؤال اساسی ذیل را مطرح می‌سازد.

الف. آمار به‌دست آمدهٔ فوق در صورت انجام مقایسه‌ای بین ایالت‌ها، نواحی و جوامع مختلف و نیز بین دختران و پسران به چه صورت درمی‌آید.

ب. چه نوع آموزشی را می‌توان با کیفیت مناسب و با موضوعی که به درد جامعه بخورد دانست.

پاسخگویی به این سؤال‌ها را به بعد موکول می‌کنیم.

---

1. Tapas Majumdar

براساس آمار کتاب ***آموزش برای همه*** (GOI، ۱۹۹۷) گسترش آموزش ابتدایی از زمان استقلال، برحسب تعداد مدارس و تعداد ثبت‌نام‌کنندگان، سریع و وسیع بوده است. تعداد مدارس ابتدایی (کلاس‌های ۱ تا ۵ از ۲۰۹۶۷۱ در سال ۱ ـ ۱۹۵۰ به ۵۶۶۷۸۶ در سال ۲ ـ ۱۹۹۱ افزایش یافته است. در همین سال‌ها، تعداد مدارس راهنمایی (کلاس‌های ۶ تا ۸) از ۱۳۵۹۶ به ۱۵۲۰۷۷ فزونی یافتند. علاوه بر این مدارس، تا سال ۱۹۹۱، ۲۷۰۰۰۰ مرکز آموزشی غیر رسمی وجود داشت که در مقایسه با ۲۳ میلیون دانش‌آموز ثبت‌نام شده در سال ۱۹۵۱، اکنون ۱۳۶ میلیون دانش‌آموز داشتند. شگفت‌انگیزترین افزایش را می‌توان در تعداد ثبت نام‌کنندگان مقطع راهنمایی مشاهده نمود که از ۳ میلیون نفر در سال ۱ ـ ۱۹۵۰ به ۳۵ میلیون در سال ۱۹۹۲ افزایش یافت. اگرچه این آمارهای ثبت‌نام تا حدودی گمراه‌کننده هستند، ولی در صورتی که صحت می‌داشتند می‌توانستند ادعایی را که در کتاب ***آموزش برای همه*** مطرح گردیده است، تأیید کنند. مطابق این ادعا، مقطع ابتدایی در هند تا حد زیادی به معیارهای جهانی آموزشی نایل شده است. اگرچه این ادعا ممکن است از دو نظر باورکردنی نباشد: الف) عدم اطمینان و ابهام در آمار ثبت‌نام‌های رسمی به‌دست آمده از مدارس، ب) عدم تطابق آنها با آمارهای به‌دست آمده در جریان بررسی‌های رسمی مستقل (از قبیل نمونه‌گیری ملی دوره‌ای بررسی آموزش همگانی در هند و غیره)، ولی بی‌تردید گسترش آموزش در مقطع ابتدایی در طول ۵۰ سال اخیر بسیار اساسی بوده است.

نه‌تنها در سطوح پایینی این سلسله مراتب تحصیلی، که در سطوح بالاتر نیز شاهد رشد شگفت‌انگیز مؤسسات آموزش عالی و میزان نام‌نویسی دانشجویان در سطح عالی می‌باشیم. در سال ۱۹۴۷ فقط ۲۵ دانشگاه و ۷۰۰ دانشکده در هند وجود داشت. تا اواسط دهه ۱۹۹۰، تعداد دانشگاه‌ها، چنانچه دانشگاه‌ها و مؤسسات واجد اهمیت ملی را در نظر بگیریم، تا مرز ۲۱۴ افزایش یافتند و هنوز هم در حال رشد می‌باشند. در سال ۱۹۹۴ تعداد دانشکده‌ها ۸۲۱۰ عدد بوده که این تعداد هم با ایجاد هر بخش علمی و دانشگاهی فزونی می‌یابد. تعداد دانشجویان در بخش آموزش عالی در سال ۱۹۴۷ کمی بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر بود. در سال ۱۹۹۴ این رقم به بیش از پنج میلیون نفر، یعنی به پنجاه برابر افزایش، رسید

(دسائی [1]، ۱۹۹۵ و ماجومدار، ۱۹۹۶)!

با هر دیدی که به گسترش کمّی مؤسسه‌های آموزشی و تعداد دانشجویان پس از استقلال بنگریم، تصویر پیشرفت آموزشی هند را دو عیب عمدهٔ ذیل مخدوش می‌نماید. یکی نحوهٔ توزیع منابع آموزشی و دیگری دسترسی به آموزش بوده که هر دو آنها در نواحی، جوامع و جنس‌های (مذکر و مؤنث) مختلف به‌صورت غیر عادلانه بوده است. علاوه بر این، آموزش ارائه شده اغلب به لحاظ کیفی ضعیف بوده و گاهی از نظر کاربری هیچ تناسبی نداشته است.

این، بدین معنی نیست که پدران پایه‌گذار کشور توجه کافی به ایجاد یک نظام آموزشی متناسب با نیازها و آرمان‌های هند مستقل نداشته‌اند. در حقیقت سال‌ها قبل از دوران استقلال، متفکران پیشرو مانند آشوتش موکرجی [2]، رابیندرانات تاگور، اوروبیندو و مهاتما گاندی و همچنین چهره‌های برجسته سیاسی مانند جواهرلعل نهرو، ابوالکلام آزاد و ذاکر حسین، به‌دنبال انجام اصلاحاتی ساختاری در نظام آموزشی بودند. بنابراین جای تعجب نیست که هندوستان، پیش از هر کشور در حال توسعهٔ دیگری ـ به استثنای چین ـ و درست بلافاصله پس از دوران استقلال، نخستین گام‌های خود را برای ایجاد یک نظام آموزشی مناسب و در خور دنیای صنعتی نوین بردارد و خود را در کوتاه‌ترین زمان ممکن به کشوری پیشرفته از نظر آموزشی و تکنولوژیکی تبدیل کند.

در بخش بعدی، به‌صورت خلاصه، به توصیف بازسازی گستردهٔ این نظام آموزشی براساس سیاست‌های ملی آموزشی هند خواهیم پرداخت (سیاست‌های آموزشی در این کشور حداقل تا اواسط دههٔ ۱۹۷۰ غالباً مغایر با خط‌مشی احزاب سیاسی بودند). شایان ذکر است که دولت‌های متوالی در مرکز و نیز ایالت‌ها، تا اندازهٔ قابل توجهی، قادر بودند پیچیدگی و وسواس نظام آموزشی کنونی هند را برطرف کنند. بنابراین باید اشکالات ظاهراً عمدهٔ این سیستم را نیز در بستر امکانات آن و به‌ویژه منابع انسانی، دید.

سیاست‌های ملی آموزش و تحقیق: مظاهر توسعه

پس از تصویب قانون اساسی، اولین نشانهٔ تصمیمات مرکزی در خصوص

1. Desai
2. Ashutosh Mookerjee

هماهنگی کل بخش آموزش کشور با تصویب قانون کمیسیون بودجه‌های دانشگاهی (UGC) سال ۱۹۵۶ بروز کرد؛ که منجر به تشکیل مرکزی مستقل با همین عنوان در رأس کل سیستم دانشگاهی گردید. دانشگاه‌ها در هند مؤسسات کاملاً مستقلی هستند که در مرکز، تحت نظر قوانین پارلمان و در ایالت‌ها، تحت نظر قوانین مجالس ایالتی عمل می‌کنند. از آنجایی که همهٔ دانشکده‌ها در هند باید وابسته به دانشگاه‌ها باشند، نه‌تنها بخش‌های دانشگاهی بلکه چندین هزار دانشکدهٔ وابسته نیز تحت قوانین حقوقی UGC درآمدند.

این کمیسیون وظایف گسترده‌ای برعهده داشت. چگونگی توزیع و هزینه‌ها در این سیستم آموزشی، ایجاد یک نظم و استاندارد مشابه در سیستم آموزشی دانشگاه‌ها و دانشکده‌های کشور، ایجاد سیستم هماهنگ پرداخت دستمزدها و شرایط کاری در بین هزاران استاد این مؤسسات. کمیسیون ابتدا تحت نظارت سی. دی. دشموک[1] و بعد برای مدتی بسیار طولانی زیر نظر دی. اس. تاری[2] این وظیفهٔ مهم را با شجاعت و دوراندیشی انجام داد و قادر شد سنتی را بنا نهد که به‌صورت یک میانجی مستقل از یک طرف بین دانشگاه‌ها و دولت و از طرف دیگر بین مرکز و ایالت‌ها عمل کند.

تقریباً همزمان با ایجاد کمیسیون مذکور برای دانشگاه‌ها، و مؤسسه‌ها و سازمان‌های آموزشی و تحقیقاتی دیگری که خارج از سیستم کمیسیون عمل می‌کردند، نیز پا به عرصهٔ وجود گذاشتند. یکی از مهمترین آنها عبارت بود از مؤسسه‌های فناوری هند (IITs) که (از سال ۱۹۵۹ به بعد) در مدرس، خراجپور[3]، کانپور، بمبئی و دهلی تأسیس شدند و پیامد تصویب قانون مؤسسه‌های فناوری هند در سال ۱۹۵۶ بودند. وظیفهٔ اساسی مؤسسه فناوری‌های هند و سایر مؤسسه‌های آموزش فنی در قطعنامهٔ سیاست‌های علمی (۱۹۵۸) مشخص شده است که به شرح ذیل می‌باشد:

«ترویج، ارتقاء و تداوم بخشیدن تحقیقات علمی از هر جهت (محض، کاربردی، آموزشی)؛ پرورش تعداد کافی دانشمندان فرهیخته و برجسته؛ گسترش

1. C.D. Deshmukh
2. D.S. Kothari
3. Kharajpur

برنامه‌هایی برای آموزش پرسنل فنی و علمی به منظور برآوردن نیازهای مختلف کشور در عرصه‌های علم و آموزش، کشاورزی، صنعت و دفاعی».

علاوه بر مؤسسه فناوری‌های هند، انواع دیگری از مؤسسه‌های آموزشی و تحقیقاتی خارج از سیستم کمیسیون (UGC) پا به عرصهٔ وجود گذاشتند که موجب غنی‌تر شدن و پیشرفته‌تر شدن ساختار بخش آموزش عالی در هند، نسبت به کشورهای دیگر جهان سوم گردیدند. بعضی از این مؤسسه‌ها عبارتند از دانشگاه‌های کشاورزی، مؤسسه‌های آموزش و تحقیق پزشکی مثل مؤسسهٔ علوم پزشکی سراسر هند و همچنین طیف وسیعی از آزمایشگاه‌های ملی که توسط شورای تحقیقات علمی و صنعتی تأسیس شد.

با تصویب انتقال کمیسیون آموزش تحت نظارت کوتاری، دیدگاه وی برای ایجاد رابطهٔ همزیستی بین کل نظام آموزشی و توسعهٔ ملی، با دیدگاه جی. پی. نائیک[1] تلفیق گردید. نائیک یکی از بزرگترین آموزگاران هند بود که به عضویت هیئت رئیسه کمیسیون درآمد. من عبارت‌هایی را از قطعنامهٔ معروف دولت هند که به‌عنوان منبع و مرجع شناخته شده‌ای در بسیاری از موارد به‌کار می‌رود نقل‌قول می‌کنم:

> *... آموزش، به‌خصوص در علم و فناوری، قوی‌ترین وسیله برای ایجاد تغییرات اجتماعی و پیشرفت اقتصادی است و ... سعی در ایجاد یک نظم اجتماعی جدید براساس آزادی، تساوی و عدالت فقط زمانی می‌تواند متحقق گردد که نظام آموزش سنتی، هم در محتوا و هم در گستره، متحول گردد.*

گزارش کمیسیون آموزش (۶ ـ ۱۹۶۴) در ژوئن ۱۹۶۶ ارائه گردید. دولت هند، با توجه به این گزارش، قطعنامهٔ جامعی در مورد سیاست ملی آموزش در سال ۱۹۶۸ تهیه کرد. تمامی بیانیه‌های بعدی سیاست ملی آموزش در هند، گزارش معروف کمیسیون آموزش (۶ ـ ۱۹۶۴) را به‌عنوان مرجع اصلی به‌کار گرفتند.

دستی از دور بر آتش

در طول ۵۰ سال اخیر و به‌خصوص از زمان تصویب قانون اساسی هند در

---

1. J.P. Naik

سال ۱۹۵۰ همهٔ سیاست‌های ملی کشور باید منطبق با ویژگی‌هایی می‌بودند که برای یک ساختار حکومتی مبتنی بر حفظ وضعیت فدرال در تمام شرایط معمول، طراحی شده بود. اما نیروی محرک در پشت سر دولت برای حداقل سه دههٔ اول پس از استقلال، تقریباً در هر حوزه‌ای، به غیر از یکی دو مورد استثنا در هر ایالت، در حقیقت ابتکارهای سیاسی خود دولت مرکزی بوده، که به‌صورت مستقیم یا غیر مستقیم، با ذخیرهٔ عظیم قدرت مالی مرکز حمایت می‌شد. تا جایی که به بخش آموزش مربوط می‌شود، قانون اساسی هند، مسئولیت‌های قانونگذاری و اجرایی مرکز و ایالت‌ها را تفکیک نموده است که براساس آن آموزش، خصوصاً آموزش‌های قبل از دانشگاه، منحصراً در اختیار ایالت‌ها بوده و دولت مرکزی حق دخالت در آن را ندارد. اما دولت مرکزی با حربهٔ مسائل مالی و تأمین بودجهٔ دانشگاه‌ها و سایر مؤسسه‌های بخش آموزش یا به همراه حکومت‌های ایالتی و یا به گونه‌ای دیگر)، همیشه توانسته است موقعیت برتر خود را حفظ کند.

البته یک مادهٔ ویژه در قانون اساسی وجود داشت که مسئولیت هماهنگی و تعیین استانداردهای مؤسسات عالی، و علمی و فنی را به مرکز واگذار می‌نمود. با این حال، شایان ذکر است که این مسئولیت همیشه به‌صورت کامل و یا مؤثر توسط وزارتخانه‌های مربوطه و یا سازمان‌های مختلف مرکزی (نظیر کمیسیون بودجه‌های دانشگاهی، شورای تحقیقات پزشکی هند، و غیره) محقق نگردیده، که اغلب آنها هم به همین منظور ایجاد شدند.

جدا از توانایی حکومت مرکزی برای اعمال نفوذ از طریق منابع مالی و در نتیجه کنترل مؤثر بر موضوعاتی که عملاً مربوط به بخش ایالتی است، موقعیت مرکز به‌خصوص در آموزش و حتی در تعیین خط‌مشی‌های آموزشی نیز همیشه برجسته بوده است. بنابراین اگرچه ظاهراً هدف ساختار فدرال قانون اساسی هند تا حدودی متضاد به‌نظر می‌آید، اما سیاست‌های ملی آموزشی هند (مانند برنامه‌های پنج ساله هند) همیشه از مرکز منشأ گرفته و تا حد ممکن نیز انگیزهٔ تحرک و جنبش خود را نیز از این منشأ دریافت می‌نماید. بنیان‌گذاران و پدران هند جدید، نهادهایی مانند شورای ملی توسعه را با نمایندگان عالی‌رتبه، سیاسی از حکومت‌های ایالتی و مرکزی، با این هدف ایجاد کردند که مجمعی برای اتخاذ تصمیمات سیاسی ملی، و به‌ویژه آنهایی که به ایالت‌ها نیز مربوط می‌شود، باشد. اما عملاً حتی در مورد مسئله

آموزش که در سطح جهانی به‌عنوان حق مسلم طبیعی حکومت‌های محلی و ایالتی تلقی می‌شود، سیاست‌های ملی از طرف دولت مرکزی صادر شده و سپس به پارلمان ارائه می‌گردد، و نقش ایالت‌ها در این میان فقط ارائهٔ مشاورهٔ ظاهری می‌باشد؛ که در برخی موارد همین مشاوره هم صورت نمی‌گیرد.

با وجود این، در طول بیست سال اخیر که طی آن خصایص و ویژگی‌های یکدست نظام سیاسی هند اغلب در صحنهٔ سیاسی چالش‌ها را با موفقیت پشت سرگذاشته است، سلطهٔ مرکزی در شکل‌دهی سیاست‌های آموزشی همچنان ادامه یافته است. تسلط این سیاست بدون توجه به اینکه چه گروه یا حزبی در مرکز حکم می‌راند، تداوم یافته است. با این حال، حجم زیادی از هزینه‌های عمومی آموزش از بودجه‌های ایالتی پرداخت می‌شد (مراجعه شود به کتاب ***منابع مالی برای آموزش، از سال ۵۲ ــ ۱۹۵۱ تا سال ۹۴ ــ ۱۹۹۳***، وزارت HRD، ۱۹۹۵ GOI).

تسلط مرکز بر حوزهٔ آموزش در سال ۱۹۷۶ (طی دوران اعلام وضعیت فوق‌العاده از طریق چهل و دومین اصلاحیهٔ قانون اساسی هند بیشتر شد. در این اصلاحیه، آموزش در لیست مواردی قرار گرفت که هم به مرکز و هم به ایالت‌ها مربوط می‌شود. اما اخیراً در سال ۱۹۹۳، زمانی که ساختار فدرال نظام سیاسی هند با هفتاد و سومین و هفتاد و چهارمین اصلاحیهٔ قانون اساسی گسترش بیشتری یافت، تغییر جهتی در این زمینه به‌وجود آمد. در این اصلاحات، که قبلاً نیز به آنها اشاره شد، آموزش پیش از دانشگاه تحت نظارت حکومت‌های محلی قرار گرفت.

در نتیجهٔ اصلاحیه‌های سال ۱۹۹۳، مسئولیت آموزش در سطح مدارس بر عهدهٔ دولت‌ها در هر سه سطح مرکزی، ایالتی و محلی گذشته شده است. علاوه بر این، دولت محلی نیز خود به سه بخش ساختاری تقسیم می‌شود: روستا به‌عنوان پایه، گروهی از روستاها (یا بلوک‌ها) به‌عنوان سطح میانی و بخش در بالاترین سطح.

این ساختار سه لایه ای یا خودگردانی محلی، شورای محلی نامیده می‌شود. شورای محلی ساختاری قدیمی و مؤثر برای ادارهٔ روستاها در هند بود؛ نهادی که گاندی بسیار آن را ستایش می‌کرد و از هند جدید می‌خواست که آن را با همان شکوه گذشته دوباره بنا نهد. شکست دولت در عملی کردن سیاست اصول راهبردی دولت (ماده ۶۵ قانون اساسی) که مربوط به آموزش رایگان و اجباری

کودکان بود، غیر قابل انکار است. این شکست عمدتاً به‌خاطر ناتوانی دولت در ایجاد انگیزهٔ فعالیت‌های گروهی در سطح روستاها بود؛ یعنی جایی که گاندی همیشه بسیار بر آن تأکید داشت. با این حال، هرکس ممکن است متوجه این نکته بشود که هرچند در اصلاحیه‌های هفتاد و سه و هفتاد و چهار قانون اساسی شاهد تفویض قدرت سیاسی و افزایش نقش شوراهای محلی در برابر حکومت‌های ایالتی هستیم، ولی این امر الزاماً دال بر هیچ گونه تغییر در نقش فراگیر حکومت مرکزی در بخش آموزش نمی‌باشد.

جدا از مسئلهٔ تحقق آرمان‌های یک قانون اساسی فدرالی، از نظر منطقی دو نکته را می‌توان در مورد سیاست‌های ملی آموزشی هند در ۵۰ سال گذشته مطرح کرد. اول آنکه این سیاست‌ها غالباً به‌خاطر نگاه دورادور به مسائل و مشکلات به نتیجه نرسیدند؛ یعنی مسئله‌ای که بایستی در سطح ملی مورد توجه قرار گیرد، با دیدگاهی از مرکز (یا حداکثر از ایالت) نگریسته می‌شد. این اشتباه و از دور دستی بر آتش داشتن، با الگوی دولتی آموزش نیز تشدید گردیده؛ الگویی که مصرانه بر اعطای نقش اصلی مؤسسات و سازمان‌های آموزشی دولتی تأکید داشته. دوم، و احتمالاً در نتیجهٔ مسئله اول، اهداف کلانی که براساس بیانیهٔ سیاست ملی تدوین شده بود، یا ربطی به نیازهای متنوع محلی نداشتند و یا آشکارا دست نیافتنی بوده و بدون توجه به امکانات منابع انسانی محلی ــ که موضوعی حیاتی هستند ــ تدوین شده بود. بنابراین، رهیافت متمرکز برای دستیابی به یک سیاست موفق در نظام آموزشی، عموماً در تمام سطوح آن رضایت‌بخش نبوده و حتی برای مقطع آموزش ابتدایی بعضاً فاجعه‌آمیز بوده است. پس جای تعجب نیست که نتیجهٔ سیاست ملی آموزشی که در مرکز طرحریزی شده بود در ایالت‌های هند بسیار متفاوت بوده است.

ایالت‌های متفاوت و تأثیرات متفاوت

۱۶ ایالت هند که روی هم تقریباً ۹۷ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند (طبق آمار سال ۱۹۹۱)، می‌توان به دو دستهٔ مشخص تقسیم نمود: ایالت‌هایی که براساس شاخص‌های دستاوردهای آموزشی نسبتاً موفق بوده و ایالت‌هایی که عملکرد مناسبی در این خصوص نداشته‌اند.

در بین گروه اول (گروه الف) می‌توان به ده ایالت نسبتاً موفق و دارای عملکرد مناسب اشاره نمود: آسام، گجرات ، هاریانا، هیماچال پرادش، کارناتاکا، کرالا، ماهاراشترا، پنجاب، تامیل نادو و بنگال غربی. دو ایالت هاریانا و هیماچال پرادش تازه به این فهرست اضافه شده‌اند و درگذشته عملکرد ضعیفی از خود نشان داده بودند. این ده ایالت کمی بیش از ۴۵ درصد کل جمعیت هند را تشکیل می‌دهند. ایالت کوچک هیماچال پرادش با میزان رشد قابل ملاحظه‌ای که اخیراً از خود نشان داده است، طبق تحقیقات و بررسی‌های درز[1]، توانسته در ردیف ایالت‌های موفق مثل کرالا، که ستارهٔ درخشان بخش اجتماعی هند به‌ویژه در سوادآموزی و آموزش و بهداشت ابتدایی است، قرارگیرد. درگروه ب، شش ایالت وجود داردکه عملکرد همگی در این زمینه زیر خط میانگین قرار دارند. این ایالت‌ها عبارتند از آندرا پرادش بیهار، مادیاپرادش، اُریسا، راجستان و پر جمعیت‌ترین ایالت هند، اوتارپرادش. این شش ایالت بیش از نیمی (۵۱/۳۰) از جمعیت هند را تشکیل می‌دهند.

نگارنده پیشتر در خصوص پراکندگی آموزشی در سراسر هند مطالعاتی انجام داده‌ام (۱۹۹۳) که حاکی از این بود که حدود ۱۴ ایالت اصلی هند به لحاظ کسب دستاوردهای آموزشی در یک دورهٔ سی ساله (۹۱ ـ ۱۹۶۱) کم و بیش در این دو گروه قرار می‌گیرند. البته عملکرد اخیر ایالت هاریانا و پیشرفت درخشان ایالت هیماچال پرادش در این تحقیق دیده نشده است. از آنجا که تقریباً ۹۴ درصد کل جمعیت هند در این ۱۴ ایالت اقامت گزیده‌اند، جالب خواهد بود اگر نکاتی را به طور خلاصه از آن تحقیق یادآوری نماییم:

اگر معیار ثابتی از عملکرد را برحسب الف) نرخ کلی سوادآموزی مردان یا افراد (مردان و زنان با همدیگر)، یا ب) میزان ثبت‌نام کلی دانش‌آموزان را در مدارس بپذیریم در نتیجه در طی یک دورهٔ ۳۰ ساله (۹۱ ـ ۱۹۶۱) ۸ ایالت (گروه الف) نسبت به میانگین کل کشور، عملکرد بهتری نشان داده‌اند وگروهی با ۶ ایالت (گروه ب) عملکرد بدتری داشته‌اند. اما اگر براساس این معیارکه ج) نرخ سوادآموزی فقط درگروه زنان، یا د) درصد تعداد دختران درکل بچه‌های ثبت‌نام کرده در مدارس، در نظرگرفته شود، چنین تفکیک آشکاری به‌دست نمی‌آید.

1. Dreze

آنچه از این بررسی به‌دست می‌آید این است که میزان پیشرفت تحصیلی مردان به تنهایی درگروه الف قابل ملاحظه بوده ولی در مورد زنان (بدون در نظر گرفتن مردان) این چنین نیست. این وضعیت از لحاظ دستاوردهای آموزشی برای زنان در سراسر هند، به‌جز ایالت کرالا، کاملاً به چشم می‌خورد. اتفاقاً، این عدم تعادل در سایر شاخص‌های رفاهی بخش اجتماعی، از قبیل خدمات بهداشتی نیز به‌چشم می‌خورد.

به یکی دیگر از واقعیت‌های مهم، که معمولاً در مطالعات در سطح ایالتی مورد توجه قرار نگرفته، و روز به روز بیشتر توجه تحلیل‌گرایان را به خود جلب می‌کند نیز باید اشاره شود. درست مانند اعداد و ارقام سراسری هند که اطلاعات کمی در خصوص موفقیت‌های آموزشی ایالت‌ها به ما می‌دهد، آمارهای ایالتی نیز از جهتی دیگر چنین وضعیتی را دارند. به‌طور مثال، آسام که یکی از ۸ ایالت گروه دارای عملکرد مناسب می‌باشد هنوز سطح سوادآموزی و وضعیت آموزش ابتدایی در بعضی از قبایل آن بسیار ضعیف است و این حقیقتی است که در سطح ایالتی به آن توجه نشده و مورد اهمال قرارگرفته است.

غالباً به توضیحات ساده و شسته رفتهٔ سیاسی ـ اقتصادی در خصوص علل تأثیرات متفاوت سیاست‌های ملی آموزشی در نواحی و ایالت‌های مختلف، برحسب اینکه هر ایالت تحت حاکمیت کدام احزاب سیاسی بوده، اکتفا می‌شود. اما با نگاه دقیق‌تر به تفاوت‌های موجود در یک ایالت و همچنین بین مردان و زنان، درمی‌یابیم که علت واقعی خیلی پیچیده‌تر است. مثلاً اینکه چه حزبی با ایدئولوژی اقتصادی و سیاسی اجتماعی خاص خود بر یک ایالت حاکم باشد، شاید از فاکتورهای مهم و تعیین‌کننده نباشد. حزب کنگره چنان‌که همه می‌دانند، به‌طور همزمان در مرکز و در بیشتر ایالت‌های مهم هند برای حدود سه دهه پس از استقلال حاکمیت داشته است. هم جهت‌گیری ایدئولوژیکی این حزب و هم خصوصیات فردی رهبران قدرتمند آن، به‌خصوص نهرو و گاندی، حاکی از آن است که حکومت تحت کنترل آنها در زمینهٔ سرمایه‌گذاری دولتی در بخش آموزش در تمامی سطوح، اقداماتی اساسی انجام داده است.

در واقع، گزارش کمیسیون آموزش (۶۶ ـ ۱۹۶۴؛ دولت هند، ۱۹۶۶) و اتفاق‌نظر نخبگان سیاسی در پذیرش آن به‌عنوان راهنمای سیاست ملی آموزش در

هند فقط نشان‌دهندهٔ یک چیز است: رهبران سیاسی هند، هم در درون و هم در خارج از حزب کنگره، که در میان رهبران کشورهای جهان سوم از اولین کسانی بودند که به مسابقه توسعهٔ اقتصادی پیوستند، تمام سعی و توان خود را به افزایش آهنگ رشد سرمایهٔ انسانی اختصاص دادند. و در واقع برای کشوری چون هند راهی جز این نیز وجود نداشت.

زبان‌های مادری هند

در بند هشتم قانون اساسی هند، زبان‌های ملی کشور فهرست شده‌اند. تعداد زبان‌هایی که تاکنون در این بند گنجانده شده‌اند ۱۸ مورد می‌باشد، که شامل هندی، تلگو[1]، بنگالی، ماراتی[2]، تامیل، اردو، گجراتی، کان نادا[3]، مالایالام[4]، اُریا[5]، پنجابی، کشمیری، سندی، آسامی، کانکانی[6]، مانیپوری[7]، نپالی و سانسکریت می‌باشد. اما ادارهٔ سرشماری هند حتی در سال ۱۹۶۱، ۱۶۲۵ زبان مادری که به‌عنوان زبان‌های رسمی در ایالت‌ها منظور شده و در فهرست زبان‌های ملی بند هشتم قانون اساسی نیز نیامده بودند را رسماً ثبت نمود. در سرشماری سال ۱۹۷۱، آنگونه که در گزارش نمایندهٔ هیئت زبان‌های اقلیت آمده (دولت هند، 1985b)، بیش از ۳۰۰۰ زبان دیگر باید به لیست فوق اضافه شوند. این عدد عجیب و غریب می‌تواند تا حدودی جعلی باشد (رجوع کنید به براس، ۱۹۹۴)، به دلیل اینکه افراد در نامگذاری زبان‌های مادری‌شان آزاد گذاشته شده بودند، احتمال شمارش یک زبان با نام‌های متفاوت وجود دارد. در خیلی موارد یک زبان دارای اسامی متفاوتی بوده و یا بسیاری از زبان‌هایی که تحت عنوان زبان مادری تلقی می‌شدند، دارای متکلمان بسیار معدودی بوده. بنابراین تعداد زبان‌های مادری که دارای کمتر از نیم میلیون متکلم باشد، در این کشور بسیار زیاد است.

حتی در سرشماری سال ۱۹۷۱، تعداد ۳۳ زبان فهرست شده است که زبان

---

1. Telegu
2. Marathi
3. Kannada
4. Malayalam
5. Oriya
6. Konkani
7. Manipuri

مادری بیش از یک میلیون نفر محسوب می‌گردد. نام‌های این زبان‌ها برای بیشتر تحصیل‌کرده‌های هند کاملاً شناخته شده هستند و ادبیات غنی و متنوع آنها از ارکان مهم فرهنگ معاصر هند می‌باشد. اما تقریباً نیمی از این زبان‌ها به‌عنوان زبان‌های ملی هند به رسمیت شناخته نشده است.

البته قابل توجه‌ترین فهرست زبان‌های هندی، همان است که در بند هشتم قانون اساسی آمده است. قرارگرفتن در این فهرست به خودی خود، معیار مهمی برای موفقیت یک زبان هندی محسوب می‌شود؛ اول اینکه گویندگان این زبان از ارزش بالاتری برخوردار می‌شوند و دوم اینکه می‌توانند خواستار حمایت‌های مرکز به‌عنوان یک جماعت فرهنگی مستقل گردند. اگر زبانی در یک ایالت و یا در کل کشور به‌عنوان اقلیت محسوب گردد، برای متکلمین آن راحت‌تر است که خود را تحت حمایت و پوشش مادهٔ ۳۰ از بخش سوم قانون اساسی، با عنوان «حقوق آموزشی و فرهنگی اساسی»، قرار دهند (مراجعه شود به باسو، ۱۹۹۶).

در حال حاضر از ۱۸ زبان در بند هشتم قانون اساسی یادشده است. در بین آنها زبان هندی، مطابق نظر تعداد زیادی ازکارشناسان، یک زبان خالص نمی‌باشد. بهترین توصیف برای آن، مجموعه‌ای از ۴۶ زبان پیوسته و نزدیک به‌هم در شمال هند بوده است. تعدادی از این زبان‌ها (همانند راجستانی، بهاج پوری[1]، چاتیس‌گاری[2]، ماگادی[3]، ماتیلی[4]، مارواری[5]، پاهاری[6]، کوماونی[7]، گاروالی[8]، لامانی / لامبادی[9]) خود دارای ادبیاتی غنی می‌باشند. هر ۱۰ زبان فوق‌الذکر در سرشماری سال ۱۹۷۱ در لیست ۳۳ زبان اشاره شده در بالا نیز آورده شده‌اند (نگاه کنید به براس، ۱۹۹۴، جدول ۵ ـ ۱). تمام این ۴۶ زبان، زبان هندی را تشکیل داده‌اند. که به موازات زبان انگلیسی، زبان رسمی و اداری کشور است.

همچنین تعدادی زبان قبیله‌ای وجود دارد (به‌جز لهجه‌های محلی که در بند

---

1. Bhojpuri
2. Chattisgarhi
3. Magadhi
4. Maithli
5. Marwari
6. Pahari
7. Kumauni
8. Garhwali
9. Lamani/Lambadi

هشتم قانون اساسی نامی از آنها برده نشده است و احتمالاً در ۳۳ زبان شناخته شدهٔ سرشماری سال ۱۹۷۱ نیز عنوان نگردیده‌اند. با وجود این، به‌خاطر نفوذ و غلبهٔ این زبان‌ها در بسیاری از ایالت‌ها به‌عنوان زبان‌های رسمی شناخته شده‌اند (برای لیستی بلندبالا از زبان‌های قبیله‌ای که در بعضی از ایالت‌ها به‌عنوان زبان رسمی در نظر گرفته شده‌اند، رجوع کنید به: ماجومدار، ۱۹۹۶).

به‌طور مثال درکمربند حضور گستردهٔ قبایل در ایالت‌های بیهار و بنگال غربی، سانتال‌ها زندگی می‌کنند که به زبان سانتالی نیز سخن می‌گویند (تعداد متکلمین: ۳/۷ میلیون نفر، طبق سرشماری ۱۹۷۱، که از طرفی در لیست ۳۳ زبان قرار گرفته اما در لیست بند هشتم قانون اساسی آورده نشده است). سانتالی‌ها در نواحی دیگری از کشور نیز سکنی گزیده‌اند اما حضور عمده‌شان در امتداد این کمربند است. در سال‌های اخیر، تقاضای آموزش به زبان سانتالی، یکی از انگیزه‌های احیای جنبش مردم سانتال گردیده که برای کسب یک ایالت و یا ناحیهٔ خودمختار به‌نام جهارخند[1] فعالیت می‌کند. در سال اخیر این زبان در ایالت‌های بیهار و بنگال غربی به‌عنوان زبان رسمی شناخته شده است (یعنی در مناطقی که بیشتر مردم به ترتیب به زبان هندی و بنگالی سخن می‌گویند، در بند هشتم آمده است).

در حقیقت در بسیاری از ایالت‌های کوچکتر خصوصاً ایالت‌های هند شرقی، حتی یکی از زبان‌های اشاره شده در بند هشتم قانون اساسی به‌عنوان زبان مورد استفادهٔ مردم و یا زبان رسمی ایالت‌های این منطقه شناخته نشده است! این ایالت‌ها عبارتند از آروناچال پرادش[2]، مانیپور، میزورام[3]، ناگالند[4]، و سیکیم[5]. در هر یک از این ایالت‌ها علاوه بر انگلیسی، چندین زبان محلی دیگر نیز وجود دارد که زبان‌های رسمی این ایالت‌ها محسوب می‌شوند. حتی در این ایالت‌ها، آموزش ابتدایی فقط از طریق یک یا چند تا از این زبان‌ها صورت می‌گیرد.

دیدگاهی که مبتنی بر تمرکز زبانی در این ایالت‌های شرقی است، در حقیقت دیدگاه غلطی است که در همین اواخر و طی هفتاد و یکمین اصلاحیهٔ قانون اساسی

---

1. Jharkhand
2. Arunachal pradesh
3. Mizoram
4. Nagaland
5. Sikkim

تعدیل شده است (دولت هند، ۱۹۹۲b). طی این اصلاحیه زبان نپالی و مانیپوری جزو زبان‌های ذکر شده در بند هشتم منظور گردیدند. یکی دیگر از زبان‌هایی که طبق همین اصلاحیه به بند مذکور اضافه شد، زبان کانکانی در غرب هند می‌باشد.

پر واضح است که نیازهای اولیهٔ آموزش کودکان، تا اندازهٔ زیادی زبانی است و این نیازها برآورده نخواهد شد مگر در سطح محلی که در هر منطقه حداقل چند زبان مادری در آن وجود دارد. این نوع نگرش به آموزش ابتدایی در هند موجب می‌گردد تا یکی از مهمترین و اساسی‌ترین مباحث مطرح شود: تمرکززدایی تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری ملی در خصوص آموزش و واگذاری قدرت سیاسی ورای این تصمیمات به شوراهای محلی و شهرداری‌ها. این انتقال قدرت تنها تا اندازه‌ای طی هفتاد و سومین و هفتاد و چهارمین اصلاحیهٔ قانون اساسی به تحقق پیوست: این هنوز به تصمیم‌گیری دولت مرکزی و مجالس ایالتی بستگی دارد که چه میزان از قدرت را به شوراهای محلی منتقل سازند.

یکی از مهمترین عواملی که باعث ایجاد تنوع و تفاوت‌های بسیار در کسب موفقیت‌های آموزشی بین ایالت‌ها و نواحی مختلف گردیده، بدون شک کوتاهی نسبت به نقش زبان مادری خالص به‌عنوان وسیلهٔ آموزش در مقطع ابتدایی می‌باشد. تمرکز بیش از حد و تصمیم‌گیری‌های قطعی بخش آموزش در مرکز و عدم امکان سایر نواحی برای مشارکت در این تصمیم‌گیری‌ها می‌تواند عامل این کوتاهی باشد. و این عدم استفاده از ابتکارات محلی در تدوین و اجرای سیاست‌های آموزشی در دوران پس از استقلال، امری مشهود است. اگرچه بینش گاندی در خصوص گرام‌سواراج[1] (حاکمیت روستاها) تحسین و تمجید بسیاری از سیاستمداران هند را برانگیخت اما حتی آنهایی که خود را وارث عقیدتی گاندی می‌دانستند، در داخل حزب کنگره و چه در خارج از آن، آن را به‌عنوان یک طرح عملی نپذیرفتند.

بایستی با تردید کامل نسبت به تأثیر ابتکارات محلی نگریست که نمود نهایی ساختار فدرالی هند را تا اصلاحیه‌های هفتاد و سه و هفتاد و چهار قانون اساسی در سال ۱۹۹۲ به تأخیر انداخت. بخشی از این شک به‌خاطر عدم باور توانایی

1. Gramswaraj

خودگردانی محلی برای گسترش مطلوب سوادآموزی و آموزش ابتدایی در کشوری است که اجازه داده است مجالس قانونگذاری شوراهای محلی ـ که در بسیاری از ایالت‌های تحت نفوذ حزب کنگره در اولین سال‌های پس از استقلال برگزار می‌شد ـ منقرض شود. شک و تردید شهرنشین‌ها نیز شاید یکی از فاکتورهایی باشد که باعث کاهش نفوذ و قدرت‌های محلی و روستایی در ایالت‌های مختلف شده است. علاوه بر این، الگوی ساختار اقتصادی مسلط و زیر مجموعه‌های آن و نیز الگوی حاکمیت بخش دولتی در آموزش، از طرف اغلب طیف‌های سیاسی در کشور پذیرفته شده بود.

بنابراین بیهودگی‌های القا شده توسط یک سیستم آموزشی بیگانه به راحتی شانس نفوذ به اقدامات و فعالیت‌های مردمی محلی، اما سیستماتیک را نداشت.

آموزش برای همه: وعده‌ای که تحقق نیافت

شرح مختصری از چگونگی معوق ماندن هدف هند برای ایجاد آموزش رایگان و اجباری برای کودکان این مرز و بوم، علی‌رغم تلاش فراگیر و گسترده‌ای که در چند دهۀ اخیر صورت پذیرفته است، در ذیل آمده است. این امر ممکن است به‌عنوان مثالی از رهیافت‌های کلان در سیاست ملی آموزش هند و شکست کلی آن تلقی شود. تمام این جریان با اعلام سیاست اصول راهبردی دولت در بند ۴۵ قانون اساسی آغاز گردید که تصریح می‌کند: «دولت موظف است تا ده سال پس از به جریان افتادن این قانون، یک سیستم آموزشی رایگان و اجباری برای تمام کودکان تا پایان ۱۴ سالگی به اجرا بگذارد». عبارت «دولت» در بند ۱۲ قانون اساسی به تفصیل توضیح داده شده است: «شامل حکومت مرکزی و پارلمان هند، حکومت و مجالس قانونگذاری هر ایالت و کلیۀ مقامات محلی در کل قلمروی هند یا مناطق تحت کنترل حکومت هند» (با سوء ۱۹۹۶).

سیاست اصول راهبردی دولت معمولاً به‌عنوان مقوله‌ای در نظر گرفته می‌شود که ضمانت اجرایی ندارد ـ برخلاف «حقوق اساسی» ـ و لذا در دادگاه‌های قضایی قابل پیگیری نیست. بنابراین پیشرفت دموکراسی قانونی هند که در قالب مداخلات سطح عالی نظام قضایی ظاهر شده بود، روند تازه‌ای یافت و نظر بسیاری از صاحب‌نظران را به خود جلب نمود و آنان را بر آن داشت تا دوباره

کل این روند را از نظر بگذرانند. شرح مختصری از این پدیدهٔ مهم در همین بخش ارائه خواهد شد.

باید به سال‌ها قبل یعنی سال ۱۹۴۹ برگردیم، زمانی که قانون اساسی هند هنوز کاملاً شکل نگرفته بود و رهبران تمام احزاب سیاسی در مجلس مؤسسان حضور داشتند و در حال آماده‌سازی تمهیدات لازم جهت ایجاد یک سیستم آموزش اجباری و رایگان برای تمام کودکان هند تا ده سال دیگر بودند. زمان اجرای این هدف سال ۱۹۶۰ تعیین گردیده بود.

همان‌طور که انتظار می‌رفت، سال ۱۹۶۰ فرا رسید ولی در تحقق این هدف هیچ پیشرفتی حاصل نشده بود. اما به‌جای مهارکردن این آشفتگی، یک خوش‌بینی فوق‌العاده در سراسر کشور به‌طور مثال، کمیسیون آموزش (۶ ـ ۱۹۴۶)، عقیده خود را در این زمینه با عبارات ذیل اعلام نمود: تمام مناطق کشور باید تا سال ۶ ـ ۱۹۷۵، پنج سال آموزش مناسب و مؤثر برای کودکان ارائه نمایند و تا سال ۶ ـ ۱۹۸۵ به هفت سال برسانند (دولت هند، ۱۹۶۶).

برآوردهای کمیسیون آموزش، عموماً براساس امیدهای عالی بود. به‌طور مثال، به زحمت می‌توان نشانه‌ای را پیدا کرد که حاکی از درک ابعاد تنگناهای اقتصادی باشد. اگرچه هر کس می‌دانست که این برنامه هزینه‌های هنگفتی به بار می‌آورد، اما مسائل فرعی نظیر میزان خسارت‌های ناشی از دور کردن کودکان از صحنه‌های کار و درگیر نمودن آنها در محیط‌های آموزشی و دیگر محاسباتی از این دست، در این برنامهٔ آموزشی دیده نشده بود. فرستادن کلیهٔ کودکان به مدرسه در کشوری مانند هند، با آن وسعت و تنوع و گوناگونی، کمی شبیه معجزه است و هنوز هم تحقق نیافته است. باید به‌خاطر داشت که این وظیفه نه‌تنها به‌عهدهٔ مرکز که وظیفهٔ بسیاری از سطوح پایین‌تر، تا سطح شوراهای روستایی، نیز هست.

بنابراین جای هیچ تعجبی نیست اگر برآورد برنامهٔ زمان‌بندی کمیسیون آموزش برای اجرای مادهٔ ۴۵ قانون اساسی کاملاً از مرحله پرت بود. به همین لحاظ در سال ۱۹۸۶، یعنی پس از انقضای مهلت موردنظر، پیشرفت بسیار کمی به پارلمان گزارش گردید. اما شاید براساس ماهیت غیر قابل پیگیری سیاست اصول راهبردی دولت بود که اطمینان خاطرها از طرف دولت مرکزی مبنی بر اینکه «دولت» همچنان برای نیل به هدف مذکور در مادهٔ ۴۵ قانون اساسی در حال تلاش

است و در ایفای وظایف قانونی خود همچنان مصمم است، تداوم یافت.

وقتی سیاست ملی آموزش (۱۹۸۶، NPE) و برنامهٔ عملی آن (دولت هند، ۱۹۸۶a و ۱۹۸۶b)، به ملت ارائه شد، مشخص شد که سیاستمداران هند هنوز درس‌های خود را به‌خوبی یاد نگرفته‌اند: فاصلهٔ عمیق بین آرزوهای بزرگ و واقعیت‌های اقتصاد کلان، همانند سایر جاها، در سیاست‌ها و بیانیه‌های حوزهٔ آموزش نیز مشهود بود. سیاست ملی آموزش سال ۱۹۸۶، اعلامیه‌ای ارائه داد که از آنچه قبلاً ابراز شده بود با ناباوری بیشتری همراه بود و تحقق آن کاملاً دور از ذهن به‌نظر می‌رسید. این اعلامیه نیز خواهان برخورداری تمام کودکان از آموزش اجباری و رایگان تا سن ۱۴ سالگی، تا پایان سال ۱۹۹۵ بود!

بنابراین بازنگری این سیاست، امری اجتناب‌ناپذیر بود و در سال ۱۹۹۲ گزارش آن به همراه اصلاحیهٔ برنامهٔ عملی، تسلیم مجلس گردید. تعجب‌آور اینکه، دولت مرکزی علی‌رغم تمام تجارب ناموفق گذشته در خصوص تعیین تاریخ و زمان‌های مورد نظر برای اجرای بعضی سیاست‌های درازمدت، باز هم در سال ۱۹۹۲ در مورد زمان‌بندی سیاست ملی آموزش ابراز می‌دارد که: «آموزش اجباری و رایگان با کیفیت مطلوب باید با عزمی ملی برای تمام کودکان تا سن ۱۴ سالگی و قبل از آغاز قرن ۲۱ ارائه گردد.» همچنین به منظور اجرای این سیاست به حکومت مرکزی و ایالت‌ها (و همچنین علاوه بر آنها، حکومت‌های محلی شورایی که اجازه حیات فعال و مستقل داشتند) فقط ۲ سال فرصت داده شد. بعضی از کارشناسان با توجه به میزان پیشرفت این برنامه در حال حاضر، مدت زمان لازم برای اجرای برنامهٔ آموزش همگانی ابتدایی را که در مادهٔ ۴۵ قانون اساسی آمده است در ایالت بیهار ۴۰ سال و در اوتار پرادش، حدود ۲۰ سال و در نواحی دیگر دوره‌های کمتری را پیش‌بینی نموده‌اند. چون این آموزش باید با کیفیتی مطلوب ارائه گردد، بنابراین تحقق آن در اغلب نقاط کشور ممکن است ۵۰ سال طول بکشد. اینها بیشتر پیش‌بینی‌های مأیوس‌کننده‌ای هستند و همهٔ پیش‌بینی‌های آیندهٔ دور نیز مشکلات روش‌شناختی و قابلیت اعتماد خاص خود را دارند. اما مسئله جدی‌تر عدم اعتماد مردم به دولت، به‌خاطر خُلف وعده‌های بسیاری است که از جانب دولت پیش آمده است.

عمل‌گرایی قضایی و مادهٔ ۴۵

روند جدید تفسیر «حقوق اساسی» و «سیاست اصول راهبردی دولت» مندرج در قانون اساسی با استقبال روبه‌رو شد و یا در برخی موارد با نگرانی به آن نگاه شده است. از این مسئله عموماً تحت عنوان عمل‌گرایی قضایی یاد می‌گردد که برای بیان هدف و منظور ما بسیار مناسب می‌باشد.

سطح عالی قضایی در هند (شامل دادگاه عالی هند و دادگاه‌های عالی ایالتی)، برای اولین بار مسئله خرد جمعی ناشی شده از مقامات گوناگون دولتی، از جمله کسانی که خود از حمایت چشمگیر قانون اساسی بهره‌مند می‌باشند (مانند کمیسیون عالی انتخابات)، را مطرح کرد. از دو قضاوت برجسته و تاریخی دادگاه عالی هند (۱۹۹۲ و ۱۹۹۳) می‌توان به‌عنوان نمونه‌های اولیهٔ عمل‌گرایی قضایی اشاره نمود. این دو در خصوص تصمیمات مربوط به دو حکم دادخواست منافع عمومی بودند: اولی دادخواست علیه ایالت کارناتاکا در سال ۱۹۹۲ بود؛ دومی که بسیار مشهورتر است، دادخواست عمومی یونیک‌ریشان[1] در سال ۱۹۹۳ علیه حکومت آندرا بود که در طی آن، از ۵ قاضی عضو هیئت ژوری، ۳ نفر رأی دادند که حق تحصیل و آموزش از حقوق اساسی شهروندان است. همچنین اشاره گردید که مفاد مادهٔ ۴۵ قانون اساسی دقیقاً پارامترهای این حق را معین کرده و تصریح کرده که وظیفهٔ دولت است که برای تأمین آموزش اجباری و رایگان برای کلیه کودکان تا سن ۱۴ سالگی سعی و تلاش لازم را اعمال نماید. دادگاه، برای اولین بار، ادعای دولت را در خصوص تلاش صادقانه برای اجرای این قانون رد نمود؛ زیرا پس از ۴۰ سال هنوز چنین چیزی تحقق نیافته بود. این اقدام با قضاوت دادگاه عالی هند در سال ۱۹۹۳ نیز دنبال شد؛ بدین ترتیب که کمیته‌ای متشکل از وزرای آموزش تمام ایالت‌ها به سرپرستی موهی رام سای‌کیا[2] که بعدها به وزارت توسعهٔ منابع انسانی در دولت مرکزی منصوب گردید، تشکیل شد تا بررسی نماید که آیا حق تحصیل و آموزش تصریح شده در قانون اساسی اکنون نیز باید به‌عنوان شاهدی برای اثبات جدیت دولت در پیگیری اجرای مادهٔ ۴۵ به‌شمار رود. بنابر نظرات مثبت و

---

1. Unikrishan
2. Muhi Ram Saikia

هماهنگ این کمیته، در ۲۸ ژوئیه سال ۱۹۹۷، لایحهٔ اصلاحیه‌ای (اصلاحیهٔ ۸۳ قانون اساسی) به راجیا سابا[1] ارائه گردید. هدف از این اصلاحیه، اختصاص حق آموزش و تحصیل تا سن ۱۴ سالگی برای کلیهٔ شهروندان به‌عنوان یکی از حقوق اساسی و قابل پیگیری آنان بود. بنابر توصیهٔ کمیته، یک گروه متخصص در حال حاضر مشغول بررسی میزان هزینهٔ مورد نیاز دولت برای اجرای اقدامات ضروری متعاقب حکم دادگاه عالی می‌باشد.

دیگر چه می‌توان کرد؟

با نگاهی اجمالی به میزان هزینه‌های دولتی برای آموزش در هر ایالت، شکی باقی نمی‌ماند که با توجه به سهم آموزش در کل بودجهٔ استانی، نمی‌توان بازدهی و یا کسب موفقیت‌های آموزشی آن ایالت را حدس زد. با بررسی میزان تغییرات سهم هزینه‌های دولتی در یک دورهٔ مشخص نسبت به کل تولید داخلی ایالت (SDP) یا بودجهٔ اختصاص یافته، می‌توان دریافت که این نسبت با طبقه‌بندی ایالت‌ها به عنوان اجراکنندگان خوب در زمینهٔ آموزش (گروه الف) و اجراکنندگان بد (گروه ب)، هیچ ارتباط خاصی وجود ندارد!

ایالت بیهار در گروه ب، یکی از بدترین اجراکنندگان پروژهٔ همگانی کردن آموزش ابتدایی، در صدر مصرف‌کنندگان بودجهٔ کشور برای آموزش ابتدایی در طول سال‌های اخیر بوده است. این ایالت در سال‌های ۱۹۸۵ ـ ۱۹۸۶ حدود ۱۵ درصد از بودجهٔ خود را در این زمینه، در مقایسهٔ با ۱۴/۵ درصد از بودجهٔ ایالت کرالا، مصرف نموده است. همین‌طور، در سال ۱۹۹۰ ـ ۱۹۹۱ بیهار ۱۵/۴ درصد بودجه را در خصوص آموزش ابتدایی به‌کار گرفت که در صدر لیست قرار داشت؛ در حالی که سهم کرالا فقط ۱۲/۸ درصد بود. دومین رتبه (در گروه الف) در سال ۱۹۹۰ ـ ۱۹۹۱ به ایالت آسام تعلق داشت. آسام حدود ۱۳ درصد و اوتار پرادش (در گروه ب) تقریباً به همان میزان (۱۲/۹ درصد) بودجهٔ خود را صرف آموزش ابتدایی نموده است! میانگین کل بودجهٔ مصرفی ایالت‌های هند برای آموزش ابتدایی در سال‌های ۱۹۸۵ ـ ۱۹۸۶ و ۱۹۹۰ ـ ۱۹۹۱ به ترتیب ۵/۱ و ۱۰/۲

1. Rajya Sabha

درصد بوده است.

با بررسی بیشتر می‌توان دریافت که این نمونه‌ها، تنها مثال‌های موجود نیستند. تقریباً کل اطلاعات مربوط به هزینه‌های آموزشی ایالت‌ها در سال‌های ۱۹۸۵ ـ ۱۹۸۶ و ۱۹۹۰ ـ ۱۹۹۱. نشان می‌دهند که هیچ رابطه قابل قبولی بین هزینه‌های دولتی در امر آموزش تفاوت‌های آموزشی در ایالت‌های مختلف وجود ندارد.

با یک نگاه اجمالی به کل قضیه برای دریافت علت عملکرد نامناسب بعضی ایالت‌ها (گروه ب) در کسب موفقیت‌های آموزشی و موفقیت برخی دیگر در این زمینه (گروه الف) در طول چند دهۀ اخیر، این وسوسه در ذهن شکل می‌گیرد که علت این تفاوت‌ها، وجود احزاب سیاسی متفاوتی بوده است که در طول چندین سال اخیر در این ایالت‌ها حاکمیت داشته‌اند. مفسران سیاسی و اقتصادی، هر روز به توضیح علل تفاوت‌های نتایج آموزشی در ایالت‌های مختلف علی‌رغم سیاست‌های ملی مشترک می‌پردازند. این توضیحات به نظر ساده می‌آید و اگر کسی با دقت در آنها غور نکند، قابل قبول نیز به نظر می‌آیند؛ مثلاً هر ایالتی بنابر ضرورت‌ها و اولویت‌های سیاسی خاص خود، بودجۀ اختصاص یافته را صرف هزینه‌های موردنظر می‌کند و همین امر باعث بروز تفاوت‌ها و نتایج مختلف می‌گردد. اما نباید به سادگی در دام این‌گونه تحلیل‌ها افتاد؛ زیرا ورودی‌های بودجۀ هر ایالت دارای سرفصل‌های مشخصی برای هزینه کردن هستند، که خیلی با هم متفاوت نیستند، و موضوعی نیست که به‌وسیلۀ حزب ایالتی مشخص شود.

علاوه بر این نباید خیلی بر اظهارات مربوط به تفاوت‌های سیاسی و ایدئولوژیکی احزاب سیاسی هند تکیه نمود. مؤتلفین فعلی حزب بهاراتیاجاناتا[1] (در هنگام تقریر این مقاله) که قدرت را در مرکز به‌دست گرفته‌اند، یا جبهۀ متحد که شامل جبهۀ چپ هم می‌شود، و یا حتی حزب کنگرۀ کنونی، هر ایدئولوژی‌های سیاسی بسیار متفاوت هستند. اما همین احزاب وقتی که به مسائل آموزشی می‌رسند، همه یک نوا را سر می‌دهند که همانا، واقع‌بینی سیاسی می‌باشد. به‌طور مثال، جبهۀ چپ به‌خاطر ضدیت با خصوصی‌سازی آموزش مشهور بوده است، در

1. Bharatiya Janata

حالی که حزب بهاراتیا جاناتا چنین عقیده‌ای ندارد. اما علی‌رغم تفاوت‌های ایدئولوژیکی هر دو در مناطقی که قدرت یافته‌اند، چه در بنگال غربی و ماهاراشترا و چه در خود مرکز، در زمینهٔ اجرای یک نظام آموزش تقریباً یکسان به توافق رسیده‌اند.

آیا ایالت کرالا می‌تواند به‌عنوان الگو قرار گیرد؟

ژان درز[1] و امرتیا سن[2] در آثار اخیر خود (۱۹۹۵ و ۱۹۹۶) مسائل مهمی را در خصوص توسعهٔ هند مطرح کرده‌اند که ممکن است ما را در پاسخ به سؤال فوق یاری کنند. این مسایل عبارتند از: چرا بعضی از ایالت‌ها در خصوص مسئله آموزش عملکرد مناسب‌تری نسبت به دیگر ایالت‌ها نشان داده‌اند؟ و با نگاهی به اعداد و ارقام سراسر کشور در این زمینه، سؤال دیگری مطرح می‌گردد: آیا دیگر ایالت‌ها، و یا کل کشور، می‌توانند کرالا را به‌عنوان ایالتی با عملکردی موفق در این خصوص، الگو قرار دهند؟

از نظر این نویسندگان وقتی می‌توانیم به این سؤال پاسخ مناسب دهیم که به مقایسه‌های بین‌المللی نگاهی بیندازیم. کشورهایی که اخیراً به ببرهای آسیا مشهور شده‌اند، نظیر کره جنوبی، هنگ‌کنگ، سنگاپور و تایلند همگی یک زندگی کاملاً معمولی داشته و سپس به جهشی بزرگ دست یافتند. در سال‌هایی نه چندان دور (دههٔ ۱۹۵۰)، این کشورها به لحاظ سرانه تولید ناخالص ملی (GNP) با کشور هند در یک سطح بودند. اما چگونه توانستند به لحاظ پیشرفت‌های اقتصادی هند را پشت سر بگذارند؟ آیا فقط به این دلیل که آنها اقتصاد بازار آزادتری داشتند؟ نویسندگان مذکور نتوانسته‌اند دلیل روشنی برای این بحث ارائه دهند.

این نویسندگان در آثار خود، در مقایسهٔ کشور هند با دیگر کشورهای آسیایی صرفاً سرانه GNP را در نظر داشته‌اند. تصویر مربوط، چنانچه شاخص‌های دیگر توسعهٔ انسانی نیز در نظر گرفته شوند، به شدت تغییر خواهد کرد.

به‌عنوان مثال، این کشورها در آغاز راه رشد و پیشرفت خود، نرخ‌های سوادآموزی بزرگسالان‌شان بسیار بالا و بهتر از نرخ‌های کنونی هند بوده است.

---

1. Jean Dreza

2. Amartya sen

میزان مرگ و میر نوزادان در این کشورها نیز از ارقام مربوطه در هند بسیار کمتر بوده است.

درز و سن نشان داده‌اند که استان کوچک کرالا، نه‌تنها کلیهٔ ایالت‌های هند را در این زمینه‌ها پشت سر گذارده است، بلکه شاخص اجتماعی توسعهٔ انسانی آن نیز هم سطح مجموعه کشورهای معروف به ببرهای آسیا بوده است! در این خصوص که آیا این ایالت کوچک می‌تواند برای کشور بزرگی چون هند و یا سایر ایالت‌های بزرگتر الگوی مناسبی باشد، این دو نویسنده، جواب قابل توجهی به این شرح داده‌اند: کرالا با جمعیت ۲۹ میلیون نفر در سال ۱۹۹۱ به هیچ وجه نباید به‌عنوان یک ایالت کوچک در نظر گرفته شود، اگرچه از چند ایالت بزرگ هند نظیر اوتار پرادش (با ۱۴۰ میلیون نفر)، بیهار (با ۸۶ میلیون نفر) مهاراشترا (با ۷۹ میلیون نفر)، بنگال غربی (با ۶۸ میلیون نفر)، یا مادیا پرادش (با ۶۶ میلیون نفر) کوچکتر است. کرالا در حقیقت از بسیاری کشورهای جهان بزرگتر است! اگر بعضی از اقتصادشناسان، کشورهایی نظیر سری‌لانکا، سنگاپور و هنگ‌کنگ را به‌عنوان سرمشق و راهنمای هند نام می‌برند، باید به خاطر داشته باشند که این کشورها از ایالت کرالا نیز کوچکترند. همان‌طور که درز و سن خاطرنشان نموده‌اند، «حتی کره جنوبی که توجه بسیاری را به خاطر پیشرفت خود جلب نموده و به‌عنوان یک مدل و نمونهٔ توسعه از آن یاد می‌شود، در دههٔ ۱۹۶۰ جمعیتی برابر جمعیت کنونی کرالا داشته است.»

و اما چه درسی می‌توان از داستان موفقیت کرالا در مسائل اجتماعی و به‌ویژه حوزهٔ آموزش ابتدایی گرفت؟ نویسندگان مذکور نشان داده‌اند که دو عامل باعث موفقیت این ایالت بوده است. اول اینکه در این ایالت دایماً بر آموزش ابتدایی تأکید شده است و به آموزش در مقاطع بالاتر کمتر توجه شده است (این امر هم در دورهٔ تسلط حزب کنگره و هم در دورهٔ رژیم‌های کمونیستی وجود داشته است). دوم اینکه، اقدام عمومی برای حمایت از اولویت‌های بخش اجتماعی (آموزش ابتدایی و بهداشت اولیه) یکی دیگر از ابزارهای اجتماعی بوده است که توسط حزب‌های سیاسی مختلف، چه آنها که بر مسند قدرت بوده‌اند و چه خارج از آن با شدت وحدت به‌کار گرفته می‌شده است.

اما این فقط بخشی از داستان می‌باشد. زیرا، در وهلهٔ اول، ترجیح آشکار

آموزش ابتدایی نسبت به دیگر مقاطع آموزشی در این ایالت، که فقط از طریق بررسی سهم بودجهٔ اختصاصی دولت به این ایالت قابل تشخیص است، چندان شدیدتر از دیگر ایالت‌های هند، که تاکنون نام برده شده‌اند، نبوده. در وهلهٔ دوم، اقدام عمومی در بسیاری از ایالت‌های دیگر هند اغلب به معنای اقدامات خیابانی بوده است که مشکل بتوان بر معقول بودن آن در هر مورد خاصی صحه گذاشت.

متأسفانه، مطالعات درز و سن (۱۹۹۵ و ۱۹۹۶) ممکن است نتواند معمای پیچیدهٔ کرالا را که در قلب هندوستان توسعه نیافته (در اینجا منظور ایالت‌های آن است) جای گرفته است، حل نماید. این معمای پر رمز و راز از دو قسمت تشکیل شده است: بخش اول در خصوص بازدهی داخلی بخش آموزش کرالا است؛ چگونه امکان دارد ایالتی مانند کرالا که به لحاظ مقطع آموزش ابتدایی از یک سیستم قوی و مفید، حداقل در طول پنجاه سال اخیر، برخوردار بوده، در سطوح عالی‌تر آموزش حتی از ایالت‌هایی که از لحاظ آموزشی در پایین‌ترین سطوح هستند، ضعیف‌تر باشد؟ آیا جمعیت پایهٔ گسترده‌تری از افراد تحصیل‌کرده و مدرسه‌رو احتمال کسب نتایج بهتر را در مقایسه با دیگر ایالت‌ها افزایش نمی‌دادند؟ با مقایسهٔ خروجی‌های دانشکده‌ها و دانشگاه‌های این ایالت با سایر ایالت‌های گروه الف درمی‌یابیم که قانون احتمال به نفع کرالا کارگر نمی‌افتد. چرا چنین است؟

بخش دوم این معما از لحاظ جنبهٔ اقتصادی توسعه گیج‌کننده‌تر است. چرا این ایالت با نرخ‌های فوق‌العاده عالی و خیال‌انگیز در خصوص شاخص‌های توسعه، از جمله تولد و مرگ و میر نوزادان، متوسط عمر و میزان سوادآموزی بزرگسالان ــ که از این لحاظ با کشورهای معروف به ببرهای آسیا برابری می‌کند ــ باید عملکرد آن در زمینهٔ توسعهٔ اقتصادی از سایر ایالت‌های هند ضعیف‌تر باشد؟ یک توضیح قابل قبول در این مورد، می‌تواند تأکید و ابرام بیش از حد و نادرست کرالا بر آموزش ابتدایی و ترجیح آن بر آموزش سطوح بالاتر، به‌ویژه مقاطع عالی علمی و فنی بوده باشد. اقدامات آگاهانهٔ عمومی در این حوزه‌های مورد غفلت، و به‌ویژه اقدام عمومی غیر عوامانه در جهت رجحان کیفیت بر کمیت در پرورش افراد بسیار متخصص نیز ممکن بود کرالا را در مسیر صنعتی شدن سریع، همگام با ببرهای آسیا، بیندازد. و این همان درسی است که باید از داستان پیچیدهٔ کرالا، نه‌تنها برای

کرالا بلکه برای سایر ایالت‌های آرزومند فناوری در هند، گرفت و این درسی است که ما دایماً از دریافت کردن آن درمی‌مانیم.

نقش دولت در آموزش عالی

کاملاً آشکار است که دانشگاه‌های تراز اول را در هیچ کجای دنیا نمی‌توان فقط با شهریه‌های دانشجویان گرداند. آموزش عالی مناسب و با کیفیت نیاز به کمک مالی دارد، البته این به معنای این نیست که کل این کمک از بودجه و اعتبارات عمومی کشور تأمین شود. گزارش کمیتهٔ پونایا[1] در سال ۱۹۹۳ در خصوص تأمین منابع مالی مؤسسات آموزش عالی هند، چنین ابراز می‌دارد که طبق اطلاعات OECD حتی در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی، ادارهٔ مؤسسات آموزشی عالی فقط با شهریه‌های دانشجویان ممکن نیست. در این گزارش همچنین آمده است: «یک عقیدهٔ عمومی در بسیاری از کشورها وجود دارد تا بخش آموزش عالی نسبتاً خودکفا گردد و به کمک‌ها و پشتیبانی دولت و سایر منابع و سازمان‌های مالی وابسته نباشد. هر چند که در جهان امروز، این قضیه از توان اقتصادی بسیاری از مناطق خارج است».

اما کمیتهٔ پوتایا از این عقیدهٔ عمومی که نیازی نیست مؤسسات آموزش عالی هند خود را از کمک‌های مالی و نظام دولتی رهایی بخشید، حمایت نکرد. بالعکس، بر استقلال مالی دانشگاه‌ها با عبارات ذیل تأکید کرد: عدم وابستگی به کمک‌های مالی دولتی؛ افزایش منابع مستقل خصوصی؛ برآورده کردن نیازهای تحقیقاتی از صنایع بخش خصوصی؛ فروش نتایج تحقیقاتشان به صنایع و آموزش آنها برای استفاده از منافع این تحقیقات؛ اینها همه اقدامات مهمی هستند که هر مؤسسه یا دانشگاه آموزش عالی چه در هند و چه در سراسر دنیا، باید پیگیری کند. ولی برای به انجام رساندن این اهداف هم پشتیبانی دولت نیاز است و هم حمایت ملت.

گزارش کمیتهٔ پونایا، از این نظر، کاملاً مورد حمایت کمیتهٔ سوامیناتان[2] قرار گرفت. کمیتهٔ اخیر توسط انجمن آموزش‌های فنی سراسر هند تشکیل گردید تا مسئله بسیج منابع برای آموزش فنی کشور را مورد بررسی قرار دهد

1. Punnayya
2. Swaminathan

(سوامیناتان، ۱۹۹۴).

چه نوع سوادی در قرن بیست و یکم مورد نیاز است؟

سرانجام باید خاطرنشان کرد که امروزه سواد سنتی بایستی از طریق آنچه که «سواد رایانه‌ای» نامیده می‌شود، برای هر شهروندی تقویت شود. به این ترتیب، حتی کسانی که دارای تحصیلات ابتدایی هستند، خواه مصرف‌کننده و خواه تولیدکننده، در قرن بیست و یکم احساس غبن نخواهند کرد. اما، حالا چه نوع سواد رایانه‌ای را باید ترویج دهیم که شهروندان آنها را برای زندگی در جامعه‌ای با فناوری پیشرفته، آماده سازد. اکنون پس از ۵۰ سال از استقلال و آزادی هند، مردمی که به اندازهٔ کافی ارادهٔ سیاسی به‌دست آورده‌اند، حاضرند هر قیمتی را برای سوادآموزی همگانی و ریشه‌کن کردن بی‌سوادی بپردازند و این مردم حق دارند بدانند که چه راه‌حل‌های دیگری در پیش روی آنها قرار دارد.

برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه مناسب‌ترین نوع سواد رایانه‌ای برای قرن بیست و یکم کدام است، لازم نیست که حتماً کسی به آن جنبه از آموزش روی بیاورد که توسط شولتز[1] (۱۹۶۱) و بیکر[2] (۱۹۹۳) مورد تأکید قرار گرفته بود، که افزایش بازدهی خلاقیت انسان را مورد توجه قرار می‌داد. شهروندان نسل بعد نیز ممکن است به همین مقدار نیازمند کسب یک نوع دیگری از سواد باشند ـ سوادی که نه‌تنها آنها را به پدیدآورندگانی مؤثرتر تبدیل کند ـ بلکه به مصرف‌کنندگانی با کارآیی بیشتر و شهروندانی مؤثرتر تبدیل سازد (مراجعه شود به ماجومدار، ۱۹۹۱). در اولین قدم (برای افزایش بازدهی خلاقیت) باید به نوعی از سواد دست یافت که شخص را برای استفادهٔ مؤثر از رایانه‌های شخصی، در زمینهٔ تجارت و کسب و کار، چه در خانه و چه در محل کار، توانا سازد. برای دومین نیاز (افزایش بازدهی مصرف‌کننده) دستیابی به نوعی سوادآموزی ضروری است که همهٔ شهروندان را قادر سازد تا در جامعه‌ای با فناوری پیشرفته زندگی‌شان را بهبود بخشند، بدون نیاز به توانایی مالی بالا برای تهیهٔ رایانه‌های شخصی گران قیمت. از دیدگاه سیاست آموزشی ممکن است این دو نوع سواد رایانه‌ای جایگزین گردد، به

1. Schultz
2. Backer

این دلیل که ممکن است هر دو بخواهند برای دستیابی به منابع اجتماعی و مالی یکسان، به رقابت بپردازند.

در مورد نوع اول سواد رایانه‌ای، فقط تعداد کمی از شهروندان کشورهای در حال توسعه، با تهیهٔ رایانه‌های شخصی، توانستند به جرگهٔ کارمندان مطلع و دانای جهانی بپیوندند و از عهدهٔ این مهم برآیند. اما همهٔ مردم به سواد رایانه‌ای از نوع دوم نیاز دارند تا قادر شوند برای زندگی در عصر فناوری خود را مجهز کنند. در حقیقت جهانی شدن این نوع سواد است که ممکن است ما همه به زودی در خصوص آن صحبت کنیم. اگر بنیاد نهادن نظام آموزشی بر مبنای هر دو نوع این سوادهای کامپیوتری هزینهٔ زیادی داشته باشد و نیازمند اعتبارات عمومی اساسی باشد،کدام یک از این دو، ترجیح و برتری دارد؟

آن نوع سواد کامپیوتری که مستلزم داشتن رایانه‌های شخصی است برای افزایش بازدهی تولید اقتصادی بسیاری ضروری می‌نماید، اما همانند توسعهٔ منابع انسانی برای پرورش نیروی انسانی کیفی، این امر نیز تا اندازه زیادی خصوصی است. لذا تقاضای آن برای استفاده از کمک‌های مالی اجتماعی محدود خواهد شد.

نوع دیگر سواد کامپیوتری که ضرورتاً مبتنی بر تأمین رایانه شخصی نمی‌باشد، قابل دسترس‌تر بوده و هر کس می‌تواند از آنها در سیستم‌های رایانه‌ای بزرگتر مانند دانشگاه‌ها، دانشکده‌ها و محل کار بهره‌مند شود. در حقیقت،کمک‌های مالی به این نوع سوادآموزی، تا حد زیادی شبیه کمک مالی به آموزش بشردوستانهٔ عمومی است که انسان در طول اعصار شاهد و ناظر آن بوده است. جامعه به دلیل قانع‌کننده‌ای که خودش دارد به این نوع آموزش کمک‌های مالی نموده است و ممکن است به همین دلیل خواستار آن باشد که به سوادآموزی رایانه‌ای شهروندان در قرن بیست و یکم کمک‌های مالی ارائه دهد.

منابع و مآخذ

Basu, Durga Das (1996), *Introduction to the Consitution of India*, Eighteenth Edition, New Dehli: Prentice-Hall.

Analysis with Special Reference to Education, Chicago IL: University of Chicago Press.

Brass, Paul R. (1994), *The Politics of india Since Independence* (2nd ed) (*The New Cambridge History of india IV. 1*), Cambridge: Cambridge University Press.

Desai, A.S. (1995), 'Polices for Higher Education in india', *Journal of Higher Education*, vol, 18, 4, Autumn, University Grants Commission.

Drèze, Jean and Amartya Sen (1995), *India: Economic Develoment and Social Opportunities*, New Dehli: Oxford University Press.

____(1996), *Indian Develoment: Selected Regional Perspectives*, Helsinki: WIDER.

Govenment of India (1965), *Census of india 1961*, New Dehli: Registrat General of India.

____ (1966), *Education and National Development: Report of the Education Commission* (1964–66), New Dehli: Ministrt of Education and Culture.

____ (1974), *Education in India: 1966–67*. Also the subsequent annual volumes, New Dehli: Ministry of Education and Culture till 1977–8, thereafter Ministry of Human Resource Development.

____(1975), *Census of india 1971*, New Dehli: Registrar General of India.

____(1985a), *Census of india 1981*, New Dehli: Registrar General of india.

____(1985b), *The Twenty–thrid Report of the Deputy Commissioner for Linguistic Minorities of india, for the Period July 1982 to June 1983*, Dehli: Controller of Publications.

____ (1986b), *Programme of Action*, New Dehli: Ministry of Human Resource Development.

____(1990), *Towards an Enlightened and Human Society: A Review*, Report of the Ramamurti Committee for the National Policy on Education 1986, New Dehli: Ministry of Human Resource Development.

____(1992a), *Census of india 1991*. Series 1, *INDIA Paper*, New Dehli: Registrar General of India.

____(1992b), *The Constitution of India (Seventy–First Amendment) Act 1992*, New

Dehlli.

——(1992c), *The Programme of Action (1992) for the National Policy on Education 1986*, New Dehli: Ministry of Human Resource Development.

——(1993a), *National Policy on Education 1986* (With modifications undertaken in 1992), Dehli: Minstry Of Human Resource Development.

——(1993b), *Education for All: The Indian Scene*, New Dehli: Ministry of Human Resource Development.

——(1993c), *Research and Development Statistics 1992–93*, New Dehli: Ministry of Science and Technology.

——(1993c), *Research and Development Statistics 1992–93*, New Dehli: Ministry of Science and Technology.

—— (1993d), *The Consitution of India (Seventy–thrid Amendment) Act, 1993*, reprinted in *Constitutional Provisions Relating to Village Panchayats and Municipalities in india*, New Dehli: Eastern Book Company.

—— (1993e), *The Consitution of India (Seventy–Forth Amendment) Act, 1993*, reprinted in *Constitutional Provisions Relating to Village Panchayats and Municipalities in india*, New Dehli: Eastern Book Company.

——(1993f), *Education for ALL: The Indian Scenc*, New Dehli: Ministry of Human Resource Development.

—— (1994a), *Education in India 1991–93*, New Dehli: Ministry of Human Resource Development.

——(1994b), *Selected Educational Satistics in India 1993–94*, New Dehli: Ministry of Human Resource Development.

——(1995), *Budgetary Resource for Education 1951–52 to 1993–94*, New Dehli: Ministry of Human Resource Development.

Majumdar, Tapas (1983), *Invsetment in Education and Soscial Choice*, Cambridge: Cambridge University Press.

—— (1991), 'Investment in literacy for a High–Technology Society', in Dipak

Banerjee (ed.), *Essays in Economic Analysis and Policy: A Tribute to Bhabatosh Datta*, Dehli: Oxford University Press.

____ (1992), 'Urban Education in the Indian Economy' in *World Yearbook of Education 1992: Urban Education* (eds), David Coulby, Crispin Jones and Duncan Harris, London: Kogan Page.

Majumdar, Tapas (1993), 'The Relation Between Educational Attainment and Ability to Obtain Social Security in India', research paper, WIDER, Helsinki.

____ (1994), 'Government in Higher Education in India' in Guy Neave and Frans A. van Vught (eds), *Government and Higher Education Relationships Across Threee Continents: The Winds of Change*, Oxford: Elesvier.

____ (1996), 'Higher Education in India' in Maureen Woodhall (ed.), *Higher Eduction in Asia: The Development of Higher Education in Nine Countries*, Oxford: Elsevier.

____ (1997), 'Intercultural Education in India' in David Coulby, Jagdish Cundara and Crispin Jones (eds), *World Yearbook of Eduction 1997: Intercultral Education*, London: Kogan page.

Psaharopoulos, G. (1989), 'Time Trends of the Returns of Education: Crossnational Evidenece', *Economics of Education Review, 8*, pp. 225–31.

Punnayya, K. (Chairman) (1993), *Report of Justice Punnayya Committe on UGC Funding of Institutions of Higher Education*, New Dehli: University Grants Commission.

Schultz, T.W. (1961), 'Investment in Human Capital'. *American Economic Review*, 51, March.

Superme Court of India (1992), Judgement on Writ Petition of Mohini Jain against the State of Karnataka (No. 456 of 1991), quoted in the *Journal of Higher Education*, Autumn, New Dehli: University Grants Commission.

Supreme Court of India (1993), Judement on Writ Petition of J.P.

Unnikrishnan and others against the State of Andhra, quoted in *Judgements Today*, vol. 1, no. 22, Feb, New Dehli.

Swaminathan, D. (1994), *Report of the High–Powered Committee for the Mobilization of Additional Resources for Technical Education*, New Dehli: All India Council of Technical Education.

UGC (1995–6), *Annual Reports 1995–96*, New Dehli: University Grants Comission.

UNDP (1994), *Human Developent Report 1994.*

UNESCO (1992), *Statistical Yearbook 1992.*

World Bank (1997), *Primary Education in India.*

به دنبال ثبات جمعیت

اشیش بوس[1]

سیر تحول سیاست کنترل جمعیت

راهی که به ثبات جمعیت ختم می‌شود، راهی طولانی و پر از پستی و بلندی‌ها و مشکلات است. این واقعیتی است که تاریخچهٔ مسائل جمعیتی هند در طول پنج دههٔ نخست پس از استقلال بر آن صحه می‌گذارد. برخلاف چین که سیاست‌های جمعیتی متعددی را امتحان کرد، هند از همان نخستین برنامهٔ پنج ساله (۵۶ ـ ۱۹۵۱)، پیوسته از یک نوع سیاست کنترل جمعیت پیروی کرده است. با این حال، پس از اجرای هشت برنامهٔ پنج ساله، تثبیت جمعیت همچنان هدفی دور از دسترس است. تردیدی نیست که در ایالت کرالا و پس از آن در ایالت تامیل نادو به موفقیت‌های چشمگیر و در ایالت‌های آندرا پرادش، کارناتاکا، بنگال غربی، ماهاراشترا و پنجاب به موفقیت‌های نسبی دست یافته‌ایم. اما نگرانی اصلی مربوط به ایالت‌های بزرگی چون اوتار پرادش، بیهار، مادیا پرادش و راجستان است.

در دوران پیش از استقلال، بحث‌های مربوط به جمعیت، حول محور

---

1. Ashish Bose

«جمعیت بیش از حد» دور می‌زد و یک مکتب فکری، سلطهٔ انگلستان را مسئول فقر هند می‌دانست و یک خط فکری دیگر که عمدتاً غربی بود، زاد و ولد بیش از حد را عامل فقر و نداری این کشور قلمداد می‌کرد. در عرصهٔ مباحث بین‌المللی در این مقوله نیز مالتوس و مارکس دو رقیب همیشگی تلقی می‌شدند و اکثر استدلال‌های پیروان این دیدگاه تحت تأثیر ایدئولوژی و مشرب فکری آنان بود. اندیشمندانی مانند گیان چاند[1] (مؤلف کتاب ***هند مالامال از انسان***، چاپ شده در سال ۱۹۴۳)، تصویر متعادلی از وضعیت موجود ارائه دادند و خواستار کنترل موالید، صنعتی شدن سریع و مهاجرت‌های گزینشی به منظور حل مشکل جمعیتی هند شدند. سوباس چاندرا بوس، که در زمان ریاست کنگرهٔ ملی هند فرایند برنامه‌ریزی را در این کشور بنیان نهاد، خطر جمعیت بیش از حد را تشخیص داد و مصراً خواستار کنترل جمعیت شد. اما در نهایت، این جواهرلعل نهرو، نخستین نخست‌وزیر هند پس از استقلال و اولین رئیس کمیسیون برنامه‌ریزی هند بود که لزوم مداخلهٔ دولت را در این زمینه تشخیص داد و از طریق پیش‌بینی برنامه‌های بهداشتی و کنترل موالید در نخستین برنامهٔ پنج ساله، به کنترل جمعیت در هند چهرهٔ مشخصی بخشید. در متن این برنامه پنج ساله آمده است:

افزایش اخیر جمعیت هند و فشاری که در نتیجهٔ آن به منابع محدود کشور وارد می‌شود، لزوم طرح فوری برنامهٔ تنظیم خانواده و حل مسئلهٔ کنترل جمعیت را در رأس امور قرار می‌دهد... بنابراین آشکار است که کنترل جمعیت تنها در صورتی امکان‌پذیر است که نرخ موالید تا حدی کاهش یابد که جمعیت کشور را در سطحی متناسب با امکانات و ملزومات اقتصاد ملی، ثابت نگاه دارد

اما کمیسیون برنامه‌ریزی به معنا و مفهوم آماری هدفی که برای تثبیت جمعیت در نظر گرفته شده بود، توجه نکرد. در واقع برنامه‌ریزان با پیش‌بینی‌های بلندمدت برای سه دههٔ آینده، با فرض نرخ رشد «ثابتی» معادل ۱/۳ درصد در سال، مرتکب خطای بزرگی شدند. آنها توجه نکرده بودند که نرخ رشد ۱/۳ درصد، حاصل نرخ ناخالص معادل ۴۰ در هزار و نرخ ناخالص مرگ و میری معادل ۲۷ در هزار طی دههٔ

1. Gyan Chan

۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ بوده است. مطمئناً نباید انتظار داشت که در زمان حکومتی که به رفاه و بهداشت مردم توجه دارد، چنین نرخ مرگ و میر بالایی ادامه یابد.

راهبرد اصلی در نخستین برنامه این بود که تنظیم خانواده به‌عنوان بخشی از برنامهٔ بهداشتی تلقی شود و صددرصد بودجه مورد نیاز آن به‌عنوان یک پروژهٔ ملی تأمین گردد. این خط‌مشی تا به امروز نیز ادامه یافته و با خاتمه هر برنامه تنظیم خانواده، بودجهٔ بیشتری به برنامه بعدی اختصاص داده می‌شود.

در سال ۱۹۶۶، به منظور تقویت برنامهٔ کنترل جمعیت، نهاد جداگانه‌ای تحت عنوان سازمان تنظیم خانواده در وزارت بهداشت به‌وجود آمد. افراد بیشتری به کار گمارده شدند، بودجهٔ بیشتری به اجرای برنامه اختصاص یافت، به افرادی که به عقیم شدن رضایت داده بودند پاداش مالی پرداخت شد و برای مروجین و پزشکان میهمان نیز انگیزه‌های مالی در نظر گرفته شد و بالاتر از همه سیستم دقیقی برای تعیین هدف‌های تنظیم خانواده معرفی گردید و سازمان تنظیم خانواده نیز به دقت آمار و ارقام دستاوردها در این زمینه را تحت کنترل قرار داد.

با نگاه به گذشته، مشاهده می‌کنیم که این راهبرد که زاییدهٔ فکر کارشناسان غربی و مؤسسات خیریهٔ خارجی بود، در تجاری کردن برنامه تنظیم خانواده اثر داشت. این وضع نیز به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر منجر به فساد گسترده و تقلب در آمارهای مربوط به دستیابی به اهداف گردید. نکتهٔ بدتر آن‌که برنامهٔ تنظیم خانواده از دید مردم با عقیم‌سازی مترادف شد. دولت، عملکرد پرسنل بهداشتی و بهیاری را بر پایهٔ تعداد موارد عقیم‌سازی ارزیابی می‌کرد. در این راهبرد، به‌طور غیر مستقیم و تلویحی، شیوه‌های فاصله‌گذاری بی‌ارزش قلمداد می‌شد.

در سال ۱۹۷۵، دولت ایندیرا گاندی اعلام وضعیت اضطراری کرد. نخست‌وزیر یک برنامهٔ ضربتی ۲۰ ماده‌ای ارائه کرد که در آن کوچکترین اشاره‌ای به تنظیم خانواده نشده بود. چیزی نگذشت که سانجی گاندی، فرزند جوانتر ایندیرا گاندی، که به‌عنوان مقامی مافوق قانونی در عرصهٔ سیاست ظاهر شد، برنامهٔ ۴ ماده‌ای خود را که تنظیم خانواده یکی از مواد آن بود، اعلام کرد. او مصراً از رئیس‌الوزرای ایالات خواست که هدف‌های برنامه را ارتقاء بخشند. برخی از دولت‌های محلی برای خشنود کردن او، نیروهای پلیس و مأموران مالیاتی را به‌کار گرفتند تا مردم بی‌گناه را وادار به عقیم‌سازی کنند. این موضوع در ایالاتی مانند اوتار

پرادش، هاریانا و راجستان که در آنها «نماینده‌های سانجی» بیش از سایر جاها فعال بودند، خشم توده‌های مردم را برانگیخت. در انتخابات عمومی سال ۱۹۷۷ دولت ایندیراگاندی رأی نیاورد و از قدرت کنار رفت.

در آوریل سال ۱۹۷۶، در اثنای وضعیت فوق‌العاده، دولت یک سیاست ملی جمعیتی اعلام کرد که به‌طور کلی اعلامیهٔ متعادلی بود، اما در یک مورد خطای بزرگی مرتکب شده بود که این خطا چیزی به‌جز عقیم‌سازی اجباری نبود. در بخشی از این اعلامیه آمده است:

برخی ایالات معتقدند که تسهیلات و امکانات موجود آنها برای تأمین نیازهای عقیم‌سازی اجباری، کافی است. ما بر این عقیده هستیم که اگر یک مجلس ایالتی، در راستای اعمال اختیارات خود، تصویب قانونی را در مورد عقیم‌سازی اجباری ضروری بداند و زمان را برای انجام این کار مناسب تشخیص دهد، این قانون باید اجرا شود.

این مادهٔ سهل‌انگار، برخلاف اصول دموکراسی بود. وقتی در سال ۱۹۷۷ دولت حزب مردم[1] قدرت را در دست گرفت، سیاست جمعیتی خاص خود را اعلام کرد که این ماده در آن وجود نداشت، زیرا این دولت با هرگونه اجبار در برنامهٔ تنظیم خانواده مخالف بود. دولت مذکور یک «گروه کاری» را برای نظارت بر امور مربوط به سیاست جمعیت برگزید. گزارش این گروه حاکی از توافق در مورد نرخ خالص افزایش جمعیتی معادل ۱ (NRR=1) تا سال ۲۰۰۰ بود که به معنای نرخ موالیدی برابر ۲۱ در هزار و نرخ مرگ و میری معادل ۹ در هزار بود. این بیانگر نرخ رشد جمعیتی معادل ۱/۲ درصد بود که به‌عنوان سطح آستانه برای ثبات جمعیت در نظر گرفته شد. در سال ۱۹۷۷، به غیر از ایالت‌های کرالا و تامیل نادو (بدون احتساب ایالات کوچکی چون گوا، ناگالند و مانیپور)، ما در هیچ جا به نرخ موالید ۲۱ در هزار نزدیک نشدیم.

گفتنی است که در سال ۱۹۸۳، دولت یک سیاست ملی بهداشتی اعلام کرد که به تصویب پارلمان رسید. در این سیاست مجموعه‌ای از هدف‌های آماری مانند

1. Janata Party

کاهش نرخ موالید، مرگ و میر، تلف شدن نوزادان و غیره، در نظر گرفته شده بود. در این سیاست ملی بهداشتی، پیشنهاد شده بود که یک سیاست ملی جمعیتی جداگانه تهیه و تنظیم شود. زمانی که راجیو گاندی به قدرت رسید، برنامهٔ گسترده و فعالی را برای مصون‌سازی (تحت عنوان مصون‌سازی برای همه تا سال ۱۹۹۰) به اجرا گذاشت. این برنامه که یونیسف نیز از آن حمایت می‌کرد، وضعیت بهداشت کودکان را بهبود بخشید. کاهش مرگ و میر نوزادان پس از سال ۱۹۸۵ را نمی‌توان صرفاً ناشی از برنامهٔ مصون‌سازی دانست، اما این برنامه اثر مثبتی در این زمینه داشت. مردم از این برنامه استقبال کردند. راجیو گاندی در نظر داشت ساختار برنامهٔ تنظیم خانواده را نیز تجدید کند اما عمرش کفاف نداد. تحول مهم بعدی، تشکیل یک کمیتهٔ فرعی جمعیت، توسط شورای ملی توسعه (NDC)[1]، تحت ریاست ک. کاروناکاران[2]، رئیس‌الوزرای وقت ایالت کرالا بود. این کمیته در سال ۱۹۹۳ گزارش مفصلی ارائه کرد.

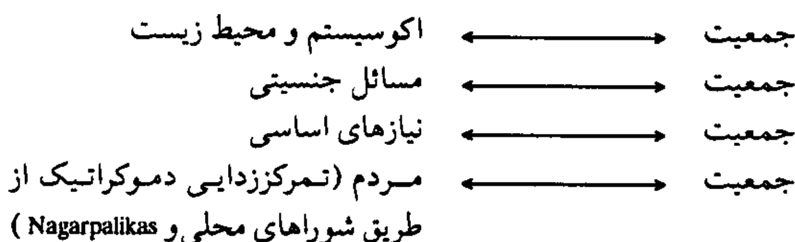
در مورد تنظیم سیاست جمعیتی تحول مهم بعدی به سال ۱۹۹۳ برمی‌گردد که وزارت بهداشت و رفاه خانواده یک گروه کارشناسی را تحت ریاست ام. اس. سوامی‌ناتان[3] مأمور کرد تا پیش‌نویس سیاست جمعیتی را برای ارائه به پارلمان تهیه کند. در ماه مه سال ۱۹۹۴، گزارش این کمیته تقدیم نخست‌وزیر و وزیر بهداشت و رفاه خانواده شد.

سازمان رفاه خانواده در نوامبر سال ۱۹۹۶، پس از سه سال سکون، بیانیه‌ای در مورد سیاست ملی جمعیت تهیه کرد که مدعی بود به تأیید وزیر بهداشت و رفاه خانواده نیز رسیده است. این بیانیه تا حد زیادی از گزارش کمیتهٔ سوامی‌ناتان نسخه‌برداری شده بود اما فلسفهٔ بنیادی خط‌مشی پیشنهادی آن، که رشد جمعیت را به وخیم شدن وضع اکوسیستم، مسائل جنسیتی و نیازهای اساسی ارتباط داده بود، حذف شده بود. خلاصه آنکه سیاست جمعیتی جدید این وزارتخانه، نسخهٔ ناقصی از پیش‌نویس سیاست جمعیتی کمیتهٔ سوامی‌ناتان بود.

در ۱۵ اوت سال ۱۹۹۷، نخست‌وزیر آی. ک. گجرال[4] طی سخنرانی‌اش در «قلعه سرخ»[5] از اعلام یک سیاست جدید جمعیتی خبر داد. شایان ذکر است که

1. National Development Council
2. K. Karunkaran
3. M.S. Swaminathan
4. I.K. Gujral
5. Red Fort

رئیس جمهور ک. آر. نارایانان در نشست ویژهٔ پارلمان در نیمه شب (۱۴ و ۱۵ اوت ۱۹۹۷) گفت: «مبارزه با فقر، رشد جمعیت و نابودی محیط زیست، مستلزم جنبش‌های اجتماعی است. «فلسفهٔ پیش‌نویس سیاست جمعیتی کمیتهٔ سوامی‌ناتان در سال ۱۹۹۴ نیز مبتنی بر همین رهیافت بود. به‌طور خلاصه، برای مشخص شدن ارتباط متقابل میان عوامل جمعیتی، اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی در یک ساختار دموکراتیک، چهار ستون این سیاست جمعیتی را می‌توان در قالب نمودار ذیل نشان داد:



وضعیت آماری

سابقهٔ پر افتخار هند از لحاظ آمارگیری نفوس یا سرشماری به سال ۱۸۸۱ برمی‌گردد. در واقع در سراسر جهان تنها چند کشور با سابقهٔ سرشماری بدون انقطاع برای بیش از صد سال وجود دارد. سرشماری هند، همچنان بزرگترین منبع اطلاعات درمورد زندگی مردم هند می‌باشد.امابایدتوجه داشت که این سرشماری، هر ده سال یک بار انجام می‌گیرد. از سال ۱۹۷۰ به بعد، به لطف سیستم ثبت نمونه‌ای (SRS)[1] که توسط ادارهٔ کل ثبت ابداع شد، ما در مورد تولد، مرگ و همچنین تلفات نوزادان، آمار «سالانه» داریم. این امر برای ارزیابی وضعیت آمار جمعیتی در سال‌های بین دو سرشماری به ما کمک زیادی می‌کند. در سال ۹۳ ـ ۱۹۹۲ یک بررسی نمونه‌ای در مقیاس وسیع (تحت عنوان بررسی ملی بهداشت خانواده یا NFHS)[2] انجام گرفت که اطلاعات مفیدی در مورد ویژگی‌های جمعیتی در سطح ایالت‌ها به‌دست می‌دهد. این بررسی تحت نظارت و سرپرستی وزارت بهداشت و

1. Sample Registration System
2. National Family Health Survey

رفاه خانواده و دولت هند، و با حمایت مالی USAID صورت گرفت و کارهای فنی آن نیز توسط مؤسسه بین‌المللی علوم جمعیتی در بمبئی انجام شد.

در اینجا براساس تازه‌ترین سرشماری (۱۹۹۱) و اطلاعات SRS و NFHS، تصویر آماری از روندهای جمعیتی هند و ایالات و مناطق متحد آن ارائه می‌دهیم. علاوه بر این، مختصراً به پیش‌بینی‌های جمعیتی برای سال ۲۰۰۱ که توسط یک کمیتهٔ رسمی تحت ریاست ادارهٔ کل ثبت تهیه شده، اشاره خواهیم کرد.

طبق نخستین سرشماری پس از استقلال، در سال ۱۹۵۱ جمعیت هند برابر با ۳۶۱ میلیون نفر بود که تا سال ۱۹۹۱ به ۸۴۶ میلیون نفر افزایش یافت (جدول ۱ ـ ۱). به‌طور مسلم، ظرف این چهار دهه افزایش جمعیت هند ۴۸۵ میلیون نفر بوده که این میزان افزایش از تمامی کشورهای جهان، به استثنای چین، بیشتر بوده است. افزایش بار جمعیتی هند، در شمار روبه رشد «افزایش مطلق» جمعیت در هر دهه خود را نشان داده؛ با وجود اینکه «نرخ رشد» هرچند آهسته، اما به‌طور مداوم، کاهش داشته.

جدول ۱ ـ ۱: رشد جمعیت هند ۲۰۰۱ ـ ۱۹۵۱

سال	جمعیت (به میلیون نفر)	افزایش جمعیت طی یک دهه (به میلیون نفر)	نرخ رشد طی یک دهه (درصد)
۱۹۵۱	۳۶۱	–	–
۱۹۶۱	۴۳۹	۷۸	۲۱/۵
۱۹۷۱	۵۴۸	۱۰۹	۲۴/۸
۱۹۸۱	۶۳۸	۱۳۵	۲۴/۷
۱۹۹۱	۸۴۶	۱۶۳	۲۳/۹
۲۰۰۱*	۱۰۱۲	۱۶۶	۱۹/۶

* پیش‌بینی رسمی

منبع: ادارهٔ کل ثبت، هند، سرشماری هند، ۱۹۹۱، جدول‌های کلی جمعیت (سری یک، قسمت ۲ ـ A (!) دهلی‌نو، ۱۹۹۷.

ادارهٔ کل ثبت، هند، *پیش‌بینی جمعیت هند و ایالات آن، ۱۹۹۶ ـ ۲۰۱۶*، دهلی‌نو، ۱۹۹۶

جدول ۲ ـ ۱ : برآورد نرخ‌های موالید و مرگ و میر در هند ۹۴ ـ ۱۹۵۱

سال	نرخ موالید (هر ۱۰۰ نفر)	نرخ مرگ و میر (هر ۱۰۰۰ نفر)
۱۹۵۱ ـ ۶۰	۴۱/۷	۲۲/۸
۱۹۶۱ ـ ۷۰	۴۱/۲	۱۹/۲
۱۹۷۱ ـ ۸۰	۳۷/۲	۱۵/۰
۱۹۸۱ ـ ۹۰	۳۳/۳	۱۱/۹
۱۹۹۱ ـ ۹۴	۲۹/۳	۹/۷

منبع: اداره کل ثبت، هند، سیستم ثبت نمونه‌ای (SRS)، روزنامه‌ها و بولتن‌های مختلف.

جدول ۲ ـ ۱ سرنخ کشف معمای این پدیده را نشان می‌دهد. نرخ‌های موالید و مرگ هر دو روبه کاهش هستند اما کاهش در نرخ مرگ و میر سریع‌تر از کاهش در نرخ موالید بوده است. در این جدول می‌توان دید که از سال ۱۹۵۱ به بعد، کاهش در نرخ مرگ و میر ۵۷/۵ درصد بوده در حالی که نرخ موالید ۲۹/۷ درصد کاهش داشته است. در دوران سلطهٔ انگلستان بر هند، نرخ مرگ و میر به دلیل قحطی‌های مکرر و تلفات سنگین بیمارهای واگیر مانند آنفلوآنزا، مالاریا، آبله، وبا و غیره به شکل تکان‌دهنده‌ای زیاد بود. پس از استقلال، دولت مطمئناً سابقهٔ بهتری از خود برجای گذاشت؛ قحطی عمده‌ای رخ نداده، آبله ریشه‌کن شده و به لطف انقلاب فناوری پزشکی در جهان و همکاری‌های گسترده‌تر بین‌المللی، میزان مرگ و میر ناشی از مالاریا و بیماری‌های واگیر، بسیارکم شده است. اما پیش از اتمام این بحث باید متذکر شد که هرچند در نرخ‌های مرگ و میر کاهش چشمگیری رخ داده، اما هیچ نشانه‌ای دال بر کاهش مشابه در میزان شیوع بیماری به‌چشم نمی‌خورد. در واقع، بیماری‌های جدیدی ظهورکرده‌اند، استانداردهای بهداشتی در شهرها کاسته شده و جمعیت فراوانی در زاغه‌نشین‌ها زندگی می‌کنند. هنگام محاسبهٔ نرخ رشد،

تعامل میان نرخ‌های موالید و مرگ در نظر گرفته می‌شود و نرخ میزان بیماری‌ها، هرچند اهمیت دارد، در این محاسبه وارد نمی‌شود. در نبود کاهش نرخ موالید (که علاوه بر موفقیت برنامهٔ تنظیم خانواده، به مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی و اقتصادی مربوط می‌شود) متناسب با کاهش نرخ مرگ و میر، جهشی ناگهانی در رشد جمعیت پدید می‌آید (که معمولاً به‌عنوان «انفجار جمعیت» از آن یاد می‌شود). کوتاه سخن آنکه، «موفقیت در زمینهٔ کاهش مرگ و میر اگر با موفقیت مشابهی در زمینهٔ کاهش موالید همراه نباشد، خود مشکلات جمعیتی پدید می‌آورد»؛ اما هیچ دولتی که در اندیشهٔ رفاه جامعه است، نمی‌تواند تلاش‌های خود را برای کاهش نرخ‌های مرگ و میر، و به‌ویژه مرگ نوزادان و کودکان بکاهد.

در این مرحله، باید به افزایش چشمگیر متوسط عمر که یکی از شاخص‌های مهم کیفیت زندگی است، اشاره کنیم (جدول ۳ ـ ۱).

جدول ۳ ـ ۱: متوسط عمر هنگام تولد، هند، سال‌های ۲۰۰۱ ـ ۱۹۴۱

دوره	مرد	زن	هر دو
۱۹۴۱ ـ ۵۰	۳۲/۴	۳۱/۷	۳۲/۱
۱۹۵۱ ـ ۶۰	۴۱/۹	۴۰/۶	۴۱/۳
۱۹۶۱ ـ ۷۰	۴۶/۴	۴۴/۷	۴۵/۶
۱۹۷۱ ـ ۷۵	۵۰/۵	۴۹/۰	۴۹/۷
۱۹۷۶ ـ ۸۰	۵۲/۵	۵۲/۱	۵۲/۳
۱۹۸۱ ـ ۸۵	۵۵/۴	۵۵/۷	۵۵/۴
۱۹۸۶ ـ ۹۰	۵۷/۷	۵۸/۱	۵۷/۷
۱۹۹۱ ـ ۹۶	۶۰/۶	۶۱/۷	۶۱/۲
۱۹۹۶ ـ ۲۰۰۱*	۲۶/۸	۶۴/۲	۶۳/۵

* ارقام برآورده شده

منبع: ادارهٔ کل ثبت، هند، خلاصه جدول‌های زندگی (شماره‌های مختلف بولتن‌های SRS و برخی روزنامه‌ها).

در این جدول مشاهده می‌شود متوسط عمر که در دههٔ پایانی سلطهٔ انگلستان بر هند فقط ۳۲/۱ سال بود، در سال ۱۹۹۶ به ۶۱/۲ سال رسید که افزایش بسیار چشمگیری است. و شایان ذکر است که از دورهٔ ۸۵ ـ ۱۹۸۱ به بعد، متوسط عمر زنان از مردان بیشتر بوده است.

هنگام بررسی دقیق رشد جمعیت نباید تنوع و تفاوت‌های شدید جمعیتی در هند را از نظر دور داشت، تفاوت‌هایی که در توزیع جمعیت میان ایالات و مناطق متحد مختلف و نیز میان نواحی شهری و روستایی و در بخش شهری نیز در گروه‌هایی از شهرهای کوچک و بزرگ و غیره منعکس می‌شود. آمارهای سراسری هند بیش از آنکه وقایع را منعکس کند، آنها را پنهان می‌سازد و حتی می‌تواند گمراه کننده باشد. جدول ۱ ـ ۲ جمعیت سه گروه از ایالات و مناطق متحد (UT) را براساس میزان جمعیت، سهم نسبی هر ایالت یا UT[1] در کل جمعیت هند و نرخ رشد ده ساله برای دههٔ ۸۱ ـ ۱۹۹۱ را ارائه می‌دهد. تصویری که از این گوناگونی جمعیتی ارائه می‌شود، واقعاً گیج‌کننده است. ایالت اوتار پرادش به تنهایی ۱۳۹ میلیون نفر جمعیت دارد (که اگر یک کشور جداگانه محسوب می‌شد، هفتمین کشور پر جمعیت جهان بود). این در حالی است که جمعیت کوچکترین ایالت، یعنی سیکیم، از ۴۱ میلیون نفر تجاوز نمی‌کند. با دقت در نرخ رشد ده ساله جمعیت درمی‌یابیم که در ایالت کوچک ناگالند و در شمال شرقی هند، این نرخ ۵۶/۱ درصد است (که این امر نشانگر مهاجرت قابل توجه مردم از کشورهای همسایهٔ هند و از دیگر ایالات داخلی هند به این ایالت است) در حالی که در کرالا، نرخ رشد سالانه، ۱۴/۳ درصد است. در تضاد شدید با این نرخ، در ایالت بزرگ راجستان نرخ رشد ۲۸/۴ درصد، در مادیا پرادش ۲۶/۸ درصد، در اوتار پرادش ۲۵/۵ درصد و در بیهار ۲۳/۵ درصد است. این نرخ‌های رشد، تأثیرات مهاجرت (از ایالتی به ایالت دیگر و نیز مهاجرت‌های بین‌المللی) را نیز منعکس می‌سازد.

1. Union Territories

جدول ۱ ـ ۲ : توزیع جمعیت در ایالات بزرگ هند
(با بیش از ۵ درصد جمعیت هند)، ۱۹۹۱

ایالت‌ها	جمعیت در سال ۱۹۹۱ (میلیون نفر)	درصد کل جمعیت	نرخ رشد ده ساله ۹۱ ـ ۱۹۸۱ (درصد)
۱. اوتارپرادش	۱۳۹/۱۱	۱۶/۴۴	۲۵/۵
۲. بیهار	۸۶/۳۷	۰/۲۱	۲۳/۵
۳. ماهاراشترا	۷۸/۹۴	۹/۳۳	۲۵/۷
۴. بنگال غربی	۶۸/۰۸	۸/۰۴	۲۴/۷
۵. آندراپرادش	۶۶/۵۱	۷/۸۶	۴۲/۲
۶. مادیاپرادش	۶۶/۱۸	۷/۸۲	۲۶/۸
۷. تامیل نادو	۵۵/۶۸	۶/۶۰	۱۵/۴
۸. کارناتاکا	۴۴/۹۸	۵/۳۱	۲۱/۱
۹. راجستان	۴۴/۰۱	۵/۲۰	۲۸/۴

منبع: منابع استفاده شده در جدول ۱ ـ ۱

حال به رشد جمعیت در مناطق شهری می‌پردازیم (جدول ۱ ـ ۳). به دلیل مهاجرت بدون وقفه از مناطق روستایی، نرخ رشد جمعیت شهری همواره بالاتر از نرخ رشد جمعیت روستایی و نیز نرخ رشد کل جمعیت است. باید توجه داشت که هند جمعیت شهری عظیمی دارد (در مقایسه با جمعیت کل ایالات متحده)، گرچه این جمعیت در مقایسه با کل جمعیت آن نسبت تقریباً اندکی را تشکیل می‌دهد. آمار و ارقام مربوط به افزایش ده ساله جمعیت را باید با احتیاط تفسیر کرد. محدود کردن تعریف «شهری» در سرشماری سال ۱۹۶۱، در مقایسه با سرشماری‌های قبلی، در پایین آمدن نرخ رشد جمعیت شهری (۲۶/۴ درصد) در دهۀ ۱۹۵۱ ـ ۱۹۶۱ تأثیر داشته. به علاوه باید این نکته را نیز در نظر داشت که در دهۀ ۱۹۸۱ ـ ۱۹۹۱ شهرنشینی آهنگی کند یافت که این امر البته نه‌تنها به هیچ وجه

نشانگر وضعیت رضایت‌بخش امور نبوده، بلکه حاکی از رکود و کندی رشد اقتصاد هند طی این دورهٔ زمانی بوده است.

جدول ۲ ــ ۲ : توزیع جمعیت در ایالات و مناطق متحد متوسط در هند (با یک تا پنج درصد جمعیت هند)، ۱۹۹۱

ایالت‌ها	جمعیت در سال ۱۹۹۱ (میلیون نفر)	درصد کل جمعیت	نرخ رشد ده ساله ۹۱ ــ ۱۹۸۱ (درصد)
۱۰. گجرات	۴۱/۳۱	۴/۸۸	۲۱/۲
۱۱. اُریسا	۳۱/۶۶	۳/۷۴	۲۶/۱
۱۲. کرالا	۲۹/۱۰	۳/۴۴	۱۴/۳
۱۳. آسام	۲۲/۴۱	۲/۶۵	۲۴/۲
۱۴. پنجاب	۲۰/۲۸	۲/۴۰	۲۰/۸
۱۵. هاریانا	۱۶/۴۶	۱/۹۴	۲۷/۴
۱۶. دهلی	۹/۴۲	۱/۱۱	۵۱/۵

منبع: منابع استفاده شده در جدول ۱ ــ ۱

براساس پیش‌بینی‌های جمعیتی، تا اواسط قرن بیست و یکم (و شاید هم زودتر)، اکثریت جمعیت جهان در مناطق شهری خواهد زیست. تصور ما از شهرهای بزرگ، عمدتاً شهرهایی با خصوصیات شهرهای غربی است اما در آینده این شهرهای چند میلیونی کشورهای در حال توسعه هستند که صحنهٔ جهانی را تصرف خواهند کرد. جدول ۲ ــ ۳ نشان می‌دهد که شهرهای چند میلیونی هند، که در سال ۱۹۵۱ شمار آنها از ۵ شهر تجاوز نمی‌کرد، در سال ۱۹۹۱ به ۲۳ شهر رسیده و نسبت جمعیت این شهرها به کل جمعیت شهری هند از ۱۸/۸ درصد در سال ۱۹۵۱ به ۳۲/۵ درصد در سال ۱۹۹۱ افزایش یافته. براساس پیش‌بینی‌های کمیسیون ملی شهرنشینی (۱۹۸۸)، شمار شهرهای چند میلیونی تا سال ۲۰۰۱ حداقل به ۴۰ شهر خواهد رسید. در جدول ۳ ــ ۳، تعداد جمعیت و نرخ‌های رشد

جدول ۳ ــ ۲: توزیع جمعیت در ایالات و مناطق متحد کوچک هند (با کمتر از یک درصد جمعیت هند)، ۱۹۹۱

ایالت‌ها	جمعیت در سال ۱۹۹۱ (میلیون نفر)	درصد کل جمعیت	نرخ رشد ده ساله ۹۱ ــ ۱۹۸۱ (درصد)
۱۷. جامو و کشمیر	۷/۷۲	۰/۹۱	۲۸/۹
۱۸. هیماچال پرادش	۵/۱۷	۰/۶۱	۲۰/۸
۱۹. تریپورا	۲/۷۶	۰/۳۳	۳۴/۳
۲۰. مانیپور	۱/۸۴	۰/۲۲	۲۹/۳
۲۱. مگالایا	۱/۷۷	۰/۲۱	۳۲/۹
۲۲. ناگالند	۱/۲۱	۰/۱۴	۵۶/۱
۲۳. گوا	۱/۱۷	۰/۱۴	۱۶/۱
۲۴. آروناچال	۰/۸۶	۰/۱۰	۳۶/۸
۲۵. پوندیچری	۰/۸۱	۰/۱۰	۳۳/۶
۲۶. میزورام	۰/۶۹	۰/۰۸	۳۹/۷
۲۷. چندیگر	۰/۶۴	۰/۰۸	۴۲/۲
۲۸. سیکیم	۰/۴۱	۰/۰۵	۲۸/۵
۲۹. جزایر آندامان و نیکوبار	۰/۲۸	۴۸/۷۰/۰۳	۴۸/۷
۳۰. دادرا و ناگار هاولی	۰/۱۴	۰/۰۲	۳۳/۶
۳۱. دامان و دیو	۰/۱۰	۰/۰۱	۲۸/۶
۳۲. لاکشادویپ	۰/۰۵	۰/۰۱	۲۸/۵

منبع: منابع استفاده شده در جدول ۱ ــ ۱

جدول ۳ ــ ۳: روند شهرنشینی، هند ۹۱ ــ ۱۹۵۱

سال	جمعیت شهرنشین (میلیون نفر)	درصد کل جمعیت	نرخ رشد ده ساله جمعیت شهری (درصد)
۱۹۵۱	۶۲/۴	۱۷/۳	-
۱۹۶۱	۷۸/۹	۱۸/۰	۲۶/۴
۱۹۷۱	۱۰۹/۱	۱۹/۹	۳۸/۲
۱۹۸۱	۱۵۹/۵	۲۳/۳	۴۶/۱
۱۹۹۱	۲۱۷/۶	۲۵/۷	۳۶/۵
۲۰۰۱*	۲۹۱/۲	۲۹/۰	۲۳/۸

* پیش‌بینی رسمی
منبع: منابع مورد استفاده در جدول ۱ ــ ۱

کلیهٔ شهرهای چند میلیونی ارائه شده است. نرخ رشد ده ساله این شهرها بین حداقل ۱۸/۷ درصد در کلکته، که سال‌ها قبل به نقطهٔ اشباع خود رسیده است، و حداکثر ۷۴/۳ درصد در ویشکاپاتنام، که فعالیت اقتصادی آن پر رونق است، در نوسان است.

زیرساخت فرسودهٔ اکثر شهرهای کوچک و بزرگ هند، علاوه بر سایر جنبه‌های منفی شهرنشینی در سراسر جهان، عامل تشدید مشکلات جدی در زمینه کمبود آب، بحران انرژی، تخریب فزایندهٔ محیط زیست و وضعیت بهداشت و رشد فزایندهٔ زاغه‌ها شده است.

رشد شهرنشینی به‌صورت یک موضوع مهم جمعیتی درآمده است که هم افزایش طبیعی جمعیت (یعنی تعداد موالید منهای موارد فوت) و هم مهاجرت از مناطق روستایی (عمدتاً به دلیل کندی پیشرفت توسعهٔ روستاها) را در برمی‌گیرد. هرگونه بهبودی در امر شهرنشینی، درگروه موفقیت برنامه‌های کنترل مهاجرت و افزایش طبیعی جمعیت است.

جدول ۲ ـ ۳: شهرهای چند میلیونی ۹۱ ـ ۱۹۵۱

سال سرشماری	تعداد شهرها	جمعیت (میلیون نفر)	افزایش خالص (میلیون‌نفر)	افزایش ده ساله (درصد)	جمعیت شهرهای چند میلیونی به نسبت	
				افزایش درصد	کل جمعیت	جمعیت شهری
۱۹۵۱	۵	۱۱/۴۷۴	۶/۴۳۹	ـ	۳/۳	۱۸/۸
۱۹۶۱	۷	۱۸/۱۰۲	۶/۳۵۵	۵۴/۱	۴/۱	۲۲/۹
۱۹۷۱	۹	۲۷/۸۳۱	۹/۷۲۹	۵۳/۷	۵/۱	۲۵/۵
۱۹۸۱	۱۲	۴۲/۱۲۲	۱۴/۲۹۱	۵۱/۳	۶/۲	۲۶/۴
۱۹۹۱	۲۳	۷۰/۶۶۱	۲۸/۵۳۹	۶۷/۸	۸/۴	۳۲/۵

منبع: اداره کل ثبت، هند، سرشماری هند، ۱۹۹۱، سند II مربوط به سال ۱۹۹۲، مجموع نهایی جمعیت: تحلیل خلاصهٔ آمار اولیهٔ سرشماری، دهلی‌نو، ۱۹۹۳

اکنون به ارزیابی وضعیت جمعیتی فعلی می‌پردازیم. در جدول ۱ ـ ۴، براساس تازه‌ترین آمار رسمی ادارهٔ کل ثبت، ایالات و مناطق متحد را براساس نرخ موالید (بسیار زیاد، زیاد، متوسط و کم) طبقه‌بندی کرده‌ایم. در این جدول، آمار مربوط به نرخ مرگ و میر و نرخ تلفات نوزادان (شمار موارد فوت در یک سال پس از تولد در هر هزار تولد زنده) را نیز ارائه می‌دهیم.

آمارهای سراسری هند در سال ۱۹۹۵ به این شرح است: نرخ موالید ۲۸/۷، نرخ فوت ۹/۳، نرخ مرگ و میر نوزادان ۷۴. جدول ۱ ـ ۴ نشان می‌دهد که در ایالات بزرگ اوتارپرادش، راجستان، مادیاپرادش و بیهار نرخ موالید و نرخ فوت (به استثنای راجستان) و نرخ مرگ و میر نوزادان در مقایسه با سایر ایالات، به استثنای اُریسا (که بالاترین نرخ مرگ و میر نوزادان در سراسر هند را داراست)، بالاترین نرخ است.

جدول ۳ ـ ۳: جمعیت و نرخ رشد شهرهای چند میلیونی ۱۹۸۱ ـ ۱۹۹۱

ردیف	شهر	منطقه	ایالت منطقه متحد	کل جمعیت (میلیون نفر)	نرخ رشد ۹۱ ـ ۱۹۸۱ (درصد)
۱	بمبئی بزرگ	بمبئی بزرگ/تانه	ماهاراشترا	۱۲/۶۰	۳۳/۴
۲	کلکته	کلکته/هانورا/هوگلی/ پرگنه‌های ۲۴ شمالی پرگنه‌های ۲۴ جنوبی/ نادیا	بنگال غربی	۱۱/۰۲	۱۸/۷
۳	دهلی	دهلی	دهلی	۸/۴۲	۴۶/۲
۴	مدرس	مدرس/چنگای آنا	تامیل‌نادو	۵/۴۲	۲۵/۰
۵	حیدرآباد	حیدرآباد/انگاردی‌ملاک	اندراپرادش	۴/۳۴	۶۷/۰
۶	بنگلور	بنگلور	کارناتاکا	۴/۱۳	۳۹/۳
۷	احمدآباد	احمدآباد	گجرات	۳/۳۱	۲۸/۹
۸	پونا	پونا	ماهاراشترا	۲/۴۹	۴۷/۴
۹	کانپور	کانپورنگر	اوتارپرادش	۲/۰۳	۲۸/۸
۱۰	لاکنهو	لاکنهو	اوتارپرادش	۱/۶۷	۶۳/۰
۱۱	ناگپور	ناگپور	ماهاراشترا	۱/۶۶	۳۶/۲
۱۲	سورت	سورت	گجرات	۱/۵۲	۶۴/۲
۱۳	جایپور	جایپور	راجستان	۱/۵۲	۴۹/۲
۱۴	کوچی	ارناکولام	کرالا	۱/۱۴	۳۸/۱
۱۵	وادودارا	وادودارا	گجرات	۱/۱۳	۴۲/۵
۱۶	ایندور	ایندور	مادیاپرادش	۱/۱۱	۳۳/۱
۱۷	کویمباتوره	کویمباتوره	تامیل نادو	۱/۱۰	۲۳/۴
۱۸	پتنا	پتنا	بیهار	۱/۱۰	۱۹/۶
۱۹	مادورای	مادورای	تامیل نادو	۱/۰۹	۲۰/۵
۲۰	بوپال	بوپال	مادیاپرادش	۱/۰۶	۵۸/۵
۲۱	ویساکاپتنام	ویساکاپتنام	آندراپرادش	۱/۰۶	۷۴/۳
۲۲	لودیانا	لودیانا	پنجاب	۱/۰۴	۶۶/۷
۲۳	واراناسی	واراناسی	اوتارپرادش	۱/۰۳	۲۸/۸

منبع: منابع مورد استفاده در جدول ۲ ـ ۳

1. North 24 Parganas

جدول ۱ ـ ۴ : نرخ‌های موالید، فوت و مرگ و میر نوزادان، ۱۹۹۵

ایالت / منطقه متحد	نرخ موالید	نرخ فوت	نرخ مرگ و میر نوزادان
الف: نرخ موالید بسیار زیاد (بالای ۳۰)			
اوتارپرادش	۳۴/۸	۱۰/۳	۸۶
راجستان	۳۳/۳	۹/۱	۸۶
مادیاپرادش	۳۳/۲	۱۱/۲	۹۹
بیها	۳۲/۱	۱۰/۵	۷۳
ب: نرخ موالید زیاد (۲۵ تا ۳۰)			
هاریانا	۲۹/۹	۸/۱	۶۹
دادرا ونگرهویلی	۲۹/۷	۸/۲	۷۸
آسام	۲۹/۳	۹/۶	۷۷
مگالایا	۲۹/۰	۸/۹	۴۵
اُریسا	۲۷/۸	۱۰/۸	۱۰۳
گجرات	۲۶/۷	۷/۶	۶۲
لاکشادویپ	۲۵/۵	۷/۶	۳۶
هیماچال‌پرادش	۲۵/۲	۸/۷	۶۳
پ: نرخ موالید متوسط (۲۱ تا ۲۵)			
پنجاب	۲۴/۶	۷/۳	۵۴
ماهاراشترا	۲۴/۵	۷/۵	۵۵
آندراپرادش	۲۴/۲	۸/۴	۶۷
کارناتاکا	۲۴/۱	۷/۶	۶۲
آروناچال پرادش	۲۳/۸	۶	۶۱
بنگال غربی	۲۳/۶	۷/۹	۵۸
دهلی	۲۳/۳	۶	۳۹

ادامه جدول ۱ ــ ۴: نرخ‌های موالید، فوت و مرگ و میر نوزادان، ۱۹۹۵

ایالت / منطقه متحد	نرخ موالید	نرخ فوت	نرخ مرگ و میر نوزادان
سیکیم	۲۲/۵	۶/۹	۴۷
دامان و دیو	۲۱/۸	۸	۳۶
ت: نرخ موالید کم (زیر ۲۱)			
کرالا	۱۸	۶	۱۵
تامیل نادو	۲۰/۳	۸	۵۴
گوا	۱۴/۷	۷/۵	۱۳
مانیپور	۲۰/۶	۶/۷	۲۷
تریپورا	۱۸/۹	۷/۷	۴۵
پوندیچری	۲۰/۱	۷/۶	۲۵
جزایر آندامان و نیکوبار	۱۸/۷	۵/۸	۶
چندیگر	۱۹/۵	۵/۷	۴۴
ناگالند (۱۹۹۴)	۲۰/۴	۴/۳	۳۲

منبع: ادارهٔ کل ثبت، هند، سیستم ثبت نمونه‌ای (SRS)، برآوردهای سال ۱۹۹۵.

از این جدول همچنین برمی‌آید که معمای مشکل جمعیت هند در ایالات بیهار، مادیاپرادش، راجستان و اوتارپرادش (اگر حروف اول اسامی این ایالات را پشت سر هم قرار دهیم، کلمهٔ بیمارو[1] به‌دست می‌آید) نهفته است که ۴۰ درصد جمعیت هند، ۴۲ درصد نرخ رشد و ۴۸ درصد کل جمعیت بی‌سواد هند را به خود اختصاص داده‌اند. باید به این نکته نیز توجه داشت که اگر نرخ کلی فوت به‌طور اعم و بالاخص مرگ و میر کودکان و نوزادان در ایالت‌های بزرگ به شدت کاهش نیابد، برنامه تنظیم خانواده قادر به محدود کردن قابل توجه این نرخ رشد در سطح ملی

1. Bimaru

نخواهد بود.

یکی از مهمترین شکست‌های ما به مبارزه با بی‌سوادی مربوط می‌شود. زاد و ولد زیاد، بهایی است که به خاطر بی‌سوادی زیاد می‌پردازیم. به دلیل نرخ بالای بی‌سوادی در میان زنان، قدرت و اختیار بخشیدن به آنان کار دشواری است. جدول ۲ ـ ۴ این وضعیت غم‌انگیز را به نمایش می‌گذارد:

وجه نگران‌کننده‌ای که در صحنه حرکات جمعیتی هند در حال ظهور است، چیزی است که آن را «شکاف جمعیتی میان شمال و جنوب» می‌نامیم، که در اینجا منظور از شمال، ایالات اوتارپرادش، بیهار، مادیاپرادش و راجستان و منظور از جنوب، ایالات کرالا، تامیل نادو، آندراپرادش و کاناتاکا می‌باشد (به ترتیب موفقیتی که در عرصهٔ تحول جمعیتی داشته‌اند). برای مثال، جدول ۱ ـ ۵ را ارائه می‌دهیم که براساس اطلاعات حاصل از بررسی ملی بهداشت خانواده (NFHS)، یک سلسله شاخص‌های جمعیتی راگرد آورده است که تضاد میان شمال و جنوب را نشان می‌دهد. در این جدول مشاهده خواهید کرد که در مادیاپرادش، ۶۵/۷ درصد زنان (بالای ۶ سال) بی‌سوادند در حالی که این درصد درکرالا معادل ۱۷/۶ درصد است. در راجستان، ۴۰/۶ درصد دختران (در گروه سنی ۶ تا ۱۴ سال) به مدرسه می‌روند، در حالی که این نسبت درکرالا به ۹۴/۸ درصد بالغ می‌شود. در بیهار، درصد زنانی که در سن باروری از وسایل جلوگیری از بارداری استفاده می‌کنند، تنها ۲۳ درصد و در کرالا، ۶۳ درصد است.

بررسی ملی بهداشت خانواده اطلاعات جالبی را در مورد میزان تأثیر پیام‌های رادیویی و تلویزیونی در زمینهٔ تنظیم خانواده و نیز میزان توافق زنان و شوهران بر سر تنظیم خانواده، جمع‌آوری کرده. در بیهار فقط ۲۶/۶ درصد پاسخ‌دهندگان، پیام‌های رادیویی یا تلویزیونی تنظیم خانواده را شنیده بودند در حالی که در کاناتاکا این نسبت به ۶۶/۸ درصد می‌رسید. در ایالت اوتارپرادش فقط ۴۲/۳ درصد پاسخ‌دهندگان (زنان و شوهران) با تنظیم خانواده موافق بودند حال آنکه در ایالت آندراپرادش ۷۷/۱ درصد زوج‌ها نسبت به این برنامه نظر موافق داشتند. شایان ذکر است که در مسیر تحول موفقیت‌آمیز جمعیتی، آندراپرادش در آستانهٔ رسیدن به ایالات تامیل نادو و کرالاست.

جدول ۲ ــ ۴ : نرخ سواد بر مبنای جنسیت، ۱۹۹۱ (درصد)

هند / ایالات / مناطق متحد	باسوادان	مرد	زن
هند	۵۲/۲	۶۴/۱	۳۹/۳
کرالا	۸۹/۸	۹۳/۶	۸۶/۲
میزورام	۸۲/۳	۸۵/۶	۷۸/۶
گوا	۷۵/۵	۸۳/۶	۶۷/۱
ماهاراشترا	۶۴/۹	۷۶/۶	۵۲/۳
هیماچال پرادش	۶۳/۹	۷۵/۴	۵۲/۱
تامیل نادو	۶۲/۷	۷۳/۸	۵۱/۳
ناگالند	۶۱/۷	۶۷/۶	۵۴/۸
گجرات	۶۱/۳	۷۳/۱	۴۸/۶
تریپورا	۶۰/۴	۷۰/۶	۴۹/۷
مانیپور	۵۹/۹	۷۱/۶	۴۷/۶
پنجاب	۵۸/۵	۶۵/۷	۵۰/۴
بنگال غربی	۵۷/۷	۶۷/۸	۶/۴۶
سیکیم	۵۶/۹	۶۵/۷	۴۶/۷
کارناتاکا	۵۶	۶۷/۳	۴۴/۳
هاریانا	۵۵/۹	۶۹/۱	۴۰/۵
آسام	۵۲/۹	۶۱/۹	۴۳/۰
مگایالا	۴۹/۱	۵۳/۱	۴۴/۹
اریسا	۴۹/۱	۶۳/۱	۳۴/۷
مادیاپرادش	۴۴/۲	۵۸/۴	۲۸/۹
آندراپرادش	۴۴/۱	۵۵/۱	۳۲/۷
اوتارپرادش	۴۱/۶	۵۵/۷	۲۵/۳
آروناچال پرادش	۴۱/۶	۵۱/۵	۲۹/۷
راجستان	۳۸/۶	۵۵/۰	۲۰/۴
مناطق متحد			
بیهار	۳۸/۵	۵۲/۵	۲۲/۹
لاکشادویپ	۸۱/۸	۹۰/۲	۷۲/۹
چندیگر	۷۷/۸	۸۲/۰	۷۲/۳
دهلی	۷۵/۳	۸۲/۰	۶۷/۰
پوندیچری	۷۴/۷	۸۳/۷	۶۵/۶
جزایر آندامان و نیکوبار	۷۳/۰	۷۹/۰	۶۵/۵
دامان ودیو	۷۱/۲	۸۲/۷	۵۹/۴
دادرا و نگرهاولی	۴۰/۷	۵۳/۶	۲۷/۰

منبع: منابع مورد استفاده در جدول ۲ ــ ۳

جدول ۱ ــ ۵: شاخص‌های جمعیتی
(بررسی ملی بهداشت خانواده، ۹۳ ــ ۱۹۹۲)

	درصد بی‌سوادی‌زنان (بالای ۶ سال)	درصد مدرسه‌روهای دختر (سن ۶ تا ۱۴ سال)	نرخ موالید (هر ۱۰۰۰ نفر)	نرخ کلی باروری (هر زن)	درصد زنان استفاده‌کننده‌از وسایل جلوگیری از بارداری
هند	۵۶/۷	۵۸/۹	۲۸/۷	۳/۴	۴۰/۶
بیهار	۷۱/۴	۳۸/۸	۳۲/۱	۴/۰	۲۳/۱
مادیاپرادش	۶۵/۷	۵۴/۸	۳۱/۶	۳/۹	۳۶/۵
راجستان	۷۴/۶	۴۰/۶	۲۷/۰	۳/۶	۳۱/۸
اوتارپرادش	۶۸/۵	۴۸/۲	۳۵/۹	۴/۸	۱۹/۸
کرالا	۱۷/۶	۹۴/۸	۱۹/۶	۲/۰	۶۳/۳
تامیل نادو	۴۳/۹	۷۸/۷	۲۳/۵	۲/۵	۴۹/۸
آندراپرادش	۶۱/۵	۵۴/۸	۲۴/۲	۲/۶	۴۷/۰
کارناتاکا	۵۳/۵	۶۴/۶	۲۵/۹	۲/۹	۴۹/۱

منبع: II PS ، بررسی ملی بهداشت خانواده، ۱۹۹۲ ــ ۱۹۹۳، هند، بمبئی، ۱۹۹۵

از زمانی که سازمان ملل متحد کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه را برگزار کرد (ICPD، قاهره، ۱۹۹۴)، در سراسر جهان تأکید زیادی بر «بهداشت تولید مثل» (که تنظیم خانواده بخشی از آن است) شده است. یادآور می‌شود که در برنامهٔ پنج سالهٔ اول هند (۱۹۵۱ ــ ۱۹۵۶) تنظیم خانواده بخشی ازکل مراقبت‌های بهداشتی بود و این برنامه و برنامه‌های متعاقب آن، پیوسته بر لزوم بهبود بهداشت مادران و کودکان تأکید داشتند. برای ما هندیان، بهداشت تولیدمثل، همانند شرابی کهنه در جامی نو است. این نکته نیز شایان ذکر است که از سال ۱۹۶۶ به این طرف، در نتیجهٔ توصیهٔ اشتباه کارشناسان خارجی، موضوع تنظیم خانواده در مجموعهٔ

جدول ۲ ــ ۵: فراگیری پیام‌های مربوط به تنظیم خانواده
(بررسی ملی بهداشت خانواده، ۱۹۹۲ ــ ۱۹۹۳)

ایالات	کسانی که پیام‌های تنظیم خانواده را از رادیو و تلویزیون شنیده‌اند	زوج‌هایی که هر دو موافق تنظیم خانواده‌اند
هند	۴۲/۲	۵۸/۴
آندراپرادش	۵۸/۴	۷۷/۱
تامیل نادو	۵۱/۹	۶۳/۷
کارناتاکا	۶۶/۸	۶۳/۲
کرالا	۵۵/۹	۶۲/۶
بیهار	۲۶/۶	۴۶/۰
مادیاپرادش	۳۴/۳	۵۰/۳
راجستان	۳۳/۳	۵۹/۱
اوتارپرادش	۳۲/۷	۴۲/۳

منبع: منابع مورد استفاده در جدول ۱ ــ ۵

جداگانه‌ای قرار داده شده است. این کار به برنامهٔ تنظیم خانواده صدمه زده است زیرا مأموران دولتی، بیش از آنکه واقعاً دغدغه پیاده کردن اصول بهداشتی را داشته باشند، در اندیشهٔ تأمین اهداف ظاهری این برنامه هستند. با توجه به انتقادات فزاینده از رهیافت مبتنی بر رسیدن به هدف و با در نظر گرفتن توصیه‌های فارغ از هدف ICPD[1] (کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه)، دولت هند اعلام کرد که از ابتدای آوریل ۱۹۹۶ برنامه رفاه خانواده، هدف محدود و مشخصی نخواهد داشت. موفقیت این خط‌مشی بستگی به میزان تغییر در چارچوب فکری و دیوانسالاران و مردم خواهد داشت.

1. International Conference on Population and Development

جدول ۶ که براساس اطلاعات حاصل از بررسی ملی بهداشت خانواده (NFHS) تهیه شده، تفاوت فاحش میان شمال و جنوب هند را از لحاظ مراقبت‌های بهداشتی مادران و شیوه زایمان نشان می‌دهد. این جدول می‌تواند مسئولان را از عملکرد بهتر برنامهٔ تنظیم خانواده در ایالات جنوبی آگاه کند.

جدول ۶: بهداشت مادران (بررسی ملی بهداشت خانواده، ۹۳ ـ ۱۹۹۲)

	مادرانی که تحت مراقبت قبل از زایمان قرار گرفته‌اند	مادرانی که دوبار واکسن تتانوس‌توکسید دریافت‌کرده‌اند	مادرانی که قرص‌های آهن و اسید فولیک دریافت‌کرده‌اند	تولدها در مؤسسات بیمارستانی	زایمان‌ها به کمک پزشک و ماما
سراسر هند	۶۰/۰	۵۳/۹	۵۰/۵	۲۵/۵	۳۴/۳
شمال	۴۲/۴	۳۵/۹	۳۰/۲	۱۲/۴	۲۰/۵
بیهار	۳۶/۳	۳۰/۷	۲۱/۴	۱۲/۱	۱۸/۹
مادیاپرادش	۵۲/۳	۴۲/۸	۴۴/۳	۱۵/۹	۳۰/۰
راجستان	۳۰/۷	۲۸/۳	۲۹/۲	۱۱/۶	۲۱/۸
اوتارپرادش	۴۴/۴	۳۷/۴	۲۹/۵	۱۱/۲	۱۷/۲
جنوب	۸۹/۰	۷۹/۷	۷۹/۹	۴۹/۲	۶۱/۰
آندراپرادش	۸۵/۹	۷۴/۸	۷۶/۴	۳۲/۹	۴۹/۳
کارناتاکا	۸۳/۴	۶۹/۸	۷۴/۹	۳۷/۵	۵۰/۹
کرالا	۹۷/۳	۸۹/۸	۹۱/۲	۸۷/۸	۸۹/۷
تامیل نادو	۹۴/۲	۹۰/۱	۸۴/۱	۶۳/۵	۷۱/۲

منبع: گوویندا سامی پاوالاوالی[1] و بی. ام. رامش، آموزش[2] مادران و استفاده از خدمات بهداشتی مادران و نوزادان در هند (گزارش‌های موضوعی NFHS، شماره ۵)، IIPS، بمبئی، ۱۹۹۷.

1. Govindasamy Pavalavalli
2. B.M. Ramesh

نمونه‌های موفق: کرالا و تامیل نادو

کرالا، نمونه‌ای از موفقیت درخشان هند در زمینهٔ تثبیت جمعیت است. این ایالت توجه بسیاری را در عرصهٔ بین‌المللی به خود جلب کرده و تحول جمعیتی آن به خوبی در آمار و ارقام رسمی مشخص است. شایان ذکر است که نرخ‌های موالید، فوت و مرگ و میر نوزادان در این ایالت از آمار مشابه در چین کمتر و نرخ باسوادی آن، در مقایسه با چین، بیشتر است. تمامی این موفقیت‌ها به یک شیوهٔ مردم‌سالارانه و بدون به‌کارگیری زور و ارعاب به‌دست آمده است. عوامل فراوانی در موفقیت الگوی تحول جمعیتی کرالا مؤثر بوده‌اند. ساده‌انگاری است اگر این دستاوردها را صرفاً ناشی از برنامهٔ تنظیم خانواده بدانیم و تحولات و پیشرفت‌های تاریخی و بلندمدت را نادیده بگیریم. در واقع، تحول جمعیتی کرالا نتیجهٔ ویژگی‌های خاص تاریخی و جغرافیایی آن ایالت است و ممکن است در سایر ایالات هند قابل دسترس نباشد. در اینجا به‌طور خلاصه به تشریح عوامل عمده‌ای که به موفقیت کرالا انجامید می‌پردازیم:

مهاراجه‌ها: حاکمان خیّر و مردم‌دوست تراوانکور و کوچین شیوهٔ روشن‌بینانه‌ای در قبال مسائل بهداشتی و آموزشی داشتند. امروزه محاسبهٔ «شاخص توسعهٔ انسانی» مرسوم شده است اما جالب اینجاست که راهبرد توسعهٔ منابع انسانی سال‌ها قبل در کرالا اتخاذ شد و جای شگفتی نیست که امروز در میان تمامی ایالات هند، کرالا از بالاترین نرخ شاخص توسعهٔ انسانی برخوردار است.

میسیونرها (مبلغین مذهبی): میسیونرهای مسیحی در ارتقاء سطح بهداشت و آموزش، نقش پیشتازی ایفا کردند. آنان بیمارستان‌ها، مدارس و کالج‌های پیشرفتهٔ متعددی را اداره می‌کنند.

نهضت‌های توده‌ای: در کرالا سابقه چندین نهضت توده‌ای وجود دارد. رهبران این جنبش‌ها مصلحین اجتماعی و نظریه‌پردازانی بودند که توده‌ها را به شدت مسحور کرده و به آنان این قدرت را دادند که برای دست یافتن به حقوق خود مبارزه کنند. این موضوع تا حد بسیار زیادی به بالا رفتن آگاهی سیاسی مردم این منطقه منجر شد.

دولت‌های مارکسیست: نخستین دولت مارکسیست در هند، با رأی مردم کرالا

روی کار آمد. این دولت برنامهٔ اصلاحات ارضی را معرفی و به گونه‌ای کارآمد به مورد اجرا گذاشت. زمین‌داران زمانی که تشخیص دادند دیگر نمی‌توانند برای بقای خود به زمین تکیه کنند، به‌عنوان یک منبع درآمد جایگزین زمین در سطحی گسترده به آموزش روی آوردند. کسانی که از اصلاحات ارضی منتفع شده بودند نیز تشخیص دادند که با زمین‌های کوچکی که نصیبشان شده، نمی‌توانند زندگی خوبی داشته باشند. به این ترتیب، اصلاحات ارضی فضای آموزشی خاصی به‌وجود آورد که نفع بلندمدت آن عاید کرالا شد.

سرمایه گذاری انبوه: سیاست‌های بهداشتی و آموزشی دولت‌های ایالتی پی‌درپی در کرالا، که با یک سیستم اداری صحیح نیز همراه بود، به توسعهٔ منابع انسانی، بهبود استانداردهای بهداشتی و پذیرش اصل کوچکی خانواده بسیار کمک کرد.

روستاهای بزرگ: تراکم فراوان، تفاوت‌های اندک میان نواحی شهری و روستایی و نیز وجود یک شبکه خوب ترابری (جاده‌ای و آبی)، دسترسی به بهداشت و آموزش را برای مردم منطقه آسان کرد. زنجیرهٔ روستایی ـ شهری، ویژگی منحصر به فرد کرالا به‌عنوان الگوی اسکان انسان‌هاست.

سیستم وراثت از طریق مادری: سیستم وراثت از طریق مادر، هر چند محدود به کاست‌ها یا طبقات بالای جامعه بود، اما عملاً موقعیت کلی زنان را در کرالا ارتقاء داد.

سن ازدواج: بالا رفتن مداوم سن ازدواج دختران، عامل بسیار مؤثری در کاهش نرخ موالید در کرالا بود. این امر نیز در نتیجهٔ بالا رفتن سطح آموزش حاصل شد. ازدواج در سنین بالاتر و تحصیل‌کرده بودن مادران، به معنای کاهش نرخ مرگ و میر مادران، نوزادان و کودکان و استفادهٔ بیشتر از وسایل جلوگیری از بارداری بود.

مهاجرت: ایالت کرالا از نظر تاریخی همیشه در معرض مهاجرت قرار داشته است. پس از بحران نفتی دههٔ ۱۹۷۰، میزان مهاجرت از این ایالت به کشورهای خلیج فارس به شدت افزایش یافت. این مهاجرت‌ها، علاوه بر کاهش فشار جمعیت و نرخ بیکاری، به معنای سرازیر شدن مبالغ قابل توجهی پول از طرف این مهاجران برای خانواده‌هایشان در کرالا بود. این امر درآمد سرانهٔ مردم این ایالت را بالا برد، که البته این موضوع همیشه در آمار مربوط به درآمد ملی منعکس نمی‌شود.

رسانه‌ها: رسانه‌های چاپی و الکترونیکی و نیز فیلم‌های سینمایی به برقراری ارتباطات مؤثر و مفید کمک کرد که انتشار پیام‌های مربوط به تنظیم خانواده و طرفداری از معیار کوچکی خانواده از جمله پیامدهای آن بود.

مدیریت: برنامه تنظیم خانواده در کرالا به خوبی اداره شد. در واقع، تجربهٔ عقیم‌سازی مردان در مقیاس وسیع در اردوگاه ارناکولام[1]، یک برنامهٔ پیشتاز و ابتکاری در زمینهٔ تنظیم خانواده بود. علاوه بر دولت کرالا پزشکان و بیمارستان‌های خصوصی کرالا نیز نقش قابل توجهی در بخش بهداشت و درمان ایفا می‌کنند.

پس از کرالا، تامیل نادو نیز موفق به کاهش سطح باروری شد و تحول جمعیتی خود را پشت سر گذاشت. عواملی که در موفقیت ایالت تامیل نادو نقش داشت تا حدودی متفاوت است: سطح آموزش در این ایالت، در مقایسه با کرالا، پایین‌تر و سن ازدواج و نرخ‌های فوت و مرگ و میر نوزادان بالاتر است. همچنین تامیل نادو از لحاظ مساحت و جمعیت به مراتب از کرالا بزرگتر است. در اینجا به دلیل فشردگی مطالب نمی‌توانیم به جزئیات مربوط به الگوی تامیل نادو بپردازیم و به ذکر این موضوع اکتفا می‌کنیم که وجود یک دولت با انگیزه، ارادهٔ قوی سیاسی، تأثیر اجرای برنامه تغذیهٔ نیمروزی توسط ام. جی. راماچاندران[2]، رئیس‌الوزرای تامیل نادو، و همکاری همه‌جانبهٔ سیستم اداری تا حد زیادی در موفقیت این ایالت نقش داشتند. مصلحین اجتماعی مانند پریار (راما سوامی‌نایکر)[3] نیز در این زمینه تأثیر بسزایی داشته‌اند. اخیراً آندراپرادش نیز عملکرد خوبی در اجرای برنامهٔ تنظیم خانواده داشته است. کوتاه سخن آنکه ایالت‌های جنوبی هند به برنامهٔ تنظیم خانواده، و عواقب آن، تثبیت جمعیت کشور نور امید می‌تابانند. اگر ایالات بزرگ اوتارپرادش، بیهار، مادیاپرادش و راجستان نیز بتوانند به الگوهای موفقیت‌آمیزی تبدیل شوند، هند طی حدوداً دو دههٔ آینده، مرحلهٔ انفجاری رشد جمعیت خود را پشت سر خواهد گذاشت. با این حال، بدیهی است که در سال ۲۰۰۱ جمعیت هند از مرز یک میلیارد نفر فراتر خواهد رفت. اگر نتوانیم برنامهٔ تنظیم خانوادهٔ کارآمدی را در بستر گسترده‌تر تحول اجتماعی و بالا بردن موقعیت زنان پیاده کنیم، آیندهٔ مهار رشد

1. Ernakulam Camp
2. M.G. Ramachandran (M.G.R)
3. Periyar (Ramaswamy Naicker)

جمعیت چندان روشن نخواهد بود. ممکن است هند در ۳ یا ۴ دهۀ آینده از لحاظ شمار نفوس به چین برسد که این امر مطمئناً جای شادمانی نخواهد داشت.

منابع و مآخذ

Ashish Bose, *From Population to People*, Vol I, II, B.R. Publishing Corp, Delhi, 1988 (vol–II, Appendix v National Population Policy, 16 April 1976 and Appendix VI, *Family Welfare Programme: A Statement of Policy by Raj Narain*, 28 April 1977).

—— *India's Population Policy–Changing Paradigm*, B.R. Publishing Corp., Delhi 1996 (see Appendix B, *Programme of Action of the United Nations International Conference on Population and Development* (Cairo, September, 1994).

—— *India's Basic Demographic Statistics–177 Key Tables with Graphics*, B.R. Publishing Corp., Delhi, 1996.

—— *Demographic Diversity of India, 1991 Census, Supplement 1998, State and District Level Data*, B.R. Publishing Corp., Delhi, 1998.

Gyan Chand, *India's Teeming Millions*, London, 1943.

Planning Commission of India, *First Five Year Plan*, 1951–56, New Delhi, 1952.

حس در هند بودن!

راهول رام[1]

ششم فوریه ۱۹۹۳ است و من در بازداشتگاه پلیس سوروا[2] (در ناحیهٔ جابوا، ایالت مادیاپرادش) نشسته‌ام. بازداشتگاه پلیس سوروا زمانی مقر چیتوبهیل[3]، رهبر شورشی بود و انگلیسی‌ها پس ازکشتن او در دههٔ ۱۸۸۰ این مکان را تسخیر کردند. از بودن در اینجا احساس شادمانی می‌کنم و ترانه‌ای را که سه روز قبل آموخته‌ام، زمزمه می‌کنم:

«چیتو، مأمور دولت کلبه‌ات را دزدیده است، چگونه می‌توانی بایستی و تماشا کنی؟»

پلیس‌ها از این ترانه خوششان می‌آید و آن شب با غذای گرم و مطبوعی که مستقیماً از منزل تندار[4] آمده است، پذیرایی می‌شویم.

سه روز بعد، همین ترانه را در کنار ۶۰ زندانی دیگر در زندان «علی راجپور تحصیل[5]» می‌خوانیم و مأموران زندان با چهره‌هایی تأییدآمیز به ما نگاه می‌کنند. از

---

1. Rahul Ram
2. Sorwa
3. Chitu Bhil
4. Thanedar
5. Alirajpur Tehsil

نظر آنها شعر خواندن ما اشکالی ندارد اما اگر شعار بدهیم، عصبانی می‌شوند.

در اینجا ما به یک مبارزه آرام و بدون خشونت، که از ایده‌های گاندی در این زمینه الهام گرفته و «سانیاگراها» نامیده می‌شود، پیوسته بودیم. ما نیز درگیر جنگ با حکومت بودیم و اگرچه ده‌ها سال قبل هند به استقلال رسیده بود، اما حفظ روح این استقلال نیاز به تلاش مداوم داشت.

اینها مسائلی نیستند که انسان در سنین رشد خود به آن فکر کند. در مدرسه، شیوهٔ دولت برای بزرگ کردن و تقدیس گاندی، این شخصیت شگفت‌آور را به یک شخص تقریباً کسالت‌آور و صددرصد نامربوط تبدیل می‌کرد. ما در هند مستقل متولد و بزرگ شده بودیم و هرگز نپرسیده بودیم که چگونه به اینجا رسیدیم. دلیلی برای طرح این سؤال وجود نداشت زیرا کتاب‌های تاریخ پاسخ را به نحوی کوتاه و خشک ارائه کرده بودند: اسامی (گاندی، نهرو، پاتل و غیره)، مکان‌ها (دندی، جالیان والاباغ، چوری چورا) و تاریخ‌ها (۱۹۱۹، ۱۹۳۰، ۱۹۴۲، ۱۹۴۷) و برای گذراندن امتحانات فقط کافی بود اینها را تا حد قابل قبولی به خاطر می‌سپردیم. پانزدهم اوت روز تعطیلی بود که در آن بادبادک هوا می‌کردند و ۲۶ ژانویه به معنای روز رژه با سربازان و تانک‌ها بود (شرط می‌بندم اکثر بزرگسالان هندی نمی‌توانند دقیقاً توضیح بدهند «جمهوری» یعنی چه).

آمیتا، جامعه‌شناس مورد مشورت من (که اتفاقاً همسرم نیز هست)، متذکر می‌شود که تجربهٔ من در مورد معنای جوان بودن در هند امروز را نمی‌توان تعمیم داد، زیرا من تحصیل‌کرده، تا حدودی مرفه و شهری هستم. بسیار خوب، هشدار را دریافت کردم.

قبل از رسیدن به بیست سالگی، کوچکترین تجربه‌ای از آگاهی سیاسی به‌دست نیاورده بودم. شروع آگاهی سیاسی من مستقیماً نتیجهٔ گذراندن یک ماه در کنار آقای سوندرلال باهوگونا[1] و جنبش چیپکو[2] در سال ۱۹۸۰ بود. (در آن زمان سن من برای ثبت‌نام در دورهٔ اضطراری کم بود ولی از آن زمان به بعد دریافتم که این امر بر زندگی چندین نفر که فقط چند سال از من بزرگتر بودند، اثر عمیقی گذاشت). در اینجا بود که دربارهٔ سازمان جنگل‌ها و فساد در آنجا، اراضی تحت کشت درختان

1. Shri Sunderlal Bahuguna
2. Chipko movement

کاج و صنعت چوب، جنگل‌های بلوط و زندگی مردم محلی، دربارهٔ کار شدید و طاقت‌فرسا برای ادامهٔ حیات، دربارهٔ قدرت اقدام دسته‌جمعی و دنیای پردسیسهٔ سیستم کاستی در سطح روستاها چیزهایی آموختیم. به دلیل این تجربه، نگرانی زیست محیطی مدل شهری در قالب شعار «جنگل‌ها را حفظ کنید» به شدت اصلاح گردید و به درکی از اقتصاد سیاسی محیط زیست تبدیل شد. این را نیز دریافتیم که در دشت‌ها، همهٔ مردان برای کار، خانه را ترک می‌کنند و زنان و جوانان را برای مبارزه، باقی می‌گذارند.

این تجربه شماری از ما را به سوی تشکیل یک گروه زیست محیطی دانشجویی به‌نام «کالپاو ریکش»[1] هدایت کرد که از آن زمان تاکنون اساسی از تفکر و اقدام را در مورد مسائل زیست محیطی تشکیل داده است. در دوران دانشجویی، به تقاضای «شبکهٔ مبارزه با حشره‌کش‌ها»، از مالزی، ما استفاده از حشره‌کش‌ها در هند را مورد مطالعه قرار دادیم و دریافتیم در حالی که رهبران کشور از حفظ محیط زیست سخن می‌گویند، «ملاحظات اقتصادی»، صدور ددت از هند به سایر کشورهای آسیایی را توجیه می‌کند. من دریافتم «انقلاب سبز»ی که این قدر از آن صحبت می‌شود، از لحاظ تأمین معیشت، امنیت غذایی ملی، فقر و دسترسی به غذا و بی‌عدالتی منطقه‌ای زیر سؤال می‌رود و این را نیز آموختم که همهٔ اینها با نتایج زیست محیطی مرتبط است. دریافتم که دولت چوب بامبو را به قیمت تنی دو روپیه به کارخانجات تولید کاغذ می‌فروشد و مانع از آن می‌شود که مردم بومی در جنگل‌هایشان درختان بامبو را قطع کنند. دریافتم که دیوانسالاران هند «مستقل»، قوانینی را که انگلیس‌ها در زمان حکومتشان به اجرا در می‌آورند، حتی متعصبانه‌تر از آنها اجرا می‌کنند. همهٔ اینها در دوران دانشجویی‌ام اتفاق افتاد و بخت با من یار بود که توانستم از گفتگوهای پر شور و فراوانی با بسیاری از افراد الهام‌بخش و خلاق بهره‌مند شوم. به علاوه، خوشبختی فوق‌العاده دیگر من، داشتن پدر و مادری بود که برخلاف همهٔ خانواده‌های متوسط در آن دوران که آرزو داشتند پسرشان دکتر یا مهندس شود، مرا به زور در این مسیر قرار ندادند. (هم‌اکنون گویا وضع عوض شده و همه می‌خواهند که فرزندانشان مسئولیت‌های مدیریتی داشته باشند).

---

1. Chipko movement

اما زندگی را باید ادامه داد و من مدت دو سال برای گرفتن مدرک کارشناسی ارشد در رشتهٔ شیمی در مؤسسه فناوری هند (IIT)[1] تحصیل کردم. آرزوی همه در این محیط رفتن به امریکا بود که من هم از آنها پیروی کرده و در سال ۱۹۸۶، خود را در دانشگاه کُرنل یافتم. نمی‌دانید از این رفتن چقدر خوشحال بودم!

چهار سال باشکوه

چهار سال پر شکوه را در دانشگاه کرنل گذراندم و دربارهٔ کار شدید فردی، لذت‌های پژوهش، دربارهٔ هستهٔ اصلی محیط دانشگاهی، فرهنگ تحسین‌برانگیز کار و سیستم اداری سالم، همه چیز آموختم. اما بیشتر از همه این را دریافتم که به هیچ وجه مایل نیستم در ایالات متحده امریکا بمانم، کاری که بسیاری از دوستان هندی من بدون بحث و گفتگو مایلند انجام دهند. امریکا مکانی خوب و دوست داشتنی است، امریکاییان رفتاری دوستانه دارند و انسان به سرعت می‌تواند بازیچه‌های زندگی مدرن مانند خودرو، تلویزیون، یخچال، ماشین رختشویی، سیستم استریو، پخش سی‌دی، رایانه و امثال آن را به‌دست آورد. آنچه می‌توان به‌دست آورد، فرهنگی آشنا است که در آن احساس راحتی کرد. شما تا ابد خارجی هستید، طبق قوانین آنها بازی می‌کنید و همیشه نگران آن هستید که مبادا مرزهای نوشته و نانوشتهٔ آنها را نقض کنید و نومیدانه می‌کوشید خطوط کلی مربوط به فرهنگ اصلی‌تان را که روز به روز کهنه‌تر و منسوخ‌تر می‌شود، حفظ نمایید.

مرا هر زمان که به هند بفرستید، اینجا وطن من است و من می‌توانم با گرد و خاک و لجن و راه‌بندان و فساد و انواع حشرات آن زندگی کنم، زیرا این چیزها هرگز مانع خوشبختی و آرامش خاطر نیستند. در سال ۱۹۹۰ با شادی و آسودگی خاطر به میهن بازگشتم و بلافاصله با سر و گردن در «نارمادا باچائو آندولان»[2] فرو رفتم.

چهار سال و اندی را که با آندولایی‌ها گذراندم (عمدتاً در دهلی مستقر بودم)، به یادماندنی‌ترین دوران عمر من بوده است. در این سال‌ها، برخی از ثروتمندترین و برخی از فقیرترین دهقانان هند را دیدم. عده‌ای از الهام‌بخش‌ترین مصلحین

1. Indian Inistitute of Technology (I.I.T)

2. Narmada Bachoo Andolan

اجتماعی کشور را ملاقات کردم و بالاخره بدون واسطه دریافتم که کار عمرانی و فعالیت اجتماعی عملاً چه معنایی دارد. ما همه جوان بودیم و از همکاری با یکدیگر لذت می‌بردیم و هر روز، چیز تازه‌ای با خود به ارمغان می‌آورد.

آموزش سیاسی، آموزش استراتژیک، نحوهٔ کنار آمدن با پلیس، نجات جان در شرایط دشوار، رفتن به زندان. ملاقات با دیگران در زندان، دادن وثیقه، ملاقات با اصحاب رسانه‌ها، ملاقات با وزیران و نمایندگان پارلمان و مجالس ایالتی، نوشتن یادداشت‌های مطبوعاتی، و بله، آموزش فنی در این زمینه که پروژه‌های عظیم آبیاری چگونه باید کار کنند. آموختن این نکات که چرا دولت‌ها دروغ می‌گویند، چگونه پلیس می‌تواند برای شما پاپوش بسازد، مطبوعات چگونه جهت‌گیری می‌کنند. آشنا شدن با قدرت و شجاعت «مردم کوچک»، چگونگی مبارزه در شرایط فوق‌العاده نابرابر و درهم نشکستن. آگاه شدن از قدرت ترانه‌ها و شکوه کلمات و بالاخره، دریافتن این واقعیت که مراکز جایگزینی قدرت سیاسی در هند تا چه حد ناپیوسته‌اند و چگونه باید همیشه در برابر خرابکاری و پراکندگی هشیار بود.

آنان واقعاً به آرمان خود پایبند بودند

اینان کسانی هستند که باید به شما بگویند امروز جوان بودن در هند چه معنایی دارد: لواریا، وانیا، خاجان و دیگر مردان آدیواسی، مردانی هم‌سن و سال من که هر آنچه دارند در راه مبارزه گذاشته‌اند. ماهش و چوگالال، به‌جای آنکه کشاورزانی کوچک بمانند، رهبر شده‌اند؛ شریپاد، آلوک، ناندینی، آمیت، جایاشری، آروندهاتی، سیلوی و دیگران، از خانه‌های راحت و شغل‌های مناسب خود دست کشیدند تا قدم در راه مبارزه‌ای بگذارند که واقعاً به آرمان‌های آن پای‌بند بودند. به نظر من، این انسان‌ها روح حقیقی استقلال هند را نشان می‌دهند.

زمان، ضرورت فوری برای کسب درآمد، و شاید ناتوانی در پاسخگویی به خواسته‌های فوق‌العاده دشوار آندولایی‌ها باعث شد که من به تدریج تمام وقت به عالم موسیقی کشیده شوم. از زمان تحصیل در مدرسه، موسیقی کار می‌کرد اما حالتی نیمه حرفه‌ای داشت. در بازگشت به هند با گروهی آشنا شدم که کار بسیار جالب، متفاوت و جدیدی در عالم موسیقی ارائه می‌دادند. من در تمام مدت کار با آندولایی‌ها با این گروه نیز همکاری می‌کردم. امروز موسیقی تقریباً به کار هر روزهٔ

من تبدیل شده و زندگی من نیز از این راه تأمین می‌شود. این حرفه فوق‌العاده پرچالش و در ضمن ارضاءکننده است. اما در این فرایند، من در هند امروز به یک هدف (؟)، ابزار (؟) و تبلیغ (؟) ایده‌آل برای آزادسازی تبدیل شده‌ام.

هم‌اکنون من یک هنرمند و در عین حال مرد کسب و کار هستم. تضادها تصاعدی بالا می‌روند. خیلی علاقه‌مند بودم که شرکت‌های چند ملیتی بزرگ هزینهٔ کنسرت‌های گروه ما را تقبل می‌کردند و در این کنسرت‌ها نوای آزادی را می‌سرودم. می‌دانم که دوستانم در دره و عدهٔ بی‌شمار دیگری از انسان‌های مشابه آنها در سراسر هند، با کاهش خدمات رفاهی و قطع یارانه‌های غذا و بهداشت و تحصیل، به حاشیه‌های زندگی معیشتی نزدیکتر می‌شوند. و با این همه، اگر کسی از من بخواهد، آهنگی تجاری دربارهٔ پپسی نیز خواهم ساخت.

به این ترتیب، من در این نقطهٔ زندگی قرار دارم: خوشبخت و برخوردار از یک زندگی کامل و پر کار، اما گرفتار تضادها. امروز اکثر دوستان من وارد حرفه‌هایی شده‌اند که ظاهراً فرصت کاری در آنها زیاد است مثل روزنامه‌نگاری، هنر، تبلیغات، رایانه و عمران و توسعه. ظاهراً دروازه همهٔ فرصت‌ها گشوده است اما جو حاکم تا حد زیادی غیر واقعی و ریاکارانه است. سهم خودت را بردار و برو. اول من. اگر حقیقتاً پیام آزادسازی این است، ظاهراً همه این پیام را با صدای بلند و واضح شنیده‌اند. همه فرصت‌ها را حس می‌کنند ولی هیچ کس کلمهٔ مسئولیت را نمی‌شنود. و هر خوانندهٔ کوچک موسیقی پاپ می‌خواهد دربارهٔ عشق به هند در پنجاهمین سالگرد استقلال این کشور، ترانه‌ای بسازد، آیا اینها قبلاً هند را دوست نداشتند؟

در این میان، جای عقاید گاندی و ایدئولوژی چپ و آن شور و اشتیاقی که هند با تکیه بر آنها به استقلال دست یافت، کجاست؟ هر گاه که فعالین سیاسی و اجتماعی را می‌بینم، این فکر در ذهنم شکل می‌گیرد که آن شعله هنوز در جایی روشن است و با بی‌تفاوتی‌ها، خیانت‌ها و فریبکاری‌ها می‌جنگد. اما در زندگی روزانه من ظاهراً این شعله وجود ندارد ـ شاید رفته است، شاید در دریایی از ریاکاری خاموش شده است. اکثر دوستان من به این قبیل سؤال‌ها می‌خندند و حتی شاید از این ضعف و ناتوانی کمی خجالت‌زده شوند.

اما در طول تمامی این فراز و نشیب‌ها، بخشی از وجود من هست که به این

واقعیت آگاه است: اگر من به بیشترین بخش‌های جهان سوم تعلق نداشتم، این مطلب را نمی‌نوشتم. شاید این موضوع مهمترین چیزی باشد که در امریکا آموختم. دوستان من از کشورهای مختلف آسیا، افریقا و امریکای لاتین چنان داستان‌هایی از فشار و استضعاف نقل می‌کردند که هند در مقایسه با آنها می‌درخشد. شاید دیگر نارمادا آندولانی وجود نداشته باشد زیرا ممکن است همهٔ تظاهرکنندگان زندانی، کشته و یا به ضرب کتک وادار به تسلیم شده باشند. آنها هنوز سعی می‌کنند در اینجا این کار را انجام دهند، اما آن قدرها کار ساده‌ای نخواهد بود. هیچ روزنامهٔ محلی، اگر بخواهد روزنامهٔ محلی بماند، این خبرها را چاپ نخواهد کرد. و آری، به این ترتیب، امروزه در هند بودن پرچالش و هیجان‌انگیز است و اینجا همان مکانی است که می‌خواهم در آن باشم، با همهٔ تضادها و با همهٔ شرایط آن.

هند؛ دیالکتیک اضداد

علی‌محمد خسرو[1]

شخصی که از لحاظ عقل و خرد شهرت فراوانی دارد، زمانی این عبارت را بر زبان راند: «هر آنچه دربارهٔ هند بگویید، متضاد آن نیز دربارهٔ این کشور صدق می‌کند»! این اظهارنظر ظاهراً در اکثر قریب به اتفاق جنبه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هند ساری و جاری است. برای آنکه این موضوع را مختصراً به تصویر کشیده و بعداً آن را به اثبات برسانیم، توجه شما را به این نکات جلب می‌کنیم:

«مردم‌سالاری هند در طول پنجاه سال گذشته پایدار ماند و قدرت گرفت اما مردم‌سالاری در این کشور همچنان ضعیف است.

«هند، جامعه‌ای آرام و اهل مداراست که ویژگی مطلوبی برای مردم‌سالاری به‌شمار می‌رود اما نهادهای پارلمانی هند، و به پیروی از آنها، سایر نهادها، سازمان‌ها و افراد، به‌تدریج به‌صورت نمونه‌هایی از عدم مدارا و شکیبایی درمی‌آیند.

---

1. A.M. Khusro

«در طول قرن گذشته، و به‌ویژه در پنجاه سال اخیر، در هند حس ملی‌گرایی نیرومندی پا گرفته است، اما به‌نظر می‌رسد که این کشور برای رسیدن به بلوغ، فائق آمدن بر احساسات فرقه‌گرایانه در حاشیه‌های پیرامونی و بروز این احساسات از طریق نهادهایی با ریشه‌های محکم و پایدار، به زمان بیشتری نیاز دارد.

«هند، پیچیده‌ترین جامعهٔ دنیا با تنوع شگفت‌آور نژادها، مناطق، ادیان، مذاهب، زبان‌ها و فرهنگ‌ها، به‌صورت یک کشور متحد، فدرال و سکولار درآمده است، اما این نکته نیز حقیقت دارد که سکولار بودن بیشتر جنبهٔ قانونی دارد تا عملی.

«هند با کشورهای همسایهٔ خود نزدیکی فرهنگی اما روابط متشنجی دارد، هر چند در سال‌های اخیر وضع تا حدود زیادی بهتر شده است.

«هند کشوری کشاورزی است که در عین حال کشوری صنعتی و در حال صنعتی شدن نیز محسوب می‌شود.

«هند در طول پنجاه سال گذشته گام‌های بلندی برای مقابله با فقر برداشته و سطح زندگی جمعیتی بیش از جمعیت قارهٔ اروپا را از زیر خط فقر به بالای خط فقر ارتقا داده است اما این موضوع نیز واقعیت دارد که هنوز یک سوم جمعیت ۹۵۰ میلیونی این کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

«هند در طول پنجاه سال گذشته قدم‌های بلندی در راستای ارتقا سطح سواد، بهداشت، درآمد و میزان مصرف کالری مردم برداشته و متوسط عمر را به میزان قابل توجهی افزایش داده است که به هیچ وجه دستاورد کوچکی نیست ــ اما هنوز هم در این کشور بی‌سوادی، ضعف آموزش، ضعف بهداشت، پایین بودن درآمد سرانه و اندکی مصرف کالری، فراوان است.

این فهرست را تا بی‌نهایت می‌توان ادامه داد و همیشه عوامل مثبت را با عوامل منفی همراه کرد، اما هر قدر خواندن این فهرست را ادامه دهیم، روشن و روشن‌تر می‌شود که این کشور با آهنگی آهسته ولی پیوسته بر مشکلات و بدبختی‌هایش فائق آمده و به سوی سطوح بالاتر زندگی، عملکردهای بهتر و کارایی بیشتر در حرکت است. اندیشمندان معتقدند زمانی که یک جامعهٔ عظیمی که یک ششم جمعیت جهان را در خود جای داده است، از اعماق فقر و بدبختی مطلق به‌سوی درصدی از رفاه و پیشرفت از ناکارایی به سوی کارایی و از بی‌اعتمادی

مطلق به خود، به سوی سطح بالایی از خوداتکایی حرکت می‌کند، این بدان معنا نیست که این تحولات مثبت درکل کشور یکشبه و یا درکوتاه‌مدت رخ داده است. شکوفایی اقتصادی، کارایی و اعتماد به نفس ابتدا در بخش‌ها و گروه‌های کوچک ایجاد می‌شود که به تدریج گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌شود تا آنجاکه بالاخره و به مرور زمان، سراسر کشور را فرا گرفته و جامعه‌ای شکوفا، کارا و برخوردار از اعتماد به نفس را ایجاد می‌کند. اما برای همه به یکباره این اتفاق نخواهد افتاد. در هند که قضیه به این شکل بوده است

عوامل اجتماعی ـ سیاسی

برای هر گونه اظهارنظر دربارهٔ پیشرفت یا عدم پیشرفت هند، ابتدا باید این نکته را در نظر داشت که این کشور شاید پیچیده‌ترین و متنوع‌ترین جامعهٔ دنیا باشد. از حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد تا حدود ۱۶۰۰ سال بعد از میلاد، تمامی نژادهای عمدهٔ جهان یا در هند زیسته‌اند و یا به این سرزمین سوق داده شده‌اند. نژاد دراویدی، که با مهاجرت‌های ماقبل تاریخ سیاهپوستان از افریقا تقویت شد، همچنان به حرکت خود به سمت شمال ادامه داد؛ نژادهای مغولی شرق آسیا از کوهستان‌های برمه گذرکرده و در شمال شرقی هند اسکان یافتند؛ نژاد آریایی، که از آسیای مرکزی مهاجرت کرده بود، در بخش‌های مختلف شمال هند استقرار یافت و رفته رفته به سمت جنوب پیشروی کرد و نژادهای سامی نیز در حدود ۱۰۰۰ سال بعد از میلاد وارد این شبه قاره شده و بخش‌های مختلفی از آن را اشغال کردند.

به این ترتیب، تقریباً تمامی نژادهای عمدهٔ جهان در هند گرد آمدند. هر نژاد با خود فرهنگ، فلسفه، دین، زبان و آداب و رسوم خاص خود را به همراه آورد.

با توجه به این همه تنوع وگونه گونی، انتظار می‌رفت که هند به کشوری سرشار از درگیری‌ها و خونریزی‌های نژادی، فرهنگی، مذهبی و زبانی تبدیل شود. اما از نخستین دوره‌های تاریخی هند، از نواحی مختلف و در زمینه‌های گوناگون زندگی این کشور رهبرانی برخاستند که تلاش‌هایشان به پیدایش راه‌ها و شیوه‌هایی برای مدارا و سازگاری متقابل، ولی نه یکپارچگی، انجامید. در واقع، همهٔ شخصیت‌های برجستهٔ اوایل تاریخ هند ـ اعم از بودا، آشوکا، اکبر، مشایخ صوفی، بهاکتی‌ها، و یا در دوران معاصر، گاندی ـ همه و همه طرفداران و اعمال‌کنندگان مدارا و سازگاری

متقابل بودند. تحت تأثیر نفوذ عمیق و پر دوام آنان در طول قرون متمادی، هند به جامعه‌ای انعطاف‌پذیر و اهل مدارا تبدیل شد و شاید امروز نیز این‌چنین باشد، هر چند برخی نشانه‌ها ممکن است خلاف آن را ثابت کند. مهاتما گاندی و پیروان نزدیک او مانند جواهرلعل نهرو، ماهیت مداراگر تاریخ هند را درک کرده و مردم‌سالاری را به‌عنوان یک فلسفهٔ سیاسی برگزیدند؛ چه مردم‌سالاری، خود مهد مدارا و با روح شبه قاره سازگار و هماهنگ است.

هند در استقرار مردم‌سالاری پارلمانی با مشخصهٔ حکومت قانون و تفکیک قوه‌های مجریه، مقننه و قضاییه، پیشرفت قابل توجهی به‌دست آورده است. به‌طور کلی، علی‌رغم اشکالات و موانع فراوان، نهادهای سیاسی به‌تدریج قوی و قوی‌تر می‌شوند. دولت مرکزی فراز و نشیب‌ها و تحولات فراوانی را پشت سر گذاشته است. با این همه، هر تغییر، به هر شیوه‌ای که حاصل شد، در چارچوب اصول مردم‌سالاری صورت گرفته است. این رشد نهادهای پارلمانی، متشکل از پارلمان مرکزی و مجالس قانونگذاری در سطح ایالات، بر اتخاذ شیوه‌های دموکراتیک در سایر نهادهای ملی، منطقه‌ای و ایالتی و ارگان‌های دولت‌های محلی نیز اثر گذاشته است.

رشته‌ای از عدم رواداری

یک عامل منفی که هنوز همچون رشته‌ای از میان نهادهای سیاسی هند می‌گذرد، رواج عدم تحمل و مداراست. از زمان نهرو به این طرف نمایندگان با استعداد و سخنرانی در مجالس قانونگذاری حضور داشته‌اند، اما در اکثر بحث‌هایی که در پارلمان و مجالس ایالتی مطرح می‌شود، دشمنی‌ها و خصومت‌های دیرینه به چشم می‌خورد. احزاب مختلف سیاسی به بهانه‌های مختلف به‌طور هماهنگ جلسات را ترک می‌کنند و یا برای پافشاری بر تصمیم مورد نظر خود، دسته‌جمعی به صحن مجلس می‌شتابند و رئیس مجلس را دوره می‌کنند و در بعضی موارد، حتی به زد و خورد با یکدیگر می‌پردازند. لاکشمن[1]، یکی از کاریکاتوریست‌های مشهور هند، چندی قبل کاریکاتوری در روزنامه «تایمز هند»

1. Laxman

درج کرد که در آن یک عضو جدید پارلمان از دربان مجلس که لباس فرم به تن و عمامه به سر داشت می‌پرسید: «صحن مجلس کجاست؟ آخر می‌دانید، من نمایندهٔ جدید هستم و قرار است به صحن مجلس هجوم ببرم!»

عدم مدارا، آیندهٔ خوشی را برای مردم‌سالاری پارلمانی هند نوید نمی‌دهد. جوهرهٔ دمکراسی پارلمانی، بیش از آنکه سیستمی مبتنی بر رأی‌گیری مخفی باشد، مدارا با مخالفان است. این شرط همیشه در نهادهای پارلمانی هند رعایت نمی‌شود اما در طول نیم قرن گذشته در این زمینه پیشرفت‌های زیادی حاصل شده است.

مردم‌سالاری برای موفقیت به روحی از تجربهٔ علمی نیاز دارد که اساس و جوهرهٔ آن، گرایش به آزمون و تجربه باشد. کسی که رویه‌ای علمی در پیش می‌گیرد، هر چیزی را که بتوان مورد سؤال قرار داد، مورد سؤال قرار داده و عقیدهٔ خود را با هاله‌ای از تردید حفظ می‌کند و این امکان را می‌دهد که شاید این عقیده اشتباه باشد. رویهٔ علمی همواره این امکان را می‌دهد که شاید عقاید دیگران صحیح باشد و به همین دلیل، آنها را سرکوب نمی‌کند. دانشمندی که ارزش اطلاق نام دانشمند را داشته باشد، همیشه آماده است شرایطی فراهم کند که یک تحول نظری با تجربه‌ای که ممکن است نظریه و عقیدهٔ خود او را رد کند، مطرح شود و اگر نادرست بودن نظریه یا عقیدهٔ او به اثبات رسید، باکمال میل نظر جدید را می‌پذیرد. هنگامی که این رویهٔ علمی در عالم سیاست پیاده شود، باید مردم‌سالاری را نیز به‌عنوان سیستمی در نظرگرفت که در آن می‌توان عقاید و باورهای مبتنی بر آزمون و تجربه داشت. یک شخص، در حالی که عقاید سیاسی خود را صحیح می‌انگارد، به مخالفان نیز اجازه می‌دهد در مجلس بنشینند و انتقاد کنند زیرا ممکن است حق با آنها باشد. این شیوهٔ برخورد هنوز در روح دمکراتیک هند جا نیفتاده است هرچند پیشرفت‌های قابل توجهی در این زمینه حاصل شده است.

هند به دلیل برخورداری از شمار انبوه ادیان و مذاهب، تحت راهنمایی‌ها و توصیه‌های گاندی و نهرو، از نظر عقیدتی برای خود حکومتی سکولار برگزیده است که در مقابل ادیان و مذاهب و امور مربوط به آنها کاملاً بی‌طرف است اما هیچ یک را نسبت به دیگری کوچکتر و بی‌اهمیت‌تر نمی‌شمارد. در چارچوب روحیهٔ «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند» مردم می‌توانند به آنچه ایمان و باور دارند عمل کنند و بگذارند دیگران هم در این زمینه آزاد باشند و حکومت هم به

همین‌گونه عمل می‌کند. با این همه، لازم به یادآوری نیست که تاکنون شورش‌های متعدد فرقه‌ای و ناآرامی‌های عمده‌ای مانند شورش‌های ضد سیک‌ها در دهلی، شورش‌های ضد مسلمانان در بمبئی و نابودی مسجد بابری در شهر آیودیا اتفاق افتاده که روح ملی را آزرده ساخته است. اما باید در نظر داشت که شعله‌ور شدن اختلافات فرقه‌ای، منطقه‌ای و طبقاتی در میان جمعیتی ۹۵۰ میلیونی و درگسترهٔ یک شبه قاره، اتفاق افتاده است. از این گذشته، شمار این درگیری‌ها به میزان قابل توجهی روبه‌کاهش است. با توجه به تمامی انتخابات سراسری در هند (و پاکستان) طی پنجاه سال گذشته ــ که در آنها هیچ‌گاه یک حزب سیاسی مذهبی و یا طرفدار یک ایده و فرقهٔ خاص بیش از ۲۰ درصد کرسی‌ها یا آراء را به خود اختصاص نداده است ــ می‌توان گفت که ویژگی اساسی جوّ حاکم بر شبه قاره، همچنان سکولار است. به‌طور کلی باید گفت در هند مدارا و تسامح مذهبی حاکم است اما قدرتمندان آشکارا جهت‌گیری‌های خاص خود را دارند و به همین دلیل این تفکر قوی وجود داردکه سکولاریسم در هند ممکن است به صورت قانونی وجود داشته باشد، اما در عمل از آن خبری نیست.

ملی‌گرایی

شواهد و قرائن آشکاری وجود داردکه نشان می‌دهد کشور هند که کار خود را با حکومتی جزء جزء و چندین پاره آغازکرد، هم‌اکنون به موجودیتی نیرومند و ملی تبدیل شده است که مرزهای منطقه‌ای، زبانی و مذهبی را پشت سر گذاشته و می‌رود که اجزاء و پاره‌ها را به یک کل واحد و یکپارچه بدل سازد. مردم هند، در شمال، جنوب، شرق و غرب این کشور حاضرند در راه آرمان‌های ملی فداکاری کنند و تمایلی به طرفداری ازگروه‌ها و احزاب جدایی‌طلب، که ممکن است وحدت ملی را از بین ببرند، ندارند. قوی‌ترین نشانهٔ ملی‌گرایی محکم و فزاینده آن است که وقتی یک جنبش جدایی‌طلب در ایالتی ظهور می‌کند و قدرت می‌گیرد، سایر ایالات با آن مخالفت می‌کنند. نهضت جدایی‌طلب نیز نهایتاً موفق به جدایی نمی‌شود و خود را باگرایش ملی سازگار می‌کند. براساس تئوری من شش الی هفت سال که فعالیت یک جنبش جدایی‌طلب بگذرد، جنبش نهایتاً خود به خود منحل خواهد شد.

برای مثال در اتحاد جماهیر شوروی سابق، در ابتدا مسئله ملیت‌ها بسیار حاد بود. حکومت کمونیستی از طریق همسازی و سازگاری و یا در هم کوبیدن این ملیت‌ها در چارچوب کشور سعی کرد این مشکل را حل کند. اما همان‌گونه که بعدها زمان نشان داد، مشکل ملیت‌ها همچون آتش زیر خاکستر بود و به محض آنکه گورباچف نامی اعلام کرد که حکومت‌های مختلف در اتحاد جماهیر شوروی می‌توانند به‌عنوان کشورهایی کامل، اعلام استقلال کنند، همهٔ این کشورها از فدراسیون شوروی خارج شدند. اما در هند وضع بدین گونه نیست. در این کشور، تمامی جنبش‌های جدایی‌طلب، از تامیل نادو گرفته تا پنجاب یا کشمیر گرفته تا تله ناگا یا آسام، نهایتاً مهار شده و ظرف شش الی هفت سال سقوط می‌کنند و کشور را متحد، و شاید منسجم‌تر از قبل باقی می‌گذارند. روشن است که ظرف پنجاه سال گذشته، در هند یک هویت قوی ملی ایجاد شده که می‌تواند متکامل‌تر و نیرومندتر نیز شود.

احزاب منطقه‌ای

با گذشت سال‌ها، حزب یکپارچهٔ کنگره و حزب نوظهور بهاراتیا[1] جاناتا (BJP) به تدریج ناگزیر شدند جای خود را به مجموعه‌ای متشکل از احزاب منطقه‌ای بدهند. برخی این پدیده را نشانهٔ کاهش احساسات ملی‌گرایانه تلقی می‌کنند. اما بخت و اقبال یک یا چند حزب سیاسی را نباید با بخت و اقبال ملتی یکی دانست. هند، که زمانی جی. ک. گالبرایت[2]، آن را هرج و مرجی کارآمد توصیف کرد، در حال آزمودن تجربیات تازه‌ای است و از دولت‌های ائتلافی خود در حال درس گرفتن است. کاملاً شگفت‌آور است که چگونه ائتلافی متشکل از ۱۲ یا ۱۳ حزب که برخی از آنها خارج از ائتلاف، پشتیبانی خود را ارائه می‌دهند، می‌تواند عملاً در زمان زمامداری اتحاد خود را حفظ کند. ائتلاف فعلی شاید دوام بیاورد و شاید دوام نیاورد، اما اگر این ائتلاف موفق نشود، ائتلاف بعدی موفق خواهد شد. باید توجه داشت که همین دولت‌های ائتلافی بودند که برخی از ستایش‌انگیزترین سیاست‌های پولی و برنامه‌های بودجه را طرح‌ریزی کردند و با موفقیت به اجرا

1. Bharatiya Janata Party (BJP)
2. J.K. Galbraith

گذاشتند. به نظر می‌رسد که نبوغ سیاسی هند می‌رود تا برای برخی مشکلات به راه‌حل‌هایی پایدار و بادوام دست یابد.

حسن همجواری

بخش‌هایی از هند، که بزرگترین کشور شبه قاره است، با بخش‌هایی همجوار درکشورهای همسایه، فرهنگ مشترک دارد؛ بنگال غربی با بنگلادش، پنجاب هند با پنجاب پاکستان، ایالات شمالی شرقی با نپال و میانمار (برمه) و تامیل نادو با سری‌لانکا. اما هیچ یک از این کشورهای همسایهٔ هند با یکدیگر تشابه فرهنگی ندارند. به علاوه، در حالی که هند با همهٔ کشورهای دیگر همسایه در آسیای جنوبی مرز مشترک دارد، تقریباً هیچ یک از این همسایه‌ها نیز با یکدیگر مرز مشترک ندارند. مرزهای هند با همسایگانش به انواع و اقسام دلایل سیاسی و اقتصادی ناآرام بوده است، به‌ویژه با پاکستان که از پنجاه سال قبل تاکنون دشمنی متقابل نامعقولی بر دو کشور سایه افکنده است. تا قبل از سال ۱۹۴۷، میان دو ناحیه‌ای که هند و پاکستان امروز را تشکیل می‌دهند، داد و ستد تجاری گسترده‌ای جریان داشت. پس از استقلال هند و جدایی پاکستان، این داد و ستد داخلی به تجارت بین‌المللی تبدیل شده و عملاً متوقف گردید. حجم این تجارت تقریباً به صفر رسید، مثلاً به حدود ۱۰۰ کرور یا یک میلیارد روپیه که یک اتاق بازرگانی واحد می‌تواند از صدور یک کالای واحد معادل همین مبلغ تجارت کند. تئوری اقتصادی می‌گوید تجارت به طور سودآور است اما به ندرت به‌طورکلی زیان به بار می‌آورد. نمی‌توان به آسانی درک کرد که دوکشور هند و پاکستان چگونه طی پنجاه سال گذشته با تجارت نکردن با یکدیگر، میلیاردها و تریلیون‌ها دلار از دست داده‌اند. اما با توجه به این واقعیت، بسیار مایهٔ خوشوقتی است که دو رقیب دیرینه هم‌اکنون در چارچوب سازمان همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا[1] و موافقتنامه تجاری ترجیحی جنوب آسیا[2] دربارهٔ تجارت، تعرفه‌ها و موانع غیر تعرفه‌ای پای میز مذاکره نشسته‌اند و درکنار سایر کشورهای جنوب آسیا سرگرم برنامه‌ریزی برای حل مشکلات عمده در این

1. South Asian Association for regional Co-operation (SAARC)

2. South Asian Preferential Trade Agreement (SAPTA)

زمینه هستند. این امکان وجود دارد که در ابتدای قرن جدید، یک نظام تجارت آزاد در جنوب آسیا برقرار شود که چنین اتفاقی بسیار خوب و مبارک بوده و افزایش قابل توجه درآمدها و دارایی‌های کشورهای منطقه را از طریق تجارت فی‌مابین، تضمین خواهد کرد. به‌علاوه، ایجاد یک نظام تجارت آزاد، سهم هند و جنوب آسیا را در کل تجارت جهانی، که در حال حاضر به ترتیب در سطح بسیار اندک دو و چهار درصد است، افزایش خواهد داد.

جواهرلعل نهرو با برنامه‌ریزی یک سلسله برنامه‌های پنج ساله توسعه اقتصادی، تصمیمات شجاعانه و مبتکرانه‌ای برای تجدید ساختار اقتصاد هند اتخاذ کرد. اهداف اصلی این برنامه‌ها که از سال ۱۹۵۱ آغاز شدند، از این قرار بود:

ـ افزایش نرخ رشد تولید ملی از حدود یک درصد به پنج درصد در سال؛

ـ افزایش نرخ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری داخلی به سطحی به مراتب بالاتر از ده درصد تولید ناخالص داخلی، که در آن زمان وجود داشت، و با استفاده از مقادیری کمک خارجی، رسیدن به یک الگوی متنوع سرمایه‌گذاری جهت دستیابی به نرخ رشدی معادل ۵ درصد در سال؛

ـ ایجاد مشاغل فراوان به منظور فائق آمدن بر مشکل بیکاری و ایجاد فرصت‌های شغلی جدید، و

ـ توزیع مجدد تولید ملی به نفع طبقات کم درآمد و محروم و اجرای برنامه‌های مختلف جهت فقرزدایی.

برنامه‌های پنج ساله، اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کردند که از میان آنها می‌توان به بهبود وضعیت صادرات و تراز پرداخت‌ها، جایگزینی واردات با تولید داخلی، یعنی تولید کالاهایی که قبلاً وارد می‌شد و یا می‌توانست وارد شود، مهار افزایش قیمت‌ها جهت کمک به فقرا به‌طور اخص و کنترل ارزش برابری روپیه با ارزهای خارجی، اشاره کرد.

طرح اساسی و یا استراتژی دستیابی به این اهداف از طریق برنامه‌ریزی، شامل اقدامات زیر بود:

الف) ایجاد یک کمیسیون برنامه‌ریزی به منظور تصمیم‌گیری در مورد جریان سرمایه‌گذاری در بخش‌ها و زیربخش‌های مختلف اقتصاد؛

ب) با توجه به عدم آمادگی بخش خصوصی جهت برعهده گرفتن پروژه‌های

بزرگ در آن زمان، دادن مسئولیت راه‌اندازی پروژه‌های عظیم زیربنایی در زمینهٔ احداث نیروگاه، آبیاری، تولید کود شیمیایی، آهن و فولاد، فلزات غیرآهنی، راه‌آهن، خطوط هواپیمایی و جاده، به شرکت‌ها و سازمان‌های بخش دولتی ـ با برخی استثناها در بخش خصوصی؛

پ) اعطای مجوز به بخش خصوصی برای انجام فعالیت‌های مختلف اقتصادی، تولید کلیهٔ محصولات کشاورزی، تمامی کالاهای مصرفی، تعداد زیادی کالاهای سرمایه‌ای و شمار اندکی کالاهای زیربنایی، اما همهٔ اینها در چارچوب سیستم اخذ پروانهٔ تولید که مسئولان صدور این پروانه‌ها مأموران دولتی بودند؛

ت) برقراری یک نظام کنترل قیمت‌ها در مورد اقلام مهم مانند غلات خوراکی، انواع روغن‌های خوراکی، نفت سفید، دارو و فرآورده‌های پتروشیمی و امثال آن، با هدف پایین نگاه داشتن قیمت این کالاها جهت مصرف اقشار کم درآمد که شمار آنها به صدها میلیون نفر می‌رسید.

ث) اعطای یارانه به گروه‌های معینی از مصرف‌کنندگان کم درآمد جهت افزایش قدرت خرید آنان و نیز اعطای یارانه به برخی تولیدکنندگان برای افزایش میزان محصولات تولیدی‌شان، با هدف کمک به طبقات کم درآمد جامعه.

ج) اجرای راهکار جایگزینی واردات از طریق تشویق تولیدکنندگان به تولید کالاهایی که قبلاً وارد می‌شد، و گسترش دامنهٔ مصنوعات داخلی به منظور صرفه‌جویی در خروج ارز و یا کسب ارزهای خارجی و نیز ترغیب و تشویق تولیدکنندگان از طریق برقراری تعرفه‌های بالا به منظور حفظ صنایع نوپای داخلی در برابر شرکت‌های قدرتمند خارجی.

چ) حفظ ارزش برابری روپیهٔ هند در مقابل دلار، پوند انگلستان، مارک آلمان و ین ژاپن، که بانک مرکزی هند و وزارت دارایی تقریباً آن را ثابت نگاه داشته بودند، با این هدف که درآمدهای حاصل از صادرات و پرداخت‌ها در برابر واردات را بتوان تا حدودی با اطمینان برآورد کرد و به برخی فواید دیگر این خط‌مشی، دست یافت.

این راهبرد با برخی فراز و نشیب‌ها، در پانزده الی بیست سال نخست بعد از سال ۱۹۵۱ نسبتاً موفق شد نرخ رشد هند را بین سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۵، از یک درصد به سه و نیم درصد در سال و پس از آن به حدود ۵ درصد در سال برساند. طی همین مدت، میزان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نیز از ۱۰ درصد به بیش از ۲۰

درصد افزایش یافت. شکل‌گیری سرمایه‌های کلان انجام گرفت و زیرساخت‌های قابل توجهی احداث شد که ۹۲ درصد هزینهٔ آن از منابع داخلی و حدود هشت درصد آن از منابع خارجی تأمین شد. اما تقریباً در تمامی رشته‌های تولیدی، میزان کارایی استفاده سرمایه کاهش یافت و نسبت سرمایه به بازده افزایش یافت. این امر تا حدودی ناشی از سرمایه‌گذاری در رشته‌های تولیدی پیچیده‌تر و سرمایه‌برتر بود و تا اندازه‌ای نیز ناشی از کاهش کارایی در بهره‌برداری از سرمایه بود. در هر برنامهٔ پنج ساله میلیون‌ها شغل ایجاد شد اما این اشتغال‌زایی فراوان نیز برای پاسخگویی به تقاضای کار، که بیکاران سابق و نیروی کار جدید را شامل می‌شد، کفایت نمی‌کرد.

در زمینهٔ فقرزدایی، پیشرفت‌های قابل توجهی حاصل شد و شمار افراد زیر خط فقر که سالیان سال ۴۸ درصد جمعیت هند را تشکیل می‌دادند، عملاً شروع به کاهش کرد و در حدود سال ۱۹۹۴ به ۳۱ درصد جمعیت رسید. هرچند بعدها، با اصلاحیه‌های انجام شده، روشن شد که در سال ۱۹۹۴ افراد زیر خط فقر ۳۹ درصد جمعیت را تشکیل می‌داده‌اند و به این ترتیب شمار این افراد کاهش مختصری پیدا کرده است. با این حال، تعداد مطلق فقرا به کندی افزایش یافته در حالی که شمار مطلق افراد بالای خط فقر، به سرعت افزایش یافته است. اگر فقر را در بخش‌های مختلفی چون فقر سواد، فقر آموزشی، فقر بهداشتی، فقر کالری و فقر درآمدی بسنجیم، مشاهده خواهیم کرد که شمار افرادی که از زیر خط فقر به بالای خط فقر تغییر مکان داده‌اند، به صدها میلیون نفر سر می‌زند و هند موفق شده است طی پنجاه سال گذشته، برای جمعیتی بیش از جمعیت اروپا یا ایالات متحده، رفاه نسبی ایجاد کند. اما باید اذعان داشت که کیفیت سواد، آموزش و بهداشت هنوز نازل است و در مرحلهٔ بعد باید به ارتقاء آن پرداخته شود.

پیدایش پول‌های غیر قانونی

یکی از تکان‌دهنده‌ترین نتایج اقتصاد هدایت شده یا اقتصاد کنترل شده ــ که شامل کنترل قیمت، کنترل کمیت، سهمیه‌بندی، کنترل ارز، کنترل دستمزد، کنترل زمینه‌های سرمایه‌گذاری و کنترل ظرفیت بود ــ فرار تولیدکنندگان از سیستم کنترل و فروش کالاها و خدمات به قیمت‌هایی بالاتر از قیمت‌های اعلام شده و در مقیاسی

بیشتر از مقیاس تعیین شده بود. این تولید و فروش در خارج از محدوده‌های کنترل شده، به دلیل غیر قانونی بودن، به سیستم دولتی یا مأموران مالیاتی اعلام نمی‌شد و همین امر موجب انباشته شدن فزایندهٔ درآمدهای غیر قانونی و اعلام نشده گردید. یکی از ویژگی‌های این گونه درآمدهای غیر قانونی آن است که آنها را نمی‌توان به شکل‌های قانونی مانند سهام یا اوراق قرضه سرمایه‌گذاری کرد و یا با آن کارکرد پول غیر قانونی یا پول «سیاه» را فقط می‌توان به شکل‌های غیررسمی مانند جواهرات، زمین یا ساختمان نگاه داشت. اما عرضهٔ این قبیل دارایی‌های غیر رسمی کاملاً محدود است. درکشوری با قرن‌ها قدمت، بدیهی است که عرضهٔ طلا، جواهرات و زمین کمتر از تقاضا باشد. عرضهٔ ساختمان نیز کمتر از تقاضاست زیرا میزان زمین‌هایی که بتوان این ساختمان‌ها را روی آنها بنا کرد، محدود است. نتیجهٔ خالص این وضعیت آن است که هزینه کردن پول «سیاه» نمی‌تواند عرضهٔ دارایی‌های تولیدی را افزایش دهد و تنها اثر آن، بالا بردن قیمت دارایی‌هایی است که عرضهٔ آنها از تقاضای‌شان کمتر است. پول غیر قانونی و سیاه، عاملی منفی و دشمن تشکیل سرمایه، توزیع مجدد درآمد و رفاه عمومی است.

چنین به نظر می‌رسد که به مرور زمان، سهم درآمدهای غیر قانونی در تولید ناخالص داخلی پیوسته افزایش یافت و بر تشکیل صحیح سرمایه اثر منفی گذاشت. علاوه بر این، درآمدهای سیاه موجب تورم و توزیع نادرست درآمد شد.

در همین ضمن، پدیدهٔ منفی دیگری در سازمان‌های دولتی هند پدیدارگشت. شمار مراکز قدرت، امتیازها و حمایت‌های سیاسی و اداری افزایش یافت و برخی از آنها، قبل از تصویب یک پروژه یا پیشنهاد، سهم خود را نیز طلب کردند. این منابع به تدریج پول «سیاه» هنگفتی به‌دست آوردند و رفته رفته به سمت یک سلسله «کلاهبرداری»های پی‌درپی سوق یافتند.

در پایان دههٔ ۱۹۹۰، بحران‌های فزاینده‌ای که در نظام هند اتفاق افتاد، بیش از آنکه از ساختار افزایش عرضه ناشی شود، از سیستم کنترل تقاضا سرچشمه می‌گرفت. در اقتصاد کشور موانع متعددی برای عرضهٔ کالا ایجاد شده بود: چه چیز تولید شود، چقدر تولید شود، چه زمان و با چه ظرفیتی تولید شود، با چه قیمتی تولید شود و با چه قیمتی به فروش رسد؛ و همهٔ این موارد نیز توسط یک سیستم اداری خشک کنترل می‌شد. هنگامی که در حدود سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰،

سیستم عرضه عملاً متوقف شد، هند در میان بحران‌های متعدد گرفتار گردید. در این میان، سه بحران شاخص بود: بحران در منابع بودجه در دولت‌های مرکزی و ایالتی، بحران ارزی و جریان‌های سرمایهٔ خارجی و بحران عرضهٔ کالاها، که ناشی از سیستم صدور پروانه و مجوز بود. شکل کلی قضیه عموماً به این ترتیب بود که ابتدا دستگاه‌های اداری و سیاسی با مطرح کردن قوانین و مقررات و رویه‌های متعدد و رنگارنگ، پروانه یا مجوز لازم را صادر نمی‌کردند و سپس به صورت گزینشی همهٔ موانع را به نفع طرف‌های موردنظر، که آمادهٔ پرداخت درصدهای بالا به مقامات صادرکنندهٔ پروانه و مجوز بودند، رها می‌کردند.

اصلاحات ساختاری

هند در پی روبه‌رو شدن با بحران‌های فوق راهی جز توسل به یک سلسله اصلاحات عمدهٔ ساختاری نداشت. در سال ۱۹۹۹ دولت جدیدی روی کار آمد که وزیر دارایی و مدیر اقتصاد کلان آن، دکتر «مان موهان سینگ»[1]، فرآیند اصلاحات را آغاز کرد. این اصلاحات اساساً در سه بخش به شکل قابل ملاحظه‌ای صورت گرفته که بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۶ و نیز در سال ۱۹۹۷ تحت دولت جبههٔ متحد، که پی. چیدام بارام[2] وزیر دارایی آن بود، بروز یافت. بخش‌های مورد اصلاح عبارت بودند از: ۱) بخش سیاست‌های بودجه‌ای و پولی، ۲) بخش تجارت خارجی، سرمایه‌گذاری خارجی و نرخ ارز، ۳) بخش صدور مجوزهای صنعتی.

در بخش نخست، تمامی مالیات‌ها کاسته شد (مالیات بر درآمد، مالیات شرکت‌ها، عوارض گمرکی و مالیات‌های غیر مستقیم) و کسری بودجه تا حدودی در نتیجهٔ افزایش درآمدها، که خود نتیجهٔ کاستن مالیات‌ها بود، و تا حدودی از طریق مدیریت و کنترل هزینه‌ها، جبران شد. با کاهش نسبت کسری بودجه به تولید ناخالص داخلی از ۸/۵ درصد به شش درصد و بعداً به پنج درصد، نرخ تورم نیز به شدت کاهش یافت و از ۱۷/۵ درصد در سال ۱۹۹۱ به حدود شش و حتی پنج درصد در سال ۱۹۹۶ رسید. با کاهش نرخ تورم، نرخ‌های بهره نیز روند نزولی طی کرد و رشد سرمایه‌گذاری در اقتصاد هند آغاز شد. فواید و پی‌آمدهای مثبت

1. Man mohan singh
2. P. Chidambaram

آزادسازی و لغو مقررات دست و پاگیر کاملاً ملموس بود و توجه بسیاری را به خود جلب کرد. با این حال، دستاوردهای این سیاست پولی دوام چندانی نیافت و پس از سال ۱۹۹۴ که کسری بودجه نسبت به تولید ناخالص داخلی مجدداً روبه افزایش گذاشت، نرخ‌های بهره نیز بالا رفت اما نرخ تورم همچنان در حدود شش درصد باقی ماند. این وضع تا مدت‌ها ادامه داشت ولی هم‌اکنون ساختار نرخ بهرهٔ بالا در حال تغییر است و نرخ‌های بهره کوتاه‌مدت و بلندمدت، نرخ بهرهٔ وام و سود سپرده‌های بانکی روبه کاهش گذاشته و به خوبی می‌توان پیش‌بینی کرد که این فرآیند در حال گسترش است.

دومین بخش اصلاحات ساختاری، اصلاح ارزش برابری روپیهٔ هند در برابر دلار و سایر ارزهای قوی بود که این کار با استفاده از عوامل عرضه و تقاضا جهت تثبیت نرخ ارز انجام گرفت و دیوان‌سالاری بانک مرکزی هند و وزارت دارایی در آن دخالتی نداشتند. این اقدام مشکل دیرینهٔ گرانی غیر واقعی روپیه را که دشمن صادرات هند و موازنهٔ پرداخت‌های آن بود، اصلاح کرد. هم‌اکنون وضعیت به مراتب بهتر شده و به‌نظر می‌رسد که توانمندی‌های بالقوهٔ صادراتی به میزان قابل توجهی روبه افزایش گذاشته است. در همین اثنا، دولت در زمینهٔ جریان ورود سرمایهٔ خارجی برای انتقال به بسیاری از بخش‌ها، اعم از فناوری‌های پیشرفته و معمولی، آزادی‌های زیادی اعطا کرد. تمامی نتایج این سیاست هنوز روشن نشده است، اما تا همین حد باید اشاره کرد که طی پنج سال گذشته میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۳۰۰ میلیون دلار در سال به بیش از دو میلیارد دلار در سال ۱۹۹۶ ـ ۱۹۹۷ رسید و کنار آن ارزش سرمایه‌گذاری در شرکت‌های هندی توسط سرمایه‌گذاران خارجی، در بورس‌های سهام هند نیز افزایش یافت. با توجه به اقتصاد پر رونقی که با رقم بی‌سابقهٔ ۷ درصد رشد سالانه پیش می‌رود، تقاضا برای واردات روبه افزایش است. اما صادرات نیز روبه افزایش دارد که دلایل آن از این قرار است:

۱) ارزش روپیه داخلی، بیشتر از ارزش واقعی آن نیست؛

۲) نرخ تورم داخلی، اندک است؛

۳) فناوری به کار رفته در تولید کالاها و خدمات هند روبه بهبود است؛

۴) با پایان گرفتن رکود در ایالات متحده، هر چند شاید هنوز این رکود در

اروپای غربی خاتمه نیافته باشد، تقاضا برای کالاها و خدمات هندی احتمالاً روبه افزایش است.

سومین بُعد اصلاحات، از میان بردن شرط اخذ پروانه برای توسعهٔ صنایع هند بود. این اقدام از سوی صاحبان صنایع هند که برای نخستین‌بار طی دهه‌های اخیر روحیه‌ای توسعه‌گر پیداکرده‌اند و آماده‌اند در فضایی جهانی به رقابت باکشورهای مختلف جهان بپردازند، صورت گرفت.

با این همه، باید اذعان داشت که هنوز بخش‌ها و زیربخش‌های فراوان دیگری در اقتصاد هند هستند که با صدای بلند، لزوم اصلاحات ساختاری را فریاد می‌زنند. بخش مالی (فقط قسمتی از آن اصلاح شده)، بخش عمومی، بخش آموزشی، بخش تعاون، بخش مسکن شهری و کنترل اجاره، بخش اراضی کشاورزی و اجاره زمین، بخش تولید برق و امثال آن، از جمله قسمت‌هایی هستند که در انتظار اصلاحات بنیادی به‌سر می‌برند. روشن است که هم‌اکنون، بخش‌های اصلاح نشده به صورت موانعی بر سر راه کارایی و عملکرد مطلوب بخش‌های اصلاح شده درآمده‌اند و به همین دلیل است که باید در اسرع وقت نسبت به اصلاح سایر بخش‌ها نیز اقدام کرد.

مطمئناً گام بعدی در اقتصاد هند، حفظ آهنگ اصلاحات ساختاری در زمینهٔ آزادسازی هرچه بیشتر اقتصادی و رفع کنترل‌های دولتی بر فعالیت‌های اقتصادی خواهد بود. راه درازی در پیش است، اما از آنجا که مهمترین موانع و مشکلات از سر راه برداشته شده، احتمالاً بقیهٔ سفر در این جاده، آسان‌تر و به مراتب پربارتر خواهد بود. به‌طور کلی چنین به‌نظر می‌رسد که سیاست، اقتصاد و جامعه هند پس از پنجاه سال سفر دشوار از میان جنگل‌های تاریک و انبوه راه خود راگم نکرده و هم‌اکنون می‌رود که قدم در فضایی باز و دشت‌هایی هموار بگذارد که گمان می‌رود پیش رفتن در آن، آسان‌تر و موانع موجود بر سر راه کمتر باشد.

بخش چهارم
فرهنگ

ردپای ادبیات در متون مختلف

ک. ساتچی‌دناندان [1]

دو طرح به ظاهر در تقابل، اما در واقع متداخل، مبنای ادبیات هند مستقل را تشکیل می‌دهند: مدرنیزاسیون و دموکراتیزاسیون (نوگرایی و مردم‌گرایی). مقصود من از مدرنیزاسیون تحولات ریشه‌ای عقلانیت، ادراک و زبان خاصی است، که ادبیات دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ هند را در برمی‌گرفت.

مقصودم از دموکرانیزاسیون نیز دخالت ادبیات در سرنوشت‌های جمعی منعکس شده در متن و کاربرد زبان و سنت‌های عامه در یک قالب است.

مدرنیزاسیون در شرایط مختلف و به زبان‌های مختلف شکل گرفت و اغلب معانی متفاوتی داشت، اگرچه گرایش عمومی‌اش ضد رمانتیک بود و سعی در ابداع زبانی برای بیان مفاهیم جدید زندگی مانند صنعتی شدن و شهرنشینی داشت. این امر به منزلهٔ شورش عقلانیت تهدید شده به زوال قریب‌الوقوع از یک‌سو و خبر شوم از دست رفتن روستانشینی از سوی دیگر بود. فرهنگ موجود تحت تأثیر شوکی بود که به دلیل دور شدن ارزش‌های گاندی از زندگی سیاسی، حرکت‌های عظیم

---

1. K. Satchidanandan

جمعیت به‌سوی شهرنشینی به‌خاطر نبود مشاغل کافی در روستا، گرسنگی‌ای که شهر و روستا را تهدید می‌کرد، تنش‌های ناشی از تعالیم مستعمراتی، تنهایی و بیگانگی شهرنشینان، عصبیت متافیزیکی زادهٔ آگاهی‌های تازه از فضا و زمان، چالش‌هایی که افراد از خودبیگانه برای امنیت ناشی از سنت‌ها و روش‌های بومی دیدن و احساس کردن ایجاد می‌کردند و ترس و هیجان جهان تازهٔ بدون خدا، تشدید شده بود. تجربهٔ مدرن هند ترکیبی از تمام این عناصر بود: تجربهٔ اسیر شدن در ورطهٔ فروپاشی و درگیری، ابهام و آشفتگی ایدئولوژی‌های فراگیر جذابیت خود را از دست داده بودند؛ حتی ایدئولوژی‌های مبارز نیز به نظر می‌رسید که تنها جذب نمادهای رسمی شده بودند. تنها ایدهٔ پیشرفت موردنظر بود؛ پیچیدگی‌های ملال‌آور تجربه،نویسندگان را به جستجوی شیوه‌های جایگزین تفکر، تصویر و بیان واداشت.

در نیمهٔ اول قرن بیستم مجموعه‌ای از جنبش‌های پشت سر هم و گاه متداخل در سطح ملی به‌وقوع پیوست که زمینه را برای درهم آمیختن سبک‌ها و مکاتب ادبیات معاصر هند فراهم ساخت. برههٔ ملی‌گرایی ادبیات ما از اواخر قرن نوزدهم تا حدود دههٔ سوم قرن بیستم، اشعاری را در خود داشت که گذشتهٔ حماسی هند را تصویر می‌کرد و مردم را برای مقابله با استعمار و فئودالیسم ترغیب می‌نمود. در تمام زبان‌های مهم هند در این زمان، یک حوزهٔ حرکت مردمی ایجاد شد. به‌نظر می‌رسید ادبیات و مردم یکی شده بودند. از دههٔ ۱۹۲۰ به بعد نوشته‌های عاشقانهٔ ظهور پیدا کردند که به اسامی مختلفی چون چهایاواد[1]، ناودایا[2]، کالپانی‌کاتا[3] و بهاواکاویتا[4] خوانده می‌شدند.

این کار در بطن گفتمان ادبی، فضایی برای مکاشفات فردی به‌وجود آورد که با ادبیات حماسی مردمی، خصوصاً در حوزهٔ شعر، سخت در تضاد بود. متون عاشقانه، تعریف متمایزی از هند مدرن ارائه دادند و حتی مبین هویت ملی جایگزینی بود که در آن شاعر به شکلی نامحسوس منبع ابراز و نمایش نوع خاصی از سنت‌های ادبی هند شد، حتی در حالی که تحت تأثیر شعرای رمانتیک بریتانیا

1. Chhayavad
2. Navodaya
3. Kapanikata
4. Bhavakavita

قرار داشت. دیالکتیک ملی‌گرایی و رومانیسم در دهۀ ۱۹۳۰ توسط جنبش «پیشرو» پیچیده‌تر شد. این جنبش پایبند ایده‌آل سوسیالیستی بود که حتی امروزه نیز نفوذ دارد.

سرآغاز نهضت مدرنیسم نیز در دوران پیش از استعمار بوده است. برای مثال بی. اس مردهکار[1]، پویش‌های رسمی خود را در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۶۰ آغاز کرد. در این زمان گوپالاکریشنا آدیگا، بی. سی. رماچندرا شرما و آر. یو. آنانتا مورتی در زبان کانادا، سری سری و آجانتا در زبان تلوگو، آیاپا پانیکر، ان. ان. کاکاد، او. وی. ویجایان، وی. کی. ان.، پاندل ذکریا و ام. موکوندان در زبان مالایالام، ساندرا راماسوامی، پودومایپیتان، کاناسوبرا مانیام و جناناکوتام در زبان تامیل، دلیپ چیتره، آرون کولاتکار و بهالچاندرا نماد در زبان ماراتی، لبشانکر تاکر و سیتانشو یاساساچاندرا در زبان گجراتی، موکتیبود، آگیبا، راگهوویر ساهای، نیرمال ورم، موهان راکش و کریشنا بالدو واید در زبان هندو، اخترالایمان، عصمت چغتایی و قره‌العین حیدر در زبان اردو، ناواکانتابارو، نیلمانی پوکان، بیرندراکومار بهاتاچاریا و هیزن گوهاین در زبان آسامی، بیشنو دی، جیبا ناناندا داس، سودیند رانات دات، بودادیوبوس و امیا چاکراوارتی در زبان بنگالی، بهانوجی رائو، ساچی روتوری، سیتا کانت مهاپترا، راما کانتا رات و منوج داس در زبان اُریا ـ تنها چند نمونه از هر زبان ذکر شد ـ آغاز به کند و کاو دربارۀ زبان و واقعیت از زوایای تازه کردند.

این انتقاد که مدرنیست‌ها از سنت‌ها روی گرداندند و به‌سوی الگوهای غربی مثل نی. اس. الیوت و سمبولیست‌های فرانسه و کسانی مثل دی. اچ. لارنس، جیمز جویس، کافکا، کامو و سارتر رفته‌اند و اینکه آنها سعی در ایجاد یک «اقتباس فرهنگی» داشتند، در مورد مدرنیست‌های واقعی هند بی‌جا به‌نظر می‌رسد. تقریباً در تمام موارد، آنها به دنبال شورش علیه یک پدر ـ سیما یا جماعت پدر سیمایی بودند که نمایندۀ سنت‌ها و اشکال خاصی بودند. نویسندگان ویبهاوا، مجله‌ای کاملاً مدرنیست، این حالت را «سندرم تاگور» نامیده‌اند؛ چون تاگور سمبل تمامی آن چیزی بود که مدرنیست‌ها خواهان تخریبش بودند. این در حالی است که خود تاگور پس از یک سری بحث و جدل بالاخره بر مدرنیست صحه گذاشت.

1. B.S. Mardhekar

ارزیابی‌های بعدی تاگور نشان داد که او اولین مدرنیست هند، نه‌تنها در عرصهٔ نقاشی هند، بلکه حتی در زمینهٔ شعر بوده است. چون آخرین اشعار او از الگوهای از پیش تعیین شده فاصله می‌گیرند. اما باید به این حقیقت توجه داشت که اولین مدرنیست‌های بنگالی مثل بیشنو دی، بودادیو بوس و سودیندرانات دات و بعدی‌ها مثل شاکتی چتوپادیای و سونیل گنگوپادیای، منتقدین شیوهٔ تاگور بودند و جیباناناندا داس نیز که تأثیر بیشتری نسبت به تاگور بر شعرای جوان داشت اگرچه از منتقدین او نبود، اما در انتخاب شیوه‌ها و استعارات خود کاملاً از تاگور فاصله گرفت.

به عقیدهٔ آمیا دو، تاگور شاعری بود که کاملاً به خدا، انسان و طبیعت اعتقاد داشت، در حالی که مدرنیست‌ها گاه شعرای تردید و ناامیدی بودند. در تمامی زبان‌ها عناصر پدرسالارانه یا رسوم و قوانین از پیش تعیین شده‌ای وجود داشت که جوانان خواهان رهایی از آنها بودند. برای مثال در زبان مالایالامی، طغیانی علیه سبک شیرین و پرگوی مقلدین چانگام پوژاکریشنا پیلای، چهرهٔ بارز رمانتیک کرالا، و همچنین علیه نوشته‌های پیشرو دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ انجام شد. در این دهه‌ها نویسندگان جدیدی پیدا شدند که ساده‌نویس و سطحی بودند و توجهی به ابعاد روان‌شناختی و متافیزیکی نداشتند. از سوی دیگر در زبان هندی، بسیاری از مدرنیست‌ها تمایلات مارکسیستی داشتند و اکنون نیز دارند؛ مثل موکتیبود، دومیل، سروشوار دایال ساکسنا، کدارنات سینگ و ونیود کمارشوکلا؛ و حتی اگر کاملاً این‌طور نباشد، باز هم درگیر مسائل اجتماعی هستند، مثل سری کانت ورما، شمشیر بهادر سینگ، موهان راکش، راگهوویرساهای یا کریشنا سوبتی. این مسئله در مورد برخی زبان‌های دیگر هم صدق می‌کند: بی. اس. مردهکار، ویندا کاراندیکار، نارایان سوروه، نامدئو دهاسال (در زبان ماراتی)، علی سردار جفری (در زبان اردو)، سوبهاش موکهوپادیای، بیشنو دی (در زبان بنگالی)، سری سری و وارا وارا رائو (در زبان تلوگو)، تنها نمونه‌هایی در شعر هستند که عمیقاً تحت تأثیر ایده‌آلیسم رادیکالی افکار مارکسیستی قرار داشتند. در این زبان‌ها، طغیان عمدتاً علیه گرایش‌های متافیزیکی و رمانتیک بود.

در سال ۱۹۶۵، نویسندگان هندی در زبان‌های مختلف داستان‌ها و اشعاری خلق کردند که سعی در دستیابی به زندگی چند لایه‌ای هند با آن همزیستی نه

چندان آسان عوالم مختلف زمانی‌اش داشت؛ دنیای عقلانی و روحانی، واقعی و فراواقعی، با تصاویر خیره‌کننده، ضرباهنگ‌های منظم، به‌کارگیری الگوهای تازه، ترکیبات رویاگونه و جایگزینی زمان و مکان، جهش‌های غیر قابل انتظار ذهن و رؤیا، مرزشکنی هنجارهای مقبول، ترکیب عجیب نمایش‌نامه‌های توده‌ای و کلاسیک، عناصر بومی و بیگانه، بازسازی اسطوره‌های هندی در بسترهای نوین جامعه و زبان، دستیازی به افسانه‌ها و کهن الگوها و استفاده هشیارانه از زبان روزمره.

مضامین مدرنیستی چند آوایی در اشعار شاعرانی مثل گوپال کریشنا آدیگا در *بهومی گیت*، جی. ام. موکتی بوددر، *اندهیر مین*، اشعار *ماگان* سیتانشو یا شاسچاندا، آیاپاپا پنیکر در کوروکشترام، یا آرون کولاتکار در *ججوری* و داستان‌هایی مثل *خاساکینته ایتیهاسام* اثر او. وی. ویجایان، *گوارداهانته یا تراکال* اثر آناند، *رات‌کا پورتر* اثر نیرمال ورما، *نوکرکی کمیج* اثر وینودکمار شوکلا، *بیمال این بوگ* اثر کریشنا بالدو وید، *زندگینامه* اثر کریشنا سوبتی، *سامسکارا* اثر آنانتها مورتی، *جی. جی. سیلا کوریپوگال* اثر سوندارا راماسوامی یا *کوسلا* اثر بهالچاندارا نماده، انعکاس تلاش نویسنده برای بیان خمیرمایهٔ تازهٔ فرهنگی است که پا از شیوه‌های رایج فراتر گذاشته است. این پدرکشی پیش‌درآمد یک نورآوری بود: طغیان علیه غنایی‌گرایی آهنگین در شعر و واقع‌گرایی سنتی در داستان.

مدرنیسم راهی برای سندیت بخشیدن به انسانیت‌زدایی جامعهٔ هند پس از استقلال، همراه با حالتی بیمارگونه، از خودبیگانه و بی‌هویت شد. به قول دلیپ چیتره نوعی از هم پاشیدگی ایجاد شده بود. مانند مدرنیسم اروپایی، محافظه‌کاران و رادیکال‌های سیاسی (ییتس و لوئیس مک نیس، آدیگا و موکتیبود) هر دو در مدرنیسم هند جای خود را داشتند، چون هر دو آنها نسبت به تمایلات قدرت‌طلبانهٔ دولت نوپا و محرومیت اقتصادی و اخلاقی، بدبین بودند و به‌دنبال قالب‌های محکم برای بیان حرف‌های تازه بودند. مدرنیسم نیاز تاریخ ما بود و نه بو قول برخی منتقدان آن، تحمیل شده از غرب. شاید در زمان‌هایی الگوهای غربی به‌عنوان ابزاری مخرّب مورد استفاده قرار گرفتند، اما قوانین زیباشناسانه‌اش توسط تاریخ ادبیات خود ما رقم خورد و سرآغاز ایجاد گفتگوی پیشروان و پیروان شدند. در ضمن سوءظن تجددگرایان را نسبت به استراتژی‌های نوشتاری تازه از بین برد.

سنت دموکراتیک و جوانه‌های تازه

تمام زبان‌های هند سابقهٔ محکمی از ادبیات دموکراتیک دارند که اولین نمودهای آن در ادبیات قبیله‌ای و شفاهی، و سپس در حماسه‌های ما، ادبیات سنگام کهن تامیل و ادبیات بودایی ـ جینیستی یافت می‌شود؛ همچنین ادبیات ضد استعماری و اصلاحی اجتماعی اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست و ادبیات پیشرو، که از ثمرات آن بود، دو مرحله اخیرتر از جریان دموکراتیزاسیون بودند. دوران پس از استقلال نیز داستان‌نویسان مردم‌سالار بزرگی با خود به همراه داشت مثل تراشنکر بانرجی، پانیشوارنات، وایکوم محمد بشیر، گوپینات موهانتی و شاعرانی مثل نذرالاسلام، سوبهاس موکوپود یای و سری سری. مدرنیسم یک جنبش وجهی بود که هم جریانی فردگرایانه، زیباشناختی و فوق مدرنیسم داشت و هم جریانی رادیکال، گفت و شنودی، ملی ـ توده‌ای و پیشرو.

از دهۀ ۱۹۷۰ به بعد، به‌نظر می‌رسید گرایش‌های مردم‌سالارانه جوانه‌های تازه‌ای زد. آن دسته از منتقدان اروپایی که مدرنیسم هند را معادل مدرنیسم غرب می‌دانستند، می‌خواستند این جریان‌ها را تحت لوای پست مدرنیسم قرار دهند؛ چرا که این جریانات از نظر زمانی به‌دنبال مدرنیسم به‌وجود آمدند و گهگاه گرایش‌های سبکی و ایدئولوژیکی مشابه پست مدرنیسم غرب نیز داشتند. اما «پست مدرنیسم» ما (اگر بشود نامش را این گذاشت) عمیقاً ریشه در فرهنگ و تاریخ ملت ما داشت که وارد مرحله‌ای از جنبش‌های جدید و جدال‌های کوچکی شد که حول و حوش موضوعاتی چون تمرکززدایی، حق تفاوت فرهنگی، قدرت کاستی، توان جنسیتی، بوم‌شناسی، امپریالیسم نوین جهان تک قطبی تحت لوای جهانی سازی، نفوذ بازار به زندگی روزانه و در نتیجه کاهش حق انتخاب مصرف‌کننده، استاندارد و صنعتی شدن اجباری فرهنگ و ترغیب رقابت‌های شغلی و قدرت‌طلبی زیرکانۀ دولت که استقلال را از بین برده و اضمحلال را ترغیب می‌کند، دور می‌زد.

در حالی که ناامیدی، دلهره، وهم‌زدایی اخلاقی، اضطراب هویت و نارضایتی متافیزیکی به همراه غیر منطقی بودن خصیصۀ وجودی مدرنیسم ما به حضور خود در ادبیات ادامه می‌دهد، هویت‌های جمعی تازه و ابراز مخالفت‌ها نیز از حداقل

دههٔ ۱۹۷۰ آغاز شده است. جالب توجه‌ترین آنها بیداری زنانی است که مشتاق براندازی نظم اجتماعی مردسالارانه بودند و این کار را با رجوع به ادبیات، مرور افسانه‌ها و ساختن زبانی متضاد انجام می‌دادند. اولین نسل زنان نویسندهٔ شورشگر پس از استقلال مثل کامالا داس، کریشنا سوبتی، آمریتا پریتام، آجیت کور، آشاپورنا دوی، مهاسوتا دوی، لاکشمیکانتاما و نابانیتا دو سن، اکنون صدها زن نویسنده جوان از سارا جوزف و وُلگا تا آروندااتی روی در داستان و ای. جایاپرابا و کاکان جیل تا مینا الکساندر را در شعر به خود جذب کرده‌اند. این رابطهٔ خواهری صداهای زنانه در جستجوی یک اقتصاد سیاستی است که بتواند ساختار مردسالارانه دنیا را براساس اصول و غرایز زنان تغییر دهد.

ادبیات «دالیت» شورشیان ماراتی، گجراتی، و کانادا که به تازگی به زبان‌های هندی، تلگو، تامیل، پنجابی و زبان‌های دیگر نیز سرایت کرده است، کوشش دیگری است برای ایجاد جامعه‌ای بدون کاست. این ادبیات گویای درد، آزردگی و خشم خلاق‌ترین بخش مردم ما بوده است که از زمان اسمریتها[1] به حاشیه رفته و تحت ستم قرار گرفتند. شعرا از نامدئو داسال و منگال راتود گرفته تا سیدالینگیا و داستان‌نویسان از لاکسمن مین و جوزف مک کوان تا دوانور ماهادوا، نه‌تنها یک ادبیات جایگزین بلکه نوعی زیبایی‌شناسی جایگزین خلق کردند که فراتر از مرزهای نشانه[2]، عواطف[3] و قواعد[4] رفت و نیز زبان تازه‌ای برای براندازی و مخالفت و همچنین تجلیل از زندگی و ارزش‌های دالیت خلق کردند. به‌نظر می‌رسد این نویسندگان اشکالی را ابداع کردند که در مقابل تمام عقاید نئوهندی مقاومت کند. نویسندگان نسل نو دالیت، مثل نسل جوان زنان نویسنده، از تنگناها اجتناب داشتند تا محدودهٔ دید خود را وسعت بخشند و فراسوی ایدئولوژی مخرب نفرت گام بردارند.

به‌نظر می‌رسد ادبیات چپ رادیکال، که در دههٔ ۱۹۷۰ از مرزهای خودباورانهٔ مدرنیسم و تجددطلبی محافظه‌کارانه جدا شد، تحت فشار جنبش‌های تازه‌ای روبه زوال می‌رود. این جنبش‌ها اغلب حول جنسیت، کاست، منطقه و قومیت تشکیل

---

1. Smritis
2. Dhwani
3. Rasa
4. Ouchitya

شده بودند. با اینکه نمی‌توان منکر قدرت نویسندگان این گروه مثل موکو پادیای، ام. سوکوماران، بیرندرا چاتو پادیای، وارا وارا، رائو و گدار شد. به‌نظر می‌رسد اکثر نویسندگان دهۀ ۱۹۷۰ جذب این جریان فکری شدند و مردم‌سالاری را به‌عنوان پهنۀ نبرد خود برگزیدند.

تنها چند نویسنده در این زبان‌ها شروع به مشکل‌تراشی در روابط بین منطقه و ملت کردند. ادبیات تامیل همواره گرایش عمیق قومی داشته و این گرایش هنوز در نوشتۀ نویسندگانی مثل بی. جایاموهان و سوبرا بهاراتی مانیان دیده می‌شود. جنبش «محلی‌گرا»ی گجرات باعث پدید آمدن داستان‌نویسان بسیار مستعدی مثل کانجی پاتل و هیمانشی شلات شد، در حالی که در جنبش «اوتار ـ آدونیک» ـ جنبش محلی‌گرای دیگری در بنگالی ـ شاعرانی عالی مثل آمیتاباگوپتا و آنورادا مهاپترا پا به عرصه گذاردند. شاعرانی مثل آتور راویوارما و کی. جی. سانکارا پیلای در ایالت کرالا، به‌دنبال سبک شعر دراویدی بودند و این کار را از طریق به‌کارگیری ریتم‌های آشنا، کهن الگوهای بومی، سمبل‌های فرهنگی منطقه‌ای، اشاراتی به گیاهان، حیوانات و حوادث تاریخی منطقه انجام می‌دادند. این نویسندگان، همانند کاشفان تاریخ محلی در داستان مثل ام. موکوندان، تاکاژی سیواسانکارا پیلای و پوناتیل کن عبدالله، به چند فرهنگی عقیده دارند و باور دارند که آنها به تنهایی می‌توانند با بازگشت نیاگونۀ خصوصیات گذشتۀ قومی احیاگری (تضعیف تدریجی فدرالیسم زبان‌شناختی و فشارهای یکسان‌سازی ایجاد شده توسط فرهنگ بازار) مبارزه کنند. نویسندگان جنبش‌هایی این‌چنین ضرورتاً تنها نویسندگان نیستند: در تمام زبان‌ها نویسندگان گوشه‌نشین نیز وجود دارند که بدون تأثیرپذیری از جریان‌های اجتماعی، به کشف رموز زندگی و مرگ می‌پردازند.

دلهره و آزمایش

یک بررسی جامع از گونه‌های ادبی رایج (شعر، داستان و خصوصاً نمایشنامه)، گرایش‌های اصلی ادبیات پس از استقلال هند را آشکار خواهد کرد. هرچند که دیگر گونۀ ادبی چیز مقدسی نیست؛ چون روح خلاق و بی‌قرار همواره خود را به مرزهای فرم می‌رساند تا راهی خارج از آن پیدا کند و اشکال تازه‌ای به‌وجود آورد، مثل رمان در قالب شعری که اخیراً توسط ویکرام ست به انگلیسی و

جوی گوسوامی به بنگالی رواج یافت.

اگرچه شماری از شاعران هند با چکامه‌هایشان استقلال کشور را جشن گرفتند، اما افراد انگشت‌شماری نیز آن را صبحی کاذب تلقی کردند شاید به این دلیل که برخی مانند نذرالاسلام بنگالی احساس کردند که «سواراج» ارمغانی برای گرسنگان نیاورده است و یا اینکه چون ارمغان این آزادی یک هند تجزیه شده بود. خاطرات فجایع قومی و قبیله‌ای هنوز در خاطر مردم زنده بود. شاعران تلگو مثل داساراتی، آرودرا و کوندورتی در حسرت طلوع خورشید آزادی بودند که هنوز در حیدرآباد طلوع نکرده بود. وی. کی. گوکاک، شاعرکانادا، برای آشتی ضجّه می‌زد: «چهرهٔ من همانند چشم‌های فرزندانم است. چه می‌شد اگر چهره‌ها یکی بودند؟ یک زندگی در آنها جاری است. من یکی هستم فرزندان من». گوکاک صدای مام هند را این‌گونه شنیده است. آرماندو مِنزِس نیز «دندان قروچهٔ هیولاهایی را که به‌دنبال غذایند» در مأمن زمستانی خود» شنید. اوماشانکار جوشی، شاعرگجراتی اعتراف کرد «هرچه تلاش کنم خنده‌ای به لب آرم، شادی واقعی را در قلبم نمی‌یابم». عمیق‌ترین اندوه را شاعران پنجاب و بنگال ابرازکردند که شدیداً تحت تأثیر تجزیه قرارگرفته بودند. آنادا شانکار رای، تجزیهٔ کشور را یک «تجربهٔ روحی اساسی» دانست. این حقیقت همچنان می‌زید چراکه نویسندگان بنگال شرقی هنوز خاطرات خود از منطقه را به‌خاطر می‌آورند و آن را در اشعار، داستان‌ها، نمایشنامه‌ها و فیلم‌هایشان بازسازی می‌کنند. بیشنو دی تجربهٔ «مرگ در زندگی» یا «زندگی در مرگ» را در بین مردمی که کشورشان را از دست داده بودند و به‌دنبال سرپناه می‌گشتند، یافت. «کنار پارک، در پیاده‌رو، در خیابان‌ها، زیر رواق‌ها. خانه‌هایشان را از دست داده‌اند و به‌دنبال آن می‌گردند. برخی اینجا، برخی آنجا، بعضی در باریسال، شماری در داکا». در پنجاب شرایط حتی بدتر بود. امریتا پرتیام، واریس شاه را به‌عنوان سمبل هند تجزیه نشده معرفی کرد؛ اکنون اجساد، زمین‌ها را دفن می‌کنند. «خون پنجاب را فراگرفته است». او با این زبان از واریس شاه یاد می‌کند، که همواره ازکسانی که راضی به تحقیر پنجاب‌اش شده بودند، رنج می‌برد. در آن سوی مرز نیز فائز احمد فائز نوشت: « این آنچه ما از روز می‌خواستیم نبود. نه آن پگاهی که همراهانمان به جستجویش عازم سفر شدند».

احساس جدایی و نیاز به هویتی دوباره تعریف شده هنوز نویسندگان پنجابی،

بنگالی و سندی را تسخیر کرده است. این بحران صدها شاعر، از شاعر اردو مخدوم محی‌الدین گرفته شاعر مانیپوری سومورندرا، را تکان داد. درد تجزیه از موضوعات اصلی داستان‌های نویسندگانی چون کریشن چندر، رجیندر سینگ بیدی، آمریتا پرتیام، سادات حسن مانتو. کی. اس. دوگال و ناناک سینگ یا رمان‌هایی مثل **قطاری به پاکستان** اثر خوشوانت سینگ به انگلیسی، **تاماس** اثر بیشام سانی و جوتا ساج (راست یا دروغ) اثر یاشپال به زبان هندی بود. رمان برجسته‌ای مثل **آگ کا دریا** به زبان اردو نیز تجزیه کشور را به‌عنوان ضربهٔ مهلکی به تداوم تاریخ و تمدن هند، به تفصیل مطرح می‌سازد.

اتهامات دوجانبه، تنش‌های قومی و تظاهرات جنون‌آمیز پس از استقلال هنگام شهادت مهاتما گاندی در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۴۸ به اوج خود رسید؛ حال زمان درون‌نگری و آغازی دوباره در زندگی ملی هند فرا رسیده بود. مرگ گاندی پایان دوره‌ای در تاریخ هند بود. در آن که مردان و زنان عادی تبدیل به قهرمانان ملی و آمادهٔ جانفشانی برای کشور می‌شدند. از خودگذشتگی در سیاست‌ها به‌تدریج تبدیل به خودخواهی شد؛ مردم عادی که توسط مالکان، سرمایه‌داران و دیوان‌سالاران قربانی می‌شدند، نسبت به جامعه‌ای که خود آن را به‌وجود آورده بودند احساس بیگانگی کردند. گاجانان مدهو موکتیبود، از پایه‌گذاران شعر نو[1] هندی در ۱۹۵۳ اعلام کرد «چهرهٔ ماه در هم رفته است». کدارنات سینگ از آناگات[2] سخن گفت؛ کسی که هنوز نرسیده بود، بال‌هایش در سایه‌های طلایی گم شد و پاهایش می‌لرزید. تصویری فاجعه‌آمیز مثل آنچه که دبلیو. بی. ییتس در «آمدن دوباره» از آن سخن گفت، در ادبیات رسوخ کرد. بیشنو دی، شاعر بنگالی، از بین رفتن روستاها، بدرفتاری با طبیعت و شهرگرایی تخریب‌کنندهٔ هماهنگی زندگی را این‌گونه بیان می‌کند: «چرا بشر در روی زمین مفلوک و رها شده‌اند؟ چرا رودخانه‌ها، درختان و تپه‌ها این‌طور بی‌یاور مانده‌اند؟ تا کی چادرهایمان را بر دوش بکشیم؟ پس چه هنگام این بیگانه خانه‌اش را خواهد ساخت؟» همین احساس توسط ان. ان. کاکاد، شاعر مالایالامی، نیز ابراز شد. او غروب شهر را به روسپی بزک کرده‌ای تشبیه کرد که در پارک‌ها به‌دنبال مشتری می‌گردد. اخترالایمان، شاعر اردو، در وجود

---

1. Nayee Kavita
2. Anagat

کودک گمگشته در زرق و برق شهر، سمبل «جوانان هندی بریده از ریشه» را می‌بیند.

«شاعران گرسنه» بنگال که ملهم از آلن گینزبرگ شاعر بیتنیک بودند، خصوصاً سونیل گانگوپادیای، شاکتی چاتو پادیای و شاعران دیگامبارای آندراپرادش، مثل ناگنامونی، جوالاموکی و نیخیلشوار، به نوعی شعر خشماگین با عناصر دادائیستی و سوررئالیستی جان دادند.

شعر و نثر آزاد به رفور مورد استفاده قرار گرفت؛ تصاویر جای اشکال قدیمی زبان را گرفتند؛ تخیلات شاعرانه و سبک هر دو از عادات و کلیشه‌های رایج دور شدند. آنادا سانکار رای در مورد این تغییرات می‌گوید هیچ چیز بیگانه‌ای در آن وجود نداشت؛ «ما بدون خواندن چیزی در مورد سوررئالیزم، به آن گرویدیم. دنیای پوچ‌گرای اوژن یونسکو به ما به ارث رسید». ***مور آرو پریچویر*** (مال من و زمین) اثر ناواکانتا باروآ، ***بیبینا دینارکاویتا*** (اشعار روزهای متفاوت) اثر هیرن باتاچاریا، ***سوریا هنو نامی آمه ای نادیدی*** (گویند خورشید در این رود جاری شد) اثر نیلمانی پوکان، ***جته پاری کینتو کنا جابو*** (می‌توانم بروم، اما چرا؟) اثر شاکتی چاتوپادیای، ***اولانگا راجا*** (شاه برهنه) اثر نیرندرانات چاکرابورتی، درکنار اشعار سوبهاس موکوپادیای و سونیل گانکو پادیای به زبان بنگالی، ***سرودهای تاریکی*** اثر نسیم ازکیل و ***تابستان در کلکته*** اثر کامالا داس، ***عبور از رودخانه‌ها*** اثر ککی ان. داروالا، ***رابطه*** اثر جایانتا مهاپترا و ***راهروان*** اثر ای. کی. رامانوجان به انگلیسی، ***چندکا ماه تداهای*** (چهرهٔ ماه در هم است) اثر جی. ام. موکتیبود و ***ماگاد*** اثر سریکانت ورما و شعرهای آگییا، کونوار نارابن، کدارنات سینگ، شمشیر بهادر سینگ، راگووبر ساهای، ساروشوار دیال ساکسنا و دومیل به هندی، ***چینا بینا چام*** اثر اوماشانکار و ***پراتیانچا*** اثر سورش جوشی، به اضافهٔ اشعار ***ماگان*** اثر سینانشو پاشا ***چاندرا*** و اشعار لابشانکار تاکر و راجیو پاتل به گجراتی، ***بومیگیته***، ***بوتاو و کوپاماندوکا*** آثار گوپالاکریشنا ادیگا، به علاوه اشعار کی. اس. نارسمیهاسوامی، چاندرا سکار کمبر، پی. لانکش، نیسار احمد، اس. آر. اکوندی، جی. اس. شیواروردراپا، چاناویرا کاناوی و چاندراسکار پاتیل به زبان کانادا، ***جیوتاتیل مارانا تیل*** (در زندگی در مرگ) اثر ام. گویندان، کاویتاکال (اشعار، سه جلد) اثر آیاپا پانیکر، ۱۹۶۳ اثر ان. کاکاد و اشعار آتور راویوارما، مادهاوان آیاپات، کادامانیتا رام کریشنان و کی. ساتچی‌داناندان به زبان مالایالامی، ***باگوا ناآز*** (امروز نخواهم خواند) و اشعار رحمان راهی، امین کمیل و

جی. آر. سانتوش به زبان کشمیری، ***کولا آماگی واری*** (داستان یک دهکده). اثر ال. سامارندرا سینگ، ***ناراک ـ پاتال ـ پرتیویی*** (دوزخ، عالم مردگان و زمین) نوشتهٔ تی. ایبوپیشاک سینگ و اشعار سری بیرن و ای. نیلاکانتا سینگ به زبان مانیپوری، اشعار بی. اس. ماردکار، پی. اس. رگه، ویندا کاراندیکار، دلیپ چیتره، آرون کولاتکار، و اسانت آباجی دهاکه، ساتیش کالسکار و نارایان سورروه به زبان ماراتی، ***بیساد اکا روتو*** (ناامیدی، یک فصل) اثر بانو جی رائو، ***کابیتا*** اثر ساچی راتروی، ***سری رادا*** اثر راماکانت رات و اشعار گروپراساد موهانتی، سیتاکانت مهاپترا، سوبهاگیاکُمار میسرا و جی. پی. داس به زبان اُریایی، ***روکته ریشی*** اثر هارباجان سینگ، ***سونه هاره*** (پیام‌ها) اثر آمریتا پرتیام، و اشعار راویندر راوی، سورجیت پاتار، جی. اس. نکی‌شیو، کُمار، پرابجوت کائور و منجیت تیوانا به زبان پنجابی، ***نادونیسینا بیکال*** (سگ‌های نیمه‌شب) اثر سوندارا راما سوامی و اشعار کانا سوبرامانیام، جاناکوتان، سی. اس. چلاپا، اس. مانی، تی. کی. دورایسوامی، ولیکانان، تی. اس. ونوگوپال و اس. وایدسواران به زبان تامیلی، اشعار سری سری، اسماعیل، کوندپودی نیرمالا، ای. جایاپرابها، سیواردی و گدار به زبان تلگو و اخترالایمان، کایفی عظمی، علی سردار جفری، مخدوم محی‌الدین، خلیل‌الرحمن عظمی، شهریار، عمیق حنفی و بلراج کومال به زبان اردو، جهات و ابعاد تازه‌ای به شعر هند در ۵۰ سال گذشته داده‌اند.

همهٔ آنها در آزمایش و کشف زبانی تازه برای بیان پیچیدگی‌های مخمصهٔ ما یک هدف را دنبال می‌کردند؛ اما در تجربه و درک این واقعیت تازه، روش‌های متفاوتی را در پیش گرفتند. بعضی الگوی مارکسیستی را برای تفسیر واقعیت به‌کار بردند؛ برخی به دیدگاه شخصی خود بسنده کردند؛ بعضی افراد برای بیان واقعیات تلخ اجتماعی از طنز بهره گرفتند، برخی مرثیه‌سرایی کردند. عده‌ای از طریق تصاویر دو وجهی به‌طور غیر مستقیم حرف خود را زدند و افرادی نیز از تعریض کمک گرفته یا مستقیماً با نوشتن نوعی ضد شعر یا آکاویتا حرف خود را به گوش مردم رساندند. درون جنبش وسیع مدرنیسم، جنبش‌های مختلفی به‌وجود آمد. تنها در زبان تلگو گروه‌های مختلفی مثل دیگامباراس، پایگا مباراس، تیروگا بادوس، چتاناوارتاس، ویپلاوا، راچاییتالاسنگام، کاوی سنا، دلیت‌ها و استریموکیتوادیس وجود داشت. در زبان کانادا نیز جنبش‌های ناودرایا، ناویا و ناو یوتارا به‌وجود آمد.

در زبان هندی نیز پرایوگواد، پراگاتیواد، نایی کاوتیا و آکاویتا ایجاد شد. این گرایش‌ها را می‌توان به دو گروه اجمالی «فوق مدرنیست» که تأکیدشان بیشتر بر نوآوری سبکی بود، و آوانگاردیست که تحت تأثیر اشکال گوناگون سیاست (طبقه، کاست، جنس، نژاد یا زبان) بودند و در ساخت ادبیات بسیار با اهمیت است، تقسیم کرد.

تکامل ناموزون

داستان‌نویسی هند نیز به همین شکل در زمان استقلال تغییر کرد. اما برخلاف تحول شعر که تقریباً تمام زبان‌ها را شامل می‌شد، تغییرات داستان ـ خصوصاً رمان ـ آرام‌تر و ناکامل بود. شاید به‌نظر عجیب برسد که شعر هندی که ریشه‌دارتر و سنتی‌تر است و تاریخی بیش از ۵ هزار سال دارد، به نوآوری واکنش مثبت‌تری نشان بدهد تا رمان هندی که کمتر از دو قرن سابقه دارد (به شرطی که ***کادامباری*** و داستان‌های مشابه قدیمی‌تر را به‌عنوان رمان در نظر نگیریم). این شعر بود که نسبت به فجایع مختلف ملی مثل وضعیت فوق‌العاده داخلی و پیامد آنکه از دست دادن آزادی‌های اساسی در سال‌های ۱۹۷۵ ـ ۱۹۷۷ بود، تروریسم در پنجاب، ترور نخست وزیر، شورش‌های ضد سیک در سال ۱۹۸۵، ویرانی مسجد بابری و خشونت‌های قومی متعاقب آن جنبش خشن چپ‌گراهای مبارز یا جنبش‌های قومی و زبانی در مناطق مختلف هند واکنش نشان داد.

اگرچه رمان‌هایی هستند که به این حوادث و جریانات می‌پردازند، اما رمان‌نویسان هندی اغلب بر شرایط (اجتماعی و روان‌شناسی) تمرکز داشتند و آنها را ارائه، تحلیل و تعمیق می‌کردند. آنها اتفاقات را به شکل واقع‌گرایانه و تنها به ندرت به سبک فراواقعی نقل می‌نمودند. اگرچه بعضی از نویسندگان هندی، در تمام زبان‌ها، مقادیر زیادی رمان‌های عامه‌پسند و مهیج روانهٔ بازار می‌کنند که اغلب مادهٔ خام برخی فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی می‌شود، شمار روبه افزایشی رمان‌نویس جدی نیز وجود دارد که خوانندگان نکته‌بین خود را دارند و رسانه‌های همگانی هنوز موفق به وسوسهٔ آنها نشده‌اند. البته بسته به منطقه نیز کمیت و کیفیت این آثار متغیر است: یک رمان جدی یا یک شعر خوب شاید در زبان ماراتی، مالایالای یا بنگالی بهتر جواب بدهد تا کشمیری، دوگری، مایتیلی یا حتی هندی، یعنی زبان رسمی هند. مجلات ادبی، خصوصاً مجلات آوانگارد مثل ***رامدنو*** به زبان

آسامی، ***کریتیباس*** به بنگالی، ***ادبیات امروز هند***، ***واگارت***، ***چاندرا باگا*** و ستو به زبان انگلیسی، ***ازوتو کاچاتاتاپا*** و ***میتچی*** به تامیلی، ***گادیا پاراوا*** به گجراتی، ***گوپورام***، ***سامیکشا***، ***کرالا کاویتا*** و ***جوالا*** به مالایالامی، برای مثال تجربیاتی در ادبیات را مورد تشویق قرار دادند و فضای لازم را برای رشد ادبیات نوین به‌وجود آوردند. همچنین گروه‌های مختلفی نیز بودند که اختلاط بین گونه‌های ادبی متفاوت، زبان‌های متفاوت و حتی بین ادبیات و هنرهای دیگر، خصوصاً نقاشی و مجسمه‌سازی، را ارتقاء دادند و در آمال آوانگاردی آنها شریک شدند.

رمان‌های پس از جنگ آسامی غالباً اجتماعی و بومی بود و پس‌زمینهٔ روستایی داشت. ***نادایی*** اثر دینات سارما، ***اجیر مانوب*** (مرد امروز) اثر هیتش دکا، ***سوروج موخیر استاپنا*** (رؤیای آفتابگردان) اثر سید عبدالملک، ***آلی*** (مادر) اثر بیرندرا کُماریاتاچاریا و ***پیتاپوترا*** (پدر و پسران) اثر هومن بورگوهین، نشان‌دهندهٔ آشنایی نویسنده با مشکلات زندگی روستایی هستند. این رمان‌ها همچنین اثر مخرب شهرنشینی را بر زندگی این دهقانان نشان می‌دهند.

رمان‌های برجسته‌ای نیز توسط سیلبادرا و ایندیرا گوسوامی نوشته شد. زندگی افراد طبقات پایین موضوع اصلی داستان در زبان‌های دیگر نیز بود. رمان بنگالی سامارش باشو، با عنوان ***گانگا***، در مورد زندگی ماهیگیران و اختلافات و تضاد عقاید کهنه و نو است. ماهاسوتا دوی به‌خاطر رمان‌های بنگالی‌اش در مورد زندگی قبیله‌ای مشهور است. معروف‌ترین این رمان‌ها ***آرانیر آدیکار*** (حقوق جنگل) است که در آن «بارسا موندا» رهبر قبیله، از ادعای قبیله مبنی بر مالکیت جنگل دفاع می‌کند. آمیا بوشان ماجومدار نیز رمان‌هایی با پس‌زمینهٔ قحطی و آشوب‌های قومی نوشته است. رمان‌های آشاپورنا دوی مثل ***پراتام پراتیسروتی*** (اولین پیمان) به سرنوشت زنان در نظام خانواده می‌پردازد. نارندرانات میترا هم جذابیت و رازآمیزی زندگی خانوادگی را مورد توجه قرار داد، در حالی که بیمال میترا منتقد بی‌رحم ارزش‌های فئودال، خصوصاً در زمان صاحب ـ بی بی ـ غلام (ارباب، همسر، غلام)، است. او در رمان‌هایی مثل ***بیگم مری بیسواس*** دانش عمیق خود را در مورد تاریخ نشان می‌دهد. در رمان ***اوپانیبش*** اثر نارایان گانگو پادیای، جریان‌های مهیج زندگی با شور و حرارت ارائه می‌شوند. در حالی که پرافولا روی رمان‌هایی منطقه‌ای نوشته که در آن زندگی غم‌انگیز و بیچارگی تصویر شده است.

رمان‌های انگلیسی زبان مُلک راج آناند مثل **کولی و دو برگ و یک غنچه**، زندگی کارگران را با همدردی عمیق تصویر می‌کرد. رمان‌های **این همه گرسنگی و او سوار بر ببر است** اثر بهابانی بهاتاچاریا نیز در نشان دادن استثمار از آناند پیروی می‌کنند. رمان‌های گجراتی شیوکومار جوشی مثل **آمیس** و همچنین **آمرتا**، **آوارانا**، **تداگارا** اثر راگوویر چاودری نیز دارای مضامین عمیق اجتماعی هستند. رمان‌های هندی پانیشوار نات رنو مثل **مایلا آنچال** (منطقهٔ آلوده) و **پاواتی پاریکاتا** (داستان زمین بایر) نمونه‌های عالی رمان‌های محلی به‌شمار می‌روند.

بوند اور سامودرا (قطره و اقیانوس) اثر آمریتلال ناگار، **راگ درباری** اثر شری لال شوکلا، **آدها گاون** (دهکدهٔ تقسیم شده) اثر رهی معصوم رضا و **جوگال بندی و دایی قار** اثر گیریراج کیشور، نکات واقعی و آگاهی اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهند. آمریت رای، موهان راکش و راجندرا یادوا نیز به دیدگاه‌هایی پیشرو در داستان راه یافتند. رمان‌های کریشنا سوبتی مثل **زندگی نما** ترکیبی هستند از دیدگاه‌های اصیل و سبکی بس بدیع.

رمان‌های **ناوودایا** به زبان نـنادایی، مثل رمان **آلیدا ملی** (پس از مرگ)، **ماییمانگالا سولیالی** (درگرداب جسم و روح) و **موکاجیا کاناسوگالو** (تصاویر موکاجی) درکاوش‌های اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی بی‌نظیرند. رمان محلی کوومپو، با عنوان **مالگالالی مادوماگالو** (عروس تپه‌ها)، در زمان دگرگونی‌های فرهنگی، دنیایی کاملاً طبیعی و اجتماعی خلق می‌کند. رمان‌های **وامساوریکشا** اثر اس. ال. بیراپا و همچنین **گریبانانگا**، **داتو** (عبور) و **پاروا**، دنباله‌رو سنت کارانت، اما با رنگ و بوی بیشتر فلسفی، است. آثاری چون **سارومانگالا و اویال** (تاب) اثر چادورانگا، **چیراسماران** اثر نیرانجانا، **مانو ماتو هنو** (زمین و زن) اثر بساواراجا کاتیمانی و **ماساندا هوو** (گل گورستان) اثر تا. را. سو، نمونه‌های هنری داستان‌های پیشرو به زبان ننادا هستند. **کایار** (الیاف نارگیل) اثر تاکاشی سیواسانکارا پیلار، **آیالکار** (همسایگان) اثر پی. کساوادو، **اورو ترو و ینته کاتا** (داستان یک خیابان) و **اورو دساتین کاتا** (داستان یک روستا) اثر اس. کی. پوتکات، **پدر بزرگم و فیل و بز پاتوما** اثر وایکوم محمد بشیر، **زیبا و قشنگ** اثر اوروب، **آگنیساکشی** (مشاهده شده توسط آتش) اثر لالیتامبیکا آنتارجانام و **آلکوتام** (جمعیت) اثر آناند، شاهکارهای داستان واقع‌گرایانه به زبان مالالامی هستند.

تاکاشی در داستان‌هایش یک مورخ اجتماعی است. در حالی که بشیر، اوروب و آناند به نوشته‌های واقع‌گرایانه خود جنبهٔ فلسفی نیز می‌دادند. اس. کی. پوتکات یک راوی ماهر است. در حالی که لالیتا مبیکا آنتارجانام آگاهی کاملی از وضعیت اسفناک زنان در جامعهٔ سنتی دارد. رمان محلی توسط نویسندگان ماراتی زبان مثل اس. ان. پنسه (کارهای معروف او ***راتچاکرا*** ـ چرخ ارابه ـ و ***لاوالی*** ـ نیستان ـ هستند)، جی. ان. داندکار، ویالکاتس مادگولکار، اوداو شلکه و مانوهار تالهار غنی‌تر شد.

رمان‌های اُریا زبان مثل ***پاراجا*** اثر گوپینات موهانتی، ***ها، آنا*** (اوه، غذا)، ***کا*** (سایه) و ***جاریا*** (طوفان) آثار کانوچاران موهانتی، ***هیداماتی*** (خاک شالیزار) اثر نیتیاناند ماهاپاترا و ***موسواپنار ساهارا*** (شهر رؤیاهای من) اثر لاکشمیدار نایاک نیز به رمان سنتی واقع‌گرا تعلق دارند و موضوعات‌شان گاه راجع به دهاقین و بی‌خانمان‌ها و گاه راجع به مردم خارج از روند کلی جامعه است.

ناناک سینگ نویسندهٔ پنجابی به زندگی بیوه‌زنان، روسپی‌ها، دائم‌الخمرها، کارگران و مددکاران اجتماعی و سیاسی می‌پردازد.

از جمله رمان‌های او ***یک غلام و دو شمشیر*** و ***آسمان صدای طبل می‌داد*** هستند. گوردیال سینگ نیز از لهجه‌های محلی در رمان‌های پیشرو خود مثل ***چراغ سفالی گور*** استفاده کرده است. در این رمان او رعیتی بی‌زمین به‌نام جاگسیر را توصیف می‌کند که توسط ارباب خود محکوم به انزوای کامل شده بود. نارنیدرپال سینگ که تحجر مذهبی را مورد انتقاد قرار می‌دهد، جاسوانت سینگ کانوال که زندگی را در ناحیهٔ مالوای پنجاب از دیدگاه رادیکالی توصیف می‌کند، کی. اس. دوگال که پرچمدار حمایت از ستمدیدگان است، اس. اس. ستی که فساد طبقات بالای جامعهٔ شهری را به تصویر می‌کشد، امرتیا پرتیام و دالیپ کاور تیوانا که فریاد بدبختی زنان را در جامعهٔ مردسالار سر می‌دهند، اوم پراکاش گاسو که با خرافات و رسوم نامطلوب اجتماعی به ستیز برمی‌خیزد، همه و همه داستان پنجابی را در زمانهٔ ما سرپا نگه داشته‌اند.

رمان‌های تامیلی زبان مثل ***مردمی خاص در لحظاتی خاص*** اثر جایاکانتان، ***داستان درخت تمرهندی*** اثر سوندارا راماسوامی، ***نسل‌ها*** اثر نیلا پادمانابان، ***آتش قربانی*** اثر ام. وی. ونکاتارام و ***دوست دختر*** اثر آکیلان، نوعی رنگ و بوی روستایی

دارند که نمونه‌های آن را می‌توان در رمان‌های تلوگو زبان مثل **چادوو** اثر گوپیچاند، ***چیواراکو میگی لدی*** اثر بوچی بابو، ***آلپاجیوی*** اثر آر. وسیواناتا ساستری یافت.

عصمت چوکاتی نیز با جسارت در مورد زنان طبقهٔ متوسط مسلمان، به زبان اردو، نوشت. بالوانت سینگ و آ. ان. کاسمی موضوعات روستایی پنجابی را برای رمان‌های خود ـ به زبان اردو ـ انتخاب کردند، در حالی که کریشان چاندر در مورد کشمیر، تلنگانا و بمبئی نوشتند. راجیندر سینگ بِدی، سادات حسن مانتو و محمدحسن عسگری نویسندگان پیشرویی بودند که به کمک هنر خود در مقابل رفتارهای فرقه‌گرایانه مقاومت کردند. قره‌العین حیدر برای دستیابی به لایه‌های عمیق‌تر واقعیت، فراسوی سبک‌های روایتی طبیعت‌گرا رفت.

نویسندگان دالیت مثل جوزف مکوان به زبان گجراتی، لاکسمن گایکواد و لاکسمن مین به زبان ماراتی، با صداقت در رمان‌هایشان زندگی بی‌روح و پر درد نجس‌ها را تصویر کردند.

گونهٔ ادبی رمان‌های تاریخی نیز طی پنجاه سال اخیر مورد علاقهٔ نویسندگان هندی بوده، مثل دوندرا آچاریا در زبان آسامی، شیامال گونگوپادیای به بنگالی، ورینداونلان ورما و یاشپال به هندی، ماستی ونکاتشا لینگار، کی. وی. لیر، پوتاسوامایا، رائو بهادر و آر. بی. کولکارنی به زبان کانادا، رانجیت دسایی و ان. اس. اینامدار به ماراتی، سورندرا موهانتی به اُریا، نوری نارا سیماساستری، تنتی سوری، وسیواناتا، پی. گاناپاتی ساستری و باپی راجو به تلوگو. برخی از اصلی‌ترین چهره‌های این‌گونهٔ ادبی دوره‌ای طولانی از تاریخ کشور را از قرن دوازدهم تا به حال، با نگاه و قوهٔ خلاقیتی بی‌نظیر به تصویر کشیدند.

دست کم از اواخر دهۀ ۱۹۵۰ به بعد نویسندگان هندی جسارت آن را یافتند که موضوع، تکنیک و ساختار رمان را نیز علاوه بر داستان کوتاه تجربه کنند.

پرافولا داتا گوسوامی مفهوم «رمان آزاد» را به زبان آسامی در کارهایی مثل ***ارتعاش برگ‌های سبز*** معرفی کرد.

رمان‌های بیرندرا کُمار باتاچاریا مثل ***فاتح مرگ***، ***اولین روز ماه*** و ***منطقهٔ مردم*** ترکیبی است از آگاهی عمیق نسبت به تضادهای اجتماعی و سبکی مدرن. ***منطقه مردم*** که در مورد جدال ناگاها برای زمین است، سبک زندگی این افراد را نشان می‌دهد. جوزف داس، ماهین بورا، هومن بورگواین، بابندرا نات سایکا و دیگران نیز

داستان کوتاه آسامی را با آگاهی از پیچیدگی‌های زندگی مدرن، مدرنیزه کردند. داستان‌های انگلیسی زبان هند نیز با رمان‌های آمیتاو گوش، ویکرام ست، اوپا مانیوچاترجی و حتی نویسندگان جوانتری مثل ویکرام چاندرا و آروندانی روی، تجدید حیات یافتند. این افراد لااقل از نظر فرم از اولین نویسندگان این سبک، مثل راجا رائو، آر. کی. نارایان و ملک راج آناند، بسیار فراتر رفتند و به نویسندگانی مثل جی. وی. دسانی (نویسندهٔ **همه چیز درباره اچ. هاتر**) نزدیکترند تا افرادی مثل آنیتا دسای، کامالا مارکاندیا، خوشوانت سینگ یا ساشی دشپنده، که سبک واقع‌گرای روایی خود را ادامه دادند. ***چیناپاترا*** و ***مارانوترا*** اثر سورش جوشی به زبان گجراتی نیز اولین ضد رمان‌هایی بودند که به‌دنبال آنها داستان‌نویسی تجربی راوجی پاتل، موکوند پاریخ، مودهو رای، بهارات نایبک و دیگران شکل گرفت.

«بومی‌گرایان» گجراتی مثل کانجی پاتل و هیماشی شلات از لهجه‌های محلی به شکل جذاب و ظریفی استفاده می‌کنند. ***شکار اک جوانی*** اثر آگبیا، پیام‌آور داستان‌نویسی نوین هندی بود. او با ترکیب بینش روان‌شناختی جایینندرا و مفاهیم اگزیستانسیالیستی، از آن برای نمایش شخصیت‌های این رمان و همچنین رمان ***جزایر رودخانه‌ای*** خود استفاده کرد. نیرمال ورما در رمان‌های ***گزارشگر شب*** و کریشنا بالدو واید درکارهایی مثل ***بیمال در شوره‌زار***، تجربیات خود را در زمینه لایه‌های درونمایه‌ای و سبکی گسترش دادند. کتاب ***داستان نو*** نیز بهترین طرفداران خود را یعنی موهان راکش، نیرمال ورما، کاملشوار، راجنرا یاداو، رام کُمار ورما، آمارکانت، مانو باندری، ماهیپ سینگ، ویجایا موهان سینگ و دیگران، پیداکرد. پیشوندهایی مثل سامانتار (موازی)، ساچتان (آگاه)، سایتیکا (ادبی)، تازا (تازه)، آ (ضد) و ساهاج (طبیعی) نیز برای ارزیابی داستان کوتاه هند بین سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۶۰ به‌کار گرفته شد.

رمان ***ناویا*** (نوین) کلاسیک به زبان کانادا، عبارت است از ***سامسکارا*** نوشتهٔ یو. آر. آنانتا مورتی که مسئلهٔ ارزش‌ها را از دیدگاه متمدنانه مطرح می‌کند و سنت‌ها را از لحاظ هستی‌شناسی مورد بررسی دوباره قرار می‌دهد و در این روند ایدهٔ روایت از طریق کهن الگوها، سُمبل‌ها و تصاویر و تمرکز شاعرانهٔ بدیع در زبان را متحول می‌سازد. داستان‌های آنانتا مورتی مثل ***باراتیپورا***، ***اواست*** و ***باوا*** و داستان‌های کوتاهش مثل ***سوریانا کوتیرای*** (مرکب آفتاب) و **کدو** (جنگل) اثر سری کریشنا

آلاناهالی، با تصاویری از عواطف بنیادی حاد از دیدگاه یک پسر، ***سواروپا*** اثر پورناچاندرا تجاسوی، با تجارب تأثیرگذارش و رمان‌ها و داستان‌های یاشوانت چیتال (مثل ***سه مسیر باز***)، شانتینات دسایی (***ویکشپا***)، پی. لانکش، بی. سی. راما چاندرا شارما، موگالی گانش، ویوک شانباگ و دیگران باعث غنای داستان‌نویسی به زبان کانادایی شدند.

داستان‌های مالایالامی زبان با داستان‌های کوتاه غنایی و روانکاوانهٔ ان. پی. محمد، تی. پادمانا بان، کوویلان، ماداوی کوتی (کامالا داس) و ام. تی. واسودوان نایر شروع به تجدید حیات کرد. اولین تجربیات دهۀ ۱۹۶۰ گروهی از نویسندگان بسیار نوگرا مثل او. وی. ویجایان (با آثاری چون ***افسانه‌های خاساک***، ***حماسهٔ دارماپوری***، ***اقیانوس رحمت***، ***نسل‌ها*** و غیره) با تفوق روح بر جسم بازی با زمان روایت و ساخت فضاهای نیمه واقعی آمیخته با دلهره و طنز سیاه، همچنین ام. موکوندان (با آثاری چون ***در ساحل رودخانهٔ مایاژی***، ***دهلی***، ***ادیتیان و رادا*** و غیره) با اسطوره‌سازی تاریخ و تصاویر فراواقعی، وی. کی. ان. با طنزگزنده‌اش، آناند با یأس روشنفکرانه‌اش، ستو یا کافکاگرایی بیمارگونه‌اش همراه با شهوات جنسی، پائول زاخاریا (***باسکارا پاتلار و داستان‌های دیگر***) ام. پی. ناریانا پیلای و ان. اس. ماداوان با هنر فوق‌العادهٔ روایت فشرده‌شان و استعدادهای مختلف دیگر، داستان‌نویسی در این زبان را به‌طورکلی متحول ساختند.

سنت رمان خوش ساخت مانیپوری در دهۀ ۱۹۵۰ به‌وسیلهٔ پاچا میتای، کونجاموهان سینگ، پراکاش سینگ، ام. کی. بینودینی دوی و دیگران پایان یافت و توجه از زندگی ظاهری به زندگی باطنی معطوف گشت. جریان سیال ذهن از ابزار مهم داستان‌نویسی شد و این در حالی بود که داستان‌های ظاهراً واقع‌گرایانه به بیهودگی موقعیت انسان در مقابل بی‌عدالتی حاکم بر راه‌حل‌ها، اشاره داشت.

نویسندگان داستان‌های ماراتی زبان، مثل اس. جی. جوشی و گانگادار گادگیل، تجارب‌شان را با رمان‌های بیوگرافی آغاز کردند. سیواجی ساوانت در ***مروتیونجایا***، شخصیت سمبلیکی به‌نام کارنای مهابهاراتا را برای نشان دادن وضعیت اسف‌بار دالیت‌ها خلق کرد. ***چاکرا*** اثر جایانت دالوی، ***ماهیم یونانی*** اثر ام. ام. کارنیک، ***واسوناکا*** اثر بائو پادهی و ***مومبای دینانک*** اثر آرون سادو، به سبک‌های روایی رمان پناه آوردند تا نکبت، خشونت و بیزاری زندگی را در بمبئی به تصویر

کشند.

گوتاوالا (خانوادهٔ بزرگ) اثر آناند یاداو و *آپاکولا* (برگ‌های ریزان) اثر آر. آر. بوراده دلهره‌های فرهنگ صنعتی حمله‌ور به روستاها را نشان می‌داد. سی. نی. خانولکار، کمال دسایی و کران‌نگارکار با اختصاری شاعرانه قدرت وحشتناک سرنوشت و ناتوانی انسان در برابر آن را بیان کردند. *کوسلا* اثر بالچاندرا نماده، در ۱۹۶۳ یک موفقیت به‌حساب می‌آمد چون سعی کرد فرم و زبان تازه‌ای را تجربه کند. رمان‌های بعدی او نیز با همین دقت نوشته شدند.

افق کور اثر سورندرا موهانتی بعد تازه‌ای به رمان‌های اُریا زبان در دههٔ ۱۹۶۰ داد در حالی که چون هجو سیاسی، دیدگاه روان‌شناختی و تازگی فرم را درکنار هم داشت. در حالی که مانوج داس، کیشوری چاران داس و نیلامانی ساهو فرم‌ها و درونمایه‌های تازه را در داستان کوتاه تجربه کردند، *ناراکینار* (مرد نیمه انسان) اثر سانتانو کُمار آچاریا، رمانی سمبلیک بود اما او پس از آن به رمان‌هایی با لحن‌های اتوبیوگرافیکی و سیاسی گرایش پیدا کرد.

راجکیشور پاتانایاک، چاندرا سخار رات، کریشنا پراساد میسرا و دیگران نوآوری‌های بیشتری در داستان‌نویسی اُریا پدید آوردند.

مونی پودو ماپیتان آمبای، ناکولان، آسوکا میتران، بی. جایا موهان، توپیل محمد میران، سوبرابهاراتی مانیان و دیگر داستان‌نویسان تامیلی نیز با معرفی ابعاد مورد غفلت واقع شدهٔ زندگی در تامیل نادو و استفادهٔ شاعرانه از عناصر فولکورو لهجه‌ها این داستان‌نویسی را مدرنیزه کردند. «جدیدیات» یا مدرنیسم به زبان اردو استعدادهای بزرگی را در داستان‌نویسی با خود داشت، مثل قرەالعین حیدر و سورندرا پراکاش، در حالی که در زبان تلوگو نیز جاسو، راوی ساستری، پی. پادماراجو و دیگران روش‌های خاطره‌انگیز تازه‌ای در نوشتن را تجربه کردند که با سنت روایت طبیعت‌گرایی که هنوز هم در زبان رایج است فاصلهٔ زیادی داشت.

نمایش در زمان آشفتگی

نمایش نیز در زمان استقلال هند از مراحل مشابهی عبور کرد. پیش از اینکه پیشروان نمایش مدرن ـ ویجای تندویکار، ماهش الکونچوار، پی. ال. دشپاندی، جی. پی. دشپاندی، گیریش کارناد، چاندراسخار کامبر، پراسانا، اچ. اس.

شیواپراکاش، بدال سیرکار، سی. جی. توماس، جی. سانکارا پیلای، کاوالام نارایانا پانیکار، بیشام سانی، نگ بوداس، مانورانیام داس، بالوانت گارجی و دیگران ــ حضور خود را در تئاتر تثبیت کنند، نمایش هند در مرحله‌ای واقع‌گرا قرار داشت که طی آن به تنش‌های داخلی پس از رواج شیوهٔ ایبسن و استریند برگ و یا تنش‌ها و تضادهای اجتماعی به سبک شاویان و چخوف می‌پرداخت. انجمن تئاتر مردم هند، جنبش پیشرو را در نمایش هدایت کرد و الهام‌بخش تلاش‌های مشابه در چند زبان هندی که تحت سلطهٔ نمایش‌های حماسی بودند، شد. سید عبدالملک (با اثری چون *راجدروی*) و اوتا باروا (***باراجا پولسواری***) به زبان آسامی تلاش کردند در سایهٔ آگاهی نوین اجتماعی، تاریخ را تفسیری دوباره کنند.

ایبسن مهمترین الهام‌بخش دههٔ ۱۹۵۰ بود در حالی که آرون سارما (با اثری چون *آمار*) و باسانت سایکیا (***مرگاترسنا***) دنباله‌رو نمایش پوچ‌گرا، برای نشان دادن انزجار خود از زندگی مدرن، بودند. بدال سیرکار با نمایش‌هایی مثل *ابام ایندراجیت*، ایدهٔ تئاتر سوم بنگال راکه به شکلی بی‌رحمانه طبقهٔ متوسط اجتماع را از دیدگاه خود بررسی می‌کرد، معرفی نمود. نمایش‌های او با نمایش‌های تبلیغاتی اوتپال دات کاملاً متفاوت بود. برشت و بکت هر دو تأثیرات مهمی بر نمایش‌های بنگالی گذاشتند و این تأثیرات را می‌توان در نمایش‌های مانوج میترا، موهیت چاتوپادیای یا سیسیر کُمار داس دید.

نمایش انگلیسی هند هنوز استعداد فوق‌العاده‌ای در خود نشان نداده است. گرچه نمایش‌های جی. وی. دسانی (*هالی*) یا آصف کوریمبوی (***تجربهٔ واقعیت و انقلاب***) آثاری قابل توجه‌اند. ***آندا یوگ*** اثر دارماویر باراتی یکی از بزرگترین نمایش‌های قرن ماست؛ او در فضایی دراماتیک از جنگ هجده روزهٔ کوروکشترا، لایه‌های معنایی و پیام‌هایی را بیان می‌کند که شرح تلخی از جنگ و بزدلی اخلاقی عصر ما ارائه می‌دهند. دو نمایش هندی دیگر که در این قسمت قابل اشاره می‌باشند، عبارتند از ***توتاه پریوس*** اثر ویشنو پراباکار، که موضوعش نزاع بین عقلانیت و وظایف اخلاقی است، و همچنین ***آدی آدوری*** اثر موهان راکش، که به شکلی زیرکانه به ترس، تنهایی و کمبودهای طبقهٔ متوسط می‌پردازد که ناشی از تربیت پر از تضاد و تناقض آنهاست.

شوکاچاکرا اثر سری رانگاو ***کادادیدا نیرو*** (آب تقسیم شده) اثر جی. جی.

جوشی، که متعلق به سبک ناوویادا در زبان کانادا هستند، برای از دست رفتن صداقت اخلاقی و احساس فداکاری دورهٔ پس از گاندی، سوگواری می‌کنند.

به‌نظر می‌رسد که نمایش (نوین در زبان کانادا با نمایش‌های سری رانگا مثل **کاتاله بلاکو** (تاریکی و روشنی) و **کلو جانا مجایا** (گوش کن جانا مجایا) آغاز می‌شود. در این کارها نمایشنامه‌نویس از انتقاد اجتماعی به تحلیل عمیق‌تری از طبیعت انسان می‌رسد و در این راه از تکنیک‌های تازه بهره می‌جوید. **توگلاک** اثر گیریش کارناد سرنوشت فرد ایده‌آلیستی را نشان می‌دهد که در انتها فقط به آشفتگی و خشونت روی می‌آورد. کارناد همچنین در نمایش **هایاوادانا** از استراتژی‌های نمایش عامیانه سود می‌جوید تا تلاش‌های بی‌ثمر انسان را به‌خوبی نشان دهد. **جوکو ماراسوامی** اثر چاندرا شیکر کمبار، راجع به نبرد قدرت بی‌رحم از یک‌سو و شورش سازنده از سوی دیگر و نتایج شهادت دهقان قهرمان (نشانگر خدای نر جوکو ماراسوامی)است. **آپا** اثر چندرا شیکر پاتیل، که در آن مردی در اثنای جستجوی پدر می‌فهمد که خود پدر خودش است و **سانکرانتی** اثر پی. لانکش که در مورد مبارزهٔ برهمنیسم با اصلاح‌طلبی فرقهٔ ویراشیوا در قرن دوازده است، دو نمونهٔ دیگر از نمایش مهم نوین هستند. علاوه بر اینها می‌شود به **سیریسامپیگی و چالسا** اثر کامبار، **تروگالوا** (امواج) و **یک داماد برای خواهرم بگیر** اثر لانکش و **آنجو مالیگه و اگنی آثور بارکا** (آتش و باران)، اثر گیریش کارناد نیز اشاره کرد.

در زبان مالایالامی، نوآوری در نمایش با نمایش‌های سی. جی. توماس مثل **او دوباره می‌آید**، که در آن شخصیت‌های معمولی را با اهمیتی فرای واقعیت اجتماعی‌شان نشان می‌دهد، **تو آن مردی**، که داستان شاه دیوید و مخمصه‌هایش در انجیل را روایت می‌کند، و **جنایت ۲۷ از ۱۱۲۸**، که اولین فرا نمایش در این زبان است، آغاز شد.

سه‌گانهٔ سی. ان. سریکانتان و نمایش تجربی **کالی**، نمایش‌نامه‌های جی. شنکرا پیلای و کاوالام نارایانا پانیکر، که نمایش سنتی را بستری تازه احیا می‌کنند، کارهای توپیل باسی، تیکودیان، کی. تی. محمد، ان. ان. پیلای و اومچری که به مسائل اجتماعی می‌پردازند و کارهای اخیر نمایش‌نامه‌نویسان جوانتر مثل بیبی (که نمایش‌نامه‌اش **نادوگدیکه** با تصاویری از رسوم زندگی قبیله‌ای تبدیل به یک موفقیت روی صحنه شد)، جوی ماتیو، پی. بالاچاندران و دیگران، همه و همه

نمایش مالایامالایی را زنده نگه داشتند.

تصاویر قدرتمند از زندگی پوچ‌انگارانه و ناامیدی پس از جنگ در آثار ویجای تندولکار، از منابع دراماتیک ماراتی در قرون میانه بهره می‌جوید. از آثاری چون ***سکوت، دادگاه در حال شور است*** تا ***حاکم غسیرام و هدیهٔ عروس***، نمایش‌نامه‌های تندولکار مملو از تحلیل‌های تند و تیز و آشکار ذهن انسان و خشکی و خشونت آن بوده‌اند. واسانت کانتکار (***وقتی رایگاد بیدار می‌شود***)، پی. ال. دش پاندی (***مال تو با توست***)، تی. تی. خانولکار، ساتیش آلکار، ماهش الکونجوار، جایونت دالوی، جی. پی. دش پاندی، راتناکار ماتکاری و دیگران به نمایش معاصر ماراتی کمک شایانی کردند.

نمایش‌نامه‌های مانورانجان داس، در زبان اُریایی، مثل ***جوانی***، ***نوزده آگوست***، ***قریب‌الوقوع***، ***محاصره***، ***برداشت وحشت***، ***اسب چوبی و متن نوشتاری***، به جامعه و انسان در بحران تاریخی کشور پرداختند. از دست رفتن هویت، ناتوانی در ارتباطات و یاس سیاسی، مضامین تکراری نمایش‌نامه‌های او بوده‌اند. گوپال چوتروی، بی. کی. پاتانایک، راماچاندرا میسرا و بی. کی. ماهاپاترا در زبان اُریایی، سانت سینگ سخون، بالوانت گارجی، هارچاران سینگ، آمریک سینگ، سورجیت سینگ ستی، کی. اس. گومان و دیگران در زبان پنجابی، تی. جاناکیرامان، چوراماسوامی، ارو آژاکاپان، کی. سوندارام، کومال سوامیناتان و عده‌ای دیگر به تامیلی پینیستی کی. گانگادار رائو، اس. ام. وای. ساستری، پی. پادماراجو، جی. ماروتی رائو و دیگران در زبان تلوگو نیز تلاش‌های بسیاری برای تعالی سبک در زبان کرده‌اند.

نقد ادبی در زبان‌های هند سعی در فهم و تفسیر جریانات متحول ادبیات خلاق داشته است و این کار را با تعمیم شعرشناسی کلاسیک سانسکریت به آثار معاصر و یا با دنبال کردن شیوه‌های مدرن نقد غربی همچون پدیدارشناسی، معناشناسی، نقد اسطوره‌ها و کهن الگوها و ساختارشناسی و ساخت‌شکنی انجام داده است. هر دو روش محدودیت‌های خاص خود را دارند. تنها شمار کمی از منتقدان توانسته‌اند تئوری‌های داخلی برجسته‌ای ارائه دهند که برخاسته از متن زبان و ادبیات خاص خود آنها باشد و تکامل گونه‌های مختلف را از نقطه‌نظر خودشان بررسی کنند.

دیالکتیک استعمارزدایی

یکی از راه‌های بررسی تکامل و تحول ادبیات هند طی پنجاه سال گذشته تلقی آنها به شکل مجموعه کوشش‌هایی برای دست و پنجه نرم کردن با شرایط پس از استعمار می‌باشد. الگوهایی امتحان شده و رد شده‌اند، اجتماعاتی تصور شده و از میان رفته‌اند، سنت‌هایی بنا شده و خراب شده‌اند، قوانین اتحاد و اختلاف به نوبت مورد توجه قرار گرفته‌اند. حضور غرب تأیید و نفی شده، مفاهیم و الگوهای رادیکال اروپایی مورد استفاده قرار گرفته و دوباره به ریشهٔ بومی بازگشت شده است، عناصر کلاسیک و عامیانه در نوشتار و به‌طور شفاهی بروز یافته‌اند؛ حتی صحنهٔ امروز نیز دستخوش هیجان ناشی از دیالکتیک استعمارزدایی است.

بنابراین خلاقیت دیالوگی و متون ادبی ما متأثر از مذاکره دربارهٔ یک عدم تجانس ضروری بوده و مفهومی از هویت با خود دارد که می‌تواند از اختلافات و چندگانگی جان سالم به‌در ببرد، و نیز مذاکرهٔ مداوم بین «خود» و «دیگری» با استفاده از فناوری‌های متفاوت خود.

هیچ بازگشتی به گذشته و به ابتدا ممکن نیست، چون ابتدایی وجود ندارد؛ تنها چیز موجود احیاء مداوم منابع عشق و خاطره، کشف و شهود، تقابل بی‌انتها با مطالب تازه شناخت در بازنمایی و ارتباطی در زنجیرهٔ بودن و شدن است. پرداختن به گذشته برای یافتن عناصر که با کوشش‌های استعماری برای تحریف کردن و ضربه زدن، مقابله می‌کنند کافی نیست؛ همان گونه که فرانتس فانون در مقالهٔ «پوست سیاه، ماسک‌های سفید» می‌گوید: «فرهنگ ملی نه فولکلور است و نه مردم باوری انتزاعی که اعتقاد دارد می‌تواند طبیعت واقعی مردم را کشف کند. فرهنگ ملی تمامی تلاش‌هایی است که مردم در حوزهٔ اندیشه برای توضیح، توجیه و ستایش عملی انجام می‌دهند که خود آن را به‌وجود آورده و وجودش را دوام می‌بخشند».

گورای تاگور شاید نتواند از طریق کژکاری ساختاری خود، تمام سیستم را به هم بریزد، اما طغیان او می‌تواند نوعی نابسامانی ایجاد کند؛ چرا که او ترجیح می‌دهد خود را مشروع جلوه دهد تا ساختار را. *گورا* از لحاظی یک متن به‌حساب می‌آید چون سعی در برنامه‌ریزی برای افرادی دارد که می‌خواهند با استعمار مبارزه

کنند. چرا که گورا در نگرانی‌اش برای صادق بودن با خود نه‌تنها باید از شهرنشینی‌اش دست بردارد بلکه باید خود بر حق‌بینی‌اش را نیز از بین ببرد: دغدغه‌ای که رمان‌نویسان دیگری مثل آنانتا مورتی نیز با خود داشتند.

غرب، گاهی به‌عنوان فرهنگی که با تحصیلات مدرن کسب می‌شود، حضور دارد و باید با آن روبه‌رو شد، از آن استفاده کرد، یا از بین بردش. حتی پیشروان نیز از واقع‌گرایان فرانسوی و روس الهام گرفتند. آنها سعی کردند از لحاظ فرم و محتوا این سبک‌ها را با فرهنگ و سنت‌های هند وفق دهند. حتی مدرنیسم، که منتقدانش طرفدار رفتارها، سبک‌ها و ساختارهای احساسی و با دیدگاه‌های اروپا محوری به‌شمار می‌آیند نیز دچار دلهره‌ها و تنش‌های مربوط به سنت در دنیای پس از استعمار شده‌اند. در حقیقت، این بخش از ادبیات ما شاهد طولانی‌ترین و جدی‌ترین بحث‌های راجع به سنت و مدرنیته در تاریخ معاصر بوده است.

اوج شکوفایی مدرنیسم در ادبیات هند پشت سر گذاشته شده است، اگرچه شوق تجربه و موضع رادیکالی آن نسبت به ساختار، در شکل‌های جدید باقی مانده است. با در نظر گرفتن خطر تعمیم، می‌توان ویژگی‌های ذیل را رایج‌ترین ویژگی‌های پست مدرنیسم ما دانست که همچنین ادبیات فمینیستی و دالیت را نیز در بر می‌گیرد: ۱) طغیان علیه تمایلات خودباورانهٔ مدرنیسم اولیه و در نتیجه اشتیاق برای انتقال پیام حتی اگر عامه از درک آن محروم باشند؛ ۲) دنباله‌روی از سیاست تفاوت، که در تلاش برای جعل هویت‌های جمعی بر پایهٔ تفاوت‌های اجتماعی، کاستی، جنس، منطقه، زبان و فرهنگ، بازتاب پیدا می‌کند و پاسخی به همگون‌سازی فرهنگ هند توسط نیروهای برتر است؛ ۳) بازگشت غیر نیاگونه[1] به گذشته که نتیجه‌اش نوعی بریکولاژ[2] است، یعنی تعداد نقل‌قول عناصر از سبک‌های گذشته و دوره‌های آشکارسازی وضعیت موجود با استفاده از مقایسه یا تضاد و گاه مشارکت در روند یادآوری فرهنگی؛ ۴) درک روزافزون این موضوع که عقاید ایستای پیشرفت، تفاوت‌ها و تنوع فرهنگی را جدی نمی‌گیرند؛ ۵) تردید در مورد ایدئولوژی‌های جهان‌شمولی که تفاوت‌ها را پنهان می‌کند و یا یک بعدی می‌نماید؛ ۶) از دست رفتن اعتماد به مدرنیسمی که در آن هنر پیشرو و عالی برتر از

1. Non-Atavistic
2. Bricolage

هنر مردمی و پست شمرده می‌شود؛ ۷) بی‌اعتقادی روزافزون به طرح‌های مدرنی که باید به درد همهٔ انسان‌ها می‌خورد ولی عملاً افراد بشر را از هم جدا کرد ــ بخشی در مواجهه با چالش پیچیدگی و بخش دیگر با تلاش برای حفظ بقا؛ ۸) آگاهی از مسائل فراسوی اختلاف طبقاتی ــ مثل کاست، جنس، جنگ و محیط زیست؛ ۹) درگیری با مسائل پساشناختی و هستی‌شناسی مثل این جهان چیست؟ باید در آن چه کرد؟ کدام یک از بخش‌های وجودی من باید این کار را بکند؟ جهان‌ها چگونه ساخته شده‌اند؟ چه تفاوتی با هم دارند؟ وقتی جهان‌ها با هم به تقابل برخیزند چه اتفاقی می‌افتد؟ کجا از مرزهای بین جهان‌ها پا فراتر گذاشته شده است؟ ۱۰) جنبش‌های چند وجهی در صحنهٔ ادبیات به‌طور عام و چند صدایی در متون ادبی خاص ناشی از این دیدگاه‌ها، که با تمام اشکال یکسان‌سازی که برای جوامع مصرفی طبیعی است، مخالف است.

بهترین نویسندگان ما اکنون می‌دانند که اگر «سواراج» را در عقایدمان نشناسیم، کشورمان بدون اثری از خود خواهد مرد، حتی اگر امضایش زیر متون مختلف خورده باشد.

زبان‌ها؛ کشوری چند فرهنگی و چند زبانی
مختصری از چند زبان هندوستان

دی. پی. پاتانایاک[1]

برخلاف کشورهای غربی، آفریقا و امریکای لاتین، هندوستان کشوری چند فرهنگی و چند زبانه است. این گوناگونی در ۱۹۵۲ زبان مادری (سرشماری سال ۱۹۶۱) که از ۴ خانواده زبانی هستند و به ده الفبای اصلی و تعدادی الفبای کوچکتر نوشته می‌شوند، ۴۶۰۴ کاست و جامعه و ۴۰۰۰ نوع آیین و اعتقاد دیده می‌شود. این گوناگونی در تنوع ژنتیک این کشور نیز به چشم می‌خورد؛ ۴۶ هزار گونهٔ گیاه و ۶۵ هزار گونه حیوانات.

چهار خانوادهٔ اصلی زبانی که هندی‌ها به آن گویش می‌کنند عبارتند از آستریک[2]، دراویدیان[3]، هند و آریایی[4] و چینی ـ تبتی[5]. این زبان‌ها به یازده نظام

---

1. D.P. Pattanayak
2. Austric
3. Dravidian
4. Indo-Aryan
5. Sino-Tibetan

الفبایی نوشته می‌شوند: پارسی ـ عربی، ناگاری[1]، گوروموخی[2]، گجراتی[3]، اُریا[4]، بنگالی ـ آسامی ـ مانیپوری، تلوگو ـ کانادا، تامیل، مالایالام، تبتی و رومی و چند الفبای کوچکتر دیگر.

تأمل در تفاوت‌های بین نگرش چند زبانی چند فرهنگی و یک زبانی یک فرهنگی، در آغاز کار می‌تواند جالب باشد. نگرش چند زبانی در ضرب‌المثل تامیلی (همهٔ جهان دهکدهٔ من و همهٔ مردم برادران من هستند) یا عبارت معروف سانسکریت (جهان خانوادهٔ من است)، انعکاس یافته است. نگرش غالب تک زبانی غرب در این جمله نهفته است: «مردی که به سرزمین خود وابسته است، شکننده می‌باشد، مردی که تمام کشورها را مثل زادگاهش می‌داند، قوی است، اما تنها مردی که تمام جهان برایش سرزمینی بیگانه به حساب می‌آید، کامل است.» هوگو[5] (به نقل از فرد المایر، *فراسوی شرق‌گرایی*، انتشارات دانشگاه نیویورک، ۱۹۹۶).

طرز تلقی دیگری نیز از این پدیده امکان دارد که تک زبانی غربی را یک زبان معمول، دو زبانی را قابل قبول، سه یا چهار زبانی را قابل تحمل و چند زبانی را عجیب می‌داند. نگرش چند زبانی خلاف این است. چند زبانی طبیعی است، محدودیت منطقی در انتخاب زبان قابل قبول است، محدودیت به سه زبان قابل تحمل است و تک زبانی عجیب می‌باشد. برای مدتی طولانی دو زبانی در غرب تفرقه‌انگیز محسوب می‌شد. و حتی چیزی اضافی به‌حساب می‌آمد. هنوز چند زبانی، امری طبیعی محسوب نمی‌شود. از ۱۹۹۱ به بعد، وقتی انتشارات هاروارد کتاب *دو زبانی و چند زبانی* را منتشر کرد، دانشمندان غربی هنوز درگیر این بخش از پژوهش بوده‌اند. آنها نمی‌خواهند بپذیرند که چند زبانی حامل چند فرهنگی است.

مسافرانی که در دوره‌های مختلف از ایران، یونان، چین، خاورمیانه یا دیگر بخش‌های جهان به اینجا آمدند، سرزمین ما را هند نامیدند. دانشمندانی مثل ام. بی. امنو[6] و سی. پی. ماسیکا[7] هند را یک منطقه زبانی واحد می‌دانستند.

---

1. Nagari
2. Gurumukhi
3. Gujarati
4. Oriya
5. Hugo of St. Victor
6. M.B. Emeneau
7. C.P. Massica

فرایندهای شکل‌گیری یک حوزهٔ زبانی، زبان ـ جامعه‌شناسی و معناشناسی فراوانند اما یک یا دو نمونه برای این فرایندها کفایت می‌کند. یکی از آنها ایجاد زبان‌های ترکیبی و آمیخته است. در آغاز پژوهش زبان‌شناسی، گمان می‌رفت چنین ترکیب‌هایی بدون حضور دست کم یک زبان اروپایی امکان وجود ندارد. اما سه ترکیب زبان‌های هند («ناگامی»، «سادنی» و «دسیا») حاصل برخورد زبان‌های هندی با یکدیگر هستند. فرایند دوم عملکرد دو یا سه زبان با یک دستور زبان مشترک است. پژوهشی که توسط جان گامپرز انجام شد، نشان می‌دهد سه زبان «ماراتی» «کانادا» و «اردو» که به دو خانوادهٔ زبانی هند و آریایی و دراویدیان تعلق دارند، با یک دستور زبان عمل می‌کنند. همگون‌سازی فرایند سوم است. زبان‌های کوچکتر و در اقلیت ادعای خود را مبنی بر استقلال زبانی پس می‌گیرند و با زبان غالب منطقه همگون می‌شوند. در حقیقت طی پنجاه سال گذشته تنوع زبانی به سرعت در حال گسترش است و این تنوع در گیاهان و بسیاری گونه‌های یک ساله هم دیده می‌شود.

ادبیات هند

تاریخ ادبیات هند به پنج هزار سال پیش برمی‌گردد. اولین آثار آن به دست نوشته‌هایی مربوط می‌شود که روی برگ‌های نخل با قلم‌های (سوزنی) آهنی و متونی بر تنهٔ درخت غان و پوست درختان با مرکب نگاشته شده است. ورود مطبوعات در اواسط قرن هجدهم، فراگیری، ثبت و آموزش اطلاعات و دانش را متحول کرد.

سنت ادبیات شفاهی هند به ظهور انسان در شبه قارهٔ هند برمی‌گردد. امروزه تمام زیرگروه‌های ساکن هند صاحب منابع غنی فولکلور هستند و این نه تنها شامل افسانه‌ها و ترانه‌های عامیانه که مثل‌های عامیانه و تاریخ شفاهی هند را نیز در برمی‌گیرد. طی پنجاه سال گذشته تأکید بر تألیف ادبیات عامیانه به تحلیل و تفسیر آن نیز کشیده شده است. این گرایش بعدها منجر به کشف ادبیات عامیانهٔ منطقه‌ای، ملی و جهانی شد و هند را به منطقه‌ای با یک حوزه مطالعاتی عامیانهٔ یک شکل تبدیل کرد.

غیر از ادبیات سانسکریت و تامیل که تاریخی طولانی‌تر از بقیه دارند، اغلب

ادبیات مسلط هند، شخصیت منحصر به فرد خود را در طی هشتصد سال یا بیشتر کسب کرده‌اند. انتقال از دورهٔ میانه به مدرن به اواسط قرن گذشته باز می‌گردد. رشد این ادبیات خصوصاً طی پنجاه سال گذشته مورد توجه قرارگرفت. علاوه بر ادبیات و نثر محتوایی، نوشتن در دیگر حوزه‌های معنایی نیز در این زمان رواج یافت.

بیش از این، سانسکریت الگویی برای ارتقاء زبان‌ها و ادبیات هند فراهم کرده بود. اما طی پنجاه سال گذشته، زبان انگلیسی جای آن را گرفت. پس از ایجاد هویت‌های شخصی، حال توجهات به تودهٔ مردم جلب شده است. چهار دهه پیش «آکادمی ملی ادبیات» (آکادمی ساهیتیا) از نوعی ادبیات هند که به زبان‌های گوناگون نوشته می‌شود سخن گفت و این مفهوم مقبولیت بی‌حدی یافت.

زبان از طریق استفاده ارتقا می‌یابد. در دورهٔ پس از استقلال تصور می‌شد زبان‌های مادری در آموزش، ادارات و ارتباطات جمعی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. اما با گذشت زمان کاربرد آموزشی زبان مادری افت کرد و راه را برای جایگزینی زبان انگلیسی گشود. پس از اینکه زبان انگلیسی به‌عنوان زبان رسمی وابستهٔ کشور اعلام شد، دامنهٔ استفاده از زبان‌های هندی کاهش یافت. انگلیسی نه‌تنها زبان روشنفکری نخبگان طبقهٔ متوسط در هر ناحیه شد، بلکه زبان ارتباطی میان نخبگان و روشنفکران کل کشور نیز گردید. ترجمهٔ متون به زبان انگلیسی، که مخاطبان ادبیات هند را افزایش داد، تنها نتیجه‌اش این بود که افراد کمتری زبان‌های نواحی دیگر را آموختند.

هند به مثابهٔ حوزه‌ای زبانی

مطالعهٔ یک حوزهٔ زبانی در وهلهٔ اول یک مطالعهٔ جغرافیایی است (تعمیم روش‌های جغرافیای زبانی به مسائل گونه‌شناسی منطقه، شناسایی، توصیف و تحلیل همگرایی زبان‌های مرتبط و غیر مرتبط دارای خصوصیات مشترک).

ایمنوا[1] برای هر حوزه یک تعریف کلاسیک ارائه می‌دهد. تعریف او از حوزهٔ زبانی چنین است: «حوزه‌ای که حاوی زبان‌هایی است که متعلق به بیش از یک خانواده‌اند اما ویژگی‌های مشترکی دارند که به نظر می‌رسد متعلق به عضو دیگری

1. Emeneau

از (حداقل) یکی از خانواده‌ها نیست».

«ماسیکا»[1] اعتقاد دارد مردم هند و اروپا به یک حوزهٔ واحد متعلق نبودند اما به خاطر ارتباط زبانی نزدیکشان به یکدیگر شباهت داشتند.

باید توجه داشت که موانع ارتباطی طبیعی و اجتماعی، فرایند همگرایی را ناهمگونی می‌سازد. همگرایی زبانی هنگامی اتفاق می‌افتد که موانع زیادی وجود نداشته باشند و تبادل ارتباطی و فرهنگی زیاد باشد. دانشمندان دریافته‌اند که در حوزه‌هایی زبانی مانند قفقاز، ساحل غربی امریکای شمالی، بالکان، آسیای جنوب شرقی، اروپا و آسیای شمالی و اتیوپی، به واسطهٔ داشتن ارتباط فرهنگی، زبان‌های آنها گاه از نظر آواشناسی و گاه براساس قواعد نحوی، لغوی و زبانی، قرابت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر داشته‌اند.

ترتیب کلمات یکی از ویژگی‌های حوزهٔ زبانی هند است. در زبان‌های هندی، علی‌رغم برخی استثنائات، مفعول پیش از فعل و صفت پیش از موصوف می‌آید. ماسیکا نشان می‌دهد که چگونه مجموعه‌ای از همگویی‌ها، زبان هندی را از زبان‌های جنوب شرق آسیا تا آن‌سوی برمه، عربی و فارسی و همچنین زبان‌های آفریقا تا آن‌سوی اتیوپی جدا می‌کند.

افعال سببی یکی دیگر از خصوصیات ویژهٔ حوزهٔ زبانی هندی است. این بخش بسیار پیچیده است چون بعضی افعال سببی از لحاظ نحوی قابل تعریف‌اند در حالی که برخی دیگر از لحاظ لغوی مورد توجه‌اند. این افعال در زبان‌های هند از نوع دوم می‌باشند.

حروف ربط یکی دیگر از خصوصیات منحصر به‌فرد حوزهٔ زبانی جنوب آسیا است. این حروف گاه توسط جملات پیرو و گاه توسط جملات پایه با پیشوند یا پسوندهای ربط یا اشکال فعلی حذف نشدنی، بیان می‌شوند. افعال غیر منصرف گاه وجه وصفی ربطی، گذشته، فعلی و قیدی، و یا به‌عنوان گذشتهٔ غیر صرفی و فعل ناقص، نامیده می‌شوند؛ اگرچه این کار فقط پیچیدگی دستور زبان را بیشتر می‌کند. ماسیکا وجه وصفی ربطی را ترجیح می‌دهد.

برخلاف ساختار وجه وصفی + فعل تام، که در آن فعل اصلی وجه وصفی

---

1. Masica

است و فعل صرف شده توصیف‌کننده فعل کمکی است، شکل رایجی از وجه وصفی ربطی + فعل تام وجود دارد که در آن فعل صرف شده فعل اصلی و وجه وصفی عنصر دوم است. ترکیب‌های وصفی در هر چهار خانوادهٔ زبانی هند وجود دارند.

ساختار مفعول با واسطه یکی دیگر از ویژگی‌های حوزه زبانی هند است. این ساختار وجه مشترک همهٔ خانواده‌هاست.

دانشمندان به همگرایی منجر به تشکیل حوزه، از دیدگاه‌های زبان‌شناسی اجتماعی، تاریخی و ناحیه‌ای نگاه کرده‌اند. همیشه این‌طور نیست که زبان غالب، دهنده و زبان مغلوب گیرنده باشد. همان‌طور که بی. کی. کی. ردی در مقالهٔ «همگرایی نحوی در زبان‌های هند مرکزی» نشان می‌دهد، زبان‌های مغلوب موندا[1]، زبان‌های دهنده به زبان غالب دراویدیان و هند و آریایی بودند. او در مطالعاتش به ایجاد عمومیت‌های ناحیه‌ای اشاره می‌کند که منجر به تبدیل هند به حوزه‌ای زبانی می‌شود. آنهایی که در مورد زیرمجموعهٔ حوزه‌ها صحبت می‌کنند، با خطر درک نادرست حوزه‌ها مواجه‌اند. از سوی دیگر، عمومیت‌های ناحیه‌ای را می‌توان دوایری با مرکز مشترک و مناسب مفهوم شبکهٔ ارتباطات دانست.

دانشمندان و آثارشان

زبان‌شناسی در دههٔ ۱۹۵۰ از طریق بنیاد راکفلر وارد هند شد. پیش از آن ما فقه‌اللغة تطبیقی داشتیم. دانشگاه کلکته دارای دانشکدهٔ فقه‌اللغه تطبیقی بود که ریاستش با دکتر اس. کی. چاترجی بود.

کتاب *منشأ و رشد زبان بنگالی* الگویی است که حاصل حدود دوازده پژوهش بوده است. چاترجی دانشجوی ممتازی به‌نام دکتر سوکومار سن[2] تربیت کرد، که حدود چهل سال تدریس کرد. هنگامی که زبان‌شناسی وارد کشور شد، دانشمندانی که در صف مقدم این علم بودند عبارت بودند از اس. ام. کاتره[3]، ای. ام. چاتگه[4]،

1. Munda
2. Dr. Sukumar Sen
3. S.M. Katre
4. A.M. Chatge

تی. پی. میناکشی سوندارام[1]، تی. ان. سریکانتایا[2]، ماریاپا بات[3]، سومایاجی[4]، دیرندرا ورما[5]، بابورام ساکسنا[6]، ویشوانات پراساد[7] و وی. آی. سوبرامونیوم[8]. کاتره که دانشمندی در حوزهٔ هندوآریایی بود، در زمینهٔ زبان پانینی[9] مطالعات گسترده‌ای انجام داد. علایق دیگر او فرهنگ‌نویسی، زبان‌های تاریخی هندوآریایی و گویش‌شناسی بود. همچنین او معمار اصلی زبان‌شناسی هند بود. ای. ام. چاتگه، جانشین لایق او بوده است. علایق اصلی او، غیر از زبان‌های تاریخی هندوآریایی، پراکریت[10] و مذهب جینیسم[11] و فرهنگ‌نویسی است. تی. پی. میناکشی سوندارام، تی. ان. سریکانتایا، ماریاپا بات و سوما یاجی پیشروانی از جنوب هند بودند که در زبان‌های دراویدیان و همچنین سانسکریت استاد بودند. آنها استاد فقه‌اللغه تطبیقی به معنای واقعی‌اش بودند. بی. آر. ساکسنا و وسیوانات پراساد به همراه دیرندرا ورما، سه رکن اساسی علم زبان‌شناسی در جلگهٔ هندوگنگ بودند. با اینکه همهٔ آنها زبان‌شناس بودند، دیرندرا ورما، آواشناس، جایگاه خاصی در این زمینه به‌دست آورد.

گروه دوم از دانشمندانی که موجب پیشرفت زبان‌شناسی در کشور شدند، وی. آی. سوبرامونیام، پی. بی. پاندیت و بی. کریشنا مورتی بودند. سوبرا مونیام که در امریکا تحصیل کرده بود، روی زبان‌های دراویدیان با تأکید خاص به زبان‌های تامیلی و مالایالامی بسیار کار کرد. او بنیان‌گذار و رئیس دانشگاه تامیل بود و دانشکدهٔ بین‌المللی زبان‌شناسی دراویدیان را تأسیس و تقویت کرد. پی. بی. پاندیت، دانشمند گجراتی، پیش از مرگ زودرسش، کارهای قابل توجهی انجام داد. او سرپرست دانشکدهٔ زبان‌شناسی دانشگاه دهلی بود. کریشنا مورتی نیز در لهجه‌شناسی زبان تلوگو و جامعه‌شناسی این زبان مطالعه کرده است.

---

1. T.P. Meenakshi Sundaram
2. T.N. Sreekanthaiya
3. Mariapa Bhat
4. Somaiyaji
5. Dhirendra Verma
6. Baburam Saxena
7. Vishwanath Prasad
8. V.I. Subramonium
9. Panini
10. Prakrit
11. Jainism

کریشنا مورتی را می‌توان حلقهٔ ارتباط بین این گروه و دانشمندان بعدی دانست. او دورهٔ فوق‌لیسانس زبان آریا را به مدت ۱۱ سال تدریس می‌کرد و برای ۶ سال زبان‌شناس ارشد مؤسسهٔ هندشناسی امریکا بود. پایان‌نامهٔ او با عنوان «تجدید ساخت کنترل شدهٔ تاریخی زبان‌های آریا، آسامی، بنگالی و هندی» نقطه عطفی در مطالعات زبان‌شناسی هند به‌شمار می‌رود. پاتاناياک تجربهٔ او در مؤسسهٔ مرکزی زبان‌های هندی (CIIL) استفاده کرد. او همچنین انجمن زبان‌شناسی هند، انجمن فرهنگ‌نویسی هند و چند انجمن دیگر را بنیان گذاشت. مؤسسهٔ مرکزی زبان‌های هندی همکاری بسیار نزدیکی با ایالت‌ها داشت و در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها به آنها کمک کرد. در مورد زبان‌های اصلی، این مرکز در اصلاح برنامه‌ها، آماده‌سازی مواد و استفاده از آن‌ها در آموزش، نظام اداری و ارتباط جمعی، یاری رساند. همچنین موارد ضعف را شناسایی کرد و برنامه‌هایی آموزشی در زبان جامعه‌شناسی، زبان روان‌شناسی و ... تدوین کرد. وقتی دانشگاه‌ها آمادهٔ پذیرش این برنامه‌ها شدند، مؤسسه به مباحث تازه‌تری پرداخت. در تمام این موارد، مؤسسه بر نظام چند زبانی و آموزش زبان مادری تأکید داشت.

مؤسسه شش مرکز محلی تأسیس کرد که به تدریس و آموزش زبان پرداختند. این مراکز، زبان‌های دیگری غیر از زبان مادری را به دبیران دبیرستان تدریس می‌کردند. همچنین این مراکز، تهیهٔ مواد درسی را نیز بر عهده گرفتند. نوارهای سمعی و بصری به همراه کتاب ارائه شد. فیلم‌هایی نیز در این راستا ساخته شد.

در میان معاصران پاتاناياک کسانی چون ای. بی. کلکار[1]، آگاسیتالینگام[2]، ال. ام. خوب‌چندنی[3]، براج[4] و یاموناکاچرو[5]، ام. ال. اپته[6] و ای. کی. رامانوجان[7] دیده می‌شدند. کلکار، که در مسائل نظریه‌ای کار می‌کرد، مطالب بسیاری درباره زبان ماراتی نوشت. آگاسیتالینگام یکی از پیشروان دستور زبان گشتاری بود و «خوب چندنی» وقت زیادی را صرف زبان‌شناسی خارج از کشور کرد تا داخل کشور.

1. A.B. Kelkar
2. Agasthialingam
3. L.M. Khubchandani
4. Braj
5. Yamuna Kachru
6. M.L. Apte
7. A.K. Ramanujan

کاچروس، براج و یامونا، اپته و رامانوجان، که شهروند امریکایی شده بودند، وقتشان را بین هند و امریکا تقسیم کردند. یامونا در حوزهٔ دستورگشتاری کارکرد و براج در زمینهٔ زبان‌های انگلیسی دنیا. او منبعی برای مطالعات انگلیسی در سراسر دنیا شد. اپته در انسان‌شناسی و زبان‌شناسی و رامانوجان در حوزهٔ زبان جامعه‌شناسی، فولکلور و مطالعات فرهنگی فعالیت کردند. رامانوجان شاعری بود که در اکثر گزیده‌های معروف شعر، حضور داشت و پیشرو ترجمه از زبان تامیل به کانادا بود.

یک گروه کمی جوانتر نیز شامل آر. ان. سریواستاو[1]، بی. جی. میسرا[2] و سی. جی. داسوانی[3] می‌شد. این گروه با حضور پرم سینگ[4]، کی. وی. سوبا رائو[5]، آنجانی سینها[6] و راماکانت اگنیوتری[7] کامل می‌شد. در جنوب هند، می‌توان به اچ. اس. آنانتانارایانا[8]، کی. کاروناکاران[9]، کی. رانگان[10]، راجارام[11]، جی. اس. اس. رائو[12]، پرابود چاندران نئیر[13]، ای. آنامالای[14]، اسرائیل[15]، بی. آر. کی. ردی[16] اشاره کرد.

سریواستاو[17]، در اتحاد جماهیر شوروی سابق و امریکا آموزش دید و آثاری ارزشمند در زمینهٔ علم زبان‌شناسی درکشور به‌جا گذاشت. پژوهش‌های او توسط دوستدارانش در ۶ جلد به چاپ رسید. او بی‌وقفه در تمام ابعاد زبان‌شناسی کارکرد و دانش هند را به جهانیان معرفی نمود. بی. جی. مسیرا و پرم سینگ در زمینهٔ زبان‌شناسی تاریخی کار می‌کردند. آثار بی. جی. میسرا در بازسازی داخلی آثار بازماندهٔ هندی حتی امروز نیز بی‌نظیر است. بی. آر. کی. ردی وکاروناکاران در زمینهٔ

---

1. R.N. Srivastava
2. B.G. Misra
3. C.J. Daswani
4. Prem singh
5. K.V. Subba Rao
6. Anjani Sinha
7. Ramakant Agnihotri
8. H.S. Anathanarayana
9. K. Karunakaran
10. K. Rangan
11. Rajaram
12. G.S.S. Rao
13. Prabodh chandran Nair
14. E. Annamalai
15. Israel
16. B.R.K. Reddy
17. Sirvastava

جامعهٔ زبان شناسی کار می‌کردند. ردی در حوزه‌های زبانی موندا، دراویدیان و هندوآریایی فعالیت داشت. ناگاما ردی بهترین آواشناس آموزش‌دیدهٔ کشور است. او در زمینهٔ آواشناسی ابزاری، آواشناسی بلاغی و نظریهٔ آواشناسی و کاربرد آن کار می‌کرد. رانگان و راجارام نیز به ترتیب در حوزهٔ زبان‌شناسی نظری و کاربردی کار می‌کردند.

یک مؤسسه مرکزی زبان انگلیسی و زبان‌های خارجه در حیدرآباد وجود دارد که در واقع یک دانشگاه به‌شمار می‌آید. دو تن از دانشمندان این مؤسسه که پژوهش‌های با ارزشی در زمینهٔ نحو نظری انجام داده‌اند، کی. ای. جایا شیلان و آمریتا والی می‌باشند. پرابال داس گوپتا نیز یکی دیگر از اعضای گروه است که در زمینهٔ نحو نظری صاحب‌نظر می‌باشد. اس. کی. ورما، رئیس پیشین و معاون مؤسسهٔ مذکور، پژوهشگر در دو زبان انگلیسی و هندی است.

جایگاه و نقش زبان انگلیسی

زبان انگلیسی میراث استعمار هند است. آنهایی که در مورد کنارگذاشتن این زبان و جایگزینی آن با زبان هندی سخن می‌گویند، از واقعیات موجود در کشور اطلاعی ندارند. همان‌طور که راما کانت اگنیوتری اشاره می‌کند، افرادی که در کار آموزش زبان انگلیسی هستند و با زبان‌شناسی کاربردی سر و کار دارند، «اشتباهات را نتیجهٔ عدم یادگیری می‌دانند و منشأ آن را در زبان مادری دانش آموختگان می‌جویند». این نشانگر گسستگی بین نظریه و عمل است.

استفاده و کاربرد زبان انگلیسی به‌عنوان زبان دوم توسط محققان هندی بسیار مورد بحث قرار گرفته است. احتمالاً اولین نظریه در مورد زبان مادری انگلیسی توسط جی. ام. بایر[1] مطرح شده است.

او در حالی که زبان انگلیسی را به‌عنوان زبان مادری انگلو ـ هندی‌ها و زبان مادری انگلو ـ هندی‌هایی که معلمان انگلیسی انگلو بودند، می‌داند، سه نسل را در نظر گرفته و نوع استفاده آنها از زبان انگلیسی را نشان می‌دهد.

در حال حاضر آثار خوب بسیاری وجود دارند که نقش زبان انگلیسی را در

---

1. J.M. Bayer

هند بررسی کرده‌اند. در حالی که برخی حضور این زبان را در هند مورد تمجید و برخی مورد نکوهش قرار داده‌اند، تصویری به‌دست می‌آید که می‌توان آن را به شرح ذیل خلاصه کرد:

- زبان انگلیسی، مثل چینی و هندی، زبانی چند هسته‌ای است.
- جایگاه زبان انگلیسی در هند، با در نظر گرفتن تعداد افرادی که به آن سخن می‌گویند و اهمیتش در این کشور اصلاً مناسب نیست.
- علم و فناوری به زبان انگلیسی تدریس می‌شود با این تصورکه با زبان‌های هندی نمی‌توان این مطالب را آموزش داد.
- آموزش انگلیسی زودتر از موعد باعث بروز ناهنجاری، بیگانگی و ایجاد نقطهٔ کور فرهنگی می‌شود.
- انگلیسی زودرس خلاقیت و نوآوری را از بین می‌برد.
- انگلیسی حامی نظام کار سالار است و طبقهٔ، موقعیت و ثروت را برای آنهایی که از آن تبعیت می‌کنند، فراهم می‌کند.
- انگلیسی برابر با شانس زندگی برای افراد جوان شده است و موجب فرار مغزها می‌شود.
- این زبان جامعه را به تقسیم‌بندی‌های مختلفی چون شهری و روستایی؛ پیشرفته و توسعه نیافته؛ فقیر و ثروتمند، خاص و عام تقسیم می‌کند.

اغلب فراموش می‌شود که انگلیسی هنگامی که به تقویت و تکمیل زبان‌های هندی کمک می‌کند، منبع قوت و هنگامی که در مقابلشان قرار می‌گیرد، منبع ضعف است. بدیهی است وقتی زبان انگلیسی در بسیاری از حوزه‌ها به آرامی جانشین زبان‌های هندی می‌شود، در واقع همچون منبع تضعیف این زبان‌ها عمل می‌کند.

در حال حاضر تقاضای روزافزونی برای تدریس انگلیس از نقطه شروع وجود دارد. با وجود آموزگاران ناکارآمد، مواد درسی بی‌ارزش و روش‌های نامطمئن، کودکان هم در انگلیسی و هم در زبان مادریشان ضعف پیدا می‌کنند.

امروزه مؤسسات مرکزی برای زبان‌های هندی، سانسکریت، اردو و سندی وجود دارند. در ایالت‌ها نیز مؤسساتی برای زبان‌های محلی وجود دارند. برای ادبیات محلی نیز در ایالت‌ها مؤسساتی ایجاد شده است. در برخی ایالت‌ها مؤسساتی برای زبان‌های اقلیت و قبیله‌ای نیز موجود می‌باشد.

هستهٔ میراث فرهنگی اغلب مردم هند در زبان سانسکریت است. کشف پانینی نه‌تنها الگویی برای دستوردانان و زبان‌شناسان سراسر دنیا شد، بلکه چالشی نیز دربارهٔ بی‌نظیر بودن آن شکل گرفت. بدیهی است ما هنوز از هدفمان فاصلهٔ زیادی داریم. «لین وایت جر» در کتاب **مروری بر تاریخ امریکا** (۱۹۶۰) می‌گوید مفهوم هندی حرکت دایم «نه‌تنها به مهندسین اروپایی کمک کرد تا مفهوم نیروی مکانیکی را تعمیم بخشند بلکه نوعی تفکر قیاسی را نیز در آنها بیدار کرد که تأثیر بسزایی بر دیدگاه علمی غرب داشت.» سانسکریت در فلسفه، ادبیات، هنر، علم، مهندسی، پزسکی، جراحی، باستان‌شناسی، معماری و بازرگانی باعث روشنگری فراوان شد. کشف مفاهیم بنیادی ریاضی مانند صفر و توضیح نظام اعشاری توسط هندی‌ها آن‌قدر تأثیرگذار بود که اعراب ریاضیات را «هنر هندی» نامیدند.

آموزش قبیله‌ای

ایدهٔ آموزش قبیله‌ای از طریق زبان‌های قبیله‌ای نیاز به توجه خاصی دارد. تعدادی از زبان‌های قبیله‌ای کاربران بیشتری نسبت به زبان‌های سندی یا کشمیری دارند اما از نظر آموزشی مورد توجه قرار نگرفته‌اند. رکود و اتلاف رایج در میان قبایل مربوط به استفاده نکردن از زبان‌های آنها به‌عنوان وسیلهٔ ارتباط یا به‌عنوان زبان مدارس است. اغلب فراموش می‌شود که فاصلهٔ قبایل، که در پایین‌ترین سطح فقر و سلسله مراتب اجتماعی قرار دارند، از نخبگی و شکل استاندارد زبان مورد استفادهٔ آنها آن‌قدر زیاد است که به نظر غیر قابل دسترس می‌رسد. تحصیلات تفاوت‌های شغلی به‌وجود می‌آورد و در نتیجهٔ آن تفاوت نقش پدیدار می‌شود که باعث واکنش‌های متقابل اجتماعی می‌شود.

قبایل شامل هر چهار خانوادهٔ زبانی می‌شوند. بسیاری ازگروه‌های کوچک که به زبان‌ها و لهجه‌های مختلفی سخن می‌گویند (که اغلب نامکتوب است) ایجاد ارتباط و تحصیلات را دشوار می‌یابند. آموزگاران و دست‌اندرکاران آموزش به اشتباه دلایل اقتصادی و اجتماعی را موجب بروز مشکلات یادگیری می‌دانند. این حقیقت که زبان نقش مهمی در عملکرد ضعیف و در نتیجه تصویر منفی کودکان قبایل از خود دارد، هنوز به درستی جا نیفتاده است.

افرادی که امکان آموزش قبایل توسط صدها زبان قبیله‌ای را زیر سؤال

می‌برند. فراموش می‌کنند که تعداد واقعی زبان‌های مهم قبیله‌ای کمتر از صد زبان است. آموزش توسط زبان مادری به افراد قبایل و غیر قبیله‌ای، راهی است برای فراهم ساختن امکان تحصیلات خوب و خلاق برای کودکان و ایجاد زمینه برای شکوفایی شخصیت آنها. اگر زبانی که کودک با خود به مدرسه می‌برد مورد کم توجهی قرارگیرد، احساس خودکم‌بینی درکودک ایجاد می‌شود. متأسفانه هیچ کس به ارتباط بین زبان مادری و زبان مدرسهٔ کودکان توجهی ندارد. والدینی که تسلطی بر زبان مدرسهٔ کودک ندارند و آموزگارانی که به زبان مادری کودک اشراف ندارند؛ هیچ یک مسئولیت ایجاد این ارتباط را برعهده نمی‌گیرند. آموزش ابتدایی دو زبانه‌ای که تضمین‌کنندهٔ یک انتقال آرام از زبان مادری به زبان مدرسه باشد، بهترین راه آموزش در یک کشور چند زبانی است.

استفاده از زبان مادری در آموزش قبایل در آموزش ابتدایی دو زبانه نتیجه داده است. هدف از این کار، ایجاد ارتباط میان زبان مادری کودک با زبان مدرسه اوست. آغاز کردن با آموزش خواندن و نوشتن به زبان مادری، یادگیری صحبت کردن به زبان مدرسه و حرکت به سوی خواندن و نوشتن به این زبان، خط‌مشی کلی این برنامه است. این برنامه بر انتقال آرام از نادانسته‌ها به دانسته‌ها و آمادگی کودکان قبیله‌ای برای مطالعه، با همان تسلطی که بر زبان‌های مادری‌شان دارند، در مراحل بعد از ابتدایی، تأکید می‌کند. کاهش ترک تحصیل، ازدیاد انگیزه و بهبود زبان‌آموزی از نتایج مشهود این برنامه است. اگرچه این طرح آزمایشی در ناگالاند، هاریانا، دادرا و نگر هاولی و ماهاراشترا انجام شد، اما برای اثرگذاری بر تمام کشور کافی نبوده است.

نتیجه گیری

سیاست آموزشی نوین که در سال ۱۹۸۶ ارائه شد ما را به سال ۱۹۶۸ باز می‌گرداند. در حالی که طی پانزده سال گذشته، پنج گزارش مهم در مورد مسائل زبانی در انگلیس به چاپ رسیده است، در هند ما هنوز به فرمول سه زبانهٔ ۱۹۶۸ بازگشت می‌کنیم. در اسناد سیاسی دولت هند این گونه ذکر شده است که فرمول سه زبانه یک استراتژی است نه یک هدف. اما به نظر می‌رسد مدیران بعدی آموزش این موضوع را فراموش کرده‌اند.

در سال ۱۹۶۱، جامعهٔ ریاضی امریکا، یک واحد زبان‌شناسی تأسیس کرد. اما در ۱۹۹۷ ما هنوز می‌پرسیم زبان‌شناسی هنر است یا علم؟ اگرچه زبان و سیاست به شدت به یکدیگر وابسته‌اند، اما زبان‌شناسی را نمی‌توان در حیطهٔ علوم سیاسی قرار داد. به همین صورت نمی‌توان زبان‌شناسی را زیرمجموعهٔ جامعه‌شناسی، روان‌شناسی یا حتی ادبیات قرار داد. در بسیاری از دانشگاه‌ها مبحث زبان‌شناسی وجود ندارد، چه برسد به اینکه مقطع لیسانس برای این رشته ایجاد شود. حتی در رشته‌های ارتباطات نیز، زبان‌شناسی جایگاهی ندارد.

این امر به خاطر عدم ارتباط میان رشته‌ای بین رشته‌های تحصیلی و نیز به دلیل استقلال کاذب رشته‌ها است. اغلب توجهی به این موضوع نمی‌شود که سوادآموزی یک فعالیت زبانی است و زبان‌شناسی که می‌تواند کمک بسیاری به این روند کند، در برنامه سوادآموزی جایگاهی ندارد. این موضوع در مورد وسایل ارتباط جمعی نیز صدق می‌کند.

در سال‌های اخیر، زبان‌شناسی به مرزی فراسوی افراد عادی جامعه ارتقاء یافته است. زبان‌شناسی تاریخی، آواشناسی، واژه‌شناسی، زبان‌شناسی ارتباطی و کاربردی از حوزهٔ زبان‌شناسی عقب‌نشینی کرده‌اند. اکنون بعد از پشت سر گذاشتن نظریه‌های زبان‌شناختی بعد از دستور گشتاری زایا و امثال آن، به نقطه‌ای رسیده‌ایم که برای آموزش یک دورهٔ کامل زبان‌شناسی دچار کمبود پرسنل شده‌ایم.

انگلیسی‌ها، در طول دویست سال استیلا بر هند، تنها توانستند دو درصد از جمعیت هند را با گونه‌های زبان انگلیسی آشنا کنند. اما طی پنجاه سال گذشته ما این میزان را به چهار درصد رساندیم.

انگلیسی‌ها ادعا دارند که در جامعه‌ای بدوی و بی‌تمدن، تمدن را پی‌ریزی کرده‌اند و زبان انگلیسی نیز ابزاری برای رسیدن به این هدف بوده است.

به نظر می‌رسد اقتصادهای توسعه از تأثیرات ثانویهٔ استعمارگرانی بود که گمان می‌کردند الگوی غربی تنها راه رشد است. تأثیر سوم استعمارگران نیز از طریق توجه‌شان به حفاظت از محیط زیست ما ایجاد شد. هدف چه متمدن کردن، چه رشد و چه محیط زیست باشد، به نظر می‌رسد هدف اصلی بهره‌جویی بوده است. در خود انگلستان، زبان انگلیسی اکنون در دست مقامات بازرگانی انگلیس است و به‌صورت یک کالای قابل تجارت درآمده است.

طی پنجاه سال گذشته اهمیت زبان انگلیسی افزایش یافته است. این زبان نه‌تنها زبان دوم رسمی هند است، بلکه زبان رسمی و اداری برخی ایالات چند زبانهٔ شمال شرق نیز به‌شمار می‌رود. این زبان می‌تواند ادعا کند که زبان آموزشی، اداری و ارتباط جمعی است. زبان انگلیسی فاصلهٔ بین طبقات ثروتمند و فقیر، روستایی و شهری و تحصیل‌کرده و بی‌سواد را زیاد کرده است. وجود لایه نازکی از زبان انگلیسی در سطوح مختلف آموزش باعث «نیمه زبانی» شدن و ضعف در هر دو زبان انگلیسی و مادری شده است.

اگر نگاهی به آمار نشر بیندازیم، درمی‌یابیم که نیمی از عناوین چاپ شده در هر سال به زبان انگلیسی است و نیم دیگر را تمام زبان‌های دیگر هند تشکیل می‌دهند. در تحصیلات صحبت از خواندن متون انگلیسی است نه مطالعهٔ دوشادوش زبان‌ها. در نظام اداری، نوعی حمایت ظاهری و خیانت داخلی نسبت به زبان اداری وجود دارد. در وسایل ارتباط جمعی الکترونیکی از زبان‌های هندی برای سرگرمی و از انگلیسی برای ارتباط مفهومی استفاده می‌شود.

هند کشوری چند زبانه و چند فرهنگ است. ایجاد ملتی واحد در چنین کشورهایی تنها با در نظر گرفتن تفاوت‌ها امکان‌پذیر است. متأسفانه وحدت ملی تنیاز به از بین بردن این چندگانگی دارد. ملحق شدن به جریان اصلی حسن تعبیری برای شبیه‌سازی است. با این حال، هند می‌تواند رهبری واقعی برای دنیای غیر غربی باشد. البته اگر توانایی‌هایش را بشناسد و یکی از این توانایی‌ها چند فرهنگی بودن آن است.

موسیقی؛ از موسیقی سنتی تا مدرن

شیلا دهر[1]

مثل اکثر آدم‌ها، من هم عموی پیری داشتم که تمام جملات خود را این‌طور شروع می‌کرد: «وقتی ما جوان بودیم...» آن زمان من همیشه دعا می‌کردم هیچ وقت آدم خسته‌کننده‌ای مثل او نباشم. نارضایتی صریح او از دنیای اطرافش برای همهٔ کسانی که از زندگی‌شان لذت می‌بردند، خسته‌کننده بود؛ از جمله جوانانی که او همواره برای آنان آرزوی بازگشت به ارزش‌های اصیل را داشت. به‌نظر می‌رسد که دعاهای من مستجاب نشد. عموی پیرم اغلب اوقات از درونم سرکی می‌کشد و به دنبال آرامش است. اما همیشه به خودم دلداری می‌دهم که دلتنگی برای گذشته، دیدگاهی با ارزش است؛ خصوصاً وقتی که موضوع بر سر تجربهٔ موسیقایی باشد. اما این کار برای درک آنچه بر سر موسیقی آمده است، کافی نیست.

ما وارد شلوغ‌ترین قرن تاریخ شده‌ایم. طبق آنچه از مرشدانم آموخته‌ام، سکوت نقطهٔ آغاز موسیقی است. همچنین مفهومی پایه‌ای در راگا وجود دارد که در آن خطوط ممتد ملودیک صدا روی پرده‌ای از سکوت کشیده می‌شوند تا تصویری

---

1. Shila Dhar

موسیقایی از هوشیاری ایجاد کنند. موسیقی سنتی هند، از سکوت به شیوه‌هایی ظریف بهره می‌گیرد که متأسفانه امروزه از دید موسیقی‌دانان و شنوندگان پنهان مانده است.

تسخیر تدریجی سکوت توسط سر و صدا از نظر من تنها تغییر مهمی است که در موسیقی طی ۵۰ سال اخیر رخ داده است. این امر بر اجراکنندگان موسیقی تأثیر گذاشته و سلیقهٔ شنوندگان، تولیدکنندگان، ارائه‌دهندگان و خریداران موسیقی را نیز تنزل داده است.

اگر بخواهیم تنها جنبهٔ فیزیکی موسیقی تولید شده را در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم که این موسیقی بلندتر و پر سر و صداتر از همیشه است. مسئولیت چنین وضعی، هم بر گردن شنوندگان و هم بر گردن تولیدکنندگان موسیقی است. هر دو گروه طی سال‌های اخیر تغییرات اساسی کرده‌اند. موسیقی، آن‌گونه که هدف واقعی آن است، دیگر قادر نیست والاترین نوع ارتباط باشد. امروز، اگر بخواهیم در میان جنجالی که جهان را در برگرفته، صدای موسیقی را بشنویم، باید به‌جای نجوا، آن را فریاد کنیم. برای جلب توجه شنوندگان، موسیقی‌دانان دیگر نمی‌توانند تنها به هنر خود تکیه کنند. آنها باید کمی جلوتر رفته و به سلیقهٔ عمومی و وسایل جلب توجه نیز بپردازند. شنوندگان امروز، آن هنرشناسانی نیستند که یاد گرفته بودند ذهنشان را با موسیقی‌دان کوک کنند، بلکه طبقه‌ای پر انرژی از شنوندگان کنش‌پذیرند، که منتظر تأثیرپذیری از چیزهایی هستند که زندگی به آنها عرضه می‌کند و توقع دارند بدون هیچ کوششی آنها را به‌دست آورند.

اینکه شنوندگان امروزی صد برابر بیشتر از پیش و شامل جوانان حدود بیست سال از طبقهٔ متوسط هستند، بی‌شک از لحاظ اجتماعی علامت خوبی است. گنج‌هایی که موسیقی ما باید اهداء کند دیگر مختص عدهٔ خاصی نیست. موسیقی مال همهٔ مردم است. موسیقی مانند کالایی است که مثل هر کالای دیگری در این جامعهٔ به سرعت در حال تغییر، مورد استفاده قرار می‌گیرد. این تغییر را باید با روی خوش پذیرفت. اما مصرف‌کنندگان این کالا نیز مرتب در حال تغییرند و هیچ شباهتی به طرفداران ۵۰ سال پیش موسیقی ندارند. طرفداران تازهٔ موسیقی، قدرتمندتر از هر زمان دیگری در تاریخ موسیقی هند هستند. نیروی آنها در تعدادشان، پراکندگی‌شان، تحرک‌شان، انرژی بی حد و حصرشان و از همه بالاتر در

اراده‌شان برای دستیابی به بهترین است. رسیدن به بهترین نیز هیچ‌گاه ساده‌تر از امروز نبوده است. بهترین موسیقی می‌تواند به راحتی در دستان هر کس که اراده کند کاستی بخرد، قرار گیرد. هر کس می‌تواند در هر زمان و هر جا با آرامش به موسیقی گوش دهد. من اغلب فکر می‌کنم هر دوستدار موسیقی (حداقل از لحاظ فیزیکی) می‌تواند در موسیقی قدرتی مثل امپراتور اکبر در اوج قدرتش، و حتی بیشتر، داشته باشد.

اتفاقات موسیقایی فراوانی هر روز، لااقل در شهرهای بزرگ، به‌وقوع پیوندد. اغلب آنها برای عموم آزادند و ورودیه ندارند. چون هزینهٔ اکثر آنها توسط شرکت‌ها برای جلب مشتری تقبل می‌شود. مدارس موسیقی و رقص در گوشه و کنار همهٔ خیابان‌ها برپا شده‌اند و تمامی اینها، برای ارتقای فرهنگی بسیار مفیدند. اما با کمال تعجب هیچ تلاشی برای پرورش گوش و ذهن شنوندگان علاقه‌مند انجام نمی‌گیرد. با این حال، میزان موسیقی ضبط شده همچنان افزایش می‌یابد.

انگیزه‌های جمعیتی که به سالن‌های کنسرت هجوم می‌برند نیز تنوع بیشتری نسبت به گذشته دارد. هر کس که وارد سالن می‌شود ضرورتاً به موسیقی علاقه ندارد. بسیاری از جوانان در جستجوی هویت فرهنگی گمشدهٔ خود این کار را می‌کنند. سیاستمداران از یاد رفته، برای احیای تصویر خود در اذهان وارد این اماکن می‌شوند. افراد برجستهٔ اجتماع نیز به خاطر دیده شدن و احتمالاً به این خاطر که این راه، راه خوبی برای گذراندن وقت است، به این اجتماعات روی می‌آورند. فخرفروشی، کنجکاوی، خستگی، ارتباطات و تفریح نیز برخی دلایل دیگر است که تقریباً نیمی از افراد را به سالن‌ها می‌کشد. همچنین این موضوع نشان می‌دهد که پس از استقلال هند، موسیقی در شأن و مقام، اگر نه در منابع اصیل هنری، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته است.

زوال تعهد

سهولت باز شدن درهای جهان موسیقی، باعث ایجاد نوعی بی‌توجهی و بی‌قیدی، حتی در بین موسیقی‌دانان جوانی که آرزوی پیشرفت دارند، شده است. اخلاص و تعهد که از اجزاء لاینفک موسیقی بود، به سرعت از بین رفت اگرچه فعالیت روی صحنه‌های موسیقی به تب تبدیل شده است. این خود باعث افت

کیفیت و همچنین رواج کیش شخصیت شده است. امروزه موسیقی‌دانان ترجیح می‌دهند یک فوق ستاره باشند تا اینکه سعی در عمق بخشیدن به کیفیت موسیقی‌ای داشته باشند که آن را به ارث برده یا آموخته‌اند. مطبوعات و تلویزیون اغلب از ظهور راگاهای جدید، به ویژه آنها که برای مراسمی خاص و توسط یک ستاره اجرا شده است، تعریف می‌کنند، در حالی که راگاهای کمیاب و زیبایی که قرن‌ها وجود داشته‌اند در حال از بین رفتن و انقراض‌اند، فقط به خاطر اینکه مورد غفلت قرار گرفته‌اند. اغلب موسیقی‌دانان، مشغول ساختن موسیقی هستند تا فکر کردن در مورد آن. هیچ کس «چینتان»[1] و «مانان»[2] را به‌عنوان بخشی از سبک نوازندگی مورد توجه قرار نمی‌دهد و هنرمندان اجراکنندهٔ آنها کمتر از همه به این امر می‌پردازند. در حالی که درگذشته، چنین نبود.

تغییر آشکار دیگری از دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به وقوع پیوست، از دست رفتن معصومیت بین دست‌اندرکاران موسیقی است. اگرچه اساتیدی که ما در جوانی تحسین می‌کردیم انسان بوده و تعصبات و حسادت‌های خود را داشتند، اما هنرشان مرکز دنیای‌شان بود، به همان صورت که مادر کودک تنها تکیه‌گاه اوست. آنها وقتی وارد موسیقی می‌شدند، به آن و به خودشان وفادار می‌ماندند بدون اینکه به عکس‌العمل شنوندگان توجه داشته باشند. آنها مطمئن بودند که دیگران نیز مانند خودشان آن موسیقی را جذاب می‌یابند. موسیقی‌دانانی مثل امیرخان و نیخل بَنرجی[3]، در حین اجرا حتی یک بار نیز سرشان را بالا نمی‌آوردند چون عمیقاً در کارشان فرو می‌رفتند؛ آن‌قدر که هر چیز دیگر را فراموش می‌کردند. آنها مطمئن بودند هیچ چیز قابل توجهی نمی‌تواند فراسوی مرزهای دنیای موسیقی‌شان وجود داشته باشد. به همین دلیل من آنها را معصوم می‌دانم. حکایات زیادی وجود دارند که شرح حال یک نسل کامل از موسیقی‌دانان‌اند.

یک بار استاد حافظ علی‌خان پس از دریافت جایزه‌ای دولتی کنار رئیس جمهور هند نشسته بود. رئیس جمهور مؤدبانه از او پرسید که دولت برای کمک به موسیقی کشور چه می‌تواند بکند. حافظ علی‌خان پس از چند دقیقه تفکر جمله‌ای

1. Chintan
2. Manan
3. Nikhil Bannerji

گفت که می‌توان آن را این‌طور ترجمه کرد: «قربان، «درباری» در شرایط بدی است. آن راگای با ارزشی است. مردم با آن رفتار بدی دارند. خصوصاً گاندارا» و «دایواتا». این موضوع بسیار جدی است. لطفاً کاری بکنید.» رئیس جمهور دستپاچه شد و فوراً فردی را مأمور رسیدگی به موضوع کرد. داستان دیگری نیز در مورد استاد باندوخان وجود دارد که می‌گویند برنامهٔ پخش تلویزیونی او لغو شد چون آقای جینا بدون اطلاع قبلی وارد شد و باید در همان جایگاه قرار می‌گرفت. می‌گویند او گفت: «من با تمام موسیقی‌دانان کشور همنوازی کردم، اما هیچ وقت اسم این خواننده را نشنیده‌ام. او چه نتی را برای «سا» استفاده می‌کند؟» داستان دیگر در مورد پاندیت کریشنا رائوشنکر است که مهمان افتخاری ضیافت باشکوهی در دهلی بود. اتفاقاً راجیو گاندی نیز سری به این میهمانی زد، چون میزبان از دوستان خانوادگی او بود. طبیعتاً میزبان ابتدا مهمترین میهمان را معرفی کرد. استاد ۸۰ ساله با مهربانی به صورت جوانی که به دیدارش آمده بود خیره شد. وقتی میزبان در گوشش زمزمه کرد که این شخص نخست‌وزیر است، او لبخندی به نخست‌وزیر زد و گفت: «اوه، شما باید بزرگترین شخص رادیو باشید». این اولین و مهمترین چیزی بود که به ذهن او رسید. مالیکارجون منصور، مؤدبانه دعوت برای نواختن در جشنوارهٔ هند در امریکا را رد کرد، چون برنامهٔ جشنواره با زمان‌بندی تمرین و تمرکز روزانهٔ او تداخل داشت. اینها خلاصه‌ای از شخصیت‌های جذاب و دوست‌داشتنی آن زمان هستند. این افراد را نمی‌توان با یک دسته بلیط هواپیما در جیب برای ادا و اطوار و طرز پوشش ستاره‌های غربی جاز و راک[1] و یا در حال فعالیت در عرصهٔ روابط عمومی با بروشورهای گلاسه، حاوی فهرستی از موفقیت‌ها و برنامه‌های‌شان در کشورهای دیگر دید.

در گذشته نیازی به اطلاعات شخصی نوشته شده نبود. شهرت از طریق زبان منتشر می‌شد و همچنین از طریق شایعات عرصه‌های موسیقی. خود هنرمندان هیچ‌گاه به سوی کارهایی که به آنها ارتقای مقام می‌بخشید نمی‌رفتند. موضوع این نیست که آنها انسان‌های بهتری بودند؛ بلکه موسیقی آنها ایمان مطلق‌شان را به دنیای خود نشان می‌داد و بنابراین به آنها، عمقی غیر قابل توصیف و اعتباری

1. Rock

بی‌نظیر می‌بخشید.

فرو ریختن دیوارهای قاراناها[1]

دنیا به سوی ویرانی پیش می‌رود. اعتماد به‌نفس بیش از حد که در نتیجهٔ دستیابی آسان ایجاد می‌شود نه‌تنها مخاطبین، بلکه نسل جدید هنرآموزان را نیز در برگرفته است. آنها نسلی هستند که مثل گذشته اساتید خود را به شکلی افسانه‌ای مورد پرستش قرار نمی‌دهند. آنها جسورتر شده‌اند و نسبت به خود، به‌عنوان یک فرد، آگاهی بیشتری دارند. حتی اگر آنها در سبک (قارانا) خاصی از موسیقی قرار داشته باشند، باز هم آزادانه به هر سو که دوست داشته باشند حرکت می‌کنند و در هر کجا که وضعیت شغلی‌شان ایجاب کند، سیر می‌کنند. آلاپ[2] در سبک کرانا[3]، تان[4] در سبک جی پور، بولبانت[5] در آگرا[6] و آکار[7] به سبک خوانندگان پتیالا قارانا[8]، همزمان در اجراهای بسیاری از ستاره‌های جوان با استعداد ظهور می‌یابند. دیوارهای «قارانا» درحال فرو ریختن هستند و انگیزهٔ خود را برای نگه داشتن خواص از دست داده‌اند. مجوز به تازگی صادر شده، برای در برگیری سلیقه‌های مختلف، به اجراکنندگان موسیقی احساس آزادی و قدرت می‌دهد. این کار هیچ اشکالی ندارد جز اینکه غذاها، پیش از پخت کامل سرو می‌شوند. و این جای تأسف دارد، چون با این کار آیندهٔ میزه‌های رسیده و پربار خراب می‌شود. شاگردان با هوش، متکی به‌نفس، با تحرک، پر بار و غیر وابستهٔ امروز، احساس می‌کنند اگر داشتن مرشد دشوار است، پس آنها می‌توانند پای یک دستگاه ضبط‌صوت هر آنچه می‌خواهند به‌دست آورند. در شکل امروزی آموزش موسیقی، دیگر شاگرد نیازی ندارد به لب‌های مرشدی که احتمالاً مناسب او نیز نیست، چشم بدوزد.

امروزه، یک طالب موسیقی احساس می‌کند که بیشتر از قبل بر سرنوشت خود تسلط دارد. ذهن جوان و تازهٔ او تحت تأثیر روش سیستماتیک پژوهشگران غربی

---

1. Gharanas
2. Alaap
3. Kirana
4. Taan
5. Bol-Baant
6. Agra
7. Aakkar
8. Patiala gharana

است که آموخته‌اند سؤال کنند و هر چیزی را زیر میکروسکوپ مورد آزمایش قرار دهند. او برخلاف پیشینیان خود، برای هر چیز به‌دنبال دلیل است. او که با ضبط‌صوت و مجموعهٔ نوارهای خود مسلح شده است، اطمینان دارد که می‌تواند تمام وجوه قارانا را تقلید کند چون می‌تواند هر درس را هر وقت که بخواهد تکرار کند. او نیازی نمی‌بیند که با دقت هر درّی راکه ممکن است از دهان مرشدش بیرون بیفتد، جمع‌آوری و حفظ کند فقط به این دلیل که ممکن است دیگر تکرار نشود. اما در نسل‌های پیشین شرایط چنین اقتضا می‌کرد.

باید پذیرفت که علی‌رغم از بین رفتن عمر تعهد به‌عنوان کیفیتی متعالی در الهامات موسیقایی، نتایج کمتر از تصور ما ناامیدکننده‌اند. در گذشته این همه شگفتی‌های تازه در موسیقی سنتی هندوستان و کارناتیک[1] وجود نداشت. این پدیده رابطهٔ کمتری با رشد جمعیت دارد تا با استفاده از تکنیک‌های نوین یادگیری و کارآیی و استعداد بیشتر جوانان. جایگزینی تعهد توسط مهارت، کاربرد و ایدهٔ «اگر دیگران بتوانند پس من هم می‌توانم»، روش‌های مؤثری هستند که آیندهٔ موسیقی کشور را تضمین می‌کنند. اغلب ستاره‌ها، خصوصاً در سیستم کارناتیک، نوجوان و حدود بیست ساله‌اند. استعدادهای جوانی که تنها ۱۵ سال پیش در عرصهٔ موسیقی هندوستانی کشف شدند، امروزه روش‌های مخصوص خود را روی صحنه دارند. علاوه بر ضبط‌صوت، ابزارهای باتری‌خوری مثل تن پوراس[2] و تال مالاس[3] الکترونیکی، که ابزارهایی عالی برای ستاره‌های جوان می‌باشند، وجود دارند. از بین رفتن تدریجی گورو- شیشیا پاراmپارا[4] به‌نظر نمی‌رسد جلوی رشد پدیدهٔ ازدیاد مخ‌های جوان در هر دو عرصهٔ موسیقی سنتی را گرفته باشد. برنامه‌ریزان و ترتیب‌دهندگان کنسرت دیگر نباید نگران معرفی چهره‌های جدید در کنسرت‌ها باشند چون امکانات، بسیار وسعت یافته‌اند.

به عبارتی، پیشرفت ایجاد شده است. بی‌شک ما چیزی را به‌دست آورده‌ایم. در عین حال گوش‌هایی که در دههٔ ۱۹۵۰ جوان بودند. احساس کمبود می‌کنند. برای آنها حرارت و تعهد، صداقت و معصومیت موسیقی‌دانان دهه‌های اول قرن،

---

1. Karnatik
2. Tan Puras
3. Taal–Malas
4. guru–shishya parampara

همچنان دارای کیفیتی غیر قابل قیاس با موسیقی پیچیده و ضبط شدهٔ امروزی است. به قول یکی از اساتید قدیمی، نسل با استعداد و زیرک موسیقی‌دانان امروز نه‌تنها پشت سرشان بلکه زیر بغل خود نیز چشم دارند. به نظر وی، دیدن زیاد و تعلیم کم می‌تواند قابلیت موسیقایی ذهن را کاهش دهد.

سبک‌های کلاسیک موسیقی هندوستانی و کارناتیک نیاز به تمرکز و پشتکاری دارند که به‌دست آوردن آن مشکل است. عوامل بازدارندهٔ زندگی مدرن از جمله صداهای بی‌وقفهٔ موسیقی فیلم و موسیقی‌های تبلیغاتی تلویزیون و رادیو، کار را از این هم سخت‌تر می‌کند. موسیقی‌ای که ما را احاطه کرده عمدتاً حاوی نوآوری‌هایی است که آهنگسازان هندی روی سینتی سایزر انجام داده‌اند و از تمام صداهای دنیا در آن استفاده کرده‌اند. تا کاری جدید و در عین حال جذاب ارائه دهند. اما تلاش‌های بی‌امان صنعت موسیقی برای تضمین کمیت محصولات، به خاطر برآمدن از عهدهٔ تقاضاها، باعث آزاد شدن انرژی تازه‌ای شده است که حاکی از نیروی پایان نیافتنی ریشه‌های فرهنگی ماست؛ حتی اگرچه تمامی این تلاش‌ها منجر به تولید موسیقی خوب نمی‌شود. با وجود این، من عقیده دارم از هر ۵۰۰ قطعه موسیقی‌ای که نوعی تمرین تقلیدی و آگاهانه محسوب می‌شوند، حداقل یک قطعه جلب توجه می‌کند، چون توسط ذهنی، خلاق، خلق شده است.

رهاورد این تولید زیاد و کشفیات تازه، این است که شمال و جنوب از نظر موسیقی بیش از گذشته به هم نزدیک شده‌اند. موسیقی جدید پاپ هندی و فیلم‌های هندی، زمینهٔ نشست‌های مشترک دربارهٔ موسیقی هر دو سیستم را فراهم کرده است. در واقع جنوب محافظه‌کار در این مورد تهور بیشتری از شمال نشان داده است. چون اولین تمایلات تلفیق، توسط کارگردانان موسیقی فیلم‌های تامیل آغاز شد. امروز، شنیدن سارگام[1] و تالس[2] از سیستم کارناتیک در قطعات راگای هندوستانی بسیار عادی است. همراهی موسیقی بهاراتاناتیام[3] و کاتاک اغلب برای وصف مضامین مدرن به‌کار گرفته می‌شود. خوانندگان، نوازندگان و نوازندگان سازهای کوبه‌ای از هر دو سیستم، بیشتر اوقات با ترکیبات مختلف با هم روی

1. Sargam
2. Taalas
3. Bharatanatyam

صحنه ظاهر می‌شوند و مردم را به وجد می‌آورند. آهنگسازان جدید جنوبی فروش خوبی در شمال دارند و خوانندگان جنوبی نیز دوست دارند تامری[1] و غزل را بیاموزند. پنجاه سال پیش این اتفاق بسیار دور از ذهن بود، چون در آن زمان این دو سیستم از یکدیگر انتقاد می‌کردند و یکدیگر را نمی‌پذیرفتند؛ اگرچه از نظر تاکتیکی هر دو از پیروان موسیقی کلاسیک بودند ـ یعنی شادی درونی و ارتقای روح.

تضعیف ضرباهنگ تداوم

امروز، واژه «روح» در مجموع، معنایی دیگر یافته است؛ معنایی که بیشتر متمایل به شور و اشتیاق و خوش‌بینی است و ربطی به روحانیت ندارد. اغلب مردم علاقه‌مندند در حال شور و هیجان قرار گیرند تا اینکه به آرامش و شادی برسند. این همان چیزی است که آهنگساز امروز به آن توجه دارد. در مرکز تجربهٔ خستگی‌ناپذیر او، دلمشغولی خلق صداهای تازه وجود دارد نه خلق موسیقی. در بازار نوارهای ویدئویی، موسیقی عامه و قبیله‌ای هندو عناصر راگا هنوز چارچوب و قالب اکثر تولیدات را تشکیل می‌دهند. در حالی که درون مایه‌های متفاوتی دارند. در موسیقی امروز هند می‌توان ریتم‌ها و ملودی‌های خاورمیانه، افریقا، امریکای جنوبی، سبک پاپ غربی، اصوات جاز غربی و غیره را یافت. اما جای نگرانی نیست چون موسیقی هند همیشه از خارج تأثیر می‌پذیرفته است و آنها را در مسیر جریان اصلی موسیقی خود ادغام می‌کرده است. اما رشتهٔ تداوم، همواره مثل یک ضرباهنگ اطمینان‌بخش، همراه آن بوده است. اما این صدا اکنون ضعیف شده و گاه اصلاً شنیده نمی‌شود.

موسیقی هند قادر نیست تمام پیوندهایش با ارزش‌های ذاتی خلوص و پاکی‌اش را قطع کند. هرجاکه این ارزش‌ها تضعیف شوند، کیفیت درونی موسیقی با همه استحکام اجتماعی‌اش، کاهش می‌یابد. در عین حال موسیقی باید محصول حقیقی عصر خود باشد. موسیقی باید زندگی و تغذیه‌اش را از محیط به‌دست آورد. در غیر این صورت تبدیل به عتیقه‌ای جهت نگهداری در موزه می‌شود. اینجاست که بر سر دوراهی قرار می‌گیریم. جای تردید نیست که اشکال موسیقایی و

1. Thumeri

ارزش‌های مربوط به موسیقی سنتی هند در یک حالت بی‌ثباتی به سر می‌برند. همچنین جای تردید نیست که این امر برای اولین‌بار نیست که رخ می‌دهد. تغییر همیشه ناراحت‌کننده نیست، اما تجربه به ما نشان می‌دهد که این حالت لزوماً باعث پس‌روی نمی‌شود. موقعی که «خیال»[1] اولین‌بار خود را همراه سبک کهن «دراپد»[2] کرد (حدود قرن پانزدهم) طرفداران سره‌گرایی آن را بی‌ارزش دانستند و بر آن غضب کردند، درست مثل جوانان دههٔ ۱۹۵۰ که همین نگاه را به موسیقی پاپ و فیلم‌های هندی امروز دارند. اما باید پذیرفت که همین کار بی‌ارزش تبدیل به سبکی غنی و زیباشناسانه شد که در جهان به‌نام سیستم راگای هندوستانی معروف شد. همچنین باید یادآوری کرد که «خیال» به نوبهٔ خود به تامری و «ددرا»[3] تبدیل شد؛ یعنی همان رفتاری که خود از دراپد دریافت کرد. برای درس گرفتن از این مثال در تاریخ معاصر، باید قضاوت را برعهدهٔ جریاناتی بگذاریم که امروز، موسیقی هند را در برگرفته‌اند. ممکن است همین الان که ما داریم صحبت می‌کنیم نوعی موسیقی جدید که با عصر ما سازگارتر است در حال شکل‌گیری باشد. آنچه گاه توهینی به گوش‌های کهن موسیقی به‌نظر می‌رسد، شاید علایم تولد دیدگاه تازه‌ای در موسیقی باشد. مثال «خیال» ـ که مثل آن فراوان است ـ هشداری برای ما است که مراقب ارزیابی‌های خود باشیم. موسیقی نوین پاپ فیلم و ویدئو، هرچند کمبودهایی دارند اما سست‌پایه نیستند. برعکس از خصوصیات این موسیقی، انرژی و میل فراوانش به برقراری ارتباط است. البته می‌پذیریم که این ویژگی‌ها برای ارزیابی صدا به‌عنوان موسیقی کافی نیست اما نمی‌شود انکار کرد که اینها خصوصیات مثبتی هستند. وقتی خیلی نزدیک به صحنه باشیم، نمی‌توانیم به‌خوبی در مورد آن قضاوت کنیم.

کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم این است که به جریانات در حال تغییر نگاه کنیم و حدس بزنیم به کدام سو می‌روند و این کار را با توجه به گذشته انجام دهیم. درگذشته‌ای نه چندان دور «بایتاک»[4] سنتی با آن حالت انتظار هوشمندانه‌اش، زمینهٔ مناسبی برای اطلاق نام موسیقی کلاسیک بود. آن هم برای شنونده و هم برای

1. Khayal
2. dhrupad
3. Dadra
4. Baithak

اجراکننده، ایده‌آل بود. همهٔ آن دویست نفر حضار هم به نوعی، خبره بودند. هر یک از آنها از نقش مهم خود به‌عنوان شنونده آگاه بود و عکس‌العمل‌هایش را به‌خوبی با نوع ارتباط خاصی که باید برقرار می‌کرد، تنظیم می‌نمود و همان‌قدر آمادهٔ شنیدن بود که موسیقی‌دان آمادهٔ نواختن یا خواندن. ایده‌آل موجود برای هر دو، تقسیم هر یک از مراحل این روند خلاق با یکدیگر بود. این کیفیت در موسیقی ما بسیار وابسته به کنش متقابل هنرمند و شنونده است. اجرا امری کاملاً شخصی بود، با قوانینی محکم در مورد رسوم گوش دادن که حاکی از یک ارتباط فرهنگی واقعی با موسیقی بود. تنها همکاران و افراد مسن‌تر اجازه داشتند با صدای بلند تشویق کنند. کنسرت‌های موفق با طنین کف‌زدن‌های مکانیکی پایان نمی‌یافت بلکه با صدای انسانی و کلماتی مثل به‌به! عالی بود! به اتمام می‌رسید. علاقه‌مندان جوان باید خوددار می‌بودند. برای آنها تشویق با صدای بلند، حرکتی جسورانه محسوب می‌شد. وول خوردن و تغییر طرز نشستن هنگام اجرای بایتاک، بدترین رفتار به حساب می‌آمد. خوردن، نوشیدن، سیگار کشیدن و گپ زدن طی اجرای موسیقی تحریم شده بود؛ جز در شرایط و مراسم خاص. همراهانی که سعی داشتند از اجراکنندگان اصلی بیشتر بدرخشند مورد غضب قرار می‌گرفتند و بی‌فرهنگ محسوب می‌شدند. کفش‌ها از پا درمی‌آمد و افراد باید مراقب بودند که پاهایشان را دراز نکنند یا به سمت آلات موسیقی نگیرند. این حالت هنوز هم در جشن‌هایی که شکل سنتی دارند، رعایت می‌شود. خلاصهٔ کلام، در قدیم افراد در محضر موسیقی با احترام و فروتنی رفتار می‌کردند. موسیقی‌دان کسی نبود که برای برآورده کردن خواسته‌های شنونده، پول دریافت کند، بلکه گنجی زنده بود که به خاطر وجودش مرتب مورد قدردانی قرار می‌گرفت. موسیقی‌دان مراد و شنونده مرید بود.

اما به تدریج اوضاع تغییر کرد، چون موسیقی‌دان‌ها برای ادامهٔ زندگی حرفه‌ای‌شان مجبور بودند توقع شنوندگان مختلف خود را برآورده سازند. اعتبار او دیگر فقط به قابلیت هنری او بستگی ندارد. او باید صحنه‌ای بزرگ را تسخیر کند و شخصیتی مثبت برای خود بسازد آن‌چنان که مطابق با تصورات شنوندگان از یک هنرمند حساس باشد. اگر تا به حال یک فوق ستاره نشده باشد، باید در رسیدن به این مقام کوشش کند. او باید غیر از زبان موسیقی، زبان برنامه‌ریزان و حامیانش را نیز بشناسد و مهمتر از همه اینکه باید کاری کند تا موسیقی‌اش خوب فروش کند.

بنابراین، چالش‌های مقابل خلاقیت استاد امروزی، بسیار عظیم است. اگر برای هنرش بیش از هر چیز دیگر ارزش قائل باشد، تنها راهش تلاش برای گسترش مرزهای هنرش به منظور مورد قبول واقع شدن از جانب شنوندگان پر انرژی فرهنگ جدید مصرفی است. برخی فشارهایی که موسیقی‌دانان امروز تحمل می‌کنند، سال‌ها پیش اصلاً وجود نداشت.

در کنسرت‌هایی که باید به جای ۲۰۰ نفر برای ۲۰۰۰ نفر طراحی شوند، صمیمیت «بایتاک» باید قربانی شود. تغییرات فیزیکی صحنه برخی مشکلات پیش‌بینی نشده پیش می‌آورند که خود فیزیکی صحنه برخی مشکلات پیش‌بینی نشده پیش می‌آورند که خود فیزیکی نیستند، اما مربوط به طبیعت موسیقی در حال تولید و اجرا می‌باشند. اول، فضای بزرگ سالن، اساساً با هر آنچه که موسیقی‌دان برایش تعلیم دیده بود، متفاوت است. او دیگر نمی‌تواند از شنونده‌ای که آن‌قدر از او دور است الهام بگیرد، در صورتی که استاد او با نگاه‌کردن به چشمان شنونده این کار را می‌کرد. مخاطبان او جز موجوداتی که در حفره‌هایی سیاه گاه و بی‌گاه صداهایی از خود درمی‌آورند نیستند. یکی از کنسرت‌های اخیر استاد بسم‌الله‌خان را در سالنی بزرگ به خاطر می‌آورم. او در میانهٔ کار دست کشید و خواست که همهٔ چراغ‌ها را روشن کنند تا او ببیند برای چه کسی دارد می‌نوازد. او گفت که می‌خواهد شهنای[1] او با مخاطبان ارتباط مستقیم برقرار کند. لازم به گفتن نیست که چه اتفاقی افتاد، یخ‌ها به سرعت باز شد و موسیقی به اوج تازه‌ای رسید. مثال‌های فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد وجود یا عدم وجود رابطهٔ نزدیک در اجرای موسیقی در کیفیت آن تأثیر بسزایی دارد. اما واقعیات شرایط امروز، همیشه نمی‌تواند این نیاز موسیقی را برآورده کند.

خودجوشی از دست رفته

یکی دیگر از نیازهای موسیقی خودجوشی است. امروز، این حالت نیز کمتر و کمتر به کار برده می‌شود چون محدودیت‌های زمانی وجود دارد. خودجوشی عنصری است که این روزها با موسیقی هند بیگانه شده است. برخی موسیقی‌دان‌ها

---

1. Shahnai

تا آنجا پیش رفته‌اند که ریزترین نکاتی را که قرار است در اوج ریتمیک خود خلق کنند، از پیش برنامه‌ریزی می‌کنند تا شنوندگان خود را مبهوت سازند. از نظر من این امر تهدیدی است برای کیفیت موسیقی؛ چون موسیقی اصیل هند نه در این مسیر بلکه در مسیری عکس آن قرار دارد. طبیعت موسیقی هند طوری است که اگر مثل موسیقی غربی از قبل به دقت پیش‌بینی شود، قدرت و تأثیر خود را از دست می‌دهد، اگرچه ممکن است از لحاظ ملودیک به گوش خوشایند باشد. در چنین شرایطی موسیقی‌دان شانسی برای تقسیم حالات روحی خود با مخاطب ندارد. در حالی که موسیقی هند نیز چیزی جز این نیست. همه با این موضوع موافقند و چه در روی صحنه، و چه در رادیو یا تلویزیون، بی‌اختیار این خصوصیت را می‌جویند و به دنبال ارزش‌های اصیل موسیقی سنتی هند می‌گردند. حتی خودمحورترین مخاطبان نیز تحت تأثیر هنرمندی قرار می‌گیرند که به آنها توجهی ندارد چراکه کاملاً در هنر خویش غرق شده است.

جفای میکروفن

پیدایش میکروفن تغییر بزرگ دیگری به‌وجود آورد. این وسیله به همراه دیگر وسایل الکترونیکی و وسایل ارتباط جمعی، دستیابی موسیقی‌دان و مخاطبش را به یکدیگر، آسان کرده است. البته با ازدیاد مخاطبان، روش‌های پخش باید تغییر کنند، اما آیا خود محصول نیز باید تغییر کند؟ اگرچه قصدی در این کار نبوده است، اما مثال‌های زیادی وجود دارد که حاکی از این است که اجرای موسیقی در تلویزیون، باعث از میان رفتن بسیاری از خوانندگان با استعداد و ظهور بسیاری دیگر شده که صدایشان زمزمه‌ای بیش نیست. میکروفن حاکم جدید دنیای موسیقی است. این وسیله نیاز به نوعی تنظیم و تعدیل دارد که با زبان مستقیم و صمیمی موسیقی هند بیگانه است. فقط این نیست: این وسیله با ایجاد تُن‌های مصنوعی و غیر معمول باعث به‌وجود آمدن احساسات، ژست‌ها و حرکات دروغین از سوی برخی خوانندگان می‌شود.

جنبه مثبت قضیه این است که بسیاری از نوازندگان از قابلیت‌های آمپلی فایر دستگاه‌ها استفاده‌ای مثبت می‌کنند. در این راستا، آنها از پیشرفت‌های تکنولوژیکی ایجاد شده در کلیه سازهای هندی طی ۵۰ سال گذشته بهره می‌گیرند. شنیدن

انعکاس کوچکترین حرکت سیم‌های تار، حتی پس از متوقف شدن آن بسیار دلپذیر است. این ویژگی حتی در موسیقی بزرگترین استادان دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ نیز وجود نداشت. گسترش وسیع فناوری شنیداری فضای موسیقایی، فرصت‌های بی‌شماری را برای آزمون و خطا، به موسیقی‌دانان خلاق ارائه داده است. بسیاری از این فرصت با وسواس استفاده کردند و موفق شدند پیچیدگی و ظرافت تازه‌ای در موسیقی کهن نمایان کنند. اما استفادهٔ غیر مسئولانه از این ابزار نیز خطرات بی‌شماری در بر دارد. نمونه‌های این جریان نیز بسیار است. به عبارت دیگر میکروفن نیز بدی‌ها و خوبی‌های خود را دارد.

با این حال، میکروفن جزء کوچکی از ابزار الکترونیک است. تبلیغ زیر راکه من اخیراً در یک مجلهٔ معروف دیده‌ام، خود شاهد انفجاری است که به وقوع پیوسته است.

هماهنگ بودن

آیا همیشه آرزو داشته‌اید آهنگساز باشید؟

حالا شانس در خانه‌تان را زده است. سیستم آموزشی پیانوی معجزه‌گر به راحتی به یک دستگاه بازی الکترونیکی یا رایانه شخصی شما نصب می‌شود و مثل یک سینتی‌سایزر عمل می‌کند. این دستگاه بیش از صد آوا دارد و قابل اتصال به دستگاه‌های دیگر نیز می‌باشد.

این دستگاه معجزه‌گر روش جالبی برای یادگیری و آموزش است. دومین شگفتی موسیقی دستگاه QY10 یاماها است. این دستگاه کوچکتر از یک کاست ویدئو است و یک نمایشگر دیجیتالی آلت موسیقی است که با اندازهٔ مینیاتوریش، شما را قادر می‌سازد به راحتی در هر لحظه روی ۸ آهنگ کار کنید. این دستگاه دارای ۷۶ الگوی پیش ساختهٔ طبل است. پس اگر موسیقی عصارهٔ زندگی است، این شانس شما برای دستیابی به آن است.

زبان ساده و غیر رسمی این آگهی نشان می‌دهد مخاطبان جوان آن با امکاناتی که به امتحان آن دعوت شده‌اند، آشنایی دارند. در عوض نسل قبل اصلاً متوجه نمی‌شود قضیه چیست. در هیچ زمانی پیشرفت این قدر سریع نبوده است. همراه با تغییرات فیزیکی و فناوری، دیدگاه‌ها و آگاهی جامعه نیز درکل، دستخوش نوعی

دگردیسی شده است. تابلوی چشمگیر دیگری که من روی نمای یک آپارتمان کوچک در نبش خیابانی دیدم نشانی از این دگردیسی است: «تدریس رقص غربی، گیتار، سیتار، کاسیو، کاتاک، نقاشی و موسیقی محلی». چنین مؤسسات بلندپروازی در تمام شهرهای بزرگ در حال سر برآوردن هستند. این جریان نشان می‌دهد که امروز، فرهنگ تبدیل به تجارتی سودآور شده است و احتمالاً در این تجارت بازاریابی مهمتر از هنر است. چون این کسب و کار وابسته به تعداد مصرف‌کنندگان آن است، تأکید آن نیز بر چیزی است که مردم می‌فهمند، درک می‌کنند، توقع دارند و می‌خواهند. نتیجه اینکه پایین‌ترین سطح جامعه که لایه‌های متعدد شهری و روستایی را تشکیل می‌دهد، تعیین‌کنندهٔ کیفیت کالای ارائه شده هستند. این خود دلیل افت کیفیت را روشن می‌کند.

اهمیت پیام و مضمون

چشمه‌هایی که موسیقی هند را تغذیه می‌کنند شامل مذهب، فرهنگ عامه، قومیت و آداب نزاکت‌اند. عصر جدید نیز چیزهایی به این اقلام افزوده است. اگر این اضافات صدمه‌ای به ریشه‌ها نزنند، موجب نگرانی نمی‌شوند. یکی از خطرات موجود تمایل روزافزون به تمرکز بر اهمیت جنبه‌های فیزیکی صدا تا جنبه‌های معنایی آن است. این یک ویژگی لاینفک موسیقی هند است که قصد هنرمند بر جذابیت‌های فیزیکی آوا اولویت دارد. به همین دلیل برخی اساتید موسیقی حتی در ۷۰ سالگی، مشغول به کار بودند و به همین دلیل است که صاف کردن گلو یا کوک کردن ساز در حین اجرای کنسرت، از ارزش آن نمی‌کاست. بنابراین مبنا این است که گوش هندی به این اصوات عادت کرده است. دور شدن از این ضروریات می‌تواند باعث از دست رفتن منبع حیاتی زندگی شود. اما علایم نویدبخشی نیز وجود دارند. بدون در نظر گرفتن کیفیت، ویدئوهای موسیقی که به بازار سرازیر می‌شوند همه به‌طور ناخودآگاه در حال برآوردن یک نیاز اصلی راگا، یعنی جمع‌آوری معنا پیرامون هسته‌ای که شنونده را فرا می‌گیرد، هستند. ترجیع بنده مداوم، درون‌مایهٔ تکراری و ریتم کوبه‌ای ویدئوها، سعی در به اوج رساندن

احساسات دارد که این حالت در کرتان[1]، کووالی[2] و بهاجان[3] و حتی خیال هم دیده می‌شود. در عین حال اجرا نیز به سوی تئاتری شدن، خشونت و زرق و برقی می‌رود که مناسب موسیقی هند به معنای کهنش نیست.

ما در مرکز تغییری موسیقایی به‌سر می‌بریم که در آن وقار و رمانتیسم، پاکی و خلوص، عمق و صفا که از جذاب‌ترین ویژگی‌های موسیقی کلاسیک ما هستند، در حال نابودی می‌باشند. اما موسیقی برجای می‌ماند. زندگی ما بیش از گذشته سرشار از صداست. اما معنای این چیست؛ ما که بسیار نزدیک به صحنه‌ایم، قادر به قضاوت نیستیم. باید سال‌ها بگذرد تا بتوانیم رنگ واقعی تغییراتی را که در بطن آن قرار داریم، ببینیم.

1. Keertan
2. Quwwali
3. Bhajan

رقص؛ احیاء، تکرار و نوسازی

دیوش سونی‌جی[1]

طی پنجاه سالی که هند به استقلال رسید، رقص به‌عنوان شکلی از هنرهای نمایشی در سطوح مختلفی مثل اجتماعی، مفهومی، تکنیکی و تحلیلی دستخوش تغییرات شد. جهانی شدن، به مفهوم اشاعهٔ رقص هندی و رقص‌آرایی درون فرهنگی و فرافرهنگی، هند را در موقعیتی عالی بر نقشهٔ رقص جهان قرار داد. سرازیر شدن انرژی خلاق به این هنر باعث کشف جهات تازهٔ زیبایی‌شناسی، احیاء فرم‌های فراموش شده، انتقادهای پر مغز و عالمانه و آموزش سیستماتیکی شد که نشان‌دهندهٔ حرف‌های تازهٔ زیبایی‌شناسی در هند نوین است.

پنجاه سال گذشته شاهد فعالیت فراوان در عرصهٔ رقص، از اوج‌گیری جنبش احیاگری، تا همه‌گیر شدن و سهولت فهم اشکال، اولین تصفیه‌ها در فرم و مفهوم و ایجاد یک سیستم حرکتی نوین بوده است.

وقتی به تکامل رقص هندی طی پنجاه سال گذشته می‌نگریم، باید اهمیت جامعه‌شناختی آن را در زمان پس از استقلال در نظر بگیریم. تحولات ایجاد شده

---

1. Devish soneji

براساس نفوذ طبقاتی و جنسیتی، اجرای بدن، و نقش آگاهانه رقصنده به‌عنوان عامل تغییر اجتماعی، از مسائل اساسی خلق، اجرا و تحلیل رقص در کشور بوده است.

آغاز آنچه شچنر[1] «احیاء رفتار» یا جنبش احیاگری نامید را می‌توان درکارهای معروف ولاتول[2]، ای. کریشنا ایبر[3]، روکمانی دیوی[4]، مناکا[5] و دیگران دید. همچنین ریشه‌های «رقص نوین» هند را می‌توان درکارهای رابیندرانات تاگور که برای اولین‌بار علاقه‌اش را به پیشرفت رقص نشان داد و آثار ودای شانکر[6] مثل **ریتم زندگی** (دهه ۱۹۳۰)، ***کار و ماشین*** (دههٔ ۱۹۴۰) و ***خادا***[7] (دههٔ ۱۹۶۰) که فاقد مضامین سنتی بودند، جستجو کرد. در دههٔ ۱۹۹۰، رقص هندی در سراسر جهان دو چهرهٔ کاملاً متفاوت از خود نشان داد؛ یکی شکل «احیا شده سنتی» بود و دیگری شکلی که مبتنی بر انتزاعات از شکل دیگر بود.

در هند پس از استقلال تأسیس آکادمی‌های بزرگ و نهادینه‌کردن رقص هندی در مراکزی مثل شانتینیکتان، کرالا کالاماندالام، کالاکشترا، دارپانا و مراکز دیگر باعث دسترسی عموم افراد به اشکالی از هنر شد که پیش از این مخصوص عده‌ای خاص بود. هنرهای نمایشی از سوی دولت و از طریق آکادمی مرکزی و ایالتی سانگیت ناتاک، انجمن روابط فرهنگی هند و مؤسساتی نظیر اینها مورد حمایت‌های فراوانی قرار گرفت. هدف همهٔ این مؤسسات شکل دادن به یک سیاست فرهنگی بود.

تحصیل، پژوهش و تاریخ رقص خود رشته‌های مستقلی شدند. تأسیس دانشکده‌های رقص در دانشگاه‌هایی مثل دانشگاه تحصیلات تکمیلی (بارودا)[8] و دانشگاه رابیندرا بهاراتی (کلکته) مشوق تأسیس چنین دانشکده‌هایی در سرتاسر کشور شد. تاریخ‌دانان باسابقه مثل موهان کوکار، کاپیلا واتسیایان، سونیل کوتاری و جیوان پانی به ادبیات موجود در رقص هندی کمک شایانی کردند.

---

1. Schechner
2. Vallathol
3. E. Krishna iyer
4. Rukmani
5. Menaka
6. Uday Shanker
7. Khada
8. Baroda

سانسکریت‌شناسانی مثل وی. راگاوان، مانموهان گوش، اس. اس. جاناکی، آر. ساتیانارایانا، ماندا کرنتا بوس و دیگران باعث گسترش دانش ما در مورد سنت‌های رقص / نمایش سانسکریت شدند. دانشمندان غربی مثل فردریک مارگلین[1] و ساسکیا کرسنبوم[2] نقش بسزایی در فهم سنت‌های رقص روستایی در اُریسا و تامیل نادو داشتند، در حالی که آرودرا و سواپناسونداری بینش عمیق‌تری در سنت‌های «آندرا» برای ما به ارمغان آوردند. جی. ونو[3]، نیرمالا پانیکار[4]، فیلیپ زاریلی[5]، کلیفورد جونز[6]، کاناک رله[7] و اخیراً پی. اونی[8] و بروس سولیوان[9] کمک بسیاری به پژوهش سنت‌های کرالا کردند. محققان دین امریکای شمالی مثل فیلیپ لوتگندورف[10]، پائولا ریچمن[11]، واسودا نارایانان و دیگران نیز توجه ما را به ارتباط بین آیین، متن و اجرا جلب کردند. همچنین کتابخانه‌هایی مثل کتابخانهٔ دولتی نسخ خطی شرقی (چنای) و کتابخانه «تانجاوور ساراسواتی ماهال»، تعدادی «متون مربوطه» را برای ما فراهم آورده و منتشر کردند. مطالعات اخیری که در مورد رقص هندی، توسط آوانتی مدوری، اوتارا آشا کورلاوالا، آنانیا چاترجی و راتنا روی در امریکای شمالی انجام شده دیدگاه‌های تازه‌ای در مورد تاریخ رقص و تحلیل اجرا ارائه داده‌اند.

اشکال «سنتی»

واژهٔ «سنتی» برای دلالت بر ساختارهای نئوکلاسیک، اشکال احیاء شده رقص که پس از استقلال در سرتاسر کشور رواج یافت و آنچه که از آن زمان تاکنون دستخوش تغییرات بسیاری شده است، به‌کار می‌رود. استادان کلیه اشکال موروثی و غیر موروثی رقص تلاش‌هایی در جهت ایجاد ترکیب‌های جدید در رپرتوار سنتی

---

1. Frederique Marglin
2. Saskia kersenboom
3. G. Venu
4. Nirmala Panikkar
5. Philip Zarilli
6. Clifford Jones
7. Kanak Rele
8. P. Unni
9. Bruce Sullivan
10. Philip Lutgendorf
11. Paula Richman

انجام داده و بسیاری از آنها نیز آثاری با مضامین غیر سنتی ساخته‌اند. با اینکه مرزهای میان شکل سنتی و تظاهرات و انتزاعات معاصر آن در حال از بین رفتن است، بازنگری جریان غنی‌سازی این حیطه حائز اهمیت است.

احیاء اشکال فراموش شده از زمان استقلال یکی دیگر از نکات قابل توجه است. در حالی که در دورهٔ درست قبل و بعد از استقلال حرکتی برای شفاف کردن تکنیک‌های اودیسی[1]، کوچیپودی[2] و موهینیاتام[3] صورت گرفت، این تکنیک‌ها به سرعت به‌عنوان «سبک‌های رقص» پذیرفته شدند و عنوان «کلاسیک» را نیز با خود به یدک کشیدند. اما جدای از اینها، سبک‌های دیگری از رقص نیز در سال‌های اخیرتر بازنگری و احیاء شدند. درکل می‌شود این موارد را می‌توان به صورت ذیل طبقه‌بندی کرد:

۱) عناصر فراموش شدهٔ رپرتوارهای اشکال موجود. ۲) اشکال فراموش شده با تاریخ‌های مشخص و رپرتوارهایی که به کمک کاربران موجود احیاء شد. ۳) تجدید ساخت اشکالی که هیچ کس آنها را به کار نمی‌برد. اولین طبقهٔ «اضافات» به رپرتوار شامل احیاء «پانکامورتی»[4] و «ماواسندی کاوتووامس»[5] توسط کی. پی. کیتاپا[6]، تلاش دیبا پراسادداس برای گنجاندن «سابداسواراپاتا»[7] در موضوعات وردهای خودش بازسازی «پرنخانی»[8] توسط سی. آر. آچاریالو، احیاء «سرواوادیام»[9] و مراسم دیگر توسط مانگودی دورایراجا، به‌عنوان مهمترین‌ها می‌باشد. در حیطهٔ توسعهٔ فرم‌های نوین با رپرتوارهای خاص خود، احیاء تکنیک‌های اخیر «چاو»[10]، کارهای ناتاراجا راماکریشنا، آرودرا و سواپناسونداری[11]، با توجه به رقص‌های «دواداسیس»[12] آندرا و کارهای ایندرا بورا روی رقص‌های

1. Odissi
2. Kuchipudi
3. Mohiniyattam
4. Pancamuti
5. Mavasandhi Kautuvams
6. K.P. Kittappa
7. Sabdasvarapatta
8. Prenkhani
9. Sarvavadyam
10. Chau
11. Swapnasundari
12. devadasis

«ساتریای»[1] آسام قابل تأمل می‌باشند. در بخش سوم نیز نمایش سوبرحمانیام از «بهاراتاناتیام»[2] که خلق ذهنی تکنیک «ناتیاساسترا»[3] است و تجدید ساخت تکنیک‌های کهن بنگالی قابل ذکر است.

هنگامی که هند آزادی خود را به‌دست آورد، واژهٔ بهاراتاناتیام با سنت‌های رقص رقاصان تامیل نادو مرتبط شده بود. در این زمان، میناکشی‌ساندرام پیلای و موتوکمار پیلای، هر دو بازنشسته شده بودند، چوکالینگما پیلای سرپرست مؤسسه هنرهای زیبای هند بود و نسل جوانتری از اساتید انجمن «ایکای ولالا»[4] و شیوه‌های آنها بسیار پرآوازه شده بودند. جو اجتماعی ـ فرهنگی پس از استقلال، شمار استادان و رقاصان تأثیرگذار را افزایش داد. از بالاسراسواتی[5] و راکمینی دیوی[6] گرفته تا مرینالینی سارابای[7] و یامینی کریشنا مورتی[8] تا سودارانی راگوپاتی[9] و چیترا ویسوسوران[10] تا آلارمل والی[11] و مالاویکا ساروکای[12]؛ از کیتاپا پیلای[13] تا تی. کی. کالیاناسوندرام[14] و سوامیمالای راجاراتنام[15] تا کی. جی. ساراسا[16]، به‌عنوان بهترین سبک رقص هند شناخته شد. همان‌طور که آوانتی مدوری نشان داده، این سبک نقش مهمی در رشد هویت ملی کشور ایفا کرد. عناصر خلاق پیش از استقلال خود را در اجرای بهاراتانایتام نشان می‌دادند، اما در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ما شاهد نمایش زبان‌های محلی و گاه رقص‌های عامه رپرتواری سنتی هستیم. پس از ارائه باگاواتاملا ناکاتا و کوراوانجی توسط کالاکشترا، بهاراتاناتیام به صورت یک رقص گروهی بسیار محبوب درآمد. و این برای آنها که مؤسساتی با شاگردان متعدد داشتند، بسیار مفید بود. موضوع جالب دیگر این است که

1. Sattriya
2. Bharatanatyam
3. Natyasastra
4. Icai vellala
5. Balasaraswati
6. Rukmini Devi
7. Mrinalini Sarabhi
8. Yamini Krishnamurti
9. Sudharani Raghupathy
10. Chitra visveswaran
11. Alarmel Valli
12. Malavika Sarukkai
13. Kittappa Pillai
14. T.K. Kalyanasundaram
15. Swamimalai Rajarathnam
16. K. J. Sarasa

بهاراتانانیام نوعی فرهنگ خاص براساس سیاست و یکپارچگی گروهی به‌وجود آورده است. بدون شک بهاراتاناتیام در مراکز اصلی تولید آن یعنی چنای و دهلی‌نو، به‌صورت کالایی درآمده که هستهٔ اصلی تفریح افراد طبقهٔ متوسط را تشکیل می‌دهد.

نوع نئوکلاسیک آن که به «اُدیسی» معروف است شکل کنونی خود را بعد از استقلال به‌دست آورده است. همان‌طور که کارهای سونیل کوتاری و جیوان پانی به ما نشان داده‌اند، قدرت اصلی جنبش احیاگرایانه در رقاصان مرد تعلیم دیده به سنت «گوتیپو»[1] نهفته بود. در این فهرست پانکاج چاران داس، دیباپراساد داس، کلوچاران موهاپاترا، راوت و هاری کریشنا و عده‌ای دیگر قرار دارند. پانکاج چاران داس سعی داشت تکنیک «ماهاریس»[2] را در واژه‌ها و رپرتوار امروزی بگنجاند و دکتر چارلز فابری باکلاسیک شمردن اودیسی توسط آکادمی مرکزی سانجیت ناتاک مبارزه کرد.

اجراهای پیشروانهٔ پریامبادا موهانتی، ایندرانی رحمان و سنجوکتا پانی‌گرای از این «هنر نوین» در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ گرایش دوباره‌ای به موسیقی و رقص اُریسا به‌وجود آورد. از آن پس، ادویسی تحول مهمی در رپرتوار تک‌نوازی به خود دیده است و این امر مدیون تلاش‌های کلوچاران موهاپاترا[3] بوده است. اولین کار گروهی او با عنوان *کومار پورنیما*[4] (۱۹۵۶) الهام‌بخش اجرای گروهی اودیسی شد که بعدها اساتید و رقاصان جوان آن را ادامه دادند.

از زمان استقلال تاکنون سیستم‌های رقص کرالا بسیار محبوب شده‌اند. سنت کوتیاتام[5]، خصوصاً تکنیک‌های آبا و اجدادی «آمانوارمدهاوا چاکیار»، به دقت مدون و در سطوح ملی و بین‌المللی مطرح گشت. همین‌طور تکنیک «نانگیارکوتو» از فراموشی نجات یافت. کرسناتام و راماناتام نیز از چارچوب آئینی خود خارج شدند و گاه روی صحنه اجرا می‌شوند. کاتاکالی یکی از محبوب‌ترین تکنیک‌های رقص کرالا شده است، در حالی که دانش کالاری رزمی بین طراحان رقص امروز به

---

1. Gotipua
2. Maharis
3. Kelucharaan Mohapatra
4. Kumar Purnima
5. Kutiyattam

صورت نوعی مد درآمده است. همچنین درکرالا، موهینیاتام[1] با تلاش‌های والاتول و موکونداراجا احیاء شد. آنها بانوی رقاصه‌ای را به‌نام کالیانی آمما که به سنت «توادیسی»[2] می‌رقصید برای تدریس استخدام کردند و چندین خانم از طبقهٔ اعیان و اشراف شروع به یادگیری این تکنیک کردند. از چندی پیش نیز کاناک رله و باراتی شیواجی درک ما را از این هنر افزایش داده‌اند. هر دو آنها ترکیباتی جدید در تک‌نوازی و گروهی به‌وجود آوردند که رپرتوار و تا حدودی تکنیک موهینیاتام را گسترش داد.

فرم کاتاک که به‌خاطر تلاش‌های دنیشاونس[3] در غرب مورد توجه بسیاری قرار گرفته بود، توسط مناکا (لیلا سوکی) به‌عنوان یک هنر محبوب پیش از استقلال معروفیت یافت. پس از استقلال، چهار سنت اصلی کارتاک به‌عنوان اجزایی از سبک رقص نئوکلاسیک نمود پیدا کردند. این چهار سنت عبارتند از: سنت لاکنو، جی پور، جانکی پراساد و رایگاره است که از میان این چهار سنت، سنت لاکنو پر بارترین آنهاست که بهترین نمونهٔ آن، بیرجومهاراج، بیانگر آن چیزی است که امروز آن را کاتاک مدرن می‌نامیم. در عین حال تلاش‌های مرحوم پاندیت دورگالال در سبک جی پور، کریشنا کمار در جانکی پراساد و پاندیت کارتی کرام در سبک ریگاره همه به یک اندازه ارزشمند بودند.

رقاصانی مانند سیتارا دیوی[4]، کومودینی لاخیا[5]، دامایانتی جوشی[6]، اوماشرما[7]، رانی کرنا[8] و سسواتی سن[9] و دیگران همه منبع الهام هنرمندان جوان در سراسر هند شدند.

علی‌رغم اینکه سنت اجرای گروهی روایی از زمان واجد علی شاه، بخشی از رپرتوارکاتاک بوده است اما در عصر حاضر توسط مناکا و بعداً توسط بیرجومها راج ابعاد تازه‌ای یافت و توسط آقای شامبو مهاراج در سال ۱۹۵۷ به‌عنوان ***ناگفته‌های***

1. Mahiniyattam
2. Tevadici
3. Denishawans
4. Sitara Devi
5. Kumudini Lakhia
6. Damayanit Joshie
7. Uma Sharma
8. Rani Karna
9. Saswati Sen

کاتاک به اجرا درآمد. این قطعه انگیزه‌ای برای محبوبیت «بالت‌ها» شد که توسط مؤسساتی مثل شری رام بهاراتیا کالا کندرا و کانک کندرای دهلی‌نو اجرا شد.

پیش از استقلال، مانیپوری با کوشش‌های رابیندرانات تاگور احیاء شد. در حول و حوش زمان استقلال، اجرای تاریخی مانیپوری در مومبای در ۱۹۴۵ توسط بیپین سینگ منجر به محبوبیت این تکنیک شد. بیشترین فعالیت را در این میان خواهران جاوری (نایانا، رانجانا، سوارنا و دارشانا) انجام دادند که این تکنیک را فراسوی مرزهای هند گسترش دادند. با اینکه اشکال مختلف مانیپوری با تلاش اساتید مختلف در زمینه‌های ***کارتال ـ کولوم، مایبی، لای ـ هاروبا، راسا و پونگ ـ کولوم*** احیاء شد، محبوبیت هیچ یک از آنها به اندازه بهاراتاناتیام، اودیسی، کاتاک و کاتاکالی نرسید.

آندرا سنتی پیچیده، چند لایه و چند بعدی در رقص ارائه می‌دهد که اشکال مختلف آن امروزه به شکل تکنیک‌های فردی ظهور پیدا می‌کنند. در دههٔ ۱۹۵۰، ایندرانی رحمان تکنیکی را آموخت که با مسامحه کوچیپودی[1] کورادا ناراسیمها رائو نام گرفت که یکی از سبک‌های سی. آر. آچاریالو بود. او اولین نفری بود که این تکنیک را به خارج از هندوستان برد. اجرای او علاقه‌ای ناگهانی به فرم‌های رقص آندرا به‌وجود آورد و روستایی کوچک در منطقهٔ کریشنا مرکز توجه ملی قرار گرفت. ودانتام لاکشمینارایانا ساستری، یک «باگاواتار» برهمایی از این روستا، چندین رقصندهٔ خارج از آندرا را تحت آموزش قرار داد و کوچیپودی به صورت یک «سبک کلاسیک» معروف درآمد. اما، حتی پیش از رقصان ایندرانی، رقاصه‌هایی موروثی و غیر موروثی مثل سی. آر. آچاریالو و ومپاتی چینا ساتیام این تکنیک را آموخته بودند. در دورهٔ پس از استقلال، تکنیک‌های قدیمی‌تر و زمخت‌تر رقص توسط سی. آر. آچاریالو حفظ شد. ومپاتی چینا ساتیام، از شهر چنای، نیز در این سیستم تغییرات اساسی ایجاد کرد و تکنیک را بیشتر هندسی نمود. دسترسی عامه به کوچیپودی تا حدود زیادی توسط شاگردان چینا ساتیام انجام شد. بسیاری از این افراد هنرمندان بهاراتاناتیام بودند که تمایل داشتند چیز متفاوتی بیاموزند. در حقیقت شاگردان او اعم از شوبها نایدو، بالا وام. وی. ان. مورتی به محبوبیت

---

1. Kuchipudi

تکنیک اوکمک بسزایی کردند. تکنیک کلی‌تر و خام‌تر سی. آر. آچاریالو را نیز مالیکا سارابای، کورادناراسیمها رائو و وی. رانگامانی به شهرت رساندند. اما به‌جز تکنیک کوچیپودی، سنت‌های رقص تئاتری روایت دیگری که وجود داشتند نیز توسط کاکسمینارایانا ساستری متبلور شد. در این دهه همچنین گرایشی دوباره به سنت‌های رقص «سانولو»[1] (دواداسیس) آندرای ساطی به‌وجود آمد. این تکنیک که ابتدا توسط ناتاراجا راماکریشنا مورد مطالعه قرارگرفته بود (او در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ سنت روایی افسانه‌ای ناواجاناردانام را احیاء کرد)، بعدها در دست‌های هنرمند سواپناسونداری و آرودرا تجلی بیشتری پیدا کرد. سواپناسونداری به دقت سنت‌های آیینی[2]، سکولار[3]، و روایی[4] را مورد مطالعه قرار داده است و آنها را با ادراک عمیق و وفاداری فراوان اجرا می‌کند. باید دید که آیا این فرم محبوبیت کوچیپودی راکسب می‌کند و اینکه آیا می‌تواند در مقابل قدرت تجاری شدن، که در زمانی کوتاه کوچیپودی را غرق خود کرده است، مقاومت کند.

در دورهٔ پس از استقلال علاقه به فرم‌هایی مثل یاکساگانا بایالاتا[5] و چاو نیز افزایش یافت. مطالعات پیوسته کوتا شیورام کارانت گسترش یاکساگانا بایالاتا در ایالت کارناتاکا شد و همین‌طور فعالیت‌های پرنس سودهندرا[6]، کریشنا چاندرا نایک و دیگران راه نهادینه کردن تکنیک‌های مختلف چاو را هموار کرد.

انتزاع

واژهٔ «انتزاع» در اینجا به تلخیص آگاهانه، پیکربندی مجدد و تجزیهٔ فرم‌های سنتی اشاره دارد. اگر تکنیک را مبنای نوآوری بدانیم، «انتزاع» اغلب منجر به ایجاد اصطلاحات حرکتی خاص یا سبک‌های بی‌نظیر در اجرا می‌شود. جالب اینجاست که این مفهوم تنها پس از استقلال واقعاً در هند به‌وجود آمد، یعنی زمانی که رقاصان تعلیم دیده احساس نیاز به گسترش مفهومی و فرمی کارهایشان کردند.

اولین انتزاعی آگاهانه براساس فرم سنتی و همچنین زیبایی‌شناسی معاصر

---

1. Sanulu
2. Alayanrtya
3. Mejunvani
4. Bhagavatam
5. Yaksagana Bayalata
6. Prince Suddhendra

رقص هندی توسط مرینالینی سارابای[1] پایه‌ریزی شد. دو سال پس از استقلال، در سال ۱۹۴۹ سارابای افق دیدها را نسبت به هنر رقص در هند باز کرد و این کار را از طریق آرایی «مانوشیا»ی خود انجام داد. این قطعه به چند دلیل قابل توجه بود: ۱ ـ این قطعه اولین قدم برای دور شدن از ساختارهای حرکت سنتی توسط یک تکنواز کلاسیک بود. ۲ ـ این اولین قطعه‌ای بود که در آن تکنیک هندی به‌صورت ابزاری برای ارتباطات جهانی درآمد. ۳ ـ این قطعه، جنبش رقص‌آرایی (در مفهوم جهانی) را هندی کرد. پس از «مانوشیای» سارابای که ارزیابی دوباره‌ای از جنبش کاتاکالی بود، سه قطعهٔ معروف دیگر «مایا و مرید» (۱۹۵۴)، «خاطره قطعهٔ گمشدهٔ ابدیت است» (۱۹۶۱) و «ریگ‌ودا» (۱۹۶۱) تولید شد. در «مایا و مرید»، سارابای مفاهیم پنهانی سنت‌های تانتریک / ساکتادوایتا را در حرکت به تصویر کشید. این قطعه آگاهی منحصر به فردی را در مجامع رقص ایجاد کرد، چون اولین قطعه‌ای بود که مفاهیم عمیق آسمانی و روحی روانی را به حرکات فیزیکی تبدیل کرد. از نظر تکنیکی، این قطعه اصطلاحاتی را به کار بست که از آمیزهٔ بهاراتاناتیام و کاتاکالی گرفته شده بودند. «خاطره قطعهٔ گمشدهٔ ابدیت» براساس انتزاعاتی از تکنیک بهاراتاناتیام طرح‌ریزی شد و پیشگام سبک «رقص‌آرایی موضوعی» هند شد. این قطعه به معضل مردسالاری و مظلومیت زنان در جوامع شهری و روستایی هند پرداخت. مثل «مانوشیا»، این قطعه نیز حرکات تازه‌ای را به کار بست، با این حال دوگانگی شگفت‌انگیز بین مقاومت جنبش خلاق و جریان بهاراتاناتیام را به تعادل رساند. همچنین برای اولین بار «سولوکاتوس» (ریتم‌های آوازی) بهاراتاناتیام از حوزهٔ نرتا[2] خارج و برای اهداف روایی به کار گرفته شدند، در حالی که سرشار از غنای کیفیات صوتی از طریق تکنیک‌های تغییر مایهٔ صدا بودند. قطعهٔ «ریگ‌ودا» نه تنها متن را کنار گذاشت، بلکه اولین رقص هندی بود که در سکوت کامل اجرا شد. رقص‌آرایی‌های بعدی سارابای مثل «چاندالیکا» (۱۹۷۷)، «سوریا» (۱۹۸۱) و «گانگا» (۱۹۸۵)، انگیزه قابل توجهی برای علاقه به ایجاد صحنه‌های رقص مدرن / پست مدرن در هند به‌وجود آورد. کارهای او ثابت کرد که رقص در هند می‌تواند از مرزهای واقع‌گرایی و سنت‌های مکتوب فراتر رود.

---

1. Mrinalini Sarabhai
2. Nrtta

میانهٔ دههٔ ۱۹۷۰ نیز اولین انتزاعات مبنی بر تکنیک‌های کاتاک اثر کومودینی لاخیا را به خود دید. او نه‌تنها مفاهیم جدید، بلکه اشکال نوینی را کشف کرد. قطعات او مثل «دابکار»[1]، «آتاکیم»[2]، «دویدا»[3]، «کت»[4] و غیره به آگاهی از قابلیت کاربردی و کیفیت انتزاعی تکنیک کاتاک کمک شایانی کردند. لاخیا رقص‌آرایی‌هایی خلق کرد که یا به دنبال زیبایی‌شناسی «رقص نوین» بودند مثل «دابکار»، و یا به دنبال مفهوم خاصی به روش غیر خطی بودند مثل «آتاکیم» و یا آنهایی که حاوی یک روایت خطی بودند مثل «دویدا». کارهای اولیهٔ لاخیا انگیزه‌ای برای شاگردانی مثل داکشا شت، آدیدیتی مانگالداس و مالیک شاه[5]، ایشیرا پاریخ[6] شد تا مکاشفاتشان را در انتزاع تکنیک‌های کاتاک گسترش دهند.

مانجوسری چاکی سیرکار و رانجاباتی سیرکار نیز به «رقص نوین» کمک‌های شایانی کردند. رقص‌آرایی مانجوسری چاکی سیرکار به‌نام «توماری ماتیرکانیا» (۱۹۸۷) بهترین نمایشگر روش کار اوست. او که عمیقاً به زیبایی‌شناسی تاگور عقیده داشت، از کارهای ادبی او به‌عنوان مبنای متنی و از نقاشی‌هایش به‌عنوان مبنای بصری رقص‌آرایی‌اش بهره می‌گرفت. جنبش سیرکار از منابع متعددی نشأت می‌گیرد که شامل بهاراتاناتیام، اودیسی، مانیپوری، چاو، کالاری و هاتایوگا می‌شوند. «توماری ماتیرکانیا» برداشتی دوباره از *چاندالیکای* تاگور از دیدگاه اکو-فمینیستی است. سیرکار با الهام از تصاویر «تانتریک»، نمایش بدن زن و جنسیت او را مورد بررسی قرار می‌دهد. عنصر متفکرانه و آکادمیک کار سیرکار وجه تمایز او از دیگران است. آثار دختر سیرکار، رانجاباتی، مثل «گانگاوارتارانا»، داستان گراند سابانا»، و «رؤیای شب» منعکس‌کنندهٔ خلاقیت ذاتی او هستند و قابلیت اجرای انفرادی «رقص نوین» هند را مورد تجربه قرار می‌دهند. مقالهٔ اخیر رانجاباتی سیرکار با عنوان «نقاط نوآوری: رقص معاصر هند» سندی معتبر است که در آن الگوهایی درخشان برای تحلیل رقص نوین هند ارائه شده است.

تصویر رقاص به‌عنوان عامل تغییرات اجتماعی در هیچ کس بهتر از شخص

---

1. Dhabkar
2. Ata kim
3. Dvidha
4. Coat
5. Maulik Shah
6. Ishira Parikh

مالیکا سارابای نشان داده نشده است. او که از کارهای پیشگامانهٔ مادر خود در رقص‌آرایی موضوعی الهام می‌گرفت، در اولین رقص‌آرایی‌اش تحت عنوان «شاکتی» (۱۹۸۹) برای اولین بار در هند به اصول فمینیستی می‌پردازد. کارهای بعدی سارابای آغاز مکاشفهٔ منسجمی برای استفاده از ابزار دیگری علاوه بر رقص ـ نمایش، پانتومیم، موسیقی، نمایش عروسکی، ویدئو و غیره ـ بود. در روش او پویایی موسیقی و رقص با متن ترکیب می‌شوند تا یک مفهوم زیباشناختی اجتماعی / سیاسی ایجاد کنند. زیبایی‌شناختی نوین او را می‌توان با ترکیبی التقاطی از جنبش سنتی و خلاق، هجو، تصاویر فرهنگ عامه، تئوری راسا[1]، اسطوره‌شناسی هند، و مهمتر از همه نمایش رسمی سیاست جنسی ـ بافتی» بدن و جامعه، تعریف کرد. او همچنین یکی از معدود هنرمندانی است که با ابزار معاصر، بدون امتناع از اجرای فرم سنتی، کار می‌کند. کارهای او را می‌توان با استفاده از یک الگوی چهار وجهی تحلیل کرد: ۱ ـ کارهایی که به‌دنبال کشف جهات تازه‌ای در زیبایی‌شناسی هستند ـ سنتی، معاصر و بین فرهنگی، «جازتیلانا» (۱۹۹۳)، «تاتوکاژی» (۱۹۹۳)؛ ۲ ـ رقص‌آرایی با استفاده از روایات تک خطی؛ آثاری چون «ایتان کاهانی» (۱۹۹۰)، «خیابان‌های محقر روی زمین» (۱۹۹۳)؛ ۳ ـ رقص‌آرایی موضوعی با استفاده از ابزار و روایات متعدد، مثل «دختران سیتا» (۱۹۹۰)، «و برای...» (۱۹۹۶)؛ ۴ ـ رقص‌آرایی مبتنی بر مفهوم غیر خطی، مثل دنیای بیرون و درون (۱۹۹۵)، «مراسم» (۱۹۹۵).

از دیدگاه مضامین یا مفهوم، آثار او به موضوعاتی مثل ظلم به زنان، خشونت فرقه‌ای، خشونت به عنوان عامل «دوام بخش» اجتماعی و مفاهیمی مثل جنسیت زن، آیین‌ها و شعایر، می‌پردازند. رقص‌آرایی‌های سارابای نشان داده‌اند که رقص در هند نه‌تنها قادر است تمایلات زیبایی‌شناختی ما را بهبود بخشد و غنی‌تر کند، بلکه دیدگاه اجتماعی و روان‌شناختی ما را نیز تغییر دهد.

استاد دابو[2] یکی از معدود رقصندگان مدرن هند، آمیزه‌ای از تکنیک‌های هندی، که عمدتاً مبتنی بر کاتاکالی هستند، و رقص مدرن را به‌کار می‌گیرد. همچنین او یکی از نادر «هنرمندان اجرای شهری» معاصر است. مضامین رقص‌آرایی او در

1. Rasa
2. Astad Daboo

«اکنون» نهفته و از جامعهٔ شهری به سرعت در حال مدرن شدن هند سخن می‌گوید. دابو که یکی از پیشگامان رقص‌آرایی «ترکیبی» در جنوب شرقی آسیا به‌شمار می‌رود، فعالیت اصلی‌اش آگاهی دادن از اوضاع مدرن / پست مدرنی است که کارهایش در بین تماشاچیان ایجاد می‌کنند.

رقص‌آرایی چاندرالخا اساساً دیدگاه جهانی را نسبت به رقص هندی تغییر داده است. «تولد دوبارهٔ» او در ۱۹۸۵ با خلق «آنجیکا» منجر به ایجاد مجموعه‌ای از رقص‌آرایی‌های مهم در تاریخ رقص نوین هند شد. روش او، برخلاف تصور، وام‌گیری از منابع خارج از فرهنگ هند نبود بلکه عمیقاً ریشه در بهاراتاناتیام، نظم، کالاری رزمی و هاتایوگای روحی ـ روانی داشت. هنر او درون‌گراست تا جریان بیرونی انرژی را رها کند. از آثار مهم او می‌توان به «لیلاواتی»، تحلیلی از فرمول ریاضی باسکاراکاریا؛ «سری»، جستجویی در تصاویر زن؛ و «یانترا / نمودارهای رقص»، انتزاعاتی براساس توصیف «سریکاکرا» در «ساوندار یالاهاری» اشاره کرد. در هر سه این آثار چاندرالخا کنش متقابل پویایی بین نیروهای تنش و آرامش ایجاد می‌کند و این انرژی، کارش را سرپا نگه می‌دارد. تأثیر مهم او در تمرکز مجددش بر عناصر مینی‌مالیستی رقص هندی قرار دارد. آثار او به سطوح روشنفکرانه، اجتماعی و زیباشناختی گفتمان در هند می‌پردازند. از برخی لحاظ، این سبک منحصر به فرد است و بیانگر روشی تازه برای درک بدن و ارتباطش با ساختارهای حرکتی است، اما همان‌طور که او اغلب توضیح داده است، این سبک ملهم از مفاهیم فضایی است که بخش عمده‌ای از ویژگی‌های زیبایی‌شناختی هند است.

داکشا شت نیز نمایندهٔ فرهنگ رقص پست مدرن هند است. دو اثر معروف او، «یانجا» (۱۹۹۲) و «سارپاگاتی» (۱۹۹۶) منعکس‌کنندهٔ شیوه‌های جدید در حس است. «یانجا، اثری که مظاهر بسیاری را به خود دیده است، براساس رسوم «ودایی» اولیه پایه‌ریزی شد و جستجویی است برای دستیابی به جنبش‌های آیینی، اسطوره‌ای و مدرن. روش شت مبتنی بر ساختار نیست بلکه به روشی کاملاً سازمان یافته رشد می‌یابد. این روش تا حدود زیادی از چاو و کالاری گرفته شده اما از حیث سازماندهی فضا و استفاده از بدن بسیار «جامع» است. «ساپاگاتی» نیز براساس دیدگاه‌های «تانتریک» کوندالینی و سنت‌های روستایی پرستش مار، رقص‌آرایی بسیار دقیقی است که در آن سازماندهی بدن‌ها در فضا، تصاویری انعطاف‌پذیر

ایجاد می‌کند. کارهای شت نیز مثل آثار چاندرالخا نشان‌دهندهٔ تعادلی بین دوگانگی انفرادی / جمعی، حرکت / سکون و مثبت / منفی است.

بسیاری رقص‌آرایی‌ها قطعاتی انتزاعی ایجاد کرده‌اند که ریشه در اسطوره‌شناسی سنتی و طبیعت‌گرایی دارد. یکی از این موارد کار اخیر آنیتا راتنام است؛ «گاجانانا» (محصول ۱۹۹۶) ارائهٔ تصویری بصری است که به شمایل «گانسا» مربوط می‌باشد. اما از طریق انتزاعات مبتنی بر بهاراتاناتیام تفسیر شده است. این قطعه، احساسی کاملاً معاصر دارد؛ اگرچه اجرای مفاهیمش بسیار به اسلوب رقص نزدیک است. رقص‌آرایی‌هایی مثل کارهای راتنام نیاز هنرمند معاصر هند را برای بیان تجربیاتش از راه‌های مختلف، از جمله انتزاعات، آشکار می‌سازد. البته «رقص معاصر هند» فقط مُد دورهٔ پست مدرن نیست، بلکه پاسخی واقعی است به نیاز به غنا و پیشرفت هنرهای ارتباطی.

اگر پنجاه سال دیگر از هنر رقص را در این کشور پشت سر بگذاریم، باید روش‌هایی راکه در ۵ دههٔ گذشته به کارگرفته شده‌اند، ارج بنهیم. هنر جامع و مبتنی بر بدن جنبش‌هایی که نقشی مهم در ارتباطات، آیین‌ها و تحولات داشته‌اند باید به شکل تحریف نشده‌اش مورد استنناد، تحلیل، اجرا و احیا قرار بگیرد. همچنین در عین حال، تمایل آگاهانه به گسترش اهمیت زیباشناختی و اجتماعی این جنبش در کشور نیز باید ادامه یابد. اشتباه است اگر بگوییم ما بر سر دوراهی قرار داریم، چون گسترش از هر دو سو انجام می‌شود اما لزوماً یکدیگر را نقض نمی‌کنند. با اینکه تجاری شدن «نئوکلاسیک» اشکال امر واضحی است، نظم ساختار و رپرتوارهای سنتی باید دست نخورده باقی بماند. همچنین رقص نوین نیز باید از تقلید کورکورانه از رقص‌های غربی بپرهیزد. جهاتی که رقص در پنجاه سال آینده به سمت آنها حرکت خواهد کرد هیجان‌انگیزتر خواهد بود، چون تکرار و احیاء در دست‌های هنرمندان رقاص در سراسر هند مجال شکوفایی می‌یابد.

هنر؛ از افسون‌گری تا استنطاق

رانجیت هوسکوتی[1]

تمام جوامع خود را می‌آفرینند و جوامع استقلال یافته شاید بیشتر از بقیه این حالت را دارند(۱). جواهرلعل نهرو طی سخنرانی‌اش در ۵ آگوست ۱۹۴۷ بیداری شبه قاره را به سوی «روشنایی و آزادی» پس از دو قرن استعمار انگلیس نوید داد. اسطوره‌های رومانتیک روشنایی و زبان نزد ذهن‌های انقلابی و هنرمند، اهمیت حیاتی دارند: آزادی همچون بازیافت توانایی سخن گفتن پس از یک دورهٔ سکوت یا بردگی خود را نشان می‌دهد؛ و مدرنیته نیز مانند روشن‌گری پس از یک شب طولانی نبرد است.

به قول اولین نخست‌وزیر هند مستقل «لحظه‌هایی وجود دارند که در طول تاریخ به ندرت خلق می‌شوند. وقتی از کهنه به نو قدم می‌گذاریم، وقتی عصری پایان می‌پذیرد و وقتی روح ملتی که مدت‌ها سرکوب شده بود، رهایی می‌یابد». و درواقع این سخنان نهرو دقیقاً حال و هوای رایج آن زمان را ترسیم می‌کرد. به نظر می‌رسد ما نخواهیم توانست به طنین شگفت این بیان، بدون طعنه پاسخ دهیم، اما

1. Ranjit Hoskote

نهرو، ساز تطابق و همانندی را در سراسر هند و در میان تمامی طبقات مردم در دهۀ ۱۹۵۰ کوک کرد.

ظاهراً توافقی در مورد سرنوشت ملی با استفاده از ابزار شاعرانه، جذاب و فریبنده، ایجاد شده بود. نهرو توانست داستانی برای مردم نقل کند که حقیقت زندگیشان را تسخیر کرد و آنان را به آینده امیدوار می‌ساخت.

سودیپتا کاویراج[1] در مورد چنین مانورهایی معتقد است: «داستان‌گوی ناسیونالیست پاداش قصه را به برگزیدگان می‌دهد، آنهایی که براساس قوانین داستان مستحق آن تشخیص داده شده‌اند. ملی‌گرایی به وضوح از شخصیت قراردادی روایت برای ابلاغ پیام ایدئولوژیک خود استفاده می‌کند و از میان طبقات جامعه، از میان نسل‌ها، و از میان تمام تقسیمات سیاسی، یک قرارداد سیاسی وسیع، دایماً باز و دایماً تجدید شونده ایجاد می‌کند.»(۲)

قرارداد اجماع نهرو تا ۱۷ سال پس از وی تاب آورد؛ اما از زمان مرگ او، یعنی ۱۹۶۴، بسیار تصنعی و غیر قابل دفاع شد و تبدیل به یادگاری شکننده و آسیب‌پذیر از عصری اطمینان‌بخش شد. مقتضیات شکاکانۀ دولت مدت‌هاست شعر و رسالت داستان را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. تجزیه شبه قاره ـ پدیده‌ای که به دنبال استقلال آمد و در آن شب سرنوشت‌ساز زاده شد ـ به شدت دیدگاه‌های نهرو را زیر سؤال برد. طی نیم قرن آزادی، هند درگیر یک سری مشکلات زنجیره‌ای شد که شامل جنگ قدرت و ارزش، مسائل بغرنج اخلاق و اقتصاد، به حاشیه راندن گروه‌ها و تخریب هویت‌ها می‌شد.

این یک واقعیت است که لفاظی ناسیونالیستی و موج احساسات مردمی آن‌قدر امروزه غریب است که دولت ـ ملت دیگر کمتر به صورت یک ذات یکدست و بیشتر به‌صورت یک نیروی اجباری برای گردهم آوردن تمایلات تجزیه‌طلبانه درآمده است. یک حرکت موازی دیگر نیز برای تعدیل مشاجرات در تاریخ هنر هند پس از استقلال کاملاً مشهود است؛ این وضعیت در اظهارات کلمنت گرینبرگ به خوبی تصویر شده است: «وقتی جامعه‌ای در جریان توسعه‌اش توانایی خود را در توجیه اجتناب‌ناپذیر بودن شرایطش از دست می‌دهد، آنگاه باید آن

1. Sudipa Kaviraj

باورهایی را که هنرمندان و نویسندگان باید برای ارتباط با مخاطب به آنها تکیه کنند، تخریب نماید.

تصور چنین چیزی مشکل است. تمام مسائل مربوط به مذهب، قدرت، سنت، سبک و غیره زیر سؤال می‌روند و هنرمند یا نویسنده دیگر قادر به پیش‌بینی عکس‌العمل مخاطبش در مقابل نماد و اشارات به‌کار برده شده نیست.»[۳]

تعویض سبک و جهت

پنجاهمین سالگرد استقلال هند به ما مجالی می‌دهد تا رشد هنر هند پس از استقلال را مورد بررسی قرار دهیم: هنر معاصر هند مثل نیز دولت ـ ملت، سبک و جهات خویش، روند اجباری، تغییر موضع موضوعات رسمی و تعهدات مضمونی لحظات رخوت و راه‌های بیدارسازی شیطنت‌آمیز خود را تغییر داد.

در هنر نیز اصولی که سبب می‌شود این مسائل روبه زوال به‌عنوان هویت هنری بومی تداوم یابد، تجدید خاطره‌ای از آن فرهنگ ملی بود که برای هنرمند مطلوب بود و آزادی هنرمند را در مقابل نیروهای خام بازار تأمین می‌کرد. خارج از این کاخ مرمرین که تحت سلطهٔ این ساختار است، هنرمندان خود را ابراز می‌کنند و این کار را از طریق تجزیه، ایجاد پیوند و ادغام و استقلال از تئوری انجام می‌دهند.

با استفاده از شاخص فاصلهٔ زمانی می‌توان حداقل سه نسل از هنرمندان پس از استقلال را در هند امروز طبقه‌بندی کرد: اولین نسل (با نمایندگی توسط ام. اف. حسین، اف. ان. سوزا، اس. اچ. رضا، جهانگیر صبا والا، رام کمار، اکبر پادامسی، طیب مهتا، کریشن کانا و دیگران) طی دورهٔ اوج امپریالیسم نمو یافت، اما نسل دوم (به نمایندگی جوگن چودری، بوپن خاخار، گیو پاتل، سودیر پاتواردان، ویوان سوندارام، غلام محمد شیخ، نالینی مالانی و دیگران) عمدتاً هنگامی که نشانه‌های زوال سراسر امپراتوری بریتانیا را پوشانده بود، زاده شدند.

در سوی دیگر، نسل سومی قرار دارد که نمایندهٔ فرهنگ پس از استقلال معاصر است و اکثر اعضای آن در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به دنیا آمده‌اند؛ یعنی در زمان کشوری آزاد. اگر دو نسل اول را بتوان والدین و فرزندان استقلال دانست، نسل سوم را می‌توان نواده‌های آن به حساب آورد.

دیدگاه جهانی این نسل با اتفاقاتی مثل اعلام وضعیت فوق‌العادهٔ داخلی در

اواسط دهۀ ۱۹۷۰ (تجربۀ تلخ حکومتی مستبد تحمیل شده بر یک جامعۀ کاملاً دموکراتیک) و آزادسازی اقتصادی کشور طی دهۀ ۱۹۸۰ شکل گرفت.

دنیای ذهنی این نسل تحت سلطۀ گفتمانی است که ژاک لانگ آن را «امپریالیسم فرهنگی» خواند؛ به موازات آنکه دولت ـ ملت تسلیم نارضایتی‌های گونان و تفرقه‌انگیزش می‌گردد، بسیاری از شهروندانش به‌طور فزاینده به «حکومتی اطلاعاتی» که نفوذش از میان خطوط مجازی ارتباطات می‌گذرد و حریم‌های فردی و ملی وضع شده توسط اصول حاکمیت را درمی‌نوردد، روی می‌آورند. در این فضای اجتماعی پسامدرن، تعریف و تبیین مجدد و بحث‌انگیز «فرهنگ هندی» ضرورت تازه و مبرمی به خود گرفته است.

به منظور تشریح خط سیر هنر هند حین گذارش از شیوه‌های تصویرسازی مدرن به پسامدرن، باید ریشه‌های تغییر از مواضع ایدئولوژیک و رسمی تکوین یافته توسط دو نسل نخست هنرمندان پس از استعمار به مواضع هنرمندان جوانتر معاصر مانند آمیتاوا داس، آتول دودیا، جی. راویندر ردی، رنبیر سینگ کالکا، آرپانا گور و غیره را بیابیم.

شاید استعمال واژۀ نسل در اینجا تا حدودی گمراه‌کننده به‌نظر برسد: در حالی که این واژه دارای اهمیت ترتیب زمانی است، برای دلالت بر این نکته که همۀ اعضای یک گروه خاصی ضرورتاً هم‌سن و سال هستند به کار نمی‌رود بلکه برای تأکید بر شالکۀ مجموعۀ هنرمندانی که به واسطۀ نیت و بینش مشترکشان گردهم آمده‌اند، استعمال می‌شود.

هیجان آزادی

سرگذشت هنر معاصر هند در واقع از نیمۀ قرن هجدهم آغاز می‌شود. در بستر هند تحت استعمار (۱۹۴۷ ـ ۱۷۵۷)، تجربۀ مدرنیته به معنای هیجان آزادی از ظلم فرهنگ فئودال و سرگیجۀ گم کردن جهت بود، همانگونه که اطمینان نسبی سنت زمین‌داری ـ تجاری جای خود را به آشفتگی آغاز سرمایه‌داری داده بود. با اینکه مدرنیته در حال اعطای مزایای مرکز به کلبه روستایی بود، اما باعث ایجاد بحران اعتقاد شد: در میان آشفتگی و ناآرامی ایجاد شده، بی‌خانمانی روحی و جغرافیایی خود را آشکار ساخت و در ۱۹۴۷، هنگامی که خورشید استقلال بر دولت ـ ملت

شبه قارهٔ هند طلوع کرد، شدیدتر شد.

چنین شرایطی باعث ایجاد تمایلات و گرایش‌های متضاد در قریحهٔ هنری شد. مهمترین این تمایلات متضاد، در نیمه اول قرن بیستم، ناسیونالیسم فرهنگی بود. این پدیده سپس به شکل تعهدی به هنر مدرن اما کاملاً بومی یا هندی آسیایی در بین پیروان سبک بنگال درآمد: یعنی آن جمع زیباشناس اریستوکرات تجمل‌گرای اطراف تاگورهای جوراسانکو و سانتینیکتان، که از منابعی مثل نقاشی‌های دیواری آجانتا، مینیاتورهای مغولی و طومارهای تانگ[1] الهام می‌گرفتند.

تحت نفوذ آناندا ک. کوماراسوامی و ای. بی. هاول، هنرمند و نظریه‌پرداز آبانیندرانات تاگور پا به عرصه گذاشت تا هنرهای بومی و صنایع روستایی را به‌عنوان بهترین منابع سنت هند معرفی کند. طرفداران مکتب کوماراسوامی ـ هاول ـ تاگور به منظور القاء غرور ملی تلاشی دسته‌جمعی برای رودرویی با آکادمیسم غرب انجام دادند. به قول تاپتی گوها ـ تاکورتا[2]، این تلاش «تلاشی آگاهانه برای جازدن عامه‌پسندی به شکلی پاکیزه و ایده‌آل در حوزهٔ سنت بازسازی شده، به منظور ایجاد میراث گذشتهٔ «کلاسیک» و غرور سنت تحریف نشدهٔ موجود برای هنر هند بود.»(۴)

این تلاش باید دهه‌های بعد در هنر و اندیشهٔ افراد مثل جی. سوامی‌ناتان و ک. جی. سوبرامانیان انعکاس می‌یافت؛ اما مکتب بنگال خود در گرداب احساسات فرو رفت. متأسفانه همان‌طور که پارتا میتر می‌گوید، آبانیندرانات تاگور این سنت زیباشناسانهٔ سانسکریت را به‌عنوان اوج رضایت هنری تلقی کرد: در سیستم او، این حالت به صورتی «احساساتی، سوگوار و هذیان‌گونه درآمد.»(۵)

در دههٔ ۱۹۴۰ انتخاب‌ها انجام شده بودند. همان‌طور که در جای دیگر اشاره کرده‌ام، ناسیونالیسم فرهنگی که انگیزهٔ تأسیس مکتب بنگال بود، ضعیف شده بود: «این ناسیونالیسم که با هدفی سیاسی برای خلق مجدد تفکر آگاهانه آغاز شده بود، دیگر چیزی نبود جز تقلید همه‌جانبه از قریحه‌ای که هنوز به وجود نیامده، پروازی به سوی گذشته که قدمتی ساختگی را به‌عنوان راهنمای خود برای آینده‌ای روشن برگزیدند.»(۶)

1. Tang
2. Tapati Guha-Thakurta

نارضایتی هنری با چنین دورنمایی سترون، از درون و همچنین بیرون این دایرهٔ جادویی فوران کرد. شماری از افراد طرفدار تجددگرایی که علیه حال و هوای «غروب آفتاب هند» آبانیندرانات شوریده بودند، شروع به جستجو برای واقعیات ناشناخته کردند: رابیندرانات تاگور برای خلق آثاری از آشفتگی خیال به اعماق روح نفوذ کرد؛ آمیرتا شرگیل و بینود بیهاری موکرجی، نوعی رمانتیسم روستایی برای بیان آیین‌ها و زحمات زندگی در روستا به‌وجود آوردند؛ جامینی روی شبیه‌سازی عامهٔ دنیوی پاتا ـ چیترا را به‌عنوان مسیر خود برای راهیابی به هزارتوی فرهنگ مردمی برگزید.

در دو دههٔ ابتدایی استقلال، این مسائل موقت بود که آثار هنرمندانی که علناً با قرایح مخاطب، ناشی از قواعد محتاطانه، اگرچه مبتذل هنر آکادمیک در تقابل بودند را تغذیه می‌کرد.

این مخاطب توسط داستان‌های فرانسیس نیوتن سوزا در مورد پادشاهان، کشیش‌ها و خدایان ـ مقامات مذهبی که منحرف و مسموم می‌شدند و شکوهی شیطانی داشتند ـ مورد توهین قرار می‌گرفتند. در حالی که سوزا موجودات بی‌ریشهٔ اسیر هوای نفس را که در سیستم جدید پا به عرصه گذاشته بودند مورد تمسخر قرار می‌داد، پادامسی انسان گریزپای بی‌قدر شده را از جریان تاریخ بیرون کشید و او را به یک شمایل تبدیل کرد: پیامبران مجسمه وار او با نور و شگفتی از دنیای دیگری وارد می‌شدند.

از سوی دیگر ام. اف. حسین به سوی رمانیسم شاعرانهٔ عامیانه رفت و این کار را از طریق مدیحه‌سرایی برای الهه‌های زمینی‌ای انجام داد که با اسب‌های نر به مبارزه برمی‌خاستند؛ همکار او موهان سامانت مجموعه‌هایی خلق کرد که در آن نقاشی، مجسمه‌سازی تحت نیرویی بدوی و بربری هدایت می‌شدند و این نیرو، نیرویی خودکهن است که در مقابل تغییرات انتزاعی هویتی پیچیده‌تر قرار گرفته است.

در همین اثنا، ناظران هندی شروع به درک بار اضطراب شهری کردند که الهام بخش قصه‌های رمزی رام کُمار و نقاشی‌های او بودند که دنیای جنون‌آمیز کارمند و کارگرانی که تبدیل به آلت دست و ولگردهایی سرگردان در وادی صنعت شده بودند را نشان می‌داد. این ناظران همچنین می‌توانستند به آثار جهانگیر صباوالای

ایده‌آلیست روی آوردند که مناظر وسیعی را به نمایش می‌گذارد که در آن افق زخم خورده با ابرهای گداخته پوشیده از نور ماورایی روشن شده است.

با چشمانی تازه رها شده، هندی‌های دهۀ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ کریشن کانا را طی سفرش از تجربۀ حوزۀ تاریک سیاسی به انتظار هیجان‌انگیزی که تصویر موسیقی‌دانان و پیشوایانش را متمایز می‌کرد، دنبال کردند. طیب مهتا نیز با کارهایی دربارۀ حیوان دربند و در حال مرگ، انسان از ارج افتاده و اسیر در مغاک سقوط آزاد، مردم را تکان داد.

بسیاری از این نقاشی‌ها و مجسمه‌سازان در ارتباط با گروه سیلپی چاکرا[1] بودند که حتی قبل از استقلال در دهلی‌نو فعال بودند و همچنین گروه هنرمندان پیشرو که در ۱۹۴۸ در بمبئی شروع به فعالیت کردند. اغلب آنها زمان قابل توجهی را در اروپا و امریکا گذراندند و تحت تعلیم سنن غربی قرار گرفته و مهارت‌هایشان را تقویت کردند. این هنرمندان که محدود به برنامۀ خاصی نبودند، تاریخ و افسانه، برون‌گرایی ستیزه‌گرا و درون‌نگری عرفانی را متناوباً برگزیدند.

این وضعیت اولیۀ مدرنیست هند، باعث ایجاد تنشی دوگانه شد: فشارهای ایدئولوژیک ایجاد شده توسط مدرنیته در شکل اجتماعی و اقتصادی خاص هند از یک سو و شرطی شدن توسط میل تشدید به هماهنگی با زیبایی‌شناسی مدرن آمده از پاریس، لندن، نیویورک و مونیخ از سوی دیگر.

حتی وقتی که این هنرمندان واسطۀ نفوذ مدرنیسم اروپایی ـ امریکایی بودند، باید با فشارهای فوری‌تر یعنی نیاز مردم پس از استقلال به یک هویت ملی کنار می‌آمدند. آنها چطور باید فشارهای ایدئولوژی را با قوۀ تخیل تعدیل می‌کردند؟ آنها چگونه قادر بوده‌اند بین بلندپروازی‌ها و عوارض مختلف تردید، حقارت و حساسیتی که مربوط به شرایط پس از استقلال است و بر آنها تحمیل شده، آشتی برقرار کنند؟ این دوراهی‌ای بود که مدرنیسم در هند پدید آورد.

این شرایط خاص فرهنگی، هنرمندان را به سمت نخبه‌گرایی و «غربزدگی» کشاند: آنها تحت تأثیر مسئله مخاطب قرار گرفتند. آنها به چه نوع اجتماعی دست یافتند؟ آنها چه نوع مداخله‌ای در فضای عمومی داشتند؟

---

1. Silpi Chakra

چند دهه بعد گیتا کاپور، بحران اعتماد به نفس این هنرمندان را به شکلی که خود هیچ‌گاه ننوشته بودند، بیان کرد: «اصالت نه‌تنها صداقت درونی، بلکه اهمیت اجتماعی را نیز شامل می‌شود؛ همچنین قریحهٔ زیباشناسانه و تأمل گذشته‌نگر خود و مانیفیست و جهانی در اثر هنری را نیز در برمی‌گیرد. چنین هنری، حداقل به‌صورت بالقوه، یک نماد فرهنگی خواهد شد؛ نمادی برای اجتماع زنده.»(۷)

مدرنیست هندی به‌طور رسمی از منبعی اکسپرسیونیستی سرچشمه می‌گیرد: اصطلاحات غالب، تصویر منفرد شمایل، روایت اسطوره‌ای و تمثیل‌های ملی بودند. غریزهٔ مدرنیست هندی محافظه‌کار بود و به شدت خلوص ترکیب‌بندی در تصویر را مورد توجه قرار می‌داد و آن را در بردارندهٔ معنا، به‌عنوان جزئی جدامانده از تاریخ اما به شکل نوینش که یادگار اعصار، سبک‌ها و گرایشات بوده، می‌دانست.

از لحاظ ایدئولوژیکی، مدرنیست هندی در این مرحله درگیر ساخت یک زیبایی‌شناسی ماندگار ملی و مدینهٔ فاضله‌ای با مضامین هویت تمدنی منحصر به فردی بود که از طریق نقوشی مصور نشان داده می‌شد.

اگرچه هنرمندان هند اینترناسیونالیست بودند، اما نسل اول هنرمندان پس از استقلال همچنان در آرزوی خلق یک زیبایی‌شناسی بومی باقی ماندند. این کاوش اغلب بدین معنا بود که زبان خاص آنها ــ شمایل حماسی، روایت اسطوره‌ای، کنایات ملی ــ چهرهٔ رهایی‌بخش و دگرگون‌کنندهٔ هدف آنها را از دست داد و به جای آن تصنع ساختگی و شکوه رسمی کلاسیک را به‌دست آورد.

چالشگران آوانگارد

اکنون دیگر مجادلات بزرگ بومی از میان برداشته شده است؛ تا اندازه‌ای به دلیل اتمام تاریخ مصرف داخلی‌شان و نیز تبدیل آنها به تعصب، اما بیشتر به این خاطر که تغییرات پایه‌ای از دهٔ ۱۹۵۰ تاریخ هنر و خود تاریخ را در برگرفت. به محض اینکه اولین نسل هنرمندان پس از استقلال زبان زیباشناسی خاص خود را پیدا کردند ــ به عبارت بهتر، بر گنجینهٔ محدود علایم احاطه یافتند ــ تفوق آن طی جنبش‌های مختلف آوانگاردیست از سوی نسل‌های بعد مورد تهدید قرار گرفت.

این چالشگران الگوهای پذیرفته شامل حداقل ۴ گروه اصلی بودند: هنرمندانی که حول گروه ۱۸۹۰ جی. سوامیناتان تشکیل شده بودند؛ تجریدگرایان

و نئو ـ تانتریسیست‌ها[1]؛ و گروه نقاشان و نویسندگانی که آزادانه حول هستهٔ دانشکدهٔ هنرهای زیبایی دانشگاه مهاراجه ساياجی بارودا می‌گشتند.

از طریق شبکه‌ای به هم پیوسته از مجادلات، این گروه‌ها پیشنهاد نقد کوبندهٔ تجددطلبان و معاصرانشان را دادند. این کار درگیری با هنر از طریق ذهنیتی جایگزین و منطق تاریخی بود که منجر به ظهور نوعی دیگر از مدرنیسم شد.

از دیدگاه جی. سوامیناتان هنر واقعی معاصر هند تنها می‌توانست از طریق پشت سر گذاشتن مرزهای مدارس و گالرهای هنری مرکز رشد کند و خود را در منابع هنر عامه و قومی غرق نماید.

یکی از تصاویر ادبی به یادماندنی سوامیناتان، هنرمند ـ ساحری است که جلوی خورشید، سمبل حال و هوای قداست‌آمیز خاطرهٔ نیاکان ما، ایستاده است؛ تأثیر الهام‌بخش بارنت نیومن و مارک روتکو به وضوح در مفهوم اسطوره‌ای نخستین، ازلی و والایی که در این منظره وجود دارد، دیده می‌شود.

در یکی از موارد بسیار بارورسازی که در پیشرفت هنر معاصر هند نقش داشتند، سوامیناتان تحت لوای آبانیندرانات لطیف‌تر کار کرد؛ سبک هرج و مرج سورئالیستی آغاز شده توسط او بعدها باعث ایجاد انرژی و شهوت شد، که در کارهای مانجیت باوا، جرام پاتل، همت شاه، لاکسمن گود و مرینالینی موکرجی به بار نشست.

تجریدگرایان و نئو ـ نانتریسیست‌ها (که شامل وی. اس. گایتونده، نسرین محمدی، لاکسمن شرشتا، بیرن دی، غلام رسول سنتوش و رضا در دورهٔ پسا ـ تجدداش می‌شد) نیز به دنبال الگویی برای رهایی از بار توصیف و ایدئولوژی بودند و آن را در نمودارهای مقدس کیش‌های دگراندیش تانترا[2] یافتند که حاوی بازی آزاد شکل‌های مرقع، خلوص سادهٔ خط و هوس و حتی نحوهٔ بیان پر شور رنگ جدای از معنای عینی بود. این درگیری‌ها در هیروگلیف‌های بی‌ثبات پراباکارکوتل و ترکیبات محکم مِهلی گوبای که حول درون‌مایه‌ای غوطه‌ور دور می‌زند، به اوج کمال خود می‌رسد.

غنایی‌گرایی مشابهی نیز در هنرک. سی. اس. پانیکر وجود دارد که آن را توسط

---

1. Neo-Tantricists
2. Tantra

رویکرد نگارگری مشابه دیوارنویسی، شوخی با آیین‌ها و نت‌گذاری نیمه علمی، طنزآلود کرده است و در نتیجه به نوعی سطح تصویری چند لایه دست یافت.

هدف پرسش‌های پانیکر در مورد گذشته، مثل یادآوری‌های سوررئالیستی نسبتاً واضح پراباکار باروی از منظره‌سازی به‌عنوان موزه‌ای از ایده‌های روبه زوال، مشخص کردن زمینه‌ای بود که در آن هنرمند هندی قرن بیستم می‌توانست در آن با میراث مختلط خود مواجه شود و در این مواجههٔ پرثمر سهمی داشته باشد.

چهارمین دسته از گرایش‌های آونگارد مورد بررسی ـ که اغلب، اما نه به درستی، گروه بارودا نامیده می‌شوند ـ با غلام محمد شیخ (که عضو گروه ۱۸۹۰ سوامیناتان بود) بوپن خاخار، ویوان سوندارام و نالینی مالانی آغاز شد، مخالفانی که آنچه آن را تعالی‌گرایی محدود و تهی می‌دانستند یعنی شکست هنری شهامت پیشینیان خود، نفی می‌کردند. آنها در حالی که خود را از قصه‌های باشکوه نمادشناسی بومی و ایده‌آلیسم تجریدی دور نگه می‌داشتند، بر آرزوی خود برای مشارکت در واقعیات جامعه‌شان پافشاری می‌کردند؛ آنها تحت تأثیر اعجوبه‌های هنر مردمی و نئو ـ دادایی مثل دیوید هاکنی و رون کیتاجی، راشنبرگ و جاسپر جونز، تلاش کردند مردم را در حالات زندگینامه خود نوشت ترسیم کنند، چون فضایی احساسی از طریق داستان‌ها و حکایات در حال به‌وجود آمدن بود.

این هنرمندان با تأکید بر یک موضع موقتی ـ احساس یک مکان خاص که می‌تواند با وجود این، ترس از ارتباطات احساسی و ایدئولوژیکی را با خود بیاورد که آن را با جهانی وسیع‌تر مرتبط می‌سازد ـ فضای هنر را گسترش دادند تا بعدی گفتگویی را نیز در برگیرد و با تفاوت اندکش با تنهایی ترس، نوستالژی و صمیمیت، شناخت حضور انسان تنها (در مقابل مافوق بشر) به‌عنوان اولین قدم به سوی تغییر انقلابی جهان، نوعی رهایی سکولار، تجسم یابد.

این هنر گیو پاتل و سودیر پاتواردان ـ که در دههٔ ۱۹۸۰ از گروه بارودا جدا شدند ـ است که در آن تصریح برگرفتاری انسان به اوج خود می‌رسد. نقاشی کردن انسان (با تمام آسیب‌پذیری، سر درگمی و اصرار بر زنده ماندن) بیانگر تأکیدی بر مسئولیت اخلاقی و یکدلی در حیطهٔ اجراست. همین‌طور، کشیدن فضایی خاص ـ ثبت تغییراتش طی دوره‌ای از تغییرات شخصی و تاریخی آشفته ـ نیز برخورد با منظره با دقتی عاشقانه است تا یک جاه‌طلبی بهره‌کشانه و فاتحانه.

به همین خاطر این گروه از هنرمندان با به تصویر کشیدن راننده‌ها، کارگردان، باربرهای راه‌آهن و زنان ماهیگیر (جاودانه کردن مقاومت این افراد بدون رمانتیک کردن تراژدی آنها) امکان فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی برای خود فراهم آوردند. در مسیری موازی و با میراثی متفاوت از گروه بارودا، بیکاش باتاچارجی و جوگن چوداری، آرپیتا سینگ و آنوپام سود نیز به زبانی استعاری دست یافتند که در آن تصویر انسان، هدایایی از طنز سوررئال، شور جنسی یا ناآرامی معماواری را در دست داشت.

گروه بارودا تحت تأثیر هنرمند و استاد ک. جی. سوبرامانیان (که گذشته و قریحه‌اش او را به شدت به شانتینی‌کیتن، آکادمی معروف هنرهای وابسته به رنسانس تاگوری، مربوط می‌ساخت) و به خاطر روش‌ها و موضعات غیر معمولش، خصوصاً آنها که بازار سنتی و باسمه‌ای را در دست داشتند، برای خود احترامی کسب کرد. این رفتار خاص به نسل بعدی هنرمندان منتقل شد ـ همراه با نکوهش جی. سوامیناتان از تفاوت مرتبه‌ای و نامتوازن ایجاد شده بین هنرمندان و صنعتگران توسط سلیقهٔ بورژوازی ـ و امروزه خود را در مهارت‌های فراوان هنرمندان و هنرجویان «هنر والا» در مرکز نشان می‌دهد.

هنر در زمان اغتشاش

نسل سوم هنرمندان پس از استقلال هند هیچ تجربه مستقیمی از استعمار ندارند. بسیاری از این افراد ادعای جهت‌گیری پسا مدرنیستی دارند و در کارهایشان هیچ ردپایی از احساس گناه ـ به خاطر هنرمند بودن و نه ملت‌ساز بودن ـ که در کارهای پیشینیانشان دیده می‌شد، وجود ندارد. این نقاشان، مجسمه‌سازان و کارگذاران که برای خود اعتماد مقتدرانه‌ای در گنجینهٔ میراث فرهنگی دنیا کسب کرده‌اند، هیچ تردیدی در حمایت از اینترناسیونالیسم نوینی که سلمان رشدی در مقاله‌اش «سرزمین‌های خیالی» به آن اشاره می‌کند، ندارد: «هنر خواهش ذهن است و تخیل وقتی آزاد باشد بهتر عمل می‌کند. نویسندگان غربی همیشه آزاد بوده‌اند که موضوع، فضا و قالب را خود انتخاب کنند. هنرمندان بصری غربی در این قرن با خوشحالی مخازن افریقا، آسیا و فیلیپین را کاویدند. من اطمینان دارم که ما نیز باید به خود چنین آزادی‌ای را هدیه کنیم.»[۸]

این اینترناسیونالیسم است که آنان را قادر می‌سازد در عصر اغتشاش باقی بمانند و رشد کنند و به آنها اجازه می‌دهد به اطلاعات دست یابند و امپریالیسم فرهنگی‌ای را که بازار جهانی بر هند تحمیل کرده براندازند. اینترناسیونالیسم مهارت و ظرافت مورد نیاز برای راهیابی به الگوی بازار مصرف‌گرا را به آنها منتقل می‌کند و در عین حال امکانات تجدید حیات فرهنگی را نیز فراهم می‌آورد.

اینها استعدادهایی هستند که آنان را تجهیز کرد برای درک فضاهای خالی در عصری که نزاع‌های قدرت خانمان‌برانداز، جنگ‌های ضعیف و انهدام زیرساخت‌ها آن را مغشوش ساخته است: دوره‌ای که در آن حکومت تبدیل به آسیب‌شناسی شده است. این وضع ناگوار به خوبی توسط جامعه‌شناس شهری پاول ویریلیو(۹) توصیف شده است. او می‌گوید در زندگی ما سرعت ارتباطات فوری و دور از دسترس بودن حرف اول را می‌زنند؛ فوریت و بحران فزاینده، شرایط عادی جامعه ما هستند و اعمال ما تحت ناامنی مضر و فرساینده در حال انجامند.

این هنرمندان در مکان‌های مختلف و حول مراکز متفاوتی در حال کارند: بمبئی، بارودا، کلکته، مدرس، دهلی‌نو، لاکنهو، ویساکاپاتنام. آنها که متوجه ناپایداری و بی‌ثباتی هویت فرهنگی خود شده‌اند، زیرکانه در حال تجربهٔ زبان رسمی منتخب خود هستند. آنها زبان‌های متفاوتی را امتحان می‌کنند و در گرایشات خود چند رشته‌ای‌اند؛ اغلب اوقات قالب‌ها را کنار می‌گذارند تا از طریق گردهمایی و معرفی در جمع حرف‌های خود را بزنند.

آنها در حالی که خود را وقف نمودارها، گردهمایی‌های چند رسانه‌ای و ... می‌کنند، در عین حال روش‌های نوینی را غیر از سبک‌های سنتی تجریدی، نقاشی و مجسمه‌سازی روایی به‌وجود می‌آورند. برخلاف تعصبات ترکیب‌بندی پیشینیانشان، آنها کارهای پر خطر بداهه را ترجیح می‌دهند. این انتخاب خطرات خاص خود را دارد؛ اگر ترکیب‌بندی از مخاطرات فطری فرمول رنج ببرد، بداهه اغلب به پردازش عالی از تصویر طراحی شده منجر می‌شود، پیشنهادی اغواکننده که از اصطلاح‌نامه‌های عمومی کاتولوگ‌های نمایشگاه‌های نیویورک، ونیز، پاریس و کاسل گردآوری شده است.

اگر تاریخ را در لابه‌لای فضایی نمایشگاه‌ها جستجو کنیم، این هنرمندان جوان، جسورانه اما نه موشکافانه، از الگوهای ذهنی هنرمندان معاصر غربی وام

می‌گیرند: آنها برای عنوان کردن مجموعهٔ شگفت‌انگیز گزینه‌های عرضه شده توسط تجربه‌های معاصر، مجموعه‌ای از تکنیک‌های مونتاژ را برگزیدند. اگرچه ممکن است مفاهیم فضا و متن به نظر ناظرانی که به سبک قدیمی و رایج نقاشی عادت کرده بودند، عجیب برسد، اما اینها نشانه‌های زیبایی‌شناسی نوظهوری هستند که باید سبک‌های تازهٔ ویرایش واقعیت جهان‌شمول را ابداع کنند. در این پازل هستی‌شناختی، تصاویر تلویزیونی و باران گرافیت، عناصری هستند که به اندازه مینیاتور جهانگیری و کلاژهای ماتیسی[1] اهمیت دارند.

برای تصحیح جمله(۱۰) هاین[2]، باید بگوییم اینها ابزاری تجربی‌اند که هنر را از طریق زبان‌های بومی از حالت طبقاتی خارج می‌کنند و در این راه خود را توسط استراتژی‌های التقاطی، چند کانونی و کثرت‌گرایی به نمایش می‌گذارند. و اگرچه ممکن است و لوله‌ای از تنوع به‌نظر برسد و هر هنرمندی به زبان خاص خود سخن بگوید، اما آنها ادعا دارند توجه تماشاگران است که اهمیت دارد.

دوشامپیزم[3] جسورانهٔ آنها در نوسان بین اصول هنری و احساس تماشاگر به خوبی در گفتهٔ براندون تیلر در مورد هنر معاصر، به چشم می‌خورد. او اعتقاد دارد هنر معاصر بر سر دوراهی قرار دارد: «از یک‌سو، تمایل به در برگرفتن تصاویر و ارزش‌هایی که به روش غنی و ماهرانه با جمع بسیاری سخن می‌گوید، از سوی دیگر، نیاز به تقویت روش مفهومی با به خدمت گرفتن تکنیک‌های فرمول‌بندی نشدهٔ تجاهل، رازآمیزی و جابه‌جایی توقعات معمول فرهنگ.»(۱۱)

تداخل‌های غیر قابل پیش‌بینی

با اینکه پیشینیان پسا مدرنیست‌ها در جستجوی عناصر تراژیک ـ کلاسیک یا حماسی ـ انقلابی بودند، اما خود آنها اکنون تأکیدشان بر طنز، روانی لغوی و ناپایداری معنایی است. آنها می‌گذارند منابعشان یکدیگر را از سر راه بردارند و تماشاگر را به سهیم بودن در اثر هنری ترغیب می‌کنند تا اینکه او تنها مصرف‌کننده‌ای غیر فعال باشد. هنرمندان معاصر هند به‌نظر می‌رسد در حال

1. Matisse
2. Heine
3. Dechampism

فراموش کردن بازتاب‌های ایدئولوژی انسان هستند و خود را با شادمانی به‌دست غریزهٔ انسانی می‌سپارند.

امروزه کار هنری نه به‌عنوان کاری از پیش ارزش‌گذاری شده، بلکه به‌عنوان مداخله‌ای پیش‌بینی نشده بین چارچوب و دنیا دیده می‌شود. بدین گونه، کار هنری با محل استقرارش مذاکره می‌کند و روابط مختلف بین هنر و واقعیت و هنر و تاریخ را شرح می‌دهد. این برداشت از هنر به‌عنوان یک عمل ذهنی تا سرگرمی و یا آموزش اخلاق، بخشی است که بسیاری از هنرمندان جوان آگاهانه آن را انجام می‌دهند.

نقل‌قول ابزار مورد علاقهٔ این هنرمندان است: وقتی آتول دودیا، سزان را با دیوید هاکنی و بوپن خاخار در هم می‌آمیزد، هجوی دوست‌داشتنی را به خدمت می‌گیرد اما به نیروی طلسم نیز متوسل می‌شود. وقتی رابنیر سینگ کالکا تصاویرش را به زبان افسانه کدگذاری می‌کند و آنها را با فناوری همگام می‌سازد، خواهش را با خاطره و تجربه را با میراث میزان می‌کند. آمیت آمبالال نیز همین مسیر را ادامه می‌دهد؛ از جمله وقتی که حملهٔ طنزآلود خود را با کشیدن شهری مذهبی نشان می‌دهد و در آن جوکی‌ها و گدایانی را تصویر می‌کند که روبه بالا می‌روند و قهرمانان نیمه مقدس ناتوارا پیچوای را تشویق می‌کنند که معابد خود را ترک گویند و به سوی قلمرویی حرکت کنند که با فضاهای بستهٔ مادی امروز احاطه شده است.

در همین اثنا امواجی نیز از سوی رشته‌های قدیمی‌تر ساطع می‌شود، به‌طوری که می‌توانیم رد دگرگونی‌ها در علایق قدیمی‌تر مثل چشم‌انداز بصری تجریدی و گریز از آلودگی صنعتی را دنبال کنیم؛ در زمینه سبک‌ها نیز، بسیاری از هنرمندان جوانتر در نوعی سوررئالیسم هیروگلیفی با هم مشترکند که از پیشینیانشان به ارث رسیده و اغلب به زبان شوخی و به‌صورت اپیزودهای کوچک و یا از طریق اشکال ضد قهرمانی، جدا افتاده در یک تابلو، خود را نشان می‌دهند. بزرگترین دین هنرمندان نوین به پیشینیانشان نوعی انرژی استعاری است، یعنی انرژی بیان نمادین که این هنرمندان را قادر می‌سازد برای خود دستورالعمل‌هایی داشته باشند که در آن جای پایی از سنت دیده شود.

این روند میانجیگری زیبایی‌شناسی در برگیرندهٔ بهره جستن هنرمند از زنجیرهٔ تبادلی است که دوگانگی‌های تمام سطوح فرهنگ هند را به هم متصل می‌کند.

هنرمندان معاصر هند تقریباً دقیقاً همانند سنت‌های قاطع و محبوب اندیشهٔ مذهبی هند عمل می‌کنند؛ یعنی سامان‌دهی انتقال مفهوم، ایجاد ترکیبی بین اصول متضاد کلاسیک و بومی، شرع و فرهنگ عامه، سلسله مراتبی و مردمی، مذهبی و غیر مذهبی، زاهدانه و هواپرستانه، مشفق‌آمیز و بازی‌گونه.

نسل سوم در حالی که خود را در این تأثیر متقابل جدلی و پارادوکسی بازسازی می‌کردند، تمایل به زیباشناسی را با ضرورت سیاسی همراه نمودند و تفریح را به کار وکارناول شادی را به ماشین متصل کردند. در حالی که اشکال تمدن صنعتی در آثار هنری‌اش بزرگ به‌نظر می‌رسید، بت‌ها نیز از معابد رخت برجستند.

به همین دلیل کریشنا ماچاری بوس موزه‌ها را در زمانهٔ مفهوم باوری به زمین‌های بازی متصل کرد در حالی که ان. پوشپامالا (که مینی مالیسم و نیروی هنر را زمینهٔ کارش قرار داده است) تاریخ خشونت و ظلم را از طریق الفبای سلاح و مجموعهٔ کتاب‌های سوخته ثبت می‌کند. ویوان سوندرام، که عقایدش باعث راهیابی او به این نسل می‌شود، بناهای یادبودی از تخریب تاریخی و تحمل انسان با ابزار مکانیکی مثل فلز و روغن موتور خلق کرد.

آمیتا داس زبان ادیبانه را با فرهنگ عامه می‌آمیزد و مفاهیم مورد نظرش را در قالب دیوارنگاری تا نقاشی متحرک به نمایش می‌گذارد. سفالینه‌ها و سرهای فایبرگلاس جی. راویندر ردی با ورقهٔ طلا که صورتی رنگ شده‌اند به خوبی تضاد هنر والا و بازاری را به نمایش می‌گذارد.

به همین شکل جیتیش کالات، توشار جواگ و کاوشیک موگوپادیای از تحریکات ضد زیبایی‌شناسی به‌وجود می‌آیند و توجه تماشاگر را از نتیجه و محصول به روند ایجاد کار هنری جلب می‌کنند و این کار را با تأکید بر عمل ساختن و افشا کردن وصله‌ها و بخیه‌ها، خراش‌ها و علامت‌هایی که هنرمند را یک ابداع‌گر نشان می‌دهد، انجام می‌دهند. کارهای آنها علی‌رغم ظاهر خشن‌شان نوعی ظرافت و شوخ‌طبعی دارد که باعث می‌شود کارشان در جایگاهی بین کار هنری و کار بی‌ارزش قرار بگیرد.

این هنرمندان با احیاء اصل بازی یا «لیلا» به‌عنوان یک اصل جدی ساختن، عمل کردن و تأثیرگذاردن و به‌عنوان اولین حرکت به سمت خلق یک واقعیت موازی ـ فضایی ایجاد می‌کنند که در آن تئاتر، آیین‌ها و سیرک همگی می‌تواند در

یک زمان عرضه شوند. تحت راهنمایی‌های این افراد می‌توان اسطوره‌های معمول را مورد بحث و بررسی قرار داد و در عین حال اسطوره‌های تازه خلق کرد. در این کارها ما می‌توانیم یک کار هنری کامل یعنی گسامتکونسورک[1] ببینیم که به روش نشانه‌گذاری و قطعه قطعه اجرا شده است.

با رجحان معنای درونی به معنای تجریدی و فوق طبیعی، کار هنری وسیله‌ای برای بیان رؤیاروییهای زیبایی‌شناسی می‌شود که به تماشاگر قدرت می‌دهد، خود مفهوم را دریابد. نتیجهٔ این مانورها نیز غیر رسمی کردن و دموکراتیک کردن هنر است.

جاهای دیگر تخیلی

اسطورهٔ مدینهٔ فاضله در آثار هنری بسیاری از هنرمندان امروز هند دیده می‌شود. این حوزه‌های تخیلی شامل ساختن دورنمایی در کلاژ انتزاعی است، مثل کارهای آجای دسایی، و نیز Wastescape آمیخته شکل گرفته از تعارض بین نیروهای اجتماع روستایی و توسعه صنعتی، مثل کارهای آکیتام واسودیوان. همچنین این حوزه‌ها شامل مناظری می‌شود که به شکل نقشه‌ای برای کشف سیارات دیگر هستند، مثل کارهای آر. ام. پالانیپان.

سبک تصاویر در چشم‌انداز، که برای وفق یافتن با مقتضیات محیط به شدت تغییر یافته تعدیل شد. در آثار هنرمندانی مثل آتول دودیا، آپوروا دسایی و وی. رامش به اوج خود می‌رسد. دودیا راهی را از فتو ـ رئالیسم به روایت مونتاژی پیموده که در آن هماهنگی ترکیب‌بندی عمداً توسط عنصر توهم، به شکل ناپایدار در می‌آید. دسایی نیز مناطق حومهٔ شهر را از طریق عکس‌های نقاشی شده مناظر صنعتی که لبه‌های شهر در حال گسترش را می‌خورند، نشان می‌دهد؛ رامش نیز تصویر مرد ماهیگیر را در حال مبارزه علیه عناصر طبیعت به تصویر می‌کشد.

در حالی که در مجموعه آثار سودیرپاتواردن و گیوپاتل ممکن است تأثیرات قوی از هر سه این هنرمندان به چشم بخورد، اما روش شوخ‌طبع بوپن خاخار نقش مهمی در پرورش دودیا به‌عنوان یک نقاش داشته است.

---

1. Gesamtkunstwerk

سی. داگلاس، بایجو پارتان و آمیتاوا داس در ویرانه‌هایی مابین دنیای پیشین و معاصر زندگی می‌کنند. هنگامی که آنها شرایط وجودی را به تصویر می‌کشند، موضوعات بزرگ را به اشکال میناتوری خلاصه می‌کنند و در این راه از تصویر انسان به‌عنوان ابزاری نسبی بهره می‌برند. آنها از کتیبه‌های کهن و دستنوشته‌های قدیمی و نشانه‌شناسی‌های مرموز الهام می‌گیرند و جنبه تجاری نقاشی را نیز مدنظر دارند. آثار آنها با شعایر پس از مرگ، فضاهای آستانه‌ای و توتم‌ها سروکار دارند.

نقش یک راوی، که دنیا را در شبکه‌ای از نمادهای عجیب می‌تند، نیز مورد توجه بسیاری از نقاشان جوان معاصر است. در کارهای آمیت آمبالال، آناندا جیت رای، رانبیر سینگ کالکا و بابو خاویر نوعی پیچیدگی کاریکاتوری در داستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها و فرهنگ عامه ایجاد شده است. آمبالال شاید از هواداران بوپن خاخار به نظر برسد. سورئالیسم «رای» به همان اندازه که مرهون مبالغهٔ عجیب و غریب جورج گروز است، مدیون آشفتگی‌های آگاهانه و محتاطانهٔ پراباکار باروی نیز می‌باشد.

در حالی که کالکا جادوگری است که اجازه می‌دهد حیوانات، انسان‌ها و جهان فناوری به شکلی عجیب درهم آمیزند، نقاشی‌های خاویر نیز با تعامل شهوانی انسان و حیوان زنده است؛ اختلاط نژادی این دو معجونی پدید می‌آورد که در آن باغ بهشت تبدیل به باغ لذات زمینی «بوسچ»[1] می‌شود.

هنرمندانی مثل جایا شری چاکراوارتی، جایاگانگولی، آنجودودیا، آرپا ناکار و رخا رودویتیا با دنبال کردن رگهٔ سؤالات از سرگذشت خود در قلمرو جنسیت مؤنث خود، تصاویری ارائه می‌دهند که در آینه‌ای غبارگرفته از تقابل بین خواهش‌های نهانی و نقش اجتماعی پنهان شده است.

علایق چاکراوارتی پرواز و اشکال عاشقانه است، اما غول‌های نیمه انسان، نیمه گیاه گانگولی بعد خشنی از جنسیت زن را به نمایش می‌گذارند. آنجو دودیا به نارضایتی عمیق از جنس خود، یعنی یک نقاش زن بودن، اشاره دارد؛ او دنباله رو فریداکاهلو و آمریتا شرگیل است اما با هاله‌ای که دور آثار خود می‌بافد از شادی‌ها و جلوه‌فروشی‌های آنها فاصله گرفته و به بی‌قراری‌ها و عدم قطعیت روی می‌آورد.

1. Bosch

آرپا ناکار و رخا رودویتیا روی هم رفته درکارشان بیشتر نمادین عمل می‌کنند و صورت‌هایی ازلی مثل «مادربزرگ» را به تصویر زنی تبدیل می‌کنند که در اثر مردسالاری کوچک شده است. این نقاشان زن شاید از روی توهم، خیالپروری یا نمایش ابعاد روانی درونی، به نوعی خودنمایی دست می‌زنند که گونه‌ای مقاومت در برابر هنجارهای مردانه ایجاد می‌کند.

مجسمه‌سازان نیز فضایی تازه برای خود ساخته‌اند؛ آنها از سبک‌های رایج رودین ــ مور ــ آرپ ــ هپورت[1] و پسا ــ رام کینکر بایج[2] که مدت‌ها بود مجسمه‌سازی هند را تسخیر کرده بود، دور می‌شوند. در عوض سبک‌هایی آزاد برای خود یافته‌اند که باعث احیاء موادی کهن مثل سفال می‌شود و در عین حال از موادی کاملاً جدید مثل فایبرگلاس نیز استفاده می‌کنند. این ابداعات ظاهری در محتوا خود را نشان می‌دهند: این مجسمه‌سازان با استفاده از طنز، کمی شوخی و طعنه، نمادگرایی اسطوره‌ای گذشته را دوباره به کار می‌گیرند.

این سبک‌ها فرم‌های انسانی را از شکل عظیم و تاریخی گذشته‌اش رهانید و آن را براساس اشکال «هنر بازاری» مثل فرهنگ عامه، عروسک‌سازی و اسباب‌بازی سازی ارائه کرد. گاهی نیز این یادبودها را تبدیل به یادگارهایی تجریدی می‌کنند که یادآور محراب و آرامگاه است: طرح‌های شکسته از ماشین‌های جهنمی، مواد معدنی و گیاهانی که به شکلی خشن درهم آمیخته‌اند. در بین آثار باستان‌شناسی، مجسمه‌سازانی مثل جی راویندر ردی، لاتیکاکات و سودارشان شتی، ان پوشپا مالا و کریشنا ماچاری باس دست به نوآوری زده‌اند.

هنر به مثابهٔ عملی انقلابی

از سوی دیگر، در کار برخی از مجسمه‌سازان نوعی کلاسیک با ویژگی سوسیالیسم دیده می‌شود که ـ با به آغوش کشیدن آزادی به‌وجود آمده از طریق پیوند مفاهیم مجسمه‌سازی مدرنیست و اشکال بازاری ـ موجب می‌شود این هنرمندان به هنر به‌عنوان حرکتی انقلابی نگاه کنند، نه یک ابزار انتقال.

1. Rodin−Moore−Arp−Hepworth

2. Post−Ramkinker Baij

کارهای ان. ان. ریمزون[1] و آلکس ماتیو[2] نیز از این گونه‌اند؛ آنها در تصویرسازی‌هایشان چشم‌اندازی از سوسیالیست چپ‌گرا ارائه می‌دهند: آنها با زیبایی‌شناسی پیشروانه‌ای کار می‌کنند که برای رسیدن به هدفش نیاز به تقویت یک تقارن ذاتی حمایت شده توسط اسطوره‌ها دارد. به همین دلیل این افراد به کارهای رام کینکر بایج نظر دارند. کارهای او به آنان قهرمانی آکنده از رنج و تقدس، نماد خون دل خوردن و رستگاری و تقابل دایمی راه و رسم و لذت‌گرایی می‌دهد.

انعکاس کارهای رضا، گایتوند[3] و نسرین محمدی هنوز در تجریدگرایی معاصر شنیده می‌شود. اگرچه روش‌های این دو متفاوت است، اما ویلاس شنیدی[4]، سونیل گاود[5] و ویجی شنیدی[6] به خاطر اینکه کارهایشان دارای شکل هندسی، تقارن و توازی است، با هم مرتبط هستند. یک عنصر طراحی مفاهیم موردنظر آنها را تقویت می‌کند: بن‌مایه در کارهای آنها وجود دارد و زایل نشده است. برعکس چیتروانو مازومدار، آچوتان کودالو و باگوان چاوان نمایندهٔ شاخهٔ هنر غیر بازنمودی هستند که در آن روش‌های اکسپرسیونیستی و طراحی نقش دارند و بن‌مایه از بین رفته است.

با این مطلب، بحث مختصری را که در مورد هنر معاصر داشتم، به نتیجه می‌رسانم. مثل هر بررسی دیگری در این زمینه، امیدوارم بخش دیگری از تمایلات کلی زمانه را بشناسم. شاید هنگامی که من در حال نوشتن این مطالب هستم، نقاشی‌ها و مجسمه‌هایی که در موردشان توضیح دادم کاملاً تغییر شکل داده باشند. این نیز یکی دیگر از خصوصیات زمانهٔ ناپایدار ماست: هنرمند حق خود می‌داند که تکامل یابد؛ آنچه برای منتقد باقی می‌ماند، نقشه‌کشی تنگناها گزینه‌هاست.

من کارم را با گفتهٔ گادامر[7] به پایان می‌برم که «هنر نمی‌تواند به افق‌های تاریخی محدود شود که در آن تماشاگر معاصر خالق اثر است. برعکس هنر به تجربه‌ای تعلق دارد که خود وجودی مجزا دارد.»(۱۲)

1. N.N. Rimzon
2. Alex Mathew
3. Gaitonde
4. Vilas Shinde
5. Sunil Gawde
6. Vijay Shinde
7. Badamer

یادداشت‌ها

۱. برای بحثی مفصل دربارهٔ این پدیده، رک:

Eric Hobsbawm, 'Inventing Traditions': Introduction to Eric Hobsbawm and Terence Ranger (eds), *The Invention ofTradition* (Cambridge: Cambridge University Press, (1983).

2. Supdipta Kaviraj, 'The Imaginary Institution of India', in *Subaltern Studies VII: Writings on South Asian History and Society* (New Dehli: Oxford Universty Press, 1992), p. 33.

3. Clement Greenberg, 'Avant–Grade and Kitsch' (1939), in *Art and Culture: Critical Essays* (Boston: Beacon Press, 1989), pp. 3–4.

4. Tapati Guha–Thakurta, *The Making of a New 'Indian' Art: Arists, Aesthetics and Nationalism in Bengal*, c. 1850–1920 (Cambridge: Cambridge University Press, 1994), pp. 288–9.

5. Partha NMitter, *Art and Nationalism in Colonial India 1850–1922: Occidental Orientations* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994), pp. 288–9.

6. Ranjit Hoskote, 'Rabindranath Tagore: Portrait of a Prophet as an Anarchist', in *Humanscape*, vol. 11, no. VII (Bombay: Foundation for Humanisation, 1995), p. 25.

7. Geeta Kapur, *Contemporary Indian Artists* (New Dehli: Vikas Publishing House, 1978), p. xi.

8. Salman Rushdie, 'Imaginary Homelands' in *Imaginary Homelands: Essays and Cristicism 1981–1991* (New York: Granta Books/Viking Penguin, 1991), p. 20.

9. Quoted in Edward W. Said, *Culture and Imperialism* (London: Vintage, 194). p. 395.

10. Heinrich Heine, 'Memoris', in *Selected Prose*, trans. and ed. Ritchie Robertson (Harmondswroth: Penguin Books, 1993), p. 310.

در این قطعه، هینی عمومی بزرگ را چنین توصیف می‌کند: «او تا اندازه‌ای یک شیفته

بود که ایده‌های جهان وطنی و مدینهٔ فاضله را تبلیغ می‌کرد... و تا اندازه‌ای یک سرباز سرنوشت بود که ... موانع فروپاشی جامعه‌ای رو به زوال را پشت سر می‌گذاشت.» در اینجا باید گفت که یک قرابت نسبی بین این شخصیت دوست داشتنی قرن هجدهم و بسیاری از هنرمندان معاصر هند وجود دارد.

11. Brandon Taylor, *The Art of Today* (London: Weidenfeld and Nicholson/Everyman Art Library, 1995), p. 169.

12. Hans-George Gadamer, 'Aesthetics and Hermeneutics' (1964), in *Philosophical Hermeneutics*, David E. Linge (trans. And ed.) (Berkeley: University of California Press, 1977), p. 95.

تئاتر؛ از کلان شهر تا برهوت

سامیک باندیوپادیای[1]

سلطهٔ استعماری در اوایل قرن بیستم با استراتژی برتری فرهنگی‌اش در کلکته، مومبای و چینای، سه نقطهٔ اصلی برای آغاز ترویج فرهنگ مستعمراتی، ایجاد کرد. سه دانشگاهی که در این سه کلان شهر در ۱۸۷۵ احداث شدند (در سال اولین نبرد هند برای استقلال)، نمایندگانی برای همگون‌سازی نظام آموزشی شدند که باعث رشد «گروهی شد که خون هندی در رگ داشتند اما سلایق، عقاید، اخلاق و دانش‌شان انگلیسی بود.» هدف استراتژی به کار رفته برای این طبقه جدید این بود که آنها را از ریشه‌های بومی‌اش جدا کند و در این راستا به فرهنگ ویکتوریایی انگلیس بها داده شد، در حالی که سعی شد فرهنگ هند بی‌ارزش و بی‌قدر جلوه داده شود. شرق‌گرایان، هندی و انگلیسی، که در مقابل غرب‌زدگی مقاومت می‌کردند نیز در انتقاد از اشکال بومی و مردمی توافق داشتند. در این روند اشکال تئاتر محبوب و سنتی در این کلان شهرها و حوزه‌های نفوذشان تسلیم تکامل سنت مدیریت بازیگر شدند و هر یک به سمت ایجاد سالن‌های تئاتر و گروه‌های نمایش

---

1. Samik Bandyopadhyay

به سبک گروه‌های انگلیسی رفتند که گهگاه به هند سفر می‌کردند (این سفرها تا سال‌های اولیهٔ قرن حاضر نیز ادامه داشت. این گروه‌های تئاتر در نوع خود بهترین نبودند و اغلب از شهرهای کوچک و سبک‌های در حال از بین رفتن بودند).

در حالی که الگوهای تازهٔ تئاتری غنای تازه‌ای به تئاتر بومی در این کلان شهرها بخشید، گروه‌های شهری نیز دسته‌های سیار را به شهرهای کوچک فرستادند. سنت تئاتر انگلیسی ـ امریکایی در تجلی ویکتوریایش، در هند بازسازی شد و با آوازها و جلوه‌های ویژهٔ بیشتری با نوعی جادو و ساختار روایی آزادتر و با فاصله زیادی از خاستگاهش شروع به کار کرد. درگونه‌های منطقه‌ای گروه‌های تئاتر پارسی به شمال و شرق بسیار سفر می‌کردند، تئاتر حرفه‌ای ـ تجاری کلکته و جاترا با تنوعات بسیار به آسام، اُریسا، بیهار و گروه‌های ناتاکا به غرب و جنوب هند سفر می‌کردند ـ تئاتر نو در آغاز قرن سبک‌های محلی، هم موزیکال و هم تئاتری، را برای ایجاد پایه‌ای مردمی جذب کردند. قانون اجراهای دراماتیک سال ۱۸۷۶ و لیست طولانی نمایش‌های ممنوع نزاع بین تئاتر و دولت را در دوران استعمار به خوبی نشان می‌دهد. اما در عمل، ناسیونالیسم و یا مخالفت در تئاتر در لفافه بود و نه ملودرام اجتماعی و نه سبک حماسی و مذهبی، که دو سبک مهم آن دوره بودند، حتی به شکل بالقوه در براندازی استعمار نقشی نداشتند.

با اینکه جریان اصلی تا دههٔ ۱۹۴۰ توسط کیتاکی دوتا[1] غالب شده بود، (او یکی از آخرین بازماندگان سنت بازکردن جادویی گل‌ها روی صحنه و نشان دادن فرشته‌ها در داخل آن یا نشان دادن پدیده‌های ماوراءطبیعی از میان رشته‌های ابریشم بود) اما در مکان‌های دور ازکلان شهرها سنت‌های کارناوالی با لحنی بسیار انتقادآمیز و حرکات فیزیکی، در حال فعالیت بودند. زیبایی‌شناسی ویکتوریایی که توسط ناسیونالیست‌ها، جذب شده بود، این سنت‌ها را دور از چشم مردم نگه داشت تا زمانی که انجمن تئاتر مردم هند (IPTA) در سال‌های جنگ، برخی از این کارها را به روی صحنه آورد و در شهرها مخاطب خود را یافت. پروژهٔ IPTA برای کشف دوبارهٔ اشکال سنتی اجرا ریشهٔ ایدئولوژیکی خود را داشت که مبتنی بر برنامه‌ای بزرگتر برای تهیهٔ هویت فرهنگی برای سازمان مادر، حزب کمونیست،

1. Ketaki Dutta

طرح‌ریزی شده بود؛ در زمانی که نقش حزب در جنگ، تصمیمش برای حمایت از تلاش‌های جنگی دولت استعماری در مقابل استراتژی عدم همکاری ناسیونالیست‌ها و مقاومت برای متقاعد کردن دولت در مورد مضرات اعطای حقوق و امکانات تحت فشار، به مقدار قابل توجهی حزب را گوشه‌نشین کرده بود. ایده‌های گرامشی[1] در مورد نقش فرهنگ در پروژه همگون‌سازی هنوز در سطح باقی مانده بود و نه مدیریت حزب، نه کارگران فرهنگی که از جنبش‌های ضد فاشیستی در خارج تأثیر می‌گرفتند، هیچ یک عقیده نداشتند که باید از پروژهٔ در حال مرگ حزب حمایت کرد. تقریباً تمامی هنرمندانی که در پروژه IPTA هویت و معروفیتی برای خود دست و پا کرده بودند، از آن جدا شده، مستقلاً شروع به کار کردند.

رئالیسم نوین نابانا[2]

در حالی که شرایط جنگ، که شامل قحطی در بخش‌هایی از کشور و محدودیت‌های اقتصادی و ترس و وحشت می‌شد، باعث سوق دادن جریان اصلی تئاتر در تئاترها و نمایش‌های سیار به سمت رکودی موقتی شد، IPTA نوعی تئاتر واقع‌گراتر مبنی بر تفکرات استانیسلاوسکی[3] را عرضه کرد که در هند در حال گسترش بود. اما اولین کار برجستهٔ IPTA دچار بلاتکلیفی بود: بیژن باتاچاریا نمایشنامه‌نویس متنی را ارائه کرد که تصور می‌رفت از مدل «حماسی» پیش از برشت نمونه‌برداری شده باشد اما حاصل کار، که توسط خود نمایشنامه‌نویس و سومبومیترا[4] مشترکاً کارگردانی شده بود، در یافتن فرم مناسب متن شکست خورد. اما نابانا با نیروی اصالت خود کسب موفقیت کرد؛ آن اوضاع بد و تحقیر شدن مردمی را به نمایش گذاشت که گرفتار قحطی بزرگ ۴۴ ـ ۱۹۴۳ بنگال شده بودند و برای بقا به خیابان‌های این شهر بزرگ سرازیر گشتند. یک گروه کامل از بازیگرانی که هیچ سابقه‌ای در تئاتر نداشتند (به استثنای سومبو میترا که یک سال و نیم سابقهٔ حرفه‌ای در تئاتر داشت و به‌خاطر تنفر آن را رها کرده بود)، تحت تعلیمات بیژن

1. Gramsci
2. Nabanna
3. Stanislavskian
4. Sombhu Mitra

باتاچاریا ــ که سبکی در تئاتر بنا نهاد که شامل طبیعت‌گرایی روزمره با تمام جزئیات و ملو درام‌هایش می‌شد که از مطالعات عمیق خود او و از روش‌های عامیانه و تمایلش به کمک به قحطی‌زدگان برداشت شده بود ــ کیفیتی به اجرای نابانا بخشیدند که نوعی واقع‌گرایی نوین به تئاتر هند بخشید.

نابانا با کمتر از ۵۰ اجرا پیش از بسته شدنش در کمتر از یک سال، نتوانست تئاتر هند را تحت تأثیر قرار دهد. با رسیدن جنگ به روزهای آخرش، جریان دیگری وارد صحنهٔ تئاتر هند شد. کشف و رواج دوبارهٔ شکسپیر در تئاتر انگلیس دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تئاتر هند را تحت تأثیر قرار داد، خصوصاً از طریق گروه سیار «سکسپیرانا» به رهبری جفری کندال که اولین سفرش به هند را در طی جنگ با سفرهای دیگری از سال ۱۹۴۶ به بعد و با تولیدات شکسپیری سلطان پادامسی و گروه تئاتر مومبای، دنبال کرد. همچنین بازیگران و گروه‌های تئاتری مدعو نگاهی تازه به شکسپیر داشتند. ماما وریکار[1]، یکی از بزرگان تئاتر مدرن ماراتی طی مصاحبه‌ای در ۱۹۴۶ گفت: «در ۱۹۰۵ ماتیسون لانگ[2] را در حال بازی در نقش هملت دیدم. طی جنگ جهانی دوم، گیل گود[3] نقش هملتِ را در بمبئی برعهده داشت. طی بیماری اخیرم، دچار هذیان شده بودم. پزشکم بسیار متعجب شد هنگامی که در هذیانم «هملت» گیلگود را از ابتدا تا انتها مرور کرده بودم.»(۱)

آثار شکسپیر در میان نسلی از هنرمندان جوان تئاتر گشت و آنها را تحت تأثیر قرار داد. این نسل از جوانان شور کشف امکانات تئاتر تجربی را داشتند و به این وسیله الگویی تئاتری کاملاً متفاوت از تئاتر سنتی ویکتوریایی، پر از بازیگر و سرشار از موسیقی و جلوه‌های ویژه ارائه کردند. شکسپیر نوین نیاز به حرمت نهادن به متن، مطالعهٔ دقیق، تحلیل، درک و تفسیر منطقی از طریق حرکات دراماتیک، نهفته در اصطلاحات تئاتر محض داشت، یعنی تئاتری که تناسبی از بازی، صدا و موسیقی، طراحی صحنه و نورپردازی با کارگردانی وفادار به متن و ارزش‌های ذاتی‌اش، همراه با کنترل کامل بر بازیگران و کارشناسانی در خور داشت. اوتپال دات[4] در کلکته (که مدت کوتاهی با کندال‌ها سفر کرد و بعدها عمر خود را در راه مطالعهٔ آگاهی

---

1. Mama Warerkar
2. Matheson long
3. Gielgud
4. Utpal Dutt

اجتماعی شکسپیری در بنگال صرف نمود) و ابراهیم الکازی در مومبای، از والدین عرب وکشف شده توسط سلطان پادامسی که او را با تئاتر نوین آشنا کرد، کیفیاتی را وارد تئاتر هند کردند که برای مدت زیادی، پیش از اینکه تبدیل به زبانی قابل درک برای تعداد کوچکی از کارگردان شوند، ناشناخته باقی مانده. معروفترین این افراد ساتیادیو دوبی و راتان تیام بودند که هر دو توانایی مانور و روح‌بخشی به کل فضای صحنه را با دید خلاق و خواندن مطبوع متن داشتند.

دات و آلکازی یک روش را پیش گرفتند؛ آنها با شکسپیر و به زبان انگلیسی در تئاترهای کوچک شروع کردند و به مخاطبان اندک نخبه در شهرهای بزرگ بسنده کردند و سپس به نمایش‌های معاصر و کلاسیک اروپایی گرایش پیدا کردند (آلکازی متون یونانی و چخوف را برگزید؛ دات نیز شاو و اودتز[1])، پیش از اینکه در زبان تئاتر غوطه‌ور شوند. هر دو آنها به‌طور طبیعی و با ایدئولوژی‌ای کاملاً متفاوت، فضای بالقوه صحنه را به روشی کشف کردند که هنوز بی‌رقیب است.

کشف دوبارهٔ سیسیر کمار بهادری

دات و آلکازی از «انقلاب شکسپیری» در بریتانیا الهام گرفتند. آنها به تحولات تئاتر در اروپا پاسخ دادند، اما سومبومیترا پس از اولین نمایشش به سبک رئالیسم IPTA به سنت تئاتر بنگالی بازگشت و سیسیر کمار بهادری را دوباره کشف کرد. بهادری از اولین افراد در کشور بود که تغییرات ریشه‌ای به‌وجود آمده در تئاتر اروپای دهۀ ۱۹۲۰ را دریافت. طی مصاحبه‌ای در ۱۹۶۵، شش سال پس از مرگ بهادری، میترا به من گفت: «او اولین کارگردان واقعی بود که ما در تئاتر داشتیم، فردی که از تئاتر محض صحبت می‌کرد. اگر او نبود، ما الان اینجا نبودیم. به دلیل این که بهادری تئاتر محض را در بنگال پایه‌گذاری کرد و ما توانستیم درک عمیق‌تری نسبت به آن پیدا کنیم. اما تمام این کارهای خوب تئاتری به بخش اول زندگی او مربوط می‌شد؛ یعنی ۱۰ تا ۱۲ سال اول کارش. استعداد جادویی او هیچ‌گاه دیگر با آن کیفیت اولیه تکرار نشد. این برداشت شخصی من است. به نظر من طبیعت چنین قدرت‌هایی را برای همیشه به یک نفر نمی‌دهد. اما به هر حال تئاتر ما بسیار مدیون

1. Odets

کارهای بهادری است.»(۲)

با از هم پاشیده شدن IPTA در پایان جنگ و در آستانهٔ استقلال و بدون حضور حزب کمونیست، فضا برای کار سازمان‌های دیگر، هر یک تحت نظارت یکی از هنرمندان سابق IPTA باز شد. این روند وقتی که حزب کمونیست و سازمان‌های به اصطلاح «جبهه»اش، از جمله IPTA در ۱۹۴۸ از فعالیت منع شدند، تسریع شد. گروه‌های تئاتری مثل بوروپی[1]، گروه تئاتر کوچک، تئاتر کلکته، آنوشیلان سامپرادی[2]، روپاکار[3]، گانداروا[4]، ناندیکار[5]، مرکز تئاتر و ناکشاترا[6] در کلکته ظهور یافتند و نوعی الگوی فعالیت تئاتری بنا نهادند که از آن زمان بر صحنهٔ تئاتر هند حکومت می‌کند. چون این الگو در سراسر هند رقبای بسیاری داشت، در کلان شهرها و مراکز ایالات، این گروه‌ها عمر کوتاهی داشتند؛ البته در این میان استثنائاتی نیز مثل بوروپی، ناندیکار و تئاتر کوچک در کلکته وجود داشتند. در این الگو بازیگران نیمه حرفه‌ای بی‌مواجب و تکنسین‌های تئاتری دور یک کارگردان جمع می‌شدند (تا پیش از اوایل دهۀ ۱۹۷۰ که مدرسهٔ ملی نمایش در دهلی نو شروع به کار کند، اکثر بازیگران خودجوش بودند و تعلیم آکادمیکی ندیده بوده‌اند) و تمام کنترل در دست کارگردان بود و تصمیم‌های اصلی را او می‌گرفت و اعضای گروه تحت اوامر او کار می‌کردند. اعضای گروه شغل‌های عادی و معمولی مثل کارمندی یا معلمی داشتند و تمام فعالیت تئاتری‌شان به دو تا سه ساعت کار در عصرها خلاصه می‌شد. چون این گروه‌ها تماشاخانهٔ مخصوص به خود نداشتند باید هر شب یکی از چند تئاتر شهر را برای کار اجاره می‌کردند. بنابراین حمل و نقل و دیگر مراحل انتقال، علاوه بر هزینه‌های تبلیغات و سایر هزینه‌های اجرا، رقم بالایی می‌شد. این تئاتر که وابسته به طبقه متوسط شهری روشنفکر بوده است، نمی‌تواند بهای بلیط‌هایش را بالا برد. این گروه‌ها به سختی از پس هزینهٔ اجرا برمی‌آیند، اما اگر کارشان خوب باشد از طریق دعوت‌ها برای اجرا و کمک‌های دولتی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند. دولت بودجه‌ای معمولی به بخشی از گروه‌ها می‌دهد و

1. Bohurupee
2. Samprady
3. Rupakar
4. Gandharva
5. *Nandikar*
6. *Nakshatra*

سرمایه‌گذاری برای تولید اثر تنها برای تعداد کمی از گروه‌ها و بیشتر در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ رواج داشت. تعداد گروه‌هایی که با این گونه کمک‌ها فعالیت می‌کنند طی سال‌های اخیر افزایش یافته است، اما تا جایی که من می‌دانم تعدادشان از ۱۰ گروه فراتر نرفته است. برای بعضی از این گروه‌ها این کار باعث شده روند حرفه‌ای‌گری‌شان آسانتر شود و افراد گروه به تحصیل بپردازند و وقت خود را صرف تئاتر کنند. برخی از این گروه‌ها نیز در سال‌های اخیر در جشنواره‌های بین‌المللی موفقیت‌هایی کسب کرده‌اند.

اما این گروه‌ها استثناء بوده‌اند. برای اکثر گروه‌ها، ایده‌آلیسم همچون عاملی الزام‌آور باقی مانده است. تولیدات آنها که به زبان‌های محلی نواحی مختلف اجرا می‌شود، مخاطبانی از طبقات متوسط روشنفکر در مناطق مورد نظر جذب کرده است، اما در مناطق دیگر حوزهٔ مخاطبان محدود می‌شود. زبان همچنان مشکلی حل نشدنی است و تفاوت‌های فرهنگی نیز سد راه گسترش و توسعه کارها شده‌اند. کارهای اجرا شده به زبان هندی و انگلیسی مخاطبان جغرافیایی بیشتری دارند اما مختص به طبقه‌ای کوچکتر و مرفه‌تر می‌باشند که از مخاطبین گسترده‌تری که دارای سنت‌های تئاتری غنی‌تر و قدیمی‌تر هستند، جدا هستند.

آثار زیادی به زبان هندی و انگلیسی وجود دارند که باید پیچیدگی‌های زبانی خود را کم کنند تا مناسب مخاطبانی با دانش تئاتری کمتر شوند. بسیاری از این آثار به ابتذال کشیده شده‌اند و فقط متکی به استفاده از ستاره‌ها و جلوه‌های ویژه شده‌اند. بهترین تئاتر پس از استقلال هند تئاتری است که توسط گروهی از کارگردانان ــ اغلب خودآموخته، با شمارکمی دانش آموخته مدرسهٔ ملی نمایش ــ اجرا شده که بیرون از حوزهٔ فرهنگ مناطق خود کار می‌کنند و دارای گروه‌هایی تئاتری با نوعی تداوم سازمانی نیمه حرفه‌ای هستند که اغلب بازیگران خود را به خاطر گرایش به سینما و تلویزیون از دست می‌دهند، اما در عین حال مرتب نیز شکوفا می‌شوند؛ این‌چنین گروهی که اغلب با کارگردان خود شناخته می‌شود و هویت مختص به خود را دارد و این هویت در اکثر اوقات بسته به یک سبک خاص یا حضور یک بازیگر با مسئله‌ای سیاسی است تا یک فلسفه یا ایدئولوژی تئاتری پر مغز. برخلاف اغلب گروه‌های تئاتر تجربی در دیگر کشورهای امروز جهان، نمایش اغلب این گروه‌های تجربی مخلوطی از نمایش سنتی انگلیس و جمعی است که

دوست دارند برای مخاطبین بیشتری بازی کنند و به دنبال مخاطب خاص نیستند.

ازگروه تا آکادمی

روی کار آمدن این گروه‌های تئاتری با گروهی از کارگردانان با سبک‌ها و روش‌های خاص خود، درکلان شهرهای خارج ازگروه‌های خانه‌های تئاتر بی‌روح، اولین مرحلهٔ صحنهٔ تئاتر پس از استقلال هند را تشکیل دادند. همچنین تمایلی برای یکسان‌سازی به روش آکادمی سانگیت ناتک در ۱۹۵۲ و مؤسسه جوایز سالانهٔ آکادمی سانگیت ناتک به‌وجود آمد. این آکادمی تحمل حضور این همه سبک و شیوه باگسترهٔ وسیعی از اختلافات فرهنگی منطقه‌ای ـ شهری، روستایی، طبقاتی، سنتی، کلاسیک و تجربی و ... ـ را نداشت. آکادمی در پی یافتن سیستمی بی‌خطا برای به نظم در آوردن این گسترهٔ وسیع و متنوع فعالیت تئاتری در کشور است.

اما جوایز سالانه، مثل هر مراسم مشابه دیگری در سراسر دنیا، به تبدیل شخصیت‌های تئاتری و برخی سنت‌های خاص به پدیده‌هایی ملی کمک کرده‌اند، که در غیر این صورت محدود به ناحیه‌ای خاص می‌شد. آکادمی با استفاده از این گونه جوایز، جشنواره‌های گاه به گاه در دهلی و شهرهای دیگر و همچنین نشر برنامه‌های مربوط به خود، تنها مؤسسه‌ای است که تجربیات تئاتری را فراسوی مرزهای محلی و منطقه‌ای می‌برد.

اگر آکادمی در ۱۹۵۲ اولین تلاش را برای سازماندهی تئاتر، به‌عنوان تجربه‌ای ملی، با تمایل به سمت یکسان‌سازی انجام داد، تأسیس مدرسهٔ ملی نمایش در دهلی دومین قدم در همین مسیر بود. طی سال‌ها مدیران مختلف این مدرسه روش‌ها و دیدگاه‌های متفاوت خود را در آن اجرا کردند.

با اینکه این مدرسه توانسته محصولاتی باکارآیی و قابلیت بالا ارائه دهد، اما امکاناتش با ناچیزترین امکانات مؤسسات تئاتری منطقه‌ای قابل مقایسه نبود. علی‌رغم تلاش چندین کارگردان و هیئت علمی مدرسه برای آشنایی هنرآموزان با زبان‌های منطقه‌ای تئاتر در هند، مشکل کارگردان یا بازیگر جدید برای یافتن جایگاه فرهنگی‌اش همچنان لاینحل باقی مانده است. در نتیجه مدرسهٔ ملی نمایش تأثیر اندکی روی تئاترهای ناحیه‌ای داشته است، خصوصاً در مناطقی که تئاتر پیشینه‌ای

غنی دارد؛ اگرچه تب و تاب‌هایی در بعضی مناطق که فاقد این سنت بودند به‌وجود آمد، خصوصاً مناطقی که دولت محلی سعی داشت گشایشی برای فرهنگ نوین تئاتری ایجاد کند. به عبارت دیگر مدرسهٔ نمایش همچنان وابسته به حمایت دولت باقی خواهد ماند، حتی در بهره‌وری کامل شیوه آموزش خود، نمی‌تواند کلیهٔ قرایح تئاتری تئاترهای کشور را فرا گیرد.

کثرت و طبقه‌بندی‌هایش

تحت این شرایط، تئاتر هند دچار نوعی چندگانگی است که آن را می‌توان به شاخه‌های ذیل تقسیم شود: حرفه‌ای ـ تجاری، سنتی، عامیانه، خیابانی و معترض، یارانه‌ای، تئاتر کوچک کوچک[1] و تئاتر بزرگ کوچک[2]. تئاتر حرفه‌ای ـ تجاری بیشتر در مومبای و کلکته دیده می‌شود و سابقه‌ای طولانی دارد. تفاوت بین سنتی و عامیانه در طبیعت و زندگی این جریان‌های موازی فرهنگ‌ها نهفته است. در حالی که تمایلات سنتی به سمت پیوستن بیشتر به سنت حرکت کرده و از حمایت‌های نهادی و سازمانی برخوردار است، تئاتر عامیانه دارای استقلال بیشتر و نوعی زندگی انقلابی است که ارتباط مستقیمی با فرهنگ عامه و شیوه‌های عامیانه دارد.

بسیاری از تئاترهای سنتی به سوی یارانه‌ای شدن رفته‌اند و در نتیجه ظرفیت رشد خود را از دست داده‌اند، چون حامیان آنها بیشتر در فکر حفظ آنها بودند تا اینکه بگذارند رشد طبیعی خود را بکنند. نگهداری مستلزم مفهومی از فرم تجربه تئاتری مورد بحث با خلوصی اساسی است. این خلوص اغلب منجر به پالودن سنت و نیز جایگزینی اشکال خالص‌تر با فرم‌های رایج، یا همزیستی دو یا چند گونهٔ یکسان و ... می‌شود. میانجی‌های فرهنگی مثل شیوارااما کارانت و آشوتوش با تاچاریا نقشی دو وجهی در پروژهٔ حفظ و نگهداری «یاکاشانگا» و «چاو» بازی کردند. آکادمی سانجیت ناتاک و چندین مؤسسه رسمی دیگر نیز به جنبش حفظ و نگهداری فرم‌های سنتی کمک شایانی نمودند.

نوع دیگری از تئاتر یارانه‌ای، که توسط دولت‌های مرکزی و ایالتی حمایت

1. Little Little Theatre
2. Big Little Theatre

می‌شود، در وضعیت متناقضی قرار دارد و طی سال‌های اخیر با کشیدن شدن به سمت فرهنگ بازاری و تأکید دولت‌های حامی آنها بر خوداتکایی اقتصادی‌اش، اوضاع بدتری پیدا کرده است. گروه‌های نمایش یارانه‌ای باید برای کارهای کاملاً تجربی از آزادی و حمایت برخوردار باشند؛ اما با نقش و کارکردی حرفه‌ای که بر عهدهٔ آنان گذاشته شده است، باید کمدی و کارهای ضعیفی ارائه دهند تا مخاطب خود را جلب کنند. این گروه‌ها مانند گروه‌های تئاتر در جاهای دیگر حرفه‌ای هستند، و لذا برای ادامه حیات خود باید در بازار رقابت بجنگند و با خطر افتادن در ورطهٔ ابتذال روبه‌رو شوند، همچنین نه آن‌قدر تجربی‌اند که در انتخاب جرأت به خرج دهند. بهترین آنها ارزش خود را در برخی اجراهایی می‌دانند که در خارج از دایرهٔ تئاتر یارانه‌ای صورت گرفته است؛ آنچه که می‌توان آن را حوزهٔ حرفه‌ای آزاد، همانند سینما و تلویزیون، نامید؛ که افرادی چون مانوهارسینگ و اوتارا بائوکار بهترین اجراهای خود را ارائه دادند. تحت حمایت بودن این گروه‌های نمایشی، آنها را به قوانین و اعمال قدرت‌هایی عادت داده که خط‌مشی و برنامه و حتی ارزش‌گذاری آنها را تعیین می‌کنند.

نقطهٔ مقابل این تئاتر یارانه‌ای، تئاتر خیابانی و معترض است که فراسوی سیستم‌های حمایتی دولت کار می‌کند. اگرچه بسیاری از این گروه‌ها برای بیداری مردم تلاش می‌کنند و به مشکلات اجتماعی و سیاسی می‌پردازند، اما از دید وسایل ارتباط جمعی در حاشیه قرار دارند. چون خود آنها هیچ وقت از رسانه‌ها نخواسته‌اند برایشان تبلیغ کنند و یا به دنبال حامی مالی نبوده‌اند، لذا رسانه‌ها، مؤسسات و تئاترهای دیگر نیز حضور آنها را نادیده گرفته‌اند. بنابراین برای چنین گروه‌هایی با یکدیگر ماندن کار مشکلی است، چرا که وسوسه‌های ستاره شدن، شهرت و امنیت مالی معمولاً مانع می‌شود. این گروه‌ها فقط در صورتی می‌توانند زنده بمانند که اعضایشان به آرمان خود ایمان داشته باشند و کاملاً به آن وفادار بمانند. بسیاری از این گروه‌ها گرفتار وسوسه شده و از هم پاشیده شده‌اند. برخی نیز به حمایت‌های مالی بنیادها و سازمان‌ها متکی شدند و این وابستگی از شدت مبارز بودن آنها کاست. آنهایی که باقی مانده‌اند باید برای حفظ استقلال خود بسیار تلاش کنند.

وقتی می‌گویم تئاتر کوچک کوچک، منظورم گروه‌هایی هستند که یک برنامه را

تنها ۴ یا ۵ بار اجرا می‌کنند. این نوع تئاتر، تئاتری عمدتاً بی‌بند و بار و تن‌نما است و اعتقادی به ایجاد یک تعامل مداوم و متقابل با جامعه یا مخاطب ندارد. بخش عمده‌ای از این تئاتر با تئاتر یارانه‌ای هم پوشانی می‌شود.

تئاتر بزرگ کوچک شامل صحنه‌ای می‌شود که گروه‌ها در آن ۲۰ تا ۵۰ سال دوام آورده‌اند، مثل بوروپی، نانديكار، تئاتر کوچک مردم، کارگاه تئاتر، چتانا[1] در کلکته، آویشکار در مومبای، آکادمی تئاتر در پونه، تئاتر نمایشی چوروس و کالاکشترا[2] در ایمپال، ابهیان[3] در دهلی، تئاتر مایا[4] و چندین گروه دیگر با تصویر و هویت خاص خود و روشی که در انتخاب نمایش، سبک خاص و کارگردانی مشخص می‌شود. در اکثر این گروه‌ها یک کارگردان گروه را برای مدتی طولانی راهبری کرده است تا آنجا که نشانهٔ حضور او کاملاً باقی مانده و گاه تا آنجا که خلاقیت فردی کارگردان جوانی را که ممکن است بهتر از او بوده باشد، از بین برده است. در این میان کارگردانانی هستند که سبک‌ها و روش‌های خاص خود را داشته‌اند، اما گروه خاصی نداشته‌اند و با گروه‌های مختلفی کار کرده‌اند. با توجه به اینکه اکثر این گروه‌ها به بازیگران وابسته هستند، افراد پشت صحنه این گروه‌ها از شغل‌های دیگر امرار معاش می‌کنند و نمایش تنها بخش کوچکی از وقت آنها را به خود اختصاص می‌دهد و لذا تداوم گروه تنها تضمین‌کنندهٔ رشد بازیگر یا تکنسین است. این گروه‌ها که به زعمی غیر حرفه‌ای به حساب می‌آیند در سراسر هند پراکنده‌اند و با کار زیاد و نظم به معیارهای حرفه‌ای رسیده‌اند.

این نوع تئاتر (بزرگ کوچک) تقریباً تئاتر هند را قبضه کرد و خصوصاً در رشد نمایش نوین هند نقش بسزایی داشته است.

رنسانس در تئاتر هند

در دو دههٔ ابتدایی تئاتر پس از استقلال هند بین ناتورالیسم اروپایی (به شکل نسخه‌های هندی ایبسن، چخوف، گورکی، اودتس، میلر یا بخش‌هایی معنادار از واقعیت زندگی معاصر در هند) و کلاسیک‌ها (سانسکریت و زبان‌های مدرن هند) و

1. Chetana
2. Kalakshetra
3. Abhiyan
4. Maya

اشکال و رسومات عامه در نوسان بود. از اواسط دهۀ ۱۹۶۰ تا اواسط دهۀ ۱۹۷۰ اولین نسل نوین نمایشنامه‌نویسان پا به عرصه گذاشتند (موهان راکش، بدل سیرکار، ویجی تندولکار، گیریش کارناد، موهیت چاتوپادیای، چاندرا سخار کامبار، منوج میترا، اوپال دات، جی. پی. دشپاند و ماهش الکونچوار. نمایشنامه‌نویسان قدیمی‌تری که به نمایش نوین کمک کردند عبارت بودند از بیژن باتاچاریا، آدیا رانگاچاریا و سی. تی. کانولکار. در اوایل دهۀ ۱۹۶۰، هم سرخوشی ناشی از استقلال و هم اولین شوک سرخوردگی باعث ورود برخی مسائل سیاسی، فلسفی و روان‌شناسی به تئاتر شد که در سال‌های مبارزات استقلال‌طلبانه کنار گذاشته شده بود و تنها بعد از استقلال در اولویت قرار گرفتند. از هم پاشی نمایش کامل و از یاد بردن نمایش روایی ارسطویی، جسارت تجربۀ ترکیبی از نمایش غربی و بومی را ایجاد کرد و بسیاری از کارگردانان را به این سو کشاند مثل ساتیادو دوبی، راجیندر نات، موهان ماهارش، ویجابا مهتا، ام. ک. راینا، بانسی کاول، شایاماناند جالان، آجیتش بانرجی، شیامال گوسه، آمیت بوس، بیباس چاکرابورتی، پراسانا، بی. وی. کارانت، ک. ان. پانیکار، شانتا گاندی، جبار پاتل، شیرام لاگو، آمل پالکار، پروین جوشی، راتان تیام، اچ. کانهایلال و حبیب تنویر؛ سومبو میترا، اوتپال دات و ای. آلکازی نیز که قبلاً شروع کرده بودند، به این جریان ملحق شدند. به خاطر آنچه می‌توان آن را رنسانس تئاتر هند نامید، برخی از بهترین کارهای این دوره بسیاری از هویت‌های منطقه‌ای تئاتر هند را با منابع فرهنگی خاص مناطق خودشان ساختند. در کرالا، پانیکار به زبان رقص سنتی و هنرهای رزمی کرالا؛ تانویر بازیگران محلی از چاتیسگار آورد؛ کارانت، در کارناتاکا، هم از یاکشاگنگا و هم از تجارب غنی‌اش در سفر باگروه گوبی[1] استفاده کرد؛ مهاراشتری‌ها و بنگالی‌ها بیشتر روی متن کار کردند و از سنت‌های روشنفکری و تفسیری استفادۀ بیشتری بردند. کارگردانانی که با نمایش‌های محلی و سنتی کار می‌کردند بیشتر به عمق این فرم‌ها رفتند تا از ریتم، انگیزه، زبان حرکتی و ابزار آنها برای بیان قریحه مدرن در کارشان استفاده کنند. این موضوع در *چاران داس چو* و *بهادر کالارین* اثر تانویر و *گاشیرام کتول* اثر پاتل مشهود است. راتان تیام در *چاکراویوها* آیین‌های خاص خود را خلق کرد که به نظر دیگران

1. Gubby

سنتی می‌رسید. از طرف دیگر دوبی در اجرای ایوم ایندر راجیت، ویجایامهتا در اجرای *وادا چیرباندی* یا کارهای لاگو[1]، آجیتش بانرجی در بیباس چاکروبارتی در اجرای *راجراکتا* به جستجوی تاریخی هستند که روابط متغیر انسان‌ها را در زمان‌های متغیر نشان می‌دهد و نوعی حس تاریخ هند نوین را در تفسیر متن‌های به شدت دوپهلو از طریق اجراهای به دقت رئالیستی آشکار می‌کند.

تقسیم دقیق بین تئاتر انرژی‌های نخستین و تئاتر عقاید و روابط در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ به ساختاری متفاوت تبدیل شد. در این زمان نمایشنامه‌نویس و کارگردان بدل سیرکار یک زبان تئاتری به‌وجود آورد که ایده‌ها و احساسات را به شکل فیزیکی بیان می‌کرد. برای کارناد، دوبی و کارانت، *ابونگ ایندراجیت* اثر سیرکار نوعی آزادی به‌وجود آورد که به آنها اجازه می‌داد اشکال شکاکانه نامحدود را تجربه کنند. سیرکار بالاخره پرسونای پرسشگر، ایندراجیت، را شخصیت اصلی خود قرار داد، و او را به سویی کشاند که بتواند نیروهای تجارت را بشناسد و قدرت تأثیرگذاری آزادی تجربه تئاتری‌اش را ایجاد کند و سپس از تئاتری که تا آن زمان برای ایجاد یک الگوی متفاوت تئاتری استفاده می‌کرد، فاصله بگیرد. او تئاتر خود را تئاتر آزاد، هم از لحاظ اقتصادی و هم از نظر سیاسی، خواند. مسائل عمده‌ای که سیرکار به آنها در نمایش‌های تئاتر آزادش پرداخت عبارت بودند از خشونت، اعم از ضد اجتماعی تا دولتی و هسته‌ای؛ استثمار و تعصبات مذهبی بود. الگوی سیرکار باعث جرقه‌های گسترش تئاتر آزاد در بخش‌هایی از کشور شد. او اغلب کارگاه‌هایی ایجاد می‌کرد و عقایدش را از این طریق ترویج می‌داد.

تلویزیون که در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ در هند حضور یافت، به افت تئاتر هند کمک کرد. تنها افراد واقعاً خوب در صحنه در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ نیلام مانسینگ چودری، راتان تیام و اچ نهایال بودند. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز نمایشنامه‌نویسان معدودی وجود داشتند ـ به استثنای ساتیش آلکار و ماهش الکونچوار و جی. پی. دشپاندی ـ که رویکردی به اقتباس‌های آثار برجسته خارجی داشتند. شاید دلیل این افت فقط تلویزیون نبود که مخاطب را از صحنه دور می‌کرد. شاید تا اندازه‌ای دید انتقادی مردم، مذاکره با نیروهای اجتماعی و سیاسی در

1. Lagoo

نمایش و صحنه‌های سیاسی مدام در حال تغییر که به تئاتر هند الهام می‌بخشدند نیز در این میان نقش داشتند. وقتی تجربهٔ دموکراتیک تبدیل به موارد خلق‌الساعه شد، آشفتگی و بدبینی صحنهٔ تئاتر را به هویتی تبدیل کرد.

یادداشت‌ها

1. Interviewed on «shakespere on Marathi stage» in *shakespeare among Indians*, reprint a supplement issued by *oxygen News* to mark the quartercentenary of william shakespeare, 1964.

2. *Parichay*, vol. 34 no. 6, 7 anuary 1966. Transtation mine.

سینما؛ ارابه‌ای متوقف نشدنی

چیداناندا داس گوپتا[1]

سینمای هند با وجود تمامی مسائل، شکست‌ها و موانع واقعی و خیالی خود همچنان نهادی عظیم، و نیرویی محرک برای خودکفایی این کشور در حوزهٔ سرگرمی همگانی است و چنان در روح و روان مردم بومی نفوذ کرده است که قادر است عملاً با هر چالشی از خارج مواجه شود. امریکا، بزرگترین کشور تولیدکنندهٔ فیلم در جهان، علی‌رغم تفاوت‌های مذهبی و فرهنگی، حتی خصومت‌ها، الگوی فیلمسازی خود را در سراسر جنوب آسیا و حتی فراتر از آن و همچنین در بعضی از کشورهای جهان سوم به نحوی استوار گسترش داده است.

صنعت فیلمسازی هند بعد از هالیوود بزرگترین و نیرومندترین صنعت فیلمسازی مستقل و با نفوذ در جهان است. بیشتر گسترش صنعت سینمای هند در دورهٔ پس از استقلال انجام شده است.

مسئلهٔ تجدد و سنت مذهب و علم، کهنه و نو، شرق و غرب همان‌طور که انتظار می‌رفت محور اصلی سینمای هند بوده است. سینما، در پس ظاهر سرگرم

1. Chinananda Das Gupta

کنندهٔ خود صحنهٔ نبردی فرهنگی بوده است که در آن کهنه و نو، حداقل برای توده‌های مردمی که دسترسی چندانی به فرهنگ بالای شهرها ندارند و در دایرهٔ بستهٔ بخش دیگر این تقسیم بزرگ در انزوا زندگی می‌کنند، مشغول مبارزه و نبرد بوده‌اند.

در اینجا لازم است به بعضی از فرایندهای اجتماعی که پس از استقلال فعال شدند، اشاره شود. جوامع مستقل کشاورزی به شکل روزافزونی به حاشیهٔ (اگر بخواهیم بگوییم به گرداب) فرایند صنعتی شدن و شهرنشینی سوق داده می‌شدند. با ایجاد شهرستان‌های بزرگ جدید، که غالباً به جابجایی جمعیت‌های کشاورز منجر می‌شد و بسیاری از حرفه‌ها و مشاغل روستایی را بی‌معنا می‌ساخت، کارگران مهاجر بسیاری از مناطق با مذاهب، زبان‌ها، عادات و رسومی که در طول قرن‌ها ارتباطی با هم نداشتند در این شهرها گرد آمدند. گسترش شهرهای موجود و رشد صنعت تأثیر یکسانی داشت. محیط کار بیشتر به سمت سکولار و تجدد (اگر نگوییم ناامنی) می‌رفت اما محیط خانه پناهگاهی سنتی باقی مانده بود و این امر باعث ایجاد تنش برای کسانی می‌شد که در هر دو محیط به‌سر می‌بردند.

سرگرمی مردمی که در کشوری با فواصل بسیار و فرهنگ‌های زبانی متنوع و طبیعتاً منطقه‌ای بوده و محصولی داخلی است که در کشورهای دیگر جذابیت‌های چندانی ندارد؛ همچنان که قادر نیست به سؤال‌هایی که در برخورد عناصر مختلف و ناهمگون در محیط کار مطرح می‌شود، پاسخ گوید. فرآورده‌های علم، و مهمتر از آن، اندیشه‌های علمی ـ عقلانی پشت آن، اعتقادات و مذاهب سنتی را به مبارزه می‌طلبید. سرگرمی‌های مردمی که قادر نبود به تمام این پرسش‌ها به‌طور کامل جواب دهد از نظر مردم بی‌اعتبار می‌شد و در حد اشیاء عتیقه‌ای که به‌وسیلهٔ فرهیختگان شهری گردآوری شده بود تنزل مقام می‌یافت. یادآوری این نکته در اینجا حائز اهمیت است که سرگرمی مردمی به‌وسیلهٔ خود مردم خلق می‌شود و سینما معجونی است که توسط فیلمسازان برای انبوه مخاطبان در کلان شهرها ساخته می‌شود. بنابراین در اینجا بحث انتقالی ساده از فرهنگ عامه به فرهنگ پاپ در جامعه‌ای کشاورزی که در حال صنعتی شدن است مطرح نیست.

عامل دیگری که ممکن است بر ارزش‌های سینمای مردمی از زمان استقلال تأثیر گذاشته باشد، عاملی است که می‌توان آن را طرد و واکنش بزرگ فئودالی نامید.

قانون اساسی کشور را رهبرانی کاملاً تحصیل‌کرده، که تحت تأثیر اندیشه‌های غربی بودند، تدوین کردند و دیگر سطوح اجتماعی کاملاً در این امر سهیم نبودند. حاصل کار قوانینی بود که می‌کوشید از اندیشه‌های سکولاریسم، دموکراسی، حقوق زنان، و انجام اقدامات مثبت برای افرادی که به‌طور سنتی محروم بودند، حمایت کند. قانون اساسی در فرایندی آرام انتظارات را در میان محرومان و نگرانی را در میان ثروتمندان بالا برده، موجب خشونت و تجدید مناقشات ایدئولوژیک بین ساختار کهنه و نو شد.

قبل از استقلال، رهبری ملی احتمالاً از این مناقشات و تضادها آگاه‌تر بود و سعی می‌کرد الگویی از هند مدرن، تصویری از آنچه که هند جدید باید می‌بود ارائه دهد که کشور چگونه باید بدون از دست دادن هویت خود، مدرن شود. توانایی مهاتما گاندی در همسانی با توده‌ها و ارائهٔ پیوندی اخلاقی از نوگرایی و سنت حتی برای عامی‌ترین افراد روستایی موجب شکل‌گیری یک رهبری فرهنگی استوار شد. سینمای این دورهٔ پیش از استقلال تا حدی در رؤیاهای شکل‌گیری ملیت جدید سهیم بود و بسیاری از اندیشه‌های تساهل مذهبی و رهایی از تعصبات علیه کاست‌ها را منعکس می‌کرد. اما به نظر می‌رسد که در هند مستقل این رهبری فرهنگی توده‌ها کاهش یافته است؛ تمایل شدید کشور به رشد سریع صنعتی از یک طرف و مناقشات شدید سیاسی از طرف دیگر، نیاز روان‌شناسانه برای یافتن شیوه‌های برخورد چالش‌ها با سنت را به عقب راند. در این میان سینما راه خود را در این خلاء بازکرد و به‌عنوان یک داور مهم فرهنگ تودهٔ مردم به گونه‌ای متجانس موجب انعکاس و تأثیرگذاری بر آن شد.

تلاش‌های دولت برای انجام «اصلاحات» در سینما و همسو کردن آن یا اهداف قانون اساسی منجر به تقویت یک سینمای اقلیت از پیچیدگی خلاقه و آگاهی و وجدان اجتماعی شد که پس از استقلال ظهور آن آغاز شده بود. این تلاش‌ها تا اندازهٔ زیادی سینمای عامه‌پسند را به حال خود واگذاشت و از جهاتی انزوای آن را از دنیای هنر متعالی تشدید کرد.

مبارزات اولیه

در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم و بلافاصله پس از استقلال، تفاهم

نزدیکتری بین نگرش‌ها دربارهٔ سینما و آرزوهای رهبری ملی پیدا می‌کنیم. هرچه به زمان حال نزدیکتر می‌شویم این فاصل و تفاوت بیشتر می‌شود. تخیل و حقیقت به شدت از یکدیگر سود برده‌اند. اسطوره‌سازی درباره تولد و رشد قهرمان در رابطه با مادر و خانواده‌اش در سال‌های دهۀ ۱۹۷۰ افزایش یافت و در اواسط دهۀ ۱۹۸۰ به اوج خود رسید. ما در این دوره تا حد زیادی شاهد تغییری جدی در نقش کاتالیزوری که سینمای پیش از استقلال ایفا می‌کرد، هستیم. دهۀ ۱۹۳۰ شاهد مداخله شدید سینما به نفع تجدد، درکنار اسطوره بود. بیشتر فیلم‌های اجتماعی این دوره دربارهٔ مسائل کاست‌ها، جهیزیه، آزادی انتخاب در ازدواج و از این قبیل بود.

در فیلم **دنیا نه معنی** اثر شانتارام (۱۹۷۳)، پیرمردی با دختری جوان‌تر از دختر خود ازدواج می‌کند اما زن حاضر به تمکین از پیرمرد نمی‌شود و در این راه ازکمک دختر پیرمرد (که مددکار اجتماعی است، به انگلیسی صحبت می‌کند و امروزی است) برخوردار می‌شود تا آنجاکه دو نفری به اتفاق **سرود زندگی** اثر لانگفلو را می‌خوانند. پیرمرد که از سوی خواهرش حمایت می‌شود، سرانجام مجبور می‌شود شکست را بپذیرد و به اشتباه خود اعتراف کند. این فیلم تا امروز هم اعتبار خود را حفظ کرده است. فیلم **برهماچاری** اثر استاد ویناياک (۱۹۳۷) متعصبین مذهبی را به باد استهزاء می‌گیرد و از انتخاب مرد دلخواه توسط زنان دفاع می‌کند.

یک چنین زن متجددی امروز هدف مستقیم و غیر مستقیم رسوایی و بدنامی قرار می‌گرفت. فیلم ***دِوداس***[1] اثر پی. سی. باروا (۱۹۳۵) الگوی طرفداری از آزادی انتخاب در ازدواج شد. فیلم ***آچات کانیا***[2] اثر هیما نشورووی و فرانس اوستن (۱۹۳۶) نجس شمردن انسان‌ها را تقبیح می‌کرد.

فیلم ***بالیوگینی***[3] (۱۹۳۶) اثر سوبرامانیام به شرح رنج‌ها و آلام بیوه‌های کم سن و سال می‌پرداخت. سینما در دهۀ ۱۹۴۰ در حال انتقال از استودیو به تولید مستقل، از حالت استعماری، از مخاطبان طبقه متوسط به طبقه کارگر بود؛ فیلم‌های اجتماعی پر فروش کمتری ساخت، اما به نوآوری‌های بیشتری دست زد. فیلم

1. Devdas
2. Achhut Kanya
3. Balyogini

شانتارام دربارهٔ مأموریت پزشکی دکتر کوتنیس به چین، گرایش بین‌المللی جدید هند را با شور و شوق فراوان مطرح کرد. *کالپانا* (۱۹۴۸) اثر اودی شانکار نیز اعتبار تازه‌ای برای هنر رقص به ارمغان آورد و علاقه‌مندان بسیاری برای آن به‌وجود آورد. همچنین جاگیردار با فیلم *رامشاستری* (۱۹۴۴) مرحله‌ای جدید از تاریخ هند و معیارهای عدالت آن را مطرح کرد. فیلم *دارتی ک لال*[1] (۱۹۴۶) اثر ک. ای. عباس نیز به‌طور جدی به مسائل فقیران و طبقات محروم اجتماع می‌پرداخت.

دههٔ ۱۹۵۰ شاهد دفاع شدیدتر از آرمان‌های اجتماعی در فیلم‌های راج کاپور، بیمال روی و محبوب بود. فیلم *آواره* (۱۹۵۱) اثر راج کاپور در صدد تثبیت حق دموکراتیک فرد در برخورداری از هویت خاص خود بدون توجه به طبقه و مزایای ویژه بود و تجلیل و تکریم خصوصیات ارثی را مورد اعتراض قرار می‌داد. در فیلم *سوجاتا*[2] (۱۹۵۹) اثر بیمال روی زنی مطرود می‌کوشد براساس توانایی‌های خود و نه طبقه‌اش به حقوق برابر دست یابد. قهرمان فیلم *دو بیگها زمین*[3] (۱۹۵۳) باید با حرص و آز با رباخوار روستا مبارزه کند و خود را نجات دهد. گورو دات، فردگرای رومانتیک، به‌خاطر تضعیف و نادیده گرفتن حقوق هنرمندان، اجتماع را تحقیر می‌کرد و خواهان به رسمیت شناختن این حقوق بود. طنز اجتماعی *آقا و خانم ۵۵* با صراحت به مسائل اخلاق، اختلافات طبقاتی، و حقوق زنان می‌پرداخت. فیلم *آورات*[4]، اثر محبوب، که بعدها بار دیگر با نام *مادر هند* (۱۹۵۷) ساخته شد، مادری را تصویر می‌کرد که بدون داشتن هاله‌ای اسطوره‌ای بسیار فعال بود و فعالیت‌های مثبت و آینده‌نگرانه داشت. دههٔ ۱۹۶۰ دورهٔ تسلط درمندرا به‌عنوان نوعی قهرمان خوش‌هیکل عاشق‌پیشه بود. مردانگی دوست‌داشتنی او نیروی مستقل بود که از شخصیت خود او سرچشمه می‌گرفت و بازتابی از یک شخصیت مادرانه نامرئی که قدرتی معجزه‌آسا به‌وجود می‌آورد، نبود. او در فیلم *سامادهی*[5] برای کمک به زنی که عاشق اوست و نیز برای رفاه پسرش مبارزه می‌کند و نیرویی مادرانه در پس آن به چشم نمی‌آید. قهرمان مهم دیگر این دوره راجش کانا[6] است که جذابیت رمانتیک و

1. Dharti Ke Lal
2. Sujata
3. Do Bigha Zamin
4. Aurat
5. Samadhi
6. Rajesh Khana

مهربانی ذاتی خود را دارد. یکی از فیلم‌های مهم راجش کانا به‌نام ***عشق آمر*** (۱۹۷۱) جنبهٔ مادرانهٔ زن را با جنبهٔ عاشقانه او در هم می‌آمیزد. این فیلم از نظر نگاه به زن با فیلم‌های دههٔ ۱۹۷۰ به بعد کاملاً فرق دارد.

گرایش‌های نامطبوع

سینمای هند، از نخستین فیلم داستانی خود ***هاریش چندرا*** (۱۹۱۳) تا آخرین محصولات آن از نوع فیلم‌هایی مثل ***ترمیناتور*** ارنولد شوایزنگر در دههٔ ۱۹۹۰، از الگوی هالیوود پیروی کرده است. این سینما در عین حال الگوی هالیوودی را چنان با ویژگی‌های فرهنگ هند در هم آمیخت و چنان حصاری به دور خود کشید که هالیوود هرگز نمی‌توانست در آن نفوذ کند. شور و شوق اصلاحات اجتماعی دههٔ ۱۹۳۰ نشانگر گرایشی جدید بود که چندان دوام نیافت.

جنگ جهانی دوم نقطهٔ عطفی واقعی در نگرش‌های سینمای هند به‌جای گذاشت. کمبودهای ناشی از جنگ باعث به‌وجود آمدن اقتصادی متکی بر بازار سیاه شد که از آن زمان تاکنون پیوسته در حال رشد بوده است. بخش عمده‌ای از این ثروت نامشروع ناشی از بازار سیاه، راهی نامرئی برای چند برابر شدن پیداکرد و خود را وارد کارها و امور حاشیه‌ای صنعت فیلم کرد. قدرت این پول‌ها ستاره‌های سینما را وسوسه کرد تا از استودیوهای فیلمسازی که حقوق‌بگیران آنها بودند، خارج شوند و همین امر باعث سقوط تولیدات استودیویی شد و هر تهیه‌کننده‌ای را به فردی مستقل تبدیل کرد که هدف عمده‌اش دسترسی هرچه بیشتر به پول بود.

عامل دیگری که پس از استقلال سینمای هند را تغییر داد توسعهٔ سریع طبقه کارگر و همچنین یک طبقهٔ نوکیسه بود که هر دو یا بی‌سواد بودند یا سواد اندکی داشتند، اما قدرت جدید پولی را در دست‌های خود داشتند. سازندگان فیلم برای ارضای خواسته‌های این مخاطبان شروع به رو آوردن به سطحی‌ترین معیارها کردند تا هرچه بیشتر مورد رضایت و عنایت آنان قرارگیرند.

در این محیط، نابودکنندگان اقتدار استودیوها که به‌عنوان تهیه‌کنندگان مستقل کار می‌کردند، از ستاره‌های سینما به‌عنوان ابزار استفاده می‌کردند. تهیهٔ فیلم به قدری «ستاره محور» شد که ستاره‌ها از ابتدا تا انتها فرایند تهیه و ساخت یک فیلم را تحت اختیار خود گرفتند. در این دوره، ستاره‌ها در یک زمان در چند فیلم بازی

می‌کردند و این شیوه که منحصر به سینمای هند بود باعث می‌شد هنرپیشگان وقت و توان خود را بین چند فیلم تقسیم کنند و همین امر باعث می‌شد مدت زمان تهیهٔ هر فیلم به درازا بکشد و تهیه‌کننده به‌صورت بردهٔ تأمین‌کنندهٔ سرمایهٔ این فیلم‌ها، با آن ثروت ناشروع‌اش، درآید. در این دوره دلال‌ها نیز شروع به قدرت‌نمایی کردند. لذا سبک و محتوای فیلم‌ها تابع سلیقه سرمایه‌گذاران و عوامل آنان درآمد.

مدتی طول کشید تا تبعات چنین شرایطی آشکار شود. قبل از پدیدار شدن پیامدهای شرایط جدید، نوعی عصر طلایی کوتاه‌مدت جلوه‌گر شد. شرایط قدیم نیز تا مدتی ادامه یافت و حتی در ۱۹۵۷ شانتارام فیلم‌هایی به شدت شخصی مانند **دو چشم و دوازده دست** را ساخت که در جشنواره فیلم برلن نمایش داده شد و تا حدی مورد توجه قرار گرفت. اما شخصیت‌های مهم جدیدی پدیدار شدند: راج کاپور، بیمال روی، گورو دات.

در دهۀ ۱۹۶۰ بود که سرخوردگی شروع شد. پس از شکست از چین در جنگ مرزی و مرگ نهرو، ثمرات سهل استقلال غیر قابل دسترسی به نظر می‌رسید، و همراه با آن گرایش به سمت تحقیر دولت و تشکیلات دادگستری آغاز شد و مردم تشویق می‌شدند که اجرای قانون را خود به‌دست بگیرند. جنایت و انتقام‌جویی، سِکس و خشونت عناصر عمده فیلم‌ها شدند. تا پایان دهۀ ۱۹۷۰ حتی آواز نیز، به‌عنوان روح سینمای هند و تأکید آن بر تعالی، شروع به از دست دادن جذابیت سنتی و همیشگی خود کرده بود. هرزگی و بی‌نزاکتی چنان بر سینمای هند حاکم و رایج شد که در دهۀ ۱۹۹۰ از آوازهای مبتذلی مانند «زیر آن پیراهن چیست» برای فروش بیشتر فیلم‌ها و ارضای خواسته‌های سطحی تماشاگران استفاده می‌شد.

شخصیت عاشق آرام و دوست‌داشتنی راجش کانا و مردانگی لطیف درمندرا جای خود را به خشونت جنایتکارانه آمیتاباچان (در اواسط دهۀ ۱۹۷۰) داد که خالق نماد جدید یأس و ناامیدی محرومان بود. در قیامی که او علیه ظلم آغاز کرده بود سناریوی جایگزینی وجود نداشت و به تبدیل نظم اجتماعی ناعادلانه با نظمی عادلانه منجر نمی‌شد و معتقد بود که مظلوم باید به ظالم تبدیل شود و با این استدلال چرخۀ پایان‌ناپذیر خشونت را ترویج می‌کرد. راجش کانا در دهۀ ۱۹۶۰ زن محبوبش را عزیز می‌داشت و به او احترام می‌گذاشت. اما در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ زنان به سراغ آمیتاباچان می‌رفتند و او با بی‌ادبی بسیار با آنان برخورد

می‌کرد. این از نشانه‌های عصر جدید بود.

تحقیر زنان در عین تقدیس مادری و کشتار زنان به بهانهٔ دفاع از حیثیت خانواده انجام می‌شد. خانواده به‌عنوان نجات‌دهندهٔ فرد و گروه در مقابل دولت علم می‌شد. در این فرایند از بزهکاری بسیار ستایش می‌شد. سناریوی دورهٔ پس از آمیتاباچان، نخست نقش عاشق جوان را در شخصیت امیرخان گرامی داشت اما استفاده از این موضوع به شدت تکراری شد و در دههٔ ۱۹۹۰ جای خود را به خشونتی تازه نسبت به زنان داد که شاهرخ خان مظهر آن بود: «او چطور جرأت می‌کند مرا دوست نداشته باشد، آن‌قدر کتکش می‌زنم تا دوستم بدارد.» همهٔ اینها تحت تأثیر رفتار تعداد روزافزون بیکاران شهری و افراد خیابانی (طبقه‌ای که در هند پس از استقلال پرورش یافته و در محاصره جمعیت فزایندهٔ مهاجر روستایی ـ شهری قرار داشت بود و متقابلاً بر آنان تأثیر گذاشت.

آوازهایی برای افراد بریده از فرهنگ

یکی از ویژگی‌های بارزی که در سینمای هند شکل گرفت، بعد همیشگی رقص ـ آواز بوده است. آواز وسیلهٔ تعالی، ثقل فلسفی ـ احساسی، و وسیله ابراز محترمانهٔ امیال جنسی است که بدون آن فیلم‌های عامیانه ما به سختی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. صحنه‌های بوسیدن پر شور در فیلم‌های دههٔ ۱۹۳۰ فراوان بود، اما انگلیسی‌ها در واکنش به اعتراضات سازمان‌های زنان مذهبی آن را ممنوع کردند. این ممنوعیت پس از استقلال تا اواسط دههٔ ۱۹۷۰ به قوت خود باقی ماند. اما تا آن زمان این امر چنان ریشه دوانده بود که نه هنرپیشگان و نه تماشاگران علاقه‌ای به نمایش صحنه‌های بوسه در فیلم‌ها نداشتند و این ممنوعیت در عمل همچنان ادامه دارد.

تأثیر این وضع بر بعد رقص ـ آواز، ایجاد قاعده‌ای برای اجتناب از صحنه‌های بوسیدن به‌عنوان اوج طبیعی تظاهر جنسی و استفاده از حرکات ضمنی رقص بوده است. هر وقت که شرایط فیلم مستلزم نشان دادن تمایلات جنسی است، آواز مشکل را برطرف می‌کند.

در زمان استقلال و تا مدتی پس از آن، آوازها و رقص‌ها (مخصوصاً آوازها) از منابع کلاسیک یا مردمی گرفته می‌شد. با گشوده شدن مرزهای فرهنگی، موسیقی

پای غربی راه خود را به داخل ساختار و مفاهیم بخش رقص ـ آواز باز کرد. باسکار چانداوارکار به این نکته اشاره کرده است که چگونه در ابتدا موسیقی فیلم وظیفه داشت تماشاگران را از تئاتر موزیکال (مانند تئاتر پارسی به نام «تماشا») دور کند. وی می‌افزاید بعدها، مهاجرت‌ها به غرب آسیا، آشنایی با موسیقی امریکای لاتین و تهاجم نوارهای صوتی، موسیقی فیلم را هرچه بیشتر از فرهنگ والای آن دور کرد و به سمت معادل‌های جدید با واقعیت عامیانه برد. وی می‌گوید:

موسیقی فیلم در کارخانه‌های رؤیاسازی ساخته می‌شود. تعداد افراد طبقه پایین و متوسط پایین شهری رو به افزایش است و توده‌هایی که به شهرها رو می‌آورند از ریشه‌های فرهنگی خود در روستاهای هند جدا می‌شوند. آنان به شدت به رؤیا نیاز دارند. در شوهای بمبئی، کلکته، بنگلور و مَدرس، مرد گرسنه، بی‌ریشه و بریده از فرهنگ دوست دارد آواز بخواند و به موسیقی‌ای گوش دهد که ترکیبی از آرزوها و رؤیاهای او و حقایق و افسانه است. پس‌مانده‌های فرهنگی جود دارد؛ او باید از آنها استفاده کند: او نمی‌تواند زیاد نگران عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن باشد؛ او گرسنه است.

اگرچه آوازهای اخیر مانند «زیر آن پیراهن چیست؟» از نظر کیفیت به شدت سقوط کرده، اما موفقیت چنین آوازهایی در فیلم‌هایی مانند *روجا* یا *رودالی* نشان می‌دهد که همه چیز از دست نرفته و از جمله اینکه بُعد آواز هنوز یک نقش مهم روانی در تأمین وسیلهٔ تعالی برای تماشاگران عامی بازی می‌کند.

قرنطینه کردن علم

هر جا که پای مذهب در میان باشد، سینمای عوامانه در ارتباط با چالش‌های ایجاد شده توسط علم با مشکلات حادی روبه‌رو است. اگر امروزه انسان می‌تواند با افتخار روی کره ماه قدم بگذارد، پس تکلیف خرافات مذهبی چه می‌شود؟ نتایج و پیامدهای دانش به‌طور فزاینده حتی در زندگی روستاییان بی‌سواد در مناطق دورافتادهٔ جهان نیز رسوخ کرده است. به‌نظر می‌رسد که در ورای این تحولات، چالشی ناگفته در برابر اعتقادات سنتی شکل گرفته است که از تردیدها و اندیشه‌های جدیدی که دانش را به پیش می‌برند، سرچشمه می‌گیرد. برای مثال به

اعتقاد مردم به تقدس و پاکی رود مقدس گنگ و نگرانی دانشمندان دربارهٔ آلودگی شدید آن به علت ریختن فاضلاب‌ها در آن توجه کنید. چند سال پیش هنگامی که موضوع در پارلمان هند مطرح شد، وزیر گردشگری ادعا نمود آلوده شدن فیزیکی آب رود گنگ غیر ممکن است! البته بعد این ادعا اصلاح و طرح پاکسازی گنگ آغاز شد.

ناامنی ناشی از چنین تناقضاتی باید با سینما و به منظور آرام کردن فکر و ذهن مردم برطرف و خنثی شود. پاسخ داده شده در این زمینه ساده است؛ دانش را از سنت جدا کنید و آنها را در دو بخش جداگانه، که بین آنها هیچ ارتباط متقابلی وجود نداشته باشد، نگه دارید. این «خنثی‌سازی سنت» همان‌طور که آشیس ناندی می‌گوید دقیقاً مخالف ترکیب پویای ساختار کهنه و نو است که رهبری سیاسی و فرهنگی هند مدت یک قرن و نیم به دنبال شکل‌گیری آن بوده است. در سینمای عامه‌پسند امروز، محصولات علم مورد استفاده ماست اما اندیشه‌های جانبی آن مجاز نیست اذهان ما را آلوده کند. حتی در بنگال غربی، که از نظر فرهنگی یکی از مناطق «مدرن» هند است، واکنش نسبت به فیلم دوی[1] اثر ساتیاجیت رای که تغییری از خرافات به خردگرایی را از طریق تراژدی شخصی و بدون سرزنش نشان می‌داد، سکوت و بی‌تفاوتی بود. این فیلم، برخلاف بسیاری از فیلم‌های دیگر رای از نظر تجاری شکست خورد.

مذهب و مسئلهٔ خانواده ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند. تأکید بر حفظ ارزش‌های خانوادگی، و توجیه انتقام برای نجات شرافت و حیثیت خانواده، ممکن است عامل بی‌اعتمادی به مفهوم بزرگتر جامعه در حال توسعه در کشوری باشد که به دنبال کم کردن فاصله‌ها و مسیر قانونی متمرکز است.

مضمون و بن‌مایهٔ انتقام، که در سینمای بیست سال گذشته به شدت رایج بوده است، به نحوی جدایی‌ناپذیر و پیچیده با مفهوم خانواده بستگی دارد. آنها در این باور اتفاق‌نظر دارند که به قوانین نانوشته اما شناخته شده که در واحدهای کوچکتر اجتماع، روستا و خانواده شکل می‌گیرند بیشتر می‌شود اعتماد کرد تا قوانینی که برای تمام مردم در یک کشور بزرگ و وسیع وضع می‌شوند.

1. Devi

از نظر این فیلم‌ها قانون ناعادلانه است و به درستی اجرا نمی‌شود؛ بنابراین فرد باید خود قانون را اجرا کند و بر مبنای سنت خود عدالت را با شتاب و خارج از تشریفات برقرار کند. ان. تی. راما رائو در فیلم *ببر بوبیلی* (۱۹۸۲)، که قبل از اینکه رئیس‌الوزرای ایالت آندرا پرادش شود آن را ساخت، در نقش یک افسر ارتش که به تازگی به راهزنی مسلحانه روی آورده بود، مأموران قانون را به زور سلاح‌های اعضای باند خود در غاری گرد می‌آورد و قسمتی از «گیتا» را برای آنان می‌خواند که در آن «کریشنا» چنین می‌گوید:

«از یک عصر به عصر دیگر، هرگاه که شرافت و تقوا کاهش می‌یابد و شرارت غالب می‌شود، من خود را آشکار می‌کنم تا از خوبان محافظت کنم، گناهکاران را مجازات کرده و نظم را بازگردانم».

سینمای هندی در این احساس مأموریت شیوه دیگری را نیز اشاعه می‌دهد. نگرانی آن به خاطر نجات جامعه به‌طور کلی نیست بلکه نگران حفظ واحدهای کوچک آن است. خانواده و گروه بیشتر مورد توجه سینما است و کل جامعه خیلی دست نیافتنی، تیره و مبهم و ناشناخته نشان داده می‌شود. بنابراین، در مقایسه با ارزش‌های قابل دسترس، آشکار و اطمینان‌بخش خانواده و گروه، جامعه مجموعه‌ای هولناک به‌نظر می‌رسد. دنیای بیرون میدان نبردی است که در آن به قوانین، حتی اگر به راستی شایسته احترام باشند، احترام گذاشته نمی‌شود. به نظر می‌رسد بیم از دست رفتن ارزش سنتی پیش از صنعتی شدن، بخش اعظم سینمای عامه‌پسند هند محسور ظاهر پر زرق و برق مدرنیتی مصنوعی شده است که در صحنه‌های تعقیب ماشین‌ها، زد و خوردهای باندهای تبهکار و کلوپ‌های شبانه تجلی می‌یابد.

تقدیس مادر

شخصیت مادر در مجموعه‌ای از فیلم‌های دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ محوری اساسی است که سرنوشت کودکان براساس آن شکل می‌گیرد. در واقع فیلم‌های دهۀ ۱۹۷۰ به خاطر تأکید آشکارشان بر محوریت شخصیت مادر قابل ملاحظه هستند. در چند فیلم با بازیگری آمیتاباچان، بزرگترین هنرپیشه سینمای هند، یک مادر تقریباً منفعل به‌عنوان مظهر وحدت خانواده نشان داده می‌شود که حرف او

قانون و تأمین رضایت مادر وظیفهٔ اصلی پسرش است. در فیلم **تریشول** (۱۹۷۸) مردی از دختری که عاشق او است دست برمی‌دارد، زیرا مادرش در هنگام مرگ از او قول گرفته است که با دختر دیگری (دختر یک کارخانه‌دار ثروتمند) ازدواج کند تا در زندگی عادی موفق باشد: «فراموش نکن که قبل از اینکه شانتی[1] را دوست بداری، مرا دوست داشتی.» دختر طرد شده، حامله است و وقتی پسرش بزرگ می‌شود او را سوگند می‌دهد به خاطر رفتار ظالمانه پدرش از او انتقام بگیرد. دو مرد به خاطر دشمنی ناشی از اطاعت از مادران خود رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند. پسر پدرش را تعقیب می‌کند، موقعیت و ثروتش را نابود می‌سازد، از عوامل اصلی قتل او می‌شود و فقط در لحظهٔ مرگ از جهت پشیمانی وجه مشترکی با پدرش پیدا می‌کند.

در فیلم **دیوار** (۱۹۷۵) دو برادر، یکی مأمور پلیس و دیگری تبهکار، چنان برای جلب محبت مادرشان مبارزه می‌کنند که گویی برای عشق یک دختر رقابت می‌کنند؛ تا آنجا که برادر تبهکار برای دیدار مادر بیمارش زندگی خود را از دست می‌دهد. قابل ذکر است که در بیشتر فیلم‌ها پدر از همان مراحل اول از صحنه ناپدید می‌شود اما پسران هرگز تماس با مادرشان را قطع نمی‌کنند؛ در واقع رابطه آنان تقویت و تا حدی با غیاب پدر تقدیس می‌شود.

تقدیس مادر به‌عنوان موجود مقدس سینمای عامه‌پسند، در واقع بیانگر بسیاری از جنبه‌های بحران هویتی است که امروزه ذهن مردم هند را آزار می‌دهد. خیال ندارم به نظریه‌های روان‌شناختی عقدهٔ مادری یا ترس مردان از قدرت زنان بپردازم، زیرا قصد من در اینجا بررسی تغییر و تحولات اجتماعی و ناامنی‌های ناشی از آن است. آنچه اهمیت دارد این است که این تقدیس شخصیت مادر آشکارا بیشتر بر وظیفه زن به‌عنوان مادر تأکید می‌کند تا محبوب یا همسر یا موجودی مستقل و این شیوهٔ تقدیس زنان و انکار همهٔ جنسیت اوست.

زنان مدرن به مثابهٔ کالا

سینمای عامیانه از اواخر دههٔ ۱۹۶۰ به شیوه‌ای مدرن غربی با شک و تردید

---

1. Shanti

نگریسته و عادات و دیدگاه‌های اخلاقی سنتی خود را برتر از آنها به حساب می‌آورد. بعضی از فیلم‌ها تلاش زیادی به عمل می‌آورند تا غرب و شرق را در مقابل یکدیگر قرار دهند مانند فیلم‌های ***دو راسته***[1]، ***شبی در پاریس*** و ***پوراب آور پاچ هیم***[2] که شرق را برتر و شیطان خارجی را به‌عنوان عامل تهدید کشور و تمامیت ارضی ما اعلام می‌کنند. انبوه فیلم‌های دیگر همین حرف را به‌طور ضمنی در یک سکانس و صحنه یاگفتار در موقعیت‌های مختلف تکرار می‌کنند. این امر نیز به نقش زن مربوط می‌شود. برای مثال زن غرب‌زده بیشتر در حاشیه‌های اجتماع قرار دارد؛ آوازه‌خوان کلوپ شبانه، تبهکار، یا خودفروش خوش قلبی که خارج از جریان اصلی اجتماع زندگی می‌کند و مناسب مجموعه‌ای از صحنه‌های جنسی و خشونت است. زنان پزشک یا حقوق‌دان هم وجود دارند که همیشه بدون خانه و خانواده بوده و در انزوا نشان داده می‌شوند. در ***ترازوی انصاف***[3] (۱۹۸۹) زنی که مورد تجاوز قرارگرفته (به دخترش نیز تجاوز شده است) یک مدل عکاسی نیمه برهنه است که استحقاق آنچه بر سرش آمده را دارد. وکیل او نیز زنی ناشناخته است که شباهت‌های بسیاری به خود او دارد.

در فیلم‌های مردسالار آمیتاباچان، با زن، مخصوصاً زنان امروزی‌تر، مانند کالا رفتار می‌شود. آمیتا به نقش تبهکاری به‌نام دون، در فیلمی به همین نام، می‌گوید: «من از دو نوع زن بدم می‌آید، زنی که به راحتی تسلیم می‌شود و زنی که خیلی سخت به‌دست می‌آید.»

دخترها در حال رفتن به مدرسه و دانشگاه نشان داده می‌شوند اما تضادی در مورد آنان وجود دارد: نهادهای آموزشی جایی برای برقراری رابطهٔ عاشقانه است نه برای مطالعه و تحصیل. دختر سادهٔ معمولی با ارزش‌های روستایی قدیمی، که از عهده خانه‌داری به‌خوبی برمی‌آید و در مقابل جنس مخالف خجول و محتاط است، بهتر از دختر تحصیل‌کرده و مستقل نشان داده می‌شود؛ اگرچه حضور دختر تحصیل‌کرده در سینما تقریباً هماهنگ با زندگی واقعی افزایش یافته است و دیگر مانند سابق آموزش و تحصیل زنان مستقیماً تحقیر نمی‌شود. در این فیلم‌ها ممکن

---

1. Do Raaste
2. Purab aur Pachhim
3. Insaaf Ka Taraju

است به ازدواج مجدد زنان بیوه اشاره شود، یا حتی از آن طرفداری شود، مثل فیلم *شعله* (۱۹۷۵)، اما یکی از طرفین باید بمیرد تا ازدواج عملاً صورت نگیرد.

در فیلم *سلسله* (۱۹۸۱) مردی که خود زن دارد عاشق زن دیگری می‌شود اما در لحظه برخورد با واقعیت تصمیم می‌گیرد تا از فرمان مذهب و سنت پیروی کند که تصریح می‌کند باید به همسر وفادار بود حتی اگر او را دوست نداشته باشی. برخورد با موضوع طلاق هم به همین شکل است؛ اگرچه طلاق در جامعهٔ هند براساس قوانین جاری نسبتاً آسان انجام می‌گیرد، اما در سینما همچنان دور از واقعیات با آن برخورد می‌شود. کشتن زنان به علت نداشتن جهیزیه در بخش‌هایی از شمال هند، مخصوصاً در قسمت‌های هندی‌نشین فراوان است. داستان‌هایی که در این مورد در مطبوعات به چاپ می‌رسند دلخراش و غم‌انگیز هستند و دستمایه‌هایی عالی برای سینمای عامیانه به‌شمار می‌رود. اما پرداختن به این موضوع در سینما ممنوع است. در برخورد با زنان، سینمای عامیانه تجددگرایی را تا حد زیادی تحمل می‌کند اما آشکارا سنت را بر آن ترجیح می‌دهد.

برای بیشتر مردم عشق و ازدواج با توجه به رسم جهیزیه دو چیز متفاوت است. برای داماد، جهیزیه موضوع سود مستقیم اقتصادی و برای خانواده وسیلهٔ بهبود وضع معیشتی است. جهیزیه دروازه‌ای به روی وسایل لوکس و تشریفاتی است: اتومبیل، یخچال، موتورسیکلت، ویدئو و غیره. وسایلی که همهٔ آنها در داخل هند ساخته می‌شود اما دور از دسترس اکثریت عظیم مردم است. اگر زن و مرد جوانی به یکدیگر علاقه‌مند می‌شوند، این امر به تنهایی در ساختار اقتصادی ازدواج تأثیر چندانی ندارد. جدا از مسائل طبقاتی و تولد و توارث مسئلهٔ اصلی این است: «خانواده در این جامعه چه به‌دست خواهد آورد؟»

فانتزی عشق در سینما و واقعیت قتل‌های مربوط به جهیزیه در واقع عکس یکدیگر هستند. آن غیر عملی بودن ازدواج مرد با زن مورد علاقهٔ خود پس از یک دوره دوستی نشان می‌دهد که به ایجاد خشونت علیه زنان منجر می‌شود. هرچه نمایش صحنه‌های عشقی بین مردان و زنان خارج از چارچوب ازدواج بیشتر شود، نامشروع‌تر می‌شود و همچنان که در گذشته نیز این گونه بود باعث افزایش عنصر خشونت می‌شود. این مسئله اغلب این گونه بروز می‌کند که مرد جوان احساس می‌کند حال که *وظیفه او استفاده از ازدواج برای بهبود وضع مالی و ثروت*

خانواده‌اش می‌باشد، چرا حال که فرصت دارد نتواند روزگار خوشی هم مانند قهرمانان فیلم‌ها برای خودش فراهم کند؟ او برای اینکه این فرصت را در جوانی خود از دست ندهد باید اقدامی خارج از چارچوب ازدواج و بدون در نظر گرفتن آرزوها و امیال زنی که هدف و شکار اوست، انجام دهد. حتی در دهۀ ۱۹۹۰ در فیلمی مانند *انجام* قهرمان فیلم (شاهرخ خان) می‌گوید: «او چگونه می‌تواند مرا دوست نداشته باشد؟ باید مرا دوست بدارد، وادارش می‌کنم دوستم داشته باشد. «مردسالار نمی‌تواند تصور کند که از طرف زنی طرد شود. به این دلیل رفتار جنسی در عرصۀ سینما، شکلی فانتزی رؤیایی دارد و آثار آن در جوان محروم از نظر جنسی، به‌صورت بد رفتاری و رفتار وحشیانه، ایجاد مزاحمت و تجاوز، خصوصاً بین کاست‌های هندو در قسمت‌های شمال غربی هند که خشونت‌های مربوط به جهیزیه به شدت رایج است، بروز می‌یابد.

خوشبختانه بعضی از الگوهای قدیمی در فیلم‌های پر فروش اخیر مانند *روجا*، *بمبئی*، *هوم آپکه هاین کاون*[1] و غیره تغییر کرده است. *روجا* در ایجاد حس میهن‌پرستی جدید در یک کشمیری موفق می‌شود. *بمبئی* به موضوع بی‌سابقۀ ازدواج هندو ـ مسلمان بدون توجه به تعصبات مذهبی در این شهر می‌پردازد. راز موفقیت فیلم *هاین کاون* نیز در این است که دو ساعت از سه ساعت فیلم را صرف نمایش جزئیات واقع‌گرایانۀ یک مراسم عروسی می‌کند و توجه انبوه تماشاگران را به آن جلب می‌کند. دو فیلم اول نام «مانیراتنام» کارگردان خود را به طرزی بی‌سابقه در سینمای تجاری هند ماندگار کردند. فیلم سوم شکوهی تازه به سنت ازدواج بخشید و نوعی علاقه دوباره به شیوۀ سنتی مراسم پر زرق و برق ازدواج را در قلب هندوان به‌وجود آورد. در این سه فیلم آوازها با قدرت تمام احساسات تماشاگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این فیلم‌ها پیام‌آور تحولاتی گسترده در اخلاقیات سینمای هند بودند؛ با این حال، تغییراتی را که انتظار می‌رفت به‌وجود نیاوردند و خشونت در سینما مدام افزایش می‌یابد و هر سال علنی‌تر و بیشتر می‌شود.

رئیس‌الوزراهای سینمایی

کمتر رویدادهایی توانسته‌اند پیوند بین فرهنگ و سیاست را واضح‌تر از به

1. Hum Aapke Hain Kaun

قدرت رسیدن ستاره‌های سینما در دو ایالت پر جمعیت هند ـ تامیل نادو و آندرا پرادش ـ نشان دهند.

آنان هر دو محبوب‌ترین هنرپیشه‌ها در ناحیهٔ خود ـ که زبانی متفاوت از دیگری داشت ـ بودند؛ آنها وقتی که رئیس‌الوزرای ایالت خود شدند، در اوج محبوبیت بودند. حتی وقتی دست از بازیگری کشیدند، نمایش فیلم‌هایشان در سینماها همچنان ادامه یافت. هنگامی که آن دو به وزارت رسیدند به ترتیب در ۲۶۲ و ۲۹۲ فیلم بازی کرده بودند. بدیهی است که پیروزی سیاسی آنان نتیجهٔ مستقیم تصویر سینمایی‌شان بود. هیچ یک از آنان رئیس‌الوزرایی نبود که با این هدف به بازیگری روی آورده باشد که بخواهد از آن تجربه برای تقویت عملکرد عمومی خود به‌عنوان یک سیاستمدار استفاده کند، برخلاف رونالد ریگان رئیس جمهوری امریکا که به هر حال هرگز یک فوق ستاره نبود. این هنرپیشه ـ رئیس‌الوزراهای هند رهبران سیاسی شدند برای اینکه فوق ستاره‌های سینمای خود بودند. شخصیت سیاسی آنان در امتداد شخصیت سینمایی آنان است. این حقیقت را نیز باید مورد توجه قرار داد که تعداد سینما تئاترهای جنوب هند (۶۸۳۰ سینما از کل مجموع ۱۲۲۸۴ سینمای کشور در سال ۱۹۸۴) دو برابر میانگین ملی است. قسمت اعظم سینماهای سیار نیز که بیشتر از سینماهای ثابت در مناطق روستایی نفوذ دارند، در جنوب فعالیت دارند. بیشترین تعداد سینماها در تامیل نادو (۲۱۳۶) و سپس در آندرا پرادش (۲۱۳۱) است.

«هیچ روستایی در تامیل نادو آن‌قدر دورافتاده نیست که سینما و فیلم به آن راه نداشته باشد».

ان. تی. راما رائو رئیس‌الوزرای آندرا پرادش، در یک جشنواره بین‌المللی سینمایی در مرکز ایالت خود گفت: «از اینکه وقتی دربارهٔ سینما حرف می‌زنم احساسات بر من غلبه می‌کند، مرا می‌بخشید. سینما مرا پرورش داد، معروف کرد و به جایی که امروز هستم رساند.» این امر در مورد ام. جی. راماچاندران رئیس‌الوزرای تامیل نادو، ایالت مجاور، نیز کاملاً صدق می‌کند.

تامیل نادو، یک نمونهٔ منحصر به فرد را در تاریخ سینما و همچنین سیاست ارائه می‌دهد. در سال ۱۹۶۷ هنگامی که حزب دراویدا مونترا کازاگم (DMK) حزب سیاسی حاکم هند، یعنی کنگره ملی هند را شکست داد، ۹ نفر از اعضای کابینهٔ ده

نفری سی. ان. آنادورای (۶۹ ـ ۱۹۰۸)، از جمله خود وی، از دنیای سینما آمده بودند. آنادورای که فیلمنامه‌نویس بود اما در عنوان‌بندی اسمش بالاتر از کارگردان فیلم‌ها نوشته می‌شد، سازمان‌دهندهٔ اصلی نیرویی سینمایی بود که حزب قدرتمند کنگره را شکست داد. کماراج رئیس‌الوزرای کاملاً توانای (و از طبقهٔ نجس‌ها) تامیل نادو قبل از انتخابات سال ۱۹۶۷ با ناراحتی گفت «آخر هنرپیشه‌ها چطور می‌توانند دولت را اداره کنند؟» اما حزب DMK در انتخابات به پیروزی رسید. سینما این ایالت را در دست گرفته بود. گویی برای تأیید و تأکید بیشتر این موضوع بود که «ماداناپالی گوپالا راماچاندران، که یک «کرالی» سریلانکایی تبار بود و با بازی در ۲۹۲ فیلم سال‌ها بود که محبوب تامیلی‌ها بود، در سال ۱۹۷۷ رئیس‌الوزرا شد و جز در وقفه‌ای کوتاه، تا هنگام مرگش در سال ۱۹۸۷ در این مقام باقی ماند.

تصویر و شخصیت سینمایی راماچاندران با ظرافت و جلب‌نظر گروه‌ها و طبقات مختلف ساخته شده بود. فیلم‌هایی از زندگی ماهیگیران، درشکه‌ران‌ها، کشاورزان، باربران، مستخدم‌ها و ... که در تمام این فیلم‌ها نقش قهرمان را بازی می‌کرد؛ نقش رابین هود، مدافع عدالت، منجی مظلومان. در یک فیلم، مستخدمه‌ای گریان به خانه باز می‌گردد تا به همه بگوید که او چند لحظه پیش برای نجات جان مادرش ببری را کشته است. او هرگز به مسائل منفی نمی‌پرداخت تا چه رسد به اینکه نقش آدم‌های فاسد و ضد قهرمان را بازی کند. راماچاندران بین سال‌های دهۀ ۱۹۵۰ تا اوایل دهۀ ۱۹۷۰ اگر در صد فیلم بازی کرد، حتی در یکی از آنها نمرد و کشته نشد. در زندگی واقعی نیز هرگاه برخوردی نزدیک با مرگ داشت رفتار وی بر محبوبیتش به شدت افزود؛ یک بار در حادثه‌ای هنرپیشه‌ای به‌نام ام. آر. رادا با شلیک گلوله او را مجروح کرد و بار دیگر در سال ۱۹۸۳ به علت بیماری در بیمارستان بروکلین نیویورک بستری شد.

محبوبیت سینمایی وی با مشی پدرمآبانه‌اش در زندگی واقعی افزایش می‌یافت؛ وقتی روزهای متوالی در شهر چنای باران بارید، برای ۶۰۰ درشکه‌ران بارانی خرید و به آنان هدیه کرد. فیلمی که در این مورد ساخت با فروش بسیار زیادی مواجه شد. او همیشه خودداری از مصرف مشروبات الکلی را توصیه می‌کرد. فعالیت‌های انسان‌دوستانه، مواضع اخلاقی و فعالیت‌های گستردهٔ حزبی او این پیام را به مردم ابلاغ می‌کرد که او در عالم واقع خیلی بیشتر از عالم سینما

قهرمان است. بیست و هفت هزار باشگاه طرفدار او با یک و نیم میلیون نفر عضو، پلی مهم بین او و سیاستمداران بود. وقتی راماچاندران حزب DMK جدا شد و حزب «آنا دراویدا مونترا کازاکم» (ADMK) را تشکیل داد، این باشگاه‌ها به صورت واحدهای حزبی درآمدند.

اما این بت‌های سینمایی، که به ستایش و برخورداری از مزایای فوق‌العاده عادت کرده‌اند، در مقابل قانون و مطبوعات کاملاً ناشکیبا هستند. قضات دادگاه عالی مدرس روز ۲۷ آوریل ۱۹۸۳ «به اتفاق آرا در مورد دخالت پلیس در فعالیت‌های خود ابراز نگرانی کردند.» وی. ام. تارکوند، یک حقوق‌دان برجسته، چند ماه پیش هنگامی که تظاهرات آرام حدود ۴۰ نفر از اعضای اتحادیهٔ مردمی آزادی‌های مدنی PUCL را در مادورای، در اعتراض به بدرفتاری‌های پلیس در ایالات رهبری می‌کرد، به شدت کتک خورد.

این موضوع که محبوبیت راماچاندران در تمام ایام طولانی بیماری و حتی پس از مرگ او ادامه یافت نشان‌دهندهٔ قدرتی است که تصویر او به‌وجود آورد. در انتخابات سال ۱۹۸۹ (پس از مرگ او) نیز جاناکی، همسرش، و جایا لالیتا، زنی که روزگاری محبوبش بود، به پیروزی رسیدند. سینما تا امروز هم بر این ایالت حکومت می‌کند. ام. کارونا نیدهی، رئیس‌الوزرای فعلی نیز سابقاً فیلمنامه‌نویس بوده.

ان. تی. رامارائو نیز در فیلم‌های اساطیری بود که نقش و تخصص خود را یافت. او در سال ۱۹۵۷ به کارگردانی ک. وی. ردی فیلم ***مایا بازار*** را ساخت و سپس در نقش‌های اصلی فیلم‌هایی چون ***بهیشما***[1] (از ***مهابهاراتا***)، ***داکشا آیاگنام***[2] (داستانی مذهبی از شیوا) در سال ۱۹۶۲، سپس ***لاواکوسا*** (داستان «لاو» و «کوشا»، دو پسر «راما» در ***رامایانا***)، ***کریشنارجونا یودام***[3] و فیلم‌های دیگری که اقتباسی از داستان‌های اسطوره‌ای و اساطیری و پوراناها[4] بود، بازی کرد. فیلم ***نارتانشالا***، آرجونا جنگجوی «پانداوا»ی ***مهابهاراتا*** را در تبعید نشان می‌داد. پانداواها در طول سال مجبور بودند در دربار شاه ویراتا ناشناس باقی بمانند، جنگجوی بزرگ مجبور

---

1. Bhishma
2. Dakshaayagnam
3. Krishnarjunayuddham
4. Puranas

بود لباس زنانه بپوشد و در دربار به شاهزاده خانم‌ها رقص یاد بدهد. رامارائو در ایفای این نقش دوگانه، تمام هنر بازیگری خود را به کار گرفت و موفقیت بسیاری کسب کرد.

اما در همین نقش‌های اساطیری خاص خود بود که رامارائو دچار یک چرخش ایدئولوژیک شد. او اصرار داشت که همواره به‌عنوان یک منجی ظاهر شود، حتی وقتی که نقش یک شخصیت شرور سنتی مانند «راوانا» را بازی می‌کرد. او به همین شخصیت شرور نیز یک جنبهٔ شرافتمندانه می‌داد («راوانا» شخصیتی است که در مناطق هندی زبان هند هر سال آدمک او را در مراسم جشن‌های «راملیلا» به‌عنوان نماد شرارت و شیطان می‌سوزانند.)

قهرمان عصر جدید

تفاوت اساسی بین این دو شخصیت ستاره ـ وزیر و دیگر ستاره ـ سیاستمداران هند در این حقیقت نهفته است که در مورد ستاره ـ وزیرها این فیلم‌ها بودند که سیاست و سیاستمداران را به‌وجود آوردند؛ در حالی که ستاره ـ سیاستمداران فقط ستارگان سینما هستند که تصمیم گرفته‌اند به عالم سیاست وارد شوند یا به واسطهٔ کسب آرا تشویق به انجام این کار شدند. برای مثال در مورد آمیتاباچان، فیلم‌هایی که او را به شهرت رساندند، به‌جای اینکه در حال حاضر به او کمک کنند، او را در حالتی دفاعی قرار داده‌اند. در انتخابات اله‌آباد (شهر زادگاه او) پس از قتل خانم ایندیرا گاندی در سال ۱۹۸۴، باهوگونا رقیب موقعیت‌شناس و زیرک او که سیاستمداری کارآزموده بود، پوسترهایی از صحنه‌های خشن فیلم‌های آمیتا را به در و دیوارهای شهر زده بود که زیر آنها این سؤال مطرح شده بود: «آیا این مردی است که می‌خواهید به او رأی بدهید؟ اینکه آمیتاباچان آن سال در انتخابات پیروز شد شاید فقط برای این بود که حزب راجیو گاندی، که وی نیز در آن عضویت داشت، در آن سال به پیروزی رسید؛ زیرا این حزب از احساسات مردم نسبت به مادر تازه درگذشته راجیو به نفع پسر جوان و تازه کارش سود برد. این حقیقت که تقریباً تمام نامزدهای این حزب در انتخابات برنده شدند، اعتبار عنصر ستاره سینما بودن را در این انتخابات به شدت زیر سؤال برد.

در حالی که راماچاندران و رامارائو سعی می‌کردند. تصویر خود را به‌عنوان

منجی از صحنهٔ سینما به عرصهٔ زندگی واقعی منتقل کنند، آمیتاباچان با پوشیدن لباس‌های سفید راحت، اهمیت دادن به پاکدامنی و خلوص و سادگی و بر زبان آوردن احساسات وطن‌پرستانه به نفع قانون اساسی و حامیان آن، تضادی جدایی‌ناپذیر بین تصویر سینمایی خود، که از مجموعه‌ای طولانی از فیلم‌ها ناشی می‌شد، و تصویر سیاسی‌ای که در صدد بود از طریق انتخاب این سبک پوشش جدید و محتوای وطن‌پرستانه و قانون‌مدار سخنانش ارائه دهد، نشان می‌داد. خودوی دربارهٔ این مشکل می‌گوید: «پسر خودم از من انتظار دارد با ببرها مبارزه کنم. من در فیلم مرد نقش آمیتاباچان راکه یک عضو پارلمان است بازی نمی‌کردم، بلکه در یک فیلم متعلق به شرکت فیلمسازی «من موهان دسایی» بازی می‌کردم که نباید آن را زیاد جدی گرفت.»

سال‌های دههٔ ۱۹۷۰ شاهد ظهور کلبی مسلکی در مقیاسی وسیع بود. نسل پیش از استقلال پیر شده بود و همراه با آن آرمان‌گرایی مبارزه علیه سلطهٔ انگلیس نیز رو به زوال بود. حتی وطن‌پرستان قدیمی نیز فاسد شده بودند؛ آنان که فداکاری‌های بسیاری کرده بودند حالا سهم خود، و در صورت امکان حتی کمی بیشتر از سهم خود، را می‌خواستند. کشور ثروتمندتر شده بود اما مردم فقیرتر بودند. نقاب از چهرهٔ سیاستمدارانی که فقط شعار می‌دادند فرو افتاده بود. مردم جلوه‌های طمع و آز را در کسانی که قرار بود آنان را از بیچارگی‌هایشان نجات‌دهنده، دیده بودند. تولید کالاهای مصرفی افزایش یافته و مغازه‌ها پر از کالاهای لوکس برای طبقهٔ ثروتمند در حال رشد بود. اکثریت مردم شهرها استطاعت خرید چنین کالاهایی را از راه‌های درست نداشتند، چه رسد به روستاییان. این طرز تفکر که هیچ کس چیزی به تو نخواهد داد مگر اینکه که خودت آن را به چنگ بیاوری همه جا حاکم بود؛ به همین دلیل درستی و صداقت در نظر بسیاری از مردم رنگ باخت و به صورت صفتی برای احمق‌ها جلوه‌گر شد. عصر جدید به قهرمانی خودپسند، خودخواه و خشن نیاز داشت که به‌جای احساسات عاشقانه بیشتر در فکر به‌دست آوردن پول و قدرت با دست‌های خالی خود بود. این قهرمان در نقش‌هایی که آمیتاباچان بازی می‌کرد جلوه‌گر شد.

خشونت برای این لمپن ویژگی قابل توجهی است که در عضوی از نخبگان

اجتماعی و فکری نمود می‌یابد. آمیتاباچان درکالج «شروود»[1] نایبنیتال درس خواند و بعدها از مدیران اجرایی شرکت انگلیسی ببرد[2] درکلکته شد. او که فرزند هاری ونشری پاچان شاعر معروف هندی بود، در طی دورهٔ بازی در فیلم **ساتِ هندوستانی** و سال‌های بلافاصله پس از آن، شبیه شخصیت دانشجوی اثر تاگور، از سانتی نیکتان[3] با آن پیژامهٔ سفید و پیراهن قهوه‌ای‌اش، بود. در او چیزی بود که باعث می‌شد تا محرومان اجتماعی، آدمکش‌های حرفه‌ای، بیکاران و لمپن‌های گریزان ازکار، که تفریح انحصاری آنان سینما است و می‌تواند رضایتی به آنان بدهد که در زندگی واقعی‌شان از آن خبری نیست، با وی احساس نزدیکی و آشنایی کنند. او مظهر امید و الگوی کسانی شد که احساس می‌کنند نسبت به آنان ظلم شده است و فرصت‌های که به‌طور مبهمی معتقدند به حق متعلق به آنان بوده از آنان دریغ شده، و دنیای بی‌احساس و بی‌رحم استعدادها و توانایی آنان را نادیده گرفته است.

بیماری او (در سال ۱۹۸۲) علاقه او احترام شدیدی راکه افراد بسیاری برایش قائل بودند، آشکار کرد. میلیون‌ها دختر و پسر برای بهبودی او دعا کردند. هزاران نفر در مقابل بیمارستانی که در آن با مرگ مبارزه می‌کرد، ازدحام کردند. او مانند همهٔ مبارزاتش در فیلم‌ها، در این مبارزه نیز پیروز شد. پس از بهبودی بارها مانند امپراتوران باستان، یا یک سیاستمدار درجه اول امروزی، میان انبوه طرفدارانش در مقابل بیمارستان رفت و به آنان اطمینان داد که زنده و سرحال است و سپاسگزار الطاف آنان خواهد بود. این صحنه به‌گونه‌ای بود که گویی دوستدارانش او را ازکام مرگ بیرون کشیده‌اند. آنان سال ۱۹۸۲ را تبدیل به سال آمیتاباچان کردند. هیچ ستارهٔ سینمای دیگری در جهان در اوج کارش، از نظر تعداد و شدت طرفداری و علاقه، به اندازهٔ او طرفدار دو آتشه نداشته است. این مردم طبقه متوسط نیستند که آمیتاباچان جایگاهی که امروز دارد، رساندند. این عوام و لمپن‌ها بودند که او را به اوج موفقیت رساندند.

این موضوعی قابل بحث است که آیا خداوندگاری در سینما پیوند روانی مستقیمی با دیکتاتوری ندارد؟ خدایان در مقابل قوانین انسانی خود را پاسخگو

1. Sherwood
2. Bird
3. Santiniketan

نمی‌دانند. راماچاندران ملحد از نظر حزب DMK، از طریق اعمال قدرت در فیلم‌هایش که او را شکست‌ناپذیر نشان می‌دادند خدایگان شد؛ رامارائو که نقش شکست‌ناپذیران را بازی می‌کرد تا حد مقامی آسمانی بالا برده شد؛ آمیتاباچان با قدرت عضلانی معجزه‌آسای خود از خداگونگی و قدرت آسمانی کاذبی برخوردار است. برای افرادی چون راماچاندران یا رامارائو یا آمیتاباچان که به ستایش توده‌هایی که در معابد پر زرق و برق آنان دست به دعا برمی‌دارند عادت کرده‌اند، پذیرش کنترل‌های دموکراتیک بر اعمال‌شان باید بسیار دشوار باشد. آنان نیز مانند پیروان و طرفداران خود واقعیت و اسطوره را در هم می‌آمیزند.

زبان سینمای عوامانه

بخش اعظم سینمای هند توسط یک مجموعهٔ تجاری تولید و اداره می‌شود که جنبه‌های غیر تجاری سینما اهمیت چندانی برایش ندارد. ضمن اینکه وجه اشتراک زیادی نیز با بقیه جهان ندارد. سینمای عوامانه هند، به زبان بین‌المللی سینما سخن نمی‌گوید بلکه به زبانی محلی صحبت می‌کند که برای مردم بیشتر کشورهای جهان غیر قابل درک است. بازار سینمایی هند عمدتاً محدود به جهان سوم بوده است که با فروپاشی جهان دوم، یعنی اتحاد شوروی سابق و اقمار آن، این اصطلاح نیز مفهوم منطقی خود را از دست داده است. فیلم‌های هندی در شوروی محبوب بودند. اما با فروپاشی شوروی آشکار شد که این کشور به استثنای فناوری دفاعی، در زمینه‌های دیگر یک کشور جهان سومی بود. به‌تدریج که کشورهای جهان سومی از ردهٔ جهان سوم خارج می‌شوند، محبوبیت سینمای هند نیز در آنها از بین می‌رود. چنین محبوبیتی درکشورهای جنوب شرقی آسیا مانند تایلند، مالزی و اندونزی امروز دیگر وجود ندارد.

بسیاری از واردکنندگان قبلی سینمای هند در آسیا و آفریقا اکنون خود شروع به ساختن فیلم‌های «هنری» کرده‌اند و سینمای هند را به این علت که بر سلیقهٔ مردم آنان تأثیری زیانبار گذاشته است محکوم می‌کنند. در مالی یا بورکینافاسو نسل جدید فیلمسازان از محبوبیت سینمای عوامانه هند درکشورشان به شدت ناراضی هستند و برای جلوگیری از ورود چنین فیلم‌هایی به کشورشان تلاش می‌کنند و به موفقیت‌هایی نیز رسیده‌اند. ایدریسا اوئیدراگو از بورکینا فاسو، یکی از فقیرترین

کشورهای دنیا، امروز به‌عنوان سازنده فیلم **بابا** و فیلم‌های دیگری که جایزه‌های بزرگی در جشنواره‌های بین‌المللی گرفته است، از بزرگان سینمای بین‌المللی به‌شمار می‌آید. دشمن اصلی چنین فیلمسازانی محصولات سینمای هند است، زیرا مانع نمایش فیلم‌های آنان در سینماهای کشور خودشان می‌شود. دیر یا زود این وضع خاتمه خواهد یافت و سینمای عوامانهٔ هند منزوی‌تر از هر زمان دیگری خواهد شد. هیچ تعجبی نداشت که تهیه‌کنندگان فیلم‌های عوامانه و تجاری هیچ علاقه و هیجانی نسبت به صدمین سال تأسیس سینما نشان ندادند. برعکس، «سینمای نوین هند» که به سرعت به‌عنوان صدای پیشرفته‌ترین بخش روشنفکری هند به شهرت رسید، همواره یک گرایش نیرومند بین‌المللی داشته است؛ اگرچه شرایط انسانی در هند، مخصوصاً مشکل فقر و خرافات، بیشترین موضوعاتی است که در این فیلم‌ها به آنها پرداخته شده است.

این سینمای نو اگرچه از نظر کمی تولیداتش اندک است اما در جشنواره‌های سینمایی و کانال‌های تلویزیونی با استقبال مواجه شده (جایزهٔ رئیس جمهوری را بارها برده است) و به‌صورت نهادی کاملاً با نفوذ درآمده است. سینمای نو به سرعت تبدیل به بازوی بین‌المللی سینمای هند شده و در داخل کشور به معتبرترین بخش آن تبدیل گردیده که معرف و نمایندهٔ فرهنگ بالای نخبگان است. این سینما در عین حال برخلاف سینمای عوامانه از مسائل واقعی جامعه نمی‌گریزد. موضوعات اصلی فیلم‌های این سینما همان موضوعاتی است که بخش‌هایی از اجتماع که رهبری سیاسی و اجتماعی هند را به‌عهده دارد و مسیر آیندهٔ کشور را تعیین می‌کند با آن مواجه هستند. این سینما اگرچه نتوانسته مخاطبان عام پیدا کند اما بر رهبری کشور تأثیر داشته است.

به این ترتیب سینمای هند، با دو جناح خود، هم به موفقیت مالی دست یافته و هم از نظر جلب احترام مخاطبان در داخل و خارج موفق بوده است.

در اینجا باید دربارهٔ این تقسیم‌بندی مصنوعی بین فیلم هنری و فیلم تجاری موضوعی را یادآور شد. این تقسیم‌بندی نوعی تقسیم کار است که با انزوای جریان اصلی سینمای هند از یک زبان جهانی به این سینما تحمیل شده است.

آنچه را که ما در هند سینمای تجاری می‌نامیم، برخلاف سینمای هالیوود، شاهکارهای جهانی سینمایی که موفقیت منحصر به‌فرد تجاری و هنری در مقیاس

بین‌المللی داشته باشد مانند آثار جان فورد یا آلفرد هیچکاک یا فرانسیس فورد کاپولا، تولید نکرده است. جریان اصلی سینمای تجاری هند، مانند سینمای بازاری چین، با نوعی زبان سینمایی جهانی صحبت می‌کند که آن را در هند و دیگر کشورها یا جوامع نسبتاً عقب‌مانده یا بسته، منزوی می‌سازد.

در اینجا اشاره به سخن معروف ژان رنوار بی‌لطف نیست که می‌گویند: «در زبان تخصصی سینما، فیلم تجاری فیلمی نیست که کسب درآمد کند بلکه فیلمی است که مطابق با معیارهای تجارت ساخته و پرداخته شده باشد.»

بعضی از بزرگترین شکست‌های صنعت فیلمسازی مربوط به گروه فیلم‌های تجاری است، زیرا شکست‌هایی هستند که در چارچوب و ساختار موفقیتی که به‌وسیلهٔ این صنعت تعریف شده قرار ندارند. علاوه بر این معلوم است که اکثریت فیلم‌های تهیه شده شکست می‌خورند و فقط معدودی از فیلم‌ها را می‌توان جز فیلم‌های پر فروش دانست. این درست است که فیلم‌های پر فروش درآمد بسیاری کسب می‌کنند، اما فیلمی مانند *پاتر پانچالی* (اثر ساتیاجیت رای) که با هزینه‌ای حدود صد و پنجاه هزار روپیه تهیه شد و طی سال‌ها پنجاه برابر هزینه‌اش را درآورد را باید غیر تجاری به حساب آورد، زیرا در مخالفت کامل با ملاحظات و معیارهای سینمای تجاری تهیه و ساخته شد و فروش آن با درآمدهای کلان بعضی از فیلم‌های پر فروش برابری نمی‌کند. این تقسیم کار بین فیلم‌های تجاری و هنری حقیقتی است که سینمای هند از زمان استقلال ناخواسته با آن سر کرده است. تمام جوایز ریاست جمهوری عملاً به فیلم‌های «هنری» تعلق یافته است. در جشنواره‌های بین‌المللی فیلم نیز همواره وضع به همین صورت بوده است.

انزوا و عرضه

یکی از عوامل عقب‌ماندگی بیشتر فیلمسازان هندی، انزوای هند از جریان‌های جهانی بود. در سینما مانند هر زمینهٔ دیگری، سلطهٔ خارجی حاکم بر هند اجرای این امر را با قاطعیت دنبال می‌کرد. محبوبیت سینمای هند ـ نخستین فیلم داستانی سینمای هند در سال ۱۹۱۳ ساخته شد ـ به‌قدری حاکمان انگلیسی را ناراحت می‌کرد که در سال ۱۹۲۷ کمیته‌ای را برای تحقیق دربارهٔ این مسئله تشکیل دادند. انگلیسی‌ها نمایش فیلم‌های امریکایی را هم در هند نمی‌پسندیدند،

زیرا «زنان سفیدپوست را در این فیلم‌ها به شکلی ناپسند نشان می‌دادند». هدف واقعی آنان جایگزینی فیلم‌های انگلیسی به‌جای فیلم‌های هندی و امریکایی در بازار بزرگ هند بود. اما «کمیتهٔ رانگا چاریار» تشخیص داد که همهٔ فیلم‌های غربی برای اخلاقیات مردم هند خطرناک است. به توصیهٔ این کمیته راه درست این بود که صنعت تولید فیلم در هند بر مبنای درستی استوار شود. نتیجهٔ این امر، افزایش کمی تولید فیلم در سینمای هند بود. اما با ظهور سینمای ناطق و وجود مانع زبان، سینمای هند منزوی شد و اگرچه تولیدات آن افزایش یافت اما از تمام جریان‌های جهانی دور افتاد.

در زمان استقلال کشور در سال ۱۹۴۷، بی‌خبری ما از سینمای بین‌المللی بسیار زیاد بود. تقریباً هیچ یک از دست‌اندرکاران صنعت فیلمسازی هند فیلم‌های آیزنشتاین، پودوفکین یا دوبژنکو را ندیده بودند؛ هنگامی که ژان رنو در سال ۱۹۴۸ درخشید کمتر کسی در هند چیزی از او می‌دانست؛ زمانی که آوازهٔ پودوفکین در سال ۱۹۵۱ عالمگیر شد. بیشتر کسانی که او را می‌شناختند از او به‌عنوان یک عضو شورای عالی اتحاد شوروی یاد می‌کردند تا یک فیلمساز بزرگ، فقط در جلسات کوچک برخی جوامع فیلمسازی، که مجموع آن در کشور به سختی به سه مورد می‌رسید، آگاهی اندکی از وضع درخشان سینما در فرانسه یا شوروی، ژاپن یا ایتالیای پس از جنگ جهانی دوم وجود داشت.

این نخستین جشنوارهٔ بین‌المللی فیلم هند در سال ۱۹۵۲ بود که ناگهان پرده‌ها را بالا زد و غنای سینمای جهان را برای دست‌اندرکاران سینمای هند آشکار ساخت. این جشنواره با تشویق فعالانه جواهرلعل نهرو نخست‌وزیر هند برگزار شد.

هند، به‌ویژه در سینمای نئورئالیست پس از جنگ ایتالیا، در فیلم‌های دسیکا و روسلینی، بازتابی نیرومند از مشکلات اجتماعی را می‌دید که به دلیل شباهت فراوان با مشکلات جامعهٔ خود چاره‌ای جز تأثیرپذیری از آن نداشت. از طریق نمایش تعدادی از این فیلم‌ها بود که فیلمسازان بالقوه ـ یک نسل کامل از آنان ـ با چهره‌های بزرگ سینمای شوروی آشنا شدند. پودوفکین فیلم ***توفان بر فراز آسیای*** خود را در «انجمن فیلم کلکته» نمایش داد و داستان و چگونگی ساختن آن را برای انبوه تماشاگران مسحور شده، که در استودیو «ایندراپوری» اجتماع کرده بودند، تعریف کرد. سه عامل عمده‌ای که در شکل‌گیری سینمای نوی هند تأثیرگذار بودند

عبارت بودند از: رئالیسم توده‌ای در ایتالیای پس از جنگ، روش‌های روایتی سنتی هالیوود، و قدرت آرمان‌گرایانه سینمای شوروی، به‌ویژه سینمای دههٔ ۱۹۲۰ آن. عامل چهارم و از همه مهمتر، کشف دوباره هند بود که نتیجهٔ آن از طریق ابزارهای ساخته شده از عناصر نشأت گرفته از درکی گسترده‌تر از سینمای جهان آشکار گردید.

ساتیاجیت رای و سینمای جدید

ساتیاجیت رای در سال ۱۹۵۲، سال تشکیل نخستین جشنواره بین‌المللی فیلم هند، شروع به ساخت فیلم تاریخی خود به‌نام ***پاتر پانچالی*** کرد. این فیلم که در آخر هفته‌ها به‌وسیلهٔ گروهی که هیچ یک از اعضای آن تجربه‌ای در کار سینما نداشت فیلمبرداری می‌شد، طبقه متوسط هند که به زبان انگلیسی تحصیل کرده بودند را در کشفی «نهرو وار» از فقیرترین بخش‌های کشور خود، نمایش می‌داد. سه‌گانه ساتیاجیت رای دربارهٔ «آپو» که او را در ردیف بزرگترین فیلمسازان جهان قرار داد، شرح زندگی آپو قهرمان فیلم، از تولد، رشد و بزرگسالی در جوامع مختلف هند، از روستاهای فقرزده تا آستانهٔ دنیای بزرگتر بود.

این نماهای ناب، روشن، تغزلی و احساسی از هند جدید که از قرن‌ها سلطه خارجی برمی‌خیزد، الهام‌بخش مکتب فیلمسازی کاملاً جدیدی شد که در آن رئالیسم نقش مهم ایفا می‌کرد. تکنیک آن در ظاهر همان‌قدر متأثر از غرب بود که داستان‌نویسان هند در صد سال اخیر از «نوول» اروپایی تأثیر گرفته بودند، اما روح هندی در شکل غربی آن دمیده شده بود. طنز و همدردی رای در واقع شباهت بسیاری با نوشته‌های رابیندرانات تاگور و یا آر. ک. نارایان دارد. رای بیشتر مواد و مطالب خود را نیز از دو نویسندهٔ فوق اقتباس کرده است. اما این اقتباس‌های ادبی با خلاقیت سینمایی خاص او که تحت تأثیر بزرگان سینمای امریکا، ایتالیا و شوروی قرار داشت، به زیبایی پالایش شده بود و احساس همدردی کاملاً هندی در آن موج می‌زد. نهرو در ***زندگانی من*** می‌گوید انگلیسی‌ها که هندی‌ها را قربانی کردند خود نیز مانند آنان قربانی سرنوشت بودند. فیلم‌های اولیهٔ سایتاجیت رای نیز آدم‌های شرور و بد ندارند بلکه این نیروها فراتر از انسان‌ها هستند که آنان را به پیش می‌رانند.

از زمان شروع به کار رای در سال ۱۹۵۵، نسل کاملاً جدیدی از فیلمسازان

ظهور کرده‌اند که در فیلم‌های خود ساختار رقص و آواز، جنگ و گریز، و دفاع از ارزش‌های کاذب خانوادگی، که خاص جریان اصلی صنعت فیلمسازان هند است، را کنار نهاده‌اند. هر سال در جشنوارهٔ بین‌المللی فیلم هند، ۲۱ فیلم از بهترین‌های سال قبل که به زبان‌های گوناگون و در مناطق مختلف کشور ساخته شده‌اند برای هندی‌ها و خارجیان به نمایش درمی‌آیند. و هر سال فیلم‌های باارزش‌تری ساخته می‌شوند، اگرچه به سختی فرصتی برای نمایش در سینماهای کشور، که در کنترل صنعت فیلمسازی تجاری هستند، پیدا می‌کنند.

دولت مرکزی و دولت‌های ایالتی در ساخت این گونه فیلم‌ها نقشی مهم ایفا کرده‌اند. تولیدکنندگان فیلم‌های تجاری آن قسمت از ***پاترپانچالی*** را که رای با سرمایهٔ خود ساخته بود با اشتیاق تماشا کردند اما مدت ۱۸ ماه برای ساختن بقیهٔ فیلم هیچ کس حاضر به سرمایه‌گذاری نبود؛ در حالی که این خطر وجود داشت که پیرزن بازیگر فیلم بمیرد و دختر و پسر کودک فیلم وارد مرحلهٔ بلوغ و نوجوانی شوند. اما سرانجام این دولت بنگال غربی بود که قدم پیش گذاشت و فیلم را از مرگ قطعی نجات داد و به این ترتیب مسیر سینمای هند را تغییر داد. امروز بیشتر مؤسسات دولتی و همچنین بعضی منابع خصوصی هستند که هزینهٔ تولید فیلم‌های «سینمای جدید» را که درکنار فیلم‌های بزرگ تجاری ساخته می‌شوند، تقبل می‌کنند.

بسیاری از این فیلم‌ها که با حمایت مالی دولت تهیه می‌شود، به شدت از دولت انتقاد کرده و بعضی از آنها به‌طور غیر مستقیم حتی تا مرحلهٔ طرفداری از انقلاب نیز پیش می‌روند. با این حال، همین فیلم‌ها از طرف دولت جایزه می‌گیرند و به جشنواره‌های بین‌المللی فرستاده می‌شوند. بسیاری از مقامات دولتی هند با نمایش ***پاترپانچالی*** در خارج ازکشور، به این بهانه که فیلم تصویری از فقر و بدبختی از جامعه هند نمایش می‌دهد، مخالف بودند، اما با تلاش‌های جواهرلعل نهرو این فیلم سرانجام به خارج از هند راه یافت. فیلم‌های رای و فیلمسازان دیگر مانند او درکی قابل توجه از تلاش‌های هند برای غلبه بر مشکلات خود به‌وجود آوردند. بعضی از این مشکلات قدیمی و بعضی جدید هستند اما عموماً از مقابله و برخورد اندیشه‌های دموکراتیک با مفاهیم طبقاتی و پدرسالارانهٔ جامعه سرچشمه می‌گیرد که در سنت حاکم هند ریشه دارد.

تأثیر ساتیاجیت رای هنوز در سینمای غیر تجاری هند قابل رؤیت است؛ حتی فیلمسازانی که مخالف او هستند نیز نمی‌توانند خود را از تأثیرات او دور نگه دارند. بیشتر کارگردانان جدید همه جنبه‌های کار را خود کنترل می‌کنند. فیلمنامه را خودشان می‌نویسند، فیلم‌های کم خرج می‌سازند، از دکور و صحنه‌آرایی کمتری استفاده می‌کنند و به جریان رئالیسم گرایش دارند. حتی هنگامی که ملودرام می‌سازند، نماهای خارجی فیلم واقعی است. اما الگوی دیگری هم وجود دارد: ریت ویک گاتاک. سبک کارگاتاک که معاصر «رای» است به شدت با او فرق دارد اما به تدریج خیلی فردی‌تر از قبل شد. او فقط هشت فیلم ساخت اما تأثیری پایدار بر گروه فیلمسازانی گذاشت که به پیروی از او پرداختند. وی اولاً برخلاف رای، با صراحت لهجه محض موضوع فیلمش را مطرح می‌کرد و برای بیان یک ضرورت انقلابی از ملودرام‌ها و اساطیر سنتی به نحوی مؤثر استفاده می‌کرد.

شخصیت زن فیلم ***ستاره‌ای زیر ابرها*** (اثر گاتاگ) که سال‌ها رنج کشیده و بهترین سال‌های عمرش را صرف نگهداری از خانواده‌اش کرده است و حالا در حال احتضار است در پایان فیلم گریان می‌گوید: «می‌خواهم زنده بمانم»، و صدایش در کوه‌ها طنین‌انداز می‌شود. رای هرگز چنین کاری نمی‌کرد. گاتاک از این نظر تا اندازه‌ای به راج کاپور، گورو دات، محبوب‌خان و دیگر ستارگان آخرین بخش پرشکوه سینمای عامه‌پسند دههٔ ۱۹۵۰ هند نزدیک می‌شود. با این حال، فردگرایی گاتاک بسیار بارز است و کار او را نمی‌توان با کار هیچ یک از فیلمسازان دیگر برابر دانست. او همچنین از مزیت تماس با سینمای جهان، که نسل پیش از او در سال‌های شکل‌گیری خود فاقد بود، برخوردار بود.

یکی دیگر از معاصران رای و نفر سوم از فیلمسازانی که در دههٔ ۱۹۶۰ بر سینمای هند تسلط داشتند مرینال سن است. او نیز فیلمسازی بود که در قالبی سنتی کار می‌کرد اما با تجربهٔ آثار اولیهٔ رای تغییر جهت داد اما از او تقلید نمی‌کرد. دقیقاً در یازدهمین فیلم مرینال سن بود که او راه خود را یافت. این فیلم ***بهوان شوم***[1] نام داشت که در سال ۱۹۶۹ ساخته شد. این فیلم که داستان زندگی یک مقام خودخواه و مغرور راه‌آهن بود که توسط یک دختر جوان روستایی تحقیر می‌شد،

1. Bhuvan Shome

هوایی تازه پس از فیلم‌های به شدت جدی رای شور و هیجان‌های عمیق گاتاک ایجاد کرد. فیلم‌های مربوط به دورهٔ میانی کار او سرشار از بیان نوآورانهٔ عقاید مارکسیستی اوست و باعث انبساط خاطر و نشاط تماشاگران می‌شود. او این اواخر از تجربه‌های دراماتیک‌سازی دست برداشته و به سبکی شخصی از سینمای روایی روی آورده است. موضوعی که بیش از همه به آن می‌پردازد فکر و ذهن افراد طبقه متوسط جامعه است. او در فیلم ***یک روز پیش پا افتاده*** (۱۹۷۹) ریاکاری‌های اعضای یک خانواده را که به درآمد دختر خانواده وابسته‌اند نشان می‌دهد. یک شب دختر از سر کار دیر به خانه باز می‌گردد و به همین دلیل اعضای خانواده و همسایه‌ها به او مشکوک می‌شوند. خانواده حتی از این نگران است که مبادا دختر بخواهد ازدواج کند، چون در آن صورت دیگر از دستمزد او محروم خواهند شد. مرینال سن این ماجرا را با صراحتی تلخ روایت می‌کند و در این راه از بازی ستارهٔ با استعداد «شیلا مازومدار» که نقش دختر جوان خانواده را بازی می‌کند، برخوردار می‌شود.

موج در حال ظهور

در دههٔ ۱۹۷۰ ابتکار تازه‌ای در ایالت جنوبی، کارناتاکا، شکل گرفت که ایالت‌های کرالا و مهاراشترا نیز از آن پیروی کردند. نخستین نقطه عطف در جنوب، در کارناتاکا با فیلم ***مراسم تشییع جنازه*** (۱۹۷۰) اثر پاتابی راما ردی پدیدار شد. این فیلم بحثی پیچیده بین «برهمن»ها دربارهٔ شیوهٔ تدفین یکی از هم‌قطاران‌شان است که آیین آنان را نقض کرده است. ظاهر برهمن‌ها می‌توانست متعلق به قرن دهم باشد، حرکات آنان بسیار تماشایی و گاهی شبیه حرکات ژاپنی‌هاست و چهره‌هایشان همواره بر اثر تعارضاتی که از داخل و خارج دیر سرچشمه می‌گیرد، برافروخته است. درخشش کارناتاکا چندان دوام نیاورد. اما در دورهٔ شکوفایی آن فیلمسازانی مانند گیریش کارناد (***جنگل***، ۱۹۷۳)، بی. وی. کارنت (***طبل چوما*** ۱۹۷۵) و گیریش کاساراوالی (***تشریفات***، ۱۹۷۷)، پرما کارانت (***فانی یاما***، ۱۹۸۳) به انعکاس مسائلی دربارهٔ ماهیت سنت و ظلم و سرکوب در جامعهٔ روستایی ادامه دادند.

در استان مجاور، کرالا، دو استعداد درخشان اما به شدت متفاوت به نام‌های

ادور گوپالعل کریشنان و جی. اراویندان پدیدار شد. اولی یک تحلیلگر اجتماعی با درکی زیبا از زمان، مکان و عمل است که می‌داند چگونه از امکانات موجود حداکثر استفاده را ببرد؛ دومی شاعری منزه و پاک است که عقاید اجتماعی او در ورای تصوراتی خیالی باقی می‌ماند. در فیلم **چهره به چهره** اثر گوپالعل کریشنان (۱۹۸۴) بازگشت تماشایی یک قهرمان گمشده اتحادیهٔ کارگری به‌وسیلهٔ حزب گرامی داشته می‌شود، اما وقتی که معلوم می‌شود از آرمان‌های خود دست برداشته است، او را می‌کشند اما با توجه به گذشتهٔ پر شکوهش از او یک شهید می‌سازند. سکوت شدید قهرمان بازگشته، به شدت اضطراب‌آور و نگران‌کننده است. اراویندان نیز در فیلم ***اوریداث*** (۱۹۸۶) آمدن برق به یک روستا را با زیبایی خارق‌العاده‌ای به تصویر می‌کشد. این فیلم با مرگ پسر بچه‌ای در اثر برق گرفتگی تصادفی به نشانهٔ استعاره‌ای از جدایی انسان از طبیعت و نابودی او در یک فاجعهٔ اتمی پایان می‌یابد.

جی. اراویندان زود مرد اما نشان حساسیت و علاقهٔ خود را به طبیعت و انسان در فیلم‌هایی مانند **چادر**، دربارهٔ یک سیرک سیار روستایی، و **تاریک روشن**، دربارهٔ حساسیت شدید یک مرد جوان تا حدی که در نظر مردم دیوانه می‌آید، باقی گذاشت.

اگر اراویندان ترجیحاً یک شاعر بود، گوپالعل کریشنان روشنفکری است که به ساختن فیلم‌های قوی با یک داستان ظاهراً اسرارآمیز و ظریف سیاسی و غالباً بر محور یک شخصیت غایب، مانند فیلم‌های ***تله موش*** و ***چهره به چهره***، ادامه می‌دهد. فیلم اول درماندگی زمیندار ثروتمند بیکاره‌ای را به تصویر می‌کشد که نمی‌داند در برابر تغییرات چه تدبیری بیندیشد و دومین فیلم نقاب ریا و ثبات آرمانی را از چهرهٔ مارکسیستی برمی‌دارد، که به‌عنوان یک انسان، مانند هر کس دیگری، در معرض تغییر قرار دارد.

در بمبئی، شیام بِنِگال تأثیرگذاری خود را با فیلم نخست خود، ***نهال***، که اثری کاملاً پخته بود نشان داد. فیلمنامه اصلی آن، که به‌وسیلهٔ خود وی نوشته شده، کاملاً به قاعده است و بر مبنای درکی دقیق از واقعیات روستایی منطقه نوشته شده است. ویژگی بارز دیگر این فیلم معرفی شعبانه عظمی، هنرپیشهٔ زن نقش نخست، و گروهی از هنرپیشگان دیگر بود که آنان هم مانند عظمی در نخستین فیلم خود بازی می‌کردند و بعدها در چندین فیلم شیام بِنِگال بازی کردند. ***کَره‌گیری*** نیز یک

فیلم تبلیغاتی برای جنبش تعاونی تولیدکنندگان شیر بود و با فیلم‌های دیگری در این زمینه دنبال شد. این فیلم بسیار جذاب، شیرین و نشاط‌بخش و فوق تصور بود. شیام بنگال در دو فیلم **کره‌گیری** و **سوسمن** (۱۹۸۵) توانایی حیرت‌آوری برای تبدیل یک فیلم خشک مستند به یک فیلم داستانی دوست‌داشتنی نشان می‌دهد. موقعیت کارگران تولیدکنندهٔ لبنیات در فیلم اول و بافندگان سنتی منسوجات در فیلم دوم در پیوند دادن بسیاری از رشته‌های واقعیات اقتصادی، اجتماعی و شخصی به درامی انسانی بسیار موفق است. شیام بنگال پس از ساختن چهار فیلم نخست خود مدتی دست از فعالیت برداشت اما به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر منبع تازه‌ای از خلاقیت در خود کشف کرده است.

در *نقش*، فیلم خوش ساخت دیگری از بنگال اسمیتا پاتیل به‌عنوان یکی از استعدادهای مهم بازیگری در فیلم‌های سینمای جدید ظاهر شد و مانند عظمی به بازی هم در فیلم‌های پر فروش و پر خرج و هم فیلم‌های جدی، خلاقه و کم خرج ادامه داد. شیام بنگال با استفاده آزاد از آثار ویجی تندولکار، نمایشنامه‌نویس، نیروی قدرتمند جدیدی به دنیای فیلمنامه‌نویسی وارد کرد. ونراج بهاتیا، موسیقی‌دان که شاید تنها آهنگ‌ساز حرفه‌ای آموزش‌دیدهٔ هند باشد، با ساختن آهنگ‌هایی برای فیلم‌های شیام بنگال، اعتبار بیشتری به این سینما بخشید. بنگال همچنین در فیلم ***تکوین مهاتما***، که دربارهٔ زندگی گاندی در آفریقا بود، زندگی گاندی را در سال‌های تکوین شخصیت او کارشناسانه بازسازی و نسبت به معمار استقلال هند ادای احترام کرد.

بسیاری از کارگردان‌های جدید از انستیتوهای فیلم سعید میرزا، مانی کائول و کمار شاهانی در مهاراشترا، کتان مهتا در گجرات، آدوور گوپالا کریشنان در کرالا، گیریش کاساراوالی در کارناتاکا، نیراد مهاپاترا در اُریسا، ک. هاریهاران در تامیل نادو، جانو باروآ در آسام، و ... فارغ‌التحصیل شده‌اند. فیلم سعید میرزا به نام ***چرا آلبرت پینتو عصبانی می‌شود؟*** حساسیت دلچسب یک تعمیرکار ماشین، به‌نام گوآن کریستیان، را در بمبئی به تصویر می‌کشد و با موعظه شخصی مارکسیست خاتمه می‌یابد. فیلم ***یک قصه عامیانه*** اثر کتان مهتا، قصه‌ای عامیانه است که از قالب عامیانه سنتی گجراتی برای بیان اظهار نظری تند دربارهٔ ادامه ظلم به جوامع نجس، با استفادهٔ زیاد از رقص و آواز، بهره می‌برد.

در سال ۱۹۴۸، نیراد مهاپاترا ورود اُریسا را به صحنه با تصویری به شدت حساس، آرام، اما تکان‌دهنده از یک خانواده در فیلم **توهم** اعلام کرد. در استان کوچک و دورافتاده مانیپور در مناطق کوهستانی شمال شرقی هند، اریبام سیام شارما نخستین فیلم خود راکه از نظر فنی مبتدی اما به شدت تکان‌دهنده بود به نام **پسرم، عشقم** ساخت که در داخل و خارج با تحسین مواجه شد. او پس از آن نیز فیلم‌های قوی و جذاب دیگری ساخت.

به این ترتیب سینمای نو در سراسر هند وسیله‌ای برای اعتلای فرهنگ مردم شد که دیگر به استان‌های پیشرفته صنعتی محدود نبود. این سینما نمایندهٔ یک مجموعه‌ای بنیادین از استعدادهای جدید است که خود را وقف کشف ارزش‌های یک جامعهٔ سنتی، که در حال تغییرات شدید است، کرده‌اند. از ساتیاجیت رای تا نیراد مهاپاترا، فیلم محصولی به شدت دو فرهنگی است، که سازندگان آن نسبت به تحرکات سینمای جهان همان‌قدر حساس هستند که نسبت به رنج‌های کشور خودشان. زبان این سینما برای تماشاگران آگاه غرب آشناست؛ و در عین حال صدای آن تازه و نو است و توجه بیننده را به خود جلب می‌کند. به این ترتیب سینمای نو، صدای هند متجدد است که از نظر ساختار غربی است، مانند ذخایر فراوان افسانه‌ها در زبان‌های هندی که پس از اشغال این کشور توسط انگلیس ساخته شد، اما عمیقاً مترصد ایجاد سنتی هندی در جهت کارآیی و ارتباط در جهان معاصر است. این ترکیب سینمای دو فرهنگی پذیرش خود را درکشورهای صنعتی پیشرفته تضمین کرده و برای مخاطبان در اروپا و امریکا، استرالیا و ژاپن معتبر و قابل دسترسی است.

بعضی از فیلمسازان در حال تلاش هستند که با ایجاد تغییراتی، حتی به قیمت کاستن از سلامت و خلوص فیلم‌های خود، بخشی از انبوه تماشاگران فیلم‌های تجاری را به طرف خود جلب کنند. بعضی‌ها مانند شیام بنگال و گووویند نیها لانی (با فیلم‌هایی چون *آکروش*[1] و *آردساتیا*[2])، به موفقیت‌های قابل توجهی در ایجاد آنچه بعضی از منتقدان به‌عنوان «سینمای میانه» توصیف کرده‌اند ــ جنبهٔ دیگری از تلاش سینما، در تمام سطوح، از تجاری‌ترین تا هنری‌ترین، برای حل مشکلات

---

1. Aakrosh 2. Ardhsatya

سنت و تغییر در جامعهٔ معاصر هند ـ دست یافته‌اند. اما در این اواخر به نظر می‌رسد از تأثیر ابتکارات دولتی به‌تدریج کاسته شده است و سلطهٔ فاسد سینمای تجاری بر صنعت پخش فیلم، به‌دست آوردن جایگاهی در گیشهٔ فروش را برای سینمای هنری تقریباً غیر ممکن کرده است، و این سینما در حال حاضر با آینده‌ای تیره و تار مواجه است.

باستان‌شناسی؛ پر کردن جاهای خالی

ام. سی. جوشی[1]

استقلال هند در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ با تجزیهٔ غم‌انگیز کشور همراه بود. در نتیجهٔ این تجربه، هند چند جایگاه مهم دیرینه سنگی را که نمایانگر فرهنگ باستانی سوهان[2] بود، و مناطق بلوچستان، سند و پنجاب را که دارای سکونتگاه‌ها و گورستان‌های باستانی عصر مس[3]، بقایای تمدن درهٔ هند و مراکز مکتب بودایی هنر و معماری گندارا[4] بودند و همچنین چند بنای تاریخی قدیمی و مربوط به قرون وسطی در سند، پنجاب و بنگال شرقی را از دست داد.

باستان‌شناسی در زمان استقلال، از حیث تحقیقات علمی، مطالعات فرهنگی و نگهداری آثار و بقایای تاریخی، رشته‌ای پیشرفته در هند بود. با این حال، بسیاری از مسائل آکادمیک مانند فاصله‌های زمانی در توالی فرهنگ‌ها در طی اعصار یا مسائل مربوط به اعصار به اصطلاح تاریک وجود داشت که باستان‌شناسان هندی در آن زمان با آنها مواجه بودند. به عبارت دیگر نواحی بسیاری از باستان‌شناسی

1. M.C. Joshi
2. Sohan
3. Copper-Ago
4. Gandhara

هند، مربوط به مطالعات دوره پیش از تاریخ، تاریخ اولیه و تاریخی به‌ویژه مربوط به رشد و تحولات منطقه‌ای آنان وجود داشت، که نیازمند تحقیق بود. در واقع تا سال‌های اولیه استقلال هند، درباره جزئیات فرهنگ‌های عصر حجر یا عصر نوسنگی یا پارینه سنگی، مخصوصاً دربارهٔ تمدن‌های پس از عصر برنز در دره هند، و همچنین دربارهٔ ماهیت تحولات عصر آهن از حیث باستان‌شناسی، یا درباره معماری باستانی و قرون وسطای هند، در رابطه با سنت «واستو»[1]، اطلاعات اندکی در این کشور وجود داشت.

از آنجا که قوانین هند تحت سلطهٔ انگلیس در ایالت‌های شاهزاده‌نشینی که پس از استقلال به هند ملحق شده بودند اعمال نمی‌شد، مقررات مربوط به باستان‌شناسی برای کنترل و اداره کشفیات و نگهداری آثار، اماکن و بقایای تاریخی ناکافی بود. بنابراین تدوین‌کنندگان روشن‌بین قانون اساسی هند باستان‌شناسی را در «فهرست همزمان» قرار دادند که به موجب آن باستان‌شناسی یک موضوع مرکزی و همچنین ایالتی محسوب می‌شد که به گسترش فعالیت‌های مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند (ASI) از یک طرف و همچنین ایجاد و تأسیس ادارات باستان‌شناسی در هر ایالت، از طرف دیگر، منجر شد. در نتیجه این تحولات، پارلمان هند در سال ۱۹۵۸ قانون جدید «بقایا و آثار باستانی و قرارگاه‌ها را برای کل کشور تصویب کرد و در عین حال ایالت‌های گوناگون هند نیز به مرور زمان مقررات باستان‌شناسی خاص خود را تصویب کردند.

قانون کنترل صادرات آثار عتیقه در سال ۱۹۴۸ برای جلوگیری صدور غیر قانونی این آثار به تصویب رسید. سپس قانون پیشرفته‌تر «آثار عتیقه و خزاین هنری» سال ۱۹۷۲ جای این قانون را گرفت. به لطف تشویق‌های دولت هند، مخصوصاً مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند و دولت‌های ایالتی، آموزش و تدریس باستان‌شناسی در دانشگاه‌ها تقویت شد. همچنین مؤسسات آموزشی که باستان‌شناسی هند را به‌عنوان یک موضوع درسی تدریس می‌کردند، فعال‌تر شدند و دانشگاه‌های تازه‌ای نیز باستان‌شناسی را به‌صورت رشته‌ای در سطح فوق‌لیسانس عرضه کردند. به‌علاوه، بسیاری از مؤسسات شناخته شده، از جمله

1. Vastu

تعداد زیادی از دانشگاه‌ها، و همچنین افراد متخصص و کارشناس به تحقیقات و فعالیت‌های عملی درباره مسائل و موضوعات باستان‌شناسی، آثار عتیقه و بقایای تاریخی پرداختند. به این ترتیب، دوران پس از استقلال شاهد برداشتن گام‌های بلند در زمینه تحقیقات باستان‌شناسی، با نگرشی چند رشته‌ای، بود که به دانش ما در این زمینه بسیار افزود و به بازسازی فرهنگ‌های گمشده و از یاد رفته کمک کرد.

بسیاری از دانشگاه‌ها که دارای رشته باستان‌شناسی در سطح فوق‌لیسانس بودند، به مطالعات تخصصی میدانی نیز دست می‌زدند. از جمله این دانشگاه‌ها می‌توان به دانشگاه کلکته، پنتا، اله‌آباد، علیگر، ساگار، وادودارا، پونه[1]، میسور و چنای اشاره کرد. مؤسسه تحقیقات دانشکده فوق‌لیسانس دکن[2]، در پونه، به شدت درگیر تحقیقات باستان‌شناسی و برنامه‌های آموزشی مربوطه شد و به تحقیقات اولیه تحت نظر یکی از باستان‌شناسان بزرگ هند، یعنی پروفسور فقید اچ. دی. سانکالیا، و تعدادی از دانشجویان او کمک‌های فراوانی کرد. یک تحول مهم در حوزه باستان‌شناسی علمی، تأسیس نخستین آزمایشگاه رادیو کربن تحت نظر مؤسسه تحقیقات بنیادی تاتا در سال ۱۹۶۱ در مومبای بود که به ارزیابی بهتر آثار مکشوفه با تعیین تاریخ آنها بسیار کمک کرد. مؤسسات شناخته شده‌ای مانند مؤسسه تحقیقات مردم‌شناسی هند و آزمایشگاه تحقیقات فیزیکی، در احمدآباد، مؤسسه باستان‌شناسی گیاهی بیربال ساهنی[3]، در لاکنهو، و دیگر سازمان‌های تخصصی و محققان با انجام تحقیقات علمی در رشته‌های مربوطه، به تحقیقات باستان‌شناسی کمک بسیاری کردند.

دولت هند در سال ۱۹۶۲، تحت نظارت مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند، مدرسه باستان‌شناسی را در دهلی‌نو (که امروز «مؤسسه» شده) تأسیس کرد تا نسل جوانتر باستان‌شناسان را در کلیهٔ شاخه‌های مهم این رشته کاملاً تعلیم دهد. بسیاری از دانش‌آموختگان و شاگردان این مؤسسه بعدها به خاطر مساعدت‌های سرشار خود به باستان‌شناسی هند به شهرت رسیده‌اند.

این اقدامات، کارشناسان را در مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند، ادارات

1. Pune
2. Deccan
3. Birbal sahni

دولتی باستان‌شناسی و بعضی از دانشگاه‌ها و مؤسسات وابسته قادر ساخت کار دشوار حل مشکلات عمده باستان‌شناسی هند را به سرانجام برسانند. تلاش فراوان و سخت آنان در مکان‌های باستانی، نظارت دقیق و مطالعات و تحلیل‌های عمیق‌شان در طی یک دوره زمانی، شکاف‌های فرهنگی را تا حد قابل توجهی پر کرد و به بازسازی ترتیب زمانی باستان‌شناسی هند در تقریباً سراسر کشور انجامید. کار ای. گوش، مدیرکل مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، و همکاران او در زمینه طراحی و برنامه‌ریزی اولیه کشفیات گوناگون باستان‌شناسی، شایان ذکر و قدردانی است.

در طول ۵۰ سال گذشته در مراحلی تدریجی، بیش از یک هزار مورد تحقیق تخصصی در اماکن باستانی، از جمله کشفیات و حفاری، توسط باستان‌شناسان و همکاران آنان انجام و به جمع‌آوری اطلاعات باستان‌شناسی فراوان دربارهٔ مناطق مختلف از عصر حجر تا دوره قرن وسطی منجر شده است. با نظری به ارزیابی پیشرفت‌های عظیمی که در زمینه‌های مختلف باستان‌شناسی در هند به‌دست آمده، بی‌مورد نیست اگر به چشمگیرترین این اکتشافات از عصر حجر به بعد اشاره‌ای داشته باشیم.

کشفیات دیرینه سنگی و میانسنگی

پس از استقلال در هند کارهای قابل توجهی در زمینه عصر حجر در کشمیر، که اچ. دی. سانکالیا از دانشکده دکن و دو همکار او (از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند) نخستین ابزارهای دیرینه سنگی را در سال ۱۹۶۹ در آنجا کشف کردند، انجام شد. این کارها را آر. دی. جوشی (از مؤسسه) و دی. پی. اگراوال (از آزمایشگاه تحقیقات فیزیکی) و گروه‌هایشان که تحقیقات جالبی درباره شرایط اقلیمی دوران دیرینه سنگی در این منطقه و ترتیب و توالی یخ‌بندان‌ها در دورهٔ پلیستوسن (عهد چهارم زمین‌شناسی) انجام دادند، با تحقیقات بیشتر ادامه دادند. جی. سینگ و دی. پی. اگراوال، بر مبنای ترتیب تاریخی رادیو ــ کربن گردهٔ گیاهان، به این نتیجه رسیدند که آب شدن یخ‌ها در کشمیر از حدود پانزده هزار سال پیش از میلاد مسیح شروع شده و معتقدند این آثار نشانگر این است که با آب شدن یخ‌ها در این منطقه یک دوره زمانی آب و هوایی «سرما ــ گرما ــ سرما» آغاز شد. آر. ک. پانت

و سرداری لعل (از مؤسسه) نیز لایه‌های مربوط به دوره پیش از تمدن «سوهان» و ابزارهایی از زمین‌های ناحیه راوی[1] در منطقهٔ کاتول، در نزدیکی جامو، پیدا کردند.

بی. بی. لعل (از مؤسسه) و جی. سی. مهاپاترا (از دانشگاه پنجاب) در هیماچال پرادش، از جمله در منطقهٔ سوالیک پنجاب از شیب‌های رودخانه‌های بیس[2]، بنگانگ و سیرسا آثاری از دوران دیرینه سنگی کشف کردند. آر. وی. جوشی (از مؤسسه) نیز درباره شکل بستر و لایه‌های دره کانگرا مطالعاتی انجام داد و معتقد بود که تشکیل آنها ناشی از رسوبات یخ‌های رودخانه‌ها بوده و ربط مستقیمی با عصر یخبندان ندارد.

ای. ک. شرما (از مؤسسه) در نزدیکی دهلی‌نو، آرنگاپور، در مسیر قدیمی رودخانه یامونا در منطقه‌ای پر از پستی و بلندی در ناحیه فریدآباد، آثاری از دوران دیرینه‌سنگی کشف کرد. در این محل ابزارهایی که از سنگ ماسه و کوارتز به‌صورت چینه چینه درست شده و مربوط به اوایل و اواخر دورهٔ آچیولی[3] است، کشف شد.

آثار دیرینه سنگی در اوتار پرادش نیز پس از ۱۹۴۷ به‌وسیله ک. پی. ناتی یال (از دانشگاه گاروال) از منطقه الاکناندا و نیز از تپه مقدس گواردان در ناحیه ماتورا و همچنین از دئوگره در ناحیه لالیتپور به‌وسیلهٔ آر. وی. جوشی و ام. سی. جوشی پیدا شده است. حتی آر. شرما (از دانشگاه اله‌آباد) و همکاران او در کمربند ویندهیان در نواحی اله‌آباد، میرزاپور و سونباهادراو در مجاورت آنها در دره‌های بلان[4] و سون[5] به حفاری اقدام کردند و تبرهای دستی مربوط به اوایل دوره دیرینه سنگی، و وسایل دیگری مربوط به اواسط و اواخر این دوره پیدا کردند. او در همین محل یک مجسمه کوچک استخوانی از یک الههٔ مادر[6] یافت که عمر آن به حدود ۱۸ هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد. کمی پایین‌تر نیز راکش تیواری و آمر سینگ (از سازمان باستان‌شناسی ایالت اوتار پرادش) در ناحیه میرزاپور، قرارگاه‌هایی را مربوط به اوایل، اواسط و اواخر دوره دیرینه سنگی و همچنین غارهای نقاشی شده مهمی از این دوره پیدا کردند.

---

1. Ravi
2. Beas
3. Acheulian
4. Belan
5. Son
6. Mother–goddess

مهمترین یافته‌های جی. آر. شرما و اعضای گروه او ـ یعنی آر. ک. وارما، بی. بی. میشرا، جی. ان. پاند و جی. ان. پال ـ از مناطقی چون چوپانی ماندو، سرای ناهار رای، دامداما، و ماهاداها به‌دست آمد. از چوپانی ماندو در ناحیه اله‌آباد آثاری از تمام دوره‌های دیرینه سنگی در طبقات متوالی زمین پیدا شده که از جمله آتشدان‌هایی است که دور آن سوراخ‌هایی برای جای پایه‌ها تعبیه شده است. شواهدی نیز دال بر مصرف برنج وحشی در این محل مشاهده شد. در سرای ناهار رای مصنوعات دورهٔ میانسنگی همراه با بقایای جانوران و پانزده گور حاوی اسکلت‌های انسانی به‌دست آمد که استخوان‌هایشان کاملاً معدنی شده‌اند. بیشتر قبرها در جهت شرقی ـ غربی حفر شده‌اند. بیشتر ابزارهای سنگی که در این محل پیدا شد اشکال هندسی داشتند. از دامداما در ناحیهٔ پراتاپگر نیز اقامتگاهی مربوط به دوره میانسنگی با تعدادی گور متعلق به دوره‌های گوناگون پیدا شد. در اینجا نیز مصنوعات سنگی کوچک، استخوان‌های حیوانات، هاون و چکش‌های سنگی، وسایل استخوان، ابزار و آلات استخوانی و غیره به‌دست آمد. مانند سرای ناهار رای، در دامداما و همچنین ناحیه پراتابگر بقایای گورهای مربوط به دوره میانسنگی، ابزارهای سنگی و استخوان‌های قصابی شده حیوانات و آتشدان‌هایی پیدا شد. گروه شرما همچنین غارهای نقاشی شده‌ای از تپه‌های کایمور، در نواحی اله‌آباد و میرزاپور، کشف کردند.

در بعضی از مناطق راجستان نیز ابزار و آلات مربوط به مراحل اولیه و میانی دیرینه سنگی شامل تبر، ساطور، کارد، تیغه و وسایل مشابه از حوضه‌های رودخانه ناحیهٔ میوار و کوتا پیدا شده است. ابزارهایی نیز از دوره آچیولی در نواحی جی‌پور، باندی، الوار و مناطق دیگر یافته شده است. وی. ان. میشرا و اس. ان. راجگورو و همکارانشان از دانشکده دکن، پونه، تحقیقات جالبی در راجستان به‌ویژه دربارهٔ تپه‌های شنی ـ ماسه‌ای عصر حجر در ناحیهٔ دیدوانا از منطقهٔ ناگپور انجام داده‌اند. آنان در این نواحی ابزارهای سنگی ساخته شده ازکوارتز وکوارتزیت شامل تیغه‌ها، ساطور و دیگر مصنوعات دوره‌های اواخر عصر دیرینه سنگی به‌دست آوردند. یک سکونت‌گاه اولیه در سینگ ـ تالاو در نزدیکی دیدوانا پیدا شد که صنایع دورهٔ آچیولی از آن به‌دست آمد. به گفته محققان، چینه‌شناسی ماسه‌ها نشان‌دهنده مراحلی از تغییرات عمده و جزئی آب و هوایی بوده است. همچنین در حالی که

اقامتگاه‌های مربوط به دورهٔ آچیولی بیشتر به حاشیه نیمه بایر شرق بیابان تار[1] محدود بود، قرارگاه‌های مربوط به میانهٔ دورهٔ دیرینه سنگی حتی در قسمت غربی آن نیز مشاهده شد، و سکونتگاه‌های وابسته به دوره میانسنگی اوایل دورهٔ هولوسین تقریباً در تمام منطقه فراوان بود.

در راجستان بقایایی از بعضی جوامعی که از ابزار کوچک سنگی استفاده می‌کردند به‌وسیله وی. ان. میشرا (از دانشکده دکن) و ویجایا کُمار (از اداره باستان‌شناسی راجستان) در ناحیه باگور[2] در بیلوارا و ناحیه تیلوارا در بارمر[3] از زیر خاک بیرون آورده شد که آثاری از ظروف سفالی و کوزه‌ای نیز در میان آنان دیده می‌شد. در این محل یک گورستان نیز کشف شد. ظروف سفالی مربوط به مراحل ابتدایی، خوب پخته نشده بود. در چند پناهگاه در نواحی الوار، جی‌پور و پالی، در راجستان، نقاشی‌های دوره میانسنگی روی سنگ‌ها دیده شد. این نقاشی‌ها را پی. ال. چاکراوارتی و ویجایا کُمار (از اداره باستان‌شناسی راجستان) کشف کردند.

ابزارهایی نیز مربوط به اوایل، اواسط و اواخر دوره دیرینه‌سنگی از نواحی شنی و ماسه‌ای سابارامتی در گجرات، بعضی از مناطق دره اورسونگ، و بستر رودخانه بهادر در سائوراشترا و همچنین منطقه بین کوچ و خلیج کامبی پیدا شد. وی. اس. پاریخ و وی. اچ. سوناوانه (از دانشگاه ام. اس. در وادودارا)، در لوشوار از ناحیهٔ مهسانای گجرات، منطقه‌ای از رسوبات مربوط به دوره میانسنگی را در زیر سطح پارینه‌سنگی حفاری کردند که درگورستان انسانی در آن به‌دست آمد. وی. اچ. سوناوانه یک پناهگاه سنگی را نیز در تپه ماهسوارا در ناحیه پنج محل حفاری کرد که دارای موادی از دوره میانسنگی بود.

در طول دوره پس از استقلال، حفاری‌های صورت گرفته در مادیا پرادش غنای این ایالت را از نظر مناطق نمونه‌های هنرهای سنگی و غیره مربوط به عصر حجر ثابت کرده است. در این تلاش‌ها، در همهٔ دره‌های مهم رودخانه‌ها در مادیا پرادش. مانند چامبال، بتوا، سان[4] و نارمادا، آثار و ابزار مربوط به دورهٔ دیرینه سنگی به‌دست آمده است. از جمله مناطق مهمی که در هند مرکزی حفاری شده می‌توان

---

1. Thar
2. Bagor
3. Barmer
4. Son

به بهیم بتکا اشاره کرد که به خاطر غارهای نقاشی شده مربوط به پیش از تاریخ خود شهرت بین‌المللی دارد. حفاری‌های صورت گرفته در این محل که توسط وی. ان. میشرا (از دانشکده دکن) و وی. اس. واکانکار (از دانشگاه اوجاین) انجام گرفت، نشان داد که ساکنان این منطقه در ابتدا از ابزارهای مربوط به دوره دیرینه سنگی استفاده می‌کردند اما بعد به استفاده از وسایل زیرسنگی دوره میانسنگی روی آوردند. آر. وی. جوشی نیز در غارهای منطقهٔ ادامگاره در هوشنگ‌آباد دست به حفاری زد و ابزارهای کوچک سنگی با اشکال هندسی کشف کرد که نوع ابتدایی سفالگری و استخوان‌های حیوانات بود. بعضی ابزارهای دیرینه سنگی نیز در سطوح عمیق‌تر به‌دست آمد.

شاید برجسته‌ترین کشف باستان‌شناسی پس از دوره استقلال، یک کاسه سر فسیل شده انسان اولیهٔ در رسوبات آبرفتی دره نارمادا در نزدیکی روستای هاتنورا در هوشنگ‌آباد ایالت مادیا پرادش، در سال ۱۹۸۲ بود. این کاسه سر را آرون سانکیا، از مؤسسه تحقیقات زمین‌شناسی هند (GSI) پیدا کرد. این جمجمه که به ابتدای عصر دیرینه‌سنگی تعلق دارد، به نظر می‌رسد متعلق به نوعی پیشرفته از انسان راست قامت است.

یک کشف مهم دیگر توسط آر. ک. وارما از دانشگاه ریوا[1] صورت گرفت که عبارت بود از حصاری هشت ضلعی از بلوک‌های سنگی متعلق به فرهنگ آچیولی در مایهار از ناحیهٔ ساتنا. او در همین محل ابزارهای مربوط به اواسط و اواخر دوره دیرینه‌سنگی را نیز پیدا کرد. پس از وارما، جی. ان. پانده و جی. ان. پال (از دانشگاه اله‌آباد) نیز در این محل حفاری کرد و صنعتی مربوط به سنگ‌های ریز پیدا کرد.

وی. ان. میشرا، اس. ان. راجگورو و آر. ک. گنجو، از دانشکده دسان، پونه، در مکانی مربوط به اواسط عصر دیرینه سنگی در سامناپور از ناحیه نارسینگ‌پور، مطالعات جغرافیایی ـ باستان‌شناسی و پیش از تاریخ انجام دادند. اس. بی. اوتا نیز در بالوارا، در ناحیهٔ نیمار شرقی، با تلاش برای درک موقعیت خاص محیط و طبیعت منطقه اقدام به حفاری کرد. این محل حاوی رسوباتی مربوط به دیرینه‌سنگی نیز بود. دکتر جی. ال. بادام و اعضای گروهش براساس طرحی مربوط

1. Rewa

به زیست محیط دیرینه‌سنگی و فرایند فسیل شدن دره مرکزی نارمادا، به تحقیقات کاملی در این منطقه دست زدند و در بخش‌هایی از لایه‌های زمین ابزار سنگی ریز مربوط به عهد دیرینه سنگی پیدا کردند. وی. ان. میشرا (از دانشکده دکن) در کراندول از ناحیهٔ باستار، به کشفیات جالبی در زمینه استفاده انسان عصر میانسنگی از سنگ آهن برای ساختن ابزار دست یافت.

برخی باستان‌شناسان هندی مانند بی. پی. سینها (از دانشگاه پتنا) سیتارام روی (از دولت ایالت بیهار)، ای. ک. گوش (از دانشگاه کلکته) و جی. سی. مهاپاترا (از دانشگاه پنجاب) وجود ابزارهای مربوط به دوره دیرینه سنگی را در شرق هند مشخص کرده‌اند. بیشتر این ابزار در نواحی تپه‌ای جنوب بیهار، مخصوصاً در جلگه چوتاناگپور، و در مناطق میدناپور، پورولیا، بانکورا، و بیربهوم در غرب بنگال و بخش‌هایی از ایالت اُریسا یافته شده‌اند.

با این حال، کار قابل توجه در زمینهٔ باستان‌شناسی عصر حجر در شرق هند را ویدولا جایسوال و پی. سی. پانت، از دانشگاه هندوی بنارس، از طریق حفاری‌های خود در پایسرا در ناحیهٔ مونگیر ایالت بیهار انجام دادند که به کشف یک سکونت‌گاه آچیولی از عصر دیرینه سنگی منجر شد. این منطقه مسکونی در پایسرا شامل چند طبقه و ردیف سنگی می‌شد.

سانکالیا و کارشناسان دانشگاه گواتی[1] در تپه‌های گارو در شمال شرقی منطقه‌ای در تیبرونگیری[2] در نزدیکی تورا، آثاری از دورهٔ دیرینه سنگی کشف کردند. تی. سی. شرما (از دانشگاه گواتی) نیز محلی مربوط به عصر حجر را در موکبول ابری و میشیماگیری (در مگهالایا)[3] مشخص کرد. آر. وی. جوشی و اس. ان. راجگورو (از دانشکده دکن) بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ مطالعاتی جغرافیایی - باستان‌شناسی در تپه‌های گارو، از جمله در دره سیمسونگ که اچ. سی. شرما و اس. ک. روی آثاری پیدا کرده بودند، به‌عمل آوردند. وجود آثاری از دوره دیرینه سنگی در آروناچال و مانیپور نیز گزارش شده است.

کارهای فراوانی که به‌وسیله دانشکده سان، سازمان‌های دیگر در محل‌های

1. Gauhati
2. Thebrongiri
3. Meghalaya

باستانی در شرق و غرب دکن (ماهاراشترا) و جنوب هند انجام شده، باعث شناسایی چند محل مربوط به پیش از تاریخ شده و تصویر روشن‌تری از زمان عصر حجر، انسان دیرینه سنگی و محیط زیست او در اختیار ما قرار داده است. در میان این مناطق، بعضی از آنها دارای ویژگی‌های مراکز تولید ابزار متعلق به همه اعصار دوره دیرینه سنگی را در مهاراشترا بودند. در میان محل‌های حفاری شدهٔ مهم، چیرگی نالا در ناحیه احمدنگر ایالت مهاراشترا دارای مصنوعات مربوط به اوایل و اواسط دورهٔ دیرینه سنگی و دانگانکودی در ناحیهٔ پاربانی، دارای آثار اواسط عصر حجر بوده. گروه پروفسور سانکالیا حفاری‌های چیرکی را انجام دادند و حفاری در دانگانکودی توسط اس. ان. راگوناث انجام شده. علاوه بر این، آر. وی. جوشی، اس. ان. راجگورو، ام. دی. کاجال، ج. ال. بادام و ام. اس. گاته از دانشکده دکن، مطالعاتی در زمینه شکل و تاریخ زمین در بعضی از مناطق مهاراشترا انجام دادند و به اطلاعات جالب توجهی دست یافتند.

در نتیجه انجام فعالیت‌های گسترده باستان‌شناسی در اماکن باستانی بخش‌هایی از مناطق جنوبی هند، مانند کارناتاکا، اندرا پرادش، و تامیل نادو، مناطق و سکونت‌گاه‌های فراوانی که مربوط به دوره دیرینه سنگی و پس از آن بودند، شناسایی شدند. ک. پادایا (از دانشکده دکن) در اسلامپور و دواپور، از ناحیهٔ رایچور ایالت کارناتاکا، دو محل مربوط به دیرینه سنگی مطالعاتی انجام دادند.

اس. ان. راجگورو در یک مکان مربوط به دورهٔ آچیولی در الماتی در ناحیه بیجاپور، به منظور تعیین بستر زمین‌شناسی مصنوعات مربوط به عصر آچیولی، تحقیقاتی در زمینه شکل لایه‌های زمین انجام داد. در این زمینه مطالعات دقیق و گستردهٔ دیگری نیز توسط ک. پادایا در هانس گینو از ناحیه گلبرگ، برای پی بردن به موقعیت چینه‌شناسی ابزارهای عصر دیرینه سنگی انجام شد؛ پارایا عقیده داشت که صنعت تیغه‌سازی این منطقه از نظر زمانی به بخش ابتدایی هولوسین تعلق دارد. وی در طول حفاری‌هایی در هوسانگی، به یک ردیف بلوک از سنگ گرانیت برخورد کرد که معتقد بود مردم عصر دیرینه سنگی احتمالاً از آن به‌عنوان اردوگاه استفاده می‌کردند. باستان‌شناسان ادارهٔ باستان‌شناسی آندراپرادش همچنین آثاری مربوط به دورهٔ دیرینه سنگی در کالور و داکیلی در ناحیه نلور و تیماپالم، در منطقهٔ پراکاسام، پیدا کرده‌اند.

تحقیقات باستان‌شناسی صورت گرفته به‌وسیله ام. ال. ک. مورتی (از دانشکده دکن) در دره‌های باهودا و رودخانه‌های پانچو و به‌وسیله آر. وی. جوشی و ک. دی. بنرجی در دوره رودخانه سووارناموخی، در ناحیه‌های چیتور، عادل‌آباد، کریم‌نگر، کوداپاه، پراکاسام، گانتور، در آندراپرادش، به کشف ابزارهای مربوط به اوایل و اواسط عصر حجر منجر شده است.

ام. ال. ک. مورتی نیز درباره انبوه بقایای گیاهی و جانوری در سطوح فوقانی غارهای دیرینه سنگی ناحیهٔ کورنول و ابزارهای استخوانی مربوط به سطح فوقانی دیرینه سنگی از غاری دیگر در همان ناحیه مطالعه کرده و گزارش داده است. ک. دی. بنرجی در باتالا والام در ناحیهٔ چیتور حفاری کرد و مصنوعاتی سنگی متعلق به یک افق انتقالی بین اواسط و اواخر عصر حجر پیدا کرد. آر. سابرحمانیام نیز در ناگارجوناکوندا، در ناحیه گانتور، ابزارهای مربوط به عصر دیرینه سنگی را به دست آورد.

ابزار و آلات سنگی در چند منطقهٔ تامیل نادو، از جمله مادورای، نیز پیدا شده است. یکی از مناطق مهم در این ایالت، اتیرامپاکام بود که ک. دی. بنرجی آنجا را حفاری کرد و به بعضی آثار پیشرفته مربوط به دیرینه سنگی دست یافت. وی در گودیام، در ناحیه چنگلپوت، نیز صنایع مربوط به دورهٔ پس از آچیولی[1] را پیدا کرد.

تی. وی. ماهالینگام (از دانشگاه مدرس) ابزاری شنی در ساحل شمالی رودخانه کالار، در ناحیه ارکوت شمالی، کشف کرد. اچ. دی. سانکالیا (از دانشکده دکن) نیز سه نوع ابزار و ظروف در ناحیه کانیاکوماری شناسایی و مورد مطالعه قرار داد. او معتقد بود که کوآرتز ماده خام اصلی برای ساختن ابزار و ادوات توسط مردم آن دوره بوده است.

پی. راجندران (از دانشکده دسان) در حوضهٔ رودخانه بهاوانی، در ناحیه پالاگات ایالت کرالا، در شش محل آثار مربوط به دوره میانسنگی راکشف کرد. او و آر. وی. جوشی در همان ناحیه وسایل ساخته شده ازکوآرتز و در نزدیکی مالامپوژا چند تیغه پیدا کردند. او در حفاری‌های خود در تن مالای در ناحیه پاتانام تیتا در کرالا نیز به آثار ساخته شده مربوط به دورهٔ میانسنگی در یک پناهگاه سنگی دست

1. Acheulian

یافت.

کشفیات نوسنگی

ابزار مربوط به دورهٔ نوسنگی نیز به مقدار فراوان توسط باستان‌شناسان کشف شده است؛ اما تا قبل از سال ۱۹۴۷ اطلاعات چندانی درباره فرهنگ‌های مربوط به این آثار در هند وجود نداشت. انجام فعالیت‌های فراوان میدانی در قسمت‌های گوناگون کشور منجر به کشف و شناسایی چهار ناحیه اصلی مربوط به نوسنگی گردید: (اول) دره کشمیر در شمال؛ (دوم) بیهار، مخصوصاً جنوب آن شامل ناحیه چوتا ناگپور، و بخش‌هایی از بنگال غربی و اُریسا؛ (سوم) آسام و مناطق تپه‌ای مجاور شمال شرقی، از جمله سیکیم؛ و (چهارم) کارناتاکا، آندراپرادش، و تامیل نادو.

از تعدادی نقاط نوسنگی که درکشمیر کشف شده، دو محل یعنی بورزاهوم در سرینگر و گوف‌کرال در ناحیهٔ پول‌واما، به ترتیب توسط تی. ان. خزانچی و ای. ک. شرما حفاری شده است. در بورزاهوم فرهنگ‌های نوسنگی جای خود را به یک فرهنگ محلی خَرسنگی، که آثار آن در لایه‌های فوقانی بقایای اوایل دوره تاریخی مشاهده می‌شود، داده‌اند.

بقایای نخستین مرحله نوسنگی در بورزاهوم با وجود گودال‌های بزرگ مسکونی مشخص است که اطراف آنها را سوراخ‌هایی گرفته که نشان می‌دهد جای دیرک‌هایی بوده است. ساکنان این محل‌ها از ظروف سفالی دست‌ساز، استخوان تبر، وسایل درو، چماق و گرز استفاده می‌کردند. مردمان عصر نوسنگی در مرحله دوم، شروع به استفاده از ساختارهای بهتر کردند. در مرحله آخر نوسنگی نیز همچنان از ابزارهای اولیه استخوانی و سنگی استفاده می‌شد، که از جمله دو صفحه سنگی نیز که صحنه‌های شکار روی آنها حک شده پیدا شده است. اما شرما درگوف‌کرال آثار مربوط به یک مرحله قبل از دورهٔ سفالگری مردم نوسنگی را پیدا کرد که ویژگی‌های آنها مشابه آثار بورزاهوم بود. او همچنین به شواهدی از استفاده از گندم، جو و عدس توسط مردم عصر نوسنگی، که به شکار حیوانات نیز می‌پرداختند دست یافت.

آجیت کُمار پرادساد و بی. اس. وارما (هر دو از اداره باستان‌شناسی ایالت

بیهار) در تارادیه از ناحیهٔ گایا و در چیراند از ناحیه ساران، آثاری از دوره سنگی را از زیر خاک بیرون آوردند؛ در تارادیه فرهنگ‌های متوالی از عصر نوسنگی تا پارینه سنگی و عصر آهن و اواخر دوره تاریخی تا دوره پالا بـه‌دست آمـد. ویـژگی‌های اصلی دوره نوسنگی در این مکان، وجود تیغه‌های ریز سنگی، یک چکش سنگی، و پیکان‌های استخوانی و وسایلی مانند آنها درکنار ظروف سفالی، با رنگ‌های قرمز صیقل داده شده بود. کشف قطعات گلی و رسی سوخته، نشانه این است که مردم دوره نوسنگی در خانه‌های حصیر و گلی زندگی می‌کردند.

چیراند تا سال ۱۹۶۸ به‌عنوان محلی متعلق به عصر پارینه سنگی شـناخته می‌شد اما انجام حفاری‌های عمیق در پایین‌ترین سطوح وجود بقایای جالب توجه عصر نوسنگی که به‌صورت انواع ابزارها و وسایل تزیینی استخوانی، تبرها و دیگر مصنوعات سنگی درکنار ظروف سفالی و نشانه‌های استفاده ازگندم و جو بودند، آشکارکرد. امکانات کربن ۱۴ نشان می‌دهد فرهنگ نوسنگی چیراند به بین ۱۹۰۰ تا ۱۳۰۰ قبل از میلاد مربوط می‌شود. بی. پی. سینگ (از دانشگاه هند وی بنارس) در سنوار، در ناحیه روهتاس، مرحله‌ای از نوسنگی را کشف کرد که تقریباً شبیه آثار موجود در چیراند است.

در بخش‌های دیگر ایالت بیهار نیز آثار نوسنگی بـه‌ویژه در چـند مـحل درهٔ سانجایا، از جمله در محلی در نزدیکی سارایکالا و سینی در ناحیه سـینگ بـوم، به‌وسیلهٔ دی. سن و ای. گوش (از دانشگاه کلکته) کشف شد. این افراد همچنین در چند نقطه در نواحی بانکورا، بوردوان، میدناپور و دارجیلینگ در غرب بنگال هم آثار نوسنگی پیداکردند. دو محل مهم یعنی کوچای در ناحیهٔ مایور بانجی و گلبای ساسان در ناحیه پوری، که آثاری از دورهٔ نوسنگی در آن یافت شد، نیز در اُریسا مورد اکتشاف و حفاری قرارگرفتند. بی.ک. تاپار درکوچای دو دورهٔ فرهنگی متمایز کشف کرد که در قسمت فوقانی آن مصنوعات نوسنگی و در قسمت تحتانی فقط ابزارهای سنگی کوچک غیر هندسی وجود داشت.

در محل دیگر، یعنی گلبای ساسان که بی.ک. سینها سه دوره متفاوت را در آن حفاری کرد، در دوره اول ظروف سفالی و در چند مورد نیز قـطعات اسـتخوانـی ساخته شده به‌دست آمد، دوره دوم شامل ابزار سنگی صیقل‌کاری شده، ابزارهای مسی و استخوانی و النگو، قلاب ماهیگیری و حلقه‌های مسی دارای ویژگی‌های

پارینه سنگی درکنار اجناس دست‌ساز سیاه و قرمز رنگ بود. در قسمت دوم دورهٔ دوم وسایلی مشابه قسمت اول آن مشاهده شد.

ام. سی. گوسوامی و تی. سی. شرما از دانشگاه گوهاتی، در دئوجالی هادینگ در ناحیهٔ شمال تپه‌های کاچار ایالت آسام، در شمال شرقی هند، دست به حفاری زدند و به مصنوعاتی مربوط به دوره نوسنگی و ظروف سفالی که به طرزی ابتدایی پخته شده بود، دست یافتند. شرماکه بعدها به‌کار در این محل ادامه داد، آثار یافته شده را از نظر زمانی به سه دوره مختلف نوسنگی طبقه‌بندی کرد. براساس اطلاعات موجود، انسان عصر نوسنگی در اینجا در خانه‌های گلی می‌زیست و از ابزارهایی مانند تبر سنگی، اسکنه، تبرهای شانه‌ای، تیشه، آسیاب دستی و هاون و غیره استفاده می‌کرد. به عقیده شرما شیوه زندگی این افراد با شیوه زندگی مردم شرق آسیا دارای تشابهاتی است. اس. ان. رائو نیز در شاروتارو، در زندگی شیلونگ، به حفاری پرداخت و ۹ تبر سنگی یافت که هفت عدد آن یک جور و ۲ عدد دیگر از نوعی دیگر بود.

ک. دی. بنرجی و ای. ک. شرما در حفاری منطقهٔ سیکیم به ابزارهای جالب توجهی از عصر نوسنگی دست یافتند که داس‌های آن شباهت بسیاری به داس‌های دره کشمیر دارند.

از مناطق دیگر شمال شرقی هند مانند آروناچال، مانیپور، تریپورا و ناگالاند هم ابزارهای مربوط به نوسنگی بیرون آورده شده است. اُ.ک. سینگ (از دولت مانیپور) در ناپالیک ایالت مانیپور حفاری کرد و تبرهای سه گوش، کارد درفش، تور ماهیگیری و غیره با ابزارهای کوچک سنگی پیدا کرد. سینگ تاریخ این آثار و سکونت‌گاه نوسنگی را ۱۴۵۰ سال قبل از میلاد تخمین زده است.

مطالعات میدانی پس از سال ۱۹۴۷ نشان می‌دهد که فرهنگ‌های نوسنگی شمال شرقی بیشتر با جنبش نوسنگی سرزمین اصلی هند ارتباط داشتند و تأثیر چندانی از جنوب شرقی آسیا نگرفته بودند.

باستان‌شناسان در طول ۵۰ سال گذشته کارهای زیادی در زمینهٔ دورهٔ نوسنگی در جنوب هند انجام داده و رازهای بسیاری را در مورد زندگی کشاورزان اولیه این منطقه و اهلی کردن حیوانات آشکار کرده‌اند. بیشتر مصنوعات نوسنگی که از مناطق جنوبی به‌دست آمده، شامل تبر، بیشتر از نوع سه گوش، تیشه، اسکنه،

کلنگ، دستاس، هاون و غیره بوده است. این وسایل به جهات بسیاری با فرهنگ‌های دیرینه سنگی ارتباط داشته اما معمولاً پس از آنها آثار فرهنگ‌های خرسنگی به‌دست آمده است. از جمله نقاط نوسنگی حفاری شده قابل توجهی که می‌توان به آنها اشاره کرد شاید نگر جوناکوندا در ناحیه گانتور، و خرپشته‌های خاکستری در پالاووی از ناحیهٔ آنانتاپور در ایالت آندراپرادش؛ تکالکوتا و سانگانکلو در ناحیه بلاری، تی. ناراسیپور در میسور و هلور از ناحیه دروار در ایالت کارناتاکا؛ و پایامپالی در تامیل نادو باشد. در سانگانکلو و پالاووی، ابزارهای سنگی ریز قبل از ابزارهای نوسنگی وجود داشت. اما در بیشتر سکونت‌گاه‌های نوسنگی ابزارهای سنگی ریز با مقداری پالودگی همراه بود. بیشتر ظروف سفالی دست‌ساز، صیقل‌کاری شده و گاه قرمز به رنگ، اگرچه بعضی از آنها به رنگ سیاه بودند. در بعضی از جاها، مانند نگر جوناکوندا دو نوع خاکسپاری مردگان مربوط به فرهنگ نوسنگی نیز مشاهده شده است. این محل را آر. سوبر حمانیام حفاری کرد.

ام. اس. نگراجارائو و زد. دی. انصاری (از دانشکده دکن) آثار پیش از نوسنگی را در سانگانکلو پیدا کردند که دارای سکونت‌گاه‌های مربوط به نوسنگی با کلبه‌های مدور، که داخل یکی از آنها یک آتشدان، یک کوزه دهان‌گشاد برای ذخیره کردن مواد و مقداری ابزارهای نوسنگی وجود داشت، بود. سفال‌های این محل به رنگ خاکستری کم‌رنگ و خاکستری صیقل داده شده بود. در مرحله بعد سفال‌هایی به رنگ‌های سیاه و قرمز و چند ابزار ساخته شده از استخوان و مجسمه‌های سفالین رنگی از گاو نر وجود داشت. سطوح فوقانی این مرحله با سفال‌های سیاه و قرمز دوره خرسنگی تداخل پیدا می‌کرد.

در حفاری‌های انجام شده توسط ام. اس. نگراجا رائو در تکالکوتا، وسایل نوسنگی شامل ابزارهای استخوانی و سنگی از جمله تیغه‌ها، ظروف صیقل داده شده، وسایل تزیینی طلایی، گردنبندهایی از دانه‌های سنگی نسبتاً گرانبها، یک تبر مسی، و تعدادی گور در مرحلهٔ اولیه به‌دست آمد. در مرحلهٔ بعد، خانه‌های مدور گورهای فراوان، اشیای مسی و مقدار اندکی ظروف رنگ شده به‌دست آمد. تیغه‌ها و تبرهای سنگی نیز در این مرحله به‌دست آمد. جام‌های قرمز و سیاه که رنگ سفید شده بودند نیز از یک گور کشف شد. ام. اس. نگراجا رائو دو مرحله نوسنگی را نیز در هالور کشف کرد که قسمت تحتانی آن بیشتر شامل ظروف و وسایل صیقل داده

شده‌ای بود که با گل اخرای قرمز، رنگ شده بود. در قسمت نوسنگی فوقانی آن نیز بیشتر ابزارهای مسی مانند تبر و تیغه‌های سنگی کوارتزی وجود داشت. در حالی که سنت سفالگری پیشین به میزان محدودی رعایت شده بود، تعداد کمی وسایل قرمز رنگ که سیاه شده‌اند نیز به‌دست آمد. زیر کف خانه‌ای نوعی تابوت به‌دست آمد که بقایای جسد یک کودک و وسایل دیگر در آن وجود داشت. در سطوح بالاتر وسایل سیاه و قرمز رنگ با ابزارهای آهنی در کنار ابزارهای نوسنگی مشاهده شد.

ام. سشادری (از اداره باستان‌شناسی) در تی. نارسیپور حضور غیر عادی ظروف جوروه را از مهاراشترا در میان فرهنگ نوسنگی در سطوح بالاتر مشاهده کرد.

بی. آر. سوبرحما نیام (از دانشگاه نگار جونا درگانتور) درگاندلورو در ناحیه گانتور، آندراپرادش، به یک اقامتگاه نوسنگی برخورد کرد که شامل سه مرحله فرهنگی بود که در آنها حفره‌هایی حاوی سفال‌های دست‌ساز و استخوان‌های بریده شده حیوانات، هاون، دستاس، تبر در مرحله اول، و خانه‌های دارای شکل‌های هندسی، ابزارهایی نوسنگی و یک سیم مسی در مرحله دوم وجود داشت؛ و در مرحله سوم قطعاتی از ابزارهای قرمز و سیاه عصر خرسنگی با مواد نوسنگی به چشم می‌خورد.

وی. آر. ردی از دانشکده دکن (پونه) در حفاری‌های خود چند تل خاکستر را در پالاووی و بقایای پیش از نوسنگی و پس از نوسنگی، شامل آثاری از همه وسایل این ادوار، گورهای گوناگون و نشانه‌هایی از آهن و چندین خانه را کشف کرد. بی. ناراسیمهایا در راماپورام از ناحیه کورنول ایالت آندراپرادش به حفاری پرداخت و به آثار ارزشمندی دست یافت.

اس. آر. رائو در حفاری‌های خود در پایامپالی، در ناحیه آرکوت شمالی ایالت تامیل نادو، دو دورهٔ فرهنگی را مشخص کرد. از این دو دوره، قسمت تحتانی نشان‌دهنده اجتماعی نوسنگی با ویژگی‌های معمول آن، یعنی ابزارهای سنگی و استخوانی نوسنگی، وسایل و ابزارهای دست‌ساز و غیره است. ویژگی‌های فرهنگ دیگر با زندگی دورهٔ خرسنگی مرتبط است. در یکی از کانال‌ها، فرهنگ نوسنگی با عناصر فرهنگی خرسنگی تداخل پیدا می‌کند. از ویژگی‌های اصلی دورهٔ دوم، وجود چهار اتاق پیاپی است که در آنها اشیای آهنی وجود دارد؛ اگرچه مصنوعات

نوسنگی، ظروف سفالی و غیره نیز در آنها مشاهده می‌شود.
به این ترتیب، مطالعاتی که تاکنون در نقاط خاص انجام شده، نشان داده است که فرهنگ‌های نوسنگی جنوب هند با مردمی که طرز استفاده از مس را می‌دانسته‌اند نوعی تعامل داشته و در بیشتر موارد با فرهنگ‌های خرسنگی دنبال شده که شیوه‌های خاصی در دفن مردگان خود داشته‌اند. مطابق اطلاعاتی که از این حفاری‌ها به‌دست آمده معلوم شده است که جوامع نوسنگی، حیوانات را اهلی کرده و نوعی کشاورزی داشته‌اند.

عصر مس؛ مسائل برجسته

قبل از سال ۱۹۴۷ اطلاعات درباره عصر مس در هند، به استثنای چند نقطه در پنجاب و سند و فرهنگ‌هایی در بلوچستان و برهمگیری (در ایالت کارناتاکا) بی‌نهایت محدود بود. حفاری‌ها در نقاط باستانی در طول پنج دهه گذشته وجود محل‌های متعددی را از عصر مس در تقریباً همه بخش‌های شمالی، شرق، غرب و بخش‌هایی از جنوب هند آشکار کرد. یک ویژگی جالب که در زمینه عصر مس آشکار شد این بود که جوامعی که از مس استفاده می‌کردند به چند گروه فرهنگی تعلق داشتند و از ابزارهای ریزسنگی، به‌ویژه تیغه‌ها، خراش‌دهنده‌ها و سوزن‌ها هم استفاده می‌کردند و به این ترتیب از نظر فنی در رده عصر مس قرار می‌گیرند.

قدیمی‌ترین اماکن مربوط به عصر مس در هند به‌وسیله ای. گوش در جریان حفاری‌هایش برای یافتن آثار سکونت‌گاه‌های «هاراپان» در بخش هندی کمربند بیابانی راجستان در خلال سال‌های ۳۵ ـ ۱۹۵۰ مشخص شد. او در این حفاری‌ها، سکونت‌گاه‌های هاراپان و همچنین موارد دیگر را با موفقیت کشف کرد که کالیبانگان یکی از آنها بود.

بسیاری از آثار حیات عصر مس غیر هاراپان در حفاری‌های زیر سطح هاراپان کشف شدند. به این علت، باستان‌شناسان هندی آنها را به‌عنوان «پیش از هاراپان» تعیین کردند که زمان ظهورشان به حدود ابتدای هزاره سوم پیش از میلاد مسیح یا حتی اندکی زودتر می‌رسد. به‌نظر می‌رسد این فرهنگ‌ها از مناطق گوناگون بخش شمالی غربی شبه قاره سرچشمه گرفته باشند و همچنین شباهت‌هایی با بعضی از فرهنگ‌های عصر مس در سمت دیگر مرز هند در پاکستان دارند. وسایل مربوط به

قبل از هاراپان در چند محل هند پیدا شده که از همه مهمتر در کالیبانگان در ناحیه گنگانگار ایالت راجستان، باناوالی و میتاتال، هر دو در هاریانا، دولاویرا و لوتال در گجرات بود که در عین حال سکونت‌گاه‌های دورهٔ هاراپان نیز به‌شمار می‌روند. در کونال در ناحیه حصار از هاریانا، یک محل صرفاً مربوط به پیش از هاراپان به‌وسیلهٔ ان. جی. خاتری و اس. آچاریا (از اداره باستان‌شناسی) حفاری شد و در آن آثار تزیینی ساخته شده از طلا و نقره و همچنین مواد دیگر مربوط به سه دوره کشف شده است. به نظر می‌رسد عناصر پیش از هاراپان نیز به رشد فرهنگ هاراپان در محل‌های بسیاری کمک کرده‌اند.

حفاری‌های گسترده که گاه‌گاه توسط مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند و دیگران انجام شده، باعث دسترسی به اطلاعات گسترده‌ای درباره سکونت‌گاه‌های مختلف پیش از هاراپان، هاراپان، اواخر هاراپان در گجرات، راجستان، هاریانا، اوتارپرادش، پنجاب و ماندا در نزدیکی جامو شده است. مناطقی که زمانی در اختیار هاراپان‌ها بوده فقط در هند شامل سرزمین وسیعی از جامو و پنجاب در شمال تا الامگیپور در ناحیه میروت ایالت اوتارپرادش در جنوب و مناطق راجستان علیا و گجرات در غرب می‌شد. همچنین گفته شده که بعضی از عناصر هاراپان تا دیم‌آباد، در ناحیه احمدنگر ایالت مهاراشترا، نیز رسیده‌اند.

بی. بی. لعل، بی. ک. تاپار و جی. پی. جوشی، از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند، در طول چند فصل در کالیبانگان با دو برآمدگی آن در ساحل چپ جاگار، به حفاری پرداختند و به یک تسلسل فرهنگی دوجانبه دست یافتند که قابل تفکیک به دو دوره اول و دوم بود که به ترتیب نمایشگر فرهنگ‌های پیش از هاراپان و هاراپان بودند. یک کشف قابل توجه در این منطقه به یک مزرعه شخم شده مربوط می‌شد که به پیش از هاراپان تعلق داشت که از مجموعه‌ای از تزیینات رنگ‌آمیزی شده روی ظروف سفالی استفاده و در خانه‌های گلی زندگی می‌کردند. آن دو برآمدگی کوچک و بزرگ نیز به یک دژ و استحکامات یک شهر هاراپانی مربوط می‌شد.

آثار حیات هاراپان در کالیبانگان، همچنان که پیشتر گفته شد، شامل یک دژ و شهری دارای استحکامات با طرح‌های شبکه‌ای بود که هر دو از آجر خام ساخته شده بودند. دژ با یک دیوار به دو قسمت برابر تقسیم شده بود. در حالی که قسمت

شمالی آن مسکونی بود، قسمت جنوبی دارای چند سکو از آجرهای گلی بود که با راهروهای منظم و با سیستم دقیق زهکشی، که با آجر پخته درست شده بود از یکدیگر جدا می‌شدند. سفال‌ها و دیگر مصنوعات خاص هاراپان‌ها که در جاهای دیگر کشف شده، در کالیبانگان هم پیدا شده است.

از مجموعه آثار حیات هاراپان که در گجرات کشف شده، از همه مهمتر لوتال در ناحیه سورندرانگر و دولاویرا و سورکوتدا، هر دو در ناحیه کوچ است که کارشناسان مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی در آنجا حفاری کرده‌اند. حفاری در لوتال توسط اس. آر. رائو انجام شد. اقامت انسان در این محل توسط جامعه‌ای آغاز شد که از ابزارها و وسایلی به رنگ قرمز میکایی و سیاه و سرخ در مرحلهٔ اولیهٔ دورهٔ اول استفاده می‌کردند. در مراحل بعد، هاراپان‌ها با استفاده از گل و آجرهای پخته، در داخل یک فضای بسته مستطیل شکل اقامتگاه خود را ساختند که دژ و خود شهر با یک کارگاه کشتی‌سازی در پشت آن جود داشت و انباری نیز در نزدیکی آن بود. به عقیده رائو این یک شهر بندری هاراپان‌ها بوده. کشف یک مهر مربوط به منطقه خلیج فارس و آثار دیگر در این محل گواهی بر این ادعا است. مواد کشف شده از دوره دوم (ب) در لوتال زندگی روبه زوال هاراپان‌ها را نشان می‌داد. باستان‌شناسان، تاریخ زندگی در لوتال را از ۲۲۰۰ تا ۱۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح برآورده کرده‌اند. اس. آر. رائو در ران گپور در ناحیهٔ جالاوار ایالت گجرات، جائی که بقایای به دست آمده شباهت خاصی با آثار لوتال دارند، به گذر هاراپان‌ها از شهرنشینی به روستانشینی پی برد.

دولاویرا، جزیره‌ای در کوچ، بزرگترین و قابل توجه‌ترین شهر هاراپان است که تاکنون در هند کشف شده است. کاشف این شهر یعنی آر. اس. بیشت از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند، آثاری قابل تقسیم به سه دورهٔ فرهنگی پیداکرد: قبل از هاراپان، هاراپان، و اواخر هاراپان که در هفت مرحله توزیع شده بود. قسمت پیش از هاراپان این محل با سکونت‌گاهی محصور شروع می‌شد که هاراپان‌ها نیز یک دژ در درون‌شهری پایین‌تر از استحکامات مربع شکل به آن اضافه کرده بودند. بین استحکامات و شهر پایینی نیز شهر دیگری ساخته بودند. دولاویرا، به‌عنوان یک شهر هاراپان، دارای امکانات گسترده‌ای برای توزیع آب، شاید به علت نزدیکی آن به دریا، بوده. از جمله کشفیات قابل ذکر در اینجا بقایای ساختاری شبیه یک

استادیوم در کنار یک گورستان بود که گورهای گوناگونی داشت که بیشتر آنها بدون اسکلت، و بعضی‌ها دارای تعدادی سنگ بودند که به‌صورت مدور دورشان چیده شده بودند. در این محل ظروف و ابزارهای خاص هاراپان‌ها نیز به‌دست آمد. در مرحله پنجم، نشانه‌های افول شهرنشینی هاراپان‌ها آشکار می‌شود و پس از خالی ماندن آن برای مدتی کوتاه در مرحله ششم، دورهٔ اواخر هاراپان فقط بعضی از ویژگی‌های فرهنگی خود را حفظ کرد. به‌دنبال تخلیه‌ای دیگر، گروه دیگری در این مکان اقامت گزیدند که در کلبه‌های مدور ساخته شده از قلوه سنگ زندگی می‌کردند.

جی. پی. جوش در سورکوتدا در ناحیه کوچ، در استحکاماتی مستطیل شکل آثار حیات هاراپان را کشف کرد که به دو قسمت دژ و شهر تقسیم شده بود. در قسمت بالای این منطقه، بقایای دو دوره فرهنگی تازه‌تر پیدا شد. در دوره هاراپان در سورکوتدا، خانه‌ها و استحکاماتی ساخته شده از گِل و قلوه سنگ ساخته شده بودند. سفال‌های هاراپانی و همچنین سرامیک‌هایی با ویژگی‌های درهٔ ایندوس، در کنار وسایل و ابزاری به رنگ قهوه‌ای شکلاتی و چند رنگ در این مکان به‌دست آمد. مهمترین اقلام یافته شده شامل یک مهر، تیغه‌هایی از سنگ چخماق، انواع مهره و گردنبند، چند حلقه، یک النگو و نیزه‌های مسی، ارابه‌ها و چرخ‌های کوچک و چند دستاس، دسته هاون و یک شانه آسیب‌دیده ساخته شده از عاج بود. یک کشف مهم در اینجا یافتن استخوان‌های اسب بود.

کشف بقایای ساختمانی فراوان از آجرهای گلی در پاناوالی در هاریانا نیز نشان‌دهنده وجود یک شهر مهم هاراپان بود. آر. اس. بیشت (از اداره باستان‌شناسی هاریانا) آنجا را حفاری کرد و یک تسلسل فرهنگی سه جانبه یعنی پیش از هاراپان، هاراپان و پس از هاراپان کشف کرد. اینجا نخست به‌عنوان روستایی محصور، توسط مردم پیش از هاراپان که شباهت زیادی به دوره اول کالیبانگان دارد، مورد استفاده قرار گرفت. در اینجا ابزارهای مسی چندانی وجود نداشت اما ابزارهای استخوانی به وفور یافت می‌شد. دوره اول (پیش از هاراپان) با یک مرحله انتقالی دنبال شد که محیط اجتماعی آن آمیزه‌ای از عناصر محلی و هاراپان بود. دوره دوم نشان‌دهنده فرهنگ تکامل‌یافتهٔ هاراپان است و سکونت‌گاه آن به‌وسیله استحکاماتی از خشت‌های گلی محصور شده بود که در داخل آن یک دژ و یک شهرک بود. در

مرحله سوم، پس از ترک شهر توسط هاراپان‌ها، آثار حیاتی جدید، فاقد ویژگی‌های شهری، عمدتاً در خارج از استحکامات یافت شد که سفال‌های آن شباهت‌هایی با عناصر پیش از هاراپان داشت. یو. وی. سینگ و سوراج بهان (از دانشگاه کروکشترا) نیز در بالو، در ناحیه جیند ایالت هاریانا، نشانه‌هایی از جانشینان هاراپان‌ها و افول شهرنشینی پیدا کردند.

در روپار، در ناحیهٔ روپناگار ایالت پنجاب، و عالمگیرپور در ناحیه میروت ایالت اوتارپرادش، که توسط وای. دی. شرما حفاری شد نیز مدارکی از فرهنگ هاراپان و برخی ویژگی‌های سفال‌های محلی کشف شد که عمر کوتاهی داشت. در هر دو منطقه فوق، پس از وقفه‌ای طولانی، نشانه‌هایی از وجود عصر آهن و فرهنگ‌های مربوط به اوایل و میانهٔ دوره تاریخی به‌دست آمد.

وسایل زیادی مربوط به دورهٔ اواخر هارپان و فرهنگ‌های محلی آنها در گجرات و شمال هند کشف شده که افول تدریجی فرهنگ بالغ هاراپان را تأیید می‌کند؛ از جمله هولاس در ناحیه سهرانپور ایالت اوتارپرادش، راجاکاران ـ کا ـ کیلا در ناحیه کروکشترای هاریانا، زخادا در باناسکانتا و پابومات در نواحی کوچ، که هر دو در ایالت گجرات هستند و دارای موادی مربوط به اواخر دوره هاراپان بودند، به ترتیب به‌وسیلهٔ ک. ان. دیکشیت (از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند)، یو. وی. سینگ (از دانشگاه کروکشترا)، ک. تی. ام. هگده (از دانشگاه وادودارا) و اداره باستان‌شناسی گجرات صورت گرفت. این مجموعه‌ها نشان‌دهندهٔ انحطاط فرهنگ هاراپان، که تاریخ آن عموماً به اوایل هزاره دوم پیش از میلاد مسیح می‌رسد، نیز بوده‌اند.

جی. پی. جوشی در بهاگونپورا، در ناحیهٔ کروکشترا از ایالت هاریانا، نیز مرحله‌ای کشف کرد که با مرحله اواخر هاراپان‌ها و دوره مردمی که از وسایل نقاشی شده خاکستری استفاده می‌کردند و به عصر آهن نیز مربوط می‌شدند، تداخل داشت. این مدرک ممکن است همچنین نشان‌دهنده دوام طولانی‌تر دورهٔ اواخر هاراپان‌ها در این محل نیز باشد.

دیگر فرهنگ‌های عصر مس

باستان‌شناسان هندی در طول پنج دهه گذشته، نقاط فراوانی را کشف و

حفاری کردند که گستردگی فناوری عصر مس را در فرهنگ‌ها و منابع گوناگون بخش‌های مختلف هند نشان می‌دهند. این فرهنگ‌ها از نظر سنت‌های سفالینه‌ها منشأهای منطقه‌ای داشتند و از همین ویژگی‌ها نیز برای طبقه‌بندی آنها استفاده شده است. علاوه بر مس، استفاده از ابزارهای ریز سنگی ساخته شده از کوآرتز، عقیق، زمرد و غیره نیز برای این فرهنگ‌ها، با چند استثنا رایج بود. فرهنگ‌های عصر مس بیشتر در طول هزاره دوم پیش از میلاد شکوفا شدند. اما به نظر می‌رسد حداقل بعضی از آنها در هزاره سوم پیش از میلاد پدیدار شده باشند.

بر مبنای تحقیقات میدانی انجام شده، شش مجموعه عصر مس در کشور شناسایی شده است که از روی نام منطقه، نوع محل یا نمونه بارز سفال‌هایشان به این صورت نامگذاری شده‌اند: ۱) فرهنگ باناس یا آهار؛ ۲) فرهنگ کایاتا؛ ۳) فرهنگ مالوا؛ ۴) فرهنگ ساوالد و جوروه؛ ۵) فرهنگ عصر مس گجرات؛ و ۶) فرهنگ‌های سفال‌هایی به رنگ اخرا و عصر مس دیگر شمال و مشرق هند. بیشتر این فرهنگ‌ها پس از ظهور در یک منطقه خاص، از طریق مهاجرت مردم یا انتقال اندیشه‌ها و مهارت‌ها، از جمله مهارت‌های مربوط به فنون سفال‌سازی، به خارج از مناطق خود انتقال یافتند. برای یافته شدن سفال‌های مربوط به این فرهنگ‌ها در مناطق دیگر نیز استدلال مشابهی می‌توان ارائه داد.

مکان‌های اصلی مربوط به فرهنگ باناسِ راجستان در آهار، در ناحیه اودی‌پور، به‌وسیله اچ. دی. سانکالیا (از دانشکده دکن) و آر. سی. اگراوال (از باستان‌شناسی راجستان) از زیر خاک خارج شد و یک رشته از فرهنگ‌های عصر مس و اوایل دوره تاریخی را آشکار ساختند. سفالینه‌های خاص دوره عصر مس در آهار شامل ظروف رنگ شده سفید، سیاه و قرمز مانند بشقاب، جام‌های دارای لبه خمیده و کوزه‌هایی با گردن بلند و غیره است. بعضی از ظروف لایه‌ای روغنی داشتند و بعضی دست‌ساز بودند و خانه‌ها روی پایه‌های سنگی بنا شده بودند. مس فلزی شناخته شده برای آهاری‌ها بود و به نظر نمی‌رسد که از ابزارهای ریز سنگی استفاده کرده باشند. با این حال، در محل دیگری مربوط به فرهنگ باناس در گولوند، یک صنعت تیغه‌های ریز سنگی مربوط به سبک زندگی عصر مس به‌دست آمده است. با استفاده از کربن ۱۴، زمان آثار مربوط به فرهنگ باناس چیزی بین حدود ۲۰۰۰ سال تا ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد برآورده شده است. قطعاتی از ظروفی

به رنگ قرمز درخشان از فرهنگ جورروه، متعلق به فرهنگ‌های دیگر پارینه سنگی نیز در آهار به‌دست آمده. تأثیر سنت ظروف سیاه و قرمزی که با رنگ سفید نقاشی شده به شدت در دره گانگتیک و مناطق دیگر مرکز هند و دکن مشاهده شده است. مکان سومی که شبیه فرهنگ باناس است در حال حاضر در بالاتال، در نزدیکی اودی‌پور، به‌وسیلهٔ وی. میشرا (از دانشکده دکن) در دست حفاری است. اینجا در اواسط دوره عصر مس سکونت‌گاهی با استحکامات بسیار وجود داشته.

فرهنگ کایاتا که نامش از ناحیه‌ای به همین نام در اوجاین ایالت مادیاپرادش گرفته شده، به‌وسیله وی. اس. واکانکار (از دانشگاه ویکرام) و رد. ای. انصاری (از دانشکده دکن) کشف و حفاری شد. حفاری در این ناحیه یک دوره پنج فرهنگی را نمایان کرد که دوره اول نمایشگر فرهنگ کایاتا بود که وجه مشخصه آن سه نوع سفالگری متمایز بود. علاوه بر این، بقایای خانه‌های گلی، بسیاری از اشیاء مسی از جمله دو تبر، آثار ریزسنگی و مهره‌هایی از سنگ‌های نسبتاً گرانبها نیز کشف شد. دوره دوم با فرهنگ باناس، که با مجسمه‌های سفالین رنگی گاوها مشخص می‌شد و دوره سوم با عناصر فرهنگ مالوا، مرتبط بود. دوره‌های چهارم و پنجم نمایشگر فرهنگ‌های تاریخی مربوط به بین ۶۰۰ قبل از میلاد و سال ۶۰۰ میلادی بودند.

سابقه فرهنگ «کایاتا»، ۲۳۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد برآورد شده است. بقایایی از ابزار و ظروف این فرهنگ در دانگوادا، در ناحیه اوجاین، نیز به‌وسیله واکانکار (از دانشگاه ویکرام) و دیگران کشف شد.

نمونه‌هایی از فرهنگ عصر مس «مالوا» در تعدادی از مناطق حفاری شده هم در داخل و هم در خارج از مالوا در مادیاپرادش، پیدا شده است.

آثار و ظروف سفالی شاخص این حفاری‌ها شامل مجسمه‌های گاوهای وحشی بود که با طرح‌ها و شکل‌هایی به رنگ مشکی تزیین شده بودند. بیشتر این اشیا کوزه‌هایی با دهانه باریک و بلند و دهانه براق، جام‌هایی با طرفین فرو رفته، فنجان و جام‌های پایه‌دار بودند. شکل‌ها و طرح‌های رنگ‌آمیزی شده روی کوزه‌ها و ظروف بیشتر خطی و هندسی هستند، اما تصاویر گیاهان، انسان‌ها و حیوانات به شکل‌های مرسوم و عادی هستند. شواهدی دال بر شناسایی گندم، برنج، باقلا، نخود و عدس نیز در بعضی از مناطق مربوط به فرهنگ مالوا مشاهده شده است. وجود استخوان حیوانات نیز نشان می‌دهد که مردم این فرهنگ گیاهخوار نبوده و از

گوشت حیوانات مانند گاو و گوسفند نیز استفاده می‌کرده‌اند و همچنین کشاورزی هم می‌کرده‌اند. مکان‌های حفاری شده عمده مربوط به فرهنگ مالوا عبارتند از مهشوار و ناواداتولی در ناحیه نیمار، ناگدا در ناحیه اوجاین، اران در ناحیه ساگار، دانگوادار در ناحیه یوجاین ایالت ماد یا پرادش و دیم‌آباد در ناحیه احمدنگر و اینام گائون در ناحیه پونه ایالت مهاراشترا.

در تمام این آثار حیات، عموماً مرحله عصر مس با ظروف سیاه و قرمز باناس نیز همراه است؛ در ناواداتولی، ظروف جورروه از بخش علیای دکن نیز مشاهده شد.

خارج از منطقه مالوا، مهمترین محل مربوط به فرهنگ مالوا، اینامگائون در مهاراشترا است که ام. ک. داوالیکار (از دانشکده دکن) در آنجا حفاری کرده است. در این سکونت‌گاه بیشتر آثار فرهنگ مالوا (۱۶۰۰ تا ۱۴۰۰ قبل از میلاد) و سپس اوایل جورروه (۱۴۰۰ تا ۱۰۰۰ قبل از میلاد) و اواخر فرهنگ‌های جورروه (۱۴۰۰ تا ۷۰۰ قبل از میلاد) وجود دارد.

سفالینه‌های عصر مس فرهنگ ساوالدا و جورروه از روی نوع محل نامگذاری شده است. ظروف ساوالدا، که قدیمی‌تر از ظروف جورروه است. از نظر تنوع طرح‌های رنگ‌آمیزی شده، غنی است. این آثار در تازه‌ترین سطوح دیم‌آباد که توسط اس. ای. سالی (از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند) حفاری شد، پیدا شد. مراحل فرهنگی بعدی در این محل دارای ظروفی با ویژگی‌های اواخر هاراپان، مالوا، و اوایل و اواخر جورروه، است. یافته‌های شایان ذکر از دیم‌آباد شامل چهار مجسمه بزرگ مسی از سه حیوان و یک ارابه است که مهارت هاراپان‌ها را نشان می‌دهد.

جورروه در ناحیه احمدنگر در پراوارا، بخشی ازگوداواری در ایالت مهاراشترا، یک صنعت سفالی عصر مس را عرضه داشته است که گفته می‌شود از حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد آغاز شده است. ویژگی ظروف و وسایل فرهنگ جورروه، نقاشی اشکال گوناگون مانند گوزن، ماهی، تصاویر انسان و طرح‌های هندسی به رنگ‌های روشن و تیره روی آنهاست. شکل اصلی ظروف جورروه شامل جام‌هایی که طرفین آنها فرو رفتگی دارد وکوزه‌هایی کروی و لوله‌ای است. مردم این فرهنگ از ابزارهای ریزسنگی و مسی استفاده می‌کردند و اجساد مردگان خود را می‌سوزاندند. بهترین مکان‌هایی که بقایای فرهنگ جورروه را در خود جای داده‌اند

عبارتند از نواسا در ناحیه احمدنگر و ایناامگائون. از دو مرحله این فرهنگ، مرحله دوم آن تا ۷۰۰ سال قبل از میلاد، یعنی درست تا اوایل دوره تاریخی، ادامه یافت.

گجرات چندین فرهنگ عصر مس محلی داشت که قدمت بعضی از آنها را می‌توان تا هزاره سوم قبل از میلاد تخمین زد. بعضی از آنها با برخی از جامعه‌های هاراپان مراوده داشتند؛ اما علاوه بر این، آنها فرهنگ‌هایی اساساً روستایی بودند که از مس استفاده می‌کردند.

ظروف سفالی مهم گجرات و ظروف عصر مس مربوط به دوره‌های پیش از پرابهاس. و پرابهاس و ظروفی به رنگ سرخ درخشان هستند که به‌وسیله ج. ام. ناناواتی (از اداره باستان‌شناسی گجرات) در پرابهاس پاتان در ناحیه سومنات یافت شده، در کنار آثار و ظروف غیر هاراپان پادری که توسط وی. شینده (از دانشکده دکن) در پادری در ناحیه باونگر و ظروف قرمز میکایی در لوتال و رنگ‌پور کشف شده‌اند.

در اوتارپرادش غربی و راجستان شرق ظروفی سفالی موسوم به «سفالینه‌هایی به رنگ اُخرا» (OCP) به عصر مس و ظروف اواخر هاراپان ربط داده شده است. این سفالینه‌ها در پایین‌ترین سطوح در هاستیناپور در ناحیه میروت، اترنجی‌خرا و جاخرا در ناحیه اِتاه، آچی‌چاترا در ناحیه بریلی لعل‌کیلا در ناحیه بلند شهر، ساپای در ناحیه اِتاه، آچی چاترا در ناحیه بریلی، لعل کیلا در ناحیه بلند شهر، ساپای در ناحیه مانی پوری در اوتارپرادش و نوه در ناحیه بهاراتپور در راجستان دیده شده است. در لعل کیلا، آر. سی. گایور (از دانشگاه علیگر) و در ساپای، بی. بی. لعل (از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند) قطعات و ابزارهایی مسی با سفالینه‌های اخرایی رنگ به‌دست آوردند. به عقیده گایور، در محل مربوط به دوره دوم در اترانجی خرا، سطوح سفالینه‌های اخرایی رنگ به یک فرهنگ عصر مس مربوط بودند که دارای وسایل و ظروف سیاه و قرمز رنگ، اشیای مسی و قطعات ریزسنگی بود. اما در جاخرا و نوه، ظروف سیاه و قرمز درکنار آثار ابتدایی آهنی مشاهده شده است.

به عقیده جی. آر. شرما (از دانشگاه اله‌آباد) در فرهنگ عصر مس اواسط دره گنگا، که شکل پیشرفته‌تر فرهنگ‌های نوسنگی محلی بود، از ظروف ساده و رنگ‌آمیزی شده قرمز و سیاه استفاده می‌کردند. شرما همچنین معتقد است که در

ماگا در ناحیه میرزاپور، گورهای خرسنگی ویندهیان و ظروف ساده سیاه و قرمز در کنار قطعات مسی قرار داشتند. راکش تیواری (از اداره باستان‌شناسی اوتارپرادش) در حفاری در «راجا نال ـ کا ـ تیلا در ناحیه سنبهادرا، باکشفیات خود دیدگاه شرما را تأیید کرد. در کولدیهاوا در ناحیه اله‌آباد و سوهگارا و نارهان در ناحیه گورک‌پور، که توسط شارما (از دانشگاه اله‌آباد)، اس. ان. چاتورودی (از دانشگاه گورک‌پور) و پی. سینگ (از دانشگاه بنارس)، حفاری شد، بقایای عصر مس شامل ظروف رنگی سیاه و قرمز به‌دست آمد.

در ایالت بیهار، آثار به‌دست آمده، مخصوصاً در سنووار در ناحیه روهتاس، مشابه آثاری هستند که در راجا نال ـ کا ـ تیلا به‌دست آمدند. در چیراند ظروفی با رنگ‌آمیزی سفید درکنار آثار ریزسنگی پیدا شد. در مانجهی در ناحیه سازان، چچار در ناحیه وایشالی و مانر در ناحیه پتنا، فقط انواع ساده سفال‌های سیاه و قرمز، در مواردی فقط ظروف سیاه، در سطوح پارینه سنگی پیدا شد. در نقاط بسیاری ظروف ساده سیاه و سفید درکنار ظروف آهنی به‌دست آمد.

در بنگال غربی، در ناحیه بوردوان، که توسط اس. موکرجی و آمیتا رای (از دانشگاه کلکته) حفاری شد، از سطوح عصر مس مصنوعات آهنی و ظروف سفالی رنگی پیدا شد. با این حال، پی. بی. داس‌گوپتا (از اداره باستان‌شناسی بنگال غربی) در پاندوراجار دیبی در همان ناحیه، و در ماهیشدال در ناحیه میدناپور از وجود یک لایه جداگانه عصر مس خبر داد. یک ویژگی مهم پاندو راجا دیبی وجود چند گور است. به عقیده دی. پی. اگراوال عصر پارینه سنگی شرقی به ۱۶۰۰ و ۸۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد.

ظهور عصر آهن و باستان‌شناسی تاریخی

بر مبنای ارزیابی داده‌های مربوط به باستان‌شناسی که از سال ۱۹۴۷ گردآوری شده، عموماً چنین استنتاج شده است که عصر آهن در هند از حدود هزار سال قبل از میلاد یا زودتر آغاز شده است. عصر آهن براساس شواهد متعدد به‌تدریج و طی مراحل مختلف از منطقه‌ای به منطقه دیگر گسترش یافت. عصر آهن در جنوب هند مستقلاً پدیدار شد و عمدتاً با تدفین‌های خرسنگی همراه بوده. شاید سازندگان دورهٔ خرسنگی در بیشتر موارد از یک اقتصاد پیشرفته کشاورزی ـ چوپانی

برخوردار بودند. درکارناتاکا و بخش‌هایی از آندرا، قبل از عصر آهن از نظر فرهنگی یک دوره پارینه سنگی وجود داشته. درکومارانهالی در ناحیهٔ چیترا دورگا از ایالت کارناتاکا یک تداخل و همپوشی بین سطوح عصر مس و مرحله‌ای که وقوع اولیه آهن را نشان می‌داد، حدود هزار سال قبل از میلاد، وجود داشته است. عصر آهن در جنوب هند بیشتر با انواع گوناگون ابزارهای آهنی و ظرف فوری‌شکل همراه است که در کنار ظروف سیاه و قرمزی که دارای سنت خرسنگی بودند و تا زمان‌های تاریخی حفظ شدند، ادامه یافتند. در پایامپالی از ایالت تامیل نادو، عناصر فرهنگی خرسنگی با حضور آهن و مواد نوسنگی پیشرفته تداخل یافت.

در درّهٔ گنگا، پنجاب شرقی، هاریانا و راجستان شرقی و هند شرقی، وجود آهن درکنار سه صنعت سفالگری عمدهٔ ماقبل تاریخ، یعنی خاکستری نقاشی شده، ظروف سیاه و قرمز و سیاه درخشان در سطوح قابل تخمین به بخش اولیهٔ نخستین هزاره قبل از میلاد یا حتی اندکی زودتر از آن گزارش شده است. نقاط مهمی که در آنها از جود ابزارهای آهنی از سطوح ماقبل تاریخ نشانه‌هایی یافت شده عبارتند از عالمگیر در ناحیه میروت، اترانجی خرا و باتیشوار در ناحیه اگرا، جاخرا در ناحیه اِتاه، هولاس در ناحیه سهارانپور در ایالت اوتارپرادش و جودپورا و نوه در نواحی جی‌پیور و بهارات‌پور ایالت راجستان است. آهن در شرق ایالت اوتارپرادش در نرهان در ناحیه گورک‌پور در سطوح مربوط به ابزارهای سیاه براق (۸۰۰ تا ۶۰۰ قبل از میلاد) نیز مشاهده شد، حال آنکه در راج‌گات در ناحیه واراناسی با ظروف سیاه و قرمز مربوط به ۸۰۰ سال قبل از میلاد پیدا شد. اگرچه براساس اطلاعات موجود، عصر آهن پیشرفته با ظروف سیاه جلا یافته شمالی (NBPW) همراه بوده.

در ایالت بیهار، آهن در تاردیه در ناحیه گایا با مرحله‌ای جدیدتر از ظروف سیاه و قرمز به‌دست آمده است. اما در سنووار، مانر و چیراند، اشیای آهنی با ظروف سیاه صیقل داده شده شمالی اولیه، همچون بسیاری از جاهای دیگر اوتارپرادش، پدیدار شدند. در بنگال غربی ظهور اولیه آهن با ظروف سیاه و قرمز همراه است. گلبای ساسان در اُریسا، ظهور آهن را در محیطی مختلط از عصر مس و نوسنگی نشان داد.

در طول دورهٔ مورد اشاره، مطالعات درباره انواع گوناگون تدفین‌های دورهٔ خرسنگی در نواحی مختلف هند پیشرفت کرده و انواع گوناگون ساختارهای مربوط

به تدفین روشن شده است. اس. بی. دئو (از دانشکده دکن) در خاپا، مهاراج هاری و تاکال‌گات در ناحیه ناگپور، گورهای خرسنگی و یک محل مربوط به آنها را در منطقه ویندارابا در مهاراشترا در زیر خاک کشف کرده است. این محل‌ها دارای انواع زیبا و فراوان ابزارهای آهنی و اشیایی است که عمرشان به حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد. حفاری در آدام در ناحیه ناگپور به‌وسیله آمارندرا ناث (از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند) معلوم کرده است که ظهور آهن در این ناحیه حدود ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد بوده و تحقیقات در ویندارابا در مورد ظهور آهن در این منطقه نیز صحت این زمان را تأیید کرد. در مادیاپرادش قدیمی‌ترین سطوح نقاطی که توسط ان. آر. بنرجی (از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند) حفاری شده، عمر وسایل آهنی را در آن حدود ۷۵۰ سال قبل از میلاد نشان می‌دهد که همراه با ظروف سیاه و قرمز است. در ناگدا در ناحیه یوجاین، بنرجی همچنین اشیای آهنی را با ظروف سیاه و قرمز و وسایل ریزسنگی یافت که نشان‌دهنده بقایای سنت عصر مس بود.

پیگیری رشد متوالی فرهنگ

یک دستاورد مهم باستان‌شناسان هند آزاد، پیدا کردن مدارکی بوده که نشان‌دهنده رشد متوالی فرهنگ در بخش‌های مختلف هند از اوایل دوره تاریخی تا امروز است. تا پیش از سال ۱۹۴۷، اطلاعات درباره ماهیت سکونت‌گاه‌ها یا شهرها یا پایتخت‌های منطقه‌ای ایالت‌های بزرگ (مهاجان‌پاداس) در دوران بودا و پس از آن، بسیار محدود بود. تصویر مبهمی که به‌وسیله منابع ادبی ارائه شده بود پس از استقلال بر مبنای اطلاعات باستان‌شناسی اصلاح شد. حفاری در اماکن متعدد تاریخی، منجر به کشف آثار و بقایای فراوانی شد. مهمترین این آثار عبارتند از سونت و سنگول در ناحیه لودیانا و روپار در ناحیه روپنگر از ایالت پنجاب؛ اگروها در ناحیه حیصار و هارشا ـ کا ـ تیل در ناحیه کروکشترا در ایالت هاریانا؛ قلعه کهنه در دهلی؛ هاستیناپور و عالم‌گیرپور در ناحیه میروت، اترانجی خرا در ناحیه اتاه، ماتورا و سونخ در ناحیه ماتورا، کایوسامبی در ناحیه اله‌آباد، راج‌گات (وارانـاسی

باستانی)، سراوستی در ناحیه باهرایچ و پیپارهاوا در سیدهارتنگر[1] در اوتارپرادش.
در ایالت بیهار، نقاط مهم عبارتند از: تارادیه در ناحیه گایا، پتنا، وایسالی در ناحیه مظفرپور و چامپا در ناحیه بهاگلپور
اماکن مهم در بنگال غربی شامل راجبادیدانگا در ناحیه مرشدآباد، پاندو ـ راجار دیبی و منگل‌کوت در ناحیه بوردوان و چاندراکتوگر در ناحیه پارگانه است. یوجاین و دانگوارا در ناحیهٔ یوجاین، بیسن‌گر در ناحیه ویدیشا، اران در ناحیه ساگر و تریپوری در ناحیه جبلپور از اماکن قابل ذکر در ایالت مادیاپرادش هستند. این فهرست در ایالت راجستان شامل نوه در ناحیه بهاراتپور، سوناری در ناحیه جونجونو، بایرات در ناحیه جایپور، آهار در ناحیه اودایپور، می‌شود. پرابهاس ـ پاتان در ناحیه سومنات و ناگارا در ناحیه کایرا نیز از نقاط مهم ایالت گجرات هستند. آدام در ناحیه ناگپور، تر در ناحیه عثمان‌آباد، بوکاردان و پایتان در ناحیه اورنگ‌آباد و نواسا در ناحیه احمدنگر از اماکن با اهمیت ایالت مهاراشترا هستند. نقاط قابل توجه در ایالت آندراپرادش شامل دارانیکوتا یا دایناکاتاکای باستانی در ناحیه گونتور، نگرجوناکوندا در ناحیه گانتر، پایتخت فرمانروایان ایکشاواکو، دولیکاتا در ناحیه کریم‌نگر و نیلاکونداپالی در ناحیهٔ خامن است.
واناواسی در ناحیه کانارای شمالی، واداگائون ماداواپور در ناحیه بلگام و چاندراوالی در ناحیه چیترادورگا از نقاط مهم در ایالت کارناتاکا هستند. کانچی پورام در ناحیه چینگل‌پوت، کاوری پاتینام در ناحیه تانجاوور و کورکای در ناحیه تیرونلولی، از اماکن اصلی در ایالت تامیل نادو هستند.
فعالیت‌های میدانی و مطالعات صورت گرفته در این اماکن، در طول پنج دهه گذشته، درباره گذشته و تاریخ هند نشان داده است که فناوری آهن به بهتر شدن وضع اقتصادی مردم و تبدیل نظام پایاپای به مبادلات پولی مساعدت کرد. این امر از ظهور و گسترش سکه‌ها، وجود شهرهای دارای برج و بارو در زمان‌های مختلف در هزاره نخست پیش از میلاد مسیح در کایوسامبی، وایسالی، ماتورا، سراواستی و جاهای دیگر آشکار است و نشان‌دهنده رشد شهرنشینی در عصر آهن است که به‌تدریج به شکل جنبشی تا سده‌های سوم و چهارم قبل از میلاد و پس از آن به

1. Siddharthangar

دیگر بخش‌های کشور رسید.

فعالیت‌های گستردهٔ باستان‌شناسی پس از استقلال همچنین نشان داده است که ظروف سفالی قابل توجه، با ارتباط نزدیک به دوره اولیه تاریخی، عبارت بود از ظروف سیاه جلا یافته شمالی با تفاوت‌های اندک، منشأ این خصیصه به نظر می‌رسد به جایی در مناطق میانی شرق هند در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد می‌رسد که به‌تدریج تا سده دوم پیش از میلاد به شمال غربی و غرب، شرق، منطقه دکن و جنوب هند راه یافته است.

حفاری در اماکن تاریخی علاوه بر نشان دادن مراحل رشد فرهنگی در طول قرون، ماهیت ظروف، وسایل ساختمان‌سازی، بقایای ساختمانی از جمله برج و باروها، وجود عناصر فرهنگی وارداتی یا هندی از جمله سکه‌ها، سفالگری، مجسمه‌ها، وسایل تزیینی، ابزار و آلات حجاری‌ها، انواع مصنوعات و غیره را در رابطه با هر دوره و هر مکان مشخص کرده است.

دیگر جنبه قابل توجه باستان‌شناسی پس از ۱۹۴۷، کشف تعدادی از بقایا و آثار برجسته بودایی مربوط به زمان‌های مختلف از جمله آثار مقدس، مجسمه‌ها، صومعه‌ها، حجاری‌ها و آثار معماری در وایسالی در بیهار، ماتورا و پیپارهاوا در اوتارپرادش، سنگول در پنجاب، نگرجوناکوندا و امراواتی در آندراپرادش، سادتادهارا در مادیاپرادش، پانی در مهاراشترا، راتناگیری و لاتیتاگیری در اُریسا و آنتیچاک در بهاگلپور که مبین وجود دانشگاه بودایی معروف ویکراماسیلا در بیهار بوده، و جاهای دیگر است. بر مبنای کشف چند مهر، ک. ام. سری‌واستاوا (از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند) مشخص کرد که پیپارهاوا محل باستانی شهر زادگاه بودا یعنی کاپیلا واستو بوده است.

در پورولا در ناحیه اوتارکاسی و جاگاتگرام در ناحیه دهرادون از ایالت اوتارپرادش، مدارکی از مراسم قربانی کردن «ودیک» با قربانگاه‌هایی به شکل عقاب کشف شد.

عمر فرهنگ پورولا در حدود سده نخست بعد از میلاد و جاگاتگرام، سده سوم بعد از میلاد برآورد شده است. قربانگاه جاگاتگرام از آجرهایی ساخته شده که روی آنها نوشته شده که این جشن برای چهارمین دوره قربانی کردن اسب (اسوامدها) به‌وسیله پادشاهی به‌نام سیلاوارمن برگزار شده است.

بقایای قرون میانه

چند آثار حیات و بقایای ساختمانی قرون میانه، مربوط به مجموعه‌های ساختمانی سلطنتی در طرح‌هایی خاص از زیر خاک بیرون آورده شد. مهمترین این آثار عبارتند از سکتا، گورستانی در ناحیه ایمپال در مانیپور، کالکاتپنتا در ناحیه پوری، بندری با ظروف سفالی چینی و عربی در اُریسا، فاتح‌پور سیکری، پایتخت متروکه اکبر در آگرو از ایالت اوتارپرادش، هامپی، شهر سلطنتی فرمانروایان ویجایاناگارا در ناحیه بریلی ایالت کارناتاکا، چامپانر در ناحیه پنج محل، مقر سلاطین گجرات در نزدیکی وادودارا. این فهرست همچنین شامل بقایای قطب شاهی درگلکوندا (نزدیک حیدرآباد)، ساختمان‌های بزرگ در داخل قلعهٔ باراباتی در اُریسا و آثار و بقایای معماری کلیسای گوستین در وِلها، گوا، که مربوط به قرن شانزدهم است، می‌شود.

دستاوردهای مهم

تعدادی از سنگ‌نبشه‌های جدید، از جمله ده سنگ نبشته مربوط به آشوکا، حاکم سلسله مایوریان، و بیش از سه هزارکتیبه مهم مربوط به قرون میانه و پیش از آن در دوران پس از استقلال هند، کشف و رمزگشایی شده است. بی. ان. موکرجی از کلکته، یک کتیبه تاریخی را کشف رمز کردکه ترکیبی از خاروستی و براهمی بود. کریشنا دیوا، ک. آر. سرینی واسان، ک. وی. سوندارا راجان، آی. ک. شرما و دیگران. از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند، و ام. ای. داکی، از مؤسسه امریکایی مطالعات هندی، مطالعاتی سازمان یافته و مفصل درباره معماری معبد، در زمینه سنت باستانی «واستو»، انجام داده‌اند.

در حوزه تحقیقات علمی در مورد مسائل باستان‌شناسی، مطالعات مربوط به آب و هوای قدیم و خسارات آلودگی هوا به اماکن باستانی، پیشرفت‌های عظیمی حاصل شده است. این کار با همکاری دانشمندانی مانند بی. بی. لعل (از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند)، ک. تی. ام. هگده (از دانشگاه بارودا)، ویشنو میتره و ک. اس. ساراسوات (از مؤسسه بیربال ساهنی)، دی. پی. اگراوال (از آزمایشگاه تحقیقات فیزیکی، احمدآباد)، اس. سی. تیواری (از دانشگاه دهلی) و ای. ک. شرما

(از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند) امکان‌پذیر شده است. مساعدت‌های آر. وی. جوشی، اس. ان. راجگورو، جی. ال. بادام، ام. دی. کاجوله، اس. اس. کولکارنی (از دانشگاه دکن)، ک. اس. سارامورات (از دانشگاه بنارس)، اُ. پی. اگراوال (از آزمایشگاه تحقیقات ملی) بی. ان. تاندان و ان. سوبارامان (از مؤسسه باستان‌شناسی هند)، جاوید اشرف (از دانشگاه جواهرلعل نهرو)، و چند نفر دیگر نیز به همین اندازه اهمیت داشته است. مساعدت‌های آنان به باستان‌شناسی از طریق تجزیه و تحلیل فلزات، سفال‌ها، شیشه سنگ، عاج، استخوان و موارد دیگر، شناسایی جانوران و گیاهان باستانی، عادات تغذیه مردم و چگونگی کشاورزی، ارزیابی بقایای اسکلت‌های حیوانی و انسانی، ترتیب قرارگرفتن لایه‌های زمین از نظر باستان‌شناسی، موقعیت‌های آب و هوایی قدیم و دیگر جنبه‌های باستان‌شناسی محیط زیست صورت گرفته است. تی. ام. هگده، فن تقطیر فلز روی را آنگونه که در هند باستان انجام می‌شد، هنگام کار در یک معدن روی قدیمی در روار در اودیپور ایالت راجستان، احیا کرد.

نگهداری و حفظ آثار تاریخی و بقایای باستان‌شناسی

یکی از وظایف اصلی مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند و اداره باستان‌شناسی، حفظ و نگهداری آثار و اماکن تاریخی است. وظیفه حفظ این آثار را در طول دوره استعمار هند، انگلیس از طریق سازمان مرکزی امور عمومی (CPWD) با موفقیت پشت سر گذاشت، اما درست قبل از استقلال کار حفظ این آثار به مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند واگذار شد. در نتیجه پس از ۱۵ اوت ۱۹۴۷، فعالیت‌های باستان‌شناسی بیشتر از گذشته مستقیماً درگیر حفظ آثار و ساختمان‌های باستانی شدند. یک نتیجه چشمگیر این تغییر ترتیب دادن اردوهای آموزشی دوره‌ای برای باستان‌شناسان و مهندسان جوان توسط این مؤسسه بوده است. این اقدام به حال ادارات باستان‌شناسی نیز مفید واقع شده است.

مؤسسه علاوه بر انجام تعمیرات عادی ساختمان‌ها و آثار حفاظت شده در طول ۵۰ سال گذشته، در قالب طرح‌های ویژه، اقدامات فراگیر، حیرت‌آور و برجسته‌ای در مورد گل گنبد در بیجاپور (کارناتاکا)، غارهای سنگی در آجانتا، الورا، پیتالکورا و الفانتا (مهاراشترا)، اماکن و معابدی در چیتورگارث (راجستان)، گنبدها و

مقبره‌ها در پاری‌هاسپور و معابدی در ناراناگ و کرماچی (جامو و کشمیر) انجام داده است. این فهرست همچنین شامل تاج محل و فاتح پور سکیری در آگرا، در اوتارپرادش، چند کلیسا در گوآ، آثار و ابنیه‌ای در چامپانر و معبد دوارکادیشا (گجرات)، معابدی در سیبساگار (آسام)، معبد خورشید درکونارک و معبد جاگاناث در پوری (اُریسا) و چارمینار، در حیدرآباد می‌شود. این مؤسسه همچنین انجام وظیفه منحصر به فرد پیوند بقایای خارج شده از زیر خاک، به‌ویژه در مورد آثار دوره «ایکشواکوی» نگرجوناکوندا و معابد موجود در سریسیلام، تا فواصل قابل توجه از اماکن اصلی را به عهده گرفت.

بعضی از ادارات باستان‌شناسی نیز در طول دوره مورد اشاره، حفظ و نگهداری از تعدادی از آثار مهم تحت مراقبت خود را عهده‌دار شدند.

فعالیت‌ها در خارج ازکشور

باستان‌شناسان عضو مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند که به خاطر تلاش‌های برجسته‌شان اعتبار یافته‌اند، در دوره پس از استقلال در امر باستان‌شناسی و حفظ آثار و ابنیه تاریخی به‌کشورهای دیگر، بخصوص افغانستان، مصر، نپال، بحرین، بوتان و کامبوج نیز کمک کرده‌اند.

تی. ان. راماچاندران در طول سال ۱۹۶۶ در مأموریتی کوتاه از طرف مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند، با توجه به ارتباط آثار و ابنیه تاریخی و عتیقه‌های افغانستان با فرهنگ هند و نیز به منظور ایجاد زمینه‌های همکاری در آینده، از آثار و ابنیه دوره‌های مختلف افغانستان دیدن کرد. آنگاه در سال ۱۹۶۹ گروهی از کارشناسان حفظ آثار تاریخی هند به سرپرستی آر. سنگوپتا و بی. بی. لعل در بامیان افغانستان به تلاش‌های گسترده‌ای در زمینه حفظ و نگهداری آثار باستانی دست زدند. کارشناسان هندی بیشتر به مرمت دو مجسمه عظیم سنگی بود، به ارتفاع ۳۸ و ۵۵ متر که در دل کوه ساخته شده بود، و به نقاشی‌های دیواری در آن محل پرداختند و همچنین آرامگاه خواجه پارسا در بلخ را که بنایی به‌جا مانده از اواخر سلسله تیموریان است، مرمت کردند.

مؤسسه در سال‌های ۲ ـ ۱۹۶۱ گروهی از باستان‌شناسان را به سرپرستی بی. بی. لعل برای فعالیت در محلی در نزدیکی روستای عتیقه، در ساحل رود نیل در

نوبیا، به مصر فرستاد. این گروه در یک آثار حیات متعلق به «مردم گروه الف» که در باستان‌شناسی مصر این‌گونه معروف است) و یک گورستان باستانی متعلق به «مردم گروه ج» حفاری کردند و همچنین در سواحل نیل به کاوش پرداختند.

باستان‌شناسان هندی در اوایل دهه ۱۹۶۰، نقاشی‌های دیواری متعلق به هفدهم قصر معروف بکتاپور (نپال) را مرمت کردند. علاوه بر این دبالامیترا و آر. وی. جوشی به ترتیب در ابنیه تاریخی تارانپال و در زمینه باستان‌شناسی دره کاتماندو به بررسی و تحقیق پرداختند.

گروهی از باستان‌شناسان هندی نیز از طرف مؤسسه در طول سال ۱۹۸۵، تحت سرپرستی ک. ام. سری واستاوا، برای حفاری در یک محل باستانی به بحرین دعوت شدند. در حفاری‌های این گروه آثاری به‌دست آمد که نوعی ارتباط با هند را نیز نشان می‌داد.

چند گروه از کارشناسان شامل باستان‌شناسان، مهندسان، شیمی‌دان‌ها، معماران، عکاسان، مساحان، نقشه‌کش‌ها و تکنسین‌های برجسته دیگر به‌طور پی‌درپی از سال‌های ۳ ـ ۱۹۸۲ به بعد به کامبوج فرستاده شدند تا به ارزیابی و مرمت معبد مشهور ویشنو به نام انگکور وات بپردازند. این مجموعه عظیم ساختمانی، که به شکل پله‌پله و با خندقی در اطراف آن است، در دوران سوریا وارمان دوم (۱۱۵۰ ـ ۱۱۳۱ میلادی) پادشاه خمر ساخته شده است.

این مجموعه پس از اینکه کارشناسان فرانسوی، که در آنجا فعالیت می‌کردند، در اوایل دهه ۱۹۷۰ از کامبوج خارج شدند با بی‌توجهی مواجه گردید و شرایط خاص آب و هوایی از جمله باران شدید و روییدن علف‌های هرز نیز باعث وارد آمدن خسارات شدیدی به آن شد. یک قسمت بزرگ از نقاشی‌های دیواری که صحنه‌هایی از داستان‌های حماسی هند و مخصوصاً داستان چرخاندن اقیانوس (امریتا ـ مانتان) را نشان می‌داد توسط فرانسوی‌ها برای مرمت و بازسازی جدا شده بود و همچنان روی زمین مانده بود و نمی‌توانستند دوباره آنها را در جای اصلی خود روی دیوارها نصب کنند. این قطعات به صورتی نامرتب در بیرون مجموعه به حال خود رها شده بودند. بسیاری از نقاط سقف معبد چکه می‌کرد و به علت شکستن یا مفقود شدن بعضی از ستون‌ها، کل مجموعه در معرض ویرانی قرارگرفته بود. علاوه بر این، معبد بزرگ انگکور وات پر از خزه، گلسنگ، علف‌های هرز و

موش و مار بود و به شدت به تعمیر نیاز داشت.

کار مرمت و بازسازی این معبد در سال ۱۹۸۶ شروع و در سال ۱۹۹۳ تکمیل شد. سقف‌ها با استفاده از مصالح اصلی موجود و بلوک‌های دیگر مرمت و بازسازی و آب‌بندی شد. تمام دیوارهای جدا شده به حال اول درآمد و دیوارهای آسیب‌دیده تعمیر شد، در بعضی موارد که اثری از ستون‌های اصلی به‌دست نیامد به‌جای آنها ستون‌های بتنی موقتی نصب شد که در صورت یافته شدن ستون‌های اصلی قابل تعویض هستند. علف‌ها و خزه‌ها پاکسازی و قسمت‌های معیوب و لرزان مجموعه مرمت و مستحکم شد. پس از اتمام همه این کارها، قسمت‌های مختلف مجموعه از جمله مجسمه‌ها نیز از نظر شیمیایی آسیب‌زدایی شدند.

کارشناسان مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند همچنین به بوتان رفتند تا به نگهداری و مرمت آثار تاریخی مهم این کشور کمک کنند. کارشناسان هندی در طول سال‌های متوالی نقاشی‌های معابد اورچی و هامتونگ (وانگ دیفودرونگ) دزونگ، نخانگ لخانگ و میثروگپه لاکانگ را در بوتان مرمت و بازسازی کرده و این نقاشی‌ها را از گرد و غبار، خاک، دوده، و غیره پاکسازی و سپس از نظر شیمیایی آسیب‌زدایی کردند.

از آنچه گفته شد آشکار است که باستان‌شناسی هند از زمان استقلال پیشرفت خیره‌کننده‌ای داشته است. با این وصف بعضی از تحولات باعث نگرانی است. میزان گرایش به مطالعات مربوط به سانسکریت، پراکریت و فارسی و مخصوصاً کتیبه‌های هندی کاهش یافته است. کتیبه‌شناسی به‌عنوان یک رشته تحصیلی، در هند در حال نابودی است و تعداد کتیبه‌شناسان باقی‌مانده در کشور بسیار اندک است. این در حالی است که برای درک و تجزیه و تحلیل دقیق داده‌های باستان‌شناسی دانستن زبان‌های باستانی و قرون میانه ضروری است. ترجمه، مبنایی قابل اتکا برای نتیجه‌گیری و استنتاج نیست. علاوه بر این، از همه متون باستانی نیز ترجمه دقیق یا انتقادی وجود ندارد. بنابراین تعلیم محققان جوان سانسکریت پراکریت و عربی ـ فارسی را در باستان‌شناسی، مخصوصاً کتیبه‌شناسی و سکه‌شناسی، باید سرلوحه کار خود قرار دهیم، امکانات یادگیری کتیبه‌های باستانی و زبان‌های کهن برای باستان‌شناسان جوان در مؤسسه باستان‌شناسی یا جاهای دیگر فراهم کنیم و با مشاغل مناسب و حقوق جذاب آنان

را حفظ کنیم. استفاده از فناوری رایانه در مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند و دیگر سازمان‌های مشابه امروزه از واجبات دسترسی آسان به داده‌ها و تجزیه و تحلیل سریع مطالب و اطلاعات است.

مشکل دیگر این است که توجه مطالعات باستان‌شناسی در کشور بیشتر بر هند متمرکز است و محققان و کارشناسان هندی از باستان‌شناسی کشورهای همسایه مانند نپال، سریلانکا، بوتان، تبت، چین، کشورهای آسیای مرکزی و جنوب و شرق آسیا اطلاعات چندانی ندارند، در حالی که این کشورها زمانی میراث فرهنگی مشترکی با هند داشته‌اند. از این گذشته، هند کارشناسان چندانی که اطلاعات و دانش عمیقی درباره باستان‌شناسی کشورهای غرب آسیا، مصر و اروپا داشته باشند، ندارد. این مشکل را می‌توان با اعزام محققان جوان شایسته از دانشگاه‌ها یا مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی یا مؤسسه‌های مشابه به دانشگاه‌های خارج به مدت چهار تا پنج سال برای تحصیل در مصرشناسی، و تسلط بر باستان‌شناسی کشورهای غرب آسیا، ایران، چین، آسیای مرکزی یا جنوب شرقی آسیا و زبان‌های باستانی و جدید اروپایی یا آسیایی و دادن مشاغل مناسب به آنان در بازگشت، برطرف کرد.

رشد مناسب باستان‌شناسی هند به‌عنوان یک رشته دانشگاهی، همکاری بیشتر بین دانشمندان علاقه‌مند به باستان‌شناسی، متخصصان رشته‌های مربوطه، و باستان‌شناسانی که عموماً در انزوا مشغول کار بوده‌اند، را ایجاب می‌کند. تجدیدنظر در قوانین موجود باستان‌شناسی با توجه مفاهیم و نیازها و ضروریات جدید نیز لازم است تا کاربرد بیشتری در زمینه‌های حفظ و حراست و نگهداری از آثار، ابنیه و ساختمان‌های تاریخی پیدا کنند.

در طول چهار یا پنج دهه گذشته از تعداد متخصصان بناهای باستانی قوسی قرون میانه، مخصوصاً در دوره هند و اسلامی، به شدت کاسته شده است. نسل قدیمی متخصصان این رشته از دنیا رفته‌اند و مهندسان، معماران یا باستان‌شناسان امروزی تمایل چندانی به وارد شدن در این حوزه، که از نظر فنی پیچیده است، ندارند. در نتیجه وقتی یک گنبد آسیب دیده یا یک طاق در حال فرو ریختن باید برای سلامت یک مجموعه بزرگ بازسازی شود، مشکل جدی پیش می‌آید. این مشکل را می‌توان با تنظیم یک برنامه آموزشی خاص برای مسئولان حفظ و

حراست از این آثار با همکاری مؤسسه تحقیقات باستان‌شناس هند و مؤسسات تخصصی مهندسی برطرف کرد.

در صورت توجه به آنچه در صفحات پیشین گفته شد، باستان‌شناسی هند نه فقط در مسیری درست‌تر و بر مبنایی گسترده‌تر برای رشد در زمینه تحقیق و پژوهش قرار خواهد گرفت، بلکه در آینده توانایی بیشتری برای حفظ و حراست از میراث باستان‌شناسی کشور خواهد داشت.

منابع و مآخذ

Agrawal, D.P. *The Copper Bronze Age in India*, New Dehli, 1971.

Agrawal, D.P. and D.K. Chakraborry, *Essays in Indian Protohistory*, New Dehli, 1979.

Allchin, B. and F.R., *The Birth of Indian Civilization*, Harmondsworth, 1968.

Allchin, F.R., *The Archeology of Early Historic South Asia: The Emergennces of Cities and States*, Cambridge, 1995.

Allchin, f.R. and B., *origins of a civilization: The Prehistory and Early Archgeology of South Asia*, New Dehli, 1997.

Bisht, R.S. 'A New Modle of the Harappan Town Planning as Revealed at Dholavira in Kutch: A Surface Study of its Plan and Architecture'. *In History and Architecture*, Dehli, 1989, pp. 397–408.

'Excavation at jBanawali, 1974–77', in G.L. Posschl (ed.), *Harappan Civilization; A Contemporary Perspective*, New Dehli, 1982, pp. 113–24.

Dhablikar, M.K., H.D. Sankalia and Z.D. Ansari, *Excavation at Inamgaon*, vol. 1. (Parts 1 and 11), Pune, 1988.

Fairservice, Walter A., *The Harappan Civilization and its Writings*, New Dehli, 1992.

Fairservice, Walter A., *The Harappan Civilization and its Writings*, New Dehli, 1992.

Gaur, R.C., *Excavation at Artanjikhera–Early Civilization of Upper Ganga Basin*, Dehli, 1983.

Ghosh, A. (ed.), *Archaeological Remains, Monuments and Museums*, Parts 1 and 11, New Dehli, 1964.

'The City in Early Historic India, Simla, 1973', *Indian Archeology–A Review*, 1982–83 to 1992–93 (An Annual Publication of ASI), New Dehli.

Hegde, K.Y.M., *A Model for Understanding Ancient Indian Iron Mettalurgy*, MAN, 8/3 (1993), pp. 416–21.

Joshi, J.P., *Excavations at Surkotda and Explorations in Kutch*, New Dehli, 1992.

Excavation at Bhagawanpura, 1975–76, New Dehli (ASI), 1993.

Joshi, M.C., 'Mathura ---- As a Settlement', *Mathura: The Cultural Heritage*, New Dehli, 1988.

Historical Urbanisation in Indo–Pak Sub–Continent: Reassessment', in Amita Ray and A. Mukhejee (eds), *Historical Archeology of India*, New Dehli, 1990.

Khanna, Amarnath, *Archeology of India*, New Dehli, 1992.

The Earliest Civilization of south Asia, New Dehli, 1997.

Malik, S.C., *The Stone Age Industries of Satara District*, Baroda, 1959.

Indian Civilization: The Formative Period, Simla, 1968.

Mishra, V.N., Y. Mathpal and M. Nagar, *Bhimbetka*, Pune 1977.

Mittre, V., 'Protohistorical Records of Agriculture in India', *Transaction of Bose Research Institute* 31/3 (1968), pp. 221–37.

Mohapattra, G.G., *The stone Age Cultures of Orissa*, Pune, 1968.

Parde, B.M. The Neolithic Kashmir: New Discoveries', *The Anthropologist*, XVII/1 and 2 (1970).

——— Neolithic Hunting Scene on a Stone Slab from Burzahom, Kashmir, *Asian Perspective*, XII (1971). pp 194–8.

Pant, P.C. and Vidula Jaiswal, *The Stone Age Settlement of India*, New Dehli, 1991.

——— *Paisra: The Stone Age Settlement of Bihar*, New Dehli, 1991.

——— *Paisra: The Stone Age Settlement of Bihar*, New Dehli, 1991.

Possehl, Gregory L. and M.H. Raval, *Harappan Civilization and Rojdi*, New Dehli,

1989.

Sahi, M.D.N., *Aspects of Indian Archeology*, Jaipur, 1994.

Sali, S.A., *Daimabad 1976–79, Memoris of the Archeological Survey of Indian*, no. 83, New Dehli, 1980.

Sinha, K.K., *Excavations at Srawasti 1959*, Varanasi, 1959.

Sankalia, H.D.S.B. Dev and Ansari, *Excation at Ahar*, Pune, 1969.

Sankalia, H.D. *Prehistory of India*, New Dehli, 1975.

Sharma, A.K., Early Man in Eastern Himalayas: North–East and Nepal, New Dehli, 1996.

Sharma, G.K. and J.D. Clark, *Palaeo Environment and Prehistory in the Son Valley*, Allahabad, 1983.

Sirvastave, K.M., *Discovery of Kapilavastu*, New Dehli, 1986.

Sonkalia, Arun, 'The Skull–cap of Early Man and Associated Mammalian Fauna form Narmada Valley Alluvilen, Hoshangbad Area, Madhya Praseh', *Geologiacal Survey of India Rec.*, 113/6. pp. 159–66.

مجلات و نشریات

Ancient India Bulletin of Archeological Survey of India, nos 1 to 21 (A Publication of the Archeological Survey of India).

Indian Archeology–A Review from 1953–54 to 21 (A Publication of the Archeological Survey of India).

Indian Archeology–A Review from 1953–54 to 1992–93 (An Annual Publication of the ASI).

Man and Environment, Journal of Pre–historic Society of India, nos 1–21.

Pragdhara, A Research Bulletin of the PU Archeological Organization, nos 1–7.

Puratattva, Jounrnal of the Indian Archeological Society (Dehli), nos 1 to 27.

معماری؛ جذب و تکامل

اچیوت کانوینده[1]

تاریخ معماری هند بازتاب تلاش‌ها و آرزوهای مردم این کشور در زمینه تمدن، در دوره‌های گوناگون گذشته است. معماری در هند فرایندی مداوم از تکامل و تغییر را براساس دانش ساختمان‌سازی از یک طرف و ایمان و اعتقاد فرهنگی مبتنی بر افسانه‌های مذهبی از طرف دیگر پشت سر گذاشته است. معماری تاریخی در هند را می‌توان به‌طور گسترده تحت چهار دورهٔ عمده یعنی هندو، بودایی، اسلامی و اروپایی طبقه‌بندی کرد. اما این دوره‌ها، دوره‌هایی کاملاً منتزع و بی‌ارتباط با یکدیگر نبوده‌اند، بلکه رشد و تغییر همواره فرایندی تدریجی بوده، و این دوره‌ها ضمن تداخل در یکدیگر، تحت تأثیر و نفوذ یکدیگر نیز بوده‌اند. این مقاله بر آن است که معماری هند و تحولات آن را پس از استقلال بررسی کند. البته در این راه تلاش خواهد شد تداوم و تکامل هنر معماری، به رغم نیروهای گوناگونی که بر آن تأثیر می‌گذارند، و شیوه‌ای که این معماری براساس آن ویژگی‌های بومی خود را حفظ و در عین حال تحت تأثیر ویژگی‌های منطقه‌ای و ملی قرار می‌گیرد، شناسایی

---

1. Achyut Kanvinde

شود. معماری معاصر محصول نیروهایی است که در حال حاضر غالب بوده و در شکل دادن به این معماری نقش دارند. فرمانروایان گذشته، با اعمال قدرت سیاسی، از معماری و فعالیت‌های فرهنگی برای تحکیم سلطه خود سود می‌بردند. فناوری ساختمان‌سازی هر عصر، شرایط آب و هوا و خصوصیات منطقه‌ای بر ویژگی های معماری آن عصر تأثیر گذارد.

حملهٔ مسلمانان به هند تداوم تکامل اولیهٔ معماری این کشور را مختل کرد، اگرچه معماری اسلامی به‌تدریج بخشی از معماری کلی هند شد. بعدها، دویست سال سلطهٔ انگلیس نیز باعث گسیختگی مجدد تکامل معماری هند شد؛ اگرچه این امر نیز در ابتدا به معماری هند کمک کرد تا ثمرات تکامل صنعتی و علمی اروپا و همچنین فناوری‌های جدید در زمینه وسایل و مواد و ساخت را جذب کند. ذکر این موضوع که اوضاع در هند قبل از شروع سلطه انگلیس بر این کشور و در طول حکومت آنان چگونه بود و مساعدت انگلیسی‌ها به معماری این کشور که همچنان حتی پس از استقلال نیز ادامه دارد، شاید کاری در خور تحسین باشد. شناسایی و ثبت دستاوردهای معماری پس از استقلال در هند، آثار و شیوه‌های گذشته و همچنین نفوذ تحولات بین‌المللی که در طول زمان معماری هند را شکل داد نیز ضروری است.

در خلال اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، که هند در انقلاب علمی و صنعتی جهان مشارکتی نداشت، نوع معماری‌ای که انگلیسی‌ها در هند عرضه کردند اساساً برای ساختن قلعه‌ها و پایگاه‌هایشان در شهرهای مهم بندری مانند کلکته، مدرس و بمبئی و همچنین برای ارائه تصویری از اثبات بود. این بناها و پایگاه‌ها عمدتاً شامل ادارات دولتی، تالارهای اجتماعات، دانشگاه‌ها، دادگاه‌های عالی، پایانه‌های راه‌آهن، تالارهای شهر و دفاتر بازرگانی به‌صورت مجموعه‌هایی به‌هم پیوسته در کنار سنگرها و قلاع مربوطه بود. این بناها نه فقط نشان‌دهنده قدرت امپراطوری انگلیس بلکه موجد احساس کلی نظم بودند. در این ضمن، اندکی پس از جنگ جهانی اول، کشورهایی مانند اتریش، هلند، فرانسه و آلمان شروع به استفاده از فناوری‌ها و وسایل و مواد جدید برای ایجاد تحولات عظیم در معماری کرده و آن را به‌صورت یک نماد تغییر اجتماعی در آوردند. معمارانی مانند

کافمن[1] و واگنر[2] از اتریش، که برای آثار نوآورانه خویش معروفند، و افراد دیگری مانند والترگروپیوس[3]، لی کوربوزیه[4]، میس وندر رُهی[5] و جی. اود[6] با اراده فراوان جنبش معماری را با موفقیت پیش بردند. انگلیس در آن روزها نقش عمده‌ای در این جنبش نداشت. بنابراین هیچ تأثیری بر هند، که در آن زمان مستعمره انگلیس بود، نداشت.

معماران انگلیسی قبل از استقلال در هند بیشتر دیدگاه استعماری خود را دنبال می‌کردند و در جریان جنبش انقلابی معماری نبودند. اندکی قبل از جنگ جهانی اول و در همان زمان‌هایی که تصمیم گرفته شد پایتخت از کلکته به دهلی منتقل شود، کار تدارکاتی اولیه در زمینه طراحی «دروازه هند» و «موزه شاهزاده ویلز[7] در بمبئی به ویتت[8]، معمار انگلیسی محول شد. ویتت با طراحی ساختمان‌هایی به سبک بیجاپور، عنصر به اصطلاح «هندی» را وارد معماری دولتی کرد و بر سایر معماران هندی و بریتانیایی تأثیر گذاشت. کلود باتلی که در دهۀ ۱۹۲۰ وارد هند شده بود نیز بسیار تحت تأثیر دیدگاه ویتت قرار داشت و از این شیوه در طرح‌های معماری مدرسۀ معماری جی. جی بمبئی که ریاست آن را به عهده داشت، استفاده کرد. او حتی مجموعه‌های ساختمانی مهمی را با استفاده از چنین طرح‌هایی در بمبئی و احمدآباد بنا کرد. با این حال باتلی علی‌رغم صداقت و تلاش‌های مداوم خود، فلسفه روشنی، غیر از ارائه نشانه‌های گذشته در ظاهری امروزی، در پشت دیدگاه خود نداشت و به این دلیل فاقد خلاقیت نسل جوانتر بود.

طراحی دهلی‌نو

طراحی دهلی‌نو، پایتخت کشور، به‌وسیله ادوین لوتینز[9] و بیکر[10] از نظر شرایط و درک موقعیت زمان، عموماً خوب بود. نفوذ جنبش شهرک ویلایی که بعداً در

---

1. Coffman
2. Vagner
3. Walter Gropius
4. Le Corbusier
5. Mies Vander Rohe
6. J. oud
7. Wales
8. Wittet
9. Edwin Lutyens
10. Baker

اروپا رواج یافت، در طراحی فضاهای دست و دلبازانه باغ‌ها در ارتباط با مرکز شهر درکنار محیط طبیعی رودخانه یامونا[1] منعکس شده است. این طرح از میراث و آثار تاریخی شهر به‌عنوان نقاط برجسته استفاده‌کرده و همه آنها را مورد توجه قرار داده بود. محل آرامگاه صفدر جنگ، جنترمنتر، رصدخانه قدیمی خیابان پارلمان، مسجد جامع و چند ساختمان مشابه دیگر در جاهایی مناسب و در معرض دید، در نظرگرفته شده است. معماری دبیرخانه، ساختمان پارلمان وکاخ ریاست جمهوری به سبک رنسانس ایتالیایی است که فقط مضامین و درون‌مایه‌های هندی پوشیده شده است. سیستم خیابان‌های شهر نیز از خیابان‌های واشنگتن. دی. سی و ورسای (فرانسه) تأثیر پذیرفته و به‌نظر نمی‌رسد که برای رفت و آمد اتومبیل‌ها ساخته شده باشد. به همین دلیل در حال حاضر این شهر با مشکلات جدی و شدید ترافیکی مواجه است.

طراحی دهلی‌نو به‌عنوان پایتخت بین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۵ تکمیل شد. معماران هندی که بعدها بر توسعه این شهر نظارت کردند تا حدی دیدگاه اولیه لوتینز را در طراحی آن فراموش کردند. این شهر برای دستیابی به ساختار مورد لزوم خود به دو عنصر اساسی نیاز داشت. یک سیستم فضاهای باز در محل اماکن و میراث تاریخی و یک شبکه راه‌آهن. ایجاد راه‌آهن گرچه از سال ۱۹۵۴ شروع شد اما در احداث آن متأسفانه توجه کافی به مراکز اطراف شهر نشد و این اشتباهی بزرگ از نظر رفع تنگناهای ترافیکی شهر بود.

بازگشت عناصر داخلی

اگرچه تعدادی معمار هندی در طول سال‌های پیش از جنگ و دوره قبل از استقلال به انگلستان رفته بودند، به‌نظر می‌رسد تعداد کمی از آنان از نظر کاری تحت تأثیر شیوهٔ معماری مدرن آن زمان انگلیس قرارگرفته باشند. سه معمار هندی به نام‌های آقایان گوری باجپایی، حبیب رحمان و نگارنده از امریکا به کشور برگشتیم. آقایان رحمان و باجپایی در مؤسسه فناوری ماساچوست (MIT) و من نیز در دانشگاه هاروارد درس می‌خواندم که رئیس دانشکده معماری آن گروپیوس بود.

1. Yamuna

ماسینگ رانا با اف. ال. رایت در ارتباط بود و در حدود سال ۱۹۵۰ به هند برگشت و به سازمان مرکزی امور عمومی (CPWD) پیوست. کارهای برجسته او شامل ساختمان کتابخانه نهرو در تین مورتی و ادارات کمیسیون انتخابات در دهلی است. ج. ک. چودوری در سال ۱۹۵۰ پس از دریافت مدرکش در زمینهٔ برنامه‌ریزی شهری در انگلیس به هند بازگشت. طرح‌های برجسته او عبارتند از مؤسسه فناوری هند در دهلی، شهر باکرانانگل [1] و دانشکده مهندسی در چندیگر. چارلز کوریا و بال‌کریشنا دوشی حدود سال‌های ۶ ـ ۱۹۵۵ به هند برگشتند. کوریا از مؤسسه فناوری ماساچوست فارغ‌التحصیل شد. و دوشی تحت نظر لی کوربوزیه تعلیم دید. گروهی دیگر شامل راج ریوال، کولدیپ سینگ، مراد چودوری، و رانجیت سابیکی، در سال‌های نخست دهه ۱۹۶۰ به کشور برگشتند و شروع به کار کردند. حبیب رحمان ابتدا به سازمان امور عمومی دولت بنگال غربی و سپس به سازمان مرکزی آن پیوست، در حالی که نگارنده ابتدا به شورای تحقیقات علمی و صنعتی (CSIR) پیوستم و سپس مستقلاً به کار پرداختم. همه کسانی که در خارج تحصیل کرده بودند اندیشه و دیدگاه‌های خاص خود را نسبت به معماری داشتند.

آثار مهم باچپانی که در عنفوان جوانی وفات یافت شامل گالری هنر جهانگیر در بمبئی و هتل اُبریای [2] در دهلی است که با همکاری پیلو مودی [3] طراحی کرد. آثار معمارانی که در بالا به آنان اشاره شد و با نظر مساعد بیشتر مجلات خارجی و هندی مواجه شده‌اند را می‌توان از جهاتی در دوره پس از استقلال پیشگامانه به حساب آورد. آثار آنان تحت تأثیر مؤسسات مختلفی بود که در آنها تحصیل کرده بودند. اما آنان به علت تعهد شخصی، با گذشت زمان رشد کردند و به دیدگاه‌های متمایز فردی و شخصی خود نیز دست یافتند. کارهای برجسته حبیب رحمان شامل ساختمان آکادمی لالیت کالا در دهلی، مجموعه‌ای دولتی مانند مقبره مولانا آزاد و بنای یادبود گاندی در باراک پور، در نزدیکی کلکته است. آثار اولیه نگارنده نیز شامل ساختمان آزمایشگاه مؤسسه نساجی در احمدآباد، ساختمان مؤسسه مرکزی تحقیقات الکترونیک و مهندسی در پیلانی، خانهٔ بال کریشنا

1. Bhakranangal
2. Oberoi
3. Piloo Mody

هارویوالابداسدر احمدآباد، ساختمان کارخانه لبنیات در مهسانا و همچنین مجموعه ساختمانی مؤسسه فناوری هند در کانپور می‌شود. از طرح‌های تازه‌تر می‌توان به موزه‌های علوم در بمبئی و دهلی‌نو و ساختمان آکادمی ملی بیمه در پونه اشاره کرد.

آثار چارلز کوریا و بال کریشنادوشی با توجه گسترده‌ای در هند و نیز خارج از کشور مواجه شده‌اند. از جمله آثار اولیه کوریا، عبادتگاه گاندی در احمدآباد و از آثار اخیر او آپارتمان‌های چند طبقه در بمبئی، ساختمان شرکت بیمه عمر در دهلی و جواهر کالاکندرا در جی‌پور است. کارهای اولیه دوشی عبارتند از موزه هندشناسی و مدرسه معماری در احمدآباد و کارهای تازه‌تر او شامل ساختمان بنیاد «واستو شیلپ»[1] مؤسسه کارگران گاندی، مؤسسه مدیریت هند در بنگلور و بورس الماس در بمبئی می‌شود.

مساعدت مهاجران

مساعدت‌ها و آثار معماران خارجی که در هند اقامت گزیده‌اند نیز نیازمند توجه ویژه است. لاری بیکر، معمار انگلیسی، که بیش از ۴۰ سال است به معماری اشتغال دارد، بعضی از برجسته‌ترین طرح‌های معماری را با استفاده خلاقانه از مواد و عناصر بومی هند به‌وجود آورده است.

جوزف آلن استاین، معمار امریکایی که بیش از ۴۰ سال است در دهلی کار می‌کند، مهارت و کارآیی طرح‌های عالی خود را در صحنه معماری هند به ظهور رسانده است. از اولین کارهای او ساختمان مرکز بین‌المللی هند در دهلی است، و از میان آخرین کارهای او می‌توان به مرکز هبیتا در دهلی اشاره کرد که با طرحی جسورانه، هدفمند و نوآورانه در زمینی به مساحت بیش از ده هکتار بنا شده است.

از جمله معماران برجسته‌ای که در اوایل دهه ۱۹۶۰ نقش بارز خود را در معماری هند آشکار کردند، راج ریوال است که تعداد زیادی طرح‌های قابل توجه مانند ساختمان‌های شرکت بازرگانی دولتی، شورای ملی تحقیقات آموزشی، مؤسسه آسیب‌شناسی و همچنین مجموعه بزرگی مانند تالار ملت‌ها را در مرکز

1. Vastu Shilp

نمایشگاه بازرگانی (همگی در دهلی) احداث کرده است.

بهترین طرح کولدیپ سینگ مرکز اداری شهر در دهلی‌نو و چند ساختمان جالب دیگر درکوچین است. گروه طراحی، متعلق به آجای چودوری و رانجیت سابیکی، مؤسسه آموزش را در فریدآباد در ایالت هاریانا، و مرکز ناحیه را در جاناکپوری و آپارتمان‌های یامونا را در دهلی طراحی کرده است. مراد چودوری که قبلاً از شرکای آنها بود، و در حال حاضر با کانوینده، راج و چودوری کار می‌کند، چند طرح مهم مانند مؤسسه دارویی شری کشمیر و یک مجموعه ورزشی، هر دو در سرینگر، و مجموعه صنعتی تولید لباس و کارخانه‌های پارچه‌بافی دهلی را در داسنا ساخته است.

آنانت راجه، که در ابتدا برای لوئیس کان در مؤسسه مدیریت احمدآباد و در امریکا کار می‌کرد، در اوایل دهه ۱۹۷۰ به هند برگشت. طرح‌های مهمی که او پس از بازگشت احداث کرد، شامل مؤسسه آمار هند در دهلی و مؤسسه تحقیقات مدیریت جنگل در بوپال است. کارهای او آثاری برجسته و مورد احترام افراد سرشناس این حرفه است. اوتام جاین، معماری که در بمبئی مستقر است، مجموعه ساختمان‌های دانشگاه جودپور را در راجستان با استفاده از طرح‌های منطقه‌ای ساخته است. کار برجسته او ساخت مؤسسه تحقیقات عمرانی ایندیرا گاندی در بمبئی است. اسمیت گوش، که در سال ۱۹۶۶ پس از تحصیل در دانشگاه پنسیلوانیا از امریکا برگشت، کارهای چشمگیری انجام داده که مهمتر از همه طراحی ساختمان مؤسسه سیتارام باراتی در دهلی است. پارتا گوش نیز در اجرای طرح‌های مهم زیادی مساعدت کرده که در میان آنها یک مجموعه بازرگانی در احمدآباد بسیار قابل توجه است. آشوک داوان و ک. شرما از معاصران وی نیز به خاطر طراحی شهر تری‌دام مشهور هستند.

چندین معمار دیگر هم هستند که کارهای گروه بالا را دنبال کردند و همچون آنان معیارهایی عالی از عملکرد و خلاقیت از خود به‌جا گذاشته و آثار آنان در نشریات حرفه‌ای کشور به‌خوبی شناخته شده است.

انجمن کوتاری، یک شرکت بزرگ معماری است که فعالیت خود را حتی پیش از استقلال شروع کرد و تعداد زیادی از مجموعه‌های بازرگانی، آموزشی و مسکونی، مؤسسات پزشکی و غیره را ساخته است. طرح‌های قابل ذکری که اخیراً

این شرکت به علت آنها شناخته شده است عبارتند از مرکز تحقیقات و مؤسسه قلب اسکورتس در دهلی و یک مجموعه چند طبقه تجاری. شیوناث پراساد مدت پنجاه سال قبل از مهاجرت به امریکا در هند کار می‌کرد. طرح‌های مهم او مرکز فرهنگی شری‌رام و هتل اکبر در دهلی است. شرکت سی. پی. کوکرجا، که بیش از ۲۵ سال است در زمینه معماری فعالیت می‌کند، ساختمان‌هایی را در دهلی و جاهای دیگر احداث کرده است. طرح‌های مهم این شرکت، مجموعه دانشگاه جواهرلعل نهرو و ساختمان آمبا دیپ در دهلی است. شاراد داس بیش از بیست سال است که کار می‌کند. طرح‌های برجسته او عبارتند از ورزشگاه سرپوشیده ایندیراگاندی در دهلی که برای بازی‌های آسیایی ساخته شده، که دارای ساختاری جسورانه و برجسته است و همچنین مجموعه دانشگاه آزاد ایندیراگاندی در دهلی، که هنوز در دست ساخت است. ساچ دیوا و ایگلستون بیش از سی سال است که فعالیت می‌کنند. طرح‌های مهم آنان عبارت است از غرفه هند در نمایشگاه اوزاکا، مدرسه مدرن و مجموعه‌های چند طبقه تجاری در دهلی، و مجموعه دانشگاه گوروناناک در امریتسر است. راجیندرکمار که در دهلی فعالیت می‌کند به خاطر طراحی خلاقانه تعداد زیادی هتل پنج ستاره در کشور مشهور است که مهمترین آنها مائوریا شرایتون در دهلی و لیلا پنتا در بمبئی است. ازکارهای اولیه او می‌توان به پایانه اتوبوس «اینتراستیت» در دهلی اشاره کرد. جاسبیر ساوهنی، که در مؤسسه فناوری ماساچوست تحصیل کرده چند ساختمان مهم از جمله آشوک یاتری نیواس و ساختمان شرکت خانه‌سازی و عمران شهری (HUDCO) ــ هر دو در دهلی ــ را احداث کرده است.

ساتیش گروورکه رئیس گروه معماری در مدرسه برنامه‌ریزی و معماری در دهلی است، مجموعه‌های برجسته‌ای مانند استخر سرپوشیده برای بازی‌های آسیایی سال ۱۹۸۲، هیماچال باوان در دهلی و هتل اوبروی را در بوبانشوار طراحی کرده است.

در میان محوطه‌سازان، راویندر بان برای کیفیت عالی کارش معروف است. بعضی از طرح‌های برجسته او عبارتند از شاکتی استال در دهلی که به خاطر بزرگداشت ایندیراگاندی ساخته شد، محوطه‌سازی در اطراف معبد طلایی در امریتسر، و معبد ISKCON در دهلی. ک. دی. پرادهان، از محوطه‌سازان مستقر در

بمبئی همچون پروفسور محمد شهیر که رئیس بخش معماری و محوطه‌سازی در مدرسه برنامه‌ریزی و معماری دهلی است، کارهای قابل توجهی انجام داده و از جمله مرکز مدیتیشن راجیوگاندی را طراحی کرده است.

شاید اشاره به نقش ماهندرا راج و شیریش پاتل، دو مهندس ساختمان، که پروژه‌های طراحی شده به‌وسیله معماران دیگر را اجرا کرده‌اند در اینجا بی‌مناسبت نباشد. ماهندرا اج در ساختن مجموعه مؤسسه فناوری هند در کانپور، و موزه‌های علوم در بمبئی و دهلی با نگارنده، در ساختن کارخانه پارچه‌بافی DCM در داسنا با مرادچودری و در ساختن مؤسسه مدیریت در بنگلور و بورس الماس در بمبئی با بی. وی. دوشی همکاری داشته است. او همچنین ساختمان شرکت بیمه عمر و ساختمان‌های شورای انگلستان را در دهلی، که هر دو به‌وسیله چارلزکوریا طراحی شد، و ساختمان شرکت بازرگانی دولتی و تالار ملت‌ها را در میدان پراگاتی دهلی، که هر دو را راج ریوال طراحی کرده ساخت. شیریش پاتل نیز نقشی به همین اندازه مهم ایفا کرده است. کارهای قابل توجه او شامل یک آپارتمان چند طبقه در بمبئی با طراحی چارلزکوریا است.

کارهای ریوال و پاتل اصالت و قریحه را علاوه بر کارایی و توانایی مهندسی منعکس می‌سازند.

طرح چندیگر

یک طرح معماری که در سراسر جهان مورد توجه و بحث است، مجموعه مرکزی پنجاب و هاریانا در چندیگر است که توسط لی کوربوزیه، معمار فرانسوی، طراحی شده است. اعضای اصلی گروه کوربوزیه، دایی‌زاده او به‌نام پی. ژانره و دو معمار انگلیسی به‌نام ماکسول فرای و جین درو بودند. چند معمار، مهندس و طراح هندی نیز از اعضای گروه او بودند که مهمترین آنان پرابها و الکار، معمار و طراح شهری، و جیت مالهوترا و ادیتیا پراکاش، معمار بودند که همگی در انگلیس تحصیل کرده بودند. مسئولیت ساختن شهر که در ابتدا برای پانصد هزار نفر با یک مجموعه ساختمان‌های دولتی، مرکز شهر، مجموعه دانشگاهی، مرکز فرهنگی و تأسیسات صنعتی در نظر گرفته شده بود، به پی. ال. ورما، به‌عنوان سر مهندس، واگذار شد.

طرح شهر براساس یک سیستم شبکه‌ای خیابان‌ها و اولویت‌بندی حمل و نقل به نسبت سنگینی ترافیک استوار بود. قسمت‌های مسکونی به بخش‌هایی تقسیم شده بود که هر بخش نیز دارای گروه‌ها و ضمیمه‌هایی در اطراف خود بود. این نخستین بار بود که پروژه‌ای با چنان عظمت به روشنی یکپارچه در هند طراحی و اجرا می‌شد. توجه معماران تمام جهان به این طرح جلب شده بود، به‌ویژه به این علت که لی کوربوزیه معماری انقلابی و خلاقه و رهبر معماران حرفه‌ای سراسر جهان به‌شمار می‌آمد. مجموعه اصلی دولتی که تحت نظارت شخصی او طراحی شده بود، دارای ویژگی‌های بصری هیجان‌انگیز و گیرایی خاصی بود. کل این مجموعه شامل ساختمان‌های قوه مقننه و دادگاه عالی و اقامتگاه‌های فرماندار، با فضاهای سبز و مجسمه‌های فراوان بود. بنای مرکزی شهر نیز براساس الگویی بود که امکان تنوع و تغییرات را فراهم می‌کرد.

این سیستم مستقل خودکفا بر یک ایدئولوژی استوار بود که لی کوربوزیه در کنگره بین‌المللی معماری مدرن (CIAM)که در سال ۱۹۵۵ در ونیز تشکیل شد، آن را تشریح کرد و به‌عنوان نمونه به چند مجموعه مشابه دیگر مانند سنت مارک در ونیز، و دیگر طرح‌های مهم شهری مانند سینا[1] اشاره کرد. هدف از ساختن این مجموعه در چندیگر با محیط عالی آن، مانند مجموعه سنت مارک، ایجاد محیطی سرزنده و پر شور برای جذب مردم بود. علی‌رغم همه ملاحظاتی که در طراحی چندیگر در نظر گرفته شد، این شهر اگرچه در تأمین نیازهای فیزیکی انسانی موفق بود، اما شور و سرزندگی موردنظر را ایجاد نکرد.

تصویر ناقص

مجموعه ساختمان‌های دولتی و همچنین مرکز شهر تا حدی تصویری ناقص ارائه می‌دهند. مراکز ساختمان‌های دولتی پس از ساعت ۵ بعدازظهر که ادارات تعطیل می‌شوند، حالتی متروکه پیدا می‌کند. ساختمان‌های تکی و جدا جدا، احساسی از آشفتگی و پراکندگی به‌وجود می‌آورند و حال و هوای همبستگی در آنها به چشم نمی‌خورد. گروهی مرکب از بیش از ۵۰ طراح و معمار از خارج از

1. Siena

کشور، در سال ۱۹۷۵ به اقامتگاه ایندیرا گاندی نخست‌وزیر هند رفتند و از او خواستند اقامتگاه فرماندار پنجاب و مجسمه‌های را که از آرزوهای بزرگ کوربوزیه بود تکمیل کنند. در حالی که مجسمه‌ها تکمیل شده‌اند، اقامتگاه فرماندار هنوز ناتمام مانده است. ساختن فضای سبز شهر نیز در مجموع ناتمام مانده و نشان‌دهنده غفلت در این مورد است. با وجود این، چندیگر موفقیتی برجسته به‌دست آورد و یادآور افرادی مانند جواهرلعل نهرو و کوربوزیه است. هند به آن افتخار می‌کند و به اجرای طرح‌های بیشتر با حمایت در بالاترین سطوح نیاز دارد.

رشد معماری در هند در طول نخستین دهه پس از استقلال تحت تأثیر سبک به اصطلاح بین‌المللی بوده که بیشتر به علت مزایای فناوری جدید و انعطاف‌پذیری آسان آن بود. با وجود این، جستجویی مداوم برای رسیدن به منطقی جدید به منظور کاربرد طرح وجود داشته که باعث تغییری تدریجی در ویژگی‌های معماری شده است. در همین زمان بود که گروه فشار نیرومندی پیدا شد که خواستار هندی بودن و حفظ اصالت هندی در معماری بود. گفته می‌شد که این امر صرفاً مسئله اقتباس پوشش سبکی به‌نام اصالت هندی نیست، بلکه به شناسایی، پذیرفتن، همگرایی و تلفیق ارزش‌ها در معماری همزمان با تفسیر و تعبیر همان ارزش‌ها از طریق کاربرد پیوندها و ارتباطات گذشته است. معماران جوان معاصر به ساختمان‌هایی که صرفاً مفید و کارآمد هستند راضی نیستند و به‌دنبال معانی عمیق‌تر و ارزش‌هایی هستند که نشانه تداوم سنت‌ها و معطوف به نیازهای منطقه‌ای و آب و هوایی و همچنین محیط زیست باشند.

مدتی پس از دهۀ ۱۹۷۰، کشور تحت تأثیر موجی از به اصطلاح پسامدرنیسم و همچنین ساخت‌شکنی متأثر از اندیشه‌های غربی قرار گرفت. در شرایطی که جستجو برای ارزش‌ها ادامه داشت، نگرش معماران تغییر می‌یافت. این امر منجر به وضعیتی شد که در آن «واستو»[1] بر حرفه معماری تأثیر گذاشت. هرچند واستو به‌عنوان یک علم شناخته شده اما همچون موجی بود که چندان دوام نیافت. اعتقاد به کاربرد واستو در هند، مخصوصاً در جنوب آن رایج است. تأمین همه شرایط و مقتضیات واستو با وضعیت فعلی مناطق شهری ما ممکن نیست. استفاده‌کنندگان و

1. Vastu

معماران، در بعضی شرایط، به دنبال درک و کاربرد فضاهای مقدس در معماری براساس روش‌های قدیمی بودند. بعضی از معماران نیز از نمادها و فضاهای مقدس در برخی آثار معماری استفاده کرده‌اند.

نقش جدید معماران

این امر پذیرفته شده است که معماری در صدد تلفیق و ترکیب زمان، مکان و موقعیت است، که همه آنها بر روحیه و خلقیات انسان و ارتباط او با فضاها تأثیر می‌گذارند. محیط فیزیکی در زمان ما، برخلاف گذشته، فقط به یک ساختمان تنها محدود نیست بلکه مکمل یک گسترهٔ وسیع شهری است که نقش معمار در آن بیش از یک هماهنگ‌کننده و همکار است. معمار با حمایت رشته‌های دیگر، که به الگو و طرح شهری کمک می‌کنند، طرحی شهری تهیه می‌کند که در آن به انسان و ارزش‌های انسانی توجه شده باشد. در حالی که بسیاری از معماران قادر به تأمین نیازهای معمولی بازار هستند، فقط معماران دارای قریحه، تجربه و بینش هستند که می‌توانند بین محیط زیست و زندگی انسان موازنه برقرار کنند؛ موضوعی که مورد توجه فراوان دانشمندان علوم اجتماعی و همچنین معماران آگاه و فاضلی است که در جستجوی درک عمیق‌تر تعامل بین محیط زیست و رفتار انسان هستند.

بعضی فضاها موجب افسردگی و دلتنگی می‌شوند و بعضی دیگر نشاط‌انگیز و روحیه‌بخش هستند. این یک ارزیابی شخصی نیست بلکه حقیقتی ثابت شده است.

اگرچه در گذشته معماران ـ بنایان حرفه‌ای ساختمان‌ها را برای فرمانروایان طراحی می‌کردند، مردم عادی در هند و همچنین در دنیای غرب، معمولاً به تلاش‌های نوآورانه خود برای ساختن سرپناهی جهت زندگی متکی بودند. طرح‌های گوناگون و مواد مورد استفاده تحت تأثیر شرایط گوناگون آب و هوایی بودند؛ برای مثال در مناطقی مانند پنجاب و شمال هند، تابستان‌ها هوا بی‌نهایت گرم و خشک است و لذا در ساختن دیوارها و سقف‌ها از گِل استفاده می‌شود تا هم جلوی گرما گرفته شود و هم کار بنایی آسان‌تر شود. به همین ترتیب، مردم در مناطق زلزله‌خیز مانند کشمیر، دره کولو و تپه‌های آسام، در ساختن ساختمان از وسایل سبک وزن استفاده می‌کنند که با گذشت زمان نیز امتحان خود را به‌خوبی پس

داده‌اند. در آسام پایه‌های ساختمان‌ها چوبی است و دیوارها از خیزران ساخته شده و با گل و گچ پوشانده شده‌اند. حاصل کار یک الگوی بصری منحصر به فرد از دیوارهای رنگ‌آمیزی شده سفید با خطوط واضح سیاه است که در شیب‌های تپه‌ها قرار دارند. در راجستان از گل و سنگ برای ساختن سقف ساختمان‌ها استفاده می‌کنند که عایق خوبی در برابر حرارت است. مردم مناطق روستایی حتی امروز نیز همچنان از شیوه‌های سنتی ساختمان‌سازی استفاده می‌کنند در حالی که ضروریات شهری را معماران حرفه‌ای برآورده می‌کنند.

آموزش معماری

نمی‌توان بدون آموزش، شناخت و وقوف به اهمیت معماری توسط مردم و دولت به سطوح عالی معماری دست یافت. همچنان که پیشتر ذکر شد، هند در ابتدا سه مدرسه معماری داشت: یکی در بمبئی، یکی در بارودا و یکی در دهلی. این تعداد تا اواخر دههٔ ۱۹۶۰ به حدود ۱۰ تا ۱۲ مدرسه و در ۱۵ سال بعد به ۴۵ مدرسه و در حال حاضر ــ در زمان نوشتن این مقاله ــ به بیش از ۹۰ مدرسه رسیده است.

دولت در حال حاضر سیاست خاص و جداگانه‌ای برای آموزش معماری ندارد. معماری معمولاً با انواع دیگر آموزش‌های فنی برابر شمرده می‌شود، اگرچه تسلط بر معماری نیازمند آگاهی از فناوری ساختمان‌سازی و همچنین درک هنرهای بصری و محیط فیزیکی است. در بیشتر کشورهای دیگر، معماری در زمرهٔ هنرهای زیبا بوده و تصمیم در مورد مواد درسی آن به عهده دانشکده هنرهای زیبا است. تأیید کیفیت و استاندارد دروس به عهده سازمان‌های حرفه‌ای ملی است که آنها را درگروه‌های یک، دو و سه درجه‌بندی می‌کنند. هنگامی که درجهٔ مؤسسه‌ای از سه پایین برود، به اعتبار آن، که حساسیت فراوانی نسبت به آن وجود دارد، لطمه می‌خورد. در هند برای همه مدارس کشور، بدون توجه به موقعیت جغرافیایی آن، و اینکه در محیطی کوهستانی، سرد یا بیابانی قرار گرفته باشد، برنامه درسی یکسانی تدریس می‌شود. در امریکا برای صدور مجوز کار معماران، از آنان به‌صورت منطقه‌ای امتحان به عمل می‌آید. چگونگی این امتحانات برحسب وظیفه‌ای که یک معمار برای انجام آن آموزش دیده، فرق می‌کند. برای مثال امتحان در نیویورک

بی‌نهایت سخت و توانفرساست، در حالی که در ایالت‌هایی مثل آلایاما ممکن است نسبتاً ساده باشد. آنچه دانشجویان یاد می‌گیرند و کیفیت و موقعیت حرفه‌ای مهمتر ازگرفتن مدرک است، زیرا اینها معیارهای آموزشی را تعیین می‌کنند و اعتماد به نفس دانشجویان را در زندگی حرفه‌ای بالا می‌برند.

دانشکده‌های معماری و سازمان‌های حرفه‌ای مربوطه باید درک و آگاهی عمومی را نسبت به این رشته بالا ببرند. دانشجویان جوان باید از میراث معماری کشور آگاه شوند تا بتوانند بیشتر به اهمیت آن پی ببرند. بناهایی که انسان در اماکنی مانند آگرا و فاتح‌پور سیکری و شاه جهان‌آباد در دهلی و جانیپور مشاهده می‌کند، تا حد زیادی مرهون اراده و تلاش حکام و فرمانروایان آن زمان هستند. معماری خوب به خواست و اراده سیاسی نیاز دارد. این حقیقتی پذیرفته شده است که آثار بزرگ هنری و معماری درگذشته تحت حمایت فرمانروایان ساخته می‌شدند. حتی در دوران معاصر دولت‌ها، هر جا که سیاست روشنی در زمینه حرفه معماری داشته‌اند، در ایجاد آثار ارزشمند معماری نقش داشته و دخیل بوده‌اند. در هند دولت بزرگترین حامی آثار معماری است، اگرچه شیوه‌ها و سیاست‌های اتخاذ شده منجر به خلق آثار خوب معماری نشده است. سازمان امور عمومی (PWD)، که در زمان استعمار هند توسط انگلیس تأسیس شد هنوز در هند فعال است، در حالی که چنین تشکیلاتی بیش از پنجاه سال پیش در انگلیس حذف شده است. معماران مجبور هستند تحت نظر مهندسان راه و ساختمان، که معمار نیستند، کار کنند. مقررات و شیوه‌های دولتی، معماران جوان خوش آتیه را دلسرد می‌کند. تأکید بر ارشدیت که باعث می‌شود یک معمار پس از مدتی، بدون توجه به توانایی خود، سرمعمار شود، آثار سویی برکیفیت معماری می‌گذارد. هنگامی که دولت معماران خصوصی را دعوت به کار می‌کند، کسی که کمترین قیمت را پیشنهاد می‌دهد و هیچ تضمینی برای خلاقیت، عملکرد یا نهایت صرفه‌جویی نمی‌دهد، برنده و انتخاب می‌شود. درواقع چنین برنده مناقصه‌ای، مخصوصاً اگر فاقد تجربه لازم باشد، ممکن است در نهایت ساختمان راگرانتر از دیگران بسازد.

وضع معماران در بخش دولتی هم تفاوت چندانی ندارد. به طرح‌های احداث شده توسط معماران و مهندسان راه و ساختمان دولتی تقریباً هرگز در هیچ نشریه تخصصی در سراسر کشور اشاره‌ای نمی‌شود. تمام طرح‌های مهم دولتی باید به

حرفه‌ای‌های برجسته این رشته که سوابق درخشانی دارند سپرده شود و مسئولیت دولت است که افراد مناسب را شناسایی کند. سازمان امور عمومی و سازمان‌های مشابه دیگر جایگاه خاصی دارند و باید به انجام کارهای معمولی سازمان ادامه دهند.

معماران به‌عنوان افراد حرفه‌ای سابقه‌ای طولانی و برجسته در هند دارند. آنان حالا به علت ورود نیروهای سیاسی ـ اجتماعی و فناوری جدید در کار، با چالش‌ها و تقاضاهای جدید انسانی مواجه هستند. معمار حالا نقش جدیدی ـ نقش هماهنگ‌کننده و همکار با رشته‌های دیگر ـ دارد. وی دانش لازم را برای به کار بردن فرهنگ بصری خود به منظور تغییر کارکردهای انسانی و ساختمان‌ها به اثری هنرمندانه به‌دست آورده است. نیازمند آزادی و مسئولیت هستند تا به‌عنوان افرادی حرفه‌ای کار کنند. آنان اگر از چنین فرصتی برخوردار شوند، باعث افتخار کشور خواهند شد و دوره فعلی را به سمتی هدایت خواهند کرد که تأثیر خود را از نظر معماری در تاریخ تمدن ما برجا بگذارد.

فرهنگ؛ زیرکی نهادها

کاپیلا واتسیایان[1]

در سایر بخش‌های این کتاب به هنرهای خاص، ادبیات، موسیقی، رقص، مجسمه‌سازی، نقاشی، تئاتر و سینما پرداخته شده است. در کنار این مطالب، مروری نیز بر تحولات صورت گرفته در زمینهٔ زبان‌ها داشتیم. هر یک از نویسندگان تغییراتی را نیز که در هستهٔ پویای این حوزه‌ها در هند استقلال یافته روی داده، مورد توجه قرار داده‌اند. بعضی از این مطالب، توضیحات مختصری در مورد ساختارهای سازمانی و زیرساخت‌ها ارائه داده‌اند. با این حال شاید فصل مشترک بین تحولات جدید در ساختار مؤسسات و پیشرفت‌ها در حوزهٔ گستردهٔ هنر و علوم انسانی، به توضیحات بیشتری نیاز باشد.

هنگام به استقلال رسیدن هند ماهیت مؤسسات در نوع سنتی، مستعمراتی و خصوصی آن چگونه بوده است؟ بعضی مقالات این کتاب تحولاتی را در حوزه‌هایی چون ادبیات، موسیقی، رقص، انواع هنرها و زبان‌ها، در دههٔ ۱۹۳۰ نشان می‌دهند. این توصیف با توجه به تاریخچهٔ قرن هفده و هجده هم در داخل و

1. Kapila Vatsyayan

هم در خارج از هند کامل می‌شود. بدون تردید در هند سؤالی مطرح بوده است؛ همچنان که در میان کسانی که هند مستعمره را دیده بودند، روحیه سؤال و کنجکاوی وجود داشته است. امروزه تأثیرات عصر روشنفکری و ابتکارهای مستشرقین به خوبی قابل تشخیص می‌باشد. مستشرقین مؤسساتی از قبیل انجمن‌های آسیایی[1] کلکته و بمبئی، دانشکدهٔ کوئین بنارس[2] و اینک مؤسسهٔ زبان سانسکریت واراناسیا ویسواویدیالایا[3] و زنجیرهٔ کتابخانه‌های شرقی را تأسیس کرده‌اند. تأثیر مجزا اما مرتبط و همسوی دیگر تأسیس چهار مدرسهٔ هنر بود.

روش سنتی انتقال اطلاعات، دانش‌ها و تکنیک‌ها، بدون تأثیر از این تحولات البته به شکلی محدودتر) همچنان ادامه دارد. سیستم سازمانی سنتی در لهجهٔ ودایی[4] از طریق چندین سیستم بسیار قوی و مؤثر در «تبادل کلام بین معلم و دانش‌آموز»[5]، به‌عنوان مثال در سیستم‌های ساخا[6]، سمپرادایا[7]، یا غارانا[8] به خوبی حفظ شده است. روش‌های «مدرسه»[9] و پتاشالا[10] نیز وجود داشتند. در سایر حوزه‌ها، بعضی سیستم‌های سنتی با وجودی که دچار تزلزل کامل نشده بودند، اما به علت ضعف به‌طور مداوم مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند. شیلا دهر[11]، مسئله ضعف سیستم‌های سنتی (در رابطه با صحبت کردن) را در بافت موسیقی توصیف می‌کند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، وقتی تعصب ملی هندی‌ها برانگیخته شد، شرایط تا حدی تغییر کرد و بسیاری از هندی‌ها سعی کردند مؤسسات جدیدی با الگوهای نزدیک به نوع غربی، اما بدون تأثیرگذاری از آن، ایجاد کنند. هیئت راماکریشنا[12] و براهمو سماج[13] نمونه‌هایی از این مؤسسات هستند. نمونه‌های مهم و برجستهٔ چنین مؤسساتی در حوزهٔ هنر عبارتند از ویسوا

---

1. Asiatic Societies
2. Queen's College of Benaran
3. Varanaseya Visvavidyalaya
4. Vedic
5. Guru-Sishya Parampara
6. Sakhas
7. Sampradaya
8. Gharana
9. Madrasas
10. Pathashalas
11. Sheila Dhar
12. Ramakrishna
13. Brahmo Samaj

بهاراتی[1]، کرالا کالا ماندالام[2]، روکمینی دیوی[3]، دانشکدهٔ موسیقی مدرس و نگاری پراچارانی سابا[4]، هر یک از این اقدامات حاصل تهییج یک ملی‌گرا و نیز در جهت تلاش برای گردآوری بخش‌های مختلف سنت‌های موجود در چارچوب مؤسساتی جدید بود. کلید واژه‌های اصلی در این کار، واژه‌های نوسازی و اصلاح بودند.

برعکس، دولت خود را به رشد و باروری (مستقیم یا غیرمستقیم) و بازیافت گذشتهٔ باستانی هند از طریق مؤسسات آموزش شرقی و ایجاد مراکز تحقیقاتی در زمینه‌های زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی و باستان‌شناسی محدود ساخته است. این اقدامات برانگیخته از نوعی کنجکاوی صادقانه (مانند کنجکاوی ابراهام راجرز برای «بازکردن دری به قلمرو کفار» و یا ویلیام جونز) و یا ناشی از ایجاد تصویری معنوی با بت‌پرستانه از هند بوده. تاریخچهٔ این تحولات به‌خوبی توصیف شده است. قبل از معرفی سیاست‌ها و برنامه‌های این مؤسسات و نمونه‌های مقبول اقتباس شده در هند مستقل، ارائه این توضیح مختصر لازم و ضروری می‌باشد.

در سیاست‌های دولت، در اوان استقلال، به هنر و زبان یا اصلاً توجه نشد، یا توجه کمی به آن شد و سازمان‌ها و ادارات آموزشی در هند بسیار کم بودند.

دوگانگی مشخص

هنگامی که هند به استقلال سیاسی رشد بین مؤسسات سنتی هنر و زبان (غارانا، سمپرادایا، ساخا) و مؤسسات آموزشی مدرن، که در نتیجهٔ یادداشت‌های مکاولی[5] و گزارش‌های وود[6] و هانتر[7] تأسیس شده بودند، تفاوت فاحشی وجود داشت. برخی مؤسسات سنتی به‌وسیله ایالت‌های شاهزاده‌نشین و برخی توسط بخش خصوصی، باید ایده‌آلیسم ناسیونالیستی، حمایت می‌شدند. در سطحی دیگر می‌توان چهار گروه مشخص را از هم تفکیک کرد: الف) تودهٔ مردم عمدتاً

---

1. Visva Bharati
2. Kerala Kala Mandalam
3. Rukmini Devi
4. Nagari Pracharani Sabha
5. Mecaulay
6. Wood
7. Hunter

اقشار روستایی و قبیله‌ای که اکثرشان از نظر اقتصادی محروم و بی‌سواد هستند و سعی دارند فرهنگ خود را (که سینه به سینه به ارث برده‌اند به شکل سنتی آن حفظ کنند. این گروه سلسله مراتبی از ارزش‌ها را بدون توجه به طبقه، قبیله و یا مذهب قبول دارند. ب) قشر تحصیل‌کرده که از نظر عددی تعدادشان زیاد، اما به لحاظ درصدی کم هستند. این گروه می‌توانست ظرفیتی برای ایجاد ارتباط با گذشته ملی یا سنت‌های خود و در نتیجه با مردم اطراف پدید آورد. ج) گروه سوم که در اقلیت هستند؛ این گروه با بهترین روش‌های آموزشی غرب تعلیم دیده‌اند، اما بی‌آنکه امکان تداوم پیشرفت را از طریق امتیازات و پیشرفت‌های جهان توسعه یافته رد کنند، از ارزش و اعتبار فرهنگ ملی خود آگاهی کامل دارند. د) گروهی متشکل از محققان، نویسندگان، هنرمندان، موسیقی‌دانان و نقاشان سنتی که با صداقت و تأکید بر اصالت به روش‌ها و هنرهای سنتی می‌پردازند. با اینکه این گروه از بقیه جدا می‌باشند اما گاهی به‌طور آگاهانه در بسیاری حوزه‌های علمی، فرهنگی و فنی به آموزش می‌پردازند. درست است که آنها در اقلیت قرار دارند اما اقلیتی مؤثر و فعالند که هنوز هم مسئول ایجاد استانداردهایی برای شکوفایی خلاقیت در علوم و هنرهای سنتی می‌باشند. این گروه را باید از توده‌های بی‌سواد قبیله‌ای و روستایی جدا کرده زیرا گاهی اوقات به اشتباه هم‌تراز آنها در نظر گرفته می‌شوند. ممکن است بتوان گروه‌های دیگری نیز به این گروه‌ها افزوده کرد، اما برای درک پیچیدگی موجود به منظور ایجاد یک سیاست فرهنگی مرکزی و منسجم، همین گروه‌بندی‌ها کافی به‌نظر می‌رسد.

از طرف دیگر، بسیاری از ویژگی‌های فرهنگ‌های منطقه‌ای نواحی مختلف وجود دارند که با خصوصیات فردی خاصی گسترش یافته‌اند؛ همین هویت منطقه‌ای خاص، حتی تا چند دهه قبل از استقلال هند، امکان گفتگو و ایجاد ارتباط بین توده‌های روستایی، نخبگان تحصیل‌کرده و محققان سنتی و هنرمندان خلاق را همانند گفتگو با رهبریت سیاسی و طبقه روشنفکر جامعه را، در مناطق مختلف، فراهم می‌کرد.

چند دهه قبل از استقلال هند، با اینکه در مردم تمایل به زیبایی‌شناسی و ظرافت طبع دیده می‌شد و در فعالیت‌های اجتماعی به خصوص هنگام سازمان‌دهی جشن‌ها و یا شیوه‌های خاص کشاورزی سعی به اثبات وجود آن

داشتند، اما نیروی مردم در تمام سطوح به سمت یک هدف، یعنی رسیدن به استقلال سیاسی، سوق داده می‌شد. فرهنگ‌ها و هویت‌های منطقه‌ای، با اینکه به رسمیت شناخته شده بودند، برای مدتی یا مورد غفلت واقع شدند یا توجهی به آنها نشد. هم در اندیشه سیاسی و هم در اندیشه روشنفکری، ایجاد فرهنگی مشترک همراه با وحدت اولویت یافت. البته گوناگونی و تنوع را نمی‌شد انکار کرد و تکامل فرهنگی حتی در دورهٔ تلخ مبارزات استقلال‌طلبانه ادامه داشت و حمایت مستقیم یا غیر مستقیم حاکمان و سایرین به این امر کمک کرد. در هر حال، بدون تجزیه و تحلیل این تغییر ارزش‌ها که به‌تدریج صورت گرفتند نیز تحولات اجتماعی متعاقب آن ممکن است فقط بتوانیم الگوی سازمانی و ساختار مؤسسات فرهنگی قبل از استقلال را توصیف کنیم.

دولت مرکزی چند مؤسسه فرهنگی را اداره و از نظر مالی تأمین می‌کرد. مهمترین مؤسسات در بین آنها شبکه سراسری مطالعات باستان‌شناسی هند، کتابخانهٔ ملی، آرشیو ملی، چهار سازمان مرکزی به‌نام‌های مرکز مطالعات گیاه‌شناسی، زمین‌شناسی، جانورشناسی و مردم‌شناسی هند، چند مؤسسهٔ آموزشی شرقی و دو مؤسسهٔ هنرهای تجسمی بودند. سازمان‌هایی مشابه نیز در زمینه‌های مختلف از طرف دولت‌های ایالتی حمایت شدند. ایالت‌های شاهزاده‌نشین نیز به اقداماتی در زمینهٔ هنرهای ادبی و نمایشی دست می‌زدند. رسانه‌های جمعی مانند رادیو هند در ابتدا برای پخش اطلاعات و اخبار دولتی ایجاد شدند اما به‌تدریج شروع به پخش کارهای هنری به‌خصوص موسیقی کردند. در دانشگاه‌ها دوره‌هایی تحصیلی در مورد تاریخ و تمدن اروپا و هند با گرایش مختصری به توسعه فرهنگی وجود داشت. رشته‌های مستقلی از قبیل زیبایی‌شناسی، هنر، تاریخ و یا اجرای کارهای هنری اصلاً وجود نداشت. هیچ کمک هزینهٔ دولتی، مالی یا سازمانی، برای فنون و مهارت‌ها در نظر گرفته نشده بود. داوطلبانی با اهداف فرهنگی و یا ملی یا سیاسی یا اجتماعی چند مؤسسهٔ فرهنگی مهم سراسری تأسیس کردند. در این رابطه باید از کار هیئت راماکریشنا و دانشگاهی نام برد که مؤسس آن رابیندرانات تاگور می‌باشد. در بقیهٔ موارد، هدف از انجام فعالیت‌های فرهنگی (شخصی یا همگانی، حرفه‌ای و یا مشارکتی) علاقهٔ مردم بوده است.

تبادل‌نظر بین دو عالم

در سال ۱۹۴۷، زمانی که هندی‌ها به فکر تشکیل حکومت بودند، همچنان‌که انتظار می‌رفت مشکلات قابل ملاحظه‌ای برایشان ایجاد شد. یکی از مهمترین مشکلات، نیاز به تغییر نقطه تمرکز که در برنامهٔ آموزشی بود، به‌طوری که هندی‌های تحصیل‌کرده بتوانند خود را با فرهنگ ملی‌شان هماهنگ کرده و در عین حال توانایی ذهنی لازم برای رویارویی با علوم و فناوری‌های جدید پیدا کنند. این وظیفه‌ای بسیار خطیر بود چرا که در اولین قدم قرار بود ظرفیتی ایجاد شود که توانایی به دوش کشیدن بار دو تمدن، دو بعد زمان و مکان و دو نظام ارزشی را با هماهنگی و همزیستی داشته باشد و همچنین بتواند یک تلفیق منسجم از این دو جهان در داخل ایجاد کند. در هر حال با اینکه هدف ستودنی می‌نمود اما مشکلات اجرایی بسیار به‌وجود آمد. از یک طرف، برنامه سعی در ایجاد هماهنگی بین هندی‌های تحصیل‌کرده و گذشته فرهنگی آنها داشت، از طرف دیگر دولت سعی می‌کرد به تودهٔ عظیم مردم آموزش خواندن بدهد به‌طوری که در کنار فرهنگ اصیل خود بتوانند ابزار نوشتاری لازم را (هر چند برای مقاصد محدود) نیز به‌دست آورند. هدف دولت را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: ارائه فرهنگ و علوم به تحصیل‌کردگان و ارائه آموزش، رفاه اجتماعی و اقتصادی به تودهٔ مردم؛ یا به عبارتی ارائه آموزش دنیای مدرن به تحصیل‌کردگان و تسلی خاطر از طریق سنت‌های گذشته به کسانی که حسرت زندگی مکانیزه و از طرفی ترس از خطرات عصر اتم را داشتند.

به تمام این موارد می‌توان سخنان سرشار از آرزو و امید و نمادین مهاتما گاندی را افزود: «نمی‌خواهم خانه‌ام محصور و پنجره‌هایش بسته باشد. می‌خواهم فرهنگ تمام کشورها به راحتی وارد خانه‌ام شود و از انجام کاری یا برداشتن گامی برای امتناع از ورود هر یک از آنها خودداری خواهم کرد.»

اما این اهداف و آرزوها باید در قالب سیاستی تدوین شده و با برنامهٔ کاری درستی در حوزه‌های مختلف اجرا می‌شدند. این همان چیزی است که دولت بدان نیاز داشت اما همیشه قادر به عملی کردن آن نبود، زیرا فرهنگ، علی‌رغم اهمیت آن، در مقایسه با نیاز آن زمان به توسعه اقتصادی و صنعت مادر (که به‌کمک مالی و

حمایت دولتی احتیاج داشت) از اولویت کمتری برخوردار بود و اهدافی چون آموزش رایگان و جبرانی، سوادآموزی بزرگسالان و توسعه امکانات آموزشی در دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها و سطوح فنی و حرفه‌ای در مرحله بعد قرار می‌گرفت. طی پنج دهۀ اخیر، با توجه به سایر اولویت‌ها، چند برنامۀ محدود در سطح مرکزی و ایالتی اجرا شده است. برخی از این برنامه‌ها عبارتند از:

ـ ایجاد تدریجی دوره‌های آموزشی در زمینه‌های فرهنگ، تمدن و هنر هند در سطح دبیرستان و دانشگاه.

ـ اجرای برنامه‌های مربوط به جوانان با هدف ایجاد تفاهم بین منطقه‌ای و وحدت ملی.

ـ حمایت و ترغیب برنامه‌های اجتماعی در دهکده‌ها و بخش‌ها.

ـ حمایت و ترغیب برنامه‌های فرهنگی به‌عنوان بخشی از توانایی‌های سودآموزی بزرگسالان.

ـ تقویت مؤسسات فرهنگی که قبلاً در بخش حفظ و حراست، پرورش و اشاعۀ فرهنگ و کارهایی از قبیل مطالعات باستان‌شناسی هند، ایجاد موزۀ ملی و ملی کردن سایر موزه‌ها مثلاً سالار جنگ[1]، خدابخش، رضا رامپور، ویکتوریا مموریال[2] و ... فعالیت داشتند.

ـ ایجاد دانشکده‌ها و مؤسساتی در زمینه‌های ادبیات، هنرهای تجسمی و نمایشی، تحت حمایت مالی دولت ایالتی یا مرکزی که در سیاست‌ها و برنامه‌های خود مستقل باشند.

ـ اجرای برنامه‌های همکاری و ارائه کمک مالی به سازمان‌های داوطلب فعال در حوزه‌های مختلف فرهنگی.

ـ ارائه کمک‌های مختصر اما مهم و تداوم اعطای کمک مالی به هنرمندان در شرایط بد مالی.

ـ انجام برنامه‌هایی در خصوص انتشار کتب به زبان انگلیسی و زبان‌های هندی به منظور رفع نیاز مبرم کودکان، دانش‌آموزان، محققان و بزرگسالان به ادبیات.

---

1. Salar Jung

2. Victoria Memorial

ـ توان‌بخشی صنعتگران و هنرمندان سنتی، از طریق حمایت مالی برنامه‌های دولتی توسط هیئت مدیره صنایع خادی[1] و روستایی سراسر هند و هیئت مدیره صنایع دستی و نساجی سراسر هند.

در صفحات بعد تنها می‌توان به توضیح ساختار مالی و اداری برنامه‌ها و مؤسساتی پرداخت که دولت مرکزی در چند بخش برکار آنها نظارت کرده و آنها را مورد حمایت مالی و تشویق خود قرار داده است. نقش فرهنگ در سیاست این سیستم آموزشی، یعنی دبیرستان، دانشگاه، برنامه‌های سوادآموزی بزرگسالان، ورزش، برنامه‌های آموزشی خارج از مدرسه جوانان را نمی‌توان در اینجا مورد بحث و بررسی قرار داد.

ما همچنین به مؤسسات فعال در زمینهٔ ادبیات، هنرهای تجسمی و نمایشی، انتشار کتاب و گسترش زبان‌ها، و نیز سازمان و ساختار مالی مؤسسات رسانه‌های گروهی از قبیل رادیو و تلویزیون هند و بخش انتشارات آن خواهیم پرداخت. در ضمن، کار انجمن‌های بین‌المللی فرهنگی و صنایع دستی را نیز بررسی می‌کنیم.

در اینجا فقط می‌توانیم به مؤسساتی بپردازیم که در نتیجه اقدامات دولتی تأسیس و حمایت شده‌اند.

در همان هشت سال ابتدای استقلال، بعضی برنامه‌های مهم و مؤثر آغاز شد که در پنج دهۀ بعد تأثیری اساسی برجای گذاشت. از مهمترین این برنامه‌ها، ابتکار جواهرلعل نهرو در آوردن میراث روستایی و قبیله‌ای هند به دهلی‌نو آن هم در روز جمهوری بود. امروزه به منظور بزرگداشت این روز جشن گرفته می‌شود، اما با تعمق در این کار می‌بینیم که عملی بسیار متهورانه و در عین حال گامی بزرگ بوده است. روز جمهوری با برگزاری جشنواره رقص‌های بومی و شرکت اجتماعات روستایی و قبیله‌ای در یک رویداد ملی، واکنش جدیدی ایجاد می‌کند که به تقویت حس هویت ملی می‌انجامد. هر ایالت، منطقه و دهکده از این میراث آگاه می‌شود در او حس غروری نسبت به این میراث ایجاد می‌گردد؛ این حس هم در شرکت‌کنندگان و هم در اجراکنندگان و مدیران این برنامه‌ها ایجاد می‌شود. از نتایج مهم این برنامه

---

۱. (Khadi) لباس‌های دست‌بافت.

برانگیخته شدن حس کنجکاوی و احترام به خلاقیت غنی و پر شور هندی‌های روستایی و قبیله‌ای در بین هندی‌های تحصیل‌کرده شهری می‌باشد. برای بسیاری از تحصیل‌کردگان هند، این برنامه آغازی ازگرایش صادقانه به سمت آداب و رسوم فرهنگی هند بوده است.

گفتگوی فرهنگ‌ها

تأسیس سه آکادمی ملی یعنی سانجیت ناتاک[1]، لالیت کالا[2] و ساهیتیا[3] و موزهٔ ملی در دهلی‌نو همگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. درکنار اینها تأسیس شورای روابط فرهنگی هند نیز اهمیت قابل ملاحظه‌ای داشت. به‌طور خلاصه این تصمیمات سیاسی باعث بروز علاقه‌هایی برای فعالیت خلاقانه در تمام جنبه‌های هنری بود و در عین حال گفتگوی میان فرهنگ‌ها را تسهیل کرد. تا آن زمان هند با بسیاری ازکشورها ارتباط مستقیم نداشت. در چند سال اول، پایه و اساس گفتگو و رابطه با مناطق غرب آسیا، روسیه و جنوب شرقی آسیا ایجاد شد. در نهایت تلاشی جمعی برای تأسیس مؤسساتی جهت انجام کارهای خاص از قبیل مطالعات اسلامی، مطالعات بودایی، زبان‌های کلاسیک، به‌ویژه سانسکریت، زبان‌های مدرن هندی و همچنین انگلیسی و اروپایی انجام گرفت. سه دههٔ اول تلاش ملی در این راستا را می‌توان اولین شیوهٔ نظام‌مند برای تقویت زیرساخت‌های سازمان‌ها در زمینه باستان‌شناسی، آرشیو، مطالعات بودایی، مطالعات اسلامی، مطالعات سانسکریت، زبان‌ها و هنر در نظر گرفت. اولین نیاز، نهادینه کردن و سازماندهی بود. موزه‌هاکه تنها محل نگهداری قطعات باارزش عهد باستان بودند، به مؤسسات جدیدی با سیستم ثبت، فهرست‌نویسی و نمایش اسناد تبدیل شدند. تلاش افرادی همچون سالار جُنگ باعث تأسیس موزه‌هایی شد و دولت نیز آنها را حمایت کرد. سایر مؤسسات دورهٔ قبل از استقلال، مانند کاخ ویکتوریا مموریال و موزه هند، براساس قانون به اماکن ملی تبدیل شدند.

در زمینهٔ آرشیو هم علاوه بر تقویت آرشیوهای ملی هند، لازم بود برنامه‌های

1. Sangeet Natak
2. Lalit Kala
3. Sahitya

حفظ و نگهداری آثار خطی اجرا شود که در هزاران مجموعه و کلکسیون دولتی و خصوصی پراکنده بودند. براساس سیاست آرشیوی ملی و از طریق سازوکار کمیسیون اسناد تاریخی هند، شبکه مؤسسات آرشیوی خصوصی و دولتی ایجاد شد.

تلاش‌هایی نیز در جهت تقویت سیستم کتابخانه‌ای انجام گرفت. درکنار کتابخانهٔ ملی کلکته، که از مهمترین کتابخانه‌های آسیاست، کتابخانه‌های مرکزی در بمبئی، جامعهٔ آسیایی کلکته و کتابخانه دبیرخانه مرکزی دهلی‌نو مورد حمایت واقع شدند. یکی دیگر از کارهای مهم، تجهیز کتابخانهٔ دولتی دهلی بود که برای جامعه علمی بسیار مفید بود. بعدها کتابخانهٔ راجا راموهان روی به‌عنوان برنامه پشتیبانی آموزش بزرگسالان تأسیس شد.

در این صورت امکان رسیدگی به کتابخانه‌هایی در سطح منطقه‌ای و روستایی به‌وجود آمد. در نظر بود که با تأسیس کتابخانهٔ راجا راموهان روی امکان گفتگو و ارتباط بین کتابخانه‌های ایالات مختلف تسهیل شود. برنامه‌های بسیاری در زمینهٔ حمایت از سازمان‌های آموزشی و کتابخانه‌های داوطلب انجام گرفت. مهمترین برنامه در این راستا، ارائه کمک مالی به سازمان‌های داوطلب برای حفظ و نگهداری، فهرست‌نویسی و انتشار آثار خطی بود. هنوز به درستی اهمیت این واقعیت که هند غنی‌ترین مجموعهٔ آثار خطی منتشر نشده را داراست، درک نشده است. این آثار در سراسر کشور و در بیش از سه هزار مخزن پراکنده می‌باشد. درکنار اینها، مجموعه‌های بزرگی نیز در خارج از کشور وجود دارد، از جمله درکتابخانه و مرکز اسناد اداره هند[1] در لندن، کتابخانهٔ استاس برلین[2]، کتابخانه ملی پاریس[3]، کتابخانه‌های شرقی در مسکو و سن پترزبورگ، کتابخانهٔ اقلیت‌ها[4] در چین، و چندین مرکز در اروپا و امریکا. اولین اقدام فهرست‌نویسی مجدد فهرست‌های موجود بود. با این کار فهرست‌های قدیمی به روز می‌شدند.

این دوراندیشی جواهرلعل نهرو بود که به تأسیس مؤسسات عالی فلسفهٔ بودایی و مطالعات تبتی منجر شد. او خواهان ایجاد ارتباط مجدد در زمینه

---

1. India Office Library & Records
2. Staats Bibliotheque in Belin
3. Bibliotheque Nationale in Paris
4. Library of the Minorities

بودائیسم بین هند و جنوب شرقی آسیا بود. او تصور می‌کرد که به مرور زمان جنبش مهاجرت از هند و به هند در بین محققان به‌وجود خواهد آمد. بنابراین مرکزی در بنارس و لاداخ[1] ایجاد شد. در حال حاضر این مؤسسات علی‌رغم فراز و نشیب‌های بسیار، همراه با مؤسسه تبت‌شناسی سیکیم، خلاء بزرگی را پر کرده‌اند. مؤسسه عالی مطالعات تبتی نیز به حدی گسترش یافت که خود به دانشگاهی تبدیل شد. این دانشگاه برنامهٔ مهم بازسازی منابع تبتی و متون سانسکریت را انجام داد. اولین مهاجران، بسیاری از آثار بزرگ مربوط به سانسکریت را به تبت بردند. این آثار در صومعه‌هایی در تبت نگهداری می‌شدند، اما برای تقریباً هزار سال در هند ناشناس باقی ماندند. با همکاری نزدیک متخصصان تبتی و سانسکریت، تلاشی در جهت بازنویسی این متن‌ها صورت گرفت. مطالعات بودایی در هیمالیا و نیز مطالعات تبتی مورد حمایت واقع شد. دو مؤسسهٔ دیگر یعنی مؤسسه تحقیقات تبت‌شناسی سیکیم، در گانگتوک[2]، و کتابخانه اسناد و آثار تبتی، در دارام شالا[3]، برای انجام چندین برنامه مورد حمایت قرار گرفتند.

حمایت از سانسکریت

سانسکریت مانند زمین مادر است. خاک حاصلخیز آن باعث باروری نهال زبان‌های منطقه‌ای بسیاری شده است. در واکنش به وضعیت بیمارگونه این میراث باستانی، دولت مرکزی برنامه‌های بسیاری را برای تقویت سیستم سنتی پتاشالا آغاز کرد و مؤسسهٔ ملی جدیدی به‌نام راشتریا سانسکریت سنستان[4] تأسیس کرد. مؤسسهٔ سنستان و شش مؤسسهٔ ویدیاپتاس[5] در امر آموزش زمینه‌های مختلف مطالعات سانسکریت از آیورودا[6]، شیلپا ـ ساسترا[7]، واستو ـ ساسترا[8]، جوتیش ـ ساسترا[9]، نیایا ـ ساسترا[10]، میمامسا[11] گرفته تا ساهیتیا[12] و... و نیز رشته‌های جدید

1. Ladakh
2. Gangtok
3. Dharamshala
4. Rashtria Sanskrit Sansthan
5. Vidyapeethas
6. Ayurveda
7. Shilpa-Sastra
8. Vastu-Sastra
9. Jyotish-Sastra
10. Nyaya-Sastra
11. Mimamsa
12. Sahitya

تاریخ، جغرافی و جامعه‌شناسی دخیل بودند.

مؤسسه ویدیاپتاس برنامهٔ فشرده انتشارات را شروع کرد. با کمک این برنامه، مجموعه‌ای از متون منتشر شد که برای دانشجویان محقق، مفید بود.

درکنار این مؤسسات ملی، حمایت از دو برنامهٔ مهم در زمینهٔ سانسکریت نیز شایان ذکر است. اولین مورد، حمایت از انجام پروژهٔ تهیه فرهنگ زبان سانسکریت براساس اصول تاریخی بود. این پروژه در دانشکده دکن، پونه، شروع شد. شش جلد از این فرهنگ منتشر شده است. سه جلد دیگر هم زیر چاپ است و تا دو دههٔ دیگر تمام مجلدات آن منتشر می‌شود. این فرهنگ تا دویست سال اعتبار خواهد داشت، یعنی تا وقتی که مجدداً گروهی از زبان‌شناسان و محققان، بتوانند به نکاتی در زمینه سانسکریت، واژه‌شناسی و زبان‌شناسی آن، دست یابند. دومین اقدام، حمایت از پروژهٔ دارماکوشا[1]، تحت نظارت و راهنمایی محقق مشهور، تارکاتریت لاکسمان شاستری جوشی[2] بود.

بیش از ۲۰۰ مؤسسه مطالعات سانسکریت مورد حمایت واقع شده‌اند. مهمترین برنامه در مورد آموزش سانسکریت، برنامه شاستری چودامانی[3] بوده است. رئیس جمهور هند نیز به افراد برجسته در زمینهٔ مطالعات زبان‌های عربی، فارسی و سانسکریت نشان افتخار اعطا کرده.

گسترش زبان‌های کلاسیک و بودایی باستان و مطالعات اسلامی، در حد زبان‌های جدید نبوده است. توجه بیشتر به تهیه فرهنگ‌های قوی‌تر و اطلاعات گسترده‌تر در رشته‌های جدید معطوف بوده است. مؤسسات ملی نیز با هدف دمیدن روحی تازه به زبان‌های هندی مدرن، تأسیس شده‌اند. برجسته‌ترین این مؤسسات عبارتند بودند از هیئت مرکزی زبان هندی، کمیسیون واژگان فنی و علمی، مؤسسهٔ مرکزی زبان‌های هند، در میسور، مؤسسهٔ مرکزی زبان‌های انگلیسی و خارجی در حیدرآباد و ادارهٔ ترویج زبان اردو. هر یک از این مؤسسات، خدمات ویژه‌ای در زمینهٔ انتخاب و ابداع اصطلاحات و واژگان فنی و علمی ارائه می‌دهند. برنامه انتشار دفترچه‌های راهنما و فرهنگ‌های دو زبانه و سه زبانه، نه‌تنها به

---

1. Dharma Kosha

2. Tarkateerth Laxman Shastri Joshi

3. Shastri Chudamani

زبان‌های مشمول برنامهٔ هشتم، بلکه به زبان‌های قبیله‌ای نیز اتخاذ شده است. همچنین برنامه‌های آموزش انگلیسی و سایر زبان‌های خارجی، به‌عنوان زبان دوم و سوم بود، نیز در دست اجرا می‌باشد. ممکن است نتایج برنامه‌های این مؤسسات، امروز خیلی مشخص و نمایان نباشد، اما علی‌رغم تمام انتقادها، نقش مهم آنها به مرور زمان مشخص خواهد شد.

بنیادهایی برای تسهیل رشد بیشتر زبان‌ها به اقداماتی دست زدند. با وجود این، شناساندن ماهیت پیچیده توسعهٔ زبان‌ها در جامعه‌ای متکثر، پی‌آمد مشخصی نخواهد داشت. بدون تردید، پس از ۱۰۰ سال غفلت از زبان‌های منطقه‌ای و بومی هند (با آن قدمت فراوانشان)، تلاشی تازه در جهت احیاء مجدد آنها، آغاز شد. برنامهٔ زبان‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. حالت تنش و دشمنی وجود خواهد داشت، مگر آنکه دو و سه زبانه بودن ترویج یابد و این گروه‌های زبانی بارور و حمایت شوند و امکان رشد و پیشرفت به آن‌ها داده شود.

مطالعهٔ فرهنگ غنی قومی و برداشتن گام‌هایی در این جهت نیز، به همان اندازه از اهمیت برخوردار است. به همین منظور مجموعه‌ای از مؤسسات در این راستا تأسیس شد. در سطح مرکزی و ایالتی، کارهای باارزشی در جهت تعیین هویت مجامع، گروه‌های زبانی و گویش‌ها انجام گرفت. اقداماتی چند نیز برای مستندسازی سنت‌های غنی فرهنگ‌های قومی و قبیله‌ای صورت گرفته است. هرچند که چنین اقداماتی، عمل مستندسازی را تسهیل می‌کند، اما نقش اساسی و مهم و جوامع کوچک وابسته در تضمین حفظ توازن محیطی، بین گونه‌های بشری و طبیعی، چندان مورد توجه و تقدیر قرار نگرفته است. این مسئله بسیار حساس و ظریف می‌باشد. حفظ تنوع زیستی و تداوم گوناگونی فرهنگی کاملاً به هم وابسته هستند. اخیراً اقداماتی، در سطح دولتی و غیر دولتی، برای حفظ و نگهداری مناطق فرهنگی زیستی[1]، مناطق پوشیده از درختان مقدس و درخت‌زارهای «جزا»[2] انجام گرفته است.

در تمامی نقاط هند، مؤسسات ترویج ادبیات، هنرهای تجسمی و نمایشی گسترش یافته‌اند. این امر پدیدهٔ جدیدی است. گرایش مشهودی نیز برای نهادینه

1. eco-cultural Zones
2. Mangroves

کردن رابطه معلم و دانش‌آموز وجود دارد. بعضی از این گرایش‌ها سودمند و برخی مضر هستند. هنر در برابر نیازهای سریع شهری شدن و جهانگردی، به‌طور قابل ملاحظه‌ای ناتوان است. در دههٔ ۱۹۸۰ مشخص شد که چنانچه محیط فرهنگی محلی بارور نشود، بسیاری از هنرهای سنتی تجسمی و نمایشی، خلاقیت خود را از دست می‌دهند و به محصولاتی فرهنگی در بازار مصرف تبدیل می‌شوند. در واقع جدا شدن از بافت اصلی بسیار خطرناک است.

نقبی به گذشته

مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند، از قدیمی‌ترین مؤسسات فرهنگی هند می‌باشد. سازمان باستان‌شناسی، انشعابی مستقیم از روح کنجکاوی، تحقیق و شناخت تمدنی دیگر بود. براساس آنچه امروز مشخص شده است، کار این سازمان با هدف مقایسهٔ تمدن هند و تمدن‌های یونان و روم آغاز گشت. بر همین اساس، اولین تلاش‌های باستان‌شناسان با تعیین قدمت شهر تاکسیلا[1]، قلعه سانگالا[2] و صخره‌های آروماس[3] شروع شد که همگی مورد بازدید اسکندر مقدونی قرار گرفته بود. دومین انگیزه، یافتن شواهد باستان‌شناسی جهت تأیید نقطه‌نظرات جهانی و توصیفات متون ادبی بود. باستان‌شناسی وسیلهٔ تاریخی کردن اکثر متون کتابخانه‌ها شد. طی سال‌ها تحقیقات باستان‌شناسی، شبکهٔ وسیعی متشکل از بیست حوزه در این زمینه به‌وجود آمد و شاخه‌های تخصصی کتیبه‌شناسی، مرمت شیمیایی و غیره تأسیس شد. این روند همچنین باعث ایجاد مؤسسه باستان‌شناسی گردید. در کنار سازمان مرکزی باستان‌شناسی، ادارات باستان‌شناسی نیز وجود دارد که از بناهای تاریخی و مکان‌های باستانی محافظت می‌کنند.

طی حفاری‌های مهم سازمان باستان‌شناسی در پنج دههٔ اخیر نتایجی به‌دست آمد که منجر به رویکردی تازه به تاریخ هند شد. با انجام این حفاری‌ها اکنون معلوم شده که تمدن‌های هاراپان و درهٔ ایندوس، پایانی ناگهانی و غیر منتظره نداشته‌اند. پس از حفاری‌های اخیر در بن‌والی[4] (در ایالت هاریانا) و دولاویرا[5] (در ایالت

1. Taxila
2. Sangala
3. Aromas
4. Banwali
5. Dhola Vira

گجرات)، تداوم تمدن هاراپان در این نقاط ثابت شد. همچنین مصنوعات باارزشی از دوره کوشان[1] کشف شد. علاوه بر آن، سیستم‌های آب‌رسانی و زه‌کشی، در ترکیب هامپی ـ هاسپت[2] مشخص شد. حفاری‌های جدیدی نیز در سانچی[3]، در ایالت مادیا پرادش، و سایر مناطق شروع شده است. از حفاری‌های منطقهٔ آراگار[4]، شواهدی در مورد بقایای مذهب بودایی به‌دست آمد. در حقیقت هر دهه از کار باستان‌شناسان، اسناد و آثار متقاعدکننده‌ای فراهم آورده که گرچه اکثراً بیانگر تکامل تمدن هند هستند، اما هنوز هم آثار و شواهد بسیاری در زمین‌ها و تپه‌های حفاری نشده هند وجود دارد. هر سال، آثار تاریخی، نسخ خطی و مصنوعات تازه‌ای کشف می‌شود.

کار بخش و حفظ و مرمت و شیمی‌دان‌ها نیز از درجه اهمیت بالایی برخوردار است. وظیفهٔ حفظ و نگهداری هزاران اثر تاریخی، با وجود تعداد زیاد بازدیدکنندگان، کار ساده‌ای نیست، باستان‌شناسان هندی همچنین نقش مهمی در مرمت و نگهداری آثار تاریخی حبشه[5]، بامیان، انگکور وات (در کامبوج) و بوروبادار[6] (در اندونزی) دارند.

تلاش‌های مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی هند را باید همسنگ یک سیستم دانشگاهی قوی دانست. افسوس که تعداد ادارات باستان‌شناسی کم و دور از هم هستند. فاصلهٔ بین مؤسسات آموزشی و فرهنگ کاسته شده است، اما از بین نرفته است. اقداماتی که در مورد حفاری مناطق باستانی و حفظ و نگهداری میراث تاریخی صورت می‌گیرد، بدون شک باید برخاسته از سیستم دانشگاهی باشد، اما ارتباطات مورد لزوم آن‌چنان که باید، پویا نیست. رشته‌های باستان‌شناسی، موزه‌شناسی و مردم‌شناسی در اروپای عصر روشنفکری و گسترش استعمار ایجاد شده‌اند. اگرچه دیگر مصنوعات و تحولات براساس تمدن یونان ارزیابی نمی‌شدند، اما شالوده نظری ایجاد این رشته‌ها از یک وضعیت تاریخی نشئت می‌گرفت. گرایشی نیز به سمت ایجاد کرونولوژی خطی به بهای شناخت

---

1. Kushan
2. Hampi–Hospet
3. Sanchi
4. Aragarh
5. Nubia
6. Borobudur

حرکت‌های همزمان، موزون و ادواری به‌وجود آمد.

به هر حال تا آنجاکه به موزه‌های هنر مربوط می‌شود، زمان آن فرا رسیده است که به نقش آنها در هند معاصر توجه کنیم. موزه‌ها، همانند مؤسسات مذکور، مخزن نگهداری بقایا و آثار هنری منحصر به فرد و آثار تاریخی و باستانی هستند. بعضی از این آثار به خارج ازکشور برده شده‌اند و موزه‌های اروپایی و امریکایی را آراسته‌اند و بقیه در هند باقی مانده‌اند، اما تعداد قابل ملاحظه‌ای همچنان در دست مجموعه‌دارهای خصوصی است. هنگام استقلال، موزهٔ هند در کلکته و موزهٔ مدرس از مهمترین موزه‌های کشور بودند. دولت مرکزی موزهٔ ملی را تأسیس کرد و سایر موزه‌ها مانند موزهٔ ویکتوریا و آلبرت درکلکته و موزهٔ سالار جُنگ در حیدرآباد را ملی کرد. مجموعه‌های بارات کالا باوان[1] در دانشگاه هندوی بنارس، هویت تازه‌ای پیدا کرد. همین مسئله در مورد موزهٔ آشوتوش[2] کلکته نیز اتفاق افتاد.

با کمک‌ها و حمایت‌های صورت گرفته از برنامهٔ توسعه و نگهداری آثار تاریخی و نیز سازماندهی چندین گروه ویژه و کمک‌ها و مساعدت‌های شورای بین‌المللی موزه‌ها[3] و نمایندگی‌های منطقه‌ای آن نظام، موزه‌داری در هند مورد حمایت و تشویق واقع شد. یک رویداد مهم درکار موزه‌ها، ایجاد یک مؤسسهٔ ملی جدید، تحت عنوان آزمایشگاه ملی تحقیقات برای نگهداری آثار فرهنگی، در لاکتو بود. این آزمایشگاه قبلاً به‌عنوان مرکز منطقه‌ای آسیا، کار می‌کرد. این آزمایشگاه روش‌های بومی بسیاری برای مرمت آثار فرهنگی، با استفاده از لوازم و تجهیزات پیچیده، به‌کار برده می‌شوند. برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل (UNDP) نیز از کار این آزمایشگاه تقدیر کرد و با اعطاء وام قابل توجهی، به آن کمک کرد. در همان راستا، شورای ملی موزه‌های علوم نیز قابل ذکر است که هر چند در سال ۱۹۷۸ تأسیس شده است، اما سیاست‌های دوران نهرو را ادامه می‌دهد. بنابراین موزه‌های علوم، زیر یک چتر ملی جمع شدند. این کار هم در انجام کارهای اساسی علمی و هم در توسعه برنامه‌های آموزشی در سطح شهری و روستایی انگیزه‌های بیشتری به این موزه‌ها داد.

---

1. Bharat Kala Bhavan
2. Ashutosh
3. International Council of Museums (ICOM)

دو مؤسسهٔ دیگر با نام‌های گالری ملی هنرهای معاصر وکتابخانه و موزه نهرو نیز به مؤسسات ملی واحد، با ویژگی های مجزا ارتقا یافتند. اولین مؤسسه، در حوزهٔ توسعه هنرهای معاصر هند فعال است که از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آغاز می‌شود و تا آوانگاردترین گرایش‌های هنری کشور را بر می‌گیرد. دومین مؤسسه در تین مارتی هاوس[1]، اقامتگاه سابق جواهرلعل نهروی فقید قرار دارد. علاوه بر موزه‌های اختصاصی و بخش‌های ویژه نمایشگاه‌های مربوط به مبارزات آزادی‌طلبانه، یک کتابخانه و برنامه‌ای تحقیقاتی نیز در مورد هند معاصر وجود دارد. در حال حاضر، این مؤسسه با مؤسسات اصلی آموزش عالی در رشتهٔ تاریخ معاصر، ارتباط تنگاتنگ دارد. کتابخانه میکروفیلم و برنامه‌های تحقیقاتی آن بسیار تحسین‌برانگیز است.

در طی این سال‌ها هر یک از این مؤسسات، با افزودن مجموعه‌های نفیس و انتشار کتابچه‌های راهنما و فهرست‌ها، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند. این موزه‌ها، همچنین نمایشگاه‌های بین‌المللی و ملی بزرگی برگزار کرده‌اند. موزهٔ ملی، نمایشگاه‌های بزرگی مانند «۵۰۰۰ سال هنر هند» را در دههٔ ۱۹۶۰ و نمایشگاه «تصویر بشر» و بسیاری نمایشگاه‌های دیگر را در دهه ۱۹۸۰ برگزار کرد. این موزه همچنین مؤسسه تاریخ هنر را تأسیس نمود. این مؤسسه به‌عنوان خزانه غنی آثار هنری در کشور، محققان و مردم بسیاری را در داخل و خارج از کشور جذب خود کرده است.

زنجیرهٔ موزه‌های هند از طریق شورای موزه‌های سراسر هند و کمیتهٔ شورای بین‌المللی موزه‌ها، به یکدیگر مرتبط می‌شوند. تمام این مؤسسات برای ارتقاء سطح مهارت‌ها در روش‌های مرمت و حفظ و نگهداری و شیوه‌های نمایش آثار، فعال هستند.

با وجود این، کار موزه‌ها از مسیر اصلی آموزش و به‌خصوص سیستم دانشگاهی جدا است. در حالی که بسیاری از دانشگاه‌ها دارای گروه موزه‌شناسی هستند، نیاز بیشتری به تقویت موزه‌ها به‌عنوان مؤسساتی با کادر آموزش و تحقیق به روش دانشگاهی حس می‌شود. گروه‌های تاریخ هنر در دانشگاه‌ها بسیار اندک

1. Teen Murti House

است و گروه‌های اصلی آن در دانشگاه‌های بارودا[1]، ویسواباراتی[2] کلکته، رابیندرا باراتی[3]، دانشگاه پنجاب و دانشگاه کارناتاکا مستقر هستند. تعجبی ندارد که تحقیق در مورد هنر هند چندان قوی نیست.

با وجود این که برخی مورخان بزرگ هنری، مسئول موزه‌هایی مانند سی. سیوارامامورتی[4]، موتی چاندارا[5] و رای کریشناداسا[6] می‌باشد، تاریخ هنر همچنان به میزان زیادی یک علاقهٔ شخصی به‌شمار می‌آید. علی‌رغم این محدودیت‌ها، تاریخ‌نگاران هنری در زمینه‌های مختلف حقوق، ادبیات، نظام اداری و باستان‌شناسی کارهای ارزشمندی انجام داده‌اند. در اروپا و امریکا گروه‌ها و مؤسسات فعالی در زمینهٔ تاریخ هنر هند دیده وجود دارند. بسیاری از متخصصان هنر هند، از این مؤسسات و موزه‌هایی فارغ‌التحصیل شده‌اند که مجموعه‌های نفیسی از هنر هند را در خود جای داده‌اند.

کنارگذاشتن شرق‌شناسی

اجتماع جهانی کوچک اما مهمی تشکیل شده است که تمایلات موجود در گفتمان شرق‌شناسی را کنارگذاشته و به دنبال مواد تازه‌ای است. این رشته با دل‌مشغولی‌هایش در مورد تعیین تاریخ، تعیین هویت و ایجاد مکتب‌ها و شیوه‌ها، به مسائلی همچون حامیان هنر، مجسمه‌سازان، نقاشان، الگوهای تحرک، حکایت‌ها و تفسیرهای محیط فرهنگی ـ اجتماعی و نیز اهمیت بیشتر به فرم نمادین و معانی فلسفی و صور خیال می‌پردازد. در حالی که گروهی از مورخان هنر همچنان به کشف مواد جدید اهتمام می‌ورزند و این یافته‌ها در نشریات متعددی چون *لالیت کالا*[7] و *مجله جامعه شرقی* چاپ می‌شود، گروه دیگر روی ارتباط متون، تصاویر و آثار تاریخی متمرکز هستند. گرایش تازه‌ای نیز در جهت آشکار ساختن احیاء روابط متقابل و ذاتی هنرها، شعر، معماری، مجسمه‌سازی، نقاشی، موسیقی

1. Baroda
2. Visva-Bharati
3. Rabindra Bharati
4. C. Sivaramamurti
5. Moti Chandra
6. Rai Krishnadasa
7. Lalit Kala

و رقص ایجاد شده است.

از نظر سازمانی، موزه‌ها، گروه‌های تاریخ هنر دانشگاه‌ها و آکادمی ملی هنرهای تجسمی، قلمروی تمام این فعالیت‌ها، تحقیقات، مستندسازی‌ها، برگزاری نمایشگاه‌ها و نیز بررسی نوشته‌های تاریخی و هنری می‌باشند.

مؤسسه تحقیقات مردم‌شناسی هند، که خیلی جوان‌تر از مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسی است، نیز دارای یک شبکه سراسری است که در تلاش‌های هند مستقل برای درک و طبقه‌بندی تاریخچهٔ جمعیت‌شناختی‌اش، نقش مهمی داشته است. مردم‌شناسی به‌عنوان یک رشته، از تعاریف و تصورات قرن نوزدهمی‌اش برای فهم ابتدایی این تاریخچه به سمت ابعاد اجتماعی، فرهنگی، زیستی و فیزیکی کلیهٔ انواع و سطوح گونه‌های انسانی در شبه‌قارهٔ هند گرایش یافت. طیف وسیعی از مجموعه داده‌ها، تجزیه و تحلیل‌ها، تحقیق و تفسیر وجود دارد. همانند باستان‌شناسی و موزه‌شناسی، در مردم‌شناسی نیز در حالی که عده‌ای به تطبیق خود با نظریه‌های قرن نوزدهم مشغولند و یا دنباله‌روی مکتب طبقه‌بندی هند به سنت‌های کوچک و بزرگ براون ـ رادکلیف[1] هستند، عده‌ای دیگر گام‌های بزرگی در این دسته از مردم‌شناسان در کشور، طبیعتاً شبکه‌ای از همفکران خود را در سیستم دانشگاهی و نیز در مؤسسات قبیله‌ای و قومی و مرکز تحقیقات مردم‌شناسی هند پرورش می‌دهند. گفتمان و گفتگوهای نظری گسترده‌ای با بخش‌های مردم‌شناسی، مطالعات مذهبی و جامعه‌شناسی در اروپا، امریکا، کانادا و اخیراً در ژاپن صورت گرفته است. با اینکه با مؤسساتی در آفریقا، جنوب شرقی آسیا و چین نیز این گونه ارتباطات برقرار است، اما همانند روابط با غرب پویا و فعال نیست. مطالعهٔ چگونگی تأثیر این امر به کیفیت تحقیق، به بحث و بررسی و تحقیق فراوان نیاز دارد. مع‌ذالک در این حوزه نیز همانند سایر حوزه‌ها، جنبش‌های متقارن دیدگاه داخلی و خارجی، مشاهده‌گر و مشاهده‌شوندهٔ ناظر و مشارکت‌کننده مشاهد می‌شود. خوشبختانه اکثر نظریه‌ها از طرز فکر خبرچین دهۀ ۱۹۶۰ روستای من دور هستند. چه در میان هندی‌ها و چه در میان افراد غیر هندی، حساسیت خاصی به اصالت و بومی‌گرایی دیده می‌شود. موزهٔ مردم‌شناسی ایندیرا گاندی در

1. Radcliffe-Brown

بوپال که مؤسسه‌ای جوان‌تر است، شیوه متفاوتی در زمینهٔ مردم‌شناسی ایجاد کرد.

هنرها و مؤسسات

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، بسیاری از آنچه که در فصل‌های مختص ادبیات، هنرهای تجسمی و نمایشی توضیح داده شد، تا اندازه‌ای از طریق دانشکده‌های ادبیات (ساهیتیا)، هنرهای تجسمی (لالیت کالا) و هنرهای نمایشی (سانجیتا ناتاکا) و مدرسهٔ ملی نمایش، ترویج و پرورش یافته‌اند. سه دانشکدهٔ اول یک سیستم کمک هزینه ایجاد کردند که در هند قبل از استقلال وجود نداشت، همچنین چندین نشست، نمایشگاه و فستیوال سالانه ترتیب دادند. در طی سال‌ها، مؤسسات مشابهی در ایالات مختلف تأسیس شد. آنها زبان‌ها و فرم‌های منطقه‌ای هنرهای تجسمی و نمایشی را ترویج کردند. در زمینهٔ تمام هنرها، میان مناطق مختلف تبادل‌نظر و ارتباط پویایی وجود دارد. دانشکدهٔ ساهیتیا و شرکت ملی کتاب، برنامهٔ گسترده‌ای برای ترجمه و همچنین برای انتشارکتاب به حدود ۲۴ زبان اجرا کرده‌اند. به خاطر امکانات فزایندهٔ انتشار، اعطای جایزه، اردوها و فستیوال‌ها میان نقاشان، کارگردانان تئاتر، موسیقی‌دانان و رقاصان مناطق مختلف هند، تبادل نظر فعالی به حمایت از هند ایجاد شده. در حالی که تمام این مسائل خوشایند است. اما مؤسسات دولتی و غیر دولتی باعث تعجب و حیرت می‌شوند که آیا تمایل شدید آنها به عرضه و نمایش آیا فرصتی برای تأمل و تفکر لازم در مورد هنر برای آنها باقی می‌گذارد یا خیر. از دهۀ ۱۹۸۰، مجموعه فستیوال‌های هند که در بخش‌های مختلف دنیا از جمله انگلستان، امریکا، فرانسه، آلمان، تایلند، روسیه و... برگزار می‌شود، فرصت‌های وسیعی برای عرضهٔ هنرهای هند ایجاد کرده‌اند.

لازم به ذکر است که در این فعالیت‌های متنوع مؤسسات، سعی شده است تا فاصلهٔ بین آموزش و فرهنگ پر شود. مرکز منابع و آموزش فرهنگی، چنین کاری را برای آموزگاران تعلیم دیده و مدرسین معلمان انجام داد تا دانش خود را در مورد میراث هند و هنرهای آن به دانش‌آموزان دبیرستان‌ها و آموزشگاه‌ها انتقال دهند. در طی سه دههٔ اخیر این کار باعث آموزش هزاران نفر از معلمان و مدرسین آنها شد. همچنین از مهارت‌های سنتی خیمه شب‌بازی و مدل‌سازی‌های سفالی برای برنامه‌های آموزشی در رشته‌های تاریخ و ریاضیات استفاده شده است. با استفاده

از دوره‌های آشناسازی، دوره‌های بازآموزی، انتشارات و وسایل سمعی و بصری نیز آگاهی هایی در مورد کثرت‌گرایی غنی سنت‌های فرهنگی هند ارائه شد و باعث ایجاد حساسیت دانش‌آموزان و معلمان نسبت به حوزه‌ای از زندگی هندیان گردید که در محتوای دروس و رئوس مطالب سیستم آموزشی مدارس هند چندان توجهی به آن نمی‌شد. اگرچه هزاران نفر از این طریق آموزش دیدند، اما این فقط قطره‌ای در برابر اقیانوس بزرگ سیستم آموزشی هند بود. از زمان استقلال و حتی قبل از آن یعنی زمانی که مهاتما گاندی سیستم آموزش پایدار را تشریح کرد، سیستم کلی و اصلی آموزش اصلاحات و تغییرات بسیاری به خود دیده است. اما دستاوردها بسیار اندک و جزئی بوده.

کمیسیون‌های آموزشی متعددی در هند مستقل در مورد آموزش رایگان ایجاد شد. تغییرات و اصلاحاتی چند صورت گرفت، اما جامع و کامل نبود. درخواست‌هایی هم برای ایجاد سیستم، محتوی و روش‌های آموزشی مرتبط‌تر با واقعیت‌های هند، به‌خصوص در سطح روستایی، صورت گرفت. این مسائل هم در مجامع دولتی و هم غیر دولتی مطرح گردید. همچنین پذیرفته شد که تأکید بر مهارت‌های فکری، بایستی همگام با توجه به توسعه مهارت‌های دستی اعمال شود. با این حال، تغییرات کند بود، هر چند کم اهمیت نبود. در چنین شرایطی، فعالیت سازمان‌هایی مثل مرکز منابع و آموزش فرهنگی قابل ستایش می‌باشد. کار مهم دیگر در این راستا، ایجاد بنیاد ملی هنر و میراث فرهنگی هند (INTACH) است که دارای شعبه‌هایی در سراسر کشور می‌باشد و در ترویج آگاهی مردم نسبت به میراث خود و حفظ و حراست از آثار تاریخی (به‌خصوص آنهایی که قدمتشان از صد سال کمتر است)، کارهای بزرگ و مهمی انجام داده است.

خود دانش‌آموزان نیز از طریق حرکت‌هایی سراسری اقداماتی برای آوردن انواع هنرها به مدارس و دانشگاه‌ها انجام داده‌اند. انجمن ترویج موسیقی کلاسیک و فرهنگ هند در بین جوانان، تلاش نسل جوان برای آشنایی با خلاقیت موسیقی‌دانان، رقاصان، کارگردانان تئاتر، شاعران، نقاشان و تمام کسانی است که عمدتاً خارج از سیستم آموزشی هستند. طی بیست و پنج سال گذشته، این حرکت در تمام نقاط هند گسترش یافت و سخنرانی‌ها و کارهای نمایشی و نمایشگاه‌های بسیاری برای گروه‌های کوچک و بزرگ دانشجویان و دانش‌آموزان هم در شهرهای

بزرگ و هم در شهرستان‌های کوچک و بعضی روستاها ترتیب داده شد. این اقدام در نوع نگاه بسیاری از نوجوانان، که محدود به آموزش علوم و مسائل انسانی تنها از طریق کتاب‌ها بودند، تغییر محسوسی ایجاد کرد.

مدل نظری جدید

مرکز ملی هنر ایندیرا گاندی از جوان‌ترین مؤسسات است. این مؤسسه از طریق طرح مفهومی و برنامه‌های بین رشته‌ای چند رشته‌ای‌اش، بیش از ده سال است که مدل نظری جدیدی برای درک، ارزیابی و اشاعه پدیدهٔ فرهنگی هند ایجاد کرده است. این مؤسسه با فراتر رفتن از مرزهای رشته‌های باستان‌شناسی و مردم‌شناسی، طبقه‌بندی‌های غلط گفتار و نوشتار را از میان برداشته و از فرضیه‌ها و تقسیم‌بندی‌های اصلی و فرعی، سنت‌های کوچک و بزرگ و سنت و مدرنیته و ... اجتناب کرده و ارتباط پیوسته‌ای بین حوزه‌های مختلف علم، فناوری، علوم انسانی و هنرها ایجاد نموده. این مؤسسه در جهت بازیابی، حفظ گردآوری مواد تعیین‌کنندهٔ هویت فرهنگی هند در سراسر دنیا تلاش بسیاری کرده و برنامهٔ گسترده‌ای برای نسخه‌برداری این مواد اتخاذ کرده است. این مؤسسه قادر به جمع‌آوری بیش از پانزده میلیون برگ نسخهٔ خطی منتشر نشده و صدها هزار اسلاید از هنر هند شده که درکلکسیون‌های داخل و خارج از هند پراکنده بودند. به‌تدریج تمام این مواد برای دسترسی آسان و حفظ و نگهداری طولانی مدت، به‌صورت دیجیتالی درمی‌آیند. با این کار برای اولین‌بار شما امکان دیدن مجموعه‌های کتابخانهٔ استاس برلین، کتابخانهٔ ملی پاریس، مؤسسه تحقیقات شرقی باندارکار و سایر نقاط دنیا را زیر یک سقف پیدا می‌کنید. این کار تلاشی در جهت بازسازی و گردآوری این آثار، ولو از طریق نسخه‌برداری می‌باشد.

با این مواد اولیه، برنامه بلندپروازانهٔ جمع‌آوری و انتشار متون اصلی و مهم در زمینهٔ هنر انجام گرفت. بیست و دو متن مهم در زمینه موسیقی، معماری، تئاتر، رقص و آیین‌های مذهبی، مربوط به قرن هشتم پیش از میلاد تا قرن هفدهم میلادی، منتشر شده است. هشتاد متن دیگر نیز در دست چاپ است. محققان سراسر دنیا، در این کار عظیم شرکت داشتند. متن‌ها عمدتاً دو یا سه زبانه، به همراه مقدمه و نقدی به زبان انگلیسی می‌باشند.

دیگر برنامهٔ منحصر به فرد، تحقیق در مورد مفاهیم کلیدی و اصطلاحات موجود در متن‌های هنری هند با استفاده از آثار اولیه در رشته‌های مختلف می‌باشد. کار اصلی در این برنامه تبیین نظرات جهانی موجود در سنت فکری هندی است. برنامه‌هایی که در زمینهٔ سنت‌های شفاهی، منطقه‌ای، محلی و مردمی متمرکز می‌باشند، ارتباط نزدیک و مکملی با یکدیگر دارند. از طریق مطالعات میدانی و با شرکت کامل گروه‌های ویژه، گروه‌های مطالعاتی چند رشته‌ای برای بررسی مناطق فرهنگی تشکیل شدند. نتیجه کار نیز به‌صورت فیلم و گزارش‌های مفصل آماده گردید. فیلم‌های مستندی نیز دربارهٔ میتی‌های[1] ایالت مانیپور، گاروهای[2] و توداس[3] تهیه شدند که برندهٔ جوایز ملی نیز گردیدند.

یک ویژگی برجستهٔ مرکز هنرهای ملی ایندیرا گاندی برگزاری نمایشگاه‌ها، سمینارها و انتشارات چند رشته‌ای، چند فرهنگی و چند رسانه‌ای بوده است. اثر دیدگاه‌های جهانی در پنج نمایشگاه بزرگ در مورد فضا، زمان، نوشتار، عناصر ابتدایی و نظم و بی‌نظمی مشهود بود. در اینجا متخصصان نجوم، میکروبیولوژیست‌ها، دانشمندان علوم ماوراءالطبیعه و فلسفه، باستان‌شناسان، مردم‌شناسان و هنرمندان برای انعکاس نظرات و ایجاد ارتباط با یکدیگر در مورد بعضی سؤالات همیشگی که معمولاً تمام مردم گذشته و آینده را شامل می‌شود، گرد هم آمدند.

این مرکز، همچنین یک پایگاه کامپیوتری مولتی‌مدیا در زمینهٔ هنر ایجاد کرده که در آن بین سنت و فناوری و نیز بین خلاقیت هنرمندان و متخصصان نرم‌افزار ارتباط مناسبی برقرار نموده. در حالی که بسیاری از برنامه‌ها به مواردی چون هنر ماقبل تاریخ و مدل‌سازی سه بُعدی معابد هند می‌پردازند. این برنامه اخیراً یک نمایش مولتی‌مدیا از شعر سانسکریت قرن دوازدهم، گیتا گویندا[4]، ارائه داده است. شش شعر آن در چهل گیگا بایت به همراه چندین تفسیر و همچنین رقص، موسیقی، آوازهای امروزی و نقاشی‌های چندین مکتب مینیاتور هندی پرداخت شد. شاید روشی بهتر از این شیوه برای نمایش پدیدهٔ تنوع و وحدت، تداوم و تغییر

---

1. Meiteis
2. Garos
3. Todas
4. Gita Govinda

و دیدگاه جهانی در مورد آداب و سنن زندگی وجود نداشته باشد.

مع‌ذالک این مؤسسه نیز مانند سایر مؤسسات برای جستجوی فضای خارجی گفتگو و ارتباط هندیان با سایر فرهنگ‌ها از قبیل فرهنگ‌های آسیای مرکزی و آسیای جنوب شرقی و اروپایی و نیز در فضای داخلی با تعمق بیشتر، باید راهی طولانی طی کند.

اظهارات فیلسوف برجسته هنر، استلا کرامریش[1] در مورد طرح مفهومی این مؤسسه به شرح زیر است:

۱۹ ژانویه سال ۱۹۸۹

از سازمان‌دهی و دیدگاه‌های مرکز ملی هنرهای ایندیرا گاندی که در کتابچه‌ای که از سر لطف برای من ارسال داشتید خلاصه شده، غرق در شگفتی شدم و فکر می‌کنم این لحظه‌ای است که تصور جدیدی از خلاقیت ایجاد شده. طرح شما جامع است. تمام ابعاد، اشکال و حوزه‌های هنری در نظر گرفته شده‌اند. هر یک نیز در جای خود کلیدی برای گشودن قفل ساختار کلی تجربه خلاقیت و فرم آن می‌باشد. شما خدمات فوق‌العاده‌ای به هند انجام داده‌اید که هر تمدنی به آن نیاز دارد تا جهان را به دنیایی از زندگی و ذهنیت درونی تبدیل کند.

از همین لحظه است که مطالعهٔ هنر هندی، رشتهٔ تازه‌ای از این جهان تازه، با دانش آگاهانه از خود و هر یک از جنبه‌های آن خواهد شد. شما هر یک از جنبه‌های ساختار زندگی خلاق را به روشنی در جایگاه و بستر خود قرار داده‌اید. طرح کار شما تمام ابزار تضمین‌کنندهٔ دقت را در این مرحلهٔ جدید آگاهی فراهم می‌آورد. به‌نظر می‌رسد تمام تلاش‌های سابق محققان در مینه‌های مربوطه، تلاشی بیهوده برای رسیدن به نظم و ترتیبی بود که شما از همان ابتدا به آن دست یافته‌اید. با کار مرکز ملی هنرهای ایندیرا گاندی نه‌تنها مرحلهٔ جدید، بلکه دنیای تازه‌ای از درک ایجاد شده است.

تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند آن است که ببینیم این مؤسسه تا کی از این نظر عملاً استفاده می‌کند. الگوهای مفهومی جدید نیازمند ساختارها و مکانیزمهای

1. Stella Kramrisch

اداری انعطاف‌پذیر هستند. این سیستم بزرگتر است که پس می‌زند. مسئله قبول زیرساخت قدیمی برای رسیدن به اهداف جدید، نیاز به عزم و تصمیم دارد.

این توضیح در مورد ایجاد مؤسسات در زمینه‌های مختلف هنر و علوم انسانی، مبین این است که خلاقیت‌های بکر فراوانی باید به‌کارگرفته شوند. کار این مؤسسات بسیار تأثیرگذار خواهد بود. اما معلوم است که ایجاد هر یک از این مؤسسات همراه با سازمان‌های دیگری مثل شورای تحقیقات تاریخی هند، تحقیقات علوم اجتماعی هند و شورای تحقیقات فلسفی هند، تلاشی مجزا و منفرد است. در سطح سیاست و نیز کمبود فزاینده‌ای از دیدگاه و نظرات منسجم و مکمل به‌چشم می‌خورد.

بدون شک، کار این مؤسسات به رسمیت شناخته شده‌اند و در بودجهٔ سالانه نیز جایی را پیدا کرده‌اند. مع‌ذالک تداوم کار آنها به این است که در خارج از سیستم کلان آموزشی و سازمان‌های توسعه‌ای قرار داشته باشند. بنابراین آنها، اگر در حاشیه نباشند، برای ساخت ملت ـ دولت در خارج از مرکز باقی می‌مانند.

همچنین باید تصدیق کنیم که یک چارچوب سازمانی که به خوبی و صادقانه تأسیس شده، همانند تمام این کارهایی که انجام شده است، باید به یک سیستم نظارتی کاملاً مستقل و از لحاظ مالی تأمین، وفادار باشد و در قبال آنها نظام اداری جوابگوی مجلس باشد. اغلب تنش درونی بین استقلال و مسئولیت بسیاری از این مؤسسات را در سایه قرار می‌دهد. هیچ انگیزه‌ای برای مکانیزم‌های ایجاد منابع جایگزین و همچنین نظام‌های اداری که انعطاف‌پذیری را به حداقل می‌رسانند، وجود ندارد. در عصر آزادی اقتصادی، ایجاد ارتباط بین بخش‌های خودمحوری، که برای ایجاد انعطاف به‌وجود آمده‌اند. با زنجیرهٔ تشکیلات و سازمان‌های دولتی بی‌مورد است. باید مروری عمیق و جدی بر نارسایی‌ها و اشکالات سیستم داشته باشیم تا اینکه آنها را به تضادهای متداول ویژگی‌های حوزهٔ خلاقیت و تحقیق نسبت دهیم. مکانیزم‌های سازمانی منسوخ شده باید اصلاح شود، البته در صورتی که کاملاً از بین نرفته باشد؛ زیرا این مؤسسات، به تنهایی یا درکنار هم، نقش مؤثری (که آنها قادر به ایفای آن هستند) در دگرگونی جامعه و حمایت از حرکت همیشگی تداوم و تغییر تمدن هند خواهند داشت. باید در ساختارهای نظری ـ فکری و همچنین مکانیزم‌های مالی و اداری، طبقه‌بندی‌های انعطاف‌پذیر جایگزین

طبقه‌بندی‌های خشک و بی‌روح شوند.

در حالی که جامعهٔ متکثر باید مطابق گذشته از یک سیاست فرهنگی ـ ایدئولوژیکی اجتناب کند. میراث گذشته، حال و آینده در ایجاد و ساخت، بدون وجود نظریه‌ای روشن و متمرکز در مورد وحدت، شناخت یکسان از تکثر تعابیر و جامعیت چشم‌انداز، به سختی قابل حفظ و نگهداری یا پرورش است. در نهایت جدایی آموزش از فرهنگ، فرهنگ از پیشه‌ها، پیشه‌ها از برنامه‌ها و فرایندهای توسعه و مطالعه زبان از ادبیات، برای همهٔ اینها بسیار خطرناک و مضر می‌باشد. اگر به این مسئله توجه کافی و وافی نداشته باشیم، ممکن است دوباره با جزایر فرهنگی‌های مجزا و منفرد مواجه شویم که با جریان نیرومند جهانی‌سازی شسته شوند و از بین بروند. ممکن است هر لحظه این جزایر با جریان سیل‌آسای آب‌های گل‌آلود مصرف‌گرایی و سیستم‌های مخرب و ناصحیح آموزشی به زیر آب فرو روند.

رسانه‌ها؛ آئینه و بازار

هیرانمای کارلکار[1]

با پوزش از مارشال مک لوهان[2]، باید اذعان کنیم که رسانه‌ها در هند پیام‌رسان هستند، اگرچه این مفهوم با آنچه صاحب‌نظران علم ارتباطات در ذهن دارند کاملاً متفاوت است.(1) پیام این است که نظام دموکراتیک ـ که با آن کشور به استقبال استقلال رفت و با قانون اساسی سال ۱۹۵۰ به‌دنبال یک چارچوب سازمانی بود ـ از طریق یک فرایند مشکل تغییر و دگرگونی در حال فراگیر شدن و پذیرفتن است. این مسئله نه‌تنها از طریق انعکاس تصویر دموکراسی در رسانه‌های کشور، درگزارش‌ها و تفسیرهای خبری، که با استقلال خود آنها نیز به‌دست می‌آید؛ استقلالی که بدون توجه به محدودیت‌های آن، همسنگ استقلال رسانه‌ها در نظام‌های دموکراسی توسعه یافته است و در نظام‌های دیکتاتوری و شبه دیکتاتوری نمی‌تواند وجود داشته باشد. الگوی رشد دگرگونی خود آنها منعکس‌کنندهٔ تغییراتی است که در نظام سیاسی، جامعه و اقتصاد رخ داده و همچنین متضمن یک رابطهٔ حساس در فرایند دموکراتیک است.

---

1. Hiranmay Karlekar

2. Marshall Mcluhan

تمام اینها نشان‌دهندهٔ این است که تاریخ رسانه‌ها در هند (در بیش از پنج دههٔ گذشته) باید از چهار جنبه، مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد: رشد و گوناگونی آن؛ تحولات سیاسی، اقتصاد و اجتماعی تاثیرگذار بر آن؛ نوع تصویری که از زندگی پیچیده کشور نشان می‌دادند؛ و آزادی‌ای که از آن بهره می‌برند. بدیهی است که رشد رسانه‌های چاپی و الکترونیکی بسیار سریع بوده است. اولین کمیسیون مطبوعات، که در اکتبر ۱۹۵۲ تشکیل شد و گزارش خود را در ژوئیه ۱۹۵۴ ارائه کرد، از ۳۳۰ روزنامه با تیراژ ۲۵۲۵۵۰۰ نسخه و ۳۲۰۳ مجله یا گاهنامه در هند خبر داد.(۲) طبق آمار ثبت روزنامه‌های هند (RNI)(۳)، در سال ۱۹۶۰، ۵۳۱ روزنامه با تیراژ ۴۴۳۳۰۰۰ و ۷۴۹۵ نشر دیگر با تیراژ ۱۳۵۸۶۰۰۰ و در سال ۱۹۹۶، ۴۵۵۸ روزنامه با تیراژ ۴۵۲۲۵۰۰۰ و ۳۷۸۳۰ نشریهٔ دیگر با تیراژ ۴۴۰۷۱۰۰۰ وجود داشته است. تعداد نشریات متعلق به انجمن روزنامهٔ هندی، (INS)(۴)، سازمان ملی ناشران در سال‌های ۴۰ ـ ۱۹۳۹، ۱۴ و در سال‌های ۵۰ ـ ۱۹۴۹، ۸۵ و در سال‌های ۸۰ ـ ۱۹۷۹، ۳۶۵ نشریه بود و در سال‌های ۷ ـ ۱۹۹۶ به ۷۲۳ نشریه رسید.(۵) درآمد انتشاراتی‌ها نیز افزایش سریع یافته بود. در دومین گزارش روزنامه‌نگاران واگ بورد[1]، به ریاست قاضی جی.ک. شنیده[2] که در سال ۱۹۶۸ ارائه شد، این درآمدها به هفت مقوله زیر طبقه‌بندی شده‌اند:

بالاترین مرتبه، گروه ۱، با درآمد سالانه‌ای که به ۲۰ میلیون روپیه و بیشتر می‌رسد؛ گروه ۲، با درآمدی بین ۱۰ تا ۲۰ میلیون روپیه و پایین‌تر؛ گروه ۷، با درآمدی کمتر از ۵۰۰۰۰۰ روپیه که در پایین‌ترین مرتبه قرار دارند. در چهارمین گزارش واگ بورد، به ریاست قاضی یو. ان. باخوات[3]، که در سال ۱۹۸۸ ارائه شد، مؤسسات انتشاراتی در ۹ گروه دسته‌بندی شدند. درآمد سالیانهٔ گروه ۱ الف، بالاترین گروه، بیش از یک میلیارد روپیه بود؛ گروه ۱، گروه بعدی، بین ۵۰۰ میلیون تا ۱ میلیارد روپیه و گروه نهم، پایین‌ترین گروه، کمتر از ۲/۵ میلیون روپیه بود. طبق آمار راجندرا پرابهو[4]، رئیس اتحادیه ملی روزنامه‌نگاران هند، درآمد مؤسسات انتشاراتی عمده از آن موقع بسیار سریع افزایش یافته و درآمد گروه روزنامه‌های

1. Wage Board
2. G.K. Shinde
3. Bachawat
4. Rajendra Prabhu

تایمز هند در سال ۷ ـ ۱۹۹۶ به بیش از ۸ میلیارد روپیه رسید.

افزایش تیراژ نشریات منفرد هم چنین بوده. در اواسط دههٔ ۱۹۶۰، میانگین تیراژ روزانه روزنامهٔ ***آناندا بازار پاتریکا***[1]، چاپ کلکته و به بنگالی، و روزنامهٔ ***مالا یالا مانوراما***[2]، به زبان مالایالامی و چاپ کرالا، که دو تا از بزرگترین روزنامه‌های منتشر شده توسط یک مرکز در هند بودند، هر یک کمتر از ۲۰۰۰۰۰ نسخه بود. طی ماه‌های ژانویه تا ژوئن ۱۹۹۶ این ارقام برای روزنامه ***آناندا بازار پاتریکا*** به ۵۰۳۶۰۴(۶) و برای روزنامه ***مالا یالا مانوراما*** به ۸۱۱۶۳۹ نسخه رسید.(۷) در همین زمان، روزنامهٔ ***تایمز هند***[3] تیراژی برابر با ۹۸۸۶۷۶ و روزنامه ***ساندی تایمز***[4] تیراژی برابر با ۱۰۹۰۴۵۳(۸) داشت. همچنین تیراژ روزنامه **هند** و ۵۳۶۴۳۸(۹) و تیراژ روزنامه ***تایمز هندوستان***[5] (چاپ دهلی و پاتنا) ۴۹۱۶۸۲(۱۰) نسخه بوده. به غیر از روزنامه ***آناندا بازار پاتریکا***، روزنامه‌های ***گجرات ساماچار***[6] با تیراژ ۶۸۰۵۱۷(۱۱) و ***ساندش***[7] با تیراژ ۵۳۷۰۸۹(۱۲)، هر دو به زبان گجراتی، از روزنامه‌های با تیراژ بالا هستند که به زبان‌های دیگر به چاپ می‌رسند. همچنین تیراژ روزنامه **جاگران**[8]، ۵۷۷۲۲۶(۱۳) و روزنامه ***راجستان پاتریکا***[9]، ۴۳۷۲۷۰ نسخه(۱۴) می‌باشد، که هر دو از روزنامه‌های پر تیراژ به زبان هندی هستند. روزنامهٔ ***انادو***، به زبان تلوگو، که در مرکز در آندرا پرادش به چاپ می‌رسد، دارای میانگین تیراژ ۵۸۶۴۰۳ می‌باشد. همچنین روزنامهٔ ***پنجاب کشری***[10]، به زبان هندی، دارای میانگین روزنه‌ای با تیراژ ۴۱۲۵۱۱ نسخه در مناطقی چون دهلی است.(۱۵)

اینها تنها روزنامه‌هایی نیستند که رشد، رونق و گسترش یافته‌اند. مجموع ۷۲۳ نشریه متعلق به انجمن روزنامه هندی در سال‌های ۷ ـ ۱۹۹۶ عبارت بود از: ۳۹۸ روزنامه، ۱۰۵ هفته‌نامه، ۵۶ دو هفته‌نامه، ۵۴ ماهنامه و ۱۰ نوع نشریه دیگر.(۱۶) بعضی هفته‌نامه‌ها، دو هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها دارای تیراژ بالایی بودند. در طول

---

1. Ananda Bazar Patrika
2. Malayala Manorama
3. Times of India
4. Sunday Times
5. Hindustan Times
6. Gujarat Samachar
7. Sandesh
8. Jagran
9. Rajasthan Patrika
10. Punjab kesri

ماه‌های ژانویه تا ژوئن ۱۹۹۶، نشریه **اینديا تودی**[1]، که آن موقع دو هفته‌نامه و اینک هفته‌نامه است، دارای میانگین تیراژ ۴۱۰۰۵۴ نسخه بود.(۱۷) رقم تیراژ همین نشریه به زبان هندی، ۳۰۲۶۶۸ نسخه(۱۸)، و به زبان مالایالامی، ۱۲۳۷۸۷ نسخه بود؛ این رقم در چاپ آن به زبان تامیلی به ۱۳۶۷۸۳ و زبان تلوگو به ۱۱۰۳۳۵ نسخه می‌رسید. تیراژ نشریه **فرانت لاین**[2]، دو هفته‌نامه‌ای چاپ گروه هندو، در همان دوره ۶۸۲۴۱ نسخه بود.(۱۹) در همان زمان، دو هفته‌نامه معتبر بنگالی،(۲۰)، **دیش**[3]، تیرازی معادل ۶۶۸۶۵ نسخه داشت(۲۱). تیراژ هفته‌نامه‌های تامیلی به نام‌های **وارانتار رانی**[4] و **توگلاک**[5] نیز به ترتیب ۲۵۷۶۱۷(۲۲) و ۱۱۲۸۵۸ نسخه(۲۳) بود. در بین هفته‌نامه‌های انگلیسی زبان نیز **ویک**[6] و **ساندی**[7] به ترتیب تیراژی برابر با ۸۹۳۷۳(۲۴) و ۵۱۵۹۷ نسخه(۲۵) نسخه داشتند.

ارقام بالا مشخص می‌کند که رسانه‌های چاپی به انگلیسی و همچنین زبان‌های هندی هر دو پیشرفت کرده‌اند. آمار کاملاً گویاست و به توضیح بیشتری نیازی نیست. ۷۲۳ نشریه متعلق به انجمن روزنامه هندی در سال‌های ۷ ـ ۱۹۹۶ شامل ۱۶ نشریه به زبان آسامی، ۳۰ نشریه به زبان کانادا، یک نشریه به زبان خاصی[8]، دو نشریه به زبان کانکانی[9]، ۲۸ نشریه به زبان مالایالامی، ۵۵ نشریه به زبان ماراتی، ۱۲ نشریه به زبان اُریانی[10]، ۲۲ نشریه به زبان پنجابی، یک نشریه به زبان راجستانی، ۲ نشریه به سندی، ۳۷ نشریه به تامیلی، ۲۸ نشریه به تلوگو و ۲۱ نشریه به زبان اردو است.

نشر مطالب به زبان‌های هندی نقش مهمی در تکامل نثر این زبان‌ها داشته‌اند. بانکیم چاندرا چاتوپادیای[11]، ادیب برجستهٔ زبان بنگالی و سرایندهٔ سرود وطن‌پرستانهٔ **واندماتارام**[12]، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در تحول بنگالی به‌عنوان یک زبان

1. India Today
2. frontline
3. Desh
4. Varantar Rani
5. Thuglak
6. the Week
7. Sunday
8. Khasi
9. Konkani
10. Oriya
11. Bankimchandra Chattopadhyay
12. Vandemataram

داشت؛ و این کار را از طریق نوشته‌هایش در نشریه معتبر **بانگادارشان**[1] و یا **ویوینگ بنگال**[2]، چاپ خود او، انجام داد.

بعدها زبان بنگالی مدیون افرادی من‌جمله رامانندا چارجی، سردبیر معروف نشریه **پراباسی**[3] و یا **اکسپاتریت**[4] به بنگالی و **مدرن ریویو**[5] به زبان انگلیسی، و همچنین ساجانیکانتا داس، ساتین ماجومدار، بایکانانْدا موخرجی، سانتوش کمارگورس[6] (که بیش از هرکس دیگر باعث مدرن شدن روزنامه‌نگاری بنگالی شد) و گور کیشور گورس[7] شد. ای. ان. سیوارامان[8]، سردبیر نشریه **دینامانی**[9] و کالکی کریشنامورتی[10]، سردبیر نشریه **کالکی** به زبان تامیلی، اچ. آر. ماهاجانی[11] و نارلا ونکاتشوارا رائو[12] نیز نشریه‌هایی به ترتیب به زبان ماراتی و تامیلی چاپ کردند. اچ. اس. واتسیایانا[13]، نویسنده مصمم هندی با نام ادبی **آگییا**[14]، یا آکشیای کمارجاین[15] و راجندرا ماتور[16] کارهای بسیاری برای مدرن کردن زبان هندی به‌عنوان زبان گفتاری انجام دادند. نمونه‌های بسیار دیگری در این رابطه می‌توان ذکر نمود.

زبان این نشریات تنوع و گوناگونی بی‌سابقه‌ای را نشان می‌دهد که نمونهٔ آن در زبان انگلیسی هم از نظر محتوای روزنامه‌ها و هم از نظر تنوع مطبوعات، مشاهده می‌شود. در هنگام استقلال، چیزها و تفسیرهای سیاسی موضوع اصلی اکثر روزنامه‌ها بود. اینک مسائل زیست محیطی و توسعه به‌خوبی خود را نشان داده‌اند و بعضی روزنامه‌ها حتی بخش‌های خاصی را به این مقولات اختصاص می‌دهند. خبرهای ورزشی مورد توجه بیشتری واقع شده‌اند. برخلاف مورد اول، امروز اکثر روزنامه‌های مهم دو صفحه یا حتی بخش‌هایی هفتگی را به ورزش اختصاص

1. Bangadarshan
2. Viewing Bengal
3. Prabasi
4. Expatriate
5. Modern Review
6. Santosh Kumar Ghose
7. Gour Kishore Ghose
8. A.N. Sivaraman
9. Dinamani
10. Kalki Krishnamurthi
11. Mahajani
12. Narla Venkateshwara Rao
13. Vatsyayana
14. Agyeya
15. Akshyay Kumar Jain
16. Rajendra Mathur

می‌دهند. همین مسئله در مورد مقولاتی چون سینما و تلویزیون صادق است. جدای از بخش بررسی فیلم که برای چند دهه ادامه دارد و ستون‌های بررسی برنامه‌های تلویزیون که سابقه‌ای خیلی طولانی ندارد، بخش‌هایی به گزارش رویدادهای دنیای فیلم و تلویزیون اختصاص دارند و حتی ستون‌هایی برای شایعات این حوزه در نظر گرفته‌اند. روزنامه‌ها هر روز برنامه‌های تلویزیون را چاپ می‌کنند. همچنین به مسائل فرهنگی از جمله نمایش تئاتر، اجرای موسیقی و نمایشگاه‌های مربوط به هنرهای تجسمی و مجسمه‌سازی نیز توجه می‌شود. در کنار اینها بخش‌هایی هم به سفر و صنعت جهانگردی (که گاه صفحات خاصی را شامل می‌شود)، غذا و رستوران، مد و اثاثیه منزل، لوازم آرایشی، فعالیت‌های دوران فراغت و تفریح اختصاص داده می‌شود. بخش زندگی و مد، ضمیمهٔ نشریه ***هندوستان تایمز*** و بخش اکسپرس هابیتات[1] نشریهٔ ***ایندین اکسپرس***[2] و ***پایونیر*** نشریه یو. اس. پی مثال‌هایی در این زمینه هستند.

مسئله مهمتر افزایش پوشش اخبار صنعتی و تجاری است. امروز بیشتر روزنامه‌های پر تیراژ روزانه سه تا چهار صفحه خود را به این بخش‌ها اختصاص می‌دهند. در ضمن تنوع نشریات هم در این زمینه دیده می‌شود. چهار روزنامه اقتصادی ـ مالی به زبان انگلیسی وجود دارد که عبارتند از ***تایمز اقتصادی*** (با میانگین تیراژ روزانه ۳۶۱۵۰۳ نسخه از دوشنبه تا شنبه و ۱۹۱۶۹۶(۲۶) نسخه در یک شنبه‌ها)، ***فایننشیال اکسپرس***[3] (با میانگین تیراژ روزانه ۳۶۵۸۸ نسخه)(۲۷)، ***بیزینس استاندارد***[4] (با میانگین تیراژ روزانه: در کلکته ۱۰۸۷۲ و در بمبئی ۱۶۶۵۲ نسخه)(۲۸) و ***هندو بیزینس لاین***[5] (با میانگین تیراژ روزانه ۲۵۷۱۵ نسخه)(۲۹). تمام ارقام بالا مربوط به دورهٔ ژانویه تا ژوئن سال ۱۹۹۶ می‌باشد. چندین مجله در مورد تجارت و صنعت وجود دارد؛ از جمله دو هفته‌نامه‌های جنجالی ***بیزینس ایندیا***[6] (با میانگین تیراژ ۱۰۲۲۲۵ نسخه)(۳۰) ***بیزینس تودی***[7] (با تیراژ ۱۰۴۵۵۸)(۳۱) و

---

1. Exress Habitat
2. Indian Express
3. Financial Express
4. Business Standard
5. Hindu Business Line
6. Business India
7. Business Today

هفته‌نامه ***بیزینس ویک***[1] (با تیراژ ۳۴۰۰۰ نسخه)(۳۲). نشریاتی چون ***کاپیتال***، ***کامرس***[2] و ایسترن اکونومیست[3]، که سیاه و سفید بودند و امروزه دیگر منتشر نمی‌شوند در تضاد کامل با این نشریات هستند که به‌صورت رنگی و روی کاغذ گلاسه و با طراحی‌های جذاب منتشر می‌شوند و دارای داستان‌هایی در مورد وقایع حقوقی و مسائل اجتماعی هستند. اهمیت فزایندهٔ ارتباطات از راه دور و الکترونیک (از جمله رسانه‌های الکترونیکی) در پیدایش مجله‌های تخصصی این حوزه‌ها مانند ***تله ماتیکس ایندیا***[4]، ***بیزینس کامپیوتر***[5] و ***اکسپرس کامپیوتر***[6] مشهود است. نشریاتی مثل ***ایمپلویمنت نیوز***[7] و ***کارماکشترا***[8] (به بنگالی) برای نیروی انسانی در جستجوی کار تهیه شده‌اند. گاهنامه‌های سینمایی از قبیل ***فیلم فر***[9]، ***استارداست***[10] و ***فیلمی دونیا***[11] نیز وجود دارد. مجلات زنان نیز وجود دارد، از جمله ***کاسموپولتین***[12]، ***اله***[13] و ***فمینا***[14]، که مناطق شهری سطح بالا را مورد خطاب قرار می‌دهد و خوانندگان آن در حرفه‌ها و تخصص‌های خاصی مشغول به کار هستند، و نیز نشریاتی مثل ***ساناندا***[15] (بنگالی) و ***استری***[16] (هندی) که به حد گسترده‌ای از خوانندگان، که شامل زنان خانه‌دار طبقه متوسط می‌باشد دست یافته است. مجلات ***سوسایتی***[17] و ***ساوی***[18] نمونه‌هایی از مجلات لوکس هستند که بسیار سرگرم‌کننده می‌باشند. در کنار اینها ممکن است کسانی باشند که به سختی هفته‌نامه‌هایی مثل ***ایکانومیک اند پولیتیکال ویکلی***[19] و ***مین استریم***[20] و یا

---

1. Business Week
2. Commerce
3. Eastern Economist
4. Telematics India
5. Business Computer
6. Express Computer
7. Employment News
8. Karmakshetra
9. Filmfare
10. Stardust
11. Filmi Duniya
12. Cosmopolitan
13. Elle
14. Femina
15. Sananda
16. Stree
17. Society
18. Savvy
19. Economic and political Weekly
20. Mainstream

ماهنامه‌های مربوط به زنان مانند *مانوشی*[1] (که در جستجوی ایجاد گفتمان‌های جدی با خوانندگان هستند) را بخوانند.

جعبه ابله

گسترش تلویزیون نسبت به رسانه‌های چاپی بسیار سریع اتفاق افتاد. اولین ایستگاه تلویزیونی هند باکمک یونسکو و فرستندهٔ شرکت فیلیپس (که یک شرکت الکترونیک چند ملیتی است) و با قیمتی توافقی در ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۵۹ افتتاح شد. تلویزیون همزمان با رادیوی سراسری هند و با برد ۲۵ کیلومتر، دوبار در هفته، هر بار به مدت یک ساعت برنامه پخش می‌کرد. پخش روزانه برنامه در سال ۱۹۶۵ آغاز شد و تا سال ۱۹۷۰ حدود ۲۲۰۰۰ دستگاه تلویزیون (علاوه بر سالن‌های جمعی پخش تلویزیون) درکشور وجود داشت که همگی وارداتی بودند.(۳۳)

میزان رشد در دههٔ ۱۹۷۰ بسیارزیاد بود. در سال ۱۹۷۱ دومین مرکز در بمبئی و به دنبال آن ایستگاه سرینگار[2] و آمریتسار[3] در سال ۱۹۷۳ و کلکته در سال ۱۹۷۵ تأسیس شدند. با اینکه مرکز دوردارشان[4] با رادیوی سراسری هند ارتباط نداشت و به‌عنوان رسانه‌ای جداگانه در سال ۱۹۷۶ ایجاد شد، در واقع توسعه و پیشرفت اصلی پس از برقراری ایستگاه بازی‌های آسیایی در دهلی در سال ۱۹۸۲ و استفاده از تلویزیون رنگی برای پوشش این بازی‌ها انجام شد. پخش روزانهٔ برنامهٔ ملی از ساعت ۸/۳۹ بعدازظهر روز ۱۵ آگوست همان سال آغاز شد.(۳۴) گسترهٔ جغرافیایی تلویزیون نیز به سرعت افزایش یافت و ۱۲۶ دستگاه فرستنده تنها در سال ۱۹۸۴ کار گذاشته شد. سوانتی نینان[5] در کتابش، که در ۱۹۹۵ چاپ شد، می‌نویسد: «تلویزیون با ۴۵ میلیون مخاطب در دههٔ قبل، اینک حدود ۲۵۰ میلیون بیننده دارد.»(۳۵)

طبق گزارش سالانه وزارت صدا و سیما و اطلاعات، سال ۷ ـ ۱۹۹۶ ایستگاه دوردارشان با ۱۹ کانال و مرکز تولید برنامه، پخش برنامه داشت، ۸۵/۵ درصد از

1. Manushi
2. Srinagar
3. Amritsar
4. Doordarshan
5. Sevanti Ninan

جمعیت کل کشور و ۶۸/۸ درصد از مردم ناحیهٔ خود را پوشش داده است.(۳۶) درآمد آن از ۸۰۰۰۰۰ روپیه در سال ۱۹۷۶ به ۲۱ میلیون روپیه در سال ۱۹۷۷ و ۱۱۳ میلیون روپیه در سال ۱۹۸۱ و ۳۱۲ میلیون روپیه در سال ۱۹۸۴ رسیده(۳۷). از سال ۱۹۸۵ این رقم افزایش چشمگیری یافت. به این ترتیب که در سال ۳ـ ۱۹۹۲، به ۳/۶ میلیارد روپیه، در سال ۴ـ ۱۹۹۳ به ۳/۷ میلیارد روپیه، در سال ۵ـ ۱۹۹۴ به ۳/۹ میلیارد روپیه، در سال ۶ـ ۱۹۹۵ به ۴/۳ میلیارد روپیه و در سال ۷ـ ۱۹۹۶ به ۴/۸ میلیارد روپیه رسید(۳۸).

درکنار محسوس ایستگاه دوردارشان، انقلاب ماهواره قلمرو کاملاً جدیدی به گسترش تلویزیون در هند بخشید. این روند در سال ۱۹۹۱ با استار تی. وی[1] که از طریق ۵ فرستنده روی ایستگاه آسیاست[2] برنامه‌هایی برای هند پخش می‌کرد، شروع شد. به زودی کانال‌ها از ۱ کانال به ۴ کانال افزایش یافت، یعنی اخبار و مستندهای بی. بی. سی، برنامه‌های سرگرم‌کننده و ورزشی(۳۹). زی تی وی[3] نیز در اکتبر سال ۱۹۹۲ شروع به کارکرد که از طریق ایستگاه آسیاست برنامه‌های هندی را پخش می‌نمود. خیلی زود برنامه‌های این ایستگاه در ساعات اوج بیننده، یعنی از ۸ تا ۱۰ شب، گوی سبقت را از ایستگاه دوردارشان ربود(۴۰). در ژوئیه ۱۹۹۳ روپرت مورداک[4]، سلطان مهم و برجستهٔ جهان رسانه‌ها، سهامی را در شبکه استار. تی وی و ۹۳ درصد از سهام زی. تی وی را خرید(۴۱) وکانالی را برای مردم مالایالامی زبان در هند و ناحیهٔ خلیج تأسیس کرد. کانال زی. تی وی برنامه‌هایی به زبان بنگالی پخش می‌کرد و کانال جاین تی وی[5] از سال بعد شروع به پخش فیلم به زبان‌های هند جنوبی نمود(۴۲). کانال سان. تی وی[6] که یک کانال تامیلی در جنوب هند بود عمدتاً فیلم پخش می‌کرد و آن‌قدر خوب عمل کرد که رقبایش تصور نمودند که این کانال برای کانال ایستگاه دوردارشان تهدید بزرگی خواهد بود. در اواخر اکتبر سال ۱۹۹۴ پنج کانال، درکنار شش کانال آسیاست و سی. ان. ان در هند برنامه پخش می‌کردند. این پنج کانال عبارت بودند از: جاین تی وی، سان. تی وی. آسیانت[7]، ال.

---

1. Star T.V
2. Asiasat
3. Zee TV
4. Rupert Mordoch
5. Jain TV
6. Sun TV
7. Asianet

تی وی[1]، ای تی ان[2].

فرستنده ماهواره‌ای، آنتن‌های بشقابی و ارتباطات کابلی به تماشاچیان هندی تنوعی غیر قابل پیش‌بینی از نظر انتخاب برنامه می‌دهند. این برنامه‌ها شامل اخبار بی بی سی، کانال دیسکاوری[3]، اخبار سی ان ان، سریال‌ها و کنسرت‌ها، برنامه‌های ورزشی، برنامه‌های تفریحی و سرگرم‌کننده شامل موسیقی پاپ و کلاسیک می‌شود. در ضمن برنامه‌های تخصصی و جامعی در زمینهٔ اقتصادی جهانی و تأثیر جنبه‌های حساس و مهم آن در اقتصاد هند نیز پخش می‌شود. نتیجه این وضع تنوع گستردهٔ برنامه‌ها و نیز بین‌المللی کردن نرم‌افزار تلویزیونی در هند می‌باشد؛ یعنی فرایندی که تا حدی اقتصاد هند را به فعل و انفعالات جهانی نزدیک می‌کند.

رادیو؛ رشد و تنزل

نتیجهٔ گسترش سریع تلویزیون منجر به تنزل کیفی رادیو شده است. این مسئله به علت تعداد ایستگاه‌های پخش و میزان امکانات و تجهیزات راکد نبوده است. در هر دو بخش پیشرفت صورت گرفته است. طبق گزارش سالانه ۷ ـ ۱۹۹۶ وزارت صدا و سیما و اطلاعات، رادیو سراسری هند (در ۱۰ دسامبر سال ۱۹۹۶) دارای ۱۸۷ ایستگاه رادیویی درکشور بود، حال آنکه این رقم در سال ۹۱ ـ ۱۹۹۰ به ۱۰۸ رسید؛ یعنی یک افزایش ۷۳/۱۵ درصدی صورت گرفته. این ۱۸۷ ایستگاه، شامل ۱۷۹ ایستگاه کامل، ۴ مرکز تقویتی، یک مرکز کمکی و سه مرکز تجاری بزرگ ویدئوبهاراتی[4] می‌باشد. در سال ۷ ـ ۱۹۹۶، تعداد فرستنده‌ها ۲۹۷ بوده، حال آنکه در سال ۱ ـ ۱۹۹۰ این تعداد ۱۹۷ بوده است (افزایش ۵۰/۷۶ درصدی) که شامل ۱۴۹ فرستندهٔ موج متوسط، ۵۲ فرستنده موج کوتاه و ۹۶ فرستنده موج اف. ام بود. سطح پوشش منطقه‌ای و جمعیتی آن به‌ترتیب از ۸۴/۶ درصد و ۹۵/۴ درصد در سال ۹۱ ـ ۹۰ به ۹۰/۱ درصد و ۹۷/۳ درصد در سال ۷ ـ ۱۹۹۶ (به ترتیب افزایش ۶/۵ و ۲ درصدی[۴۳]) افزایش یافته است. در همین سال‌ها درآمد تجاری ۲۳/۱۳ درصد افزایش یافت یعنی از ۳۹/۳۰ کرور به ۴۸ کرور رسیده

1. EL TV
2. ATN
3. Discovery
4. Vividh Bharati

است(۴۴).

این ارقام، رشد قابل توجهی را از سال ۱۹۲۱، یعنی زمانی که ***تایمز ایندیا***[1] اولین اقدام خود را برای همکاری با وزارت پست و تلگراف در پخش برنامه رادیویی انجام داد، نشان می‌دهند(۴۵). این برنامه خیلی هم موفق نبود. در سال ۱۹۲۷ شرکت پخش برنامه‌های تلویزیونی هند، که یک شرکت خصوصی است، یک مرکز پخش در بمبئی و کلکته ایجاد کرد. اگرچه مرکز در مسئله ارتباطات موفق بود اما از نظر تجاری شکست خورد و طی مدت سه سال نتوانست سر بلند کند. با توجه به مسئولیت شرکت، دولت آن را به‌عنوان سرویس پخش برنامه‌های دولتی هند (ISBS) به رسمیت شناخت و کنترل اداره آن را به وزارت کار و صنایع محول نمود. در سال ۱۹۳۶ این نام به دلیل عدم تجانس باکار آن، به رادیوی سراسری هند (AIR) تغییر یافت. از سال ۱۹۵۷ به مناسبت افتتاح اولین فرستنده موج کوتاه آن از کلکته در سال ۱۹۳۸ آن را آکشوانی[2] نیز می‌خواندند؛ این نام از شعری که رابیندرات تاگور به همین مناسبت سرود، گرفته شده(۴۶).

هنگام استقلال، رادیو سراسری هند تنها دارای ۶ ایستگاه بود که ۱۱ درصد از جمعیت کشور و ۲/۵ درصد ازکل منطقه جغرافیایی هند را در بر می‌گرفت(۴۷). در حالی که با مقایسه آمارهای آن زمان و اکنون متوجه رشد آن می‌شویم، اما مروری بر درآمد ۴۸ کروری آن با درآمد ۴۸۰ کروری ایستگاه تلویزیونی دوردارشان در سال ۷ ـ ۱۹۹۶ نشان‌دهندهٔ شدت شکست رادیو می‌باشد.

نیروهای مؤثر

رکود رادیو، به‌عنوان رسانه الکترونیکی اصلی درکشور قبل از ظهور تلویزیون، و افزایش بسیار گسترده، محبوبیت و درآمد سالانه آن و رسانه‌های چاپی از اواسط دههٔ ۱۹۷۰ نتیجهٔ چندین نیروی مؤثر در جامعه بوده است. افزایش تلویزیون و رسانه‌های چاپی، تا حد قابل توجهی، منعکس‌کننده پویایی دموکراسی هند و شرایط ایجاد شده در طی جنبش آزادی‌خواهی است. این امر نه‌تنها در پیدایش سه جریان سیاسی ـ یعنی میانه‌روها که حزب کنگره ملی هند آنها را نمایندگی

1. The Times of India
2. Akashvani

می‌کردند؛ چپ‌گراها که با احزاب کمونیست و سوسیالیست مشخص می‌شدند؛ مذهب‌گراهای جناح راست که در سازمان هندو مهاسبا و تشکل‌های مشابه تبلور می‌یافتند ـ بلکه در پیدایش نهضت‌های ضد امپریالیستی توده‌ای خود را نشان داد. جریان دموکراتیکی که این وضع ایجاد کرد با قانون اساسی جمهوری‌خواهی که در سال ۱۹۵۰ به مورد اجرا گذاشته شد و نه‌تنها سازمان‌هایی ایجاد کرد که به‌خوبی فعالیت می‌کردند بلکه حق رأی بزرگسالان را نیز به رسمیت شناخت، تقویت شد. تا زمانی که حق رأی بزرگسالان به رسمیت شناخته نشد، این افراد که سخت به مبارزات آزادی‌طلبانه گاندی دل بسته بودند، هنوز فرصتی برای مشارکت در سیاست‌های انتخاباتی به‌دست نیاورده بودند. انگلستان قوهٔ مقننه را با قدرت محدود و براساس قوانین شوراهای هند در سال‌های ۱۸۶۱ و ۱۸۹۲ و ۱۹۰۹ و قوانین حکومت هند در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۳۵ ایجاد کرد که همگی براساس حق رأی محدود و انتخابات منطقه‌ای تنظیم شده بودند. اینک طبق قانون اساسی کلیهٔ مردم می‌توانند رأی دهند و یا به کاندیداهای انتخابات پارلمان در مرکز، و مجالس قانون‌گذاری در ایالات و سایر مؤسسات محلی اعتراض کنند. نتیجهٔ این کار مشارکت مردم در مسائل سیاسی بوده که در پیدایش یک نظام دموکراسی بی‌نقص، تأثیر دارد.

حضور مردم در سیاست‌های دموکراتیک، نسبت به الگوهای توسعه اقتصادی دولتی و برنامه‌ریزی شدهٔ بعد از استقلال، با انگیزه بیشتری صورت می‌گیرد. چون دولت تصمیم‌گیرندهٔ مسیر توسعه، در توسعهٔ دولتی بود موقعیت و ماهیت پروژه‌های خاص و هزینهٔ منابع توسعه و کنترل آن به مفهوم ایجاد فرصت‌های بیشتر برای به‌دست آوردن تکه‌های بزرگتر کیک اقتصاد بود. این آگاهی کسب و کار عدهٔ روزافزونی از مردم را سیاسی کرد و به‌طور مداوم فشارهای رقابتی آن را تشدید کرد. بسیج مردم براساس خط‌مشی‌های قومی و گروهی برای کسب قدرت سیاسی، هرچند باعث ایجاد تنش و خشونت اجتماعی می‌شود، در عین حال به روند دموکراسی، که به نوبهٔ خود تقاضای گسترده‌ای برای کسب اطلاعات و تفاسیر ایجاد کرد، حیاتی دوباره بخشید. این مسئله به رشد و تنوع رسانه‌ها کمک فراوان کرد و آن را از فترت و تاریکی حاصل از اعلام وضعیت فوق‌العاده، از ژوئن ۱۹۵۷ تا مارس ۱۹۷۷، بیرون کشید؛ دوره‌ای که دموکراسی و آزادی مطبوعات، به‌طور

نامطبوعی کاهش یافته بود. این امر با نشان دادن وضعیت جامعه در نبود آزادی و افزایش سریع نیاز به اطلاعات و آزادی بیان، باعث تقویت تعهد مردم نسبت به دموکراسی شد که به‌طور قابل ملاحظه‌ای به پیشرفت و توسعه گستردهٔ مطبوعات در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل دههٔ ۱۹۸۰ منجر گردید.

افزایش نرخ با سوادی از ۱۸/۳۳ درصد (۲۷/۱۶ درصد برای مردان و ۸/۸۶ درصد در زنان) در سال ۱۹۵۱ به ۵۲/۱۱ درصد (۶۳/۸۶ درصد در مردان و ۳۹/۴۲ درصد در زنان) در سال ۱۹۹۱، باعث افزایش تعداد خوانندگان شد و دلیلی برای افزایش تیراژ روزنامه‌ها و سایر انتشارات گردید. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، یکی از ویژگی‌های رسانه‌ها در طی پنج دههٔ اخیر، گسترش مطبوعات هندی زبان و افزایش تیراژ آنها می‌باشد. این مسئله بسیار عجیب است، زیرا اکثر تازه سوادآموزان زبان دیگری به‌جز زبان مادری خود را نمی‌آموزند. با این حال، در تعداد کسانی که قادر به خواندن و نوشتن انگلیسی بوده‌اند نیز رشدی مشاهده می‌گردد، اگرچه این تعداد در مقایسه با زبان هندی بسیار اندک است. اما چون به‌عنوان یک طبقه قدرت خرید آنها نسبت به‌کسانی که می‌توانسته‌اند به زبان هندی بخوانند و بنویسند بیشتر بوده و همچنین کسانی که استطاعت خرید یک یا چندین روزنامه یا مجله را دارند در میان آنها بسیار بیشتر است. این امر افزایش تیراژ نشریات انگلیسی زبان را نیز توجیه می‌کند.

در بسیاری از موارد، رهبرانی که در ایالات تازه تشکیل یافتهٔ بعد از استقلال به قدرت رسیدند، به نشریات هندی زبان کمک کردند تا با افزایش امکانات مالی و اعطای زمین برای ساخت دفاتر و تهیه دستگاه‌های چاپ پیشرفت کنند. تمام این رهبران در مبارزات آزادی‌طلبانه‌ای شرکت داشتند که نشریات هندی زبان ـ به استثنای معدودی ـ هم به‌عنوان یک سازمان فعال حضور چشمگیری در آن داشتند. ارتباط نزدیک بین آنها گاهی تا بعد از استقلال هم ادامه یافت.

بنابه‌گفته نیخیل چاکراوارتی[1]، یکی از روزنامه‌نگاران بر سابقهٔ هند، «این تعهد سیاسی به معنی این نبود که مطبوعات دنباله‌روهای مطیع نهادهای جدید شوند، اما نوعی تعهد جدایی‌ناپذیر طی دوران مبارزات آزای‌طلبانه ایجاد شد و در این

1. Nikhil Chakravarty

دوران (بعد از اواسط دههٔ ۱۹۵۰) بدین گونه از آن استفاده می‌شود که مطبوعات، کم و بیش، نقش مهمی در شکل‌دهی سیاست‌های حاکمان جدید دارند.[۴۸]

سیر فرهنگ مصرف‌گرایی

توجه روزافزون تلویزیون به سرگرمی و گرایش آن به ساده‌نگری و ابتذال، تا حد زیادی در پیوند با فرهنگ استفاده از آن به‌عنوان یک وسیلهٔ ارتباط جمعی، بیشتر می‌شود. این امر اولاً ناشی از نقشی است که این رسانه مجبور شده است در اقتصاد بازار بازی کند، و ثانیاً به خاطر ارتباطی است که با فرهنگ مصرف‌گرایی دارد. ریشهٔ عامل دوم در این است که از یک سو پول فراوانی در دسترس مردم می‌باشد و از سویی دیگر، کالا و خدمات بسیاری برای خرید وجود دارد. این تبلیغات است که قدرت خرید را به سوی کالاها و خدمات هدایت می‌کند. تلویزیون به‌عنوان مؤثرترین وسیلهٔ تبلیغاتی امروز، سهم بسیار عظیمی از تبلیغات کشور را به گونه‌ای روبه رشد، به خود اختصاص می‌دهد.

اما بحث تنها دربارهٔ حجم تبلیغات نیست، بلکه صحبت بر سر قدرت تبلیغات روی صفحهٔ کوچک این رسانه است که بر دیدگاه‌ها، نظرات و انتخاب‌های مردم در مورد مصرف تأثیر می‌گذارد؛ بدین صورت که مصرف را چون عادتی وسواس گونه در می‌آورد (عادتی که تقریباً سرشت دوم هر فرد می‌شود) و تلویزیون را به لبهٔ برندهٔ فرهنگ مصرف‌گرایی تبدیل می‌کند. مردم جوامعی که به این بیماری فرهنگی مبتلا هستند، به غیر از وسواس به مصرف کالاها و خدمات قابل مصرف بینگارند. به‌عنوان مثال، یک زن، کالایی برای مصرف جنسی، و یک برنامهٔ تلویزیونی، یک محصول رسانه‌ای است که بتوان از آن لذت برد. همان‌طور که اریک فروم بیان می‌دارد: «دیدگاهی که درگیر مصرف‌گرایی شده است، دیدگاهی است که تمام جهان را می‌بلعد. مصرف‌کننده، کودک شیرخواری است که دایماً برای شیشهٔ شیر گریه می‌کند.»[۴۹] در جامعه‌ای که مصرف‌گرایی بر آن حاکم شده است، حتی کسانی نیز که قادر به مصرف نیستند، با میل و عطش وسواس گونه‌ای آرزوی این کار را دارند.

بازار، تبلیغات و مصرف‌گرایی در یک امتداد رشد می‌کنند. بازار جایی است که قدرت خرید، تحت هدایت تبلیغات با کالاها و خدمات مواجه می‌شود.

تبلیغات باعث بالا رفتن فروش می‌شود؛ این کار با جذابیت بخشیدن به کالاها یا خدمات مورد نظر صورت می‌پذیرد، به‌طوری که مقاومت در برابر آن مشکل می‌باشد و تملک آن یا تمتع از آن نشانه‌ای از ارزش و شأن و منزلت والا معرفی می‌شود و تبعاً چنین نتیجه‌گیری می‌گردد که کسانی که قادر به تملک این کالاها و خدمات، و یا تمتع از آنها نیستند، در شأن و ارزش کمتری قرار دارند. پیامد طبیعی چنین وضعی ایجاد نوعی احساس ناامنی روانی در مردم است. این وضع تنها به افراد کم استطاعت محدود نمی‌شود. حتی کسانی که استطاعت مصرف زیادی دارند، در مقایسه با کسانی که چنین استطاعتی را در حد بسیار مطلوب دارند، احساس عدم اعتماد به نفس و ناامنی می‌کنند. به این شکل، تبلیغات حس ناامنی را بالاتر می‌برد و همان‌گونه که فروم می‌گوید، انسان را از دوران رشد در سنین کودکی، در حالی که قسمتی از دنیای مادرش می‌باشد، تا بزرگسالی، یعنی دنیای آگاهی از فردیت و هستی مجزای خویش پا می‌گذارد، تسخیر می‌کند.(۵۰) این مرحله‌ای که فروم آن را «تفرّد» می‌نامد، شخص را از آسیب‌پذیری‌اش در دنیای متخاصم، آگاه می‌سازد و وجود او را با حسی از ناامنی پر می‌کند. مصرف که دنبالهٔ همان عادت بلعیدن همه چیز توسط کودک است، تلاشی جهت غلبه کردن بر این حس ناامنی است. اما مصرف، تأثیری بر علل ریشه‌دار روان‌شناسی و اجتماعی ناامنی ندارد و تنها فرد را در چرخهٔ ناامنی مصرف محبوس می‌کند و میل زیاده از حدی برای مصرف اجباری در او ایجاد می‌نماید.

در هندوستان، فرهنگ مصرف‌گرایی بر طبقات متوسط و بخشی از طبقهٔ کارگر حاکم می‌باشد. از آنجایی که تغییرات اجتماعی و فرهنگی عموماً به‌صورت تدریجی صورت می‌پذیرد، مشکل بتوان گفت که فرهنگ مصرف دقیقاً از چه زمانی استیلای خود را بر گروه کثیری از جمعیت کشور گسترانیده است. همان‌طور که در بالا نشان داده شد، این فرایند از نیمهٔ دههٔ هشتاد شروع شد؛ یعنی زمانی که به‌دنبال نخستین مرحلهٔ آزادسازی، کالاها و خدمات مصرفی به میزانی بی‌سابقه در بازار ظاهر شدند و در عین حال، خریداران آمادهٔ خرید را نیز یافتند. تقریباً در همان زمان، با رشد سریع تأثیر تبلیغات تلویزیونی، که متعاقب معرفی تلویزیون رنگی در زمان بازی‌های آسیایی سال ۱۹۸۲ و افزایش کلان در تولید و مالکیت این دستگاه روی داد، مصرف، خصوصیتی جذاب پیدا کرد. به هر حال، سیطرهٔ کنونی

مصرف‌گرایی، پس از آغاز سیاست نوین اقتصادی در سال ۱۹۹۱ به وقوع پیوست؛ و خصوصاً از سال‌های ۴ ـ ۱۹۹۳ تأثیر آن چند برابر گشت.

رشد صنعت تبلیغات، بحرانی مشابه را نیز در پی داشته است. در بین سال‌های ۴۰ ـ ۱۹۳۹ تا ۴ ـ ۱۹۸۳ شمار آژانس‌های تبلیغاتی که توسط INS به رسمیت شناخته شده بودند از ۱۴ مورد به ۳۱۰ مورد، افزایش یافت و در سال‌های ۷ ـ ۱۹۹۶ تعداد این آژانس‌ها به بیش از دو برابر تعداد اخیر یعنی به ۷۰۲ مورد رسید. همان‌طور که دیدیم، صنعت تبلیغات توانسته است از بازده تجاری ۴۰۰ کرور روپیه‌ای در فوریهٔ ۱۹۸۴، به کسب ۴۲۲۷ کرور روپیه در سال ۶ ـ ۱۹۹۵ و۳۹۸۵۸ کرور روپیه در ۷ ـ ۱۹۹۶، برسد که صعودی سریع را نشان می‌دهد.

سرگرمی نامحدود

در اینجا صحبت تنها بر سر تبلیغات خوشایند با موسیقی‌ها، مدل‌ها و مانکن‌های جذابشان نیست، که تلویزیون را در جایگاه وسیله‌ای برای سرگرمی قرار می‌دهد. سرشت برنامه‌های تلویزیون نیز به گونه‌ای است که همین کار را انجام می‌دهد. حمایت و کمک تبلیغات که تضمین‌کنندهٔ حیات و تداوم برنامه‌ها در تلویزیون‌های تجاری است، شامل آنهایی می‌شود که بینندگان بیشتری دارند. از آنجایی که مردم به برنامه‌های تلویزیونی به‌عنوان محصولاتی رسانه‌ای برای سرگرمی و لذت بردن نگاه می‌کنند، چنین برنامه‌هایی عموماً شامل مواردی می‌شوند که جنبه‌های سرگرمی‌شان بیشتر است؛ از جمله: سریال‌های ملودرام، فیلم‌های عامه‌پسند با صحنه‌های تحریک‌کنندهٔ جنسی و خشونت‌آمیز، رویدادهای ورزشی، ویدئوکلیپ‌هایی از آوازهای فیلم‌ها و امثال آنها. این برنامه‌ها با آن برنامه‌هایی که در سال ۱۹۵۹، با شروع به کار تلویزیون، قرار بود نمایش داده شود، بسیار متفاوت می‌باشند. تلویزیون قرار بود وسیله‌ای باشد برای آموزش، ارتقای سطح زندگی روستایی و پیشرفت و توسعه اجتماع.(۵۱) دکتر ویکرام سارابهای[1]، یکی از دانشمندان برجستهٔ هند که نقش بسیار مهمی در تلاش جهت به کارگیری تلویزیون برای پیشرفت و خصوصاً ارتقای کشاورزی ایفا کرده است، در مقاله‌ای که

1. Vikram Sarabhai

برای یک سمینار بین‌المللی در ۱۹۶۹ تهیه شده بود، می‌گوید «یک برنامهٔ ملی که ممکن است تا حدود هشتاد درصد از جمعیت هند را در ده سال آینده پوشش دهد، می‌تواند تأثیر مهمی در ایجاد عزم ملی برای تحقق برنامه‌های توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی و ارتقا و ترویج صنعت الکترونیک داشته باشد. این امر به‌ویژه برای جمعیت‌های کثیری که در جوامع منزوی زندگی می‌کنند، اهمیت خاصی دارد.»[۵۲] او همه جا با حرارت و تأکید فراوان در این باره بحث کرده است که محروم‌ترین و کم امکانات‌ترین مناطق کشور، در مقایسه با شهرنشین‌ها، باید در پخش مستقیم برنامه‌های تلویزیونی در اولویت قرار داده شوند.[۵۳] گروه تحقیقی که مشغول تهیهٔ یک برنامه نرم‌افزاری برای مرکز تلویزیونی دوردارشان بود (که توسط دکتر پی. سی. جوشی اقتصاددان برجسته، هدایت می‌شد) از معضلات هویت فرهنگی خبر داد که با تقلید کورکورانه از غرب و همچنین به کارگیری فناوری برای خلق جزایر کوچکی پر از زرق و برق، در شرف ایجاد بود. این گروه که توسط دولت در سال ۱۹۸۲ ایجاد شده بود، گزارش خود را در سال ۱۹۸۴ ارائه کرد و درخواست «همراه بودن آموزش با تفریح و سرگرمی» را نمود و از تسلط قدرت‌های تجاری قدرتمند بر ایستگاه تلویزیونی دوردارشان اعلام خطر کرد.[۵۴]

این گروه معتقد بود برای آنکه تلویزیون بتواند به‌عنوان وسیلهٔ رستگاری و غنای فرهنگی عموم به کار آید، باید سیاست‌های برنامه‌ریزی آن براساس برآوردن نیازها، خواسته‌ها و آرزوهای گروه‌های محروم جامعه، تدوین شود.

تصور نشود که هیچ گونه تلاشی برای به‌کارگیری تلویزیون به منظور گسترش آموزش، توسعه و رهایی محرومین صورت نگرفته است. طرح تلویزیون مدرسه‌ای دهلی، که در سال ۱۹۶۱ آغاز شد، سرفصل‌های منظمی برای دروسی علمی ارائه داد که زیرنظر ادارهٔ آموزش و پرورش دهلی و برای پایه‌های تحصیلی متوسطه و دبیرستان، تنظیم شده بود. طرح پیشنهادی ویکرام سارابهای در سال ۱۹۷۶ منجر به پخش آزمایشی یک سری برنامه دربارهٔ کشاورزی شد که دوباره در هفته و برای هشتاد روستای اطراف دهلی پخش می‌شد. این برنامه مقدمه‌ای برای پخش برنامه‌های «کریشی دارشن» شد که تمام مراکز تلویزیون دوردارشان همچنان به پخش آنها ادامه می‌دهند. تجربه تلویزیون آزمایشی ماهواره‌ای (SITE) که از آگوست ۱۹۷۵ تا ژوئیه ۱۹۷۶ با شش زبان مختلف پخش می‌شد، برای اولین بار

مجموعه‌ای از خدمات تلویزیونی را منحصراً برای بینندگان روستایی و فرزندان آنها پخش می‌کرد. موفقیت این برنامه‌ها عمدتاً به خاطر فقر بهداشت و سایر امکانات روستاها و همچنین عدم ارتباط بین بینندگان و کارکنان در سطح روستا، محدود بود. با این حال، این تجربه نشان داد که چگونه تلویزیون می‌تواند به توسعه کمک نماید.

تلویزیون آموزشی (ETV) که جانشین خلف SITE (تجربه تلویزیون آموزشی ماهواره) بود، در سال ۱۹۸۲ تأسیس و با برنامه‌های کمیسیون بودجه‌های دانشگاه برای دانشکده‌ها در سال ۱۹۸۴ شروع به کارکرد. اینها همه اسکلت اصلی تلویزیون آموزشی را در هند تشکیل دادند.[۵۵] شورای ارتباطات خدمات عمومی، که یک نهاد غیر انتفاعی و غیر رسمی است، در سال ۱۹۸۷ و برای تولید برنامه‌های کوتاه تأسیس گردید؛ این برنامه‌ها شامل فیلم‌های کوتاه، پیام‌هایی در موضوعات عام‌المنفعه مثل انسجام ملی، محیط زیست، آگاهی مصرف‌کننده، مضرات استفاده از مواد مخدر و امثال اینها می‌شود. هزینهٔ تولید این برنامه‌ها نیز عموماً توسط آگهی‌های «کانون تبلیغات هند» تقبل می‌شد. آژانس‌های تبلیغاتی، هم اطلاعات و داده‌ها را کاملاً رایگان تهیه می‌کردند و هم به‌طور رایگان نظارت تکنیکی کار را عهده‌دار بودند و برای پخش برنامه‌ها نیز تلویزیون دوردارشان هزینه‌ای از آنها دریافت نمی‌کرد.[۵۶]

ایستگاه دوردارشان تجارب نوین کشاورزی را هم به خرده کشاورزان و هم به کشاورزان موفق، معرفی کرده است که برخی از آنان، این تجارب را با احتیاط پذیرفته‌اند.[۵۷] با وجود این، این برنامه‌ها نتوانسته‌اند نتایج مورد انتظار در زمینه گسترش آموزش، پیشبرد توسعه، گسترش آگاهی اجتماعی یا رهایی محرومان دست یابد. در امر آموزش، نقص‌ها و نارسایی‌های نرم‌افزاری علت اصلی این عدم کارآیی بوده است. غالب مخاطبان اصلی برنامه‌هایی که اهداف توسعه‌ای تولید شده‌اند، قادر به عدم ارتباط با این برنامه‌ها نبوده‌اند؛ خصوصاً برنامه‌های تنظیم خانواده (از طریق کنترل موالید)، برنامه‌های سوادآموزی و میان برنامه‌های مربوط به دختر بچه‌ها که در پر بیننده‌ترین ساعات پخش می‌شوند.[۵۸] علت عدم موفقیت این برنامه‌ها در میان مخاطبان اصلی، این بوده است که به زبان محلی مردم تهیه نشده‌اند. به‌علاوه، تلویزیون در عقب‌مانده‌ترین و محروم‌ترین مناطق به کندی گسترش پیداکرده است، در حالی که در مراکز شهری و در بین افراد طبقهٔ متوسط، با

قدرت خرید بالا، به سرعت گسترش یافته است.

در آخر اینکه مردم در پایان روز و خسته از کار روزانه خواهان برنامه‌های سرگرمی و تفریحی هستند، نه تعلیم و آموزش در مورد توسعه و موضوعات اجتماعی. از این‌رو، دستاورد اصلی تلویزیون، برنامه‌هایی بوده است که روستاییان، و از جمله کودکانشان را در معرض فیلم‌های جنایی آکنده از صحنه‌های خشونت سکسی قرار داده و با ترویج فرهنگ مصرف‌گرایی، به تخریب ارزش‌های سنتی می‌پردازد که شالودهٔ جوامع روستایی را تشکیل می‌دهند، و در نتیجه جوی از ناهنجاری فراهم می‌آورد.

و همچنین رسانه‌های چاپی

تقریباً از نیمهٔ دههٔ ۱۹۸۰، یعنی از زمانی که فرهنگ مصرف‌گرایی در کشور رایج شد، حتی رسانه‌های چاپی نیز به شکلی فزاینده، به‌سوی تفریح محوری و ساده‌انگاری و ابتذال روی آوردند. از آن پس این موضوع نقش مهمی را در گفتمان عمومی ایفا کرده است و هندوستان مستقل را به سمت سنتی کشانده است که با گسترش جنبش آزادی‌خواهی، رشد کرده بود. این موضوع باعث طرح مسائل مهمی شده است، از جمله اینکه آیا هندوستان در جهت توسعه باید مسیری سوسیالیستی را طی کند یا کاپیتالیستی، و یا سؤالاتی در مورد نقش خاص هر یک از بخش‌های دولتی و خصوصی، یا موضوع اصلاحات اراضی و فشار طرح‌های پنج ساله. موضوعات مهم دیگر شامل موارد زیر می‌شود:

جنبش عدم تعهد و دیدگاه‌ها و جهت‌گیری‌ها نسبت به قدرت‌های بلوک غرب (امریکا) و شرق (شوروی)، سیاست دفاعی هندوستان و روابطش با چین و پاکستان، ویژگی سکولاریسم هند، انحرافات و فساد اداری.

این گفتمان بر محور وقایع دیگری نیز می‌چرخد؛ مباحثی چون جنگ سال‌های ۸ ـ ۱۹۴۷ با پاکستان، پلیس در حیدرآباد در سال ۱۹۴۸ دستگیری شیخ عبدالله، برکناری دولت کمونیستی کرالا در ۱۹۵۹، درگیری‌های مرزی با چین در ۱۹۶۲، طرح کاماراج[۵۹] سال ۱۹۶۳، و انشعاب در حزب کمونیست هند در ۱۹۶۴. این دوره مملو از وقایعی بود که تحولاتی را به همراه داشت که یکی پس از دیگری به وقوع پیوستند: درگذشت جواهرلعل نهرو در سال ۱۹۶۴، ادارهٔ بحران

جانشینی وی که منتهی به نخست‌وزیری لعل بهادر شاستری[1] شد، جنگ با پاکستان در ۱۹۶۵، امضای عهدنامهٔ تاشکند با پاکستان در ژانویهٔ ۱۹۶۶ و درگذشت شاستری در همین تاریخ، (که به قدر کافی درباره آن تفسیر و گزارش ارائه شده است) و بلافاصله پس از این واقعه، انتصاب ایندرا گاندی به مقام نخست‌وزیری. خط‌مشی مشابهی که در مورد گزارش‌های خبری و تفاسیر اتخاذ شد منجر به کاهش ارزش روپیه در سال ۱۹۶۶ و همچنین شکست حزب کنگره در انتخابات عمومی سال ۱۹۶۷ شد. امور غیر منتظره‌ای، چون روی کار آمدن دولت‌هایی از احزاب دیگری به غیر از حزب کنگره در اکثر ایالات، که پس از آن روی داد و انتخاب دکتر ذاکر حسین به‌عنوان اولین رئیس جمهور مسلمان هند، در نتیجهٔ این وضع، همگی کاملاً پوشش داده شده و تحلیل شدند.

مداخلهٔ مطبوعات بی‌تأثیر نبود. انتقادات تند جراید، پارلمان و حزب کنگره پس از شکست‌های ناشی از درگیری‌های مرزی با چین در ۱۹۶۲، جواهرلعل نهرو را وادار کرد تا کریشنا منون[2] را از سمت وزارت دفاع، که حضور وی در آن سمت بسیار بحث‌برانگیز بود، خروج ک. دی. مالاویا[3] از هیئت دولت نیز پس از افشای ارتباط مالی او و یک تاجر از ایالت اُریسا صورت گرفت؛ که این موضوع توسط روزنامهٔ بنگالی *آناندا بازار پاتریک* و روزنامهٔ انگلیسی هندوستان تایمز، در سال ۱۹۶۳ افشا شد. همچنین انتقادات مطبوعات از سردار پراتاب سینگ کایرون[4] و طرح سؤالاتی دربارهٔ عملکرد وی، در عزل او از مقام ریاست‌الوزرایی ایالت پنجاب، تأثیر داشت.

سال ۱۹۷۶، نقطهٔ عطف مهمی در تاریخ هندوستان پس از استقلال بود. در این سال، اولین ضربه به استیلای سیاسی حزب کنگره وارد آمد و ایالت‌ها در نظام فدرال هند به سمت دستیابی به اعتماد به نفس بیشتر حرکت کردند. شکست‌های کنگره تا حد زیادی ناشی از افزایش نارضایتی از آثار و عواقب منفی توسعهٔ متمرکز و برنامه‌ریزی شده‌ای بود که پس از استقلال اتخاذ شد؛ آثاری چون: افزایش قیمت‌ها، افزایش نابرابری، شهرنشینی بی‌قاعده، افزایش جرم، فساد و غیره. علاوه

1. Lal Bahadur Shastri
2. Krishna Menon
3. K.D. Malaviya
4. Sardar Pratap Singh Kairon

بر آن، تداوم فقر، بیکاری و استثمار روستاها، با توجه به افزایش توقعات مردم در اثر توسعه و همچنین وعده‌های خوش‌بینانهٔ رهبران، شکیبایی مردم را به خشم و نفرت تبدیل کرده بود. جبهه مخالف از پیروزی خود انرژی گرفته بودند، و حتی گروهی از آنان با انتخاب ذاکر حسین به‌عنوان اولین رئیس جمهور مسلمان هند، به شدت به مخالفت برخاستند.

دو سال بعد، به‌دنبال سرباز زدن ایندیراگاندی از پذیرش نامزد موردنظر حزب کنگره، یعنی سانجیوا ردی[1]، برای ریاست جمهوری و تصمیم او برای حمایت از نامزدی معاون رئیس جمهور، دکتر وی. وی. گیری[2]، در سال ۱۹۶۹ در کنگره پدید آمد.

اگرچه که اکثریت اعضای پارلمانی حزب در مجلس عوام با ایندیراگاندی همراه بودند، دولت او اکثریت خود را از دست داد و با حمایت کمونیست‌ها و حزب دراویدا مونترا کاژاگام[3] (DMK)، که در آن زمان بر ایالت تامیل نادو حکومت می‌کرد، نجات یافت. این انشعاب و همچنین اوقات اقتصادی رادیکال او، نظیر ملی کردن بانک‌ها رنجشی در نظام پدید آورد که با مبارزات بدون محدودیت انتخابات میان دوره‌ای ۱۹۷۱، که منجر به پیروزی چشمگیر ایندیراگاندی و همچنین سلطهٔ سیاسی مجدد حزب کنگره شد، شدیدتر شد. این رنجش همچنان باقی مانده و در نهایت حس دشمنی شدیدی نسبت به سیاست‌های هند پس از سال ۱۹۷۱ به‌وجود آورد که قبلاً هرگز در میان نبود. این رنجش با وجود موج غرور ملی ناشی از اقدامات برجستهٔ ایندیراگاندی در مواردی چون منازعات در پاکستان شرقی که به ظهور کشور بنگلادش انجامید، پیروزی قاطعانه هند در جنگ با پاکستان و اولین انفجار هسته‌ای کشور در مه ۱۹۷۴، همچنان ادامه یافت.

کشور به وضع ناخوشایندی بین حامیان و مخالفان ایندیراگاندی تقسیم شده بود؛ مناظرات سیاسی، نیشدار و اتهام‌آمیز بودند. نشریات نیز اخبار و گزارشات شکاف را با تحلیل‌های سیاسی و سرمقالات قوی، منعکس می‌کردند. سپس دوران تاریک اعلام وضعیت فوق‌العاده فرا رسید که دموکراسی سرکوب شد و رسانه‌ها

1. Sanjiva Reddy
2. V.V. Giri
3. Dravida Munnetra Kazhagam

دچار سانسور شدند.

شکست ایندیراگاندی در انتخابات مارس ۱۹۷۷ و پایان وضعیت فوق‌العاده، احساس عمیقی از آزادی پدید آورد؛ رهایی ناگهانی امیال سرکوب شدهٔ ارتباطات، اطلاعات و نقد و نظر، و تمایل به دانستن بیشتر دربارهٔ اعمال ناروا و خلاف قانون در طول وضعیت فوق‌العاده، که اخبار آن سانسور می‌شد، قوت، عمق و جدیت تازه‌ای به گفتمان نشریات اعطا کرد. این ویژگی‌ها سبب شد که همه چشم‌ها متوجه برخورد روزنامه‌ها با مسائل ملی دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ شوند؛ مسائلی چون تنش‌های طبقاتی و قومی، فساد و تجزیه‌طلبی، اعمال غیر قانونی در انتخابات، جرم‌سازی سیاسی، ماندالیزاسیون[1] دولت، حقوق بشر، الگوی توسعه و حفاظت محیط زیست، پیمان منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای (CTBT)، و نهایتاً انفجار هسته‌ای در پوکران[2] در مه ۱۹۹۸. بیانیه‌های مستحکم سردبیران که اغلب با اخبار جسورانه پوشش داده می‌شدند، موجب انفجار و غرور مطبوعات هر کشور دموکراتیکی است.

مسئلهٔ مهمی که در طول این دوران مورد توجه گسترده قرار گرفت عدالت جنسیتی بود که برای مدتی طولانی پس از استقلال مورد غفلت قرار گرفته بود. در حالی که ظهور جنبش قدرتمند زنان نقش قابل ملاحظه‌ای در این رویکرد داشت، بخش مهمی از این امر، مدیون تعدادی روزنامه‌نگاران مشهور زن بود؛ افرادی چون مالینی پارتاسارتهی[3]، مرینال پاندا[4]، دینا وکیل[5]، اوشا رای[6]، آمریتا آبراهام[7]، سوچتا دلال[8]، سیما مصطفی[9]، پرابها دات[10]، نیرجا چودری[11] و پاملا فیلی‌پوس[12]. در حقیقت، یک ویژگی مهم رسانه‌ها در هند، حضور فزایندهٔ تعداد زیادی از زنان است که در کلیهٔ بخش‌ها از جمله مسائل دشواری نظیر احزاب سیاسی، امور

1. Mandalization
2. Pokran
3. Malini Parthasarthy
4. Mrinal Pande
5. Dina Vakil
6. Usha Rai
7. Amirta Abraham
8. Sucheta Dalal
9. Seema Mustafa
10. Prabha Dutt
11. Neerja Chowdhury
12. Pumela Phillipose

خارجه و جرم فعالیت دارند.

روزنامه‌نگاری تحقیقی و جستجوگر که از زمان استقلال بیشتر همچون یک استثنا به کار برده می‌شد تا یک قاعده نیز پس از دوران وضعیت فوق‌العاده با روزنامه *ایندین اکسپرس*[۱]، تحت رهبری آرون شوری[۲]، دبیر اجرایی و سردبیر و رامنات گوئنکا[۳]، مدیر و مسئول و مالک آن، به بلوغ رسید. افشای کور کردن بی‌رحمانهٔ زندانیان محکوم در بهاگلاپور[۴]، در ایالت بیهار، در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰، خرید گازوئیل از شرکت نفت کیو[۵] در ۱۹۸۰ به بهایی ۲۰ دلار بیشتر در هر تن از قیمت اعلام شده، موارد اولیه بودند. همچنین افشای رسوایی مربوط به تخصیص بودجه برای سیمان در ماهاراشترا در سال ۱۹۸۱، که باعث عزل رئیس‌الوزرای وقت این ایالت، اِی. آر. آنتولای[۶]، در ۱۹۸۲ شد، و افشای فساد در خرید زیردریایی‌های HDW از آلمان در ۲ ـ ۱۹۸۱ نیز از موارد دیگر بودند. بخش دیگری از روشنگری‌های روزنامه‌نگاری تحقیقی در دههٔ ۱۹۸۰، شامل افشاگری در مورد پورسانت‌های دریافت شده در معاملات خمپاره‌انداز بوفوس[۷] در ۱۹۸۷ و انتشار گزیده‌هایی از گزارش کمیسیون تاک‌کار[۸] در ۱۹۸۹، بود.[۶۰]

برجسته‌ترین نمونه از این موارد در دههٔ ۱۹۹۰، افشاگری کلاهبرداری عظیم سهام ـ بانک بود که بازارهای سهام سرتاسر هند را تکان داد و ۵۰۰۰کرور روپیه را در سال ۱۹۹۲ از بخش بانکی به‌دست آورد (طبق تخمین‌های غیر رسمی ۵۰۰۰۰ کرور روپیه).

این طور نیست که هم‌اکنون رسانه‌های چاپی حامل چنین داستان‌ها یا گزارش‌های جدی و نظرات سردبیری نیستند. اما این مقولات به وضوح اعتبار و نفوذی را که یک دههٔ پیش داشتند، دارند از دست می‌دهند. هم‌اکنون، ورزش، تفریح و سرگرمی و علایم و اخبار مربوط به مصرف اهمیت بسیار بیشتری یافته‌اند. سرمقالات، مقالات صفحهٔ سردبیر و تحلیل‌ها، به‌طور فزاینده‌ای در درجهٔ دوم

---

1. Indian Express
2. Arun Shourie
3. Ramnath Goenka
4. Bhagalpur
5. Kuo
6. A.R. Antulay
7. Bofors
8. Thakkar

اهمیت قرار می‌گیرند. تأکید روزافزونی بر اشکال و اخبار عامه‌پسند در زمینه‌های سرگرمی‌ها، مد و مدل‌ها، ورزش، سفر و شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته وجود دارد. موضوعات جدی نظیر فقر، سلامتی، ایجاد امکانات رفاهی در زاغه‌های حومهٔ شهرها، اصلاحات ارضی، ساختارهای استثماری ملوک‌الطوایفی در نواحی روستایی، اکولوژی، عدالت جنسیتی و غیره به تدریج مورد توجه کمتری قرار می‌گیرند. حتی گزارش‌های سیاسی هم به‌طور فزاینده‌ای عاری از اطلاعات و تحلیل‌های جدی شده و خصوصیتی مبالغه‌آمیز و پیش پا افتاده به خود می‌گیرند.

تغییر نه‌تنها در محتوای نشریات بلکه در ظاهر، محیط درونی و کل ویژگی‌های آنها به شکلی آشکار صورت گرفته است. حضور فراگیر تبلیغات رنگی، که تبلیغ‌کنندگان آن را به علت جلب توجه بیشتر بر انواع سیاه و سفید ترجیح می‌دهند و رسانه‌ها نیز به دلیل درآمد بیشتر آن را می‌پذیرند، ظاهر مجلات و روزنامه را دگرگون کرده است. با فناوری چاپ رنگی که نسبتاً فراگیر شده است و فناوری تکثیر و نشر که رقابت تیراژ و درآمد را بیشتر کرده است، اکنون روزنامه‌ها گاهی عکس‌های خبری را به‌صورت رنگی و در ضمیمه‌های رنگی منظم منتشر می‌کنند ــ که با استفاده از کاغذ گلاسه تأثیرپذیری آن را بیشتر می‌کنند. همچنین تلاش برای تیراژ بیشتر، که تبلیغات بیشتری را نیز به‌دنبال می‌آورد، به تلاش در جهت سوق دادن محتوای مقالات به سمت علایق طبقات متوسط مصرف‌کننده شدت بخشیده است. مرجع اولیهٔ ضمیمه‌های ویژه، نظیر ویژه‌نامه‌های روزنامه *ایندین اکسپرس* را به خاطر بیاورید.

فرهنگی در حال فراگرفتن ادارات رسانه‌ای است که این ادارات را به سمتی می‌برد که دیگر مثل حتی تا دههٔ ۱۹۸۰ ساده و کارکردی نخواهند بود. آنها از روی اصراف، طراحی و تزیین می‌شوند. حقوق ماهیانهٔ روزنامه‌نگاران به سرعت در حال افزایش است؛ قراردادها جایگزین معیارهای قبلی دستمزد می‌شوند. همزمان، افت شدیدی در شأن و منزلت روزنامه‌نگاران ایجاد شده است که شروع آن با کنترل موقعیت سردبیران بوده است.

این موضوع ما را به چشم‌انداز دوم و سومی برمی‌گرداند که در مطالعهٔ تاریخ رسانه‌های هند در طول پنج دههٔ گذشته باید مورد توجه قرار گیرد؛ یعنی تحولات اجتماعی و اقتصادی‌ای که این رسانه منعکس می‌کند و نوع آینه‌ای که در مقابل

زندگی پیچیدهٔ کشور قرار می‌دهد. گزارش‌ها، تحلیل‌ها و تفسیرها دربارهٔ جنبه‌های گوناگون زندگی، غالباً در رسانه‌ها به وفور یافت می‌شود. مقاله‌ای که با عنوان «نعره مصرف‌کننده» در ۱۵ فوریهٔ ۱۹۸۴ در روزنامه *هند امروز* منتشر شد، نمونه‌ای از این موارد می‌باشد. علاوه بر این، تغییر کارکرد و ویژگی تلویزیون و رسانه‌های چاپی خود منعکس‌کننده تغییر و تحولاتی است که در جامعهٔ هند به واسطهٔ آزادسازی اقتصادی و نیز پیدایش فرهنگ مصرف و افزایش روزافزون طبقات متوسط به‌عنوان عناصر اصلی جامعه ـ که هر یک از این سه مورد در بالا مورد بحث قرار گرفته ـ صورت گرفته است.

آیینه‌ای شکسته؟

در حالی که دگرگونی رسانه‌ها، بیانگر تغییرات گسترده‌ای است که در جامعه هند صورت گرفته، در عین حال جهت‌گیری جدید آنها به سمت تفریح و سرگرمی، توانایی و تمایل آنها را در نمایش واقعیت‌های جامعه هند، از لحاظ محرومیت‌ها، نابرابری‌ها، فقر، عقب‌ماندگی‌ها، تنش‌های اجتماعی و قومی، نابرابری حقوق زن و مرد و تحولات اقتصادی، تهدید کرده و به تحلیل می‌برد. این امر تاکنون تا حدی، برحسب تقدم در پوشش اخبار و اهمیت تفسیرهای مربوطه بوده است. و تمایل به این سمت در حال شدیدتر شدن است. مردم در حال ترقی در فرهنگ مصرف و عادات مشترک همراه با تأکید بر بهره‌وری، حداکثر سود و جهانی شدن، عموماً وقت زیادی برای همدردی با مردم فقیر، بی‌مهارت، بی‌سواد و قربانیان جهانی شدن ندارند. هم‌اکنون بسیاری از روزنامه‌نگاران نیز در زمرهٔ چنین افرادی هستند. آنها ترقی می‌کنند و قدرت می‌یابند زیرا نظرات و دیدگاه‌هایشان هماهنگ با بخشی از نسل جدید مالکان روزنامه‌ها و مجلات است که علاوه بر اشاعه فرهنگ مصرف اقتصاد و بازار، به میزان زیادی در تغییراتی که در رسانه‌های چاپی پدید آمده است، نقش داشته‌اند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، اکثر روزنامه‌های هندی زبان در مبارزات آزادی‌خواهانهٔ دوران قبل از استقلال فعال بودند. سردبیران و مالکان آنها مردان بسیار تحصیل‌کرده و ایده آلیستی بودند که اغلب در جنبش آزادی‌خواهی فعال بودند و زندگی سختی داشتند و از سوادشی حمایت می‌کردند.

جانشین‌های بلافصل آنها نیز عقاید ملی‌گرایانهٔ شدیدی داشتند و معتقد بودند

که مطبوعات آنها باید به پیشرفت کشور، دموکراسی و استانداردهای زندگی عمومی نظارت داشته باشد. انحرافاتی نظیر تلاش به منظور استفاده از مطبوعات برای حفظ منافع شخصی و گروهی بسیار نادر بودند. کلاً مطبوعات سعی داشتند آنچه به نظرشان منافع عمومی بود باشند و با مسئولیت‌پذیری رفتار کنند.

این وضعیت حتی در زمان نسل بعدی مالکان که جوانان زمان استقلال بودند و تقریباً در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در رأس امور بودند، ادامه یافت. البته، تعدادی از مالکان جوان‌تر در طول دهۀ اخیر بسیار متفاوت بوده‌اند. تعدادی از آنها از افراد ثروتمند و خوشگذران هستند که محفل اجتماعی آنها مشتمل است بر افرادی از دنیای فیلم، دنیای تبلیغات و تفریح، ملکه‌های زیبایی، گروه‌های سبک مغز، تاجران و غیره.

انتقال عادات و رسوم این گروه به نشریات نیز در افزایش تفریحات و جهت‌گیری به‌سوی مسائل پیش پا افتاده در نشریات، تأثیر داشته است.

تعدادی از دیگر صاحبان جوان نشریات معتقدند که روزنامه‌ها، کالاهایی هستند که فقط باید به فروش روند. آنچه مهم است بسته‌بندی و بازاریابی موفق می‌باشد. توجه اصلی به درآمدزایی است و محتوای مقالات نیز باید جهت به حداکثر رساندن این درآمد باشد. سردبیران دیگر به‌عنوان چهره‌های مورد احترام عموم، حافظان وجدان و شکل‌دهندۀ گفتمان‌های عمومی در نظر گرفته نمی‌شوند بلکه مثل سایر مدیران اداری و اشخاصی قابل چشم‌پوشی در نظر گرفته می‌شوند. آنان بدون سؤال از دستورات مالکان اطاعت می‌کنند، حتی اگر به معنای اعمال نفوذ در میان مقامات برای چشم‌پوشی بر جرم‌ها و تخلفات خانواده‌شان باشد.

گروه سوم صاحبان نشریات، مشتمل است بر کسانی که مجلات و روزنامه‌ها را بیشتر به‌عنوان ابزار قدرت در نظر می‌گیرند تا به‌عنوان رسانه‌های اطلاعاتی، بحث و گفتگو و موقعیت والای سردبیری در این نشریات فقط به‌عهدۀ روزنامه‌نگاران حرفه‌ای گذارده نمی‌شود بلکه شامل دلالان و قاچاقچیان پر نفوذ، با مهارت و اعتبار حرفه‌ای نامعلوم نیز می‌شود.

این امر فقط در روزنامه‌های جنجالی و زرد رخ نمی‌دهد، بلکه در بعضی از نشریات عمده نیز که متعلق به این نسل جدید از مالکان است، و همچنین در بعضی از نشریات جدیدی که توسط افراد ـ یا مؤسسانی ـ دایر گشته‌اند که در صددند تا

پول ناگهانی به‌دست آورند و مطبوعات را در جهت کسب قدرت و منافع سیاسی و تجاری خود و دوستانشان به‌کار برند، رخ می‌دهد.

نتیجهٔ این امر، گرایش به سوی بحث‌ها و گزارش‌های تحریک‌کننده می‌باشد، که گاهی با هدف مرعوب ساختن مقامات به نفع صاحبان مطبوعات و دوستانشان و حتی گاهی خود روزنامه‌نگاران، صورت می‌گیرد. بعضی از روزنامه‌نگاران، همان‌طورکه اشاره شده است، به علت مهارتشان در زد و بندهای معروف گشته‌اند؛ آنان گاهی حین کمک به رؤسای خود، در واقع به نفع خود نیزکار می‌کنند. به همین نحو، مقامات دولتی و سیاستمدارانی که به نیات آنها گردن می‌نهند نیز از مواهب و سودهایی برخوردار می‌شوند. البته این گرایش فقط به بعضی از مطبوعات محدود می‌شود.

اما همین تعداد معدودی که دارای تیراژ و نفوذ گسترده‌ای هستند، ممکن است رسانه‌های چاپی را به آینه‌ای تبدیل کنند که تصویری یک طرفه و غیر واقعی از واقعیت‌های هند ارائه دهند. این مسئله نه‌تنها اعتبار آنها، بلکه نقش آنها را به‌عنوان تولیدکنندگان گفتمان زیر سؤال می‌برد. علاوه بر این، این سؤال مطرح می‌شود که آیا مطبوعات که برخلاف رادیو و تلویزیون از زمان استقلال خارج از کنترل دولت بوده‌اند، تحت دو نوع تنگنا و فشار در ایفای صادقانه، مستقلانه و مؤثر نقش‌شان به‌عنوان وسیلهٔ گفتمان دموکراتیک نبوده‌اند. این تنگنا به وسیلهٔ بازار و فرهنگ مصرف تحمیل می‌شود. دومی نیز ناشی از گرایشات فرهنگی بخشی از مالکان و مدیران مطبوعات، و همچنین استفاده از مطبوعات به‌عنوان عده‌ای دیگر است.

بدون شک این دو فشار در رسانه‌های الکتریکی و چاپی تمام کشورهای سرمایه‌داری وجود دارد. هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که انتقاد شدی و مکرر از دولت در مطبوعات به این معناست که این رسانه‌ها از آزادی برخوردارند. آنها شاید ازکنترل دولت آزاد باشند اما از سلطهٔ صاحبان مطبوعات، بازار و فرهنگ مصرف، که نقش مهمی در تولید گفتمان‌ها دارند، آزاد نیستند. در این مطبوعات با وجود انتقاد مداوم و مؤثر از دولت، جایی برای نقد فرهنگ مصرف، بازار و مسائلی این‌چنین وجود ندارد.

البته بسیاری از روزنامه‌ها ـ مانند روزنامهٔ هندو که تسلیم فرهنگ مصرف و

اقتصاد بازار و همچنین ابزار قدرت افراد و گروه‌ها نشده‌اند؛ همچنان که بسیاری از صاحبان مطبوعات به چنین ورطه‌ای نیفتاده‌اند. تعدادی از سردبیران ـ صاحب امتیازان مثل ان. روای[۱]، ان. رام[۲] و مالینی پارتساراتی[۳] از گروه هندو، و آویک سرکار[۴] از گروه آناندا بازار پاتریکا، افرادی بسیار عالی از نظر حرفه‌ای هستند. همچنین شاندان میترا[۵] سردبیر روزنامه **پایونیر**[۶]، به زبان انگلیسی که هر روز در دهلی و لاکنو منتشر می‌شود، که نهایتاً مسالک روزنامه هم شد. اعضای خانوادهٔ ماتیو[۷] که مالک، ویرایشگر و گردانندهٔ روزنامه‌های **مالایالا مانوراما**[۸] و **ویک**[۹] در زمرهٔ این گروه هستند. با وجود این، تغییرات مشخص است و به‌نظر می‌رسد که در حال شتاب گرفتن نیز هست. این وضع نگرانی‌های جدی برای دموکراسی هند در بر دارد. این امر نه‌تنها بیانگر تمایلات و گرایش‌های تعدادی از صاحبان جوان روزنامه‌هاست بلکه نشان‌دهندهٔ گسترش سریع فرهنگ مصرف است که آن را بر هر چیز دیگری تقدم می‌بخشد.

درکشوری مثل هند که اکثریت مردم فاقد قدرت خرید بالا و تسلیم شدن به سطوح بالای مصرف هستند، جرم یکی از راه‌های کسب درآمد است. همچنین، مبارزه شدید برای کنترل منابع اقتصادی که قدرت خرید بالا را در پی دارند، منجر به بسیج سیاسی براساس مسائل طبقاتی، قومی و گروهی می‌شود. نتیجهٔ این وضع شکاف و انشقاق در نظام سیاسی است که غالباً تنش‌ها و خشونت‌های اجتماعی و بالتبع پراکندن نفرت و انزجار را در پی دارد.

علاوه بر این، طبقهٔ متوسط کارمندان که رهبری مبارزات آزادی‌طلبانه را در دست داشتند، و در بیشتر دموکراسی‌ها، رهبری سیاسی و گرداندن نظام اداری را به‌عهده دارند، به‌طور فزاینده‌ای از شغل‌های سیاسی طاقت‌فرسا و نامطمئن به سوی مراتع سبزتر روانه می‌شوند که در آنجا درآمدهای بالا و تضمین‌کنندهٔ سطوح

---

1. N. Ravi
2. N. Ram
3. Malini Parthesarathy
4. Aveek Sarkar
5. Chandan Mitra
6. The Pioneer
7. The Mathew
8. Malayala Manorama
9. the week

بالای مصرف وجود دارد. جای این افراد را رهبرانی از بخش‌های محروم جامعه می‌گیرند، که آموزش و بینش سیاسی محدودی دارند ولی سازمان‌دهندگان و سخنوران توانایی هستند و می‌توانند از سازوکارهای انتخاباتی مبتنی بر حق رأی برای رسیدن به قدرت استفاده کنند و با کمک ارتش‌های خصوصی، که عمدتاً شامل عناصر لمپن شهری و روستایی می‌شود، در قدرت باقی بمانند. این افراد هیچ گونه تردیدی در اعمال فشار علیه رسانه‌ها جهت تضمین انتشار یا عدم انتشار یک خبر ویژه به خود راه نمی‌دهند.

آزادی و موانع

وضعیتی که ذکر شد نشانهٔ خوبی برای دموکراسی و آزادی مطبوعات در هند نیست. مطبوعات، بدون شک، بخش مکملی از نظام دموکراتیک هند بوده است. آزادی بیان اگرچه به‌طور اختصاصی در قانون اساسی نیامده ولی مادهٔ (۱) ۱۹ آن را تضمین می‌کند. مثل تمام حقوق اساسی دیگر، این حق نیز در معرض محدودیت‌های معقولانه‌ای است. اما نه این مورد و نه قوانین ضد افترا، در مورد گزارش مذاکرات پارلمانی، نباید مانع از آزادی مطبوعات شود. با وجود این، آزادی مطبوعات را به سختی می‌توان حقی کاملاً مسلم فرض کرد. حملات سختی بر علیه آن صورت گرفته، که بدترین آنها در طول دوران وضعیت فوق‌العاده بود که سانسور اعمال می‌شد و نشریات دشمن دولت تلقی می‌شدند.

چندین روزنامه‌نگار با شجاعت مقاومت کردند و بعضی از آنها زندانی شدند. برخی نیز به مقاومت زیرزمینی روی آوردند. روزنامهٔ *استیتسمن* تحت رهبری سی. آر. ایرانی[1] و *ایندین اکسپرس*[2] به صاحب امتیازی کامنات گوناک[3] شجاعانه از همکاری سرباز زدند. نیخیل چاکراوارتی نیز ترجیح داد هفته‌نامه‌اش، با عنوان *ماین ستریم*[4]، را ببندد تا اینکه تن به همکاری دهد. البته به‌طور کلی مطبوعات در طول دوران وضعیت فوق‌العاده توانایی مقاومت نداشتند. آنها با قاطعیت از سخن گفتن بازداشته شده بودند و صدای خود را تنها پس از شکست حزب کنگره در انتخابات

1. C.R. Irani
2. Indian Express
3. Kamnath Goenka
4. Main stream

مجلس عوام در مارس ۱۹۷۷ و استقرار اولین دولت غیر وابسته به حزب کنگره، از سوی حزب جاناتا، دوباره به‌دست آورند. روزنامه‌نگاران و کارکنان روزنامه‌ها که گروه بسیار کوچکی از جمعیت مقاوم در برابر خودکامگی دولت را تشکیل می‌دهند، اگر تلاش کرده بودند تا مبارزه کنند با افزایش شدید مخالف روبه‌رو می‌شدند. هیچ کس مثل خود کشور از تخطی شکل گرفته در خفا غافلگیر نشده بود.

البته هم کشور و هم مطبوعات درس خود را آموختند و تاکنون هوشیار مانده‌اند. لایحه مطبوعات بیهار در سال ۱۹۸۲ که در صدد محدود کردن آزادی مطبوعات در این ایالت بود، و تصور می‌شد که محملی برای سنجش واکنش عموم نسبت به تصویب سطح ملی باشد، اعتراضات شدید روزنامه‌نگاران را باعث شد که توسط بخش‌های گسترده‌ای از مردم نیز حمایت می‌شد. در نتیجه چنین قانونی اصلاً برچیده شد.

یک واکنش سراسری و ملی دیگر که از حمایت تمام گروه‌های مربوط به مطبوعات ــ از ناشران و سردبیران تا روزنامه‌نگاران، سایر کارمندان روزنامه و اتحادیه‌های تجاری ــ و نیز تمام احزاب سیاسی، غیر از حزب کنگره، و بخش‌های عظیمی از مردم برخوردار شد، لایحه افترا[1] در مجلس عوام در اوت ۱۹۸۸ بود. این لایحه که دارای موادی شدید و سخت‌گیرانه بود، احتمال بی‌گناهی متهمان را انکار می‌کرد و همچنین آزادی سردبیران و ناشران را حتی در مراحل پیش از محاکمه، منتفی می‌دانست. دولت که از شدت و گسترهٔ اعتراضات تکان خورده بود عقب‌نشینی کرد.

در حالی که تلاش‌هایی این‌چنین برای تحمیل محدودیت‌های جدید بر آزادی جراید بی‌نتیجه مانده است، بعضی از محدودیت‌های قدیمی همچنان باقی مانده‌اند. قانون اسرار دولتی سال ۱۹۲۳ که از زمان استقلال اصلاح نشده است، نمونه‌ای از این موارد است. این قانون که با هدف مقابله با جاسوسی، خرابکاری و تیراندازی تصویب شد، در عمل بر علیه روزنامه و مجلات و حتی تظاهرات به‌کار برده شده است. مواد قانونی تصویب شده در دورهٔ وضعیت فوق‌العاده نیز توسط ایندیرا گاندی در سال ۱۹۷۵ انجامید. البته، روزنامه‌ها حتی بدون اعلام یک

1. Defamation Bill

وضعیت فوق‌العاده وضعیت به ستوه آورده شوند، مثل *ایندین اکسپرس* که در دهۀ ۱۹۸۰ نیز می‌توانند اقداماتی نظیر پی‌گرد به‌خاطر تخلف از قوانین ساختمانی، تأخیر در تأمین کاغذ مورد نیاز (وارداتی که از آن زمان کنترل نشده بود)، حمله به ساختمان روزنامه و ... تحت فشارهای فراوانی قرار گرفت. در این زمینه شکایتی تسلیم شورای مطبوعات هند (PCI)، که یک گروه قانونی مسئول حمایت از آزادی مطبوعات و نیز مسئول عملکرد آن است شد. شورا به این نتیجه رسید که این حملات در ارتباط با انتقادات *ایندین اکسپرس* از دولت صورت گرفته است. رئیس شورا، قاضی ای. ان. سن[1] به شدت بیانیه‌های سایر اعضا را رد کرد.

این مسئله نشانۀ آسیب‌پذیری PCI از نفوذ دولتی با توجه به تعیین رئیس آن می‌باشد. دیگر ضعف اصلی این شورا قدرت جزایی آن است ــ که فقط می‌تواند یک ناشر یا روزنامه‌نگار را به خاطر عدم رعایت اخلاق روزنامه‌نگاری توبیخ رسمی کند ــ و نیز عدم توانایی‌اش در وادار کردن یا قدرتمندان برای گردن نهادن به رأی هیئت منصفه می‌باشد.(۶۱) در حالی که انتقادات و توبیخات این شورا عامل بازدارنده‌ای از نظر اخلاقی است و بر مردم و سازمان‌هایی که شهرت و اعتبار برایشان مهم است اثراتی می‌گذارد، ولی این اقدامات به سختی می‌توانند مانع گروه‌ها و رهبران تبهکار سیاستمداران بی‌وجدان و گروه‌های سیاسی و مذهبی متعصب که آزادی مطبوعات را تهدید می‌کنند شود. حملات به مؤسسات روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران که گاه حتی به قتل این افراد نیز منجر شده افزایش یافته است. این مسائل با گسترده‌تر شدن جرم ولمپنیسم در عرصۀ سیاست، بیشتر خواهند شد.

در حالی که رسانه‌های چاپی دورۀ سختی را در پیش رو دارند، آزادی رادیو و تلویزیون از کنترل دولت، که پس از مبارزه‌ای طولانی به‌دست آمده است، مایه امیدواری است.

جواهرلعل نهرو در مجلس مؤسسات در ۱۹۴۸ گفت که وضعیت رادیو و تلویزیون باید به ساختار BBC نزدیک باشد، همراه با یک شرکت نیمه مستقل که «به‌عنوان یک سازمان دولتی تلقی نشود» بلکه تحت نظر دولتی که سیاست‌های کلی

1. A.N. Sen

را کنترل می‌کند باشد. در گزارش تسلیم شده به دولت در ۱۹۶۶، کمیته رادیو تلویزیون و رسانه‌ها به ریاست ای. ک. چاندا[1]، که قبلاً حسابرس کل و مدیر امور مالی بود، پیشنهاد کرد که رادیو سراسری هند و ایستگاه تلویزیونی دوردارشان به دو شرکت مستقل تبدیل شوند. کمیته می‌خواست که این دو رسانه از نفوذ سیاسی دور باشند. چاندا از خطر احتمال هماهنگی سیاست‌ها، اخبار و برنامه‌های رادیو و تلویزیون احتمال هماهنگی با فلسفهٔ حزب سیاسی در قدرت، در صورت باقی ماندن این رسانه‌ها در انحصار دولت، سخن گفت.(۶۲) یک گروه تحقیق که تحت ریاست روزنامه‌نگار مشهور بی. جی ورگس[2]، مأموریت یافتند تا جزئیات استقلال ایستگاه دوردارشان و رادیو سراسری هند را بررسی کنند درگزارششان که در ۱۹۷۸ تسلیم شد، پیشنهاد کردند که یک گروه مستقل، آکاش بهاراتی[3]، یا یک سازمان ملی برای هر دو تشکیل شود. لایحه‌ای برای تشکیل یک شرکت مستقل، پراسار بهاراتی[4]، برای هم رادیو سراسری هند و هم ایستگاه دوردارشان، با برخورداری از آزادی عمل کمتری نسبت به آنچه گروه تحقیق پیشنهاد کرده بود، در مه ۱۹۷۹ به پارلمان ارائه شد. البته، حزب جاناتا که در آن موقع در رأس قدرت بود، قبل از تصویب لایحه سقوط کرد.

پس از آن، تنها تحول مهم در زمینه استقلال این رسانه‌ها تا زمان به قدرت رسیدن دولت جبههٔ ملی با نخست‌وزیری وی. پی. سینگ[5] در ۱۹۸۹، دوره‌ای از آزادی و حرفه‌ای‌گرایی بی‌سابقه بود که زمانی که با سکارگوس[6]، عضو عالی‌رتبه نظام اداری هند، در ۱۹۸۵ مدیرکل آن شد؛ با برکناری شتابزدهٔ او در ۱۹۸۸ این دوره به انتها رسید. دولت جبهه ملی در اوت ۱۹۹۰ لایحهٔ پراسار بهاراتی را به تصویب رساند ولی قبل از اینکه به اجراگذاشته شود سقوط کرد. نهایتاً استقلال این رسانه در ۱۹۹۸ به یک واقعیت تبدیل شد؛ یعنی هنگامی که جایپال ردی، وزیر اطلاعات و رادیو تلویزیون در دولت جبههٔ متحد، تحت نخست‌وزیری آی. ک. گجرال[7] برای ایجاد پراسار بهاراتی، با یک هیئت ده نفره، پیشقدم شد. اما فرمان

1. A.K. Chanda
2. B.G. Verghese
3. Akash Bharati
4. Prasar Bharati
5. V.P. Singh
6. Bhaskar Ghose
7. I.K. Gujral

ایجاد آن در ۶ مه ۱۹۹۸ نقض شد. با ائتلاف جدید قدرت، با نخست‌وزیری آتال بیهاری واجپایی، فرمان جدیدی در این زمینه صادر شد. برخلاف دستورات قبلی که پراسار بهاراتی را کاملاً مستقل می‌دانست، فرمان جدید آن را تحت نظارت یک کمیتهٔ پارلمانی قرار داد. در حالی که آزادی بیشتری در بحث‌ها و گزارش‌های سیاسی ایجاد شده است، اغلب شکایاتی از جانبداری و غرض‌ورزی در طول انتخابات میان دوره‌ای در فوریه و مارس شنیده شده است. علاوه بر این، گرایش برنامه‌ها به سمت سرگرمی و مسائل پیش پا افتاده ادامه دارد که خشونت و سکس را به مقادیر زیاد در بر داشته و ویژگی اصلی تبلیغات بدون تغییر باقی مانده است. فرهنگ مصرف نه‌تنها به هیچ وجه متوقف نشده بلکه به پیشرفته‌ترین مرحله خود رسیده.

استقلال، هر قدر هم واقعی باشد، در تبدیل تلویزیون دوردارشان به یک وسیلهٔ مؤثر گفتمان شکست خواهد خورد، مگر اینکه طبیعت برنامه‌های سرگرمی آن و تبلیغاتی که نشان می‌دهد، تغییر کنند. آنهایی که مسئول ایجاد وضع موجود در ده سال اخیر هستند بدون شک، در توجیه خود اعلام می‌دارند که وقت انجام چنین کاری را نداشته‌اند زیرا ضرورت پاک‌سازی سرتاسری و تفکر عمیق دربارهٔ هویت و هدف دوردارشان مانع آن شده است. ایجاد چنین تحولی، کار بسیار سختی خواهد بود ولی حداقل مردم راجع به آن صحبت می‌کنند. اما مسئله‌ای بسیار اساسی‌تر، یعنی تأثیر معرفت شناسان تلویزیون بر گفتمان، به ندرت مورد بحث قرار گرفته است.

آلوین گولدنر[1] نشان داده که چگونه رسانه‌های چاپی به فرهنگ نوشتاری بُعد جدیدی بخشیده‌اند که وی آن را «گفتمان پر طول و تفصیل» می‌نامد.(۶۳) اشتباهی که در گفتگوی رو در رو پدید می‌آید می‌تواند فوراً تصحیح شود یا بعداً فراموش شود. همچنین، یک سخنگو می‌تواند به سؤالات فوری‌ای که در ذهن شنوندگان ایجاد می‌شود، پاسخ دهد. او می‌تواند مطالب زیادی را منتقل کند و یک شنونده می‌تواند از آن مطالب زیادی برداشت کند و این انتقال مطالب می‌تواند از طریق حالات بیانی رو در رو، اشارات، لحن صدا، پوشش و غیره باشد. اما یک اشتباه در

1. Alvin Gouldner

کتابی چاپ شده نه می‌تواند تصحیح شود و نه می‌تواند به سادگی فراموش شود. علاوه بر این، یک نویسنده باید سؤالاتی را که ممکن است نوشته‌هایش در ذهن خوانندگان ایجاد نماید پیش‌بینی کند. و پیشاپیش به آنها پاسخ دهد. همچنین از آنجا که نمی‌تواند مطالب را از طریق مواجهه رو در رو، اشارات و غیره منتقل کند، و از آنجا که یک خوانندهٔ راه دور شاید چیزی در مورد مراجع محلی مورد اشاره نویسنده نداند، از آنجا که لذا باید جزئیات، را کاملاً شرح دهد. همچنین مادامی که یک نفر مشغول گفتگو می‌شود می‌تواند آن را خاتمه داده و در زمان دیگری دوباره شروع کند، اما نویسنده باید مطالبش را از مقدمه تا نتیجه درکتاب یا مقاله‌اش به‌طور سیستماتیک طرح و گسترش دهد. همچنین خواننده که توسط اشارات و اظهارات رو در رو گیج نشده، بهتر می‌تواند بر متن مقابلش تمرکز کند. این آگاهی نیز نویسنده را وادار به تلاش بیشتر می‌کند.

گفتمان پر طول و تفصیل که ناشی از فرآیندها و عوامل فوق است، ایجاد ساختارهای پیچیدهٔ فکری و استدلالی نظام‌های فلسفی مدرن را امکان‌پذیر ساخته است. همچنین، مناظرهٔ خردگرایانه، که از این گفتمان حمایت می‌کند، آن را که برای کارکرد دموکراسی‌های مدرن محوری است، امکان‌پذیر می‌سازد. تلویزیون که ویژگی برجستهٔ آن جذابیت تصویری‌اش است، هم‌اکنون گفتمان پر طول و تفصیل را تهدید می‌کند. یک تصویر، نماد تجسمی یک موضوع یا شیء است؛ آن دریافت می‌شود. یک واژه نیز نمایندهٔ یک شیء یا موضوع به‌صورت نمادین است؛ آن تفسیر می‌شود. بنابراین، ذهن یک تصویر یا یک واژه را از طریق دو فرآیند متفاوت ثبت می‌کند. تفسیر و فهم یک متن به تمرکز و تفکر نیاز دارد، که با پیچیدگی بحث و زبان آن، افزایش نیز می‌یابد. اما مشاهدهٔ یک تصویر نیازمند چنین چیزی نیست.

یک عکس، مثلاً ویران شدن هیروشیما با بمب اتم، می‌تواند احساسات را تحریک کند. البته این امر نه‌تنها مستلزم نگاه‌کردن به عکس بلکه نیازمند زمان برای دریافت تأثیرات و تلمیعات آن می‌باشد.

اما در تلویزیون که تصاویر یکی پس از دیگری و به سرعت بر صفحه ظاهر می‌شوند، چشم نمی‌تواند برای مدت زمانی طولانی روی یکی از تصاویر متمرکز گردد، و این امر مانع از درک و جذب کلیهٔ مفاهیم و اشارات می‌شود. پُستمن[1] با

1. Postman

اشاره به این مطلب که زمان متوسط یک نما در شبکه تلویزیون امریکا فقط ۳/۵ ثانیه است، می‌گوید «چشم هرگز استراحت نمی‌کند، همیشه چیز جدیدی برای دیدن دارد».(۶۴)

عمل حرکت سریع تصاویر در تلویزیون، چشم را به کار می‌اندازد ولی فکر را تحریک نمی‌کند. از آنجا که تلویزیون عموماً بدون به زحمت انداختن ذهن ایجاد سرگرمی می‌کند، اکثر مردم در انتهای یک روز کاری سخت مقابل دستگاه‌های گیرنده‌شان می‌نشینند و خود را در معرض جریان موسیقی و تصاویر سرگرم‌کننده قرار می‌دهند. آنها دیگر شب‌ها با یک مجله یا رمان وقت خود را نمی‌گذرانند. عادت خواندن، و در نتیجه فرهنگ نشر که اساساً به آن وابسته است، امری نامطبوع قلمداد می‌شود. چنین وضعیتی این حقیقت را آشکار می‌سازد که تلویزیون بار دیگر افراد را به یاد ارتباط مستقیم و رو در رو می‌اندازد. برخلاف خوانندهٔ یک مقالهٔ چاپ شده که اشتباهات آن را به سرعت متوجه می‌شود، زیرا فعالانه بر آنچه که در مقابلش قرار گرفته است تمرکز دارد، فردی که تلویزیون می‌بیند اغلب متوجه اشتباهات در گفته‌ها و بیانات نمی‌شود زیرا بیشتر مشتاق موسیقی و تصاویر است. علاوه بر این، اعمال، اشارات، ژست‌ها و رفتارها همان مقدار مطالب را منتقل می‌کنند که گفته‌های افراد بر صحنه تلویزیون. بنابراین لازم نیست که نظیر آنچه در مقالهٔ چاپ شده لازم است، تمام جزئیات را به طور کامل شرح دهند.

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا کاهش گفتمان پر طول و تفصیل به خاطر وجود تلویزیون، جامعه را از جریان اصلی بازتاب خود و دنیا محروم نمی‌سازد؟ آیا آن را از اصلاح خود و تعیین مسیرهای جدید پیشرفت محروم نمی‌کند؟ اگر این اتفاق بیفتد، جریان تفکر خردگرایانه که تا حد زیادی پیشرفت‌های بشر را از زمان رنسانس اروپا در تمام حوزه‌ها امکان‌پذیر نیست ـ که نه ممکن است و نه مطلوب ـ بلکه اتخاذ رهیافتی دوجانبه است. یکی از آنها کمک به مردم برای رسیدن به کمال و بلوغ در زندگی از طریق تلویزیون، بدون از دست دادن استقلال خود می‌باشد. این امر نیازمند تغییر جهت نظام آموزشی، ساختارهای محیط فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و ارتباطاتی است که بر شخصیت و تکامل فردی افراد اثر می‌گذارند. این کار بسیار خطیری است که تحقق آن با ویژگی پیچیده‌اش، در سطح وسیع و گستردهٔ کنونی جامعهٔ هند، دهه‌های متمادی به طول می‌انجامد. دوم اینکه باید برای

تعریف مجدد نقش تلویزیون به‌عنوان یک واسطه و وسیلهٔ گفتمان و نه دشمن آن، تلاش شود. این امر نیاز به تأمل جدی و همه‌جانبه دارد. ضمناً اگر این امر برای شرکت‌های تلویزیونی الزامی شود که مثل کانال چهار یا دیسکاوری BBC یا کانال سه تلویزیون دوردارشان در سطح متنابهی به حمایت از گفتمان‌ها و مباحث جدی بپردازند، ممکن است به نتایجی دست یافت.

هر بحثی راجع به اینکه مطبوعات نقش مهمی در شکل‌دهی ویژگی تلویزیون و تبدیل آن به یک یار گفتمان و نه دشمن آن، بازی می‌کنند، مبتنی بر این حقیقت است که هیچ جا نتوانسته است چنین عمل کند و دلایل آن هم واضح می‌باشد. هم‌اکنون تلویزیون رسانهٔ برتر است. جمعیت روزافزونی که به آن معتادند توجهی به اثرات منفی آن بر گفتمان ندارند. سردمداران تجارت و صنعت در یک اقتصاد بازار توجهی به انتقاد رسانه‌ای، که وسعت حجم تبلیغات آن به حدی رسیده که قبلاً هرگز چنین نبوده، ندارند. در حالی که رسانه‌های چاپی در حال رشد هستند، جریان وسیع تبلیغات در تلویزیون، دست‌اندرکاران رسانه‌ها را وادار می‌کند که نه‌تنها شرکت‌ها و کانال‌های تلویزیونی راه‌اندازی کنند بلکه عملیات خود را نیز گسترش دهند. بنابراین آنها تمایلی به ترویج انتقاد از نقش تلویزیون در ناچیز شمردن گفتمان و تخریب پایه و اساس معرفت‌شناسی فرهنگ نشر ندارند. در حقیقت بسیاری از مؤسسات رسانه‌های چاپی در عمل، استیلای تلویزیون را پذیرفته‌اند. این نشریات علاوه بر برنامه تبلیغاتی تلویزیون، ضمیمه‌های رنگی و جذابی را منتشر می‌کنند که دربارهٔ برنامه‌ها و مجموعه‌های تلویزیونی، زمان پخش برنامه‌ها، زندگی خصوصی ستاره‌های تلویزیونی و مطالبی از این قبیل است. در جریان این فرایند، این دسته از مطبوعات ویژگی و خصوصیت متمایز خود را از دست می‌دهند و دنباله‌رو تلویزیون می‌شوند.

آنچه رخ داده است را تنها می‌توان به‌عنوان استعمار مطبوعات چاپی توسط تلویزیون نامید. فرهنگ تلویزیونی بر مطبوعات، تقریباً به همان طریقه‌ای که قدرت‌های استعماری قدرت خود را بر مستعمره‌های خود اعمال می‌کنند، تحمیل می‌شود. روزنامه‌ها و مجلات، حتی آنها که حاوی ضمیمه‌هایی دربارهٔ ستاره‌ها و برنامه‌های تلویزیونی نیستند، دارند به همان سمتی می‌روند که تلویزیون مدنظر دارد؛ یعنی گرایش به‌سوی تفریح و سرگرمی در یک بازار رقابتی. آن دسته از

مطبوعات جدی‌تر، به‌ویژه روزنامه‌ها و مجله‌های وزین و شناخته شده، هنوز خود را درگیر گفتمان‌های جدی می‌کنند. اما آنها هم در حال تغییر هستند و در شرایطی که مردم ترجیح می‌دهند دایماً سرگرم باشند و فکر نکنند، نقش آنها به‌عنوان رسانه‌ای با گفتمان‌های انتقادی تحت‌الشعاع نقش تفریحی رسانه‌ها قرار می‌گیرد. خوانندگان محدودی که معمولاً به بخش‌های مهم روزنامه، مثل سرمقاله‌ها، سخن سردبیر، نقد کتاب‌ها و همچنین مقاله‌های بلند در مجلات توجه می‌کنند، به سرعت در مقایسه با کل خوانندگان به مرور زمان کمتر می‌شوند؛ از آن طرف خوانندگانی که فقط اخبار ورزشی، سینمایی و تلویزیونی را می‌خوانند و به مباحث مهم خبری نگاهی سطحی می‌اندازند، به سرعت در حال افزایش‌اند. با گسترده‌تر شدن و ریشه‌دارتر شدن اقتصاد بازار در کشور، مردمی که در تلاش برای حفظ خود در جامعه‌ای به شدت رقابتی تحلیل می‌روند، به چیزی جز استراحت و سرگرمی در خارج از ساعات کار تمایل ندارند.

بنابراین مطبوع کردن گفتمان تلویزیون کار دشواری خواهد بود و توقع صاحبان نشریات در این زمینه غیر واقعی خواهد بود. تعداد کمی از آنها از تهدید تلویزیون نسبت به تمدن مدرن آگاهند. علاوه بر این، تعدادی از آنها قهرمانان اقتصاد بازار هستند و نمایندهٔ فرهنگ مصرف‌گرا و تفریح‌گرای تلویزیون می‌باشند. اساساً عادات و ویژگی‌های رسانه‌ای توسط مناظره و جدل‌شان با روشی از زندگی ـ جامع‌ترین مفهوم این عبارت، فرهنگ است ـ شکل می‌گیرد که تعیین‌کننده عناصر جامعه‌ای است که در آن عمل می‌کنند. در هند، مثل امریکا، تبلیغات و شرکت‌های مربوط به ارتباطات نه‌تنها انتخاب‌های مصرف و روش‌های زندگی و تمایلات افراد را شکل می‌بخشد، بلکه به سیاست نیز جهت می‌دهد. نقش سازمان‌های تبلیغاتی و مشاوران روابط عمومی در انتخابات دهه‌های گذشته گواهی بر این مدعاست. تکنیک‌های ارتباطات به‌طور فزاینده با تبلیغات همراه می‌شوند، از جمله استفاده از نوارهای سمعی و بصری همراه با آواز و موسیقی که هرچه بیشتر و بیشتر در مبارزات انتخاباتی، با لایه‌ای از جشن و شادی که خشونت زیرین را می‌پوشاند، به‌کار می‌روند. ویژگی‌ها و عادات یک جامعه بر ویژگی‌های رسانه‌های آن اثر می‌گذارد؛ که این رسانه‌ها در واقع بخشی از آن جامعه‌اند و باید تا حد زیادی جاذبه‌های آن جامعه را منعکس کنند تا خوانندگان، بینندگان و

شنوندگان را جذب کنند.

رسانه‌های مدرن، جامعه را قادر می‌سازند تا از طریق گفتمان‌ها خود را در آن منعکس کنند. تا زمانی که رسانه‌ها آزاد باشند ولی نتوانند به اندازه کافی نقش مؤثر و راهگشای خود را ایفا کنند و به رسانه‌های بسته ترجیح داده شوند، نخواهند توانست مهمترین کارکرد خود را اجرا کنند. لذا چه از این آزادی‌شان استفاده کنند و چه نکنند، فایده‌ای به حال جامعه خود نخواهد داشت. حتی اگر از نظر قانونی دموکراتیک باشد، ممکن است شامل افرادی باشد که، با عدم توانایی تفکر مستقل خردمندانه، توسط نیروهای خارجی و کاهش‌دهندهٔ استقلال آنها به زیان خودشان، جامعه‌شان و آزادی مورد استفاده قرار گیرند. همان‌طور که دیده‌ایم، خطر ایجاد چنین وضعیتی در هند چندان دور از ذهن نیست. متأسفانه، در حال حاضر در این کشور توجه اندکی به ماهیت مناظره بین رسانه‌ها و جامعه، اثر فرهنگی و معرفت‌شناسی تلویزیون، دخالت تلویزیون در رسانه‌های چاپی می‌شود. این امر باید سریع شروع شود، و مؤسساتی نظیر پارلمان و شورای مطبوعات هند، چنانچه رسانه‌ها پیش‌قدم نشوند، پا به میدان بگذارند. همچنین گروه‌های سازمان یافته شهروندان نیز باید در این زمینه اقدام کنند. در آخر باید گفت که این خود مردم هستند که همانند دولت‌های حاکم بر آنان، تعیین‌کنندهٔ نوع رسانه‌هایی هستند که شایستهٔ آن‌اند.

یادداشت‌ها

1. Marshall McLuhan, *The Medium in the Message*, Digital Edition, Hardwired, San Francisco, 1996.
پوزش به خاطر بازی کردن با عنوان کتاب است.

2. S. Natarajan, *A History of the Press in India* (issued under the auspices of the Audit Bureau of Circulation Limited), Asia Publishing House, 1962, p. 296.

۳. RNI که بعد از اولین کمیسیون مطبوعات تأسیس شد، تمام گزارش‌های مربوط به روزنامه‌ها در هند را ثبت می‌کند. از عنوان روزنامه‌ای که در RNI ثبت شده، روزنامه دیگری نمی‌تواند استفاده کند. ثبت روزنامه‌ای در RNI امتیاز استفاده از ارسال

روزنامه با پست را به آن می‌دهد. RNI همچنین انتشار روزنامه‌هایی را که مطابق مواد قانون مطبوعات و ثبت کتاب (۱۹۶۷) باشند، تضمین می‌کند.

۴ . انجمن روزنامه هندی (INS) در سال ۱۹۳۹ به‌عنوان انجمن روزنامه شرقی و هند (IENS) شکل گرفت و از سال ۱۹۸۸ به‌عنوان کنونی تغییر نام یافت.

5. *Indian Newspaper Society Press Handbook 96*, Indian Newspaper Society, Delhi, p. cxii.

6. Ibid., p. 55.

7. Ibid., p. 513.

8. Ibid., p. 831.

9. Ibid., p. 318.

10. Ibid., p. 327.

11. Ibid., p. 299.

12. Ibid., p. 725.

13. Ibid., p. 396.

14. Ibid., p. 661.

15. Ibid., p. 649.

16. Ibid., p. cvii.

17. Ibid., p. 339.

18. Ibid., p. 342.

19. Ibid., p. 828.

۲۰ . Desh ، یک دو هفته‌نامه ادبی معتبرکه پیش از آن هفته‌نامه بود.

21. Ibid., p. 209.

22. Ibid., p. 801.

23. Ibid., p. 828.

24. Ibid., p. 865.

25. Ibid., p. 792.

26. Ibid., p. 237.

27. Ibid., p. 267.

28. Ibid., p. 130.

۲۹. آمار هیئت نظارت بر تیراژ (ABC) برای فوریه تا ژانویه ۱۹۹۶.

30. Ibid., p. 128.

31. Ibid., p. 132.

32. Ibid., p. 134.

33. Subir Ghosh, *Mass Media today: In the Indian Context*, Profile Publishers, Calcutta, 1991, p. 137.

34. Ibid., p. 138. Also, Ministry of Information and Broadcasting, Government of India, *Annual Report 1996–7*, p. 23.

35. Sevanti Ninan, *Through the Magic Window: Television and Change in India*, Penguin Books India, 1995, p. 2.

36. Ministy of Information and Broadcasting, *Annual Report 1996–7*, Publications Division, Ministry of Information and Broadcasting, Government of India, p. 22.

37. Subir Ghosh, op cit., pp. 155–6.

38. Ministry of Information and Broadcasting, *Annual Report 1996–7*, p. 26.

39. Sevinti Ninan, op cit., pp. 156–7.

40. Ibid., p. 158.

41. Ibid., p. 159.

42. Ibid., p. 163.

۴۳. در واقع صحیح آن باید ۱/۹۹ درصد باشد (۹۷/۳ درصد منهای ۹۵/۴ درصد).

44. Ministry of Information and Broadcasting, op cit., p. 27.

45. Subir Ghosh, op cit., p. 109.

46. Ibid., p. 109.

47. Ibid., p. 109.

48. Chakravartty, Nikhil, 'The Press: Changing Face of the Watchdog' *The Hindu*, special supplement issued on the 50th anniversary of India's Independence, 15 August 1997.

49. Bishwanath Ghosh, 'Consumer Cult Cashes in on Credit Cards', *Indian Express*,

Delhi, 3 January 1996.

50. From extracts form *The Economic Survey*, Ministry of Finance, Government of India, presented to Parliament on 25 February 1997, and carried in *The Hindu*, Delhi, on 26 February 1997.

51. T.N. Ninan and Chander Uday Singh, With Bureau reports, 'The Consumer Boom', *India Tody*, 15 February 1984.

۵۲. این آمار دیگر آمارهای ذکر شده در پاراگراف بعد را کنفدراسیون صنعت هند در اختیار نگارنده قرار داد.

53. INS Yearbook 1996, p. cxi.

54. IENS Yearbook, 1981, p. cxlvi.

۵۵. آن هنوز INS نشده بود.

56. T.N. Ninan and Chander Uday Singh, op cit.

57. Seema Bassi, *Advertising & Marketing: Ruling a Good Year, The Times of india*, Delhi, 28 January 1997.

58. A & M Agency report: Top 100: Rating by Gross Income, *A & M*, 16–31 December 1997, p. 48.

59. Neil Postman, *Amusing Ourselves to Death: Public Discourse in the Age of Show Business*, Penguin Books, p. 37.

60. Erich Fromm, *To Have or To Be?*, Abacus Edition, London, 1980 reprint, p. 36.

61. Erich Fromm, *Fear of Freedom* (ressued as *Escape form Freedom*), Routledge and Kegan Paul, London, 1960.

62. Subir Ghosh, op cit., p. 137.

63. Quoted in Sevanti Ninan, op cit., p. 22.

64. Reproduced in G. S. Bhargava (ed.), *Goverment Media Autonomy and After*, Institute of Social Sciences and Concept Publishing Company, New Delhi, 1991, Annexure 1, pp. 96–8.

65. Subir Ghosh, op cit., pp. 142–3.

66. Sevanti Ninan, op cit., pp. 100–1.

67. Ministry of Information and Broadcasting, *Annual Report 1996-7*, pp. 30-1.

68. Sevanti Ninan, op cit., p. 61.

69. Ibid., p. 68.

۷۰. طرحی که به رئیس حزب کنگره، ک. کاماراج، نسبت داده شده که براساس آن برخی از وزرای مهم از دولت مرکزی و رئیس‌الوزرای ایالت، که عضو حزب کنگره بودند، به خاطر کمک به حزب از مقام خود استعفا دهند.

۷۱. یک کمیته تحقیق به سرپرستی قاضی ام. پی. تاکار، از دادگاه عالی، در نوامبر ۱۹۸۴ برای تحقیق در مورد ترور ایندیرا گاندی در ۳۱ اکتبر ۱۹۸۴ تعیین شد. ظاهراً به جهت محتوای مطالب به‌دست آمده در تحقیق، دولت در می ۱۹۸۶ قانونی را گذراند مبنی بر اینکه گزارش کمیته تحقیق به لحاظ مسائل امنیت ملی و امنیت نخست‌وزیر می‌تواند مخفی بماند.

۷۲ـ شورای کنونی مطبوعات هند با توجه به قانون شورای مطبوعات سال ۱۹۷۸ تأسیس شد. قبلاً در سال ۱۹۶۶، به دنبال قانونی در سال ۱۹۶۵، شورای مطبوعات دیگری تأسیس شده بود. این شورا در طی دوران فوق‌العاده در سال ۱۹۷۶ ملغی شد؛ زیرا با وضعیت این دوران سر سازگاری نداشت.

73. *Radio and Televisiton: Report of the Committee on Brodacasting and Information Media*, Ministry of Information and Broadcasting, New Delhi, 1966, pp. 181-2.

74. Alvin W. Gouldner, *The Dialectic of Ideology and Technology: The Origins, Grammer and Future of Ideology*, Oxford University Press, Paperback, New York, 1982.

75. Neil Postman, op cit., p. 86.

Independent

INDIA

The First Fifty Years

Edited by
Hiranmay Karlekar